٢٧٣ ورقه محرردر

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

حمد بی حد و شکر بی عد منعمی را سزد که شقایق حقایق قرآنی را در حدایق صدور انسانی بشکفانید و نوایح انوار اشجار و روایح ازهار دقایق فرقانی را بمشام جان و جنان
ایشان رسانید و از حضیض ذلت جهل باوج رفعت علم ترقی داد و مدار مصالح دینی و دنیوی اهل تکلیف را بر احکام صحیفهٔ آسمانی نهاد تا در تفکر و تدبر کار فرموده بدان عمل نمایند
و از آن نعیم جاودانی و نعم جنانی بیابند و صلوات صلوات نامیات و تحف تحیات زاکیات بر سید رسل ... که ما مور از فرش تا دیوان نبوت ... آسمان رسالت
مخاطب بخطاب معجز نظام وما ینطق عن الهوی متکلم بکلام متین انجام ان هو الا وحی یوحی محمد مصطفی و بر آل امجاد و عترت امجاد او که هر یک در عالم علم
و جود کان حلم خصوصا بر آن سند اصفیا و افضل اوصیا تاجدار هل اتی و اتمنا شرف تشریف لا فتی امیر المؤمنین و امام المتقین و صفوة الهاشمیین علی المرتضی
العلی الزکی صلوات الله علیهم العلی العالی الاعلی **اما بعد** بر ارباب دین مبین و اصحاب یقین متین مبرهن و مبین است که الفاظ شریفهٔ قرآنی در نهایت فصاحت
و غایت بلاغت است و معانی لطیفهٔ فرقانی محکم ولا رطب ولا یابس بلا حد و غایت و هر کس بقدر قوت و توانایی از مقاصد دینی و مطالب دنیوی استنباط نمود و
زنگ جهالت و غفلت بدان از صیقل آینهٔ ضمیر خود زدوده و لاشک دولت عاجل و سعادت آجل از او حاصل است و فایدهٔ او عام است و نفع آن عام و بعضی از ارباب
تفسیر رحمهم الله العلی العلام از برای سهولت اتمام ترجمهٔ آن اقدام نموده‌اند و در معانی از آن روی خاص و عام گشوده و لیکن اکثر آن از اظهار آیات با برکات که در شان
امیر المؤمنین و از مناقب باقی اهل بیت سید المرسلین است علیهم الصلوة والسلام خالی است و از احکام آنچه مطابق و موافق طریقهٔ حقهٔ علیهٔ ایشانست عاری بنا برین بنده حقیر
قلیل البضاعة علی بن حسن الزواری احسن الله احواله وجعل بالخیر مآله مرتکب ترجمهٔ آن شد که ... ترجمة الخواص بر وجهی که آنچه از آن در شان امیر المؤمنین
و آل سید المرسلین صلوات الله علیهم اجمعین باشد بر اقوال محققان مفسران اهل تفسیر روح الله ارواحهم اظهار نماید و هر چه از مناقب ایشان از منطوق آن مفهوم
میباید آن کند و از احکام آنچه از اقوال در ربا و ... و آن نیز که مطابق و موافق طریقهٔ حقهٔ ایشان باشد مبین گردانید و ترجمه مواهب علیه نور الله مرقده موافق
درین ترجمه بقدر احتیاج بشرط توافق منظور داشته و از برای سهولت طالبان طریق اختصار را گذاشته که در سورهٔ رفیعهٔ فاتحه که اصل همه کتب
و صحت صلوة که افضل اعمال بدنیه است منوط بر آنست و امور عجیبه و علوم غریبه در وی مندرج بر مرتبه که مرغ ادراک را در مجال او پرواز نیست پس لاجرم
اطناب را گذاشتن و داشتن از آن اقرب و اولی است و در ابیات بجهت ضبط و استحضار ایجاز و اختصار انسب و احری والله الموفق والمولی ونعم ...

پناه میگیرم و التجا می‌آرم أَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّیطانِ الرَّجِیمِ **الاستعاذه** گفته می‌شود در باب استعاذه چند فواید و نکات ام الکتاب
... از ریاض جنان رانده و از رحمت باری مرجوم شده و از شر وسوسهٔ دیو فریبنده خداوند مطلق و معبود بحق بخواهم و فریاد ... رجیم ... علیم ...
... اقدام نموده‌اند و همه پیغمبران صلوات الله علیهم باستعاذه و علما و طالبان درجات ... استعاذه که ... آسمان از طبقات گشته
رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْأَلَكَ مَا و گفت استعاذه نمود بحق تعالی نوح نبی علیه السلام اول از گشته شرف درین و فلاح فوز آن بواسطه
يَا نُوحُ اهْبِطْ بِسَلَامٍ مِنَّا که سلامت دیگری و برکت دیگر کرامت خلعتش ... و بعد از آن قبول فرمود استعاذه را حق تعالی آن لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ
خَلَقَنِي أَعُوذُ بِاللهِ گفت و نمود بحق تعالی استعاذه ... می‌انداختند او را در آتش آن وقت که خلیل الرحمن صلوات الله علیه ابراهیم و دیگر وَبَرَكَاتٍ عَلَيْكَ
و دیگر خَلِيلًا وَاتَّخَذَ اللهُ إِبْرَاهِيمَ که تشریف ارزانی داشت و خلعتش فرمود قبول تعالی حق فإذا ... عصاه من شر من یَهْدِینِ
رَبِّي إِنَّهُ مَعَاذَ اللهِ گفت و برد پناه تعالی بحق السلام علیه صدیق یوسف دیگر و إِبْرَاهِيمَ عَلَى وَسَلَامًا بَرْدًا كُونِي نَارُ يَا که سلامت
كَذَلِكَ که گفت دیگر و وَالْفَحْشَاءَ السُّوءَ عَنْهُ لِنَصْرِفَ كَذَلِكَ که عصمت سرکی بر خلعت و داد پناه او را تعالی حق
خلعت و داد پناه او را تعالی حق تَرْجُمُونِ أَنْ وَرَبِّكُمْ بِرَبِّي عُذْتُ إِنِّي گفت و برد پناه تعالی بحق السلام علیه موسی دیگر و لِيُوسُفَ مَكَّنَّا
بِكَ أُعِيذُهَا إِنِّي که وعلا جل بحق برد پناه السلام علیها مریم مادر عمران زن دیگر و نَجِيًّا وَقَرَّبْنَاهُ که قرب دوم و تَكْلِيمًا مُوسَى اللهُ وَكَلَّمَ که مکالمت
بِقَبُولٍ رَبُّهَا فَتَقَبَّلَهَا که دیگر و مَرْيَمَ سَمَّيْتُهَا وَإِنِّي که مریم چون دختر یک ... و خلعت داد او را پناهش الرَّجِيمِ الشَّيْطَانِ مِنَ وَذُرِّيَّتَهَا
خلعت و داد او را پناهش تعالی حق تَقِيًّا كُنْتَ إِنْ مِنْكَ بِالرَّحْمَنِ أَعُوذُ إِنِّي که برد پناه مریم آن از بعد حَسَنًا نَبَاتًا وَأَنْبَتَهَا حَسَنٍ
الْكِتَابَ آتَانِيَ اللهِ عَبْدُ إِنِّي قَالَ که روی از رفع دیگر و الْأَخِرَتِ ... تَحْتِهَا مِنْ فَنَادَاهَا که السلام علیه عیسی چون فرزند کی
... پیغمبر صلی الله علیه و آله ... حَيًّا دُمْتُ مَا وَالزَّكَاةِ بِالصَّلَاةِ وَأَوْصَانِي كُنْتُ مَا أَيْنَ مُبَارَكًا وَجَعَلَنِي نَبِيًّا وَجَعَلَنِي
... ولی خلقهما او پناهش تعالی و سبحانه حق يَحْضُرُونِ أَنْ رَبِّ بِكَ وَأَعُوذُ الشَّيَاطِينِ هَمَزَاتِ مِنْ بِكَ أَعُوذُ رَبِّ که و
مَحْمُودًا مَقَامًا رَبُّكَ يَبْعَثَكَ أَنْ عَسَى که دیگر شفاعت و اللهُ يُحْبِبْكُمُ فَاتَّبِعُونِي اللهَ تُحِبُّونَ كُنْتُمْ إِنْ که ... متابعت
... و دیگر و السلام علیها زهرا فاطمه ... دختر دیگر و النَّبِيِّينَ وَخَاتَمَ اللهِ رَسُولَ وَلَكِنْ که نبوت خاتمیت و افضلیت دیگر و
اجمعین علیهم الله صلوات معصومین ائمه ... طاهره ذریت و ... الْكَوْثَرَ أَعْطَيْنَاكَ إِنَّا که علیه الله صلوات المؤمنین امیر و ...
بکند استعاذه ایشان متابعت که باید مومن بنده پس تَطْهِيرًا وَيُطَهِّرَكُمْ الْبَيْتِ أَهْلَ الرِّجْسَ عَنْكُمُ لِيُذْهِبَ اللهُ يُرِيدُ إِنَّمَا که
عَنْهُمُ اللهُ رَضِيَ که ... کند که خلعت ... او ... خود ... تعالی و سبحانه حق ... تخصیص عزت بحضرت
... بعضی است متنوع استعاذه و صَالِحًا عَمَلًا فَلْيَعْمَلْ رَبِّهِ لِقَاءَ يَرْجُو كَانَ فَمَنْ که قربت مقام ... دیگری و عَنْهُ وَرَضُوا
شیطان ... که حقیقی استعاذه و نباشد فایده چندان را استعاذه آن کنند متابعت ارکان و گویند اعوذ کلمه
... از اعتبار عنان که مجاهده ارباب و بندی ... راه سر بر ... تضلیل بقصد که سبیل هر از ... و اضلال و اغوا طریق
رِزْقُهَا اللهِ عَلَى إِلَّا الْأَرْضِ فِي دَابَّةٍ مِنْ وَمَا ... قناعت ... آیه اول ... باب ...
... نصب العین ...
... تَمُوتُ أَرْضٍ بِأَيِّ نَفْسٌ تَدْرِي وَمَا غَدًا تَكْسِبُ مَاذَا نَفْسٌ تَدْرِي وَمَا
... تَعْلَمُونَ فَسَوْفَ الْأَمَلُ وَيُلْهِهِمُ وَيَتَمَتَّعُوا يَأْكُلُوا ذَرْهُمْ ...
... وَسَعِيدٌ شَقِيٌّ فَمِنْهُمْ آیت از ... عاقبت ... الخوف

برادران مومن است آنرا بجهت واشت و معرفت حقوق ایشان مبادرت باید نمود ششم مرور عبور روی از مر حسد است آنرا بر قضا و قسمت
الهی و عدل و حکمت او شای متعالیه باید کرد و استدلال بدلیل مثل نحن قسمنا بینهم فی الحیوة الدنیا باید نمود هفتم از راه ریا و سمعه
و طلب ثنا و خودنمایی و رمی آن طریق را با خلاص باید گرفت و اعتماد بر کریمه و لا یشرک بعبادة ربه احدا باید کرد هشتم از راه بخل
و حب دل را بفنای ما فی ایدی الناس قرار باید داد و ببقاء ما عند الله باق اقرار باید کرد نهم راه کبر بر روی کشاده است آنرا به
رفت بازوی تواضع تنگ توان ساخت و بحکم ان اکرمکم عند الله اتقیکم بزرگی و کرامت را در تقوی و پرهیزکاری باید دانست دهم
در آمد شد او از راه طمع است و سد طمع را از خلق کرد باید کرد و روی همت بر خزینه کرم و استغنای الهی باید آورد و آیت عالی را است و من یتق الله
یجعل له مخرجا و یرزقه من حیث لا یحتسب در راه و تمامه کار خود ساخت و الحمد لله علی ما هدینا

الفواید الاول

اگر گویند که چه حکمت است در عدول از بالله اعوذ به اعوذ بالله اگر اول مفید حصر است و آن ابلغ است جواب آنست که اینجا اهتمام بر
تعوذ است چنانچه اهتمام بر ذکر قرات در اقرا باسم ربک لاجرم در هر دو محل تقدیم عامل آمد بر معمول و آنجا که تقدیم معمول اهم بود چون بسم الله
چنانچه مذکور خواهد شد انشاء الله تقدیر عامل بعد از معمول آمد چنانکه گویی بسم الله ابتدای زیرا که در تسمیه ابتدا باسم الله اهم است چنانچه در استعاذه
ابتدا به تعوذ اهم است دوم عدول از فعل ماضی بمضارع با آنکه گفت اعوذ و نگفت عذت بجهت اعتبار تجدد و استمرار تواند بود سیم لفظ
اعوذ اگرچه خبرست اما معنی دعاست تقدیرش اللهم اعذنی چهارم حکمت در عدول از انشا بخبر است که بنده اظهار فعل خود کند گویا
میگوید که من با وجود فتور انسانیت و قصور بشریت بعهد عبودیت وفا نمودم و گفتم اعوذ بالله خداوندا تو با نهایت کرم و غایت فضل و رحمت سزاوار
تری که بعهد ربوبیت وفا نمایی و گویی که اعیذک من الشیطان الرجیم بنده من تو پناه خواستی با وجود ضعف بشریت من چگونه پناه ندهم
با کمال قوت و قدرت ربوبیت

النکات

باید دانست که مقصود از استعاذه منحصر نیست در دفع وسوسه شیطان زیرا چون معظم مفاسده
دفع و رفع آن مفاسدت از جهت تخصیص یافته بذکر در قرآن مجید و اگر مستفید بصدق نیت و خلوص طویت قصد جمیع مضار دنیویه و اخرویه
نماید ثمره و نتیجه آن بیابد در ساعت **نکته اول** اعوذ بالله عروج است از خلق بحق و از ممکن بواجب مطلق زیرا که کلمه اعوذ اشارتست بحاجت او از
جهات و بالله عبارتست بمعبودی که قادرست بر تحصیل کل خیرات و دفع کل آفات و هر که او شناسا گردد بقصور شناخت حق در حاصل شود با فتور
او قادرست بر کل مقدور و هر که دانست خود را باختلاف احوال پروردگار را بشناخت بصفت جلال و نعت کمال و هر که معرفت خود حاصل کرد با
معرفت حضرت عزت حاصل نمود بوجوب بقدر عرفان **دوم** سر استعاذه التجاست بقادری که دافع آفاتست و قرات قرآن اعظم طاعات
و در نقل آمده که اگر قاری قرآن کسی را از سؤالی باز دارد حق تعالی بهتر از آن با او عطا فرماید زینست که اختصاص یافته استعاذه بقرات **سیوم** نزد
فرار از عدو و غدار میگویی اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و بعد از استقرار در پناه حضرت کریم ستار بر زبان میرانی که بسم الله الرحمن
الرحیم **چهارم** استعاذه تطهیر لسان است از آنچه جاری [illegible] از غیر ذکر ذی الجلال و چون طهور بظهور رسید استعداد وصلت حقیقی بحصول پیوست
که ذکر الله [illegible] در آن حال **پنجم** جهد با مومنان بمقاتله عدو ظاهر که قاتلوا الذین لا یومنون بالله و لا بالیوم الاخر و
عدو باطن که ان الشیطان لکم عدو فاتخذوه عدوا و هرگاه که مقاتله دشمن ظاهر میسر نگشت مدد او بتقدیم رسید اذ تقول للمومنین الن یکفیکم
ان یمدکم ربکم بثلثة الاف من الملائکة منزلین و هرگاه که محاربه عدو باطن می نمایی ملک اعانت میفرماید که ان عبادی لیس
لک علیهم سلطان و مقررست که محاربه عدو باطن اولی است چه اگر عدو ظاهر غلبه کند دین و ایمان باقی میماند و این کس از ماجورین است
و اگر عدو باطن غالب آید آنکس از مفتونین است و اگر دشمن ظاهر کشت او را شهید است و اگر عدو باطن او را بکشت مطرودست و خلاصی
از شر او نیست مگر با خلاص بوسیله استعاذه و پناه بر جناب حضرت کارساز **ششم** در حدیث قدسی وارد است که اگر طالبی خواهد که سلطان

معرفت

معرفت در حجره دل او بر سریر محبت نشیند پس باید که آنرا از لوث شیطنت پاک سازد و به استعاذه پردازد تا سلطنت در قرار یابد
او را بانواع عنایت بنوازد **هفتم** شیطان در حق پدر همه قسم یاد کرد که انه لمن الناصحین فدلهما بغرور و در باره پسران
سوگند خورد که لاغوینهم اجمعین پس اگر خواهیم که از غرور او ایمن گردیم و از اغوای او سالم نشینیم استعاذه را پناه خود سازیم تا از شر او
سالم مانیم **هشتم** چون اسم الله در میان اسماء الله بتخصیص یافته از برای استعاذه دلالت تمام دارد بر آنکه دشمن آدمیان که شیطانست در غایت
قوت و استیلاست در اغوا از جهت استعاذه مخصوص گشته باسمی که جامع جمیع صفات کمالیه است پس گویا در دفع او یاد کرده حق سبحانه و تعالی
را بجمیع صفات با آنکه گفته اعوذ بالله القادر العالم الخبیر الحکیم الذی لا یرضی بشیء من المنکرات و غیرها من الاسماء
الحسنی من الشیطان الرجیم **نهم** حق جل و علا میفرماید که بندگان من او را نمی بینند و او ایشان را می بیند پس اگر خواهند که از کید او ایمن
گردند التجا برند به بصیری که شیطان را بیند و شیطان او را نبیند اگر گویند که اعوذ بالله من الشیطان الرجیم **دهم** الف و لام شیطان
از برای جنس است تا مفید استعاذه باشد از آن جنس مطلقا خواه مرئی خواه غیر مرئی و اگر از برای عهد [illegible] شاید تا ذریه او را بتبع داخل باشد

دو دولت نما

یازدهم استعاذه که قرین بسمله میگردد مفید آنست که دشمن ما شیطان رجیم است و حضرت رحمن رحیم پس حذر کنید از شیطان رجیم تا داخل گردید در حرم رحمن
رحیم **دوازدهم** شیطان عدو غالب است که انه یریکم هو و قبیله من حیث لا ترونهم حق جل و علا حبیب
غالب که والله غالب علی امره پس هرگاه که قصد کند ترا دشمن غالب ملتجی شو و پناه بر حبیب غالب آر تا از شر او نگاه دارد **سیزدهم**
تعوذ استیذان است از خدای تعالی از جهت مکالمه بقرآن چه هر که بحرم سرای پادشاهی خواهد که بار یابد و مستور روی و استیذان میسر گردد و کسی
بین خواهد که بحریم حرم قرآنی راه یابد استیذان وی تعوذ تواند بود پس امر باستعاذه از جهت فرمود **چهاردهم** دشمن دوست را دشمن
گرفتن نشانه محبت است و از غیر دوست مدد دوست گرفتن همه عبودیت و امتثال اوامر الله نمودن تقدیم طاعتست و ترسیدن از کسی که از خدا نترسد اظهار
مسکنت و التجا بخدای تعالی بدون تاکید مباسطت و جمله این معانی در حیطه استعاذه مسطورست لاجرم بدین آیه مامورست اعاذنا الله تعالی من
کل شیطان رجیم بحق بسم الله الرحمن الرحیم

الجزء الاول

سورة فاتحة الکتاب مکیة و مدنیة و هی سبع الایات

الترجمة بسم الله الرحمن الرحیم ابتدا میکنیم بنام خدای سزای پرستش نیک بخشاینده بر خلق
بوجود و حیات و روزی و هنر و در کل اوقات مهربان بر ایشان ببقا و محافظت از آفات الحمد لله رب العالمین بر ثنا و آفرینی
که از ازل تا ابد موجود و معلوم بود و هست و خواهد بود و جز آن تمام و کمال مر خدایست که مسمی و موصوفست بهمه اسما و صفات کمال آفریننده و پرورنده
و تربیت کننده و پدید آورنده همه عالمیان است از ملائکه و جن و انس و وحوش و طیور و سباع و حیوانات و غیر آن الرحمن الرحیم بخشنده
بوجود بار دیگر در آخرت بعد از فنای جهانیان بخشاینده و کرم با رأفت بر مومنان در آوردن ایشان به بهشت جاویدان مالک یوم الدین خداوند
و در جزا متصرف در آن روز بهر چه خواهد یا حافظ اعمال بندگان یا قاضی روز حساب یا جزا دهنده در آن روز از هر باب ایاک نعبد
و ایاک نستعین ترا می پرستیم و بس که غیر تو مستحق عبادت نیست و خاص از تو یاری میخواهیم در پرستش تو و در انجاح سایر حوائج و مهمات
اهدنا الصراط المستقیم صراط الذین انعمت علیهم در راه نمای بر راه راست در اقوال و افعال و اخلاق که آن راه متوسط بود میان
افراط و تفریط و غلو و تقصیر و ثابت دار ما را در راه مستقیم که دین اسلام است و طریق آل سید انام علیهم الصلوة و السلام که طریق نجاتست و موصل به
درجات چنانچه بریده روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که راه راست راه اهل بیت ماست [illegible] آنکسانی که بتفضل خود انعام فرمودی
بر ایشان بنعمت نبوت و رسالت و ولایت و امامت و خلافت و عصمت و شهادت و صلاحیت و طاعت غیر المغضوب علیهم و لا
الضالین نه راه آنکسانی که خشم گرفته بر ایشان مثل کافران و جهودان و نه راه گمراهان [illegible] و مخالفان خاندان که در طریق مخلوط

سبیل متجرد اشد و ادیو کم او گشته آید و مرویست از اهل البیت علیهم السلام که قرآن چهار ربع است ربعی در شأن ماست و ربعی در باب دشمنان ما
و ربعی در فرایض و احکام و ربعی در قصص و امثال و چون قرآن شش هزار و ششصد و شصت و شش آیت است و آیات احکام پانصد پس مراد از ربع
یا آنست که حقیقی نیست که از جزوی از چهار جزوی متساوی المقدار باشد بلکه ربع باشد باعتبار معنی یا آنکه فرایض و احکام نیز فقهیه و اصولیه
می باشد پس آیات مذکوره در فقهیه باشد نه در اصولیه اکثر تمام ربع حقیقی در فرایض و احکام باشد والله اعلم و در بیان فاتحة الکتاب و مطلب
اول در بسمله دوم در باقی فاتحه و در هر چند مبحث است و خاتمه المطلب الاول باید دانست که بسمله جزو فاتحه است و در جمیع سورتها
نیز جزو است و در بیان بسمله مسایل است اول بعضی از اهل تفسیر رحمهم الله برآنند که ذکر اسم اینجا مقحم است و معنی بسم الله بالله است چنانچه فرموده
وَیُذْکَرَ فِیهَا اسْمُهُ أی وَیُذْکَرَ هو و فرموده تَبَارَکَ اسْمُ رَبِّکَ وَسَبِّحِ اسْمَ رَبِّکَ أی تبارک ربک وسبح ربک
و گویند در قرآن چهار کلمه صله می باشد و آن اسم است و وجه و کاد و طفق مثل وَاذْکُرِ اسْمَ رَبِّکَ وَیَبْقَی وَجْهُ رَبِّکَ وَلَمْ یَکَدْ یَرَاهَا
وَطَفِقَا یَخْصِفَانِ و حکمت در زیادتی اسم اینجا آنست که می گویند که اسم را در بسم الله زیادت کرده اند از برای تبرک و استعانه و بعضی دیگر گویند
تا فرق شود میان یمین و تیمن مثلا اگر گفتی بالله متضمن قسم بودی پس از آن که ذکر اسم شود و لیکن جمهور برآنند که اسم اینجا زاید نیست بلکه مقصود است و مراد از آن
ابتداست بذکر اسماء حسنی که حق تعالی خود را بآن نامها خوانده است و فرموده که وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا و در ذکر اسمای حسنی
خیر مراد است ثنای حضرت او و دیگر قضای حوایج بذکر آنها و اهل اشارت گفته اند که ذکر اسم از برای هیاکل خلق فرموده که اگر افتتاح کتاب بالله می کرد
قلوب ارباب انتباه از هیبت تجلی الله میگداخت که اگر او را محفوظ نداشتی در کنف حفظ و حمایت خویش پس چون تاب آفتاب تجلی جلال و عظمت الله
حجاب اسم متواری ساخت قلوب سالکان و [illegible] آن بروح در جهت جمال لطف بکمال پرورش داد و از اینجاست که اهل تحقیق گفته اند ذکر الاسم هو ستر
الحق علی اهل معرفته یعنی اسم آن مهر خدای تعالی است که دلهای اهل معرفت را آرام می کند دوم ارباب تفسیر رحمهم الله در وجه
فرموده اند در معنی تعلق اسم الله قرآت کی تعلق کتبت بالقلم که با استعانت باشد بآن معنی که گویا فعل او معتد به نیست شرعا مگر بعد از تصدیر
بذکر الله کما قال رسول الله صلی الله علیه و آله کُلُّ أَمْرٍ ذِی بَالٍ لَمْ یُبْدَأْ فِیهِ بِبِسْمِ اللهِ فَهُوَ أَبْتَرُ یعنی هر کاری ذی شأنی که بنام خدای تعالی
کرده نشود اگر چه شود و در وی بسم الله پس آن ابتر است یعنی ناقص و ضایع است و یکی دیگر تعلق و همراه با بآنست که معنی مصاحبت باشد چنانچه تَنْبُتُ
بِالدُّهْنِ مُتَبَرِّکًا بِاسْمِ اللهِ اقْرَأْ و این وجه اغرب است و احسن اما اغرب از جهت آنکه ادخل است در عربیت چه همه کس برین اطلاع دارد که
او را مهارت تام باشد نه بقبول استعمالات بخلاف اول که بواسطه ابتذال و امتهان شایع است و اما احسن از برای آنکه اسم الله را بمثابه آلت داشتن
از ادب دور است و از تعظیم مهجور چه آلت مِنْ حَیْثُ أَنَّهُ آلَةٌ مقصود بالذات نمی باشد و اسم الله اهم و اقدم شی است و آنکه حق سبحانه و تعالی
آن را بر السنه عباد جاری ساخته از جهت تعلیم ایشان است که چگونه از آن تبرک جویند و تعظیم نمایند و الحمد لله آخر نیز از این قبیل است و لهذا
تعظیم مسئله مهم گشته چنانچه در اسما فاتحه تمت تحریر خواهد یافت ان شاء الله تعالی سیوم مستحب شمرده اند تفخیم لام و تغلیظ الله را بعد از فتحه
و ضمه دون کسره تا فرق شود میانه آن کلمه جلیله و میان لفظ اللات که اسم بت است در ذکر و از برای آنکه تفخیم مشعر است بتعظیم و بسبب آنکه
لام رقیقه مذکور کی کرده و بطرف لسان و غلیظه گفته می آید بهمه زبان و آنچه در عمل اکثر است در ثواب ادخل است همچنانکه در توریه وارد است این مضمون
که دوست دار خدا را بتمام دل خود و نقل از کسره با لام غلیظه ثقل است بر لسان زیرا که صعود است بعد از انحدار چهارم با بسم الله المبد
می نویسند تا دلالت کند بر همزه وصل محذوفه و یا آنست که می خواهند افتتاح نمایند کلام الله را بحرف معظم و لهذا بعضی از ولاة امر فرموده اند که دراز
کشید با را و روشن کرده اند سین او را و مدور سازید میم را و در بسم الله از جهت تعظیم کتاب الهی و اهل اشارت در این باب بشارتی داده اند که حرف
منخفض و پست است در صورت پس چون متصل شد بکلمه لفظ الله بلند و مرتفع می گردد و پس و ورست که دل بنده مومن که متصل شود بقرب حضرت

باری

باری و تجلی آثاری بر او جلوه نماید بحکم قَلْبُ الْمُؤْمِنِ عَرْشُ الله مرتبه او بلند و منزلت او ارجمند گردد پنجم القای لام تعریف در خط و لفظ بلند
با اصل است چنانکه در سایر اسما معرفه بلام و اما حذف او قبل از ها از جهت کراهت اجتماع حروف متشابهه است در صورت چنانکه اهل الکتابه و از برای
آنکه مشابه اللات میگردد و در کتاب اهل اشارت فرموده اند که اصل در الله الا اله بوده که شش حرف است و بعد از تصرف چهار حرف باقی مانده همزه و دو
لام و ها و همزه و ها از اقصای حلق اند و لام از طرف لسان و این مناسبت تمام دارد بحال عبد که ابتدای حال او از مقام کثرت و جهالت است اندک اندک
ترقی میکند در علم و معرفت تا نهایت مرتبه وسع و طاقت بشریت میرسد و در عالم مکاشفات و انوار مشاهدات بر حد ذات و صفات ترقی می نماید تا منتهی
میگردد و فنا و در بحر بقا و حقیقت النهایة هِیَ الرُّجُوعُ إِلَی الْبِدَایَةِ تحقق می پذیرد و اما حذف الف پیش از نون از الرحمن جایز است در خط و اگر بنویسند
حسن است ششم اسم یکی از اسمای عشرة است که بنا کرده اند اول او را بر سکون و آن اسماء اینست ابن ابنة انثم امرء امرأة اثنان اثنتان
اسم است این و اسم نزد اهل بصره در اصل سمو بوده بدلیل تکسیر او بر اسما و تصغیر او بر سمی و تصریف او بر سمیت پس اشتقاق او از سمو باشد که بمعنی علو و رفعت است
زیرا که رفعت میدهد مرمسمی را و شهارت مراد او نیز گفته اند که لفظ معرفت از برای معنی و معرف مقدم است بر معرف در معلومیت پس او مستعلی باشد
بر او مقدم و عجز او را حذف کرده اند چنانکه در ید و دم پس دو حرف باقی مانده اول از حرفین متحرک بوده و دوم ساکن پس چون ساکن را متحرک ساختند تا
برای اعراب باشد کردند و متحرک را از جهت اعتدال بی احتیاج شد بهمزه وصل ابتدا متحرک کرده شود و وقف کردند بر ساکن حذر از کلفت و ثقالت
و بعضی دیگر کسر کنند همزه را و سین را بحال خود میگذارند و میگویند که اسم و گاه سین را ضمه میدهند و سم میگویند و نزد بیان او اصل اسم وسم است و نزد اهل کوفه
اشتقاق اسم از وسم است که بمعنی علامت است زیرا که او علامت معروف است و این قول ضعیف است که اگر چنین می بود هر آینه تصغیر او وسیم می بود
و جمعش اوسام تذنیب بعضی از متکلمین برآنند که اسم غیر مسمی و غیر تسمیه است و اشعری از ایشان است که اگر مراد از اسم لفظ او است معروف است که اسم غیر مسمی است
زیرا که آن لفظ مولف است از اصوات منقطعه و مرکب از حروف مجتمعه و مختلف است باختلاف امم و اعصار چه اسم گاهی موجود است و مسمی معدوم مثل لفظ
معدوم و منفی و مانند آن و گاهی بعکس است مثل حقایقی که وضع نشده بازای ایشان اسما و گاهی متعدد است با وجود اتحاد مسمی مثل اسماء مترادفه و اسمای الهی
و گاهی متحد است با وجود تعدد مسمی مثل اسماء مشترکه و نیز از بودن اسم اسم بازای مسمی و بر بودن مسمی مسمی از برای اسم از باب اضافه است مثل مالکیت و مملوکیت
و بالاتفاق متضایفان متغایراند و مشکل نشود و این آنکه تحقق عالم است مفرض خود زیرا که بالاعتبار متغایراند و نیز از لفظ عسل لازم نمی آید وجود حلاوت در
لسان و از لفظ نار وجود حرارت در زبان و بعضی دیگر گویند که اسم عین مسمی است چه حق تعالی فرموده که تَبَارَکَ اسْمُ رَبِّکَ بجای تبارک
ربک و جواب این آنست که همچنانکه واجب است بر ما تنزیه ذات حضرت خالق از نقایص واجب است تنزیه اسم او نیز گاه هست که لفظ اسم را ذکر
می کنند مجازا کقول القائل إِلَی الْحَوْلِ ثُمَّ اسْمُ السَّلَامِ عَلَیْکُمَا و تسمیه نیز مغایر مسمی و اسم است و در تحقیق این بعضی از علمای محققین آورده
که اسم لفظی است مفرد موضوع از برای معنی و برین تعریف مر انواع کلمه را شامل گردد و گاه باشد که مقیدش سازند باستقلال و تجرد از زمان در مقابل
فعل و حرف افتند چنانچه مصطلح نحاة است و اما مسمی معنی را گویند که اسم در مقابل وی موضوع باشد و تسمیه عبارتست از وضع اسم در برابر معنی
و گاه باشد که تسمیه گویند و مراد ذکر شی باشد باسم وی چنانکه گویند سَمَّی زَیْدًا وَلَمْ یُسَمِّ عَمْرًا و تغایر میان این سه امر ظاهر است اما
خفایی که هست در آنست که اسم نفس مسمی است چنانچه مذکور شد و خلاف در این آنست که آنکس که الله گفت وی ذاکر اسم حق است و یا ذاکر حق
آنکه اسم را غیر مسمی میگوید میگوید او که وی ذاکر اسم الله است نه ذاکر الله و چون اسم غیر حق است پس او ذاکر غیر حق باشد جواب می گویند که اسم
و مسمی اینجا یکی است او ذاکر اسم الله ذاکر الله باشد و کلمه جلیله لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ مفید توحید بود و فرق نباشد برین تقدیر میان آنکه گوید ذَکَرْتُ
اسْمَ اللهِ و آنکه گوید ذَکَرْتُ اللهَ و این قول راجح بر آن می شود که اسم را زیاده کرده باشد چنانچه گذشت و وضع اسما و افعال سابق است
بر وضع حروف زیرا که رابطه است در میان اسما و افعال و مراد از این حروف حروف موضوعه از حروف تهجی که آنها موضوع نیستند از برای معنی

بلکه از برای غرض ترکیب باشد و ظاهر آنست که اهل عربیت وضع اسما را سابق است بر وضع افعال زیرا که اسم لفظی است که دلالت می‌کند بر ماهیت و فعل لفظی است
که دلالت می‌کند بر حصول ماهیت از برای شی از اشیا در زمان معین پس بنابرین اسم مفرد باشد و فعل مرکب و مفرد سابق است بر مرکب طبعا پس
بالوضع نیز سابق باشد بجهت توافق در میان ایشان و نیز فعل محتاج است بفاعل و فاعل محتاج نیست بفعل زیرا اسم مستغنی است در افاده از فعل و بعکس نیست و اظهر نزد
محققان این قول آنست که اسما ماهیات سابق‌اند بالرتبه بر اسما ذوات قایمه بانفسها زیرا که معرفت ذوات را حاصل میشود دیگر بتوسط صفات
قایمه بذوات و معرف مما بر که معلوم باشد قبل از معرف پس مناسب سبقت اوست و در ذکر نیز و اسما واقعه بر مسمیات ذات است ا اول اسمی است
واقع میگردد بر شی بحسب آنکه جزئی است از اجزاء او مثل وقوع حیوان بر انسان ۲ که وقوع او بر او بواسطه صفت حقیقیه است که قایم است بدان اسمی است
مسمی او و حار ۳ اسمی است که واقع است بر او بحسب صفت اضافیه مانند معلوم و مفهوم و مالک و مملوک ۴ اسمی است که واقع است بر او
بحسب صفت سلبیه مثل اعمی و فقیر ۵ اسمی است که واقع میشود بر او بصفت حقیقیه با صفت اضافیه مثل عالم و قادر نزد آنکس که قایل است بآنکه علم صفت
حقیقیه است و او را یک نوع اضافه ایست بمعلومات و برین سبیل است قدرت ۶ صفت حقیقیه است با صفت سلبیه مثل مفهوم مجموع قادری که عاجز
نیست از هیچ چیز و عالمی که جاهل نیست بچیزی را ۷ صفت اضافیه است با سلبیه مثل لفظ اول که معنی او سابقی غیر مسبوق است ۸ صفت حقیقیه است
با صفت اضافیه و سلبیه و ظاهر آنست که اسمی از اسما یافت نشود که خارج باشد ازین اسما تسعه و الله اعلم علما را اختلاف است که آیا اسمی بازای ذات مخصوصه
باری تعالی وضع کرده‌اند یا نه بعضی برآنند که بازای ذات او اسمی نیست زیرا که حقیقت واجب الوجود چون مدرک بشر نیست پس چگونه موضوع تواند بود و ازبرای
او اسم مخصوص بذاته و فایده بران چون مترتب تواند شد و بعضی در جواب گفته‌اند که با آنکه ادراک تام عبارت از احاطه بذات است و ممکن نیست که محاط
کند محیط خود را و هرگاه حق سبحانه و تعالی بهمه اشیا محیط است پس تحصیل ادراک او نتواند کرد و کما ینبغی سوی حق و شی اما وضع اسم بازای ذات باری منافی
عدم ادراک او نیست کما ینبغی و لیکن منافی عدم ادراک اوست مطلقا پس بنابرین جایز است که کسی از آثار بدیعه و صنایع عجیبه او تعقل می‌آید و برین وجه از
لوازم او مدرک می‌گردد و مسمی این لفظ است و هرگاه که واضع حق جل و علا باشد او خود مدرک ذات خود است کما ینبغی پس او اسم مخصوص وضع کرده باشد
بازای ذات عالی خود که شارکت نداشته باشد در و غیر او حقیقت او و هرگاه که وضع اسم از برای حقیقت مخصوصه ممکن باشد پس سزاوار آنست که آن اسم اعظم باشد
واشرف اذکار زیرا که شرف علم و ذکر بسبب معلوم و مذکور است پس اگر بنده آن بنده کان آنرا بواسطه قرب آنذرگاه اتفاق افتد که برین اسم اعظم مطلع گردد
بروجهی که معنی او بر او متجلی شود و دور نیست که عوالم جسمانیات و روحانیات منقاد امر او گردد و سر از طاعت او نه پیچد و خرق عادات که از انبیا و ائمه معصومین
صلوات الله علیهم اجمعین بظهور می‌آمد ازین مقوله است و در اسم اعظم اختلاف است بعضی گویند ذوالجلال والاکرام است و دیگری گوید الحی القیوم و سند بر یک
حدیث نبوی است و دیگران گویند که اسما الله تمامی اسما عظیمه‌اند و میان ایشان تفاوت نیست آن معنی که اسم اعظم امری نسبی است باآنکه اگر کسی دل خود را از
غیر صافی سازد و از محرمات و شبهات تخلی کرده و برضا و خشنودی حق تعالی متحلی شود و از جاده مستقیمه انحراف نجوید هر اسمی از اسما الهی که او بآن تکلم کند
نظر با او اسم اعظم است و طایفه دیگر گویند که اسم اعظم الله است که اسم ذات است و آن اشرف است از اسم صفت چنانکه ذات اشرف است از صفت و مجموع صفات
داخل است در ذات بعکس نیست و دیگر آنکه در قرآن این کلمه جلیله را دو هزار و پانصد و شصت محل ذکر فرموده و از بسیاری محبت که حضرت عزت
را نسبت باین اسم بوده چنانکه وارد شده که مَنْ اَحَبَّ شَیْئًا اَکْثَرَ ذِکْرَهُ کسی که دوست دارد چیزی را بسیار کند یاد آن
چیز و مؤید این قول آنست که اسما بنت زید روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که اسم اعظم درین دو آیه مذکور است که
وَاِلٰهُکُمْ اِلٰهٌ وَاحِدٌ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ الرَّحْمٰنُ الرَّحِیْمُ و فاتحه سوره آل عمران که اَللّٰهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ الْحَیُّ الْقَیُّوْمُ و آنحضرت فرموده
که دعا کنند و اسم اعظم دعای و بلاشک باجابت مقرون گردد و آنچه خواهد ببرکت اسم اعظم بیابد با شرط ولایت اهل بیت علیهم السلام چنانکه
منقولست از ابی الحسن علی الهادی علیه السلام دعا بنده مقبول میگردد در درگاه الهی لیکن بشرط دوستی ما و بیزاری از دشمنان ما و تمام اعمال

ازین

ازین قبیل است که بشرط دوستی ایشان مقبول است و محمد مسلم روایت کرده که من گفتم با بی جعفر امام محمد الباقر و با بی عبدالله جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام که
ما بسیاری از مخالفان تمامی می‌بینیم که انواع عبادت می‌کنند و خضوع و خشوع و تضرع و نیاز بسیار می‌نمایند در درگاه الهی آن هیچ نفع و فایده دارد
برای آنها فرمودند که نه شک در نماز آن و دعا و عمل فایده ندارد و حق تعالی قبول نمی‌کند عمل آن بنده و منقولست از حضرت سید الساجدین امام
زین العابدین علیه الصلوة والسلام که از حق درخواستم که اسم اعظم بمن تعلیم فرماید در واقعه بمن نمودند که بگو اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْئَلُكَ بِاسْمِكَ اللّٰهِ
اللّٰهِ اللّٰهِ اللّٰهِ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِیْمِ و ببرکت این کلمه هرچه از حق خواستم کرامت فرمود و اما اسمی که دلالت
میکند بر مسمی بحسب جزء از اجزاء او و آن در حق باری تعالی محال است و آن اطلاق روا نیست زیرا که ذات عالی او مبرا و منزه و معراست از شایبه ترکیب
و به هیچ وجه مقسوم نیست و اما اسمی که دلالت بحسب صفت حقیقیه که قایم است بذات مخصوصه با آنست که این صفت وجود است یا کیفیتی است از
کیفیات وجود یا صفت دیگر است مغایر وجود و کیفیات او پس سه قسم ازین تردد حاصل شد قسم اول سماء واله بر او وجود بعضی از آن
شی است و جایز است اطلاق او بر حق تعالی نزد اکثر لقوله تعالی قُلْ اَیُّ شَیْءٍ اَکْبَرُ شَهَادَةً قُلِ اللّٰهُ شَهِیْدٌ بَیْنِیْ وَبَیْنَکُمْ
وَکُلُّ شَیْءٍ هَالِكٌ اِلَّا وَجْهَهُ ای ذاته و در خبر است که کَانَ اللّٰهُ وَلَمْ یَکُنْ شَیْءٌ غَیْرُهُ بود خدای تعالی و نبود شیء
غیر او و دیگر آنکه شی عبارتست از چیزی که صحیح باشد که دانند و خبر از و توان داد و این بر ذات باری تعالی روا است و حجت مخالف آنست که
در تنزیل وارد است که اَللّٰهُ خَالِقُ کُلِّ شَیْءٍ پس اگر او شی باشد لازم آید که او خالق نفس خود باشد جواب گفته‌اند که این از قبیل استثنای
عقلی است و او تخصیص یافته بدلیل عقل و دیگر از آن اسما موجود است و اتفاق اهل اسلام بر آنست که جایز است اطلاق این اسم بر خدای تعالی چه معنی قول
موحد لَا اِلٰهَ فِی الْوُجُوْدِ اِلَّا اللّٰهُ است و دیگر ذات است و بلاشک اطلاق او جایز است زیرا که صادق است بر هر حقیقتی که او ذات
صفاتست یعنی صاحب صفات قایمه و دیگر نفس است قال الله تعالی تَعْلَمُ مَا فِیْ نَفْسِیْ وَلَا اَعْلَمُ مَا فِیْ نَفْسِكَ و حضرت رسول صلی الله
علیه و آله فرموده که اَنْتَ کَمَا اَثْنَیْتَ عَلٰی نَفْسِكَ ای ذاتك وحقیقتك و دیگر شخص است که آنحضرت فرموده که لَا شَخْصَ
اَغْیَرُ مِنَ اللّٰهِ و مراد بشخص حقیقت معینه ممتازه است از ما عدا او دیگر نور است که اَللّٰهُ نُوْرُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ و نیست مراد
از او آنچه شبیه بکیفیت مبصره باشد بلکه مراد از او آنست که ظاهر بنفسه است و مظهر لغیره چه اظهار و ظهوری نیست فرق بدو روا اظهار زیرا که او واجب
الوجود لذاته است ازلا و ابدا چه او معبودیست که مخرج جمیع ممکنات است از کتم عدم بفضای وجود پس او نور الانوار باشد و حق تعالی بعد
و بعضی دیگر از آن اسما صورتست و در خبر وارد است که اِنَّ اللّٰهَ خَلَقَ اٰدَمَ عَلٰی صُوْرَتِهِ ای الّتی کان علیها یعنی تولد او از
نطفه و دم نبود و جنین و رضیع و صورت نمود بلکه حق تعالی بقدرت کامله خود او را دفعة رجلی کامل خلق کرد یا آنکه مراد از صورت
صفت باشد چنانچه می‌گویند این مسئله اینست یعنی خلق کرد او را بر صفت خود با آنکه او را خلیفه ساخت در زمین و تصرف داد در جمیع احکام ارضیه
همچنانکه نافذ است حکم حق تعالی در جمیع عالم و ممکن است که مراد بصورت اشارت باشد بوجه مناسبت که میان هر علت و معلول می‌باشد
زیرا که ظلمت از نور جدا در نمیشود و نور از ظلمت و بعضی دیگر از اسما جوهر است و آنرا اطلاق نمی‌کنند بر واجب الوجود و آن معنی که هرگاه یافت
شود وجود او محتاج بمحلی نباشد که قایم گردد باو و مستغنی باشد از محل زیرا که این مبنی است از آنکه وجود او زاید باشد بر ماهیت و اما
اطلاق این بر معنی دیگر ممکن است و آن آنست که بذاته قایم باشد و محتاج نباشد بشی در شی اصلا لیکن اذن شرع وارد نشده باین اطلاق
پس وجه عدم امتناع او دیگر جسم است و آن اطلاق نیز جایز نداشته‌اند مگر مجسمه پس اگر اراده کنند بجسم جوهری که قابل ابعاد ثلثه
باشد این معنی بر حق تعالی محال است از جهت لزوم ترکیب و تجزی و اگر معنی دیگر خواهند که بذات خالق باشد قایم بنفس مستغنی از محل اما
اذن شرعی وارد نشده و باین اطلاق پس امتناع نیز از و لازم باشد و دیگر ماهیت و آنست آن معنی حقیقی که سؤال کنند از و بما هی هو

وقف

دال بر الفاظ ان است و این اطلاق را فنا و نیست بر کار و از آنها حقیقت و ذات مخصوصه اراده کرده شود و کم من حیث الشرع که تجویز کرده باشند
و دیگر حق است و مقرر است که او احق اشیا است باین اسم اما بحسب ذات زیرا که او موجود حق است که عدم و زوال بر او روا نیست و اما از این
حیثیت که گفته اید که این خبر حق است و صدق بلا شک آن خبر احق و اصدق است و اما بسبب آنکه می گویند که این اعتقاد حق است اینچنین است زیرا که
اعتقاد وجود او واجب و احق و اصدق و اصوب اعتقادات مطابقه است قسم دوم در اسماء داله بر کیفیت وجود و بعضی از آن اسماء
قدیمست و آن لغت مفید طول مدت است و در شرع اقدس مرادف اوست ازلی و اما اراده کرده اند ازین دو مفهوم آنچه اول نبود باشد او را
در طرف ماضی مثل ابدی در جانب مستقبل و همچنین است سرمدی که اشتقاق او از سرد است که بمعنی تعاقب و توالی است و زیاده کرده اند میم
را از برای مبالغه و میخواهند معنی که درین الفاظ است آنکه حق سبحانه و تعالی منسوب بعدم بدایت و نهایت در طرفین امتداد وهمی که مسمی بزمان است
و دیگر از و ممتد و مستمر است و اراده کرده اند از بهما تلاحق اجزا و تعاقب ابعاض را و مخفی نیست که این الفاظ صحیح است اطلاق او حقیقه بر زمان و زمانیان
اما در حق عالم الخفیات جل ذکره صحیح نیست مگر بر سبیل مجاز بعد از توقیف و بعضی دیگر باقی است كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَيَبْقَىٰ وَجْهُ
رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ و این معنی مفید است که باری تعالی احق اشیا باشد باین اسم و دیگر دائم است و او مثل باقی است
و دیگر واجب الوجود است یعنی ذاتی که تقاضای وجود او کند و بالذات از و منفک نشود و ابدا پس ممتنع الفنا و ممتنع العدم باشد ازلا و ابدا
و لهذا می گویند که خدای یعنی خود آی آن معنی که آمده است بنفس خود و بخود قائم است نه بغیر و دیگر از و کان است قال الله تعالی وَكَانَ اللَّهُ
عَلِيمًا حَكِيمًا و در بعضی ادعیه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که يَا كَائِنًا قَبْلَ كُلِّ كَوْنٍ وَيَا حَاضِرًا مَعَ كُلِّ كَوْنٍ
وَيَا بَاقِيًا بَعْدَ انْقِضَاءِ كُلِّ كَوْنٍ و در اصل لفظ کان مفید حصول و ثبوت و وجود است الا آنست که آن بر دو قسم است یکی از آن مفید حصول
شی است در نفس و دیگر مفید موصوفیت شی است بشی و اول تام است بواسطه اسناد او بآن شی و آن کان تامه است و ثانی تام نمی شود مگر بذکر
دو شی و آن ناقصه است مثل کان زید عالما یعنی حاصل است موصوفیت زید بعلم و اطلاق این دو قسم بر حق تعالی جایز است قسم سیوم در صفات
حقیقیه که مغایر وجودند مثل عالم و قادر و حی و غیر ذلک معتزله و فلاسفه منکرند قیام مثل این نوع صفات بذات واجب الوجود و دلیل ایشان
آنکه واجب الوجود لذاته واجب است که واجب باشد از جمیع جهات و حدت پس اگر این صفت واجب الوجود است لازم می آید شریک باری اگر
جمع میان وجوب ذاتی و میان بودن او صفت از برای غیر و صفت مفتقر بموصوف محال است و اگر آن صفت ممکن الوجود است پس لابد است و را
علت موجبه و محال است که آن علت حق تعالی باشد زیرا که قابل شی فاعل آن شی نمی تواند بود و نیز ذات او اگر کافی است از تحصیل آن صفت پس
ذات او بدون آن صفت کامل باشد در علیت و هو المطلوب و اگر کافی نیست لازم می آید نقص که منافی وجوب وجود است و جواب متبعین از
متکلمین آنکه آن عالم واجبست که عالم و قادر و حی باشد و حال آنکه ما تفرقه می کنیم میان آنکه ذات الله ذات و میان ذات الله عالم و
قادر و این دلالت می کند بر مغایرت میان ذات و صفات و اما آنکه اثبات حقیقیه می کنند میگویند مثلا که علم صفتی است که لازم است
تعلق او بمعلوم و قدرت صفتی است لازم است صحت تعلق او بایجاد و معتقد در صفت عاریه از نسب و اضافات در حق باری تعالی نمی باشد
مگر صفت حیات اگر گویند که او عبارت است از دراکیت و فعالیت است با آنکه باین اعتبار صحیح است که عالم و قادر باشد و گویند بعضی که صفات
باری تعالی عین ذات اوست و عالم و معلوم واحد بالنسبه بذات بعلم او و مغایرت میان ایشان بالاعتبار است چنانچه در کلام مبین شده
و شمه ازین در صفات اضافیه مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی و محققان گفته اند که حیات عبارت است از بودن شی بحیثیتی که صادر شود از و
چیزی که سزاوار آن باشد که در تواند شد که منبعی صادر شود و بلاشک حق تعالی باین اشیا احق است زیرا که وجوب وجود مقتضی اتصاف اوست بجمیع صفات
کمالیه و صدور اشیا ممکنه از و بروجه افضل و اکمل و لهذا حضرت حق مدح فرموده خود را به اللَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ وَعَنَتِ

الوجوه

الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ و اما اسماء داله بر صفات اضافیه بعضی از و تکوین است و آن نزد معتزله و اشعریه نفس تکوین است و غیر ایشان بر آن قرارند
مجیب معتزله و اشعریه آنست که صفت مسماة بتکوین است اگر مؤثر است بر سبیل صحت پس آن قدرت است لا غیر و اگر بر طریق وجوب است لازم می آید که او سبحانه
موجب بالذات باشد همچنانکه قول حکیم است نه فاعل مختار و نیز اگر از صفات قدیمه است لازم می آید قدم آثار و اگر از صفات حادثه است محتاج
میگردد بتکوین دیگر و این موجب تسلسل است و دیگر آن خلاق است که او عبارت اضافیه فقط نیست بلکه او عبارت است از صفت حقیقیه موصوفه بصفت اضافیه چه بودن
او با آنکه موجود است عقلا مغایر بودن اوست با آنکه قادر است زیرا که قادر بر فعل کار او ایجاد کند و کار نکند و بعضی دیگر معلوم و مذکور و مسبح و محمود
و مقرر است که او مسبح است بکل لسان و ممدوح است نزد هر انسان و چون این نوع اضافات از قبیل غیر متناهیه است پس اسما ممکنه از برای ذات باری
بحسب این نوع از صفات غیر متناهیه باشد و بعضی دیگر از آن الفاظ متقاربه اند مثل موجد و معنی او مؤثر است در وجود و محدث و او اخص است چه موجود
گردانیدن اوست بعد از عدم و مکون مثل موجد است و دیگر منشی و معنی او انشا کننده است بتدریج و مبدع و مخترع و معنی ایشان ایجاد دفعی است و مثل
آنهاست فاطر و صانع و اما خلق بمعنی تقدیر است و آن در حق باری تعالی راجع میگردد بعلم و اما باری آنست که ایجاد کند شی را بر وجهی که موافق مصلحت باشد
و بعضی دیگر الفاظی است که دلالت کند بر ایجاد شی بعینه و آنها نیز قریب بغیر متناهیه اند و بعضی دیگر از آن الفاظی اند که دلالت دارند بر ایجاد نوع
خاص از جهت حکمت خاصه مثلا اگر منافع را خلق کرده نافع است و اگر الم را افزوده ضار است و اگر حیات را ایجاد فرموده محیی است و اگر موت را
بظهور آورده ممیت است و اگر بعضی را تخصیص کرده باکرام لطیف است و اگر قهر فرموده قهار است و اگر در عطا تقلیل نموده قابض است و اگر تکثیر کرده باسط است
و اگر در مجازات ذنوب عقاب فرموده منتقم است و اگر ترک آن کرده حلیم و عفو و غفور است و اگر جاه و حشمت داده رافع است و اگر منع کرده
خافض است و علی هذا پس آن یکی ذات است که در هر مقامی نامی دارد و اما صفات سلبیه بعضی از آن عاید میگردد بذات با آنکه جوهر و جسم و مکانی
و حالی و محلی نیست بغیر نه در ذات و نه در صفات وَإِنَّهُ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ و بعضی دیگر راجع می شود
بصفات و مخفی نیست که هر صفتی که از صفات نقص است واجبست تنزیه واجب الوجود از آن و آن یا آنست که راجع میگردد باضداد علم همچو نفی نوم
لَا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَلَا نَوْمٌ و نفی نسیان که وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا و نفی جهل که لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ
وَلَا فِي الْأَرْضِ و یا راجع باضداد قدرت با آنکه منزه است در افعال خود از تعب و نصب که وَمَا مَسَّنَا مِنْ لُغُوبٍ و با آنکه محتاج
نیست در فعل خود بآلات و تقدم ماده و مده که إِنَّمَا أَمْرُنَا لِشَيْءٍ إِذَا أَرَدْنَاهُ أَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ [illegible] و هیچ تفاوتی
نیست نزد قدرت او در قلیل و کثیر وَمَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلَمْحِ الْبَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ و قدرت او نهایت ندارد و منتهی
نمیگردد که إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ وَمَا ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ و یا راجع بصفت [illegible] مثل نفی انداد و اضداد که
لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَٰهٍ و یا راجع بصفت استغنا از که [illegible] يُطْعِمُ وَلَا يُطْعَمُ و
هُوَ يُجِيرُ وَلَا يُجَارُ و بعضی دیگر عاید میگردد بافعال با آنکه حق تعالی خلق نمی کند باطل و عبث و لعب [illegible] مَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ
وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا
بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ و راضی بکفر و ظلم نیست و نخواهد و دوست ندارد فساد را و بی سابقه جرم [illegible] نمی کند که مَا يَفْعَلُ اللَّهُ
بِعَذَابِكُمْ إِنْ شَكَرْتُمْ وَآمَنْتُمْ و منتفع نمی شود بطاعات مطیعین و متضرر نمیگردد [illegible] با آنکه فایده و نفع و وبال
و ضرر آن عاید بایشان و بر ایشان است که إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا و کسی اعتراض [illegible] نمی رسد بر او
اغراض در افعال متقنه و احکام محکمه او که لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ و دیگر [illegible] منسوب قدوس و سلام است زیرا که او منزه
و سالم است از نقایص امکان و دیگر عزیز است و او آنست که یافت نشود او را نظیر و هیچ چیز غلبه [illegible] و دیگر حلیم است که تعجیل نماید بعقوبت

بندگان و منع نکند از وصول رحمت بر ایشان و صبور است که معذب نسازد بدکردار را با وجود قدرت بر آن و اما اسما دال بر صفات
حقیقیه مع اضافیه بعضی از آن قادر است و قدیر و مقتدر و مالک و ملک و ملیک و قوی و ذو القوة و تمام این معانی راجع بقدرت است و بعضی دیگر از آن
راجع بعلم است که وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ عَلَّامُ الْغُيُوبِ
اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ أَنْفُسَكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُسِرُّونَ وَمَا
تُعْلِنُونَ وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ و خبیر قریب بعلیم و همچنین است شهید هرگاه که تفسیر او بشاهد کنند و هرگاه که از شهادت اخذ
کنند آن از وصف کلام است و حکمت مشارک علم است از آن حیثیت که او ادراک حقایق اشیا کما هی می کند و دیگر لطیف و کافی است
که او درک و می شود و با ایصال منافع بغیر بطریق خفیه عجیبه و تحقیق آنست که او دست تصرف در جمیع اشیا و بعضی دیگر راجع میکردند بکلام که
وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا و گویند که تکلم زاید بر علم نیست زیرا
آنست که تکلم را خلق می کند در اجسام و مثل تکلم در شجره موسی علیه السلام بر طور و بعضی دیگر راجع با رادت می شوند که يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ
الْيُسْرَ وَرَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ یعنی مرید افعال و اعمال صالح بندگان است يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَّهِّرِينَ
یعنی مرید ایصال خیرست با ایشان و كُلُّ ذَلِكَ كَانَ سَيِّئُهُ عِنْدَ رَبِّكَ مَكْرُوهًا کراهت عبارت از اراده
عدم فعل است و نزد معتزله صفت دیگر است غیر اراده دیگر بنداراده و باری علم اوست باشتمال فعل بر مصلحتی که داعی باشد بر ایجاد
فعل و کراهت او علم اوست باشتمال فعل بر مفسده که صارف باشد از ایجاد آن فعل و بعضی دیگر راجع می شوند بسمع و بصر که إِنَّنِي
مَعَكُمَا أَسْمَعُ وَأَرَى إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ یعنی عالم بمبصرات
و مسموعات و اما صفات اضافیه مع سلبیه مثل اسم الاول که او در کسبت ازو و معنی کی آنکه حق تعالی سابق است بر غیر خود و غیر او
مسبوق بوی نیست و مثل الاخر که حق سبحانه و تعالی باقی و پاینده است بعد از غیر و باقی و پاینده نیست غیر او و مثل قیوم که غیر او
باو قایم است و محتاج بوی است و او قایم بخود است و محتاج بغیر نیست من جمیع الوجوه و اسم الظاهر اضافیه محضه است
و همچنین اسم الباطن یعنی ظاهرست بحسب آثار و دلایل و باطن است ماهیت و حقیقت و اما اسمی که دال است بر مجموع صفات
حقیقیه و اضافیه و سلبیه اسم الله است و جایز نیست در دین اسلام اطلاق این لفظ بر غیر باری تعالی و دیگر از اسما عظیم و
کبیر است که وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ و این دو اسم قریبند در معنی بیکدیگر و بعضی تفرقه کرده اند بآنکه وارد شده که الْكِبْرِيَاءُ
رِدَائِي وَالْعَظَمَةُ إِزَارِي و ردا ارفع است از ازار و نیز اختصاص یافته تحریمه صلوة به الله اکبر دون الله اعظم و نگفته است
که اطلاق عظیم و کبیر بر حق جل و علا بحسب حجمیت و مقداریت چنانچه در اجسام می باشد از جهت لزوم تبعیض و تجزیه و این بر باری تعالی
محال است چنانچه بدلایل مبرهن گشته و دیگر از اسما مثل علی و متعالی که از علو مراد از ایشان مزید رتبت و شرفست بر ممکنات
نه بمعنی که مستلزم تمکن باشد در حیز که آن بر خدای تعالی محال است و اطلاق مجموع این اسما مذکوره بر حق جل و علا بواسطه آن جهت است
و اما کنه معانی آن حواله بعلام الغیوب است که هرکه را از عباد که مستعد انکشاف این معانی باشد بر وی عیان گرداند مثل انبیا و مرسلین
و ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین تتمه در اسما مضمره و توقیفیه و الحاق مختصه باسم الله حق سبحانه تعالی با اسما مضمره خود را
مدح فرموده که إِنَّنِي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا و صحیح نیست مر غیر او را این ذکر مگر بر سبیل حکایت و از بعض اهل کمال این کلمات
صادر شده که أَنَا مَنْ أَهْوَى وَمَنْ أَهْوَى أَنَا و این اشارت بکمال محبت و غایت ارادت و اتصاف بصفت محبوب
و فنای اراده او در اراده حق و فرموده که لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ و صحیح است این ذکر از

عبد

عبد که بشرط حضور و مشاهده و دیگر فرموده که لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ و این ذکر صحیح است از عبد غایبین و درجات حضور
شهود مختلف میگردد بواسطه قرب و بعد مکان و کمال تجلی و نقصان پس هر حاضر غایب است نسبت بما فوق او از درجات
و هر غایبی که حاضر است در فواد بواسطه انوار تجلیات سلام علی الغایب الحاضر و در لفظ هو اسرار غریبه مندرج است بعضی از آن
آنست که هرگاه عبد بموافقت قلب بر زبان راند که یاهو گویا می گوید که مَا لِلتُّرَابِ وَرَبِّ الْأَرْبَابِ آیا چه مناسبت میان
مخلوق شده از خاک و میان خالق و مزجی عناصر و افلاک و چه مشابهت است میان متولد از نطفه و دم و میان موصوف به
ازلیت و قدم و این استفهام بر سبیل انکار است یعنی مطلقا مناسبت و مشابهت نیست و لهذا منادی
گشته ندای غایبین که یا هو و دیگر قایل که گویا و ناطق گشت بکلمه یاهو پس گویا حکم جزم کرد بر آنکه ماسوی الله است نفی محض است
و اصلا اثر وجود ندارد زیرا که اگر در وجود دو شی حاصل می بود قول موصل احتیاج بن و آن هر دو می داشت پس مستعین نمی شد
و دیگر آنکه اگر میگفت یا رحمن گویا متذکر یا منتظر رحمت است و همچنین اگر یا کریم و غیر ذلک از صفات و اما هرگاه که گفت یاهو
گویا مستغرق گشته در بحر بی پایان عرفان و ماسوی ذات ملاحظه کرده بر وجه فنا و خذلان و دیگر آنکه گویا قایل میگوید که مدح تو
نمیگویم و ثنای تو بر تو نمیخوانم مگر بهویت تو من حیث هی که حضرت تو ارفع و اعلاست که ثنا گویند بر تو بسلب نقایص مخلوقات که از صفات
جلال است یا باسناد کمالات ممکنات بسوی تو که از صفات اکرام بزوال است و دیگر این ذکر مفید آنست که منادی بسیط محض است
و طریقی نیست بتصور او الا باشارت عقلیه و دیگر آنکه عبد ذاکر گویا در این مقام دهشت بر او غلبه کرده و ذهول بر وی بود و از کل بالمرة
مگر از این اشارت و اختصاص این ذکر باین اسرار از این جهت است یعنی از عرفا فرموده اند ذکر لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ توحید عوام است و لَا إِلَهَ
إِلَّا هُوَ توحید خواص زیرا که معنی کلمه لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ نفی الوهیت است از ماسوی حق سبحانه و اثبات آن مر او را اما ذاکر صادق
اگر چند گاه بخلوص نیت کلمه طیبه لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مداومت نماید پرتو نور هویت و ظهور هستی حق سبحانه و تعالی بر باطن او تابد هویات
همه اشیا را از نظر بصیرت او دور گرداند و جز هویت حق سبحانه و تعالی در دیده شهود او نماند معنی لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ لَا هُوَ إِلَّا
هُوَ شود و جه لَا هُوَ معنی او كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ است و إِلَّا هُوَ معنی إِلَّا وَجْهَهُ ای ذاته و از جمله اذکار شریفه
است که يَا هُوَ يَا مَنْ لَا هُوَ إِلَّا هُوَ يَا أَزَلُ يَا أَبَدُ يَا دَهْرُ يَا دَيْهُورُ يَا مَنْ هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ الَّذِي لَا
يَمُوتُ و دیگر يَا هُوَ يَا مَنْ هُوَ يَا مَنْ لَا هُوَ إِلَّا هُوَ يَا مَنْ لَا بُدَّ هُوَ إِلَّا هُوَ و این از اذکار جلیله القدر است که جز
اول او فنای عما سوی الله است و دوم فنای فی الله و سیم فنای عما سوی الذات و چهارم فنا از فنای عما سوی الذات و منقول است
از امیر المومنین صلوات الله علیه که فرمود که خضر نبی را صلوات الرحمن علیه در واقعه دیدم و بوی گفتم که تعلیم کن مرا چیزی که بواسطه آن بر دشمنان
مظفر و منصور گردم فرمود که یا علی بگو يَا هُوَ يَا مَنْ لَا هُوَ إِلَّا هُوَ صباح این احوال را بحضرت رسول الله صلی الله علیه و آله عرض کردم
فرمود که او اسم اعظم تعلیم کرده و همین اسم در روز بدر بر زبان من جاری بود و حق سبحانه و تعالی برکت آن اسم مرا نصرت
فرمود و اما اسما توقیفیه در آن اختلاف کرده اند که اسماء الله توقیفیه اند یا نه بعضی از علما بر آنند که توقیفیه اند زیرا که ما وصف می کنیم حق سبحانه
تعالی را بآنکه عالم است و وصف نمی کنیم بآنکه او طبیب یا فقیه است پس اگر اسماء الله توقیفیه نمی بود اطلاق مثل این اسما بر وی سبحانه روا می بود
و حال آنکه جایز نیست اگر چه بر سبیل تجوز باشد و بعضی دیگر بعدم توقیف رفته اند و احتجاج ایشان آنست که اسماء الله و صفات او مذکور می گردد و بفارسی
ترکی و بر آن لغات چیزی در قرآن و اخبار وارد نشده و با آنکه اهل اسلام اجماع نموده اند بر جواز اطلاق این اسما جواب گفته اند که عدم توقیف در غیر لغت
عربیه موجب عدم او در لغت عربیه نیست مع ذلک قول حق است که وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا پس هر اسمی که دلالت

وارد بر صفات و نعوت جلال آن حسن است و اطلاق او جایز لیکن بعد از توقیف و نیز باید دانست که بعضی الفاظ در کلام مجید وارد شده
که دلالت می کند بر معانی که ممکن نیست اثبات آن بحقیقت در حق حق تعالی مثل استهزا که اَللّٰهُ یَسْتَهْزِئُ بِهِمْ و استهزا مذموم است
بسبب جهل قَالُوا اَتَتَّخِذُنَا هُزُوًا قَالَ اَعُوذُ بِاللّٰهِ اَنْ اَکُونَ مِنَ الْجَاهِلِینَ و دیگر آنکه مکر است که وَمَکَرُوا وَمَکَرَ
اللّٰهُ و دیگر غضب که وَغَضِبَ اللّٰهُ عَلَیْهِمْ و دیگر تعجب که بَلْ عَجِبْتَ وَیَسْخَرُونَ بضم تا که قراءت حمزه و کسائی است و تعجب
حالتی است که عارض قلب می شود و نزد جهل شیء و دیگر تکبر که اَلْجَبَّارُ الْمُتَکَبِّرُ و دیگر حیا است که اِنَّ اللّٰهَ لَا یَسْتَحْیِی اَنْ یَضْرِبَ
مَثَلًا و حیا تغیری است که عارض قلب و وجه می شود بواسطه فعل قبیح و قانون و معیار در تصحیح این الفاظ آنست که با هر یک ازین احوال امر
که یافت می شود با او در بدایت و اثری که صادر می گردد ازو در نهایت مثلا غضب حالتی است که حاصل می شود در قلب بواسطه
غلیان دم و سخونت مزاج او و اثر حاصل ازو در نهایت ایصال ضرر است بمغضوب علیه پس غضب در حق باری تعالی محمول است بر اثری
که حاصل گشته در نهایت نه امری که کائن است در بدایت وَقِسْ عَلٰی هٰذَا و آورده اند که حق تعالی را چهار هزار اسم مشهور است هزار
ازان در قرآن و اخبار آمده و هزار در توریة و هزار در انجیل و هزار در زبور و بعضی دیگر گویند که حق سبحانه و تعالی را هزار اسم دیگر است
در لوح محفوظ که از بشر کسی بران اطلاع ندارد مگر آنکه اراده او باشد و این مستبعد نیست زیرا که اقسام صفات او بحسب سلوب و اضافات
منحصر نیست پس هر که را اطلاع بر آثار حکمت الهی در تدبیر عالم علوی و سفلی بیشتر است اطلاع او بر اسما نامتناهی و اکثر است و اگر گوییم که او را
در تربیت هر مخلوقی و هر خاصیتی و منفعتی اسمی است همچو منافع اعضا و حیوان و نبات و احجار اسما او از حیز عد و حد احصا بیرون میرود
کما ورد فی القرآن وَاِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللّٰهِ لَا تُحْصُوهَا و میان خلق و اسما خالق مناسبات عجیبه و حالات غریبه است
و نفوس مختلف اند و جنسیت علت ضم است پس هر اسمی که معنی او غلبه کرد بر بعضی نفوس هر گاه که آن اسم مواظبت نماید تاثیر است که اثر
او و خاصیتش او اسرع خواهد بود والله الموفق و اما ابحاث مختصه باسم الله آنست که نزد خلیل بن احمد و تابعان او و نزد اکثر اصولیین
و فقها این لفظ مشتق نیست البته و این اسم علم ذات واجب الوجود است و دلیل برین آنکه اگر مشتق باشد معنی او معنی کلی خواهد بود که نفس
مفهوم او مانع نباشد از وقوع شرکت بین کثیرین و درین هنگام الله موجب توحید محض نباشد پس کافر بقول اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ
اِلَّا اللّٰهُ در اسلام داخل نشود همچنانکه اگر گفت اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا الرَّحِیمُ اَوِ الْمَلِکُ داخل نگردد و بواسطه این قول در
اسلام باتفاق اهل حل و عقد پس از این اسم تعیین نکو نیست ایمان تمام نشود و نیز ترتیب عقلی اول ذکر ذات است و بعد از آن ذکر صفات
مثل زید الفقیه الاصولی النحوی پس میگوییم که الله اسم علم است و ترا آنکه گفتی که اِلٰی صِرَاطِ الْعَزِیزِ الْحَمِیدِ اللّٰهِ الَّذِی لَهُ مَا
فِی السَّمٰوَاتِ وَمَا فِی الْاَرْضِ بخفض اسم الله خوانده اند بسبب آن نیست که او صفت است بلکه از برای بیان است و وزان آن وزان
قول تست که مررت بالعالم الفاضل الکامل زید و نیز وارد است در قرآن که هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِیًّا این استفهام بر سبیل انکار
یعنی لَا یُطْلَقُ اِسْمُ اللّٰهِ عَلٰی اَحَدٍ مِنْ ذَوِی الْعُقُولِ وَغَیْرِهِمْ حق سبحانه و تعالی صیانت نموده هیچ فردی از افراد
مخلوقات بدان نام موسوم نشد و هیچ کافر معبود باطل خود را بدان نام نخوانده و مراد با وصف و الالازم می آید خلاف واقع پس واجبست
که مراد او اسم علم باشد و این نیست که الله تعالی که اسم حقیقی او است زیرا که تمام اسما را او بدو می شناسند و او را با اسما دیگر نمی شناسند مثلا گویند
رحمن و رحیم و ملک و قدوس و صبور و حلیم اسماء الله اند و هیچکس نگوید که الله اسم رحمن است یا اسم رحیم و علی هذا و حجة قائلین باشتقاق
آنست که در کلام مجید وارد است وَهُوَ اللّٰهُ فِی السَّمٰوَاتِ وَفِی الْاَرْضِ و حال آنکه جایز نیست که گویند هُوَ زَیْدٌ فِی الْبَلَدِ و جایز
است که گویند هُوَ الْعَالِمُ فِی الْبَلَدِ در جواب می گویند که چرا جایز نیست که این قول جاری مجرای آن باشد که هُوَ زَیْدٌ الَّذِی لَا نَظِیرَ لَهُ

فِی الْبَلَدِ و دیگر میگویند آن طایفه که قایل باشتقاق اند که چون اشارت حسی ممتنع است در حق حق تعالی علم نیز برین سبیل ممتنع است و نیز علم
برای تمییز است و در و شارکتی نیست اصلا پس احتیاج تمییز ندارد جواب آنکه وضع علم از برای تعیین ذات معین است و در و احتیاجی بانبار تو خیست
واین موقوف حصول شرکت نیست حال آنکه در میان فریقین نزاع لفظی است زیرا که جماعتی که باشتقاق قایل اند متفق اند بر آنکه الاله مشتق است از اَلَهَ اٰلِهَةً
ای عَبَدَ عِبَادَةً و اله اسم جنس است مثل رجل و فرس و واقع می شود بر هر معبودی حق و باطل بعد از آن غلبه او بر معبود بحق است او از اسما غالبه است
مثل النجم که اسم هر کوکبی بود و بعد از آن غلبه او بر ثریاست و همچنانکه سنه بر عام قحط و بیت بر کعبه و کتاب بر کتاب سیبویه و اما الله بحذف همزه مختص است
بمعبود بحق و بر غیر او اطلاق نمی کنند و مراد معبود بحق آنست که او را استحقاق و استیهال معبودیت باشد و این غیر الله تعالی نیست که استحقاق
و استیهال او را حاصل است ازلا و ابدا چنانچه مخفی نیست و هر آنچه ما سوای وست او را عابدست بقدر استعداد حتی کافر و فاسق و شجر و حجر و نبات
و جماد وَاِنْ مِنْ شَیْءٍ اِلَّا یُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلٰکِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِیحَهُمْ اِنْ کُلُّ مَنْ فِی السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ اِلَّا
اٰتِی الرَّحْمٰنِ عَبْدًا و عبد صالح آنست که عبادت معبود لذاته بتقدیم رساند نه از جهت رغبت در ثواب و رهبت و از عقاب که اگر فرضا
حصول مطلوب کند یا فقد و نایافتن مرغوب عابد نیست و مع ذلک سزاوار آنست که قطع نظر از عبادت خود نیز کند تا خالصا لوجه الله باشد
و بعضی گویند که او مشتق است از اَلِهْتُ اِلٰی فُلَانٍ ای سَکَنْتُ که بمعنی اسکان و تسکین است زیرا که نفوس تسکین نمی یابد مگر بسوی جلال او و عقول
قرار نمیگیرد مگر نزد جمال او چه کمال لذاته محبوب است که اَلَا بِذِکْرِ اللّٰهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ و بعضی گویند که ازو لاه است که ذهاب عقل
و دران کسانند سالکان بحر عرفان و سرگردانان بادیه ظلمات جهالت و تیه خذلان و نیز گویند که مشتق است از لاه است که بمعنی ارتفاع است
زیرا که او ارفع است از مشابهت ممکنات و مناسبت محدثات و نیز گویند که از اله فی الشیء است وقتی که دران امر حیرت فزاید این میگویند که عقل
حیرانست در ادراک ذات چون اوست که بوی نمیرسند و گرد سرادق او نمی توانند گشت و انجا جز از درک ادراک دراکست و بعضی دیگر گویند از لاه
یلوه است که بمعنی احتجاب است که گوید محمدیت و محتجب است از عقول و افهام و استدلال کرده اند بانکه شعاع که مستفاد است از شمس از روی
یقین که بواسطه دوران اوست از حیثیت وجود و عدم و طلوع و غروب اگرچه شمس ثابت می بود در وسط السما و اما اطمینان حاصل می
که شعاع مستفاد ازوست و چون ذات واجب الوجود باقی است بر یک حالت و همچنین ممکناتی که تابع اند برین باخطور کند ببال ضعفا که این اشیا
که بذواتها موجودند پس بنابرین سبب احتجاب نیست او را مگر کمال ظهور او پس حق محتجب باشد و خلق محجوب و نیز گویند که مشتق است از اله الفصیل
این وقتی است که طفل مولع است بمادرش زیرا که عباد در وقت بلا و اضطرار دست تضرع بجانب او بر می دارند و حاجت ازو میخواهند که وَاِذَا
مَسَّ النَّاسَ ضُرٌّ دَعَوْا رَبَّهُمْ مُنِیبِینَ اِلَیْهِ و این از شان انقصان است و اما کاملان از همیشه جلیس و انیس اند و ایشان غیر او
ملجا و ملاذی ندارند و توجه بجای دیگر ندارند و نیز گفته اند که اشتقاق او از اله الرجل الیه است در وقت فزع بواسطه ضرری که بوی
نمود و پس زینهار جسته بوی و حق سبحانه او را زینهار داده و او زینهار دهنده خلایق است که هُوَ یُجِیرُ وَلَا یُجَارُ عَلَیْهِ و بعضی از
لطایف اسم الله آنست که هر گاه تلفظ همزه نشده باقی میماند که وَلِلّٰهِ جُنُودُ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ و اگر ازین بقیه لام اولی گذاشته
شد صورت له پیدا می کند که لَهُ مَا فِی السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ و اگر لام ثانیه نیز متروک گشت ها مضموم باقی میماند که از مو خبر دهد
که اعظم او کار رت چنانچه مذکور شد و این کمال اعجاز است که هر چه از اجزای لفظ که زایل می شود او بر صرافت معنی خود باقی باشد و داو
زاید است بدلیل سقوط او در تثنیه و جمع که هُمَا هُمْ و این بحسب معنی هر گاه کسی واجب الوجود را بدین اسم یاد کرد او را بجمیع صفات
کمال یاد کرده زیرا که او اسم ذاتی است که مجمع جمیع صفات کمالست بخلاف سایر اسما و لهذا صحت کلمه شهادت باین کلمه جلیله است
و اما موری که متعلق به الرحمن الرحیم است بدانکه رحمان فعلانی از رحم و رحیم نیز فعیلی است ازو و اشتقاق هر دو از رحمت است و آن

ترک عقوبت مرکسی را که مستحق آن باشد یا ایصال خیرست بامش و اصل رحمت تعطف و رقت است و رحم را از جهت رقت و انعطاف رحم می‌گویند

و در منع صرف رحمن اختلاف است چون او را مونثی نیست که بر وزن فعلی باشد مثل عطشی یا بر وزن فعلانه باشد پس کسی که در منع صرف فعلان صفت وجود

فعلی شرط کرده است نزد او رحمن منصرف است و آنکس که انتفاء فعلانه شرط کرده غیر منصرف و چون بواسطه تعارض دلیلان ساقط شوند صرف او را وجهی

که اصل در اسما صرف است و منع صرف را نیز صورتی است که قیاس بر اخوات او باشد مثل عطشان و غرثان و بعضی گویند که ایشان هر دو یک معنی اند

همچو ندمان و ندیم و جمع بینهما از برای تاکید است و اتباع مثل جاد و مجد و بعضی دیگر میگویند که مبالغه در رحمن زیاده است چه زیادتی در لفظ

مستلزم زیادتی است در معنی و لهذا آمده است که رَحْمَنَ الدُّنْیَا وَالْآخِرَةِ وَرَحِیمَ الدُّنْیَا و بسا که می‌گویند رَحْمَنَ الدُّنْیَا

وَرَحِیمَ الْآخِرَةِ زیرا که رحمت او در دنیا عام است مومن و کافر و بر و فاجر را و در آخرت مخصوص بمومنان پس الرَّحْمَن خاص اللفظ عام المعنی

باشد و الرَّحِیم بعکس او اما خصوص الرحمن از آنجهت که بر غیر حق تعالی اطلاق نمی‌کنند چه از صفات غالبه است مثل دبران و عیوق و اما عموم آن

از آن حیثیت که شامل است جمیع موجودات را از طریق خلق و رزق و نفع و اما عموم الرحیم اشتراک تسمیه خلق است با او و اما خصوص او

اوست بلطف بر مومنان و بعضی گفته اند که الرَّحْمَن نظر با اهل سموات است که تطویق کرده است ایشان را بطاعات و ناطق کرده زبان ایشان را بانواع تسبیحات

و دور ساخته ایشان را از آفات و قطع کرده از ایشان مطاعم و لذات وَالرَّحِیم نسبت با اهل زمین است بارسال رسل و انزال کتب و بعضی

دیگر گویند که رحمن مفتاح مکاشفه است و رحیم مرقات مشاهده یعنی بجهت رحمانیت ابواب مکاشفت گشاده میگردد و برحمت رحیمیت ترقی بدرجه اعلای

شاهدت میسر می‌شود و مقدم داشت رحمن را در ذکر بر رحیم و حال آنکه او اعلی است از رحیم و در عادت تدرج از ادنی با اعلی است چه رحمن تناول

عظام نعم و اصول آن را ایراد فرموده و او را بر رحیم که گویا بر سبیل تتمه است متناول شود انچه ادق و الطف است از و بهر بنده را سه چیز است

دل و نفس و جان و دل را از نام الله عزت ایمان و شرف عرفان است و نفس را از اسم رحمن نعمت و رزق و احسانست و جان را از اسم رحیم

لذت عفو و غفران است بدانکه نوزده نکته در بیان بسمله مرقوم می‌گردد بعدد حروف او **نکته اول** حضرت امام ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق

علیهما الصلوة والسلام فرموده که جمیع علوم مندرج است در کتب اربعه سماویه و علوم آن تمام در قرآن مندرج و علوم قرآنی در سبع مثانی منطوی

است و علوم فاتحه در بسمله محتوی و علوم بسمله در با مختفی و شمه از سر این در وجه تسمیه فاتحه بام الکتاب مبین خواهد شد ان شاء الله تعالی و غرض اصلی در

تحصیل کل علوم وصول عبد است برب و با او از برای الصاق است و لهذا بعضی از اهل تحقیق اصل تقدیر کرده‌اند و در متعلق او و امیر المومنین صلوات الله

علیه فرموده که اَنَا نُقْطَةُ تَحْتَ الْبَاءِ از این خبر معتبر چند چیز معلوم می‌شود یکی آنکه آن حضرت نقطه مرکز دایره علم اولین و آخرین باشد و دیگر دلالت

وصول عبد باشد برب و دیگر بقول اهل اشاره که بسمله را کلید در گنج حکیم گفته اند و مبدا ظهور و تحقیق بسمله او است پس مفتاح کنوز رموز حقایق خزاین

الهی بید او باشد پس کسی که خواهد که بر آن فی الجمله اطلاع پیدا کند بوسیله او آن در را تواند گشود و دیگر چون بلسان اهل حال الف مرتبه احدیت

است و با مرتبه احدیت که اثنینیت است و ظهور با بنقطه می‌شود و کانه اشاره باشد فرموده آنحضرت با آنکه سبب ظهور دین احمدی او شده و نبوت

او ظاهر گشته و اسلام قوت پیدا کرده و چنان بیان واقع است و دیگر چون با در مرتبه دوم حروف واقع شود که مرتبه با تحت با

می‌شود و این اشارت باشد به بشارت اَنَا مَدِینَةُ الْعِلْمِ وَعَلِیٌّ بَابُهَا پس هر که جویای علم احمدی باشد بی گشودن در و دروازه داخل

نتوان شد و القصه هیچ مرتبه از مراتب بی وسیله او بحصول نرسد و صحت ایمان و قبول اعمال بندگان وابسته بمحبت اوست و ولا و محبت

و تبرا از دشمنان ایشان و این امریست بغایت ظاهر اگر کسی را بصر بصیرت باشد **نکته دوم** ابتدا کلام بباشد نه بالف تا اشعار باشد

با آنکه بحکم مَنْ یُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ تا کسی بنقاد صاحب این مقام نمی‌شود و منقاد صاحب مقام اول نیست و مقام صاحب سوم

در ضمن دوم مندرج است زیرا که مقام توحید اصل است و مقام نبوت فرع اوست و مقام امامت فرع نبوت است پس این مقام

هم مربوط اند بیکدیگر و مرتبت کسی را با آنکه ابتدا با بود زیرا که الف صفت ترفع و تطاول دارد و با صفت انخفاض و انکسار این باباشد

با آنکه بنا باید که در مقام خضوع و فروتنی باشد تا بحکم مَنْ تَوَاضَعَ لِلَّهِ رَفَعَهُ اللَّهُ حق سبحانه و تعالی مرتبه او را بلند سازد و وجود او را

ارجمند کرداند **نکته سیوم** الف ابتدای مخارج است که عبارت از اقصای حلق است و با از انتهای مخارج که با بیای شفه است و چون

الف و لین در بای آخرین مندرج شد تحقیق معنی هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ بظهور پیوست و چون صورت الف در قد بلند با ظاهر شد معنی او

با مبطن ماند الظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ جمال نمود و اهل تحقیق برانند که این چهار اسم شامل جمیع اسما و صفات اند پس بر این تقدیر علوم اولین و آخرین

منشعب از ظهور اسما و صفاتند و اسما و صفات بتمامی درین چهار اسم و این چهار اسم متجلی در با بسم الله **نکته چهارم** روایت است که حضرت

موسی نبی علیه السلام مریض شد و وجع بطن او بغایت رسید تضرع و شکایت بدرگاه اله عرضه داشت حضرت ملک علام بوحی اعلا فرمود او را

که در فلان بیابان گیاهی بدین صفت روییده است تناول نمای که شفای عاجل در ضمن آن متحقق میگردد پس موسی علیه السلام رفت و آن گیاه

را تناول کرد فی الفور عافیت یافت باذن الله تعالی بار دیگر آن مرض عود نمود متوجه همان گیاه شده تناول فرمود مرضش روی بازدیاد

نهاد گفت ای عالم السر والخفیات در اول خوردم شفا یافتم و در آخر مرضم شد افزون سبب این چیست حضرت معبود در جواب فرمود که در اول تو

بزرگوار ما دست بر وی بردی آن گیاه پس لاجرم شفا یافتی و در دوم بی بسم الله دست دراز کردی موجب زیادتی مرض گشت ای موسی آیا ندانستی

که تمامی دنیا سمست و اسم بزرگوار ما تریاق اوست **نکته پنجم** نقلست که رابعه عدویه بتوبه فرموده بود در خانه و تمام شب بطاعت و عبادت

گذرانیدی چون نزدیک صبح شد خواب بر او غلبه کرد و در آن اثنا دزدی در آن خانه در آمد و متاعی که در آنجا یافت بر داشت و متوجه بیرون شدن خانه

راه مسدود گشته یافت آن متاع را در گوشه گذاشته در را گشوده دید دیگر متاع را برداشت و قصد بیرون رفتن کرد در را بسته یافت تا سه نوبت

ناگاه از گوشه خانه هاتفی آواز داد که ای دزد از متاع دست بدار و بیرون رو که اگر حبیب که بذکر و فکر ما گذرانیده در خواب است سلطان ما بیدار

حال که حافظ و ناصر اوست خواب نبرد روایت **نکته ششم** یکی از عرفا در چراگاهی گوسفند میچرانید گرگی در میان آن گوسفندان واقع شد

و بآن مضرتی نرسانید شخصی بر آن اطلاع یافت گفت از کی باز گرگ با گوسفند صلح کرده راعی گفت از آن روز باز که راعی غنم با رزاق انس و نعم صلح نموده

یعنی از یاد او غافل نبوده **نکته هفتم** روایت است که فرعون قبل از آن که دعوی باطل الوهیت کند امر کرده بود که تا در کوشک او این کلمه طیبه را

مرقوم کردانیده بودند و در بعضی از تفاسیر مذکور است که جبرئیل علیه السلام نوشته بود چون او دعوی ربوبیت کرد و موسی علیه السلام ارشاد در

حال و مآل آن شوم بر مفاد ندید بحق تعالی بنالید که خداوندا ابلیس لعین را خوانده‌ام و از وی هیچ نوعی از قبول ندیدم حق تعالی وحی فرمود که ای موسی تو

هلاکت وی میخواهی چرا که نظر بکفر وی داری و من نظر بر آن کتابتی دارم که بر در کوشک او مرقوم و سوگند بعزت و جلال که تا آن نام مبارک در

کوشک او ثبت خواهد بود عذاب با او نخواهد نمود آورده اند که چون وقت عذاب وی رسید جبرئیل علیه السلام بیامد و آن نام را از آنجا

محو کرد و آنگاه هلاکش مبتلا کردانید و درین خبر حالی اثر نکته ایست که کافر طاغی که این کلمه در بیرون سرای او نوشته است عذاب این جهانی

بوی ملحق نمی‌شود و از عقاب سالم میرید پس مومنی که ذکر ربر گرامی این نام بزرگوار از اول عمر تا آخر عمر نموده باشد و بر سویدای دل او

نقش بسته اگر از عذاب آن جهانی مصون و محفوظ ماند از کمال کرم خداوندی سبحانه و تعالی چه عجب **نکته هشتم** حضرت پروردگار ذات بزرگوار

خود را رحمن و رحیم گفته پس چگونه صفت رحمت او بظهور نرسد و رحمت او بر غضب و بحکم سَبَقَتْ رَحْمَتِي غَضَبِي سابق نباشد روایت

کنند که کبوتری سالی و ضیعی بر در خانه رفیعی سوال کرد و خبری خواست بوی محقری داد و سایل کلنگ و بر پل بر داشته و داتیا و مور آنجا را

سجده و جهد تمام میکند گفتند چرا چنین می‌کنی مگر دیوانه گفت دیوانه نیستم اما از برای آن کردم که در خانه را مناسب عطا باید ساخت

یا سایل را لایق در باید نواخت آلهی چون در اول کتاب مستطاب خود صفت رحمت ثبت نموده ما گنهکاران را از فضل رحمت خود دست

محروم مگذار و حجاب پندار از پیش روی این ضعیفان بمقدار بردار هرگاه بعضی از عبید متاع یا والی را ابتیاع می‌نمایند داغ مالکیت بران
می‌کنند تا دشمن در وی طمع نکند حضرت حق جل و علا میفرماید که ای بندگان من اگر میخواهید که شیطان رجیم شما را راه زنی نکند و ایمان شما را غارت
نبرد داغ تسمیه را بر جبین جان کشید تا از شر وسوسه و غارت او ایمن باشید **نکته نهم** حضرت نوح نجی صلوات الرحمن علیه چون بر کشتی سوار شد
و کشتی قرار نمی‌یافت فرمود که بِسْمِ اللَّهِ مَجْرَاهَا وَمُرْسَاهَا پس او در آن وقت قرار گرفت راکبان آن نجات یافتند پس گاهی که نصف
این کلمه جلیله سبب نجات اهل آن کشتی از طوفان شود پس اگر مومنی در تمام عمر تمام او مواظبت نماید امید که از امواج حوادث ایام و بلاء و آلام موحش عقبی محفوظ ماند
نکته دهم در قرآن نود و نه نام حق تعالی مذکور است چون آن را مثلث سازی هر مثلثی سی و سه نام باشد و امت نیز سه صنف از سابقان و مقتصدان و ظالمان
پس حق تعالی این سه نام را که هر یک متضمن سی و سه نام بود برین سه فرقه منقسم گردانیده اند نصیب سابقان الله و رحمن نصیب مقتصدان و رحیم نصیب
ظالمان که تو حق سبحانه و تعالی میفرماید که ای سابقان الله منم مدار باشید ای مقتصدان الرحمن منم هشیار باشید ای ظالمان رحیم منم امیدوار باشید الله
مستدعی ولایت که اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا و رحمن موجب محبت که إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ
لَهُمُ الرَّحْمَٰنُ وُدًّا و رحیم مقتضی رحمت که وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا و در شش موضع رحیم است در قبر و حسرات او و قیامت
و ظلمات او و قرارات کتب و زعات او و صراط و مخافات او و نار و درکات او و جنت و درجات او اما در قبر در خبر است که چون بنده مومن را
بقبر درآرند و سر قبر او را استوار کردند و دوستان از گرد وی نداشته او را در آن کنج زاویه تنگ و تاریک لحد تنها گذارند حق سبحانه و تعالی بکمال لطف و بنده نوازی
با بنده خود خطاب فرماید که عَبْدِي بَقِيتَ فَرِيدًا وَحِيدًا بنده من درین کنج زاویه لحد تنها ماندی این دوستان و یارانی که از برای ایشان
عصیان‌ها می‌ورزیدی و رضای ایشان بر رضای ما برمی‌گزیدی ترا اینجا تنها گذاشته فَأَنَا أَرْحَمُكَ الْيَوْمَ رَحْمَةً يَتَعَجَّبُ مِنْهُ الْخَلَائِقُ
مِنْهَا امروز آن روز است که ترا رحمت خود بنوازم چنانچه همه خلایق از آن متعجب باشند انگاه ملائکه را خطاب فرماید که ای ملائکه من این غریبی است
از وطن و مسکن خویش جدا افتاده و از یار و دیار و همنشین خود دور شده و اکنون درین کنج زاویه لحد مهمان منست میخواهم که آنچه ممکن است بروی
کرم و احسان نمایید و بر بدن او رحمت و بی انتشار روح و ریحان فرمایید گلدسته‌های جنت بر بالین بنده من برید و دری از بوستان بهشت در
لحد بنده من گشایید و شمعدان نور بر بالین بنده من نهید و او را بمن بازگذارید که بمقتضای اللَّهُ مُؤْنِسُ كُلِّ وَحِيدٍ رحمت من مونس و همنشین
من خواهد بود تا بآن وقت که بزم وصال در سراپرده جلال ترتیب نمایم و نقاب از حجاب از پیش جمال بر بست شوق وصال که بهم او اوست
و در خبر است از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرمود که فردا بنده را حاضر کنند و نامه آن کرده بر بنده دهند و مر او را آن قبه در آرند انگاه حق سبحانه و تعالی
بوی خطاب فرماید که چه کس آفرید ترا گوید الهی حضرت تو فرماید که چه کس ترتیب کرد ترا گوید عنایت تو که روزی داد و دیگر تعداد نعم خود فرماید که
حق گذاری این نعمتها آن بود که نعمت مرا آلت معصیت سازی و چند اگر نعمت بیش وی هم تو معصیت بیش کنی بنده سر خجالت پیش اندازد و زبان او گرای بنده
من سر بر دار که همان ساعت که معصیت کردی آمرزیدم بنده دیگر را هم بر همین منوال سوال کنند و همین خطاب معاتب گردانند بنده از شرم و خجالت
در گریه آید حق سبحانه و تعالی فرماید که ای بنده من تو آن روز گناه میکردی و میخندیدی ترا شرمسار نگردانیدم و پرده‌ات ندرانیدم امروز که گناه میکنی با
وجود آنکه گریه میکنی و می‌نالی کی فضیحت کنم گناهت آمرزیدم و بهشت واجب گردانیدم اما میزان آمده است که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که امت
مرا در روز قیامت بیارند و اعمال ایشان در میزان درآرند حسنات ایشان بر سیئات راجح آید امم سابقه گویند که امت محمد را بواسطه چه عمل با وجود
قلت طاعت که حسنات ایشان راجح آمد پیغمبران ایشان گویند که ابتدای کلام ایشان سه نام از نامهای بزرگ ملک علام جل و علا بوده است که آن
سه نام را در کفه نهند و سایر حسنات و سیئات خالیا ترازو در کفه دیگر نهند آن سه نام بر همه حسنات و سیئات بچربد و آن سه نام بسم الله الرحمن
الرحیم است اما قراءات کتب ابوذر غفاری رحمه الله روایت کند که حق سبحانه و تعالی امر فرماید در روز قیامت تا گناهان بنده را از نامه عمل
او

او جدا سازند بعد از آن حساب فرماید و سیئات او را بحسنات مبدل کرد و بعد از آن فرماید تا او را بهشت برند اما صراط در خبر است که چون مومن
قدم بر پل صراط نهد آتش دوزخ در زیر قدم وی یخ بندد و چنانچه جوی در زمستان بر روی طبق می‌بندد و آتش بفریاد آید که جُزْ يَا مُؤْمِنُ
فَإِنَّ نُورَكَ أَطْفَأَ لَهَبِي که زود بگذر ای مومن که نور تو فروزش زبانه مرا انطفا داد ابو سعید خدری رحمه الله گوید که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرمود که آنانکه اهل دوزخ اند در آتش نمیرند اما طایفه که منظور نظر رحمت باشند و از برای تهدید ایشان در دوزخ درآرند نه از برای تعذیب ایشان را در
آتش بمیرانند تا وقت بیرون آوردن ایشان آنگاه فرمان رسد که ایشان را بفضل الهی به بهشتستان درآرند و از این تعداد معنی پیدا گردد که بکار رحمت الهی از آن زیاده
است که بمکیال تقریر و بیان پیموده گردد و بقیاس خرد خرده‌دان مفهوم و معلوم شود و بهر حال دوست و لا بد است از آل عبا می‌باید زد تا نسیم جنت ناز او
کرد و کار رسند و را ازین ورطها بگذرانند و به بهشت عدن رسانند **نکته یازدهم** آورده‌اند که حق سبحانه و تعالی وحی فرمود بموسی بن عمران علیه السلام که بدرستی
و راستی که من امت محمد را صلی الله علیه و آله سه نام از اسمای حسنی خود کرم کردم که هیچ کس را بآن نعمت مستعد نکرده باشم و هرگاه که مرا بآن
سه نام بخوانند اجابت کنم موسی گفت خداوندا این سه نام کدام است حق تعالی فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم اتفاقا در آن وقت نزد موسی
نابینایی بود و این گفت و شنید می‌شنود گفت یا رب بحق هذه الاسماء رُدَّ عَلَيَّ بَصَرِي پروردگار الحال بحق این سه نام که بینایی من بر من بازده فی
الحال بینایی بوی باز داد و گفته و در خبر آمده که یکی از امت موسی علیه السلام این نام شنود و این نام عالی مقام را شفیع خود گردانید حق تعالی برکت این
نام او را بینایی داد تا همه خلق دیدند پس حکایان حقی سپری و در حق مومن موحد که چندین سال این نام را در روز بان و مرکوز در جان دارد اگر حق تعالی
دیده دل او را بینایی دهد که سبب نجات او شود چه عجب **نکته دوازدهم** آورده‌اند که لقمان حکیم رحمه الله براهی میرفت رقعه دید افتاده و بر روی
کلمه بسم الله الرحمن الرحیم نوشته آن رقعه را برداشت و در دهان انداخت تا فرموده حق تعالی درهای علم و حکمت بروی او گشوده گشت که اینجا آمده است که لقمان
کاغذ پاره‌ای که بر روی این کلمه نوشته بود فرو برد این همه علم و حکمت می‌یابی پس بنده مومنی که این کلمه که حق سبحانه تعلیم حکمت و اهل قدرت بر صفحه دل
و صحیفه جان وی ثبت فرموده باشد اگر همواره دل او را بعلم و حکمت و محبت خویش شرف داده عجیب و غریب نخواهد بود **نکته سیزدهم** گروهی
عیسی پیغمبر صلوات الرحمن علیه بر مقبره بگذشت ملائکه عذاب را مشاهده کرد که میتی را در قبر عذاب میکردند بعد از معاودت از حاجت خود دید که
ملائکه رحمت بر آن قبر ایستاده اند و طبقهای نور در دست گرفته از جهت نثار همان میت در آن امر متعجب فرمود و گفت بار خدایا این چه سر غریب است
و حال عجیب بوی وحی آمد که ای عیسی این شخص عاصی بود و روزگار را در طغیان و عصیان گذرانید و بعد از فوت او زن او که از وی حامله بود
حملش شد و پسری آورد و او را امروز بمکتب او بردند و معلم تلقین او کرد که بگو بسم الله الرحمن الرحیم و آن طفل آن را بر زبان راند اکنون مرا شرم می‌آید
که پدر او را در زیر زمین عذاب کنم و فرزند او بر روی زمین نام من برد **نکته چهاردهم** عارفی وصیت کرد که بسم الله الرحمن الرحیم بر کفن او بنویسند
و گفت که چون قیامت قایم شود و مردگان از قبور سر برون کشند خواهم گفت که ای دانای اسرار و نهان برای کتاب من دستاویز از عنوان بسم الله
الرحمن الرحیم ساخته‌ام و بعنوان کتاب خود با معامله فرمای **نکته پانزدهم** آورده‌اند که روز قیامت بنده را بیارند و نامه اعمال وی که مملو
از قبایح اعمال و فضایح افعال بدست وی دهند در حین گرفتن نامه بر سبیل عادت معهوده در دنیا گوید بسم الله الرحمن الرحیم و نامه بگشاید چون
بگشاید نامه را سرتاپای او همه سفید بیند که در وی هیچ نوشته نباشد گوید که درین نامه هیچ چیز مکتوب نیست چه چیز خوانم مر او را گویند که این نامه سرتاپای
از سیئات نوشته بود از برکت کلمه بسم الله الرحمن الرحیم همه محو گشت **نکته شانزدهم** نقل است که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود
که بنده را در قیامت امر به دوزخ شود چون بر کناره دوزخ رسد گوید بسم الله الرحمن الرحیم و قدم در دوزخ نهد آتش دوزخ از وی هفتاد هزار ساله
راه بگریزد **نکته هفدهم** چون سوره توبه مشتمل بود بر قتال کفار و برائت از ایشان بدین جهت بطغرای بسم الله الرحمن الرحیم موشح نشد و در حدیث
وارد است که اگر خواهند در وقت جامه کندن حایلی واقع شود میان چشمان جنیان و عورات بنی آدم باید که بگویند که بسم الله الرحمن الرحیم و در آن

خبر معتبر اشارتیست و بشارتی تا اگر هرگاه که این اسم اعظم حجاب می‌تواند بود میان تو و دشمنان تو که غضبان اند در دینی پس امید هست که در آخرت نیز
نقابی باشد میان تو و میان زبانیهٔ آتش و بعضی **نکتهٔ هشتدهم** حروف بسمله نوزده است و شبانروز بیست و چهار ساعت و حق سبحانه و تعالی
واجب فرموده پنج نماز را در پنج ساعت از آن تا این نوزده حرف در قرآت مذکور می‌گردد کفارهٔ گناهانی باشد که در آن نوزده ساعت
بوقوع می‌رسد و نیز زبانیهٔ آتش نوزده است که عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ و هر که می‌خواهد که حق تعالی او را از نوزده زبانیهٔ دوزخ نجات دهد
این نوزده حرف بر زبان راند که حضرت حق هر حرفی ازین حروف را در پیش زبانیه سپری و حاجبی گردانیده تا بنده از ضرر آن محفوظ ماند چه آن نوزده
زبانیه از خشم خدای تعالی سرشته است و این نوزده حرف بنور رحمت آغشته و مقرر است که رحمت بر خشم غالب است که سَبَقَتْ رَحْمَتِي غَضَبِي
نکتهٔ نوزدهم بسم الله الرحمن الرحیم نوزده حرفست و مراتب موجودات اگرچه منحصر است در هجده ولیکن چون انسان اگرچه نوعی از حیوانات است
اما الشرف می‌توان که مرتبهٔ علیحده داشته باشد چنانچه مجموع نوزده گردد و بر وفق حروف بسمله تا بدانی که قیام و ثبات این نوزده مرتبهٔ موجودات
برکت این نوزده حروف بسمله است و مرتبهٔ موجودات عقل کل است و جان کل و عرش و کرسی و هفت آسمان و چهار عنصر که آتش و باد
و آب و خاکست و سه موالید که معدن و نبات و حیوانست و انسان که از مرتبهٔ دیگرست سوی مرتبهٔ حیوانیت و در زبان مقابلهٔ او الف است
که با او در مقابل عقل کل است که اَوَّلُ مَا خَلَقَ اللهُ الْعَقْلَ و او را جمیع کمالات ممکنه حاصل است و سین بازای جان کل است
که نفس ناطقه است و آن بر دو قسم است اول نفس فلکیه و بعضی گویند که هریک از کواکب سیاره مانند دلست و افلاک جزئیه او مانند سایر
اعضا و نفس فلکیه اول متعلق است بکوکب و بواسطهٔ کوکب با فلاک جزئیه و دوم نفس انسانیه که اشارت الیه انا او ستقه و بعضی از حکما گویند که
نفس ناطقه مخصوص بانسان نیست و حیوانات دیگر را هم هست بلکه نباتات نیز از ادراک خالی نیستند و لهذا اگر در سمت حرکت نبات
در وقت نمو مانعی پیدا شود آن نبات قبل از وصول بآن مانع منحرف می‌گردد و سمتی دیگر تعیین می‌نماید و میم در مقابلهٔ عرش است که مرتبه
کمال و مبدأ هستی دایرهٔ عالم کبیرست و الف بازای کرسی است که ابتدای ملک و علم مطلق است نظر بحقایق چنانچه امیرالمؤمنین صلوات
الله علیه فرموده که سَلُونِي عَمَّا دُونَ الْعَرْشِ سؤال کنید از هر چه غیر عرش است فرمودهٔ آنحضرت مشعرست بر آنکه اهل
روزگار فوق کرسی که عرش است ادراک نمی‌توانند کرد و بنابرین فرموده و اگرنه آنحضرت باب مدینهٔ علم نبوی است که خازن وحی است
و به الهام حق علم اولین و آخرین برو ظاهرست چنانچه شمه مذکور شد و لام اول در برابر فلک زحل است که مبدأ فیض تربیت است
بر پیران و دهقانان و ارباب خاندانهای قدیم و مردم سیاه و عابدان و زاهدان و آهنگران و لام دوم در مقابل فلک مشتری است
که مبدأ فیض تربیت است بر سادات و قضات و اشراف و ارباب مناصب و وزیران و مدبران و علما و متقیان و مردمان متمول
و ها بازای فلک مریخ است که مبدأ تاثیر تربیت او نظر بسپاهیان و اهل سلاح و ترکان و مردمانی که حدت بر مزاج ایشان غالب باشد
و الف در مقابل فلک آفتاب که مبدأ فیض نور رحمت است و مربای تربیت او پادشاهان و بزرگان و اهل امر و نواهی اند و لام در
مقابلهٔ فلک زهره که تاثیر تربیتش نسبت بزنان و خادمان و معاشران و اهل طرب است و را در مقابل فلک عطارد که مبدأ تربیت او نظر به
دبیران و اصحاب دیوان و زیرکان و حکیمان و اهل علوم دقیقه و نقاشان است و حا در مقابل فلک قمرست که آسمان دنیاست
و تاثیرات قمر نظر برسولان و پیکان و مسافران و اهل تجارت و سیاحت و وزرا و وکلا و عوام الناس و میم در مقابلهٔ کرهٔ نار است
که مبدأ عناصر اربعه و عالم سفلی است و نون در محاذی مرکز هواست که مبشر فیضان رحمت است و الف در برابر کرهٔ آبست که
مبدأ حیاتست و را مبدأ موالید ثلثه است که آن معدن حجت و حا در برابر نباتات که رکن اعظم مصالح این عالم است و یا در مقابل
مرتبهٔ حیوانیت است که محل حلول حیات و از مصالح کلیه است و میم بازای مرتبهٔ انسانیت که غرض اصلی است و مبدأ دایرهٔ وجود

عالم

عالم صغیرست اگرچه در مرتبه موخرست اما در شرف مقدم است و صورت جمیلهٔ احسن صورتست که وَصَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ
صُوَرَكُمْ اَللّٰهُمَّ ارْحَمْنَا وَعَافِنَا وَاعْفُ عَنَّا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ
مطلب دوم در تفسیر و بیان فاتحة الکتاب و فواید آن از هر باب و در و چند مبحث است **اول** در بیان اسماء این سوره و شمه
و بعضی از فضایل او اگرچه اسماء این سوره بسیارست و کثرت اسماء دلالت دارد بر شرف مسمی **اول** فاتحة الکتاب که تسمیهٔ او باین از جهت
آنست که افتتاح او هست در مصاحف و در تعلیم و در قرائت و در قرائت صلوة و از برای آنکه الحمد فاتحهٔ هر کتابست همچنانکه فاتحهٔ
قرآنست و گفته اند بسبب آنکه اول سوره که از آسمان نازل شده است یا آنکه این سوره فاتحهٔ ابواب فتوحاتست در دینی و فاتحهٔ ابواب
خیراتست در عقبی اما در دینی بواسطهٔ همه مرادات و سعادات ثبت بدل قرائت وی حاصل آید و در عقبی همین برکت وی ابواب ثمانیهٔ جنت بروی گشاده
گردد چنانچه آورده اند که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرموده که بهشت را هشت درست و هر دری را مفتاحیست و مفتاح اول ایمانست و
ولایت اهل بیت علیهم السلام و خلق عظیم دارد و ثمرهٔ ایمان و باقی مفاتیح او هفت آیهٔ فاتحه **دوم** الحمد زیرا که اول او الحمد است و اهل اشارت
در باب تسمیهٔ او بالحمد فرموده اند که اول چیزی که حق سبحانه و تعالی آفرید عقل صافی مزاج بود چنانچه گذشت و نخستین کسی که در وجود آمد عاقل
روشن دل بود که اَوَّلُ مَا خَلَقَ اللّٰهُ نُورِي آن عقل این عاقل است که بیرون در آورده و این عاقل آن عقل سر گریبان برآورده عقل
نورانی چون از عدم بوجود آمد بر آستانهٔ کبریا بسجود آمد و عاقل حقانی چون از نیستی بهستی رسید در بارگاه کبریا در قیام آمد که اَلَّذِي يَرَاكَ
حِينَ تَقُومُ وَتَقَلُّبَكَ فِي السَّاجِدِينَ نزل قدرت خازن الامال از طعام حکمت و غذای معرفت ترتیب کرده در پیش ایشان کشید ابتدا
در آن نیز به اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ شد پس باین معنی ملقب بسورة الحمد آمد و حمد اولین و آخرین با و موری گشت که لَهُ الْحَمْدُ فِي
الْأُولَىٰ وَالْآخِرَةِ **سوم** ام الکتاب و ام القرآن زیرا که او اصل قرآن و اصل هر کتاب منزل است از آسمان و بواسطهٔ اشتمال او بر الهیات
و معاد و اثبات قضا و قدر و نبوات و امامات در اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ دلالت میکند بر الهیات وَمَالِكِ يَوْمِ
الدِّينِ بمعاد و إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ بر نفی جبر و قدر و اثبات کل امور بقضاء الله تعالی بر وفق مصالح اِهْدِنَا الصِّرَاطَ
الْمُسْتَقِيمَ هم دلالت بر اثبات قضا میکند هم بر نبوات و امامات با آنکه در و حاصل است جمیع کتب سماویه که آن ثابت بر حضرت عزت و
اشتغال بخدمت و طاعت و طلب صراط مستقیم و دین قویم با آنکه مقصود از جمیع علوم معرفت عزت ربوبیت است و ذلت عبودیت و همه در این
سوره مندرج است یا آنکه افضل سورهٔ قرآن است همچنانکه مکه ام القری است اشرف بلاد است **چهارم** سبع المثانی زیرا که هفت آیت است که در
نماز مثنی میشود یا آنکه نصف او ثنا و عبدیت او را و نصفی دیگر اعطای رب مر عبد را یا آنکه مستثنی است از جهت اینست کما قال صلی الله علیه و آله
وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ مَا أُنْزِلَتْ فِي التَّوْرَاةِ وَلَا فِي الْإِنْجِيلِ وَلَا فِي الزَّبُورِ مِثْلُ هٰذِهِ السُّورَةِ یعنی آنحضرت فرموده
که بحق آن خدایی که جان من بید قدرت اوست که مثل نزول نیافت در توریة و نه در انجیل و نه در زبور مانند این سوره یا آنکه دو بار
نازل گشته یا آنکه ثنیه و مدیح حق جل و علاست و یا مثانی است باین معنی که هفت آیه است و قرائت وی برابری کند با قرائت هفت
سبع قرآنی یعنی با تلاوت تمامی قرآن و یا مثانی است باعتبار اشتمال او بر حقین حق الله و حق العبد و یا مثانی است باعتبار تضمن
وی دو نوع معانی متقابله مثل ذکر ربوبیت و عبودیت و خالقیت و مخلوقیت و عمل و توفیق و هدایت و ضلالت و دوست و دشمن و یا
مثانی است بحسب اشتمال کلمات مثانی در معنی واحد و آن هفت ورست اول مثل الله و دوم رحمن و رحیم سیم ایاک و ایاک
چهارم الصراط و صراط پنجم علیهم و علیهم ششم غیر و لا هفتم المغضوب علیهم و لا الضالین و یا مثانی است از آن حیثیت که مشتمل است
بر معانی کثیره و هر یکی از آن دو قسم است اول اسماء الله و صفات او سبحانه و آن بر دو قسم است قسمی است که دلالت بر عظمت

و جبروت و کبریا می کند و قسمی است که دلالت بر رحمت و رافت و لطف و احسان میکند و ذکر الله و رحمن رحیم مشتمل است بر این هر دو
قسم اول و دوم ثنا خداوندی جل و علا نیز بر دو وجه است ثنا است بر ذات و صفات او و ثنا است بر آلا و نعما او و کلمه الحمد لله مشتمل
بر این هر دو قسم سیوم ربوبیت نیز بر دو نوع است یکی از عدم بوجود آوردن و دیگری موجود را نگاه داشتن و کلمه رب افاده این
هر دو نوع تربیت می نماید چهارم عالم نیز متنوع است بر دو نوع عالم فنا و عالم بقا یا عالم کبیر و عالم صغیر و العالمین متناول است
هر دو نوع را پنجم رحمت نیز بر دو ضرب است رحمت در دنیا و رحمت در آخرت و یا رحمت عامه و رحمت خاصه الرحمن الرحیم دلالت
میکند بر هر دو رحمت ششم دین عبارتست از جزا و جزا متنوع می باشد بر طاعت و معصیت عقاب و مالك یوم الدین بهر دو نوع دلالت
دارد و هفتم طاعت دو صنف است عبادت و عبودیت و ایاك نعبد بر هر دو صنف دلالت میکند هشتم استعانت نیز بر دو امر
می باشد بر تحصیل خیر و بر ترک شر و ایاك نستعین متناولست هر دو امر را نهم فرقه اهل ضلالت دو گروه اند جبریه و قدریه و دو کلمه
اهدنا الصراط المستقیم رد مذهب هر دو فرقه می کند دهم هدایت بر دو گونه است هدایت بیان و هدایت رشاد و صراط
الذین بر هر دو گونه هدایت دلالت دارد یازدهم مهتدیان دو طایفه اند انبیا و اولیا علیهم السلام و انعمت علیهم شامل است
هر دو طایفه را دوازدهم مخالفان دو فرقه اند کفار و مبتدعان و غیر المغضوب علیهم و لا الضالین بر هر دو فرقه
راست دلالتست پنجم وافیه زیرا که این سوره قابل تنصیف نیست یعنی تنصیف مثلا در یک رکعت خوانند و نصفی دیگر در رکعت دوم و اهل اشارت
و تحقیق تمیمی که غریب آورده اند چنین گویند که نماز بر مثال جانورست که افعال مخصوصه و ارکان صلوه قالب آن جانورست و سوره الحمد جان اوست
و از آن جهت است که نماز وجود ندارد بی ذکر لا صلوة الا بفاتحة الکتاب اگر چه اجزای دیگر این حکم ندارد لیکن او در میان نماز است
در حال استقامت چنانچه جان در میان قالب و جان از جهان امر است که قل الروح من امر ربی و امر از عالم وحدتست که و ما
امرنا الا واحدة و وحدت از یکتائی است و یکتائی هرگز نشود و جان از خواص آنست که متجزی گردد و لاجرم الحمد نیز که روح اعظم
و جان معظم است که و کذلك اوحینا الیك روحا من امرنا در قالب نماز هرگز منقسم و متجزی نشود ششم کافیه
زیرا که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که ام القرآن عوض می شود از غیر و غیر او از قرآن عوض او نمی شود هفتم شافیه چه حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرموده که فاتحة الکتاب شفا من کل داء اشارتست و اهل اشارت تفصیل آن برین وجه نموده اند که شفا صدور ارواح و ابدان بسته بمعانی و الفاظ اوست
و حیات قلوب و ارواح و نجات ابدان و اشباح از امراض قلبیه و اعلال اعتقادیه و خلقیه و علمیه و عملیه و نفسانیه و جسمانیه پیوسته بقرائت
و تدبر اوست هشتم اساس زیرا که سوره قرآنی آنچه اساس است با آنکه مشتمل است بر اساس عبادات و مطالب و غایات نهم صلوة چنانکه در خبر
وارد است که حضرت حق فرموده که قسمت کرده شد صلوة در میان من و میان عبد من بتنصیف یعنی فاتحة الکتاب چنانچه مذکور شد که فاتحه نصف ثنا
حق است و نصفی دیگر دعا عبد و این از باب تسمیه شی است باسم معظم اجزا او و از اینجا معلوم می شود وجوب قرائت فاتحه در صلوة دهم تعلیم مسئله
زیرا که حضرت ذو الجلال تعلیم میفرماید در دعا در آداب سوال که ابتدا ثنا است بعد از آن با خلاص بعد از آن دعا یازدهم کنز چنانچه حضرت
امیر المومنین صلوات الله علیه فرموده که نزلت فاتحة الکتاب بمکة من کنز تحت العرش یعنی فرود آمد سوره فاتحه از گنجی که بر عرش
مخزونست و در تحقیق سخن حضرت شاه اولیا و امام اتقیا علیه الصلوة و السلام چنین میگویند که فاتحة الکتاب نقدیست که در دار الضرب ازل بر زیر
عرش سکه ظهور یافته و از آنجا بخزانه که در زیر عرش است عبور نموده و محتمل که آن لوح محفوظ باشد و درین کلام چهار چیز مذکور شد و اول
فاتحه است که گنج ازل است دوم عرش که گنج خانه است سیوم کعبه که نائب عرش است چهارم سید عالم صلی الله علیه و آله که حرم
دار ملک الملوک است و حفظ آن تفویض بنائب خود فرموده و کرامت گنج الهی است و این چهار سایه پرور یکدیگر اند عرش سایه پرور

فاتحه است

فاتحه است و کعبه سایه پرور عرش است و آن حضرت سایه پرور حرم است و همه یکدیگر نسبت تماثل و تشابه درست کرده اند و آن بسه وجه
درست میکرد و اول آنکه فاتحه اول قرآنست و عرش اول همه جهاتست و کعبه اول همه مکانهاست که ان اول بیت وضع للناس
و آن حضرت اول همه عالمیانست که اول ما خلق الله نوری و بحکم خبر معتبر انا و علی من نور واحد امیر المومنین علیه الصلوة
و السلام در اولیت داخل است وجه دوم آنکه علم اولین و آخرین از حیطه فاتحة الکتاب در نیست الحمد اصل همه کتابهاست و بدانکه تمام قرآنست
و لهذا ام القرآنش خوانند و از جمله جهان از انطوای عرش در نیست از آنجهت اصل همه جهان شد ام الکتابش نام نهاد که و عنده ام الکتاب
و از جمله اقالیم جهان از مکه کعبه در گرفت که اصل همه قری شد و بدین سبب بام القری مکناة گشت که لتنذر ام القری و از جمله انبیا
از نور سید بهره است اصل همه انبیا شد و او را نیز امی خوانند وجه سیوم آنکه فاتحه قبله هفت سبع قرآنی آمد و عرش قبله هفت طبقه آسمانی و کعبه
هفت اقلیم این جهانی و سید عالم نیز قبله هفت قبیله ملک و جن و شیاطین و طیور و وحوش و هوام و اصناف انسانی آمد دوازدهم سوره مناجات
زیرا که مصلی در حالت نماز با حضرت کارساز راز میگوید بخبر معتبر المصلی یناجی ربه و حضرت حق دعا و نیاز او را باجس وجهی اجابت
نماید سیزدهم سوره تفویض زیرا که مشتمل بر استعانت است و عبد جمیع امور بحق جل و علا تفویض نموده و باز گذاشته که با عانت او تمام
رساند سیما عباداتی که بآن مامورست چهاردهم سوره رقیه چنانچه ابو سعید خدری روایت کرده که جماعتی از یاران در قفا در سفری که
با ایشان بودم و بقبیله از قبایل عرب گذشتیم بعضی از ایشان با ما رفاقتی و مواساتی ننمود و اتفاقا در آن روز رسید آن قبیله را مار گزیده و قوم مضطر
شده و توجه بجانب ما نموده و صورت حال را گفتند که اگر افسونگری هست با ما بفرستید که او را دوا کند و ایشان با ما نموده که ما با ایشان رسیدیم
و ایشان تفقد حال ما نکردند و ضیافت ننمودند و ایشان معذرت می گفتند و تعهدات می نمودند تا بالآخره مقرر شد که ایشان گله گوسفندی بدهند
و یکی از ایشان بر دو دوا و را مداوا کند بعد از آن یکی از ایشان رفت در بر او فاتحة الکتاب خواند و دست بوی فرود آورد و الله تعالی برکت این سوره
بزرگوار بی العذر او را شفا داد و الله رؤف بالعباد و دیگر از فضایل این سوره کریمه آنست که در و حرف ثا نیست که از ثبور که
لا تدعوا الیوم ثبورا واحدا و ادعوا ثبورا کثیرا و جیم نیست که از جهنم خبر میدهد که و ان جهنم لموعدهم
اجمعین و خا نیست که خزی است که یوم لا یخزی الله النبی و الذین آمنوا معه و زا نیست که ان شجرة الز
قوم
طعام الاثیم و شین نیست که شهیق است که لهم فیها زفیر و شهیق و ظا نیست که اشاره بلظی است که کلا انها لظی و فا نیست
که از فراق است که یوم تقوم الساعة یومئذ یتفرقون که مجموع آن را جمع میکنی تخم شظف می شود و چون حق جل و علا
اسقاط نموده از فاتحة الکتاب این حروف داله بر عذاب را که آن هفت حرفست که بعدد ابواب جهنم است که لها سبعة ابواب
لکل باب منهم جزء مقسوم امید چنانست که هر که مداومت نماید بر قرائت فاتحه حق جل و علا او را نجات دهد از دخول ابواب نیران و خلاص بخشد
از درکات عذاب جاویدان چنانچه درین روایتی بس غریب وارد گشته که قیصر روم بعد از رحلت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله کتابتی
بطیبه مدینه علی صلوات الله و سلامه علی ساکنها فرستاد و مضمون مکتوب آنکه فاتحة الکتاب از نزد شما بما رسید و بر تفسیر آن اطلاع دریافتیم
ما شبهه در تحقیق اهدنا الصراط المستقیم بخاطر خطور میکند که اگر یقین دین شما بر حق است و قبول آن مستلزم وصول بطریق قویم و صراط
مستقیم پس طلب آن تحصیل حاصل باشد و آن جایز نیست و اگر در حقیقت و حقیت دین خود شکی دارید پس ایمان که مقرون بیقین است هنوز در دل شما
تحقق نپذیرفته رفع این شبهه نمایید و غبار تردد از آیینه نموده بزدایید و دیگر آنکه اعلام نمایید که مراد از مغضوب علیهم چه طایفه
و از ضالین مقصود کدام فرقه اند و دیگر سوال چند امتحانی در ذیل آن مکتوب مثبت ساخته بودند و استکشاف آن از بعضی که دعوی علم و فضل
داشتند نموده و آن اسوله بتفصیل این بود که خبر کنید ما را از چیزی که نفس میزند و حیات ندارد و از جمله آدمیانست و نه از بنی آدم

حیوانات و دیگر بیان کنید که چهار حیوانی که در رحم متعلق باشد و بشیمه متعلق ناگشته بعالم ظهور آمده کدام اند و دیگر آن موضعی که از ابتدا
آفرینش وی تا انقراض عالم یکنوبت آفتاب بروی زتافته و نتافته کدام است و دیگر قبری که صاحب خود را سیر داده و چه جنس بوده و دیگر آن
رسولی که نه از انس است و نه از جن کدام است و دیگر آنکه نه از جنس انس است و از نوع جن و نه از صنف ملک و بوی وحی نازل گشته کدام است
و دیگر رسولی که نه از آدمی است و نه از پری کدام است و دیگر عصای موسی از چه بود و نام او چیست و طول او چه مقدار بود و دیگر چیزی که در دنیا
برای دو کس است و در عقبی از آن یک کس کدام است اگر جواب این سؤال بتفصیل مبین ساخته از برای ما ارسال نمایید ما بدین شما در آییم و قبول
دین اسلام نماییم چون مکتوب به میان مدعیان خلافت عاجز گشته رجوع بحضرت باب مدینه علم رسول و زوج بتول و مقتول حلال مشکلات
اهل زور و قبول یعنی امیر المؤمنین ابی الحسن علی ابن ابی طالب علیه الصلوة والسلام شد آنحضرت زبان خامه سان معجز نشان بتقریر جواب بر ورق
آن کتاب بصریر تحریر در آورده و اسود مشکک خصم را بانکه زبان بتفصیل یک یک بیان فرموده اول فرموده که معنی اهدنا الصراط المستقیم
آنست که ثبتنا علیه فی الدنیا واهدنا طریق الجنة یوم القیامة یعنی آن راه راست که بما کرامت فرموده ما را بران ثابت
دار در ایام حیات ما در دنیا و چون رحلت بعالم بقا بریم برکت این ثبات و استقامت ما را در قیامت بطریق موصل بجنت دلالت فرمای
و دلیل برین آنست که در آیت دیگر فرموده که وان هذا صراطی مستقیما فاتبعوه اولا بیان استقامت صراط فرموده و حقیقت
آن تعیین نموده آنگاه باتباع آنکه عبارت از ثبات بر دین است بران دلالت میفرماید و اما از مغضوب علیهم مراد یهود ند و از ضالین نصاری
یعنی یهود و قوم تو بدلیل وباؤا بغضب من الله که در شان یهود وارد شده و وضلوا عن سواء السبیل که در بارهٔ نصاری صادر
گشته و هر که از طریق محمد و اهل بیت او انحراف جوید حکم ایشان دارد در ضلالت و آن سؤالهای دیگر آنچه نفس بیرون جان ندارد صبح است
که والصبح اذا تنفس و آن چهار زن که در رحم قرار گرفت اول یکی آدم و دیگری حوا و دیگری کبش ابراهیم خلیل علیه السلام و دیگر
عصای موسی علیه السلام و در بعضی روایات بجای کبش ناقه صالح آورده اند و اما آن موضعی که آفتاب یکنوبت بیش بران تافته
دریای قلزم است در حین عبور موسی علیه السلام و قوم او و اما آن قبر که صاحب خود را سیر داده ماهی یونس بوده و آنکه نه از انس و جن
و ملک و بوی وحی نازل گشته زنبور است که واوحی ربک الی النحل و آن رسولی که نه از ملایکه و نه از آدمیان و نه از پریان است
غراب و هدهد است قال الله تعالی فبعث الله غرابا یبحث فی الارض که در قتل قابیل هابیل حق سبحانه و تعالی غراب را فرستاده
تا زمین را کاوید و گفت سلیمان علیه السلام هدهد را که اذهب بکتابی هذا که هدهد نامه سلیمان را برد و بعضی عصای موسی نام او زاید و
طول او ده گز بوده مثل طول موسی و از درخت عوسج بوده و آن چیزی که در دنیا از برای دو کس است و در آخرت از برای یک کس آن
نعمتی است که در دنیا بنیکان و بدان رسیده و در عقبی خاصه از برای نیکان است بعد از آن در آخر کتاب نوشته بودند که کدام سوره است از
سور قرآنی که در وی هفت حرف از حروف تهجی نیست و آیا از هفت است عدد درهای دوزخ که در بند و بر روی قاری خود آن ابواب
را در انجیل چنین یافته ایم که هر که بخواند سوره که در وی هفت حرف تهجی نباشد حرام کرداند خدای تعالی جسد او را از آتش حضرت امیر المؤمنین در عقب
این سؤال نوشت که آن سوره فاتحة الکتاب است که در وی هفت حرف نیست ثا و جیم و زا و شین و ظا و خا و فا و این مکتوب را بر قیصر
فرستاد و چون قیصر بخواند حقیقت دین اسلام بروی مکشوف گشت اما بر قوم خود اظهار نتوانست کرد و بدل قبول اسلام نمود و اسیران
اهل اسلام را باز فرستاد و برکت این سوره کریمه و بوفور علم امیر المؤمنین علیه الصلوة والسلام و نیز آنحضرت بعبد الله عباس گفت که یا عبد الله
لو کتبت فی معانی الفاتحة لاوقرت سبعین بعیرا اگر آنچه بر خاطر خطیر و ضمیر منیر ما از معانی و حقایق سبع مثانی
ظاهر و لایح گشته بقید کتابت در آرم هفتاد شتر از آن بار توانم کرد و یا عبد الله هر که این سوره را درست بخواند از آتش دوزخ ایمن گردد

و هر که

و هر که معنی وی بتحقیق بداند بهشت از برای وی واجب شود و **مبحث دوم** در تعریف حمد و مدح و شکر و فرق میان ایشان و تصحیح بعضی دیگر از
الفاظ فاتحه بدانکه حمد قولی است که دلالت کند بر آنکه او مختص است بفضیلت معینه و آن فضیلت انعام است بر تو و بر غیر تو و لا بد است که باشد
بر جهت تفضیل نه بر سبیل استهزاء و مدح عبارتست از قولی که دال باشد بر آنکه او مختص است بنوعی از انواع فضایل با اختیار یا بغیر اختیار و شکر بر
نعم واصله است بتو خاصه و آن بلسان و بجنان و بجوارح می باشد و حمد بلسان فقط می باشد و او یکی از شعب شکر است و مدح از برای حی و غیر حی
می باشد مثل لآلی و یواقیت ثمینه و حمد از برای حی فقط می باشد و مدح گاه قبل از احسان و گاه بعد از آن می باشد و حمد بعد از احسان وجوب میگیرد
و مدح گاهی منهی عنه است لقول النبی صلی الله علیه و آله احثوا التراب فی وجوه المداحین یعنی بریزید خاک را در
روهای مداحان که مراد از مدح غیر موقع است و حمد مامور به است مطلقا کما قال صلی الله علیه و آله من لم یحمد الناس لم
یحمد الله کسی که حمد خلق بجای نیاورد حمد خالق بجای نیاورده و دیگر آنحضرت حمد را اس شکر فرموده که الحمد لله رأس الشکر ما
شکر الله عبد لم یحمده و حمد را اس شکر فرموده زیرا که ذکر نعمت بلسان و ثنا بر منعم آن اشیع و اول است نظر باعتقاد و آداب
جوارح از جهت خفای عمل قلب و آنچه در عمل جوارح است از احتمالات بخلاف عمل لسان که آن در غایت ظهور است بواسطه نطق و در جای
نیست و نقیض حمد ذم است و نقیض مدح هجاست و نقیض شکر کفران پس اگر عبد گوید المدح لله این دلالت ندارد بر آنکه خدای تعالی فاعل
مختار است چه مذکور شد که مدح از برای غیر مختار نیز می باشد و اگر گوید الشکر لله این ثنایی است بسبب انعامی که واصل شده است باین قایل
چه شکر در مقابل انعام مودی میگردد و اما هرگاه که گفت الحمد لله گانه گفته است که اگر عطا کنی مرا و اگر نکنی انعام تو عام است و نعم
شامله تو بر عالمیان واصل و تمام و تو مستحق حمد عظیمی و بالشک این اولی است از آن دو دیگر و نیز حمد گفته می آید در دفع بلا و شکر
مودی می شود در مقابل نعما و نعمت در اعطا اکثر است از نعمت در دفع بلا پس گاه سکوید که من شاکرم او را نعمتش را پس جلوه با شکر در اعطای
آن و نیز دفع ضرر اهم است از جلب نفع پس تقدیم او اولی باشد و اگر قایل احمد الله گوید این مفید آنست که همین قایل بحمد او اشتغال دارد
و بس و اما هرگاه که گفت الحمد لله این فایده آن میکند که او جل و علا محمود است و نیز او را حمد است قبل از حمد حامدین و شکر شاکرین و نیز معنی
الحمد لله آنست که مطلق حمد و ثنا حق حق تعالی است و ملک او که لام جنسی و جاره مفید این معنی است و این بسبب کثرت نعما و انواع آلای
او است بر عبید و اما مخفی نیست که این اولی است از آنکه بخص واحد او را حمد گوید و هر حمدی که از ازل تا ابد گفته شود همه راجع بمنعم حقیقی
است که مستحق حمد اوست وما بکم من نعمة فمن الله و الحمد لله فرموده واحمدوا الله نفرموده بصیغه امر زیرا
که او جل و عالم است بر آنکه انسان عاجز است از اتیان بحمد و شکر خالق انس و جان و مقرر است که تکلیف بر فوق قدرت و طاقت
حسن نیست و این بسبب آنست که نعم الهی غیر متناهی است که وان تعدوا نعمة الله لا تحصوها و هرگاه ممتنع باشد
وقوف بر نعم خالق متعذر خواهد بود و اقتدار بر شکر و ثنای لایق و نیز ممکن است قیام بحمد الهی و شکر نامتناهی وقتی که حق سبحانه و تعالی او را
قدرت بر حمد و شکر ارزانی فرماید و خلق کند در قلب او داعی و معارف را و زایل سازد از عوایق و صوارف را و هر یکی از اینها انعامیست
از حق تعالی و همچنین نقل کلام در وی نموده و این موجب تسلسل است و نیز اشتغال بحمد و شکر باین معنی آنست که منعم علیه در مقابل انعام منعم
شکر گوید و هر که اعتقاد کند که حمد و شکر او مساوی نعم غیر متناهی الهی است پس او شرک آورده و قول واسطی که الشکر شرک
مفید این معنی است زیرا که آتش عجب بواسطه شکر افروخته و نظر از نعم نامتناهی الهی دوخته لاجرم همه اعمال حسنه او سوخته و غیر از ریا
و سمعه چیزی نیندوخته و شرک خفی عبارت ازینست اما هرگاه که گفت الحمد لله معنی این آنست که کمال حمد حق و ملک مالک تعالی
جل و علا خواه خلق قادر باشد بر اتیان آن یا نباشد منقولست که حضرت داود نبی صلوات الرحمن علیه فرموده که یارب

چگونه شکر ترا بتقدیم رسانم و حال آنکه تمام نمی‌شود شکر من مگر بانعام تو بر من و این آنست که مرا توفیق شکر کرده است فرمودی حضرت عزت
در جواب فرمود که چون اعتراف نمودی بعجز شکر گذاری پس اکنون شکر مرا بجا آوردی بقدر قدرت و طاقت انسان نمود و بعضی از ارباب تحقیق
فرموده‌اند که فهم این سخن بر عقل بغایت دشوار است که علم باستحاله شکر شکر باشد و عجز از شکر ادای شکر بود فاما بر ارباب معارف و حقایق این معنی
مکشوف و مبرهن است زیرا که هر که بعین توحید نظر کند و از منازل و مراحل بقدم قدم سفر کند حقیقت کل شیء هالك الا وجهه بر وی ظاهر و مکشوف
گردد و داند که هر چیز که قوام وی بذات وی نیست مرور انفس وی وجود وی نیست و وجود حقیقی آنست که قایم بذات خود باشد و قایم بذات جبار
از آنست که اگر تمام موجودات دیگر را معدوم و متعذر کنی وی موجود باشد پس اگر این موجود لذاته که قایم بنفس خود است اگر دیگر موجودات
قایم بوی باشند او قیوم بود و مقرر است که قیوم یکی است وحده لا شریك له هر که این معانی نصب العین کرده داند که هر چه در عالم
رقم وجود بر عنوان منشور شش برکشیده‌اند همه خلعت وجود از وی پوشیده‌اند و بازگشت همه بدوست پس هر که اطلاع دست داد نفس خود را
تمام از میان بردارد و لا احصی ثناء علیك را ورد زبان سازد و تفویض شکر تمامی بحضرت او نماید و در عین شهود حقیقت حق سرایت
کما اثنیت علی نفسك ظاهر کرد از آنچون عجز خود را مشاهده کرده ملکه خود را تمام نیست در شکر حق سبحانه و تعالی را تفویض تمام بحق سبحانه
تعالی بمقتضای کنت سمعه و لسانه شکر خود بعوض بنی خود کوید تا شاکر و مشکور هم خود بود و شکر حقیقی این باشد والله اعلم و حضرت رسول
صلی الله علیه و آله فرمود که هر گاه حضرت معبود بر بنده نعمتی انعام فرمود و او گوید الحمد لله حق تعالی فرماید که ای ملائکه نظر کنید بدین
بنده که او را عطا کردم چیزی بی‌مقدار پس او بخشید در مقابل آن آنرا که بی‌قیمت بی‌شمار و معنی این سخن آنست که آنچه حضرت حق بر بنده انعام فرموده فانی است
و چون گفت الحمد لله معنی او آنست که جمیع محامدی که ایشان نمایند با اولین و آخرین خالقین از ملائکه و ثقلین تمام راجع بحضرت رب العالمین است
از آنست قول دعویهم فیها سبحانك اللهم و تحیتهم فیها سلام و آخر دعویهم ان الحمد لله رب العالمین
و تا ابد الآبدین و دهر الداهرین پس نعم متناهی است و حمد غیر متناهی پس هر گاه که متناهی را از غیر متناهی اسقاط کنند غیر متناهی باقی می‌ماند پس از برای
عبد طاعات غیر متناهیه ذخیره کرده و پس لازم است در مقابل آن نعم غیر متناهیه و لهذا بنده مستحق ثواب ابدی و خیر سرمدی میگردد و دیگر هیچ شک
نیست که وجود بهتر از عدم است و وجود هر چه ماسوی الله است بایجاد باری تعالی است پس انعام حق رسیده است بهر چه ماسوی الله است
پس گاه که عبد گفت الحمد لله گویا گفته است که حمد مر خدای راست بر هر مخلوق که خلق فرموده و بر محدث که احداث نموده از نور و تکون
و حرکت و عرش و کرسی و جنی و انسی و ذوات و صفات و جسم و عرض و آنچه معلوم است و غیر از ازل الآزال و ابد الآباد و گویند که
تسبیح مقدم است بر تحمید چه وارد شده که سبحان الله و الحمد لله پس بسبب وقوع مرتبه تحمید چیست میگوییم تسبیح داخل است
در تحمید و بعکس نیست زیرا که تسبیح دلالت میکند بر آنکه باری تعالی مبراست در ذوات و صفات از نقایص و معایب و تحمید دال
است بر آنکه او محسن است بر عباد و احسان گاهی متحقق می‌شود که عالم باشد بجمیع موجودات و معلومات تا مواقع و مواضع حاجات
را داند و قادر باشد بر همه مقدورات تا قدرت داشته باشد بر تحصیل آنچه بندگان آن محتاج‌اند و در حال احتیاج بر ایشان رساند
و خود غنی مطلق باشد در رفع آن تا مشغول بحاجت خود از حاجت غیر باز نماند پس ثبوت احسان تمام نمی‌شود مگر بعد از آنکه منزه باشد از نقایص ممکنات
و معرا و مبرا باشد از آفات پس اگر الحمد لله تعلق بماضی دارد و آن وقوع شکر است از نعم سابقه و تعلقی بمستقبل دارد که اقتضای تجدد
نعم لاحقه است و فایده او در حال گفتن واصل میگردد و این آنست که ذمت حامد را از دین نعم سابقه بری میکند و او را استحقاق نعم مستحق
شود و ابواب جنان چه الحمد لله هشت حرف است عدد درهای بهشت و الحمد لله کلمه عظیمه است چنانچه در مجلس ذکر گفته‌اند معصوم از نو باید
چنانچه در نقل وارد است که سری سقطی رحمه الله گفته که سی سال باشد که من استغفار میکنم که یکبار الحمد لله گفته‌ام و آنچنان بود که شبی

دربازار

در بازار بغداد آتشی افتاد و بعضی از دکاکین مردم بسوخت و دکان من بود و سالم ماند چون این خبر بوی رسید گفت الحمد لله بعد از آن
میگفته که از دین و انصاف و مروت و شفقت دور بود که فرح نمودم و بآن راضی شدم چه بدار دین بود و امر است که تعظیم امر حق و
شفقت بر خلق که التعظیم لامر الله و الشفقة علی خلق الله پس آنچه بر خود روا دارند بر خلق نیز روا دارند پس از جهت ترك شفقت
و انصاف بجای آورده باشند و حمد بر نعم دین افضل است از حمد بر نعم دنیا و حمد بر اعمال قلوب اولی است از حمد بر افعال جوارح و حمد
بر نعم من حیث هی عطیة للمنعم اولی است از حمد بر او من حیث هی نعم و این مقامات بحسب عبارات تا حمد در مواضع آن
واقع کرده‌اند اول که روح در آدم صفی حلول کرد و نبات او رسید او را عطسه آمد و گفت الحمد لله رب العالمین و آخر دعوی
اهل جنت این خواهد بود که الحمد لله رب العالمین پس فاتحه عالم مبنی بر حمد شد و خاتمت او مبنی از حمد گشت پس سعی و اجتهاد و تقدیم می‌باید
رسانید که اول اعمال و آخر احوال مقرون بحمد ذو الجلال شود و تشنیع میکنند جبریه بر معتزله که از ایشان اثبات کرده‌اند فعل و اختیار را
از برای عبد و استحقاق حمد مترتب میگردد بر اشرف نعم که ایمان است پس اگر ایمان بفعل عبد باشد او مستحق حمد باشد نه حق جل و علا جواب
آنست که ایمان بفعل و اختیار عبد است لیکن اختیار ستند بحضرت پروردگار است که توفیق کرامت فرموده پس مستحق حمد او باشد نه عبد و لام الملك
لنده دال است بر آنکه او سزاوار حمد مطلق است جل جلاله و لام الحمد از برای تعریف جنس است و معنی او اشارتست بحمدی که متعارفست
بین الناس و معلوم است فایده او و بودن او از برای استغراق مجرد وهم است چه حمد ابوین داخل نمی‌شود و نیز لام تعریف از برای تعیین آنست
و اشارت و هیچ کدام از تعیین و اشارت دلالت ندارد بر احاطه و شمول که مدلول استغراق است و نیز از الحمد لله فهم نمیشود مگر حقیقت حمد من
حیث هی بی انضمام شیء و نیز که حمد است انجنس باشد و بعضی گفته‌اند که تأمل قولین کی است زیرا که اختصاص ماهیت مقتضی اختصاص جمیع است بهمه
افراد پس بر هر تقدیر استغراق ثابت باشد چه محامد همه حامدان راجع بجناب و دست بواسطه یا بغیر واسطه اختلاف کرده‌اند که آیا شکر منعم واجب
عقلا یا شرعا آنانکه گویند واجب عقلی است از جمله دلایل ایشان الحمد لله است که قول حق جل و علاست که دلالت دارد بر ثبوت استحقاق
علی الاطلاق و نیز در عقب او فرمود که رب العالمین و ترتب حکم بر وصف مناسب دلالت می‌کند بر آنکه آن حکم معلل است بآن وصف
پس معلوم شد که استحقاق حمد او را ثابت است بآنکه رب العالمین است قبل از مجیء شرع اقدس و بعد از او و رب بمعنی مالك است یا مصدر است
و بوصف او از جهت مبالغه باشد مثل عدل و او بر سبیل اطلاق مختص بباری تعالی است و بطریق اضافه جایز است اطلاق او بر غیر مثل رب الدار
و رب المال و غیر ذلك و عالم اسمی است موضوع از برای جمع مخلوقات و رهط و او از برای العقول است از ملائکه و ثقلین و بعضی گویند اسم مخرج
که دانسته شود باو خالق از جواهر و اعراض لقوله تعالی قال فرعون و ما رب العالمین قال رب السموات و الارض
و ما بینهما پس بنابر اول مشتق باشد از علم و تخصیص یافته بذکر از برای تغلیب و بر ثانی از علامت و جمع کرده شده تا شامل باشد هر جنسی را
از آنچه نام نهاده می‌شود باو و بواو و نون از جهت تغلیب آنچیزی را که در رتبه است از صفات عقلا و یوم مدتی است از طلوع نصف شمس تا
غروب نصف جرم و در عرف شرع شریف ابتدای طلوع فجر صادق است تا منتهای غروب او که ذهاب حمره مشرقیه است و مراد با
در آیت رفیعه وقتست زیرا که آنجا آفتاب نخواهد بود و دین جزاست بخیر و شر کما تدین تدان و عبادت اقصی غایت خضوع است
و اصل در بدی اماله است و از وست که هدنا الیك ای ملنا اهدنا یعنی اماله ده قلوب ما را بسوی حق و لازم او طریقی است
موصل مطلوب و صراط جاده است و اصل او سین است از سرط الشیء که بمعنی ابتلاع است کانه سالك در حال سلوك طریق را بتمام ابتلاع
می‌نماید و صراط مذکر و مونث می‌باشد مثل طریق و سبیل و اصل نعمت مبالغه و زیاده است و آنچه در قرآن بکسر نون واقع است بمعنی منت
و عطیه است و بفتح نون بمعنی تنعم و سعت عیش است و غضب در لغت شدت است و لا اینجا بمعنی غیر است و غیر بمعنی لا و اصل ضلال غیبوبت و

ضلالت کافر غایب شدن اوست از طریق حق **مبحث سیوم** در فواید رب العالمین **فائده اولی** موجود یا واجب الوجود
واو حق سبحانه و تعالی است و یا ممکن الوجود و آن ما سوی حق جل و علاست که عالم است و آن متحیز است یا صفت متحیز یا نه اینست و نه آن
قسم اول که آن متحیز است اگر قابل قسمت است پس آن جسم است والا پس جوهر فرد است و جسم یا علوی است یا سفلی و علوی مثل سموات و
عرش و کرسی و سدرة المنتهی و لوح و قلم و جنت و کواکب و سفلی یا بسیط است که آن عناصر اربعه است که یکی ارض است و دیگر ماء که آن
بحر محیط است و آنچه منشعب می شود از او در قدر مکشوف از زمین و دیگر هواست و از وست کره بخار و کره نسیم و از وست هوای صافی
و دیگر نارست و یا مرکب است و آن معادن و نباتات و حیوان است با تباین و انواع اصناف آن و تفصیل ترتیبش در قسم عالم کبیر مذکور خواهد شد ان
شاء الله تعالی **قسم دوم** اعراض است با جناس و انواع او **قسم سیوم** ارواح است و آن یا بتعلق حیزی است مثل جن یا شریر است
همچو شیاطین و یا علویه متعلقه با جسام مثل ملائکه سموات چنانچه سید عالم صلی الله علیه و آله فرموده است که در سموات یک شبر نیست مگر در وی ملکی
قایم است یا قاعد یا غیر متعلقه با جسام است و آن ملائکه مقرب اند که وما یعلم جنود ربک الا هو و هر چه موجود است سوی واجب
محتاج است بواجب در وجود و بقا پس او اله عالمیانست از آنجهت که آنرا از صحرای عدم بفضای وجود آورده و رب عالمیان است
از آن حیثیت که باقی داشته احوال مستمره ایشانرا چنانچه سمت تبیین خواهد یافت ان شاء الله تعالی و هر که احاطه او زیاده باشد بر احوال موجودات
و وقوف او در تقریر رب العالمین بیشتر خواهد بود **فائده دوم** مربی بر دو قسم است اول آنکه تربیت کند تا فایده برد ازیشان دوم آنکه
تربیت نماید تا فایده و نفع رساند بایشان و اول شان مخلوقین است که غرض ایشان از تربیت یا ثواب است یا ثنا یا تعصب یا غیر آن و دوم ذات
حق سبحانه و تعالی است که خود منزه است از فایده خلق و تربیت او از برای نفع خلقانست چه خزینه رحمت او بی نهایت و افاده و فاض
جود و کرمش بلا غایت علم او کافیست از سوال و کرم او مغنی است از سوال بواسطه عدم فنا و رزق زندگان باز نگردد و در وقت اضطرار
دعای ایشانرا رد نکند با آنکه انواع تربیت فرموده ایشانرا از ابتدای فطرت تا نهایت خاتمت که ولقد خلقنا الانسان من
سلالة من طین ثم جعلناه نطفة فی قرار مکین ثم خلقنا النطفة علقة فخلقنا العلقة مضغة
فخلقنا المضغة عظاما فکسونا العظام لحما ثم انشأناه خلقا آخر فتبارک الله احسن الخالقین ایه
اشارت بتربیت خاص ایجادی است و دیگر فلینظر الانسان الی طعامه انا صببنا الماء صبا ثم شققنا الارض
شقا فانبتنا فیها حبا و عنبا و قضبا و زیتونا و نخلا و حدائق غلبا و فاکهة و ابا متاعا لکم و لانعامکم
و این آیه عبارت از تربیت خاص ابقایی است و دیگر الم نجعل الارض مهادا و الجبال اوتادا و خلقناکم
ازواجا و جعلنا نومکم سباتا و جعلنا اللیل لباسا و جعلنا النهار معاشا و بنینا فوقکم سبعا شدادا
و جعلنا سراجا وهاجا و انزلنا من المعصرات ماء ثجاجا لنخرج به حبا و نباتا و جنات الفافا و غیر ذلک
من الآیات که ترجمه هر یک از اینها مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی در مجلس و این ایما بتربیت عالم کبیرست چه تربیت رب العالمین
مر بندگان را بر دو نوع است تربیت خاص و تربیت عام و باز تربیت خاص بر دو گونه است تربیت ایجادی و تربیت ابقایی و تربیت
ایجادی عبارت از ابداع وجود و اختراع بنیه انسانی است و تربیت ابقا بنیه انسانست و تربیت عام عبارت از تربیت عالم کبیرست که
اشارت باسمان و زمین و مابین آنست و شمه از تربیت خاص ایجادی آنست که آدمی را در ایجاد دو ماده است یکی قریبه و آن نطفه است
و دیگری بعیده و آن آب و خاکست که اصل نبات و حیوانست که خاک رویاننده همه نباتاتست و آب تربیت کننده و آن نبات را که لیاقت
غذای حیوان حاصل آید و حیوان غذای انسان گردد و با دیگر نباتات غالبه مثل حبوبات و فواکه و الطف آن غذاها نافعه و بر اطوار

بسرها

سیرها نموده به مرتبه نطفگی رسد تا نطفه مرد وجود انسانرا ماده قریبه گردد و آنگاه حق سبحانه و تعالی از برای آن نطفه پنج چیز
فرموده محلی و مجرای و مکمنی و آلتی و مهبطی محل وی صلب است تا بعد از تلطیف و تصفیه آنجا قرار گیرد و مجرای وی کلیتان است
و مکمن وی مثانه و چون بمثانه آید اسم منی بر وی اطلاق یابد فاما هنوز رنگ حمرت و بیاض انفعال نیافته نپذیرفته تا آنهنگام که از وی بخارات
متصاعد گردد و عروق آلت بواسطه آن ممتلی شود و حرکتی در وی پدید آید تا بقوت آن حرکت و شدت نضج پذیرفته گرم و غلیظ گردد و در انجه روح
در وی پدید آید آنگاه از آن آلت بتازیانه شهوتش رانده و با نطفه انثی که محل آن صدرست امتزاج داده در مهبط که کنایه از رحم است قرار دهد
آنگاه با مداد قوت فعل و انفعال آب زن را چون زرده ابشیره بپیر مایه آب مرد منجمد گرداند و او را در رحم نگاه داشته صورت دهد و سبب
کرویه او آنست که او رطوبت محض است و هر گاه رطوبت را هیچ مانعی نباشد بصورت کره می باشد و لهذا آب را چون بر هوا اندازند آن قطرها بشکل
کره بر زمین می آیند چون دانهای مروارید و حکمت درین آنست که رحم قرارگاه نطفه است و چون دانهای مروارید و چون جرم نطفه اندک است
و رحم بزرگ پس او بر صورت کره می باید تا رحم از همه جوانب او را احاطه تواند کرد و چون منی برحم رسد و سه روز برآید بر ظاهر او
حق تعالی بقدرت کامله خود غشای صلبی پدید کند که آنرا مشیمه گویند از جهت حفظ نطفه و چون نطفه از همه اعضای آدمی می آید هر آینه
اجزای روح طبیعی و حیوانی و نباتی با اوست و چون او در رحم قرار گرفت اجزای روحانی بحکم مشابهت جمع شوند پس این غشای صلب گرد
او از جهت حفظ اجزای روحانی اتم خواهد بود و بعد از آنجا و خون حیض اغذای آن منجمد سازد تا آن نطفه بمرتبه علقگی رساند و باز بهمان
غذا تربیت نموده بمضغگی ترقی دهد بعد از آن قطعه لحمی ساخته رقوم بشریت و نقوش انسانیت بر وی منقش گرداند و لحم و عظم و غضاریف
منقسم سازد و در حصار جلدش محروس و محفوظ گرداند و در تربیتش کواکب افلاک و طوایف املاک منصوب گرداند تا هر یک بخدمتش مشغول
سازند تا در ماه اولش زحل تربیت نماید و در ماه دوم مشتری و در سیوم مریخ و در چهارم آفتاب و در پنجم زهره و در ابتدای این ماه
روح حلول کند و در ششم عطارد و در هفتم قمر چون ماه هفتم اتمام یابد آلات و اعضا بکمال رسد لاجرم اگر درین ماه متولد شود زیستنی باشد
باز در ماه هشتم تربیتش حواله بزحل گشته در نوبت مراجعت و چون نحوست و اخفا از لوازم شان زحل است و طبیعت موت دارد که
سرد و خشک است اگر درین ماه متولد گردد زیستنی نباشد و در ماه نهم که اتفاق ولادت بقوت مشتری است و او سعد اکبرست متولد گردد
پیدا با بوقتی مقدر مقرر آنگاه کواکب بتقدیر رب العالمین مربی روح حیوانی گردند و ملائکه تربیت نفس انسانی نمایند تا ولید طفل گردد و بعد از آن
رضیع و مراهق تا بحد بلوغ رسد بعد از آن فتی و دیگر شاب و دیگر کهل و دیگر شیخ و هر که حین وفاتست و بعد از آن محشور شود
تا جزای عمل بیابد ان خیرا فخیر و ان شرا فشر پس در هر نفسی صد هزار گونه تربیت خاص متوجه اطوار انسانیست که تربیت رب
العالمین و اما تربیت ابقایی ربوبیت رب العالمین آنست که در ابقاء معاقد این معانی و تشیید قواعد این مبانی محتاج بودیم بتجدید چیزی
تا این حواس ظاهری و باطنی را آنگاه دارد و باحساس آن فتوری راه نیابد از جمله آنها یکی طعام و شرابست تا بدل ما یتحلل از آن حاصل آید و کلال
حواس از عمل احساس معزول گرداند و امور عقلیه که باز بسته بحواس است بواسطه آن فتور مختل نماند پس اغذیه موافقه بکمال کرم تربیت فرمود
و تاثیرات عالم بالا و ارسال بادها را از منشأ آن اغذیه ساخت چنانچه شمه از کیفیات آن در تذییل گفته خواهد ان شاء الله تعالی و
در طبع قوت اشتهاها نهاد و آلت اغتذا از دست و اصابع خمسه و مفاصل و اظفار پدید آورد و بر اغتذا اقتدارش کرامت فرمود و آنگاه از برای
او خال طعام حقه لعل بدخشانی را از حکاک قدرتش به پیرایه صنعت بشکافت و در رعز انسانرا در روی ودیعت نهاد و درین حقه
یاقوت ربانی مهندس حکمت ربانی جل و علا که در گلستان روی بنیاد نهاده و بود آب حیوانی از چشمه سلسبیل جنانی جاری
گردانید آنگاه و درین کارخانه طاحونه می بایست تا آن غذا را نرم ساخته ابتلاع آن برآکل آسان گرداند لاجرم بکمال قدرت

را بر مثال دو سنگ آسیا بر زبر یکدیگر منطبق گردانید و اسنان علا و سفل را بسوهان محدد و تیز ساخت انیاب را کبر و رباعیات
را بقطع و اضراس را بطحن باز داشت و مفصل لحیین را متخلخل کرد و این فک اسفل را در تحت فک اعلی بر عکس طاحونات در دوار آورد تا
کمال قدرت وی در این اثنا و زبان را در دهان تحریک طعام و لات فرمود تا از ینجانب بآنجانب می برد و از میان کران منحصر نشود
و رشت را نرم می سازد و ادراک طعم آن می نماید و از اصول اسنان و چشمهای زیر زبان شربت خوشگوار آید تا آنرا بآن ممزوج میگرداند
تا بواسطه آن رطوبت از حنجره انسانی بآسانی فرو رود و میرود و آنگاه در معده چهار قوت ترتیب فرمود تا بسبب آن قوی رتبه طعام از مرتبه
نباتی بمرتبه حیوانی ترقی می نماید و آن چهار قوت جاذبه و هاضمه و ماسکه و دافعه است چون آن طعام بمعده میرسد در پنج مجلس و پنج هضم لطیف
از کثیف و صاف از درد ممتاز می سازد و خون و سودا و صفرا و بلغم از یکدیگر جدا منفک می کنند و خون در عروق می پالایند و از مرتبه
و ما سار تعالی لطیفترین آنرا بتجویف قلب در می آرند تا مدد روح حیوانی میگردد و درین ترتیب که مذکور شد آدمی با دیگر حیوانات شرکت دارد
یعنی هم در جسد و ترکیب اجزا و اعضا و کیفیت ترتیب هر یک از آنها و هم روح نباتی و حیوانی و نفسانی فاما انسان از کمال احسان روح دیگر عطا فرمود
که آن نه از این عالم است و نه متولد از تاثیر اخلاط و عناصر و مواد و نه از ملک و ملکوت مستفاد و ممتاز است آدمی از سایر حیوانات باین روح است
و آنرا روح انسانی گویند و حکما او را از داخلیت بدن و خارجیت منزه دارند و از احتیاج بمکان مبرا اگرچه اهل شرع شریف قایل بداخلیت اند چون
روغن در شیر فاما در داخلیت روح نباتی و حیوانی و نفسانی اختلاف نیست و روح انسانی را نیز تربیت رب العالمین جل ذکره بدرجه کمال و رتبه
جاه و جلال میرساند تا ارباب معرفت ترقیات این روح در مرتبه اثبات فرموده اند که ترقی روح انسانی باین مرتبه ممکن است و آنچنانست
که چون انسان تصدیق انبیا کرد و سیما تصدیق بنبوت محمد بن عبدالله و امامت علی بن ابی طالب تا صاحب الزمان صلوات الله علیهم اجمعین بمرتبه
ایمان رسید نام وی مومن گشت و چون با وجود تصدیق انبیا و ائمه اوقات خویش بعبادت معروف ساخت بمقام عبادت
رسید نام وی عابد گشت و چون با وجود زهد و عبادت معرفت ذات و صفاتش میسر شد و ذات و صفات با وجود معرفت الهی و
اتم و حکمت اشیا کماهی دانست و بدید و بمقام معرفت رسید نام وی عارف شد و چون با وجود معرفت محبت و الهام خداوندی
جل جلاله مخصوص گشت بمقام ولایت رسید نام وی ولی باشد و چون با وجود محبت و الهام حق سبحانه او را بوحی و معجزات مؤید گردانید بمقام نبوت
رسید او نبی شد و اگر با وجود وحی و معجزه او را بکتاب مخصوص گردانید بمقام رسالت رسید نام او رسول گشت و چون با وجود کتاب
شریعت اول را منسوخ گردانید بشریعت دیگر نهاد بمقام اولوا العزم رسید اولوا العزم شد و چون با وجود مرتبه اولوا العزمی او را ختم نبوت
داد وی خاتم گشت و ختم بر دو قسمت ختم نبوت و ختم ولایت ختم نبوت برسید انبیا محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و ختم ولایت بر در یکی
برج رسالت و ولایت محمد بن الحسن المهدی صلوات الله علیهما تمام گشت اینست ترقی روح انسانی از مرتبه مومنی تا بمقام خاتمی که بکمال تربیت
الهی و ربوبیت حضرت گاهی مر نوع انسانی را تحقق میگردد و در هر مرتبه ازین مراتب مذکوره مر حضرت خداوندی را جل و علا تربیتهاست
که در تحت عبارت در نیاید و باشارت نیز مبین نگردد والله الملهم بالصواب **قسم دوم** در تربیت عالم کبیر است و آن آنست که حق سبحانه و تعالی
از عرش مجید تا بعرش بسیط بر طبق طبقات مرتبه مرتبه تربیت خویش از ما فوق العرش تحت الثری میرساند و عرش را که گنبد افلاک است و نقطه تربیت
کره خاک که وابستن و مبدا جهان بر دو چیز نهاد و زمان و مکان عرش غایت مکانهاست و دهر غایت زمانها و هر چه مکانست در حیطه
عرش است و هر چه زمانست در انطوای دهر عرش بهمه اکنه محیط است و دهر بهمه ازمنه مشتمل آنگاه رب العالمین جل ذکره کرسی را فرو
عرش بیافرید و زمانرا فروتر از دهر در وجود آورد و زمان بجای کرسی است و جهانی که تخت عرش آن دهر است و کرسی قایم مقام زمانست
در عالمی که دهر آن عالم عرش است آنگاه کرسی که فروتر عرش است بر دوازده قسم است که موسوم بدوازده برج است و زمان که در

حیطه دهر است بدوازده بهر است که ملقب بدوازده ماهست آن دوازده برج را در تجلی عرش بداشت که عرش پرورده نور حق سبحانه و تعالی
است و این دوازده ماه را در پرتو دهر پرورده که تربیت یافته صفات خداوندیست آنگاه بواسطه هفت آسمان دوازده برج مکانی بچهار
ارکان جهان پیوست از بسیار بخی هفت کوکب آن دوازده ماه زمانی را بچهار فصل روزگار و تربیت آن چهار ارکان مکانی را بر هفت اقلیم قسمت
کرد و این چهار فصل زمانی را بهفت روز منطوی گردانید آنگاه عرش را بر سیصد و شصت قایمه قسمت کرد و دهر را بر سیصد و شصت لطیفه مشتمل
ساخت آن سیصد و شصت قایمه چون بکرسی رسید سیصد و شصت درجه گردید و چون آن بآدمی رسید که غایت همه است سیصد و شصت
رگ شد باز آن سیصد و شصت لطیفه دهری چون بزمان رسید سیصد و شصت روز و چون بانسان پیوست که صاف جمله است سیصد و شصت نطق
آمد که إِنَّ فِي هَٰذَا لَبَلَاغًا لِّقَوْمٍ عَابِدِينَ آنگاه حضرت رب العالمین جل جلاله بربوبیت کامله و تربیت شامله تدبیر امور کلیه از ورای
این همه مراتب باین سلاسل نحیه غیبیه و روابط لاریبیه از اوج ربوبیت بحضیض عبودیت میفرستد که يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى
الْأَرْضِ و مجموع این سلاسل زمانی و روابط مکانی را در نور ذات و اشعه لمعات صفات خود غرق گردانید که اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ تا طالب حقیقت باین ذریعت بجناب قدس توسل تواند نمود و رقعه عبودیت بذیل ربوبیت باین علاقه تربیت و رشته مشیت
توصل تواند کرد ذَٰلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ و حق سبحانه تعالی برای صلاح عالم آسمان را از زمین فرمود و زینت کواکب که إِنَّا زَيَّنَّا
السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِزِينَةٍ الْكَوَاكِبِ و ضیا بشمس و نور بقمر که هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسَ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا و بعرش که رَبُّ
الْعَرْشِ الْعَظِيمِ کرسی که از آن مذکور شد و کرسی که وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ و بلوح که فِي لَوْحٍ مَّحْفُوظٍ و بقلم
که ن وَالْقَلَمِ و تسمیه او در قرآن بسقف مرفوع و سبع طباق و سبع شداد شده و خلق او مشتمل بر حکم بلیغه و غایات صحیحه است که رَبَّنَا مَا
خَلَقْتَ هَٰذَا بَاطِلًا و دیگر مصعد اعمال و مهبط انوار و قبله دعا و محل ضیا و صفاست و لون او انفع الوان است که مستنیر است و شکل او
اشکل و احسن اشکال است که مستدیر است و نجوم او رجوم شیاطین اند و علامات اهتدا اهل زمین و طلوع و غروب آفتاب از برای تربیت
عالمین و الله اعلم **تذنیب** در حالات بروج اثنی عشر و کیفیات عناصر اربعه و احوال قمر و اسباب نزول باران و باد و غیر آن از جهت تعاون
و تربیت نوع انسان بدانکه از وجوه حکمت دوازده برج آنست که انتظام و مصلحت عالم سفلی وابسته بانقسام هر یک از سنوات بچهار فصل بازبسته
حضرت حکیم علیم مدار آفتاب را مایل گردانید از منطقه فلک اعظم و از این جهت دو دایره متقاطع شدند بر دو نقطه یکی اول حمل و دوم اول میزان
و از این تقاطع دو نقطه دیگر پیدا شد که غایت تباعد این دو دایره است از یکدیگر یکی اول سرطان و دوم اول جدی و بدین طریق فلک بچهار قسم
متساوی منقسم شد ربع اول از حمل تا اول سرطان و آن فصل بهار است و ربع دوم از سرطان تا اول میزان و آن فصل تابستان است و ربع
سیوم از اول میزان تا اول جدی و این فصل خریف است و ربع چهارم از اول جدی تا بحمل و این فصل زمستانست و چون هر حادثی را لابد
از مبدا و وسط و نهایتی است پس هر ربعی منقسم بسه قسم لازم گردد و لاجرم فلک بدوازده قسم منقسم شود و هر قسمی از آن برجی آمد و حکمت الهی تقاضای
آن کرد که مدار آفتاب مایل شد از منطقه معدل النهار تا تاثیر آفتاب مختلف گردد و فصول اربعه ظاهر شود و نشو و نما بحصول رسد جهت
مصالح عالم چه اگر مایل نبودی و دایم سیر آفتاب بر یک سمت و مدار بودی آن موضع از زمین که مسامت مدار آفتاب باشد در غایت
حرارت و گرمی خواهد بود و آن موضع که از آن دور باشد در نهایت برودت و جمودت و آنچه از زمین که میان این دو موضع واقع
باشد در کمال اعتدال بود و این احوال بر یک منوال هرگز متغیر نشود و پس موضعی از مواضع آفاق دایمی حرارت و احراق مستولی باشد و موضعی
دیگر که در مقابل اوست پیوسته برودت و جمودت وقوع یابد و در مواضع دیگر علی الدوام با اعتدال مایل باشد پس تفاوت فصول اربعه
و نشو و نما منتفی گردد و امور عالم مختل ماند و حال آنکه در اختلاف شب و روز در زیاده و نقصان از جهت نظام و تربیت مصالح

عالم از ضروریاتست چنانچه از اول جدی که ابتداء زمستانست تا اول سرطان که مبدأ تابستانست روز در زیادتست و شب در نقصان
و از اول سرطان تا اول جدی بعکس آن شب در زیادتست و روز در نقصان و در دو محل برابرست که اول حمل است که ابتداء بهارست
و دیگر اول میزان که مبدأ خریف است و حکمت درین آنست که در تابستان آفتاب بسمت راس می باشد و آن موجب گرمی هواست پس اگر
روز در زیاده نبودی درین فصل گرما بحد افراط رسیدی و امور عالم مختل گشتی و در زمستان آفتاب از سمت راس دور می باشد و این سبب
سردی هواست پس اگر روز در نقصان نبودی سرما نیز بافراط کشیدی و موجب بطلان حیات شدی پس حکمت و تربیت آفریدگار عالم چنان اقتضا
کرد که در تابستان روز روی بنقصان آورد تا حدت گرما بشکند و بحد اعتدال باز آید و در زمستان روی بتزاید نهد تا شدت سرما کم شود و بحد
اعتدال باز آید که سبب عدم اختلال است **فتبارك الله احسن الخالقين** و سر این اختلاف آنست که آفتاب بر سمت منطقه البروج حرکت
می کند و جمیع نقاط که بر منطقه البروج فرض کنیم بحرکت فلک اعظم متحرک اند و هر یک باحداث دایره در دور و هم می کنند و آنها را مدارات یومیه گویند و افق
دایره ایست میان مرئی افلاک که تنصیف مدارات یومیه می کند در خط استوا که دایره ایست بر روی زمین مسامت معدل النهار پس شب و
روز اینجا در جمیع سال برابر باشد اما در مواضع شمالیه بر وجهی کند که آنچه فوق افق است اعظم باشد از آنچه که در تحت افق است و قطع مدارات
جنوبیه بعکس پس از اول جدی تا اول سرطان روز در تزاید بود و شب در نقصان و از اول سرطان تا اول جدی بعکس آن و در اول
حمل و میزان شب و روز برابر باشد و دیگر از غرایب حکمت خالق عالم در ترتیب بروج آنست که طبایع بروج در حرارت و برودت چنان
آفرید که یکی گرم باشد و دیگری سرد و هم برین ترتیب تا آخر برجها چه حمل گرم است و ثور سرد و جوزا گرم است و سرطان سرد و اسد گرم است
و سنبله سرد و میزان گرم است و عقرب سرد و قوس گرم است و جدی سرد و دلو گرم است و حوت سرد و طبایع بروج را در یبوست
و رطوبت چنان آفرید که حمل و ثور هر دو خشک اند و جوزا و سرطان هر دو تر و اسد و سنبله هر دو خشک اند و میزان و عقرب هر دو تر و قوس
و جدی هر دو خشک اند و دلو و حوت هر دو تر و چون بعقل تامل کرده شود مصلحت عالم بغیر ازین ترتیب حاصل نشود و بیان این آنست
که برودت و حرارت دو کیفیت اند در اثر کردن بغایت قوی و در اثر پذیرفتن بغایت ضعیف و اما رطوبت و یبوست نیز دو کیفیت اند
در اثر پذیرفتن بغایت قوت و در اثر کردن در نهایت ضعف از این است که حکما گویند که حرارت و برودت از کیفیات فاعله اند و رطوبت
و یبوست از کیفیات منفعله چون این معین شد میگوییم اگر دو برج که بیکدیگر متصل اند هر دو گرم باشند یا هر دو سرد چون آفتاب دران بروج
واقع شود آن تاثیر بغایت قوت گیرد و از حد اعتدال تجاوز کند و ضد حیات صورت بندد و اما چون یکی از آن بالطبع گرم باشد و دیگری
که متصل است با او سرد اعتدال حاصل شود و بحد افراط نکشد و اما رطوبت و یبوست دو کیفیت منفعله اند و ایشان را در تاثیر زیاده قوتی
نیست پس اگر یکی خشک باشد و دوم تر بسبب مجاورت خشک با تر در هیچ اثری نوع نیاید پس حکمت الهی چنان اقتضا کرد که دو برج متصل خشک
باشند و دو برج دیگر متصل تر تا بسبب آن دو برج خشک متصل با تر متصل آن خشکی با تری او از برای مصالح عالم بظهور آید و از ترکیب افلاک برین وجه
مقتضی سه نوع عالم است یکی عالم صغیر که انسان است و دوم عالم عناصر که عالم سفلی است سیوم عالم افلاک که عالم علوی است
و چون حق جل و علا افلاک را بیافرید و او را بحرکت در آورد حرکت سبب حرارت شد و این مستلزم آنست که آن جسم که بفلک بغایت
نزدیک باشد گرم و سبک و لطیف باشد و آن آتش است و هر جسم که دورتر بود گرمی و لطافت در وی کمتر بود و آن هواست و آنچه
از وی دورتر بود لطافت او کمتر باشد و آن آبست و آنچه در غایت دوری بود از فلک لاجرم در غایت سردی و کثافت بود و آن
خاکست پس عناصر عالم سفلی برین ترتیب مرتب باشد فوق همه آتش بود و زیر او هوا و زیر هوا آب و زیر آب خاک و حکمت بالغه در ترتیب
عناصر آنست که آتش و خاک ضد اند چه آتش علوی و نورانی و گرم است و خاک سفلی و ظلمانی و سردست بنا برین آتش را با خاک متقارن نساخت

بلکه

بلکه هوا و آب در میان هر دو حایل گردانید تا ضدان از یکدیگر دور باشند و هر یک بسبب مجاورت آن دیگر مقهور نشود **ذلك هو الفضل
الكبير** اما کیفیت قمر آنکه حق سبحانه و تعالی جرم قمر را تیره خلق کرده و نور او از شمس مستفادست تا بزیاده و نقصان و بدر و هلال او مواقیت
محتاج الیها و از ایام حج و صوم و معاملات و غیر ذلك معلوم شود و از برای حکمتها و سر این آنست که در وقت اجتماع روی تاریک ماه مواجه ما
و روی روشن او مواجه آفتاب و دایره ضو که فاصل است میان روشن و تاریک منطبق است بر دایره رویت که فاصل است میان مرئی و غیر
مرئی و چون این دو دایره از هم گذشتند و تقاطع کردند هلال پیدا شد و بقدر انفراج دایرتین روشنی می افزاید تا وقت مقابله که باز دایرتین مذکورتین
منطبق شوند و بدر مرئی شد و بران منوال که نور افزون می شود نقصان می پذیرد تا باز تطابق دایرتین تحقق یابد و محاق شود والله اعلم و اما
اسباب باران و برف و رعد و برق و غیر ذلك آنکه هر گاه که هوا با آب ممزوج شد آن بخار است و آتش ممزوج بخاک دخان و گرمی آفتاب
سبب صعود هر دو می شود و بخار متصاعد مجمع سحابست و اجزای او که فرو می آیند اگر از تکاثف بخار بعضی از اجزای آبی ملاقی بعضی از اجزای آن
بسبب خنکی هوا یا از جهت سرمای محتبس در آن بخار بآب منقلب شود و قطرات آب از آن حاصل آید و میل بحیز طبیعی خود کند و آن بارانست و اگر هوا
سرد و تر یا استعداد آن بیشتر باشد قطرات آن منجمد گشته فرود آید و آن ژاله است و اگر انجماد زیاده نباشد و در بواسطه استعداد و تأثیر
سرما بود و آنچه فرود آید برف باشد و ازین و اویست قطرات سرد که از سقف حمام بچکد و گاهی دخان در جوف سحاب محتبس می شود و او را می
شکافد آواز رعدست و بعضی گویند رعد ملکی است که موکل ابرست و او ابر را از پای میراند و در کشاف نیز این نقل و روایت از امیر المومنین
علیه السلام و گاهی از شدت حرکت مشتعل میگردد و آن برق است و گاهی بخار و دخان محتبس در زمین او را میلرزاند و می شکافد و آن
زلزله است و آب چشمه بعضی بخاریست که در زمین محتبس شده بواسطه برودت که او را رسیده آب می شود و بیرون می آید و بعضی آبست که بعمق
نفوذ کرده و لهذا آب چشمه بسبب برف و باران افزون می شود والله اعلم و بعضی از اهل دانش در کیفیت حصول باد چنان آورده اند که باد عبارت
از هوای متحرک و سبب حرکت هوا دخان یا ابرست بجانب سفل که در آنها پیدا شود و از جهت تکاثف و تراکم اجزا بعضی بر بعضی یا بسبب تحریک دخان
و هوای دیگر که از جانب بالا متحرک شده باشد بسبب حرکت دوریه فلکی یا غیر آن چنانکه در بعضی اوقات از حرکت دخان مرتفع در جانب سفل ظاهر
می شود و چون تداخل میان اجسام محالست لازم است که هر جزو از اجزای هوا که متحرک شود جزئی که بعد از او باشد حرکت دهد و لیکن چون اجسام
عنصری قابل آنست که مقدار او زیاده و کم شود و باعث بار رقت قوام و کثافت آن پس هر جزو سابق بسبب ممانعت جزو لاحق تکاثفی پیدا کند و حرکت
او کمتر از حرکت جزئی شود که پیش از و باشد و همچنین تا آن زمان که بجایی رسد که حرکت بالکلیه منعدم گردد مانند آنکه سنگی که در حوض آب اندازند چه از تحریک
سنگ دایره محیطه بعضی بر بعضی حادث شود و هر دایره قریبه موجب حرکت دایره بعیده شود و لیکن حرکت بتدریج ناقص شود تا آنجا که دیگر دایره حادث
نشود و آب ساکن گردد و اسامی بادها از روی جهات چهارست شمال و جنوب و صبا و دبور شمال آنست که از جانب قطب شمال آید و جنوب آنکه از جانب
قطب جنوب آید و صبا آنکه از طرف مشرق آید و دبور آنکه از جهت مغرب آید و غیر این چهار قسم را نکبا گویند یعنی بادهای کج حق سبحانه و تعالی بمحض حکمت خود این بادها
را برای مصالح اهل عالم پیدا کرده که رب العالمین است و کوهها که ظاهر گردانیده بر روی زمین در و منافع بسیارست از برای صلاح عالمیان الا
تکون احجار سبعه در کوه می باشد که آن زرست و نقره و مس و سرب و ارزیز و آهن و سیماب و دیگر احجار نفیسه چون لعل و زبرجد و یاقوت و امثال
آن و دیگر کوه سبب کثرت آبهای چشمهاست و حکمت درین آنست که در اندرون زمین اجزای آب بسیارست بواسطه انجذاب که بمجاورت برودت
آب شده چنانچه گذشت و چون حرارت بر زمین مستولی شود آن اجزاء آبی همچون بخار و دیگر متصاعد گردد و اگر بران زمین کوه نباشد آن اجزا پراگنده
شود و اگر کوه باشد آن قطرها آب در زیر زمین مجتمع شود و پراگنده نگردد و دیگر باران و برف در کوه بیشتر می باشد بسبب ارتفاعات
[illegible] و کثرت باران سبب مصالح عالم است **فایده سیوم** در کلمه جلیله الله احسن اسماست تعقیب فرموده او را باکمل صفات که آن

رب العالمین است چه وجود ما سوی او فایض تربیت و احسان وجود و امتنان اوست چنانچه بعضی از آن مذکور شد پس اول و الست بر تمامی آن
بر ما فوق آن تمام زیرا که رب العالمین است و چنان ترا تربیت می کند که گویا مربای غیر از تو ندارد و تو چنان سلوک می نمایی که گویا پروردگاری غیر او داری
این نه انصافست بلکه کفران و عناد است قُلْ مَنْ يَكْلَؤُكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ مِنَ الرَّحْمَٰنِ حضرت حق محافظت تو می کند و از شر
شب و روز نگاه میدارد و این از رحمت بی نهایت اوست و تو که مخلوق اویی در مقابل این عصیان می ورزی و ترا از برای عبادت رب آفریده شد
که وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ پس ویران ساز حقیقت خود در معصیت کارساز چه آدمی بنیان رب است و هر که
منهدم میگرداند بنیان رب را بعصیان بتحقیق دور است از رحمت رحمان و گرفتار است بعقوبت خذلان مبحث چهارم اهل تفسیر رحمهم الله گفته اند
در اعاده این دو اسم سامی ذکر فرموده اند اول آنکه اشعار باشد آنکه در بسمله … رحمت امتنانی الهی نظر بمبداء فطرت است
که بی مدد ماده از کتم عدم بفضای وجود آورده و در غیر بسمله نظر باعاده وجود است بار دیگر در قیامت که در مجازات هر کسی را بمراتب مقصود او
وی رساند عاصیان را [illegible] بجنات نعیم واصل گرداند و عارفان را بلطف ازلی شاد و خوشحال در بزم وصال نشاند و ذکر مَالِكِ يَوْمِ
الدِّينِ دلیل و موید این معنی است دوم آنکه باعث بود بر کثرت ذکر که علامت محبت دائمی و حبیب کردن است سیوم آنکه توصیف ذات
بر کمال خویش بربوبیت فرموده و گفت رب العالمین اکنون بیان ربوبیت خویش باین دو کلمه معین میگرداند که گویا میفرماید که رب العالمین است برحمانیت
که خلق را در دنیا روزی میدهد و برحیمیت که در آخرت بر ایشان می بخشاید چهارم اول ذکر حمد فرموده و بواسطه حمد بود که ابو البشر علیه السلام برحمت
الهی مشرف گشته که چون بعد از عطسه کلمه الحمد لله گفته بود بخطاب مستطاب يَرْحَمُكَ رَبُّكَ استسعاد یافت همچنین اینجا نیز اول بندگان را
تعلیم حمد فرموده و بعد از آن برحمت امیدوار میگرداند پنجم آنکه تا خلایق [illegible] که صفت رحمت بر غضب غالبست کما قال سبحانه و تعالی
سَبَقَتْ رَحْمَتِي غَضَبِي و از سبقت رحمت غلبه او بر غضب است که بنده مومن در دنیا و آخرت از آثار غضب و عقوبت الهی مصون و
محفوظ است الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَىٰ ذَٰلِكَ فایده دوم بدانکه هر اسمی از اسما الله بر بواطن بندگان آگاه از انعکاس نور آن صفا و جلای است
و آن انعکاس انوار و قبول فیض اسرار را حظ بنده می نامند و بقدر مناسبت حظ و فایده دیگر چنانچه ثمره از آن سمت مبین باید و بعضی از کبار
درین جنس ایراد فرموده اند که حظ بنده ازین دو اسم که رحمن و رحیم است آنست که متصف بصفت رحمت شود و شفقت و مرحمت شعار
و دثار او گردد و اما از اسم رحمن آنکه بر غافلان رحم کند و ایشان را بوعظ و نصیحت بطریق لطف نه از روی عنف از راه غفلت منحرف
گرداند و مقر ذکر و مستقر فکر متمکن گرداند و بعاصیان بچشم رحمت و شفقت نگرد نه بنظر استخفاف و استنکاف و هر معصیت که در عالم
وقوع یابد آن معصیت نفس او باشد و بجان بقدر امکان در ازاله آن بکوشد تا آن عاصی را از سخط و غضب الهی برهاند و از اسم رحیم
آنکه هر گره عقده در کار افتد و بفقر و فاقه و محنت و رنجی بلا طاقت شود در احلال آن اشکال با امکان کوشش نماید و آن عقده
را بهمت از رشته معاملت آن بناخن بگشاید و بتعهد فقیران و تفقد اسیران بمال و منال و شفاعت و سعایت حسب الوسع سعی بلیغ مبذول
دارد و اگر معاونت باین طریق میسر نگردد بدعا در رفع حاجت [illegible] اعانت نماید و باظهار حزن و تاسف و تحسر و غم و اندوه
در آن مضرت و حاجت شریک آن فقیر دردمند باشد و از برای تسلی محتاجان در ملابس و مآکل با ایشان مرافقت و موافقت نماید چنانچه
در نقل وارد است که حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه روز جمعه بر منبر بود و خطبه میفرمود و جامه کهنه پر پیوند پوشیده و
شمشیری از لیف خرما در دست مبارک داشت مگر ابن عباس در خاطر آورد که این مناسب حال امیر المومنین نیست آنحضرت
بعلم ولایت دانسته فرمود که لَقَدْ رَقَعْتُ مِدْرَعَتِي حَتَّى اسْتَحْيَيْتُ مِنْ رَاقِعِهَا مَا لِعَلِيٍّ وَزِينَةِ
الدُّنْيَا كَيْفَ أَفْرَحُ بِلَذَّةٍ تَفْنَى وَنَعِيمٍ لَا يَبْقَى وَكَيْفَ أَشْبَعُ وَحَوْلَ الْحِجَازِ بُطُونٌ غَرْثَى وَكَيْفَ أَرْضَى

بِأَنْ أُسَمَّى أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَلَا أُشَارِكَهُمْ فِي خُشُونَةِ الْعَيْشِ وَشَدَائِدِ الضُّرِّ وَالْبَلْوَى درستی که
چندان رقعه بر رقعه دوزانیدم و وصله بر وصله پوشانیدم که از دوزنده آن شرمنده شدم علی را با زینت دنیا چه کار که کل او خیانت
و لوث او نیش است چگونه شاد باشم بلذتی که باندک زمانی بسر آید و بعرض فنا درآید یا بنعیمی که اصلا نپاید و چگونه سیر خورم و در ولایت حجاز شکمهای
گرسنه باشد و از غایت جوع در اضطراب مخمصه اند چگونه راضی باشم بآنکه مومنان مرا امیر خود خوانند و مقتدای خود دانند و من در دشواریها
و سختیها با ایشان شریک نباشم و در گرسنگی و تنگی معیشت و احتیاج با ایشان موافقت نکنم حاضران مجلس آنحضرت ازین کلمات با برکات بسیار
گریستند و در آه و زار آمدند و بدانکه رحم کردن بر بنی نوع خویش چنان باید که هر که اقرب باشد بوی ایصال رحمت باو اولی و احری داند و هیچکس با آدمی
نزدیکتر از نفس وی نیست پس باید اول بر نفس خویش رحم کند و بعد از آن بغیر کما قال علیه الصلوة والسلام ابدأ بنفسك و ثمره رحم بغیر رحمت [illegible]
اما رحم که نظر بنفس خویش است بر دو قسمت در امور روحانیه است یا امور جسمانیه بر دو جهت نظریه و عملیه اما بحسب قوه نظریه آنست که نفس را از جهل
مخلی سازد و بعلم محلی گرداند و بقوت عملیه آنکه او را در اخلاق از افراط و تفریط باز دارد و بر مواظبت بر توسط بین الطرفین ثابت و مستقیم دارد چنانچه
معنی آن در فواید الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ سمت ذکر خواهد یافت ان شاء الله تعالی اما در امور جسمانیه نیز بر دو ضربست یکی امور مطلوبه بالذات و دیگر
مطلوبه بالعرض اما مطلوبه بالذات بر مثال لذات جسمانیه چون مطعوم و منکوح و مرحمت بر بدن درین امور امتناع اوست از حد اسراف قال الله تعالی
كُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا و اما مطلوبه بالعرض مثل مال و منال و مرحمت در آن بر نفس آنست که اینجا نیز حد وسط رعایت کند کما قال الله
سبحانه و تعالی وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَٰلِكَ قَوَامًا و در غیر مصرف صرف نماید و اگر برین
طریق که مبین شد شفقت و مرحمت بر نفس مقرر ندارد و از جمله ظالمان بر نفس خویش باشد و خبث ظلم و قباحت آن در دار بنماید نفس او لاحق گردد
که وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ و بزرگی فرموده که همه خیرات محصور در دو امر است صِدْقٌ مَعَ الْحَقِّ وَخُلُقٌ
مَعَ الْخَلْقِ با خدای تعالی صدق پیش بردن و با خلق بخلق نیکو زندگی کردن فایده سیوم رحمن است که متصور نیست صدور آن از عباد
چون اعضای سلیمه و اعطای ایمان و عرفان و سکینه و مانند آن رحیم است آنچه قادرست بر آن عباد چون اعطای دراهم و دنانیر و ترویج الطعام
و مانند آن رحمن است که از نطفه قذره صورت حسنه می سازد و رحیم است که بطاعت ناقصه بنده را جنت خالصه می نوازد فایده چهارم بعضی از
مردم از برای مهم اندک نزد پادشاه بزرگ قدر رفتند پادشاه فرمود که از جهت مهم حقیر بر من حقیر [illegible] حق سبحانه و تعالی میفرماید
که اگر اقتصار بر رحمن میکردم هر آینه شرم میداشتی که سوال امور یسیره بر من عرض کنی پس رحمانم تا طلب امور عظیمه از من کنی و رحیم تا حوایج یسیر از من
طلبی حتی بند نعل و نمک دیگ فایده پنجم کسی که اهمال کرد در باره ولد خود و او را با تازیانه شفقت ادب نکرد و بر غم آنکه رحم بحال او فرموده
و حال آنکه آن فی الحقیقه ترحم نیست چنانچه گفته اند مَنْ لَمْ يُؤَدِّبْهُ الْأَبَوَانِ أَدَّبَهُ الْمَلَوَانِ کسی که پدر و مادر او را ادب نکردند
روزگار در تادیب او ثمره بظهور خواهد آورد و که فواید عظیمه در ضمن ادب مندرج است و ادب خصلتیست بغایت شریف و نعمتیست بسیار لطیف پس انچه در
عالم بظهور می آید از بلا و محنت فی الحقیقه از رحمت است عَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَ
هُوَ شَرٌّ لَكُمْ و قصه خضر و موسی علیهما السلام موید این معنی است و حکیم محقق مبنی بر امور حقایق می نهد نه بر ظواهر علایق زیرا که ترک خیر کثیر از جهت شر
قلیل از قبیل شر کثیر است فایده ششم مریم عذرا علیها السلام رحمت عطا فرمود که وَلِنَجْعَلَهُ آيَةً لِلنَّاسِ وَرَحْمَةً مِنَّا و این سبب
نجات او شد از توبیخ کفار و بما رحمت عام انعام فرمود که وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ پس سید انام [illegible] که او
سبب این رحمت نجات [illegible] از عذاب نار فایده هفتم حق تعالی وصف فرموده پیغمبر را برحمت چه در حالتی که ائمه کفر آن
آنحضرت را بسنگ جفا آزردند و ایذا رسانیدند زبان مبارک جز بهدایت نگشود و بر کفار ناهنجار دعا بد و نفرین نفرمود و این فرمود که

اللهم اهد قومی فانهم لا یعلمون بار خدایا قوم مرا دلالت کن بر طریق حق که ایشان جاهلانند و نمیدانند و در روز رستخیز که همه
نفسی نفسی گویند آنحضرت امتی امتی خواهد فرمود و چون حضرت معبود کریم وصف فرمود نفس خود را به الرحمن الرحیم پس گویا می فرماید که رحمت
واحد کافی نیست از برای اصلاح جمیع مخلوقات پس بندگان را امید باید که من رحمن و رحیم و رحمت من غیر متناهی و معصیت ایشان متناهی و متناهی را گنجایش
نمی تواند کرد در غیر متناهی او و دور است که معصیت امت که دوستداران اهل بیت اند در بحار رحمت من فانی گردد و نیز ولسوف یعطیک
ربک فترضی رضا و خشنودی آنحضرت بحصول رسد و در نقل آمده که ابی جعفر امام محمد باقر ع بر منبر فرمود که عامه می گویند که امیدوارترین آیات
قرآنی اینست که یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله یغفر الذنوب جمیعا انه هو
الغفور الرحیم و ما که اهل بیتیم می گوییم که آن اینست که ولسوف یعطیک ربک فترضی و مقرر است که تا یکی از امت آنحضرت
در دوزخ باشد راضی نخواهد شد فایده هشتم حکایت کنند از سلطان ابراهیم ادهم قدس سره که فرمود که روزی مهمان جماعتی شدم و
ایشان نان بر دیوار نهادند ناگاه کلاغی از هوا درآمد و گرده از آن نان ها در ربوده برفت من چون آن را دیدم در عقب او روان شدم دیدم که میل بر کوه بود بر سر
تلی فرود آمد و جوانی آنجا دست بر گردن بسته افتاده و آن گرده بر روی وی انداخت و دیگر برهوا گرفت گفتم سبحان الله که رزق او را بوی رسانید و از
ذوالنون مصری رحمه الله منقولست که روزی در خانه نشسته بودم که ناگاه داعیه بیرون رفتن در خاطرم خطور کرد و دل قرار نمی یافت و از آن شهر بیرون
آمدم و بجانب آب نیل رفتم آنجا عقربی دیدم که می شتافت بسرعت هر چه تمامتر چون بکنار آب نیل رسید وزغی از آب بیرون آمد این عقرب بر پشت
او سوار شد و شناکنان او را بدان طرف نیل برد با خود گفتم سبحان الله این حالت بس عجیب و غریب است بر کشتی سوار شده بدانجانب رفتم دیدم که عقرب
از پشت او فرود آمده متوجه درختی شد که آنجا بود نگاه کردم جوانی را دیدم که در پای آن درخت خفته و افعی قصد او دارد و چون افعی نزدیک رسید عقرب
دویدن خود را بدو رسانید و متعرض و مزاحم او شد و بر وی در هم پیچید و کوشش کردند تا هر دو مردند و چون سالم ماند از این بلا بمحض رحمت الهی بود و
او دعا عرب وارد است که یا رازق النعاب فی عشه ای روزی دهنده بچه غراب را در آشیان او و حکایت او آنچنان است که بچه
غراب چون از بیضه بیرون آید قطعه گوشت سرخ می باشد مادر چون او را بهمرنگ خود نمی بیند از وی می نفرد و متنفر می باشد و کر او نمی کرد و تعهد
حال او نمی نماید و در آن مدت حق تعالی بکمال رحمت رحمانی پشه را بر وی می گمارد تا بر وی مجتمع می شوند و آن بچه کلاغ آن پشه ها را ابتلاع نموده
قوت خود می سازد و آن پرورش می یابد تا چندانکه بر اندام او پر بر آید دیگر پشه بر وی مجتمع نمی شود زیرا که چون گوشت وی پوشیده شد
انتفاع پشه از وی منقطع گشت آنگاه مادرش او را بر وقت وی می پرستد تا چون همرنگ خود می بیند بتعهد حال او قیام می نماید و این حالات غریبه
از کمال رحمت الهی عجیب نیست و حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده که حضرت عزت عز شانه را صد جزو رحمت است و یک جزو از آن را بما
فرستاده که در میان جن و انس و طیر و بهایم و غیر ذلک منتشر است و بدان حیات دارند و روزی میخورند و با یکدیگر شفقت و مرحمت می کنند
و نود و نه جزو دیگر در روز قیامت به بندگان فایض خواهد ساخت و شاید که این بر سبیل تمثیل و تفهیم باشد و الا کرمت او بی نهایت است و رحمت
او بلا غایت مبحث پنجم در قرائة مالک یوم الدین فایده اولی روز قیامت از برای قضیه عدالت قایم می شود تا محسن از مسیئ و مطیع
از عاصی و موافق از مخالف ممتاز شوند و این ظاهر نمی شود مگر در روز جزا که ان الساعة آتیة اکاد اخفیها لتجزی کل نفس بما
تسعی یومئذ یصدر الناس اشتاتا لیروا اعمالهم فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره روایتست که چون قیامت شود
شخصی را بعرصه قیامت در آرند چون نظر کند باحوال خود هیچ حسنه نیابد که در میزان اعمال بسنجد پس ناگاه ندایی شنود که ای فلان بهشت در آی بعلتی که
در دنیا از تو بوجود آمده او گوید که ای پروردگار من عملی نکرده ام که شایسته بهشت گردم حق تعالی در جواب فرماید که شبی از شبها بیدار
شدی و از پهلو به پهلوی دیگر گردیدی و کلمه الله بر زبان راندی و دیگر باره بخواب رفتی و این حال را فراموش کردی ما چون بر تن

تمام

فراموشی

فراموشی و خواب روا نیست که لا تأخذه سنة و لا نوم فراموش نکردم و این کرامت جزای آن عملست و دیگر منقولست که فردای قیامت
شخصی را حاضر کنند و در پای میزان بدارند و حسنات او را با سیئات موازنه کنند حسنات او در میزان خفیف و سبکبار آید آن شخص ملول گردد ناگاه کلمه
شهادة که باخلاص کفته و با مودت اهل بیت علیهم السلام ضم کرده بر آن کفه میزان اندازند که سیئات او را ثقیل و گران سازد و او مستوجب بهشت شود و
مقررست که ذکر الله اثقل اعمال حسنه است در میزان اعمال و اگر حقوق الله نکه تمام بر مسامحه منوط است زیرا که او غنی مطلق است که ان الله
لغنی عن العالمین بخلاف حقوق الناس که آن ولی است باحتراز از آن چنانچه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرمود در میان جمعی که
هیچ میدانید که مفلس کیست گفتند که آنکس که او را مال و منال و متاع و دینار و درهم نباشد آنحضرت فرمود که مفلس کیست که در قیامت نماز و
روزه و زکوة حاضر شود فاما اتیان نموده باشد بشتم و قذف مومنان و اکل مال یتیمان و سفک دما او ضرب بلا موقع حسنات او را در عوض این حقوق
داده شود و او بی حسنه بماند مع علاوه حقوق الناس و خطایای دیگر او را کشان کشان بدوزخ سوزان برند اللهم اجرنا من عذاب
النار بحرمة سید الابرار و آله الاخیار فایده دوم در مالک یوم الدین ایزد و قرائت یاد نموده اند اول مالک
بالف و کسر لام و خفض کاف و این قرائت اختیار عاصم و کسایی و اعمش و جماعتی دیگر از قراست دوم ملک بغیر الف و کسر لام و خفض کاف و
این اختیار نافع و ابن کثیر و ابی عمرو و حمزه و ابن عامر است سیوم ملک بسکون لام و خفض کاف و این اختیار ابو عمرو است بروایت عبد الوارث بن سعید
و این لغت بکر بن وائل است و مبنی بر تخفیف است چهارم مالک بالف و نصب کاف و این قرائت ابن العزیز و اعمش است پنجم ملک بکسر لام و نصب کاف مروی
از ابو حیات و شریح بن زید و ابن سیرین و قرائت منصوب بر ندا است ششم ملک بفتح میم و لام و کاف محمول بر فعل ماضی و یوم الدین منصوب
بر مفعولیت و این قرائت یحیی بن یعمر است هفتم مالک بالف و رفع کاف مرفوع بر خبریت ای هو مالک و این قرائت عون عقیلی است هشتم ملیک برفع
کاف نهم نصب کاف و هم بخفض کاف باز دهم ملاک آنکه مالک خوانند احتجاج نموده بچند وجه اول آنکه در و حرف زیادی هست پس ثواب او اکثر
باشد دوم در قیامت همه ملک و مالکی نیست بغیر از جل جلاله سیوم مالکیت سبب اطلاق تصرفست و ملکیت انچنین نیست چهارم حال مملوکیت
او دون است از احوال رعیت پس قهر در مالکیت اکثر باشد از در ملکیت پنجم ممکن است که رعایای ملک خود را از رعیتی اخراج کنند باختیار بخلاف مملوک که
او اقتدار بر اختیار ندارد و واجب است بر ملک رعایت حال رعیت اما بر رعیت خدمت ملک واجب نیست و بر مملوک واجبست و مملوک در بیع
از امور مستقل نیست که با وجود آنکه حتی نماز و روزه تطوع و امامت و شهادت و غیر ذلک ششم آنکه مالک ابلغ است زیرا که گویند مالک کل
شیء بلکه اضافه اش بنا بر کنند و ملک الناس گویند هفتم آنکه مالک را هم بذات اضافه کنند و هم بفعل چنانچه گویند مالک العبد و مالک التصرف بخلاف ملک که
آن را اضافه بفعل کنند نه بذات و حجت آنکه ملک خوانند بغیر الف آنست که هر یکی از اهل بلد مالک می توانند بود اما ملک نه زیرا که شأن ملک ارفع و اعلاست
و نیز ابلغ است و با آیات قرآنی موافقت دارد که قل اعوذ برب الناس ملک الناس فتعالی الله الملک الحق و غیر ذلک
پس متعین آن باشد و نیز ملک اقصرست از مالک و او مستلزم تطویل اهل است ممکن است که درک کند و او مرکب بیش از تمام لفظ و جواب گویند که غرامت
قایم مقام عمل است و دیگر آنکه مالک باضافه مذکور شود چنانچه گویند مالک بنده و مالک دار و امثال آن و ملک مطلق مذکور گردد و گویند وی ملکیت
و آنچه بذات خود مدح بود و بغیر اضافه ابلغ است از آنچه مدح باشد باضافه و هر یکی از قرائتین محکم بر و متفرع است اما احکام متفرعه بر قرآت اولی آنست که
قرآت ملک ارجح است از قرآت مالک زیرا که اقصی آنچه از ملک متوقع است عدل و احسان است و آنکه مردمان محفوظ مانند و رطل حمایت او و مملوک
مالک طلب نفقه و کسوه و تربیت و اطعام و انعام می کند و از خوان نعم او محفوظ می شود و ملک از مردم طمع میدارد و مالک از مملوک طمع میدارد و ملک
اختیار نمی کند از عسکر مگر آنکه قوی جثه و پر زور است و آنکه ضعیف و عاجز است می گذارد و التفات بحال او نمی کند و مملوک اگر مریض شد مالک او را
معالجه می کند و اگر ضعیف گشت اعانت می نماید و ثمره ملک هیبت و سیاست است و شیوه مالک رأفت و رحمت و احتیاج برأفت و رحمت زیاده است

از جهت باج مهیب و سیاست و اما متفرع بر قرآءة ثانیه آنکه او در دنیا ملک الملوک است که قُلِ اللّٰهُمَّ مالِكَ المُلْكِ تُؤْتِي المُلْكَ
مَنْ تَشاءُ وَتَنْزِعُ المُلْكَ مِمَّنْ تَشاءُ و در آخرت ملک و ملکیت مر او را و از برای او که لِمَنِ المُلْكُ اليَوْمَ لِلّٰهِ الواحِدِ القَهّارِ
ملک او را هیچ نوع شباهتی و شاکلتی نیست بملک مخلوقین چه اگر ایشان بذل کنند خزاین خود را روی بنقصان می نهد و ذخایر ایشان انجام
پذیرد بخلاف ملک الهی که خزاین رحمت او غیر متناهی است که ما عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَما عِنْدَ اللّٰهِ باقٍ چون عطای او اکثر
ملک او اوسع است و از لوازم ملک او کمال رحمت و لهذا رَبِّ العالَمِينَ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ را در مالِكِ يَوْمِ الدِّينِ حجت
و از نظایر اوست الْمُلْكُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ لِلرَّحْمٰنِ قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النّاسِ مَلِكِ النّاسِ پس هر کدام از ملوک و پادشاهان که
باین صفت باشند ظل اللّٰه فی الارضین را ایشان صادق است که کفر و ظلم سبب خرابی عالم است و موجب پریشانی و انقطاع بنی آدم که تَكادُ
السَّمٰواتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَتَنْشَقُّ الأَرْضُ وَتَخِرُّ الجِبالُ هَدًّا أَنْ دَعَوْا لِلرَّحْمٰنِ وَلَدًا و طاعت و عدالت متضمن صلاح معاش
و معاد و عباد که مَنْ عَمِلَ صالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَيٰوةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ
بِأَحْسَنِ ما كانُوا يَعْمَلُونَ پس بر مردمان واجب و لازم است که اطاعت ملوک خود نمایند در امور مشروعه معقوله و بر ملوک متحتم است
که با مالک الملک راه انقیاد باشند تا امور معاش و معاد ایشان منتظم گردد و چون وصف فرمود حضرت معبود باینکه مالِكِ يَوْمِ الدِّينِ است اظهار کرد
از برای عالمیان کمال عدل خود را ایما بنفی ظلم که وَما رَبُّكَ بِظَلّامٍ لِلْعَبِيدِ و باز در ثبوت عدل که وَنَضَعُ المَوازِينَ القِسْطَ
لِيَوْمِ القِيٰمَةِ و هیچ چیز از برای نظام عالم و صلاح نوع بنی آدم انفع از عدالت نیست و ظهور برکت و انتفاع و ارتفاع او و امتناع از جور و ظلم
سلطان را ارتباط تام است در صلاح و فساد عالم اگر عادلست موجب برکت و معموری است و اگر جابر است سبب قلت و خرابی است چنانچه آورده اند
که روزی نوشیروان برسم شکار با لشکری بیرون رفته بود بواسطه مانعی از لشکر جدا افتاد و تشنگی بر او غلبه کرد و روی بطرفی نهاد ناگاه بباغی رسید که
در و انار بود و اثمار بی شمار بود باندرون باغ رفت کودکی که در انجا بود گفت برو اناری از آن درخت بیار رفت آورد و آب از آن فشرد و آب بسیار
خوش طعم بیرون داد و او را خوش آمد بقصد آن شد که این باغ از مالکش اخذ کند دیگر بار گفت که اناری دیگر از آن درخت بیار چون آورد و فشرد آب
بغایت کم و بی طعم بیرون داد و از سر آن پرسید کودک گفت شاید که سلطان زمان عزم جزم کرده باشد بر ظلم بواسطه قصد ظلم او انچنین شده باشد
نوشیروان از این سخن متعجب شد و در دل خود رجوع کرد و از آن قصد بازگشت شد و گفت اناری دیگر بیار چون آورد و فشرد این بار از اول بار پر آب
تر و مزه ناک تر بود گفت حکمت در تغییر این چه بود کودک گفت شاید که تغییر احوال خود کرده باشد و از ظلم بازگشت کرده و بعدل میل نموده باشد چون
نوشیروان مقاله کودک را مطابق حال خود یافت در دل خود بالکل از ظلم بازگشت نمود و صیت عدل او بهمه اقالیم انتشار یافت **فایده سوم**
معنی مالکیت و مالکیت حق سبحانه و تعالی آنست که او قادر است بر ترجیح وجود ممکنات بر عدمش و او قادر است بر نقل آن از صفتی بصفتی دیگر چنانچه
اراده او باشد بی مانعی و منازعی و بر قضیه حکمت و عدالت او ملک و مالک يَوْمِ الدِّينِ اوست زیرا که قدرت بر احیاء خلق بعد از اماتت
و علم باجزای متفرقه از ابدان مختص است بقدرت کامله او و علم شامل او محیط جمیع معلومات است پس يَوْمِ الدِّينِ را مالکی نباشد غیر حضرت
رب العالمین پس اگر گویند که مالکیت متحقق نمی شود مگر وقتی که مملوک موجود باشد و حال آنکه قیامت هنوز قایم نشده و موجود نگشته
پس معنی او را آن بود که گفته شود که مالِكِ يَوْمِ الدِّينِ بتنوین بدلیل آنکه اگر کسی گوید انا قاتلُ زیدٍ باضافه بغیر تنوین عرب آن را اقرار است
و اگر گوید انا قاتلٌ زیدًا آن تهدید است جواب آنست که چون قیام قیامت امر حق است و بودنی و جایز نیست اخلال در حکمت حضرت ذی الجلال
و بنا بر تحقق وقوع وجود او را گرفته اند و هیچ شیئی قائم فی الحال و بنا بر آن قول که گفته اند که هر که مرد قیامتش قایم شد که آن قیامت صغری است
سؤال بالکلیه مرتفع می گردد و اگر گویند تخصیص مالِكِ يَوْمِ الدِّينِ بچه معنی است با آنکه حضرت ملک علام مالک همه ایام است جواب
آنکه

آنکه چون در دنیا طایفه از متمردان بودند که در ملک دعوی منازعت می کردند چون فرعون و نمرود و غیر ایشان و آن روز روزی خواهد بود که
هیچکس در ملک با حضرت مالک الملک منازعت و مشارکت دعوی نتواند کرد چنانچه مذکور شد و می شاید که بجهت عظمت آن روز باشد که در آن
روز فرمان هیچکس نافذ نباشد و از هیبت آن روز کس را مجال تصرف در هیچ امری ممکن نبود و تخصیص بجهت آنست که امروز خلق بنام ملک [illegible]
و اشتیم مالکان در املاک تخیل ورزیدند و ملوک در ممالک خود جور و تعدی نمودند چون روز قیامت شود تمامی املاک از ملاک انتزاع نماییم و تمامی ممالک
از ملوک باز ستانیم ملک و ملک خاصه از آن ما باشد نه بخیل ماند در ملک و نه جور در ملک **فایده چهارم** قدریه میگویند هر آنچه که واقع می شود اگر از جانب حق
پس ثواب از برای شخص بچیزی که از و بفعل نیاید و هست عبث باشد و عقاب و آنچه کرده باشد ظلم بین باید و مالِكِ يَوْمِ الدِّينِ چه باشد جواب گفته این را
افعال اختیاریه هست چنانچه بر عاقل کامل مخفی نیست ثواب و عقاب منوط بر آنست و حق سبحانه در اصل فطرت خلق کرده بهشت و اهل آنرا که باختیار کارهای نیک
از ایشان بفعل آید و دوزخ و اهل آنرا چه عالم بود که باختیار کارهای ناشایسته از ایشان بظهور رسد چه جمیع صفات کمال او را ثابت است و بعضی از آن صفت
لطف و قهرست و الا نقص لازم آید که منافی الوهیت است و بعضی مظهر لطف اند و برخی مظهر قهر و دیگر در حکمت بالغه او چون و چرا نیست که لا يُسْئَلُ
عَمّا يَفْعَلُ و هر سؤالی که موجب انقلابست آن باطل است و کمیل بن زیاد از امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه از سر قدر پرسید آنحضرت در جواب
فرمود که آن راه تاریکیست پس در و سلوک منمایید که راه بیرون ندارد و دریای بی پایان است در و در مروید که غرق شوید و سری از اسرار الهی است
بر خود مبندید که اطلاع بر حقیقت آن ندارند چنانچه در نهج البلاغه مذکور است پس آنچه شارع فرموده و فرمان او است نباید گذشت که طریق نجات
فایده پنجم در این سوره کریمه پنج اسم از اسماء اللّٰه مذکور است که آن اللّٰه و رب و رحمن و رحیم و مالک است کانه حضرت حق میفرماید که اولا ترا
خلق کردم پس اللّٰه و معبود علی الاطلاق باشم بعد از آن ترا تربیت کردم بانواع نعم پس رب و پروردگار باشم بعد از آن اصناف عصیان از تو
بوجود آمد من آنرا عفو کردم و پوشیدم پس رحمن و بخشنده گناهان باشم و چون توبه کردی و انابت نمودی ترا آمرزیدم و بهشت جای دادم
پس رحیم و آمرزنده و در آرنده باشم بهشت و بعد از آن جزای اعمال ترا بتو رسانیدم پس مالک روز جزا باشم و ذکر الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ تکرار
در بسمله و دیگر در سوره دلیل است بر آنکه عنایت الهی برحمت است نه باکثرت از ذکر اوصاف کاهی و مع هذا معقب گردانیده آنرا بمالِكِ
يَوْمِ الدِّينِ تا عبد میان خوف و رجا باشد و مغرور نشود و نظیر این کلام است غافِرِ الذَّنْبِ وَقابِلِ التَّوْبِ شَدِيدِ العِقابِ
فایده ششم چون حمد و مدح و تعظیم که در میان مردمان جاریست نمی باشد مگر آنکه کامل باشد در ذات خود و اگر چه صفت احسان از و بظهور رسد
و اما اگر بواسطه احسان باشد که از و بغیر عاید شده در زمانی یا بسبب رجا و طمع در مستقبل خواهد بود یا از جهت خوف و دهشت کانه حق سبحانه میفرماید
که اگر شما تعظیم می کنید بکمال ذاتی پس اقدام بحمد من نمایید که منم اللّٰه و اگر از جهت احسان سالفست پس من رب العالمینم و اگر از برای احسان آینده
است پس من رحمن و رحیمم و اگر از برای خوف از عقابست پس من مالک یوم الدینم **مبحث ششم** در ترتیب إِيّاكَ نَعْبُدُ **فایده اولی** بدانکه
تقدیم مفعول مفید اختصاص است یعنی عبادت نمی کنیم و نمی پرستیم احدی را سوای تو که توئی مستحق عبادت و پرستش و حاکم در این دو وقت [illegible]
و تویی مستقیم و استحقاق این اختصاص از برای حق جل و علا ظاهر است زیرا که عبادت عبارت از نهایت تعظیم است و این نظیر آنکس است که صادر
شده باشد از و غایت انعام و نهایت اکرام و انعام حق نسبت بعباد همچنین است که اگر حالات خود را بتدقیق نظر ملاحظه نماید بر و ظاهر گردد
که کمال انعام از حضرت ملک علام نسبت به بنده بظهور آمده و از مبدء فطرت تا منتهای خلقت و نیز ثابت شده بدلایل قاطعه که حق سبحانه و تعالی
عالم است بجمیع معلومات و قادرست بهمه مقدورات و جواد و غنی و حکیم علی الاطلاق است و غیر ذلک از صفات کمالیه پس معبود حقیقی و خداوند
مطلق نباشد مگر ذات بزرگوار او و نیز عبودیت ذلت و مهابت است پس هر جا که مولی اشرفست و اعلا عبودیت اذل است و او حق سبحانه
تعالی اشرف و اعلای موجودات است در ذات بلا مثال و اولا ممکنات است بصفات متعال پس عبادت او را احق و الیق باشد و نیز ماسوا

واجب غنی ممکن فقیرست و محتاج مشغول است بحاجات خود و بحاجت دیگری نمی‌تواند پرداخت پس قاضی الحاجات حق جل و علا باشد و مستحق عبادت نیست
غیر او که وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ **فایده دوم** ذکر الله مورث خشیت و مهابت است تا عبد در حالت عبادت ملتفت
بیمین و شمال نشود و اگر ذکر ذی الجلال باز نماند گویند که یکی از کشتی گیران یا یکی از استادان آن فن که در آن صنعت سرآمد بود کشتی گرفت و بواسطه
عدم معرفت چند نوبت بر او غالب شد تا یکبار در اثنای کشتی گرفتن شخصی گفت این فلان استاد است مغلوب او عجب می‌نماید او که این شنید فی الفور زود
از استاد و افتاد و دیگر بار با او مقاومت نتوانست کرد و این نبود مگر بواسطه احتشام او بعد از عرفان و نیز ذکر معبود موجب قوت عبدیت تا ثقل عبودیت
بآن قوت بر دارد و این بار گران بر وی سبک گردد و این بسبب تقدیم ذکر اوست همچنانکه اگر کسی خواهد که بار گرانی را بر دارد دوا یا غذای که مدد شود در
برداشتن آن بر او مقدم می‌دارد تا حمل آن بر او آسان شود و مثل عاشق که جمیع محن و آلام در حضور معشوق سهل می‌انگارد و در تعب نمی‌نماید و نیز بحکم
إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُم مُّبْصِرُونَ هرگاه طایفه از شیطان
مس کرد ایشان را کسالت و غفلت و بطالت ضلال احدیت از شرق انوار إِيَّاكَ نَعْبُدُ طالع گشته او را مبصر و مستعد ادای حق عبودیت
میسازد و مس او را از چیز ضایع می‌گرداند و نیز اگر عبد ابتدا بعبادت کند تخیل که شیطان او را وسوسه دهد که آیا معبود کیست اما هرگاه که بعنوان
اسلوب کرد و گفت إِيَّاكَ نَعْبُدُ از احتمال وسوسه و شرک دور ماند و نیز واجب لذاته مقدم است در وجود پس مناسب آنست که در ذکر نیز
مقدم باشد و نیز تنبیه است بر آنکه آنچه بر بنده واجب است اولا معرفه است بعد از آن عبادت چه عبادت بلا معرفت فایده ندهد و لهذا بعضی از اهل تفسیر
وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ به لیعرفون تفسیر فرموده‌اند و نیز نظر اهل تحقیق و عرفان بمعبود است
نه بعبادت عابدان و بر منعم است نه بنعمت جاویدان و لهذا در شان بنی اسرائیل فرمود که اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ و در باره این امت
ذکر نمود که فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ و تفاوت ذکرین نزد اهل بصیرت مخفی نیست و ذکر معبود اولی است از ذکر عبادت
فایده سیوم در حکمت نون نَعْبُدُ چند وجه ایراد نموده‌اند یکی آنکه تشریفی است از جانب حق تعالی نظر بمن که او را تعلیم و تلقین فرموده و لفظی را
که مبنی است از تعظیم و تکریم چنانچه در حالت حکایت از نفس خود می‌فرماید که نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ کانه فرموده که
چون تو اظهار عبودیت من می‌کنی و استنکاف نداری که عبد من باشی ترا بشارت میدارم که إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً و دیگر آنکه اگر
إِيَّاكَ أَعْبُدُ می‌گفت متوهم بود که اخباری است از نفس قایل و بس ولیکن چون گفت إِيَّاكَ نَعْبُدُ معنی او آنست که من یکی از عبید توام و
بلاشک معنی ثانی ادخل است در تواضع و فروتنی و الیق است با دب و نیاز مندی و دیگر تنبیه است بر آنکه نماز بجماعت اولی است از تنها چنانچه
حضرت سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم فرموده که تکبیر الاحرام در نماز جماعت بهتر است از دنیا و ما فیها و دیگر مراد آنست که من ترا خاص نگردانیده‌ام
بعبادت و جمیع ملائکه مقربین و عباد صالحین با من درین قول اتفاق دارند و دیگر آنکه چون مومنان برادران اند پس کانه حق جل و علا می‌فرماید که
چون تو بر سر ثنا گفتن و ستایش من بر زبان راندی که الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ رتبت
و مرتبت تو نزد ما بلند و مرتفع گشت پس اقتصار مکن در عبادت بر اصلاح حال خود بلکه بر تست که سعی کنی در اصلاح حال جمیع برادران و
مومنان یعنی بگوی إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ و دیگر آنکه کانه عبد معترف بتقصیر میگوید که ای معبود من عبادت من مشوب و مخلوط
است بعبادت جمیع عابدین گردانیده‌ام حتی عبادت انبیا و اولیا و صلحا و ملائکه مقربین و ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین پس لایق است بکرم
بی نهایت تو که تمیز ندهی میان جمیع این عبادات یا همه را رد کنی بلکه بمقتضای رحمت بلا غایت آنست که آن را در ضمن این بپذیری مثل آنکه شخصی اگر
ده سله بیک صفقه فروخت و از آن بعضی معیوب بود بر مشتری است که همه را قبول کند یا جمیع را رد نماید نه آنکه بعضی را قبول کند و بعضی را رد
نماید **فایده چهارم** کسی که ذوق عبادت یافت و فواید آن شناخت بوجدان فرح و خوش حالی روی می‌نماید از اشتغال آن و بار گران

تکالیف

تکالیف بر او آسان می‌گردد و اشتغال او بغیر عبادت او را ثقیل و گران می‌آید زیرا که کمال اللذة محبوب و اکمل احوال انسان اشتغال او
بخدمت مالک شان و وجود و مکلف مستنیرست بنور طاعت و مستضئی است بضوء عبادت چنانکه در خبر وارد است که مَنْ كَثُرَ صَلَاتُهُ
بِاللَّيْلِ حَسُنَ وَجْهُهُ بِالنَّهَارِ کثرت صلوة شب ظلمات ذنوب را موجب صفا و بهاء وجه است در روز و نیز تکلیف امانت است
که إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ و اداء امانت واجب عقلا و شرعا که إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَن تُؤَدُّوا
الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا و اداء امانت از احد جانبین سبب اداء اوست از جانب دیگر و فرمود حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مر ابن
عباس را بطریق وصیت که يَا غُلَامُ احْفَظِ اللَّهَ فِي الْخَلَوَاتِ يَحْفَظْكَ فِي الْفَلَوَاتِ ای بر محافظت جانب حق نمای در خلوات
و آسایشها تا حق ترا نگاه دارد و اعانت نماید در قلوب و دشوارها و نیز اشتغال بعبادت ذی الجلال اشتغال است از عالم غرور بسرای
سرور و کون است از خلق بحق و این موجب کمال لذت و غایت بهجت است و کسی که این حالت را مستبعد داند پس باید که آیه فَلَمَّا رَأَيْنَهُ
أَكْبَرْنَهُ وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ از کلام ایزد متعال برخواند چون جمال بشر را این مقدار تاثیر باشد پس هرگاه که جلالت عظمت الهی در
دل عابد موحد تجلی کند مقررست که حیرت او بیفزاید و دهشت روی نماید و از خود فراموش شود وقتی که جام شهود نوش کند و بباید دانست
که عبادت را سه درجه است اول عبادت او از برای رغبت در ثواب یا رهبت از عقاب باشد و این مرتبه زهاد است که روی از متاع
دنیای فانی تافته اند و بسرای باقی آورده بطمع آنکه آن اشرف و اعلاست و این مرتبه نازلست نزد اهل ذوق و حال دوم حق را عبادت نماید
بواسطه تشریفی که بعبادت رسد که آن قبول تکالیف است یا انتساب بحضرت وهاب و این مرتبه وسطی است سیم آنکه قطع از طمع ثواب و خوف
عقاب نموده او را عبادت کنند بسبب آنکه کسی که استاهل و استحقاق عبادت دارد معبود علی الاطلاق است که پرستش و لایق است
و عبادت را دارد و او بنده و تعبیر فقیری نوست و معبود خداوند علی الاعلی و الوهیت موجب عزت و هیبت است و عبودیت مقتضی خضوع و
ذلت و این مرتبه اعلی است که بعبودیت مسمی است و قرب اشارت باین مرتبه است که اگر مصلی بجای أُصَلِّي قُرْبَةً إِلَى اللَّهِ أُصَلِّي
لِثَوَابِ اللَّهِ یا هربا مِنْ عِقَابِ اللَّهِ گوید نماز او باطل است و از کلام معجز نظام امیر المومنین است صلوات الله علیه که مَا عَبَدْتُكَ
خَوْفًا مِنْ نَارِكَ وَلَا شَوْقًا إِلَىٰ جَنَّتِكَ بَلْ وَجَدْتُكَ أَهْلًا لِلْعِبَادَةِ فَعَبَدْتُكَ و فرق تمام است میان عبادت
و عبودیت عبادت بندگی کردن است و عبودیت بنده بودن و این آنست که در همه احوال بنده او باشی چنانچه در همه احوال حضرت ذی
الجلال خداوندست و عبادت موقت است و آن کردن طاعت است و عبودیت موبدست و آن باز ماندن از معصیت است عبادت کردن
آنچه خدای تعالی پسندد و عبودیت پسندیدن آنچه خدای تعالی کند عبادت و او نیز آنکه عبودیت خوش بودن در رفتن بال بابراج حاجات
و دیگر آنکه عبودیت از اشرف مقامات است که حق تعالی بهترین کاینات را بآن یاد فرموده که سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَىٰ بِعَبْدِهِ لَيْلًا
مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ و عیسی نبی بآن مفاخرت کرده و اول بآن تکلم نموده که إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا
و امیر مومنان و امام متقیان بآن مباهات فرموده که كَفَىٰ بِي فَخْرًا أَنْ أَكُونَ لَكَ عَبْدًا وَكَفَىٰ بِي شَرَفًا أَنْ تَكُونَ لِي
رَبًّا اللَّهُمَّ إِنِّي وَجَدْتُكَ إِلَٰهًا كَمَا أَرَدْتُ فَاجْعَلْنِي عَبْدًا كَمَا أَرَدْتَ یعنی کافی و پسنده است مرا که بآن فخر
کنم که بنده توام و مرا آن شرف بس که تو پروردگار منی بار خدایا یافتم الهیت ترا چنانچه خواستم پس مرا آنچنان بنده گردان که تو خواهی
و بعضی از اهل تحقیق گفته‌اند که مقام عبودیت نبی اشرف است از مقام رسالت زیرا که بعبودیت منصرف می‌شود از خلق بحق و برسالت
انصراف اوست از حق بخلق و بعبودیت بنده از تصرفات معزولست و برسالت بتصرفات مشغول و لهذا اشرف تقدیم یافته در قول حضرت
که أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَٰهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ لَن يَسْتَنكِفَ

المسیح ان یکون عبدا لله ولا الملائکة المقربون بحث هشتم در فواید و ایاک نستعین فایده اولی بلا شک
عبد قدرت دارد با آنکه ممکن باشد از فعل و ترک آن و حصول رجحان او بواسطه مرجح است پس اگر آن از نزد عبد است دیگر باره تقسیم عود می کند و این
خود موجب تسلسل است پس می باید که منتهی شود باعانت حق سبحانه و تعالی و نیز همه خلایق طالب طریق حق اند با آنکه مساوی اند در قدرت
و عقل و جد و طلب و باین سعادت فایز نمی شوند مگر بعضی از عباد و این بسبب کرامات حضرت حق که بحسب قابلیت فطری اصلی ایشان را توفیق طاعت کرامت
میفرماید و از معصیت دور میگرداند چه ایشان گوش هوش گشوده اند بکلام الهی و اجتناب از نهی بر آن می نمایند و حضرت حق در گذاشت میفرماید و اراده
ایشان و اعانت می کند ایشان را بتوفیق طاعت و دوری از معصیت و این نماید مظهر لطف او بخلاف آن جماعت که سد آن نمود و از دوری حق شنوند و
نهی آن نمایند مع ذلک اجتناب از آن دارند که بشنوند و عمل آرند پس این مظهر قهر اند که شقاوت و اراده سعادت اجتناب کرده اند و این موجب خذلان
و فرو گذاشت حق است ایشان را که فلما زاغوا ازاغ الله قلوبهم پس رجحان بسبب قابلیت فطریه ایشانست که حق اعانت میفرماید و فایده
استعانت ظاهر می شود و در آنکه حق سبحانه و تعالی طاعت را واسطه نیل مطلوب کرده و همچنین مثل شبع که بعد از اکل طعام بحصول می آید فایده دوم
قائل را میرسد که بگوید که استعانت بر عمل حسن است قبل از شروع در وی نه بعد از شروع پس چرا مقدم نداشت استعانت را بر عبادت جواب آنکه گاه
عبد بگوید که شروع در عبادت توانم نمود اما پس استعانت منوط گردیده در اتمام آن که منع کنند مرا از مانعی و معارضی تمام کند مرا اصابع که قلوب العباد
بین الاصبعین من اصابع الرحمن یقلبها کیف یشاء که انقلابات در احوال عباد بسیار است و نظر بعاقبت و خاتمت است
و عبادت باعانت او باتمام می توان رسانید و عاقبت و خاتمت بمدد او بخیر مقرون میگردد و بنده می باید که خود را مستعد فیض و اعانت الهی
گرداند چه تخصیص باسم رحمن که در این حدیث وارد شده و شهرت یافته رحمت کامله الهی شامل همه جهات عبدیت و کیفیت تقلیب او از جهت
از زوایه و رحمت بیرون نیست پس آنچه از جانب حق جل و علا به بندگان میرسد همیشه رحمت است اما از طرف عبد اگر عدم طاعت و معصیت است
و حصول آن از نفس بنده است و عقاب بسبب آن مترتب می شود و نیز استعانت مطلقه شامل هر استعانت نیست پس ذکر عبادت حکم وسیله دارد
در طلب اعانت بر حوایج و تقدیم وسیله و سبب بر مسبب انسب است والله اعلم فایده سیوم عبدی چند بحضرت خلیل کرده بگوید در اعانت
غیر تو نخواهم چنانچه فرموده است در بلای حضرت خلیل علیه صلوات الله الملک الجلیل بسته بود در حالت القا در آتش نزد وی جبرئیل علیه السلام نازل شد
فرمود که ای خلیل هل لك حاجة هیچ ترا حاجتی هست آنحضرت در جواب فرمود اما الیك فلا مرا حاجت هست اما بتو نه جبرئیل گفت پس حاجت
از غنی الحاجات بخواه گفت حسبی من سؤالی علمه بحالی کافی است از سؤال من علم او بحال من گفت در این اثنا موسی پس چنانچه حضرت
جلیل در شان خلیل فرمود که یا نار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم همچنین بگوید آتش دوزخ منقلی که ای مومن نور طاعت تو نار مرا فرو نشاند
فایده چهارم طلب اعانت نمیکنم بغیر تو و از غیر تو استعانت نخواهم زیرا که ممکن نیست که او اعانت من کند مگر باعانت تو و او را پس قطع واسطه میکنم
و نظر میکنم که اعانت تو فایده پنجم چون ایاک نعبد موهم عجب است بواسطه عبادت از آن نمود به ایاک نستعین فایده
ششم اینجا دو مقام است معرفت ربوبیت و معرفت عبودیت و نزد اجتماع هر دو حاصل می شود در بطی که مذکور است در اوفوا بعهدی
اوف بعهدکم اما معرفت ربوبیت پس کمال او مذکور است در الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم مالك یوم الدین
و احتمال عبد از عدم سابق بر وجود دلالت می کند که واله است و حصول فواید مر عبد را در حال وجود دال است بر آنکه رحمن رحیم است و احوال معاد
مبنی است بر آنکه مالك یوم الدین است و اما معرفت عبودیت مبدا او ایاک نعبد است و کمال او ایاک نستعین در جمیع مطالب و مآرب و چون
تمام شد وفا بعهد نمود بر مرتبت گشت که اهدنا الصراط المستقیم است تا آخر و این احسن و ابلغ ترتیبی است چنانچه بر صاحب فطنت
مخفی نیست فایده هفتم بدانکه از اول تا باول این آیه کلام بر وجه غیبت بود و اکنون بطریق خطاب جاری گردانید و این را التفات گویند

چرا آنکه

چرا آنکه از غیبت بخطاب عدول کنند و یا از خطاب بغیبت روند و یا از غیبت بتکلم آیند و حکمت در این آنست که چون کلام از اسلوبی باسلوب
دیگر منتقل گردد سامع را از استماع آن نشاطی حاصل آید که در سوق کلام بر یک اسلوب آن نشاط نباشد و وجه التفات که در این سوره وقوع
یافته مبتنی بر چند وجه است اول آنکه مصلی نزد شروع در صلوة گویا اجنبی است نسبت بحضرت رب العالمین تا بمالك یوم الدین بلحاظ
معاینه وارد گشته بعد از آن گویا حق سبحانه و تعالی میفرماید که چون تو بحمد و ثنای من اقدام نمودی و اقرار بالوهیت و ربوبیت و دیگر صفات
من کردی در دعوی عبودیت صادق آمده ما نیز حجاب برداشتیم و ابدال نمودیم محل بعد را بمقام قرب پس در حالت شهود و حضور تکلم کن بالفاظ خطاب
و بگو که ایاک نعبد و ایاک نستعین دوم آنکه عبد چون یاد کرد که سزاوار حمد است و جاری گردانید بر وی این صفات عظیمه را با آنکه
پروردگار عالمیان است و با آنکه منعم است بر خلق بانواع نعم لا نهایت و با آنکه مالک کل امور است در عاقبت بواسطه این معنی علم او تعلق گرفت بمعلوم
عظیم الشان رفیع البرهان که مستحق ثنا اوست و حقیق خضوع و استعانت بنده در مهمات پس آن معلوم متصف بصفات کمال و متمیز بنعوت جلال خطاب
می کند که ای کسی که باین اسما حسنی موسوم و باین صفات علا موصوف و معلومی ترا بعبادت خاص میگردانیم و بر استعانت اختصاص میدهیم
لا نعبد غیرك ولا نستعین سواك زیرا که دلالت خطاب بر اسناد بآن معلوم متمیز که سزاوار است عبادت مر غیر او ظاهر
تر و تمامتر است سیوم آنکه دعا در حضور الیق و اولی است چنانچه ثنا در غیبت اوقع و احری است و بطریق انبیا در حضور اقرب است چنانچه قرآن
از آن خبر میدهد که حضرت آدم فرمود که ربنا ظلمنا انفسنا و حضرت سلیمان این دعا نمود که رب هب لی ملکا و حضرت رسالت
پناه مخاطب باین خطاب شد که وقل رب زدنی علما و حضرت زکریا فرمود که رب لا تذرنی فردا و غیر ذلك من
الآیات چهارم آنکه چون عبد شروع در صلوة بنیت تقرب کرد و حق جل و علا را ثنا گفت بر وجه لایق حق سبحانه و تعالی دعای او را استجابت
فرمود در تحصیل این قربت بی فتور و نقل کرد او را از مقام غیبت بمقام حضور و چون بمقام حضور رسید از ما سوی بالکلیه غایب شد چنانچه لذت و الم
درک نمی تواند کرد این مرتبه مخصوص انبیا خصوصا سید المرسلین و الائمة المعصومین صلوات الله علیهم اجمعین فایده هشتم بدانکه اهل شرک چند طایفه اند
بعضی اخذ کرده اند اله خود را از اجسام معدنیه مثل حجر و ذهب و فضه و نحاس و غیر ذلك و بعضی دیگر از نبات مثل شجر معین و دیگر از ثبات
همچنین مسیح و عزیر و بعضی دیگر از اجسام بسیطه مثل عبده نار که مجوس اند و یا اجسام علویه مثل عبده شمس و قمر و دیگر کواکب و طایفه می گویند
که مدبر عالم نور و ظلمت است و ایشان ثنویه اند و جماعتی می گویند که ملائکه عبارت از ارواح فلکیه اند و هر اقلیمی را روحی است از ارواح فلکیه
که مدبر اوست و همچنین هر نوعی از انواع عالم اخذ می کنند از این ارواح صور و تماثیل را و پرستش می نمایند و ایشان عبده ملائکه اند و بعضی میگویند
که عالم را دو اله است یکی خیر که الله است و دیگری شریر که ابلیس است چو این نوع طرق مختلفه باطله در میان خلایق هست حق سبحانه و تعالی امر
کرده است فرموده که تصدیق بآن موحد از مشرک و منافق از موافق امتیاز می یابد زیرا که الحمد لله دلالت دارد بر جمیع انواع حمد و متضمن
تسبیح است که او مبنی است از سایر صفات چنانچه مذکور شد و ایاک نعبد دال است بر توحید محض و برائت از هر چه غیر معبود بحق
است که غیر معبود بحق سزاوار ستایش نیست و معبود بحق لایق ثنا و ستایش است و اکبر است از هر شئی چه غیر او همه مخلوق اند و استیهال
معبودیت ندارند چنانچه بدلایل قاطعه ثابت شد و پس ایاک نعبد قایم مقام سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا
الله و الله اکبر است و لهذا در رکعات اخیره جاری مجری فاتحه می شود که مصلی مخیر است در میان فاتحه و تسبیحات اربعه و
ایاک نستعین نایب مناب و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم بحث هشتم در فواید اهدنا
الصراط المستقیم فایده اولی گویند که طلب هدایت مومن تحصیل حاصل است چه مومن مهتدی است چنانچه در سوالات اهل
مذکور شد و جواب آنکه امیر المومنین علیه الصلوة و السلام فرمود و آنحضرت تقریر نمود که جواب دیگر ندارد و لهذا بعضی نیز گویند که مراد از

صراط اولین است و تحمل مشقت عظیمه از جهت مرضات الله مثل نوح علیه السلام بر جفای قوم و دیگر انبیا علیهم السلام و نیز در هر خلقی از اخلاق طرف
افراط و تفریطی دارد و هر دو مذموم اند و حد وسط محمود است پس مومن بعد از آنکه معرفت الله را بدلایل حاصل کرد و بدایت یافت و مهتدی گشت لیکن آید
او را با این حصول ملکات و اخلاق فاضله که وسط است بین طرفین و مستقیم است بین منحرفین مثلا قوت شهویه طرف افراط و فجور است و طرف تفریط او
جمود و هر دو مذموم اند و وسط او که عفت است محمود است و همچنین قوت افراط غضبیه طرفین او که تهور و جبن اند مذموم اند و وسط او که شجاعت است
محمود است و قوه نفسانیه که گربزه و بلاهت است مذموم اند و وسط او که حکمت است محمود و با تحلیه حاصل می شود و از توسط قوت شهویه حیا و رفق و صبر و
قناعت و ورع و تقوی و سخا و از توابع سخاوت کرم و ایثار و عفو و مروت و مسامحت و لازم می آید از توسط استعمال قوه غضبیه بزرگی نفس و علو
همت و ثبات و حلم و سکون و تحمل و تواضع و حمیت و رقت و از توسط استعمال قوه نطقیه ذکا و سرعت فهم و صفاء ذهن و سهولت تعلم و حسن تعقل و
تحفظ و تذکر و حاصل می شود از کمال توسط در قوی ثلث که شهویه و غضبیه و نفسانیه است کمال عدالت و تابع است او را صداقت و الفت و وفا و شفقت
و صله رحم و مکافات و حسن شرکت و تسلیم و توکل و تعظیم معبود و تحقق و خداوند مطلق و ملایکه مقربین و انبیاء مرسلین و ائمه معصومین و اولی الامر و انقیاد
اوامر و نواهی ایشان و تقوی کامل میگردد و تمام می شود و باین معانی و آن موجب اکرام او می گردد که إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ
و از برای آنکه قوت نطقیه ذاتی است و قوت شهویه و غضبیه حصول ایشان مر او را بواسطه تعلق بدنی است پس کمال توسط او در نطقیه آنست که استعمال
کند او را بحیثیتی که از آن زیاده ممکن نباشد و کمال توسط در آن دوی دیگر آنست که استعمال آنها بطریقی باشد که اقل از آن متصور نگردد و این احوال مقتضی است
سعادت ابدی و دولت سرمدی و نیز علم نظری قبول زیادتی می کند بسبب تواصل و تعاقب و تلاحق فکرات و بواسطه زیادتی او لیس کسی که
معرفت الهی بدلیل واحد داند آنچنان نیست که او را بدلایل متعدده اخذ کند و هیچ موجودی نیست از اقسام ممکنات الا که در و دلالت و حجت
بر وجود واجب الوجود و وحدانیت و علم و قدرت وجود و رحمت و حکمت الهی او چنانچه روایت کنند که مردی در زیر درختی خفته بود و بر
فکرت اینکه هر برگی از آن درخت بر روی وی افتاد و آن مرد آن را برداشته بزبان او جاری شد که سبحان الَّذِي أَنْبَتَ الْوَرَقَ عَلَى
الشَّجَرِ یعنی پاکست آنکس که رویانید برگ را بر درخت و در آن حالت برگی دیگر بیفتاد و بر وی نوشته بود که الَّذِي أَنْبَتَ الْوَرَقَ عَلَى
الشَّجَرِ هُوَ الَّذِي شَقَّ عَلَى وَجْهِكَ الْبَصَرَ وَأَسْمَعَ عَظْمًا فِي رَأْسِكَ وَأَنْطَقَ لَحْمًا فِي فَمِكَ یعنی آنکس برگ
بر درخت رویانید که چشم ترا شکافته بینا گردانید و استخوان بر زبر سر تو شنوا ساخت و گوشت پاره در دهان تو برد گویایی رسانید و از
کرامت دین اسلام بدلیل واحد کفایت می کند اگر چه ذهول لحجول اسد ازیاقی و دلایل پس کان می گویند که هدایت کن ما را بکیفیت بر شیء از دلایل و براهین
عالی و صفات متعالی تو از علم و قدرت و غیر ذلک و نیز می تواند بود که مراد به الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ اقتدا بانبیا و اولیا باشد ازکه انسان
بالکلیه معرض باشد از ما سوی الله و مقبل باشد باهمگی همت و قلب بذکر و فکر او تا غایتی که اگر مامور گردد بذبح ولد صلبی مثل حضرت خلیل و ذبیح اسمعیل
مطیع و منقاد باشد و اگر اشاره شود بالقاء نفس در ظلمات بحر فرمان او گردن نهد همچو یونس پیغمبر و اگر امر شود او را بملازمت و شاگردی
کسی که از او علم باشد فرمان او بجان خریدار بود مثل موسی نبی با وجود منصب نبوت و کتاب و شریعت و خواجه خضر علیهم السلام و نیز چون طرق مختلفه در
میان است با وجود فرق اسلام که هفتاد و سه فرقه اند و از آن جمله ناجیه یک فرقه اند می گویند هدایت کن و راه نمای ما را بطریقی سوی که در و زیغ
و ریب و انحرافی نباشد و آن طریق جماعتی است که محبت ایشان عصمت است در اولی و عقبی و مودت ایشان واجب بدلیل کریمه قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ
عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ ایشان طایفه از کرم ساخوان ایشان قرآن است و مدح گوی حضرت ایشان که جماعت اهل بیت
رسول الله صلی الله علیه و آله و علیهم اجمعین و بمجرای مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ رَكِبَ فِيهَا نَجَا وَمَنْ
تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ مفهوم و معلوم است که فرقه ناجیه از جمله آن فرق آنانند که کشتی نجات ایشان در امده اند و باقی که در آن کشتی در نیامده اند

و دوست

دوست و الا باشد من آل عبا نزده اند و طریق دیگری را اختیار کرده اند تا لکنه چه طریق مستقیم طریق آل محمد است چنانچه بر بدو روایت کرده و دیگر
مومن را صراط مستقیم تلقین فرموده که در سوال اختیار نموده زیرا که خط مستقیم اقرب خطوط است که موصل است بین نقطتین پس صراط
مستقیم اقرب باشد مطلوب و نیز مستقیم واحد است و ما سوی آن معوج و بعضی از آن شاید بعضی دیگر نزد در اعوجاج و مقرر است که استقامت
ابعد است از خوف و اقرب است بخلاص و طباع بجانب او اکثر و در اختیار لفظ صراط بر طریق و سبیل ذکر اوست مر صراطی را که جسر ممدود است
میان طرفین جهنم سَهَّلَ اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْنَا وُرُودَهُ وَعُبُورَهُ فایده دوم اِهْدِنَا بلفظ جمع فرموده زیرا که دعا بعنوان
اعمیت اقرب است باجابت چه اگر دعای بعضی که قرین اجابت شد اکرم الاکرمین دعای دیگران را بتبعیت آن مقرون باجابت می گرداند از این آنکه
که در خبر وارد است که قبل از دعا و بعد از دعا تو بپیر و آل صلواة الله علیهم صلواة فرستند که صلواة بر رسول و آل البته مستجاب است و چون طرفین دعا
مستجاب شد وسط او نیز بتبعیت مستجاب می شود و نیز حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که دعا کنید در درگاه حق جل و علا بزبانی
که بآن عصیان نکرده باشید گفتند یا رسول الله این السنه از کجا آریم فرمود که در حق یکدیگر دعا کنید که تو بزبان او عصیان نکرده و او بزبان تو عصیان
ننموده و نیز الْحَمْدُ لِلَّهِ حمد جمیع حامدین است وَإِيَّاكَ نَعْبُدُ متضمن جمیع عبادت عابدین وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ استعانت همه مستعین
پس لاجرم ادب این است از برای کل است تحیا که طلب اقتدا کل بصالحین است و در صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ و فرار از طالحین در
غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ و هر کاه در ره و دین سلوک نمایند امید که در عقبی نیز در سلک وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ
وَالرَّسُولَ فَأُولَٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ
فایده سیوم بعضی از ارباب وصول و محرمان حرم قبول گفته اند که صراط مستقیم عبارت از عبور طریق تربیت و وصول المقصد حقیقت است
و سالکان این مسلک را پنج گام طی کرده اند و به پنج قدم بمنزل مقصود رسیده اند قدم اول بر نفس خود می نهند تا مراد و نامرادی در نظر
ایشان یکسان می شود و دوم قدم بر دنیا می زنند تا هستی و نیستی در نظر شان مساوی می گردد و سیوم قدم بر خلق می نهند تا رد و قبول ایشان
برابر می نماید چهارم قدم بر جان می زنند تا حیات و ممات در نظر ایشان تفاوت نمی کند بلکه مرگ را بر حیات و لهذا امیر المومنین صلواة الله علیه فرمود
در حین شهادت که فُزْتُ وَرَبِّ الْكَعْبَةِ یعنی فیروزی یافتم بخدای کعبه پنجم قدم در حرم برای قدس می نهند تا بغیر از انوار تجلی جمال
و جلال چیزی شاهد ایشان نمی گردد و دل ایشان بحقایق ایمان منور می شود که لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَىٰ وَزِيَادَةٌ چنانچه در
نهج البلاغه مذکور است که بعضی از خواص از امیر المومنین صلواة الله علیه پرسیدند که هَلْ رَأَيْتَ رَبَّكَ حَتَّى عَرَفْتَهُ یعنی آیا دیدی پروردگار
خود را تا شناختی او را فرمود در جواب که لَمْ أَعْبُدْ رَبًّا لَمْ أَرَهُ یعنی نپرستیدم خدایی که ندیده باشم او را گفتند كَيْفَ رَأَيْتَهُ
یعنی چگونه دیدی فرمود که مَا رَأَتْهُ الْعُيُونُ بِمُشَاهَدَةِ الْعِيَانِ لَكِنْ رَأَتْهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْعِرْفَانِ یعنی
ندیدم او را بدیده سر و لیکن دیدم او را بدیده سر بطریق برهان عقل و حجت کشفی فایده چهارم بعضی گویند که صراط مستقیم از طریق
الی الله است و آن را بسته دو گام است یک گام از دنیا در گذر و یک گام دوم عقبی را پس پشت انداز و بقرب مولی واصل گرد و
که الدُّنْيَا حَرَامٌ عَلَىٰ أَهْلِ الْآخِرَةِ حَرَامٌ عَلَىٰ أَهْلِ الدُّنْيَا وَهُمَا حَرَامَانِ عَلَىٰ أَهْلِ اللَّهِ پیر هرات قدس سره فرموده
که درویش را نه دنیا مطلوبست و نه عقبی محبوب طلب دنیا بجز زیست و طلب کردن عقبی مزدوری مزدور بهشت می نازد و عارف
بدوست بحث نهم در فواید صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ فایده اولی در کشاف آورده که فایده بدل اورده آن
این کلمه چه بود و چرا ابتدا نفرمود که اِهْدِنَا صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ می گوید که فایده این تاکید است که ذکر شی مرة بعد اخری
الذکست از ذکر وی مَرَّةً وَاحِدَةً و دیگر آنکه تا اشعار باشد باینکه صراط مستقیم طریقه مومنان و طریقه مسلمانانست با دلیلی

والا بر استقامت ایشان ابلغ وجهی و نظیر این چنان است که کسی گوید مرکسی را که ترا دلالت کنم بر بزرگترین مردم و فاضلترین ایشان و فلانی
را تعیین کند این اسلوب کلام ابلغ است در وصف آن شخص به بزرگی و فضل از آنکه دلالت کنم بر فلانی که افضل و اکرم است زیرا که ذکر آن شخص اولا
بر سبیل تفصیل اوقع است در نفس و اکد است در وصف او به فضل و کرم **فایده دوم** حد نعمت آنست که منفعت مفعوله او بر جهت احسان نظر بغیر باشد
که اگر فاعل او لا منفعت نفس خود اراده کند بر جهت احسان آن نعمت نیست پس مستحق شکر گردد و هر چه بخلق عاید می شود از نفع و دفع ضر آن از
جانب حق جل و علاست وَمَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ زیرا که نعمت و اصلا از جهت غیر حق تعالی آن نیز منتهی بحق سبحانه و تعالی
می شود زیرا که خالق این نعمت و آن منعم و داعیه انعام در وی همان حق تعالی است و اول نعمتی که به بندگان ارزانی فرموده نعمت حیات است
که با وی ممکن است انتفاع بمنافع چنانکه فرموده که كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَكُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ و در عقب آن
ذکر کرده که هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا **فایده سیوم** گویند که آیا حق سبحانه و تعالی نسبت بکفار نعمت ارزانی
داشته یا نه و مراد نعمت دنیویه است نه اخرویه چه نعمت دین در حق ایشان ممکن نیست بعضی گویند که نعمت دنیویه نیز در حق ایشان روا نیست از دو وجه
آنکه اگر او را بکفار نعمت بودی لازم آمدی طلب صراط کفار در لفظ صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ زیرا که بدل است که الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ
است و در حکم تنحیه و طرح است جواب این آنست که غَيْرِ الْمَغْضُوبِ دافع آنست وجه دوم از سوال آنکه نعمتهای ایشان از اعمال و صحت
و عافیت و لذات و منافع همه استدراجی است و آن بمنزله طعام مسموم است که بظاهر مر آکل را در خوردن آن لذت و راحت فاما
ملحق محنت بلاکت و عقب دارد و نعمت عبارت از منفعتی است که خالص باشد از ضرر چنانکه الله تعالی سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ
لَا يَعْلَمُونَ وَأُمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ و املاء و مهلت که متعلق کید متین باشد چگونه نعمت توان گفت و النعمة لها
عاقبة محمودة و دیگر فرموده حق است که وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ خَيْرٌ لِأَنْفُسِهِمْ
إِنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ لِيَزْدَادُوا إِثْمًا پس معلوم شد که عافیت و مهلت ایشان بواسطه آنست که گناه ایشان زیاده گردد نه از جهت خیرات ایشان
است جواب این برین وجه گفته اند از آنکه املاء و مهلت نظر بکفار نعمت و خیر نباشد لازم نمی آید که اصل حیات و سایر اسباب انتفاع از حیطه
نعمت بیرون رود و چه مهلت ما خیر نعمت بعد از ثبوت استحقاق آن و الحاله و نفس مهلت نیز نفع حالی است چنانچه از فحر(?) تعالی است
کما قال الله تبارک و تعالی وَمَنْ كَفَرَ فَأُمَتِّعُهُ قَلِيلًا ثُمَّ أَضْطَرُّهُ إِلَى عَذَابِ النَّارِ و این بمنزله طعام مسموم نیست
بلکه شبیه آنست که شخصی طعام لذیذ غیر مسموم تناول نماید و بواسطه [...] مزاج آکل بسبب استعمال طعام زیاده از حد اعتدال مزاج طعام
فاسد گردد و نسبت باکل بمنزله زهر قاتل شود و لهذا حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرموده که نِعْمَ الْمَالُ الصَّالِحُ لِلرَّجُلِ
الصَّالِحِ و مخصوص(?) نعم نامتناهی الهی عموم داشته باشد و حال آنکه میفرماید که يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي
خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً الآیه
و دیگر فرموده که وَكُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ و این در معرض امتنان و شرح نعم و تقریع یافته و دیگر فرموده که و
قَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ و شکر نمی باشد مگر بعد از نعمت **فایده چهارم** مراد بنعمتی که
در أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ مذکور شده و اکثر آنند که متناول است بر نعمتی اخرویه و دینیه و دنیویه اما نعمت دنیویه فقط از غَيْرِ
الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ خارج می شود و باقی میماند نعمتی که حضرت عزت کرامت فرموده در باب خواص
از انبیا و صدیقان و شهدا و صلحا که أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ
و همچنانکه اصل نعم دنیویه حیاتست که مستتبع کل منافع و مبرات است پس همچنان اصل نعم دینیه که ایمان است مستلزم جمیع خیرات و

سعادت

سعادت است و چنانچه کمال بدن بحیاتست کمال جان با ایمان است و موت آن بفقدان إِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَى وَمَا أَنْتَ
بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ و همچنین که حیات بدن از فضل حق است ایمان نیز بتوفیق اوست و اضافه ایمان بعبد باضافه اثر است تعالی و
باین قبول مستوجب ثواب ابدی و سعادت سرمدی میگردد و در نار مخلد نمی ماند چه او را اثر نفی کرده است فرموده و اعظم انعام معاتب بخواهد بسابت(?)
او را باشد الآخر که مَا الْإِنْعَامُ إِلَّا بِالْإِتْمَامِ گویند اگر رعایت اصلح بر حق تعالی واجب باشد مقرر است که آن انعام نیست زیرا که ادای
واجب را انعام تسمیه نمیکنند جواب آنکه این نزاع لفظی است چه لا بد است که آنچه اصلح باشد از وی صادر شود و لایق بحکمت الهیه اوست خلاف این تو
آن را هر چه بخواهی تسمیه کن **فایده پنجم** بعضی از اهل تحقیق آورده اند که مُنْعَمٌ عَلَيْهِمْ چند طبقه اند اول آنانی که در آیت رفیعه أَنْعَمَ
اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ الآیه مذکورند و نعمت در حق ایشان نبوت و رسالت و امامت و خلافت و راستی و شهادت
و صلاحیت است دوم اولیا اند که انعام درباره ایشان صدق و رضا و تقوی و مروت و یقین است سیوم عارفان اند و نعمتی که در
باره ایشان اجرا فرموده معرفت ذات و صفات اوست چهارم ابرار اند و انعام در حق ایشان حلم و رافت پنجم مریدان اند و انعام ایشان
حلاوت طاعت ششم علما اند و انعام در حق ایشان استفتاح ابواب معارف و ارشاد و هدایت خلایق بطریق قویم و صراط مستقیم
ایشان زنگ جهالت و غفلت بصیقل علم از سویدای قلوب خود زدوده اند و بعضی گوی دولت از میدان سعادت ربوده و فضیلت علم همین بس که
حضرت حق جل و علا فرموده که وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که مَنْ أَكْرَمَ عَالِمًا
فَقَدْ أَكْرَمَنِي و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرموده که رُتْبَةُ الْعِلْمِ أَعْلَى الرُّتَبِ هفتم مومنان اند و انعام ایشان استقامت
در ایمان چه معرفت الله و صفات ثبوتی و سلبی و عدل و نبوت و امامت و معاد بدلایل و براهین یقینیه حاصل کرده اند و مرتکب اوامر الهی
شده اند و مجتنب از نواهی او گشته و در متابعت آل مصطفی صلی الله علیهم استوار اند و این عطیه کبری و نعمت عظمی است **فایده ششم** حضرت
ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق علیهما الصلوة و السلم فرموده که صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ یعنی طریق آنانی که برایشان منت
نهادی بغفران و مشرف کردانیدی بدرجات جنان طریق آنان که در معرض سخط اند و حرمان و بواسطه عدم فرمان در آتش و در دار عقوبت و نیران

مبحث دهم در فواید غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ **فایده اولی** مَغْضُوبٌ عَلَيْهِمْ طایفه اند که مایل اند در
اخلاق یا در اعتقاد بطرف تفریط که ایشان یهودند و جماعتی که شیوه ایشان داشته باشند در تفریط مثل خوارج و نواصب و مخالفان اهل بیت
که تفریط می ورزیدند درباره امیر المومنین و درباره باقی ائمه انام علیهم الصلوة و السلم و تفضیل غیر بر امیر المومنین می کردند و حال آنکه در کتاب
کشف الغمه روح الله روح مولفه مذکور است که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بر دوستی امیر المومنین علیه الصلوة و السلم مردمان را ترغیب میفرمود
و بران مبالغه می نمود و از بغض و عداوتش نهی میکرد که فرق میان مومن و کافر از حب و بغض آن حضرت معلوم میشود و موجب فرموده حُبُّ
عَلِيٍّ إِيمَانٌ وَبُغْضُهُ كُفْرٌ کسی پرسید که یا رسول الله بغض او را چه در یابیم فرمود که علامت بغض او آنست غیر را برو تفضیل کنند و بعد از
پیغمبر صلی الله علیه و آله بر ضیا و مخالفت کردند و ورزیدند و بر روی آنحضرت شمشیر کشیدند چنانچه در کتب تفصیل آن مذکور است و متابعت
او که فرض عین بود بلکه عین فرض بود نکردند وَالضَّالِّينَ جماعتی اند که مایل اند بجانب افراط و ایشان نصاری اند مثل نصاری در افراط و غلو اند
غلات که امیر المومنین را بشر ندانند بلکه اله دانند و لهذا امیر المومنین صلوات الله علیه در جواب سوال حارث همدانی رحمه الله میفرموده که
مبغض قالی مباشید و مفرط غالی نیز باید که نباشید چه این هر دو طریق ضلالت است و حد وسط را معیار سازید که آنها [...] اند
و آنها پیش رفته از هر یک می باید که بحد وسط خود را برسانند که طریق نجات است و مرا بنعم و انند که حق سبحانه و تعالی در باره من عنایت
فرموده و مرتبه که در وقت مردن هر که باشد از مومن و منافق مرا بچشم سر عیانه ببیند و من بر احوال او مطلع گردم از اسم و صفت

واقوال وافعال او آنچه کرده واز نیک وبد که بالهام الهی وبرکت حضرت رسالت پناهی مرا معلوم باشد وای حارث تو در محل عبور بر پل صراط
مرا خواهی شناخت پس از لغزیدن وجریمه که ترا باشد مترس واندیشه مکن من ترا دران وقت شربت آبی بچشانم که خنک تر باشد از یخ وشیرین تر
باشد از عسل ووقتی که در روز حساب ترا بر آتش عرض کنند من خواهم گفت بآتش که ای آتش زنهار که گرد این مرد مگردی وزنهار که با او
نشوی که سررشته محبت او بوصی پیغمبر بسته است چنانچه این ابیات شعریست باین مضمون شعر قول علی لحارث عجب ۰ کم
ثمه اعجوبة له حملا ۰ یا حار همدان من یمت یرنی ۰ من مؤمن او منافق قبلا ۰ یعرفنی طرفه واعرفه ۰ بنعته
واسمه وما فعلا ۰ وانت عند الصراط تعرفنی ۰ لا تخف عثرة ولا زللا ۰ اسقیک من بارد علی ظما ۰ تخاله
من حلاوة العسلا ۰ اقول للنار حین توقف للعرض ۰ دعیه لا تقربی الرجلا ۰ دعیه لا تقربیه ان له
حبلا بحبل الوصی متصلا ۰ انتهی آنچه ازین بند است ودیگر سخنان فرمود که این کتاب گنجایش آن ندارد وحارث که این کلمات
بابرکات شنید گفت اکنون باک ندارم که مرگ بمن ملاقات کند یا من بمرگ ملاقات کنم وطایفه یهود ومثل ایشان بتخصیص باقوله مغضوب
زیرا که غضب مستلزم بعد وطردست ومفرط در شئی معرض است از آن واما مفرط مقبل است ولکن از حد اعتدال تجاوز کرده ومقصود
را فوت نموده ودر بادیه حرمان حیران اند کالذی استهوته الشیاطین فی الارض حیران ویهود تفریط کردند
ودرشان پیغمبر خود با آنکه طاعت کردند وکلیم را ایذا رسانیدند بغایتی که چون حق سبحانه وتعالی ایشان را از دریا سالم گذرانید واز فرعون
نجات داد واو را غرق گردانید با تمام لشکریان بعد از ان یهود داعیه کردند که بت پرستی کنند چنانچه در نهج البلاغه مذکورست
که بعد از رحلت حضرت رسالت صلی الله علیه وآله اختلاف درباب خلافت پیدا شد بعضی از یهود مدینه برین سبب شماتت
گشته روی بامیر المؤمنین علیه الصلوة والسلام آوردند وگفتند ما دفنتم نبیکم حتی اختلفتم فیه هنوز دفن
نکرده پیغمبر خود را که درمیان شما اختلاف افتاد درباره پیغمبر آنحضرت درجواب فرمود که انما اختلفنا عنه لا فیه جز این نیست
که اختلاف از او کردیم نه در او که ما میگفتیم که آنحضرت نص فرموده در خلافت وامامت وخصمان منکر بودند اما اختلاف در اصل
نبوت نکردیم بخلاف شما که اصل نبوت را منکر شدند وگوساله پرستی اختیار کردید وبت پرستی داعیه نمودند مراد دران
ایشانند لیکن آنحالت درایشان بزیادت داشت ولکنکم ما جفت ارجلکم من البحر حتی اذ قلتم
لنبیکم اجعل لنا الها کما لهم آلهة ولیکن هنوز قدمهای شما خشک نشده بود از دریا دران وقت که نجات
یافتید از فرعون گفتید به پیغمبر خود که مقرر کن از برای ما خدایانی مثل این خدایان که دیده بودند که در بعضی قری شام که بت پرستی
میکردند که ما نیز ایشان را عبادت کنیم قال انکم قوم تجهلون حضرت موسی فرمود که شما قومی بغایت جاهلید که حق تعالی نهایت
اکرام وانعام با شما بجای آورده باشد وشما این داعیه کنید این کمال جهالت وتفریط است مثل معاندان زمان امیر المؤمنین که بعد از
رحلت حضرت رسالت صلی الله علیه وآله آنچه غایت آزار بود با اهل بیت بجای آوردند وبواسطه مخالفت فتنه ورخنه در دین
اسلام انداختند وسخن خدای ورسول بیکو نهادند ودیگر فرمود که یا ایها الذین آمنوا لا تکونوا کالذین آذوا
موسی فبرأه الله یعنی شما که اهل ایمانید ودعوی مسلمانی میکنید مباشید مثل آن جماعتی که ایذا میرسانیدند موسی کلیم را این مد
که شما با پیغمبر خود این شیوه را بکار برید وبعضی که وصی ونایب مناب آن پیغمبر باشند حال آنکه بعضی شیوه یهود در پیشه کردند پیغمبر را
درحالت حیات آزردند که فرمود قوموا عنی برخیزید از پیش من ودر وقت ممات فاطمه زهرا علیها السلام آزردند که همان
آزار پیغمبرست صلی الله علیه وآله بحکم این حدیث که الفاطمة بضعة منی من آذاها فقد آذانی ومن آذانی

فقد

فقد آذى الله یعنی فاطمه پارۀ از بدن منست هرکه برنجاند او را مرا رنجانیده وهرکه مرا رنجاند خدای تعالی را رنجانیده ان الذین
یؤذون الله ورسوله لعنهم الله فی الدنیا والآخرة بدین ترتیب است وآزار امیر المؤمنین را علیه الصلوة والسلام
در حیز تحریر نمی گنجد چنانچه بر مؤمنان وغیره معلوم است ونصاری درباره پیغمبر خود افراط نمودند که گفتند المسیح ابن الله و
ان الله ثالث ثلثة مانند این است که غلات میگویند اینها طرق ضلالت است وعدی بن حاتم از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله
روایت کند که آنحضرت فرمود که المغضوب علیهم یهودند ومثل ایشان دران صفت داخل است والضالین نصاری
اند ومانند اینها با ایشان دران صفت شریک اند ومصدق این قرآن است درشان یهود وارد شده که وباؤا بغضب
من الله ودرشان نصاری است که وضلوا عن سواء السبیل ومنکر ولایت همان منکر نبوتست زیرا که نبوت
ظاهر نبی است وولایت باطن او واما مؤمنان طلب وسط اختیار کرده اند که محمود وستوده است واین از الطاف الهی است
که ایشان را امت وسط کرد واین که وکذلک جعلناکم امة وسطا کنتم خیر امة اخرجت
للناس که وخیر الامور اوسطها اما چنان می باید اعتقاد وعمل را درست ساختن که از وسط خارج نشود فایده دوم
آیه کریمه دال است برآنکه هیچ کدام از انبیا واولیا وملائکه علیهم السلام اقدام نموده اند بر اعتقاد یا عملی که مخالف حق باشد والا که
ضلالت لازم شود که فماذا بعد الحق الا الضلال وآن مستلزم عدم اقتدا باشد بایشان وحال آنکه اقتدا کردن بایشان
واجب ولازم است فایده سوم توحید فایده عدول چیست از آنکه نفرمود که اهدنا الصراط الذین انعمت علیهم
من النبیین والصدیقین والشهداء والصالحین بآنچه فرمود که صراط الذین انعمت علیهم غیر
المغضوب علیهم ولا الضالین جواب آنکه این بنا بر فایده ایست واین آنست که ایمان کامل میان خوف ورجا است
چنانچه حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرموده که اگر خوف مؤمن ورجاء او موازنه کنند باید که برابر باشد پس صراط
الذین انعمت علیهم دلالت دارد بر رجا وباقی آیه بر خوف وایمان بطرفین ورکنین خود کامل میگردد خاتمه در بیان
مناسبت میان فاتحه واعمال صلوة ومیان اسماء خمسه وعبد اول
بدانکه آیات فاتحه هفت است واعمال محسوسه نیز در صلوة هفت است قیام ورکوع وانتصاب از رکوع وسجود اول وانتصاب
از و وسجود دوم وجلوس پس این اعمال بمثابه شخص است وفاتحه مر او را بمنزله روح چنانچه تتمه از آن سمت تبیین یافت وحصول کمال
نزد اتصال روح است بجسد پس بسم الله الرحمن الرحیم بازاء قیام است ولهذا حرف با که قرین بسمله است
از انخفاض بارتفاع پیوست ونیز بسمله از برای ابتداست که کل امر ذی بال لم یبدأ فیه ببسم الله فهو ابتر وقیام نیز
اول اعمال است والحمد لله رب العالمین درمقابل رکوع است زیرا که حمد در مقام توحید نظر بحق است وتجلی منعم
چه ثنا بر حق تعالی بسبب انعام است که صادر شده از و بعبد وآن حالتی است متوسط میان اعراض واستغراق همچنانکه رکوع متوسط
است میان قیام وسجود ونیز ذکر نعم کثیره مثقل ظهرست وآن سبب انحناست والرحمن الرحیم مناسب انتصابست زیرا
که عبد چون تضرع نمود در درگاه معبود در رکوع مقتضی رحمت او آنست که باز گرداند او را با انتصاب ولهذا حضرت رسالت صلی الله
علیه وآله فرموده که هرگاه عبد سمع الله لمن حمده حضرت عزت نظر میفرماید بجانب او برحمت ومالک یوم الدین
ملایم سجدۀ اولی است بواسطه دلالت او بر کمال قهر وجلال وکبریای عظمت واجلال او واین موجب خوف شدیدست که مستتبع
غایت خضوع ونهایت خشوع است وایاک نعبد وایاک نستعین موافق جلوس میان سجدتین زیرا که ایاک نعبد

انجا بارست از سجدهٔ متقدمه و ایاک نستعین استعانت بحضرت عزت با آنکه توفیق بخشیق فرموده از جهت سجدهٔ ثانیه و اهدنا
الصراط المستقیم سوال است از برای اهم اشیا پس لایق با سجدهٔ ثانیه است و دلالت کند بر نهایت خشوع و صراط
الذین انعمت علیهم تا آخر مطابق تعقوبست چه عبد هرگاه ایشان بنهایت تواضع نمود او قابل اکرام حق گردید که در ترتب وی
بتشهد و تمام گشت و تشهد و حضور قرائت می کند چنانچه آنحضرت در معراج و لهذا فرموده که الصلوة معراج المؤمنین و نیز مراتب
خلق انسان هفت است که و لقد خلقنا الانسان من سلالة من طین الایه پس از آیات فاتحه مراتب که در اعمال سبعه
و نور اعمال سبعه در مراتب سبعه پس در قلب مومن نور علی نور حاصل گشت بعد از آن منعکس شد بر وجه او که من کثر صلوته
باللیل حسن وجهه بالنهار بمنصه ظهور رسید دوم شرط اول از فاتحه مشتملست بر اسما حسنی که خاصه حق جل و علاست
و فیضان انوار او باسرار و ترع می یابد و شطر ثانی مشتمل است بر صفات که در عبد راست و منشا عدم میکرد و از آن اسرار این انوار و عبد را
در آن معارج اعتلا و مدارج ارتقا بحصول میرسد و تقریر این اسرار آنکه حاجات بنده و تقاضی الحاجات یا از جهت دفع شرست یا از برای جلب
خیر و هر یک از آنها در دنیاست یا در عقبی و چهار قسم از این تردید حاصل شد و انچه تتم و کرده است کاشرف اقسام است که اقبال بطالب
الله است که عبودیت او از برای رجا ثواب یا خوف عقابت و بنده چون شاهد نور اسم الله شود و طالب او می شود و قطع نظر از ما سوی الله
می کند و اگر مطالعه نور رب کرد و طلب میکند از خیرات جنات را و اگر ملاحظه نور رحمن شود خیرات و برکات دنیا را از و توقع دارد و اگر نور
رحیم یافت طلب عصمت می نماید از منقصات آخرت و اگر نور مالک یوم الدین را منظور نظر ساخت از سلب می نماید که او را از آفات و بلاهای
عقبی محروس و مصون دارد و در صراط مستقیم او را ثابت و راسخ دارد و در زمرهٔ نعمت داده شدگان انعمت علیهم در آرد و از مغضوبین و گمراهان
غیر المغضوب علیهم و لا الضالین نگاه دارد اللهم ادفع عنا شر الدنیا و الاخرة انک رب العالمین و مالک
یوم الدین و انت ارحم الراحمین و اکرم الاکرمین بحق سیدنا محمد خاتم النبیین و آله و
عترته المعصومین الطیبین الطاهرین

سورة البقرة مدنیة و هی مأتان و ست و ثمانون آیة

بسم الله الرحمن الرحیم

الم ذلک الکتاب لا ریب فیه هدی للمتقین الم از حروف مقطعه اسرار قرآنست و هر کس را از اطلاع او را
و مقطعات قرآنی بعد از حذف حروف مکرر این ترکیب حاصل می شود که علی صراط حق نمسکه علی راه حق است یا او را نگاه می
داریم و امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرموده که در هستی که هر کتاب را صفوتیست و صفوت این کتاب حروف تهجی است و هر کس را از آن قدر از
و فهم چیزی فرموده و از بعضی معنی الم انا الله اعلم گفته اند یعنی منم خدای دانا تر و دیگری گوید که او از صفات افعال است الف عبارتست
از الاء او و لام اشارت بلطف او و میم بمجد او و بعضی دیگر گویند که الف از الله مجرست و لام از جبرئیل و میم از محمد یعنی این کتابیست که حق سبحانه
و تعالی بواسطه جبرئیل علیه السلام بمحمد صلی الله علیه و آله فرستاده و نیز گویند که حروف مقطعات اسما سورند و دیگر گویند که مقطعات
اسماء الهی اند و لهذا منقولست از امیر المؤمنین صلوات الله علیه که میفرموده در وقت دعا که یا کهیعص یا حم عسق
و نیز گویند که اسماء قرآن اند و بعضی گویند الف اشارتست باستقامت و لام باعوجاج و میم بحسم یعنی مستقیم شو بعد از اعوجاج و جسم
و دل کتاب و بیین که آن کتابی که حق سبحانه و تعالی در کتب با تقدم بانزال آن وعده فرموده بود این کتاب کامل است یعنی قرآن
که هیچ شک و شبهه نیست در و یعنی از ظهور حجت و وضوح دلالت بمرتبه ایست که هر کس که در و او تأمل کند از ریب و شک
باز ایستد و ازانکه شبهه را در و مجال و دخل نیست و دلالت کننده است و راه نماینده مر پرهیزکاران را که ایشان بدو منتفع

شد از

شد از الذین یؤمنون بالغیب و یقیمون الصلوة و مما رزقناهم ینفقون حق سبحانه و تعالی
وصف می فرماید متقیان را که افعال حسنه از ایشان بظهور می آید و سیئه اندیشان محو و ناچیز می شود بحکم ان الحسنات یذهبن
السیئات و بعضی از آن عمل قلب است که آن از صدق عقیدت میکرد و ندیده که حق تعالی است با آنکه براهین یقینیه وحدانیت
او را دانسته اند با صفات ثبوتیه و سلبیه و عدل او و نبوت و امامت و قیامت با متعلقات آن و ملائکه و وحی و مانند آن و آن جمله
غیبت حضرت مهدی صاحب الزمان صلوات الله علیه و بپای می دارند نماز پنجگانه را و ادا می کنند با شرایط و آداب و هیات
و کیفیات آن و از آنچه بدیشان عطا کرده ایم نفقه می کنند بر اهل و عیال و اقربا و همسایگان و ارباب استحقاق چه ایمان سابق حسنات
و صلوة ام عبادات بدنیه بعز بوده حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله که نماز عماد و ستون دین است و میان عبد و کفر ترک
نماز است و زکوة افضل عبادات مالیه است چنانچه آن حضرت فرموده صلی الله علیه و آله که زکوة قنطرهٔ اسلام است پس اختصار فرمود
بمثل آنچه عنوان سایر طاعات و مانند اصول بواقی حسنات و مندرج است درین اجتناب از فواحش و منکرات و الذین یؤ
منون بما انزل الیک و ما انزل من قبلک و بالاخرة هم یوقنون و آنها که ایمان می آورند به آنچه که فرستاده
شده است بسوی تو از قرآن و با آنچه منزل گشته پیش از تو بر پیغمبران دیگر چون صحف و توریه و زبور و انجیل و برای آخرت که دار الجزاء
ایشان که مذکور گشته بر وقوع آن متیقن اند ایمان در لغت افعال است از امن و حقیقتا امن بودنست از تکذیب و مخالفت و در اصطلاح
اعتقاد کردن با آنچه حق است بدل و اظهار کردن آن بزبان و تصدیق آن بعمل پس اگر اخلال در اعتقاد کرد و اگر چه قایل شهادتین
باشد پس او منافق است و اگر اخلال بشهادتین نیز کرد پس او کافر است و اگر اخلال بعمل نمود پس او فاسق است و بعضی دیگر گویند
که ایمان اقرار بلسان است و تصدیق بجنان و عمل بارکان و بعضی اعتقاد جازم گفته اند خواه آن تقلیدی باشد یا علمی که از ممر دلیل آمده
باشد و دیگر گوید که عبارت از تصدیق بهر چه معلوم است که از دین محمد است ضرورة یا اعتقاد و محقق طوسی قدس سره فرموده که ایمان
تصدیق بجنان است و اقرار بلسان و اول کافی نیست زیرا که حق سبحانه و تعالی فرموده که و جحدوا بها و استیقنتها
انفسهم چه بزبان منکر آن معجزه بودند و در دل یقین داشتند و ثانی زیرا که فرموده قالت الاعراب آمنا قل لم تؤمنوا
و لکن قولوا اسلمنا چه اعراب گفتند ایمان آوردیم بمحمد یا بقرآن حق تعالی فرمود بگو ایمان نیاوردید و لیکن بگویید انقیاد داریم چه
کلمه شهادت بزبان می گفتند و کفر عدم ایمان است و فسق خروج از طاعت و نفاق اظهار ایمانست و اخفای کفر و فاسق مومن است
زیرا که حد بر و صادق است و عمل بارکان داخل نیست در حد ایمان بدلیل ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات چه عطف
مقتضی مغایرتست و بعضی دیگر از اهل تحقیق فرموده اند که ایمان را سه وجود است وجود عینی و ذهنی و عبارتی و بلاشک وجود عینی اصل است و باقی
فرع اند و تابع اما وجود عینی ایمان نوریست که حاصل می شود در دل بسبب ارتفاع حجاب میان او و میان قرب حق جل ذکره
بچشم دل انوار تجلیات را مشاهده می کند که الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور و این نور
قابل قوت و ضعف و اشتداد و نقص است چنانچه سایر انوار کما قال تعالی و اذا تلیت علیهم آیاته زادتهم ایمانا و هر چند
حجاب مرتفع می شود آن نور زیاد می آید و متقوی میگردد ایمان و متکامل می شود تا منبسط شود آن نور و منشرح گشت صدر و اطلاع
پیدا کرد بر حقایق اشیا و متجلی شد از برای غیوب باذن علام الغیوب و دانست هر شی را در موضع خود پس ظاهر گشت تصدیق
جمیع انبیا سیما تصدیق نبوت خاتم النبیین و امامت امیر المؤمنین و باقی ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین و جمیع آنچه اخبار نمودند
از آن اجمالا و تفصیلا از احوال مبدا و معاد بر حسب نور و انشراح صدر او و منبعث می شود از دل او داعیه عمل بکل با موریه و اجتناب

از کل منهی عنه و وجود ذهنی نور پس ملاحظه کردن مومن است آن نور را و مطالعه او و او را ملحوظ خاطر داشتن و وجود لفظی
او پس خلاصه او آنست که شارع فرموده است که آن کلمهٔ شهادتست و مخفی نیست که بمجرد تلفظ به آن قول لی آن نور فایده ندهد
چنانچه تشنه را تلفظ بآب زلال فایده نکند لیکن تعبیر از ما فی الضمیر میسر نیست مگر بواسطه نطق و چون بر ضمایر غیر عالم السر والخفیات اطلاع
ندارد تلفظ بکلمهٔ شهادت کردن و عدم تلفظ بآن مدخل عظیم دارد در حکم بایمان مرد و کفر او و لهذا دما و اموال بسبب تلفظ به آن محفوظ
و مصون می مانند أُولَٰئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ آن گروه که موصوف بدین صفات و موسوم
بدین سمات‌اند که رقم ذکر یافت بر راه راست و نشان درستند از پروردگار ایشان یعنی بمدد توفیق او راه صواب یافته‌اند و همان
گروه ایشان اند رستگاران از عقبات عقاب و پیوستگان بدرجات ثواب این آیتها که گذشت در شان مومنان اهل اسلام است
و بعد از مدح مومنان در ذم کافران و مخالفان می فرماید که إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَأَنْذَرْتَهُمْ
أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ بدرستی آنانکه از روی عناد بپوشیدند نور ایمان بظلمت شرک و نفاق یکسانست بر ایشان اگر
بیم کنی ایشان را و بترسانی از عذاب یا نترسانی و تهدید ننمایی یعنی اگر بیم کنی و اگر نکنی ایمان نمی آرند خَتَمَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَ
عَلَىٰ سَمْعِهِمْ وَعَلَىٰ أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ بسبب آن فرمانی مهر نهاده است خدای تعالی بر دلهای
ایشان تا ایمان حق فهم نمی کنند و بر گوشهای ایشان تا سخن حق نمی شنوند و بر دیدهای ایشان پوششیست تا راه حق نمی بینند چون حق از ایشان
ظاهر شد و ایشان پوشانیدند و دانسته ترک دین کردند حق سبحانه و تعالی نیز فرو گذاشت فرمود که ختم عبارت از نیست و بعضی گویند
که ختم عبارت از علامتیست که بعد از ارسال رسل و انزال کتب برتبه رسید توغل ایشان در کفر که علم الهی محیط آن شده که ایمان نخواهند
آورد و نکتهٔ سیاهی در دل و پیدا می شود که ملائکه می دانند آن علامت که ایمان نمی آرند یا آنکه حق ثابتست و حاکم که ایشان قول حق را
قبول نمیکنند همچنانکه گویند که فلان ختم است یعنی دخل نمی توان کرد یا آنکه حق تعالی نسبت میفرماید ایشان را که حکم آن دارد که جای مهر نهاده
باشند که کسی تصرف نکند ایشان از قبیل اند ایمان داخل نمی شود و کفر بیرون نمیرود و مر ایشان راست از روی استحقاق عذابی بزرگ در
دنیا و اسیر و لعن و طعن و در عقبی بزجر و عقوبت و قهر وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُمْ
بِمُؤْمِنِينَ و از آدمیان کسانند که می گویند گرویدیم بخدای تعالی و بروز بازپسین یعنی قیامت و حال آنکه نیستند گروندگان و در آیت
گویان مثل عبد الله بن ابی سلول و جد بن قیس و معتب بن قشیر و اصحاب ایشان يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يَخْدَعُونَ
إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ فریب می دهند بزعم خود خدا را و آنان را که ایمان آورده اند چه منافقان با اهل ایمان اظهار ایمان خود
میکردند از روی خداع و نمی فریبند مگر نفسهای خود را چه وبال آن فریب هم بدیشان باز میگردد و نمیدانند که چنین است فِي قُلُوبِهِمْ
مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ در دلهای ایشان بیماریست و آن
نفاق و شک و حقد و حسدست پس زیادت کرد خدای تعالی مر ایشان را بیماری نفاق یعنی هر چند قرآن فرو می آمد شک و شبهه ایشان
می افزاید و حسد و حقد ایشان روی بازدیاد می نهد و مر ایشان راست عذابی دردناک که آنرا انقطاع نباشد بسبب آنکه بودند که
با مومنان دروغ می گفتند و از روی نفاق اظهار ایمان میکردند وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا
إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ و چون گفته شود یعنی گویند مومنان مر منافقان را افساد مکنید در زمین بکفر و معصیت و فریب
مومنان گویند بجز این نیست که صلاح اندیشانیم کار خود را بطاعت و خیر أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَٰكِنْ لَا
يَشْعُرُونَ بدانید ای شنوندگان بدرستی که منافقان ایشان تباه کارانند و فتنه انگیزان و لیکن نمیدانند که ایشان مفسدان اند

واذا

أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُ قَالُوا أَنُؤْمِنُ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ وَلَٰكِنْ لَا يَعْلَمُونَ
و چون گویند مر این منافقان را که بگروید بدلها همچنانکه گرویده اند آدمیان از مهاجر و انصار گویند با خود یا در میان قوم آیا ایمان
آریم یعنی نیاریم همچنانکه ایمان آورده اند سفیهان و بیخردان با آنکه اهل نفاق میدانستند که مومنان عقلااند سفیه گفتند ایشان
را بجهت آنکه خود را احق و اعلم اعتقاد کرده بودند حق سبحانه و تعالی سفاهت ایشان را با ایشان رد کرد و فرمود و بدانید ای
مومنان بدرستی که منافقان ایشانند بیخردان و نادان که نظر بر عاقبت ندارند و کار آخرت را فرو میگذارند و لیکن نمیدانند که
بیخردانند وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ
مُسْتَهْزِئُونَ و چون ببینند و ملاقات کنند اهل نفاق آنکسانی را که ایمان آورده اند گویند که ما نیز ایمان داریم بحق ایمان شما
در اسباب نزول آورده اند که منافقان روزی امیرالمومنین علیه السلام را دیدند با جماعتی زبان بمدح گشادند و خوش آمد گفتند آن
حضرت فرمود که از خدا بترسید و نفاق مورزید گفتند یا ابا الحسن نفاق را با ما نسبت مفرمای که ما نیز همچو شما مومن و مصدقیم حق سبحانه
و تعالی خبر داد که ایشان چون مومنان را ببینند گویند ایمان داریم چنانچه شما دارید و چون باز گردند بشیاطین خود یعنی مهتران خود
گویند از روی صدق که ما با شماییم در دین و آیین شما بجز این نیست که ما افسوس دارندگانیم و استهزا کنندگان با مومنان اللَّهُ
يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَيَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ خداوند تبارک و تعالی جزای سخریه و استهزای ایشان بدیشان
رساند و مهلت دهد و فرو گذارد و زمانی دراز مر ایشان را در گزاف و اسراف و سرکشی و جهل و کفر ایشان تا در آن حالها متحیر می باشند
أُولَٰئِكَ الَّذِينَ اشْتَرَوُا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَىٰ فَمَا رَبِحَتْ تِجَارَتُهُمْ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ آنها که اهل این صفت
اند آنکسانند که از روی نادانی بخریدند و بدل کردند و اختیار نمودند گمراهی را براه یافتگی و کفر را با ایمان و شک را بیقین و جهل را بعلم
و نفاق را با خلاص و دوزخ را ببهشت پس سود نکرد و نفع نرسانید بازرگانی ایشان ایشان را و این گروه نیستند راه یافتگان بطریق
تجارت حقیقی مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَكَهُمْ
فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ صفت ایشان مانند صفت کسی است که در شب تاریک با رفاک در بیابان برافروزد آتشی بجهت آنکه راه ببینند
یا جای مقرر کنند تا از ددان و دشمنان ایمن شود پس آن هنگام که روشن کرد آن آتش گرداگرد و آتش افروزنده را ببرد خدای تعالی نور
آتش و فرو گذارد ایشان را در تاریکیها یعنی در تاریکی شب و ظلمت دابر نبینند گرداگرد خود را صُمٌّ بُكْمٌ عُمْيٌ فَهُمْ لَا
يَرْجِعُونَ ایشان کرانند از شنیدن حق و گنگانند از گفتن حق و کورانند بی بصیرت از دیدن حق پس ایشان باز نگردند از این جهالتها
و بهمین وجه محشور شوند این مثل منافقانست که در شب تیره ضلالت از بیم شمشیر مسلمانان آتش کلمهٔ شهادت برافروختند و بدان مقدار
روشنی از ترس قتل ایمن شده می گذرانیدند اما بعد از مرگ نور اقرار ایشان منطفی گشته در ظلمات ندامت و حسرت و سخط و عقوبت
در مانند أَوْ كَصَيِّبٍ مِنَ السَّمَاءِ فِيهِ ظُلُمَاتٌ وَرَعْدٌ وَبَرْقٌ يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ مِنَ الصَّوَاعِقِ
حَذَرَ الْمَوْتِ وَاللَّهُ مُحِيطٌ بِالْكَافِرِينَ یا مثل ایشان مانند باران بزرگ قطره است که بهیبت تمام فرو آید از آسمان که
در آن باران یعنی در اثنای باریدن آن باران و ابر تاریکیها باشد از تراکم ابر و تیرگی شب و آواز رعد و روشنی برق در میان
اهل این باران و از بیم آن انگشتان خود را در گوشهای خود و از بیم صدای صاعقها و آوازهای مهیب که بدیشان رسد برای نگاه
داشت خود از خوف هلاک و بیم مرگ تشبیه فرموده حق سبحانه و تعالی باران را که از بالا می آید بقرآن و آنچه در وی است از ظلمات
بچیزی که در قرآن وقوع یافته از شدت و ابتلا و آنچه در وی واقع است از رعد بچیزی که در قرآن در وی وارد است از زجر و آنچه

ور هست از برق با نچه در قرآن هست از بیان و آنچه ور هست از صواعق با نچه در قرآن است از وعید و زجر و خواندن بجهاد و در عاجل ایشان
میخواهند که انهارا نه پسندند و نشنوند و خدای تعالی بعلم احاطه کننده است بکافران و مکافات و مجازات ایشان بدیشان خواهد رسانید
يَكَادُ الْبَرْقُ يَخْطَفُ أَبْصَارَهُمْ كُلَّمَا أَضَاءَ لَهُمْ مَشَوْا فِيهِ وَإِذَا أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قَامُوا وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ
لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ نزدیک باشد که روشنای برق برباید بینایهای ایشانرا برگاه که درخشد
آن برق وآن درخشیدن او روشن کند راه را برای ایشان بروند ایشان دران روشنی و چون تاریک گردد راه بر ایشان بواسطه خفاء نور
برق همانجا بایستند و متحیر گردند حال منافقان برای غنیمت و مال خود باسلام میروند و چون اخذ کردند فرو مانند که در دل ایمان ندارند و حیران
شدند در تاریکی کفر و اگر خواستی خدای تعالی از روی غضب هر آینه ببردی شنوایهای ایشانرا بآواز رعد و ببردی دیدهای ایشانرا بدرخشیدن
برق یعنی اظهار میفرمود کفر ایشانرا و هلاک میکرد ایشانرا بدرستی که خدای تعالی بر همه چیزی تواناست و احوال منافقان در هر زمان
همین منوال است يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ
تَتَّقُونَ ای مردمان بپرستید و بندگی کنید پروردگار خود را که مستحق پرستش اوست آن آفریدگاری که بقدرت کامله بیافرید
شمارا و بیافرید آنکسانرا نیز که بودند پیش از شما و شمارا بعبادت فرمود تا باشد که شما پرهیز کنید از خشم و عذاب الهی الَّذِي
جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ
رِزْقًا لَكُمْ فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ آن خداوندی که بحکمت بالغه ساخت برای نفع و فائده شما زمین را
بساط گسترده جهت آرام در و حرکت برو و گردانید آسمانرا سقفی برافراشته و فرو فرستاد و از جانب آسمان آبی پر فائده یعنی باران
پس بیرون آورد بسبب آن آب وقتی که با خاک آمیخته شد از انواع میوها و نباتها روزی ساخته و در وجهه برای شما پس مگردانید خدارا
همتایان و انبازان در ملک او و حال آنکه شما میدانید که او را مثل نیست و نشاید که باشد وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا
فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِنْ مِثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ واگر هستید شما در شک
و گمان از آن چیزیکه ما فرو فرستادیم اندک اندک بر بنده ما که حضرت محمد است صلی الله علیه و آله و میگوئید که آن ساخته و بافته اوست
پس بیارید شما که اهل بلاغت هستید بمقداری سوره یعنی بکلامی که در فصاحت و جزالت و اخبار امور غیبیه باشد مانند قرآن و بخوانید اگر عجز و
توانای معارضه دارید حاضران محافل خود را از شعرا و خطبا بمدد کاری جز خدای تعالی اگر هستید راست گویان در آنکه این کلام بشر است
فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ پس اگر معارضه نه
کردید در زمان گذشته و مثل آن سوره نیاوردید و در زمان آینده نیز نتوانید هرگز معارضه کردن پرهیز دارید از آتش دوزخ آن آتشی که ممتاز است
از سایر آتشها با آنکه آتش انگیزان مردمان اند یعنی کافران و معاندان و سنگ کبریت که حرارت آن صعبتر است و بوی آن ناخوش تر آماده کرده
شده است این چنین آتش برای گروه کافران وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ
تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقًا قَالُوا هَٰذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ وَأُتُوا بِهِ مُتَشَابِهًا
وَلَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَهُمْ فِيهَا خَالِدُونَ و بشارت ده آنکسانی را که بتوفیق حق تعالی گرویدند بخدای و رسول
و قرآن و بجای آوردند کارهای نیکو از واجبات و مستحبات مضمون بشارت آنکه مر ایشانراست در آخرت بوستانهای که در وی
نوع میوها باشد میرود از زیر درختان و منظرهای آن جویهای آب و شیر و خمر و عسل هرگاه که روزی داده شوند بهشتیان
ازان درختان از میوهای گوناگون روزی ساخته و طعامی پرداخته گویند که این آن میوه است که داده و خورده اند

بود

بودند ما را پیش ازین در دنیا و بیارند پیش مؤمنان از میوهای بهشت مانند میوهای دنیا برنگ و صورت اما بطعم مختلف باشد چه فرق همه
میوها در رنگ میوه بهشت است و مر اهل بهشت راست در بوستانهای بهشت زنان از حوری پاکیزه یعنی صافی جوهر و خوش منظر و بهشتیان
دران بوستانها جاوید باشند که نمیرند إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَا بَعُوضَةً فَمَا فَوْقَهَا فَأَمَّا الَّذِينَ
آمَنُوا فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَيَقُولُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَٰذَا مَثَلًا
يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ بدرستی که خدای تعالی ترک نکند و باک ندارد که
بیان کند مثلی هر چه باشد و برای هر که باشد آورده اند که یهودی ذکر مگس و عنکبوت میشنودند و بودند در قرآن استهزا میکردند که این
سخنها سخن خدای چه باشد حق سبحانه این آیت فرستاد که خدای تعالی از ضرب المثل شرم ندارد و اگر چه ممثل به پشه خورد و بود و پس آنچه فراز آن
باشد چون ذباب و عنکبوت پس آنکسان که گرویده اند و دانسته که قرآن کلام حق است بیقین میدانند که آن ضرب المثل درست
و راست از نزد پروردگار ایشان و اما آنهای که پوشیده اند حق را پس میگویند از روی جدال و عناد چه چیز خواسته خدای تعالی
بدین که گفت از روی مثل آیا کافران نمیدانند که حق سبحانه و تعالی بعدل خویش گمراه کرد و از هیچ چون ایشان اختیار کفر کنند فرو گذارد و بدان
مثل بسیاری را از کفار و منافقان که دران تامل نکنند و حکمت آن را در نیابند و بفضل خود راه نماید یعنی آنهائی که ایمان بر کفر اختیار کردند
بهمان مثل بسیاری را از مومنان که در آن تفکر فرمایند و آنکه کفار چون تکذیب کلام حق کردند و منکر شدند و گفتند که از کلام حق نیست
گمراه شدند بدین سبب و چون حصول ضلال بسبب او شد اضافه فرمود بخود و هدایت نیز چنین چون مومنان قبول کردند بسبب آن ایرا اضافه کرد بخود
و گمراه نکند خدای تعالی بدان مثل که ذکر رفت مگر بیرون رفتگان از مقام فرمان برداری باختیار کردن ایشان ضلالت را الَّذِينَ
يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ
أُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ این فاسقان آنانند که میشکنند بغدر و خیانت پیمان خدایرا که بر ایشان گرفته است از پس استواری از ان
پیمان در روز میثاق و می برند این بی وفایان و عهد شکنان آنچه خدای تعالی فرموده است که اطاعت او و رسول او و نایب مناب رسول او
کنند که بان پیوندند و قطع کنند میکنند و همین گروه فساد مینمایند در زمین بمخالفت حق و متابعت نفس آن قوم ایشان اند زیان
کاران در دنیا و عقبی كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَكُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ
إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ چگونه کافر میشوید بخدای تعالی و حال آنکه شما بودید مردگان یعنی اجسامی که آنرا حیات نبود و چون نطفه و علقه پس زنده
گردانید شمارا بنفخ روح در ابدان شما بعد از تسویه پس بمیراند شمارا در وقت انقضای آجال شما پس دیگر بار زنده گرداند شمارا در قبور
یا بنفخ احیا شمارا زنده سازد و برای نشور پس بسوی او بازگردانیده شوید برای مجازات هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ
جَمِيعًا ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ اوست آن خداوندیکه
بقدرت بی علت بیافرید برای انتفاع شما آن چیزها که در زمین است همه آن از جبال و معادن و عیون و انهار و نبات و حیوان پس بعد
از آفریدن زمین قصد کرد بسوی آفرینش آسمان پس راست بی قصور و اعوجاج و خلل آنهارا هفت آسمان و او بهمه چیزها داناست
یعنی میداند که هر چیز چرا ساخت و برای چه آفرید وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ
فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ
و یاد کن ای محمد چون گفت پروردگار تو مر فرشتگانرا که من آفریننده ام در زمین خلیفه بدل از قوم بنی الجان یا کسی که در عمارت
زمین و عبادت رب العالمین خلیفه باشد در رعایت حق و امانت باطل که قایم مقام حق باشد در اجرای احکام گفتند آیا که

که مخاطب بودند آیا می آفرینی در زمین کسی را که فساد کند و نافرمانی از وصادر گردد و در زمین بریزد خون مثل خود و غیر حق و توقف ایشان
بر این حال یا باخبار الهی بود و یا از لوح خوانده بودند یا در عقول ایشان مرکوز بود که عصمت خاصهٔ ایشانست و بجهت این معنی گفتند که چگونه را
خلیفه میسازی و حال آنکه ما پاکی یاد می کنیم ترا و بار تو یا بتوفیق تو که موجب حمد تست و ذکر می کنیم ترا بپاکی از عیبها ثابت فرموده خدای
تعالی این ملائکه مر بدرستی که من میدانم در آفرینش این خلیفه از حکمتها آنچه شما نمیدانید وعلم آدم الاسماء كلها ثم عرضهم
على الملائكة فقال انبئوني باسماء هؤلاء ان كنتم صادقين و بیاموخت آدم را نامها همه را یعنی نامهای آنکه
خلیفه عبارت از بودنهای مخلوقات همه آن از علویات و سفلیات اسمیات پس عرض کرد اشخاص آن مسمیات را بر فرشتگان که ایشان
می گشتند پس گفت بر طریق تنبیه بر عجز ایشان که خبر دهید مرا بنامهای اینها که معروض شده اند بر شما اگر هستید راست گویان در دعوی استحقاق
خلافت قالوا سبحانك لا علم لنا الا ما علمتنا انك انت العليم الحكيم گفتند فرشتگان بعد از عجز خود از اسامی
بطریق اعتذار که تنزیه می کنیم ترا از همه نقایص تنزیه کردنی هیچ دانشی نیست ما را مگر آنچه تو در آموخته‌ای بدرستی که توئی دانای آنکه
محکم کار رحمت کردار قال يا آدم انبئهم باسمائهم فلما انباهم باسمائهم قال الم اقل لكم اني
اعلم غيب السموات والارض واعلم ما تبدون وما كنتم تكتمون گفت خدای تعالی بواسطهٔ ای آدم خبر ده
این ملائکه را بنامهای ایشان که حاضرند پس آدم که خبر داد آدم ملائکه را بنامهای مسمیات گفت خدای تعالی آیا نگفتم شما را که من میدانم آنچه
پوشیده است از احوال آسمانها و آنچه مخفی است از امور زمین و میدانم آنچه شما ظاهر می کنید از گفتار اتجعل فيها و آنچه بودید که
می پوشیدید از کراهت معزول شدن از حکومت زمین واذ قلنا للملائكة اسجدوا لآدم فسجدوا الا ابليس ابى
واستكبر وكان من الكافرين و یاد کن آن زمان که گفتیم مر جمیع فرشتگان را که یکبار سجده کنید مر آدم را سجدهٔ تحیت و تعظیم
سجده کردند تمام ملائکه مگر عزازیل جن سبحانه و تعالی بجهت نافرمانی او را ابلیس لقب کرد یعنی ناامید از رحمت الهی که سر باز زد از سجدهٔ آدم
و تکبر و گردنکشی کرد و بود در علم خدای تعالی از جملهٔ کافران وقلنا يا آدم اسكن انت وزوجك الجنة وكلا
منها رغدا حيث شئتما ولا تقربا هذه الشجرة فتكونا من الظالمين و گفتیم از محض کرم که ای آدم ساکن شو تو
و جفت تو یعنی حوا در بهشت و بخورید از میوه‌های بهشت خوردنی بسیار بیرنج جا که خواهید و نزدیک مگردید این درخت را یعنی شجرهٔ انگور
یا انجیر و اشهر گندم است و مرویست از امیرالمؤمنین علیه الصلوة والسلام که شجره کافور بود پس باشید اگر بدین شجره نزدیک شوید از ستمکاران
بر نفسهای خود بارتکاب نافرمانی چون نهی تنزیهی وارد شده و نسبت بحال انبیا آنست که نهی اگر چه تنزیهی باشد مرتکب نشوند و اولی
و احق آن بود که نزدیک نشود چون ترک اولی کرد او را نافرمانی نسبت کردند و اگر نه انبیا صلوات الله علیهم معصوم اند از گناه
صغیره و کبیره فازلهما الشيطان عنها فاخرجهما مما كانا فيه وقلنا اهبطوا بعضكم لبعض عدو
ولكم في الارض مستقر ومتاع الى حين پس بلغزانید و از جای ببرد آدم و حوا را آن سرکش و فرمان از بهشت بعد
از آنکه بدستیاری طاوس و مار به بهشت در آمده بود و آدم و حوا را وسوسه کرد و پس بیرون کرد ایشان را یعنی سبب شد و از آنچه بودند
در آن از راحت و نعمت و گفتیم ما آدم و حوا و طاوس و مار و ابلیس را که همه فرود روید از بهشت بر زمین بعضی از شما مر بعضی را دشمن
چون ابلیس و مار که دشمن اولاد آدم‌اند و مر شما راست در زمین موضع قرار و برخورداری و منفعت تا هنگام رسیدن اجل
و برآمدن اعمار فتلقى آدم من ربه كلمات فتاب عليه انه هو التواب الرحيم پس فرا گرفت آدم از پروردگار
خویش سخنی چند که آن بقبول است که ربنا ظلمنا انفسنا وان لم تغفر لنا وترحمنا لنكونن من الخاسرين ٥

بود از ابر

بعد از آنکه بر کوه سراندیب دویست سال گریسته بود و در تفسیر طبرسی رحمه الله آورده که آن کلمات این مضمون بود که الهی بحق محمد و علی و فاطمه و
حسن و حسین صلوات الله علیهم که توبهٔ مرا بقبول مقرون گردان چون بر ساق عرش نوشته دیده بود پس خدای تعالی قبول فرمود و پذیرفت
توبهٔ او را بدرستی که خدای تعالی اوست توبه دهندهٔ بندگان مهربان بر آنها بیان علی بن ابراهیم رحمه الله در تفسیر نقل میکند از ابی جعفر که عمر
آدم علیه السلم نهصد و سی سال بود و در روز جمعه روح در وی دمیدند بعد از زوال و دفن کردند او را در مکه قلنا اهبطوا منها
جميعا فاما يأتينكم مني هدى فمن تبع هداي فلا خوف عليهم ولا هم يحزنون گفتیم دیگر بار فرود روید
از بهشت همه شما پس اگر بیاید شما را از نزدیک من دلالتی و بیانی بارسال رسل و انزال کتب پس هر که متابعت کند دلالت و بیان مرا پس هیچ بیمی
از تخیل حلول مکاره نیست بر ایشان که متابعت کردند و ایشان از آفات ایمن باشند و نه ایشان که از فوت مقاصد اندوهگین
شوند چه بنیل درجات اخروی فایز خواهند گشت والذين كفروا وكذبوا بآياتنا اولئك اصحاب النار هم
فيها خالدون و آنکسانی که پوشیدند حق را و بدروغ داشتند دلایل وحدانیت ما را آن گروه اهل آتش جاوید مانند کانند
يا بني اسرائيل اذكروا نعمتي التي انعمت عليكم واوفوا بعهدي اوف بعهدكم واياي
فارهبون ای فرزندان یعقوب یاد کنید نعمتهای مرا آن نعمتهای که از فضل خود انعام کردم بر شما یعنی بر پدران و گذشتگان شما
و نیکویی بجای آن همان نیکویی است بجای اولاد که فخر و مباهات پدران ایشان را نیز حاصل است و وفا کنید بپیمان من که در شأن پیغمبر
با شما بسته‌ام در توریه تا وفا کنم بعهد شما یعنی جزای آن وفا شما برسانم و از من بترسید در شکستن پیمان من وآمنوا بما انزلت
مصدقا لما معكم ولا تكونوا اول كافر به ولا تشتروا بآياتي ثمنا قليلا واياي فاتقون و گروید بآنچه فرو
فرستادم از قرآن در حالتی که آن موافق است در توحید و وعد و وعید مر آن چیزی را که با شماست یعنی توریه و مباشید اول گروهی
که کافر شوند بقرآن و بدل مکنید با آیتهای کتاب من که توریه است بهای اندک را مخاطب اهل توریه اند که هدایا و صلات آیات توریه را
تحریف می کردند و امر محمد را صلی الله علیه و آله را می پوشیدند و از من بترسید در فروختن کتاب بهای بحطام فانی ولا تلبسوا الحق
بالباطل وتكتموا الحق وانتم تعلمون و میامیزید حق راست و درست را که در توریه است از صفات محمدی صلی الله علیه و آله
بناحق که شما بدست خود می نویسید و می پوشید حق را و شما میدانید که این پیغمبر موعود است واقيموا الصلوة وآتوا الزكوة
واركعوا مع الراكعين و بپای دارید نماز را و بدهید زکوة را و نماز گذارید با رکوع کنندگان یعنی با جماعت و در نقل
وارد است که اول کسی که نماز با پیغمبر گذارد امیرالمؤمنین بود صلوات الله علیهما اتأمرون الناس بالبر وتنسون انفسكم
وانتم تتلون الكتاب افلا تعقلون آیا می فرمایید مردمان را به نیکویی و فراموش میکنید نفسهای خویش را و حال آنکه میخوانید
توریه را چرا حذر از کار زشت نمایید واستعينوا بالصبر والصلوة وانها لكبيرة الا على الخاشعين و یاری خواهید
بشکیبایی کردن در ادای طاعت و بگذاردن فرایض و بدرستی که نماز با شرایط و ارکانش گذاردن بر وجه کمال هر آینه بزرگ
و دشوار و گران است مگر بر ترسکاران و آرام گرفتگان با طاعت و عبادت که بر ایشان گران نیست زیرا که نفسهای ایشان بعبادت
مرتاض شده و در مقابلهٔ ریاضات نفس عطایا از افاضات حق بر ایشان رسیده چه امیرالمؤمنین و باقی ائمهٔ معصومین صلوات الله علیهم در
شبانروزی هزار رکعت نماز می گذاردند بر وجه کمال و اکثر اوقات بروزه می بودند و گر راحت یا و پیغمبر موزوند و امیرالمؤمنین
علیه الصلوة والسلام با وجود جهاد آن در روا از گذاشت نمی فرمودند الذين يظنون انهم ملاقوا ربهم وانهم اليه
راجعون این خاشعان آنانند که بیقین می دانند که ایشان رسندگانند بجزای پروردگار خویش و بدرستی که این نزد میدانند که ایشان

بسوی پروردگار خود رجعت داد پس از ذکر ذم کافران یا بنی اسرائیل اذکروا نعمتی التی انعمت علیکم وانی
فضلتکم علی العالمین ای بنی اسرائیل یاد کنید نیکوییهای مرا آن نیکوییهایی که من انعام کردم بر شما و آنرا یاد کنید که من تفضیل
کردم اجداد شما را بر عالمیان که در روزگار ایشان بودند واتقوا یوما لا تجزی نفس عن نفس شیئا ولا یقبل منها
شفاعة ولا یؤخذ منها عدل ولا هم ینصرون و بترسید از عذاب روزی که در آن روز حق گذاری کنند و نتواند هیچ
نفس مومنه از نفس کافره اندک چیزی را از مکافات و پذیرفته نشود از آن نفس کافره یعنی برای او درخواستی برای آنکه کسی شفاعت
کند و نه گرفته شود از آن نفس فدیه که عوض خود دهد برای کشیدن عذاب و نباشند کافران و مخالفان که در آن روز یاری داده شوند
یعنی هیچکس ایشان را یاری نکند در رفع عذاب واذ نجیناکم من آل فرعون یسومونکم سوء العذاب یذبحون ابناءکم
ویستحیون نساءکم وفی ذلکم بلاء من ربکم عظیم و یاد کنید ای بنی اسرائیل چون رهانیدم شما را یعنی اجداد شما را از اتباع
و متعلقان فرعون که میچشانیدند صعب‌ترین و بدترین عذابی می‌کشتند پسران شما را در طفولیت بسبب خوابی که فرعون دیده بود که در میان
بنی اسرائیل پسری متولد شود که هلاک فرعون و خرابی ملک بر دست او بود و باقی میگذاشتند دختران شما را برای خدمت و در این رنج
پسران و خدمت فرمودن دختران محنتی و آزمایشی بود شما را از پروردگار شما بزرگ و بی نهایت واذ فرقنا بکم البحر فانجیناکم
واغرقنا آل فرعون وانتم تنظرون و یاد کنید آنرا که شکافتیم بسبب نجات شما دریای قلزم را یعنی وقتی که از فرعون میگریختید
و دریا در پیش شما بود و لشکر دشمن از عقب شما پس رهانیدیم شما را از ضرر آن لشکر و در آب فرو بردیم کسان فرعون را و حال آنکه شما نگاه میکردید
دریا که چگونه شکافته می‌شد و غرق ایشان را مشاهده می‌کردید واذ واعدنا موسی اربعین لیلة ثم اتخذتم العجل من
بعده وانتم ظالمون و یاد کنید آنرا که وعده دادیم موسی را از برای دادن کتاب توریه و وعده دادن موسی را بطور رفتن و
باز آمدن از آن جانب بعد از انقضای چهل شبانروز پس فرا گرفتید شما گوساله را بخدایی از پس رفتن موسی بطور و شما ستمکارانید
بوضع حق در عبادت در غیر موضع آن ثم عفونا عنکم من بعد ذلک لعلکم تشکرون پس عفو کردیم و در گذرانیدیم
از شما بعد از توبه شما و هلاک نکردیم شما را از پس آنکه چنین عملی منکر از شما صادر شد و این عفو از برای آن بود که شما شکر کنید خدا را بر نعمت
عفو واذ آتینا موسی الکتاب والفرقان لعلکم تهتدون و یاد کنید آنرا که دادیم موسی را توریه و حجت
کننده میان حق و باطل یعنی عصا و ید بیضا تا که شما راه یابید بدان کتاب و حجت واذ قال موسی لقومه یا قوم انکم
ظلمتم انفسکم باتخاذکم العجل فتوبوا الی بارئکم فاقتلوا انفسکم ذلکم خیر لکم عند بارئکم فتاب
علیکم انه هو التواب الرحیم و یاد آورید آنرا که گفت موسی مر قوم خود را یعنی آنها را که عبادت عجل کرده بودند ای قوم
من بدرستی که شما ستم کردید بر نفسهای خویش بفرا گرفتن شما گوساله را بخدایی پس باز گردید بتضرع و زاری بسوی پروردگار خود پس
بکشید نفسهای خود را یعنی بکشند کسان خود را که گوساله پرستیدند این کشته شدن بهتر است شما را از زندگانی دنیا نزد آفریننده
شما بعد از این حکم عبده عجل بصحرا رفتند و زانو زدند و سرها در پیش افکندند و هرون علیه السلم با دوازده هزار مرد شمشیرها کشیده و بیامدند
و از اول روز تا وقت استوا هفتاد هزار از ایشان را بکشتند پس چون فرمان حق بقبول کردند پس حق تعالی توبه شما را پذیرفت بدرستی
که اوست پذیرنده توبه از عاصیان و توبه بقتل نفس منسوخ است الا توبه بنی اسرائیل آن بود که قتل نفس خود کنند و انکار او توبه
خاص ایشان است قتل نفس است در نهایت ریاضات واذ قلتم یا موسی لن نؤمن لک حتی نری الله جهرة فاخذتکم
الصاعقة وانتم تنظرون و یاد کنید آنرا که گفتید یعنی هفتاد تن از اخیار قوم شما که با موسی علیه السلم بطور رفته بودند

الکلام

تا کلام حق سبحانه و تعالی شنوند بعد از شنودن آن گفتند ای موسی ما تصدیق نکنیم مر ترا درین که این سخن از ورای حجاب شنودیم
سخن حق است تا وقتی که ببینیم و برهنه ببینیم خدا را آشکارا و روی بروی پس فرا گرفت ایشان را بدین گستاخی که کردند آتشی که بآواز
مهیب از آسمان فرود آمد و شما یعنی مردم شما می‌نگریستید بدان آتش گویند که چون آن قوم آن آتش دیدند و سوختند یا آن آواز شنودند
یکبار مردند و موسی علیه السلم متحیر در ایشان می‌نگریست و میگفت خداوندا من با بنی اسرائیل چگویم که بزرگان قوم ایشان کجا شدند حق تعالی
ایشان را زنده کرد و اینجا حکایت فرمود ثم بعثناکم من بعد موتکم لعلکم تشکرون پس برانگیختیم و زنده گردانیدیم
شما را پس از آنکه میرانیده بودیم شما را بصاعقه تا باشد که شما سپاس داری کنید مر حق را در زنده کردن شما که حیات از اصول نعم است
وظللنا علیکم الغمام وانزلنا علیکم المن والسلوی کلوا من طیبات ما رزقناکم وما
ظلمونا ولکن کانوا انفسهم یظلمون و سایبان ساختیم بر سر شما ابر را تا از حرارت آفتاب متضرر نشوید و این وقتی بود که
بنی اسرائیل در تیه مانده بودند و با ایشان خیمه و سایبان نبود و فرو فرستادیم بر شما در تیه ترنجبین و مرغی بشکل سمانی و آن طایریست
در طرف یمن از گنجشک بزرگتر و از کبوتر خردتر گویند که آن مرغان بر شاخهای گیاه نشستندی و انواع نغمات خوش و اصوات دلکش از ایشان
بظهور رسیدی پس بوی بریان وزیدی و پرهای ایشان بریختی مرغ بودی اگر چه بریان بی رگ و پی و خون و استخوان بنی اسرائیل
بر سید ایشان و ترنجبین می آمیختند و میخوردند و گفتیم بخورید از پاکیزهای آنچه روزی کردیم شما را یعنی هر چه روزی میرسید
بخورید و برای فردا ذخیره منهید پس ایشان خلاف کردند و ذخیره می‌نهادند همه متعفن و متغیر میشد و ستم نکردند بر ما بدین نافرمانی
و لیکن بودند از روی نادانی بر نفسهای خود ستم میکردند که بر رازقی حق اعتماد ننمودند و بادخار مشغول شدند واذ قلنا ادخلوا
هذه القریة فکلوا منها حیث شئتم رغدا وادخلوا الباب سجدا وقولوا حطة نغفر لکم خطایاکم
وسنزید المحسنین و یاد آورید که چون گفتیم شما را در آیید درین دیه ایلیا که قریه جباران است پس بخورید ازین دیه یعنی میوها و طعامهای
وی هر جا خواهید و هر چه خواهید خوردنی گوارنده و در آیید بدری از درهای این دیه سجده کنان بشکرانه خلاصی یافتن را از تیه و گوئید
در خواست ما حطة است این لفظ کلمه استغفار ایشان بود و معنی آنکه بیفکن از ما گناهان ما را تا بیامرزیم مر شما را گناهان شما بسجود و دعا
و زود باشد که زیاده دهیم نیکوکاران را از دو ثواب ایشان فبدل الذین ظلموا قولا غیر الذی قیل لهم فانزلنا
علی الذین ظلموا رجزا من السماء بما کانوا یفسقون پس بگردانیدند از روی استهزاء آنانکه ایشان ستم کردند بر خود آن
سخن که مامور بودند بگفتن آن بجز آنچه گفته شده بود مر ایشان را حق سبحانه و تعالی فرموده بود که گوئید حطة ایشان
گفتند حنطة یا سمقاثا بزبان قبطی یعنی گندم سرخ بدل کردند توبه را بمطلوب خود از خوردنی پس فرو فرستادیم بر ایشان
که ستمکاری کردند بتغییر قول عذابی و عقوبتی از آسمان بدان چیزی که بودند که بدان چیز بیرون رفتند از حد فرمان و آن طاعون
بود و گویند که بیکساعت بیست و چهار هزار کس بمردند و بقولی هفتاد هزار کس واذ استسقی موسی لقومه فقلنا اضرب بعصاک
الحجر فانفجرت منه اثنتا عشرة عینا قد علم کل اناس مشربهم کلوا واشربوا من رزق الله ولا
تعثوا فی الارض مفسدین و یاد کنید آنرا که چون موسی علیه السلم آب خواست از برای قوم خود که بعد از خوردن من
و سلوی تشنه شدند در تفاسیر اهل البیت علیهم السلم آورده‌اند که چون تشنگی بر بنی اسرائیل غالب شد و بیم هلاک بود موسی ع
دست بدعا برداشت و گفت بحق محمد سید الانبیاء و بحق علی سید الاوصیاء و بحق فاطمة سیدة النساء
و بحق الحسن سید الاولیاء و بحق الحسین افضل الشهداء و بحق عترتهم و خلفائهم سادات

الا ذکیاء کر آب وهی این بندگان تشنه را پس گفتیم ما او را که ای موسی بزن بعصای خود سنگ معین را که از بهشت بود
پس بشگافته شد از آن سنگ دوازده چشمه بعدد اسباط بنی اسرائیل بدرستی که دانستی هر یکی از آدمیان آن اسباط آبخور خود را
بخورید از من و سلوی و بیاشامید از روزی که خدای تعالی برنج و تعب شما داده و از حد مگذرید در زمین در حالتی که تباه کاری کنید
واذ قلتم یا موسی لن نصبر علی طعام واحد فادع لنا ربک یخرج لنا مما تنبت الارض من بقلها وقثائها
وفومها وعدسها وبصلها قال اتستبدلون الذی هو ادنی بالذی هو خیر اهبطوا مصرا فان لکم ما سألتم
وضربت علیهم الذلة والمسکنة وباءوا بغضب من الله ذلک بانهم کانوا بایات الله ویقتلون النبیین
بغیر الحق ذلک بما عصوا وکانوا یعتدون و یاد آورید آنرا که گفتید ای موسی هرگز صبر نتوانیم بر طعامی یگانه یعنی من و سلوی هر چند دو بود
و هم سرشته یکی می ساختند پس بخوان از برای ما پروردگار خود را و از و درخواه تا بقدرت خود بیرون آرد از برای ما از آنچیزی که او امر رویاند زمین
بامر پروردگار از سبزها و ترها و از خیارها و از سیرها و مرجمک و پیاز او گفت خدای تعالی بموسی گفت آیا بدل می کنید آنچیزی را که بحسب نوع
او فروترست چون سیر و پیاز بآنچیزی که فی نفس الامر او بهتر و نیکوترست چون ترنجبین و گوشت مرغ و اکنون که چنین می کنید فرو روید در شهری
از شهرهای ارض مقدسه پس بدرستی که در آن شهر مر شما راست آنچه خواستید از بقول و زر و شد یعنی لازم شد بر ایشان کفران نعمت و عدم
رضا بقسمت بخواری و فرومایگی بجزیه دادن و دیگر بر ایشان وضع کرده شد درویشی و بیچارگی که هر چند توانگر باشند خود را در زی محتاجی بنمایند
بخلق نمایند و بازگشتند بخشمی از خدای تعالی یعنی سزاوار خشم خدای تعالی شدند آن خواری و بیچارگی و خشم خدای تعالی مر ایشان را آن بود که ایشان
بودند که کافر می شدند بآیتهای توریة و می کشتند پیغمبران را چون یحیی و شعیا علیهم السلم بناحق بود و این یعنی بزعم ایشان نیز بچیزی که موجب
قتل باشد از انبیا صادر نشده بود و آن کفر و قتل بر آن بود که عاصی شدند در فرمان خدای تعالی و بودند که از حد در می گذشتند و تجاوز از حد
فرمان می کردند ان الذین آمنوا والذین هادوا والنصاری والصابئین من آمن بالله والیوم الآخر و
عمل صالحا فلهم اجرهم عند ربهم ولا خوف علیهم ولا هم یحزنون بدرستی که آنکسانی که از روی
نفاق گرویدند یعنی همین بزبان اقرار کردند و آنان که یهودی در آمدند و ترسایان و آنها که از دینی بدینی گرایدند یعنی از هر دینی چیزی اخذ کردند
ملائکه می پرستیدند و زبور می خواندند و روی بکعبه نماز می گزاردند و گفته اند که صابیان زنادقه اند یا ستاره پرستان هر که ایمان آرد باخلاص تمام از
طوایف بخدای تعالی و صفات سلبی و ثبوتی او و بروز قیامت و متعلقات آن و بکند عمل شایسته پس مر ایشان راست مزد کار ایشان نزد پروردگار
ایشان و ترس نباشد بر ایشان در روز محشر و نباشد که اندوهگین در وقت مجازات واذ اخذنا میثاقکم ورفعنا فوقکم الطور
خذوا ما آتیناکم بقوة واذکروا ما فیه لعلکم تتقون و یاد کنید آنرا که فرا گرفتیم از شما پیمان شما را بمتابعت
موسی علیه السلم و عمل باحکام توریة و برداشتیم بر زبر شما کوه طور را تا پیمان ببستید آورده اند که بنی اسرائیل بعد از نزول توریة تمرد و آغاز نهادند
و گفتند احکام این کتاب بغایت دشوارست ما گردن نمی نهیم حق سبحانه و تعالی را از کوههای فلسطین که از اطور گفتندی فرمان داد و او بر زبر
ایشان بایستاد و بر پیش روی ایشان آتشی افروخته و در عقب دریای زخار پدید آمد و چون گریزگاهی ندیدند روی در انشا و متحیر شدند
حق تعالی فرمود که فرا گیرید آنچه عطا دادیم از احکام توریة بجدی تمام و جهدی قوی و یاد گیرید آنچه در وی است از ثواب و عقاب تا باشد که شما
بپرهیزید از بزه ثابت ثم تولیتم من بعد ذلک فلولا فضل الله علیکم ورحمته لکنتم من الخاسرین پس
روی گردانیدید از فرمان من از پس عهدی که کردید پس اگر نه فضل و بخشایش خدای تعالی بودی بر شما هر آینه می بودید شما از جمله زیانکاران
ولقد علمتم الذین اعتدوا منکم فی السبت فقلنا لهم کونوا قردة خاسئین و هر آینه بتحقیق دانسته اید شما آنان را

که در زمن

که در زمان داود علیه السلم از حد فرمان در گذشتند از قوم شما در شهر ایله در حکم روز شنبه که منع کرده بودیم از صید ماهی و ایشان
مخالفت نمودند در آن روز بحیلها ماهی را میگرفتند پس گفتیم ما مر ایشان را که چون خلاف امر کردید باشید بوزینگان خوار شده کان
فجعلناها نکالا لما بین یدیها وما خلفها وموعظة للمتقین پس گردانیدیم آن عقوبت را عذابی و عبرتی که تنبیه
و پند دهنده باشد مر آنها را که پیش از ایشان بوده اند و در کتب ایشان مسطور بود و مر آنها را که از پس ایشان آیند و بشنوند و موعظه برای پرهیزکاران
امت محمد صلی الله علیه و آله واذ قال موسی لقومه ان الله یأمرکم ان تذبحوا بقرة قالوا اتتخذنا هزوا
قال اعوذ بالله ان اکون من الجاهلین و یاد کنید از آنکه گفت موسی مر گروه خود را وقتی که در میان خود کشته یافته بودند و قاتل
نام و منخواستند که قاتل او معلوم گردد بدرستی که خدای تعالی میفرماید شما را آنکه بسمل کنید گاوی تا بعضی از و بر مرده زنیم و زنده شود و گوید که
قاتل او کیست گفتند قوم موسی آیا فرا میگیری ما را اهل افسوس یعنی با تخریه میکنی ما را گفت پناه میبرم که عامیل را که کشته است و تو می گویی که گاوی بکشید
موسی گفت پناه و میگیرم بخدای از آنکه باشم از نادانان و افسوس کنندگان قالوا ادع لنا ربک یبین لنا ما هی قال انه یقول
انها بقرة لا فارض ولا بکر عوان بین ذلک فافعلوا ما تؤمرون گفتند بخوان و سوال کن از برای ما پروردگار خود را
تا بیان کند برای ما که آن گاو را صفت چیست و سال او چند است سوال ما هیت جهت آن بود که هرگز چیزی چنین ندیده بودند و نشنیده و که از گاو
بغیر این صورت صادر تواند شد پس آنرا جاری مجرای چیزی داشتند که گویا حقیقت آن ایشان را معلوم نیست و فی نفس الامر سوال از ما هیت مقصود
بلکه از سن و سال و صفت او می پرسیدند لاجرم در جواب ایشان گفت موسی بدرستی که میگوید خدای تعالی که آن گاو گاویست نه پیر
از کار افتاده و نه جوان و نارسیده و میانه است میان آنچه مذکور شد از پیری و جوانی پس بکنید آنچه شما را فرموده اند قالوا ادع
لنا ربک یبین لنا ما لونها قال انه یقول انها بقرة صفراء فاقع لونها تسر الناظرین گفتند دیگر بخوان از
برای ما پروردگار خود را تا پیدا و هویدا سازد برای ما که چیست رنگ آن گاو گفت موسی که خدای تعالی میگوید که آن گاویست زرد که در
غایت زردی است رنگ او و آن گاو شاد و مسرور میگرداند از رنگ خود نظر کنندگان را بوی قالوا ادع لنا ربک یبین لنا
ما هی ان البقر تشابه علینا وانا ان شاء الله لمهتدون دیگر باره گفتند بخوان از بهر ما خداوند خود را تا آشکارا گرداند
برای ما که آن گاو چه گاویست کار کننده یا صحرا چرنده بدرستی که گاوان متشابه شده اند بر ما پر میانه سال زرد رنگ بسیارند و ما بدرستی
که ما اگر خواهد خدای تعالی از جمله راه یافتگان باشیم بدین گاو از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله منقولست که اگر بنی اسرائیل ان شاء الله نگفتندی
هرگز آن گاو را نیافتندی قال انه یقول انها بقرة لا ذلول تثیر الارض ولا تسقی الحرث مسلمة لا شیة
فیها قالوا الآن جئت بالحق فذبحوها وما کادوا یفعلون گفت موسی که میفرماید خدای تعالی که آن گاویست نه رام گشته
و نه رام شده که بشورانند زمین را و نه گاویست که آب دهد کشت را یعنی آب کشد برای زراعت و است باز داشته شده است از همه کارها
و سبز خورده ای کنده بی عیب است و تمام خلقت نیست هیچ رنگی که مخالف رنگ زردی باشد در وی حتی سم و شاخش نیز زردست چون
بنی اسرائیل این نشانها شنیدند گفتند اکنون که این صفتها بیان کردی آوردی راستی او صفت تمام روشن بازگفتی و آن گاو مر جوانی
نام داشت و در دست جوانی بود پرهیزکار که خدمت مادر بدل و جان کردی پس بنی اسرائیل بخریدند آنرا از وی با آنکه پوست او را پر زر
کردند و قیمت آن بود بکشتند او را و نمی خواستند که بکشند او را بسبب گران بهایی او واذ قتلتم نفسا فادارأتم فیها والله مخرج
ما کنتم تکتمون اول قصه است میفرماید که یاد کنید آنرا که بکشتید کسی را که آن عامیل بود پس اختلاف کردید در آن نفس مقتول یعنی
کشتن او و خدای تعالی بیرون آورنده است و ظاهر کننده آن چیزی را که پنهان میکردید شما که آنرا بپوشید از قتل او حق فقلنا اضربوه

ببعضها كذلك يحيي الله الموتى ويريكم آياته لعلكم تعقلون پس گفتیم که بزنید شما آن کشته را
بپاره از آن گاو که بیخ دم بود یا غیر آن بروی زنده شد و خون از گردن او میریخت و نام قاتلان خود بگفت و آن دو برادر
زاده بودند که بواسطه مال او را استعجال بوده و بقتل آورده بودند و بعد از تسمیه ایشان درحال بمرد همچنانکه این مرده را زنده کرد
زنده می گرداند خدای تعالی همه مردگان را و مینماید شما را دلایل قدرت خود را در احیا تا باشد شما فکر کنید و دریابید که کسی قدرت
دارد بر زنده کردن نفسی هر آینه بر احیای همه نفس قادر خواهد بود ثم قست قلوبكم من بعد ذلك فهي
كالحجارة او اشد قسوة وان من الحجارة لما يتفجر منه الانهار وان منها لما يشقق فيخرج منه الماء
وان منها لما يهبط من خشية الله وما الله بغافل عما تعملون پس سخت گشت دلهای شما ای یهود از پس زنده شدن
عامیل پس آن دلها که شما راست همچو سنگست در سختی و درشتی بلکه سخت‌تر است در قساوت و غلیظ‌تر از سنگ در سختی که بعضی از سنگهاست
هر آینه چیزی که روان میگردد از وی جویهای عظیم و بعضی دیگر هست از آن آنچه هر آینه بشکافد پس بیرون آید از وی آب و بعضی دیگر هست از حجاره
آنچه فرو آید از بلندی بر پستی گرایید از ترس خدای تعالی و در دل شما ترس نیست و نیست خدای تعالی بیخبر از آنچه شما می کنید ای یهود افتطمعون
ان يؤمنوا لكم وقد كان فريق منهم يسمعون كلام الله ثم يحرفونه من بعد ما عقلوه وهم
يعلمون آیا طمع دارید ای مومنان اگر تصدیق کنند و استوار دارند جهودان مر شما را در آنچه می گوئید از نعت پیغمبر و حقیقت دین اسلام و حال آنکه
بودند گروهی از اسلاف ایشان که بواسطه می شنیدند سخن خدا را بر کوه طور پس گردانیدند آن سخن را پس از آنکه دانسته بودند و در روایت چون از میقات
قوم آمدند گفتند ما سخن حق و امر و نهی او را شنودیم ولیکن در آخر گفت که اگر آنها که فرمودم توانید کنید و اگر قادر نباشید بر آن مکنید
و حال آنکه ایشان می دانند که افترا میبندند واذا لقوا الذين آمنوا قالوا آمنا واذا خلا بعضهم الى بعض قالوا اتحدثونهم
بما فتح الله عليكم ليحاجوكم به عند ربكم افلا تعقلون و چون ملاقات کنند یهود با آنان که ایمان آوردند از اصحاب
رسول صلی الله علیه و آله گویند ما نیز گرویده ایم و چون خلوت کنند بعضی از ایشان با بعضی انکار بر ایشان کنند که آیا شما حدیث میکنید و
خبر میدهید اصحاب محمد را صلی الله علیه و آله بدانچه گشاده است خدای تعالی ابواب دانش آن بر شما در کتاب شما آورده اند که بعضی یهود
مدینه در اول نزول آنحضرت اصحاب را از نعت و صفت وی که در توریه مذکور بود خبر داده بودند و روسای ایشان از آن آگاهی یافته
مجرا از سرزنش بودند که شما ایشان را از صفات آنحضرت خبر میدهید تا مخاصمت کنند و حجت گیرند بدانچه دانسته باشند نزد پروردگار شما
در روز قیامت و گویند حق را می دانستید و متابعت نکردید آیا چرا در نمی یابید که اسرار خود را با خصم در میان نباید نهاد او لا يعلمون ان
الله يعلم ما يسرون وما يعلنون آیا نمی دانند جهودان بتحقیق خدای تعالی میداند آنچه نهان میدارند از عداوت رسول الله صلی الله علیه
و آله و اتباع او و آنچه آشکارا میکنند از دوستی ایشان بنفاق پس ظاهر و باطن را موافق باید ساخت ومنهم اميون لا يعلمون الكتاب
الا اماني وان هم الا يظنون و از جهودان جماعتی اند نانویسندگان و ناخوانندگان نمیدانند توریه را و نمی شناسند که در وی چه
خبر است مگر آرزوهای خود یعنی آنچه موافق هوای ایشان باشد و نیستند ایشان مگر آنکه گمانی می برند فويل للذين يكتبون الكتاب
بايديهم ثم يقولون هذا من عند الله ليشتروا به ثمنا قليلا فويل لهم مما كتبت ايديهم وويل لهم
مما يكسبون پس سخت عذاب مر آنان راست که ایشان می نویسند نوشته محرف را بدستهای خود یعنی خود مباشر کتابت آن شوند و بر گردن دیگری نیندازند
پس میگویند این نوشته از نزد خداست و چرا چنین می کنند تا بخرند یعنی استبدال کنند بدان کلام تحریف داده بهای اندک را یعنی علماء یهود و [illegible]
اخذ رشوت صفت مصطفی را صلی الله علیه و آله که در توریه بدین وجه بود که مردی نیکو روی مجعد موی گندم گون سیاه چشم میانه بالا

بلی

پس تغییر کردند و نوشتند که پیغمبر آخر الزمان شخصی دراز قد ازرق چشم سفید پوست فرو هشته موی کم باشد و این صفت دجال است و
عوام خود را گفتند که این پیغمبر موعود نیست پس وای مر ایشان را از آنچه نوشتند و تغییر کردند دستهای ایشان و دیگر بار وای مر ایشان را از آنچه چیزی که
کسب میکنند از رشوت و اکل حرام وقالوا لن تمسنا النار الا اياما معدودة قل اتخذتم عند الله عهدا
فلن يخلف الله عهده ام تقولون على الله ما لا تعلمون و گفتند یهود بزعم خود که هرگز نرسد ما را آتش دوزخ و نیازارد
مگر بمقدار روزی چند شمرده شده هفت روز یا چهل روز که بدان عدد قوم گوساله پرستیده اند بگو ای محمد ایشان را آیا فرا گرفته اید از نزدیک
خدای عهدی و پیمانی که شما را بیازارد و از آنچه می گوید عذاب نخواهند کرد و اگر چنین وعده هست پس خلاف نکند خدای تعالی وعده خود را یا می گوئید
و افترا میکنید بر خدای تعالی آنچه را که نمیدانید بلى من كسب سيئة واحاطت به خطيئته فاولئك اصحاب النار هم
فيها خالدون نه چنانست که ایشان میگویند بلکه هر که بدی کند یعنی شرک آورد و دشمن محمد و آل او باشد صلی الله علیهم و فرا گیرد و اگر دارد گناه
او یعنی بر وی مستولی شود تا بر کفر و عذاب بمیرد پس آن گروه اهل دوزخ و ساکنان آن اند ایشان در آتش جاوید مانند والذين آمنوا وعملوا
الصالحات اولئك اصحاب الجنة هم فيها خالدون و آنان که گرویدند بخدای تعالی و آنچه از نزد او آمده و عمل کردند نیکو [illegible]
آن گروه اهل بهشت اند و مستحق آن ایشان نه غیر ایشان در بهشت جاوید باشند و اذ اخذنا ميثاق بني اسرائيل لا تعبدون
الا الله وبالوالدين احسانا وذي القربى واليتامى والمساكين وقولوا للناس حسنا واقيموا
الصلوة واتوا الزكوة ثم توليتم الا قليلا منكم وانتم معرضون و یاد کنید چون فرا گرفتیم در توریه عهد و پیمان
فرزندان یعقوب را و گفتیم مپرستید شما مگر خدا را که سزای پرستش اوست و نیکویی کنید به پدر و مادر نیکویی کردنی و دیگر بنسبت خویشان و یتیمان
و بیچارگان و گوئید مر خلق را گفتار نیکو از آنچه مشتمل بر نیکویی باشد بعضی گویند که آن امر بمعروف و نهی از منکر است و از ابی جعفر علیه السلام مرویست
که فرمود که بهترین سخنی که دوست دارید که برای شما گفته شود [illegible]
و بپای دارید نماز را بر وجهی که حکم کرده ایم پس روی گردانیدید بعد از این پیمان و برگشتید از عهد و میثاق مگر اندکی از شما و حال آنکه شما اعراض
کنندگانید از حکم توریه و در متابعت محمد صلی الله علیه و آله [illegible] واذ اخذنا ميثاقكم لا تسفكون دماءكم
ولا تخرجون انفسكم من دياركم ثم اقررتم وانتم تشهدون و از آن یاد کنید که گرفتیم پیمان از اسلاف شما و با ایشان
عهد بستیم که مریزید خونهای قرابتی و هم دینان خود را و بیرون مکنید کسان خود را از خانمان خویش و عهدی دیگر بود که اسیران بنی اسرائیل را
باز خرید پس اقرار کردید و قبول نمودید شما ای یهود و هستید گواه که آباء شما این عهد نمودند ثم انتم هؤلاء تقتلون انفسكم وتخرجون
فريقا منكم من ديارهم تظاهرون عليهم بالاثم والعدوان وان ياتوكم اسارى تفادوهم وهو
محرم عليكم اخراجهم افتؤمنون ببعض الكتاب وتكفرون ببعض فما جزاء من يفعل ذلك منكم
الا خزي في الحيوة الدنيا ويوم القيمة يردون الى اشد العذاب وما الله بغافل عما تعملون پس شما آن گروه
که پیمان را شکستید می کشید کسان خود را و بیرون می کنید گروهی را از قوم خود و از سراها و منزلهای ایشان هم پشت شده بر آن قوم مغلوب شده
از شما به بزه کاری و افزون طلبی [illegible] بنی قریظه و دیگری بنی نضیر که با هم معاهده کرده بودند و قبل از هجرت
نیز مشرک بودند یکی اوس و دیگری خزرج بنی قریظه با اوس یکی شدند و بنی نضیر با خزرج اتفاق کردند و هر فرقه از یهود بمعاونت حلیف خود
با آن دیگری قتال کردندی و بعد از غلبه در خرابی منازل ایشان کوشیدندی با هم قوم مغلوب بجدال [illegible] و چون کسی اسیر شدی
اتفاق فدا او کردندی چنانچه پیغمبر باید و اگر شما آیند اسیران بنی اسرائیل ایشان را فدیه می دهید یعنی به اسیر دیگر بدل میکنید و بیرون می کنید

و حال آنکه حرام شده است بر شما بحکم میثاق بیرون کردن ایشان را این فقره تعلق بما قبل دارد آیا می گروید شما بپاره از احکام توریة که فدیه است
و کافر می شوید ببعضی دیگر که قتل و اخراج است پس نیست مکافات آنکس که کند چنین عهد شکنی از شما مگر خواری و رسوائی در زندگانی
این سرای که قتل بنی قریظه است و اجلای بنی النضیر و روز رستخیز باز گردانیده شوند از حشرگاه بسوی سخت ترین عذابی که عذاب دوزخ است
و خدای تعالی غافل نیست از آنچه شما می کنید از عهد شکنی أُولَٰئِكَ الَّذِينَ اشْتَرَوُا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ فَلَا يُخَفَّفُ
عَنْهُمُ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ این گروه آنانند که از سعادت خریدند و بدل کردند زندگانی محقر دنیا را بنعمت جاوید
آن سرای پس سبک کرده نشود از ایشان عذاب نه در دنیا بنقصان جزیه و نه در آخرت بخروج از آتش و نباشند ایشان که یاری داده شوند
در دنیا بدفع اثبات ایشان و نه در محشر بتخفیف عقوبات وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَقَفَّيْنَا مِنْ بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ وَآتَيْنَا عِيسَى
ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُكُمُ
اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ و بدرستی که عطا کردیم موسی را توریة و از پی در آوردیم از پس موسی پیغمبران را
چون یوشع و داود و سلیمان و الیاس و زکریا و یحیی علیهم السلام و دادیم عیسی را که پسر مریم بود نشانهای روشن و معجزات هویدا چون اخبار
از غیب و احیای موتی و قوت دادیم بجان پاکیزه یا بجبرئیل یا باسم اعظم یا انجیل آیا هر گاه که آمد شما را فرستاده ای با آنچه دوست
ندارد نفسهای شما آن را و حق او بر وفق هوا و مدعای شما نباشد تعظم کردید و گردن نهادید پس گروهی را از ایشان دروغگوی داشتید
چون رسول الله و عیسی علیهما السلام و گروهی را کشتید چون زکریا و یحیی علیهما السلام وَقَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ
فَقَلِيلًا مَا يُؤْمِنُونَ و گفتند یهود که دلهای ما در غلاف است یعنی پوشیده و از فهم باز داشته شده از قبول حق که پیغمبر آورده است
که ایشان می گویند بلکه خدای تعالی ایشان را از رحمت و لطف خود دور کرده بسبب کفر ایشان پس اندکی از ایشان ایمان آوردند چون
ابن سلام و اصحاب او وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ
عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ و آن هنگام که بدیشان آمد
نوشته از نزد خدای تعالی که قرآنست گواه و موافق مر آن کتاب را که با ایشان است در توحید و نبوت و امامت و حشر و آنچه از اصول ایمانست
قبول نکردند و بدان نگرویدند و حال آنکه بودند پیش از نزول این کتاب که در وقت جنگ طلب نصرت و فتح می کردند بدین کتاب
و بکسی که این بدو فرود آید بر آنکه نگرویده اند از مشرکان عرب یعنی هر گاه که کفار عرب قصد یهود کردندی و کار بر ایشان تنگ شدی و تنها
بر داشته گفتندی بار خدایا نصرت میخواهیم از تو بمحمد صلی الله علیه و آله که رسول آخر الزمانست پس آن وقت که آمد بدیشان آنکس که شناخته بودند کافر
شدند بدو پس لعنت خدای تعالی بر کافرانست که بدانش خود کار نکنند و عناد ورزند و طمع مضمر تنجیل کفر ایشانست بِئْسَمَا اشْتَرَوْا بِهِ
أَنْفُسَهُمْ أَنْ يَكْفُرُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ بَغْيًا أَنْ يُنَزِّلَ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ فَبَاءُوا بِغَضَبٍ
عَلَى غَضَبٍ وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُهِينٌ بد چیزیست که ایشان فروختند بآنچیز بهره نفسهای خود را و آن آنست که کافر می شوند بآنچه
فرو فرستاد خدای تعالی که آن قرآنست از جهت رشک بردن بر آنکه فرو فرستد خدای تعالی از فضل خود که کتاب و وحی است بر آنکس که خواهد از بندگان
خود که سزاوار آن باشد پس باز گشتند جهودان بخشمی از خدای تعالی مستحق گشتند خشمی را بر بالای خشمی دیگر خشمی بکفر عیسی و انجیل و خشمی بکفر محمد صلعم
و قرآن و مر کافرانراست عذابی خوار کننده وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا نُؤْمِنُ بِمَا أُنْزِلَ عَلَيْنَا وَيَكْفُرُونَ
بِمَا وَرَاءَهُ وَهُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَهُمْ قُلْ فَلِمَ تَقْتُلُونَ أَنْبِيَاءَ اللَّهِ مِنْ قَبْلُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ و چون
گویند مر جهودان را که بگروید بآنچه خدای تعالی فرستاده از انجیل و قرآن گویند که ما می گرویم بآنچه فرستاده اند بر ما یعنی توریة و کافر می شوند

بآنچه جز کتاب ایشانست و آن هر دو که انجیل و قرآنست درست و راست است در حالیکه باور دارنده است مر آن کتاب را که با ایشانست
و از اینجا کفر ایشان بتوریة لازم می آید چه کفر بآنچه موافق چیزیست کفر باشد بآن چیز بگو پس چرا میکشتید پیغمبران خدا را پیش از این اگر بودید شما گرویدگان
بتوریة وَلَقَدْ جَاءَكُمْ مُوسَى بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ و بدرستیکه آمد شما را موسی
بنشانهای درست و معجزهای راست که احکام الواح است پس شما فرا گرفتید گوساله را بخدایی از پس رفتن موسی بطور و شما بودید کم کنندگان
بر نفس خود وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَاسْمَعُوا قَالُوا
سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا وَأُشْرِبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ بِكُفْرِهِمْ قُلْ بِئْسَمَا يَأْمُرُكُمْ بِهِ إِيمَانُكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ و یاد
کنید چون فرا گرفتیم پیمان شما را و بر داشتیم بر زبر شما کوه طور را و گفتیم فرا گیرید آنچه شما را دادیم یعنی توریة بعزمی درست و جدی تمام
و بشنوید یعنی فرمان برید گفتند با یکدیگر شنیدیم و پذیرفتیم و نهانی با خود گفتند نافرمانی کردیم یا شنیدیم بگوش و عاصی شدیم بدل
و خورانیده شد یعنی در آورده شد در دلهای ایشان دوستی گوساله را بسبب جحود و انکار بد چیزیست آنچه میفرماید شما را بآن ایمان شما و آن
کفر بقرآن و بمحمد صلی الله علیه و آله اگر هستید شما گروندگان بخدای تعالی چه اگر کسی مؤمن باشد ایمان او را بکفر نمیفرماید پس آنچه ایشان تصور نمایند
کرده اند از ایمانست بلکه کفر است قُلْ إِنْ كَانَتْ لَكُمُ الدَّارُ الْآخِرَةُ عِنْدَ اللَّهِ خَالِصَةً مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ
إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ بگو ای محمد در جواب دعوی ایشان که می گفتند که جز بهشت جای ما نخواهد بود که اگر هست بزعم شما که مر شما راست سرای
آخرت و نعمت بهشت نزدیک خدای تعالی پاکیزه و خاص جز دیگر مردمان پس آرزو کنید مرگ را اگر شما هستید راست گویان در آنکه بهشت خاص
از آن شماست وَلَنْ يَتَمَنَّوْهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ و آرزو نکنند جهودان مرگ را هرگز بآنچه پیش فرستاده است
دستهای ایشان از قتل انبیا و تغییر نعت مصطفی صلی الله علیه و آله و خدای تعالی داناست بر حال ستمکاران و دروغ گویان وَلَتَجِدَنَّهُمْ
أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَى حَيَاةٍ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرُ أَلْفَ سَنَةٍ وَمَا هُوَ بِمُزَحْزِحِهِ مِنَ الْعَذَابِ
أَنْ يُعَمَّرَ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ و هر آینه یابی تو جهودان را حریص ترین مردمان بر زندگانی دنیا و از آن کسانی که شرک آوردند
مثل مجوس دوست میدارد یکی از ایشان که کاشکی عمر داده شود هزار سال و از بهر آنکه تحیت مجوس چون بهم رسند آنست که هزار سال زی
که زنده باشد و نیست او را بیرون برنده از عذاب و دوزخ اگر عمر بسیار داده شود و عمر دراز در کفر و فزونی حیوة سبب نجات شود و خدای تعالی بیناست بآنچه جهودان
و مجوس و غیر ایشان می کنند بعضی از جهود گفتند که جبرئیل است که وحی می آرد بپیغمبر تو در رسالت صلی الله علیه و آله و سلم ما را از جبرئیل علیه السلام
زحمت بسیار رسیده و اکثر بلا و عذاب بر ایشان نازل شده اگر بجای او میکائیل می بود با ابی القاسم ایمان می آوردیم حق سبحانه و تعالی
فرمود که قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَهُدًى وَبُشْرَى
لِلْمُؤْمِنِينَ بگو ای محمد هر که باشد دشمن مر جبرئیل را گو از خشم بمیرد پس بدرستیکه او فرو می آرد قرآن را بر دل تو بفرمان خدای تعالی در حالتی
که قرآن تصدیق کننده است مر آنچه را که پیش از وی نازل شده و حالا با ایشانست چون توریة و زبور و قرآن راه نماینده است بحق
و مژده دهنده است مر مؤمنان را بنجات و درجات مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ وَجِبْرِيلَ وَمِيكَالَ
فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ هر که باشد دشمن مر خدا را و فرشتگان او را و رسولان او را و جبرئیل و میکائیل را که مخصوص گشته اند خدای
تعالی دشمن است مر کافران او را و دشمن ایشان و رسل او وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَمَا يَكْفُرُ بِهَا إِلَّا الْفَاسِقُونَ
و بدرستیکه ما فرستادیم بسوی تو نشانهای روشن که قرآنست و کافر نشوند بدان آیتها مگر بیرون روندگان از فرمان خدای تعالی
أَوَكُلَّمَا عَاهَدُوا عَهْدًا نَبَذَهُ فَرِيقٌ مِنْهُمْ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ و آیا هر گاه که جهود عهدی کردند عهد گرفتی

بگسستند آنرا گروهی از ایشان بلکه بسیاری از ایشان منکر شدند توریة را ولما جاءهم رسول من عند الله مصدق لما
معهم نبذ فریق من الذین اوتوا الکتاب کتاب الله وراء ظهورهم کأنهم لا یعلمون و آن
هنگام که آمد بایشان فرستاده از نزدیک خدای تعالی یعنی محمد صلی الله علیه وآله باور دارنده مر توریة که با ایشانست بینداختند گروهی
از آنانکه عطا داده شده اند توریة یعنی علما ایشان بینداختند توریة و قرآن پس پشت خود گویا که آن علما نمیدانند که توریة و قرآن کلام
خداست و محمد صلی الله علیه وآله رسول ویست واتبعوا ما تتلوا الشیاطین علی ملک سلیمان و پیروی کردند جهودان
آن چیزی را که میخواندند دیوان در زمان پادشاهی سلیمان ع و آنچنان بود که دیوان در عهد سلیمان ع شعبدهای صد رنگ با نیرنگهای کهانت
برآمیخته نوشته بودند و میان از زوال و جهال شایع شده بود و سلیمان ع بران اطلاع یافته بفرمود تا آن نوشتها را آوردند و در صندوقی
نهادند و مقفل ساخته در زیر تخت خود دفن کرد و بعد از وفات سلیمان دیوان آنرا از زیر تخت وی بیرون آوردند و چنان فرا نمودند که سلیمان
علیه السلام با آن سحرها و شعبدها پادشاهی میکرد و بعد از آن جهود سلیمان را بسحر نسبت دادند حق سبحانه و تعالی از برای ذمه وی را اگر وی فرمود
وما کفر سلیمان ولکن الشیاطین کفروا یعلمون الناس السحر و هرگز کافر نشد سلیمان و جادوی کرد و لیکن
دیوان زمان او کافر شدند و می آموختند مردمان را جادوی وما انزل علی الملکین ببابل هاروت وماروت و
جهود متابعت کردند آن چیزی را که فرو فرستاده شد از سحر بر دو فرشته در شهر بابل که آن هاروت و ماروت است و ایشان بر آدمیان گناه
کار طعنه میزدند و ملامت آغاز نهادند حق سبحانه و تعالی نفس بشری بدیشان داد و برای حکومت خلق بزمین فرستاد و مرتکب گناهان کبیره
شدند از شرب خمر و قتل ناحق و غیر ذلک حق تعالی ایشانرا از صعود بر آسمان منع کرد و عذاب ایشان درین جهان مقرر شد و حالا در چاه بابل
بموی سر آویخته معذب اند و این از قول عامه است و بعضی گویند که ایشان از شیاطین بودند نه از فرشتگان یا بعد از عصیان از لباس ملکیت
منخلع شدند و کسوت بشریت پوشیدند اما در عیون الرضا مذکور است که پرسیدند از حضرت امام رضا علیه الصلوة والسلام که زعم قوم آنست
که ایشان دو فرشته بودند چون بزمین آمدند عصیان کردند چنانچه مذکور شد آنحضرت فرمود که معاذ الله ازین مقاله چون فرشتگان معصوم
و محفوظ از کفر و قبایح بالطاف نامتناهی الهی کما قال لا یعصون الله ما امرهم ویفعلون ما یؤمرون و دیگر وله
من فی السموات والارض ومن عنده لا یستکبرون عن عبادته ولا یستحسرون و دیگر بل عباد
مکرمون و غیر ذلک بلکه حق سبحانه و تعالی ایشانرا فرستاد و با مردم آن زمان بصورت بشری که اطلاع بر سحر یابند و سحر اهل
آن زمان و مردم را از آن باز دارند و حقیقت سحر باز نمایند نه آنکه عصیان کنند و انزال سحر بر ایشان از جهت آن بود که در آن زمان سحر و دعوی
نبوت می کردند حق سبحانه و تعالی در زمان حکومت و قبل از معصیت این علم بدیشان فرستاد تا جمعی بر کار از تعلیم ایشان بر حقیقت
سحر مطلع شده و معارضه مدعیان نبوت کرده وما یعلمان من احد حتی یقولا انما نحن فتنة فلا تکفر
فیتعلمون منهما ما یفرقون به بین المرء وزوجه وما هم بضارین به من احد الا باذن الله
ویتعلمون ما یضرهم ولا ینفعهم ولقد علموا لمن اشتریه ما له فی الآخرة من خلاق و نیاموختند این دو
فرشته در هیچ وقت کار جادو بهیچکس جادوی تا گویند پیش از آموزانیدن آنکس را که جز این نیست که ما آزمایش خلقیم از خدای تعالی پس
تو کافر مشو باعتقاد کردن که بر عمل سحر گناهی مترتب نیست بلکه [illegible] پس می آموزند از آن دو فرشته آن چیزی که جدایی افکنند میان مرد و زن
بآن و نیستند جادوان ضرر رسانند بسحر بهیچکس را مگر بقضا و قدر خدای آنکه کسی که استحقاق ضرر داشته باشد بوی رسد والا نه و می
آموزند آنچه ایشانرا زیان رساند و سود نکند پس عاقل این کار نکند و هر آینه نیک دانستند جهود مر هر که سحر را بخرد و بجای کتاب یعنی بیاموزد

وکار بندد

وکار بندد نیست او را در آن سرای بهره از نیکوی ولبئس ما شروا به انفسهم لو کانوا یعلمون و بد چیزیست آنکه فروختند
بدان چیز نفسهای خود را یعنی سحر اختیار کردند اگر هستند ایشان که دانند زیان این سود را از کلام معجز نظام امیر المؤمنین است
علیه السلام که منجم مثل کاهن است و کاهن همچو ساحر است و ساحر مانند کافر است و کافر در آتش دوزخ گرفتار است ولو انهم آمنوا
واتقوا لمثوبة من عند الله خیر لو کانوا یعلمون و اگر این جهودان گرویدندی بمحمد صلی الله علیه وآله و پرهیز کردندی از سحر و
کنش جهودی پاداش یافتندی و پوشیدندی نعت محمد صلی الله علیه وآله که هرآینه پاداش از نزدیک خدای تعالی بهتر است از رشوت که بر کتمان نعت محمد صلی الله علیه وآله
میستانند اگر بودندی که بدانستندی یا ایها الذین آمنوا لا تقولوا راعنا وقولوا انظرنا واسمعوا وللکافرین
عذاب الیم ای کسانی که گرویده اید مگوئید لفظ راعنا در وقت مکالمه با محمد صلی الله علیه وآله که جهود کفار شما را دوست آنرا در خود بسیار
بآنحضرت این کلمه میگویند و در لغت ایشان دشنام فاحش است و مومنان از معنی می گفتند که مراعات کن سخنان ما را حق سبحانه فرمود و لیکن
کلمه گوئید و گوئید انظرنا یعنی بسوی ما نگر و بشنوید حکم خدا را بسمع قبول مر کافران راست عذابی دردناک ما یود الذین کفروا
من اهل الکتاب ولا المشرکین ان ینزل علیکم من خیر من ربکم والله یختص برحمته
من یشاء والله ذو الفضل العظیم دوست ندارند آنانکه حق را پوشیدند از اهل توریة و نه مشرکان آنکه فرو فرستاده شود بر شما
هیچ نیکویی از پروردگار شما مراد وحی و قرآنست که جامع همه خیراتست و خدای اختصاص میدهد بنبوت و وحی خود هر که را میخواهد
و خدای تعالی خداوند فضل بزرگست ما ننسخ من آیة او ننسها نأت بخیر منها او مثلها الم تعلم ان الله علی کل
شیء قدیر هرچه منسوخ میکنیم از آیه قرآن بر وفق مصالح خلق و مقتضای زمان یا فراموش میگردانیم آنرا از دلها می آریم بهتر
از آن آیه منسوخه مثل مصابرت غازی با ده تن منسوخ کرده با دو تن مقرر ساخت یا بیاریم مانند آنکه نسخ کرده ایم در منفعت و مثوبت و جهت
رعایت مصلحت چون تحویل قبله از بیت المقدس آیا نمیدانی خطاب با منکر نسخ است جهودان در نسخ مجادله میکردند و میگفتند که آن [illegible]
در خدای تعالی روا نیست حق سبحانه فرمود که ای منکر مجادل آیا معلوم نداری یعنی میدانی که خدای تعالی بر همه چیزها از محو و اثبات و نسخ و آن
تواناست بر کمال الم تعلم ان الله له ملک السموات والارض وما لکم من دون الله من ولی ولا
نصیر آیا ندانستی آنکه خدای تعالی است که ملک مر او راست پادشاهی آسمانها و زمین پس هرچه خواهد کند و نیست مر شما را جز خدای تعالی
دوستی که از و شما نفع رسد و نه یاری دهنده که از شما دفع ضرر کند ام تریدون ان تسألوا رسولکم کما سئل
موسی من قبل ومن یتبدل الکفر بالایمان فقد ضل سواء السبیل بلکه میخواهید که سوال کنید پیغمبر خود را چنانچه
سوال کرده شده بود موسی علیه السلام پیش ازین جهودان می گفتند که کتابی بیار یکبار چنانچه موسی آورده بود حق تعالی فرمود که شما
محمد صلی الله علیه وآله همان مطلب میکنید که پدران شما از موسی مطلب میکردند و هر که بر گزیند کفر را بر ایمان پس بر آینه گم گشته است از راه راست
ود کثیر من اهل الکتاب لو یردونکم من بعد ایمانکم کفارا حسدا من عند انفسهم
من بعد ما تبین لهم الحق فاعفوا واصفحوا حتی یأتی الله بامره ان الله علی کل شیء قدیر دوست
میدارند بسیاری از اهل توریة آنکه گردانند شما را از پس ایمان شما کافران یعنی شما را بدین خود در آرند از روی حسد از نزدیک نفسهای
ایشان یعنی مقتضای نفس و طبع ایشان از پس آنکه روشن گشت مر ایشانرا آنچه راست و درست یعنی رسالت سید انام و حقیه قرآن و صحت
دین اسلام پس در گذرانید ای مومنان و در گذرید از قتال ایشان و روی بر تابید از ایشان تا بیارد خدای تعالی بفرمان خود که حکم است
بقتال یا امر بجزیه بدرستی که خدای تعالی بر همه چیزی از تعذیب و انتقام تواناست واقیموا الصلوة واتوا الزکوة و

ما تقدموا لانفسکم من خیر تجدوه عند الله ان الله بما تعملون بصیر و بپای دارید نماز را و بدهید زکوة
مال او با نچه از پیش میفرستید از برای خود از مال دنیا بر سبیل صدقات و نفقات و انواع خیرات بیابید آنرا نوشته نزدیک خدای تعالی و ثواب
آن بیابید از و براستی که خدای تعالی بانچه شما می‌کنید از خیر و صدقه و غیر ذلک بیناست وقالوا لن یدخل الجنة الا
من کان هودا او نصاری تلک امانیهم قل هاتوا برهانکم ان کنتم صادقین و گفتند جهودان
هرگز در نیاید در بهشت مگر آنکه باشد جهودی یا نصرانی این دعوی آنها آرزوها بیحاصل ایشانست بگو بیارید حجت خود را برین دعوی اگر هستید
راستگویان در قول خود بلی من اسلم وجهه لله وهو محسن فله اجره عند ربه ولا خوف علیهم ولا
هم یحزنون نه چنین است که ایشان می‌گویند بلکه هر که تسلیم کرد همه خود را برای طاعت خدای و او نیکوکار است در کردار و گفتار پس
مر اوراست مزد او نزد آفریدگار او و هیچ ترسی نباشد بر ایشان از فوت مزد ایشان و نباشند ایشان اندوهناک از تصور زوال آن مزد
وقالت الیهود لیست النصاری علی شیء وقالت النصاری لیست الیهود علی شیء وهم یتلون
الکتاب کذلک قال الذین لا یعلمون مثل قولهم فالله یحکم بینهم یوم القیمة فیما کانوا
فیه یختلفون و گفتند جهودان در وقت مناظره با نصاری نجران که نیستید شما بر چیزی از دین حق و گفتند ترسایان
که نیستند جهودان بر چیزی که معتد به باشد و حال آنکه هر دو راست می‌گفتند چه همه ایشان میخوانند کتاب خدا را جهود از توریة دانسته‌اند
که نصاری بجهت زن و فرزند مرحق را بر باطل اند و ترسایان در انجیل میخوانند که بجهت انکار عیسی در انجیل ایشان کافر و بیحاصل اند همچنین که
اینها می‌گویند گفتند آنانکه هیچ نمیدانند و اهل کتاب نیستند چون مجوس و مشرکان عرب مانند گفتار جهود و نصاری با که همه جهود و نصاری بر باطل اند
پس خدای تعالی حکم کند میان ایشان در روز رستخیز در آن چیزی که هستند که ایشان در آن اختلاف می‌کنند از حق و باطل و میان مخالفان و معاندان
اهل بیت بزرگوار و چنین حکم خواهد فرمود ومن اظلم ممن منع مساجد الله ان یذکر فیها اسمه وسعی فی خرابها
اولئک ما کان لهم ان یدخلوها الا خائفین لهم فی الدنیا خزی ولهم فی الآخرة عذاب
عظیم و کیست ستمکارتر از آنکس که باز داشت مسجدهای خدا را از آنکه یاد کرده شود در آنجا نام خدای تعالی یعنی نگذاشت که در مساجد خدا را
یاد کنند و پرستش نمایند و سعی نمود در ویرانی آن مسجد و آن بخت النصر بابلی بود یا طیطوس رومی که بیت المقدس را خراب و هر که ساعی در خرابی
مسجد باشد و این حکم ترتیب زید بن علی از پدران بزرگوار خود نقل می‌کند و ایشان از امیر المؤمنین ع که مراد از مساجد جمیع زمین است زیرا که پیغمبر
صلی الله علیه و آله فرموده که تمام زمین را از برای من مسجد ساخته‌اند و خاک او را پاک گردانیده‌اند و جمیع مساجد بنا برین باشد والا آنهائیکه
مسجد را خراب کردند یا بر مومنی از و مسجد بست برای سجده و در روایتست از ابی عبدالله علیه السلام که آنان مشرکان قریش اند که رسول الله صلی الله
علیه و آله را از دخول مکه و مسجد الحرام منع کردند آنگروه که مانع ذکر بودند و در خرابی مسجد کوشیدند نیست مر ایشان را و نسزد ایشان را که در آیند در آن
مساجد مگر ترسکاران و این صورت در زمان دولت اسلام است که همه کفار اهل ذمه ممنوع اند از دخول مساجد مر ایشانراست و درین جهان رسوایی
و خواری و جزیه دادن و در آن سرای عذابی بزرگ و بیمی ولله المشرق والمغرب فاینما تولوا فثم وجه الله ان الله
واسع علیم و مر خدای راست جای برآمدن آفتاب و جای فرو رفتن آن پس هرجا که روی کرده درین آنجهت طاعت او است نزول این آیه
شریفه وقتی بود که سمت قبله پوشیده شده بود بر بعضی از لشکریان حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و هر کدام بطرفی نماز گذارده بودند
بعد از آنکه تحری کرده بودند چون بمدینه رسیدند خواستند که آن نمازها را اعاده کنند آیه آمد که حاجت نیست باعاده و چنان است
که اگر علامات پوشیده شود و وقت وسیع است که فریضه را بچهار طرف باید گذارد و الا مخیل و اگر چه جهت باشد پس اگر مطابق

بود و بعد از انکشاف فیها والا اگر راست شده باشد باز بود اعاده کند خواه وقت باقی باشد یا نه و در وقت اعاده کند اگر بجانب محض پس باشد
گذارده بود و اگر وقت فوت شده اعاده نکند و نیز اگر انحراف از کس بوده مطلقا اعاده کند براستی که خدای تعالی بزرگ مغفرتست و بینا
علما داناء مصالح امور مؤمنان وقالوا اتخذ الله ولدا سبحانه بل له ما فی السموات والارض کل له قانتون
و گفتند بی باکان از جهود و نصاری که فرا گرفت خدای تعالی فرزندی یعنی مسیح و عزیر پاکی و بیعیبی او راست منزه است از آنچه ایشان میگویند
مر او راست آنچه در آسمانهاست و آنچه در زمین است و اهل آسمان و زمین همه مملوک و مخلوق اویند چه ولد از جنس والد می‌باشد
و از جنس خالق همه آنچه در آسمان و زمین است مراد از ایشان برای آنکه یعنی جمیع در تحت تصرف وی اند بدیع السموات
والارض واذا قضی امرا فانما یقول له کن فیکون از نو پدید آورنده آسمانها و زمینها و چون خواهد تقدیر کند
کاری را پس جز این نیست که گوید مر آنچیز را که بباش پس باشد وقال الذین لا یعلمون لولا یکلمنا الله او تأتینا
آیة کذلک قال الذین من قبلهم مثل قولهم تشابهت قلوبهم قد بینا الآیات لقوم
یوقنون و گفتند آنانکه نمیدانند و نمیشناسند خدا را چون مشرکان که چرا سخن نمیگوید با ما خدا بر یکی از ما پیغامی نمی‌آید همچنانکه این مشرکان میگویند گفتند
آنان که بودند پیش از ایشان از جهود و نصاری مانند گفتن ایشان بیکدیگر مشابه شد دلهای کفار در کفر و قساوت هر آینه بیان کردیم نشانها بر توحید
و نبوت و امامت گروهی که طالب یقین اند انا ارسلناک بالحق بشیرا ونذیرا ولا تسئل عن اصحاب الجحیم براستی که ما
فرستادیم ترا ای محمد با قرآن و دین اسلام مژده دهنده مؤمنان و بیم کننده کافران و منافقان و پرسیده نخواهی شد از آنها که اهل جحیم اند
و جحیم آتش سوزنده بسیار زبانه باشد آورده‌اند که روزی بر زبان حضرت رسالت صلی الله علیه و آله جاری شد که اگر خدای تعالی بر جهود و ترسا
از عذاب کم باید و اثر غضب چه و بر ایشان نازل شد غالب آنست که از بیم عذاب الیم بمنهاج مستقیم باز آیند حق تعالی این آیه فرستاد که ایشان اصحاب جحیم اند
و ما ترا نخواهیم پرسید که چرا ایشان ایمان نیاوردند بر تو ادای رسالت و بر ما حساب اهل ضلالت ولن ترضی عنک الیهود ولا
النصاری حتی تتبع ملتهم قل ان هدی الله هو الهدی ولئن اتبعت اهواءهم بعد الذی جاءک
من العلم ما لک من الله من ولی ولا نصیر و هرگز خشنود نشوند از تو جهودان و ترسایان تا آنگاه که پیروی کنی کیش ایشان را
بگو براستی که راه نمودن خدای تعالی آنست راه نمودن شما مر آنرا بیهودیت و نصرانیت میخوانید و او مر اسلام را می‌نماید و اگر متابعت نمایی آرزوهای
ایشان را در باب دین پس از آنچیزی که براستی آمده است ترا از دانش که وحی است در حقیقت اسلام و بطلان ملت ایشان نیست ترا از عذاب خدای
تعالی دوستی و رهاننده و نه کسی یاری دهنده و شرطیه کاذبست که مرکب آن در محال است و این از قبیل ایاک اعنی است بصورت خطاب بحضرت
باشد و معنی راجع با امتست الذین آتیناهم الکتاب یتلونه حق تلاوته اولئک یؤمنون به ومن یکفر به فاولئک
هم الخاسرون آنانکه عطا کردیم ایشان را کتاب یعنی توریة بقولی که در شان ابن سلام و اصحاب او باشد یا انجیل بقولی که در شان طائفه‌ای از
نجاشی که با جعفر ابن ابی طالب رحمه الله از حبشه بمدینه آمدند یا قرآن بقولی که در شان مسلمانان فرود آمده باشد و بهر تقدیر میخوانند آن کتاب
را بمتابعت میکنند چنانکه حق خواندن یا متابعت کردن است آن گروه ایمان دارند بکتاب نه آنها که تحریف کردند و هر که کافر گردد و بکتاب
احکام آنرا تغییر دهد پس آن گروه ایشانند زیانکاران یا بنی اسرائیل اذکروا نعمتی التی انعمت علیکم وانی فضلتکم
علی العالمین ای فرزندان یعقوب یاد کنید نعمتهای مرا آن نعمتها که انعام کردم بر شما و بر اسلاف شما و براستی که برتری دادم شما را تفضیل کردم بر عالمیان
زمان ایشان تکرار این آیه جهت تقریر و تذکیر نعمتهای الهی است واتقوا یوما لا تجزی نفس عن نفس شیئا ولا یقبل
منها عدل ولا تنفعها شفاعة ولا هم ینصرون و بترسید از عذاب روزی که از هیبت آن کفایت نکند کسی از کسی چیزی

را از عذاب و قبول کرده نشود از هیچ نفسی فدای او را یعنی بدلی که بعوض معذب گردد و سود نکند هیچ نفسی را خواهش خواهندگان بر تقدیر وجود
شفیع و نباشند کافران که یاری کرده شوند بجهت دفع عذاب ازیشان وَإِذِ ابْتَلَى إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ
إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِن ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ و یاد کن ای محمد وقتی را که
بیاموخت یعنی امر کرد مر ابراهیم را پروردگار او بسخنان یعنی اوامر و نواهی یا مناسک حج یا آنچه از فطرت اسلام شمرده‌اند که سنن حنیفیه است پس ابراهیم
باتمام رسانید آن را و قیام نمود بدان و در تفسیر طبرسی می‌آرد که شیخ ابو جعفر بابویه رحمه الله در کتاب النبوه اسناد رسانیده بمفضل بن
عمر که او گفت از جعفر بن محمد الصادق علیه السلم پرسیدم از قول حق جل و علا که وَإِذِ ابْتَلَى إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ این چه کلمات
تواند بود فرمود که آن کلماتیست که آدم متوسل بآن شد و توبه او پذیرفت گشت و آن اینست که أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ
وَالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ که توبه مرا قبول کن حق سبحانه و تعالی قبول فرمود چنانچه گذشت دیگر گفتم یا ابن رسول الله معنی فَأَتَمَّهُنَّ چیست فرمود که
این کلمات تمام خواهد یافت تا قائم و دوازدهم امام است که نه از آن از اولاد حسین علیه السلم باشد یعنی ائمه اثنی عشر که ختم بقایم است خواهد شد
گفتم یا ابن رسول الله خبر ده مرا از قول الهی که وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ فرمود که بآن امامت اراده فرموده که در عقب حسین
علیه السلم پدید کرد تا روز قیمه گفتم یا ابن رسول الله امامت چون در اولاد حسین پدید کرده نه از اولاد حسن حال آنکه هر دو فرزند و سبط رسول الله
و سید شباب اهل جنت اند فرمود که موسی و هرون هر دو پیغمبر بودند و برادران بودند نبوت در صلب هرون نهاد و در صلب موسی
را نیرسد که چون و چرا گوید هرچه میکند در ضمن آن حکمتی است لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ و در عدة الداعی آورده
که مرویست که حق سبحانه و تعالی چهار خصلت در عوض شهادت امام حسین بوی کرامت فرموده و در تربت وی شفا پدید کرده و دعا
وی دعا را با اجابت مقرون میگرداند و ائمه اثنا عشر علیهم السلم از ذریت وی بوجود آورده و نمی‌شمارد ایام زایران آنحضرت را از اعمار ایشان
آن بقعه از زمین که مشهد مقدس وی است بلا شک دعا در آنجا مستجابست گفت خدای تعالی چون متابعت فرمان کردی و درستی کردی کردانیده
توام برای مردمان پیشوایی در دین که بعد از تو اقتدا کنند همه بتو گفت ابراهیم یا حق تعالی و از فرزندان و اولاد من امامان پیدا کن فرمود خدای
تعالی در جواب او نرسد عهد من یعنی امامت من ستمکاران را یعنی عاصیان و کافران را از ذریت تو پس آن جماعت از ذریت او که کافر و مشرک
و عاصی بوده باشند ایشان را منصب نبوت و امامت و خلافت نرسد و هرچه هر مشرک ظالم است بدلیل إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ و ظالم من
ثبت له الظلم است و این معنی صادقست بر او ولیا و ازینجهت امام را موصوف نمی‌سازند چه او را ایمان ثابت در حال نوم و اگرچه در آن حال او را
تصدیقی حاصل نیست پس امامت و خلافت از بنی اسمعیل حق ائمه اثنا عشر باشد بنص الهی که از اول عمر تا آخر معصوم بوده‌اند و خلافت دیگران که بر ایشان
بوده و ایشان حق ایشان را غصب و ناحق گرفته باشند وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَأَمْنًا وَاتَّخِذُوا مِن مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ
مُصَلًّى وَعَهِدْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَن طَهِّرَا بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ و یاد کن
آنگه گردانیدیم خانه کعبه را جای بازگشت مر آدمیان را یعنی جایی که هر سال بوی بازگردند و از آنجا ثواب بحساب رسند و گردانیدیم آن را
موضع ایمنی که در وی کسی آسیب نرساند و فرا گیرید ای مومنان از مقامی که منسوبست بابراهیم علیه السلم نمازگاه و آن موضعیست که در وی حجری است که در آن
اثر قدمهای مبارک آنحضرت بر وی است و امامیه استدلال کرده‌اند بر این که نماز طواف دو رکعت است در مقام ابراهیم واجبست زیرا که حق تعالی
بدان امر فرموده و ظاهر امر مقتضی وجوبست و نماز واجبی نیست نزد مقام ابراهیم غیر نماز طواف بالاتفاق پس نماز طواف آنجا واجب باشد
و عهد کردیم یعنی فرمان فرستادیم بسوی ابراهیم و اسمعیل که پاک سازید خانه مرا از اوثان و انجاس و خبائث و معاصی و امیر المومنین صلوات
الله علیه بعد از ایشان نیز این فرمان را بجای آورده و بر پشت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بالا رفته و آن خانه را از اوثان و ارجاس

پاک

پاک ساخت برای طواف کنندگان و برای مقیمان و معتکفان و برای رکوع کنندگان و سجود آرندگان یعنی نمازگذارندگان و حسان بن
ثابت رحمه الله درین باب مدحی گفته چنانچه در بسیار کتابها آورده‌اند تا غایتی که در روضة الاحباب نیز مذکور است که قیل
لي قل في علي مدحا ذكره يخمد نارا موصده قلت لا اقدم في مدح امرء ضل ذو اللب الى ان عبده والنبي
المصطفى قال لنا ليلة المعراج لما صعده وضع الله بظهري يده والقلب احس القلب قد ان برده وعلي
واضع اقدامه في محل وضع الله يده یعنی گفتند مرا که بگو در شان امیر المومنین مدحی و منقبتی که باز کرد آن نار و فرو نشاند آتش
سوزان را گفتم در جواب که اقدام نمی‌توانم نمود در مدح کردن مردی که راه گم کرده صاحب عقل از پرستش کنند او را و لیکن پیغمبر صلی الله علیه و آله
فرمود ما را که در شب معراج که عروج کرده بود بعالم بالا که در آن محل نهاد حق سبحانه و تعالی بر پشت من دست قدرت خود را و حال آنکه در
یافت دل من تحقیق خنکی آن دست را و علی علیه السلم نهنده بود قدمهای خود را در وقت انداختن بتان از سطح کعبه در موضعی که حق سبحانه و تعالی
نهاده بود دست قدرت خود را ازین حدیث شمه از مرتبه امیر المومنین علیه الصلوة والسلم معلوم میتوان کرد وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ
هَٰذَا بَلَدًا آمِنًا وَارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ مَنْ آمَنَ مِنْهُم بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ قَالَ وَمَن كَفَرَ فَأُمَتِّعُهُ
قَلِيلًا ثُمَّ أَضْطَرُّهُ إِلَىٰ عَذَابِ النَّارِ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ و یاد کن آنرا که گفت ابراهیم یعنی دعا کرد و گفت ای پروردگار من بگردان این مکان را
که برای تو در آن خانه ساختیم شهری ایمن از قحط و خسف و مسخ و روزی ده اهل این بلد را از میوه‌ها حق سبحانه و تعالی این دعا را مستجاب کرد و بعد
حکم فرمود تا جبرئیل یکی از دیههای فلسطین را که مشتمل بود بر ثمرات بسیار از زمین قلع ساخته بمکه آورد و هفت بار گرد خانه طواف
داده در زمین تهامه بر سه مرحله از مکه وضع کرد و آنرا بدین جهت طواف خانه طائف گویند و میوه اهل مکه از آنجاست پس ابراهیم تخصیص کرد
رزق را بمومنان و گفت روزی ده هر که ایمان دارد از آنان که ساکن این شهر باشند بخدای و بروز آخرت گفت خدای تعالی و هر که
کافر شود پس او را برخوردار گردانم اندکی یعنی همین در دنیا پس او را بیچاره کنم بسوی عذاب دوزخ و بد جاییست
دوزخ وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ و یاد کن آنرا
که بر میداشت ابراهیم اصلها و اساسها را از خانه کعبه و اسمعیل که با وی شریک بود در رفع بانکه سنگها جمع می‌آورد و بدست پدر میداد و گفتار
می‌برد و بعد از اتمام در دو پیروست نیاز بر داشته میگفتند ای پروردگار ما قبول کن از ما این کار خیر را بدرستی که تویی شنوای دعای
ما و دانا بنیتهای ما رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمَيْنِ لَكَ وَمِن ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُّسْلِمَةً لَّكَ وَأَرِنَا مَنَاسِكَنَا وَتُبْ
عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ای پروردگار ما بگردان ما هر دو را ثابت بر اسلام و مخلص مر ترا و گردان فرزندان ما را گروهی
گردن نهاده و منقاد و مرترا و روایت از صادق علیه السلم که مراد بامت مسلمه از ذریت ابراهیم بنی هاشم اند خاصه و بنمای ما را مواضع
که در آن افعال حج بجای باید آورد چون میقات برای احرام و عرفات برای وقوف و منی برای قربان و از ما در گذر آنچه اگر در عمل قصوری
و تقصیری که واقع شده باشد بتحقیق که تویی پذیرنده توبه مقران و بخشنده گناهکاران رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْهُمْ
يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ای پروردگار ما
برانگیز در میان ذریت ما یا امت مسلمه فرستاده از ایشان و بزبان ایشان آن ذریت ما از ترقی و غرقی باشد بدان رسول که بخواند برایشان کتاب
ترا و بیاموزد ایشان را قرآن و معانی آن و پاک گرداند ایشان را از گناه بسبب شرایع و احکام بدرستی که تو توانایی و قادر بر اجابت دعای
ما تویی و دانای محکم کار حق سبحانه و تعالی این دعا را نیز باجابت مقرون ساخته حضرت رسالت صلی الله علیه و آله را از اولاد اسمعیل مبعوث
گردانید و توریت طاهر و نیز توریه ازو فرمود و بجهت حفظ دین متین او که سید المرسلین است صلوات الله علیهم اجمعین وَمَن يَرْغَبُ

عن ملة ابراهيم الا من سفه نفسه ولقد اصطفيناه في الدنيا وانه في الآخرة لمن الصالحين و
کیست که باز گردد یعنی هیچکس باز نگردد از کیش ابراهیم علیه السلم مگر کسی را که خوار کرد نفس خود را یا جاهل نفس خود باشد چه هر که خالق خود را
نشناسد جاهل نفس خود است و هر آینه برگزیدیم ابراهیم را علیه السلم درین سرای بکرم و فتوت و نبوت و عبادت و خلت و عمارت
خانه کعبه و بدرستی که او در آن سرای از جمله فیروزیافتگان و پیغمبران است اذ قال له ربه اسلم قال اسلمت
لرب العالمين یاد کن آن وقت که گفت ابراهیم را علیه السلم پروردگار او تسلیم شو در هرچه حکم من بر آن جاری است گفت ابراهیم
که تسلیم کردم خود را پروردگار عالمیان را هرچه خواهد کند و آنحضرت تسلیم فرموده بود دل خود را از برای رحمن و زبان خود را از برای
برهان و تن خود را از برای نیران و ولد خود را از برای قربان و مال خود را از برای ضیفان ووصی بها ابراهیم بنیه
ويعقوب يا بني ان الله اصطفى لكم الدين فلا تموتن الا وانتم مسلمون و وصیت کرد بملت خود ابراهیم
پسران خود را و وصیت کرد یعقوب نیز اولاد خود را و ابو یعقوب گفت ای پسران من بدرستی که خدای تعالی برگزید برای شما
دین مرضی که اسلام است پس نمیرید مگر که شما مسلمان باشید یعنی بر دین اسلام بمیرید ام كنتم شهداء اذ حضر يعقوب الموت
اذ قال لبنيه ما تعبدون من بعدي قالوا نعبد الهك واله آبائك ابراهيم واسمعيل واسحق
الها واحدا ونحن له مسلمون آیا شما حاضر بودید هنگامی که آمد بیعقوب اسباب مرگ و آن وقت گفت یعقوب مر پسران
خود را چه چیز خواهید پرستید از پس من گفتند خواهیم پرستید خدای ترا و خدای پدران ترا که پدران ابراهیم و اسمعیل و اسحق اند ابراهیم که جد
بود پدر گفت زیرا که جد حکم پدر دارد و اسمعیل که عم بود نیز پدر فرمود زیرا که عرب عم را اب گویند نظر باتحاد اصل و ازین مقوله است
در گفتن آزر که عم بود و عبادت می کنیم خدای را که یگانه و یکتا است و حال آنکه ما مر این خدای را منقادیم بطاعت تلك امة قد خلت
لها ما كسبت ولكم ما كسبتم ولا تسئلون عما كانوا يعملون این جماعت یعنی ابراهیم و یعقوب علیهما السلم و اولاد
ایشان گروهی بودند که درگذشتند مر ایشان راست آنچه کسب کردند و مر شما راست آنچه کسب کردید و پاداش آن خواهید یافت
و شما پرسیده نشوید از آنچه بودند ایشان که عمل می کردند اعتقاد یهود آن بود که ابنا را بطاعت آبا ثواب دهند و بر کفر ایشان معاقب
سازند درین آیت فرمود که شما را باعمال ایشان ثواب خواهند ساخت و ایشان را بافعال شما مواخذت خواهند کرد وقالوا كونوا
هودا او نصارى تهتدوا قل بل ملة ابراهيم حنيفا وما كان من المشركين گفتند جهودان
مر اهل اسلام را که باشید از جمع یهود و گفتند ترسایان که ترسا شوید تا راه یابید بگو نه جهودی و نه ترسایی بلکه متابعت میکنیم کیش ابراهیم
در حالتی که آن ملت مایل است از همه کیشها براه راست و نبود ابراهیم علیه السلم از شرک آرندگان قولوا آمنا بالله وما انزل
الينا وما انزل الى ابراهيم واسمعيل واسحق ويعقوب والاسباط وما اوتي موسى و
عيسى وما اوتي النبيون من ربهم لا نفرق بين احد منهم ونحن له مسلمون بگویید ای متابعان ملت
ابراهیم در جواب آنها که گرویدیم بخدای تعالی و بدانچه فرود آمده است بما یعنی قرآن و بدانچه فرو فرستاده شده است بسوی ابراهیم
بیست صحیفه بوده است و بفرزندان او اسمعیل و اسحق و به نبیره او یعقوب و بفرزندان یعقوب و ایشان متعبد باحکام صحف بودند
و ایمان داریم بانچه داده شد موسی و عیسی را یعنی توریه و انجیل و سایر دلایل نبوت و بانچه عطا داده شده است پیغمبران را از کتب و معجزات
از نزد خداوند خود جدایی نکنیم میان یکی از ایشان در ایمان و ما خدای را گردن نهادگانیم فان آمنوا بمثل ما آمنتم به
فقد اهتدوا وان تولوا فانما هم في شقاق فسيكفيكهم الله وهو السميع العليم پس اگر ایمان آورند

یهود و نصاری

یهود و نصاری بمانند آنچه شما ایمان آورده اید بدان یعنی بهمه کتب و رسل پس بدرستی که راه راست یافتند و اگر برگردند پس جز این نیست که ایشان
در مقام خلاف و عداوتند و ترا ای پیغمبر از دشمنی ایشان اندیشه مکن پس زود باشد که خدای تعالی کفایت کند و از تو باز دارد شر یهود و نصاری
را او است شنوای مقالات موحدان و کافران باقرار و انکار و دانا باعتقاد هر دو گروه و ترسایان نیز طرح مخالفت افکنده با مسلمانان
مفاخرت آغاز نهادند که ما را صبغه ایست و شما را صبغه نیست و صبغه ایشان آن بود که مولود خود را بعد از هفت روز در آب معمودیت غوطه
دادندی باعتقاد آنکه از آب پاک گشتندی و مولودیست از غیر دین مسیحا و آنرا قایم مقام ختان دانستندی حق تعالی فرمود صبغة
الله ومن احسن من الله صبغة ونحن له عابدون که بگویید ای مسلمانان که ما متابعیم صبغة الله که دین خداست
و گویند مراد ختانست و آن تطهیر مسلمانانست و کیست نیکوتر از خدای تعالی از جهت دین و تلقین و تطهیر مؤمنان از آلودگی بدین و ما حق را
باتباع صبغة الله پرستش کرده ایم گفته اند صبغة الله رتبه ولایت و درجه محبت است برنگ دوستی آورد و از همه عالمش برگزید
مثل امیر المؤمنین و الائمه المعصومین صلوات الله علیهم اجمعین که برگزیدگان عالم اند و دوستان ایشان که کفان نوح نبی آدم قل اتحاجوننا
في الله وهو ربنا وربكم ولنا اعمالنا ولكم اعمالكم ونحن له مخلصون چون یهود و نصاری دعوی
باطل شرف و دوستی و عزت فرزندی حق سبحانه و تعالی کردند حق تعالی فرمود که بگو در جواب ایشان آیا مخاصمت میکنید با ما درین خدای تعالی و دعوی
اولویت و انتساب بحق میکنید و حال آنکه او پروردگار ماست و آفریدگار شما و چون ربوبیت او همه را لازم است پس عبودیت در همه واجب باشد و ما را
جزای کردارهای ماست و شما راست مکافات عملهای شما و ما مر او را مخلصانیم در اعتقاد و عمل ام تقولون ان ابراهيم واسمعيل واسحق و
يعقوب والاسباط كانوا هودا او نصارى قل ءانتم اعلم ام الله ومن اظلم ممن كتم شهادة
عنده من الله وما الله بغافل عما تعملون آیا میگویید ای جهودان و ترسایان که این پیغمبران و پیغمبرزادگان بودند بر دین یهودی
و این قول جهودانست یا بر کیش نصرانیت و این سخن ترسایانست بگو آیا شما داناترید یا خدای تعالی که ایشان را بدان دین مبعوث گردانید
و کیست ستمکارتر بر خود از آنکس که بپوشد گواهی که نزد او ثابت باشد از خدای تعالی این تعریض اهل کتابست بکتمان شهادت در باب نبوت حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله و نیست خدای تعالی بیخبر از آنچه شما میکنید از کتمان حق و بعضی برآنند که کتمان شهادت خلافت و امامت امیر المؤمنین ع کردند و این ام
و اشتر از تلك امة قد خلت لها ما كسبت ولكم ما كسبتم ولا تسئلون عما كانوا يعملون آن قوم که مذکور گردید
بودند رفتند و درگذشتند مر ایشان راست آنچه کسب کردند و شما نیز همان خواهید رسید که کرده اید و سؤال نمیشود از آنچه ایشان کرده
و این تکرار آیه برای تاکید و تقریر است جهت تنبیه و تحذیر سيقول السفهاء من الناس ما ولاهم عن قبلتهم
التي كانوا عليها قل لله المشرق والمغرب يهدي من يشاء الى صراط مستقيم زود باشد که گویند کم خردان از مردمان
یعنی یهود و منافقان مدینه که چه چیز باز گردانید مسلمانان را از قبله ایشان آن قبله که بودند بر آن یعنی بیت المقدس در وقتی که آنحضرت بعد از هجرت
بجانب بیت المقدس نماز گذارده بود و بانو شان بامر حق یهود ازین صورت مبتهج شده میگفتند که محمد صلی الله علیه و آله اگر دین ما ندارد باری بقبله ما
نماز میگذارد و با ما موافقت میکند بدین سبب قبله ایشان خاطر خطیر آنحضرت ملول گشت فرمان آلهی در رسید که روی از بیت المقدس
بکعبه آر جهودان و منافقان بعد از تحویل قبله زبان طعن گشودند و حق تعالی خبر داد که زود باشد که چنین گویند بگو مر خدایراست همه جهات مشرق
و مغرب و جنوب و شمال هرچه مقتضای وقت چنان میکند بر آن امر میکند خصوصیت جهت را نمی نماید هر که را خواهد بسوی راه راست که دین
اسلام و قبله ابراهیم است و هر که مستحق آن باشد وكذلك جعلناكم امة وسطا لتكونوا شهداء على الناس و
يكون الرسول عليكم شهيدا و همچنانکه قبله شما را ای مسلمانان افضل قبلها ساختیم و تولد امیر المؤمنین ع در آنجا نیز موجب فضیلت است

شما را هم گردانیدیم گروه عدل و برگزیده تا باشید گواهان برای انبیا بر منکران نبوت روز قیامت و باشد فرستاده من یعنی محمد صلی الله علیه و آله
بر راستی شما گواهی بعدل و تزکیه وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ
عَلَىٰ عَقِبَيْهِ وَإِنْ كَانَتْ لَكَبِيرَةً إِلَّا عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ
لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ و نساختیم قبله عبادت تو آن را قبله از آنکس که باز گردد بر پاشنه‌های خود یعنی رجوع کند بکفر خود و بدرستی که هست
تحویل قبله بزرگ و گران مگر بر آنها که خدای تعالی راه نمود ایشان را بقبله حق که مستعد آن گشته بودند و نیست خدای تعالی بفضل و کرم اگر ضایع گرداند
نماز شما را بهر طرف که گذارده اید و این جواب آنست که یهود می گفتند که آنکه بجانب بیت المقدس نماز گذارده اند و پیش از تحویل قبله وفات یافته
بر ضلالت مرده باشند مثل اسعد بن زراره و براء بن معرور حق تعالی فرمود که ضایع نکرد نماز شما را یا تباه نکند ایمان شما که به بیت المقدس و اشتهار
بدرستی که خدای تعالی بر مردمان مهربانست صلاح ایشان فرو نگذارد و بخشاینده است مر ایشان ضایع نکند و در کنز العرفان آورده که در
وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ دو وجه احتمال دارد یکی آنکه جعل مستغنی معنی تحویل باشد یا از باب اطلاق عام بود بر خاص و مراد از جعلنا حولنا باشد
و این بنابر آن قول است که آنحضرت توجه فرموده باشد در مکه پیش از هجرت به بیت المقدس چنانچه روایت کرده علی بن ابراهیم رحمه الله باسناد
خود از حضرت صادق علیه السلام که محول شد قبله بسوی کعبه بعد از آنکه رسول الله صلی الله علیه و آله سیزده سال نماز گذارده بود بسوی بیت المقدس
بعد از مهاجرت آنحضرت بمدینه مبارکه هفت ماه دیگر نماز گذارد بجانب بیت المقدس و بعضی نه ماه یا ده ماه یا شانزده ماه گفته اند
بعد از آن بامر الهی روی آورد بکعبه معظمه و ابن عباس نیز همچنین روایت کرده الا آنکه کعبه در میان خود و بیت المقدس حایل نمود و نماز
و وجه دوم بر حذف موصوف است و تقدیرش آنکه گردانیدیم ما قبله را جهتی که بودی بر آن یعنی کعبه و این وجه بنابر آنست که در مکه نماز
گذارده باشد بسوی کعبه چنانچه مذکور شد و بعد از آن روی آورده باشد در مدینه بسوی صخره بجهت تالیف یهود و پس بجزیره بر قول اول منسوخ
باشد که توجه بجانب صخره است و بر قول ثانی ناسخ که توجه بسوی کعبه است و قول اول اصح است زیرا که قول علمای اهل البیت است علیهم السلام
قَدْ نَرَىٰ تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا
كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ وَإِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ
عَمَّا يَعْمَلُونَ بدرستی که ما می بینیم گردانیدن روی ترا در جهت آسمان برای انتظار وحی در تحویل قبله بسبب طعن مخالفان پس چون ما توجه ترا تمام
دیدیم پس متوجه ساختیم ترا بآن قبله که میخواهی و می پسندی پس بگردان روی خود را در تمامت بسوی مسجد الحرام که محیط است بخانه کعبه و در روز دوشنبه
منتصف رجب در سال دوم از هجرت پیش از قتال بدر بدو ماه که آنحضرت در مسجد بنی سلمه دو رکعت از ظهر گذارده بود که این حکم نازل شد
هم در نماز با امیر المومنین و دیگر مومنان و مومنات روی از صخره گردانید و بمیزاب توجه فرمود و در آن حال زنان بجای مردان آمدند
و مردان بجای زنان قرار گرفتند و بعضی که شمه نفاق داشتند بتبعیت آنحضرت نگشتند و آن مسجد بذی القبلتین اشتهار یافت و بعد از آن
تخصیص خطاب جهت تصریح بعموم حکم امتش را گوید و هر جا که باشید در بر و بحر و سهل و جبل و شرق و غرب چون خواهید که نماز گذارید پس
بگردانید رویهای خود را بسوی مسجد مذکور چون کسی متمکن است اشاره به کعبه قبله آنکس است و آنکه متمکن نیست و دور است جهت است قبول
اصح نزد حرم و محقق آنکه داده شده اند کتاب آنرا می دانند که این تحویل با توجه درست و راستست و حکم آن از پیش پروردگار ایشان است
چه در توریه خوانده بودند که پیغمبر آخر الزمان بدو قبله نماز گذارد و آخر قبله که بدان نماز کند کعبه است و خدای تعالی غافل نیست از آنچه یهود می کنند
از انکار قبله وَلَئِنْ أَتَيْتَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ بِكُلِّ آيَةٍ مَا تَبِعُوا قِبْلَتَكَ وَمَا أَنْتَ بِتَابِعٍ قِبْلَتَهُمْ وَمَا
بَعْضُهُمْ بِتَابِعٍ قِبْلَةَ بَعْضٍ وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّكَ إِذًا لَمِنَ الظَّالِمِينَ

و سوگند ای اگر بیاری تو ای محمد برای آنانکه داده شده اند کتاب یعنی جهود و ترسا بهر معجزه و نشانی یعنی اگر بیاری هر حجتی و برهانی که از تو خواهند بر صحت
توجه بکعبه پیروی نکنند ایشان قبله ترا و تو نیز نیستی متابع مر قبله ایشان را و نیستند بعضی ایشان پیرو و متابعت کننده قبله بعضی زیرا که قبله
نصاری شرقی است و از آن یهود غربی و جمع میان این هر دو نا ممکن و اگر پیروی کنی بر سبیل فرض آرزوهای ایشان را در باب قبله از پس آنکه
آمد بتو از دانش آنکه قبله ابراهیم حق است بدرستی که باشی تو آن هنگام از متابعت ایشان نمایی از جمله ستمکاران این مبالغه است در قطع طمع ایشان
و شرطیه گاه مرکب از دو محال می باشد الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ
لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ آنانکه دادیم ایشان را توریه می شناسند پیغمبر را صلی الله علیه و آله همچنانکه می شناسند پسران خود را و بدرستی
که شناختن ایشان در باب پیغمبر عرفت اند زیرا که ممکن است که پسر از آن کس نباشد و بدرستی که گروهی از ایشان هر آینه می پوشند حق را از عوام و سفله
ایشان می دانند که می پوشند الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ آنچه درست و راستست از پروردگار تست پس مباش
خطاب بآنحضرت است و مراد امت یعنی مباشید از شک کنندگان در آنکه امر قبله من عند الله است نه از غیر او وَلِكُلٍّ وِجْهَةٌ هُوَ مُوَلِّيهَا
فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمُ اللَّهُ جَمِيعًا إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ و گروهی را از خدا پرستان
جهتی و قبله ایست که او روی بدان دارد پس شما ای مسلمانان پیشی گیرید بر دیگران در نیکوییها که یکی از آن توجه بکعبه است هر جا که باشید و بهر جهت قبله
که روی آرید شما و اهل کتاب بیارد خدای تعالی شما را و جمع کند روز قیامت برای امتیاز محق از مبطل بدرستی که خدای تعالی بر همه چیزی از احیا
و غیر آن قادر است وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَإِنَّهُ لَلْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ وَمَا اللَّهُ
بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ و از هر مکان و در هر زمان که بیرون آیی پس بگردان روی خود را هنگام نماز بطرف مسجد محترم و بدرستی که این امر که
کردی و کار تست فرمان پروردگار تست و خدای تعالی آگاه است از آنچه می کنید شما از امتثال و عدم آن وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ
شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَيْكُمْ حُجَّةٌ إِلَّا الَّذِينَ
ظَلَمُوا مِنْهُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِي وَلِأُتِمَّ نِعْمَتِي عَلَيْكُمْ وَلَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ و از هر جا که بیرون آیی
پس مقابل گردان روی خود را برای هر نماز بطرف مسجد حرام و هر جا که شما باشید ای امت در حضر و سفر بگردانید رویهای خود را یعنی همه بدن خود را
بسوی آن مسجد و تکرار علل اوست سه علت از برای تحویل ذکر فرموده بجهت تعظیم رسول و طلب رضای او و معلول آن را باز ذکر فرموده تا نباشد مر
یهود و مشرکان را بر شما در باب توجه بمسجد خصومتی و جدالی یهود می گفتند که محمد صلی الله علیه و آله دین ما را منکر است و قبله ما را معتقد و مشرکان طعنه میزدند
که این مرد چرا ملت دعوی کند و روی از قبله پدران خود بگرداند پس بجهت تحویل قبله بکعبه کسی را بر شما حجتی نماند مگر آنانکه ستم کردند بر نفس خود بعناد و مکابره از یهود
و بت پرستان که یهود می گفتند برای میل او بر آیین خود روی بکعبه آورد و مشرکان طعنه میکردند که محمد رغبت کرد بدین پدران و دیگر بار روی
بقبله ما کرد پس مترسید از ایشان در توجه بجانب کعبه و بترسید از من در مخالفت فرمان من و لاتم معطوف است بر لئلا یکون یعنی روی بکعبه آرید تا کسی را بر شما
حجتی نباشد و دیگر تا تمام کنم بفضل و کرم خود نعمت خود را که اختصاص بدست ملت حنیفیه بر شما و اکرام شما را بشرایع و احکام و امیر المومنین
صلوات الله علیه فرموده که تمام نعمت مردن بر بهشت رسیدن است كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِنْكُمْ يَتْلُو عَلَيْكُمْ
آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُمْ مَا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ کاف تعلق بنعمت دارد یعنی تمام کنم بر شما تمام
کفرت چنانچه در دینی تمام کردیم بارسال رسل و فرستادیم در میان شما فرستاده هم از شما که میخواند بر شما آیتهای که از قرآنست و پاک می گرداند
شما را از شرک و می آموزد شما را قرآن و حلال و حرام آن و تعلیم میدهد شما را آنچه نمیدانستید فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ
وَاشْكُرُوا لِي وَلَا تَكْفُرُونِ پس مرا یاد کنید بطاعت تا شما را یاد کنم بمغفرت یا بخوانید مرا بدعوت تا بخوانم شما را باجابت و آرید

مراد و رهنما یا یاد کنم شما را در آن سرا یاد کنید مرا در خلوتها یاد کنم شما را در جلوتها یاد آرید مرا در رخا یاد آرم شما را در بلا یاد کنید مرا در مجاهدت
تا یاد کنم شما را بهدایت یاد کنید مرا بصدق در اخلاص تا یاد کنم شما را باخلاص و مزید اختصاص یاد کنید مرا بعبودیت تا یاد کنم شما را بربوبیت یاد کنید مرا در حضر
تا یاد کنم شما را در قبر و مراد از این ذکر نه ذکر زبانست بلکه ذکر دل و جانست و سپاس داری کنید نعمتهای مرا و ناسپاسی مکنید یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ ای گرویدگان یاری خواهید بر قیام بحقوق الهی بشکیبایی که کلید درجاتست
و بنماز که مجمع عبادات است بدرستی که خدای تعالی با صابرانست بحفظ و حمایت و نصرت و رعایت ابن عباس رضوان الله علیه آورده که در قرآن
هر جا که یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا واقع است امیر و رئیس و سرور ایشان امیر المؤمنین است صلوات الله علیه وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ
أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَٰكِنْ لَا تَشْعُرُونَ و مگویید هر کس که کشته شود در راه خدای تعالی یعنی در جهاد که ایشان مرده‌اند بلکه ایشان زندگانند
در حضرت ما و لیکن شما نمیدانید کیفیت آن حیات وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ
وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ هر آینه می‌آزماییم شما را یعنی با شما معامله آزمایندگان میکنیم و آن آزمایش بچیزی از ترس از دشمن در غزایا اظلم
و گرسنگی بقحط و تنگی و نقصان بعضی مالها که بتاراج حادثات رود و نقصان در نفسها بجماری و ضعف و شیب و نقصان میوه‌ها بآفات سماوی
و ارضی یا مرگ فرزندان که ثمرهای باغ ولندو شارت ده صابران را بهر کرامت که ممکن است الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا
إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ آنکه چون برسد بایشان دشواری و زحمتی و مکروهی گویند ما از آن خداییم اقرار است بانقیاد حکم قضا و
اعتراف بتسلیم و رضا و ما بسوی حق بازگردیم که تا قرارست ببعث و نشور مرویست از صادق علیه السلام که چون خبر شهادت جعفر بن ابی طالب رضوان
الله علیهما بامیر المؤمنین رسید فرمود که إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ و پیش از آنحضرت کسی این کلمه در مصیبت نگفته بود و حق سبحانه آنرا پسندیده
گفت این سنتی که در وقت هر مصیبت زده که بوی اقتدا کند و این کلمه بگوید از من بروی صلوات و رحمت باشد چنانچه میفرماید أُولَٰئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ
مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ آنگروه که در مصائب رجوع بکلمه استرجاع نمایند برایشانست رحمتها از پروردگار ایشان
یعنی ثمرات جنت و آنگروه هم ایشانند راه یافتگان برضا و تسلیم و کلمه استرجاع که موجب ثواب عظیم است إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ
مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوِ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ
عَلِيمٌ بدرستی که صفا و مروه و آن دو کوه اند در مکه از نشانهای حج خانه خداست پس هر که قصد خانه کند باعمال مخصوصه حج در ماه
الحرام یا متوجه عمره شود که زیارت کعبه است بعملهای مخصوصه پس هیچ گناهی نیست بر وی که طواف کند بایشان و سعی نماید در میان ایشان چه کفار در
جاهلیت طواف این دو کوه میکردند و اهل اسلام آنرا از شعار عار می‌آمد حق تعالی خبر داد که طواف این دو کوه در حج و عمره بجای باید آورد زیرا که
و عده از شعایرست و هر که بطوع و رغبت خویش عملی نیکو بجای آرد و از زیادتی طواف یا حج و عمره بر سبیل تبرع پس خدای تعالی جزا دهنده و شکر
گوینده کانست و دانا باعمال بندگان إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ
لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ بدرستی که آنانکه بجحد و جحود می‌پوشند آنچه
فرو فرستادیم از سخنان روشن از نبوت و امامت و از احکام بعث و نشر و راه نمونی بنعت و صفت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله از
پس آنکه بیان کردیم آن هدی را برای مردمان از یهود و غیر آن در کتاب تورات و قرآن یعنی آنکه راستی شنیدیم از ایشان نخمی که دانند
آنگروه که پوشندگان حق اند خدای دور میکند ایشانرا از رحمت خود و لعن می‌کنند ایشانرا لعن کنندگان یعنی ملائکه یا جن و انس و لعن از خداوندان
سؤال لعنت است از حق تعالی برین وجه که اللَّهُمَّ الْعَنْهُمْ بعد از تمام فرار از لعن إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَبَيَّنُوا
فَأُولَٰئِكَ أَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَأَنَا التَّوَّابُ الرَّحِيمُ مگر آنها که بازگردیده اند از شرک بایمان و توبه کرده اند از کتمان و بصلاح آوردند

کارهای

کارهای تباه شده را و بیان کرده اند آنچه پنهان می داشتند پس ایشانند که بسبب توبه و اصلاح باز گردم بر ایشان برحمت و توبه قبول کننده‌ام توبه
گناهکاران مهربان که تعجیل نکنم در عقوبت ایشان إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ أُولَٰئِكَ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ
اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ بدرستی آنها که
کافر شدند و بمردند و حال آنکه ایشان کافر اند و کتمان کنندگان حق آنگروه آنها اند که بر ایشانست لعنت خدای تعالی بعد از مرگ ایشان و لعنت
فرشتگان و لعنت همه مردمان یعنی مؤمنان که ایشان بانابت موسوم اند و از ین ملاعین جاوید اند در لعنت یا در آتش دوزخ سبک کرده نشود از ایشان
عذاب و نباشند ایشان که مهلت داده شوند یا منظور نظر الهی گردند و هر که حق بر وی ظاهر شود و بسبب حقد و حسد و جاه دنیا کتمان آن کند در ین حکم داخل است
وَإِلَٰهُكُمْ إِلَٰهٌ وَاحِدٌ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَٰنُ الرَّحِيمُ و خدای شما معبودیست یکتا نیست هیچ معبودی مستحق عبادت مگر او که واحدست
در ذات و واحدست در صفات و واحدست در افعال اما آنکه واحدست در ذات که اگر غیر او با او شریک می بود در حقیقت او لازم می آمد ترکیب او از ما به
الاشتراک و ما به الامتیاز و هر مرکب محتاج است و هر محتاج ممکن و ذات او از شائبه امکان مبراست و اما آنکه واحدست در صفات زیرا که صفات
غیر او از غیرست و صفات او از نفس اوست و دیگر صفات غیر او زائلست و از و زائل نیست و دیگر صفات غیر او متناهیست و صفات او غیر متناهی
و دیگر موصوفیت ذات باری تعالی بصفات نیست بآن معنی که حال باشند در و ذات او محل آن صفات باشد و نه بآنکه استکمال ذات او بدین صفات
بود چه ذات عالی او مبدأ این صفاتست و استکمال مبدأ بچیزی که از مبدأ باشد موجه نیست بلکه ذات او بذاته مستکمل است و تحقق صفات کمال از لوازم
این استکمال ذاتیست و اما آنکه واحدست در افعال زیرا که با عدم او ممکن الوجودست و انقدر دوری و بعد که میان واجب الذات و ممکن الذاتست
آنقدر تفاوت در میان افعال ایشان متحقق است و فعل حق را بفعل بنده هیچ نوع مناسبتی و مشابهتی نیست فعل حق در غایت اتقان و استواریست
و فعل بنده در نهایت قصور و فتور و بی اعتباریست تعالی الله عن ذلک گویند قریش گفتند به پیغمبر که حق تعالی را وصف کن این آیه نازل شد
بخشاینده است در ترتیب اشباح مهربانست بر تقویت ارواح در مقام تخصیص فرمود بذکر الرحمن الرحیم که وصف رحمتست زیرا که ذکر احدیت
و فردانیت مفید قهر و شدتست پس تعقیب فرمود آنرا بذکر این وصف تا روح و راحت حاصل شود و قلوب را از هیبت الهیت و عزت فردانیت
اشعار باشد که خلق عالمیان و انسان نیست مگر از جهت رحمت و احسان إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ
وَالنَّهَارِ وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ
بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيَاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ
لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ بدرستی که در آفریدن آسمانها که خیمه ایست بی ستون بر افراشته و بی علاقه بر هوا معلق داشته و در آفرینش زمین که بساطیست
مبسوط و مهادیست مضبوط و از پی در آمدن شب و روز مر یکدیگر را بر سبیل تعاقب یا اختلاف ایشان در طول و قصر و سواد و بیاض و دیگر در کشتیهای
گران بار که میرود در دریای مواج زخار با آنچه نفع رساند بمردمان از تجارات و مکاسب و در آنچه فرو فرستاد خدای تعالی از آسمان از ابر
آب باران پس زنده ساخت و تازه گردانید زمین را بآن آب از پس مردگی و پژمردگی و پراکند و گسترد در زمین از هر جنبنده چون بهایم و سباع
و وحوش و غیر آن و در گردانیدن بادها از هر جهتی و در ابر فرو هشته و رام شده مر خدای تعالی را میان آسمان و زمین تا بهر طرف که حکم شود ببرود هر آینه
علامتهاست یعنی در هشت علامت که گفتیم نشانهایست از صنایع حکمت و بدایع فطرت مر گروهی را که خرد دارند و نظر تأمل در موجودات
کار فرمایند آورده اند که چون آیت عالی رایت وَإِلَٰهُكُمْ إِلَٰهٌ وَاحِدٌ نازل شد در مدینه کفار قریش گفتند که ما سیصد و شصت بت داریم و بسبب هم
این همه معبودان کار یک شهر ما راست نمی توانند ساخت و محمد صلی الله علیه و آله میگوید که من یک خدای دارم و کار همه عالم میسازد و اگر این
سخن باور و علامتی نماید ما براستی او اقرار کنیم آیه اولی الالباب إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ نازل شد مشتمل بر هشت علامت از

آیات قدرت الهی در خبر آمده که وای بر کسی که این آیت بخواند و در وی تفکر نکند وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ اللَّهِ أَندَادًا
يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِّلَّهِ وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرَوْنَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ
لِلَّهِ جَمِيعًا وَأَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ و از مردمان کسی هست که فرا میگیرد جز از خدای تعالی همتایان و شریکان یعنی بتان دوست میدارد
ایشان را چنانچه خدا را دوست می باید داشت و آنانکه ایمان آورده اند ایشان قوی تر و ثابت ترند در محبت مر خدا را بجهت آنکه [illegible]
می بینند و دوست میدارند و مومنان او را دوست میدارند و اول خدای تعالی ایشان را دوست داشت تا ایشان او را دوست گرفتند
چنانچه بر طریقت فرموده اگر نه يُحِبُّهُمْ گفتی نهال يُحِبُّونَهُ نرستی و چون ببینند و بدانند آنها که ظلم کردند باتخاذ انداد وقتی
که معاینه عذاب دوزخ را ببینند و آن محل شناسند آنکه همه قدرت و غلبه مر خدا راست و آن نیز بدانند که خدای تعالی سخت عذاب است
بر ایشان إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتُّبِعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَرَأَوُا الْعَذَابَ وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ یاد کن آن هنگام
را که بیزاری کنند آنانکه جمعی پیروی ایشان کرده اند از همان جمع که متابعت ایشان نموده اند و ببینند عذاب را هم تابعان و هم متبوعان و بریده شود
از ایشان سببها و رابطها که در دنیا داشتند از خویشی و دوستی و صحبت وَقَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا لَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَتَبَرَّأَ مِنْهُمْ
كَمَا تَبَرَّءُوا مِنَّا كَذَٰلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ وَمَا هُم بِخَارِجِينَ مِنَ
النَّارِ و گویند آنها که متابعت کرده بودند چون بیزاری متبوعان از خود مشاهده کنند کاشکی ما را بازگشتی باشد بدنیا تا بیزاری کنیم
از ایشان آنچنانکه ایشان بیزار گشتند از ما اینجا همچنانکه در آرزو نمودن عذاب را بدیشان نماید خدای تعالی کارها و کردارهای ایشان حسرتها
و پشیمانیها بر ایشان یعنی اعمال که بزعم ایشان حسنه بوده همه حبط و سبب حسرت شود و اعمال سیئه و نیستند تابعان و متبوعان بیرون آیندگان
از آتش يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ
مُّبِينٌ ای مردمان بخورید از آنچه در زمین است پاک و پاکیزه و پاکشیده و پیروی مکنید گامهای ابلیس را یعنی پی او مروید و روی از راه او بگردانید
بدرستی که او مر شما را دشمنیست آشکارا إِنَّمَا يَأْمُرُكُم بِالسُّوءِ وَالْفَحْشَاءِ وَأَن تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ
جز این نیست که میفرماید شما را شیطان یعنی وسوسه میکند ببدی و کار زشت یعنی گناهان نهان و آشکارا و دیگر وسوسه میکند که دروغ گویید
و افترا کنید بر خدای تعالی در تحلیل خبائث و تحریم طیبات آنچه نمیدانید حقیقت آن را وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنزَلَ اللَّهُ قَالُوا
بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ و چون گویند مر طایفه کفار را پیروی
کنید آنچه را خدای تعالی فرستاده است یعنی بحلال و حرام قرآن گویند آن نمیکنیم بلکه پیروی میکنیم آنچه یافتیم بر آن پدران خود را آیا متابعت
پدران می کنند و اگرچه بودند پدران ایشان که فهم نمیکردند چیزی را از امور دین و راه راست نیافته بودند وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا
كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَنِدَاءً صُمٌّ بُكْمٌ عُمْيٌ فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ و صفت پند
دهنده کافران و مخالفان چون صفت کسی است که بانگ میزند بجانوری که نمیشنود مگر خواندنی و آوازی و هیچ از آن فهم نمیکنند ایشان کرانند
[illegible] آوازی نمی شنوند حقیقت سخن او را و نمی یابند گنگانند از شنیدن کلام حق گنگانند از گفتن سخن درست کورانند از دیدن راه راست پس ایشان در
نیابند آنچه پیغمبران [illegible] ایشان گویند يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَاشْكُرُوا لِلَّهِ
إِن كُنتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ ای گروه گرویدگان بخورید از پاکیزها یعنی از حلالات آنچه شما را روزی داده ایم و سپاس گویید خدا را
از روزی حلال اگر هستید شما از روی صدق خاص مر او را پرستید إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنزِيرِ وَ
مَا أُهِلَّ بِهِ لِغَيْرِ اللَّهِ فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ بعد از امر بتناول حلال

میفرماید

میفرماید که جز این نیست که حرام کرده خدای تعالی بر شما مردار را که از وی انتفاع گیرید و آن چیزیست که ذبح نیافته باشد از حیوانات ماکول اللحم و خون و ان را
گوشت خوک را و همه اجزای وی مستثنی است از میته آنچه حیات در وی حلول نکرده مثل پشم و موی و پر و سم و دندان و شاخ و ناخن و استخوان [illegible]
بالاین تخم مرغ و شیر [illegible] که از اینها انتفاع میتوان گرفت و بسیار دیگر از محرمات هست که از سنت نبوی و الفاظ ائمه معلوم میتوان کرد و حرام کرد
آنچه آواز برداشته اند بآن در وقت ذبح برای غیر خدای تعالی یعنی بنام بتان یا غیر آن پس هر که درمانده و بیچاره گردد با اکراه یا گرسنگی بر وجهی که خوف تلف
نفس باشد در حالتی که ستمکار نبود و بقطع طرق یا خروج بر امام مفترض الطاعه یا طالب معصیت نباشد و نه تجاوز کننده از حد شرع [illegible]
بر وی هیچ گناهی نیست در تناول و انتفاع از آن بدرستی که خدای تعالی آمرزنده است مر کسی را که بحد الضرر از این محرمات بخورد و مهربانست [illegible] رخصت
داده ایشان را در خوردن محرمات إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ وَيَشْتَرُونَ بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَٰئِكَ
مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ
أَلِيمٌ بدرستی آنان از علمای یهود که می پوشند بجهت اخذ رشوه آنچه فرو فرستاده خدای تعالی از توریه و احکام آن و میخرند یعنی بدل میکنند بدان کتمان بهای اندک
آنگروه نمیخورند در شکمهای خود مگر آتش [illegible] در خوردن زیرا که اکل در غیر [illegible] مستعمل میباشد چنانچه گویند فلان مال فلان را خورد [illegible]
که تلف کرده باشد پس انجام مراد آنست که فردا آتش خورند چنانچه امروز رشوت میخورند یا آنکه در درون و بیرون ایشان آتش جای کرده و سخن نگوید خدای
تعالی با ایشان در روز رستخیز سخنی که در ضمن آن نفعی و لطفی و راحتی باشد و پاک نکند ایشان را از خباثت اعمال یعنی گناهان ایشان [illegible]
و مر ایشان راست عذابی دردناک أُولَٰئِكَ الَّذِينَ اشْتَرَوُا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَىٰ وَالْعَذَابَ بِالْمَغْفِرَةِ فَمَا أَصْبَرَهُمْ
عَلَى النَّارِ ذَٰلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ نَزَّلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِي الْكِتَابِ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ آنگروه آنند
که از روی جهالت بخریدند یهود راه محض گمراهیست بایمان و معرفت یعنی بدل کردند ایمان را بکفر و این معامله در دنیاست و اختیار کردند عذاب
جاودانی را بآمرزش ربانی و این سودای آخرتست چه چیز ایشان را شکیبا گردانید بر آتش و چنان آتشی که ابد الآباد در آن باید بود این عذاب مر ایشان راست بسبب
آنست که خدای تعالی فرو فرستاد توریه را براستی و ایشان حکم او را بپوشیدند و در کتمان آن کوشیدند یا قرآن را فرستاد و در مخالفت افزودند [illegible]
و بدرستی که آنانکه اختلاف کردند در توریه و در قرآن در خلاف و عناد و [illegible] لَّيْسَ الْبِرَّ أَن تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ
الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَٰكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَآتَى
الْمَالَ عَلَىٰ حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ
الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَٰئِكَ
هُمُ الْمُتَّقُونَ در این آیت عالی اشارت باصول خمسه که توحید و عدل و نبوت و امامت و معاد است و عبادات شرع که نماز و روزه و زکوة و حج
و جهاد است مفهوم و معلوم میشود صریحا و ضمنا علما اختلاف کرده اند در آنکه این خطاب عام است یا خاص بعضی گویند خاص است باهل کتاب
چه ایشان خوض بسیار می نمودند در امر قبله در وقتی که محول شد از بیت المقدس بکعبه معظمه و هر یک از یهود و نصاری دعوی مینمودند که توجه بقبله ایشان
و بعضی دیگر گویند که خاص باهل ایمانست چه ایشان میل بسیار داشتند بقبله خود شان که کعبه است و جماعتی دیگر برآنند که خطاب اعم است از هر کدام
و این قول بظاهر اشبه است که در وی تخصیصی نباشد که حق تعالی میفرماید که کمال بر مقصور نیست بامر قبله چه آنچه مطلوب و مقصود حقیقی است نه همین است و بس
بلکه آن این خصال است که [illegible] و ذکر خواهد یافت [illegible] الله تعالی [illegible] مرضی است خواه قلبی باشد یا لسانی یا جوارحی [illegible] غرض که آن اسمی است
که جامع جمیع طاعات و خیراتست که موجب قربت گردد و پس اسم عامی شد بر جمیع آنچه یاد کرده شد و اصل اتباع است [illegible]
خلاف [illegible] است از جهت اتباع او پس خلاصه آنکه حق سبحانه و تعالی میفرماید در تحقیق [illegible] هر چند [illegible] ایمان [illegible] است و اهل کتاب [illegible]

تصدیق کردند بآنچه یهود گفتند که عزیر ابن الله و نصاری گفتند المسیح ابن الله تعالی الله عن ذلک و دیگر یهود وصف کردند غنی مطلق را بفقر و خود را
بغنا که ان الله فقیر و نحن اغنیاء دوم ایمان بروز قیامت است و یهود و نصاری در آن کردند و گفتند به بهشت نروند مگر یهود و نصاری
که وقالوا لن یدخل الجنة الا من کان هودا او نصاری و دیگر می گفتند معذب نخواهیم بود در دوزخ مگر روزی چند
که وقالوا لن تمسنا النار الا ایاما معدودة و نصاری منکر معاد جسمانی بودند و این همه تکذیب روز بازپسین است سیوم ایمان
بملائکه است و یهود تصدیق آن نمی نمودند بلکه اظهار عداوت جبرئیل میکردند که من کان عدوا لله وملائکته چهارم ایمان بکتب الهی
و یهود منکر بودند بقرآن که افتؤمنون ببعض الکتاب وتکفرون ببعض پنجم ایمان بانبیاست علیهم السلام و یهود انبیا را بقتل آوردند
که ویقتلون النبیین بغیر حق و طعن و قدح در نبوت حضرت رسالت صلعم میکردند ششم بذل اموال است بر وفق امر الهی ایشان القای
شبهات باطله می نمودند و تحریف کتاب می کردند از برای طلب مال اندک که ویشترون به ثمنا قلیلا هفتم بپای داشتن نماز است و دادن
زکوة و ایشان منع مردم می کردند از بر و نیکی هشتم وفا بعهد است یهود نقض عهد کردند که وینقضون عهد الله من بعد میثاقه
نهم صبر بر بأسا و ضرا که تکلیف احکام توریة بود و ایشان قبول نمیکردند تا کوه بر سر ایشان واقع شد و گمان کردند که بر سر ایشان فرود خواهد آمد
وظنوا انه واقع بهم خذوا ما آتیناکم دهم صبر در کارزار است ایشان ابا نمودند و گفتند بپیغمبر خود موسی فاذهب
انت وربک فقاتلا انا ههنا قاعدون و امور مذکوره که از ایمان بخدا بود می باید بر وجهی باشد که علم بذات مخصوصه مقدسه وی حاصل
شود بطریق دلایل و براهین و علم بآنچه واجب بود از صفات ثبوتی که مثبت است باو که قادر است بر کل ممکنات و عالم است بجمیع معلومات
و حی و مرید و کاره و مدرک و قدیم و متکلم و صادق است و عادل است که بر وجه حکمت بالغه و مصلحت کامله افعال متقنه از وی صادر می شود و از
قبایح منزه است که نکند و روا ندارد و آنچه ممتنع است از صفات سلبی که منفی است باو که جسم و جوهر و عرض و محل حوادث و مرکب و دیدنی
نیست و شریک ندارد بلکه یکتاست در ذات و صفات از جمیع جهات و داخل است در وی علم بحدوث عالم و علم باصول آنچه متفرع است بر
حدوث دوم که ایمان بروز قیامت است این امر متفرع است بر امر اول زیرا که چون دانستیم که باری تعالی عالم است بجمیع معلومات و قادر است بر جمیع
ممکنات ممکن نیست که ندانیم صحت حشر و نشر را و داخل است در تحت روز بازپسین معرفت آن روز از ثواب و عقاب و حساب و میزان و صراط
و غیر ذلک و این هر دو مبدا و معاد بود سیوم از وسایط که ایمان بملائکه است داخل است در تحت آن آنچه متعلق است بادای رسالت ایشان
به پیغمبران با آنکه رسانند آنچه بر ایشان وارد شده و غیر ذلک چهارم که ایمان بکتابست داخل است در تحت کتاب قرآن و جمیع کتب منزله الهی
بر انبیا علیهم السلام پنجم که ایمان به نبیین است داخل است در تحت آن ایمان به نبوت و صحت شریعت ایشان سیما نبوت و شریعت سید المرسلین صلی الله علیه
و آله و داخل است نیز در تحت این امر ایمان با ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین زیرا که امامت فرع نبوت است چنانچه نبوت فرع توحید است
پس ایمان بخدا مستلزم ایمان برسول است و ایمان برسول مستلزم ایمان بامام و لهذا آنکه ایمان بامامت ائمه اثنی عشر ندارد مؤمن نیست و داخل است
نیز که جمیع انبیا و ائمه علیهم السلام پاک و مطهر و معصوم اند از وزر و در ادای رسالت و امامت صادق اند و سید و خاتم رسل محمد بن عبد الله است صلی الله علیه
و آله و دیگر آل بزرگوار وی صلوات الله علیهم پس باقی نماند چیزی که واجب باشد ایمان بآن الا که داخل است در تحت این و ترتیب این برین وجه
آنست که مکلف را مبدا و وسط و نهایتی است و معرفت مبدا و معاد که منتهی مقصود بالذات اند مراد از آن ایمان بخدای و روز بازپسین است و اما
معرفت وسایط پس آن تمام نمیشود مگر برسالت و آن تمام نمیشود مگر بامور سه گانه یکی ملکست که حامل وحی است و دیگر کتاب که نفس وحی است
و دیگر رسول که وحی بوی میرسد و می باید ایمان را بر اعمال جوارح مقدم داشت زیرا که اصل است و تا تنبیه باشد بر آنکه عمل قلب اشرف است
از اعمال جوارح چه ایمان تصدیق است که عمل قلبست و معنی این فقره از آیت آنست که نیست بر و نیکی عظیم که از ابواب خیر است آن اقتصار

باید کرد

در نماز

باید کرد و آنکه بگردانید رویهای خود را بسوی مشرق چون نصاری و بطرف مغرب چون یهود و لیکن چون نیکویی یعنی صاحب نیکویی آنکس است که گرود
بخدای تعالی بیکتایی و یکتایی او نه چون یهود و نصاری که عیسی و عزیر را در الوهیت شرکت می دهند و گرود بروز آخرت و متعلقات او و حصول
بهشت را بجز و اختصاص نه بر مثل یهودان و ترسایان و گرود بفرشتگان و همه را دوست دارد نه چون یهود که با جبرئیل دشمنی ورزند و
ایمان آرد بهمه کتابهای او نه چون احبار یهود که اختلاف می کنند و دیگر گرود بهمه پیغمبران نه چون اهل کتاب که ببعضی ایمان می آورند و ببعضی
نه امر دوم در تحقق ماهیت بر اتیان مال است که ابتدا اعمال است و وجه تقدیم این بر سایر اعمال اهتمام بشان مصارف تواند بود و آنکه چون
مال محبوب طبایع است بسبب امتثال امر الهی بمبارزش صرف کردن و قاطع بخل رسانیدن کار نفوس کامله است و اگر چه نماز افضل اعمال است
اما این نظر بغیر است چه اینجا اطاعت حق است و فایده و نفع بخلق مع ذلک دادن زکوة موجب تطهیر مال است از حرام و پاک کردن نفس از
رذیله بخل پس هم امر حق است و فایده خلق و هم فایده از برای وی و ضمیر علی حبه احتمال دارد که راجع بمال باشد یعنی اتیان با حب او اما اولی آنست که راجع بحق باشد
که دلالت بر اخلاص تمام دارد و در ترتیب ذوی القربی را مقدم داشت زیرا که فقیر مرکب را که قرابت معطی او اولی است بصدقه از غیر زیرا که او
جامع است میان صدقه و صله قرابت دیگر ذکر یتامی است زیرا که نابالغ صغیر فقیر که والد نداشته باشد و قدرت بر کسب نداشته باشد اهتمام
و اهتمام در باره او هم خواهد بود و از آنکه او دون از بود و دیگر مساکین اند زیرا که مسکین کسی است که قادر نیست بر چیزی که بر آن معاش تواند کرد
یا قادر است با معاش و وفا نمی کند پس این کمال احتیاج است مع ذلک سوال نمیکند دیگر ذکر ابن سبیل است که راه گذریانند چه ایشان منقطع
شده اند از مال و خان و مان خود و مشقت سفر برخود نهاده اند و چیزی ندارند پس مدد باید کرد و بمال آنجای خود باز گشت توانند نمود و دیگر ذکر سایلان
است بحکم واما السائل فلا تنهر حق سوال اصناف شوان گذاشت هر چند فی الحقیقة او را احتیاجی نباشد چه ایشان از کسانی اند که آخرت را می کنند
و در حدیث آمده که سایل را حق است اگر چه بر اسب سوار باشد و لهذا امیر المؤمنین صلوات الله علیه جمع فرموده حق سوال را و نماز کردن مخصوص آن
حضرت گشت و دیگر ذکر رقابست و آن بندگانی اند که خود را مکاتب ساخته اند و از برای نجم کتابت معونت طلبند یا بندگانی را بخرند و آزاد کنند
اگر چه در مرتبه سابقه نمیشد اما این عمل مستلزم ثواب عظیم است و معنی این فقره آنست که بدهد مال خود را بر دوستی مال یا بر دوستی تبارک و تعالی
حق که خالصا لوجه الله باشد خویشان و درویشان او بی پدران که خورد سال باشند و محتاجان که سوال نکنند و راه گذریانند که هیچ در دست
ندارند و درویشان خواهند و را و در بهای بندگان مکاتب که خواهند خود را از خواجه باز خرند یا بندگانی که بخرند و آزاد کنند امر سیوم در
تحقیق ماهیت بر اقامت صلوة است و ایتاء زکوة و نماز افضل اعمال بدنی است بحکم حافظوا علی الصلوات چنانچه مذکور شد
هر که محافظت نماز نماید بآنکه شرایط و ارکانش نیکو بجای آورد و نماز نیز محافظت او کند که ان الصلوة تنهی عن الفحشاء والمنکر
یا امر نماز او را محفوظ دارد از آفات و این موجب کمال تهذیب اخلاق او گردد و بطریق اهل البیت علیهم السلام وارد شده که آنچه سبب تقرب
بنده است بخدای تعالی بعد از معرفت بهتر از نماز نیست و اول چیزی که در قبر از بنده پرسند نماز خواهد بود و در فضیلت او همین کافی است که بنده
در حالت نماز با خدای تبارک و تعالی راز میگوید و دیگر دادن زکوة است و زکوة بر دو قسم است زکوة مال و زکوة فطره و زکوة مال در نه
جنس که هر یک از آن بنصاب رسیده باشد با دیگر شرایط چنانچه در کتب فقهیه مقرر است و آن شتر و گاو و گوسفند و طلا و نقره و گندم و جو
و مویز و خرماست و در غیر آن واجب نیست و آن در لغت بمعنی طهارت و نمو آمده پس اگر اخراج زکوة نکنند باقی مانده حق فقرا در مال او و مانع آن بخل است پس
در هنگام مرگ گشته بتصرف در مال حرام متصف شده و بر ذیلت بخل پس هر گاه اخراج زکوة نمود پاک شد مال او از حرام و بری شد نفس او از
بخل پس اخراج زکوة مطهر نفس و مال باشد و اما نما او آنست که چون اخراج زکوة کرد برکت تمام در مال او پیدا می شود و ثواب عظیم می یابد و اختلاف کرده اند که
مراد از این ایتاء زکوة واجب است یا مندوب بعضی گویند که واجب است پس اگر در فقره اولی که و آتی المال است نیز واجب باشد تکرار لازم می آید گویند که آن از

مندوب است و جماعتی گویند که آن نیز از واجبات است لیکن مراد دفع حاجات ضروریست مثل اطعام مضطر که آن نیز بقدر ضرورت واجبست و نفقه واجبه
و نذور و کفارات لازمه تا اینجا عام‌تر از واجب و مندوب باشد یا مراد آنجا بیان مصارف باشد و اینجا ادای آن و حث بر آن پس در هر موضع واجب
باشد والله اعلم و معنی این فقره اینست که و بگذارد نماز مفروضه را با شرایط و ارکان و بدهد زکوة مقرره را در وقت آن امر چهارم در تحقق اینست
بر وفا بعهد است و آن کار جوانمردان صاحب کمال است و حسن عهد از خصال بزرگان بستوده خصال و در حدیث آمده که لا دین لمن لا عهد له
کمال دین‌داری نیست کسی را که او رعایت عهد نکند و مراد این عهد و تولیت که ابتدا آن از حق تعالی بوده باشد که حضرت حق از بندگان خود عهد گرفته
بر السنه رسل که عمل بطاعات و قربات و نیکی کنند و اجتناب از معاصی و منهیات نمایند و ایشان قبول نموده‌اند پس باید که بآن وفا کنند نه مثل اهل کتاب
که نقض آن نمودند و قول دیگر آنکه ابتدا و التزام آن عهد از مکلف باشد و این می‌تواند بود که میان او و حق جل و علا باشد یا میان بنده و حضرت رسول صلعم
یا میان آنحضرت و سایر مردم اما آن عهد که میان مکلف و حق تعالی است آنست که التزام بنذر و وعود و ایمان نموده باشند و وفا بآن واجبست و اما
آنچه میان بنده و حضرت رسول است آنست که بیعتی معاهده کردند و بیعت شجره از قبیل نصرت و امداد و اعانت آنحضرت در دفع و قمع دشمن دین و جهد
در جهاد و موالات با احبا و معادات با اعدا و معاهده در غدیر خم از نصب امیر المؤمنین صلوات الله علیه و قبول کردن ایشان آنحضرت را بامامت
و خلافت درین نیز داخل است پس در کردن آن وفا نمایند تا در سلک ارباب بر باشند و مستحق مدح گردند و اگر نقض آن کنند مقرر است که مستوجب
ذم خواهند بود مثل اهل کتاب و آنچه میان آنحضرت و سایر مردم است بعضی از واجبات است مثل آنچه لازم است ایشان را از عقود و معاوضات
از تسلیم و تسلم و شرایط لازمه و غیر ذلک و بعضی دیگر از مندوبات مثل وفا بمواعید و در بذل مال و غیر آن امر پنجم در تحقق اینست بر صبر بر فقر
و فاقه و بر مصیبت و زوال مال و تعب و رنج و مرض و پریشانی احوال و جهد و اجتهاد در هنگام جهاد و صبر صفتی نهایت مقبول و مرضی است و
منقبت صبر همین بس که بمضمون إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ عون الهی در دنیا با ایشان است و بفحوای إِنَّمَا يُوَفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُم
بِغَيْرِ حِسَابٍ مزد ایشان در عقبی بسیار و بی‌پایان و نصب الصابرین که درین آیت علی المدح است دلالت تمام دارد بر فضیلت صبر بر دیگر صفات
چه هرگاه ذکر کرده شد صفات کثیره در مقام مدح یا ذم تغییر اعراب در اوصاف وقوف یافت معقول اکمل و اتم می‌باشد چه کلام نزد اهل
اعراب گویا که چند نوع از کلام است و چند ضرب از بیان و نزد اتحاد اعراب یک وجه است و یک جمله و لکن که در کلمه البأساء چه داخل باشد چه او
عام‌تر از مشقت مال و بدن است و رنج هر دو داخل دارد و کلمه الضراء خاص ببدن است و صوم در کلمه الضراء داخل دارد چه تحقیق چنانچه از مرض متضرر
می‌شود و گرسنگی نیز متضرر می‌شود و ثواب بسیار برنج مترتب است چه در تکلیف شاقی است جامع میان کسر نفس و تعب بدن و صرف مال و تجرد
از شهوات و اقبال و توجه بحق است و وعید تمام مترتب است بر ترک حج چنانچه مذکور خواهد شد در آل عمران انشاء الله و در روزه داشتن نیز
اجر جزیل مترتب است و تشبه بملائکه اعلی و قطع ماده شیطانیه و کسر قوه شهویه حیوانیه و نصرت قوت عاقله ملکیه از صوم حاصل است و در فضیلت او
أَنَا أَجْزِي کافیست درین اضافه در روزه‌داران مرتبه بلندیست و درجه ارجمند و کلمه البأس که درین آیه شریفه وقوع یافته بمعنی جهادست او
در لغت سختی و شدتست و حرب را بوی تسمیه کرده‌اند زیرا که در و شدت و عذاب می‌باشد در بذل نفس و مالست بجهت اعلای اسلام
و اقامت شعار ایمان و آن از اعظم ارکان اسلامست چنانچه در حدیث آمده که بالای هر بر و نیکوئی بر و نیکوئی است که کشته شود در سبیل
خدا و بر و نیکوئی دیگر نیست و امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرموده که جهاد بابیست از ابواب جنت که میگشاید حق سبحانه و تعالی بر روی
دوستان خود و اوصاف مذکوره در آیت کریمه از برای جمع است پس از شرایط بر آنست که جمع باشد در بار جمیع این اوصاف که اگر یکی ازین
اوصاف نباشد مستحق وصف بر نگردد و لهذا حق سبحانه و تعالی حصر فرموده صدق و تقوی را بجمعی که جامع جمیع این صفات باشند
و معنی باقی آیه آنست که و دیگر صاحب بر وفا کنندگانند بعهد خود چون عهد کنند و این عهد با حق و خلق می‌باشد چنانچه مذکور شد و انبیا

صبر

صبر کنندگانند بر فقر و فاقه و در رنج و سختی خوارج و صوم باشد یا غیر آن و در هنگام کارزار و مقاتله این گروه که موصوف‌اند باین صفتها آنانند
که بتحقیق راست گفتند در دین و این طایفه ایشانند پرهیزکاران از همه ناشایسته‌ها و محققان گفته‌اند که کمالات انسانیه با کثرت شعب آن منحصر در
سه چیز است صحت اعتقاد و حسن معاشرت و تهذیب نفس اما صحت اعتقاد تصدیق حق سبحانه و تعالی است و سایر مؤمن به و حسن معاشرت
مواسا کردن بمال با ارباب استحقاق و تهذیب نفس اقامت صلوة و زکوة و وفا بعهد و صبر بر مکاره و مجموع درین آیه مذکورست پس این
آیه جامع کمالات انسانی باشد و در حدیث آمده که کسی بمضمون این آیه عمل کند پس بتحقیق که او استکمال ایمان نموده و در نهج البلاغه مذکورست که همام
که یکی از عابدان آن زمان بود از امیر المؤمنین صلوات الله علیه سؤال کرد از متقیان که وصف فرما که متقیان کیانند آنحضرت فرمود که متقیان در دنیا اهل
فضایل‌اند که گفتار ایشان صواب است و پوشش ایشان جامه‌های خرب بر روی تواضع روند و چشم از محارم الله پوشند و علم نافع را استماع نمایند و اگر بر
ایشان بلا نازل گردد چنان صابر باشند که گویا آن رخا و عافیت ایشانست و اگر نه آن بودی که حق تعالی اجل ایشان را مقرر ساخته در وقت معین مرتب
قرار نمی‌یافت ارواح ایشان در اجساد ایشان یک طرفة العین از برای شوق ثواب و خوف از عقاب و خالق در چشم ایشان بزرگست و دون خالق خورد و
میان ایشان و بهشت چنان است که گویا می‌بینند که ایشان در آنجا بنازند و نعمت‌اند و میان ایشان و دوزخ نیز آنچنان که گویا مشاهده می‌کنند که در آنجا معذب
معذب‌اند و دلهای ایشان دایما محزونست و همیشه مردم از شر ایشان مصون و جسد ایشان ضعیف است و نحیف و حاجات ایشان اندک و خفیف
و نفوس ایشان پاکیزه و عفیف‌اند و صبر می‌نمایند در ایام قصیره و چون یقین دارند که در عقب خواهد بود راحات طویله تجارات ایشان همه سود است و روش
ایشان همه مسعود و اگر اراده دنیا نمایند حق تعالی آنچه آرزوی ایشانست آماده گرداند اما آنان به اختیار دست داشته‌اند و خود را فدای احکام الهی
تعالی کرده‌اند و در شب اقدام را استوار ساخته‌اند از برای رضای حضرت رحمن گاهی بنماز و وقتی بتلاوت قرآن بر وجه ترتیل و تفکر و آواز حزین با ناله و افغان
بکنند و دوای درد قلوب بآن می‌کنند هرگاه که رسیدند بآیتی که در و تشویقی هست میل دل می‌نمایند بسوی آن بجهت طمع ثواب و نفسهای ایشان بر می‌آید
برای شوق در آن باب و چنان گمان می‌برند که نصب العین این آیت ایشانند و هرگاه بآیتی گذر کنند که در و تخویفی فهم می‌شود گوش دل بآن داشته و چنان
انگاشته که زفیر و شهیق جهنم در اصول گوشهای ایشان وقوع یافته پس ایشان افتاده‌اند که اوساط خود را از زمین نهاده‌اند بجهت سجده حق و پیشانیها
خود را فرش خاک ساخته و دستهای خود را گسترده و زانوها و اطراف اقدام خود را اسیر کرده برای رضای رب الارباب در فکاک رقاب و اما روز شیمه
ایشان حلم است و شیوه ایشان علم شعار ایشان احسانست و دثار پرهیزکاری و در اخوان و خوف الهی چنان در رفته ایشان که ناظر خیال کند که
بیمارانند و حال آنکه مرضی در بین ندارند و مخالطه مردم را امر عظیم می‌شمارند و راضی نیستند باعمال قلیل و کثیر اعمال را کثیر نمیدانند بلکه خود را در اعمال متهم می
دانند و از آن ترسان و لرزان‌اند و اگر کسی ایشان را بامر طاعت نسبت داد از آن ترسانند و میگویند که ما خود و خود را بهتر میدانیم از غیر ما
و خدای تعالی داناترست باحوال ما بار خدایا ما را مگیر بآنچه ایشان در باره ما میگویند و بگردان ما را بافضل آنچه ایشان گمان می‌برند و بیامرز ما را بانچه که ایشان
ندانند و علامت ایشان آنست که می‌بینی که قوت تمام دارند در دین و حزم و استواری در لین و ایمان کامل در یقین و حرص در علم و علم در حلم و قصد
در غنی و خشوع در عبادت و تحمل در فاقت و صبر در شدت و طلب در حلال و نشاط در هدایت و دوری از طمع و خوف و شوق است که این اوصاف
شیمه مبین ائمه معصومین و صدیقین است صلوات الله علیهم يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلَى الْحُرُّ
بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالْأُنْثَى بِالْأُنْثَى فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتِّبَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَاءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ ذَٰلِكَ
تَخْفِيفٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ فَمَنِ اعْتَدَىٰ بَعْدَ ذَٰلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ ای مؤمنان و گرویدگان فرض کرده شد بر شما مماثلت و برابری
بعد از تعدی و ستم در کشتگان آزادی بآزادی و بنده به بنده و زنی بزنی باید دانست که شرایط قصاص پنج است اول قتل محقون الدم باشد
پس مسلم را قصاص نتوان کرد بمرتد و حربی دوم تکلیف قاتل پس کودک و دیوانه را قصاص نتوان نمود و عاقل سیم انتفاء ابوت است پس

وجه در قصاص شود اگر چه پدر و پسر و جهارم مساوات در دین است پس قصاص نتوان کرد مسلم را اگر چه بنده باشد بکافر و اگر خود آن کافر ذمی
باشد پنجم مساوات در حریت است پس قصاص نشود آزاد و حر را بعبد و درین صورت تنها دیت و قیمت لازم شود و تفصیل در کتب فقهیه مبین است
پس هر که جرم فرو گذاشته شود برای او از جهت برادر او چیزی ضمیر له و اخیه هر دو بقاتل راجع است و اخ عافی است که ولی مقتول است یعنی
گشتن ترک کرده شود و از برای او قتل و راضی شود از وی بدیت چه ورثه مقتول مخیرست میان یکی از سه چیز قصاص یا دیت یا عفو پس اگر قصاص
می شود و قصاص او در قتل عمد اختیار می تواند کرد و در شبه عمد و خطا که دران دیت است و اگر در قتل عمد که صلح بدیت کرده پس بر قاتل است بعد از
صلح از پی رفتن به نیکوی و آن طلوع و رغبت است در دادن دیت و اگر دادن دیت بوارث مقتول بر وجه مقرر و نیکوی نه باهمال و بدخوی
و از ابی عبد الله ع مرویست که بر عافی است اتباع بمعروف که نشدد و نکند در طلب دیت و اگر معسر باشد مهلت دهد تا وقت یسار و مطالبت
نکند زیاده بر حق خود و بر معفو له است اداء آن نزد امکان این عفو از قصاص بدیت یا با دیت یکبار رخصت شمارا از پروردگار شما و مهربانی
و بخشایش از و در تسهیل امر و تحصیل نفع پس هر که از حد در گذرد بعد از آنکه عفو کرده باشد یا دیت ستانده و بعد قاتل را بکشد یا غیر قاتل را برای قصاص
بقتل رساند یا قاتل ستم کند بعد از آنکه ولی را کشته و دیت داده و دیگری را بکشد پس مر او راست در آخرت عذابی دردناک **وَلَكُمْ
فِي الْقِصَاصِ حَيَوٰةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ** و مر شماراست در حکم قصاص بقا و زندگانی یعنی چون کسی قصد
و بخوف قصاص از آن باز ایستد آن شخص از کشتن سالم ماند و او از قصاص ایمن شود پس حکم قصاص سبب بقای شماست ای خداوندان عقل تا
که بپرهیزید از قتل ناحق ارباب تفسیر رحمهم الله آورده اند که قصاص ازاله حیاتست و ازاله شی نفس آن شی نمی باشد پس مراد آنست که مر شماراست
در حکم قصاص حیات چنانچه مذکور شد چه در حکم قصاص نفوس محفوظ می مانند پس در حیات باشد و چه حیات که اهل کفر و ظلم جماعتی را می کشتند بعوض
یکی و گاه غیر قاتل را بجای قاتل می کشتند و این سبب اثارت فتنه بود و ممکن که نفس قصاص سبب نوعی از حیوة باشد و آن حاصل است بباز ایستادن
از قتل و آن حیوة دو نفس میشود بلکه جماعتی و آن حیات عظیم است که تنوین او مفید آنست و علما بیان رحمهم الله می گویند که این کلمات در غایت
ایجاز و نهایت اعجاز است که از ایجاز قصرست زیرا که عرب تعبیر کرده اند ازین معنی بالفاظ کثیره مثل **قتل البعض احیاء للجمع** کشتن
بعضی زنده ماندن جماعتی است و دیگر **اكثروا القتل ليقل القتل** بسیار کنید کشتن را تا کم گردد کشتن و اوجز همه آنست که القتل
انفی للقتل است و آیه کریمه ازین وجه ابلغ است از چند وجه اول آنکه قول ایشان بعمومش صحیح نیست زیرا که قتل ناحق کنند و ترک قتل
از روی ظلم بلکه او عین است و اگر تخصیص کنند و گویند از روی قصاص انفی است نه از روی ظلم پس تقدیر باید کرد و این در آیت مفید این معنی نیست
بی تقدیر دوم قتل از روی قصاص انفی نیست مر قتل را از روی ظلم از آن حیثیت که قتل است بلکه از آن حیثیت که قصاص است و این حیثیت معتبر
در آیه نه در کلام ایشان سیوم غرض اصلی حیاتست و نفی قتل که مراد است بجهت حصول حیاتست پس تنصیص بر مقصود اصلی اولی است چهارم از
بی ضرورت مستهجن و ناخوش است و در کلام ایشان تکرار است و در آیت نه پنجم حروف ملفوظ معتبرست و اینجا نه مکتوبه و آن در آیت
ده است و در کلام ایشان چهارده ششم اغلب در کلام ایشان اسباب خلافت و در آیه با وجود غایت و جازت سبب فاصله است
هفتم ظاهر قول ایشان مقتضی آنست که شی سبب انتفاء نفس خود شود و این محال است و در آیه نوعی از قتل که قصاص است سبب نوعی از حیات
بشدن و این مستبعد نیست بسبب ظهور تغایر هشتم صنعت تقابل مرعی است در آیه که لفظ قصاص و لفظ حیات است و در آنجا مرعی نیست نهم
مشتمل است بر لفظی که صلاحیت تفال دارد که حیاتست و در کلام ایشان مشتمل بر لفظ قتل دهم آیت مشتمل بر دو اسم است و ادوات و کلام
ایشان بر سه اسم و ادات و اعتبار کنند ادات شریف را در آیه یکی است و در کلام ایشان دو و اگر اعتبار تنوین کنند و برابری می کنند
ادوات را با تی میان ایجاز یا و تی اسما بحال خود یا آنکه افعل تفضیل بی که و در لام او اضافه نباشد مستعمل بمن می باشد پس تقدیر کلام چنین

بود

است که **العقل انفی للقتل من كل شيء** پس ایجاز تقصیر کجا ماند نظر آیت و الله اعلم **كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ
الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ** فرض کرده شد بر شما چون حاضر شود
یکی را از شما اسباب و علامات مرگ از مرض و غیر آن اگر بگذارد مالی بسیار وصیت کردن برای پدر و مادر و برای خویشان و نزد
با نصاف نوشته شد این وصیت نوشتنی بحق و راستی بر پرهیزکاران از حرمان والدین و اقربا گویند که این حکم منسوخ است به آیه مواریث
و قرار بر میراث لیکن نسخ رافع وجوبست نه جواز بر تقدیر نسخ و اجماع منعقدست بر مشروعیت وصیت از ثلث و منقولست از امام محمد باقر ع
که وصیت از برای وارث نیز جایزست **فَمَنْ بَدَّلَهُ بَعْدَمَا سَمِعَهُ فَإِنَّمَا إِثْمُهُ عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ**
پس هر که تبدیل کند امر وصیت را یا قول موصی را بعد از آنکه شنیده باشد پس جز این نیست که گناه تبدیل باشد بر آنکه تبدیل ایشان کنند و وصیت
موصی از آن بری باشد بدرستی که خدای تعالی شنواست هم کلام موصی را و هم قول مبدل را و داناست بنیت موصی و تبدیل وصی **فَمَنْ
خَافَ مِنْ مُوصٍ جَنَفًا أَوْ إِثْمًا فَأَصْلَحَ بَيْنَهُمْ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ** پس هر که بداند و دریابد از وارث
و غیر از وصیت کننده میلی از حق بباطل بسهو یعنی چیزی که بآن وصیت جایز نیست مثل محرمات یا بزه کاری بعمد با آنکه زیاده از ثلث باشد یا آنکه
در و اضراری باشد مر وارث را پس اصلاح کند میان موصی لهم و میان ورثه پس بر وی هیچ وبالی نیست در وی نیست بدرستی که خدای تعالی آمرزنده
مر موصی را چون تجاوز کرده و مهربانست بر وصی که از مضمون وصیت درگذرد **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ
كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ** ای آنکسانی که گرویده اید فرض کرده شد بر شما روزه داشتن همچنانکه
فرض کرده شده بود بر آنکه پیش از شما بودند یعنی این عبادت خاص شما نیست بلکه هیچ امتی از بقای این طاعت آزاد نبوده اند و این
ترمود تا بر این امت شاق نباشد و این فرض بسبب آنست تا شاید که شما بپرهیزید از معاصی و متقی شوید بر شروع در صوم که شکننده آرزو است
**أَيَّامًا مَعْدُودَاتٍ فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ
طَعَامُ مِسْكِينٍ فَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ وَأَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ** روزه دارید روزی چند شمرده
مراد روزه رمضانست که بیست و نه یا سی باشد یا می گویند این روزها ایام البیض است در هر ماهی و عاشورا که قبل از روزه رمضان فرض
بوده پس هر که باشد از شما که اهل تکلیفند بیماری که بسبب روزه داشتن بیماری او زیاده می شود یا بر حال سفر بود و وقتی که سفر معصیت نباشد
و مسافت مسافت شرعیه که قصد کرده باشد با شرایط دیگر پس بر و واجبست بشمار آن روزها که افطار کرده بود در روزهای دیگر روزه داشتن
و بر آنکه ایشان که توانند که روزه و نخواهند که بدارند و بعضی گویند که اینجا لا مضمرست و تقدیرش **لا يطيقونه** یعنی که نتوانند روزه
داشتن بواسطه مانعی چون پیری و شیر دادن یا کمی او و بار داری که وضع حملش نزدیک باشد و غیر آن فدیه واجبست و آن خوردن درویش
است بازای هر روزی مدی از طعام یا نصف صاع از آن بنا بر وجه اول حکم آیه منسوخ باشد بدانی پس هر که زیادتی کند بطوع خود و نیکوی
زیادت از مقدار فدیه بدهد یا بیشتر از یک مسکین را طعام دهد پس آن تطوع بهترست مر او را بسبب زیادتی اجر روزه داشتن شما نیکوی
علیم است مر شمارا اگر هستید که بدانید فضیلت صوم را **شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ
مِنَ الْهُدَىٰ** آن روزها که گفتیم ماه رمضانست آن ماهی که فرو فرستاده شد در وی قرآن یعنی ابتدا نزول در و بوده یا نزول قرآن در
فضیلت و حرمت ذکر یافته یا تمام قرآن در ماه رمضان از لوح محفوظ بآسمان دنیا آمده و از انجا آیت آیت یا سوره سوره بر وفق مصالح
بندگان نازل شده در حالتی که راه نماینده است مردمان را و دلایل روشن است از حلال و حرام و از حدود و احکام و سایر شرایع
دین که جدا کننده است میان حق و باطل **فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ وَمَنْ كَانَ مَرِيضًا أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ فَعِدَّةٌ**

من ایام اخر یرید الله بکم الیسر ولا یرید بکم العسر ولتکملوا العدة ولتکبروا الله علی ما هدیکم ولعلکم
تشکرون و هر که بیمار باشد یا در سفر بود پس بر او لازم و واجبست قضاء آن روزه بعدد روزها از ایامی دیگر و تکرار ذکر مرض و سفر
دلیل است بر تاکید امر بافطار و بانکه آن عزیمت است نه رخصت و جایز نیست ترک آن و آنکه در آیه کریمه فافطر تقدیر کرده‌اند خلاف ظاهرست و حال
آنکه جماعت بسیاری بر وجوب افطار در سفر رفته‌اند از جمله ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین چنانچه طبرسی رحمه الله آورده که از ابی عبدالله جعفر الصادق
علیه السلم روایتست که روزه دارنده در ماه رمضان در سفر مثل افطار کننده است در حضر و نیز از آن حضرت روایتست که اگر مردی
در سفر روزه دارد بمیرد من بر او نماز نکنم و دیگر اخبار معتبره نبویه بسیار درین باب وارد است چه میخواهد خدای تعالی بشما آسانی و نمیخواهد بشما دشواری
لاجرم مریض و مسافر را امر بافطار فرموده و گویا این جواب سوال مقدرست تقدیرش آنکه چون مریض و مسافر فرض روزه ساقط شد پس چرا قضا باید
کرد و میفرماید در جواب که اراده کرده در بدن شما آسانی را پس امر بافطار فرموده و اراده نموده بقیام نمودن شما روزه را تعویض عظیم و ثواب
جسیم امر بوجوب قضا فرموده و آنکه بزرگی او را یاد کنید یعنی گویید در شب عید فطر بعد از نماز مغرب و عشا و صبح و نماز عید و مگر شما شکر
گویید بر نعمت تیسیر و اجر و ثواب روزه و اذا سألک عبادی عنی فانی قریب اجیب دعوة الداع اذا دعان فلیستجیبوا لی
ولیؤمنوا بی لعلهم یرشدون و چون بپرسند ترا ای محمد بندگان من از صفت من یا معامله من با ایشان در وقت دعا پس من نزدیکم
بعلم و اجابت این غایت غایات است مبالغت اجابت که جواب را موقوف بر تبلیغ رسول نداشت و گفت که بگو بلکه گفت من نزدیکم باجابت
اجابت میکنم خواندن خوانند را چون مرا بخواند در هر جا که باشد و این دلیل است بر آنکه او منزه است از مکان که اگر او را مکان بودی بهر [illegible]
بایشان نزدیک نبودی پس من حاجت خوانند و روا میکنم اگر خیر بود و اجابت حالی بود و تاخیر میکنم اگر خیر در آنست و رد میکنم اگر مضرت در
آنست پس باید که بخوانند مرا و طلب اجابت از من کنند و باید که بمن ایمان بیاورند یا ثابت باشند تا شاید که براه راست بیایند و بعضی گویند که مراد ازین دعا
دعای روزه داران است که دعای ایشان [illegible] اجابت احل لکم لیلة الصیام الرفث الی نسائکم هن لباس لکم وانتم لباس
لهن علم الله انکم کنتم تختانون انفسکم فتاب علیکم وعفا عنکم فالان باشروهن وابتغوا ما کتب الله لکم
در بدایت حال مسلمانان را در شبهای رمضان تا وقت نماز خفتن یا خواب کردن زیادت اجازت مفطرات نبود و چون این امر بر مردم مشکل بود و از ایشان
گاهی واقعه واقع می‌شد بواسطه غلبه شهوت مباشرت از برای سهولت ایشان فرمود که حلال کرده شد مر شما را شب روزه مباشرت با زنان خود
ایشان پوشش‌اند مر شما را و شما نیز لباسید مر ایشان را تشبیه هر یک از زوجین بلباس استعاره است بآنچه در میان ایشان است از شبه زیرا که لباس
می‌پوشاند بدن و عورت را و هر یک از ایشان می‌پوشاند بدن و عورت خود را بسبب صاحبش از غیر خود چه اگر آن نمی‌بود منکشف بود عورت او
نزد غیر او و دانست خدای تعالی در ازل آنکه شما باشید که خیانت کنید با نفسهای خود و ستم روا دارید بر خود بمباشرت در غیر وقت آن پس رجوع کرد بر
رحمت و او بارتکاب مفطرات در شبهای روزه و عفو کرد از شما آن خیانت را پس اکنون مباشرت کنید با ایشان در لیالی صیام و بجویید
آنچه نوشته است خدای تعالی برای شما در لوح محفوظ یعنی فرزند مراد آنست که غرض اصلی از مباشرت باید که طلب تقاضای نسل باشد نه مجرد التذاذ و شهوت نفس
وکلوا واشربوا حتی یتبین لکم الخیط الابیض من الخیط الاسود من الفجر ثم اتموا الصیام الی اللیل ولا
تباشروهن وانتم عاکفون فی المساجد تلک حدود الله فلا تقربوها کذلک یبین الله آیاته للناس لعلهم
یتقون و بخورید و بیاشامید در شبهای صوم تا وقتی که روشن شود مر شما را رشته سفید که کنایه از روشنایی روزست از رشته سیاه که
اشارت بتاریکی شبست از صبح بیان خط ابیض است چون بعضی رشته سفید و سیاه را بر پای بسته بمفطرات اشتغال مینمودندی تا وقتی که میان بیاض
و سواد فرق پدید آمدی ناگاه که من الفجر نازل شد دانستند که مراد نور صبح است و بعضی این قول را رد کرده‌اند زیرا که لازم می‌آید تاخیر بیان

از وقت

از وقت حاجت و آن باتفاق ممتنع است و اما تاخیر بیان از وقت خطاب جایزست نزد اکثر و مستلزم عبث نیست از آنکه مراد از فهم نشود چه جایزست
که مراد بخطاب استعداد امتثال و عزم باشد بر فعل مامور به بعد از آنکه بیان تام شود بر عزم لیکن سزاوار آنست که این پیش از دخول رمضان
باشد تا لازم نیاید تاخیر بیان از وقت حاجت پس باتمام رسانید روزه را تا شب و زمان عبادت از طلوع صبح دوم است تا ذهاب حمرت مشرقی
و مباشرت مکنید زنان را و حال آنکه شما مقیمان باشید در مسجدها و بر قول اصح مراد ازین مساجدیست که نبی یا وصی نبی صلوات الله علیهم در آنجا با جماعت
مسلمانان نماز جمعه گذارده باشند و آن چهار مسجدست مسجد مکه و مسجد مدینه و جامع کوفه و جامع بصره که اعتکاف درین چهار مسجد منعقد می‌شود و بعضی مسجد
مداین را در صحت الحاق کرده‌اند آنچه گفته شد در باب روزه و متعلقات آن اندازهاست که حق تعالی در دین مقرر فرموده پس بدان نزدیک
مشوید مبالغه است در منع تجاوز از آن همچنانکه تبیین این احکام فرمود بیان می‌کند خدای تعالی نشانهای خود را از اوامر و نواهی و وعد و وعید
برای عامه مردمان شاید که پرهیز کنند از حدود و در گذرند ولا تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل وتدلوا بها الی
الحکام لتأکلوا فریقا من اموال الناس بالاثم وانتم تعلمون و مخورید مالهای شما که واقع است در میان شما یعنی مال یکدیگر را مخورید
بناشایست چون دزدی و قمار و خیانت و ظلم و غصب و عقود فاسده و رشوه و فرو مگذارید و القا مکنید مر آن مالها بسوی حکام ستمکار
یا بعضی از آن مالها برشوت بحکام مدهید تا بخورید بحکومت ایشان مقداری از مالهای مردمان بظلم و ستم یا بسوگند دروغ یا گواه زور و شما میدانید
که ستم میکنید یسئلونک عن الاهلة قل هی مواقیت للناس والحج ولیس البر بان تأتوا البیوت من ظهورها
ولکن البر من اتقی وأتوا البیوت من ابوابها واتقوا الله لعلکم تفلحون سوال میکنند ترا ای محمد از
ماههای نو معاذ بن جبل و غیره از حضرت رسالت صلعم پرسیدند که سبب چیست که جرم ماه گاه گاه باریک می‌نماید و فربه و در ایام نور را تمام میکند
و دیگر باره روی بتناقص می‌نهد حق سبحانه و تعالی [illegible] ازلی میدانست که ایشان را حکمت نقصان و کمال [illegible] و دانستن فهم نیست جواب در معرفت
فایده آن فرستاد و گفت آن ماهها نشانهاست هنگام و وقتهاست برای مردمان در [illegible] و عده زنان و مدت حمل و زمان رضاع
و فصال و آجال دینها و تحقیق شرطها و علامت وقتها برای حج که موسم آن را دانند و حکمت زیاده و نقصان آن در فواید رب العالمین و تفسیر کبیر
مذکور شده و ذکر آیه دلالت تام دارد بر آنکه صوم برؤیت ثابت می‌شود نه بعدد زیرا که حق جل و علا نص فرموده که اهله معتبرست در مواقیت
و اگر آن معتبر نبود بتخصیص توقیت بعدد منفرد بود و نیست نیکویی بآنکه در آیید بخانها از پشتهای آن در عهد جاهلیت کسی که بحج یا عمره احرام گرفتی
بر وی حرام بودی از در خانه در آمدن اگر از اهل مدر بودی از بام در آمدی یا بر دیوار سرای فرجه ساختی و اهل وبر از پس خیمها در آمدندی
و باعتقاد این عمل را بر تمام دانستندی و تارک آن را فاجر خواندندی حق سبحانه و تعالی میفرماید که این نیست و لیکن نیکویی کسی است که از خشم
خدای تعالی بترسد و از اعمال زمان جاهلیت پرهیز کند و در آیید بخانها در حال احرام و غیره از درهای آن و بترسید از خدای تعالی و پاس اوامر
و نواهی او دارید مگر شما رستگاران شوید وقاتلوا فی سبیل الله الذین یقاتلونکم ولا تعتدوا ان الله لا یحب المعتدین
و بکشید و کارزار کنید در راه خدای تعالی آنانی که با شما کارزار می‌کنند و از حد در مگذرید یعنی ابتدا مکنید بقتال ایشان تا اول ایشان آغاز
کنند و گویند این حکم را آیه سیف منسوخ است بدرستی که خدای تعالی دوست نمیدارد ستمکاران را واقتلوهم حیث ثقفتموهم واخرجوهم
من حیث اخرجوکم والفتنة اشد من القتل ولا تقاتلوهم عند المسجد الحرام حتی یقاتلوکم فیه فان قاتلوکم
فاقتلوهم کذلک جزاء الکافرین نزول این آیه بعد از صلح حدیبیه بود سال دیگر اصحاب را آنکه دوست داشتند که در رفتن بیت بقضای
عمره که مبادا قریش از عهد گذشته طرح جنگ افکنند و امر قتال در شهر حرام و بلد حرام مکروه بود حق تعالی فرمود اگر جنگ کنند جنگ کنید چنانچه
در آیه پیش فرمود و دیگر فرمود که بکشید مقاتلان خود را هر جا که بیابید ایشان را در حل و حرم و بیرون کنید ایشان را از آنجا که شما را بیرون

گروه یعنی مکه و شرک آوردن ایشان سخت‌تر است از کشتن شما ایشان را در حرم و مقاتله مکنید کافران را نزد مسجد الحرام مراد مکه و حرم است
وقتی که ایشان کارزار کنند با شما در حرم و در و جنگ حرمت کنند پس اگر ایشان ابتدا به قتال شما کنند پس بکشید ایشان را و باک مدارید که ایشان
حرمت حرم برطرف نهاده‌اند و اول به مقاتله کرده‌اند همچنین است پاداش کافران ستمکار فَإِنِ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ پس اگر
بازایستند از شرک پس به درستی که خدای تعالی آمرزنده است گناهانی را که ورزیده‌اند که از کفر مرتکب شده‌اند مهربان است که برکت اسلام ایشان را دار السلام
رساند وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ فَإِنِ انْتَهَوْا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ و با
مشرکان قتال کنید تا آن غایت که فتنه نباشد یعنی اثر شرک نماند و باشد پرستش و طاعت مر خدای را پس اگر مشرکان بازایستند از کفر پس نیست
ستمکاری یعنی جزای آن مگر بر ستمکاران الشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ وَالْحُرُمَاتُ قِصَاصٌ فَمَنِ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ
فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ ماه حرام یعنی ذی القعده این سال که
بعمرهٔ قضا میروید بماه حرام یعنی ذی القعدهٔ ماضی که شما را منع کردند یعنی اگر جنگ کنند ایشان در آن ماه حرام شما را از مکه باز داشتند شما در این ماه
حرام اگر قتال کنند بعوض آن دمار از ایشان برآرید و حرمتها را مساوات است یعنی ترک حرمت شما این ماه را بدل است از ترک حرمت ایشان
آن ماه را پس هر که با شما ظلم کند با ابتدا مقابله پس چون شما نیز بر او ستم کنید یعنی قتال نمایید این لفظ بر سبیل مشاکله است و مراد که جزای او بدو
رسانید بمانند آنچیزی که بر شما ستم کرده است و بترسید از خدای تعالی و پرهیزکاری کنید و بدانید که خدای تعالی با پرهیزکاران است بنصرت و
معاونت وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ و
چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله عزم عمرهٔ قضا فرمود جمعی گفتند که ما توشه نداریم و آنها را که دست رس است بما چیزی نمیدهند
حکم شد که نفقه کنید ای توانگران در راه خدای تعالی که جهاد است و می‌گفتند بدستهای خود خود را بورطهٔ هلاکت یعنی بخل مورزید که مؤدی هلاک
وال است و نیکوئی کنید با خازنان در رستی که خدای تعالی دوست میدارد نیکوکاران را وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ فَإِنْ أُحْصِرْتُمْ فَمَا
اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ وَلَا تَحْلِقُوا رُءُوسَكُمْ حَتَّى يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحِلَّهُ و تمام کنید حج و عمره را یعنی مناسک و حدود و فرائض
و سنن و آداب آن تمامی بجای آرید برای خدا نه چون کفار که طواف و تلبیه بنام بتان می‌کنند پس اگر باز داشته شوید اگر منع از جانب دشمن است
که بمکه و مشعر و عرفات حاضر نمی‌توانید شد و ملبس باحرام بوده‌اید قربان بکنید و حلال بگردانید خود را آنچه احرام از و بسته بودید خواه در حرم و
خواه خارج حرم اما واجب از شما ساقط نمی‌شود و اگر منع از بیماری و خوف و کم شدن قوت و کم گشتن راحله باشد پس بر شماست آنچه میسر شود
از قربانی پس اگر احرام بحج بسته بود آن را بمنا باید فرستاد و اگر بعمره بسته بود بمکه ارسال باید نمود و متراشید سرهای خود را یعنی از احرام برون
میایید تا برسد قربانی بمحل او که منا است یا مکه و اگر معتمرست تقصیر باید کرد و از همه حلال میشود و درین حال از همه چیز مگر از نساء تا سال آینده حج
بجای آرد اگر واجب بوده باشد و اگر نه بطواف نساء کنند در آینده اگر سنت بوده و اگر کسی از موقفین را دریافت حج او صحیح است و الا
فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ بِهِ أَذًى مِنْ رَأْسِهِ فَفِدْيَةٌ مِنْ صِيَامٍ أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ نُسُكٍ فَإِذَا أَمِنْتُمْ فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ
إِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ وَسَبْعَةٍ إِذَا رَجَعْتُمْ تِلْكَ عَشَرَةٌ كَامِلَةٌ ذَلِكَ
لِمَنْ لَمْ يَكُنْ أَهْلُهُ حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ پس هر که باشد از شما بیمار در وقت
احرام او را رنجی از سر او چون صداع یا جراحت یا غلبهٔ جانوران و بدین سبب ضرورت بود که سر تراشد پس بر وی است فدیه دادن از روزه
آن روزها که سه روز روزه بدارد یا صدقه است و آن طعام دادن ده مسکین را مدی از طعام یا از قربانی و آن گوسفندی است که قربان کند
پس چون امن شوید از مرض و خوف عدو و غیر آن پس هر که تمتع گیرد بعمره بسوی حج یعنی هر که جمع کند میان حج و عمره در سفری واحد بطریق تمتع

مرکز

بدانکه اقسام حج سه است تمتع و قران و افراد و صورت تمتع احرام بعمره است بسوی حج از میقات و هفت نوبت طواف خانه کعبه کردن
و دو رکعت در مقام ابراهیم علیه السلام نماز گذاردن و سعی میان صفا و مروه نمودن هفت نوبت و قصر موی سر کردن یا غیر سر و باز روز
هشتم ذی الحجه از مکه احرام بستن و نهم در عرفات بودن تا غروب و بازگشتن بمشعر و بعد از فجر در آنجا بودن و بمنا رفتن بعد از آن و رمی
جمرهٔ عقبه کردن و بعد از آن ذبح نمودن و باز سر تراشیدن در روز نحر و رفتن و طواف خانه کردن و دو رکعت نماز طواف در مقام
گذاردن و سعی میان صفا و مروه نمودن و طواف نسا بجای آوردن و باز دو رکعت نماز در مقام گذاردن و در شب ایام تشریق در منا
بیتوته کردن و در روز او هر روز بر هر جمره و از آن سه جمره هفت سنگ انداختن و در روز سیم آن اگر آنجا باشد همچنین کند و الا نه و مفرد حج
… ابر عمره مقدم میدارد و قارن نیز چنین میکند الا آنست که او سیاق هدی می‌کند نزد احرام و مفرد و در این آیت میفرماید که هر که تمتع
باشد پس بر او لازم است آنچه میسر شود از قربانی شکرانهٔ آنکه او را توفیق داد و در جمع میان دو عبادت پس هر که نیابد قربانی یعنی بها آن قادر
نبود پس حکم او روزه داشتن است سه روز پیوسته در ایام حج دو روز پیش از عید که روزه و هشت آن نیز حکم پیوسته دارد و در روایت
هفت روز دیگر روزه داشتن چون باز گردید بوطن خود این ایام سه و هفت ده عدد تمام است و اگر چه فهم کمی از این ده عدد و آن دیگر معلوم نیست
لیکن چون واو بمعنی او آمده مثل مَثْنَى وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ ازالهٔ این وهم فرمود و تعیین ده عدد و اگرچه عشره نیز مستلزم کمال است لیکن آن مفید
بلیت بدل است از روی اجزا و ثواب این حکم حج تمتع مرکسی راست که نباشد اهل او از مجاوران مسجد حرام یعنی این فرض آنکس است که دور است
از مکه بدوازده میل و زیاده از هر جانب و بعضی گویند اصح چهل و هشت میل است از هر جانب و فرض آن دو دیگر مذکور شد و بترسید از خدای
تعالی در آنچه در باب حج صادر شد محافظت نمایید و بدانید که خدای تعالی سخت عقوبت برکسی که حفظ امر و نهی نکند الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَعْلُومَاتٌ
فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلَا رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمْهُ اللَّهُ وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ
الزَّادِ التَّقْوَى وَاتَّقُونِ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ زمان حج ماههای معروف و مشهورست یعنی شوال و ذی القعده و ذی الحجه پس هر که
فرض کرد بر خود در این ماهها حج را بایقاع نیت و تلبیات اربع پس باید که از جماع و ملاعبه با زنان پرهیز کند یا کلام بیهوده نگوید و دروغ
نگوید و ارتکاب محظورات ننماید و قول لا والله و بلی والله نگوید یا جدال و لجاج ننماید و آنچه می‌کنید از نکوئی میداند آن را خدای تعالی و توشه
برگیرید قومی از قافله بی زاد و راحله قصد حج کردندی و در مکه اظهار احتیاج نموده از اهل قافله چیزی طلبیدندی حق سبحانه و تعالی
فرمود که توشه بردارید تا بر دل مردم گران نباشد چه بهترین توشها پرهیزکاری است از طمع و تشویش دادن مردم و سؤال کردن از ایشان
و اشارتی است که سفر آخرت نیز هست چه سفر آخرت صعب است و چون سفر دنیوی از توشه لابد است پس برای سفر اخروی نیز زاد و توشه اولی
و انسب است و آن زاد تقوی است و بترسید از من ای خداوندان عقل لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ
فَإِذَا أَفَضْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ فَاذْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ وَاذْكُرُوهُ كَمَا هَدَاكُمْ وَإِنْ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ
الضَّالِّينَ نیست بر شما گناهی از آنکه بجویید و طلب کنید در موسم حج روزی از پروردگار شما بواسطهٔ تجارت بعضی از عرب جمع تجار را
که بحج آمدندی میگفتند داج لا حاج این آیه رسید تا حاصل حق سبحانه و تعالی فرمود که سود و معامله ایشان را از فیض حج باز ندارد
بشرط آنکه مقصد اصلی و مقصود کلی حج باشد پس چون برگردید از موضعی که آن را عرفات گویند پس یاد کنید خدای را نزدیک مشعر حرام و آن
موضعی است معین و یاد کنید او را درین مکان یاد کردن نیکو چنانکه شما را راه نمود بمناسک حج و بدرستی که بودید شما پیش از هدایت حق تعالی
یا قبل از بعثت ای مطلق که محمد است صلعم از جملهٔ راه نایافتگان ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ
إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ پس از رو خطاب با قریش و خلفای ایشان است و ایشان از حمس گفتندی از جهت تشدد ایشان در کیش خود

که همه عرب را وقوف بعرفات بودی و ایشان در مزدلفه واقف شدندی و بدین صورت ترفع کردندی بر خلق و ننگ داشتندی از
مساوات موقف در افاضه نیز برایشان و دیگر باز گشتندی حق سبحانه و تعالی فرمود که باز گردید از آنجا که باز می گردند همه مردمان و طلب
آمرزش کنید از خدای تعالی بتحقیق خدای تعالی آمرزنده است گناهان گذشته مستغفران را مهربانست بر آنکه حج گذارد فَإِذَا قَضَيْتُمْ مَنَاسِكَكُمْ
فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا فَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ
مِنْ خَلَاقٍ پس چون بگذارید و بجای آرید کارهای حج و لوازم آنرا ایشان یاد کنید و ثنا گوئید خدایرا همچو یاد کردن شما پدران خود را رسم جاهلیت
آن بود که اشراف عرب بعد از فراغ از مناسک در پیش حرم یا در میان مسجد منا و جبل الرحمه بایستادندی و در رفعت نسب و شهرت آبا
و اجداد و مفاخرت کردندی حکم شد که همچنانکه پدران را یاد می کنید خدایرا ذکر کنید بلکه ذکر او بیشتر و بزرگتر از آن زیرا که او پدران
شما را بدان مناقب و مراتب اختصاص داده بود پس از مردمان کسی هست که میگوید ای پروردگار ما بده ما را در دنیا فلان چیز یعنی متاع محقر دنیا
میطلبند و نیت خواهند تو دنیی را و آنرا نیست نصیبی و بهره اگر دعای کافرست از نعمت آن سرای بی نصیب افتاده و اگر مؤمن است آن بهره که
مؤمنان دیگر دارند او ندارد وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ و از
مردمان کسی باشد که گوید ای پروردگار ما عطا کن ما را درین سرای نکوئی یعنی توفیق طاعت و در آن سرای نکوئی یعنی درجات و گفته اند
حسنه این جهان زن صالحه است و حسنه آن عالم حور بهشتی و عذاب النار زن بدخو … أُولَٰئِكَ لَهُمْ
نَصِيبٌ مِمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ آن گروه که خیر دنیا و آخرت طلبند مر ایشانرا بهره است از آنچه عمل کردند یعنی …
خواست … و خدای تعالی زود شمارست بعد از آنکه شمار همه خلایق کند وَاذْكُرُوا اللَّهَ فِي أَيَّامٍ مَعْدُودَاتٍ فَمَنْ تَعَجَّلَ
فِي يَوْمَيْنِ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ وَمَنْ تَأَخَّرَ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ لِمَنِ اتَّقَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ
و یاد کنید خدایرا یعنی تکبیر گوئید در روزهای شمرده که ایام تشریق است و آن سه روز باشد بعد از عید اضحی و ابتدا تکبیر بعد از نماز ظهر عید
اضحی است تا پانزده نماز کسی را که بمنا باشد و در غیر آن ده عقب ده نماز پس هر که شتاب کند و از منا برود در روز دوازدهم و دوازدهم
ذی الحجه پس بر وی هیچ گناهی نیست و هر که تأخیر کند و سه شب در منا باشد بر وی نیز حرجی نیست و مطلقا وزر و وبال نباشد مر کسی را که پرهیزد
بعد از او از حج و تا آخر عمر تقوی شعار خود سازد و بترسید از خدای تعالی و بدانید که شما بسوی خدا محشور خواهید شد و بمجازات … خود
خواهید رسید وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهِدُ اللَّهَ عَلَىٰ مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ
و از مردمان هست آنکس که خوش آید ترا و در شگفت اندازد سخن گفتن او در مصالح زندگانی دنیا و گواهی می آورد خدایرا بر آنچه در دل اوست
یعنی میگوید که دل و زبان من یکیست و حال آنکه ستیزه ترین خصمانست وَإِذَا تَوَلَّىٰ سَعَىٰ فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ
وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفَسَادَ و چون برگردد از حضرت تو برود بشتابد در زمین مدینه تا تباهی کند در آن و تباه گرداند کشت زار …
و هلاک کند چهارپایانرا و خدای تعالی دوست ندارد … معصیت و تباهکاری را وَإِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ
بِالْإِثْمِ فَحَسْبُهُ جَهَنَّمُ وَلَبِئْسَ الْمِهَادُ و چون گویند مر این منافق را بترس از خدای تعالی … حمیت جاهلیت … ارتکاب گناه پس بسنده
مر او را جهنم که نام آتش است که روز جزا او را بآن عذاب کنند و بد جای … آتش وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ
اللَّهِ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ و از مردمان کسی هست که میفروشد نفس خود را یعنی جان بذل میکند بطلب خشنودی خدای و آن امیر المؤمنین ع
بود که در شب غار بر فراش سید مختار صلعم … گرفت و جان فدای آنحضرت کرد و جبرئیل و میکائیل علیهما السلام آنحضرت را … و حق جل علا
محافظت کرد … تا صباح و در آیت سابق گویند که در شان اخنس بن شریق … نزول یافته و بعضی گویند درباره مخالفان و معاندان … امیر

المؤمنين

المؤمنین ع وارد شده و خدای مهربانست به بندگان خود که در طلب رضای او جان فدا می کنند و … دور عاصی نمی شوند
مثل اهل بیت رسول الله علیهم السلام يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَافَّةً وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ
إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ ای کسانی که ایمان آورده اید بظاهر در آئید در اسلام همه شما یکبارگی و ثابت باشید بران و پیروی مکنید گامهای
شیطان را یعنی از وساوس شیطان باحکام منسوخه قیام منمائید بدرستی که شیطان مر شما را دشمنی است … اگر بوساوس خود شما را … می سازد
فَإِنْ زَلَلْتُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْكُمُ الْبَيِّنَاتُ فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ پس اگر بلغزید شما از جاده شرع و احکام قرآن از پس آنکه آمد شما را
احکام حلال و حرام پس بدانید که خدای تعالی غالبست و قادر بر عقوبت مخالفان دین محکم کارست انتقام کشد بر حق هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا
أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَالْمَلَائِكَةُ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ آیا چشم میدارند یعنی نمیدارند ایشان
که … در اسلام و اهل نشوند مگر آنرا که بیاید بدیشان عذاب خدای در سایه ها از ابر سفید چنانچه قوم شعیب ع را در یوم ظله
بود و بیایند فرشتگان که موکلند بر عذاب و گذارده شود کار یعنی جزای همه کس بدو رسد و بسوی جزای او باز گردانیده شود کارها
سَلْ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَمْ آتَيْنَاهُمْ مِنْ آيَةٍ بَيِّنَةٍ وَمَنْ يُبَدِّلْ نِعْمَةَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ
الْعِقَابِ بپرس یهود مدینه را که فرزندان بنی اسرائیل اند که چند داده ایم ایشانرا از نشانهای روشن و معجزهای نیکو در شان محمد صلعم
یا معجزات یهود را چون عصا و ید بیضا و من و سلوی و امثال آن و هر که تبدیل کند از یهود و دیگر ان نعمت خدایرا که نعت پیغمبرست از آنکه
آمده است بدو در توریة پس بدرستی که خدای تعالی سخت عقوبت برود در دنیا بقتل و جلا و در آخرت بعذاب بی انتها زُيِّنَ لِلنَّاسِ
لِلَّذِينَ كَفَرُوا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَيَسْخَرُونَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ اتَّقَوْا فَوْقَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَاللَّهُ يَرْزُقُ
مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ آراسته گردانیده اند برای ناسپاسان و پوشندگان حق زندگانی دنیا تا بدان فریفته می شوند و مغرور می
گردند و سخریه می کنند و افسوس میکنند از آنکه ایمان آورده اند مانند اغنیای قریش بر فقرای صحابه تسخر میکردند و بر ایشان میخندیدند خود را
سید … شمرند حق تعالی میفرماید و آنکه پرهیزکاری کردند یعنی این درویشان … افسوس کنندگان … خندیده … در رتبت
چه مؤمنان در درجات علی باشند و ایشان در درکات دنی و خدای تعالی روزی دهد هر که را خواهد بی اندازه كَانَ النَّاسُ أُمَّةً
وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا
فِيهِ وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا
لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ بودند آدمیان یعنی آدم علیه السلام و
اولاد او گروهی یگانه بر یک ملت بعد از آن مختلف شدند پس برانگیخت خدای پیغمبرانرا یعنی شیث و ادریس و غیر ایشانرا علیهم السلام مژده
دهندگان اهل طاعت را بثواب و بیم کنندگان ارباب معصیت را بعقاب و منزل گردانید با ایشان کتابها که احکام شرایع در آن
مبین بود براستی و درستی تا حکم کنند پیغمبری میان مردمان در آن چیزها که اختلاف کرده اند در آن و اختلاف کردند در کتاب
یا حق در دین مگر آنانکه کتاب بدیشان داده بودند از یهود و نصاری که ایشان بتحریف تبدیل کردند از پس آنکه آمد بدیشان معجزهای و
حجتهای هویدا و اختلاف ایشان نه از روی تمیز بود بلکه از جهت تعدی که در میان ایشان هست یا از روی ستمکاری پس راه نمود خدای
آنانرا که ایمان داشتند بآن چیزی که اختلاف کردند در آن از حق ببیان مختلف فیه … حق سبحانه و تعالی مؤمنانرا الحق المختلف فیه را نمود بعلم
و ارادت و امر خود و این اختلاف در امر قبله بود و در ایام جمعه یا غیر آن و خدای تعالی راه می نماید بفضل خود هر که را می خواهد بسوی
راه راست که آن راه محمد و آل محمد است علیهم السلام أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ

قَبْلِكُمْ مَسَّتْهُمُ الْبَأْسَاءُ وَالضَّرَّاءُ وَزُلْزِلُوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصْرُ اللَّهِ أَلَا
إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ آیا می پندارید که در آیید بهشت و نیاید بشما مانند محنتها که گذشته اند پیش از شما یعنی می پندارید که ایشان بهشت
روید و بشما نرسیده آنچه دوستان خدا کشیده اند پیش از شما رسیده است بدیشان سختی و ناکامی و درویشی و بیماری و تنگی و از جای
بر انگیخته شدند از بسیاری بلاها که بدیشان رسید تا آنکه گفت پیغمبر ایشان و گفتند آنها که ایمان آورده بودند با آن پیغمبر کی باشد یاری
دادن خدای تعالی ما را و ظفر یافتن ما بر خصمان التماس تعجیل نصرت می کردند آنگاه بر سبیل تسکین گفتند حق سبحانه و تعالی برسول ایشان گفت
آگاه باشید که یاری دادن خدای تعالی مومنان را نزدیک است يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلْ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَيْرٍ فَلِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ
وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ می پرسند ترا که چه چیز نفقه کنند
سوال کننده عمرو بن جموح بود و او در جنگ احد کشته شد و مردی عظیم القدر و توانگر بود از آنحضرت پرسید که ای چند دارم چه نفقه کنم حق تعالی
فرمود که بگو آنچه نفقه می کنید و اخراج می نمایید از مال پس برای پدر و مادر باید سوال از وجه نفقه بود و جواب در بیان مصرف آمد که اهتمام
بیان بیشتر است زیرا که نفقه وقتی معتد به باشد که بمحل خود واقع شود و از جمله مصارف و نفقه والدین اهم است و خویشان نزدیک و یتیمان
خورد سال که قادر نباشند بر اکتساب نفقات و درویشان که چاره معیشت خود ندانند و راه گذریان و مهمانان و آنچه بکنید از نیکویی
هر کس که باشد پس بدرستی که خدای تعالی بآن نیکویی داناست و بران جزا خواهد داد كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهٌ لَكُمْ
وَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ نوشته
شد بر شما کارزار کردن با دشمنان دین و آن قتال مکروه است مر طبع شما را و شاقست بر نفس شما و شاید که شما مکروه دارید چیزی را بنفرت
طبیعت خود و حال آنکه آن چیز بهتر باشد شما را چون غزو که مکروه می نمایید و خیر شما در آنست هم بحسب دنیا از ظفر و غنیمت و قهر اعدا و اعزاز
دین و هم بحسب آخرت از رتبت شهادت و نعیم مخلد و درجات علیین و شاید که آنچه دوست دارید چیزی را از روی کسالت طمع که آن تجافی است
از جهاد و آن بدتر شما را هم در دنیا تحمل ذل و غلبه اعدا و هم در آن سرای حرمان از ثواب غزو و بعد از درجه شهدا و خدای میداند مصلحت شما را و شما
نمیدانید وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ وَصَدٌّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَكُفْرٌ بِهِ وَالْمَسْجِدِ
الْحَرَامِ وَإِخْرَاجُ أَهْلِهِ مِنْهُ أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ وَالْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ می پرسند ترا از ماه حرام یعنی از قتال
در وی قتالی بود که واقع شده بود میان عبدالله جحش و عمرو حضرمی که در میان کاروان قریش بود و او کشته شد یعنی عمرو و گویا اول
رجب بود و بار دیگر اهل اسلام سوال کردند جواب آمد که بگو که جنگ در ماه حرام کاری بزرگست هنوز در آن وقت قتال در ماه حرام بود اما آنچه
کافران می کنند از باز داشتن مردمان از راه خدای تعالی که ایمانست و کافر شدن بخدای تعالی و کفر بمسجد حرام یا منع مردم از طواف
آن و نماز در آن و بیرون کردن اهل مسجد یعنی پیغمبر صلعم و اصحاب او از مسجد مکه که بر مسجد تمکنست بزرگترست نزدیک خدای تعالی از قتال رجب و
عقوبت آن شرک بخدای بزرگترست از قتل حضرمی وَلَا يَزَالُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ حَتَّى يَرُدُّوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ إِنِ اسْتَطَاعُوا
وَمَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ همیشه باشند مشرکان که
بتعصب و عناد با شما ای مومنان جنگ کنند تا شما را باز گردانند از دین شما که دین اسلام است اگر توانند و قادر باشند و هر که بر گردد از
شما از دین خود و مرتد شود پس بمیرد و حال آنکه او کافر باشد یعنی بر ردت باقی مانده تا مردن پس آنگروه مرتدان را باطل باشد عملها
ایشان در این سرای که آرایش ترا امان نماند و استحقاق مال و زوجه و میراث از ایشان مسلوب گردد و در آن سرای بر استحقاق ثواب نماند
و آنگروه ملازمان دوزخ اند ایشان در آن آتش جاوید مانند إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ

يرجون

يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ بدرستی که آنانکه گرویده اند بخدای تعالی و رسول او و آنانکه هجرت کرده اند از اوطان خود و جهاد
در راه خدای تعالی کرده اند امید میدارند رحمت خدا را و خدای آمرزنده است مومنان و مجاهدان را و بر ایشان مهربانست و پوشیده نیست که
سرور امیر مهاجرین و مجاهدین امیر المومنین است علیه الصلوة و السلام يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ
لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا وَيَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلِ الْعَفْوَ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ
الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ می پرسند ترا ای محمد از تناول خمر و مباشرت قمار بگو در هر دو
گناهی بزرگست و منفعتها مر مردمان را و منافع خمر ایذائیست و سود فراوان در بیع و شرای آن و فواید میسر توسعه بر درویشان که در ایام
جاهلیت آن بود که از قمار بر مساکین قسمت کردندی و القصه اثم کبیر در اشتغال بدینهاست و منافع تمام در ترک آنها و گناه خمر و قمار
بزرگترست از نفع آنها و می پرسند ترا که چه چیز نفقه کنند همان عمرو بن جموح دوم بار پرسید که دانستم صدقه بکه می باید داد ندانستم که
چه دهم جواب آمد که بگو آنچه فاضل آید از نفقه خود و عیال و امام محمد باقر فرموده که آنچه فاضل آید از قوت سالیانه همچنانکه اتفاق بیان کرد
بیان می کند خدای تعالی برای شما نشانهای مهربانی خویش باشد که شما تفکر کنید در کار این سرای و آن سرای که دل در بنا ننهید و توشه آخرت
بر دارید وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْيَتَامَى قُلْ إِصْلَاحٌ لَهُمْ خَيْرٌ وَإِنْ تُخَالِطُوهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ
الْمُصْلِحِ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَعْنَتَكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ و می پرسند ترا از کیفیت معیشت با یتیمان بگو اصلاح آوردن مال و محافظت
کردن مال ایشان بهترست از تجنب از ایشان چه بعضی خواستند که تمام مهمات ایشان نمایند و اگر با ایشان بر آمیزید و طعام خود با طعام ایشان
خلط کنید پس ایشان برادران شمااند و دین چه بعضی راه مخالطه با ایشان نگشودندی و خدای تعالی میداند تباه کننده مال ایشان را از اصلاح دهنده
کار ایشان و اگر خواستی خدای تعالی هر آینه شما را در رنج افکندی و کار بر شما تنگ گرفتی بدرستی که خدای تعالی غالبست و قادر بر اعنات
و دانا در آنچه کرد از ترک آن وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّى يُؤْمِنَّ وَلَأَمَةٌ مُؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكَةٍ وَلَوْ أَعْجَبَتْكُمْ
وَلَا تُنْكِحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّى يُؤْمِنُوا وَلَعَبْدٌ مُؤْمِنٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكٍ وَلَوْ أَعْجَبَكُمْ أُولَئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ
وَاللَّهُ يَدْعُو إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ وَيُبَيِّنُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ و زنی مخواهید زنان مشرکه را تا وقتی
که ایمان آرند نزول این وقتی بود که مرثد غنوی اراده کرده بود که زن نکاح کند و عناق نام مشرکه را بزنی بخواهد و نیز در آن اوقات عبدالله بن
رواحه کنیزک خود را آزاد کرده و بعد از آن او را بزنی خواست اما مومنه بود و بعضی زنان زبان طعن گشادند که این رواحه کنیزک سیاه خود را
نکاح کرده و فلانه زن مشرکه که با مال و جمال است نخواست آیت آمد که و هر آینه کنیزک مومنه بهترست از زن آزاد مشرکه و اگر چه شما را در شگفت
اندازد آن بجهت مال و جمال و مدهید زنان مومنه را بمردان مشرک تا وقتی که ایمان آرند و هر آینه بنده مومن بهترست از مرد آزاد مشرک
و اگر چه شما را بشگفت آرد آن مشرک بواسطه صورت یا ثروت آن مشرکین و مشرکات میخوانند بسوی آتش یعنی کفر که ارتکاب آن سبب
رسیدن بدوزخ است و خدای تعالی میخواند بزبان رسل بسوی بهشت و آمرزش یعنی عملهای که بدان آمرزیده شوند و بهشت برسند
بتوفیق او و هویدا می کند احکام خود را از حلال و حرام برای مردمان شاید که ایشان پند گیرند وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ قُلْ هُوَ
أَذًى فَاعْتَزِلُوا النِّسَاءَ فِي الْمَحِيضِ وَلَا تَقْرَبُوهُنَّ حَتَّى يَطْهُرْنَ فَإِذَا تَطَهَّرْنَ فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ
اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ می پرسند ترا از حیض زنان بگو که حیض مکروهست که نفس آدمی را از آن
نفرت باشد پس دور باشید و کناره گیرید از زنان در حالت حیض ایشان یعنی اعتزال جویید از مجامعت که آن حرام است نه آنکه ترک
مخالطه و مکالمه نمایید چون یهود و نه آنکه در ملاعبت و مباشرت افزایید چون نصاری که در آن حال مباشرت و مجامعت میکردند

در قبل پس بجهت تاکید میفرماید و نزدیک مشوید بدیشان یعنی مباشرت مکنید با ایشان تا وقتی که پاک شوند یعنی خون منقطع گردد و در قرائت یطّهّرن
بتشدید تا وقتی که غسل کنند بعد از انقطاع دم و قبل از غسل مباشرت مکروهست و بعد از غسل حلال پاک و اقل زمان حیض سه روز و بتوالی
است و اکثر آن ده روز پس چون پاک شوند یا غسل کنند پس بیایید بدیشان از آنجا که خدای تعالی بآن امر فرموده است یعنی قبل و محل
حیض فرموده که از قبل نکاح نمازید مجوز است که خدای تعالی دوست میدارد توبه کنندگان را از نجاسات باطنه و دیگر دوست
دارد پاک کنندگان و پاکیزگان را از نجاسات ظاهره نساؤكم حرث لكم فأتوا حرثكم أنى شئتم وقدموا
لأنفسكم واتقوا الله واعلموا أنكم ملاقوه وبشر المؤمنين زنان شما موضع کشت شمااند و نبات و لاد پس بیایید کشت
زار خود از هر جا که خواهید اما اولی موضع حرث است نه محل فرث که مکروهست و طبع نیز از آن نفرت دارد و فرایض را برای خود یعنی
طلب ولد کنید یا بقصد خیانت نفس کنید و بترسید از خدای تعالی در مخالفت امر او و مباشرت نهی او و بدانید که شما رسندگانید
بجزا پس بشارت دهید مؤمنان را به بهشت ولا تجعلوا الله عرضة لأيمانكم أن تبروا وتتقوا و
تصلحوا بين الناس والله سميع عليم و مگردانید نام خدا را بهانه و مانع سوگندهای خود و را این روا که شوهر خواهر
خود بشیر نام رنجیده بود و سوگند بخدای خورده که با وی سخن نگوید و در حق وی نیکویی نکند که حق تعالی این آیه فرستاد و گفت
ذکر خدا را مانع از آنکه نیکویی کنید با اقربا و احبا و از آنکه پرهیز کنید از مروت و با یاران مکابره نکنید و از آنکه اصلاح کنید میان مردمان
و خدای تعالی شنواست سوگند شما دانا به نیت سوگند خورندگان لا يؤاخذكم الله باللغو في أيمانكم ولكن يؤاخذكم بما
كسبت قلوبكم والله غفور حليم و خدای تعالی یعنی عقاب نکند به بیهوده که واقع شود در سوگندهای شما یعنی آنچه
بر زبان کسی گذرد بتعجیل بطریق عادت که لا والله و بلی والله بی قصد سوگند باشد و از امام محمد باقر و از امام جعفر صادق منقول
است که این است در یمین لغو کفاره و مواخذه نیست ولیکن مواخذت می‌کند شما را به آنچه عزم می‌کند دلهای شما و بعمد سوگند خورید و حانث
شوید کفارت باید داد و بیان کفارت در سوره مائده بیاید انشاء الله تعالی و خدای تعالی آمرزنده است بنده را یعنی یمین لغو گیرد در
در سوگند عمد بعقوبت تعجیل نماید للذين يؤلون من نسائهم تربص أربعة أشهر فإن فاءوا فإن الله
غفور رحيم مردانرا که سوگند خورند از زنان خود که با ایشان زندگی نکنند بوطی مطلق یا زیاده از چهار ماه پس اگر صبر کنند
اعتراضی نیست و هرگاه که رفع کنند زن را بحاکم شرع چهار ماه است تا که حاکم مولی را مخیر سازد میان رجوع و طلاق پس اگر مدت
منقضی شد و طلاق گفت پس آن رجعی است و اگر چنین کنند پس اگر باز آیند یعنی سوگند خورندگان رجوع نمایند بسوی زنان بوطی و کفاره
بدهند فیها و الا لازم است حاکم را که مولی را حبس کند و طعام و شراب بر وی تنگ گرداند تا یکی از دو امر که طلاق یا رجوع با کفارتست
اختیار کند و اگر بر سوگند نایستاد پس خدای تعالی آمرزنده است مرشکننده سوگند را مهربانست که مباح کرد مخالفت سوگند را
و کفارت مقرر فرموده وإن عزموا الطلاق فإن الله سميع عليم و اگر عزم کنید طلاق را چنانچه گذشت پس بدرستی
که خدای تعالی شنواست قول مولی را داناست بعزم او والمطلقات يتربصن بأنفسهن ثلاثة قروء ولا يحل
لهن أن يكتمن ما خلق الله في أرحامهن إن كن يؤمن بالله واليوم الآخر و زنان رها کرده
بالغه مدخول بها که حامله نباشد انتظار برند بنفسهای خود تاکیدیست و انتظار سه طهر که دو حیض در میان باشد چون در
یکی سیم و شروع کرد عده منقضی شد و حلال نباشد زنان را که بپوشند آنچه آفریده است خدای تعالی در رحمهای ایشان از طهر و حیض
و حمل چه کتمان آن سبب ابطال حق زوج است پس زنان روا نبود اگر هستند گرایان دارند بخدای تعالی و روز قیامت

وبعولتهن

وبعولتهن أحق بردهن في ذلك إن أرادوا إصلاحا ولهن مثل الذي عليهن بالمعروف وللرجال
عليهن درجة والله عزيز حكيم و شوهران ایشان سزاوارترند برجوع کردن با ایشان در زمان تربص یعنی تا وقتی که در عده رجعیه‌اند
اگر خواهند شوهران بدان رجعت اصلاح آوردن کار زنان نه ضرر و آزار رسانیدن بدیشان و مر زنان راست بر مردان از
حقوق مانند آن حقوق که مردان راست بر ایشان بخوبی معیشت و حسن معاشرت اما حق زن بر مرد مهر و نفقه و کسوه و اسکان و عدم اضرار است
و حق مرد بر زن فرمان بردن او و ناموس او را نگاه داشتن و قدم از دایره عفت و صیانت بیرون ننهادن و حفظ آب و کردن و
حیله ناکردن در اسقاط حمل و مردان راست بر زنان افزونی و بلندی برآنکه مهر بر ایشانست و نفقه از ایشان و میراث که ضعف زنان
می برند یا بطلاق و رجعت که سررشته اختیار بدست رجال است و دیگر باستعداد نبوت و ولایت و کمال عقل و خدای تعالی غالب
غریست که بدو میدارد او فضل می نهد بر زنان و داناست بحکمت حکم می کند برندگان الطلاق مرتان فإمساك بمعروف
أو تسريح بإحسان ولا يحل لكم أن تأخذوا مما آتيتموهن شيئا إلا أن يخافا ألا يقيما حدود الله
فإن خفتم ألا يقيما حدود الله فلا جناح عليهما فيما افتدت به طلاق شرعی تطلیق بعد از تطلیق است بر تفریق که
اگر دو طلاق باید طلاق یک دفعه گوید بدعت است پس در طلاق رجعی با خود گرفتن است برجعت یا استیناف عقد اگر عده منقضی شده
باشد یا رها کردن بنیکویی بعضی گویند بطلاق سیوم است تا یکبارگی از قید نکاح خلاص شود و آنچه منقولست از امام محمد باقر و امام جعفر
صادق علیهما السلام آنست که او را بگذارد تا عده منقضی شود و آن طلاق باین گردد و اصح این قولست زیرا که طلاق کنایه واقع نمی‌شود
که لفظ صریح و حلال نیست شما را ای مردان که فراگیرید از آنچه داده باشید زنان خود را چیزی از مهر و نفقه مگر آنکه دانند مرد و زن اگر با یکدیگر
نمی‌توانند داشت احکام الهی را در صحبت و معاشرت پس اگر دانستید ای حکام که امر اخذ و اعطا بدست شماست که آن مرد و زن اقامت
نمی‌توانند کرد حکمهای خدای تعالی را پس هیچ وزر و وبالی نیست بر مرد و زن در آنچه زن فدا دهد بشوهر و بآن خود را باز خرد تلك
حدود الله فلا تعتدوها ومن يتعد حدود الله فأولئك هم الظالمون این احکام که مذکور شد از طلاق و رجعت
و خلع اندازه‌های خدای تعالی است که برای مصالح بندگان مقرر کرده پس از اندازه هر حد در او و هر که از حد و اندازه می‌برود پس آن گروه ایشانند
ستمکاران بر نفس خود فإن طلقها فلا تحل له من بعد حتى تنكح زوجا غيره فإن طلقها فلا جناح عليهما
أن يتراجعا إن ظنا أن يقيما حدود الله وتلك حدود الله يبينها لقوم يعلمون پس اگر طلاق دهد مرد بعد از
دو طلاق زن خود را پس آن زن حلال نباشد بر آن مرد بعد از طلاق سیم که دو رجعت در میان باشد تا وقتی که بنکاح در آرد شوهری
دیگر او را زوج ثانی بعقد دوام و وطی نماید بقبل در وقتی که بالغ مسلم باشد و این حکم مخصوص است بما غدای طلاق عده که آن حرام می‌شود در طلاق نهم حرام ابد
پس اگر طلاق دهد شوهر ثانی او را بطوع نه بکره و بعد از مباشرت پس هیچ گناهی نیست بر زوج اول و این مطلقه آنکه با یکدیگر رجوع نمایند بنکاح جدید
و مهر بعد از مدت عده شوهر ثانی اگر میدانند یا گمان می‌برند که بجای دارند احکام خدای تعالی و حق یکدیگر شناسند و این که گفته شد از تحریم
و تحلیل اندازه‌های احکام خداست بیان می‌کند آنها را برای گروهی که دانند که این از نزد حق است و بدان کار کنند وإذا طلقتم النساء
فبلغن أجلهن فأمسكوهن بمعروف أو سرحوهن بمعروف ولا تمسكوهن ضرارا لتعتدوا ومن
يفعل ذلك فقد ظلم نفسه ولا تتخذوا آيات الله هزوا واذكروا نعمت الله عليكم وما أنزل عليكم
من الكتاب والحكمة يعظكم به واتقوا الله واعلموا أن الله بكل شيء عليم و چون طلاق دهید زنان را و برسند نزدیک
مدت یعنی بانقضای عدت پس نگاه دارید ایشان را بنیکویی یا رها کنید ایشان را بنیکویی تا عده ایشان منقضی شود و مالک نفس خود شوند

وباز مدارید ایشان را و رجعت مکنید از روی رنج رسانیدن تا ستم کنید بر ایشان در درازی مدت عدت و هر که چنین کند و ضرر رساند
بسلمی یا مسلمه پس ستم کرده است بر نفس خود و خود را در معرض غضب ربانی آورده و فرا مگیرید حکمهای خدای تعالی را افسوس یعنی اعراض مکنید
از آن و تهاون منمایید در عمل بدان و یاد کنید نعمتهای خدا را که فایض میگرداند بر شما خصوصا در باب مناکحات که چهار حره جمع می توان
کردن در عقد دوام و متعه و ملک یمین هر چه خواهند و دیگر ذکر کنید آنچه را که بر شما فرستاده است از قرآن و احکام حدود آن خدای پند
میدهد شما را بقرآن و منع می کند از اضرار و بترسید از خدای تعالی در مخالفت احکام و بدانید که خدای تعالی بهمه چیزها از اعمال شما داناست و

اذا طلقتم النساء فبلغن اجلهن فلا تعضلوهن ان ینکحن ازواجهن اذا تراضوا بینهم بالمعروف
ذلک یوعظ به من کان منکم یؤمن بالله والیوم الاخر ذلکم ازکی لکم واطهر والله یعلم وانتم لا
تعلمون

وچون طلاق دهید زنان را و برسند بانتهای مدت پس منع مکنید ایشان را و باز مدارید که بنکاح در آرند شوهران پیشینه خود را
مخاطب بدین نهی عموم خلق اند چون رضا دهند میان مردمان بنکاحی حلال و مهر جایز و قبول حسن معاشرت این نهی که کردیم پند داده میشود هر که
باشد از شما که بوجه اخلاص بگرود بخدای تعالی و بروز رستخیز این پند گرفتن شما یا ترک منع و اضرار پاکیزه تر است مر شما را از روی معاش چه
زوجین یکدیگر را دیده اند و شناخته و پاکتر از آنکه حرام اندیشند و فکر فجور نمایند و خدای میداند که زن و مرد خواهانند یکدیگر و شما نمیدانید

والوالدات یرضعن اولادهن حولین کاملین لمن اراد ان یتم الرضاعة وعلی المولود له رزقهن و
کسوتهن

این جمله خبر است در معنی امر یعنی و باید مادران که شیر دهند فرزندان خود را دو سال تمام مر کسی که خواهد که تمام کند شیر
دادن فرزند را و این اقصی مدت رضاع است و اقل آن بیست و یک ماه است و کمتر از آن جور است بر صبی و بر آنکس است که فرزند برای او
زاده اند روزی این شیر دهندگان یعنی خورش ایشان و پوشش ایشان بطریق انصاف و اعتدال

لا تکلف نفس الا وسعها لا
تضار والدة بولدها ولا مولود له بولده وعلی الوارث مثل ذلک

تکلیف کرده و رنج داده نشود هیچ نفسی مگر از آنکه گنجایش
و توانایی آن دارد و می شاید باید که رنج رسانیده نشود مادری بفرزند شیر خواره خود که او را از خود جدا کند و بدیگری دهد و بدیگر رنج رسانیده
نشود مادر بسبب فرزند یعنی او را بر رضاع اکراه کنند و اگر قبول کند نفقه و کسوت از او بازگیرند یا پدر ترک زن گوید مادر را بجهت خوف حمل او برای آن
نماید از جهت تمیز و این قول از صادقین علیهما السلام منقولست و باید که بر وارث نیز فرزند خود که او را در وقت شیر خوارگی از او را باید
باید که ضرر رسانیده نشود پدر بواسطه فرزند یعنی از او زیاده از خورش و پوشش نطلبند و بر وارث مولود وقتی که متوفی شود لازم است
مانند آنکه بر مولود له بوده در نفقه و کسوت و عدم اضرار

فان ارادا فصالا عن تراض منهما وتشاور فلا جناح علیهما
وان اردتم ان تسترضعوا اولادکم فلا جناح علیکم اذا سلمتم ما آتیتم بالمعروف واتقوا الله
واعلموا ان الله بما تعملون بصیر

پس اگر خواهند پدر و مادر جدا کردن فرزند از شیر قبل از اتمام حولین از روی خشنودی هر دو
یعنی پدر و مادر و مشاورت کردن با یکدیگر در باب رضاع و فطام که کمتر از دو سال باشد چنانچه مذکور شد پس هیچ گناهی نیست ایشان
را از جهت و اگر خواهند که دایه گیرید بجهت شیر دادن برای فرزندان خود یا مادر راضی نباشد از شیر دادن یا نباشد پس بر شما هیچ گناهی
نیست در دایه گرفتن چون تسلیم کنید بدایگان اجرت آنچه ادا کرده اید دادن آن بدیشان به نیکویی و خوش خویی بی مضایقه و مبالغه و بترسید
از خدای تعالی در باز گرفتن مزد مزدوران و بدانید که خدای تعالی بر آنچه می کنید از رضاع و فصال و استرضاع بیناست

والذین
یتوفون منکم ویذرون ازواجا یتربصن بانفسهن اربعة اشهر وعشرا فاذا بلغن اجلهن فلا جناح
علیکم فیما فعلن فی انفسهن بالمعروف والله بما تعملون خبیر

و آنانکه میرند از شما و بگذارند زنان را باید که زنان ایشان

انتظار

انتظار برند بنفس خود چهار ماه و ده روز مگر که حامله باشند که عده ایشان ابعد الاجلین است از وضع حمل و چهار ماه و ده روز یا کنیز
که عده او دو ماه و پنج روز بود و این حکم عام است خواه مدخوله و غیر مدخوله و صغیره و کبیره و حامل و حائل باشد لیکن از آن حامله که
مذکور شد پس چون برسند زنان شوهر مرده به پایان عدت خویش پس هیچ وزری و وبالی نیست بر شما ای حکام یا ای ورثه در آنچه
زنان کنند در نفسهای خویش از شوهر کردن به نیکویی یعنی بر وفق شرع و خدای تعالی بر آنچه شما می کنید از مردان و زنان داناست

ولا جناح علیکم فیما عرضتم به من خطبة النساء او اکننتم فی انفسکم علم الله انکم ستذکرونهن
ولکن لا تواعدوهن سرا الا ان تقولوا قولا معروفا ولا تعزموا عقدة النکاح حتی یبلغ الکتاب
اجله واعلموا ان الله یعلم ما فی انفسکم فاحذروه واعلموا ان الله غفور حلیم

و گناهی نیست بر شما ای راغبان
نکاح در آنچه تعریض کنید بآن یعنی بکنایه خبر دهید از برای خواستاری زنان معتده اما معتده رجعیه که آنجا تعریض و تصریح هر دو
حرام است از اجنبی و تعریض کلامی است که رغبت نکاح از آن فهم شود مثلا بدین وجه که تو از شوهر در نخواهی ماند مثل تو زنی می باید چون عده
بسر آید مرا خبر کن یا آنکه پوشیده در دلهای خویش بیدا نه خدای تعالی اگر شما نه و باشد که یاد کنید آن زنان را به نیکویی بعد از تزویج ولیکن وعده مدهید
ایشان را بعملی که از ایشان نهان می کنید یعنی بمباشرت مراد آنست که بجماع و وطی وعده مدهید چه آن کلام فحش است خطبه بآن مطلقا جایز نیست
مگر آنکه بگویید سخن نیکو بتعریض و اشارت نه بتصریح در عبارت و قصد مکنید عقد نکاح ایشان را تا آنکه برسد کتاب یعنی آنچه خدای تعالی فرض کرده
آن عدت است بغایت خود و مدت آن منقضی گردد و بدانید که خدای تعالی میداند آنچه در درونهای شماست از عزم بر کاری
که جایز نیست پس بترسید و حذر کنید از عقاب او و بدانید که خدای تعالی آمرزنده است آنرا که بترسد از عقوبت بردبارست بعذاب تعجیل
نکند

لا جناح علیکم ان طلقتم النساء ما لم تمسوهن او تفرضوا لهن فریضة ومتعوهن علی
الموسع قدره وعلی المقتر قدره متاعا بالمعروف حقا علی المحسنین

اگر طلاق دهید زنان را مادام که مس نکرده
باشید یعنی جماع واقع نشده باشد و باکی نیست طلاق دادن زنان مادام که فرض نکرده باشید نام نبرده از برای ایشان مهری
که مقررست پس طلاق دهید و برخوردار سازید ایشان را یعنی چیزی بدهید و این چیز مختلف است باعتبار حال زوج بر مرد توانگر باندازه
توانایی او و مثل داده اند بجامه مرتفعی یا ده دینار طلا و متوسط پنج دینار یا جامه متوسط و بر مرد درویش یک دینار طلا یا انگشتری و از صادقین علیهما السلام
منقولست متعه دادنی بوجهی که شرعا و عرفا شاید و خدای تعالی واجب گردانید متعه را واجب گردانیدنی بر نیکوکاران

وان طلقتموهن
من قبل ان تمسوهن وقد فرضتم لهن فریضة فنصف ما فرضتم الا ان یعفون او یعفو الذی بیده عقدة
النکاح وان تعفوا اقرب للتقوی ولا تنسوا الفضل بینکم ان الله بما تعملون بصیر

و اگر طلاق دهید ایشان را
پیش از آنکه مباشرت کنید و دخول نمایید و بدرستی که مقرر کرده باشید برای ایشان مهری پس بر شماست ادای نیمه از آنچه فرض کرده اید
مگر عفو کنند زنان که اهلیت عفو داشته باشند از بلوغ و رشد و عقل که زوجه راست که تمام حق را عفو کند و ولی او راست که عفو از
بعض حق یا آنکه عفو کند آنکس که بدست اوست عقده نکاح که آن زوج است و اگر در گذارید شما که شوهرانید و تمام مهر ادا کنید نزدیکتر است
بپرهیزکاری زنهار فراموش مکنید و یا ترک مگیرید تفضل را در میان یکدیگر یعنی مرد اندیشه کند که این زن در عقد من محبوس بوده و
از وصال من مایوس شد و او را باتمام مهر دلشاد سازم و زن نیز تفکر نماید که این مرد بمن نرسیده و از او صلت من بهره مند گشته است اولی
آنکه از او هیچ نگیرم بدرستی که خدای تعالی بر آنچه شما می کنید از جود و فضل بیناست

حافظوا علی الصلوات والصلوة الوسطی
وقوموا لله قانتین

محافظت کنید و ایستادگی نمایید بر نمازهای فریضه بمواقیت و حدود و حقوق آن تا نماز پیشین را از نمازها

بازوارد و شرائط محافظت بخصوصه نسبت صلوة وسطی رعایت کنید و بعضی گویند که آن نماز بامداد است که میان سواد لیل و بیاض
نهار گذارند یا میان دو نماز لیلی و دو نماز نهاریست یا از هر طرف دو نمازیست که در آن قصر می کنند و بعضی گویند که نماز پیشین است
که در وسط نهار میگذارند یا اوسط صلوات نهاریست و جمعی دیگر گویند که نماز عصر است و حدیثی درین باب وارد است و آنرا وسطی
بواسطه آن گفت که دو نماز روز از یکجانب دارد که در یکی قصر است و در دیگری نه و در نماز شب از طرفین دیگر بهمین وجه و دیگری
گوید که نماز شام است و اوسط نمازهاست در مقدار و اوسط میان اقل و اکثر واقع شده و یا میان دو صلوة اخفاتیه و دو صلوة جهریه و قطع نظر
و دیگر نماز خفتن را گویند که میان دو صلوات جهریه واقع است که افتتاح و اختتام عبادات لیلیه بدیشان باشد یا میان دو نمازیست
که قصر را بدیشان راه نیست و گویند او در میان نمازها پنهان است مثل شب قدر در میان شبها و اسم اعظم در میان اسماء تا دایم طالب
آن باشند و دیگر امر میفرماید که بپای ایستید برای خدای در حالتی که فرمان بردارانید و اصح اقوال آنست که قنوت دعاست در نماز
با برداشتن دستها فَإِنْ خِفْتُمْ فَرِجَالًا أَوْ رُكْبَانًا فَإِذَا أَمِنْتُمْ فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَمَا عَلَّمَكُمْ مَا لَمْ
تَكُونُوا تَعْلَمُونَ پس اگر ترسید از دشمن پس پیاده نماز کنید در حال رفتن اگر توقف ممکن نباشد یا سواره نماز گذارید در جنگ
بهر نوع که ممکن باشد یا چون ایمن شوید شکر گوید خدای را بنحوی که در آموزانید شما را از آداب نماز با شرایط دیگر آنچه نبوده شما که آنرا دانید
وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا وَصِيَّةً لِأَزْوَاجِهِمْ مَتَاعًا إِلَى الْحَوْلِ غَيْرَ إِخْرَاجٍ فَإِنْ
خَرَجْنَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِي مَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ مِنْ مَعْرُوفٍ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ و آنانکه وفات کنند از شما و بگذارند
زنان از رسم عرب چنان بود که زنان شوهر مرده یکسال عده میداشتند و جامهای کهنه می پوشیدند و قاعده تزین و تجمل فرو میگذاشتند اگر از
اهل مدر بودندی در همان خانها با اولیای شوهر بسر بردندی یا اولیای زن در همان منزل جهت او خانه بنا کردندی و اهل وبر از پلاس خیمه
جداگانه برای ایشان مرتب ساختندی و یکسال از آن خانه بیرون نیامدندی و نفقه از اولیای شوهر گرفتندی و وقتی که از خانه مقرر بیرون آمدندی
نفقه ساقط شدی چون حضرت رسالت صلعم بمدینه فرمود مرد طایفی درگذشت و از وی زنی و پسری و مادری ماند آنحضرت ترکه
او را بولد و والد قسمت کرد و زن را نصیبی تعیین نفرمود اما حکم فرمود که یکسال از ترکه نفقه بوی رسانند در آن محل این آیه نازل شد و حکم فرمود
که چون جمعی از شما بمیرند و زنان ایشان بازمانند فرض کرد حق تعالی فرض کردنی برای زنان ایشان متعه دادن بنفقه و کسوت و مسکن
از ترکه شوهر تا یکسال بی بیرون کردن وی از مسکن مقرر اما اگر خود بیرون روند قبل از انقضای سال ایشانرا نفقه نباشد پس اگر بیرون آیند
بعد از گذشتن سال پس گناهی نیست بر شما در آنچه ایشان کنند در نفسهای خود از زینت و طلب شوهر و در آنچیزی که بر وفق شرع باشد و خدای
تعالی غالبست انتقام کشد از هر که مخالفت امر او کند و صواب کارست در آنچه حکم کند و این حکم منسوخ است بآیه عده چهار ماه و ده روز چنانچه
گذشت وَلِلْمُطَلَّقَاتِ مَتَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ و زنان طلاق داده شده را اگر مس کرده باشید متعه ایست که بدان
برخوردار شوند بطریق نیکوئی و توسط در غلو و تقصیر از غنی و متوسط و فقیر بقدر حال او سزاوار کردانیدن است خدای تعالی سزاوار کردانیدنی
بر پرهیزکاران مراد متقیان از شرک یعنی همه مسلمانان و تخصیص متقیان بجهت ترغیب ایشانست كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ
لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ همچنانکه این حکم را روشن میکرداند خدای تعالی برای شما احکام خود را و آنچه محتاج الیه باشد تا شما عقل
خود را در قبول و تفکر در آن کار فرمایید أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ
لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ
آیا ندیدی ای بیننده یا ندانسته و بنظر تعجب نگاه نکردی بسوی آنانکه بیرون رفتند از منزلهای خود و سرای خویش و ایشان چند هزار بودند

از بنی

از بنی اسرائیل گویند که در قریه داوردان از حوالی واسط طاعون پدید آمد بعضی بیرون رفتند و اکثر بسلامت ماندند و بعضی که ماندند
و اغلب مردند سال دیگر طاعون معاودت کرد و همه اهل قریه که هشت هزار بودند یا چهل هزار یا هفتاد هزار بیکبار از ده بیرون رفتند
از جهت احتراز کردن از مرگ و همچنان میرفتند تا در وادی میان دو کوه فرود آمدند پس گفت مر ایشانرا خدای تعالی بمیرید و بعضی
تفاسیر آورده اند که حق سبحانه و تعالی دو فرشته فرستاد تا یکی از اعلای وادی و دیگر از اسفل آن نداکردند که بمیرید همه یکبار بمردند
با چهارپایان خود و مردم از اطراف و جوانب بدفن ایشان آمده عاجز شدند لاجرم دیواری گرد ایشان کشیدند و از آنجا درگذشتند
و مدتی برایشان بگذشت و از ایشان جز استخوان نماند پس زنده کردانید ایشانرا و این صورت بران وجه بود که روزی حزقیل پیغمبر
که او را ثالث خلفای موسی ع بود زیرا که اول یوشع بن نون بود و ثانی کالب بن یوفنا و ثالث حزقیل بران موضع گذر افتاد و آن
تودهای استخوان مشاهده نمود گفت الهی چنانچه اثر هیبت بدیشان نمودی نظر رحمت برایشان افکن از خدای تعالی خطاب رسید که فلان
کلمه بگوی طبرسی رحمة الله علیه آورده که گفت احْيُوا بِإِذْنِ اللَّهِ زنده شوید بامر خدای تعالی و گویند این دعا خواند که اللَّهُمَّ
رَبَّ الْأَرْوَاحِ الْفَانِيَةِ وَرَبَّ الْأَجْسَادِ الْبَالِيَةِ أَسْأَلُكَ بِطَاعَةِ الْأَرْوَاحِ الْبَالِغَةِ إِلَى عُرُوقِهَا
وَبِطَاعَةِ الْقُبُورِ الْمُشَقَّقَةِ عَنْ أَهْلِهَا أَلْحِقْهُمْ بِالْأَحْيَاءِ الْمَرْزُوقِينَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ آن کلمه را بر زبان راند
حق تعالی ایشانرا زنده ساخت و در تفسیر طبرسی آورده که حمران بن اعین از ابی جعفر الامام محمد الباقر ع پرسید که این طایفه که حق سبحانه و تعالی
ایشانرا زنده کردانید چنانچه نظر مردم برایشان افتاد و دیگر بمیرانید یا آنکه ساکن شدند در خانها و طعام خوردند و نکاح کردند آنحضرت
فرمود بلکه رد فرمود و باز گردانید ایشانرا تا در خانها ساکن شدند و طعام خوردند و نکاح کردند و مکث نمودند در دنیا آنچه
خدای تعالی خواست و بعد از آن باجال خود مردند در هستی که خدای تعالی برآینه خداوند فضل و رحمتست بر مردمان ولیکن بسیاری از مردمان
سپاس داری نمیکنند خصوصا بنی اسرائیل که معجزی چنین دیدند و فرمان حق را کردن ننهادند شما ای مسلمانان عبرت گیرید وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ
وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ و کارزار کنید در راه خدای تعالی برای آشکارا کردن دین خدای تعالی شنواست قول متخلفان از جهاد
که باعذار ناپسندیده تمسک میجویند داناست بر ضمایر ایشان مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا
كَثِيرَةً وَاللَّهُ يَقْبِضُ وَيَبْسُطُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ کیست آنکه باخلاص نیت وام دهد خدایرا یعنی بندگان درمانده او را که وام خواهند
وام دادن نیکو یعنی در وام تعجیل کند و منت ننهد یا طالب عوض نباشد یا خالصا لوجه الله باشد و در حدیث صحیح وارد شده که ثواب
قرض دادن دو مثل ثواب صدقه است و برین تقدیر مضاف محذوف باشد و اصح آنست که آنجا حذف و اضماری نیست و مراد از قرض
صدقه است تشبیه کرده صدقه فی سبیل الله را در لزوم جزا بوام که اعطاء عوض در آن لازم است چه آن عملی است که موجب ثواب است
و دیگر آنکه اصل قرض قطع است و آن قطعه ایست از مال که جدا میکنند و میدهند تا عوض آن بستانند چون حق سبحانه و تعالی از احتیاج منزه است
پس غرض از این آنست که عملی کنید که مستوجب ثواب عوض آن عمل باشد و اجر از و خواهید نه از غیر او پس تا خدای تعالی مضاعف گرداند
و زیاده و بسیار زیاده گرداند آن قرض را از برای وی ضعفهای بسیار مبهم گذاشت تا آن اضعاف کثیره را بیرون از حد شمار تصور کنند
چنانچه شیخ شهید قدس الله روحه السعید در چهل حدیث آورده که ابو ایوب خزاز گفت که من شنیدم از ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق ع
که میفرمود که چون آیه کریمه مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا نازل شد حضرت رسول صلعم فرمود که بار خدایا زیاده کن از برای
من چنان را پس از آن آیه فرستاد که مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا باز آنحضرت فرمود که بار خدایا زیاده کن برای من تا آنکه
پس این آیت نزول یافت پس معلوم فرمود آنحضرت که بسیار از خدای عز و جل بشمار در نمی آید و آن نزد ما و پس عملی که از برای خدای

تعالی کنند جزا و مکافات آن حد و نهایت ندارد و این آیه که نازل شد یهود طعنه کردند که خدای تعالی چیزی ندارد که از ما قرض می‌طلبد و چون اهل
ایمان بوعدهٔ حق سبحانه و تعالی واثق بودند در معاملهٔ این قرض مبادرت نمودند اول ابو الدحداح انصاری که نام او عمرو بن الدحداح بود پیش آمد و گفت
یا رسول الله خدای تعالی این قرض را چه می‌طلبد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که میخواهد شما را بواسطهٔ آن بهشت برد ابو الدحداح گفت یا رسول الله
مرا دو خرماستانست و بهترین آنها حدیقه ایست و اگر آن را قرض دهم شما ضامن بهشت من می‌شوید سید عالم صلعم فرمود که من ضامن می‌شوم
که حق سبحانه و تعالی ده چندان در بهشت بتو ارزانی فرماید گفت ای سید بشرط آنکه فرزندان من و مادر ایشان با من باشند آنحضرت فرمود که ارزانی
چنین باشد پس دست مبارک رسول الله صلعم گرفت و حدیقه را در راه حق سبحانه و تعالی صدقه کرد فی الحال بدر خرماستان آمد و فرزندان گفت یا ام
الدحداح این حدیقه را صدقه کردم بشرط آنکه در بهشت ده چندان ستانم و ترا و کودکان را با من باشد ام الدحداح گفت خوش بود و مبارک باشد
فیما اشتریت و آنحضرت در باره او فرمود که کم من عذق رداح ودار فیاح فی الجنة لابی الدحداح یعنی بسی شاخهای … درخت و خانهای
خوش هوای پر زینت در جنت خواهد بود از برای ابی الدحداح … دیگر کرامت و خدای تعالی فرا بگیرد و تنگ میکند روزی بر بعضی بعلم و حکمت خود و صلاح حال
ایشان آنست و گشاده می‌کند روزی را بر جمعی دیگر بر وفق حکمت خود و منفعت و مصلحت ایشان در آنست و بسوی او شما را بازگردانند خواهند شد
و بجزا اعمال … که قرض میگیرد از اغنیا تا ایشان که توانند منت بر فقرا نهند و بسط می‌کند بر فقرا تا آنکه از حق ستانند و منت اغنیا کشند تا بعض است
آنرا و سهو و غفلت ما جزوی نرسیده و بواسطه او … بنصیرت نظر جزوی شاید کنند الم تر الی الملإ من بنی اسرائیل من بعد موسی اذ
قالوا لنبی لهم ابعث لنا ملکا نقاتل فی سبیل الله قال هل عسیتم ان کتب علیکم القتال الا تقاتلوا قالوا وما لنا الا
نقاتل فی سبیل الله وقد اخرجنا من دیارنا وابنائنا فلما کتب علیهم القتال تولوا الا قلیلا منهم والله علیم
بالظالمین آیا ندیدی و ندانستی و علم تو منتهی نشد بخبر جمعی از اشراف و ارباب رای فرزندان یعقوب ع بعد از وفات موسی ع چون گفتند آن زمان
مر پیغمبری را که بروایت نزد آن تقول اصح اشمویل بود که حق سبحانه او را بعد از الیسع به بنی اسرائیل فرستاد و گویند یوشع بن نون بن افرائیم بن یوسف بن
یعقوب یا شمعون بن صفیه که از اولاد لاوی بن یعقوب بود و اما از ابی جعفر محمد الباقر ع اول روایت و بر هر تقدیر گفتند بپیغمبر خود که بحکم خدای
برانگیز از برای ما یعنی تعیین کن از برای ما پادشاهی تا باعانت او کارزار کنیم در راه خدای تعالی با جالوت و قوم او و ایشان عمالقه بودند از نسل عاد و همیشه
بت می‌پرستیدند و شرک می‌ورزیدند و با بنی اسرائیل خصومت داشتندی و بنی اسرائیل در دست ایشان درمانده بودند و ایشان ملکی که کار فرمایی
نمانده بود بسبب آن از پیغمبر خود استدعای پادشاهی کردند که بمدد او جهاد توانند کرد گفت آن پیغمبر هیچ شاید از شما چون فرض کرده شود بر شما کارزار
کردن با دشمنان دین آنکه شما مقاتله نکنید گفتند چیست ما را و چه بود ما را که قتال نکنیم در راه خدای تعالی و حال آنکه بیرون کرده شده‌ایم از مواضع
و مساکن خود و از پسران خود یعنی ما را مهجور ساخته‌اند از ایشان در خبر است که جالوت از ابنای ملوک ایشان چهارصد و چهل تن اسیر گرفته بود و
چندین گروه را از منازل ایشان بیرون کرده و بدان سبب ایشان در مباشرت حرب مبالغه داشتند پس آن هنگام که نوشته شد بر ایشان
کارزار با اعدا برگشتند و از فرمان برداری … گشتند مگر اندکی از ایشان و ایشان سیصد و سیزده تن بودند و خدای تعالی داناست بستمکاران
از جهاد و تخلف ورزیدند و چون اشمویل ع بر ایشان حجت گرفت و ایشان … جواب بود … از حق سبحانه و تعالی استدعا نمود که ملکی را
آن قوم تعیین کند حق سبحانه و تعالی ظرفی پر از روغن و عصایی بوی فرستاد و فرمود که هر که بمنزل تو آید و روغن در ظرف غلیان نماید و این
عصا بقد وی برابر باشد پادشاهی این قوم را سزاوار است اشمویل ع درآمد فی الحال و این خبر بقوم رسانید و هر یک از اعاظم بنی اسرائیل بخانه او
و آمد و شد آغاز نهادند برای امتحان هیچ کدام را روغن بجوش نیامد و عصا با قامت ایشان برابر نشد تا روزی مرد سقایی و دباغی که شاول نام داشت
و بواسطه طول قامت او را طالوت گفتندی آورده … بر بالای سر دیگران رسیدی بخانه اشمویل ع درآمد فی الحال دهن القدس

آغاز

آغاز غلیان کرد و عصا با قامت او مساوی افتاد و قال لهم نبیهم ان الله قد بعث لکم طالوت ملکا قالوا انی
یکون له الملک علینا ونحن احق بالملک منه ولم یؤت سعة من المال قال ان الله اصطفاه علیکم و
زاده بسطة فی العلم والجسم والله یؤتی ملکه من یشاء والله واسع علیم و گفت مر بنی اسرائیل را پیغمبر ایشان
که خدای تعالی بتحقیق بر انگیخت برای شما طالوت را به پادشاهی و فرمان روایی گفتند قومی از روی استبعاد که چگونه باشد و از کجا
مر طالوت را پادشاهی بر ما و ما سزاوارتریم به پادشاهی که سبط یهودا ایم از او که از سبط بنیامین است زیرا که نبوت در سبط لاوی
بن یعقوب بود که موسی و هرون ع از آن سبط اند و پادشاهی و سلطنت در سبط یهودا بوده که داود و سلیمان ع از آن سبط اند و
سبط بنیامین نه نبوت است و نه مملکت و با وجود آنکه از سبط وی مملکت نیست مردی دباغ یا سقاست یا مکاری استبعاد ایشان
از دو وجه بود یکی این که مذکور شد و دیگر آنکه او را عطا نکرده اند بسیاری و فراخی از مال دنیا یعنی اگر از نسب نیست غایت
بایستی که صاحب خزاین و دفاین بودی تا تجهیز لشکر و تهیه اسباب جنگ توانستی کرد پیغمبر ایشان ازاله فرمود شبهه ایشان
را از چهار وجه اول آنکه گفت در جواب ایشان که بدرستی که برگزید خدای تعالی او را بر شما و سلطنت داد کسی را رسد که اعتراض کند
بر حکم الهی دوم آنکه افزونی داد او را … و بسیاری در علم و دانش بامر حرب و سپاهی و تدبیر ممالک و عساکر و بتن و اندام
درین کار طالوت مردی نماینده و با جمال بود و یک سر و گردن از اهل زمان خود زیاده تر نمودی چون ایشان طعن می‌نمودند
در و بنقصان جاه و مال حق سبحانه و تعالی مقابله فرمود آنرا بوصف علم و قدرت تا چه مناسبت آنها زیاده است مر استحقاق
ملک را از نسب و مال زیرا که علم و قدرت از کمالات حاصله اند مر جوهر انسان را و جاه و مال دو امر منفصل اند از ذات انسان
و این هر دو در معرض هلاک و زوال اند بخلاف آن دو که ممکن نیست سلب آن از انسان و بعلم و قدرت متوسل می‌توان شد در جاه
و مال و عکس نه پی قیل و قال سیوم آنکه خدای تعالی مالک ملکست علی الاطلاق میدهد ملک خود را هر کرا میخواهد و میدهد که او را صلاحیت
ملک داری هست پس کسی را چون و چرا نرسد چهارم آنکه خدای تعالی بسیار فضل است در دادن زمام اختیار بقبضه اقتدار هر که
خواهد و داناست باستحقاق کسی که او را برمی‌گزیند پس ابواب رزق و ابواب اسباب سلطنت بر او خواهد گشود و دیگر بنی اسرائیل چنانچه دأب ایشان
بود از طریق ابرام و الحاح درآمده گفتند ما را بر اصطفای طالوت حجتی و علامتی باید تا دلها را بفرمان داری او مواخواهی و رغبتی پدید آید و اشمویل
ع از خدای تعالی درخواست و حق جل و علا از علامت پادشاهی او اعلام داد و قال لهم نبیهم ان آیة ملکه
ان یأتیکم التابوت فیه سکینة من ربکم وبقیة مما ترک آل موسی وآل هرون تحمله الملائکة ان فی
ذلک لآیة لکم ان کنتم مؤمنین و گفت مر ایشان را پیغمبر ایشان بدرستی که نشانه پادشاهی طالوت آنست که بیاید
بشما تابوت سکینه و آن صندوقی بود از چوب شمشاد و طلا اندوده که سه ذرع بود در طول و عرض و صورت انبیا در و منقوش بود
سکینه ایست از پروردگار شما یعنی چیزی که تسکین خاطر شما در آن باشد و گفته اند سکینه جانوری بود بمقدار گربه و دو چشم داشت چون
شعاع … و از امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقولست که روی او شبیه بروی انسان بود و دو بال
داشت بوقت کارزار از تابوت بیرون آمدی و مانند بادی … و زود بر روی دشمنان جستی و ایشان را متفرق ساختی و لهذا همیشه
بنی اسرائیل این تابوت را در پیش صف لشکر بداشتندی و دیگر در تابوت باقی چیزیست از آنچه بگذاشته است موسی و هارون ع که آل و
از آل نفس ایشانند چه در لغت عرب بسیار است که آل گویند و نفس خواهند و آنچه از موسی و هرون در آن تابوت مانده بود نعلین
موسی بود و عمامه هارون و پاره تخته که در تیه بر ایشان می‌بارید و ریزه الواح و این تابوت را عمالقه از بنی اسرائیل گرفته

بروند و بولایت خود برده و در هر موضعی که داشتند آفتی باهل آن موضع رسید تا آخر در حوالی مزبله دفن کردند و حق سبحانه و تعالی فرشتگان را امر کرد تا از آنجا برداشته در راه شمویل ع آوردند چنانچه فرموده بر دارند ملائکه آن تابوت را شما از مدبرستی که در رسیدن تابوت شما هر آینه حجتی است شما را بر صدق قول پیغمبر و پادشاهی طالوت اگر هستید باور دارندگان پس بنی اسرائیل بعد از رسیدن تابوت حکم او را منقاد گشته و تهیه مقابله جالوت نمودند هشتاد هزار مرد در موکب طالوت روان شدند و هوا بغایت گرم بود فلما

فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي وَمَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي إِلَّا مَنِ اغْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ فَشَرِبُوا مِنْهُ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ فَلَمَّا جَاوَزَهُ هُوَ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ قَالُوا لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُو اللَّهِ كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ

پس آن هنگام که بیرون آمد طالوت بزمان شمویل ع از شهر ایلیا با آن لشکرهای ساخته گفت طالوت با علام شمویل یا بالهام ربانی که ای قوم در رستی که خدای تعالی آزماینده شماست درین هوای گرم بجویی از آب که میان اردن و فلسطین ظاهر شود تا مطیع و عاصی را بشما نماید پس هر که بیاشامد ازین جوی پس از اتباع من نیست و هر که نچشد و نیاشامد پس او از منست یعنی پیرو من باشد مگر آب بخورد مگر کسی که بردارد کفی آب بدست خود آورده اند که حق سبحانه بقدرت کامله خود جوی آب در راه ایشان پدید آورد و چون لشکر در آن هوا تشنگی غالب بدان جوی رسیدند پس بیاشامیدند از آن جوی زیاده از غرفه مگر اندکی از ایشان که سیصد و سیزده تن بودند چنانچه گذشت بیک کف آب اختصار کردند و همه از آن غرفه سیراب شدند و همه مطهره ایشان از بقیه غرفه پر شد و آنانکه زیاده از غرفه بیاشامیدند لبهای ایشان سیاه گشت و تشنگی بشان بر ایشان غلبه کرد که هر چند بیشتر خوردند تشنه تر گشتند و بر کنار جوی بماندند و با لشکر ملاقات کردند آورده اند که این قصه شاهدی بحال اهل دنیا دارد که قوم طالوت مثابه سالکانند که متوجه مقاتله جالوت نفس و هوا شده اند و آن جوی آب مال و متاع دنیاست هر که از آن بیاشامد و بر زیاده از آنچه ضرورت معاش است میل نماید بعلت استسقای حرص گرفتار شده هر چند بیشتر بدست آرد عطش بجمع آن افزون گشته اطمینان نیابد و چنین کس بر لب نهر دنیا بماند و از دولت غزا با لشکر محروم و بی بهره است و هر که از جوی دنیا بغرفه قانع شود یعنی بمقدار خورش و پوشش که از آن چاره نباشد و خورسند گردد حق سبحانه و تعالی او را بقرب خویش هم دل گرداند و هم از روی معنی نوازد و فیروز سازد پس چون عبور کرد و گذشت طالوت و آن کسانی که ایمان آورده بودند و قول او را تصدیق نموده گذشتند با او گفتند آن دیگران که خلاف کرده عبور نموده بودند نیست توانایی ما را امروز بجالوت و لشکرهای او و قول آنست که از لشکر او هشتاد و شش هزار از جوی گذشتند و از آن چهار هزار که عبور کردند چون چشم ایشان بر لشکر جالوت افتاد سه هزار و ششصد و هفتاد و هفت تن ترسان و بد دل شده گفتند ما طاقت حرب جالوت نداریم گفتند آنها که یقین میداشتند آنکه ایشان ملاقات کنندگانند یعنی بیننده جزا دادن خدای تعالی ایشان را و ایشان باقی لشکر بودند سیصد و سیزده تن که گفتند بسیاری از گروه اندک مومنان که غالب شد و اند بر گروه بسیار از اهل کفر و عدوان بعون و نصرت و مدد کاری خدای تعالی و خدای تعالی با صبر کنندگانست بامداد و قوت و چون خائفان با مومنان و مخالفان بر طرف نهر ماندند و بود طالوت با آن گروه اندک در مقابله لشکر جالوت صف بر کشیدند و آن لشکر بقول صاحب تیسیر هشتصد هزار سوار خنجر گذار جرار تیغ زن نیزه دار بودند و جالوت نیز بخود مردی عظیم الجثه شدید الشوکه بود و در بعضی از تفاسیر مذکورست که اسلحه او هزار رطل آهنین بوده از جمله خودی که بر سر می نهاد و سیصد رطل بوده وَلَمَّا بَرَزُوا لِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالُوا

ربنا

رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَانْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ و آن هنگام که مومنان ظاهر شدند و صف قتال را از برای جالوت و لشکرهای او گفتند مومنان ای پروردگار ما فرو ریز بر ما شکیبایی استعارست از اکثار و اکمال یعنی صبر بسیار بر ما افاضه کن و نگاه دار تا بید خود قدمهای ما را در میدان حرب و یاری ده ما را بر گروه ناگرویدگان فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَقَتَلَ دَاوُودُ جَالُوتَ وَآتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ پس شکسته شد و هزیمت کردند مومنان کافران را باعانت و توفیق خدای تعالی چه صبر و ثبات قدم در معرکه موجب ظفر و نصرت است غالبا و کشت داود و پدر ایشاع جالوت را بسنگ فلاخن و طبری رحمه الله در تفسیر خود آورده که علی بن ابراهیم بن هاشم رحمهم الله روایت کرده از ابی جعفر محمد الباقر و ابی عبد الله جعفر الصادق علیهم السلام که اشیا فرمودند که حق سبحانه و تعالی وحی فرستاد به پیغمبر آن وقت که جالوت را خواهد کشت کسی که درع موسی پیغمبر بر قد او راست باشد و او مردی خواهد بود از اولاد لاوی بن یعقوب و نام او داود بن ایشا راعی باشد و ایشا را ده پسر بود کوچکتر ایشان داود علیه السلام وقتی که حق تعالی طالوت را برانگیخت بپادشاهی و او جمع میکرد لشکر را جهت حرب جالوت فرستاد نزد ایشا که او با پسرانش حاضر شوند در معرکه ایشا آمد با پسر هر یک را از ایشان درع موسی ع می پوشانیدند ببالای هیچ کدام راست نمی آمد طالوت گفت با ایشا که دیگر از فرزندت کسی ماند گفت یکی دیگر هست کوچکتر ایشان که برای رعایت گوسفندان گذاشته ام گفت تو بفرست و بیار چون فرستاد و آمدن او و ی فلاخنی بود و در راه سه سنگ فیروزج با وی بسخن آمدند با مر الهی که بر دار از ما که بکار تو خواهد آمد آنرا برداشته چون بلشکر رسید درع موسی بر قامت او درست آمد و او جوان شجاع بود و بعد از آنکه نار قتال اشتغال یافت داود علیه السلام در مقابل جالوت آمد و یک سنگ انداخت بمیمنه لشکر او و هزیمت فرستاد و یکی دیگر بمیسره لشکرش و از ایشان نیز بر دمار انداخت و جالوت بر فیل سوار بود و بر سرش تاجی بود که بر وضع جبهه اش در شاهوار نشانده بود که بغایت درخشان بود داود در ایشان سنگی دیگر زد بر موضع درّ او که از آن طرف بیرون رفت و مغزش پریشان شد و از فیل افتاد و جان داد و این سنگ بسیاری از لشکریان خورد و بقتل آورد و طالوت شرط کرده بود که دختر خود را بکسی دهد که جالوت را بکشد و او را در پادشاهی شریک گرداند پس دختر خود را بداود ع داد و بعضی مملکت با و گذاشت و آخر تمام مملکت بدو رسید گویند که میان این صورت و پادشاهی داود ع و مملکت و نبوت او هفت سال بود چنانچه فرمود و عطا کرد خدای تعالی داود را بعد از قتل جالوت پادشاهی و او را حکمت داد یعنی نبوت یا زبور و بیاموخت او را از آنچه خواست و آن علمی است که معجز او بکار آید و گویند صنعت زره گری بود یا دانستن زبان مرغان وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَلَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ و اگر نه خدای تعالی باز داشته باشد مردمان را بعضی از آن بعضی یعنی اگر دفع نکردی خدای تعالی شر مشرکان را بسبب جهاد کننده هر آینه تباه شدی زمین بظلمت کفر و شیاع او باطل گشتی و لیکن خداوند صاحب فضل و رحمت بر عالمیان تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ این قصه ها که در معجزات و احباب بود نشانهای قدرت خداوندست که میخوانیم آنرا بر تو یعنی جبرئیل ع بر تو میخواند بفرمان ما براستی بر وجهی که مطابق واقع است و اهل کتاب مسلم میدارند در رستی که تو هر آینه از جمله فرستادگانی بهمه خلایق تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَلَكِنِ اخْتَلَفُوا فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ وَمِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلُوا وَلَكِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ آن پیغمبران و فرستادگان که درین سوره مذکور شدند افزونی دادیم بعضی از ایشان را بخصایص بر بعضی دیگر از پیغمبران مکی بود

خدای تعالی بالحق

که خدای تعالی با وی سخن گفتی بی واسطه چون آدم که فرمود یا آدم اسکن انت وزوجک الجنة و چون موسی که گفت
انی انا ربک و چون پیغمبر ما صلی الله علیه وآله که فرمود که فاوحی الی عبده ما اوحی و بر داشت بعضی از ایشان را
بپایهای بلند و تفاوت انبیا ازینجهت است که بعضی از ایشان مبعوث بسوی بعضی از آدمیان بودند و بعضی باکثر ایشان یا تمام زمرهٔ
ایشان یا بمجموع جن وانس چون پیغمبر ما صلی الله علیه وآله و دیگر آنکه وحی را در خواب پیغمبری دادند و جمعی را در بیداری و نزد
بعضی از مفسران مراد از بعض پیغمبر ماست صلی الله علیه وآله که مفضل است بر انبیا بفضایل بیکران و خصایص بی پایان از آنجمله
او را رحمت عالمیان ساخت که وما ارسلناک الا رحمة للعالمین و قرین گردانید نام نامی خود را با نام بزرگوار
او در اذان و اقامت و در تشهد و در خطبه و غیر ذلک و طاعت او را بطاعت خود که من یطع الرسول فقد اطاع
الله و بیعت او را ببیعت خود که ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله و عزت او را بعزت خود که ولله العزة
ولرسوله و رضای او را برضای خود که والله ورسوله احق ان یرضوه و اجابت او را باجابت خود که یا ایها الذین
امنوا استجیبوا لله وللرسول و محبت او را بمحبت خود که قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم
الله و دیگر معجزات آنحضرت زیاده از هزار است و دیگر انبیا را درین مرتبه نبوده و معجزه که یکی از آن قرآن است
او خود مشتملست بر دو هزار معجزه بلکه زیاده و کار ایشان معارضه و تحدی بیک سوره از سور قرانی نتوانستند نمود و مثل الکوثر
که سه آیت است که هر سه آیت از آن صلاحیت معارضه و تحدی دارد پس آن معجزه باشد برأسه و دیگر آنکه معجزهٔ قرآنی باقی خواهد بود
بر صفحهٔ روزگار تا اوان قیام قیامت مع هذا قرآن از جنس آن چیزی است که باقی نماند در زمان که آن حروف و اصوات است
و معجزه دیگر انبیا منقطع و منقرض شده با وجود آنکه از جنس چیزی بود که ممکن بود که مدت طویله باقی ماند و دیگر بسیاری از اخلاق حمیده
و خصال پسندیده در آنحضرت مجتمع بود که در دیگران از ایشان متفرق بود وانک لعلی خلق عظیم اشارت بآنست و دیگر
شرع و دین او ناسخ جمیع شرایع و ادیان است و بهمه خلایق مبعوث است که وما ارسلناک الا کافة للناس
و بمقتضای کنتم خیر امة اخرجت للناس هرگاه تابع افضل باشد بطریق اولی که متبوع افضل خواهد بود و دیگر بواسطهٔ
تعظیم حق سبحانه و تعالی او را در قرآن باسم ندا نفرموده بخلاف دیگر انبیا که فرموده که یا آدم و یا نوح و یا ابراهیم و یا موسی
و یا عیسی و ندای آنحضرت بیا ایها الرسول و یا ایها النبی فرموده و اسم صریح بغیر ندا ذکر کرده تا قرآن از برکت
نام صریحش خالی نباشد و دیگر اولاد و نسل اکرم و طاهر و ذکیه کرامت فرموده که خود بطهارت ایشان شهادت نموده که انما
یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا و وصی و افضل و اشرف اوصیا است که علی مرتضاست
که زوج سیدة النساء فاطمة زهراست و پدر دو امام حسن و حسین است که بهترین جوانان اهل بهشتاند و باقی ائمه معصومین صلوات
الله علیهم اجمعین که بهترین اهل زمین اند که متصف اند بصفت عصمت و طهارت و امامت و فضیلت و خرق عادت و غیر ذلک
من الصفات و حضرت رسالت صلی الله علیه وآله فرموده که هر پیغمبری که بود ذریت او از صلب او بوده الا ذریت من که
از صلب علی ابن ابی طالب است و او بمنزلهٔ نفس رسول است چنانچه در آیت مباهله سمت ذکر خواهد یافت انشاء الله تعالی
و دلایل افضلیت آنحضرت بحد و غایتیست با اجماع جمیع امت و حق سبحانه و تعالی فرموده که و دادیم عیسی پسر مریم را معجزهای
روشن و هویدا چون ابرای اکمه و ابرص و احیای موتی و قوت دادیم او را بجان پاک که جبرئیل است و دمید و اگر خواستی
خدای تعالی بر سبیل الجا کار زار نکردندی بواسطه اختلاف آنانکه از پس ایشان آمد بدیشان نشانهای روشن از نبوت

بعم

پیغمبران ایشان ولیکن اختلاف کردند پس ازینها امتان کسی بود که بگروید یعنی بر ایمان خود ثبات ورزید و ملازم دین پیغمبر خود شد و از ایشان
کس بود که کافر شد و از دین اعراض نمود و طریق حق را بگذاشت تعریض بیهود و نصاری است که بعد از موسی و عیسی علیهما السلام
از راه راست منحرف شدند مانند معاندان زمان اهل اسلام که بعد از پیغمبر صلی الله علیه وآله که عناد و مخالفت ورزیدند و از راه راست
روی گردانیدند و نشانهٔ تیر لعنت و خذلان و مستوجب نار حرمان شدند و اگر خواستی خدای تعالی مشیت الجایی نه تکلیفی اختلاف کردندی
را که بلفظ اقتتال ایراد کرده و ذکر سبب است و ارادهٔ مسبب چه وقوع قتال بسبب خلاف است و تکرار از برای تاکید است ولیکن خدای
تعالی می کند آنچه میخواهد یعنی خرامید هر آنچه خواهد از لطف و خذلان بسبب ضلالت و عصمت و هدایت نظر باعمال نیک و بد بندگان یا ایها الذین
امنوا انفقوا مما رزقناکم من قبل ان یاتی یوم لا بیع فیه ولا خلة ولا شفاعة والکافرون
هم الظالمون ای آنکسانی که گرویده اید نفقه کنید از آنچه شما را عطا کرده ایم یعنی زکوة مال بیرون کنید پیش از آنکه بیاید روزی که از
هول و هیبت آن روز خرید و فروخت نباشد تا کسی خود را از عذاب بخرد و نه دوستی بود تا کسی را حمایت کند و نه شفاعت خواهی بود تا
حلول عذاب و آن گروهیدگان ایشانند ستمکاران که منع کنند حق را از مستحق یا ظالم از بر منع عبادت در غیر موضعش یعنی گفت که الحمد لله که
فرمود که والکافرون هم الظالمون و نفرمود که والظالمون هم الکافرون و الا مشکل می بود کار الله لا اله الا هو الحی القیوم
لا تاخذه سنة ولا نوم له ما فی السموات وما فی الارض من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه یعلم ما بین
ایدیهم وما خلفهم ولا یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء وسع کرسیه السموات والارض ولا یؤده
حفظهما وهو العلی العظیم خدای تعالی سزای پرستش اوست هیچ معبودی نیست در وجود در خلق الا او که استحقاق عبادت
او راست ثابت زنده و پیش از همه زندگان و بعد از فنای ایشان پاینده در ذات و صفات یا قائم بتدبیر و حفظ مخلوقات
فرا نگیرد او را مقدمهٔ خواب از فتور و غیر آن که نعاس گویند و نه خواب که برکرد حواس ظاهر اوست مر او راست آنچه در آسمانهاست
از مبدعات علویه و آنچه در زمین است از کائنات سفلیه کیست آنکس که او در خواست کند از انبیا و ملائکه و غیر ایشان نزدیک او در روز
قیامت کسی را مگر بدستوری او که اجازه شفاعت دهد میداند خدای تعالی آنچه در پیش اهل آسمانهاست و زمینها از امور این جهان و آنچه خواهد
از پس ایشان از کارهای آن جهان و فرا نرسند آفریدگان بچیزی از معلومات او مگر بآنچه او خواهد که بدان محیط شوند فرا رسیده است
و گنجایی یافته کرسی او که زیر عرش و زبر آسمانهاست یا فرا گرفته است علم او همه آسمانها را و آنچه در آنست و تمام زمین و آنچه
در آنست و از ابی جعفر و از ابی عبدالله علیهما السلام اینچنین مرویست و اصبغ بن نباته از امیر المؤمنین صلوات الله علیه نقل کرده که آسمانها و زمین
و آنچه در آنهاست از مخلوق در جوف کرسی است و چهار ملک او را بر میدارند بامر الهی و او را در رنج نمیکند و بر و گران نباید نگاهداشتن
آسمان و زمین را و اوست برتر از خدا و نام بزرگتر از اندیشه افهام این آیت شریفترین آیتهاست از قرآن و در حدیث آمده است که این آیت
را زبانیست که تقدیس میکند خدای عز و جل را نزدیک عرش و ثعلبی روایت کرده از عبدالله بن عمر و که گفت که من از پیغمبر صلعم شنیدم که میفرمود
با امیر المؤمنین صلوات الله علیه که یا علی سید بشر آدم است و سید عرب محمد است و این نه فخر است و در حدیث دیگر وارد است که سید
بشر محمد است و سید عرب علی است و سید فرس سلمان و سید روم صهیب و سید حبشه بلال و سید جبال طور و سید شجر سدر و سید
شهور ماههای حرام که رجب و ذی قعده و ذی حجه است و سید ایام جمعه است و سید کلام قرآن و سید قرآن البقره و آیة الکرسی یا علی
بدرستی که در و پنجاه کلمه است که در هر کلمه پنجاه برکت است و مرویست از ابی جعفر محمد الباقر علیه السلام که فرمود که هر که یکبار آیة الکرسی را بخواند
حق سبحانه و تعالی هزار ناخوش را از وی بگرداند و هزار مکروه از مکاره دنیا و هزار مکروه از مکاره آخرت که آسانترین مکاره دنیا فقر باشد و از آن

آخرت عذاب قبر و خواص و فضایل قرآت او در اخبار بسیارست لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انْفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ هیچ اکراهی نیست در قبول کردن دین اسلام بعد از اسلام عرب یعنی اکراه نباید کرد هیچ کس را از یهود و نصاری و مجوس و صابیان بر آوردن اسلام بشرط قبول جزیه و گفته اند حکم این آیت قتال منسوخ است از تمام قبایل عرب جز دین اسلام قبول نبود اما با دیگران قتال باید کرد تا مسلمان شوند یا جزیه قبول کنند ابو الحصین انصاری دو پسر قابل داشت ناگاه ترسایی از شام بمدینه آمد و ایشان با او مصاحبت نموده با فنون و ای او مغرور گشته دین ترسایی اختیار کردند و همراه او متوجه شام شدند ابو الحصین از حضرت رسالت صلعم دستوری خواست تا برود و ایشان را باکراه باز آرد و این آیه نازل شد که اکراه مکنید کسی را که بدین متدین شده است بدرستی که روشن شده راه راست از گمراهی یعنی کفر از ایمان و حق از باطل متمیز گشت پس هر که کافر گردد یعنی کفر ورزد بانچه می پرستند جز خدای تعالی خواه شیطان و خواه بتان و خواه سحره و کاهنان و هر که بگرود بخدای پس بدرستی که چنگ درزده دست آویز محکم که قرآنست یا اتباع طریق محمد و آل او صلعم که آن سبب توفیق است در بدایت و موجب سعادتست در نهایت و این عروه است که هیچ انقطاع و انفصالی نیست مر آن را و خدای تعالی شنوای قول کسی که متوسل است بعروه وثقی و داناست بنیت خالص خالص متمسک بدان عروه اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ خدای تعالی دوست آنکسانست که بگروند یا متولی کار ایشانست در راه نمودن بصراط مستقیم و بیرون می آورد ایشان را از تاریکیهای کفر و ضلالت و مخالفت بروشنایی ایمان و هدایت و موافقت یا از ظلمات معرفت بانوار یقین یا از ظلمت نفس بنور دل یا از صفات بشریت باخلاق ربوبیت و آنانکه حق پوشیدند خواه یهود و نصاری و ترسا و غیر آنها از مخالفان و معاندان دوستان ایشان طاغوت اند یهود را کعب اشرف و حیی بن اخطب و امثال ایشان و بت پرستان را اصنام و آلهه باطله و اهل ارتداد را شیاطین و اهل خلاف و نفاق را طواغیت قریش از معاندان و بتان و دیوان که طاغوت عبارت از ایشانست بیرون می آرند کافران را از ایمان میثاقی بسوی کفر یا یهود را از ایمان که بتوریه داشتند بتکذیب آن یا مرتدان را از قرار بانکار اگر و یعنی کافران و مخالفان با طواغیت خود ملازمان آتش دوزخ اند ایشان در آن جاوید مانند کانند أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا أُحْيِي وَأُمِيتُ قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ آیا ندیدی و بنظر تعجب نظر کردی بسوی آنکسی که از روی عناد و حجت جست و مخاصمت کرد با ابراهیم عم در دین خدای او و اثبات ربوبیت و وحدانیت پروردگار او و این مجادله آن وقت کرد که داده بود خدای تعالی او را پادشاهی یا این جرأت و مجادله برای آن نمود که خدای تعالی ملک بوی ارزانی داشت و او دست یعنی از آستین طغیان بیرون آورد و سر کبر از گریبان عصیان بر کرد و این مجادل نمرود بن کنعان بود که اول کسانی بود که علم تجبر و تکبر افراشتند و ادعای ربوبیت کردند و همه روی زمین در تصرف داشت و در آن وقت که ابراهیم عم بتان را شکست و در ارکان دولت نمرود بر سوختن او قرار یافت و با بعد از القای او در آتش که بروی سرد شد و بود و این قول از ابی عبد الله عم منقولست نمرود گفت که او را بیارید چون او را حاضر کردند نمرود گفت تو خدای را باطل کردی خدای تو کیست و بنیاد مناظره کرد و آن حضرت گفت ابراهیم در جواب سخن او فرمود که پروردگار من آنکس است که از روی قدرت زنده می کرداند و از عدم بوجود می آورد و میمیراند و از منزل بقا بوادی فنا می برد گفت نمرود من هم زنده میکنم و میمیرانم پس زندانی واجب القتل را اگر رشته امید از زندگانی قطع کرده بود طلب بید و آزاد کرد و گفت

ایک

اینک مرده را زنده کردم و دیگری گناهی را طلب بید و بقتل رسانید و گفت اینک زنده را بمیرانیدم اعتقاد آن مرد طاغی آن بود که مراد احیا بعوثست و اماتت بقتل و نمیدانست که احیا و اماتت خلق حیاتست و موتست در جسد و آن جز حضرت قادر مختار را نباشد با مید آنت در حضار مجلس خود تلبیس میکرد لاجرم حضرت ابراهیم عم بحجتی روشن تر انتقال نمود و گفت ابراهیم عم بدرستی که خدای تعالی می آرد هر روز آفتاب را از افق که محل طلوع اوست پس تو بیار آن را از جایی که محل غروب اوست پس مبهوت گردانیده شد آنکس که کافر بود یعنی نمرود و ملعون و حجت او منقطع گشت و خدای تعالی راه نماید بطریق احتجاج گروه ستمکاران را أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَىٰ قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّىٰ يُحْيِي هَٰذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَبِثْتَ قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَلْ لَبِثْتَ مِائَةَ عَامٍ فَانْظُرْ إِلَىٰ طَعَامِكَ وَشَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ وَانْظُرْ إِلَىٰ حِمَارِكَ وَلِنَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ وَانْظُرْ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنْشِزُهَا ثُمَّ نَكْسُوهَا لَحْمًا فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ این سخن مترتب برآیت اولی است آیا ندیدی قصه محاجه ابراهیم عم را ندیدی مثل آنکس که او بگذشت بر دهی و آن ده افتاده بود بر سقفهای خود یعنی اول سقفهای او بسبب تساقط الابنیه شده بود و پس دیوارها بران سقفها افتاده و این نوع نهایت خرابی است و گویند که آن ده بیت المقدس بود و این کسی که گذر بر این ده خراب کرد ارمیا بود یا خضر اما اشهر آنست که عزیر بود و این از ابی عبد الله عم نیز مرویست و عزیر توریه یاد داشت و از اکابر احبار بود که بخت النصر بعد از خرابی بیت المقدس او را اسیر کرده ببابل آورد و خدای تعالی او را از قید کفار خلاص داد و عزیر توجه ببیت المقدس نمود و بر درازگوشی سوار بود با وی عنب که برده و فرسخی ایلیا بود رسید بموضعی پس ویران دید اما درختان آن دیه میوه دار بود و قدری انجیر بچید و مقداری انگور را بازکرد و در سایه دیواری قرار گرفت انجیری چند بخورد و باقی در سله نهاد و انگور فشرد و پاره نان پاره ریزه کرد و در خنیک کرد و دراز گوشی که داشت در پیش خود ببست و تکیه بر دیوار کرد و در آن دیه می نگریست چون پیرانی خراب دید گفت چگونه و بر چه وجه زنده گرداند این ده را خدای تعالی چون آبادان سازد بعد از خرابی او یا اهل او را که گفت زنده کرداند بعد از مردن ایشان و این نه بطریق استبعاد بود بلکه طلب اطلاع بر کیفیت احیا می نمود پس بمیرانید خدای تعالی او را در وقت این تأمل و تفکر صد سال و خر او نیز بمرد پس زنده کرد او را بر همان شکل و صورت که بود و طبرسی رحمه الله نقل میکند از امیر المؤمنین صلوات الله علیه که عزیر در آن وقت که از مردم خود جدا می شد زن او آبستن بود و عزیر را پنجاه سال بود و بعد از آن چون حق تعالی او را صد سال بمیرانید و زنده ساخت بر همان سال و در آنوقت او را پسری شد و بود و درین وقت صد سال داشت و عزیر را پنجاه بود و این نوعی دیگر از اعجازست در خبرست که حق سبحانه و تعالی او را طعام و شراب داد و بمیرانید و حمار او را نیز از نظر خلق بپوشانید چون هفتاد سال از مرگ او بگذشت بخت النصر هلاک شد حق تعالی نوشنگ فارسی را بر تخت و ولایت بیت المقدس را در مدت سی سال بحال عمارت باز آورد و آن ده از آنچه بیشتر بود آبادان تر شد پس عزیر را زنده کردانید گفته اند که او را هنگام چاشت میرانید و در آن روز که زنده شد هنوز آفتاب غروب نکرده بود پس فرشته بحکم خدای تعالی در وقتی که عزیر زنده و چشم می مالید گفت مرا او را که اینجا چند وقت که درنگ کردی گفت عزیر که درنگ کردم روزی و چون بنگریست هنوز آفتاب بود گفت یا پاره از روزی گفت آن فرشته نه چنانست که تو گمان برده بلکه درنگ کرده اینجا صد سال و درین صد سال مرده بودی عزیر با خود آمد و در نگریست اوضاع آن موضع را بر نهجی دیگر یافت تعجب او بیفزود و دیگر باره با او گفتند نگاه کن بسوی طعام خویش یعنی انجیری که در سله نهاده بودی و بنگر بشراب خویش یعنی شیره انگور که در خنیک ریخته بودی که هیچ تغییر نکرده و آن عصیر و در نگر بسوی دراز گوش خود که استخوانهای او باقی اجزا متفرق شده و آنکه خطاب رسید که ترا بعد از مرگ زنده کردیم تا آثار قدرت

ما و لقمش تو ظاهر شود گردد و دیگر باکر و اندیم تر است تا و عبرتی از برای مردمان که در حشر احیاء و شک دارند و نگاه کن بسوی استخوانهای
حمار خود تا ببینی که بقدرت بعلت چگونه از او حرکت میدهیم و بعضی را بر بالای بعضی مرکب میسازیم می پوشانیم بر آن استخوانها را گوشتی عزیر دید
استخوانها می کرفت و رای شنید که ای گوشت و پوست ریخته و اجزای متفرق جمع شوید بقدرت کامله باری همه اجزا مجتمع شد و صورت بدنی
او سمت تسویه یافت و جان بجسدش درآمد فی الحال برجست و نعره زدن آغاز کرد پس آن هنگام که روشن شد بر عزیر آثار قدرت الهی در احیا بوی
بطریق معاینه گفت میدانم حال بعیان چنانچه دانسته بودم قبل از این باستدلال و بیان آنکه خدای تعالی بر همه چیزی از احیا و اماتت تواناست
پس عزیر را میان قوم شد و پسران قبیله او را نشناختند و گویند کسی او را نشناخت و امتحان کردند تورات را از ظهر القلب املا کرد و در نوشتند که کتب ایشان را
سوخته بودند و بخت النصر چهل هزار کس را از قاریان تورات بقتل آورده بود و توریتی را در جای دفن کرده بودند چون بیرون آوردند آن
توریت که او املا کرده بود موافق بود بی زیاده و نقصان وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى قَالَ أَوَلَمْ
تُؤْمِنْ قَالَ بَلَى وَلَكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَى كُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ
جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِينَكَ سَعْيًا وَاعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ و یاد کن از آنکه ابراهیم عم گفت ای پروردگار من بنمای بقدرت
کامله خود که چگونه زنده میکردانی مردگان را تا مشهود برای کیفیت احیا نموده آنکه در اصل احیا او را شبهه بود گفت خدای تعالی
آیا ترا ایمان نیاورده که من مرده را زنده میکنم استفهام بمعنی اثبات یعنی ترا ایمان داری بقدرت من بر احیا و اماتت و بارها و گفته بودی که
رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ گفت ابراهیم عم بلی ایمان آورده ام و بکمال قدرت تو گرویده ام ولیکن این سؤال کردم تا آرام یابد و ساکن
شود دل من بمعاینه و چگونگی آن و چون احیا متنوع می باشد و حضرت ابراهیم عم تنوع وجود خلق دیده بود و دانسته که احیا خلق بعد از
موت وجود دیگریست و آن نیز می تواند بود درخواست نمود که بنما که احیا بکدام نوع میکنی بواسطه یا بی واسطه تا چون علم مرا دانش حاصل
آید دل من از آن دانش آرامش پذیرد یا مستدعی بود از آنکه عالم بود بر احیا و اماتت حق بطریق استدلال و برهان بر وجه مشاهده
و عیان نیز ملاحظه نماید و نیز آورده اند که ابلیس بر لب دریای بگذشت نظرش بر مرداری افتاد که مرغان هوا و جانوران دریا و دوان
صحرا هر یک از و پاره می ربودند ابلیس لعین با خود گفت خوش دام حیله یافتم جمعی کوته نظران سبکبار گران طبع از ریب می توان داد که
این اجزای متفرقه از حواصل طیور و اجواف سباع و امعای نهنگان و ماهیان جمع چگونه تواند کرد حق سبحانه و تعالی وحی فرستاد و خلیل عم
بکنار فلان دریا شو تا دشمن ما کمر کی گستر دانست و دریشته زرق در بیت آورده و میخواهد جمعی را قید ریب سازد خلیل عم آمد
و ابلیس متحیر و از شبهه خود القا کرد و ابراهیم عم فرمود که چه محل تحیر تا نکس که این اجزا را از کتم عدم بمقتضای وجود آورده بود قادر
که دیگر بار و از زاویه تفرقه بساحت جمعیت رساند پس ابراهیم عم بزبان سؤال گشت و گفت الهی بنمای که چگونه زنده میکنی تا این طاغی
یاغی ملزم گردد و دل من بالزام او اطمینان تمام یابد و از ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق عم نیز این مرویست گفت خدای
تعالی اگر رشد بدو این حال آرزو داری پس فرا گیر چهار عدد از مرغان و از ابی عبدالله عم منقولست که آن کبوتر و خروس
و زاغ و طاوس بود و پس جمع کن ایشان را بسوی خود یعنی بدست گیر و در اشکال و هیأت بنگر تا تمامی دقایق بنیه
هر یک را بنظر تدقیق بازبینی تا بعد از زنده شدن بر تو مشتبه نگردد یا مجتمع ساز اجزای بدن ایشان را با یکدیگر یعنی بعد از آنکه پاره
پاره کرده باشی سرهای ایشان را نگاهدار و پس وضع کن بر سر کوهی که ممکن باشد که جزوی از آنها بر وی توانی نهاد و چه قسمت این بر
جمیع جبال متعذر است و این از قبیل اراده عام و اراده خاص است المحصل سخن آنست که هر کوه که نزدیک تو باشد و تواند
بر او از ابی عبدالله علیه السلم مروی و گویند است که فرمود که بده از این مرغان متفرق شده با یکدیگر آمیخته پاره پاره پس بخوان

سؤال

این

این مرغان را بنامهای ایشان تا اجابت نموده بیایند بسوی تو و می شتابند شتافتنی و بدان از روی یقین و درستی که خدای تعالی
غالبست و عاجز نیست از آنچه تو طلب بیدی محکم کار است در هر چه میسازد القصه ابراهیم عم مرغان را ذبح کرد و اجزا و ریشها و لحوم
و دماء و عروق و اعصاب و عظام و قوایم و آنچه آنست ایشان را پاره پاره کرده با یکدیگر بر آمیخت و کوفته ها در هاون کوفت تا اختلاطی تمام
یافتند و منقسم ساخته بر ده کوه نهاد و سرهای ایشان بدست گرفته آواز داد که ای کبوتر و ای طاوس و ای زاغ و ای خروس بیایید
بجانب سرهای خویش پس بفرمان خدای تعالی اجزای مرکبه از یکدیگر منفصل شد و با یکدیگر منضم گشته ابدان ایشان درست شد و بسوی
سرهای خود بر زمین دویدن گرفتند و حکمت در دویدن آن بود که این صورت ابلغ باشد و حجت را در دور شبهه چه تو هم آن می باشد که
مرغان پرند و نه آن مرغانند یا بحال میرسید که شاید بالهای ایشان درست نشده باشد و دیگر آنکه ادراک اجزا و کیفیت مرغی در رفتن
بیشتر است از ادراک آن در حال پریدن پس آن بدنها را پیش پای ابراهیم عم میدویدند و از انجا پرواز نموده بسرهای خود که در دست
ابراهیم عم بود متصل می شدند آورده اند که هر که خواهد که نفس خود را بحیات ابدی زنده گرداند باید که موتی بدنی را به تیغ عبادت و ریاضت
بسمل ساخته بعضی را با بعضی پامیزد تا صورت ایشان شکسته منقاد و فرمان کردند و ایشان را بدعوت شرع و عقل بخواند تا بطریق طاعت شتابان
گشتان باز آیند محققان گفته اند که در ذبح طیور اربعه اشارتست که کبوتر را که پیوسته با مردم مستانست بکش و رشته الفت از خلق ببر و خروس
را که همواره مایل شهوتست ذبح کن و خود را از بند شهوت بازرهان و زاغ را که منبع حرص است بقتل آر و صفت حرص را بگذار و طاوس را
که مجمع زینت است سر ببر و از دیده همت از آرایش دنیوی فرو بند که هر که بتیغ مجاهده این چهار صفت را ذبح آرد حیات ابدی ورزد یکی
سر می یابد و گویند چهار صفت از طبایع ارکان اربعه در آدمی پدید آمده و ذبح آنها بتیغ مخالفت لازم است اول صولت کبر که نتیجه آتش است
دوم وجیه شهوت که ثمره هواست سیوم تقاضای حرص که عادت آبست چهارم تیرگی امساک که صفت خاکست در کشف الغمه آورده
روایت از یونس بن ظبیان که او گفت من نزد ابی عبدالله جعفر الصادق عم بودم با جمعی دیگر گفتم یا ابن رسول الله قول حق جل و علا در ابراهیم
عم که فخذ اربعة چهار مرغ را پس جمع کن ایشان را بسوی خود آیا از اجناس مختلفه بودند یا از یک جنس بودند آنحضرت فرمود که آیا میخواهید که بنمایم
شما را مثل آن گفتیم نعم چهار مرغ را بنام طلبیدند تا بجای خروس انجا با رست همه آنجا حاضر شدند فرمود تا همچنان ذبح کردند و پرها و بالهای
ایشان کندند و پاره پاره کردند و با هم کوفتند و مخلوط ساختند پس سر هر یک را بدست مبارک گرفت و هر یک طلبید بسوی سرهای خود آمدند
و بسرها متصل شدند و برخواسته بنا بر پرواز کردند این از معجزه از آنحضرت بظهور آمد مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ
كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنْبُلَةٍ مِائَةُ حَبَّةٍ وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ مثل آنکسانی که بیرون
شایسته غرض و وجیه عوض بیرون میکنند و صرف مینمایند اموال خود را در راه خدای تعالی بر غازیان و مجاهدان بلکه همه ابواب البر مثل
حبه ایست که در زمین پاک طیب بکارند و آن دانه بر ویاند هفت خوشه بآن نوع که هفت شعبه از اصل او منشعب گردد و بر سر هر شعبه خوشه
بود و در هر خوشه صد دانه که یکی را هفتصد حاصل آمده باشد و این در جاورس بسیار ظاهرست و در دیگر ممکن اگر اراده حق باشد و خدای
تعالی زیاده میکند این مقصد را بهفت هزار و بیش برای هر که خواهد از نفقه کنندگان بحسب نیت و خدای تعالی بسیار بخشایش است
که یکی را هفتصد و زیاده و میدهد و داناست بمنفقان و عزایم و نیات ایشان غرض از این تمثیل تصویر اضعافست و ترغیب منفقان که چون
نظر با جر کنند که یکی را هفتصد است پیوسته بمقصد اشتغال نمایند الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ لَا يُتْبِعُونَ
مَا أَنْفَقُوا مَنًّا وَلَا أَذًى لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ آنکسانی که نفقه میکنند
مالهای خود را در جهاد و یا سایر خیرات پس از پی در نمی آرند آن چیزی را که نفقه میکنند و کرده اند منتی یعنی منت بر کس ننهند در صدقه دادن

و دیگر از پی در دنیا و رد صدقه خود آزادی یعنی درویش و فقیر را نرنجانند قولاً و فعلاً مر ایشان راست مزد صدقه ایشان نزدیک پروردگار
ایشان و ترسی نیست ایشان را از کم شدن مزد و نه ایشان اندوهناک شوند از فوت ثواب قول معروف ومغفرة خير من
صدقة يتبعها أذى والله غني حليم سخنی نیکو و رد جمیل مر درویش را و درگذشتن از درشتی سخن سایل یعنی عفو کردن از لجاج و
ابرام او بهتر است مر سؤال را و نفع از آن صدقه که در پی است سایل از پی درآرند آزار و آزاری از سرزنش و عار و خدای بی نیاز است از صدقه
آنها که در پی نفقات خود رنج و خاشاک منت و آزار کند و سازند بردبار است تعجیل کند در عقوبت منت نهان و آزاررسان يا أيها
الذين آمنوا لا تبطلوا صدقاتكم بالمن والأذى كالذي ينفق ماله رئاء الناس ولا يؤمن بالله واليوم
الآخر فمثله كمثل صفوان عليه تراب فأصابه وابل فتركه صلدا لا يقدرون على شيء مما كسبوا
والله لا يهدي القوم الكافرين ای گروه گرویدگان باطل مکنید و تباه مسازید مزد صدقهای خود را بمنت نهادن بر درویش
چه مالی که از آن حق است و تو اگر حمال آنی منت و منت صاحب مال راست نه حمال را پس متصدق باید که شکر از آنکه مظهر خیر واقع شده است
منت دارد باشد نه منت نهند و دیگر باطل مکنید صدقهای خود را باذی یعنی رنج رسانیدن مر درویشان را بزبان کراهی او کلمهٔ سرزنش شنیده و
بفعل که روی ترش کرده و چین بر جبین افکنید چه اگر درویش نباشد تو اکنون مظهر صفت کرم و جود نتواند شد حق تعالی درین آیت تحت
تکمیل صدقه مؤمنان میفرماید که نفقه خود را بمنت و آزار باطل مسازید همچون ابطال آنکس که از طریق اخلاص منحرف شده و بصفت نفاق متسم شده
نفقه میکند مال خود را برای نمودن بمردمان و بحقیقت منکر وحدانیت خدای تعالی و بروز قیامت که اگر بخدای گرویدی صدقه برای وی دادی
نه برای دیگران و اگر بقیامت معتقد بودی معامله برای مجازات کردی نه برای مرایات پس داری صدقه این منافق مرائی همچون مثل داری
سنگی است خاره هموار که بر آن سنگ خاک نشست پس بدان سنگ رسید باران بزرگ قطره که سیل از و دو و شمار
پس بشست آن خاک را از سنگ و بگذاشت آن سنگ تهی و پاک از گرد و خاک و خاشاک نفاق است و خاک بر آن سنگ نمود انفاقها
او که ریا کرده و چون قطرات باران عذاب از سحاب حساب ربانی نازل گردد آثار آن نفقات بجد سنگی حاصل نماند و عمال اهل ریا
همین حال دارد قادر نباشند این نفقه کنندگان مرائی بر ثواب چیزی از آنچه تصدق کرده باشند بریا و خدای تعالی راه نماید یعنی عزم هدایت
در دل نمیکند گروه کافران را مثل الذين ينفقون أموالهم ابتغاء مرضات الله وتثبيتا من أنفسهم كمثل جنة
بربوة أصابها وابل فآتت أكلها ضعفين فإن لم يصبها وابل فطل والله بما تعملون بصير مثل
نفقهٔ آنانکه باعتقاد و اخلاص بیرون میکنند مالهای خود را و بر درویشان میدهند برای خشنودی خدای و از برای ثبات و یقین مساعدت از
نفسهای ایشان بیافتن ثواب صدقه مانند بوستانی است که واقع باشد بموضع بلند که تابش آفتاب زودتر بوی رسد و ریاح لواقح بروی بیشتر
وزد و ابر نزدیکتر و از آفت مغمور شدن آب دورتر و این باغ در چنین زمینی برسید بوی باران بزرگ قطره پس داد و بیاورد میوه خود را
دو برابر یعنی مثل حاصل هر چه دیگر زمینهای دیگر بدو سال دهند یا سالی دو بار برآورد و پس اگر نرسد بدان باغ باران عظیم القطرات
پس بدو برسید ضعیف باران و آن نیز او را کافی است یعنی اثر باران را ضایع نمیکند و کم و بیش محصول میدهد و مقصود ازین مثل حصول اجر
مخلصانست که آنچه برای رضای خدای تعالی تصدق کنند از برای داشتن نیکو خالی نیست خواه آن صدقه اندک باشد و خواه بسیار و خدای تعالی
بدانچه شما میکنید از روی اخلاص و ریا بیناست و مناسب هر یک جزا خواهد داد أيود أحدكم أن تكون له جنة من نخيل
وأعناب تجري من تحتها الأنهار له فيها من كل الثمرات وأصابه الكبر وله ذرية ضعفاء فأصابها
إعصار فيه نار فاحترقت كذلك يبين الله لكم الآيات لعلكم تتفكرون تمثیل و کریست برای صدقه

اهل ریا

اهل ریا میفرماید که آیا دوست میدارد یکی از شما منکر آنکه هست یعنی دوست ندارد آنکه باشد مر او را بوستانی از درختان خرما و انگورها یعنی باغی
مشتمل برین اشجار میرود از زیر درختهای او جویهای آب مر صاحب باغ راست در آن بوستان نهال از همه میوها نه همین خرما و انگور و تخصیص آنها بجهت
فضیلت و کثرت ایشانست و حال آنکه فرا رسید خداوند این باغ را پیری و بزرگسالی و مر او راست درین پیری فرزندان و خردان و ناتوانان
و معیشت پدر و فرزندان همه ازین بوستانست پس برین بوستان رسید بادی گرم و گویند گردبادی که در آن بادی آتشی است و چنین بادی آتشین را
سموم گویند پس بسوخت آن باغ بواسطه و صاحب باغ متحیر و مهموم فروماند این مثل عمل منافق مرائی است که بسموم عدل الهی باغ اعمال ایشان را که بدین
امید داری دارند بسوزد و ایشان محروم بمانند همچنانکه در صدقه وجها دکر داده شد بیان میکند خدای تعالی برای شما نشانها و لطایف
رحمان خود را شاید که شما در آن تفکر نمایید و در عبادت و دیگری را شریک نسازند يا أيها الذين آمنوا أنفقوا من طيبات
ما كسبتم ومما أخرجنا لكم من الأرض ولا تيمموا الخبيث منه تنفقون ولستم بآخذيه إلا أن تغمضوا
فيه واعلموا أن الله غني حميد ای گروه مؤمنان نفقه کنید در راه خدای تعالی از پاکیها و برگزیدهای آنچه کسب میکنید بتجارت و صناعت
و از آنچه بیرون آوردیم برای شما از زمین چون حبوبات و اشجار مثمره اغنیای انصار بوقت رسیدن خرما آنچه رسیده و تر و برگزیده تر بودی بهتر نهان کردی
بمسجد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله آورده در گوشه نهادندی تا فقرای مهاجرین تناول نمودندی روزی یکی از مالداران دنیا دوست
صاعی خرما از متاعی که هیچ بکار نیامدی بیاورد و در میان خرماهای نیکو بریخت و کالای خبیث خود را با آن متاعهای پاکیزه برآمیخت حق سبحانه و تعالی
ازین معامله نهی فرمود و فرمود که از اطیب اموال صدقه دهید و قصد مکنید بچیزی تباه و ناخوش که از دنائت همت از آنجا نفقه کنید و حال آنکه نیستید
شما فراگیرنده چنان چیزی اگر بشما دهند در حقوق شما مگر آنکه چشم فرو خوابانید در اخذ آن و مسامحه کنید و بدانید که خدای تعالی بی نیاز است
از کسی که تصدق بمال خبیث کند ستایندهاست آنکه صدقه از مال پاکیزه دهد الشيطان يعدكم الفقر ويأمركم بالفحشاء
والله يعدكم مغفرة منه وفضلا والله واسع عليم دیو سرکش یعنی ابلیس و گویند که یکی از شیاطین انس یا جن وعده میکند شما
را فقر و احتیاج یعنی میترساند در وقت انفاق از درویشی و محتاجی و میفرماید شما را ببخل و امساک در منع صدقات و خدای تعالی وعده میدهد
شما را بر صدقه دادن آمرزشی از خود مر گناهان شما را در عقبی و افزونی روزی و مکافات خیر در دنیا و خدای تعالی بسیار فضل است بر نفقه کنندگان
و دانا به استحقاق ایشان بر عطیت فضل و مغفرت را يؤتي الحكمة من يشاء ومن يؤت الحكمة فقد أوتي خيرا كثيرا وما يذكر
إلا أولو الألباب میدهد خدای تعالی حکمت و دانش انفاق هر که میخواهد تا داند چه می باید داد و که را می باید داد و بداند که میان القای رحمانی
و لمت شیطانی تمیز نماید تا از وعید شیطان نترسد و بوعده رحمان مستظهر باشد و مروی از ابی عبدالله ع آنست که مراد بحکمت علم قرآنست که حق سبحانه
و تعالی مال و متاع دنیا را اندک خوانده که قل متاع الدنيا قليل و دانش را بکثرت خیر موصوف ساخته که فقد أوتي خيرا كثيرا
پس عالم را نباید که اهل دنیا را ملامت کند و از خدمت ایشان رجبین احوال خود بخشد که او را خیر کثیر داده اند و اهل دنیا را متاع قلیل و امیرالمؤمنین صلوات
الله علیه فرموده که علم بهتر است از مال از هفت وجه علم میراث پیغمبرانست و مال میراث فرعونیان و دیگر علم نقصان نپذیرد بانفاق و مال نقصان
پذیرد و دیگر مال محتاج است بنگاه دارنده و علم صاحب خود را نگاه میدارد و دیگر مرد در وقت مرگ مال را میگذارد و علم با اوست در قبر
و دیگر مال حاصل است از برای مؤمن و کافر و علم مخصوص مؤمنست و دیگر همه مردم محتاج اند بعالم در امور دین و محتاج نیستند بمال
داران و دیگر علم مقوی و ممد مردست در وقت گذشتن بر پل صراط و مال مانع آنست و سد راه و در نیابند این مگر خداوندان عقول
صافیه وما أنفقتم من نفقة أو نذرتم من نذر فإن الله يعلمه وما للظالمين من أنصار و آنچه بیرون کردید ای
مؤمنان از نفقه اندک یا بسیار بریا یا بعلانیه بطریق فرض یا تطوع یا باخلاص یا غیر آن از وجوه خیر یا سبیل بر در راه خدای یا آنچه

تصدق کرده باید بر خود واجب کرده باید از نذر معین و انفاق آن بعظمة الله علی کذا می شود پس بدرستی که خدای تعالی میداند آنرا و فراموش نمیکند
و فراخور آن مجازات و مکافات خواهد داد و نیست مر ستمکاران را که نفقه بریا کنند یا نذر را که در طاعت کرده اند بوفا نرسانند یاری دهندگان
در آخرت که عذاب از ایشان باز دارد إِنْ تُبْدُوا الصَّدَقَاتِ فَنِعِمَّا هِيَ وَإِنْ تُخْفُوهَا وَتُؤْتُوهَا الْفُقَرَاءَ فَهُوَ خَيْرٌ
لَكُمْ وَيُكَفِّرُ عَنْكُمْ مِنْ سَيِّئَاتِكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ اگر آشکارا کنید صدقهای خود را در وقت و اگر دون پس نیک خصلتیست آنچه دیگران را
بدان رغبت افتد و بر بخیلان حجت لازم شود و قلوب بگفتن باشنای اهل حق میل کند و اگر پنهان دارید صدقات را و بدهید آنرا بدرویشان
در خفیه پس آن اخفا بهتر است مر شما را چه آن صدقه از آفت ریا دور می ماند و درویش نیز از مذلت افتد و مبا مو محفوظ می باشد و بعضی اخفا را
عام دارند در فرایض و نوافل چه جماعتی در زمان حضرت رسالت صلعم در اخفا مبالغه عظیم داشته اند در نفقه فرض و هم در صدقه تطوع و بعضی برآنند
که اخفا متعلق بنوافل است و در فرایض اظهار اولی است تا متهم بترک زکوة نباشد تا بخیلی دیگر دلیل مسارعت است با مر حق تعالی و سبب رغبت
توانگران اما در تطوع هر حال اخفا اولی است و از ابن عباس منقولست که صدقه سر در تطوع افضل است از علانیه بهفتاد مرتبه ابو حمزه ثمالی
روایت کند که امام زین العابدین علیه السلام انبان نان را بر میداشت بر پشت مبارک خود در دل شب و بآن تصدق میفرمود بفقرای مدینه و میفرمود
که صدقه پنهانی فرو می نشاند غضب یزدانی را و چون رحلت فرمود در وقت غسل دیدند که آثار کشیدن بار بر پشت مبارک آنحضرت ظاهر
از کیفیت آن پرسیدند گفتند انبانهای آرد در شب بر می داشت بر دوش و بدر کوچهای مدینه بر می آمد و بفقرای مدینه پنهانی
صرف میکرد و ابن عایشه گوید که من شنیدم از اهل مدینه که ما کم صدقه پنهانی نیافتیم بعد از وفات علی بن حسین علیه السلام و در حدیث آمده که
صدقه پنهانی فرو می نشاند غضب ربانی را و از ما چیزی میسازد گناهان و خطیئه را چنانچه آب آتش را می نشاند و دفع میکند هفتاد باب را از بلایا
و در حدیث دیگر وارد و یافته که هفت طایفه در سایه حمایت الهی باشند در روزی که هیچ سایه حمایتی نباشد مگر سایه حمایت و عنایت او
اول حاکم و پیشوای که شیوه عدالت داشته باشد دوم جوانی که شیوه طاعت و عبادت الهی را از دست نگذارد سیم مردی که او متعلق بمساجد
باشد و تردد بمساجد شعار او بود چهارم دو مرد که دوستی ورزند در راه خدای تعالی و مجتمع باشند بر و متفرق گردند پنجم مردی که زن
صاحب جمال او را طلب کند برای آمیزش او گوید که من از خوف الهی گرد تو نمی گردم و هیچ حال ششم مردی که تصدق کند بمال و در اخفای
آن کوشد بمرتبه که دست راست و ندانند آنچه آنرا بنفقه داده دست چپ او هفتم مردی که بذکر الهی اشتغال نماید در خلوات و از چشم او
اشک ریزان باشد در بیشتر اوقات پس از کمال عنایت الهی است که در صدقه فرموده که اگر اخفا کنید بهتر باشد مر شما را و خدای
تعالی در گذراند از گناهان شما که در مظالم بود و خدای تعالی بدانچه شما میکنید از ادای صدقه و اخفای آن داناست لَيْسَ عَلَيْكَ
هُدَاهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَلِأَنْفُسِكُمْ وَمَا تُنْفِقُونَ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ
وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ آورده اند که انصار قبل از اسلام بجهت مصاهرت رضاعی که میان ایشان و یهود
ثابت بود بر ایشان نفقه می کردند بعد از آنکه خلعت اسلام پوشیدند و از جام کلام سید انام علیه الصلوة و السلام شربت معرفت نوشیدند از نفقه
کردن بر یهود کاره شدند چون صورت حال بعرض رسالت پناه رسید این آیه آمد که نیست بر تو ای محمد راه نمودن یهود و هدایت توفیق که
بر تو هدایت دعوتست و بس و لیکن خدای تعالی بعنایت خود راه نماید بایمان هر کرا خواهد که استعداد این مراد و پس آنحضرت فرمود که صدقه
کنید بر اهل ادیان و باتفاق علما اخراج صدقه و تطوعات بغیر مسلم جایز نیست اما در صدقه واجب ایمان شرط است و آنچه نفقه میکنید از هر مال خود
پس از برای نفس خود می کنید و ثواب آن راجع است بشما خواه منفق علیه مسلم باشد یا نباشد و نفقه نمی کنید شما که مومنانید مگر برای طلب خشنودی
خدای و آنچه نفقه می کنید از مال خود توفیه مزد آن می کنند برای شما یعنی جزای آن تمامی بشما میرسانند و شما ستم دیده نشوید یعنی از ثواب اعمال شما

ستم

ستم چیزی کم نمی کنند لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أُحْصِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ
مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِلْحَافًا وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ این صدقات
و نفقه شما برای درویشانست آنانکه باز داشته شده اند در راه خدای تعالی نمی توانند بواسطه اشتغال بغزو و یا دوام طاعت سیر کردن در زمین
برای تجارت و طلب رزق و ایشان درویشان مهاجر بودند امام محمد باقر علیه السلام فرموده که ایشان چهار صد تن بودند که ایشان را اصحاب صفه میگفتند
چون عمار و بلال و ابن مسعود و امثال که در مدینه کمینه منزلی نداشتند که شب آنجا بسر بردندی مسکن ایشان در شب صفه مسجد حضرت رسالت صلعم
بود و در روز ملازم آنحضرت بودندی و در سایه التفات بکسب نمی پرداختند و نه بسوال و طلب روزی می پرداختند و بدین سبب فرموده که می
پندارد ایشان را مرد نادان و بیخبر از حال ایشان که ایشان توانگرانند بسبب باز ایستادن از سوال و استغنا از خلق و توکل بحضرت ذی الجلال
تو می شناسی ایشان را ای محمد بنشان و علامت ایشان که صفرت لونست و زاری بدن و خمیدگی پشت و بسیاری ... سوال نکنند مردمان را

ایشان

و چیزی نخواهند از ایشان از روی الحاح و ابرام و بغیر آن نیز چه ایشان موصوف اند بتعفف که ترک سوالست و ترک سوال سبب یقینی که داشتند
که روزی رسان حق است و ایشان را بی روزی نخواهد گذاشت و شفقت و مرحمت بر خلق تا مردم رنج سوال کشند و از رستگاری باز مانند
که ما أفلح من ردّ السائل و آنچه نفقه می کنید از مال خود بر اصحاب صفه و غیر ایشان از مستحقان پس بدرستی که خدای تعالی بدان دانا
میداند که بکه میدهید و از برای چه میدهید الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ
عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ آنانکه نفقه می کنند در راه حق تعالی از برای مستحق مالهای خود را به شب و بروز
در نهان و آشکارا بر غرض استغراق و مالت باعطای صدقات در اسباب نزول آورده و مروی از ابی جعفر و ابی عبدالله علیهما السلام است
که امیر المومنین صلوات الله علیه چهار درهم داشت یکی را بشب تصدق فرمود و یکی در سر و یکی بشب ظلمانی و یکی بروز نورانی حق تعالی این آیه فرستاد و
حضرت رسالت صلعم پرسید از آنحضرت که ترا چه بر این داشت که بدین نوع تصدق نمودی جواب داد که طریق صدقه بیرون ازین چهار
نمی دیدم جمیع انواع التزام نمودم تمنای آنکه یکی ازینها شرف قبول یافته بموضع رضا برسد مر ایشان راست که بدین چهار نوع صدقه کردند مزد صدقات
ایشان نزد پروردگار ایشان که آن بهشت باقی و نعیم جاودانی است و گفته اند که مزد آنست که ایشان را در مقام عندیت فرود آرد که فی
مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُقْتَدِرٍ و خوف نباشد ایشان را و ایشان اندوه خورند الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ
إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ
وَحَرَّمَ الرِّبَا فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهَى فَلَهُ مَا سَلَفَ وَأَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ وَمَنْ عَادَ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ
النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ آنانکه میخورند مال ربوا را یعنی فروختن یکی از مکیل و موزون بآن دیگر که جنس یکی باشد بزیادتی عینیه یا حکمیه مثل زر بزر
نقره بنقره و گندم بگندم بزیادتی که هر دو حال باشند یا متفاوت که یکی از آن نسیه باشد که آن حکم زیادتی دارد بر نخیزند از قبرهای خود در
بعث و نشور مگر چنانچه بر میخیزد آنکس که بزند و بیفکند او را دیو یا پری از دیوانه شدن و مراد صرع و خبطست زعم عرب آن بود که چون جنی
مس آدمی نماید عقل او مختلط و دماغ او مخبط میسازد پس حق تعالی سخن را بر وجهی که متعارف ایشان بود اجرا میکند و محصل کلام آنست
که خورندگان ربوا در قیامت بشکل مجانین باشند و اهل عرصات ایشان را بآن نشانه بشناسند و ابی عبدالله جعفر الصادق علیه السلام نقل فرموده از
حضرت رسالت صلعم که آنحضرت فرموده که در شب معراج قومی را مشاهده کردم که هر کدام از ایشان که میخواست که برخیزد قادر بران نبود
بواسطه بزرگی شکم او از جبرئیل علیه السلام سوال کردم که اینها چه قوم اند فرمود که ایشان ربا خوارانند که نمی توانند برخاست مگر بطریق دیوانگان
آن عذاب ایشان را سبب آنست که ایشان گفتند جز این نیست که بیعی که در وی ربا نیست مثل معامله ایست که در وی رباست کفار گفتند

درم بیع میکردند و میگفتند که این ربا نیست بیع است و میان ربا و بیع فرق کردند حال آنکه حق تعالی حلال کرده است بیع را و حرام ساخت
ربوا را پس هرکه بیاید او را پندی یعنی برسد نهی از خدای پروردگار او که نهی است از ربوا پس باز ایستد از آن پس مر او راست آنچه گذشته
قبل از تحریم و آن را از وی نتوان گرفت و امر او راست آنچه گذشت یعنی گناهان گذشته او مغفور شد و امام محمد باقر صلوات الله علیه فرموده که هر که
دریافت اسلام را و توبه کرد از اعمالی که در زمان جاهلیت کرده حق سبحانه می‌پذیرد او را از گذشته و کار او مفوض است بخدای تعالی یعنی
مهم او در زمان آینده وابسته بحفظ و عصمت حق است که توفیق رفیق وی سازد تا مرتکب آن کبیره نگردد و هر که باز گردد به استحلال ربا پس از آنکه
خدای تعالی آن را حرام کرده باشد پس آن گروه مستحلان ناشنوندگان امر و نهی‌اند از یاران دوزخ ایشان در آن جاوید خواهند بود زیراکه
حلال داشتن ربا کفر است و کفر موجب خلود باشد در دوزخ و امیر المؤمنین علیه السلام نقل فرموده از پیغمبر صلعم که حق سبحانه و تعالی لعن کرده پنج
کس را در ربا آکل و موکل و دو گواه و کاتب و دیگر فرموده که ربا هفتاد باب است آسانتر آن نزد خدای عزوجل مثل کسی است که با مادر
خود زنا کرده و در تفسیر طبری این احادیث مذکور است يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا وَيُرْبِي الصَّدَقَاتِ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ
أَثِيمٍ کم و کاست میکند خدای تعالی مال ربا را یعنی هرچند فراوان باشد عاقبت آن بنقصان و خسران می‌کشد و ابن عباس رحمه الله فرموده که
هرچه از آن مال بصدقه و برّ یا در راه حج و غزا نفقه کنند پذیرفته نشود و این کمال نقصان است و افزون کند خدای تعالی صدقات را
یعنی هرچند کم باشد مزد آن بسیار خواهد بود و خدای تعالی دوست نمیدارد هر ناسپاسی را که مستحل ربا بود و بزه‌کاری که بر ارتکاب ربا
مصر باشد إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ
وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ بتحقیق آنکه گرویدند بامر و نهی و عمل آوردند باوامر از موجب فرمان و برپای داشتند
نماز را و دادند زکوة را مر ایشان راست مزد ایشان نزد پروردگار ایشان در روز قیامت و ایشان را ترسی نیست بر آنچه پیش فرستادند و
نه ایشان اندوهگین شوند از برای آنچه از عقب گذاشته‌اند يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِنْ كُنْتُمْ
مُؤْمِنِينَ ای گروه گرویدگان بترسید از غضب خدای و دست بدارید از آنچه باقی است از ربا اگر هستید شما از اهل ایمان
و باور دارندگان مر حرمت ربا را روایت است از ابی جعفر علیه السلام که ولید بن مغیره در زمان جاهلیت ربا خوار بود و بعد از حرمت ربا او را
بر ثقیف بقایای خود و خالد ولید بعد از اسلام خواست که طلب آن بقایا کند این آیه نازل شد که بگذارید ربا را فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا
فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِنْ تُبْتُمْ فَلَكُمْ رُءُوسُ أَمْوَالِكُمْ لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ پس اگر نکنید یعنی
ربا را ترک ننمایید پس آگاه و آماده باشید بجنگ کردنی و بدانید که لاحق شده‌اید بحرب خدای که آتش است و بحرب رسول او که شمشیر است
و اگر توبه کنید از گرفتن ربا پس مر شما راست مایه‌های شما نه شما ظلم کنید بر مدیون زیاده از راس المال طلبیده و نه بر شما ظلم کنند از سرمایه
چیزی بکاهند بعد از نزول این آیه بنی عمرو که ربا خوار بودند گفتند ما را طاقت حرب خدای و رسول نیست و از سود گذشته براس المال راضی شدند
و بنو مغیره که ربا ده بودند از غایت تنگدستی از ایشان مهلت خواستند و بنو عمرو در تحصیل آن تعجیل می‌نمودند و از امهال و تاجیل ابا
میکردند آیه آمد که وَإِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ وَأَنْ تَصَدَّقُوا خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ و اگر واقع شود خداوند
دشواری و مفلسی یعنی غریم تنگدست و مفلس باشد پس حکم آن مهلت دادنست تا وقت توانگری و آسانی و اگر صدقه دهید بترک راس المال
بهتر است شما را اگر دانید تا گرانچه خدای بعز متضمن صلاح دو جهانی و متکفل نجاح عاجل و آجل است وَاتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ
إِلَى اللَّهِ ثُمَّ تُوَفَّىٰ كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ و بترسید از عذاب روزی که همه شما بازگردانیده شوید در آن روز بحساب
خدای با جزای که مقرر کرده از ثواب و عقاب پس تمام داده شود هر نفسی را جزای آنچه عمل کرده باشد از نیک و بد و ایشان یعنی با

گرویدگان

گرویدگان بوی ستم کرده نشود طبری رحمه الله ذکر فرموده که این آیت آخر آیتی است که سمت نزول یافته و جبرئیل چون این آیت آورد
گفت یا رسول الله این آیت را بنه در سر دویست و هشتادم از آیات سوره البقره چه آیتی که پیش از این نزول اجلال یافته بود
الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ بود در مقام عرفات و بعد از آن زیست فرمود هشتاد و یک روز و بعد از این آیه ربا نازل شد و بعد
این آیت و یکروز بعد از این آیه در حیات بود و بعضی گویند نه روز و بعضی گویند هفت روز و بعد از آن رحلت فرمود در بیست و هشتم
صفر در سال یازدهم از هجرت نزد غروب شمس در روز دوشنبه و یکسال گذشته بود از ملک شیرویه بن پرویز بن هرمز بن
نوشروان والله اعلم يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَدَايَنْتُمْ بِدَيْنٍ إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى فَاكْتُبُوهُ وَلْيَكْتُبْ بَيْنَكُمْ كَاتِبٌ
أَنْ يَكْتُبَ كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ فَلْيَكْتُبْ وَلْيُمْلِلِ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ وَلْيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ وَلَا يَبْخَسْ مِنْهُ شَيْئًا فَإِنْ كَانَ
الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ وَلْيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ وَلَا يَبْخَسْ مِنْهُ شَيْئًا فَإِنْ كَانَ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ سَفِيهًا أَوْ ضَعِيفًا
أَوْ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يُمِلَّ هُوَ فَلْيُمْلِلْ وَلِيُّهُ بِالْعَدْلِ وَاسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ
فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكِّرَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَىٰ ای جماعت
گرویدگان چون معامله کنید با یکدیگر بوامی یعنی عقدی ببندید که در عوض در آن دینی باشد تا وقتی نامبرده و معلوم بتوقیت سنین و شهور پس
بنویسید آن را در صحیفه مشتمل بر وصف معامله و اسم معاملین و مبلغ حق و مقدار اجل تا وقت حاجت رجوع بدان کنند و این امر بسبیل ارشاد است بمصلحت
و باید بنویسد آن وثیقه را در میان شما نویسنده بعدل و راستی یعنی زیاده و کم نکند در اجل و مال و نقصان ننماید و ننویسد چیزی را که مرضی متعاملان نباشد و عالم باشد
به فقه این معاملات تا مقصود از او بکمال ادا شود و باید که سر باز نزند کاتب نکره کاتب بعد از نفی افاده عموم میکند و این کتابت بقولی فرض علی
الکفایه است و در روایتی فرض عین و قولی آنست که فرض بوده و منسوخ شد بقول حق تعالی که وَلَا يُضَارَّ كَاتِبٌ و گفته‌اند مستحب است
بر اعیانی که بر این امر عارفند چه از باب وَتَعَاوَنُوا الْبِرَّ است و جواب این قول است پس اولی آنست که اباء نکنند چون التماس کنند از کاتب
اگر بنویسد وثیقه معامله را چنانچه بیاموزانید او را خدای تعالی یعنی بدان نوع که امر شرع وارد شده یا آنکه همچنانکه حق تعالی بتو تفضل فرموده تو نیز
بر مردم تفضل نما بموجب أَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ پس باید که بنویسد و باید که املا کند بر کاتب آنکسی که بروست دین و بر ذمت
اقرار کند و باید که بترسد املا کننده از خدای که پروردگار اوست و کم کند در وقت اقرار از آن حق که بروست چیزی را چه جای آنست
که صاحب حق امی باشد پس اگر مدیون در املا ناراستی کند ضرر رسانیده باشد بصاحب حق و این حرام است پس اگر باشد آنکسی که بروست حق یعنی
حق بروست سفیه یعنی کسی که اموال خود را در غیر اغراض صحیحه صرف کند و یا فریب خورد در معاملات یا عاجز و ناتوان چون کودک
خورد و یا پیری که عقل و هوش از او رفته باشد یا آنکه مطلق توانایی ندارد و نمی‌تواند که املا کند او که مدیونست جهت آنکه اخرس باشد یا بواسطه مرض گنگ
بر زبانش پدید آید یا آنکه بدان لغت که متعارف قوم است دانا نباشد پس باید که املا آن حق کند ولی او یعنی کسی که گذشت یعنی متولی امر او و آن پدر
و جد پدری در طفل و مجنون و با عدم او حاکم شرع و اما سفیه اگر مستمری است همان پدر و جد است و اگر عارضی است و طاری گشته حاکم است
و وکیل و مترجم غیر مستطیع را و باید که ولی املا کند براستی و بانصاف یعنی زیاده و کم املا نکند و گواه گیرید بر معامله خود از مردان یعنی مومنان بالغ
عاقل پس اگر این دو گواه نباشند یعنی اتفاق نیفتد که دو مرد گواه شوند پس یک مرد و دو زن گواه شوند و شهادت زنان بی مردان در بکارت و
ولادت و عیوب نسا در مواضع مستوره و وصیت مسموع است و در حدود بی مردان مسموع نیست مطلقا مگر در زنا که به مرد و دو
زن رجم ثابت می‌شود بر محصن و به دو مرد و چهار زن جلد لازم میشود و مسموع نیست با مردان در طلاق و خلع و وکالت و وصی کردن و
نسب و اهله و اقرب مقبول است شهادت یک مرد و دو زن در نکاح و عتق و قصاص اما در دیون و اموال مثل قرض و مضاربه و غصب و عقود

معاوضات و وصیت و جنایت که موجب دیت است ثابت می‌شود به یک مرد و دو زن و در دیون و اموال به دو زن و یمین
ثابت میگردد و گواه باید گرفت از کسانی که پسندیده و راضی باشید یعنی مردان مرضیین و زنان مرضیات و درین اشارت
بعدالت چه فاسق غیر مرضی می‌باشد پس بیان میفرماید علت اعتبار عدد در دو زن یعنی دو زن برای آن باید که تا چون فراموش کند یکی
از آن دو زن که گواه بوده‌اند پس یاد دهد یکی از ایشان آن دیگری را چون بجهت غلبهٔ رطوبت صفت نسیان بر امزجهٔ نسوان غالبست
پس دو زن باید تا بتذکیر یکی نسیان دیگری زائل گردد وَلَا يَأْبَ الشُّهَدَاءُ إِذَا مَا دُعُوا وَلَا تَسْأَمُوا أَنْ تَكْتُبُوهُ
صَغِيرًا أَوْ كَبِيرًا إِلَى أَجَلِهِ ذَٰلِكُمْ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ وَأَقْوَمُ لِلشَّهَادَةِ وَأَدْنَىٰ أَلَّا تَرْتَابُوا إِلَّا أَنْ تَكُونَ
تِجَارَةً حَاضِرَةً تُدِيرُونَهَا بَيْنَكُمْ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَلَّا تَكْتُبُوهَا وَأَشْهِدُوا إِذَا تَبَايَعْتُمْ وَلَا يُضَارَّ
كَاتِبٌ وَلَا شَهِيدٌ وَإِنْ تَفْعَلُوا فَإِنَّهُ فُسُوقٌ بِكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَيُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ و باید که سر باز زنند
گواهان از تحمل شهادت چه آن نیز فرض علی الکفایه است و اگر یافت نشوند غیر ایشان هر دو فرض عین می‌شود و چون خوانده شوند برای
ادای آن و ملول مشوید اگر بنویسید حق را در حالتی که خرد باشد آن حق یا بزرگ یعنی اندک و بسیار آن را بنویسید تا مدتی که مقرر شده قرار مدیون
این کتابت شما راست‌ترست نزدیک خدای تعالی و صواب‌تر مر گواهی دادن را چه کتابت مذکر شهود است و نزدیکترست کتابت
آن را که شک نشوید در مقدار حق و مدت آن و تعیین شهود و چون رجوع نمایید به کتابت مگر آنکه باشد بازرگانی حضور که میگردانید آن را
میان یکدیگر یعنی معامله دست بدست و به نقد پس نیست بر شما گناهی آنکه ننویسید آن را و گواه گیرید و این امر نیز از برای ارشاد مصلحت دنیویست
چون خرید و فروخت عرض دین کنید یعنی نقد به نقد و باید که رنج رسانیده نشود نویسنده یعنی در اباء او اجبار کتابت نفرمایند و گواه را
ضرر نرسانند در قبول شهادت چون مانعی داشته باشد که قطع مسافت دور پیش باید کرد و یا نوبت و غیر ذلک این معنی که گفته شد بر
تقدیریست که یضار فعل مجهول باشد پس اگر معلوم اعتبار کنند منطوق آنست که باید کاتب نخواند کس را و وثیقه درست نویسد و از جنایت
در کتابت احتراز کند و گواه نیز تحمل شهادت نماید و از راستی در نگذرد و گواهی نپوشد و بوقت طلب باز نگیرد و اگر کنید آنچه معاملان را نهی
کرده‌ام از اضرار کاتب و گواه پس آن فعل منهی نافرمانی باشد لاحق شما و بترسید خدای را و فرمان خدای را خلاف مکنید و می‌آموزاند خدای تعالی
شما را مصالح دین و دنیای شما و خدای تعالی بهمه چیزی داناست وَإِنْ كُنْتُمْ عَلَىٰ سَفَرٍ وَلَمْ تَجِدُوا كَاتِبًا فَرِهَانٌ مَقْبُوضَةٌ
فَإِنْ أَمِنَ بَعْضُكُمْ بَعْضًا فَلْيُؤَدِّ الَّذِي اؤْتُمِنَ أَمَانَتَهُ وَلْيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ
قَلْبُهُ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ و اگر باشید شما بر حال سفر و نیابید کاتبی را که ثبت حقوق کند یا نویسنده باشد و ادوات کتابت یافت نشود
پس وثیقه باشد گروها گرفته شده بعضی گروها را شرط داشته‌اند و بعضی نداشته و جواز قولست پس اگر امین دارد بعضی از شما بعضی را و دل از جنایت
او جمع باشد پس باید که ادا کند آن کس که امین داشته شده است یعنی مدیون وام او را و انکار حق نکند و باید که بترسد از خدای که پروردگار اوست
و در امانت خیانت نکند و مپوشید گواهی اگر پوشیدن آن از کبائر است و هر که بپوشد گواهی را پس بدرستی که بزه‌مند و گناهکار
دل او و اضافه اثم بقلب مبنی تمام است بر وعید یا فی هر کاتم شهادت را چه جرم قلبیه سخت‌تر و غلیظ‌ترست از آثام متعلقه به اعضای ظاهره
و دیگر فایده ذکر قلب آنست که اگرچه شخص بجمله آثم است نه قلب تنها که افعال جوارح تابع افعال قلوب اند و متولد میگردند از آنچه حادث و
حاصل میشود در قلب از دواعی و صوارف پس اسناد فعل بقلب که محل آن و معدن اکتساب ابلغ است و در حدیث وارد است که در جسد
بنی آدم گوشت پاره‌ایست که صلاح او صلاح تمام جسد است و فساد او فساد همه جسد است و خدای تعالی بدانچه شما میکنید از اظهار شهادت و کتمان
او داناست لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِنْ تُبْدُوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحَاسِبْكُمْ بِهِ اللَّهُ فَيَغْفِرُ لِمَنْ

يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ چون حق سبحانه و تعالی درین سورهٔ بزرگوار از برای سهولت بندگان بعضی
و کبار از علم اصول که آن دلایل توحید است و نبوت و امامت و معاد و بسیاری از شرایع و تکالیف ذکر فرمود مثل صلوة و زکوة و صوم و جهاد
و قصاص و حیض و طلاق و عده و صداق و خلع و ایلا و رضاع و بیع و شری و ربوا و مداینه و در خاتمه ختم میفرماید سورهٔ رفیعه را به کلام معجز نظامی که دلالت
دارد بر کمال ملک و علم و قدرت او که مر خدای راست آنچه در آسمانهاست از ستاره و فرشته یا او راست عوالم روحانیه که آسمانها عبارت
و بواطن صفات اند و آنچه در زمین است از موالید یا او راست عوالم جسمانیه که ظواهر شما و مظاهر افعال اند و اگر آشکارا کنید آنچه در نفسهای شماست
از عزایم و نیات یا پنهان سازید آن را شمار میکند خدای تعالی بدان خبر شما را خبر میدهد شما را از آن تا دانید که دانای ضمایر و مطلع بر سرایر اوست آورده‌اند
حق سبحانه و تعالی روز قیامت اعمال بنده را تمام بروی احصا کند از گفتار زبان و کردار اعضا و اندیشه دل پس بیامرزد بعد از آن احصا کند مر کسی را که
خواهد بفضل و جود و عذاب کند هر کرا خواهد بعدل و خدای تعالی بر همه چیزی غفران و تعذیب تواناست و درین کلام غایت وعد و تطمیع است و نهایت
وعید و تهدید بعضی بر آنند که این آیت به آیت لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا منسوخ است و جمعی گویند محکم است زیرا که قول اصح نزد اصولیان آنست
که نسخ بر احکام متعرض شود نه بر اخبار و این جمله آیت خبرست پس منسوخ نشود و نزول آیت لا يكلف الله بعد ازین آیت برای آنست تا دانند که مؤاخذه
بر خطره نخواهد بود زیرا که در وسع نیست و محتمل که وَإِنْ تُبْدُوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ اشارت به افعال جوارح باشد و أَوْ تُخْفُوهُ عبارت از افعال قلوب و عقاید
فاسده و بلا شک بر آن مؤاخذه خواهند بود پس آیه شریفه منسوخ نباشد اما بوساوس و حدیث نفس مؤاخذه نخواهند بود آورده‌اند که چون این آیه
نازل شد اصحاب از تأمل در مضمون آن متألم گشته بی‌طاقت شدند و بجناب حضرت رسالت پناه صلعم آمده گفتند یا رسول الله ما از تکلیف نماز
کرده‌ایم و طاقت آن داریم بلکه خبری بما فرستاده که طاقت استماع آن نمی‌آریم آنحضرت فرمود که آن چه خبرست و کدام عملست گفتند یا رسول الله
اگر احیانا خیال معاصی در دلها می‌آید و فکر مناهی در خاطر ما خطور میکند و ما آن را مکروه میداریم و از قوت بفعل نمی‌آریم و حق سبحانه میفرماید
که يحاسبكم به الله اگر ما را بدان بگیرد کار دشوار گردد و درین مجلس از عهدهٔ آن بیرون نیاید سید عالم صلعم فرمود که مگر شما همان میگویید که بنی اسرائیل
میگفتند که سمعنا وعصينا لاجرم چندین مصیبت و محنت بایشان متفرع شد بگویید سمعنا وأطعنا و دلهای اصحاب از کلام سید احباب اطمینان تمام یافت گفتند
سمعنا وأطعنا و از برکت این گفتار دشواری ایشان رو به آسانی نهاد و حضرت حق در ثنای این امت و بسیاری ایشان آیه فرستاد که آمَنَ
الرَّسُولُ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ
أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ گروید و اعتقاد کرد رسول یعنی محمد صلعم بدانچه فرستاده
شد بدو از پروردگار او که آن آیات قرآنست و احکام دین و حقوق شرع و مومنان نیز از امت او بدان منزل گرویدند اما ایمان نبی صلعم بتحمل و
تبلیغ بود و ایمان ایشان باقرار و تصدیق یعنی آنحضرت صلعم بعلم یقینی دانسته بود که آن ملک که این کلام معجز نظام را از جانب حق جل و علا برسول
وحی نازل کرده امین است و آن ملک محفوظ و معصوم است از تغییر و تحریف که امین وحی است نه کلام شیطان مضل که مردود بارگاه وحی است
و مومنان نیز علم حاصل کرده بودند که او صادق است در دعوی نبوت و این کلام حق است که بر وی نازل میگردد و این مرتبه متأخر از آنست
و هر که او صادق کار فرماید درین سورهٔ رفیعه و در بدایع ترتیب آن بر آن اذعان کند که قرآن معجزست بحسب فصاحت الفاظ و بلاغت
معانی و نیز بسبب ترتیب و نظم مبانی پس بحسب کریم مومنان جمع کرد میان ضمیر ایشان در ذکر و فرمود همه ایشان از نبی و تابعان گرویده‌اند
بخدای تعالی یعنی بوجود ازلی و ابدی و اسما حسنی و صفات جلال و کمال از ثبوتی و سلبی و افعال متقنه و احکام کامله او و بفرشتگان او که مقربان
حضرت کبریا اند و پاک و مطهرند از تبعات دنی و رسل اند از حق سبحانه و تعالی بانبیا و سبب وصول وحی اند برسل و بکتابهای منزله وی که همه
حق است و سخن اوست و به فرستادگان او که همه مطهر و معصوم اند و برگزیده و وحی گذارنده و دعوت کننده اند براه حق و معرفت این مرتبه رابع از

ضروریات ایمانست اول ایمان بخداست زیرا که صدق رسول موقوفست بر وجود مرسل دوم ایمان بملایکه است چه ایشان وسایط ایمان
خالق و بشرند سیوم ایمان بکتب است چه آن وحی است که ملک از جانب ملک تعالی می آرد و بپیغمبر و آنحضرت بما میرساند پس لاجرم مرتبه او مرتبه چهارم باشد و ایمان
در مرتبه چهارم چهارم ایمان برسل است و این ترتیب نظر بعالم تکلیف است و وسایط و الا مقام لی مع الله وقت لا یسعنی فیه ملک مقرب و لا
نبی مرسل ازان برترست و باید دانست که ایمان بخدا مستلزم ایمان برسولست و ایمان برسول مستلزم ایمان بامام پس از معصومین صلوات الله علیهم
اجمعین و درین حکم داخل اند که ما سان سید المرسلین صلعم میگویند بی و مومنان که جدا نمیکنیم در ایمان میان هیچکس از رسولان و همه ایمان
می آریم بخلاف یهود و نصاری که از روی حسد بعضی را منکر شدند و گفتند مومنان شنیدیم قول خدا را و فرمان بردیم مراد این طریق التفات
از حضور بغیبت بدرود خطاب بر آمده گفتند طلب آمرزش از پروردگار ما و بسوی تست بازگشت همه لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا
وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا
إِصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ وَاعْفُ عَنَّا وَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلَانَا
فَانْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ ۔ در رنج نیفکند خدای تعالی هیچ نفس را و نفرماید بکاری مگر بقدر طاقت او مر آن نفس را باشد آنچه کند از نیکوییها
و بر او باشد آنچه بجای آرد از بدیها و چون در اکتساب مزید اعمال و تصرفی هست و لهذا بتخصیص او بجانب شر اشاره دلالت میکند بر آنکه بنده
مواخذ نمی شود بسیئات مگر بعقد همت بر و رو ربط قلب بخلاف خیر که مثاب میگردد بهر وجهی که از و صادر شود باز حق جل و علا حکایت میفرماید از
مومنان چهار نوع دعا که ای پروردگار ما مگیر ما را بعقوبت اگر فراموش کردیم و عملی از ما فوت شد یا خطا کردیم و بی قصد مرتکب مناهی شدیم
و بار مکن بر ما باری گران همچنانچه بار کردی آن بار گران را بر کسانی که پیش از ما بوده اند یعنی یهود و نصاری که تکالیف شاقه بر ایشان واقع بوده
چه پنجاه وقت نماز را بر یهود فرض کرده بود و اگر ده بود که ربع مال بزکوة دهند و اگر نجاستی واقع می شد بر جامه ایشان حکم بود که
ببرند بمقراض و دیگر خسف و مسخ و غرق و غیر ذلک بار مکن ای پروردگار ما و تحمیل مکن بر ما آنچه که طاقت نیست ما را بآن که حدیث نفس
و وسوسه او یا عذابی که بار کشیدن آن نیاریم یا استیلای شیطان بواسطه غلبه شهوت بر نفس یا شماتت اعدا یا هر چه مشغول کرداند بنده را از فرمان
برداری یا زوال دنیا لغزیدن قدم از راه راست و عفو کن و در گذار از ما خطاها و فراموشیهای ما و بیامرز گناهان ما را و بخشای بر ما بقبول طاعتها
تو کارساز و یاری دهنده مایی پس یاری ده ما را و مظفر گردان بر گروه ناگرویدگان آورده اند که در اعف عنا حذف ندا فرمود که کلمه
ربنا است که از آن مشعرست به بعد و دوری پس ترک نداء دال است بر آنکه هر گاه بنده مواظبت نماید بر تضرع و دعا و زاری بیاید بمقام قرب از رنج
بیقراری و فرق میان عفو و مغفرت و رحمت آنست که عفو اسقاط عذابست و مغفرت پوشش گناه و بعد از اسقاط چه اگر پوشش نباشد از خجالت و
فضیحت مصون و محفوظ گردد و پس اول اسقاط عذاب جسمانی است و ثانی اسقاط عقاب روحانی بعد از تخلیص از هر دو اقبال مینماید بر طلب
تفضل و آن نیز بر دو قسم است جسمانی که آن نعیم جنت است که وارحمنا عبارت از آنست که آن توجه و اقبال بالکل بجانب حضرت سبحانست
که انت مولینا اشارت بآنست و در واقع آنست بر آنکه حق سبحانه و تعالی متولی امور اوست تمامه در حصول و مقاصد دینوی و اخروی او
چون اعراض نمود از ما سوای او و توجه بجانب او کرد و میگوید ما را در مقام ثابت دار و اعانت فرمای ما را بر غلبه و قهر بر هر که مخالف تو باشند
از کفار حربی و نفوس اماره و قوی جسمانیه که داعی هوای تو باشند اللَّهُمَّ ثَبِّتْنَا فِي مَقَامِ الْإِيمَانِ وَالْإِيقَانِ وَاحْشُرْنَا فِي
زُمْرَةِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَعِتْرَتِهِ بِالْفَضْلِ وَالْامْتِنَانِ حضرت رسول صلعم فرموده که هر که بخواند هر شب این دو آیه را از سوره البقره او را کافی
است و دیگر فرموده که خواتیم سوره البقره را بمن اعطا فرموده اند که از گنج زیر عرش است که اعطا نفرموده اند بهیچ پیغمبری پیش از من و دیگر
فرموده که فرو فرستاد حق سبحانه و تعالی این دو آیه را از گنجهای جنت که بید قدرت خود نوشته بود پیش از آنکه خلایق را خلق کند بدو هزار سال

هرکه

هرکه بخواند این دو آیه را بعد از نماز خفتن مجزی است و را از قیام شب و در خبرست که حضرت رسالت صلعم این دو را در شب معراج میخواند و ملایکه آمین
میگفتند و حق سبحانه و تعالی اجابت میفرمود

سُورَةُ آلِ عِمْرَانَ مَدَنِيَّةٌ وَهِيَ مِائَتَا آيَةً

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الم مفتاح سوره یا اسم اوست یا الف اشارت بآلای عمیم حق است و لام بلقای کریم او و میم بمحبت قدیم او برکت آلای علی العموم در
دنیا همه را شامل است و نعمت قرب لقا او در سرای عقبی بارباب خصوص واصل و فیض محبت بی منتهای او در هر دو سرای
اخص خواص را حاصل اللَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ نَزَّلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَأَنْزَلَ التَّوْرَاةَ
وَالْإِنْجِيلَ مِنْ قَبْلُ هُدًى لِلنَّاسِ وَأَنْزَلَ الْفُرْقَانَ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَاللَّهُ
عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ خدای سزای پرستش اوست نیست هیچ معبودی مستحق عبادت مگر او زنده که حیات هر زنده ازوست پاینده که قیام هر چیز
بدوست جمعی از نصاری نجران بمدینه آمده و میخواستند که با حضرت رسالت صلعم مناظره کنند و آنحضرت بعد از ملاقات ایشان را باسلام دعوت
فرمود و ایشان گفتند که ما خاشع اسلام بوده ایم و خلاف قبول دین الهی در گوش داریم حضرت پیغمبر صلعم در جواب فرمود که شما را نسبت
زن و فرزند بجناب الوهیت از اسلام باز داشته است ترسایان گفتند که ما نسبت فرزندی عیسی به حق تعالی محققیم و اگر عیسی پسر او نیست پس پدر عیسی
کیست رسول صلعم فرمود که در مذهب شما فنا بر خدای تعالی رو انیست و خود میدانید که عیسی را شربت اجل خواهد چشید و دیگر شما اعتراف میکنید که
تصویر صورت مسیح در رحم مریم بتقدیر حق بوده و هم بتعیین شما پروردگار عالم مصوّر نیست بلکه مصوّرست و دیگر خود میگویید که عیسی علیه السلم
اکل و شرب داشت و رفتن و آمدن و خواب و بیداری بوی نسبت میکنید و حق تعالی ازین همه مقدس و منزه است ایشان ساکت شده از مجلس بر خواستند
و آیه از اول این سوره نازل شد و چون نزاع ترسایان یکبار در الوهیت عیسی بود و یکبار در نبوت حضرت رسالت صلعم لاجرم او اول سوره
ذکر الوهیت حضرت حق و حیات و قیومیت او نازل شد بعد از آن در بیان نبوت فرمود که فرو فرستاد بر تو قرآن را براستی و راست بر در اخبار و در احکام
و در دلالات و معانی که موافق هست این کتاب مر آن کتابها را که از نزول پیش بوده و آن موافقست در توحید و نبوت و معاد و اصول دین و فرو فرستاد
توریه و انجیل را پیش از فرستادن قرآن راه نماینده مر بنی اسرائیل را بطریق حق در دین و کتاب نفی معبودیت ما سوی الله مذکورست و بدین نفی
مبطلان قول یهود و نصاری در آنچه نسبت بعزیر و عیسی میگویند ثابت می شود و فرو فرستاد و کتابهای دیگر را که جدا کنند از میان حق و
باطل در تفسیر کبیر آورده که فرقان معجزاتیست که مقارن انزال کتب بوده و دعوی صادق و کاذب ازان متمیز می شد و عبدالله بن عثمان
از ابی عبدالله روایت کرده که فرقان آیات محکماتست در کتاب براستی آنانکه کافر شدند به نشانهای قدرت الهی یا آیات قرانی یا انبیا
که هر یک علامتی اند در طریق اهتدا مر ایشان راست عذابی سخت پیوسته و خدای تعالی غالبست و قادر بر عذاب کفار خداوند عقاب و غضب
است إِنَّ اللَّهَ لَا يَخْفَىٰ عَلَيْهِ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ
يَشَاءُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ براستی که خدای تعالی پوشیده نمی ماند بر وی چیزی از کاینات نه در زمین و نه در آسمان بلکه علم او
محیط است بر جمیع معلومات و علم عیسی ع ببعضی از مغیبات حاصل بود و آن نیز بتعلیم حق پس اعتقاد بربوبیت عیسی تو انکرد و اکر علم او محیط
همه موجودات اکنون است که تصویر میکند شما را در رحمهای مادران شما هر نوع که میخواهد ذکر و انثی سیاه و سفید ناقص و کامل زشت و زیبا
دراز و کوتاه بر حسب قابلیتها و در قدرت عیسی ع برین وجه نبوده بلکه در رحم مریم تصویر یافته و مصور مصور خود تواند بود و زیرا که مصور
مخلوقست و مخلوق بخالق محتاج و خالق الله است نیست معبود سزا و او جز او که ر جهت تقریر وحدانیت است علی رغم النصاری که بثالث ثلثه
قایل اند ر تمام شانه و او محکم کار هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ

عَلَيْكَ

فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ
وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ اوست که فرو فرستاد
بر تو قرآن را بعضی ازین کتاب نشانهای روشن است و آیتهای روشن است و آیتهای مفصل و مبین که در لفظ و معنی وی هیچ اشکالی نیست
آن آیات محکمه اصل و معظم قرآنست زیرا که محکمات نزد ایشان مفهوم میکردند و متشابهات باعانت محکمات مفهوم می شوند پس آیات محکمات
اصول متشابهات باشند و آیتهای دیگر مانند اند یکدیگر در ظاهر و ادراک معانی آن با تأمل درست نزدیک تا درین تأمل فضل علما ظاهر شود و
ایشان بواسطه تفکر و تفحص در معانی آن ثواب کردند و بعضی برآنند که محکم آنست که محتمل یک وجه بیش نباشد و متشابه آنکه احتمال وجوه داشته باشد
و دیگری گوید که محکم ناسخ و متشابه منسوخ و نیز گفته اند که آنچه بعقل مبین گردد محکم است و آنچه بدو نقل روشن شود متشابه است و گویند
نیز متشابه حروف مقطعه اند که یهود و نصاری از روی حساب جمل مدت بر مدت دولت اسلام استدلال میکردند و چون تاریخ مرسوم از
مقطعات غیر مکرر در حساب تفاوت میداشت چنانچه الٓمٓ هفتاد و یک و الٓمٓصٓ صد و شصت و یک و الٓر دویست و سی و یک و الٓمٓر
دویست و هفتاد و یک آنچه طلب میکردند بر ایشان مشتبه می شد و می گفتند ما بدین ایمان نداریم حق سبحانه و تعالی فرمود اما کسانی که از روی
تقلید و تعصب در دلهای ایشان کجی و تباهی است یا شک در سخن الهی پس پیروی می نمایند آنچیزی را که لفظا متشابه و معنی مشکل است از جهت
برای طلب کردن فتنه که شرکت یا تکذیب قرآن یا تلبیس بر جهال چنانچه گفتند یهود که این حسابهای مختلف بر ما مشتبه است و غرض آن بود که
جاهلان قوم خود را در شک اندازند و دیگر اتباع متشابهات میکنند بجهت طلب تأویل آن بر وفق مدعی و تمنای خود و نمیداند تأویل
آنچه متشابه است مگر خدای تعالی که او فرو فرستاد و ثابت قدمان در علم که در رسوخ تمام دارند میدانند و مروی از ابی جعفر امام محمد باقر
مر این قول است که راسخان علم در دانستن تأویل داخل باشند و فرموده که رسول الله صلعم افضل راسخین است در علم چه جمیع آنچه بروی
نازل شده از تأویل و تنزیل عالم است و اوصیای وی بعد از او از امیر المؤمنین تا مهدی صاحب الزمان صلوات الله علیهم در رسوخ در دانستن
تأویل با آنحضرت شریکند چنانچه مخفی نیست بر مؤمنان چه در نقل صحیح وارد شده است که امیر المؤمنین صلوات الله علیه در اول خلافت بر منبر
برآمد و فرمود که ایها الناس بحضور جمله مهاجر و انصار که بپرسید از من پیش از آنکه مرا نیابید و آنچه می توانید از طرایق سموات از من سؤال
کنید که من داناترم و احاطه علم من بطرایق آسمانها زیاده تر است از طرایق زمین بخدا سوگند که اگر وساده از برای من باز گذارند و من بر آن
بنشینم هر آینه حکم کنم میان اهل توریة بمضمون توریة ایشان و میان اهل انجیل بمضمون انجیل ایشان و میان اهل فرقان آنچه در فرقان ثابت
است قسم بخدا که هیچ آیتی نیست که نازل شده باشد در بحر یا در بر یا در سهل یا جبل یا در آسمان یا در زمین که نه من دانم چون در معلوم است
که در شان چه کس نازل شده و در چه قضیه وارد گشته و حقیقت آن چیست و سر او کشف از این معنی مخبر است و دیگر فرمود که پیغمبر صلعم آموخت مرا
هزار باب از علم و منکشف شد مرا از هر بابی از آن هزار باب دیگر و آنکه حق سبحانه و تعالی وصف فرموده ایشان را برسوخ موید این دلالت که
در دانستن تأویل داخل باشند پس برین تقدیر الا الله وقف لازم نباشد و آنانکه داخل نداشته اند وقف لازم باشد و اصح قول اول است
و راسخان در علم درین حالت میگویند اگر دانیم و اگر ندانیم متشابهات از نزد پروردگار ماست و ما را ایمان که درو پند نپذیرند مگر خداوندان عقلهای
صافی رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ هم قول راسخان
علم است و ایشان قومی اند که متاع دانش خود را بنور علم آراسته میگویند ای خداوندگار ما میل مکن و منحرف مساز دلهای ما را از دین حق بعد
از آنکه ما را راه نمودی و ببخش ما را از نزدیک تو توفیقی بر استقامت که آن رحمت محض و محض رحمتست یا ما را از زلل و از عصمتی بر از شک و شبهه
مر بستی که تو بخشنده هر عطیه رَبَّنَا إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ ای پروردگار

ما بر

ما بدرستی که تو فراهم آرنده همه مردمانی یعنی پس از مرگ ایشان برای حساب روزی که ما را در وی هیچ شک نیست در وقوع آن بدرستی
که خلاف نکند وعده که در بعث و نشور فرموده إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ (خدای تعالی)
اللَّهِ شَيْئًا وَأُولَئِكَ هُمْ وَقُودُ النَّارِ بتحقیق آنانکه کافر شدند یعنی قریظه و نظیر او کفار قریش که حضرت رسالت را صلعم سرزنش
میکنند که درویش است و پسران ندارد و جهود به اموال و اولاد مفاخرت و مکاثرت می نمایند دفع نکنند و باز ندارد مالهای ایشان که بدان می نازند
و نه فرزندان ایشان که بوجود آنها علم مباهات می افرازند از عذاب خدای هیچ چیز نه در دنیا اگر محنت در مانند و نه در آخرت که ایشان بسوی عقوبت جهنم
رانند و ایشان آتش انگیز دوزخ كَدَأْبِ آلِ فِرْعَوْنَ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ
بِذُنُوبِهِمْ وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ عادت این مشرکان یا یهود یا نصاری در تکذیب حضرت رسالت صلعم مانند عادت آل فرعون است
در تکذیب موسی و مثل عادت کسانی که پیش از فرعونیان بوده اند چون عاد و ثمود که بدروغ داشتند آیتهای ما را یا معجزات انبیای خود را پس گرفت
ایشان را خدای تعالی بگناهان ایشان از تکذیب و انکار و غیر آن و خدای سخت عقوبت بر کافران قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا سَتُغْلَبُونَ وَتُحْشَرُونَ
إِلَى جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمِهَادُ بگوای محمد مر آنکسانی را که کافر شده اند از یهود و شماتت کردند در واقعه احد زود باشد که مغلوب شوید و در عقبی سوی
دوزخ و بد آرامگاهی است دوزخ پس خطاب بکفار قریش میفرماید قَدْ كَانَ لَكُمْ آيَةٌ فِي فِئَتَيْنِ الْتَقَتَا فِئَةٌ تُقَاتِلُ فِي
سَبِيلِ اللَّهِ وَأُخْرَى كَافِرَةٌ يَرَوْنَهُمْ مِثْلَيْهِمْ رَأْيَ الْعَيْنِ وَاللَّهُ يُؤَيِّدُ بِنَصْرِهِ مَنْ يَشَاءُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِأُولِي
الْأَبْصَارِ بدرستی که بود شما را علامتی و نشانی درست بر نبوت حضرت رسالت صلعم در دو گروه که هم رو و هم دیدار شدند در جنگ
بدر گروهی کارزار می کنند در راه خدای تعالی که لشکر پیغمبر صلعم بودند ایشان سیصد و سیزده تن بودند هفتاد و هفت تن از مهاجر و دویست
و سی و شش تن از انصار و گروهی دیگر کافر و ناگرویده بخدای که لشکر ابوجهل و ابوسفیان بودند و ایشان نهصد و پنجاه تن بودند و اینجا چهار احتمال است
اول آنکه ضمیر یرون مسلمانان باشند و ضمیر هم مشرکان و ضمیر مثلیهم عاید بمسلمانان یعنی میدیدند مسلمانان مشرکان را دو برابر خود که ششصد و بیست
و شش بوده باشند اگرچه ایشان سه مقابل مسلمانان بودند اما حق تعالی وعده کرده بود که یکی از مسلمانان بر دو تن از کافران غالب گردد
که فَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ صَابِرَةٌ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ درین محل کفار را دو برابر ایشان نمودند تا بوعده الهی مستظهر شده در روی حرب آیند و بر دشمن
غالب شوند و علامت مذکور این بود که اندکی بر بسیار غالب آمدند دوم آنکه ضمیر یرون مشرکان باشند و ضمیر هم مسلمانان و ضمیر مثلیهم عاید
مشرکان یعنی میدیدند مشرکان مسلمانان را دو برابر مشرکان که قریب دو هزار باشند که در چشم کفار نمود و علامت صحت نبوت که اندکی را
بود تا مشرکان خائف و منکوب و مغلوب گردند سیوم آنکه ضمیر یرون مشرکان باشند و ضمیر هم مسلمانان و ضمیر مثلیهم هم مسلمانان یعنی
مشرکان میدیدند مسلمانان را دو چندان مسلمانان که این هم موجب رعب و ترس کفار باشد و این احتمال منافی نیست با آیتی که در سوره انفال
واقع است که وَيُقَلِّلُكُمْ فِي أَعْيُنِهِمْ چه اختلاف در دو وقت ممکن است که اول مسلمانان را در نظر کفار اندکی نمودند تا دلیر شوند و ثانیا
غلبه و کثیر نمودند تا زبون و حقیر گردند چهارم آنکه فاعل یرون مسلمانان باشند و ضمیر هم مشرکان و ضمیر مثلیهم هم مشرکان یعنی میدیدند
مسلمانان مشرکان را دو برابر مشرکان و در مقام این مناسب نیست چه این موجب نصرت کافر است و خوف مؤمنان و آیه منافی است مگر حمل
عادت دیگر باشد که با وجود این حال مؤمنان بعون و یاری ذی الجلال دست اعتصام بحبل متین دین سید انام علیه الصلوة والسلام زده پای در
معرکه استوار کرده و مضمون فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ را نصب العین ساخته روی نمودند و این یکی از امتحانات الهی
بوده باشد که اول بسیار نموده باشد در نظر ایشان تا عزم و ثبات قدم ایشان در معرکه دین باخلاص و یقین درست بر مردم ظاهر
و ثانیا بقلیل نموده گردانیده باشد ایشان از آن نیندیشیده و دل قوی ساخته بوده باشند در معرکه و بعد از آن بر حال اول مرئی ایشان گردید

شده باشد و خدای تعالی قوت و بسیاری کردن خود هر که را خواهد میدهد پس در تقلیل و تکثیر و در تقلیل آن نیز حکمت بسیار است
مر خدای و نه دنیا بسیار مرد دنیا را لست که زینت کرده شد زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ
الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ذَٰلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ
عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ آراسته شده است برای مردمان دوستی آرزوهای نفس را از شهوات و زینت دهند و گویند حق سبحانه و تعالی
است که پیدا کرده در طبایع دولتی و میل آنهای و تزیین جهت امتحان بندگانست و محنت و تشدید جهت تکلیف و دیگر گفته که تزیین شیطانست
که می‌آراید در چشم حسن ایشان این شهوات را از زنان که بزرگترین دام شیطان اند و پسران که محبوب طباع والدین اند و قنطارهای گرد کرده
و از پی ساخته از زر و سیم قنطار هشت هزار مثقال زر است یا هشتاد هزار درم نقره یا پری پوست گاوی دینار و درم و از امام محمد باقر و
امام جعفر صادق ع منقولست که پری پوست گاو از مشک و دیگر اسبان علامت دار مراد آن نشان است که عیب … اظهار میکند و چون
مطلق الیدین و غیر محجل و امثال آن و گفته‌اند مسومه است آراسته است یا تمام خلقت یا رهوار یا فربه یا آنکه میل اغلب بدان بیشتر بود و دیگر چهارپایان
از شتر و گاو و گوسفند و کشت زار یا زمینهای زرع این یاد کرده شد در نظر کفار آراسته گشته است چیزی است که برخورداری یابند از آن در زندگی
دنیا و خدای که معبود حق است نزد او است نیکویی بازگشت حسن المآب جز در قرب رب الارباب متصور نیست قُلْ أَؤُنَبِّئُكُمْ بِخَيْرٍ مِنْ
ذَٰلِكُمْ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَأَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَرِضْوَانٌ
مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ بگوی ای محمد مر امت خود را آیا خبر دهم شما را بهتر از اینها که گفته شد برای آنها که پرهیز کردند از شرک که …
مؤمنان باشند یا از ارتکاب فواحش … چون اهل صفه ایشان را نزدیک پروردگار ایشان بوستانهاست که اندکی از آن بهتر است از دنیا
و هر چه در وی است آن بوستانهای که میرود از زیر قصور یا اشجار آن بوستانها جویهای آب جاوید باشند متقیان در آن بوستانها خلود
آنست که بعد دخول در آن بخوف انقطاع منغص نگردد و مر ایشان راست جفتها از حوری و انسی پاکیزه از زنا و … که زنان دنیا را باشد و دیگر
ایشان را خشنودیست از خدای و آن از بهشت و نعیم بهتر است و خدای تعالی بیناست به بندگان و احوال ایشان الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا إِنَّنَا
آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ متقیان که از منازل جنان خواهند بود آنانند که از روی نیاز می‌گویند ای پروردگار ما بدرستی
که ما گرویده ایم بدانچه فرمودی پس بیامرز برای ما گناهان ما را امروز خط کرم بر دفتر عصیان ما کش و فردا ما را از آتش دوزخ نگاهدار الصَّابِرِينَ
وَالصَّادِقِينَ وَالْقَانِتِينَ وَالْمُنْفِقِينَ وَالْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ دیگر آن متقیان صبر کنندگانند بر طاعات یا بر ترک محظورات
و شبهات یا در وقت هجوم آفات و بلیات و راستانند در قول و فعل و نیت و فرمان بردارانند مر خدای را در نهان و آشکارا و همیشه نیاز
و دعا و نفقه کنندگانند از مال حلال بر اهل استحقاق و آمرزش خواهندگانند در سحرها که اوقات اجابت دعوتست یا نماز گزارندگان در
آخر شب یا دوام کنندگان نماز بامداد بجماعت ابو عبدالله امام جعفر صادق ع فرموده که هر که در وقت سحر هفتاد بار استغفار کند از اهل این آیت
و روایت کنند از پیغمبر صلعم که حق سبحانه و تعالی میفرماید که هر گاه من اراده عذاب اهل زمین میکنم چون نظر میکنم بعمار مساجد و تهجد گذاران
عابد و دوستان را و من تجد و استغفار کنندگان در سحرها راکع و ساجد باز میدارم عذاب را از ایشان شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا
هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ در اسباب نزول آورده که دو حبر از احبار شام بمدینه
آمدند و از حضرت رسول صلعم سؤال کردند که بزرگتر و شریف‌تر شهادتی در کلام خدای تعالی کدام است این آیت نازل شد که گواهی داد خدای تعالی حکم
فرمود یا اعلام نمود یا بیان کرد و آنکه او است خدای بحق که از روی تحقیق هیچ معبودی سزای پرستش نیست مگر او و فرشتگان نیز بر همین وجه گواهی دادند چون
معاینه عظم قدرت و عظمت او را ملاحظه کرده بودند و خداوندان علم یعنی علمای اهل ایمان گواهی میدهند بجهت شواهد و آثار دال بر وحدانیت و کمال قدرت

وحکمت

وحکمت او در حالتی که هر یک از ملائکه و علما حاضر و قائم اند بعدل و ادای شهادت یا خدای تعالی گواهی داد بوحدانیت خود و او قایم بود بعدل یعنی حاکم براستی
گفته اند شهادت حق نصب دلایل است بر توحید و شهادت ملائکه بمعاینه مذکوره اقرار بوحدانیت او و گواهی علما بسبب مشاهده و مرور … بیان
و احتجاج بران و فضیلت ابتدا علما و شرف ایشان از اقتران شهادت ایشان با شهادت حق معلوم میتوان کرد و لهذا امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرموده که
رتبة العلم أعلى الرتب چنانچه مذکور شد و تکرار کلمه توحید جهت تاکید است و مزید اهتمام بمعرفت ادله توحید قوی است و غالب یعنی ممتنع است
از آنکه لاحق شود مر او را توحید موحدی و وصف واصفی که بر وجه اتم هر چه باشد موزون باظهار کلمه توحید ذات است در شهادت و بوحدت خود آورده و از
کرده که کعبه معظمه سیصد و شصت بت بود و چون آیه شهد الله نازل شد همه بروی در افتادند و سرنگون شدند إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ
وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ وَمَنْ يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ
الْحِسَابِ بدرستی که دین پسندیده نزدیک خدای تعالی اسلامست نه یهودیت و نصرانیت و بعضی گویند مراد باسلام تسلیم است مر خدای
تعالی و اولیای او را که آن تصدیق است و امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرموده در خطبه که نسبت میدهم اسلام را نسبتی که هیچ کس پیش از من آن نسبت
نداده باشد اسلام تسلیم است و تسلیم یقین و یقین تصدیق و تصدیق اقرار و اقرار ادا و ادا عمل است و این را علی بن ابراهیم رحمه الله در تفسیر خود
آورده و دیگر فرموده که آنحضرت فرموده که مؤمن دین را از حق تعالی فرا میگیرد و کافر میگیرد از رای خود چه مؤمن میداند ایمان خود را در عمل خود و
کافر میداند کفران خود را ای مردمان خطاب بمؤمنانست و دین دین شماست بدرستی که سیئه او بهتر است از حسنه در غیر او زیرا که سیئه
در مغفور میگردد و حسنه در غیر او مقبول نمیشود و اختلاف کردند در آنکه دین اسلام حق است و محمد صلعم پیغمبری بحق آنکه داده شد ایشان توریة
را چه نعت و صفت و وقت ظهور آنحضرت در کتب خود دیده بودند مگر پس از آنکه بدیشان دانستن بحقیقت آمد یعنی قرآن بدیشان آمد موافق و مصدق
کتاب ایشان که از آن اختلاف کردند از روی حسد یا جور که در میان ایشان است یا میل بریاست و بزرگی قوم و هر که کفر ورزد بقرآن یا معجزاتی
که خدای تعالی به پیغمبر ارزانی داشته پس بدرستی که خدای تعالی زود حساب کننده است یعنی زود باشد که مخالفان حجت را جزا دهد و خدای
تعالی ایشان را جزا دهد برکفر و کفاران چه او فوت نمیکند چیزی را از اعمال ایشان فَإِنْ حَاجُّوكَ فَقُلْ أَسْلَمْتُ وَجْهِيَ لِلَّهِ وَمَنِ اتَّبَعَنِ
وَقُلْ لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْأُمِّيِّينَ أَأَسْلَمْتُمْ فَإِنْ أَسْلَمُوا فَقَدِ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَاللَّهُ بَصِيرٌ
بِالْعِبَادِ پس اگر یهود و نصاری خصومت کنند در دین بعد از اقامت حجت یا نصاری نجران در مقام جدال باشند بواسطه عیسی ع پس بگوی در جواب
ایشان که تسلیم کردم خود را یعنی خودی خود را … خود را سپردم مر خدای را و آنها که پیروی من کردند همین کردند که من کردم
و بگوی مر کسانی را که کتاب بدیشان دادند یعنی یهود و نصاری و بگوی مشرکان عرب را که کتاب نداشتند آیا اسلام می‌آرید چنانچه من آورده‌ام
استفهام بمعنی امر است یعنی اسلام آرید پس اگر اسلام آوردند و امر حق را انقیاد کردند پس ایشان یافتند مقصود و کلی وا رهایند از ضلالت بمقصد اصلی
رسیدند و اگر اعراض کردند و پشت بر اسلام دادند ترا هیچ ضرر نیست پس بجز آن نیست که بر تو پیغام رسانیدنست و بس و خدای بیناست به بندگان
و تکذیب و تصدیق ایشان إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَيَقْتُلُونَ الَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ
مِنَ النَّاسِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ بدرستی که آنها که کافر شدند بقرآن و محمد یا بحجتهای روشن که بر وحدانیت حق سبحانه و تعالی دلیل است
در کتابهای ایشان و میکشتند پیغمبران را … راستی باشد و درین سخن تاکیدیست که قتل نبی بحق نمی‌باشد یعنی ایشان میدانستند که بغیر حق میکشند چه حقی
از ایشان نبود در نزد وکیش ایشان نیز مستوجب قتل کرده و درین صورت قبیحتر است از آنکه نقل کنند که تجویز میکنند از حضرت رسالت صلعم روایت
که بعد از تلاوت این آیه فرمود که بنی اسرائیل چهل و سه پیغمبر را در یکساعت از اول روز بقتل آوردند بعد از آن یکصد و دوازده کس از زهاد و عباد
ایشان برخواستند تا ایشان امر بمعروف و نهی منکر کنند ایشان را در آخر روز نیز کشتند چنانچه پیغمبر یاد میکند آنها را بزرگ از روی حقانیت

میفرمایند بعدل و راستی از فرمان یعنی سوای انبیاء پس خبر ده ایشانرا بعذابی دردناک یعنی وعید ده ایشانرا بجای بشارت أُولَٰئِكَ الَّذِينَ
حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ آن گروه قاتلان یا اسلاف و اخلاف ایشان آنانند که بی ساخته
شد و تباه گشت و نیست شد عملهای ایشان که میگفتند که ما پیرو احکام توراتیم و بر شریعت موسی عمل میکنیم و لا باشک اعمال ایشان حبط و تباه است
در این سرای که کس از ایشان نستاید و در آن سرای که ثوابی بر آن مترتب نشود و نیست مر ایشانرا در روز قیامت از یاری دهندگان که عذاب از ایشان دفع کنند
أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا مِنَ الْكِتَابِ يُدْعَوْنَ إِلَىٰ كِتَابِ اللَّهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ يَتَوَلَّىٰ فَرِيقٌ مِنْهُمْ وَهُمْ
مُعْرِضُونَ آیا نمی نگری بسوی آنها که داده شده اند بهره را از توریه یعنی اندک چیزی دانسته اند از آن خوانده می شوند بسوی توریه تا حکم کند میان ایشان [illegible]
یهود و خیبر که حکم رجم منکر شدند و در سوره مایده ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد و گویند روزی حضرت رسالت صلعم جمعی یهود را باسلام دعوت کرد
نعمان بن [illegible] گفت ای محمد بیا تا در حضور علما [illegible] حضرت پیغمبر صلعم فرمود که آن صحیفه را از توریه که مشتمل بر نعت و صفت منست بیارید
و در این محاکمه از احکام [illegible] ایشان ازین قول امتناع نمودند [illegible] حق تعالی [illegible] مر ایشانرا از توریه [illegible] پس روی [illegible] اعراض کردند
از ایشان که رؤسای یهود بودند و ایشان اعراض کنندگانند از حق ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَاتٍ
وَغَرَّهُمْ فِي دِينِهِمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ این اعراض از حکم توریه مر ایشانراست بسبب آنست که ایشان میگویند نخواهد رسید ما را آتش دوزخ مگر چند
روزی که معدود است یا چهل روز [illegible] و فریب داد ایشانرا در کیش ایشان آنچه [illegible] از تسهیل عقوبت و شفاعت آبای ایشان مر ایشانرا فکیف
إِذَا جَمَعْنَاهُمْ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ وَوُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ پس چگونه باشد حال ایشان آن هنگام که جمع کنیم ایشان
را از برای حساب روزی که هیچ شک نیست در وقوع آن و داده شود هر نفسی را تمام جزای آنچه کسب کرده است و ایشان ستم دیده نشوند بنقصان
حسنات و زیادت سیئات آورده اند که در روز غزای خندق حضرت رسالت صلعم کندن خندق را بخش فرموده بود که هر ده کس چهل گز بکنند
هر کدام از مهاجر و انصار سلمان فارسی را رحمه الله بجانب خود دلالت میکردند مهاجر میگفتند سلمان از ماست و انصار میگفتند که از ماست و در آن میان حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرمود که سلمان از ماست یعنی از اهل البیت است عمرو بن عوف گوید که من و سلمان و حذیفه و نعمان مزنی و شش
مرد از انصار در چهل گز جا حفر خندق میکردیم ناگاه در بطن خندق سنگی سخت پدید آمد چنانچه از شکستن آن عاجز شدیم سلمان این حالت بآن حضرت رسانید
آمده بدان موضع کلنگ بدست مبارک گرفت بقوت روحانی لا یتناهی ربانی چنان ضربتی فرود آورد که آن سنگ قدری شکست و برقی از میان آن
سنگ بجست که از پرتو آن آتش کوههای مدینه روشن شد و بجدی این رسید و کنگرهای ایوان کسری بنظر حاضران در آمد نوبت دیگر بضرب آن حضرت
مقداری از آن بریخت و نوری درخشان شد که بروشنایی آن عمارات صنعای یمن ظاهر گشت نوبت سیوم لامعه ظهور نمود که قصور قیاصره روم
بنظر در آمد اصحاب تکبیر گفتند و حضرت رسول صلعم فرمود که مژده باشد که امت من بدین مواضع ظفر یابند که شکلهای حیره و مداین و قصور [illegible] اهل
اسلام باطراف روم و قسطنطنیه برسد و شقشقه شریعت ما بمشارق و مغارب [illegible] مومنان مبتهج و مسرور شدند مراسم شکر [illegible]
بتقدیم رسانیدند و منافقان طرح استهزا و سخریه افکندند و زبان طعن گشودند که عجب کاری که این مرد از بیم کارزار لشکر عرب خندق میکند و اخبار
و ثمن های از دروازه بیرون [illegible] هند و ایران [illegible] روم و فارس و یمن وعده میدهد حق سبحانه و تعالی این آیه فرستاد که قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ
الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ
شَيْءٍ قَدِيرٌ بگوای بار خدایا خداوند پادشاهی و متصرف در آن عطا میکنی پادشاهی هر کرا میخواهی و می ستانی ملک را از هر که میخواهی و بعضی مفسران بر آنند
که مراد همین پادشاهی ظاهرست که حق سبحانه و تعالی زمام جهانداری بقبضه اقتدار هر که خواهد بسپارد و عنان شهریاری از کف اختیار هر که خواهد بیرون
می برد و گفته اند که ملک نبوت و رسالت است که از بنی اسرائیل بستد و به بنی اسمعیل داد و امامت نیز به بنی اسمعیل ارزانی داشت یا ولایت که [illegible]

آن

آن که کفار قریش را از آن محروم ساخت مثلا زمان عثمان [illegible] حواله فرمود یا ملک روم و فارس و یمن که از ارباب آن اخراج نموده بدین امت
ارزانی داشت و نزد محققان ملک توفیق است که هر کرا عطا کرد عزیز دو جهان شد و از هر که باز گرفت مخذول دو سرای گشت و ارجمندی میسازی
هر کرا میخواهی بایمان و معرفت چون پیغمبر و اهل بیت و متابعان ایشان و خوار و بیمقدار میگردانی هر کرا میخواهی بکفر و بدعت و کثرت چون ابوجهل و بنی امیه
و نیری ایشان که درخور هر کدام آنچه میباید دادی و میدهی و گفته اند عزت بشرف قناعت و ذلت بتحت حرص چه استغنای قناعت عزیز [illegible]
ممکن رساند و تکاپوی حرص توانگر را در صف [illegible] افکند و نزد محققان عزت بقرب لقا و کشف غطا است و ذلت بحجاب حرمان و [illegible]
عطا باید قدرت تست تحصیل همه نیکوییها از اعطای ملک و اعزاز مومنان و اگرچه همه بدست تست که در خور هر کس بجای میرساند جزای
نیک را نیک و بد را بد اما تخصیص خیر بمقتضای مقام است چه از سبب نزول معلوم شد که کلام مبتنی بر بشارت اهل ایمانست و وعده ایشان بر فتح
اقالیم و کثرت غنایم یا مراعات ادب کرده باشد در خطاب و حقیقت آنست که شر خالص در عالم نیست بلکه آن امر نسبی است با آنکه خیر وجودی است
و شر عدمی و عدم را با وجود آمیزش نتوان داد و لهذا حضرت رسول الله صلعم در بعضی ادعیه فرموده اند الْخَيْرُ كُلُّهُ بِيَدَيْكَ وَالشَّرُّ لَيْسَ يَعُودُ
إِلَيْكَ بدرستی که تو بر همه چیزی از منع و عطا و اعزاز و اذلال توانایی تُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَتُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَتُخْرِجُ
الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَتُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَتَرْزُقُ مَنْ تَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ در می آری شب را در روز یعنی از وقت نزول آفتاب
بنقطه انقلاب شتوی تا زمان حلول او بنقطه انقلاب صیفی از اجزای شب میکاهی و در اجزای روز می افزایی تا روزی که در اول جدی اقصر ایام
سنه بود در اول سرطان اطول ایام سنه می شود و چنانچه تتمه آن در فاتحه مذکور شد و در می آری روز را در شب یعنی در باقی سنه از اجزای روز کم
میکنی و اجزای شب را بدان زیاده می سازی تا شبی که در آخر جوزا اقصر لیالی بود در آخر قوس اطول لیالی می شود و بیرون می آری زنده را چون حیوانات
مثلا از مرده که آن نطفه است یا اخراج میکنی مرغ را از بیضه و درخت را از دانه و بیرون می آری مرده را چون نطفه و دانه و بیضه از زنده که
آن حیوان و درخت و مرغ است یا بیرون می آری مومن را از کافر و کافر را از مومن و این از ابی جعفر و ابی عبدالله روایت کرده اند و روزی میدهی
از خزانه رحمت واسعه هر کرا خواهی بیشمار یعنی بی آنکه از حد و مقدار آن اندیشی لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ
يَفْعَلْ ذَٰلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ باید که فرا نگیرند
مومنان کافران را دوستان اگر چه کافران دشمنانند دوستان و متولیان امور خود از بیرون مومنان یعنی دوست مومن جز مومن نباید پس مومنان
باید که کافران را بدوستی نگیرند چه کافر دشمن حق است پس دشمن حق را دوست نباید گرفت و هر که کند این دوستی با دشمنان پس نیست او را از طریق دین حق بهره ای
در چیزی یعنی از دین حق هیچ بهره ندارد مگر آنکه بترسید و حذر کنید از ضررهای کافران و مخالفان ترسیدنی و حذر کردنی پس در صورتی که کفار و اهل خلاف
غالب باشند و مومنان و اهل حق مغلوب بحسب ظاهر و مومن از خوف نفس اظهار موافقت و مودت ایشان کند بزبان و بدل اعتقاد نکند ضرر ندارد
و این آیه دلالت میکند بر آنکه تقیه جایز است و در وقت خوف بر نفس چه او دفع ضررست و دفع ضرر اگر واجب نباشد لا اقل جایز خواهد بود و ابو عبدالله
فرموده که التَّقِيَّةُ دینی و دین آبائی [illegible] اهل خلاف میگویند که تقیه نفاق است زیرا که هر یک از آنها ابطان امرست و اظهار
خلاف او از جهت دفع ضرر و نفاق حرام است جواب میگوییم که فرق بسیار است میان تقیه و نفاق چه نفاق اخفا و ابطان کفرست با اعتقاد بر آن و این حرام
و تقیه اخفا و ابطان ایمانست با اعتقاد بر آن و این واجبست تقیه نزد امامیه بر سه قسم است حرام و مباح و واجب حرام در کشتن ناحق است پس اگر کسی ملزم
اباحت خون کسی بود که جایز نباشد کشتن او در [illegible] تقیه جایز نیست زیرا که وجوب او از جهت حفظ دم است پس سبب اباحت آن نتواند بود و مباح در اظهار کلمه کفرست
که در هر دو امر مباح است و استدلال جسته اند بقضیه عمار و ابوین او که پدر و مادرش تقیه نکردند در اظهار کلمه کفر کشته شدند و عمار تقیه کرد و سالم ماند و

وحضرت رسول صلی الله علیه وآله هر دو را صواب گفت و وجه اعلای این دو قسم است زیرا که او را مقتضی است مع ذلک اجماع ازطائفه است این وجه است
که ترک آن مستلزم ضرر باشد پس اگر متحقق گردد ضرر پس فعل او مباح است یا مستحب اما برای ائمه علیهم السلم حرام است چه در آن صورت ترک تقیه اولی است
چنانچه امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرموده که در سب مضایقه نیست در تقیه زیرا که مراد وران زکوه است و شمار انجات یعنی من وران کم و طاهر
وشما سالم میمانید اما از من تبری مکنید که من بر فطرت درست متولد شده ام و در روایت دیگر وارد است که در برائت پس بکشید گردنها را
یعنی آن زنند و این دلیل افضلیت است حضرت شما کسی که اقتدا به آنحضرت داشته باشد و میترساند خدای تعالی شما را در کتاب نفسانی از عذاب نفس خود یعنی عذابی که صادر
شود از محض قهاریت حق سبحانه وتعالی بی واسطه غیری نفس عبارتست از ذات چیزی و حقیقت و هویت او پس هر جا لفظ نفس در شان حق سبحانه وتعالی ایراد
کنند مراد ذات او باشد و بسوی جزای خداوندست بازگشت همه قُلْ إِنْ تُخْفُوا مَا فِي صُدُورِكُمْ أَوْ تُبْدُوهُ يَعْلَمْهُ اللَّهُ وَيَعْلَمُ مَا فِي
السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ بگو اگر پنهان دارید آنچه در سینهاست یعنی در دلها از موالات کفار و مخالفان ایشان آشکارا
کنید آنچه در ضمیر شماست میداند خدای تعالی آنرا و میداند آنچه در آسمانهاست از اصناف علویات و آنچه در زمین است از انواع سفلیات و خدای تعالی
که علم ذاتی او باین همه محیط است بر همه چیزی توانا است و قدرت او بهمه مقدورات احاطه کرده و پس هر چه بکنی میداند و مکافات آن می تواند فرمانی
کنید و برسید يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا وَ
يُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ از روزی که بیابد هر کس از عمل کنندگان از آنچه کرده باشد از نیکوی حاضر کرده نزدیک
خود یعنی ببیند صحایف حسنات را و آنچه کرده باشد از بدی دوست دارد آن نفس که باشد میان او و میان آن عمل بدی از دور یعنی نخواهد مطلقا که عمل
خود را ببیند حذر میفرماید خدای شما را از خود آورده اند که خدای تعالی شما را میترساند از آنکه در ذات او تفکر کنید بدین تاکید رفع مناسبت میکند میان
ذات خود و ذات خلق ما للتراب و رب الارباب و خدای تعالی مهربانست به بندگان که مبالغه میفرماید در تحذیر و تخویف ایشان قُلْ إِنْ
كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ بگو اگر هستید شما ای یهود و نصاری که گفتید
نحن ابناء الله و احباؤه در عالم افکنده اید و دعوی میکنید که دوست میدارید خدا را پس پیروی من کنید تا خدای تعالی شما را دوست دارد و دوست
داشتن بنده خدا را آنست که اطاعت امر الهی نماید و مجتنب باشد از نهی او و بالکل بوی مقبل باشد و مدبر ستان و از غیر او از دشمنان معرض بود و دوست
داشتن خدای تعالی بنده را آنست که طاعت او را می پذیرد و ثواب و پاداش نیکو عطا فرماید و چون چنین کند بیامرزد گناهان شما را و خدای تعالی آمرزنده است
یعنی می پوشاند انواع معاصی بندگان را در دنیا که بر متابعت راسخ باشند و مهربانست بر ایشان برحمت خاصه در آخرت که ثواب کرامت فرماید
ایشانرا بر مثقال ذره از فرمان برداری رحمت قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ بگو فرمان برید خدای
را در اوامر و نواهی و اطاعت پیغمبر او کنید در احکام شرع اقدس پس اگر برگردید و اعراض کنید از طاعت خدای تعالی و رسول او پس بدرستی که خدای تعالی
دوست نمیدارد ناگرویدگان را وضع مظهر در موضع مضمر دلالت میکند که تولی و اعراض از طاعت خدای و رسول کفرست إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَ
نُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ بدرستی که خدای تعالی برگزید آدم را که پدر بشر است
بتعلیم اسما و سجده ملائکه و ابوت انبیا و اصفیا و اوصیا و نوح را بنبوت و طول عمر و ترتیب سفینه و نسخ شرع متقدم و نفس ابراهیم را بخلت و نجات از آتش
نمرود و امامت عالمیان و بنا خانه کعبه و آل عمران که موسی و هرون بودند برسالت و تکلیم بر عالمیان زمان ایشان و گویند مراد آل ابراهیم اولاد اویند
که اسمعیل و اسحق است و اولاد ایشان که از اسحق و یعقوب باشند تمام انبیا بنی اسرائیل اگر از آل عمران مراد اولاد موسی و هرون باشند چه موسی و هرون هر دو پسر
عمران بودند و او پسر یصهر بن قاهث بن لاوی بن یعقوب بن اسحق و از اولاد اسمعیل حضرت رسالت صلعم و اهل اوست که خلعت رسالت و خاتمیت و فضیلت
پوشیده و امیر المؤمنین تا صاحب الزمان صلوات الله علیهم که بزیور امامت و خلافت و عصمت آراسته اند و نیز گفته اند که آل عمران مریم است و آل او

عیسی

عیسی و مریم بودند که خدای تعالی ایشانرا برگزید مریم را بقدس و طهارت و عیسی را بکتاب و رسالت و نسب این عمران نیز به اسحق منتهی میشود چنانچه
در بعضی تفاسیر مذکورست که عمران که پدر مریم است پسر ماثان بوده و او پسر ابعیازار بن ابی یورین رب بابل بن شالتال بن یوحنا بن وسابا بن موذن
بن مکین بن حازقیا بن احاوین یوثام بن عزریا بن یورام بن ساقط بن اشیا بن راجعیم بن سلیمان بن داود بن ایشا بن عوبید بن سلمون بن ناعز بن نحشون بن عمیاداو
بن رام بن حصروم بن فارص بن یهوذ بن یعقوب بن اسحق و میان این دو عمران هزار و هشتصد سال بود و همچنین برگزید فرزندان ایشانرا بعضی از ایشان
از بعضی زاده و منشعب شده از او اولاد او متولد شده اند یا برگزیده و خدای تعالی شنونده است اقوال باطله یهود که گفتند نحن ابناء الله و خرافات نصاری
که پسر و عمرا را گفتند ابن الله و داناست باغراض فاسده ایشان از تقولات إِذْ قَالَتِ امْرَأَتُ عِمْرَانَ رَبِّ إِنِّي نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي
مُحَرَّرًا فَتَقَبَّلْ مِنِّي إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ یاد کن ای محمد چون زن عمران بن ماثان که مادر مریم و جده عیسی بود و او حنه بنت فاقوذه
بود و او را خواهری دیگر بود ایشاع نام که زوجه زکریا پیغمبر بود علیه السلم ام یحیی بن زکریا پس خاله مریم باشد این حنه در وقتی که حامله شد مروی است
از ابی عبدالله که حق سبحانه وتعالی وحی فرمود بعمران که من بخشنده ام ترا فرزندی نرینه قدم مبارک که ابرای اکمه و ابرص نماید و مرده را زنده کند
باذن حق و او را برسالت خواهم فرستاد به بنی اسرائیل و او این را بزن خود حنه گفت او بعد از حمل مریم بسبب گفت ای پروردگار من بدرستی که من نذر
کردم برای تو آنچه در شکم منست آزاد کرده شده و از قید تعلقات دنیا خاص ترا پرستد و خدمت مسجد تو کند و در آن زمان خدمت مسجد قدس از بزرگ
میداشتند و فرزندان را برای آن کار نذر میکردند و در شریعت ایشان انقیاد والدین بر فرزندان در حین نذر ساقط میبود و بعد از نذر حنه را
شوهر خود شد عمران گفت ویحک این چیست که گفتی شاید که در شکم تو دختر باشد و خدمت مسجد را نشاید بر زبان حنه جاری شد که پس قبول کن خدایا از من
آنچه کردم بدرستی که تو شنوای سخنی اگر در باب نذر گفتم و دانای قصد من در این نذر که جز رضای تو نخواستم فَلَمَّا وَضَعَتْهَا قَالَتْ رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَا
أُنْثَىٰ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعَتْ وَلَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنْثَىٰ وَإِنِّي سَمَّيْتُهَا مَرْيَمَ وَإِنِّي أُعِيذُهَا بِكَ وَذُرِّيَّتَهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
پس آن هنگام که نهاد بار خود را ضمیر عاید به نسمه است یا ذریه گفت بر سبیل اعتذار و تحسر ای پروردگار من بدرستی که من نهادم آن بار را فرزند
ماده و خدای تعالی داناترست بآنچه حنه وضع کرده و گفت حنه که نیست فرزند نر که من طلب کردم برای خدمت مسجد همچو فرزند ماده که بمن داده
و بدرستی که من نام نهادم او را مریم و معنی این لفظ بزبان ایشان امة الله بوده یعنی کنیزک خدای و بدرستی که من در پناه میآرم او را و فرزندان
او را از وسوسه دیو سرکش رانده شده و با از مس او برکت دعا حنه پروردگار مریم و عیسی رسید از مس شیطان محفوظ ماندند فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا
بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَأَنْبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا
قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنَّىٰ لَكِ هَٰذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ پس فرا پذیرفت مریم را پروردگار
او پذیرفتنی نیکو جهت خدمت خانه و برویانید او را یعنی نشو و نمای او نشو و نمای نیکو یعنی پرورش یافت بصلاح و عصمت و سداد و معرفت
که چون بسن سالکی رسید بانواع عبادات بر همه احبار غالب شد و مادر بعد از ولادت او را به بیت المقدس آورد و به سدنه و احبار را گفت
فراگیرید این نذر کرده شده را که از آن خدا است بزرگان که بودند و نرگس بودند بقبول وی رغبت نمودند بر خشنودای خود و شان تحری
ماثان رؤس احبار و ملوک بنی اسرائیل بودند و میان ایشان اختلاف افتاد تا وقتی که قرعه زدند بران وجه که قلمهای خود را که بدان کتاب توریة
کردند بکنار نهر اردن بردند و در جوی آب افکندند بشرط آنکه قلم هر کس که بر سر آید تربیت مریم بدو متعلق باشد پس قلم زکریا بر روی آب آمد و گویند که
بر روی آب راست ایستاد چنانچه در تکفل کفالت مریم بوی مقرر شد و فرا پرورد حق تعالی مریم را بزکریا و او از اولاد سلیمان بن داود علیهم السلم بود
و زکریا او را بخانه برده و جهت ارضاع او دایه مقرر فرمود و چون از حد طفولیت در گذشت او را بمسجد آورده و غرفه که بجز نردبان صعود بدان میسر نشدی
برای او ترتیب داده و هر گاه که زکریا از تعاهد حال او فارغ شدی در غرفه بقفلی محکم بسته کلید با خود داشتی و در حفاظت و حراست او باقصی الغایه

کوشش نمودی تا مریم بزرگ شد و انوار ولایت بر صفحات احوال او لایح گشت هر گاه که در آمدی بر مریم زکریا بغرفه که آنجا بودی می یافت
او روزی و آن میوۀ تابستانی بودی در فصل زمستان و محصول زمستانی در فصل تابستان زکریا چند نوبت که این صورت معاینه دید گفت ای
مریم از کجاست مر ترا این میوه در غیر وقت او گفت مریم این رزق که می بینی از نزد خدای تعالی است یعنی از بهشت و بدرستی که خدای تعالی روزی میدهد هر کرا
میخواهد بی شمار از جهت کثرت یا بغیر استحقاق مرزوق یا از برای عزت و شرف او و این خرق عادت بود که از جانب مریم بظهور می آورد و در کشاف
آورده که در زمان قحط یکروزی رجوع فرمود حضرت رسالت صلعم بجانب فاطمه و از طعام پرسید اتفاقا کی از برای حضرت فاطمه دو گرده و پاره
گوشت بهدیه آورده بود که او ابهر گرده دیده و آنرا در کاسه سر پوشیده نگه داشته بود و آنرا پیش آنحضرت آورد و چون سر برداشت پر از نان و گوشت بود
حضرت فاطمه حیران ماند و دانست که از جانب حق است آنحضرت پرسید که ای فاطمه این از کجاست فرمود که از نزد خدای تعالی است حق جل و علا هر کرا میخواهد روزی دهد
بجواب سید بدو آنحضرت فرمود که الحمد لله که ترا مانند گردانید به بهترین زنان بنی اسرائیل یعنی مریم بنت عمران بعد از آن فرستاد و امیر المؤمنین
و امام حسن و امام حسین را علیهم السلم طلبید و همه ایشان از آن طعام سیر شدند و بهمسایها رسید چنانچه بیرحوزد هنالك دعا زكريا
ربه قال رب هب لي من لدنك ذرية طيبة انك سميع الدعاء در آنوقت که زکریا تمنا آن کرد در سکنام آن شاید کرد طمع
افتاد با وجود کبر سن بوجود فرزندی پس در میان محراب بخواند زکریا پروردگار خود را گفت ای پروردگار من بخش مرا از نزد خود فرزندی پاک
از آلایش گناه بدرستی که تو ازکرم شنونده دعایی یعنی اجابت کننده فنادته الملائكة وهو قائم يصلي في المحراب ان الله
يبشرك بيحيى مصدقا بكلمة من الله وسيدا وحصورا ونبيا من الصالحين پس ندا کردند او را فرشتگان و گویند جبرئیل
بود و بجهت تعظیم بطریق جمع یاد کرد و حال آنکه زکریا ایستاده بود نماز میکرد در محرابی که مریم بود یا محرابی که داشت بدرستی که خدای مژده میدهد
ترا بفرزندی که نام او یحیی است پیش از ولادت تسمیه یافت و معنی یحیی آنست که نام پدر با و زنده شد یا آنکه عقر مادرش با و حیات پذیرفت یا دین و زنده
یافت یا دلش بنبوت زنده گشت در حالتی که آن فرزند باور کننده و ایمان آورنده بود بعیسی که او کلمه ایست از نزد خدای یعنی از کلام حق بوجود آمد
بی پدر مردم او را می یافتند چنانچه راه می یابند بکلام الهی و تسمیه او بروح الله بواسطه آنکه مردم زندگی یافتند بسبب
او چنانچه بارواح زندگی می یابند و یحیی علیه السلم بزرگتر بود از عیسی علیه السلم بشش ماه و اول کسی که بعیسی ایمان آورد یحیی بود علیه السلم وصف یحیی است
که مهتری بحلم و علم و تقوی که شرایط سیادت است آراسته بود و بازایستاده از زنان یا خود را باز داشته از لهو و لعب و اباطیل اما اول مرتبت از آن
عبد الله علیه السلم و پیغمبری از نیک رفیع المنزله از جمله پیغمبران و این کلام دلالت می کند بر آنکه فرزند صالح نعمتی است از جانب حق تعالی بجهت این بشارت
داد او را و چون زکریا را بحسن فرزندی بشارت دادند قال رب انى يكون لي غلام وقد بلغني الكبر وامرأتي عاقر قال كذلك
الله يفعل ما يشاء گفت ای پروردگار من از کجا باشد مرا پسری و بدرستی که در رسیده است مرا پیری و بزرگسالی گویند در آن وقت
زکریا صد و بیست ساله بود و حرمش نود و هشت ساله و زن من نازاینده است اگرچه بشارت یافته بود و بعد از طلب میخواست که بداند
که بچه کیفیت خواهد بود و گفت آیا ما را جوان میسازند یا در همین پیری فرزند میدهی گفت خدای تعالی یا جبرئیل گفت بفرمان حق تعالی همچنین در همین حال که
هستید از پیری خدای تعالی میکند آنچه میخواهد بر وفق عادت و خلاف آن قال رب اجعل لي آية قال آيتك الا تكلم الناس
ثلثة ايام الا رمزا واذكر ربك كثيرا وسبح بالعشي والابكار گفت زکریا ای پروردگار من ظاهر گردان برای من نشانی
که مرا از حمل ایشان خبر دار کند بولد گفت جبرئیل مر او را که خدای تعالی میگوید نشانه تو آنست که سخن نگویی یعنی قادر نباشی بر سخن گفتن با مردمان سه
شبانروز مگر آنکه اشارت کنی برمزی یا اشارت بچشم یا ابرو یا بر زمین نویسی و یاد کن پروردگار خود را بسیار و تسبیح گوی او را در شبانگاه
و در بامداد و بر ذکر گفتن قادر بود و با مردمان در سه شبانروز این حال داشت بواسطه آنکه حق سبحانه و تعالی نعمت عظمی و کرامت فرزند

بود کی

بود کی در آن سن قوت رجولیت و قابلیت بار گرفتن در زن او با وجود عقر و پیری و دیگر فرزندی مثل یحیی بشکرانه این نعمت شبانروز
بذکر حق مشغول بود و از گفتن با مردم معزول بر شکر نعمتی حق تعالی روزی و باقی قصه زکریا در سوره مریم خواهد آمد انشاء الله و اذ قالت
الملائكة يا مريم ان الله اصطفاك وطهرك واصطفاك على نساء العالمين و یاد کن آنزمانی را که گفت جبرئیل
یا جمعی از ملایکه مشافهه گفتند ای مریم بدرستی که خدای تعالی برگزید ترا برای عبادت یا قبول کرد ترا بجهت پرورش و بعصمت و پاک ساخت
ترا از لوث شرک یا از قاذورات که زنان را میباشد چون حیض و نفاس یا از خصال ذمیمه و عادات قبیحه و دیگر باره برای تاکید است لفظی یا شبهه

یعنی

ترا برگزید و لیکن امام محمد باقر علیه السلم فرموده که برگزید ترا از ذریت انبیاء و پاک گردانید ترا از زنا و سفاح و برگزید ترا از برای ولادت عیسی
بی شوهر پس تکرار نباشد یعنی که آنحضرت فرموده باین صفات برگزید ترا بر زنان عالمیان آن زمان زیرا که فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه و سلم
سیده نساء عالمیانست بقول سید زمین و زمان يا مريم اقنتي لربك واسجدي واركعي مع الراكعين ای مریم فرمان
برداری کن مر آفریننده و پرورنده خود را و سجود کن خدا را و رکوع کن با رکوع کنندگان یعنی که رکوع و سجود اینجا بمعنی صلوة باشد یعنی بهمه احوال نماز
کن نماز وی با جماعت یا آنکه هر یک بمعنی خود باشد و تقدیم سجود بر رکوع بجهت تذلل و فروتنی بود زیرا که مقام عبودیت است مع ذلک واو مفید ترتیب
نیست ذلك من انباء الغيب نوحيه اليك وما كنت لديهم اذ يلقون اقلامهم ايهم يكفل مريم وما كنت
لديهم اذ يختصمون اینها که ذکر کرده شد در این آیتها از حدیث مریم و زکریا و یحیی از خبرهای پوشیده است که بجهت اظهار اعجاز تو بسوی تو وحی
میکنیم و بزبان جبرئیل بتو میفرستیم و تو نبودی ای محمد نزدیک احبار بیت المقدس آن هنگام که می انداختند از برای قرعه قلمهای کتابت خود را در جوی
اردن تا بدانند که کدام از ایشان التزام نماید تعهد مریم و تو نبودی نزدیک ایشان آنوقت که مخاصمه میکردند برای کفالت مریم و آیه دال است بر آنکه قرعه
راه خلاص است در تمیز حقوق و ابو جعفر محمد بن علی الباقر علیهما السلم فرموده که اول کسی که قرعه بروی زد مریم بنت عمران بود و بعد از آن این آیه خواند و قرعه
زدن سنت است و دیگر یونس بن متی علیه السلم و عبد المطلب وقتی که او را نه پسر شد و بر وی نذر کرد که اگر دهم فرزند حق تعالی او را روزی کند او را
قربان کند چون عبد الله که دهم بود متولد شد قادر شد که او را ذبح کند چه رسول الله صلعم در صلب او بود و قرعه زد و بشتر بر و بر عبد الله نام
عبد الله بیرون آمد دیگر و دیگر از ده شتر بنام عبد الله بر آمد تا بصد شتر رسانید آنگاه بنام اشتر بیرون آمد گفت میدانم که حق سبحانه و تعالی بر این راضی
و خشنود است آنزمان شتر را قربان کرد و از این جهت حضرت رسالت صلعم فرمود که انا ابن الذبيحين من پسر دو ذبیحم یکی اسمعیل و یکی عبد الله بن المطلب
و اذ قالت الملائكة يا مريم ان الله يبشرك بكلمة منه اسمه المسيح عيسى ابن مريم وجيها في الدنيا والاخرة و
من المقربين ويكلم الناس في المهد وكهلا ومن الصالحين و یاد کن آنرا که گفتند فرشتگان و اصح آنست که گفت جبرئیل
علیه السلم ای مریم بدرستی که خدای تعالی مژده میدهد ترا بکلمه از نزد که مراد عیسی است مر کلمه کن حاصل شد بی پدر یا آنکه بشارت داده بود و در کتب سالفه
که کلمه یعنی بشارت او باشد که گویا بشارتی از وست نام آن کلمه مسیح است که لقب است و عیسی اسم و تقدیم لقب بر اسم بر وجه تعظیم است و آن بمعنی مبارک است
بزبان عبری و او پسر مریم است این رد است بر نصاری که ابن الله میگفتند پس اضافه فرمود بمریم که او روشناس است و تمام قدر در دنیا بطاعت
یا نبوت یا مخلوق شدن بی پدر یا برفع بر آسمان در وقت سی و سه سالگی یا بنصرت دین محمدی در آخر الزمان یا بقتل دجال یا اعانت مهدی صاحب الزمان
ع و در آخرت بشفاعت یا علو درجه و از نزدیک گردانیده شدگانست که بمرتبت خدای تعالی و سخن گوید این فرزند و گرنه تو که بجای مهد باشد او را
در زمان صغر بوقتی که شایسته گهواره بود و سخن گوید در وقتی که کهل باشد یعنی در موی که کلام او در این دو حال یکسان باشد در مهد معجزه و در کهولت
دعوت و از انبیای شایسته است قالت رب انى يكون لي ولد ولم يمسسني بشر قال كذلك الله يخلق ما يشاء اذا
قضى امرا فانما يقول له كن فيكون گفت مریم از روی استفهام یا بطریق استعظام از کجا و بر چه وجه باشد مرا فرزندی و حال آنکه

مراد آنست که دولت مسیح بشری و این خارج است از عادت که بی شوهر از زنی فرزند آید گفت جبرئیل علیه السلام برهمین حال که تو هستی همان بشری خدای تعالی
می آفریند آنچه میخواهد چون خدای حکم کند کاری را پس جز این نیست که گوید مر آن چیز را که معلوم اوست باش پس باشد گفته اند لفظ کن اخبار است
از سرعت تکوین اشیا بتکوین وی نه آنست که در خلق او را دشواریست چنانچه قادرست بر خلق اشیا به اسباب و مواد همچنان قادرست بر آفریدن
ایشان بی سبب و ماده وَيُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَاةَ وَالْإِنْجِيلَ وَرَسُولًا إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ
مِنْ رَبِّكُمْ أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُبْرِئُ الْأَكْمَهَ
وَالْأَبْرَصَ وَأُحْيِي الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ
مُؤْمِنِينَ و بیاموزد او را خدای تعالی کتابهای فرو فرستاده و پیش از وی چون صحف شیث و ابراهیم ع و جز آن و علم حلال و حرام که حکمت شریعت است
و تعلیم دهد او را توریة و انجیل تخصیص آن از کتب منزله جهت تفضیل است و گرداند او را فرستاده بسوی فرزندان یعقوب بسخن که گوید عیسی با ایشان
بآنکه من تحقیق آمدم بشما بعلامتی از پروردگار شما و آن علامت گواه رسالت منست و مراد از آیه جنس است نه فرد زیرا که پنج علامت ذکر می کند اول
درستی که من می سازم و تصویر میکنم برای شما از گل مانند شکل مرغی پس میدمم نفس خود را در آن مرغ از گل ساخته پس میگردد آن گل مصور مرغی
پرواز کننده بامر خدای تعالی یا بمشیت او گویند انواع مرغان باین طریق می ساخت و می پرانید و بعضی گویند همین شکل خفاش مرغی از گل می ساخت
زیرا که قوم آنرا از وی طلب میکردند از آنرو است که شب نفس در وی میدمید بقدرت ربانی طیران میکرد و میان آسمان و زمین پرواز می آمد و گفته اند
در نظر مردم می پرید و چون از نظر خلق غایب میشد مرده بر زمین می افتاد و علامت دوم و بری میکنم نابینای مادرزاد را از علت او و سیم
پاک می سازم شخصی را که بعلت برص مبتلا باشد از مرض آورده اند که روز بودی که پنجاه هزار مریض و مبتلایان نزد عیسی جمع میشدند و همه را
مداوا میفرمود بشرط ایمان چون در آن زمان علم طب بکمال بود و حق سبحانه و تعالی تخصیص داد او را باین معجزه چهارم و زنده میکنم مردگان را
بفرمان خدای تعالی تکرار این کلمه برای رفع توهم الوهیت است زیرا که در نوع احیا از مخلوق صورت نبندد و مفسران برآنند که عیسی عم چهار مرده را
زنده کرد و یکی آزر که صدیق بود و ایشا نرا سه روز بود که مرده بود و خواهر او آنحضرت را بسر قبر وی برد و دعا فرمود و او زنده گشت بامر الهی از قبر
بیرون آمد و بخانه رفت و چند سال باقی ماند و فرزندان آورد و دیگری فرزندی از پیره زنی مرده بود و بر تخته می کشیدند او را پس دعا فرمود او زنده
شده بر تخته نشست و فرود آمد و جامه پوشید و رجوع کرد باهل خود و باقی ماند و او را چند فرزند شد و دیگر دختری ده ساله که مرده بود
استدعا کردند او نیز زنده ساخت و چند سال ماند و شوهر کرد و فرزند آورد و دیگر سام بن نوح که چهار هزار سال از موت او گذشته بود دعا
فرمود و باسم اعظم و از قبر بیرون آمد موی نیمه سرش سفید بود و گفت که قیامت قایم شد فرمود عیسی عم که نه بدعا زنده ساختم ترا و از زمان ما
نمی شدند زیرا که سام پانصد سال عمر کرده بود و هنوز جوان بود و بعد از آن گفت که بمیر گفت بشرط آنکه سکرات موت از من رفع کند عیسی دعا فرمود
پس چنین شد و بعد از آن وفات کرد و گویند که باسم یا حی و یا قیوم مرده زنده میشد و علامت پنجم و خبر میدهم شما را بآنچه میخورید و آنچه ذخیره
میکنید در خانها خویش مشهور آنست که در کتب با کودکان گفتی که پدران و مادران شما فلان طعام خورده اند و برای شما فلان چیز نگذاشته و
و ایشان بخانه آمدندی و کیفیت ماکولات باز گفتندی درستی که در این پنج معجزه هر آینه علامتی است مر شما را و دلالتی بر صدق مدعای من اگر
هستید شما باور دارندگان که این معجزات با ایمان آرندگان که بهم وَمُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَاةِ وَلِأُحِلَّ لَكُمْ
بَعْضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ وَجِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَذَا
صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ و آمدم شما باور دارنده مر آن چیزی را که پیش از من بوده که آن کتاب موسی است علیه السلم و من تقریر کننده شبهات آنم
و دیگر برای آن آمده ام تا حلال کنم از برای شما بعضی از آنچه در شریعت موسی حرام کرده شده بود بر شما چون شحوم غنم و بقر و بعضی مرغان و ماهیان

بتعظیم

بتعظیم روز شنبه و آمدم بشما بنشانی از پروردگار شما مراد معجزات و دلایل است و ایراد آیه بلفظ واحد تنبیه است بر آنکه همه در دلالت حکم یک آیه دارد
پس بترسید از خدای تعالی در مخالفت من و مرا فرمان برید در قبول دعوت حق بدرستی که خدای تعالی پروردگار من و پروردگار شماست پس بپرستید
او را اینست راه راست و رساننده بمنزل مقصود فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَى مِنْهُمُ الْكُفْرَ قَالَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ
نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ آمَنَّا بِاللَّهِ وَاشْهَدْ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ پس آن هنگام که دریافت عیسی علیه السلم از ایشان کلمه که دلالت کرد بر کفران
و آن اجتماع در مشاورت بود بر قتل وی چون عیسی علیه السلم آغاز دعوت فرمود جهودان بقصد وی برخواستند عیسی فرار نمود از ولایت شام
بجانب مصر رفت و بر لب دریای نیل جماعتی صیادان را دید که ماهی میگرفتند عیسی بایشان گفت بیایید تا ما بتوحید دعوت کنیم آنجا شکار ماهی
مشغولید آنجا شکار را زنان الا شیاطین گاهی که سیم و در بعضی تفاسیر آورده اند فرمود که بیایید تا مردم را صید کنیم گفتند تو کیستی فرمود منم عیسی بن مریم
عبد الله و رسوله ایشان بوی ایمان آوردند بعد از آن گفت عیسی عم ار کیانید یاران من در کار خدای بنصرت الهی در رسند گفتند حواریان یعنی اصحاب
صیادان و گفته اند حواریان گازران و رنگرزان بودند و معنی حواری خاصه و برگزیده باشد این خاصگان در جواب عیسی گفتند ما یاران خداییم
یعنی نصرت کنندگان دین وی که بوی ایمان آورده ایم بخدای تعالی و تو ای عیسی گواه باش برآنکه ما گردن نهندگانیم دین خدا را رَبَّنَا آمَنَّا بِمَا أَنْزَلْتَ وَاتَّبَعْنَا
الرَّسُولَ فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ پس ایشان دعا کردند که ای پروردگار ما ایمان آوردیم بآنچه فرو فرستادی یعنی انجیل و پیروی
کردیم فرستاده ترا یعنی عیسی علیه السلم بنویس ما را بقلم کرم عمیم در جریده احسان قدیم با آنها که گواهانند ترا بوحدانیت و انبیای ترا بتصدیق و رسالت
و گفته اند کتاب یعنی جمعیت و مراد از شاهدین امت بزرگوار سید مختار است صلی الله علیه و آله و معنی دعای حواریان این بود که خدایا جمع کن میان ما و امت
محمد صلی الله علیه و آله که ببرکت آنحضرت امت او از همه امتان اکمل و افضل اند و ما را از جمله مستغرقان شهود و تجلی آثاری خود گردان و در تفسیر طبری
که چون حواریان متابعت حضرت عیسی اختیار کردند وقتی که گرسنه می شدند می گفتند یا روح الله گرسنه ایم دست مبارک بر زمین یا کوهی که آنجا بود
میزد و گرده و یا بیرون می آمد و ایشان تناول میکردند و چون تشنه میشدند میگفتند یا روح الله تشنه ایم همچنین دست بر زمین زدی یا برکوه و میز آب بیرون
می آمد و ایشان می آشامیدند یک وقتی گفتند که کیست افضل و بهتر از ما که هرگاه گرسنه میشویم ما را طعام میدهی و چون تشنه میشویم ما را آب میدهی
و بتو گرویده ایم و پیروی و متابعت ترا اختیار نموده ایم عیسی عم در جواب فرمود که افضل و بهتر از شما کسی است که عمل میکند بدست و از کسب خود
میخورد و بعد از آن بقصاری اقدام نمودند و جامهای مردم می شستند و کرایه آن صرف خود میکردند وَمَكَرُوا وَمَكَرَ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ
یهود اتفاق کرده بودند و حیله انگیخته که عیسی را بقتل آرند چنانچه در سوره نسا مذکور خواهد شد انشاء الله حق تعالی عیسی را بآسمان برد و جزای مکر بدیشان
رسانید که بجای او مهتر خود را کشتند بخواری تمام و خدای تعالی بهترین مکافات کنندگانست اهل مکر را إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى إِنِّي مُتَوَفِّيكَ
وَرَافِعُكَ إِلَيَّ وَمُطَهِّرُكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَجَاعِلُ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ فَوْقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ
ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأَحْكُمُ بَيْنَكُمْ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ یاد کن آنرا که گفت خدای تعالی که ای عیسی من فرا گیرنده توام از زمین و بر دارنده
توام بسوی خود یعنی بمقر ملائکه خود و پاک کننده و نجات دهنده توام از قصد و مکر آنانی که کافر شدند بتو و گردانند آنانی
که متابعت تو کردند یعنی مومنان امت تو بالای آنانکه کافر شدند بتو یعنی یهود و این فوقیت بآن بود که نصاری
غلبه کردند بر یهود و یهود به حجت و برهان در اثبات رسالت عیسی علیه السلام ما غالب شدند بر ایشان به شمشیر
بواسطه معاونت قیاصره که ملک از یهود زایل شد و باقتدار نصاری در اند در بلاد روم و فرنگ و تو
ترسایان بر جهودان غالب خواهند بود تا روز رستخیز پس بسوی منست بازگشت همه شما یعنی همه عیسی و
متابعان و منکران او باز حکم کنم براستی میان شما در آن چیزی که شما در وی اختلاف

میکنند یهود موسی را علیه السلم معتقدند و محمد و عیسی را صلوات الله علیهما منکرند و نصاری موسی و عیسی را تصدیق می نمایند و محمد صلی الله علیه و آله
منکرند و بثالث ثلثه قائل اند و مؤمنان میگویند که الله تعالی یکیست و محمد و موسی و عیسی صلوات الله علیهم فرستادگان ویند بحق پس حق تعالی
فرمود که نسبت این طوایف حکم کنم **فاما الذین کفروا فاعذبهم عذابا شدیدا فی الدنیا والاخرة وما
لهم من ناصرین** پس آنکه کافر شدند یعنی یهود و نصاری پس عذاب کنم ایشانرا عذابی سخت درین سرای بقتل و سبی و لزوم جزیه و خواری
و در آن سرای بانواع عقوبات و خلود در دوزخ و نیست مراین کافرانرا از یاران و نصرت دهندگان در منع عذاب ایشان **واما
الذین امنوا وعملوا الصالحات فیوفیهم اجورهم والله لا یحب الظالمین** واما آنکه ایمان آوردند یعنی به
محمد صلی الله علیه و آله و عمل صالح کردند پس بدهد خدای تعالی مزدهای ایشانرا در دنیا بنیک نامی و در عقبی به بهشت کامل و خدای تعالی
دوست نمیدارد ستمکارانرا **ذلک نتلوه علیک من الایات والذکر الحکیم** این کلام که مذکور شد در قصص انبیا میخوانیم آنرا
بر تو و آن از علامت نبوت و دلالات رسالت تست و از ویا ذکر نیست محکم از تطرق خلل و تعرض زلل یعنی قرآن آورده اند که بعد از بیان قصه
عیسی علیه السلم نصاری نجران زبان بطعن و اعتراض گشادند و گفتند ای محمد تو چرا عیسی را دشنام میدهی و نام بندگی بروی می نهی آنحضرت فرمود حاشا که
نام عبدالله مر عیسی را دشنام باشد او بنده ایست فرستاده خدای تعالی و کلمه ایست القا کرده به بتول عذرا ایشانرا آتش [illegible] غضب افروخته
و گفتند هیچ آدمیزاده دیده باشند که آن بی پدر مخلوق گردد حق تعالی آیت فرستاد که **ان مثل عیسی عند الله کمثل ادم
خلقه من تراب ثم قال له کن فیکون الحق من ربک فلا تکن من الممترین** بدرستی که صفت عیسی و شان غریب او نزد
خدای تعالی است یعنی در علم و قدرت او که انسانی بی پدر بیافرید همچون صفت و شان آدم است و شما تصدیق میکنید که او بی پدر و مادر مخلوق شد
و حال آنکه او را ابن الله نمی گویند پس شخصی که از مادر بی پدر در وجود آید چگونه او را ابن الله می خوانید و گفته اند مماثلت
مشارکت در بعضی اوصاف پس عیسی علیه السلم مثل آدم باشد در احد الطرفین که عدم آب است و در آنکه موجودیست خارج از عادت مستمره
آورده اند که تخصیص فرموده بر دو [illegible] بتطهیر روح ایشان از مرور بر اصلاب و تحقیقت وجه مماثلت ظهور بهر دو [illegible] بمحض قدرت بر وجه
خرق عادت پس بیان آنجا آدم میکند بیافرید خدای تعالی قالب او را از خاک پاک پس گفت مرآن قالب را که بحکم من باش پس مستوی الخلقه زنده
بروح پس بود و آنچنان [illegible] باید که تو خاک را گفتم که آدم باش و را گفتم که عیسی باش و پیش از ایشان کسی از خاک و با مخلوق نشده بود
پس این چیز که از عیسی گفته شد درست و راستست و سخنی است رسیده از پروردگار تو پس مباش ای شنونده از شک کنندگان و مراد تاکید
بر زیادتی یقین و ثبات و ران شوند و جمیع مومنانرا شامل است یعنی ای مومنان شما مباشید از آن جماعت که شک دارند در آنکه مثل عیسی چون
مثل آدم است و در کمان [illegible] چون نصاری که در ظلمت ظن و تخمین مانده [illegible] تشبیه ایشان کرده و در زندان کمان محبوس ماندند
**فمن حاجک فیه من بعد ما جاءک من العلم فقل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم و نساءنا و نساءکم
وانفسنا وانفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنت الله علی الکاذبین** پس هر که خصومت کند با تو و مجادله نماید در باب عیسی از
بعد آنکه آمد ترا دانستن عیسی که بنده و رسول است پس بگو ایشانرا که بیایید تا از برای مباهله بخوانیم پسران ما و پسران شما و زنان ما و زنان شما را
پس جهد کنیم در تضرع و دعا یا طلب لعنت کنیم بر یکدیگر پس گردانیم لعنت خدای را بر دروغگویان یعنی نفرین کنیم بر اهل کذب چون این آیه نازل شد
حضرت رسالت صلعم وفد نجران را که عاقب و سید بودند و آنجماعت که با ایشان بودند طلب فرمود و گفت هر چند من در حجت می افزایم شما در عناد و
منازعت می افزایید اکنون بیایید تا بمباهله مشغول شویم تا صادق از کاذب و محق از مبطل ممتاز گردد و نصاری بدان راضی شده زمان و مکان را
مقرر ساختند چون ایشان رجوع باسقف کردند ازین احوال گفت فردا روید و ببینید اگر محمد صلی الله علیه و آله با فرزندان و اهل خود بیرون آید

از مباهله

از مباهله حذر کنید و اگر با اصحاب می آید مباهله نمایید که بر چیزی نیست روز دیگر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله دست امیرالمومنین را گرفته و امام حسن
و امام حسین در پیش داشته و فاطمه علیهم السلام از عقب روان شدند و آنحضرت بایشان فرمود که چون من دعا کنم شما آمین بگویید و نصاری نیز بیرون آمدند
و مقدم ایشان اسقف بود و چون چشمش بپیغمبر افتاد و با جماعت از کسی پرسید که ایشان کیستند که با پیغمبرند گفت یکی فلانی پسر عم و شوهر دختر او
و دوستترین مردمست بسوی او و آن دو دیگر پسران دختر او یعنی علی که حسن و حسین اند و آن دیگر دختر نیک اختر اوست فاطمه زهرا که اعز و اشرف
خلق است بسوی او آنحضرت پیش آمده بزانو در آمد اسقف بیاران خود گفت که پیغمبر بزانو در آمد از برای مباهله مثل پیغمبران و دیگر سید با اسقف گفت
تو هم پیش رو فرمود [illegible] ای یاران از مباهله این بزرگوار بپرهیزید که من رویها می بینم که اگر از خدای تعالی در خواهند کوهها را از موضع آن
زایل کردانند و یقین میدانم که اگر مباهله کنید یک ترسا بر روی زمین نماند و ناگاه از مباهله پشیمان شده و صلاح کار خود در صلح دیدند و گفتند
هر سال دو هزار حله بدو نوبت بدهند و سی زره و پسندیده و تسلیم مسلمانان نمایند بر همین منوال صلح نامه نوشتند و بمنازل خود باز گشتند و طبرسی آورده
آورده که سید و عاقب باندک زمانی باز گشتند بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و یک حله و عصا و قدحی و نعلینی بر سبیل تحفه و هدیه آوردند
و مسلمان شدند و آنحضرت فرمود که اگر وفد نجران با من مباهله کردندی خدای تعالی ایشانرا مسخ کردانیدی آتش بر ایشان فرو ریختی و جمله اهل
نجران تا عصافیر و سقفهای منازل ایشان هلاک شدندی و اجماع اهل تفسیر است که مراد از ابناءنا حسن و حسین اند علیهما السلم پس این دلالت
کرد بر آنکه پسر دختر فی الحقیقه پسر بود و ابن غلان که یکی از علمای معتزله است میگوید که این دلالت می کند بر آنکه امام حسن و امام حسین علیهما السلم در آن
حال مکلف بوده باشند زیرا که مباهله جایز نیست مگر با بلوغ عقلا امامیه رحمهم الله جواب میگویند که ایشان تام العقل و کریم صفات کمال از علم و حلم
و عصمت مخلوق شده اند حق سبحانه و تعالی ایشانرا معصومین صلوات الله علیهم بچیزی چند اختصاص و امتیاز داده که دیگران با ایشان شارکت ندارند و
پیغمبر صلعم فرموده که این دو پسر من حسن و حسین امام اند خواه ایستاده و خواه نشسته یعنی در جمیع احوال و مراد از نساءنا فاطمه زهراست علیها السلم
زیرا که غیر او در مباهله حاضر نبود و درین تفضیل زهراست بر جمیع زنان عالم و مؤید این آنکه آنحضرت فرموده فاطمه پاره از تن منست و حق سبحانه
و تعالی خشم میگیرد بخشم فاطمه و خشنود می شود بخشنودی فاطمه و غیر ازین از احادیث و مراد بانفسنا و انفسکم امیرالمومنین است علی و غیر او اگر
خوانده شد پیغمبر صلی الله علیه و آله نمی تواند بود والا لازم آید که داعی نفس خود باشد پس او میباید که غیر او باشد و او بغیر از امیرالمومنین علیه السلم
نبود و این دلالت می کند بر غایت فضل و علو درجه و نهایت مرتبه که دیگری با وی در آن شرکت ندارد که حق سبحانه و تعالی او را نفس رسول فرموده
و باتفاق آنحضرت افضل رسل و اشرف کاینات است پس لازم می آید که او نیز افضل باشد و مع ذلک پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که من
و علی از یک نور مخلوق شده ایم پیش از خلایق بدو هزار سال و دیگر فرموده که در انبیا علیهم السلم متفرق بود در وی مجتمع است و شیخ مرحوم سعید
عقب بشهید رحمه الله تعالی رساله در تفضیل ایشان نوشته و مضمون آن اینست بدانکه صد و بیست و چهار هزار پیغمبر حضرت حق جل و علا بخلق فرستاد
و بعضی دویست و بیست و چهار هزار گفته اند و حق و صحیح اول است و از آنجمله سیصد و سیزده پیغمبران مرسل اند که جبرئیل بنظاهر بر ایشان نازل
آمد و ازین جمله افضل اند از باقیان و از آنجمله اولوا العزم پنج اند و بعضی شش گفته اند و اول حق است و ایشان از جمیع پیغمبران افضل اند و اولوا العزم نوح
و ابراهیم و موسی و عیسی و محمدست صلوات الله علیهم اجمعین و ملائکه حضرت رسالت صلعم افضل است از سایر انبیا باتفاق جمیع امت و اما
امیرالمومنین صلوات الله علیه لاشک باتفاق جمیع علمای محققه افضل است از سایر انبیا ما عدای خمسه و بعضی از علما تفضیل کرده اند او را بر ایشان
ما عدای حضرت رسول الله صلعم زیرا که او مساوی آنحضرت است بقول الهی که و انفسنا و انفسکم و بقول حضرت رسالت پناهی که تو از منی و من از تو
و گوشت و خون تو گوشت و خون منست تو منی و من تو و تو می شنوی آنچه من می شنوم و می بینی آنچه من می بینم و تو پیغمبر نیستی و لیکن وصی و وزیر
منی و بلا شک محمد صلی الله علیه و آله افضل است پس مساوی افضل هم افضل باشد و اما امام حسن و امام حسین علیهما السلم بی خلاف از اینان

طایفهٔ محققه مساوی اند با باقی اولوا العزم و بعضی تفضیل رفته اند برایشان و میان ایشان که وسط بیند حق مساوات است چه حدیث تفضیلی که

میان ایشان مساوات باشد الا آنکه امام حسن در سال بزرگتر است از امام حسین و تفضیل نهاده اند ایشان را بر ائمه تسعه و اما میان ایشان و باقی

اولوا العزم خلاف است در تفضیل و عدم تفضیل اما حق و اصح مساوات است و اختلاف کرده اند در تفضیل محمد بن الحسن المهدی بر ثمانیه و لیکن حق آنست که

میان تسعه مساوات است و اگر کسی احوال ایشان را نیکو تامل کند فی الجمله رتبهٔ ایشان را معلوم تواند کرد إِنَّ هٰذَا لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ وَمَا مِنْ

إِلٰهٍ إِلَّا اللّٰهُ وَإِنَّ اللّٰهَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ براستی که این قصها که مذکور شد هر آینه آنست خبر راست و درست و نیست هیچ معبودی

سزای پرستش مگر الله تعالی که استحقاق معبودیت او را ثابت است و بتحقیق که خدای تعالی اوست غالب و قوی و محکم کار فَإِنْ

تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللّٰهَ عَلِيمٌ بِالْمُفْسِدِينَ پس اگر برگردند ترسایان و روی از مباهله برتابند پس بدرستی که خدای دانا است

بحال تباه کاران و تنبیه منظور بجای مضمر تنبیه است بر آنکه حقیقت فساد اعراض است از طریق توحید قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ

تَعَالَوْا إِلَىٰ كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللّٰهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا

أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللّٰهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ بگو ای اهل کتاب خطاب با ترسایان نجران است یا با یهود مدینه

و یا فریقین و عموم اولی است و مضمون خطاب اینست که بیایید بسوی سخنی راست میان ما و شما یعنی کلمه که مردم با ما و شما در آن یکسان باشند و آنجا

کلمه سه چیز است یکی آنکه نپرستیم مگر خدای عز و جل را تعریض بهود و نصاری است در عبادت عزیر و عیسی علیهما السلام دوم آنکه شرک نیاریم بخدای چیزی

را و شرک این هر دو گروه ظاهر است سیم آنکه فرا نگیرد بعضی از ما بعضی دیگر را خدایان جز خدای تعالی اتخذوا احبارهم تعریض است بنصاری که عیسی و گاه

خود را سجده میکردند و میگفتند از کمال ریاضت از حلول لاهوت در ذات ایشان ظاهر است و اتخاذ ارباب از یهود اطاعت احبار ایشان بود

در تحلیل و تحریم پس اگر برگردند اهل کتاب از این کلمه عدل پس گویید شما ای محمد و اصحاب مر ایشان را که گواه باشید بآنکه ما مسلمانیم این ارباب

تعریض است یعنی بر معترف شوید که شما کافرانید يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تُحَاجُّونَ فِي إِبْرَاهِيمَ وَمَا أُنْزِلَتِ التَّوْرَاةُ

وَالْإِنْجِيلُ إِلَّا مِنْ بَعْدِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ای یهود و نصاری شما و گروه خصومت میکنید در دین ابراهیم علیه السلام مدعای یهود آن بود که حضرت

ابراهیم یهودی بود و ترسایان میگفتند نصرانی بود حق تعالی فرمود که چرا در دین او مجادله میکنید و او را یهود و ترسا میخوانید و حال آنکه فرستاده

نشد توریه که یهود بر شریعت او عمل میکنند و نه انجیل که نصاری حکم او را کردن دارند مگر بعد از زمان ابراهیم علیه السلام و معروف است که ابراهیم پیش از موسی

بود و بهزار سال و قبل از عیسی بدو هزار سال و چون دین و پیغمبر و شریعت و امت ایشان مقدم بوده باشد اسناد یهودیت و نصرانیت بوی

چگونه توان کرد آیا در نمی یابید نقص سخن خود را نمی بینید هَا أَنْتُمْ هٰؤُلَاءِ حَاجَجْتُمْ فِيمَا لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ فَلِمَ تُحَاجُّونَ فِيمَا لَيْسَ

لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَاللّٰهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ تنبیه میکند که گوش دارید که شما آن گروه اید که خصومت کردید و حجت آوردید در آن چیزی که شما

بآن دانا بودید یعنی نعت محمد صلی الله علیه و آله که در توریة و انجیل خوانده بودید و از تغییر او دیدید چرا خصومت میکنید و مجادله می نمایید در چیزی که نیست

شما را بآن دانش و خدای تعالی میداند که ابراهیم علیه السلام بر چه دین بود و شما نمیدانید حال او را مَا كَانَ إِبْرَاهِيمُ يَهُودِيًّا وَلَا

نَصْرَانِيًّا وَلٰكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ نبود ابراهیم جهود و نه ترسا چنانکه هر دو امت دعوی میکردند

که از ملت محرف اند و دین نزد خدای اسلام است و این دلالت میکند که موسی بر یهودیت نبود و نه عیسی بر نصرانیت چنانچه ابراهیم علیه السلام که از هر دو پیش

بود یعنی از یهودی و نصرانی و لیکن بود ابراهیم علیه السلام پاک موحد و بیزار از عقاید ردیه مخلص و تسلیم کننده و نبود از مشرکان و نیست تعریض اهل کتاب

که مشرک شدند باعتقاد الوهیت عیسی و عزیر إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهٰذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللّٰهُ

وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ آورده اند که وقتی که جعفر بن ابی طالب با جمعی از مسلمانان از مکه بحبشه هجرت کرده بودند قریش عمرو بن العاص و عبد

بن ابی ربیعه را با هدایا پیش نجاشی فرستادند تا مسلمانان را از دست ایشان باز دهد القصه مجلس ساختند و جعفر با عمرو و عبد الله مناظره کردند

را ملزم ساخت و نجاشی جعفر را بتلاوت قرآن امر کرد سورهٔ عنکبوت و روم را خواند نجاشی و اصحابش آب در دیده گردانیدند و گفتند بخوان

دیگر از این کلام زیبا آنگاه سورهٔ الکهف را خواند عمرو بعد از این خواست که نجاشی را بغضب آرد گفت ایشان عیسی را دشنام میدهند نجاشی پرسید

از جعفر که چه میگویید در باب عیسی و مادرش جعفر سورهٔ مریم را خواند او را خوش آمد گفت بخدا که عیسی زیاده بر این نیست که در این کلام وصف کردند

بعد از آن نجاشی جعفر و قوم او را گفت مترسید که هیچ تفرقه بشما نرسد بحزب ابراهیم علیه السلام عمرو عاص گفت حزب ابراهیم کدام است نجاشی

گفت این گروه که میبینی و پیغمبری که ایشان از نزد او آمده اند عمرو این سخن خوش نیامد و آغاز دعوی کرد و گفت که ابراهیم از ما بود و ما بوی سزاوار

تریم حق تعالی موافق سخن نجاشی که در حبشه میگفت این آیه در مدینه فرو فرستاد بدرستی که سزاوارترین مردمان بدین ابراهیم هر آینه آنکسانند که پیروی

کردند او را در زمان او و دیگر این پیغمبر که بر ملت اوست و آنانکه ایمان آوردند بدین پیغمبر و خدای تعالی دوست مومنان و سازنده کار ایشانست و

این آیه دال است بر آنکه ولایت و دوستی حق ثابت میشود بدین دست و موید این قول امیر المومنین است صلوات الله علیه که اولی مردمان

بانبیا اعلم ایشانست بآنچه بر ایشان نازل گشته بعد از آن این آیه خواند باز فرمود که دوست محمد و ولی محمد صلی الله علیه و آله آنکس است که اطاعت

کند خدا را و اگرچه دور باشد نسب او و دشمن محمد کسی است که عصیان نماید امر خدا را و فرمان او را اگرچه از خویشان نزدیک باشد

وَدَّتْ طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يُضِلُّونَكُمْ وَمَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ

آرزو میبرند گروهی از یهود و آنکه شما را گمراه گردانند خطاب با حذیفه و عمار است و معاذ بن جبل که یهود ایشان را بدین خود دعوت میکردند

و هیچ نمی کنند گمراه بجز نفسهای خود را چه وبال اضلال بر ایشان عاید است نمیدانند که آن زیان بخود میرسانند يَا أَهْلَ

الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللّٰهِ وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ ای گروه نصاری و یهود چرا کافر میشوید بقرآن یا بنعت محمد صلعم و حال

آنکه شما گواهی میدهید که توریة و انجیل حق است و نعت او در هر دو کتاب هست يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ

وَتَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ ای گروه یهود چرا می آمیزید دوستی را بکجی و راستی را با غلط می پوشید توریة را بتحریفات خود می پوشید

اقراری را که قبل از بعث پیغمبر آخر الزمان داشتید بانکاری که بعد از آن ورزیده و چرا می پوشید سخن راست را که نعت حضرت مصطفی است

صلی الله علیه و آله و حال آنکه شما میدانید که پوشیده نخواهد ماند چراغی که از فروغ عنایت الهی است دم هر سر و نفسی منطفی میگردد و الله متم نوره

وَقَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ آمِنُوا بِالَّذِي أُنْزِلَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَجْهَ النَّهَارِ وَاكْفُرُوا آخِرَهُ

لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ دوازده تن بودند از یهود خیبر و عرینه اتفاق کردند که اول روز بدین محمد صلی الله علیه و آله در آیند از روی

مکر و حیله و آخر روز چنان فرا نمایند که ما در کتاب خویش تامل کردیم و با علما و احبار مجادله کردیم و از سیاق آن مطلقا دین و نشان و آیین شما را با

روشن شد نشانهای نبی موعود در پیغمبر شما موجود نیست تا مگر بدین حیله بعضی از اصحاب در تردد افتند و گویند این طایفه اهل کتاب

سخنی چنین از روی گزاف نخواهند گفت و با وجود علم و انصاف آنچه حق باشد نخواهند نهفت شاید که از طریق تصدیق محمد صلی الله علیه و آله منحرف

شوند بدین آیت حق سبحانه و تعالی مومنان را از این مکر آگاهی داد و این آیه فرستاد و گفتند گروهی از اهل کتاب یعنی آن دوازده تن گفته شد

ایمان آرید یعنی بزبان اقرار کنید بدان چیزی که فرو فرستاده شده بر مومنان یعنی قرآن در اول روز و کافر شوید و انکار کنید در آخر روز

بدان چیز که در اول روز اقرار کرده اید شاید که مومنان بسبب انکار شما بعد از اقرار در شک افتاده باز گردند از دین خود وَلَا تُؤْمِنُوا إِلَّا لِمَنْ

تَبِعَ دِينَكُمْ قُلْ إِنَّ الْهُدَىٰ هُدَى اللّٰهِ أَنْ يُؤْتَىٰ أَحَدٌ مِثْلَ مَا أُوتِيتُمْ أَوْ يُحَاجُّوكُمْ عِنْدَ رَبِّكُمْ قُلْ إِنَّ الْفَضْلَ

بِيَدِ اللّٰهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللّٰهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ و چون خیبریان دیدند که رزق ایشان ظاهر شد و کر ایشان بر ملا افتاد و یهود مدینه را وصیت

کردند و گفتند که تصدیق نمیکنید مگر آنکه پیروی کند دین شما را که یهودیت است کو ایشان را بر راستی که دین حق دین حضرت نبی علیه السلام این جمله معترضه
بود در میان سخن یهود و در قول ایشان را سخن باز به تتمه کلام ایشان باز میگردد که تصدیق نکنید جز هم دینان خود را و باور مدارید آنکه داده باشند مثل
مانند آنچه شما را داده اند از علم و فضل و حکمت و این را باور مدارید که مسلمانان محاجه کنند نزد پروردگار شما زیرا که دین شما درست تر و حجت
شما قوی تر و روشن تر بود در راستی که برتری و بهتری یا افزونی در علم و حکمت بدست تصرف خداوند است و میدهد آنرا بهر که میخواهد و خدای تعالی بسیار
رحمت و دانا به اهل استحقاق در اعطای فضل یَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ خاص میکند از دین اسلام و قرآن
و نبوت و امامت نیز هر کرا میخواهد و میداند که استحقاق آن دارد و خدای تعالی خداوند فضل بزرگست بر مومنان وَمِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ
إِنْ تَأْمَنْهُ بِقِنْطَارٍ يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَنْ إِنْ تَأْمَنْهُ بِدِينَارٍ لَا يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ إِلَّا مَا دُمْتَ عَلَيْهِ قَائِمًا
ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيِّينَ سَبِيلٌ وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ و از اهل کتاب
کسی باشد که او را امین سازی بهزار و دویست اوقیه از مال اداکند آن مال را تو را آن عبدالله بن سلام بود که کسی از قریش هزار و دویست اوقیه
زر بامانت بوی داده بود و ابن سلام آنرا ادا کرد و از ایشان باشد کسی که او را امین گردانی بیک دینار زر ادا نکند و باز ندهد بتو مگر آنکه
بر سروی ایستاده و بجهت تقاضا و او فنحاص بن عازورا بود از احبار یهود که یکدینار امانت بردند او بود و در آن خیانت کرد و بعضی
گویند اینها که ادای امانت میکنند نصاری اند و آنانکه نمیکنند یهود و این خیانت مر یهود را بسبب آنست که گفتند نیست بر ما در باب خیانت عرب
که خواندن و نوشتن نمیدانستند گناهی و عقوبتی در آخرت معتقد یهود آن بود که هر که توریة نداند امی است و مال امی را برخود حلال میدانستند و گویند
میگفتند که توریة روا داشته است که با مخالف دین خود خیانت کنیم و می گویند درین سخن بر خدای تعالی دروغ چه در همه ادیان و شرایع اداء امانت
حکم رفته است و حال آنست که ایشان میدانند که خیانت حرام است بَلَى مَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ وَاتَّقَى فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ آری خیانت
کر شما اعتقاد کرده اید ملکه بر شما گرفت هست در خیانت عرب و حکم اینست که هر که وفا کند بعهد خویش که خدای تعالی با او بسته است در توریة از باب
امانت و ترک خیانت و پرهیزد در باب حلال و حرام پس بدرستی که خدای تعالی دوست میدارد پرهیزکاران را إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ
بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَلَا يَنْظُرُ
إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بدرستی که آنانکه میفروشند و بدل میکنند عهدی را که با خدای بسته اند در
آن ایمان آوردن بمحمد صلی الله علیه و آله و سوگندان دروغ خود را که در باب نعت مصطفی و تغییر آن میخورند که این از جانب حق است بجای آن
و آن متاعی چند از چیزی چند از اربابی که کعب بن اشرف ستاده اند و نعت حضرت رسالت صلعم را تحریف کرده و بر آن قرار در شرع علم
سوگند خورده یا آنکه هر چند بسیار ستاده باشند نسبت بثواب الهی اندک خواهد بود آنگروه عهد شکنان و سوگند خورندگان را هیچ نصیبی نیست مر ایشان
را در آخرت از ثواب خدای تعالی و سخن نگوید خدای تعالی با ایشان که بآن سخن خوش دل گردند و بنظر رحمت بر ایشان نگرد در روز رستخیز و پاک نسازد
ایشان را از لوث گناه و مر ایشان راست عذابی که هرگز منقطع نگردد وَإِنَّ مِنْهُمْ لَفَرِيقًا يَلْوُونَ أَلْسِنَتَهُمْ بِالْكِتَابِ لِتَحْسَبُوهُ
مِنَ الْكِتَابِ وَمَا هُوَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَقُولُونَ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَمَا هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ
الْكَذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ و بدرستی که جهودان گروهی هستند چون کعب و یاسر و حیی که از روی ناراستی می پیچانند زبانهای خود را بخواندن
کتابی که نوشته و برساخته احبار ایشانست و آن مفتریات بلغت عبری میخوانند تا شما پندارید که آنچه ایشان میخوانند از توریة است و حال آنکه نیست
از توریة و میگویند آن محرف و مفتری از نزد یک خدای تعالی است و نیست آن از نزد خدای تعالی و میگویند بر خدای تعالی دروغ که غیر سخن او را
سخن او میگویند بعد از تحریف یهود ذکر افترا نصاری میکند که در حق عیسی ع می گفتند که او دعوی الوهیت کرده و امت را بعبادت

خود

من
خود فرموده و پس رد قول ایشان میفرماید مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ
كُونُوا عِبَادًا لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ كُونُوا رَبَّانِيِّينَ بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَبِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ
هرگز نبوده و نباشد آدمی را و هرگز سزاوار نیست و نیز در هم آفریده را یعنی عیسی ع را آنکه بدهد خدای تعالی او را انجیل و فهم آن یا فصل امور و قضیه و پیغمبری پس
آنگاه گوید مر امت خود را باشید شما بندگان مرا پرستندگان من بجز خدای تعالی ولیکن گوید که باشید ربانیان در دین و استواران در
دانش بسبب آنکه باشید شما که از روی اخلاص بیاموزید مردم را از کتابی که از حق فرود آمده و با آنکه باشید شما که پیوسته بخوانید و درست کنید
کتاب را از معنی آیت چنان فهم می شود که ربانی آنست که علم را پرورش دهد با افاده و استفاده و آنکه محمد بن حنفیه ع در روز دفن عبدالله بن
عباس رحمه الله فرموده که وفات یافت ربانی این امت موید این قول است و بزبان اهل معرفت ربانیان مجردانند قدم بر سر کونین زده
و از کمال توکل بغیر حق ملتفت ناشده بیخ تکبیر صفات نفس فرمیده کرده و روی توجه از خود بر تافته و بدوست آورده وَلَا يَأْمُرَكُمْ
أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَالنَّبِيِّينَ أَرْبَابًا أَيَأْمُرُكُمْ بِالْكُفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ و نمی سزد آنرا که خدای تعالی پیغمبر ساخت
که امر کند شما را آنکه فرا گیرید فرشتگان را و پیغمبران را خدایان تخصیص ملک و نبی بجهت آنست که بعضی مشرکان ملائکه را پرستیدند و یهود و نصاری
پیغمبران را که عیسی و عزیر اند آیا میفرماید آن پیغمبر مر شما را بپوشیدن حق و شرک آوردن بعد از آنکه هستید شما گردن نهادگان مر دین اسلام را یعنی
چه پیغمبر مبعوث است که شما را بایمان خواند نه بکفر وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ
رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ أَأَقْرَرْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَى ذَلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَقْرَرْنَا
قَالَ فَاشْهَدُوا وَأَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ و یاد کن که چون فرا گرفت خدای تعالی پیمان و عهد پیغمبران را و امم در اخذ میثاق تابع انبیا اند
و این میثاق اعظم است حق سبحانه و تعالی از همه پیغمبران فرستاده که شما و امم شما ایمان آرید بمحمد صلعم و مضمون میثاق چنین است که هر چه بدهم شما را
از کتاب منزل و فهم آن پس بیاید بشما رسول فرستاده از نزد من که محمد است صلعم باور دارنده مر آن چیزی را که با شماست از کتاب و
حکمت تا هر آینه ایمان آورید بوی و یاری کنید و راتبی خود اگر در زمان شما آید والا به اظهار صفات و نعوت او امم خود را بیاری وی فرمایید
از امیر المومنین صلوات الله علیه مرویست که حق سبحانه و تعالی امر فرمود پیغمبر را از آدم و آن هر که بعد از وی باشد از پیغمبران و عهد ستاد که چون
محمد صلی الله علیه و آله مبعوث شود و هر کدام ایشان زنده باشد ایمان بوی بیارد و او را نصرت کند و الا این عهد و پیمان او با امت و قوم خود
برساند گفت خدای تعالی انبیا را بعد از عرض این میثاق بر ایشان آیا اقرار کردید و فرا گرفتید برین که گفتیم عهد مرا بر وجهی که بران وفا کنید
گفتند اقرار کردیم و میثاق را پذیرفتیم گفت خدای تعالی که پس گواه باشید بعضی بر اقرار بعضی یا ملائکه را فرمود که گواه باشید بر اقرار انبیا و من که
خدایم با شما از گواهانم برین اقرار فَمَنْ تَوَلَّى بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ پس هر که برگردد و اعراض کند از ایمان بدین رسول
و نصرت وی کردن بعد ازین عهد و پیمان پس آنگروه معرضان و بیرون رفتگان اند از دایره ایمان یا از مقام عهد و پیمان پس منکر و بیعت شکنان
أَفَغَيْرَ دِينِ اللَّهِ يَبْغُونَ وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ آیا پیمان شکنان
بجز دین خدای طلبند و حال آنکه مر خدایرا گردن نهاده است هر که در آسمانهاست و هر که در زمین است برغبت و بنفرت یعنی اگر خواهند
و اگر نه سر بر خط حکم او باید نهاد و گفته اند اهل آسمانها فرمان بردارند برغبت و اهل زمین بعضی بطوع و بعضی بکره یا مومن بطوع و کافر بکره و
مرگ کره فایده ندارد و بسوی او باز گردید و خواهند شد طایعان و کارهان قُلْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنْزِلَ عَلَيْنَا وَمَا أُنْزِلَ
عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَى وَعِيسَى وَالنَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ
لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ بگوی ای محمد که ایمان آورده ایم بخدای تعالی که یگانست در ذات و بی همتاست

در صفات و گرویده ایم به آنچه فرو فرستاده اند بر ما یعنی قرآن و آنچه نازل گردانیده اند بر ابراهیم و پسران و نبیرگان او و کتاب ایشان صحف
ابراهیم بود علیه السلم چه ایشان در تحت شریعت او بودند و به آنچه داده اند موسی که توریت است و عیسی عم که انجیل است و آنچه داده اند پیغمبران دیگر را
چون شیث و ادریس و داود و حیقوق و شعیب که کتب بر ایشان نازل شده بود از پروردگار ایشان جدا نمی کنیم میان یکی از ایشان یعنی به همه
ایمان می آوریم نه ببعضی دون بعضی چون یهود و نصاری و ما خداوند را گردن نهادگانیم در امر و نهی او وَمَن يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا
فَلَن يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ و هر که طلبد غیر دین اسلام دینی دیگر را پس پذیرفته نشود آن دین از وی و او بواسطه ترک
اسلام در آن سرای از زیانکاران باشد این تهدید جمعیت که طالب غیر دین اسلام اند و درشان آنهاکه بعد از وصول شرف اسلام
از دین متین باز گردند و مرتد شوند میفرماید كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ وَشَهِدُوا أَنَّ
الرَّسُولَ حَقٌّ وَجَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ چگونه راه نماید خدای تعالی استفهام بمعنی نفی است
یعنی راه نماید خدای گروهی را که کافر شدند بعد از ایمان که آورده بودند و ایشان ده از ده تن بودند که از مسلمانان روی برتافته
بدار کفر پیوستند چون حارث بن سوید و طعمه بن ابیرق و مقیس بن صبابه و وحوح بن اسلت و امثال ایشان که اول گواهی دادند بخدای و گواهی دادند
آنکه فرستاده خدای یعنی محمد صلعم حق است و قول او بصدق آمده و بود بدیشان آیتهای روشن یعنی قرآن و معجزات پیغمبر و خدای تعالی
راه ننماید گروه ستمکاران را که وضع کفر کرده اند در موضع ایمان أُولَٰئِكَ جَزَاؤُهُمْ أَنَّ عَلَيْهِمْ لَعْنَةَ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ
وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ آن گروه مرتدان پاداش ایشان آن است
که بر ایشان باشد لعنت خدای و آن دوریست از رحمت او و لعنت فرشتگان و آن بیزاریست از ایشان و لعنت همه مومنان و آن مذمت کردن است
مر ایشان را جاویدان باشند در لعنت یا در آن لعنت که عقوبت سبک گردانیده نشود از ایشان عذاب دوزخ و نباشند ایشان که مهلت داده شوند
از برای رجوع بدنیا یا در تاخیر عذاب از وقتی بوقتی إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِن بَعْدِ ذَٰلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ
مگر آنانکه باز گردند از کفر و رجوع با ایمان کنند از پس آنکه برگشته اند از حق و بصلاح آورند ضمایر خود را و عزم جزم نمایند که بر ایمان ثابت و راسخ
باشند پس بتحقیق که خداوند تعالی آمرزنده توبه کارانست مهربانست بر ایشان جلاس برادر حارث بن سوید این آیتها را بدست امینی نزد برادر
فرستاد و حارث بعد از تلاوت آن گفت من هرگز از تو دروغ نشنوده ام و برادرم نیز بر رسول خدای تعالی افترا نمی کند و رسول نیز بر خدای تعالی
دروغ نمی بندد و خدای تعالی از همه راست گوی ترست پس من چرا نا امید باشم توبه کنان روی بمدینه نهاد و بوقت رجوع همین آیت از برای
یازده تن دیگر خواند و ایشان از توبه اباء نموده جواب دادند که ما حالا در مکه طرح اقامت داریم و انتظار مغلوبیت محمد و انصار او عون
می بریم اگر مطلوب ما حاصل شود فهو المراد و الا چون خواهیم در اسلام باز گردیم و توبه ما نیز پذیرفته شود حق تعالی در شان ایشان فرستاد
إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ ثُمَّ ازْدَادُوا كُفْرًا لَّن تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الضَّالُّونَ
بدرستی آنانکه کافر شدند بخدا و رسول او پس از ایمان ایشان پس زیاده کردند کفر را بر کفر دیگر یعنی ثابت ورزیدند بر آن یا به آیه توبه هرگاه کافر شدند
هرگز پذیرفته نشود توبه ایشان و آن گروه که بر کفر اقامت ورزیدند ایشانند گمراهان از طریق هدایت یا هلاک شدگان در وادی غوایت إِنَّ
الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ فَلَن يُقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِم مِّلْءُ الْأَرْضِ ذَهَبًا وَلَوِ افْتَدَىٰ بِهِ أُولَٰئِكَ
لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ وَمَا لَهُم مِّن نَّاصِرِينَ آنانکه کافر شدند و مردند و ایشان کافر بودند یعنی بر کفر مردند پس قبول کرده نشود
از هیچکس از ایشان پری زمین زر و اگرچه فدا دهد آن همه را یعنی اگر کافر آن مقدار زر سطح زمین را از مشرق تا مغرب مملو سازد و فدیه
دهد تا از عذاب دوزخ باز رهد از وی مقبول نخواهد بود و آنهاکه کافر میمیرند مر ایشانراست عذابی مشتمل بر الم و حجاب و نباشد مر ایشانرا

یاری کس

هیچکس از یاری دهندگان در باز داشتن عذاب از ایشان صاحب کشاف در ربیع الابرار آورده که در وقت وفات عمر نصیحت بفرزندان
و جماعتی که بر گرد وی بودند که اگر روی زمین پر می بود از زر سفید و سرخ من فدای خود میدادم از هول آنچه می بینم و مشاهده میکنم این بعینه همان
سخن آن جماعت است که مذکور شد لَن تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّىٰ تُنفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ وَمَا تُنفِقُوا مِن شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ هرگز
نیابید نیکویی و به آنچه می طلبید نرسید یا نیابید تا آنکه نفقه کنید یا صدقه دهید از آنچه دوست میدارید از مال که بر فقرا تصدق نمایید یا جاه
که بدان معاونت درماندگان کنید یا بدن که قوت آنرا بطاعت مبذول سازید یا دل که آنرا وقف محبت الهی گردانید یا جان که آنرا در
راه رضای حق دربازید یا سر که آنرا از وساوس تعلق ماسوی بپردازید گفته اند هر که محبوب خود را نفقه کند در دنیا بمطلوب خود رسد در
عقبی و هر که از سر دنیا و عقبی بگذرد بقرب حضرت مولی رسد روایت کنند از ابی الطفیل که او گفت امیر المومنین صلوات الله علیه جامه خرید و در نظر
آنحضرت خوب نمود فی الحال بکسی تصدق فرمود و فرمود که من از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیدم که هر که ایثار کند بر نفس خود با وجود احتیاج
خود بدیگری صرف نماید که مستحق باشد حق سبحانه و تعالی در قیامت اختصاص فرماید او را به بهشت و کسی چیزی را دوست دارد و آنرا از برای رضای
حق تعالی تصدق کند حق سبحانه و تعالی فرماید در روز قیامت که احسانی که بندگان در میان یکدیگر کرده اند در دنیا من امروز مکافات و مجازات آن
آن بهشت ارزانی میفرمایم بعد از نزول این آیه ابو طلحه انصاری آمد و گفت یا رسول الله اطیب اموال و احب آن نزدیک من بیرحی است و آن ضیعه بود
در غایت مرغوبی و نهایت تازگی که حضرت گاه گاه به آنجا فرمودی و از آب و میوه آن تناول نمودی هر جا که خدای تعالی حکم کند وضع کن پس
در جواب ابی طلحه فرمود بخ بخ این مالی است ابو طلحه بسیار و حضرت آنرا در میان اقربای وی قسمت فرمود و آنچه نفقه میکنید از چیزی خواه اندک
و خواه بسیار از محبوبات اموال و خواه از غیر آن بدرستی که خدای تعالی بدان چیز داناست و برحسب نیات شما شما را جزا خواهد داد كُلُّ الطَّعَامِ
كَانَ حِلًّا لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسْرَائِيلُ عَلَىٰ نَفْسِهِ مِن قَبْلِ أَن تُنَزَّلَ التَّوْرَاةُ قُلْ فَأْتُوا بِالتَّوْرَاةِ
فَاتْلُوهَا إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ همه انواع خوردنیها بوده است حلال مر فرزندان یعقوب را آورده اند که چون آیه فرود
آمد که فَبِظُلْمٍ مِّنَ الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ یعنی بشومی ظلم و معصیت جهودان بعضی طعامهای که
حلال بود چون لحوم ابل و شحوم غنم و بقر و امثال آن بر ایشان حرام کردیم یهود از این سخن آشفته شدند و گفتند اینها ابدا محرم بوده است حق تعالی
این قول را تکذیب کرد و فرمود که خوردن همه طعامها بر یعقوب و اولاد او حلال بود مگر آنچه حرام کرد یعقوب بر تن خود و آن چنان بود که
یعقوب را عم مرضی عارض شد گویند که عرق النسا بود و فرمود که اگر خدای تعالی مرا شفا دهد طعام و شرابی که نزد من دوستر باشد آنرا
بر خود حرام سازم حق سبحانه و تعالی او را شفا بخشید و یعقوب عم گوشت و شیر شتر را که از همه مطعومات و مشروبات دوستر
داشتی تقربا الی الله و وفاء بنذره بر خود حرام کرد و جهودان بمتابعت او از تناول آن اجتناب نمودند و گفتند توریه بحرمت
اینها حکم کرده است حق تعالی فرمود که نه چنین است که اینها می گویند بلکه یعقوب بسبب نذر اینها را بر خود حرام کرد پیش از آنکه فرو فرستاده
شود توریه و اگر ایشان همچنین بر انکار اصرار نمایند بگو توریه را بیارید پس بخوانید آنرا یعنی آیه تحریم این اشیا را از آن تا واضح گردد اگر هستید
راست گویان و چون یهود از آوردن توریه صحیحا ابا کردند افترای ایشان بر خاص و عام روشن شد فَمَنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ
الْكَذِبَ مِن بَعْدِ ذَٰلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ پس هر که افترا کند و بر بندد بر خدای دروغ را در تحریم و تحلیل از پس
آنکه ظاهر شد که تحریم از نبی اسرائیل بوده نه از حق سبحانه و تعالی پس آن مفتریان ایشانند ستمکاران و هیچ ستمی از ترک انصاف بدتر نیست
قُلْ صَدَقَ اللَّهُ فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ بگو خدای تعالی راست گفت در خبر تحریم و
سخن یهود دروغ بود پس متابعت کنید کیش ابراهیم را و دین ابراهیم را در استباحت گوشت و شیر شتر و جز آن که او مستقیم بود

بر دین اسلام دلائل از قرآن و بود از آن جمله کان إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى
لِلْعَالَمِينَ فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَقَامُ إِبْرَاهِيمَ وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ
اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ آورده‌اند که مسلمانان تفاخر بکعبه میکردند و میگفتند افضل است
از بیت المقدس و یهود می‌گفتند بیت المقدس اعظم است که رجوع انبیا بآنجا بوده و در ارض مقدسه واقع است حق تعالی این آیه فرستاد و بر بنی
که اول خانه که بر روی زمین عمارت کرده و ساخته شد برای مردمان تا آنرا زیارت کنند آن خانه‌ایست که در مکه واقع شده و گویند که
منحله بجهت ازدحام مردم در وقت حج یعنی ازدحام است که اصل اوست و مکه نام حرم با که اسم همان بقعه است که خانه در اوست و مکه
اسم شهر و از امیر المؤمنین علیه الصلوة والسلام منقولست که فرمود که پیش ایشان نیز بیوت عبادات بوده اما اول خانه‌ایست که حق تعالی
مبارک گردانید برای مردمان و زیارت آنرا سبب رحمت و هدایت ساخت و اول کسی که بنا کرد بعد از طوفان ابراهیم بود و بعد از آن
قومی از عرب بنا کردند از جرهم و دیگر بعد از ایشان عمالقه بنا کردند و بعد از آن قریش و آن مبارک است چنانچه فرمود که برکت داده شد
یعنی بسیار نفع و کثیر الخیر و برکت او تا حدیست که نظر کردن در وی طواف و نماز برابر است با عبادت یکساله که در غیر مکه واقع شود و نظر
بعضی اکمه و غرض اصلی از ذکر این اولیت بیان تفضیل و ترجیح اوست بر بیت المقدس و اولیت بنا را درین مقصود چندان تأثیری نیست
بلکه اول بنای که از برای طواف و زیارت باشد تا مردم بشرف حج مشرف شوند و مثاب گردند آنرا تأثیری تمام است چنانچه امیر المؤمنین
صلوات الله علیه فرمود و از افضلیت آن بیت همین کافی است که آمر بنایش رب جلیل و مهندس جبرئیل و بانیش ابراهیم خلیل و تلمیذش فرزندش
اسمعیل و این خانه خداوند هدایت مر عالمیانراست که بمعرفت قبله ایشان را هدایت می‌سازد یا راه نماینده است مسلمانانرا ببهشت در این
خانه و در حرم نشانهای روشن است یکی از آنها مقام ابراهیم است و آن سنگیست که اثر قدم خلیل الرحمن بر آن بوده و آن یک آیه
بلکه چهار آیت است اول اثر آن سنگ از قدم آنحضرت دوم غوص کردن قدم او در وی تا کعبین سیم بقای آن رقم در مدتهای متمادی چهارم
محفوظ بودن آن سنگ با وجود کثرت اعادی و آیتی دیگر آنست که و هر که در آید بدین خانه باشد ایمن از قتل و غارت و ابو جعفر محمد بن علی الباقر علیه السلام
فرموده که هر که در آید باین خانه و عارف باشد بجمیع آنچه خدای تعالی بر وی واجب گردانیده ایمن گردد در آخرت از عذاب دایم و اگر جانی
ایمن میگردد از مکروهات دنیا چه کسی [illegible] و برد دست ازوی کوتاه است مادام که در خانه باشد و دیگر آیات مطویات همست
چون میل قلوب بدان و اختصاص آن بقبله مؤمنان و اگر قاصد تخریب خانه مخذول گردد و هیچ پرنده بر بام آن خانه ننشیند و هر گز بی
طواف کننده نباشد و هر که نظر بخانه کند البته دیدهایش اشکبار شود و اهل الله هر شب آدینه در حوالی وی حاضر گردند سیما
صاحب الامر ع و جنیان بطواف آن مایل باشند و از آب زمزم آن مرضی شفا می‌یابند و محفوظ اند وحوش از سباع ضاره و اگر بنده
درم خرید و بر بام کعبه بالا رود البته آزاد شود و هر گاه باران از جانب رکن یمانی میباشد آن سال در یمن فراوانی و ارزانی می‌شود
و اگر از طرف رکن شامی واقع شد ارزانی در شام میباشد و اگر در تمام خانه واقع شد در جمیع شهرها فراوانی اثر میکند و امثال
این آیات و انچه بسیار است و بعضی عرفا گفته‌اند که مقام ابراهیم مقام خلت است و هر که بدین مقام در آید از همه فتنه‌ها ایمن گردد
و در آمدن بحرم صورت سبب امانست از تیغ دشمن و دخول در حریم واسطه ایمنی باشد از شمشیر قطیعت و این بر دوستان
از همه ایمنی زیاده است و حق خدایراست بر مردمان قصد خانه کعبه هر که توانایی دارد بسوی خانه کعبه از جهت راه و استطاعت
زاد است و راحله و مؤونت عیال در رفتن و آمدن و امکان سیر که آن صحت است و امن طریق و قدرت بر رکوب و سعت وقت
و هر که نگرود به فرضیه حج پس بدرستی که خدای تعالی از همه عالمیان بی نیاز است و وجوب حج فوریست و با شرایط یکبار واجب است

در جمع

در جمع عمر و حق سبحانه و تعالی درین آیه تأکیدی چند فرموده اول ایراد او بصیغه خبر دوم ایراد او در صورت اسمیه سیم
ایراد او بر وجهی که مفید آنست که آن حقی است مر خدایرا در رقاب مردمان چهارم تعمیم حکم است اولا و تخصیص او آن افصاح بعد از
ابهام است و این ابلغ است از آنکه یکبار مذکور گردد پنجم تسمیه فرموده ترک حج را بفعل کفره و از جهت اینکه ترک آن از اعظم کبایر است
و لهذا حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که هر که بر وی حج واجب است و بجای نیاورد و بمیرد او بر دین یهودی و نصرانی
مرده ششم ذکر استغنا که درین موضع دلالت بر شدت مقت و خذلان و سخط دارد و هفتم عن العالمین فرموده و نفرموده عنه چه
هر گاه استغنا از تمام عالم داشته باشد بی شک ازو نیز دارد و هر گاه استغنای کامل است بر سخط او اول و ابو عبد الله جعفر بن محمد الصادق ع
فرموده که مراد از قول حق تعالی که وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى آنانند که حج بر ایشان واجب شده باشد و حج نکرده باشند ایشان
در قیامت کور برانگیخته شوند و گویند فَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ از حج است یعنی حج کنید به بیت الله و این دلیل است که حج کفاره گناهانست
یعنی در بیابان حق گریزد از گناهان خود بکرم ارحم الراحمین است قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ شَهِيدٌ
عَلَى مَا تَعْمَلُونَ بگو ای اهل کتاب چرا می‌پوشید یا منکر میشوید بآیتهای روشن که خدای تعالی در وجوب حج فرستاده یا معجزاتی
که محمد صلعم تخصیص فرموده یا علاماتی که در صفت او شما فرستاده و بشارت داده بآن و شما قصد برآن و خدای تعالی مطلع است
و گواه بر آنچه شما می‌کنید از کتمان حق و کفر بآیات ربانی قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ مَنْ آمَنَ تَبْغُونَهَا
عِوَجًا وَأَنْتُمْ شُهَدَاءُ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ بگو ای اهل توریه چرا باز میدارید از راه خدا که دین اسلام است و منع می‌کنید
کسی را که گروید بخدای و دین حق را قبول کرده مراد قبیله عمار یاسر است که در قفای او ایشان را یهود کیش خود میخواندند میطلبید
برای آن راه راست کجی و انحرافی یهود مسلمانانرا میگفتند که در دین شما کجی است یعنی این شخص که شما متابعت او میکنید آن پیغمبر موعود نیست
و نعت و صفت او بر وجهی که تحریف داده بودند با اهل اسلام میگفتند حق سبحانه و تعالی فرمود که کجی میطلبید در دین اسلام و حال آنکه شما گواهانید
بر آنکه راه راست و دین پسندیده اسلام است و از وصیت ابراهیم و یعقوب ع دانسته‌اید و خدای تعالی غافل نیست از آنچه شما میکنید يَا أَيُّهَا
الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تُطِيعُوا فَرِيقًا مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ يَرُدُّوكُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ كَافِرِينَ ای کسانی که
ایمان آورده‌اند خطاب با جماعت انصار است میگوید که اگر شما فرمان برید گروهی را از یهود که شاس بن قیس و اصحاب وی‌اند باز گردانند
شما را پس از ایمان شما کافران یعنی اگر متابعت شاس و اتباعان او کنید شما را مرتد سازند و این شاس یهودی حقود و حسود بود بر
عیبجویی و بدگویی مسلمانان کردی و خواستی که سنگ تفرقه در مجمع ایشان اندازد و ایشان دو قبیله بودند اوس و خزرج
و در جاهلیت میان ایشان حرب و قتال دایم و قایم بود و چون مسلمان شدند آن خصومت برداد و اتحاد مبدل شد شاس از روی
حسد تدبیری انگیخت که همان طریق عداوت میان آید و فتنه تازه گردد و شخصی را گفت تا در میان جوانان اوس و خزرج بنشیند و از
واقعه بعاث که حربی عظیم بود میان القبیلتین تخمی در میان افکند و قصیده که در آن ایام در مذمت خزرج گفته بودند بخواند القصه چون ذکر آن
محاربه در میان آمد و ابیات قصیده بسامع خزرجیان رسید از غایت آشفتگی ایشان نیز زبان بهجای اوسیان گشودند و در میان گفت و گو
کار و آغاز جنگ خزرجیان کردند و کارزار مجادله بمقاتله کشید و دلیران طرفین مضمار مقابله و میدان مجادله بیاراستند و آغاز تیرانداختن و
تیغ زدن کردند و غبار از معرکه هیجا برانگیختند فی الحال جبرئیل امین علیه السلام باین آیتها نازل شد و آنحضرت بمعرکه ایشان در آمد و در میان
دو صف قرار گرفت و فرمود که با وجود آنکه من در میان شمایم دعوت رسوم جاهلیت میکنید و پس از آنکه خدای تعالی شما را باسلام گرامی ساخت
طریق دین و اسلام وا میگذارید و بشنوید که خدای تعالی چه میفرماید پس این آیتها را بر ایشان خواند فی الحال استغفار کنان سلاحها بریختند و اشک

ریزان یکدیگر را در کنار گرفتند و دانستند که اگر فرمان یهودی برند از ایمان بکفر باز می‌گردیدند و حق تعالی بر ایشان بدین وجه خطاب
می‌کند وَكَيْفَ تَكْفُرُونَ وَأَنْتُمْ تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ آيَاتُ اللَّهِ وَفِيكُمْ رَسُولُهُ وَمَنْ يَعْتَصِمْ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَىٰ صِرَاطٍ
مُسْتَقِيمٍ و چگونه کافر می‌شوید و حال آنست که شما باید که خوانده می‌شود بر شما قرآن که در وی حلال و حرام و آنچه از مقاصد دینی و دنیوی
است از وی حاصل است و در میان شماست رسول او و گویند درین وقت است که رسول برگزیده است و در میان شما که آیات و علامات
و معجزات بسیار از نفس او مشاهده می‌رود یکی آنکه از عقب می‌دید آنچه از پیش می‌دید و دیگر چشم او بخواب می‌رود و دل مبارکش بیدار است
و دیگر سایه نداشت که بر زمین افتد و دیگر مگس بر آنحضرت نمی‌نشستند و دیگر زمین فرو می‌برد آنچه از وی جدا می‌شود و هرگز کسی بول و غایط او را
ندید و آن محل بوی خوش میداد و دیگر هر چند مرد دراز قد می‌بود بقد وی نمی‌رسید و دیگر در میان هر دو شانهٔ اش مهر نبوت بود
و دیگر هر جا که گذر می‌فرمود مردم از بوی خوش محمدی می‌دانستند که آنحضرت از آنجا گذشته و دیگر در شب ظلمانی جبههٔ مبارکش رخشان بود
مثل شمس نورانی و دیگر مختون متولد شده بود و غیر این از آیات و نزد امامیه بصحت رسیده که ائمهٔ معصومین صلوات الله علیهم اجمعین این
علامات در ایشان نیز موجود بوده بالتمام که در امامت باین از غیر ممتاز بوده‌اند و این را در کشف الغمه و غیر ذلک در کتابهای دیگر آورده
اند لیکن چون ایشان مهر امامت بوده‌اند نه نبوت و هر که چنگ در زند در دین خدای تعالی یا کتاب او یا رسول که راه نموده شود بسوی راه
راست يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ ای گروه گرویدگان از اوس و
خزرج بترسید از عذاب خدای تعالی چنانچه سزای ترسیدنست نزد اکثر علما این آیه منسوخ است و همچنین مرویست از ابی عبدالله و ابی جعفر علیهما السلام چه
تقوی برین وجه که حق او باشد هیچ کس را نمی‌تواند بود پس عنایت الهی این مشقت از ایشان رفع نموده ناسخ این آیت فرستاد
که فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ پرهیزکاری کنید بمقداری که مقدور شماست و ممیرید مگر آنکه شما مسلمانان باشید لفظ نهی بر موت
واقع شده و اما فی الحقیقه امرست باقامت اسلام تا بر مسلمانی بمیرند وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ
اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ
فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ و چنگ در زنید ای انصار بدین خدای تعالی
که حبل متین است همه شما حبل الله یا قرآنست یا متابعت سید انام و موافقت ائمه کرام علیهم الصلوة والسلام امر میفرماید همه مجتمع شوید در اعتصام
همچنین چه اگر چنگ زنید بعروهٔ وثقی و حبل متین ایشان راه بمقصد اصلی توان برد و بمطلوب حقیقی توان رسید و پراکنده مشوید از
خدمت وی و یاد کنید نعمتهای خدای را که بر شما افاضه کرده و آن اسلام و قرآنست و هجرت پیغمبر صلی الله علیه و آله ببلد ایشان آنزمان
یاد آورید که بودید شما با یکدیگر دشمنان که پیوسته حرب میکردید پس خدای تعالی پیوند داد میان دلهای شما ببرکت اسلام و میمنت
خدمت سید انام علیه الصلوة والسلام پس گشتید شما برحمت خدای تعالی برادران دینی یکدیگر و بودید شما بواسطه ضلالت و جهالت بر کنار
و مغاکی از آتش دوزخ یعنی مشرف بودید بر وقوع در آن و اگر مرگ شما را در آن حال دریافتی هر آینه بدوزخ میرفتید پس شما را باز رهانید
خدای از آن حفره یا از آن آتش همچنین که بیان کرد احوال شما را از نفرت قدیم و الفت جدید بیان می‌کند خدا و روشن میگرداند برای
شما دلایل وحدانیت خود را تا باشد که شما ثابت مانید بطریق هدایت وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ
بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ و هر آینه باید که باشد از شما گروهی که ایشان بخوانند مردمان را
بنیکویی یعنی باسلام یا ائتلاف مومنان با یکدیگر و جمعی برآیند که این داعیان منع نمایند که خلق را بعبادت خدای تعالی بخوانند و بفرمایند
بنیکویی و باز دارند از منکر هر چه حق سبحانه و تعالی و رسول او بدان امر فرموده‌اند معروفست و هر چه از آن نهی نموده‌اند منکرست

و محققان

و محققان گویند معروف خدمت حق است و منکر صحبت نفس و آنگروه داعی خیر و آمر معروف و ناهی منکرند ایشان رستگارانند در تفسیر
علی بن ابراهیم رحمه الله در روایتی آمده که عالم آل محمد صلوات الله علیهم که ایشان ائمه هدی اند علیهم السلام وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا
وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ و مباشید ای مسلمانان مانند آنکه متفرق شدند بعد از
چون یهود و نصاری که در میان هر یک فرقها پیدا شد چون عنانیه و سامریه و موشکانیه از یهود و نسطوریه و ملکائیه و یعقوبیه از نصاری که گفته اند
مبتدعان این امت چون مشبهه و مجسمه و نواصب و خوارج و غیر ذلک هر فرقه دشمن فرقه دیگر شدند و اختلاف کردند در دین خود و یهود بعد از
هفتصد سال از موت موسی ع و نصاری بعد از سیصد سال از رفع عیسی ع و این امت در همان روز که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله رحلت فرمود
و این اختلاف ایشان بود از پس آنکه آمده بود بایشان حجتهای روشن در کتب ایشان و آنگروه پراکندگان و مخالفان را ایشانراست عذابی
بزرگ يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَكَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ فَذُوقُوا الْعَذَابَ
بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ در آن روز که سفید گردد رویها و سیاه گردد رویها پس آنکه سیاه شود رویهای ایشان حق تعالی بفرماید
از روی توبیخ با ایشان گوید آیا کافر شدید پس از ایمان خود و این شامل است اهل کتاب که بعد از ایمان به پیغمبر صلی الله علیه و آله کافر گشتند و منافقان
که بزبان اقرار و بدل انکار کردند و کافران که روز میثاق بربوبیت حق تعالی اعتراف نمودند و در دنیا کافر شدند و مرتدان که بعد از استیفا
سعادت ایمان گرفتار دام شقاوت و خذلان گشتند و خوارج و نواصب و مخالفان اهل البیت علیهم السلام که بعد از تمسک بدین حق در ورطهٔ ضلالت
و بدعت افتادند پس بچشید عذاب دوزخ را بدانچه بودید که بعد از ایمان کافر شدید و بمرتبهٔ ضلالت افتادید و در تفسیر علی بن ابراهیم رحمه الله
که چون این آیه عالیه رتبت نازل شد حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که امت من وارد شوند در روز قیامت بر پنج رایات پس یکی رایت
با عجل این امت باشد که مخالف اول است من سوال کنم از ایشان که چگونه سلوک کردید با ثقلین که قرآن و عترت اند بعد از من گویند در جواب که اکبر
را تحریف و تغییر دادیم و بر پشت انداختیم و منظور نداشتیم و اما کوچکتر را با ایشان عداوت ورزیدیم و بغض ایشان در دل نگاه داشتیم و ایذا
رسانیدیم گویم بروید بدوزخ با جگر تشنه که سیاه باد رویهای شما بعد از آن رایت دیگر باشد با فرعون این امت که مخالف دوم است پس
گویم چه عمل کردید با ثقلین بعد از من گویند در جواب که اکبر را پاره کردیم و تغییر دادیم و اما اصغر را پس دشمنی کردیم و رنجانیدیم پس گویم وارد شوید
بدوزخ سوزان تشنه جگر که سیاه باد رویهای شما پس از آن وارد شود رایت دیگر با سامری این امت که مخالف سیوم است گویم ایشانرا که چه کردید
با ثقلین بعد از من گویند در جواب که اکبر را عصیان ورزیدیم و اما اصغر را پس فرو گذاشتیم و ضایع ساختیم گویم بروید به آتش سوزان و جگر تشنگان
که سیاه باد رویهای شما بعد از آن رایت ذو الثدیه پیدا شود با اول و آخر خارجیان گویم سلوک شما چه بود با ثقلین بعد از من در جواب گویند اما
اکبر را دریدیم و بری شدیم و اعتبار نکردیم و اما اصغر را دشمنی کردیم و محاربه و مقاتله نمودیم و کشتیم پس گویم در روید بدوزخ و تشنگان جگر
که سیاه باد رویهای شما پس از آن ظاهر گردد رایتی با شمع تقی یا آن امیر المومنین و امام المتقین و سید الوصیین و صاحب الغر المحجلین و وصی
رسول رب العالمین صلوات الله علیه باشد پرسم از ایشان که چگونه سلوک کردید با ثقلین بعد از من در جواب گویند که اکبر را پس متابعت کردیم و اطاعت
نمودیم و اما اصغر را پس دوست داشتیم بدل و جان و مدد کردیم و نصرت نمودیم تا ریخته شد در نصرت و مودت ایشان خونها فرمایم که در
روید در بهشت عنبر سرشت خوشحال و سیراب که سفید و درخشان باد رویهای شما بعد از آن خواند که يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ تا آخر وَأَمَّا الَّذِينَ
ابْيَضَّتْ وُجُوهُهُمْ فَفِي رَحْمَةِ اللَّهِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ و اما آنکه سفید شود رویهای ایشان یعنی مومنان و دوستان اهل بیت پس ایشان
در رحمت خدای تعالی یعنی بهشت از قبیل تسمیهٔ محل است باسم حال ایشان سفید رویان در رحمت یا در جنت جاوید باشند و سفید رویی محبان اهل البیت را این
نقل معلوم توان کرد که در کشف الغمه وارد است که اسمعیل بن محمد حمیری که سید الشعرا و اشتهار داشت با علوی بودن و در اول طریق غیر اثنا عشری

داشت و چون بحدیث ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام رسید او را از آن طریق گردانید و این مذهب را اختیار کرد و قصاید
بسیار در مناقب دارد و حسین بن عون روایت کند که در وقت بیماری سید من بعیادت او رفتم اتفاقا وقتی بود که جان می‌سپرد و مولای
از تمامی بیمار گردید روی او بود ناگاه نقطه سیاهی در روی او ظاهر شد مثل نقطه از مداد و زیاده می‌شد و در ترقی بود تا تمام روی او را فرو
گرفت مومنان حاضر غمگین شدند و ناصبیان شادی کردند و شماتت نمودند در این اثنا نقطه سفیدی بجای نقطه سیاه ظاهر شد و می‌افزود و سیاهی
محو شد تا تمام روی او سفید گشت در غایت صفا و نورانیت در آن حال چشم گشود و این ابیات را گفت کذب الزاعمون ان
علیا لا ینجی محبه من هنات • قد و ربی دخلت جنة عدن • و عفا لی الاله عن سیاتی • فابشروا الیوم اولیاء
علی • و تولوا علیا حتی الممات • ثم من بعده تولوا بنیه • واحدا بعد واحد بالصفات یعنی دروغ گفتند آنها که زعم کنند که
که علی علیه السلام نجات نخواهد داد دوست و محب خود را از آن عیب و شین و بخدا سوگند که در رفتم ببهشت عدن و عفو فرمود حضرت معبود از
گناهان و بدیهای که مرا بود پس بشارت دهید امروز دوستان علی را و اگر تولا کنند بعلی تا وقت وفات و باز بعد از او تولا نمایند بپسران
عالیمقدار او یکی بعد از یکی هرکدام که بدان صفات و شیمه باشند آنگاه کلمه شهادت عرض کرد و جان بحق تسلیم نمود رحمه الله علیه این نقل دلالت کرد که
طریق مخالفت روسیاهی است و موافقت روسفیدی جاء الحق و زهق الباطل حق آمد و باطل را زایل ساخت تلک آیات الله نتلوها
علیک بالحق و ما الله یرید ظلما للعالمین آنچه گذشت درین سوره از اخبار و احکام آیتهای خداوند است از وعد و وعید
و غیر آن که میخوانیم آنرا بواسطه وحی بر تو به درستی و راستی و نیست خدای که خواهد بیدادی از نزد خود بر جن و انس یعنی بر ایشان ستم نکند و جرم
عقوبت نفرماید و لله ما فی السموات و ما فی الارض و الی الله ترجع الامور و مر خدا راست آنچه در آسمانهاست
از نجوم و ملایکه و آنچه در زمین است از ارکان و موالید و بسوی خدای تعالی بازگردد همه کنتم خیر امة اخرجت
للناس تامرون بالمعروف و تنهون عن المنکر و تومنون بالله و لو آمن اهل الکتاب لکان خیرا لهم
منهم المومنون و اکثرهم الفاسقون هستید شما بهترین گروهی که از خلوتخانه غیب بیرون آورده شده است از برای
مردمان قول اول آنست که بودید بهترین امتی در عالم سابق یا در لوح محفوظ یا در کتب انبیا یا در روز میثاق که در جواب الست بربکم
مسارعت نمودید و خیریت این امت بجهت آنست که در سلک خدمت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله منتظم اند این وقتیست که مرضی
آنحضرت باشند و آن حضرت از ایشان ناخشنود نباشد و گفته اند خیریت درین سه صفت است که یاد میفرماید که میفرمایید بمعروف و آن چیزیست
که شرع اقدس آن را مستحسن شمارد و نهی میکنید و آن چیزی بود که شارع آن را مستقبح داند و ظاهر آیت دلالت میکند بر وجوب امر و نهی علی
الاعیان بجهت اطلاق و اصح این قول است و بعضی واجب علی الکفایه دانسته اند و میگروید از روی تحقیق بخدای تعالی و ایمان بخدای متضمن آنست
که ایمان داشته باشند بهرچه ایمان بدان لازم است از توحید و عدل و نبوت و امامت و حالات آخرت و مجملا بما جاء به النبی و اگر ایمان
آورند و تصدیق کنند علماء بنی اسرائیل آنرا که بپیغمبر آخرالزمان فرود آمد یعنی قرآن هرآینه باشد ایمان و تصدیق بهتر ایشان را از کفر و انکار
بعضی از ایشان گرویدگانند چون عبدالله بن سلام و اصحاب او و بیشتر ایشان بیرون رفتگانند از دایره دین لن یضروکم الا
اذی و ان یقاتلوکم یولوکم الادبار ثم لا ینصرون هرگز شما ضرر نتوانند رسانید مگر اندک رنجی بجهت گفتن که شما را
بکفر دعوت کنند یا بهتان بر مسلمانی نهند یا اهل ایمان را از اقبال خود بترسانند و اگر کارزار کنند با شما پشتها بر شما گردانند و منهزم شوند
و پس از هزیمت یاری کرده نشوند نه از خلق یاری بینند و نه از حق مددکاری ضربت علیهم الذلة اینما ثقفوا الا بحبل
من الله و حبل من الناس و باؤ بغضب من الله و ضربت علیهم المسکنة ذلک بانهم کانوا یکفرون بآیات

الله

الله و یقتلون الانبیاء بغیر حق ذلک بما عصوا و کانوا یعتدون وضع کرده شد بر جهودان علامت خواری
و بی‌اعتباری در نفس ایشان بحیثیتی که هرگز منفک نگردد و واضح آنست که ذلت جزیه است هرکجا یافت شوند آن ذل با ایشان باشد این
استثنای منقطع است یعنی خواری لازم ذات ایشانست لیکن ایشان را از اینها امید هست بعهد از خدای که قبول جزیه است و عهدی از مومنان
باذن خدای تعالی بعد از قبض جزیه و بازگشته شدند جهود و بخشم خدای تعالی یعنی سزاوار غضب الهی شدند و زده شد یعنی موضوع شد بر ایشان
علامت فقر و احتیاج یعنی احاطه کرده شد این نشانه بدیشان چون احاطه بیت مضروب که خیمه زده است با اهل آن این خواری و مسکنت
و رجوع بغضب حق به آنست که ایشان هستند که از روی عناد منکر شدند بقرآن یا احکام توریه یا معجزات محمد صلی الله علیه و آله و می‌کشتند پیغمبر
ان را بنا سزا واجب و فی نفس الامر قتل انبیا ناحق است تا بحسب اعتقاد ایشان نیز بغیر حق بود و این قبح است از آنکه اعتقاد حقیقت کنند
در قتل ایشان و گفته اند اگرچه قتل از آبای یهود مدینه واقع شده بود اما رضای ایشان بدان ایشان را در عداد قاتلان می‌آرد و این قتل و کفر
بسبب آن بود که نافرمانی کردند و بودند که تجاوز می‌کردند از حد و آگهی آورده اند که چون عبدالله بن سلام و یاران و چون ثعلبه و اسد و اسید
دولت اسلام دریافتند یهود زبان طعن گشادند و گفتند که ایشان از اشرار قوم ما اند که خلاف اسلاف کرده اند با مخالفت نمودند حق تعالی آیه
فرستاد که لیسوا سواء من اهل الکتاب امة قائمة یتلون آیات الله آناء اللیل و هم یسجدون نیستند مومنان
اهل کتاب برابر با کافران از اهل کتاب گروهی اند ایستاده بر دین اسلام یا قایم بحد و آگهی و گفته اند مستقیم بر قول راست و عمل خالص
و دین درست و این گروه ابن سلام و اصحاب او بودند با چهل تن از نجران و سی و دو تن از حبشه و هشت کس از روم که بعیسی ایمان داشتند
و بمحمد صلعم نیز ایمان آوردند و احکام شریعت و قرآن گرفتند میخوانند قرآن را در ساعات شب و گفته اند میان مغرب و عشا و این را ساعت
الغفله میگویند و ایشان سجده تلاوت می‌کنند یا نماز می‌گزارند در آن ساعات و اشهر نماز عشاست که مخصوص این امت شده چه
اهل کتاب نمیگزارند عشا را و آنحضرت فرمود که اهل ادیان هیچ طایفه درین وقت خدا را یاد نکنند غیر از شما یومنون بالله و الیوم
الآخر و یامرون بالمعروف و ینهون عن المنکر و یسارعون فی الخیرات و اولئک من الصالحین
امت قائمه ایمان حقیقی می‌آرند بخدای تعالی و بروز قیامت و میفرمایند خلق را بتصدیق محمد صلی الله علیه و آله یا بهمه مامورات شرع و نهی میکنند از
تکذیب پیغمبر یا از تمام منهیات و می‌شتابند در ارتکاب فعل خیرات و طاعات بجهت خوف موت و امثال آن و بعضی امت قایمه با این صفات که مذکور شد
از جمله شایستگان و پسندیدگان اند و این آیه شریفه دلالت میکند بر عظم و قدر نماز شب نزد حق سبحانه و تعالی و پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده دو
رکعت نمازی که بنده میگزارد در آخر شب بهتر است او را از دنیا و ما فیها و اگر نه آنست که شاق می‌بود بر امت من واجب میکردم نماز شب
را بر ایشان و ابو عبدالله علیه السلام فرموده که خانهای که در او نماز شب گزارند و قرآن تلاوت نمایند روشن میکند آسمان را از
برای اهل آن مانند ستارگان که روشن میسازند زمین را برای اهل زمین و دیگر فرمود که بر شما است که بجا آرید نماز شب را که سنت و شیمه پیغمبر
شماست و دأب صالحان است و برنده امراض است از اجساد شما خواه امراض بدنی یا قلبی و ما یفعلوا من خیر فلن یکفروه و الله
علیم بالمتقین و آنچه می‌کنند از نیکی و عمل شایسته هرآینه سپاس ناداشته نخواهند شد یعنی نقصان ثواب اعمال ایشان نرسد نقص ثواب
را کفران گفت چنانچه توفیه ثواب را شکر می‌گوید فی قوله تعالی و کان سعیکم مشکورا و خدای تعالی داناست باحوال پرهیزکاران
ان الذین کفروا لن تغنی عنهم اموالهم و لا اولادهم من الله شیئا و اولئک اصحاب النار هم فیها
خالدون بدرستی آنانکه کافر شدند بقرآن و بمحمد صلی الله علیه و آله و آن کعب بن الاشرف و اصحاب او بودند باز ندارد از ایشان اموال
ایشان که برشوه میدهند مر علمای خود را یا آنچه رشوت میگیرند از زوال قوم خود و نه فرزندان ایشان که باعانت والد ایشان متظاهر

تعلیم

از عذاب خدای چیزرا واکرو، کفار ملازمان آتش و دوزخ اند ایشان در آتش جاوید باشند کاینه مَثَلُ مَا يُنْفِقُونَ فِي هَٰذِهِ
الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَثَلِ رِيحٍ فِيهَا صِرٌّ أَصَابَتْ حَرْثَ قَوْمٍ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَأَهْلَكَتْهُ وَمَا ظَلَمَهُمُ
اللَّهُ وَلَٰكِنْ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ مثل آنچه نفقه می‌کنند جهودان بر علماء خود یا ابوسفیان و اصحاب او در حرب احد خرج لشکر کفر می‌نمایند
یا اخراجات مشرکان در عیدها بر رهبان خود یا نفقه منافقان بریا و سمعه در زندگانی دنیا مانند بادیست که باشد در آن باد سرمای سخت که برسد
بکشت زار قومی که بشرک و معاصی ستم کرده‌اند بر نفسهای خود یا حق تعالی را نداده‌اند پس هلاک نماید و گرداند آن باد سرد کشت ایشان را و ستم نکرد
خدای تعالی بر مزارعان بتباه شدن مزروعات ایشان ولیکن ایشان هستند که بر نفسهای خود ظلم می‌کنند بارتکاب عملی که بدان مستحق عقوبت
میشوند صاحب کشاف آورده که حق تعالی تشبیه کرده نفقه‌ها را که نفقه کردند نه بموقع در عدم انتفاع بدان کشت زار سرما زده که منفعتی از آن
بکسی نرسد و گفته‌اند مثل انفاق ایشان هستند و ایشان را در هلاک چون مثل ریح مهلکه است در اهلاک حرث يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا
بِطَانَةً مِنْ دُونِكُمْ لَا يَأْلُونَكُمْ خَبَالًا وَدُّوا مَا عَنِتُّمْ قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ
أَكْبَرُ قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ ای گروه گرویدگان فرا مگیرید دوستی نهانی از دون مؤمنان که ایشان از جنس
شما اند جمعی از صحابه با منافقان دوستی داشتند یا با یهود عقد موالات بسته بسبب نسبت قرابت یا حق رضاع یا قرب جوار رسم صداقت فرو
نمیگذاشتند حق تعالی نهی کرد مؤمنان را از همنشینی ایشان که بیگانه‌اند هرگز آشنا نشوند و ایشان تقصیر نکنند در باره شما از روی تباهی دوست دارند
آنکه شما دایم باشید در رنج و مشقت و تحقیق آشکارا شده است دشمنی یعنی علامت عداوت از دهنهای ایشان یعنی از سخنانی که بر دهن ایشان میگذرد
یهود پیوسته در تجسس عیوب مسلمانان بودند و اهل نفاق نیز بنسبت با حضرت رسالت صلعم سخنان ناشایسته اظهار می‌کردند و آنچه پنهان میدارد دلهای
ایشان بزرگترست و بیشتر از آنچه بزبان می‌رانند هر آینه ما بیان کردیم برای شما آیتها در لزوم موالات آشنایان و معادات بیگانگان اگر
هستید شما که از روی انصاف تعقل کنید و دریابید مواقع نفع را که دوستان جانی اند و مکامن ضرر را که دشمنان نهانی اند هَا أَنْتُمْ
أُولَاءِ تُحِبُّونَهُمْ وَلَا يُحِبُّونَكُمْ وَتُؤْمِنُونَ بِالْكِتَابِ كُلِّهِ وَإِذَا لَقُوكُمْ قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا عَضُّوا عَلَيْكُمُ
الْأَنَامِلَ مِنَ الْغَيْظِ قُلْ مُوتُوا بِغَيْظِكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ تنبیه است بر خطای ایشان که باغیار دم دوستی
میزدند أَنْتُمْ تنبیهست أُولَاءِ خبر یعنی آگاه باشید شما این خطاکاران که با جفاکاران طرح دوستی افکنده‌اید پس بیان خطا می‌کند بدین وجه که
شما دوست میدارید ایشان را و میخواهید که بهترین چیزی برسد که اسلامست و ایشان دوست نمیدارند شما را و میخواهند که بدترین چیزی
برسید که کفرست و شما ایمان دارید بهمه کتابهای الهی و ایشان یعنی انکار دارند و هرگاه بشما رسیدند گفتند ما نیز ایمان آورده‌ایم مثل شما
و چون تنها گردند و خلوت کنند می‌خایند و میگزند بر دشمنی شما سر انگشتان را از غایت خشم و کینه بگوای محمد که بمیرید بخشم خود امر توبیخ است یعنی
آنکه بخشم و دردی که از مؤمنان در دل دارید میگذارید تا بوقت مرگ بدرستی که خدای تعالی داناست بدان خلقها که در دلهای شماست
و مطلع بر آن کینها که در سینهای شماست بعضی برانند که این کلام دعا علیهم است حق تعالی پیغمبر خود را فرمود که بهلاک ایشان دعا کند پس معنی
آنست که خدای تعالی شما را بمیراند در آن خشم و کینه و حسد و رشکی که دارید إِنْ تَمْسَسْكُمْ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَإِنْ تُصِبْكُمْ سَيِّئَةٌ
يَفْرَحُوا بِهَا وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا لَا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ اگر برسد بشما نعمتی و غنیمتی
چنانچه در حرب بدر بود و لشکر دادند ایشان را و بدحال شوند و اگر برسد بشما غمی و المی چنانچه در حرب احد واقع شد خوشدل و
فرحناک شوند بآن و این علامت عداوتست که بغم کسی شادمان و بشادی کسی غمناک شوند و اگر شما ای مؤمنان صبر کنید بر جفای جهود یا
کید منافقان یا آزار کفار و بپرهیزید از مخالطه اعدا شما را زیان نکند مکر و حیله ایشان هیچ چیز بدرستی که خدای تعالی بآنچه ایشان می‌کنند

از عداوت

از عداوت و کید و خبار رسنده است و احاطه کننده بعلم، نقلست از ابی عبدالله علیه السلم و شیخ مفید رحمه الله نیز آورده و دیگران سبب غزای
احد آن بود که بقیة السیف قریش چون از بدر مراجعت کردند و بمکه رفتند بهم نشستند که در بدر بعضی از نامداران ما کشته شدند و بعضی
تن دیگر باسیری گرفتند اندیشه این کار چیست ابوسفیان گفت لشکری را از احیاء عرب جمع میباید کرد حتی زنان نیز را بیرون میباید برد تا بر آن کشتگان
خود گریه و نوحه کنند و رفتن و انتقام خود کشیدن والا این الم تسکین نمی‌یابد و بدین اندیشه شدند و لشکری فراهم آوردند سه هزار از سوار
و دو هزار از پیاده و از مکه بیرون آمدند و زنان نوحه کنان با ایشان بیرون آمدند تا از مدینه گذشته در حوالی احد نزول کردند و در روز چهار
شنبه هفتم شوال سیم سال از هجرت چون حضرت رسالت صلعم بر این احوال مطلع شد اراده فرمود که در مدینه توقف کنند و در نفس مدینه جنگ
شود و سعد بن معاذ و جمعی دیگر از اوس گفتند که یا رسول الله هرگز عرب بر ما دستی نداشتند در اوان شرک اکنون چون زبان اسلامست و محمود نبی
در میان ماست ایشان را چه یارا که با ما مقاومت توانند نمود و بر تقدیر آن هرکه از ما کشته شود شهیدست و اگر زنده ماند غازیست و در این
باب مبالغه نمودند آنحضرت روز جمعه با هزار کس از مهاجر و انصار از مدینه بیرون فرمود و قتال ایشان در اثنای طریق عبدالله بن ابی سلول
با سیصد منافق پشت بر لشکر اسلام داده مراجعت نمودند رسول صلی الله علیه و آله با هفتصد جوان در برابر مشرکان صف کشیدند
کوه احد بقفا و عینین را بر یسار گذاشته روی بجانب دشمن آوردند و عبدالله بن جبیر را با پنجاه تیرانداز در رخنه که بر طرف کوه احد بود مقرر فرمود
و بتوقف در آن مرکز و محافظت آن بسیار مبالغه نمودند بمرتبه که اگر چه ببینند که لشکر ما هزیمت رفتند دست از این رخنه ندارند و بنفس خود
متوجه صف عسکر همایون اقدام و خالد بن ولید نیز دویست سوار در کمین گاه بداشته بود و مقرر کرده که چون جنگ در پیوندد ایشان
رخنه را اگر توانند شکافته از عقب لشکر اسلام در آیند و حضرت رسالت صلعم رایت را بشاه ولایت مقرر فرموده بود و رایت
نصرت غایت قریش با طلحة بن ابی طلحه عبدی از بنی عبدالدار بود و در اثنای جنگ لشکر اسلام زور آوردند و لشکر کفر را بهزیمت فرستادند و
اکثر بغنایم اشتغال نمودند تیراندازان آن رخنه چون چنین دیدند رخنه را گذاشتند و روی بغنایم نهادند الا ده کس که با ابن جبیر ماندند و او هر چند
منع نمود که مخالفت قول رسول خدای مکنید فایده نکرد و خالد ولید که رخنه را خالی دید با آن دویست کس روی بدانجا نهادند و ابن جبیر را با
دیگران شهید ساختند و از عقب لشکر اسلام در آمدند و آنها اکثر بغنایم مشغول بودند تاختند و شمشیر در میان اهل اسلام نهادند تا اینها مغلوب شدند
و وحشی حبشی حمزه را رحمه الله شهید کرد و بعضی دیگر نیز همین شربت چشیدند و بر روی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله چون خشته فرق زدند
که بعضی از دندانهای مبارکش از زخم آن بیرون افتاد و آنحضرت بر آن صبر فرمود و بردبار مبارک خون از لب و دندان پاک میکرد که
بزمین نچکد و اکثر گریختند الا چهارده کس که ثبات قدم ورزیدند هفت از مهاجر و هفت از انصار از مهاجر اسدالله الغالب امیرالمؤمنین علی
بن ابی طالب علیه الصلوة و السلم بود با شش دیگر و از انصار ابو دجانه اسدی بود با شش دیگر چون امیرالمؤمنین صلوات الله علیه که حال چنین دید
پای صبر و مردی در آن معرکه استوار کرد و آن لاو غبار را بجان خریدار گشت و بتایید الهی و بزور بازوی شاهی بسوی علمداران قریش تاخت
و بیک طرفة العین هفت تن از علمداران بنی عبدالدار را بخاک مذلت انداخت و علم کفر را سرنگون ساخت و علم اسلام را برافراشت و بضرب ذوالفقار
آتشبار بسیاری از آن طاعین بپای در آورد تا هجوم ایشان را در هم شکسته آنحضرت را از آن معرکه بیرون آورد و علم همایون بر سر مبارکش
داشت و بعضی آورده‌اند که علمداران از اول کشته و لشکر کفر بهزیمت رفتند و چون قضیه منعکس شد امیرالمؤمنین صلوات الله علیه از یکطرف و ابو دجانه
از یکجانب میکوشیدند تا خود را بآنحضرت رسانیدند و امیرالمؤمنین آنحضرت را از میان کشتگان بیرون آورد و برداشت و علم برافراشت و کفار
چون چنین دیدند باز گشتند بجانب مکه چون لشکر اسلام که بر کوهها بودند دیدند که علم کفر افتاد و رایت اسلام برپا شد متوجه شدند و جبرئیل
در آن حال از نزد ذی الجلال آمد آفرین کویان و گفت یا رسول الله اینچه کمال مواسات و جوانمردی بود امروز علی با تو بجای آورد آنحضرت فرمود که

چون کمند کرد و از منت و من از و جبرئیل علیه السلم فرمود که من از پهر و شما ابو عبدالله ع فرموده که در آخر جنگ حضرت رسول صلعم
نظر کرد دید که جبرئیل امین در میان آسمان و زمین بر کرسی از طلا نشسته و به آواز بلند میگوید که لا سيف الا ذو الفقار ولا
فتى الا علي حق سبحانه و تعالی ازین کار خبر میدهد که وَاِذْ غَدَوْتَ مِنْ اَهْلِكَ تُبَوِّئُ الْمُؤْمِنِينَ مَقَاعِدَ لِلْقِتَالِ وَاللّٰهُ
سَمِيعٌ عَلِيمٌ و یاد کن ای محمد چون بامداد بیرون شدی از منزل اهل خود که یکی از ازواج باشد یعنی از اهل البیت که می ساختی و مهیا می کردی
بجهت مومنان جایهای ایستادن برای کارزار و چنان بود که میمنه لشکر را به زبیر بن عوام نامزد کرد و میسره را به مقداد بن اسود و قلب
را بحمزه سپرد و امیر المومنین را از برای خود نگاه داشت و خدای تعالی شنواست قولهای شما را که در باب خروج از مدینه می گفتند
و توقف دران داناست به نیتهای شما و بعلم قدیم دانسته بود اِذْ هَمَّتْ طَائِفَتَانِ مِنْكُمْ اَنْ تَفْشَلَا وَاللّٰهُ وَلِيُّهُمَا
وَعَلَى اللّٰهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ چون قصد کردند دو گروه از شما که مسلمانانید بنو حارثه از اوس و بنو سلمه از خزرج که بد دلی
کنند و باز گردند بوقتی که ابن ابی باز می گشت و چگونه گریزند و حال آنکه خدای تعالی یار و کفایت کننده آن دو گروه بود و بر خدای تعالی
نه غیر او باید که توکل کنند مومنان تا ایشان را نصرت دهد وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللّٰهُ بِبَدْرٍ وَاَنْتُمْ اَذِلَّةٌ فَاتَّقُوا اللّٰهَ لَعَلَّكُمْ
تَشْكُرُونَ و بدرستی که خدای تعالی نصرت داد شما را بموضعی که آن را بدر گویند و آن چاهی است منسوب به بدر بن کلده و حال آنکه شما بودید
خوار در چشم دشمنان یعنی اندک می نمودید و ایشان از حرب شما فکر داشتند و آن در سوره انفال مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی
پس بترسید از خدای تعالی و کثرت مشرکان و باز گشتن منافقان در دل مشوید شاید که توفیق یابید و شکر گوئید نعمت نصرت بر شما یاد
کرد و پس از نصرت مومنان در حرب بدر خبر میدهد و میفرماید و کن اِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ اَلَنْ يَكْفِيَكُمْ اَنْ يُمِدَّكُمْ رَبُّكُمْ
بِثَلَاثَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُنْزَلِينَ چون میگفتی تو مر آن گروه را کافران وقتی که در مانده بودند آیا کفایت نمی کند و بس نیست که
مدد کاری کند پروردگار شما شما را بسه هزار سوار از فرشتگان فرو فرستادگان از عالم بالا و بعضی برانند که وعده نزول این سه هزار
از فرشته در روز احد بود و بشرط صبر و تقوی چنانچه میفرماید بَلَى اِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا وَيَأْتُوكُمْ مِنْ فَوْرِهِمْ هٰذَا يُمْدِدْكُمْ
رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ بلی ایجاب بعد از نفی یعنی مددکاری نماید اگر صبر کنید در جنگ دشمن و پرهیز از مخالفت
قول پیغمبر در باب حرب گویند و اشهر آنست که این آیت که مدد رسل روز بدر از حق تعالی طلب کرد و خدای تعالی فرشتگان فرستاد و اول هزار فرشته
پس از آن سه هزار رسید و آخر پنج هزار چنانچه فرمود و بیایند بشما دشمنان شما از خشمناکی که ایشان راست یا بروز بیایند و هیچ درنگ کنند مدد
کند شما را پروردگار شما به پنج هزار سوار از ملائکه نشان کنندگان مر اسبان خود را و این عادت مستمر بود میان مبارزان که روز حرب
علامتی بر خود یا بر مرکب بندند و نشان ملائکه در آنروز آن بود که صوف سرخ بر پیشانی و اذناب اسبان بسته بودند یا جز و ایشان کرده بودند
عمامهای سفید طرفهای از میان دو کتف فرو گذاشته وَمَا جَعَلَهُ اللّٰهُ اِلَّا بُشْرٰى لَكُمْ وَلِتَطْمَئِنَّ قُلُوبُكُمْ بِهِ وَمَا النَّصْرُ اِلَّا مِنْ
عِنْدِ اللّٰهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ و نگردانید خدای تعالی آن امداد یا انزال یا آن وعده را مگر مژدگانی مر شما را بر بودی فتح و برای آنکه تا بیارامد دلهای
شما بوعده و نصرت و نیست یاری دادن مگر از نزدیک خدای تعالی غالبی که مغلوب نشود که نصرت و خذلان او بر مقتضای حکمت باشد لِيَقْطَعَ
طَرَفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا اَوْ يَكْبِتَهُمْ فَيَنْقَلِبُوا خَائِبِينَ لیقطع تعلق بنصرکم دارد یعنی در حرب بدر شما را نصرت داد تا ببرد و نیست
گرداند گروهی بزرگ را از آنکه کافر بودند یا در هم شکند رکنی از ایشان و در آن واقعه فی الواقع شکستی عظیم بدیشان رسید که هفتاد کس کشته
و هفتاد کس اسیر شدند چنانچه قصه ذکر یافت یا آنکه خوار و نگونسار گرداند ایشان را باین کارزار و منهزم شوند در حالتی که بی بهرگان و نا امیدان
باشند حضرت رسالت صلعم بعد از جنگ چون از شهادت عم خود حمزه و بعضی دیگر از کشتگان وقوف یافت بخاطر مبارکش خطور کرد که تیر نفرین

برو

بر بدی اهل ضلال افکند از بارگاه کبریا و جلال این آیه نازل شد که لَيْسَ لَكَ مِنَ الْاَمْرِ شَيْءٌ اَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ اَوْ يُعَذِّبَهُمْ
فَاِنَّهُمْ ظَالِمُونَ نیست ترا ازین کار که نفرین کفار است چیزی یعنی زمام استیصال و استصلاح این طایفه بدست تو نیست گفته اند او
اینجا بمعنی الا است یعنی از تو کاری نگشاید مگر آنکه خدای تعالی توبه دهد ایشان را و قولی آنست که او برای عطف باشد و یتوب معطوف بر لیقطع
و معنی چنین است که خدای تعالی نصرت داد شما را تا یکی از چهار چیز یا شکسته شود رکن دولت ایشان بقتل صنادید قریش یا منهزم شوند
از پیش لشکر اسلام یا آنکه توبه دهد ایشان را چون مسلمان شوند و قولی آنست یا عذاب کند ایشان را چون بر کفر خود مصر باشند بدرستی که
ایشان ستمکارانند که وضع عبادت کنند در غیر موضع آن وَلِلّٰهِ مَا فِي السَّمٰوَاتِ وَمَا فِي الْاَرْضِ يَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَ
يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَاللّٰهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ و مر خدای راست آنچه در آسمانهاست و آنچه در زمینهاست بیامرزد هر که را خواهد و عذاب کند
هر که را خواهد و خدای تعالی آمرزنده است و بدوستان خود مهربانست بر بندگان خود يَا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا الرِّبٰوا اَضْعَافًا
مُضَاعَفَةً وَاتَّقُوا اللّٰهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ای گروه گروندگان مخورید مال ربا را افزوده و تو بر تو گفته اند اضعافا در ربوا
است و مضاعفة در اجل چه در جاهلیت کسی مال خود را بربا میداد تا وقتی معین آنگه در اجل و ربا می افزود تا اندک مدتی همه مال مدیون مستغرق
می شد و بترسید از خدای در آنچه نهی کرده است شما را که ستمکار گردید وَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي اُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ وَاَطِيعُوا اللّٰهَ
وَالرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ و بترسید از آتش یعنی پرهیز کنید از عملی که برساند شما را بآتش آن آتشی که آماده کرده شده است مر کافران
را بالذات از برای کفارست و بالعرض برای عاصیان تا بکار ربیعی کافران را تعذیب است و مومنان را تادیب و فرمان برید خدای را
در آنچه حکم کند و اطاعت کنید رسول را در آنچه فرماید باشد که شما را رحمت کرده شود و در عذاب نیفتید وَسَارِعُوا اِلٰى مَغْفِرَةٍ مِنْ
رَبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمٰوَاتُ وَالْاَرْضُ اُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ و بشتابید بسوی آنچه که سبب مغفرت باشد شما را از پروردگار
شما آن عبادت لازم در مقام ملزوم است جهت تشویق بندگان بموجبات مغفرت و آن کلمه شهادتست یا ادای فرایض و این را نقل کرده اند از امیر
المومنین علیه الصلوة والسلام یا تکبیر اول که بجماعت دریابند یا صف اول از جماعت یا اخلاص یا هجرت قبل از فتح مکه یا متابعت رسول و آل او
یا استغفار یا جهاد و مقتضای مقام دال است برین قول چون آیت در خلال قصه احد نازل شد و محققان گویند که این مسارعت بتقدم کل
نیست بلکه بتقدم دل است و این نقل که از امیر المومنین صلوات الله علیه کرده اند مناسب است چه در ادای فرایض توجه تام می باید و اخلاص تا موجب مغفرت
شود و بی توجه قدم کل است نه قدم دل در بحر الحقایق آورده که بشتابید درین راه بقدم تقوی که تزکیه نفس است از اخلاق حیوانی و
از جز بین قدم بمقام قرب و جنت وصال رسیدن محال است و بشتابید بجائی که برساند شما را به بهشتی که از روی عظمت پهنای آن آسمانهاست
یعنی مانند آسمانها و زمینها صفت عرض زمین بهشت کرد جهت آنکه وصف طول او در فهم بشر نگنجد و در تفسیر کبیر آورده
که آسمانها طبق طبق سازند بحیثیتی که هر یک از ین طبقات سطحی باشد مؤلف از اجزای لا یتجزی و وصل کنند این طبقات را با یکدیگر تا همه طبق
واحد شوند عرض بهشت این مقدار تواند بود آماده شده است چنان بهشتی برای پرهیزکاران از شرک مرویست که رسول هرقل روم از حضرت
رسول صلعم پرسید که تو دلالت می کنی به بهشتی که عرض او عرض آسمانها و زمین است پس آتش کجاست آنحضرت فرمود سبحان الله روز که آید شب
کجاست یعنی هر گاه که فلک دوری می کند روز حاصل می شود در جانبی از عالم و شب در ضد آن جانب است پس همچنین بهشت در جهت علو است و آتش در
جهت سفل والله اعلم و رسوله اَلَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللّٰهُ
يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ آنانکه نفقه می کنند در آسانی و سختی مراد همه احوال است چه انسان بهیچ وجه خالی از سختی نیست یعنی بهر حال نفقه می کنند گفته اند
منفق اند در توانگری و درویشی یا صحت و مرض یا گرانی و ارزانی فرو خورندگان خشم را با وجود قدرت و عفو کنندگان از مردمان

خریدگان یا از کسی که بر ایشان ستمی کرده باشد و خدای تعالی دوست میدارد نیکوکارانرا و بهترین اقسام احسان آنست که نیکوئی کنند بجای
جمعی که با ایشان بدی کرده باشند و در تفسیر آورده که روزی ابی عبدالله حسین بن علی علیهما السلم با جمعی مهمانان بر سر خوانی نشسته بودند
خادمش با کاسهٔ آش گرم بمجلس درآمد و از غایت وحشت پایش بحاشیهٔ بساط برآمد و کاسه بر سر آنحضرت افتاد و بلت(?) و آش بر جای
مبارکش فرو ریخت امام از روی تادیب نه از روی تعذیب در وی نگریست بر زبان خادم جاری شد که والکاظمین الغیظ
آنحضرت فرمود که خشم فرو خوردم خادم گفت والعافین عن الناس شنید او گفت عفو کردم خادم گفت که والله یحب
المحسنین امام علیه السلم جواب داد که از مال خود ترا آزاد کردم و سوت(?) تو رمن(?) در مدت حیات والذین اذا فعلوا فاحشة
او ظلموا انفسهم ذکروا الله فاستغفروا لذنوبهم ومن یغفر الذنوب الا الله ولم یصروا علی ما فعلوا وهم
یعلمون والذین معطوفست بر الذین ینفقون و مضمون کلام آنکه منفقان دو طایفه اند یکی آنها که بصفت انفاق و حلم و عفو و احسان
موصوف اند دوم تایبان غیر مصر و ایشان آنانند که از روی متابعت هوای نفس چون کنند کاری ناشایست یا ستم کنند بر نفسهای خود
بمباشرت معاصی و نزد بعضی فاحشه کردار ناپسندیده است و ظلم گفتار ناستوده یا اول کبایر و آخر صغایر و بقول بعضی فاحشه ظلم خطا و
عمدیست یا زنا و آنچه مادون اوست از مقدمات آن چون نظر و لمس و معانقه و تقبیل و بر هر تقدیر بعد از آن فاحشه و ظلم یاد کنند عقوبت خدا یا عقاب
او را یاد کنند که چرا چنین کردی یا متذکر شوند وعده و مغفرت را که باستغفار بازبسته است پس آمرزش خواهند برای گناهان خود و کیست که بیامرزد
گناهان را استفهامست بمعنی نفی یعنی هیچ کس نیامرزد جرایم بندگان مگر خدای تعالی و اصرار نکرده اند بعد از استغفار بر آنچه از ایشان صادر شده
از معاصی یعنی دیگر بر سر آن فعل نرفته اند و ایشان که اصرار نکرده اند میدانند که عقوبت اصرار از عذاب گناه عظیم ترست نزول این آیه در
شان تماری بوده که زن صاحب جمال بخرما خریدن نزد وی آمد و نهاز(?) دل مرد کشش کرد و بهانهٔ خرمای خوبتر او را بگوشهٔ کاشانه برد و در کنار
کشید و بعد از وقوع قبله زن زبان نصیحت گشاد که اتق الله یعنی بترس از خدا و دامن پاک ملوث حرام آلوده مکن مرد از آن سخن از خوف الهی بر باد رفت(?)
و پشیمان شده فی الحال بحضرت رسالت پناه شتافت و صورت حال بعرض سید عالم صلی الله علیه وآله رسانید و فرمود که من درمیان
شما ام و شما چنین کارها می کنید حق تعالی برای تاکید امیدواری تایبان این آیه فرستاد و بعضی گویند که بعضی آمدند بحدیث پیغمبر صلعم از مومنان
و گفتند یا رسول الله گرامی تر بوده اند بنی اسرائیل بر خدای تعالی از ما چه ایشان اگر گناهی در شب می کردند کفارت آن صباح بر آستانهٔ خانه او
نوشته می بود که ببرینی(?) جو در را یا گوش خود را و چنین کن و چنین آنحضرت ساکت شد این آیه آمد بعد از آن آنحضرت فرمود که من خبر کنم شما را به
بهترین و این آیه را خواند این برای تسهیل این امتست که در بنی اسرائیل تشدید بود که استغفار را بدل از آن داشت اولئک جزاؤهم
مغفرة من ربهم وجنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها ونعم اجر العاملین آنگروه متقیان که مقدم مذکور
شده بودند پاداش ایشان آمرزش است از پروردگار ایشان و بوستانهای که میرود از زیر آنها یا اشجار آن جویها جاوید باشندگان
در آن و نیکو مزدیست مزد عمل کنندگان یعنی بهشت و جنت قد خلت من قبلکم سنن فسیروا فی الارض فانظروا
کیف کان عاقبة المکذبین و بدرستی که گذشته بود پیش از شما وقتها میان جهانیان از غم و شادی و رحمت و محنت و
دولت و نکبت که حق تعالی سنت نهاده بحدوث این وقایع یا اهل سنن طرایق و سنن شرایع باشد یعنی ایشان بودند و از برای انواع و نهایت بجهت
تکذیب انبیا علیهم السلم هلاک شدند پس بروید و سیر کنید در زمین و ببینید بلاد عاد و دیار ثمود و بیابان لوط پس بگیرید نظر عبرت که
بسبب انواع بچه گونه بود و آنست عاقبت کار تکذیب کنندگان هذا بیان للناس وهدی وموعظة للمتقین این کلام
که در قصه بدر و احد گذشت یا این شرح که از امم گذشته و وقایع روزگار دادیم سبب هویدا کردن حق است برای عاقبت مردمان

وزیادتی

وزیادتی بصیرت و پندی مشتمل بر رهبت و رغبت مر پرهیزکارانرا ولا تهنوا ولا تحزنوا وانتم الاعلون ان کنتم
مومنین و سست مشوید و ضعف مورزید چون در حرب احد خواجه عالم صلی الله علیه وآله بشعب درآمد ابو سفیان یا خالد ولید علم بجلد(?)
بر بالای کوه برده خواست که بر اهل شعب مطلع گردد و اصحاب را دغدغه بخاطر رسید و حضرت عزت تسلیهٔ ایشانرا آیت فرستاد که سستی
مکنید و اندوهناک مباشید از جراحات و مصیبات یا فوت غنایم و حال آنکه شما برترآیید بحسب مکان یا از روی محاربه بر ایشان مثلا بر
از ایشان مثلی دارید یعنی در جنگ بدر یا برتری شما آنست که کشتگان شما در صدر نعیم اند و از آن ایشان در قعر جحیم یا مقام شما در جنات عالیه خواهد بود
و از آن ایشان درک الاسفل و محلا آنست که این بشارتی بوده مومنانرا بغلبه و غلبه یعنی شما منصور و غالب خواهید بود در عاقبت
اگر هستید گرویدگان بوعده که حق فرموده که وان جندنا لهم الغالبون ان یمسسکم قرح فقد مس القوم قرح
مثله وتلک الایام نداولها بین الناس ولیعلم الله الذین امنوا ویتخذ منکم شهداء والله لا یحب
الظالمین اگر بشما رسید جراحتی و زحمتی پس بدرستی که رسیده است گروه کفار را در روز بدر مثل قرح و جرح شما و این روزها که از
زندگانی بر آنست میگردانیم آنرا میان مردمان روزی بدولت و عشرت گذرد و روزی بنکبت و عسرت فیوما علینا ویوما لنا
و این مداوله برای آنست که پند گیرند و برای آنکه ببیند خدای تعالی یا دانند اولیای وصبر آنانرا که در دین اند و برای آنکه فرا گیرد و از شما گواهان یعنی
گواهی دیگر باشید که در معرکه جهاد کدام جان فدا کرده و که روی گریز آورده و معلومست که کرار غیر فرار امیر المومنین است علیه السلم
که در هیچ معرکه روی نگردانید و مغلوب نشد بلکه غالب کل غالب بود در هر محاربه و مقاتله و خدای تعالی دوست نمیدارد ستمکارانرا
که شرک آرند یا جماعتی که بوجه از معرکه روی گردانند ولیمحص الله الذین امنوا ویمحق الکافرین و فایدهٔ دیگر در مداوله آنست
که پاک گرداند خدای تعالی مومنانرا از گناه چه بلاها که باهل ایمان میرسد مکفر ذنوب ایشانست و دیگر آنکه در نقصان افکند و هلاک
سازد کافرانرا ام حسبتم ان تدخلوا الجنة ولما یعلم الله الذین جاهدوا منکم ویعلم الصابرین آیا پندارید
آنکه در آیید به بهشت و ندانسته خدای تعالی آنهارا که جهاد کردند از شما و ندانسته باشد صابرانرا بر فرمان رسول و صبار از زخم و مصائب
و وقوع نوایب محض بحث آنست که بحیثیت مجاهد و برحمت شاهد نتوان رسید ولقد کنتم تمنون الموت من قبل
ان تلقوه فقد رأیتموه وانتم تنظرون و بدرستی که شما بودید که از روی اشتیاق و ارادت آرزو می بردید مرگ یعنی
شهادت پیش از آنکه شاهد کنید اسباب آنرا که حرب است پس بتحقیق دیدید آنچه می طلبیدید از مقاتلهٔ کفار و حال آنکه شما می نگریستید
بیاران و برادران شما که مقتول می شدند یا نظر میکردید در پیغمبر صلی الله علیه وآله و او را تنها گذاشته در خلاص خود میکوشیدند
آورده اند که چون حضرت رسالت صلی الله علیه وآله زخمی که از عبدالله بن قمیه خورده بود و در میان کشتگان نهان شده ابن قمیه بعد از آن حرکت
شنیع آواز شوم برکشید که محمد را بقتل آوردم و بعضی گویند که ابلیس لعین صدای الا ان محمدا قد قتل در میان خاص و عام انداخت
قومی از ضعفای اسلام خواستند که رجوع بعبدالله ابی کنند و التماس کنند از ابو سفیان که برای ایشان خط امان بستاند و قومی دیگر گفتند
و بعضی از اهل نفاق میگفتند که چون محمد کشته شد بیایید باز گردیم بدین اول خود و انس بن النضر که عم انس مالک بود این بشنید و گفت ای قوم
اگر محمد کشته شد خدای محمد کشته نشده و حیات شما بچه کار می آید بعد از رسول الله صلی الله علیه وآله پس قتال کنید بر آنچه او قتال میکرد و کار
و در این اثنا کعب بن مالک آواز برداشت که یا معاشر المسلمین اینک رسول الله بشارت باد شما را و گفت که اول شناختم رسول الله را صلعم
از چشمهای مبارکش که در زیر مغفر چون زهره درخشان بود و بعد از آن شناختم بعد از آنکه منهزمان از ملامت میکردند که چرا فرار بر قرار اختیار
کرده و پشت بر میدان کارزار آورده ایشان زبان عذر گشوده گفتند که ما آوازهٔ قتل تو شنیدیم روزگار بر ما شوریده شد و

از غایت ترس بگریختیم و عثمان بعد از سه روز پیدا شد حضرت عزت دفع عذر ایشان را آیت فرستاد که وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ
قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقِبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ
شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ منت نهند نیست محمد مگر رسولی و از پیش وی رسولی که گذشته اند پیش از وی رسولان
و این عالم را بدرود کرد و پس اگر پیغمبر این پیغمبر کشته شود و از شکر دین شما بر پاشنهای خود یعنی ترک جهاد میکنید یا مرتد می شوید و هر که
برگردد و پس پا زود بازگردد یا ترک جهاد کند و پس زیان نرساند بدان برگشتن خود خدا را چیزی زیرا که او دور است از مضار و منافع و برود
روا نیست و زود باشد که جزا دهد خدای تعالی سپاس دارندگان را وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ كِتَابًا
مُؤَجَّلًا وَمَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الْآخِرَةِ نُؤْتِهِ مِنْهَا وَسَنَجْزِي الشَّاكِرِينَ و نشاید
و نبود هیچ نفس را که بمیرد مگر بمشیت خدا و فرمان او نوشته است خدای تعالی این حکم را در لوح محفوظ نوشتنی زمان او پدید کرده و آن اجل است که
کس پیش از آن نمیرد و از آن نیز در نگذرد و در این آیت تحریض مسلمانانست بر جهاد و دلیر ساختن ایشان در معرکه مقاتله با اهل عناد چه
هر که داند که عمر او مقرر و اجل او مقدر است هر آینه دلیر خواهد شد در مبارزت معارک و شروع در مهالک آورد و آمده از امیر المؤمنین
صلوات الله علیه پرسیدند که چونست که در هیچ معرکه آثار خوف از بشره مبارک تو ظاهر نمی شود و جواب فرمود این دو فرموده را
أَيَّ يَوْمَيَّ مِنَ الْمَوْتِ أَفِرُّ يَوْمَ مَا قُدِّرَ لَمْ أَخْشَى الرَّدَى وَإِذَا قُدِّرَ لَمْ يُغْنِ الْحَذَرُ یعنی کدام از این دو روز از مرگ
بگریزم روزی که تقدیر نشده یا روزی که تقدیر شده روزی که تقدیر نشده نترسم هلاک را و از مرگ اندیشه ندارم و هرگاه تقدیر شده
فایده ندارد حذر و بی نیاز نمیکند از او و هر که میخواهد بجهادی که میکند پاداش این جهان را بدهیم او را از دنیا آنچه مقدر کرده ایم و هر که خواهد
باعمال خود جزای آنجهان را بدهیم او را آنچه خواهد و آرزو برد در بهشت و زود باشد که پاداش دهیم شکرگویندگان را بنعمت جهاد و
وَكَأَيِّنْ مِنْ نَبِيٍّ قَاتَلَ مَعَهُ رِبِّيُّونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا
اسْتَكَانُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ و چند از پیغمبران یعنی بسیار پیغمبر که در راه حق مقاتله و کارزار کرده با او بودند بسیار فرزانه
ربی نام سپاهی است که کم از هزار نباشد و مرویست که ربیون سپاهی است که ده هزار کس باشند و این روایت از ابی جعفرست علیه السلام و ابن عباس
رحمهما الله یا ربی منسوب برب است یعنی فقها و علما و حکما گفته اند و اتقیا با پیغمبران خود بودند پس سستی نورزیدند این پیغمبران و اصحاب ایشان بچه
با ایشان رسید از محنتها در جهاد کفار و ضعیف نگشتند از حرب بسیاری و فروتنی نکردند با دشمنان تعریض منهزمانست و بهانه که التجا به
ابی بنو دو از ابوسفیان خط امان می طلبیدند و خدای تعالی دوست میدارد صابران را در جهاد وَمَا كَانَ قَوْلَهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا رَبَّنَا
اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَإِسْرَافَنَا فِي أَمْرِنَا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَانْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ و نبود قول ربیان بعد از قتل نبی
ایشان اگر واقع شد مگر آنکه گفتند ای پروردگار ما بیامرز از برای گناهان ما را که سبب منع نصرت و قتل صاحب دعوت ما بود
و درگذار از حد درگذشتن ما را در کار ما و استوار دار قدمهای ما در وقت مقاتله با اعدای دین و یاری ده ما را بر گروه کافران این
تعلیمی و تادیبی است که حضرت حق میفرماید اهل جهاد را اگر ادب محاربه با اعدای دین آنست که با دوست گریزند و خالصاً لوجه الله کارزار
کنند خواه صاحب دعوت شهادت دریابد فَآتَاهُمُ اللَّهُ ثَوَابَ الدُّنْيَا وَحُسْنَ ثَوَابِ الْآخِرَةِ وَاللَّهُ يُحِبُّ
الْمُحْسِنِينَ پس داد خدای تعالی ایشان را برکت دعا و استغفار بسبب صبر بر مقاتله کفار پاداش این عالم یعنی نصرت بر دشمنان و یافتن
غنایم و دیگر عطاها کرد ایشان را نیکوئی پاداش آن عالم یعنی نعیم بهشت یا رضا و لقا که مقام قربست و خدای تعالی دوست دارد نیکوکاران را
یعنی صابران را و امروز نزد محققان ثواب دنیا و لذت آخرت عرض است از هر دو توجه بازگردد کار رهرو چه برکار او را در همه را

وارد

وارد چنانچه در حدیث وارد و واقع شده که دلهای خلایق بر سه گونه است بعضی مشغولند بدنیا و بعضی بعقبی و بعضی بمولی اما قلوبی که
مشغول اند بدنیا پس ثمر آنها رایست شدت و عقوبت و بلا و اما دلهایی که اشتغال دارند بامور آخرت ثمر ایشان رایست علو درجات و اما
دلهایی که برضای مولی ساخته اند پس ثمر ایشان را زیست دنیا و عقبی و مولی يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تُطِيعُوا الَّذِينَ كَفَرُوا
يَرُدُّوكُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ ای گروه گرویدگان اگر فرمان برید کافران را از ایشان جمعی است که از ابوسفیان
طلب امان می کردند و امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که در شان منافقانست که بمومنان میگفتند که چون پیغمبر کشته شد و رفت و ملت
و ابوسفیان استعلا یافت شما را دیگر باره بدین خود رجوع باید کرد و حق تعالی میفرماید که اگر فرمان منافقان کار کنید باز گردانند شما را بر پاشنهای
شما یعنی بکفر باز برند پس آنگاه گردید شما زیان کار در هر دو سرای زیانی بالاتر از آن نمی باشد که کفر را بر ایمان اختیار کنید و نیران را بر جنان پس فرمان
دشمنان نبرید بَلِ اللَّهُ مَوْلَاكُمْ وَهُوَ خَيْرُ النَّاصِرِينَ بلکه بدانید که خدای تعالی یار و دوست و مددکار شماست
پس از کفار دوستی مکنید و نصرت از غیر مجوئید سَنُلْقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ بِمَا أَشْرَكُوا
بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَمَأْوَاهُمُ النَّارُ وَبِئْسَ مَثْوَى الظَّالِمِينَ زود باشد که در افکنیم در
دلهای کافران ترس و بیم و حق سبحانه و تعالی هم در روز احد ترس در دل کفار افکند که با وجود ظفر و غلبه بجهتی ترک قتال کردند و
بازگشتند و آورده اند که مکه خوف تمام داشتند که مبادا لشکر اسلام از عقب بیایند و در حدیث وارد و واقع است که حق سبحانه و تعالی کیما او را
رعب و ترس در دل کفار می افکند و القای رعب بسبب آن بود که ایشان شرک آوردند بخدای تعالی و انباز گرفتند آنچیز را که نفرستاده است
خدای تعالی بانباز آن حجتی و برهانی یا ایشان را عذری بودی غرض نفی حجت است چه اگر حجتی بودی فرو فرستادی و جای ایشان آتش
دوزخ است و بد جایگاهی است ستمکاران را وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ وَعْدَهُ إِذْ تَحُسُّونَهُمْ بِإِذْنِهِ
حَتَّىٰ إِذَا فَشِلْتُمْ وَتَنَازَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ وَعَصَيْتُمْ مِنْ بَعْدِ مَا أَرَاكُمْ مَا تُحِبُّونَ مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا
وَمِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الْآخِرَةَ ثُمَّ صَرَفَكُمْ عَنْهُمْ لِيَبْتَلِيَكُمْ وَلَقَدْ عَفَا عَنْكُمْ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَلَى
الْمُؤْمِنِينَ و هر آینه راست کرد خدای تعالی وعده خود را از برای شما در باب ظفر چه آن ظفر مشروط بصبر بود که اگر صبر میکردید مظفر
بودید چون ترک صبر کردید مغلوب شدید چه فرمود که بَلَىٰ إِنْ تَصْبِرُوا و صحیح حاکم از ابن عباس رضی الله عنه نقل میکند که خدای
تعالی در هیچ موطنی پیغمبر خود را صلی الله علیه و آله این نصرت نکرد که در احد جمعی بر این سخن انکار کردند ابن عباس گفت که میان من و خدای تعالی
میکویم که فرمود وعده نصرت مر شما راست شد آن هنگام که میکشتید کافران را از روی شتاب زیرا که حس قتل است بروجه
استیصال و سرعت و این کشتن بخواست خدای تعالی بحکم او بامعونت او در اول روز ظفر شما را بود تا آنگاه که بد دل شدید و مخالفت
کردید در کار حرب و عاصی شدید در امیر خود عبدالله بن جبیر و سخن پیغمبر را صلی الله علیه و آله گوش نکردید و ترک مرکز گرفتید
پس مبتلا شدید بمغلوبیت پس از آنکه نمود شما را آنچه دوست میدارید از نصرت و غنیمت از شما کسی باشد که دنیا طلبد یعنی غنیمت و نام طلبند و آن طایفه بودند
که پای از حیز امر و مرکز فرمان بیرون نهادند و بر غارت و اخذ غنیمت اقبال نمودند و از شما هست آنکس که خواهد رستگاری آخرت و سعادت
شهادت و این گروهی بودند که بر مرکز ثبات قدم ورزیدند تا وقتی که بعضی شربت شهادت چشیدند مثل حمزه رضوان الله علیه
تا هفتاد کس که این چنین با بقیه اصحاب رضی الله عنهم اجمعین و بعضی دیگر بشربت ظفر و نصرت فایز شدند مثل امیر المؤمنین صلوات الله علیه تا چهار ده کس
که سابقا سمت ذکر یافتند از مهاجر و انصار باز شما را باز داشت و روی شما را گردانید از قتل کافران بعد از غلبه شما بر ایشان تا بیازماید
شما را یعنی معامله آزماینده کند تا عیار صبر شما را بر محک نقد آشکارا کند و بدرستی که عفو کرد و درگذرانید از شما که بقوم مخالفت کردید

نکشتند و مستاصل نکردانیدند و خداوند سبحانه و تعالی خداوند فضل و رحمتست بر کرویدکان از جمله فضل او آنکه شما را بتمامی هلاک کرد

إِذْ تُصْعِدُونَ وَلَا تَلْوُونَ عَلَىٰ أَحَدٍ وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فِي أُخْرَاكُمْ فَأَثَابَكُمْ غَمًّا بِغَمٍّ
لِكَيْلَا تَحْزَنُوا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا مَا أَصَابَكُمْ وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ آن هنگام که دور میرفتید در هزیمت
تا ببالای کوه میکریختید و نمی ایستادید و التفات نمیکردید بهیچکس از مردمان یا نمی نگریستید بکسی که آن رسول الله است صلی الله علیه و آله
و شما را میخواند از عقب شما و میفرمود که ارجعوا الی عباد الله فانی رسول الله یعنی بسوی من باز کردید ای بندکان
خدای که منم رسول الله و شما اجابت نمیکردید پس شما را مکافات کرد خدای تعالی غمی بعد از غمی که غم خبر قتل پیغمبر است و غم دیگر شهادت و
جراحت بعضی از اصحاب یا یکی هزیمت و یکی فوت غنیمت و از پاداش داد شما را تا معتاد شوید بصبر کردن در شداید و دیگر تا اندوهکین
نکردید بر آنچه از شما فوت شده از فتح و غنیمت و نه اندوه خورید بر آنکه بشما رسید و از قتل و جراحت و هزیمت و خدای تعالی داناست بآنچه
شما میکنید از ثبات قدم و هزیمت ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِ الْغَمِّ أَمَنَةً نُعَاسًا يَغْشَىٰ طَائِفَةً مِنْكُمْ وَطَائِفَةٌ
قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ يَقُولُونَ هَلْ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ
لِلَّهِ يُخْفُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ مَا لَا يُبْدُونَ لَكَ يَقُولُونَ لَوْ كَانَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَا قُتِلْنَا هَاهُنَا قُلْ
لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَىٰ مَضَاجِعِهِمْ وَلِيَبْتَلِيَ اللَّهُ
مَا فِي صُدُورِكُمْ وَلِيُمَحِّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ پس فرستاد خدای تعالی بر شما از پس اندوه
و ملال امنی و آرامشی و آنچه بود خوابی سبک که می پوشید یعنی در می یافت کروهی را از شما که مومنان حقیقی بودند بمرتبه نزدیک بود که از اسب بر زمین
افتند و منافقان از خوف چنانچه قریب بآن بود که عقلهاشان بپرد و فایده نعاس عود قوت ایشان بود و دفع کلال از ایشان
و ایمن شدن ایشان از خوف چه با خوف خواب نمی باشد و کروهی دیکر که منافقان بودند بدرستی که در غم افکنده بود ایشان را نفسهای
ایشان کمان میبردند بخدای تعالی کمانی ناروا و ناسزا کمانی را که اهل جاهلیت را می بود که مهم محمد صلعم باتمام نخواهد رسید میکفتند آیات
را بر سبیل انکار یعنی ما را نیست از کار ظفر و نصرت که وعده داده بود هیچ چیز یعنی طمع غلبه داشتیم بر لشکر ابو سفیان و میسر نشد و قولی آنست
که این قول ابن ابی منافق است نزد تشیر و اصحاب ثیابت که در جواب بنو الخزرج گفت هَلْ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ یعنی ما را در کار ایشان
هیچ اختیاری نیست گفتیم از مدینه بیرون مروید سخن ما را قبول نکردند بکو بدرستی که همه کارها از هزیمت و غنیمت مر خدایراست و فرمان اوست
نهان میدارند منافقان در نفسهای خویش از شکوک و شبهات آنچه آشکارا نمی توانند کرد برای تو بجهت خوف از شمشیر مسلمانان تا کشف
غطاء و رفع حجاب از افعال قبیحه و نیات فاسده ایشان می کویند در خلوت با یکدیکر اکر بودی ما را از کار خود چیزی یعنی ظفر و نصیبی
اکر دین ما بر حق بودی اینجا کشته نمی شدیم یعنی اصحاب ما مقتول نکشت و هزیمت ما را نمی یافت بکو اکر می بودید ای منافقان در خانهای
خود و نمیخواستید که با ما بیرون آیید هر آینه بیرون آمدندی از میان شما آنانکه در ازل نوشته شده است بر ایشان کشته شدن بسوی
کشتن کاه خود یا اکر شما تخلف می کردید هر آینه مومنان که خدای تعالی قتل کفار بر دست ایشان مقدر ساخته است بیرون می آمدند
بمعارک حرب و مصارع اهل شرک پس خطاب با مومنان میفرماید که بعد از چنان غمی و المی که داشتید امنی و آرامی بر شما فرستاد تا بجود
او واثق باشید و برای آنکه ظاهر کرداند خدای تعالی آنچه در سینهای شماست از اندیشها و دیکر تا پاک و خالص سازد آنچه در دلهای
شماست از نیتها و عزیمتها و خدای تعالی داناست بآنچه در سینها باشد از اسرار و خفیات إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَقَى
الْجَمْعَانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا وَلَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ بدرستی آنکسانی

که روی بکردانیدند از شما بهزیمت رفتند آن روز که روی برروی آورده بودند دو کروه یعنی مسلمانان و کافران در حرب احد جز این نیست
که بلغزانید ایشان را شیطان یا از ایشان طلب زلل کرد و فرمان وی بردند بشامت بعضی از آنچه کرده بودند یعنی مخالفت امر رسول الله صلعم
و بدرستی که خدای تعالی درکذرانید از ایشان کناه را بجهت توبه و اعتذار ایشان بدرستی که خدای تعالی آمرزکار است بردبار است تعجیل نکند
در عقوبت کناهکاران يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ كَفَرُوا وَقَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ إِذَا ضَرَبُوا
فِي الْأَرْضِ أَوْ كَانُوا غُزًّى لَوْ كَانُوا عِنْدَنَا مَا مَاتُوا وَمَا قُتِلُوا لِيَجْعَلَ اللَّهُ ذَٰلِكَ حَسْرَةً فِي قُلُوبِهِمْ وَاللَّهُ
يُحْيِي وَيُمِيتُ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ای کروه کرویدکان مباشید مانند کسانی که کافر شدند یعنی منافقان و کفتند
برای برادران کشته و مرده خود از منافقان نسبی یا نسبی چون برفتندی در زمین برای تجارت و بمردندی یا بودندی غازیان و جهاد
کنندکان و کشته شدندی اکر بودندی نزد ما و بسفر غزو نرفتندی نمردندی در آن سفر و کشته نکشتندی در آن حرب پس
شما ای مومنان مخالفت ایشان کنید درین قول تا کرداند خدای تعالی آن مخالفت شما را یا کمان ایشان که اکر با ما بودندی نمی
شدندی دریغی و اندوهی در دلهای ایشان و خدای تعالی زنده میدارد در حضر و تدبیر و او می میراند در سفر و حرب و خدای تعالی
بآنچه شما میکنید ای کروه کرویدکان از صبر و ثبات بیناست وَلَئِنْ قُتِلْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ مُتُّمْ لَمَغْفِرَةٌ مِنَ
اللَّهِ وَرَحْمَةٌ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ و بخدا اکر شما کشته شوید در راه خدای که جهاد است یا بمیرید در خشنودی خدای هر آینه آمرزش
بر آیت آمرزش از خدای عز و جل و بخشایش او بهترست از آنچه کافران فراهم می آرند از متاع غرور وَلَئِنْ مُتُّمْ أَوْ قُتِلْتُمْ لَإِلَى
اللَّهِ تُحْشَرُونَ و اکر بمیرید ای مومنان با خشنودی حق تعالی یا کشته شوید در کارزار هر آینه بسوی خدای تعالی که معبود شماست
حشر کرده شوید پس چون رجوع بجانب اوست و فراخور آن جزا خواهد داد نیک را نیک و بد را بد پس بطاعت کوشید و در جهاد
کوشش نمودن و روی از متاع فانی کردانیدن و برای باقی آوردن نسبت ندارد و درین معنی این ابیات فرموده ابو عبد الله
حسین بن علی ابی طالب علیهم الصلوة و السلم وَإِنْ تَكُنِ الدُّنْيَا تُعَدُّ نَفِيسَةً فَدَارُ ثَوَابِ اللَّهِ أَعْلَى وَأَنْبَلُ
وَإِنْ تَكُنِ الْأَبْدَانُ لِلْمَوْتِ أُنْشِئَتْ فَقَتْلُ امْرِئٍ بِالسَّيْفِ فِي اللَّهِ أَفْضَلُ وَإِنْ تَكُنِ الْأَرْزَاقُ قِسْمًا
مُقَدَّرًا فَقِلَّةُ حِرْصِ الْمَرْءِ فِي الْكَسْبِ أَجْمَلُ وَإِنْ تَكُنِ الْأَمْوَالُ لِلتَّرْكِ جَمْعُهَا فَمَا بَالُ مَتْرُوكٍ بِهِ
الْمَرْءُ يَبْخَلُ یعنی و اکر باشد دنیا از آن قبیل که او را نفیس شمارند پس مقرر است که خانه جزاء الهی از آن اعلی و اعظم است و اکر
بدنها از برای مرک مخلوق شده اند و این امر واقعی است پس کشته شدن مرد بشمشیر در راه خدای تعالی افضل و بهترست و اکر ارزاق
قسمت شده و مقرر مقدر پس قلت حرص مرد در کسب و جهد نیکوترست و اکر چنانچه جمع اموال از برای ترکست پس چه حالت حرص
را اکر ترک کرده خواهد شد بآن مرد یعنی ترک آن خواهد کرد و بخیلی نماید و بصرفش حرف کند فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ
وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ
فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ پس بخشایشی که ترا رسید از حضرت حق تعالی
نرم کشتی برای منهزمان احد نزول آیه در آن وقت بود که حضرت رسالت صلعم بعد از مراجعت اهل هزیمت با ایشان تغلیظ و تشدید
نفرمود بلکه مراسم دلجویی و لوازم خوش خویی بر نسبت جماعت رعایت نمود حق تعالی میفرماید که نرم سخنی و نیکو خویی تو برحمت
می بود و اکر می بودی تو زشت یا سخت کوی یا جفا کننده و سخت دل و نامهربان هر آینه اصحاب تو پراکنده شدندی از نزدیک تو
و با تو نیارمیدندی پس درکذار از ایشان و عفو کن تقصیری که در خدمت تو کرده اند و آمرزش خواه از من برای ایشان تمامی

را که در ادای حقوق من ورزیده‌اند و مشاورت نمای با ایشان در کاری که از حق تعالی دران حکم جزم صادر نشده تا بدان خوش
حال شوند و اطمینان یابند و بدانند ایشان را نزد آنحضرت قدری و وقعی و اعتباری هست و آن موجب الفت است کلبی گوید مشاورت مخصوص
بود با مور محاربه و مقاتله با کفار و چون قصد کاری کردی بعد از مشورت پس توکل بر خدای تعالی کن نه بر مشاورت بدرستی که خدای
تعالی دوست میدارد توکل کنندگان را متوکل حقیقی کسی است که از غیر حق نترسد و جز او امید وار نباشد ان ینصرکم الله
فلا غالب لکم وان یخذلکم فمن ذا الذی ینصرکم من بعده وعلی الله فلیتوکل المؤمنون
اگر خدای تعالی شما را نصرت دهد چنانچه در حرب بدر واقع شد پس نباشد غلبه کننده بر شما و اگر فرو گذارد شما را چنانکه در جنگ احد
وقوع یافت پس کیست آنکه یاری دهد شما را پس از فرو گذاشتن او و بر کرم خدای باید که توکل کنند باور دارندگان وما کان لنبی
ان یغل ومن یغلل یأت بما غل یوم القیمة ثم توفی کل نفس ما کسبت وهم لا یظلمون و نباشد و روا
نبود هیچ پیغمبر را آنکه خیانت کند در غنیمت بعضی از قوای صحابه از پیغمبر صلعم درخواست می نمودند که ما را از هر غنیمت که بیابد زیاده از حصه ضعفا بدهد
پس آیت آمد که خیانت پیغمبر در قسمت غنایم روا نیست و گویند از غنایم بدر گلیمی یا قطیفهٔ سرخ رنگ گم شد و جمعی سیه گلیمان از روی نفاق نسبت آن
بسید علی الاطلاق صلی الله علیه واله کردند حق تعالی ذمت حبیب خود را خصوصا و ذمت جمیع انبیا عموما ازین خیانت بری گردانید و فرمود که
هیچ پیغمبر در غنیمت و غیر آن خیانت نکند چه نبوت و خیانت با هم جمع نشود و هر که خیانت کند مطلقا خصوصا در غنایم بیاید فردا و آنچه دران
خیانت کرده است بیارد و آنچیز را که دران خیانت کرده بر گردن روز رستخیز و علی رؤس الاشهاد بدان فضیحت شود اگرچه سوزنی
یا رشته باشد در اخبار آمده که شخصی بعد از قسمت غنیمت ریسمانی کهنه که قبل از غنیمت برداشته بود نزد حضرت رسالت صلی الله علیه واله آورد
آنحضرت از او قبول نکرد و فرمود که نگاه دار تا در قیامت بیاری پس تمام داده شود در آن روز هر نفسی را جزای آنچه کرده باشد از خیر و شر و ایشان
ستم کرده نشوند در وقت جزا افمن اتبع رضوان الله کمن باء بسخط من الله ومأویه جهنم
وبئس المصیر آیا آنکه پیروی کند خشنودی خدای را و ترک غلول کند یعنی باشد همچو کسی که بازگردد بخشمی از خدای تعالی بسبب خیانت
و آرامگاه او دوزخ باشد و بد جای بازگشتست دوزخ هم درجات عند الله والله بصیر بما یعملون انبیا و
اهل امانت که تابع رضوان حق اند خداوندان پایه‌های بلند اند یا مر ایشان را ست در جهای نزدیک خدای تعالی و حق جل و علا بیناست بانچه میکنند
مردمان از امانت داری و خیانت گذاری لقد من الله علی المؤمنین اذ بعث فیهم رسولا من انفسهم
یتلوا علیهم ایاته ویزکیهم ویعلمهم الکتاب والحکمة وان کانوا من قبل لفی ضلال مبین
هر آینه بتحقیق منت نهاد خدای تعالی بر گروندگان چون فرستاد در میان ایشان پیغمبری هم از ایشان یعنی از آدمیان میخواند بر ایشان
آیتهای قرآن یا نشانهای توحید و پاک میکند ایشان را از دناءس مقتضیات طبیعت و نجاسات بتابع احکام شریعت یا زکوة از ایشان فرا
میگیرد و یا کار ایشان بصلاح می آرد یا بر پاکی ایشان گواهی میدهد و می آموزد ایشان را کتاب یا معارف شرعیه و حدیث یا معارف عقلیه
و بدرستی که بودند همه مردمان پیش از بعث رسول در گمراهی هویدا نه حق را میدانستند و نه از باطل دوری توانستند اولما اصابتکم
مصیبة قد اصبتم مثلیها قلتم انی هذا قل هو من عند انفسکم ان الله علی کل شیء قدیر آیا هرگاه بشما
رسد مصیبتی یا سختی از هزیمت و قتل و جراحت از عادی و حال آنکه رسیده بودید از ایشان دو چند آن یعنی فیه بودید از کافران دو
برابر چه ایشان در احد هفتاد تن را از شما کشتند و شما در بدر هفتاد تن را کشته بودید و هفتاد تن را اسیر کرده و با وجود این گفتید از
روی تعجب این از کجا بما رسید و ما مسلمانانیم و پیغمبر خدا در میان ماست گو این که شما را پیش آمد هم از نزدیک شماست که نافرمانی

کرده

کرده و از مدینه بیرون آمدید یا ترک مرکز نموده روی بطلب غنیمت آوردید و مرویست از امیر المؤمنین و ابی جعفر محمد الباقر صلوات الله
علیهما که در روز بدر حکم بقتل اسیران شده بود و اصحاب راضی نشدند که اسیران کشته شوند تا حکم الهی چنان در رود یافته بود
که اگر کشته شوند ایشان را و بفدا راضی شوند در آینده بعوض ایشان اصحاب کشته شوند ایشان این را قبول کردند که حالا منتفع میشویم و چون
کشته گردیم شهید باشیم پس این قتل از نزد ایشان شده باشد بدرستی که خدای تعالی بر همه چیزی از فتح و غنیمت و قتل و هزیمت توانا است
وما اصابکم یوم التقی الجمعان فباذن الله ولیعلم الذین نافقوا وقیل لهم تعالوا قاتلوا
فی سبیل الله او ادفعوا قالوا لو نعلم قتالا لاتبعناکم هم للکفر یومئذ اقرب منهم للایمان
یقولون بافواههم ما لیس فی قلوبهم والله اعلم بما یکتمون و آنچه بشما رسید از مکروهات طباع شما در آن روز
که لشکر ابوسفیان با سپاه مومنان روی بروی آوردند بعلم الهی بود یعنی علم خدای تعالی احاطهٔ آن کرده بود یا عقوبتی بود از جانب
حق تعالی نسبت با ایشان بسبب گناهی که از ایشان بوقوع آمده بود که ترک امر رسول الله صلی الله علیه واله کرده بودند چه مراد از اذن اینجا
اباحت نیست چنانچه ظاهر این کلام است والا لازم آید اذن در معاصی که آن کشتن کافر مسلم را اذن بر حق تعالی روا نیست و تا تمیز دهد مؤمنان
آنرا که نفاق ورزیدند یعنی مؤمن از منافق ممتاز باید و گفته شد مر ابن ابی و اصحاب او را در وقت بازگشتن و رجوع ایشان از راه
مدینه که بیایید و از حرب بازگردید و بجدی تمام کارزار کنید با مشرکان در راه خدای تعالی یا دفع کنید شر کافران که دایم
قتل و غارت اهل مدینه دارند گفتند اگر مراسم آئین حرب دانستیم متابعت می کردیم شما را یا اگر دانیم که اینجا جنگ خواهد بود می آییم با جنگ واقع
نخواهد شد محمد صلی الله علیه واله با اقربای خود صلح خواهد کرد این منافقان بسوی کفر از روزی که این سخن گفتند نزدیکترند که بسوی ایمان
یا با اهل کفر اقرب اند در یاری دادن که با اهل ایمان می گویند بزبانهای خود آنچه نیست در دلهای ایشان یا آنکه بزبان میگفتند که حرب نخواهد بود
در دلهای ایشان آن بود که جنگ واقع شود یا بزبان اظهار اتباع رسول صلعم میکردند و در دل منکر بودند و خدای تعالی داناترست بآنچه
منافقان می پوشند از کید و حقد و عداوت الذین قالوا لاخوانهم وقعدوا لو اطاعونا ما قتلوا قل فادرؤا
عن انفسکم الموت ان کنتم صادقین این منافقان آنانند که از روی جهل یا بجهت قرب جهال گفتند از برای اشکال خود یا اقربا و هم
نسبان خود که در احد شهید شده بودند و حال آنکه این گویندگان نشسته بودند در خانهای خود و باز ایستاده از قتال اگر فرمان بردار
گرویدی ما را آن برادران در انصراف از راه و سکون در مساکن خود کشته نمی شدند چنانچه ما نشدیم بگو ای محمد که اگر اختیار مرگ بدست شماست
پس دفع کنید از نفسهای خود مرگ را اگر هستید شما راست گویان که حذر دفع قدر میکند و در کشاف آورده که منافقان که این سخن گفتند
هفتاد تن از ایشان از مرگ رسید ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون فرحین
بما اتیهم الله من فضله ویستبشرون بالذین لم یلحقوا بهم من خلفهم الا خوف علیهم ولا هم یحزنون
و مپندارید آنانرا که بصدق نیت کشته شده اند در راه خدای تعالی که ایشان مردگانند ابن عباس رضی الله عنهما نقل کرده که حضرت
رسالت صلعم صحابه را گفت که چون برادران روز احد شهید شدند حق تعالی جانهای ایشان را در اجواف مرغان سبز بال جای داد که در جوار
بهشت طواف کنند و بر شاخهای طوبی آشیان سازند و از جویبار فردوس آب خورند و بوقت استراحت خوابگاه ایشان قنادیل
زرین باشد در سایهٔ پایهٔ عرش آویخته و ایشان میگویند خداوندا که خبر دهد یاران و برادران ما را ازین دولت که یافته ایم تا رغبت
ایشان بجهاد زیاد گردد حق تعالی برای تعریف حال ایشان این آیه را ارزانی فرمود که شهدا را مرده مپندارید بلکه ایشان زندگانند
نزدیک پروردگار ایشان بدان معنی که هر سال ثواب غزوه و فتحی بدیشان میرسد یا خاک ایشان را نمی خورد یا نمی شویند ایشان را چون

وليعلم المؤمنين

سایر مردگان یار و سلام زایران می‌کنند یا به دستور زندگان روزی داده می‌شوند از میوه‌های بهشت در حالی که شادمانند بدانچه
که عطا کرده است خدای تعالی بر ایشان از فضل خویش که آن دولت خشنودی حق است و با انواع راحات و لذات متلذذند که فوق آن متصور نیست
جعفر بن ابی طالب رضوان الله علیه که در جنگ موته شهید شد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرمود که من بنمودند که جعفر در بهشت
عدن دو بال مرصع دارد که با ملائکه در هوای بهشت طیران می‌کند با اصناف نعمات طبرسی رحمه الله در تفسیرش آورده که بعضی حدیث
روح را منکرند و میگویند که روح عرض است پس جایز نیست تنعم تواند کرد و لیکن این قول صحیح نیست زیرا که روح جسمی است رقیق هوائی
ماخوذ از ریح و دلیل برین آنکه بیرون میرود از بدن و بسوی او بازمی‌آید و بالاشک بدن حساس فعال است در تفسیر آورده که چون
جواهر قدسی با نوار الوهیت شوقی پدید آید ذوات ایشان از لمعات معارف ربانی مستنیر گردانند پیر ذو نون اشاره به آنست و پس از آنها
که نور و مصدر رحمت ناظر شوند و درین عبارت از آنست که بحسب واقع ابتهاجی زیاده از وصول بمقام وصال و سرتی افزونتر از نظر
بجمال وجه کریم نمی‌تواند بود و مسرور می‌شوند ببشارت یا شادی می‌کنند بآنانی که هنوز در نرسیده‌اند با ایشان از پس ایشان و امید
میدارند که بدیشان رسند و در کرامت با ایشان شریک باشند یا شادی ایشان بآنست که بر احوال اخرویه صاحب وقوف شده
یقین میدانند که هیچ ترسی نیست بر ایشان از آنچه در پیش ایشان خواهد بود و نباشند که اندوهناک گردند بر مفارقت دنیا و آنچه در و گذارند
یَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةٍ مِنَ اللهِ وَفَضْلٍ وَأَنَّ اللهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ شادمانی می‌نمایند بر رحمتی که فایض شده است
از خدای بر ایشان یعنی ثواب اعمال و افزونی بران نعمت بقدر استحقاق باشد و فضل آنچه زیاده بران به بنده ارزانی دارد و بدرستی که رنج
وا رسد شهیدان بآنکه خدای تعالی ضایع نکند اجر کار مومنان موحد و مجاهد را اَلَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلهِ وَالرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ
الْقَرْحُ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَاتَّقَوْا أَجْرٌ عَظِيمٌ آنانکه از روی صدق اجابت کردند مر فرمان خدا و رسول را وقتی که
بخروج از مدینه امر فرمود در آنچنان بود که چون ابوسفیان از احد بازگشت سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم آخر همان روز که شنبه بود
هفتم شوال بمدینه آمد و صباح یکشنبه نفیر بود تا لشکریان احد بر عقب دشمنان بروند و هر که در معرکه احد بوده درین غزو بیرون آیند ایشان
ایشان اطاعت نموده با وجود ضعف و جراحات براه مکه متوجه شدند در سرای اسد معسکر همایون مقرر شد هشت و دو شنبه آتش بسیار
افروختند تا صیت هیبت لشکر اسلام با حیا و قبایل عرب رسیده و دانند که ایشان از عجز و کسل فارغ نیست حق تعالی این آیه فرستاد که آنها که
اجابت خدای تعالی و رسول او کردند از پس آنکه رسیده بود ایشان را جراحتها مر کسانی را که نیکویی کردند از ایشان بوفا و عهد و ترسیدند از
غضب خدای تعالی در مخالفت امر پیغمبر صلی الله علیه و آله چون اجابت کردند و مخالفت ننمودند ایشان راست مزدی بزرگ یعنی بهشت آورده‌اند که
ابوسفیان را بعد از رجوع ندامتی روی نمود بعزم استیصال لشکر اسلام عزیمت معاودت تصمیم داد ناگاه خبر رسید که آنحضرت بحمراء الاسد
آمده با وگفتند هراسی در دل ایشان افتاد و از آنجا روی بجانب مکه آوردند و در راه قافله از تجار با طایفه از اعراب با وی رسیدند گفتند
که متوجه مدینه بودند مبالغه بسیار نمود و گفتند که محمد با ز ابر جا که رسید از ما ترسانید و چنان باز نمایید که ایشان با لشکر آراسته
بازگشته‌اند و جدال و قتال بکلیه استیصال شما را میان بر بسته الجماعت در حمراء الاسد با اهل اسلام ملاقات نموده بفرمود تا ابوسفیان طرح تخویف
افکندند و علی بن ابراهیم بن هاشم رحمه الله در تفسیرش آورده که پیغمبر صلعم بعد ازین فرمود بحضار که کیست که برود و خبر قوم بما رساند کسی
اجابت نکرد غیر امیر المومنین صلوات الله علیه که اجابت فرمود آنحضرت فرمود که ملاحظه کن که اگر بر اسبها سوار شده‌اند و شتران را کتل کرده‌اند
از پس جز ما عزیمت مدینه دارند و اگر بر شتران سوارند و اسبان کتل میکشند پس داعیه مکه دارند امیر المومنین روان شد با بعضی از غلامان خود
جماعتی مردم رسیدند در راه و آن خبر ابوسفیان رسانیدند با ایشان و غدغه ناکرده گفتند حَسْبُنَا اللهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ چون امیر المومنین
نزدیک

نزدیک قوم رسید مشاهده فرمود و دید که بر شتران سوار شده‌اند و اسبان را کتل کرده‌اند مراجعت فرمود و این خبر رسانید معلوم
فرمودند که بجانب مکه روانند و سخنان جماعت ارجاف گوی در هیچ کدام از لشکریان اثری نکرد و هیچ وجه اثر تزلزل بیان خلوص
ایشان راه نیافت بلکه در مواد تصدیق افزوده جواب ایشان نیز همان بود که امیر المومنین فرموده که حسبنا الله و نعم الوکیل حق تعالی
در صفت ایشان میفرماید که اَلَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا
وَقَالُوا حَسْبُنَا اللهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ اجابت کنندگان آنانند که از جهت تخویف گفتند مر ایشان را مردمان یا تجار اعراب
بدرستی که ابوسفیان و اصحاب او جمع شده‌اند و متفق الکلمه گشته از برای قتال شما پس بترسید از آمدن ایشان که شما را با ایشان
طاقت حرب نیست پس زیاده کرد و افزود این سخن مومنان را تصدیقی و یقینی در کار خود تا نترسیدند و گفتند بسنده است ما را
خدای یاری دهنده و کفایت کننده و نیکو کار گذاریست حضرت پروردگار این قول اکثر مفسرین است و نزد بعضی این آیت
گذشت و آنچه بعد از وست در غزوه بدر صغری فرود آمده و ابو الجارود نیز از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که روز حرب
احد ابوسفیان در بابان شعب مقرر کرد که میعاد حرب ما در سال دیگر موضع بدر است و پیغمبر صلعم فرمود که در جواب او بگویید که
چنین باشد و دیگر سال که نزدیک بموعد رسید ابوسفیان پشیمان شد و نعیم بن مسعود را مقرر کرد که بمدینه رود و لشکر اسلام را
بترساند از قریش و چنان سازد که ایشان عزیمت از سفر بدر بازگردند نعیم بیثرب آمد و هر چند مقدمات تخویف آمیز و کثرت
لشکر کفار و بسیاری اسلحه و اتفاق ایشان ترتیب داد و خبر جواب حسبنا الله و نعم الوکیل نمی‌شنود حضرت رسالت صلی الله علیه
و آله با محاربان احد و جمعی که مجموع هزار و پانصد مرد بودند به بدر فرمود و هشت روز آنجا توقف نمودند و بازارها قایم گشت
و در معاملات ربح فراوان بدست آمد و کفار از بیم لشکر اسلام بدان موضع نیامدند و حق تعالی این آیتها فرستاد و برین تقدیر ناس
که در آیت سابقه عبارت از قافله بود و اینجا اشارت به نعیم است و بر هر تقدیر ناس ثانی عبارت از ابوسفیان و اتباع اوست و
تتمه حال مومنان اینست که فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةٍ مِنَ اللهِ وَفَضْلٍ لَمْ يَمْسَسْهُمْ سُوءٌ وَاتَّبَعُوا رِضْوَانَ اللهِ وَاللهُ
ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ پس بازگشتند بقول اول از حمراء الاسد و بقول ثانی موضع بدر با عافیتی تمام یا ثواب لا کلام از خدای
و زیادتی حرب یا افزونی مال و تجارت نرسید مر ایشان را مکروهی از قتل و جرح و هزیمت بلکه بسلامت رفتند و بکرامت
بازآمدند و پیروی کردند خشنودی خدا را بفرمان برداری رسول و خدای تعالی خداوند فضل بزرگست بر دفع مشرکان از
مومنان إِنَّمَا ذَٰلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ فَلَا تَخَافُوهُمْ وَخَافُونِ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ جز این
نیست که آن تخویف شیطان بود که می‌ترسانید دوستان خود را یعنی آنچه اعراب یا اهل قافله یا نعیم میگفتند
از استیطان القا کرده بود تا بترسانند بدان منافقان را و از لشکر پیغمبر صلعم روگردان شوند و آن صورت سبب حیرت مسلمانان
گردد و ممکن که شیطان ناس باشد که همان ابوسفیان باشد که مخوف بود و اهل نفاق اولیا او باشند پس شما ای مومنان مترسید
از اولیای شیطان و بترسید از من در مخالفت امر من اگر هستید تصدیق کنندگان مر وعد و وعید مرا وَلَا يَحْزُنْكَ
الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَنْ يَضُرُّوا اللهَ شَيْئًا يُرِيدُ اللهُ أَلَّا يَجْعَلَ لَهُمْ حَظًّا فِي الْآخِرَةِ وَ
لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ و باید که اندوهناک نکند ترا آنانکه می‌شتابند در یاری اهل کفر چون ابی و متابعان او که از جمله متخلفان
بودند ترا فرو گذاشتند بدرستی که ایشان هرگز زیان نرسانند خدای را یعنی دوستان خدا را چیزی بسبب مسارعت در کفر میخواهد خدای
تعالی آنکه نگرداند ایشان را یعنی بهره در ثواب آن جهان و مر این مسارعان را عذابی بزرگست یعنی بسیار و همیشه إِنَّ الَّذِينَ

اشتروا الکفر بالایمان لن یضروا الله شیئا ولهم عذاب الیم بدرستی که آنانکه بخریدند کفر را یعنی بدل کردند
ایمان را بکفر هرگز زیان نکنند خدای تعالی چیزی را بسبب آنکه ضرر ایشان بایشان عاید گردد و مر ایشان راست عذابی دردناک
که الم آن بدلهای ایشان رسد ولا یحسبن الذین کفروا انما نملی لهم خیر لانفسهم انما
نملی لهم لیزدادوا اثما ولهم عذاب مهین و نه پندارند کافران آنکسانی که کافرند از یهود و نصاری
و مشرکان و منافقان که درنگ ایشان در دنیا بهتر است از برای ایشان بدرستی که درنگ و مهلت میدهیم ایشان را تا زیاده کنند
گناه را و در دین باطل خود ثابت در زند و مر ایشان راست عذابی خوار کننده و رسوا سازنده ما کان الله لیذر المؤمنین
علی ما انتم علیه حتی یمیز الخبیث من الطیب وما کان الله لیطلعکم علی الغیب ولکن الله یجتبی
من رسله وان تؤمنوا وتتقوا فلکم اجر عظیم بر آن نیست خدای تعالی که گذارد مومنان را بر آنچه که شما ای منافقان

من یشاء فآمنوا بالله ورسله

برآنید از طعن بر ایشان و رخفا و استهزا با ایشان در آشکارا بلکه ظرف حکمت الهی نقد حال شما را بمحک امتحان زند تا وقتی که جدا کند پلید را که
آلوده بنفاق است از پاک که محلی بحلیه ایمانست یعنی مومن مخلص و این تمیز از جهاد باشد تا منافقان تخلف نمایند و با اعدای دین محاربه نکنند چنانچه در
روز احد یا باظهار مخزونات سر ایشان که بطریق وحی سید عالم صلی الله علیه و آله را معلوم کرد و مخصوصان و امینان بر آن اطلاع یافتند
اهل بیت عم و از جمله مکنونات ضمایر اهل نفاق آن بود که روزی که حضرت پیغمبر صلعم فرمود که بمن عرض کردند صورت و حلیه من بودند همچنان که
که ذریات و ذریات آدم ع نموده بودند مرا بالهام الهی معلوم شد که کدام از ایشان اسلام قبول کند و کدام در بادیه ضلالت سرگردان ماند
منافقان گفتند ای طالب که پیرامون تو چنین دعوی میکند و از حالات دل ما غافل است اگر راست میگوید علی الیقین با ما بگوید که
کدام مخلص است و کدام منافق آیه آمد که چنان نیست که خدای تعالی مطلع کرداند شما را ای منافقان ولیکن خدای تعالی بر گزیند برای اطلاع بر آن
از فرستادگان هر که را خواهد او را بر احوال غیبی مطلع کرداند تا بیان نماید پس شما ای مومنان گروید بخدای بر آنچه
کرا او مستفرد است بعلم غیب و بگروید به رسولان او که بندگان برگزیده اند و میشاید که خطاب بکفار یا منافقان باشد و اگر ایمان آرید
برین وجه و بپرهیزید از نافرمانی یا از شرک و نفاق پس شما راست مزدی بزرگ ولا یحسبن الذین یبخلون بما
آتاهم الله من فضله هو خیرا لهم بل هو شر لهم سیطوقون ما بخلوا به یوم القیمة ولله میراث
السموات والارض والله بما تعملون خبیر و نه پندارند آنانکه از زکوة منع بخلی میکنند بر آنچه خدای تعالی از مال و نعمت بدیشان
داده است از فضل و کرم خود آن بخل بهتر است مر ایشان را چنین است آن بخل بدتر است مر ایشان را هم در دنیا مر باب برکت از اموال و هم
در آخرت باستحقاق شدائد و اهوال زود باشد که در گردن ایشان طوق کرده شود آنچه بخل کردند بآن از اموالهایی که زکوة نداده اند
فضیحت ایشان را واقع باشد در روز رستخیز چنانچه در حدیث آمده است که هر کرا خدای تعالی مالی عطا فرمود و زکوة آن ندهد بخل کرد آن
ادا ننمود تمثیل و تصویر کنند روز قیامت مال او را بصورت ماری بزرگ که از بسیاری شدت زهر موی بر سر او نمانده باشد و دو نقطه
سیاه بر زبر چشمهای وی آشکار بود و همچنین ماری خبیث ترین مارهاست پس آن مار بیاید و طوق گردن او شده و هر دو کنار روی
و دهن او را بگیرد و بزبان تقریع و توبیخ و سرزنش گشاده و گوید که من آن مال توام و من آن گنج توام که در دنیا لاف مباهات میزدی
و طرح مفاخرت بر اقران میافکندی و مر خدایراست میراث اهل آسمانها و زمینها یعنی همه بمیرند و ملک آسمان و زمین بیدعوی مدعیان و تنازع
منازعان او را مسلم باشد که لمن الملک الیوم لله الواحد القهار محققان گفته اند که میراث در حقیقت چیزی را گویند که بمالک کسی در آید
و پیش از آن در ملک ایشان نبوده باشد پس اموال اهل آسمان و زمین را میراث بر وجه مجاز گفته چه عاریتست در دست ایشان و در حقیقت

ازآن

ازآن خداوند است پس چون اهل ملک آسمان و زمین بمیرند عاریت بصاحب او باز رسد و درین سخن اشارتی است بآنکه بخیل را در نفس الامر مالی
نیست و آنچه دارد از آن حق است پس بمال دیگری بخل ورزیدن غایت غباوت و نهایت شقاوت است و خدای تعالی بآنچه شما میکنید
از انفاق و امساک داناست لقد سمع الله قول الذین قالوا ان الله فقیر ونحن اغنیاء سنکتب ما
قالوا وقتلهم الانبیاء بغیر حق ونقول ذوقوا عذاب الحریق بدرستی که بشنید خدای تعالی سخن آنها را که گفتند
بدرستی که خدای درویش است و ما توانگرانیم چون آیت اقرضوا الله قرضا حسنا به پیغمبر صلعم فرود آمد آنحضرت نوشت به یهود
بنی قینقاع که برپای دارید نماز را و بدهید زکوة را و آیه واقرضوا الله را و بیکی از صحابه داده فرستاد و چون آنجا رسید دید که جمعی
بسیار نشسته اند در گرد شخصی که او را فنحاص بن عازورا میگفتند او نامه پیغمبر صلعم را باو داد و ایشان را دعوت نمود باسلام بآنچه مضمون
نامه بود فنحاص گفت اگر آنچه تو میگوئی حق است پس خدا فقیر باشد و ما غنی که غنی میبود از ما قرض نطلبید آن صحابی طپانچه بر روی او
زد از غضب پس این آیه نازل شد و بعضی گویند قائل این قول حیی بن اخطب بود و حضرت حق از روی تهدید گفت که زود باشد که بنویسیم
یعنی حفظه را بفرمائیم تا بنویسند آنچه ایشان گفتند فقر ابا انشا کردند و غنا را بخود و دیگر خواهیم نوشت قتل اسلاف ایشان پیغمبران را بناحق
و بگوئیم ایشان را نزدیک مرگ یا بوقت قیام از قبور بچشید عذاب آتش سوزنده را ذلک بما قدمت ایدیکم وان الله
لیس بظلام للعبید این چنین عذابی شما را بسبب چیزی است که از پیش فرستاده دستهای شما ذکر ید برای تحقیق فعل است
از فاعل ایشانند و افعال ایشان قتل انبیا بوده و عداوت بخل و امثال آن و دیگر این عقوبت بسبب آنست که خدای تعالی نیست
ستمکار بر بندگان خود پس چون شما مستحق عذابید از روی عدل شما را معذب میسازد الذین قالوا ان الله عهد الینا
الا نؤمن لرسول حتی یأتینا بقربان تأکله النار قل قد جاءکم رسل من قبلی بالبینات
وبالذی قلتم فلم قتلتموهم ان کنتم صادقین و گرشنید قول آنکه گفتند بدرستی که خدای تعالی عهد کرده و پیمان
فرستاده و بما یعنی امر کرده و با گفته ایمان نیاریم و تصدیق نکنیم مر فرستاده را تا وقتی که بیارد برای ما قربانی که بخورد آنرا آتش بنی
اسرائیل احوز ون قربانی حلال بوده آنرا در وسط بیتی مکشوف السقف بنهادندی و پیغمبران زمان در میان خانه ایستادی و مناجات
کردندی و علمای بنی اسرائیل از خارج بیت سر با درپیش انداخته متوجه بودندی تا وقتی که قربان مقبول شدی و علامت قبول آن بود
که آتش سفیدی بیدود و با آوازی مهیب از آسمان فرود آمدی و در قربانی جهیدی و بسوختی پس جهودان میگفتند که در توریة مذکور است
که جز بدان پیغمبر که قربانی برین وجه بیارد حق تعالی ایشان را الزام میکند که بتحقیق آمد شما را فرستادگان خدای پیش از ظهور من بحجتهای
روشن چون عیسی ع پس چرا کشتید ایشان را مثل زکریا که صاحب ذبح بود و پسر او یحیی را اگر هستید راست گویان که متابعت پیغمبر صاحب
قربان میباید کرد و این دلالت دارد بر تکذیب قول ایشان و دلیلست بر عناد ایشان و برآنکه پیغمبر صلی الله علیه و آله اگر ایشانرا قربان
مقبول میبود بر وفق مدعای ایشان منکر و مد بچنانکه پیش از پیغمبران ع آیتها آن بودند با معجزاتی دیگر کرده و کشتند
فان کذبوک فقد کذب رسل من قبلک جاؤا بالبینات والزبر والکتاب المنیر برای
تسلی آنحضرت که کفار تکذیب او می نمودند میفرماید پس اگر تکذیب کردند ترا ملول مشو بدرستی که تکذیب کرده شده اند فرستادگان پیش
از تو چنان فرستادگانی که ایشان آوردند بحجتهای روشن و معجزات ظاهر و مواعظ زاجره یا احکام شرعیه و کتاب روشن کننده
حلال و حرام مثل توریه و انجیل و غیر ذلک کل نفس ذائقة الموت وانما توفون اجورکم یوم القیمة فمن
زحزح عن النار وادخل الجنة فقد فاز وما الحیوة الدنیا الا متاع الغرور هر نفسی چشنده است مر

وزنده باشند ای اهل تکذیب و ارباب تصدیق که همه شما این شربت بچشید و جز این نیست که تمام داده شوید مزدهای اعمال خود را
روز برخاستن از قبور پس هرکه دور کرده شود از آتش دوزخ و درآورده شود در بهشت پس هرآینه رستگاری یافت و بمراد رسید
ونیست زندگانی این جهان که برخورداری پایدار حیات دنیا را بمتاع تشبیه فرموده که خورنده در آن فریب خورد و مراد آنست
که زندگانی دنیا مردم را فریب میدهد و اگر بحقیقت آن دانا گردد معلوم شود که هیچ نمی‌ارزد و آیه دلالت کرد که نعیم آخرت را نسبتی
برای غرور و لهذا حضرت صلعم فرموده که موضع تازیانه در بهشت بهترست از دنیا و ما فیها لتبلون فی اموالکم وانفسکم
ولتسمعن من الذین اوتوا الکتاب من قبلکم ومن الذین اشرکوا اذی کثیرا وان تصبروا
وتتقوا فان ذلک من عزم الامور بخدا که شما آزمایش کرده خواهید شد در مالهای خویش اهل شرک بعد از هجرت
اهل ایمان دست تعدی بمال و ضیاع هریک که در مکه داشتند دراز کردند از برای خود میاندوختند و هرکه از ایشان در راه دین
می‌آمد در آتش تعذیب میسوختند حق تعالی آیه فرستاد که هرآینه شما مبتلا میشوید در مالهای خود و نقصان و تلف و در نفسهای
خود بجهاد یا امراض و علل و هرآینه خواهید شنید از آنکه کتاب بایشان داده‌اند پیش از شما یعنی یهود و نصاری و از کسانی
نیز که شرک آوردند از رنج بسیاری یعنی سخنانی که موجب رنج خاطر شود هم نسبت بپیغمبر صلعم و هم نسبت بشما و اگر صبر کنید
بر آزار این گروه و پرهیز کنید از مکافات ایشان و با منعم حقیقی لذا پس بدرستی که این صبر و تقوی از استواری کارهاست
دین است و درستی نشانهای آن از حقایق ایمان واذ اخذ الله میثاق الذین اوتوا الکتاب لتبیننه
للناس ولا تکتمونه فنبذوه وراء ظهورهم واشتروا به ثمنا قلیلا فبئس ما یشترون
و یاد کن آنرا که فرا گرفت عهد و پیمان آنانکه عطا کرده شد ایشان را توریه و انجیل یعنی علمای بنی اسرائیل و مضمون عهد آنست که هرآینه
بیان کنید برای مردمان کتاب را که در شان محمد است صلعم و مپوشید او را پس بینداختند کتاب را یا پیمان را از پس پشت خود و این
کلمه مثل است در عدم التفات و خریدند یعنی برگزیدند بآنچه اخذ میثاق بران بود بهای اندک و آن مالی که از رشوتها احبار و اسافله که
میرسید از عوام و سفله میگرفتند پس بد چیزیست که میخرند یعنی بدل میکنند نعیم جاودانی را بحطام فانی لا تحسبن الذین یفرحون
بما اتوا ویحبون ان یحمدوا بما لم یفعلوا فلا تحسبنهم بمفازة من العذاب ولهم عذاب الیم مپندار ای
محمد آنانرا که شاد می‌باشند بآنچه آوردند یعنی کردند از پوشیدن نعت تو و اینها دوست میدارند که ستوده شوند بآنچه نکردند یعنی پیغمبر
صلعم از یهود چیزی پرسید و ایشان جواب از محی پوشیدند و نوعی دیگر سخن اظهار کردند و چنان فرا نمودند که براستی خبر داده‌اند و با وجود آن
دروغ ایشان را داعیه استحسان نیز بود و این آیه نازل شد در شان منافقانست که از غزوه تخلف کردند چون پیغمبر صلعم باز آمد زبان اعتذار
گشودند و توقع تحسین داشتند پس مپندار ای نبی و ای مومنان ایشانرا که اهل رستن‌اند از عذاب قیامت یا عذاب دنیا چون قتل و
ذلت و قبول جزیه و مر ایشانراست عذابی دردناک در روز رستخیز ولله ملک السموات والارض والله علی
کل شیء قدیر و مر خدایراست پادشاهی آسمانها و زمینها و خدای تعالی بر همه چیزها از مثوبت ابرار و عقوبت اشرار تواناست
اورده‌اند که قریش از یهود پرسیدند که معجزات موسی ع چه بود ایشان حدیث عصا و ید بیضا با معجزهای دیگر در میان آوردند و از
نصاری معجزات عیسی عم سوال کردند احیاء موتی و ابراء ابرص گفتند پس بخدمت حضرت رسالت صلعم آمده گفتند ای محمد معجزات
موسی و عیسی خبر یافته‌ایم و بطلب معجزات تو بر تو آمده‌ایم اگر کوه صفا از برای ما زر سازی علامت یگانگی معبود و تو سید انبیا حق تعالی
این آیت فرستاد که اگر شما طالب آیت و دلیلید ان فی خلق السموات والارض واختلاف اللیل والنهار

لآیات

لآیات لاولی الالباب بدرستی که در آفرینش آسمانها و آنچه در ویست و در آفریدن زمین و آنچه بر ویست و آمد و شد
شب و روز با اختلاف ایشان در نور و ظلمه و با نقصان و زیادت هرآینه نشانهاست بر وجود صانع و وحدت او و کمال
علم و قدرت مر خداوند خود را که عقول ایشان از شوایب حس و وهم صافی و با ادراک دقایق اسرار و حقایق آثار وافی باشد
الذین یذکرون الله قیاما وقعودا وعلی جنوبهم ویتفکرون فی خلق السموات والارض
ربنا ما خلقت هذا باطلا سبحانک فقنا عذاب النار واین اولوا الالباب آنانند که از روی خلوص یاد میکنند
خدای را در حالت ایستادن و در وقت نشستن و در زمانی که تکیه کرده‌اند بر پهلوهای خود مراد دوام ذکرست یعنی دایم
با ذکر حق‌اند و پیوسته در دریای محبتش مستغرق که من احب شیئا اکثر ذکره یا مراد از ذکر نمازست که بر این
هیات سه گانه میگذارند بحسب طاقت خود یا ذکر بمعنی شکرست یعنی سپاس داری میکنند بر قدرت قیام که قوام معیشت بر آنست
و بر نعمت قعود که پایداری صحت و راحت در آنست و بر راحت خوابگاه و منام که آسایش تمام بسبب آنست محققان گفته‌اند که مراد ذکر
دلست زیرا که دوام ذکر لسانی ممکن نیست اما ذکر دل را فتوری و قصوری نمی‌باشد پس مراد ازین ذاکر صاحبدلانند که مشغولند
بذکر دل و جان و جانند که قایم‌اند یعنی متوجه بامر الهی قعودا و قاعدا یعنی بازایستاده و از ملاهی و علی جنوبهم از رکاب مناهی بر جانب‌اند
یا قایم‌اند بر آستانه خدمت و قاعدند بر بساط قرب و علی جنوبهم آسوده کانند در بارگاه وجد و حال برکنار و از پندار و هم غرور
و خیال و اندیشه می‌کنند از روی استدلال در آفرینش آسمانها و زمینها تا آن اندیشه ایشانرا راه نماید بصانع قدیم و مبدع
حکیم و حجب و بعد و هجران از نظر دل ایشان برخاسته از غیبت بحضور آمده و از روی شهود بزبان نیاز گویند ای پروردگار ما
نیافریدی تو این مخلوق را که آسمان و زمین آفریدن باطل و بی‌حاصل یا خلق نکرده‌ای از عبث و بهزل پاکی تراست از آنکه چیزی را باطل بیافری
پس نگاه دار ما را بجهات لطف خود از آتش دوزخ ثعلبی رحمه الله روایت می‌کند در تفسیر خود از محمد بن حنفیه رضوان الله علیه
و از امیر المومنین صلوات الله علیه که رسول صلعم هرگاه برخواست از شب مسواک میفرمود و نظر میکرد بجانب آسمان و میخواند ان
فی خلق السموات والارض فقنا عذاب النار و در روایتست از ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین که امر
میفرمودند باینکه پنج آیت که از آن ان فی خلق السموات است تا لا تخلف المیعاد که در وقت برخواستن از برای
نماز شب بخوانند و در هنگام خواب کردن و بعد از دو رکعت نافله فجر ربنا انک من تدخل النار فقد اخزیته
وما للظالمین من انصار ای آفریدگار ما بدرستی که تو از روی عدل هرکه را در آری بدوزخ و در آنجا جاوید بمانی
بدرستی که او را خوار کردی و اسندی بعقوبت که اگر خلود نماند بعد از استیفاء عقاب او را پرون آرند خزی و فضیحت است
ونیست ستمکاران را از شرک و یهود و نصاری و امثال ایشان از ظلم آل محمد صلعم یاران و مددکارانی که عذاب دوزخ از ایشان
منع نمایند ربنا اننا سمعنا منادیا ینادی للایمان ان آمنوا بربکم فآمنا ربنا فاغفر لنا ذنوبنا
وکفر عنا سیئاتنا وتوفنا مع الابرار ای پروردگار ما بتحقیق که ما شنیدیم ندا کننده را که باستغفار میخواند
خلق را بسوی ایمان و این منادی محمدست صلعم یا قرآن و این عامترست چه بسیار کس دعوت رسول را صلعم درنیافتند و همه از
قرآن می‌شنوند که بزبان بیان ندا می‌کنند و ندای محمدی را صاحب الامر صلی الله علیهما با تمام خواهد رسانید که تمام خلق را دعوت
فرماید بایمان و هرکه قبول نکند بتیغ سیاست وی درآید و منادی برین وجه گوید که ما ای پروردگار خود پس اجابت
کنندگان گویند اجابت کردیم منادی را و ایمان آوردیم بتوحید و عدل و نبوت و امامت و معاد و متعلقات او ای آمرزنده

عذاب

مالیس باید بیامرز گناهان ما را و امرز گناهان کبار پرست ما را با نیکان و نیکوکاران یعنی با نیکانی که معصوم اند ربنا وآتنا ما وعدتنا
على رسلك ولا تخزنا يوم القيمة انك لا تخلف الميعاد ای پرکشنده و الصلاح آزنده کار ما بده آنچه وعده فرمودی
بر تصدیق و فرستادگان خود که نعیم جاوید است یا آنچه بر زبان رسل وعده فرموده از نصرت مومنان یا آمرزش مطلقیم
که انبیا را گفته که ما را آمرزش خواهند چنانچه نوح عم گفت که ولمن دخل بيتي مؤمنا وللمؤمنين والمؤمنات و چنانچه
ابراهیم عم فرمود ربنا اغفر لي ولوالدي وللمؤمنين و چنانچه حضرت رسالت صلعم را امر فرمودی که واستغفر
لذنبك وللمؤمنين و رسوا مکن ما را روز رستخیز در رستی که تو خلاف نمی کنی وعده خود را و چون آل عبا علیهم التحیة والثنا
بدین پنج آیات با برکات که مشتمل بر دعوات است مداومت میفرموده اند سیما در جوف لیل لاجرم سهام این دعوات بهدف قبول
رسیده و پرتو آنچه رحمت ازو بوان غایت رنج و جفا در شد که فاستجاب لهم ربهم اني لا اضيع عمل
عامل منكم من ذكر او انثى بعضكم من بعض فالذين هاجروا واخرجوا من ديارهم واوذوا
في سبيل الله وقاتلوا وقتلوا لاكفرن عنهم سيئاتهم ولادخلنهم جنات تجري من تحتها
الانهار ثوابا من عند الله والله عنده حسن الثواب پس اجابت فرمود مر دعاهای ایشان را پروردگار ایشان
بآنکه گفت من ضایع نکردانم عمل هیچ عمل کننده را از شما ام سلمه نقل می کند که من از حضرت رسالت صلعم سوال کردم که بر عالمی راه اجر
این چگونه باشد که مردان مهاجر را ثناء بسیار یاد کرده و مهاجرات را از آن نصیبی ارزانی نفرموده این آیت آمد که من عمل هیچ
عمل کننده را از شما ضایع نکنم از مرد و زن بعضی از شما از بعضی دیگرند یعنی شما همه از یکدیگرید زنان از مردان و مردان از زنان
و مخصوص نیستند شما در ثواب یک حکم داده است هر که عملی کند مزد آن برد و ذکورت و انوثت را در آن مدخلی نیست این از قبیل
ارث است و غیر آنکه تفاوتی باشد پس آنانکه هجرت کردند از شرک یا از اوطان خویش و بیرون شدند از دیار و سراها و منزل
خود یعنی پیغمبر صلعم و آنانکه مشرکان ایشان را بیرون کردند از مکه و رنجانیده شدند در راه طاعت من و او متابعان اسلام اند چون بلال که
بضرب و شتم و صهیب که او را بنهب اموال برنجانیدند و کارزار کردند با کفار و کشته شدند در جهاد و این جماعه مهاجرانند هر آینه
در گذرانم از ایشان بدیهای ایشان را و در آرم ایشان را به بوستانها که میرود در زیر درختان یا در تحت منازل آن جویها و یا ثواب
داوی از نزد خدای تعالی وضع مظهر در موضع مضمر دلیل بر تعظیم ثواب دهنده است و اضافه ثواب بعندیت و تخصیص باسم الله
دال است بر ذات و مجموع صفات نشانه تعظیم ثواب است و خدا است که نیکوی پاداش و پاداش نیکو نزد کیا وست در طبری و دیگر
تفاسیر آورده اند که مشرکان مکه در عشرت بودند و فقرا مومنان بعبرت میکذرانیدند در خاطر میکذشت که چرا باید بر ستایش
در ناز و نعمت باشند و خدای شناسان در رنج و محنت حق تعالی جهت تسلیه ایشان با پیغمبر خود فرمود که … لا
يغرنك تقلب الذين كفروا في البلاد متاع قليل ثم ماويهم جهنم وبئس المهاد باید که فریب ندهد ترا تردد ایشان
و آمدن کافران در شهرها برای تجارت و آن آمد و شد ایشان برخورداری اندکست زود باشد که زایل شود و پس از آنکه بآخرت
روند بازگشت ایشان جهنم باشد و آن آرامگاهی بد است جهنم لكن الذين اتقوا ربهم لهم جنات تجري
من تحتها الانهار خالدين فيها نزلا من عند الله وما عند الله خير للابرار لیکن آنانکه بترسیدند از عقاب
پروردگار خود و بمتاع دنیا مغرور نگشتند مر ایشان راست بوستانها بران وجه که میرود در زیر قصور آن یا درهای درختان
آن جویهای از آب و شیر و می و انگبین جاوید باشند در آن بوستانها در حالتی که اثابت را زان بهشتها بکش و ماحضر باشد

لهم

از نزد

از نزد یک خدای تعالی نزل آن را گویند که در منزل مهمانان نزل حاضر سازند و بسیاری و خوبی آن دلیل است بر کرامت مهمانان
و نیکو داشت او باشد و هرگاه که بهشت نزل مهمانان دار السلام خواهد بود و پس نعمت تجلی جز تماشای پرتو انوار قرب لقا نباشد
و آنچه نزد یک خدای تعالی است از الطاف خفیه بهتر است مر نیکوکاران را از متاع فانی وان من اهل الكتاب لمن يؤمن
بالله وما انزل اليكم وما انزل اليهم خاشعين لله لا يشترون بآيات الله ثمنا قليلا
اولئك لهم اجرهم عند ربهم ان الله سريع الحساب در اسباب نزول این گفته اند که در شان عبدالله بن سلام
و اهل نجران نازل شده و جابر بن عبدالله رضی الله عنه گوید که در شان نجاشی که ملک حبشه بود نازل شد و نام او اصحمه بود
که بعربی عطیه است وقتی که در حبشه وفات کرد جبرئیل عم این خبر به پیغمبر صلعم رسانید آنحضرت باصحاب گفت که بیرون روید و نماز گذارید
بر برادر خود که در حبشه وفات کرده پرسیدند که چه کس است فرمود که نجاشی و خود نیز بیرون فرمود و به بقیع رفت حق سبحانه
و تعالی کشف حجاب زمین فرمود تا سریر نجاشی بنظر آنحضرت در آمد الله اکبر و نماز بروی گذارد منافقان گفتند نظر کنید بدین
مرد که نماز می گذارد بر علج نصرانی که هرگز او را ندیده و بر دین او نبوده این آیت نازل شد و هر آینه از اهل کتاب کسی هست که می
گرود بخدای تعالی و آنچه بر شما منزل شده که قرآنست و بدان نیز که بایشان فرستاده اند که توریت یا انجیل در حالتی که ترسان
کارانند یا متواضعان مر خدای را بدل نمی کنند باحکام توریه یا نعت پیغمبر صلعم بهای اندک چنانچه احبار رشوه خواران کرده
خاشع متدین مر ایشان راست مزد ایشان ذخیره نهاده نزد پروردگار ایشان در رستی که خدای تعالی زود حساب است بآسانی
و بزودی حساب مومنان خواهد کرد يا ايها الذين آمنوا اصبروا وصابروا ورابطوا واتقوا الله
لعلكم تفلحون ای گروه مومنان صبر کنید بر ادای فرایض یا بر جهاد و بر اعدا و حقیقت آنست که بر امتثال احکام شرعیه
و طاعات راست اول باشد و شکیبایی نمایید در قتال دشمنان و قدم استوار دارید در میدان محاربه و ساخته و آماده باشید
مقاتله اعدا الله را مرابطه آنست که لشکر مسلمانان در ثغور اسلام اسبان و سلاح آماده دارند تا از … کفار از مومنان بازتوانند داشت
و نزد بعضی مرابطه انتظار نماز است بعد از نماز و امیر المومنین صلوات الله علیه روایت فرموده که از پیغمبر صلعم پرسیدند که افضل اعمال
کدام است فرمود که اسباغ وضو در جمیع حالات و نقل اقدام بجماعات و انتظار صلوة بعد از صلوة پس رابطه عبارت از ثبات
بر … و بترسید از خدای و پرهیزکاری کنید شاید که شما رستگار شوید محققان گفته اند که صبر کنید بر مجاهده نفوس و نهی از هوا و امر بطاعت
مولی و مصابرت فرمایید بر مراقبت قلوب مع الله بتسلیم در بلا و رضا بجریان احکام قضا و ابی بن کعب روایت کند از رسول الله صلعم
که هر که سوره آل عمران بخواند داده شود بهر آیتی از آن امانی بر جسر جهنم و هر که سوره آل عمران در روز جمعه بخواند رحمت فرستد خدای
تعالی و ملائکه او تا آفتاب متواری شود

سورة النساء مدنية وهي مائة وست وسبعون آية

بسم الله الرحمن الرحيم

يا ايها الناس اتقوا ربكم الذي خلقكم من نفس واحدة وخلق منها زوجها وبث منهما
رجالا كثيرا ونساء واتقوا الله الذي تساءلون به والارحام ان الله كان عليكم رقيبا
ای مردمان بترسید و بپرهیزید از خشم و عذاب پروردگار خویش آن آفریدگاری که بمحض قدرت بیافرید شما را از وجود حلای …
اشکال و السنه از یکتن که آن آدم است عم و بیافرید از آن تن جفت وی را که حوا است و صحیح آنست که حوا را از استخوان پهلوی
چپ بیافرید و پراکنده و ظاهر گردانید از آدم و حوا بواسطه توالد و تناسل مردان بسیار و زنان فراوان و بترسید از مخالفت

امر خدای آن خداوندی که شما در وقت استعطاف و استعانت از یکدیگر حاجت می طلبید و سوگند بر یکدیگر می دهید آن خدا و بپرهیزید
از قطع رحم و با یکدیگر بمهربانی پیوند کنید بدرستی که خدای هست و بوده و باشد بر شما دیده بان یعنی بر همه اقوال و افعال شما مطلع
است و هر که داند که حق تعالی نگهبان اوست باید که در حرکات و سکنات خود احتیاط بجای آرد و بوقت عزیمت زنا با کسی
وی یا از و شرم دارد و وَآتُوا الْيَتَامَىٰ أَمْوَالَهُمْ وَلَا تَتَبَدَّلُوا الْخَبِيثَ بِالطَّيِّبِ وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ
إِلَىٰ أَمْوَالِكُمْ إِنَّهُ كَانَ حُوبًا كَبِيرًا و بدهید مر یتیمان را ای اولیا و اوصیای ایشان مالهای ایشان را از حکم و صایت
و ولایت تصرف کرده اید آورده اند که اولیا در مال یتیمان تصرف ناشایسته می کردند مثل آنکه گوسفند لاغر خود را در رمه ایشان
سر داده و بعوض گوسفند لاغر گوسفندی فربه و بزرگ می گرفتند و می گفتند شاة بشاة حق تعالی فرمود که و بدل مکنید مال پاک
یتیم را بمال ناپاک خود یعنی فرا مگیرید و تبدیل مکنید جید را از مال یتیم که در حق شما خبیث است و بجای آن منهید مال ردی را که در حق
شما طیب است و مخورید مالهای ایشان را آمیخته با مالهای خود بدرستی که خوردن مال یتیم یا به تبدیل یا خیانت و ... هست نزدیک
خدای تعالی گناهی بزرگ این آیت در شان کسی از غطفان نازل شد که برادرش وفات کرده بود و از وی پسری مانده و او
بوصایت اموال او را متصرف شده چون پسر بدرجه بلوغ رسید مال خود را از عم خود طلب نمود و او در ادای آن تعلل می کرد و مرافعه
ایشان بمحکمه نبوت افتاد این آیه فرود آمد عم غطفانی کلمه نعوذ بالله من الحوب الکبیر بر زبان راند و تمام مال را تسلیم برادرزاده نمود
وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَىٰ فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُم مِّنَ النِّسَاءِ مَثْنَىٰ وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ فَإِنْ
خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ ذَٰلِكَ أَدْنَىٰ أَلَّا تَعُولُوا وَآتُوا النِّسَاءَ صَدُقَاتِهِنَّ
نِحْلَةً فَإِن طِبْنَ لَكُمْ عَن شَيْءٍ مِّنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَّرِيئًا و اگر می ترسید شما ای اولیا که عدل نکنید و راستی
نورزید در اموال یتیمان آورده اند که این آیه در شان کسی فرود آمده که یتیمه در حجر تربیت او بود و تصرفی در مال آن یتیمه داشت و می خواست
که او را در قید نکاح آرد و حق خدمت و تعیین کابین چنانکه باید فرو گذارد و بانواع مشقت او را مزاحم می شد و هر چه بکر و طبیعت او بود
پیش می آورد آیه فرود آمد که اگر می ترسید که در تعیین مهر یتیمان و در ادای مال ایشان از روی عدالت نتوانید بیرون آمد پس نکاح
کنید آنچه خوش آید شما را از زنان دو گان و سه گان و چهارگان که مختار است از اعداد مذکوره هر کدام را که بخواهد در عقد
دوام چهار جمع می تواند کرد و زیاده برین جایز نیست لیکن متعه ملک یمین را حصری نیست پس اگر ترسید یا ترسید که عدل نتوانید
کرد میان این زنان پس اختیار کنید یکی را یا سریه کنید آنچه را که مالک است دستهای شما یعنی بملکیت در آن تصرف است
مثل کنیزکان و درم خریده این اختیار واحده یا سریه نزدیکتر است بآنکه میل نمایید و انحراف نورزید یا جور نکنید و بدهید
زنان را اگر بعقد نکاح در آورده اید کابینهای ایشان را در حالتی که هست آنها هدیه و عطیه از خدای تعالی بخشیده شده و مرتبشان
زیرا که حق تعالی استمتاع را مشترک کرده میان زن و شوهر و از برای استمتاع مهر تعیین فرموده پس آن عطیه باشد از خدای
تعالی که بشما ارزانی داشته پس اگر این زنان خوش خوی باشند و ببخشند مر شما را و بگذرند از چیزی از کابین از جهت نفس یعنی بطیب
نفس و خوشدلی پس بخورید آن چیز را و بکار برید سازگار و خوشگوار روایت کنند از حضرت رسالت صلعم که هنی آن باشد
که در روی گناهی نبود و مری آنکه باری بر دل و رنجی بر تن نباشد وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ
اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا وَارْزُقُوهُمْ فِيهَا وَاكْسُوهُمْ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَّعْرُوفًا و مدهید سفیهان و بیخردان
یعنی کسانی که اموال خود را در غیر اغراض صحیحه صرف نمایند مالهای خود را خطاب با اولیاء سفهاست و اضافه اموال بدیشان

جهت

جهت تصرف ایشانست در آن بحق ولایت آن مالهای که گردانیده است خدای تعالی برای شما قوام معیشت دنیا و رابطه انتظام امور
دین چون حج و جهاد و زکوة و صدقه و نفقات و ضیافات و تمهید قواعد خیرات و بهره دهید سفها را یعنی وظیفه مقرر کنید
و ران مالها بقدر کفاف ایشان و بپوشانید و جامه دهید ایشان را بقدر حال و گویید بعد از منع مال مر ایشان را سخنی نیکو و پسندیده
مثلا اگر یتیم باشد گویید این مال از آن تست و من خزینه دار توام و بوقت بلوغ تسلیم تو خواهم کرد و دیگران را نیز وعده نیکو دهید
که دل ایشان را خوش سازند وَابْتَلُوا الْيَتَامَىٰ حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُم مِّنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا
إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ وَلَا تَأْكُلُوهَا إِسْرَافًا وَبِدَارًا أَن يَكْبَرُوا وَمَن كَانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ وَمَن
كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ فَإِذَا دَفَعْتُمْ إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ فَأَشْهِدُوا عَلَيْهِمْ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ
حَسِيبًا و بیازمایید یتیمان را اگر مردانند بعقل و تمیز و صیانت اموال و دقایق بیع و شرا و اگر زنانند پنبه و غزل و ترتیب
امور خانه تا آنگاه که برسند بحد نکاح و این کنایه از بلوغ است و آن بیکی از سه چیز معلوم می توان کرد باحتلام یا بموی زهار
یا بعانه یا بسن اگر پسر است تا پانزده سال و اگر دختر است تا نه سال پس اگر دیدید و دریافتید بعد از بلوغ از ایشان سلوک راه
راست یعنی صلاح دین و اصلاح مال که در آن فریب نخورند پس برسانید بدیشان مالهای ایشان را که در تصرف شما بود و مخورید ای
اولیا مالهای یتیمان را و تلف مکنید از روی گزاف و اسراف یعنی بجاوزت از آنچه که حاکم شرع تعیین کرده و دیگر آنکه تلف
مکنید در اموال ایشان از راه شتافتن از خوف آنکه بزرگ شوند و مال از شما باز ستانند و هر که باشد از اولیا و اوصیا توانگر
پس باید که از مال یتیم دست باز دارد و عفت خویشتن را بجای آرد و هر که باشد از این جماعت که مال یتیم در دست ایشانست
درویش و محتاج پس باید که بخورد از مال یتیم به نیکوی یعنی بقدر احتیاج از طعام و لباس یا بمقدار اجرت سعی او و اولی
آنست که از کفایت و اجرت آنچه کمتر باشد اخذ کند پس چون دهید و بازگذارید به یتیمان مالهای ایشان را پس گواه گیرید بر اقرار
ایشان بقبض مال تا در میان جدال و خصومت پدید نیاید و بسنده است خدای تعالی گواه بندگان یا جزا دهنده بر اعمال ایشان
یا حساب کننده همه در روز جزا آورده اند که عادت عرب در زمان جاهلیت چنان بوده است که زنان را مطلقا و پسران
خرد سال را میراث نمیدادند و می گفتند که مال کسی برد که با دشمن قتال تواند کرد و بطعن نیزه و ضرب شمشیر غنیمتها در حوزه
تصرف تواند آورد و چون حضرت رسالت صلعم بمدینه هجرت فرمود طریقه میراث برین همین قانون مستمر بود تا روزی ام کجه
بجناب نبوت مآب آمده و گفت که اوس بن صامت دعوت حق را لبیک اجابت گفته و من از وی زنی دختر دارم و مال بسیار گذاشته
و ابناء عم او بحیطه تصرف در آورده اند مرا و صغیران را محروم و بی نوا گذاشته حضرت رسالت صلعم ایشان را طلبید و صورت ماجرا
بحضور ایشان باز راندند ایشان همان قانون جاهلیت را پیش آورده و خواستند که طریقه آبا و اجداد را رونق دهند آیت در
لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ
مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرَ نَصِيبًا مَّفْرُوضًا مر مردان را اگر خورد باشند اگر بزرگ بهره ایست از مالی که گذارند پدر
و مادر و خویشاوندان نزدیک و مر زنان را نیز حصه ایست از آنچه والدین و اقربا گذارند از آنچه کم باشد از مال گذاشته
یا بسیار بود و حق تعالی مقرر ساخته برای ایشان بهره اندازه پدید کرده وَإِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ أُولُو الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ
وَالْمَسَاكِينُ فَارْزُقُوهُم مِّنْهُ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَّعْرُوفًا و چون حاضر شوند در وقت قسمت مواریث
خویشانی که میراث نمی برند و یتیمانی که بیگانه باشند و درویشان و محتاجان پس بدهید ایشان را چیزی از آنچه مقسوم می گردد

تا دل ایشان خوش شود و مراد آنست که حضار مجلس قسمت را از سبیل تصدق چیزی بدهند و گفته اند این امر بر سبیل وجوب بود
و بآیت مواریث و وصایا منسوخ شد و بگویید این جماعت را سخنی پسندیده که موجب فرح خاطر ایشان شود وليخش
الذين لو تركوا من خلفهم ذرية ضعافا خافوا عليهم فليتقوا الله وليقولوا قولا
سديدا ﴿٩﴾ باید که بترسند آنها که اگر بگذارند از پس مرگ ایشان فرزندان عاجز و ضعیف بترسند بر ایشان از مفلسی و ضایع شدن
و این نهی است از وصیتی که موجب اجحاف و نقصان ورثه باشد و امر فرموده آنانی را که حاضر شده اند وصیت را که اگر اذا زند گرا و را
بثلث وصیت کند و حضار اندیشه کنند که اگر ایشان را فرزندان خورد و عاجز باشند بعد از وفات ایشان حرمان ایشان جایز است
یا نه و هر آینه عقل ایشان بعدم جواز آن حکم خواهد کرد و پس آنچه بخود روا ندارند نسبت بدیگران نیز جایز نشمارند و بعضی گویند ورثه
باید که ضعفای اقارب و یتیمان و مسکینان که در مجلس قسمت ترکه حاضر آمده اند مراسم شفقت و رحمت مرعی دارند و تفکر کنند اگر ایشان
را فرزندان ضعفا می بود و بعد از وفات ایشان بجای ان محلی درآیند و حرمان ایشان جایز می بود یا نه پس باید که از غضب خدای
تعالی بترسند و باید که بگویند با یتامی و ضعفا یا حاضران مجلس قسمت قول و سخنی راست و درست یعنی عذری جمیل و وعده نیکو
إن الذين يأكلون أموال اليتامى ظلما إنما يأكلون في بطونهم نارا وسيصلون سعيرا ﴿١٠﴾ درستی که آنانکه
از روی جرأت میخورند و تلف میکنند مالهای یتیمان از جهت بیداد و ستم جز این نیست که میخورند در شکمهای خویش آتشی و چه آتشی
امام محمد باقر علیه السلام روایت میکند از پیغمبر صلعم که فرمود که حق سبحانه و تعالی برانگیزد در روز قیامت قومی را از گورها و برون آید
آتش از دهنهای ایشان گفتند یا رسول الله این کدام طایفه اند فرمود که نمی بینید که خدای تعالی میفرماید که إنما يأكلون في
بطونهم نارا وسيصلون سعيرا و در تفسیر آورده که روز قیامت خورنده مال یتیم بعرصات درآید و آتش
که درون او است از آن مملو است زبانه میزند و دود از دهن و بینی و چشم و گوش او بیرون می آید و باین علامت همه کس و را بشناسند
که این خورنده مال یتیمانست پس درین سخنان حمل اکل بر ظاهر انسب است و روا باشد که در آیند آن خورندگان مال یتیمان در آتش
از وحشت يوصيكم الله في أولادكم للذكر مثل حظ الأنثيين فإن كن نساء فوق اثنتين
فلهن ثلثا ما ترك وإن كانت واحدة فلها النصف ولأبويه لكل واحد منهما السدس مما
ترك إن كان له ولد فإن لم يكن له ولد وورثه أبواه فلأمه الثلث فإن كان له إخوة فلأمه
السدس من بعد وصية يوصي بها أو دين آباؤكم وأبناؤكم لا تدرون أيهم أقرب لكم نفعا
فريضة من الله إن الله كان عليما حكيما ﴿١١﴾ امر میکند شما را خدای تعالی در کار فرزندان شما و مقادیر میراث ایشان
را با فریضه میگرداند بحکم خویش در باره فرزندان شما سهام میراث را برین وجه مر مردی را باشد مثل بهره دو زن پس
اگر باشند اولاد میت زنان خالص که با ایشان مرد نبود بالای دو پس مر ایشان را باشد دو بخش از سه بخش آنچه متوفی گذاشته
است و اگر باشد وارث یک دختر و بس پس مر او راست نصفی از متروکات متوفی حق سبحانه و تعالی سهم زیاده از دو دختر
تعیین فرموده و سهم یک دختر را و از آن دو دختر را ذکر نفرموده و جهش چیست جواب گفته اند که در وجه آن اختلاف کرده اند ابن عباس
گوید که تعیین نصف است بنا بر ظاهر آیه زیرا که زیاده از دو تعیین او دو بخش از سه بخش است و باقیان گفته اند حکم آن و همان
حکم زیاده از دو است آنچه وجه اول نص اهل البیت ع برین و اجماع است و لهذا معمول است و دوم اگر ایشانرا نصف می بود
تقیید بوحدت صورت نمیداشت سیم که دختر با برادر یکی بخش از سه بخش می برد پس اولی آنست که با خواهر چنین برد و پس از برا

هر دو ثلثان باشد چهارم حق سبحانه و تعالی تعیین فرموده از برای دو خواهر ثلث را و دو دختر را از خواهران اخس و قرابت اند
از روی رحم بطریق اولی که ثلثان باشد و پدر و مادر میت مر هر یکی را از ایشان حصه شش یکیست از آنچه گذاشته باشد اگر میت را
فرزند اگر باشد مر آن فرزند متوفی را فرزندی خواه مرد و خواه زن اگر دست باقی را می برد باجماع و اگر زن است
و یکی است نصف اصل می برد و شش یک که باقی ماند رد میکنند بر پدر و مادر و دختر بر سبیل اخماس یک با اخوه میت که رد
میکنند بر پدر و دختر بطریق ارباع پس اگر نباشد مر آن فرزند مرده را فرزندی و اگر چه فرزند فرزند باشد میراث برند
از وی همین پدر و مادر او را سه یک باشد از مال و چون حصر وراثت کرد در ابوین و نصیب ام تعیین فرمود مقرر شد که باقی نصیب
اب است چنانچه ذکر احوال ذکور با اناث فرمود و احوال اناث جداگانه و حال پدر و مادر نیز جداگانه کرد و حال ایشان
با اولاد مذکور ساخت و دیگر حال ذکور جداگانه ذکر نفرمود و معلوم شد که ایشان برابر می برند والا تفصیل میفرمود همچنانکه
احوال اناث را تفصیل فرمود پس اگر باشد مر این متوفی را برادران که لا اقل دو نفر باشند یا چهار خواهر یا چهار خنثی یا یک
برادر و دو خواهر با آنکه ایشان پدر و مادری یا پدری باشند پس مادر میت را باشد شش یک از متروکات و این نصیبها که جهة
ورثه مفروض شده بدیشان میرسد از پس وصیتی که وصیت کرده موصی بدان یا بعد از ادای دینی که در ذمت مورث باشد
پدران شما و پسران شما نمیدانید شما که کدام از ایشان نزدیکتر است و بکار آینده تر مر شما را از جهت منفعت یعنی نمیدانید از اصول
و فروع ورثه کیست و نفع رساننده تر شما در دنیا بشفقت و در آخرت بشفاعت یا آنکه شما نمیدانید هیچ کدام که کدام یک
پیش از صاحب او میمیرد تا آن دیگر بمال او منتفع شود و چون حق تعالی باحوال وارث و مورث داناست پس قطع
فرمود سهام مواریث را و فرض گردانید و ثابت از نزدیک خدا درستی که خدای تعالی است دانا بمرتبه هر یک از ورثه حکم کننده
در تقدیر سهام ایشان ولكم نصف ما ترك أزواجكم إن لم يكن لهن ولد فإن كان لهن ولد
فلكم الربع مما تركن من بعد وصية يوصين بها أو دين و مر شما راست ای شوهران نیمه آنچه ترکه گذارند
زنان شما اگر نباشد مر آن زنان را فرزند خواه یکی و خواه بیشتر خواه از شما و خواه از غیر شما و خواه مذکر و خواه مونث و خواه صلبی
و خواه ولد ابن که قایم مقام اب است یا ولد ابن ابن هر چند پایان رود و پس اگر آن زنان را فرزند باشد بهر وجه که بود
شما را حصه چهار یک باشد از آنچه بگذارند زوجات شما و این نصف یا ربع که حصه شماست توانید گرفت از پس وصیتی
که زوجات شما وصیت کرده باشند بدان یا پس از قضای دینی که در ذمت ایشان باشد ولهن الربع مما تركتم
إن لم يكن لكم ولد فإن كان لكم ولد فلهن الثمن مما تركتم من بعد وصية توصون بها
أو دين و مر زنان راست چهار یکی از آنچه شما میگذارید خواه زن یکی باشد و خواه زیاده و تا چهار همه در ربع شریکند اگر
نباشد شما را فرزند خواه یکی و خواه زیاده و خواه مذکر و خواه مونث و خواه از ایشان و خواه از غیر ایشان اگر چه کنیز باشند
هر چند که باشند پس اگر باشد شما را فرزند بهر وجه که بود پس آن زنان را غیر کنیز هشت یکی از آنچه شما گذاشته اید از اموال از پس انفاذ
وصیتی که وصیت میکنید بدان یا بعد از دینی که در ذمت شما باشد وإن كان رجل يورث كلالة أو امرأة
وله أخ أو أخت فلكل واحد منهما السدس فإن كانوا أكثر من ذلك فهم شركاء في
الثلث من بعد وصية يوصى بها أو دين غير مضار من الله والله عليم حليم و اگر باشد مردی
که از و میراث میگیرد کسی که والدین و اولاد ندارد و او فیح کلاله قرابت است از جهت عرض نه طول مثل اخوه و اخوات

وصية

واعمام وعمات واخوال وخالات واولاد ایشان ودرین جا مقرب بام است و باقیات در آخر سوره بیاید یعنی کلاله مردی
بود یا زنی کلاله و مرین مرد را و زن نیز درین حکم داخل است برادر مادری باشد یا خواهر مادری پس هر یکی را ازین برادر و
خواهر ششی یکی حصه رسد از میراث کلاله و مذکر درین صورت با مونث یکسانست پس اگر باشند اولاد ام بیشتر از برادری
و خواهری پس ایشان تمامی خواه اناث یا مختلط از فریقین انبازانند در سه یک مال بی تفضیل ذکور بر اناث و زیاد از سه یک
وثلث رد مکنند برایشان اگر سوی ایشان نیستند از برادران و خواهران پدر مادری یا پدری اگر پدر مادری نباشند
چه با پدر مادری ایشان از درجه ساقط اند اگر آنها نباشند قایم مقام ایشان شوند و باید دانست که میراث سه است اول اولاد
واولاد ذو دوم اخوه واجداد و سیوم اعمام و اخوال نزد با وجود اول دوم نمی برد با وجود دوم سیوم نمی برد و تفصیل آن
در کتب فقهیه مبین است واین میراث بدیشان نمی رسد از پس انفاذ وصیتی که بوقت مرگ وصیت کرده شده است بدان
یا پس از اداء دین گویند که او که در او دین و قوع یافته بمعنی الا است و تقدیر کلام چنان است که میراث پس از انفاذ
وصیت است مگر که انجا دینی باشد که آن مقدم است بر وصیت زیرا که باتفاق جمیع فقهاست که اول از ترکه
میت مونت تجهیز و تکفین است از اصل و دیگر دین همچنین از اصل و دیگر وصیت از ثلث و دیگر میراث تا اول باشد بدوم
صرف نمیتوان کرد و انفاذ وصیت و اداء دین در حالتی است که میت غیر زیان آرنده باشد بورثه در وصیت و دین
ضرر وصیت آنست که از ثلث مال تجاوز باشد و زیان در دین آنکه اقرار کند بدین مرکسی را که در ذمت او چیزی
نداشته باشد تا وارث بر وی تقاضا دارد وصیتی را که هست از نزدیک خدای تعالی و خدای تعالی داناست بنیات شما در نفع
و ضرر بردبار است بعقوبت عاصیان تعجیل نمیکند بود لنا ایشان را عفو فرماید تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ
يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ آن احکامی که تقدیم یافت در
امور یتامی و مهمات نکاح وقسمت مواریث اندازهای حکم خدای است که از آن در نتوان گذشت و هرکه فرمان برد خدا و رسول او را درین
حکمها درآرد خدای تعالی او را ببوستانهایی که بر پیوسته میرود در زیر اشجار آن جویها در حالتی که جاویدان درین جنات جاویدان باشند
وران درآمدن خال مطیعان در بهشت بر صفت خلود رستگاری بزرگ است وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ
يُدْخِلْهُ نَارًا خَالِدًا فِيهَا وَلَهُ عَذَابٌ مُهِينٌ وهر که فرمان خدا و رسول او نبرد و درگذرد از آن اندازها که در حلال وحرام و
میراث و سایر احکام مقرر شده خدای تعالی درآرد او را در آتش دوزخ جاویدی در حالتی که جاوید باشد در آن واین آنست که در حق جهت
استحلال محرمات بود و در آن عاصی مستحق را باشد عذابی خوار کننده وَاللَّاتِي يَأْتِينَ الْفَاحِشَةَ مِنْ نِسَائِكُمْ فَاسْتَشْهِدُوا
عَلَيْهِنَّ أَرْبَعَةً مِنْكُمْ فَإِنْ شَهِدُوا فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ حَتَّى يَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا
و آن زنان که از جهت متابعت هوای نفس بیایند بفعل قبیح یعنی مرتکب آن شوند از زنان شما از محصنات یعنی شوهرداران پس تمام ای حکام
طلب گواه کنید بر فعل فاحشه این زنان چهار مرد عاقل بالغ از شما که مؤمن باشند از ایشان گواهی دهند پس نگاه دارید این زنان را و بند
کنید در خانها اصح قول آنست که در اول اسلام احکام عقوبت زنان برین وجه بود که ایشان را در خانها محبوس ساختندی تا وقتی که متوفی
سازد ایشان را ملک الموت یا استیفای ارواح ایشان کند مرگ یا گرداند خدای تعالی یعنی پیدا سازد برای ایشان راهی یعنی حدی تعیین کند که از
حبس خلاصی یابند و بعد از آن وحی فرود آمد و حضرت رسالت صلعم فرمود که بگیرید از من آن راه را اصحاب متوجه شدند که آن راه را از
آنحضرت فرمود که ثیب ثیب رجم است و بکر بکر صد تازیانه و بیرون کردن مدت یکسال پس این حکم بدین حدیث منسوخ بود

منسوخ شد

منسوخ شد واستشهاد و بیتها و باقی ماند وَاللَّذَانِ يَأْتِيَانِهَا مِنْكُمْ فَآذُوهُمَا فَإِنْ تَابَا وَأَصْلَحَا فَأَعْرِضُوا عَنْهُمَا
إِنَّ اللَّهَ كَانَ تَوَّابًا رَحِيمًا و آن دو کس نزد ابو مسلم آنست که تذکیر تثنیه دلالت میکند که مراد این لواطه باشد لیکن اکثر مفسرین بر
اینند که زنا رفته اند یعنی مرد و زن که غیر محصن باشند بیایند بفاحشه از شما که مسلمانان اند آزار دهید پس برنجانید ایشان را بزبان و سرزنش کنید
و ملامت نمایید ابن عباس فرموده که ایشان را بدست نیز بباید زد پس اگر توبه کنند از آن فاحشه و کار خود را اصلاح آرند پس تمام روی
بگردانید یعنی دست باز دارید از ایشان گویند این حکم نیز بحکم جلد و نفی منسوخ است و آورده اند که این دلالت می کند بر آنکه از آزار
برکار و در توبه کرد پیش از رفع بحاکم او را حد نزنند و اما بعد از رفع و حضور پس اگر زنا باقرار ثابت شده امام مخیرست میان حد و عدم حد
و اگر به بینه ثابت شده حد لازم است بدرستی که خدای تعالی هست توبه پذیرنده از بندگان مهربان بر توبه کنندگان إِنَّمَا
التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ
وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا جز این نیست که قبول توبه بر خدای تعالی است نه بطریق وجوب بلکه از روی وعده که خلف در آن متصور
نیست وعده قبول توبه برای کسانیست که بدی میکنند بنادانی آورده اند که گناه مومن بجهالت اگرچه بر سبیل عمد باشد زیرا که جهل او
بر گناه و مبدا رو نه از روی شک و عناد و جحود و استکبار است و می شاید که جهل باشد بعقوبت آن و ایشان بجهل عملهای بد میکنند پس
بازگشت می نمایند بحق تعالی از زمان نزدیک یعنی پیش از حضور مرگ یا نظر بملک الموت یا در زمان صحت پیش از آنکه دوستی گناه در
دل او متمکن شود و اصح اقوال آنست که زمان قریب پیش از مرگست یعنی پیش از یقین بمرگ و اگرچه اندک باشد و چون وقت حلول اجل
و زمان نزول مرگ معلوم نیست پس بر نفس او دم آخر متصور باید کرد و از رجوع بحضرت او غافل نباید بود و پس آن گروه که مدد توفیق
یافته بعد از گناه توبه کنند توبه دهد خدای تعالی و باز گردد بمغفرت ایشان و هست خدای تعالی دانا بتوبه تائبان حکم کننده
بجزای آن یعنی بعقوبت باشد وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّى إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ
إِنِّي تُبْتُ الْآنَ وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُمْ كُفَّارٌ أُولَئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا و نیست قبول توبه مرکسانی
را که بطریق اصرار بدیها می کنند تا چون حاضر شود یعنی در رسد یکی از ایشان مرگ را گوید بدرستی که من توبه کردم اکنون این
سخن در شان توبه منافقانست و توبه ایشان اسلام باشد بحسب باطن و این صورت در وقت معاینه مرگ از ایشان مقبول
نیست و نه توبه مقبول است مر آنها را که بمیرند و حال آنکه ایشان کافر باشند یعنی در وقت مفارقت روح از جسم کافر و منافق
ایمان مقبول نیست زیرا که آن ایمان یأس است و آن سود ندارد فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا آن گروه
که منافق باشند آنها که بر کفر بمیرند آماده ساخته ایم برای ایشان در آخرت عذابی دردناک که تخفیف نداشته باشد آورده اند
که رسم جاهلیت چنان بود که چون یکی وفات کردی و زوجه از و باز ماندی پسر متوفی که از زن دیگر بودی یا کسی از اقربا که استحقاق
میراث داشتی بوقت مصیبت جامه بر سر آن زن انداختی و او را بدین عمل در تصرف خود آوردی و پس اگر خواستی بهمان کابین متوفی مقرر
کرده بود او را بنکاح در آوردی و الا بشوهری دیگر دادی و مهر بمحل او خود تصرف کردی یا او را از ترویج منع کرده محبوس
داشتی تا هر میراث که از متوفی بدو رسیده بودی بدین کس گذاشتی یا بمیرد و میراث او این کس می بردی و اگر آن زن قبل
از القای ثوب برود با اهل خود پیوستی وارث زوج متوفی را بر دست نبودی و در اول اسلام همین قانون رعایت کرده تا
وقتی که ابو قیس بن اسلت انصاری وفات کرد و زنی کبیشه نام بنت معن از و باز ماند محصن که پسر ابو قیس بود از زنی دیگر
تحت تصرف درآورده با او معیشت بطریق خسارت آغاز نهاد و غرضش آنکه هر چه دارد بدو دهد بکبیشه صورت حال در حضرت

رسالت صلعم بموقف عرض رسانید آنحضرت فرمود که بخانه باز گرد و پای اضطراب در دامن اصطبار کش تا از حضرت عزت
چه فرمان رسد کبیشه باز گردید و بعضی از زنان مدینه که بدان مبتلا بودند روی بدرگاه نبوت نهاده آوردند و گفتند یا رسول الله
همه بدستور جام زهرآلود این بلیه نوشیده‌ایم و لباس محنت طراز این قضیه پوشیده حق تعالی این آیه فرستاد و از ابی جعفر ع نیز این
مرویست و آیه اینست که یا أیها الذین آمنوا لا یحل لکم أن ترثوا النساء کرها ولا تعضلوهن
لتذهبوا ببعض ما آتیتموهن إلا أن یأتین بفاحشة مبینة وعاشروهن بالمعروف فإن
کرهتموهن فعسى أن تکرهوا شیئا ویجعل الله فیه خیرا کثیرا ای گروه گرویدگان روا نیست شما را
که میراث گیرید زنان را از روی ناپسندیت و کراهت ایشان تقیید میراث گرفتن بکره دلالت نمی‌کند که بطوع و رغبت ایشان
ایشان را میراث توان گرفت چه مفهوم مخالف حجت نیست و نیز تخصیص شی بذکر دلالت بر نفی ما عدا نمی‌کند کقوله تعالی
ولا تقتلوا أولادکم خشیة إملاق چه قتل در وقت عدم خشیت هم جایز نیست و منع مکنید این زنان را از تزویج کردن
که خطاب با مردانیست که از زنان خود به تنگ آمده باشند برای آنکه از سر مهر درگذرند ایشان را در خانه باز میداشتند حق تعالی
میفرماید که زنان را محبوس مسازید و باز مدارید برای آنکه ببرید بعضی را از آنچه بدیشان داده‌اید از مهر مگر آنکه بیایند بعمل زشتی که روشن
کننده حال ایشان باشد و فاحشه درین آیت گویند که نشوزست یعنی چون سر باز زنند از صحبت مرد مرد را روا بود که از وی خلع
طلبد و گفته‌اند فاحشه زناست و حد آن در جاهلیت پیش از آیه اسلام استرداد صداق زانیه بوده و حالا این حکم منسوخ است و از
ابی جعفر ع که مراد کل معصیت است آنچه درین آیت در روایت و اولی آنست که زندگانی کنید با زنان که [illegible] خوش
نیکویی در قول و فعل و نفقه و مسکن یا بیاموزانید ایشان را احکام و آداب شریعت که هیچ نیکویی به از آن نیست پس اگر ایشان را
نخواهید صبر کنید بر آن پس شاید آنکه شما کاره باشید چیزی را اگر و اند خدای تعالی و پدید آرد برای شما در آنچه کره و نیکویی فراوان
یعنی ثوابی عظیم بر تحمل مکاره وإن أردتم استبدال زوج مکان زوج وآتیتم إحداهن قنطارا فلا
تأخذوا منه شیئا أتأخذونه بهتانا وإثما مبینا واگر خواهید شما بواسطه کراهیت از صحبت زوجات بنوع
نشوز و فاحشه از ایشان طلب بدل کردن زنی بجای زنی دیگر و داده باشید یکی از ایشان را که داعیه طلاق و وارد مال بسیار
جهت کابین پس فرا مگیرید از آنچه بدو داده‌اید چیزی را اندک و نه بسیار آیا میگیرید چیزی را از زن بباطل و ستم و حرامی ظاهر و کنایه
بهتان را در قول باطل نیز استعمال میکنند و معنی بهتان درین آیه آنست که شوهری مهری از برای زن فرض کرده و بدان گواه گرفته
پس چون استرداد آن میکند گوییا مدعی آنست که آن مهر فرض نکرده و این بهتان صریح است و در کنز العرفان و کشاف و غیر آن
مذکورست که عمر بر منبر گفت که مهر گران مکنید زنان را که اگر پیغمبر صلعم بیشتر از دوازده اوقیه مهر نکرد و اگر چه آن زن [illegible]
باشد زنی برخواست و گفت ای عمر چرا منع میکنی ما را از حقی که حق سبحانه و تعالی برای ما مقرر کرده چرا فرموده که وآتیتم إحداهن
قنطارا گفت که هر کس هست داناتر و فقیه‌تر است از عمر حتی مخدرات زنان و از رای خود رجوع کرد وکیف تأخذونه وقد
أفضى بعضکم إلى بعض وأخذن منکم میثاقا غلیظا و چگونه و کدام وجه و بچه جهت فرا میستانید مال را از زنان
و حال آنکه رسیده است بعضی از شما به بعضی دیگر افضا کنایه از مباشرت است و فرا گرفته‌اند زنان از شما در وقت عقد پیمان
محکم و عهدی استوار که آن کلمه نکاح است یعنی ایجاب و قبول که بدین حلال میشود فروج و در حدیث آمده که أخذتموهن
بأمانة الله واستحللتم فروجهن بکلمة الله یعنی فرا گرفتید زنان را با امانت الله و استحلال فروج ایشان نمایید بکلمة الله

آورده‌اند

آورده‌اند که جمعی از جاهلان زمان جاهلیت زنان پدران خود را بنکاح میگرفتند حق تعالی از آن عمل نهی فرمود و گفت ولا
تنکحوا ما نکح آباؤکم من النساء إلا ما قد سلف إنه کان فاحشة ومقتا وساء سبیلا
و بزنی مخواهید و بنکاح در میارید آن زنان را که خواسته‌اند پدران شما از زنان بنکاح در آورده مگر آنچه گذشته است که معفو عنه است
بدرستی که نکاح زن پدر بود قبل از نهی و هست بعد از تحریم عمل زشت و ناپسندیده و مبغوض خدای تعالی و مومنان این عمل نزد
اشراف عرب مبغوض و مکروه می‌بوده و فرزندی را که از زن پدر متولد شدی مقت مینامیده‌اند یعنی دشمن داشته شده
و بد راهی که این راهست گفته‌اند که مراتب قبح سه است یکی قبح عقلی و فاحشه اشاره بدانست دوم قبح شرعی و مقت عبارت
از آنست سیم قبح عرفی و ساء سبیلا مشتمل بر آنست حرمت علیکم أمهاتکم وبناتکم وأخواتکم وعماتکم
وخالاتکم وبنات الأخ وبنات الأخت وأمهاتکم اللاتی أرضعنکم وأخواتکم من
الرضاعة وأمهات نسائکم وربائبکم اللاتی فی حجورکم من نسائکم اللاتی
دخلتم بهن فإن لم تکونوا دخلتم بهن فلا جناح علیکم وحلائل أبنائکم الذین من
أصلابکم وأن تجمعوا بین الأختین إلا ما قد سلف إن الله غفورا رحیما حرام کرده شده بر شما

کان ع

نکاح مادران شما و این عمومی دارد و حق سبحانه و تعالی درین آیه محرمات را سه قسم ذکر فرموده اول آنچه حرام میشود بسبب و آن
هفت است **اول** مادر یعنی هر زنی که نسب مردی بدو راجع شود بولادت خواه از جهت ذکور چون مادر پدر و مادر پدر پدر هر چند
بالا رود و خواه از طرف اناث چون مادر مادر و مادر او هر چند که باشد حکم مادر دارد در تحریم **دوم** دختران شما و این نیز عامست
هر زنی که نسب او بمرد رسد اگر چه [illegible] خواه صحیح و خواه فاسد زیرا که بنت زنا لغة بنت است از جهت اولاد ذکور و اناث هر چند
پایان رود و بنات داخلست **سیوم** خواهران شما هر زنی که با مرد در صلبی بوده باشد یا در رحمی که گذشته او خواهر اوست
پس خواهر عام باشد پدری و مادری و پدر مادری **چهارم** و خواهران پدر شما هر زنی که با پدر کسی یا پدر پدر او هر چند
بالا رود در صلبی بود یا رحمی مرور نموده یعنی پدری یا مادری یا مادر و پدری عمه آن کس است **پنجم** و خواهران مادران
شما هر زنی که با مادر کسی یا با مادر مادر تا آنجا که برسد در صلبی استقرار داشته یا رحمی که گذشته خاله آن کس است و وقوع آن بوجوه
مذکوره امکان دارد **ششم** و دختران برادر بهر وجه که اخوت ثابت میشود از وجوه ثلثه و بنات اولاد ایشان و اولاد
اولاد ایشان چند آنکه دور شوند همان حکم دارد **هفتم** و دختران خواهر از هر وجه که اختیت تحقق یابد و این نیز متناول است بنات
اولاد اخت و بنات اولاد اولاد ایشان هر چند که پایان روند همان داخل بنات اخت اند **دوم** از اقسام ثلثه آنچه حرام میشود
برضاع و آن دو است **اول** مادران رضاعی یعنی و حرام کرده شده است بر شما مادران شما آنهایی که شما را شیر داده‌اند
را اما و میگویند از برای حرمت ایشان **دوم** خواهران رضاعی یعنی و حرام کرده‌اند خواهران شما از جهت شیر خوردن نص بر ام
در روایت اما تحریم بنت هر گاه خواهر حرام باشد دختر بطریق اولی حرام خواهد بود و جده در اطلاق نص ام داخلست و عمه
و خاله بجهت نسبت مع ذلک پیغمبر صلعم فرموده که حرام است از رضاع هر آنچه حرام است از نسب پس آنچه سمت ذکر یافت از
محرمات نسبیه مثل آن حرام است باشد از رضاعیه و این نسب دوم است و تفصیلش برین وجه است که حرام است مادر رضاعی هر چند
بالا رود و بر مرتضع و دختر او و دختر دختر او هر چند که باشد و دختران پسر او هر چند به پایان روند و خواهر و دختران خواهر هر چند
که بزیر روند و عمه و خاله هر چند که بالا روند و دختران برادر هر چند که بپایان روند و حرام است بر زنان مثل ایشان

از مردان و پنج شرط اول حصول شیر از نکاح صحیح باشد دوم آنکه پانزده بار شیر خورده باشد و گوشت او روییده باشد یا استخوانش
سخت شده باشد از شیر او یا پانزده بار شیر بی فاصله از پستان او خورده باشد که دیگری در میان شیر نداده باشد سیم حیات شیر دهنده
است پس اگر شیر خورده باشد از ایشان زن مرده یا بعضی در زندگی و بعضی در مردگی حرام نیست چهارم شیر خورده باشد
پیش از آنکه دو سال تمام شود و از شیر او و نسبت بر مرتضع اما نسبت بولد مرضعه معتبر نیست بر قول اصح پنجم آنکه شیر از یک فحل باشد
پس اگر متعدد باشند چنانچه پاره از فحلی و پاره از فحل دیگر باشد حرام نیست و اگر شیر دهنده متعدد باشند و فحل یکی بود حرام است
و اگر شیر دهنده را اولاد باشد از غیر فحل اولاد نسبی حرام اند بر مرتضع پس هرگاه شرایط تمام شد پس شیر دهنده مادر رضاعی
شیرخواره شد و شوهر او پدر و پدران ایشان اجداد و برادران و خواهران ایشان اعمام و عمات و اخوال و خالات و اولاد
شیر دهنده که از آن شوهر دارد برادران و خواهران و حرام است بر شیرخواره هر ولدی که از فحل است نسبی و رضاعی و هر ولد
شیر دهنده نسبی و رضاعی که از این شیر باشد که اگر شیر دیگر باشد نه و حرام است بر پدر شیرخواره اولاد فحل نسبی و رضاعی و اولاد
شیر دهنده نسبی نه رضاعی و اولاد او که از این شیر نخورده اند نکاح می توانند کرد با اولاد فحل و اولاد شیر دهنده نسبی و رضاعی
و حرام نیست شیر دهنده بر پدر شیرخواره و کسی که شیرخواره را نکاح کرد حرام است بر و شیر دهنده و حرام نیست مادر و ولد
از رضاع سیوم از اقسام ثلثه آنچه حرام میشود بمصاهره و مصاهره آنست که هرگاه مردی زنی را وطی کند یا عقد کند بر وی
دیگری بر او حرام شود یا حرام شود نکاح آن زن بر غیر او و آن چهار است اول مادران زنان شما و جدات منکوحه از قبل مادر و
پدر بر نسبت هر درجه که باشد بر زوج حرام است و تحریم ابدی و مادر حرام میشود بمجرد عقد بر دختر اما دختر بمجرد عقد بر مادر حرام
نمیشود بلکه بدخول بر مادر حرام می گردد دوم دختران زنان شما هرچند به پایان روند حرام اند آن دخترانی که در
تربیت شما پرورش یافته اند و شرط در حرمت ایشان آنست که متولد شده باشند از زنانی که شما با ایشان دخول کرده باشید
پس اگر نباشید شما که درآمده باشید با ایشان این دخول کنایه از مباشرت است پس هیچ گناهی نیست بر شما در نکاح ربایب
سیوم و زنان پسران شما از آن پسران که از پشتهای شما باشند چون حضرت رسالت صلعم زینب را بعد از آنکه زید بن حارثه که
پسر خوانده آن حضرت بود طلاق داد بعقد نکاح خود درآورد مشرکان آغاز سرزنش کردند که زن پسر خود را خواسته این آیه فرود
آمد که حلیله پسر صلبی حرام است نه زن کسی که او را پسر خوانده باشد و زن پسر پسر هرچند که باشد همین حکم دارد چهارم آنکه حرام
بر شما جمع کردن میان دو خواهر در یک نکاح چه غیر ایشان حرام نیست چنانچه اگر یکی مفقود باشد بتفریق یا بموت خواهر دیگر را بعقد
می تواند کرد مگر آنچه از پیش گذشته یعنی قبل از نهی و تحریم که معفو عنه است و بعضی از مفسران برآنند که مراد از ما قد سلف آنست که یعقوب
جمع کرده بود میان دو خواهر لیا مادر یهودا و راحیل مادر یوسف ع و در دین وی حلال بوده بدرستی که خدای تعالی است آمرزگار
آنکسانی را از اهل ایمان که در زمان جاهلیت این عمل کرده اند مهربان بر کسانی که در اسلام این عمل بجای آورده اند بعد از آن توبه کرده
والمحصنات من النساء الا ما ملکت ایمانکم کتاب الله علیکم واحل لکم ما وراء ذلکم ان
تبتغوا باموالکم محصنین غیر مسافحین فما استمتعتم به منهن فآتوهن اجورهن فریضة
ولا جناح علیکم فیما تراضیتم به من بعد الفریضة ان الله کان علیما حکیما و حرام کرده بر شما
شوهر داران از زنان مگر آنچه مالک آن شده است دستهای شما مراد کنیزان شوهر دارند اگر حادث شود ایشان را استرقاق
با شرا یا اتهاب یا ارث یا سبی و غیر ذلک مالک جدید را میرسد فسخ نکاح و وطی بعد از اعتداد و داخل است درین حکم کنیزی

کر خواجه

که خواجه بغلام خود تزویج کرده باشد پس او را رسد که فسخ آن کند و بعد از عده وطی کند و خبر ابی سعید خدری نیز دلالت بر این
دارد چه او نقل میکند که در حرب حنین که از غنایم او علم اوطاس آل مصطفی ابل چهار و رسید و از جمله زنان که شوهران ایشان را
بحسب و نسب می شناختیم بقید اسیری او درآمدند و چون حرمت زنان شوهر دار ما را معلوم شده در حل و حرمت اسیران
متردد گشتیم و ایشان را اگرچه ملک یمین بودند از قبیل محصنات می شمردیم بعد از عرض بحضرت رسالت صلعم این آیه نازل شد
و آن حضرت فرمودند که زنانی را که باسیری گرفته اند اگر آبستن اند وطی مکنند تا وضع حمل ایشان بشود و اگر آبستن
نیستند استبرا کنند بیک حیض اگرچه این زنان شوهردار باشند اما چون بسبب سبی ملک یمین شما شدند تصرف برین وجه حلال است
لازم باشید فرض خدا را در باب مناکحات یا فریضه مصدر مؤکد است یعنی آنکه نوشت خدای تعالی نوشتنی بر شما در محرمات
و حلال کرده شد بر شما آنچه غیر از این محرمات مذکوره است و بحدیث نیز محرمات ثابت شده چون نکاح مراه بر عمه و بر خاله
او بی اذن ایشان و نکاح او بی اذن ایشان و نکاح مطلقه ثلاث بی تحلیل و نکاح معتده و نکاح امه بر حره بی اذن و تزویج محارمه
و نکاح ملاعنه و تفاصیل اینها در کتب فقهیه مذکور است چون حق سبحانه و تعالی بیان حلال و حرام فرمود پس روا باشد شما آنکه
بطلبید زنانی را که غیر محرم باشند یعنی بنکاح درآرید و کابین کنید بمالهای خود در حالتی که با آن تزویج متعفف باشید یعنی
خود را بآن نکاح در پناه آرید و نباشید زناکنندگان پس هرکه عقد کنید شما بدو از زنان بعقد مسمی بمتعه پس بدهید ایشان را مهرهای آ
ایشان مقرر کرده و مفروض ساخته و هیچ وبالی و گناهی نیست بر شما بعد از انقضاء مدت در آنچه از یکدیگر راضی شوید از آن چیز
از پس آن مهری که فرض شده باشد در زمان عقد یعنی اگر خواهید در مهر و اجل بیفزایید یا بهمان مهر و مقدار آن اجل بعد از انقضاء آن
مقرر کنید یا مفارقت اختیار نمایید بدرستی که خدای تعالی داناست در ازل بمصالح بندگان و از آنجمله نکاح متعه است محکم کار
در وضع اشیا در مواضع آن پس وضع عقد متعه نمود از برای صلاح شما تا در زنا نیفتید و ملاحظه اشتغال نمایید چنانچه حکم بن عتیبه
از امیر المؤمنین صلوات الله علیه نقل کرده که اگر نبودی که عمر نهی کرد از عقد متعه زنا نمیکرد مگر شقی و بجابر نیز مروی است حق دور روی
بسیار دلالت میکند در آیه بر اباحت عقد متعه یکی آنکه خلافی نیست در آنکه عقدی که شرط با اجل و مهر باشد غیر عقد متعه نمی باشد
و مهر و در آیت صریح است و اجل آنکه ابن عباس و ابن جبیر و ابی بن کعب و ابن مسعود و جماعتی چنین خوانده اند که فما استمتعتم
به منهن الی اجل مسمی فآتوهن اجورهن فریضة و این صریح است نزد ارباب متعه و دیگر ابو اسحق ثعلبی نیز روایت
کرده از حبیب بن ابی ثابت که داد ابن عباس بمن مصحفی و گفت این بر قرائت ابی است پس چون نظر کردم چنین دیدم در موضع که الی
اجل مسمی بود و اگرچه این لفظ بخبر واحد بثبوت رسیده بتواتر اما حکم او ثابت است و بخبر واحد التفات میتوان نمود و درین
صورت و دیگر مؤید و مؤکد این اجماع اهل بیت است ع و روایات ایشان درین باب بسیار است و حضرت رسالت صلعم فرموده
که من دو چیز در میان شما میگذارم کتاب الهی و عترت که اهل بیت منند متمسک هر دو شوید تا گمراه نگردید و ائمه علیهم السلم درین فتوی
میداده اند چنانچه در کشف الغمه مذکور است که عبدالله بن معمر لیثی گفت مر ابی جعفر محمد بن علی الباقر را که رسیده است بمن که تو فتوی میدهی
در باب متعه فرمود که آن را حلال کرده است خدای تبارک و تعالی و فرموده آن را رسول الله صلعم و عمل کرده اند بر آن اصحاب آنحضرت عبدالله
گفت که عمر نهی کرد از آن امام فرمود که تو بر قول صاحب خود باش و من بر قول رسول الله صلی الله علیه و آله عبدالله گفت خوش می آید ترا
که کسی بزنان شما متعه کند آنحضرت فرمود که دخل دارد ذکر زنان اینجا ای احمق آنکه حلال فرموده آن را در کتاب خود و مباح کرده از برای
بندگان خود غیورتر است از تو و از آنکه نهی نمود از آن از روی تکلف بلکه خوش می آید ترا که بعض محرمات تو در عقد نکاح جولاهی

باشند از جولاهان یثرب گفت نفرمود که چرا حرام میکنی چیزی را که خدای تعالی حلال کرده گفت حرام نمیکنم لیکن [illegible]
فرمود که خدای تبارک و تعالی می‌پسندد عمل او را و رغبت در او و حور العین از جفتان و سکر و اذکر نشسته بهشت آیا تو
بی رغبتی از آنچه همه حق تعالی بوی رغبت دارد و ننگ می‌آید ترا از آن کفو حور بهشت می‌تواند بود و از جهت کبر و سرکشی عبدالله تبسم کرد
گفت سینهای شما مثابت اشجار علم است میوهٔ علوم شما می‌چینید و مردم برگ آن را دیگر نقل کرده‌اند خاصه و عامه که ابن عباس
فتوی در باب متعه میداد و قول ابن عباس حجت است و دیگر در روایات مشهوره وارد است که عمر گفت که دو متعه بود در عهد
رسول الله صلعم متعة الحج و متعة النساء من حرام کرده‌ام هر دو را و عقوبت کنند هر [illegible] و طبری در کتاب مستنیر خبر آورده
ثلاث کن فی عهد رسول الله [illegible] و حی علی خیر العمل و او آن که آنرا نیز کرده حرام او خود شهادت کرده که در عهد آن
حضرت بوده و معلوم است که عمر از اهل تحلیل و تحریم نبوده و دیگر نزاع و خلافی نیست در مشروعیت آن خصم که دعوی نسخ آن میکنند
میگوییم که مشروعیتش در آیت است و نسخش روایت و مطروح نمیشود در آیت بروایت و دیگر در منفعت است که خالی است
از جهات فتح و بر ترتب نمیشود ضرر عاجل و آجل مگر بواسطه آن از حرام باز می‌ایستند هرچه از شأن آن این باشد مباح است
پس عقد متعه مباح باشد اللهم اجعلنا من اهل الحق والهداية ولا تجعلنا من اهل الباطل والغواية
ومن لم يستطع منكم طولا أن ينكح المحصنات المؤمنات فمن ما ملكت أيمانكم من فتياتكم
المؤمنات والله أعلم بإيمانكم بعضكم من بعض فانكحوهن بإذن أهلهن وآتوهن أجورهن بالمعروف
محصنات غير مسافحات ولا متخذات أخدان فإذا أحصن فإن أتين بفاحشة فعليهن نصف ما على
المحصنات من العذاب ذلك لمن خشي العنت منكم وأن تصبروا خير لكم والله غفور رحيم و هر که استطاعت
نیست از شما از روی توانایی و توانگری آنکه بنکاح در آورد زنان حره عفیفات را پس باید که بخواهد برنی آنچه مالک است دستهای
شما از کنیزکان شما که گرویده باشند و خدای تعالی داناتر است بگرویدن شما و تفاضلی که میان شما باشد در ایمان بعضی از شما از
بعضی دیگرند یعنی شما از یکدیگرید در نسب و دین همه شما از آدم است پس بخواهید کنیزکان را بدستوری خداوندان ایشان چه ایشان مملوک
دیگرند و بدهید بکنیزکان که نکاح کرده مهرهای ایشان اگرچه مالک کنیزک هم او مالک مهر میشود لیکن اذن در نکاح مستلزم ادای آن
است در قبض مهر نیز و آنرا بنیکویی بدهید یعنی بی مماکس و مضایقه در حالتی که این کنیزکان نکاح دارنده فروج خود باشند نه زنا
کنندگان باشکارا و نه فراگیرندگان دوستان بپنهان و فرق میان این دو معنی همان فرق است که میان عام و خاص میباشد
پس آن هنگام که ایشان نکاح داشته شدند از حرام بسبب تزویج پس اگر بیایند بزنا پس بر ایشان لازم بود نیمه آن چه لازم است
بر زنان آزاد بی شوهر از عذاب یعنی از حد که خدای تعالی مقرر کرده حد زن آزاد بی شوهر صد تازیانه است از آن کنیزکان پنجاه تازیانه
باشد و هیچ فرق نیست میان عبد و امه در تنصیف حد آن نکاح کنیزکان برای کسی است که ترسد از رنج و محنت یعنی از مشقت که در زنا افتد
از شما که عزب باشد اگر صبر کنید از نکاح کنیزکان بهتر است مر شما را به احتیاط نزدیکتر که سرزنش نکنند که ولد کنیزک و خدای تعالی
آمرزنده است مر کسی را که صبر نتواند کرد از نکاح اما مهربانست و رخصت داده بندگان را و آن ظاهر آیت دال است بر آنکه اباحت
عقد کنیزکان مشروطست بعدم استطاعت و خوف زنا و در این دو شرط خلافست که آیا حرام است یا مباح و اصح آنست که جایز است
با کراهیت و آنها که تحریم رفته‌اند جایز داشته نکاح کنی را قطعا و دوم را حرام داشته‌اند بجهت اجتماع احد شرطین و آنانی که مکروه
داشته‌اند دوم را مباح گفته‌اند و جمع میان زنا و از دو کنیز جایز نیست و از آن روی که يريد الله ليبين لكم ويهديكم

سنن

سنن الذين من قبلكم ويتوب عليكم والله عليم حكيم میخواهد خدای تعالی که بیان کند برای شما احکام
حلال و حرام را و راه نماید شما را راههای آنکسان که بودند پیش از شما از دین ابراهیم و اسمعیل است علیهما السلام و روش پیشینیان
از اهل حق و باطل تا به بصیرت باشید که کدام میباید کرد و کدام نمیباید کرد و بازگردد بر شما به تسهیل اثقال و رفع اعمال و تخفیف احکام و
غفران آثام و خدای تعالی داناست بمصلحت شما در آنچه فرماید درست کار و راست گفتارست بر هرچه حکم کند و خدای تعالی میخواهد در جمیع
امور خیر شما را والله يريد أن يتوب عليكم ويريد الذين يتبعون الشهوات أن تميلوا ميلا عظيما و
خدای میخواهد که شما را توبه دهد یا دلالت کند بچیزی که سبب توبه شما باشد و میخواهند آنها که از روی غفلت یا از روی عناد پیروی میکنند آرزوی
نفس را آنکه میل کنید شما از راه راست میل کردن بزرگ چون آیه تحریم خواهرزاده و برادرزاده نازل شد یهود اعتراض کردند که نکاح
دختر عمه و دختر خاله حلال است با آنکه خاله و عمه حرام اند پس اگر خواهر حرام است خواهرزاده هم حرام باشد بدین شبهه خواستند که اهل
اسلام را بجانب باطل میل دهند این آیه نازل شد که خدای تعالی میخواهد که شما را توبه دهد و ایشان میخواهند که شما را منحرف سازند
يريد الله أن يخفف عنكم وخلق الإنسان ضعيفا میخواهد خدای تعالی آنکه سبک گرداند از شما در احکام نکاح بر وجهی
که سبکبار شوید گویند که مراد تخفیف در اثقال عبادات و توبه از جنایات و ترک استیصال بعقوبات بخلاف امم ماضیه که ایشان
این نوع عقوبات بسیار بوده و آفریده شده است آدمی ناتوان و عاجز از کشیدن بار تکلیف لاجرم بر وی سبک کردیم و گفته‌اند ضعف
آدمی آنست که از زنان شکیبا نیست قال الله تعالی خلقكم من ضعف یا ضعیفست در مهم زنان و قوت آن ندارد که
خود را از ایشان باز دارد یا در نزد وفرا و نعمت و محنت شکیبا نیست محققان گویند که حق سبحانه از غایت مهربانی که با بنده دارد او را
بضعف و ناتوانی موسوم ساخته تا اگر در طاعت تقصیری نماید یا بسبب متابعت آرزوی نفس نقصی در حال او آید بمیمنت ضعفی که بر
حال او کشیده و زبان اعتذار گشاید و ظلوم و جهول هم ازین مقوله است يا أيها الذين آمنوا لا تأكلوا
أموالكم بينكم بالباطل إلا أن تكون تجارة عن تراض منكم ولا تقتلوا أنفسكم إن الله
كان بكم رحيما ای زمره گرویدگان مخورید مالهای یکدیگر را در میان یکدیگر بآنچه حلال نباشد در شریعت چون غصب
و ربا و قمار و خیانت و سرقه و بعقود فاسده و یا سوگند دروغ یا بدعوی باطل و گواه دروغ القصه بناحق از اموال یکدیگر تصرف
مکنید مگر آنکه باشد جهت تصرف بازرگانی و بیع صادر از خشنودی و خوشدلی هر یک از شما که متعاقدانید و مکشید و نابود
مکنید نفسهای خود را یعنی اهل دین خود را چه همه مومنان از روی حقیقت یکی اند المؤمنون كنفس واحدة یا نفس خود را مکشید و هلاک
مسازید چنانچه جهال از بت پرستان هند خود را برای بت قربانی میکنند یا خود را در مهالک و مخاطرات میفکنید یا ارتکاب کاری
مکنید که مودی بقتل شما شود و اهل تحقیق گفته‌اند مکشید نفس خود را بارتکاب ذنوب یا بخوردن مال حرام یا متابعت هوای و یا بارتکاب
اعمالی که موجب سخط باریست بدرستی که خدای تعالی هست شما را ای مومنان مهربان که امر و نهی که میفرماید از غایت رحمت و
من يفعل ذلك عدوانا وظلما فسوف نصليه نارا وكان ذلك على الله يسيرا و هر که بکند و بعمل آرد منهیات
مذکوره را از روی تعدی و تجاوز از حد و از روی ستم و بیدادی پس زود باشد که در آریم او را در آتشی بر او آتش دوزخ است
و هست این در آوردن به آتش بر خدای تعالی سهل و آسان إن تجتنبوا كبائر ما تنهون عنه نكفر عنكم
سيئاتكم وندخلكم مدخلا كريما اگر یکطرف شوید و پهلو تهی کنید یعنی پرهیز از گناهان بزرگ که نهی کرده شده
اید از آن در گذرانیم و عفو کنیم از شما گناهان خرد شما را از نمازی و از جمعه تا جمعه و از رمضانی تا رمضانی و در آریم شما را در موضع

بزرگ و مقام شریف که آن بهشت است محتمل آیت آنست که هر که از کبایر پرهیز کند صغایر او معفو شود نه بر سبیل وجوب بلکه بطریق جواز
چه شاید که حق تعالی از کبایر عفو کند و بصغایر مؤاخذه نماید و بعضی از مجلس اختلاف کرده اند در کبایر بعضی بر آنند که هر گناهی که حق تعالی
نهی کرده است از آن کبیره است و گفته اند هر چه ختم آن به آتش باشد چنانچه یدخله نارا یا بغضب و لعنت باشد مثل و غضب
الله علیهم و لعنهم یا بعذاب و نکال چنانچه و لهم عذاب الیم آن کبیره است و غیر آن از گناهان صغیره گویند و جمعی گویند
که کبیره آنست که شارع حدی بران مترتب ساخته یا در باب او وعیدی بتصریح وارد گشته و بعضی از اصحاب امامیه رضوان الله
علیهم گویند که گناهان کبیره اند و صغیره و کبیره آن بما فوق و ما تحت آنست اگر کبایر شرک بخدا است نعوذ بالله و اگر صغایر حدیث
نفس و اوساط آن متفاوت است بران مراتب مثلا قبله نسبت بزنا صغیره است و نسبت بنظر کبیره و علی هذا در تفسیر طبرسی می آرد که روایت
کرده عبد العظیم بن عبد الله الحسنی از امام محمد تقی علیه السلام که او از پدر بزرگوار خود امام رضا علیه السلام و او از پدر عالی مقدار خود امام موسی
که آنحضرت فرمود که روزی عمرو بن عبید بصری آمد بخدمت ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام و سلام کرد و نشست و خواند این آیت را که
الذین یجتنبون کبائر الاثم و الفواحش و خاموش شد امام فرمود که میخواهی بیان کنم کبایر را از کلام الهی برای
تو گفت بلی آنحضرت فرمود که اکبر کبایر شرک بخدای تعالی که ان الله لا یغفر ان یشرک به و یغفر ما دون ذلک لمن
یشاء و دیگر و من یشرک بالله فقد حرم الله علیه الجنة و دیگر یاس و نومیدی از روح الهی که و لا ییاس من
روح الله الا القوم الکافرون و دیگر ایمن بودن از مکر و عقوبت او که فلا یامن مکر الله الا القوم الخاسرون
و دیگر عقوق والدین که حق تعالی عاق را جبار شقی گفته بزبان عیسی علیه السلام که و برا بوالدتی و لم یجعلنی
جبارا شقیا و دیگر قتل ناحق که خدای تعالی حرام کرده است که و من یقتل مومنا متعمدا فجزاؤه جهنم خالدا فیها
الایه و دیگر قذف محصنات که ان الذین یرمون المحصنات الغافلات المؤمنات لعنوا فی الدنیا و الاخرة
و لهم عذاب عظیم و دیگر خوردن مال یتیم روی ظلم که ان الذین یاکلون اموال الیتامی ظلما الایه و دیگر گریختن
از معرکه که و من یولهم یومئذ دبره الا متحرفا لقتال او متحیزا الی فئة فقد باء بغضب من الله و ماویه
جهنم و بئس المصیر و دیگر خوردن ربا که الذین یاکلون الربوا لا یقومون الا کما یقوم الذی
یتخبطه الشیطان من المس و دیگر فان لم تفعلوا فاذنوا بحرب من الله و رسوله و دیگر سحر که و
لقد علموا لمن اشتریه ما له فی الاخرة من خلاق و دیگر زنا که و من یفعل ذلک یلق اثاما یضاعف
له العذاب یوم القیمة و یخلد فیه مهانا و دیگر یمین غموس که یمین علی الماضی است که ان الذین یشترون
بعهد الله و ایمانهم ثمنا قلیلا اولئک لا خلاق لهم فی الاخرة الایه و دیگر غلول و خیانت که و من
یغلل یات بما غل یوم القیمة و دیگر منع زکوة مفروضه که یوم یحمی علیها فی نار جهنم فتکوی بها جباههم
الایه و دیگر شهادت دروغ و کتمان آن که و من یکتمها فانه آثم قلبه و دیگر شرب خمر که عبادت اوثان
را برد و اجتناب لازم است که فاجتنبوه لعلکم تفلحون و دیگر ترک نماز عمدا و از فرایض مطلقا که مامور به که
اطاعت آن لازم است ترک آن کردن و نقض عهد و قطع رحم که اولئک لهم اللعنة و لهم سوء الدار
عمرو بعد از استماع این کلام گریان از آنجا بیرون آمد و میگفت هالک است کسی که برای خود سخن گوید و منازعه کند با شما در باب علم و
فضل و از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کنند که کبایر نه است اعظم آن شرک بخدای تعالی و قتل نفس مومن بناحق و خوردن

ربا و خوردن مال یتیم و قذف محصنات و عقوق والدین و گریختن از جنگ پس مرتکب بجزای الهی برسد و بری باشد
ازین که گفت بشد باشد با من در وسط بهشت که درهای آن بهشت همه از طلا باشد و ابن عباس رضی الله عنه گفت است
تا هفتصد غیر از آنکه کبیره نیست با استغفار و صغیره نیست با اصرار و در اسباب نزول آورده که ام سلمه بعرض حضرت
رسالت صلعم رسانید که مردان شرف جهاد دارند و زنان از آن مثوبت محروم اند و رجال را وجوه اخذ غنایم و وجوه
تحصیل مکاسب دو برابر از مال میراث می برند و زنان با ضعف حال و کثرت احتیاج نصف نصیب مردان از ترکه
را حسرت می برند که ما نیز کاشکی مردان بودی تا از ثواب جهاد و نصیب میراث بهره مند می شدیم آیه آمد
که و لا تتمنوا ما فضل الله به بعضکم علی بعض للرجال نصیب مما اکتسبوا و للنساء نصیب مما
اکتسبن و اسئلوا الله من فضله ان الله کان بکل شیء علیما و آرزو مبرید آنچیزی را که خدای تعالی افزونی
داده است آنچیز از امور مال و جاهی بعضی را از شما که مردانید بر بعضی دیگر که زنانند مردان را بهره ایست مقرر از ثواب
آنچه کسب کرده اند چون جهاد و سایر اعمال خیر و زنان را بهره ایست مقرر از ثواب آنچه تعلق بعمل ایشان دارد چون عفت و
فرمان برداری ازواج پس چون هر یک نصیبی معلوم و سهمی مفروض دارید آرزو به بهره دیگری مبرید و بخواهید از خدای
تعالی و طلب کنید از کرم و بخشش او تا مراد شما بر آرد و بدرستی که خدای تعالی هست بهمه چیزها دانا و چون معلوم شد که
او داناست پس هر چه دهد و هر که دهد بحسب یا بد و چون آن شد در زمان جاهلیت فرزند اجنبی را پسر خود میخواندند و وارث
داخل میراث می شد حق تعالی از آن نهی فرمود که و لکل جعلنا موالی مما ترک الوالدان و الاقربون
و الذین عقدت ایمانکم فاتوهم نصیبهم ان الله کان علی کل شیء شهیدا و برای هر یک از شما آدمیان
میراث خواران تا اخذ از نصیب خود کنند از آنچه بگذارند پدر و مادر و خویشان و از آن زن که بکه رسم بود که با یکدیگر
معاقده میکردند و رسم مخالفت و معاهدت در میان می آوردند و هر یک از متعاقدین میگفت خونک خونی و سلمک سلمی و
تو دوست منی و دشمن تو دشمن منست من تو از میراث بری و من از تو و عاقله من باشی و من عاقله تو و این تخاطر کنند
سوگند میخوردند حلیف را سدسی از میراث حلیف مقرر بود و چون آیت مواریث نازل شد یکی از صحابه گفت یا رسول الله جمعی از ما
حلفا دارند که با خذ میراث از یکدیگر تمام گشته اند حکم الهی در باب میراث فرود آمد و صحیح چاشتی معاقدت مذکوره شد این
آیت نازل گشت و الذین که در مخالفت بسته اند دستهای شما اشنا و معاقده را بدید بر سبیل محاربت و صحبت این گروهند
آنست که متحالفان بوقت بیعت دستهای یکدیگر گرفتندی پس بدهید مر ایشان را بهره ایشان که سدس است از میراث و بعضی گویند
که حکم این آیت اولی الارحام منسوخ گشته تا از واه امامیه بالکل منسوخ نیست و این میراث معاهده و معاقده و تتمه آن هست بضمان
جریره و این حکم ثابت نه مطلق بلکه بشرط آنکه وارث نسبی و سببی یعنی بحکم امام نباشند و مخصص این از سنت تواند است بدرستی که
خدای تعالی هست بر همه چیزها گواه از عهود و مواثیق و مخالفات آورده اند که حبیبه بنت زید بن ابی زهیر زوجه سعد بن ربیع
از نقبا بود یا جمیله زوجه ثابت بن قیس طریق نشوز پیش گرفته با شوهر براهی بسیار کرد و شوهر از غایت اضطراب طپانچه بر روی
وی زد او شکایت پیش پدر برد به اتفاق کلا زمت حضرت پیغمبر صلعم رفتند و قصه گذشته را بموقف عرض رسانیدند و آنحضرت
بقصاص برشوهر وی حکم فرمود و پدر و دختر متوجه قصاص شدند و روی در مسجد نهادند جبرئیل علیه السلام آیت آورد که الرجال قوامون
علی النساء بما فضل الله بعضهم علی بعض و بما انفقوا من اموالهم فالصالحات قانتات

حافظات للغيب بما حفظ الله واللاتي تخافون نشوزهن فعظوهن واهجروهن في المضاجع واضربوهن
فان اطعنكم فلا تبغوا عليهن سبيلا ان الله كان عليا كبيرا مردان کار گذارانند تسلط یافته بر
زنان و قایم بامور معاش ایشان حضرت رسالت صلعم در دختر را آواز داد که باز گرد که اینک جبرئیل با کاری خواهیم
و خدا کاری خواست و الذی اراد الله خیر مفهوم آیت تفضیل مردانست بر زنان چه مردان ادب کنند و کار فرما
زنانند بسبب انچه تفضیل کرد خدای تعالی و افزونی داد بعضی ایشانرا که مردانند بر بعضی دیگر که زنانند و تفضیل مردان بکمال
عقل و حلم و علم و دوری حدس و فهم است و جهاد و کمال صوم و صلوة و جمعه و جماعات و اذان و خطبه و اعتکاف و نماز عید و نماز جنازه
و شهادت در حدود و قصاص و زیادتی میراث و امثال آن و ائمه و انبیا و امرا از مردانند از همه فضایل اکمل و اشرف اند و
دیگر فضیلت داده مردان را بر زنان بسبب آنچیزی که نفقه میکنند بر ایشان از مالهای خویش چه در مهر و چه در نفقه پس زنان شایسته
حال فرمان برندگانند مر خدا را و قیام کنندگانند بحقوق ازواج نگاه دارندگان در غیبت ازواج یعنی حفظ الغیب ازواج رعایت کنند
در عفت و عصمت آنچه نگاه داشت خدای تعالی مر ایشان را و آن زنانی که میترسید از نافرمانی و تسلط ایشان پس پند گوئید ایشان را بکلماتی که
دلهای ایشان نرم گرداند یا تعلیم دهید ایشان را و آگاه کنید از تعظیم حقوق ازواج و ببرید از ایشان در خوابگاه یعنی با ایشان در یک جا خواب
مکنید یا پشت بایشان کنید و بزنید ایشان را زدنی که مجروح نشود و نشکند و هیچ عضو از بشکست نگرداند و مترتب است این حکم بر وجه تدریج
من حیث اللفظ بلکه من حیث المعنی زیرا که واو مفید ترتیب نیست پس اول اخف و دیگر ثقیل و دیگر اثقل چنانچه واجبست در نهی از منکر و دیگر
گفته اند وعظ نزدیک خوف نشوزست و هجر هنگام ظهور نشوز و ضرب بوقت تکرار نشوز پس اگر فرمان برند شما را و از آنچه کرده
طبع شماست باز آیند پس مطلبید بر ایشان راه بیداری بجهت زوال سبب فان التائب من الذنب کمن لا ذنب له بدرستی که
هست خدای تعالی برتر از آنکه ظلم بر ایشان راضی شود و بزرگتر از آنکه مظلوم را فرو گذارد وان خفتم شقاق بينهما فابعثوا حكما
من اهله وحكما من اهلها ان يريدا اصلاحا يوفق الله بينهما ان الله كان عليما خبيرا و اگر دانید ای سید
یا اولیاء زوجین یا ای احکام شرع در روایت از صادقین در این قولست که خطاب راجع بحکام باشد یعنی اگر خوف ناسازگاری و جدال
باشد میان مرد و زن پس برانگیزید از برای تحقیق نشوز میانجی که صلاحیت حکومت داشته باشد از قبیله مرد و میانجی دیگر که قابلیت
حکومت داشته باشد از قبیله زن تا او نیز مکنون خاطر زن را از طلب صحبت و میل فرقت بداند و میباید که هر دو بالغ و عاقل و عادل
و حر و ذکر باشند اگر خواهند حکمین اصلاح آوردن کار زوجین سازگاری افکند خدای تعالی میان زن و شوهر را و جمع و احتیاج
باذن زوجین نیست لیکن تفریق موقوفست باذن زن در بذل و اذن مرد در طلاق اگر خلع باشد بر اصح اقوال بدرستی که هست
خدای تعالی دانا بمصالح زوجین آگاه از مقاصد حکمین واعبدوا الله ولا تشركوا به شيئا وبالوالدين احسانا و
بذي القربى واليتامى والمساكين والجار ذي القربى والجار الجنب والصاحب بالجنب وابن
السبيل وما ملكت ايمانكم ان الله لا يحب من كان مختالا فخورا و بپرستید خدا را و انباز مگیرید با وی چیزی را از صنم و غیر
و نیکوئی کنید با مادر و پدر نیکوئی کردنی بقول و فعل و با خویشان صله رحم و با یتیمان دلنوازی و کار سازی و با درویشان بصدقه
و زکوة و با همسایگان خویشاوند بشفقت و رحمت و با همسایه بیگانه نیز یعنی آنکه خویشی ندارد یا از همسایه کافر که بیگانه از دین است
و پیغمبر صلعم فرموده که همسایگان سه قسم اند قسمی هستند که ایشان را سه حق است حق همسایگی و حق خویشی و حق اسلام و قسمی که دو حق
دارند حق همسایگی و اسلام و قسمی که همین حق همسایگی است و بس و حد جوار را چهل سرای مقرر کرده اند بعضی چهل ذراع گویند و مطلق حق همسایگان

ادا در بر بستند

ارا و خیر باشد بدیشان و دفع ضرر ایشان قیز آورده که هر گاه جار و اژ تو مستحق آنست که با او احسان کنی پس حق همسایه
نفس را که ولست بطریق اولی فرو گذاری و خاطر متفرقه و خیالات ردیه را از وی باز داری و با همسایه دل که روح است
نیکوئی نمائی و او را از کل تعلقات منع فرمائی و همسایه روح را که سر است از غیبت مواطن شهود است و محال مکاشفات مانع
شوی و از همه سزاوارتر از سر تو هو مستکم که بتو نزدیکتر است از رگ گردن تو غافل نگردی و یقین دانی که همسایه تو همنشین
و همره همه اوست و دیگر نیکوئی کنید با همنشین و هم صحبت صاحب کشاف آورده که مراد بمصاحبت این میتواند بود که در رفیق
سفر باشد یا شریک در تعلم علم و آموختن حرفه یا همنشین در مسجد و مجلس و غیر آن و نیکوئی با او حق صحبت است و بنای آن بر وفا
باشد و مصاحبت نیکان از اختیار میباید کرد چه امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرموده که صاحب الاخیار و امن الاشرار
مصاحب نیکان باش تا از شر بدان ایمن شوی و با رهگذریان و با مهمانان و با بندگان و پرستاران که در دست تصرف
شما اند احسان دریغ مدارید بدرستی که خدای تعالی دوست نمیدارد هر که باشد خرامنده متکبر که ننگ دارد از والدین و اقارب
و همسایگان و مصاحبان و مهمانان و بندگان و با ایشان نیکوئی نکند و تا زنده خود ستاینده که از حقوق الهی اموال دست ندارد
و با احسان بخل ورزد الذين يبخلون ويأمرون الناس بالبخل ويكتمون ما آتاهم الله من فضله
واعتدنا للكافرين عذابا مهينا دوست ندارد خدای تعالی آنان را که بخل میورزند آورده اند که جمعی از یهود انصار را
از روی نصیحت میگفتند مال خود را در این مرد یعنی حضرت رسالت صلعم و یاران مهاجرا نفقه مکنید که اندک زمانی از فقر و
محتاج گردیده و مآل کار را معلوم نیست که کجا خواهد کشید این آیه نازل شد که خدای تعالی دوست نمیدارد آنان را که خود
بخیل اند و امر میکنند مردمان را به بخیلی و میپوشند از خلق آنچه خدای تعالی بایشان عطا فرموده بود در توریه و آن را میپوشید
و اما در کار دو ایم برای یهود که عطای الهی یا نعت حضرت رسالت پناهی را میپوشیدند عذاب خوار کننده که عذاب
دوزخ است والذين ينفقون اموالهم رئاء الناس ولا يؤمنون بالله ولا باليوم الآخر و
من يكن الشيطان له قرينا فساء قرينا و آنان نیز که بر عداوت حضرت رسول صلعم نفقه میکنند مالهای خود را
برای دیدن مردمان و ملاحظه ناموس و ایشان مشرکان مکه بودند که در دشمنی با آنحضرت لشکر با جمع میکردند و مالهای خود خرج
ایشان میفرمودند یا منافقان که انفاق ایشان مبنی بر ریا و سمعه بود یا وصف یهود میگوید که بر قوم خود از جهت اغراض و اعواض
نفقه میکنند و میگروند از روی حقیقت بخدای تعالی و نه بروز آخرت که قیامت هر که باشد دیو رکش یعنی ابلیس علیه اللعنه مر او را
یار و مسازیس بد مسازی که دوست در دنیا و هر آینه در آخرت نیز با او خواهد بود کما قال الله تعالى فبئس القرين وماذا
عليهم لو آمنوا بالله واليوم الآخر وانفقوا مما رزقهم الله وكان الله بهم عليما و چه ضرر بود بر
کافران و چه زیان داشتی مر ایشان را اگر ایمان آوردندی بخدای تعالی و بروز آخرت و جزای اعمال را گروندی و بیرون کردندی
حق خدا را بی غرض و ریا از آنچه داده است خدای تعالی بایشان و هست خدای بر ایشان و اقوال و افعال ایشان دانا و جزا دهنده
آنها خواهد بود ان الله لا يظلم مثقال ذرة وان تك حسنة يضاعفها ويؤت من لدنه اجرا عظيما
بدرستی که خدای تعالی ستم نمیکند هم سنگ ذره در وزن و ذره مورچه سرخ را گویند که از غایت صغر بچشم نظر بر کرده ظاهر
نشود و اشهر آنست که ذره چیزیست که بشعاع آفتاب از روزنه در افتد و در هوا ظاهر گردد و آن را چندان وزنی نبود
و حقیقت این سخن مبالغه است در نفی ظلم یعنی نه از ثواب مطیعی هم سنگ ذره کم خواهد بود و نه بر عقاب مقرر بوزن ذره خواهد

بجزا افزوده و اصح آنست که در عمل کافر و منافق بمقدار ذره ظلم واقع نشود و اگر باشد مثقال ذره نیکی در دیوان عمل مؤمن ثواب
آنرا افزوده گرداند تو بر تو و بدهد او را از اندر ثواب از نزدیک خود بتفضل و رحمت بی استحقاق آنکس عطا بزرگ و بی اندازه اجر
عطا گفت بجهت آنکه تابع آنست و مزید بران فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَىٰ هَٰؤُلَاءِ شَهِيدًا
پس چگونه خواهد بود حال ظلمه و کفره وقتی که بیاریم از هر گروهی از امم گذشته گواهی که آن پیغمبر ایشان خواهد بود و بر افعال و
اقوال امت گواهی خواهد داد و بیاریم ترا ای محمد برین گروه و از امت تو گواه تا اقامت شهادت کنی بر ایمان مومنان و در آیت
مبالغه تمام است بر حث بر طاعت و اجتناب از معصیت و زجر از هرچه که موجب خجالت و شرمندگی باشد علی رؤس الاشهاد
چه حاکم حق خواهد بود و آنچه محض عدالت است مرتب خواهد داشت و شهود عدول خواهند بود که قطعا شهادت ایشان قدح پذیر
نباشد زیرا که انبیا معصومین و کرام الکاتبین و جوارح و زمان و مکان خواهند بود پس عاقل باید که دایم متذکر باشد این شهادت
را و خود را مستعد این حالت سازد که در محکمه قیامت شرمنده و سر در پیش نماند اگرچه حضرت رسالت را صلعم مجال شفاعت خواهد بود و روایتست
که عبد الله بن مسعود این آیه را بر پیغمبر صلی الله علیه و آله میخواند آنحضرت از دیده مبارک اشک میریخت در حالت قرات و هرگاه شاهد
عدول معصوم اینچنان از هول این مقالات و عظم این حالت از چشم مبارک اشک ریزان گردد از حال مشهود علیه چگونه گوید امید
که رحمت الهی و شفاعت رسول الله و آل اهل بیت انبیای صلوات الله علیهم شامل حال مومنان شود يَوْمَئِذٍ يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا
وَعَصَوُا الرَّسُولَ لَوْ تُسَوَّىٰ بِهِمُ الْأَرْضُ وَلَا يَكْتُمُونَ اللَّهَ حَدِيثًا آن روز که واقع شود در گواهی انبیا
و آن روز قیامت است دوست دارند آنانکه کافر شدند بخدا و نافرمانی کردند رسول را آنکه راست کرده شود بدیشان
زمین یعنی دفن کنند ایشان را چون مردگان و مبعوث نگردند یا کنایه است از آنکه ایشان آرزومند آنند که خاک شوند چه زمین بجای
راست شود و نپوشند یعنی پنهان نتوانند کرد از خدای تعالی و نپوشند سخنی را يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَ
أَنْتُمْ سُكَارَىٰ حَتَّىٰ تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ وَلَا جُنُبًا إِلَّا عَابِرِي سَبِيلٍ حَتَّىٰ تَغْتَسِلُوا وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ أَوْ عَلَىٰ
سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا
بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُوًّا غَفُورًا ای کسانی که گرویده اید بخدا و رسول گرد نماز نگردید در حالی که مست
باشید از خمر و سایر مسکرات این نهی از عین نماز نیست چه آن عبادتیست ماموربها بلکه نهی است از ارتکاب مسکر که مانع است
از اداء عبادت تا وقتی که دریابید آنچه که در نماز میخوانید محققان گویند که خطاب میکند بسوی قوای روحانیه که در مقام
ایمان شهودی بر تخته جان دارند که نزدیک شوید بنماز قربت در مسجد جامع دل وقتی که مستان باشید از مسکر غفلت و هوا
تا زمانی که از مستی هوا هشیار نشوید و دانید که چه میگوئید و شناسید که مخاطب کیست بلکه گویند المصلی یناجی ربه و نزدیک مشوید بنماز در
حالتی که جنب باشید و محتاج بغسل مگر آنکه رونده گان باشید در راه یعنی مسافر باشید و با شما آب نباشد در آن محل به تیمم نماز بجا آرید
گذارید و دیگر بهیچ وجه روا نباشد در جنابت نماز گذاردن تا وقتی که غسل کنید و در روایت از ابی جعفر رع که مراد از صلوة مواضع
صلوة است که آن مساجد است و این قول حق است و مراد از الا عابری سبیل است چه عبور حقیقت است در جوز مکانی و این
استثناست از لا تقربوا الصلوة یعنی نزدیک مشوید و در میایید مساجد را مگر آنکه راه بران باشد پس ندشد و این عام تخصیص یافته
بما عدای مسجدین که مسجد حرام و مسجد نبی است صلعم که دران هر دو مسجد دخل نمی توان شد بر سبیل عبور روا نباشد و در وقت
جنابت بیماران که از استعمال آب متضرر شوید یا از سعی عاجز باشید یا بر حالت سفر باشید و تخصیص سفر بجهة غلبیت است از جهت

اختصاص او باباحت بلکه با عدم آب تیمم در سفر و حضر مباح است یا بیاید یکی از شما از خلا جای و محدث شده باشد یکی از حدثهای
که بول و غایط و ریح است یا بسوده باشید زنان را که کنایه از جماع است پس نیابید آب را پس قصد کنید خاک پاک را اراده وجه ارض
پس تیمم بحجر نیز جایز باشد خواه بر خاک باشد یا نه پس مسح کنید بعضی از رویهای خود را که از رستنگاه موی پیش سر است تا طرف
انف اعلی و دستهای اسفل اولی است و نباید دستهای خود را از بند برد و دست تا سر انگشتان دست راست را مقدم باید داشت
بر چپ و برای وضو یکبار دست بر خاک باید زد جهت مسح روی و دستها و از برای غسل دوبار یکبار بجهت روی و بار دیگر بجهة
دستها بدرستی که خدای تعالی است در گذراننده از شما و تخفیف کننده آمرزنده کسانی را که تیمم کنند أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا
مِنَ الْكِتَابِ يَشْتَرُونَ الضَّلَالَةَ وَيُرِيدُونَ أَنْ تَضِلُّوا السَّبِيلَ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِأَعْدَائِكُمْ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ وَلِيًّا وَكَفَىٰ بِاللَّهِ
نَصِيرًا آیا نمی بینی و نمی نگری بسوی آنانکه داده اند ایشانرا بهره از علم توریه میخرند گمراهی را یعنی بدل میکنند هدایت را بضلالت
و هدایت ایشان آن بود که بنعت و صفت حضرت رسالت صلعم عارف بودند و ضلالت آنکه بعد از بعثت آنحضرت انکار او
نمودند و میخواهند این گمراهان از روی حسد و عداوت آنکه شما ای مومنان راه گم کنید و خدای تعالی داناتر است بدشمنان شما که یهودند
و بسند است خدای تعالی دوست شما و متولی امور شما و بس است خدای یاری دهنده شما بر دشمنان مِنَ الَّذِينَ هَادُوا
يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَيَقُولُونَ سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا وَاسْمَعْ غَيْرَ مُسْمَعٍ وَرَاعِنَا لَيًّا بِأَلْسِنَتِهِمْ
وَطَعْنًا فِي الدِّينِ وَلَوْ أَنَّهُمْ قَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَاسْمَعْ وَانْظُرْنَا لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَأَقْوَمَ وَلَٰكِنْ لَعَنَهُمُ
اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا بعضی از آنان که بر دین یهود ثابت شدند میگردانند کلمها را و تغیر میدهند
از اماکن آن مراد تحریف صفت پیغمبر است صلعم یا تاویل کلمات توریه بر وفق رای و طبع خود یا کتمان آیت رجم یا تغییر کلام آنحضرت و روایت
یعنی از یهود مثل رفاعه بن زید بن سائب و مالک بن دخشم بمجلس رسول الله صلی الله علیه و آله می آمدند و جواب آنحضرت
را از امری که سوال کرده بودند بقبول تلقی مینمودند و از مجلس ایشان منصرف شده همان کلمات متبرکات را منحرف میساختند
لاجرم پرده از روی کار ایشان برداشته فرموده که دشمنان یهودی سخنان ترا که حبیب منی از مواضع آن تحریف میکنند و میگویند
شنیدیم قول ترا و نافرمانی کردیم امر ترا لفظ عصینا آشکارا میگفتند از روی عناد و در تعبیر گویند اظهار اطعنا و اضمار عصینا میکردند و
حقیقت آنست که بزبان مقال ایشان سمعنا میگفتند و بلسان حال ایشان بعصینا ناطق بودند و دیگر میگفتند بشنو در حالتی که غیر
شنوانیده شده باشی این دو وجه است روی در مدح دارد و روی در ذم وجه مدح آنست که اسماع شتم و دشنام داده نشده باشی
پس معنی کلمه آنست که دشنام داده و شنوانیده و شنونده مکروهی نباشی و برین تقدیر دعا از بود و وجه دوم آنست که اسماع شنوانیده
شده یعنی اصم این دعا علیه باشد یهود وجه مدح را بر روی نفاق میساختند و مطمح نظر ایشان وجه مذمت بود و دیگر میگفتند
و راعنا و این کلمه نیز احتمال دو وجه دارد وجه مدحش آنکه از مراعات باشد یعنی نگاه دار ما را و در ما نگر و وجه دوم آنکه از رعونت
و حمق بود و مراد یهود نسبت رعونت بود بانحضرت و لغت یهود اشباع میکردند و راعنا میگفتند یعنی ای شبان ما تعریض میکردند
آنحضرت را برعی غنم و بر هر تقدیری این کلمه میگفتند در حالت گردانیدن و پیچانیدن سخن بزبانهای خود یعنی میل کرده از مراعات
بلغت عرب آنرا برعونت میکردند بزبان خود یا لسان عرب را از فصاحت بر می پیچانیدند و بطریق لحن راعینا میگفتند با آن
ذم آنحضرت میخواهند و قدح و طعن در دین اسلام یعنی وقتی که پیغمبر او شبانی منسوب بود و آنچه دین خواهد بود و حال آنکه ایشان
شبانی موسی را معترف بودند و اگر ایشان گفتندی شنیدیم سخن ترا و فرمان بردیم امر ترا و بشنو و در ما نگر بجای آنکه این

کفار بودی بهتر ایشان را از استهزا رسید انام و طعن در دین اسلام و راست تر بودی سخن ایشان بجهت فایده عاجل
و آجل ولکن براند است خدای تعالی ایشانرا و از رحمت خود دور کرد و بسبب کفر ایشان و مجازات بر آن پس نمیگروند ایشان
مگر گروهی اندک یعنی ضعیف که معتبر و معتد به نباشد و آن ایمانست ببعضی از کتب و رسل دون بعضی یا ایمان نمی آرند مگر
اندکی از ایشان چون ابن سلام و اتباع او و در اکثر تفاسیر وارد شده که حضرت رسالت صلعم احبار یهود را چون ابن صوریا و
بن اشرف طلبید و گفت یا معشر الیهود از خدای تعالی بترسید و قدم در دایره اسلام نهید چه من سوگند میخورم بخدا که شما میدانید
که من این کلام و احکام که از خالق انام بشما آورده ام حق است و شما را در توریه از حال من خبر داده اند و بر ایمان من پیشان قانع
نگردند ایشان از روی عناد گفتند ما نشناسیم و نه از نعت تو و صفت قرآن خبر داریم آیه آمد که

یا ایها الذین اوتوا الکتاب آمنوا بما نزلنا مصدقا لما معکم من قبل ان نطمس وجوها فنردها علی ادبارها او نلعنهم کما لعنا اصحاب السبت وکان امر الله مفعولا

ای کسانی که شمارا کتاب داده اند یعنی توریه تصدیق کنید
و بگروید بانچه فرو فرستاده ایم بر پیغمبر خود و آن قرآنست در حالتی که باور دارنده و تصدیق کننده است مر آنچیز را که با شماست
از مطابق کتاب توریه است و اصول دین پس بر آن بگروید پیش از آنکه محو کنیم رویها یعنی صور آن را نیست سازیم از ابرو
و چشم و بینی و لب و دهن بر رویها پس بازگردانیم آن رویها را برهیات قفاهای آن یعنی شکل روی را بصورت پس سر او بر
سازیم یا اشیای مصوره را بر وجه چون انف و حاجب و عین محو کنیم و بر قفا ثبت سازیم تا روی ایشان بر قفا باشد و در سیر
آورده که ایدی و ارجل و بطون و ظهور ایشان در مواضع خویش ثابت باشند و رویهای ایشان بر پس سر بود و این هیاتی است
در غایت زشتی و رسوایی و در روایت از ابی جعفر آمده که معنی آنست که محو کنیم روی توجه ایشان را از هدایت و باز گردانیم ایشان را بر
آن که ضلالتست یا برانیم ایشانرا که اصحاب وجوه اند از رحمت خود یا مسخ سازیم چنانچه برانیم و مسخ گردانیده ایم یاران روز شنبه
را یعنی آنکه از فرمان خدای تعالی سر پیچیده در روز شنبه بصید ماهی اشتغال نمودند و هست فرمان خدا یا وعید او بودنی هر آینه
شدنی بود

ان الله لا یغفر ان یشرک به ویغفر ما دون ذلک لمن یشاء ومن یشرک بالله فقد افتری اثما عظیما

طبرسی رحمه الله آورده که چون آیه قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم الی آخر الآیه رحمت نزول یافت حضرت رسالت صلی الله علیه
و آله بر منبر شرف برآمد و این آیه را بر مردم خواند مردی برخواست و گفت یا رسول الله شرک بخدای حال وی چه حال دارد آنحضرت ساکت شد
و دیگر برخواست سه نوبت و همین پرسید این آیه نازل شد که بدرستی که خدای تعالی نمی آمرزد آنرا که شرک آرند بوی و بیامرزد آن
گناهی را که غیر از شرک بود مر کسی را که خواهد از روی تفضل و احسان نه بوسیله عبادت و عرفان بعضی گویند که می آمرزد پیش از
عذاب هر که را خواهد و بعد از عذاب جمیع عصاه را خواهد آمرزید و هر که شرک آرد بخدای تعالی و انباز گیرد با وی پس بدرستی که افترا کرد و بر بافت
دروغی بزرگ را که بدان مستحق عذاب بزرگ گردد و روایتست از امیر المومنین ع که در قرآن آیتی نیست که ازین آیه
ارجی باشد نزد من و چون مضمون این آیت که شرک نامغفورست یهود از آنکه عبده عجل و پرستنده عزیر بودند وعیدی و تهدیدی
عظیم حاصل شد از روی انکار در آمده گفتند که ما مشرک نیستیم بلکه خود را از خواص بارگاه عزت و مقربان درگاه محبت میدانیم
پدران ما انبیا و مالکان ممالک نبوت و سالکان مسالک فتوت اند و ما را بسؤال ایشان مغفرت و کرم حق تعالی است ایشان را
رسیده و خواهد رسید آیه آمد

الم تر الی الذین یزکون انفسهم بل الله یزکی من یشاء ولا یظلمون فتیلا

آیا ندیدی
و نمی نگری بدیده بصیرت بسوی آنانکه از روی مفاخرت می ستایند و ثنا می گویند نفسهای خود را که نحن ابناء الله و

احباؤه

احباؤه یا بپاکیزگی و بیگناهی نسبت میدهند چنانچه بحری بن عمرو و نعمان بن اوفی و جب بن زید اطفال خود را نزد حضرت
رسالت صلعم آوردند و گفتند این کودکان را هیچ گناهی هست حضرت فرمود که نه ایشان گفتند ایشان سوگند یاد
کردند بخدای موسی که ما نیز در مثل بیگناهی مثل ایشانیم زیرا که گناهان شب ما را بروز محو میکند و خطیئات روز
ما را بشب محو میکنند حق تعالی فرمود که تزکیه نمودن شما را اعتباری نیست بلکه خدای تعالی بپاکی یاد کند و ستایش هر کرا
خواهد و مستحق آن داند و این گروه که خود را بنا حق تزکیه میکنند ستم رسیدن نخواهند شد بمقدار آن رشته ضعیف که در
میان دانه خرما باشد یا بقدر فتیله که از وسخ که میان دو انگشت پدید آید بر او داشت که عقوبت تزکیه خود خواهند کشید و
نقصانی پاداشت و مکافات ایشان نخواهد رسید

انظر کیف یفترون علی الله الکذب وکفی به اثما مبینا

بنگر درین جهودان که از روی عناد چگونه افترا میکنند و می بندند بر خدای تعالی دروغ را یعنی گناه شب و روز ما را
می آمرزد و بسنده است آن افترا و دروغ ایشان گناهی ظاهر که بر هیچ کس پوشیده نماند آورده اند که چون حکم الهی جلاء
بنی نضیر صادر شد جمعی از ایشان چون حیی بن اخطب و سلام بن مشکم و کنانه بن ابی الحقیق در خیبر متوطن شدند و بعد از غزوه بنی
امیت تن از اشرف قوم خود بمکه رفتند و ابو سفیان و اتباع او را بر محاربه حضرت پیغمبر صلعم تحریص کردند و با پنجاه کس از بطون
قریش در بیت الحرام در آمده و در پس استار حرم سینها بدیوار خانه بچسبانیدند و با پیمان غلاظ بر حرب و جدال اهل اسلام
سوگند یاد کردند و خاطر از ین امر فارغ ساختند بمعاشرت مشغول شدند و درین باب بعضی از قریش از روسای اهل کتاب
پرسیدند که طریقه ما که زایران حرم را میزبانی میکنیم و کعبه را معمور میداریم و صله رحم بجای می آریم و بعبادت اصنام
بطریقه پدران خود مشغول می باشیم بهدایت اقربست یا دین محمد که درین وقت احداث کرده و بدعت رسم تمام
نهاده و دین پدران ما را میدانند و ما را کافر و جاحد میخوانند یهود بعد از استماع این سخنان گفتند دین شما حق تر است
و آیین شما اینق تر ابو سفیان گفت که ما بر اعتقاد شما وثوق اعتماد نخواهیم کرد مگر بتان ما را سجده کنید جهودان جبت و طاغوت
را که بتان قریش بودند سجده کردند حق سبحانه و تعالی از معانده و مکابره و کفر ورزند ایشان خبر میدهد و میفرماید که

الم تر الی الذین اوتوا نصیبا من الکتاب یؤمنون بالجبت والطاغوت ویقولون للذین کفروا هؤلاء اهدی من الذین آمنوا سبیلا

آیا ندیدی و نمی نگری بسوی آنانکه داده اند ایشانرا بهره از توریه که
بواسطه عداوت مسلمانان میگروند بدین و بت که قریش راهست و گفته اند جبت سحرست و یهود آنرا معتقد بودند
و طاغوت شیطان و ایشان متابعت او می نمودند و نزد محققان جبت نفس اماره است و طاغوت آرزوهای او
میگویند این جهودان در حق کافران و برای ایشان که از روی اجتهاد این گروه کفار قریش هادی ترند از آنها
که ایمان آورده اند یعنی پیغمبر و اصحاب او از جهت راه یعنی راه یافته ترند

اولئک الذین لعنهم الله ومن یلعن الله فلن تجد له نصیرا

آن گروه صفت متعصب آنکسانند که بخواری و نگونساری دور کرده است خدای تعالی ایشانرا از رحمت
خود و هر که بخواند خدای تعالی او را از در رحمت پس نیابی تو مر او را یاری که دفع کند از وی عذاب را

ام لهم نصیب من الملک فاذا لا یؤتون الناس نقیرا

آیا ایشانراست یعنی جهودانرا بهره از پادشاهی استفهام
بسبیل انکارست زعم یهود آن بود که ایشان بملک و نبوت از غیر خود سزاوارترند و بدین سبب از متابعت
عرب ننگ میداشتند و سر میکشیدند آنرا منصب ملک داری و حکم گذاری با خواهد رسید حق تعالی فرمود که ایشانرا از ملک بهره

نیست و اگر بفرض از ملک و مال بهره‌مند شوند پس آن هنگام ندهند مردمان را یعنی محمد و اصحاب او را آن مقدار کوی که بر پشت دانه خرماست

و این مبالغه است در بخل ایشان [illegible] در هنگام دست تنگی و درویشی [illegible]

[illegible] أم یحسدون الناس علی ما آتاهم الله من فضله فقد آتینا آل إبراهیم الکتاب والحکمة وآتیناهم

ملکا عظیما بلکه حسد می‌برند بر مردمان یعنی قبایل عرب بر آنچه خدای تعالی بدیشان داده است از فضل خود که آن بعثت حضرت پیغمبر

صلعم و روایت است از ابی جعفر که مراد از ناس حضرت رسالت است و آل او صلوات الله علیهم [illegible]

و امامت کرامت فرمود چنانچه عیاشی روایت کرده از ابی الصباح کنانی که امام ابی عبدالله جعفر الصادق فرمود [illegible]

[illegible]

فمنهم من آمن به ومنهم من صد عنه وکفی بجهنم سعیرا

[illegible]

إن الذین کفروا بآیاتنا سوف نصلیهم نارا کلما نضجت جلودهم بدلناهم جلودا غیرها لیذوقوا العذاب إن الله کان عزیزا حکیما

[illegible]

والذین آمنوا وعملوا الصالحات سندخلهم جنات تجری من تحتها الأنهار خالدین فیها أبدا لهم فیها أزواج مطهرة وندخلهم ظلا ظلیلا

[illegible]

اعظم اسباب راحات میدانند پس ظل ظلیل کنایت است از آسایش و آرامش و بدین نکته [illegible] سخن کسی که میگوید چون در بهشت

آفتاب نیست که حرارت و تاذی شوند پس ظل کجا باشد و فایده او چیست و نزد محققان ظل ظلیل اشارت به تجلیات الهی و عنایات ربانی

است که همیشه بر مفارق بهشتیان مبسوط خواهد بود و آن سایه از زوال متبرا و از نقص و انتقاص و انتقال مقدس و معرا است

إن الله یأمرکم أن تؤدوا الأمانات إلی أهلها وإذا حکمتم بین الناس أن تحکموا بالعدل إن الله نعما یعظکم به إن الله کان سمیعا بصیرا

[illegible]

یا أیها الذین آمنوا أطیعوا الله وأطیعوا الرسول وأولی الأمر منکم

[illegible]

یا أیها الذین آمنوا أطیعوا الله وأطیعوا الرسول وأولی الأمر منکم فإن تنازعتم فی شیء فردوه إلی الله والرسول إن کنتم تؤمنون بالله والیوم الآخر ذلک خیر وأحسن تأویلا

[illegible]

من یطع الرسول فقد أطاع الله

[illegible]

بعد از من ای جابر و ائمه هدی اند بعد از من که اول ایشان علی بن ابی طالب و بعد از آن حسن و دیگر حسین و دیگر علی بن حسین و دیگر
محمد بن علی که معروفست در توریة بباقر و زود باشد که دریابی او را ای جابر پس هرگاه ببینی او را پس بخوان او را از من سلام
و دیگر جعفر بن محمد الصادق و دیگر موسی بن جعفر و دیگر علی بن موسی و دیگر علی بن محمد و دیگر حسن بن علی و بعد از وی همنام و هم کنیت
من حجة الله فی ارضه وبقیته فی عباده محمد بن الحسن بن علی این کسی است که فتح کند خدای تعالی بر دست او مشارق ارض و
مغارب آن او از غایب شود از شیعه و اولیاء خود و آنچنان غیبتی که ثابت و راسخ نباشد در آن غیبت بر قول بامامت او مگر
آنکه خدای تعالی امتحان نموده باشد دل او را برای ایمان جابر گوید که من گفتم یا رسول الله آیا واقع شود که شیعه او را انتفاع باشد
با او در غیبت او آنحضرت فرمود که آری قسم بآنکسی که برانگیخت مرا به پیغمبری که ایشان مستضیء گردند بنور او و منتفع شوند بولایت او در غیبت
او همچو انتفاع مردم بآفتاب و اگرچه ابر حایل باشد ای جابر این از مکنون سر الهی و از مخزون علم اوست پس پنهان
دار این را مگر از اهل او پس این دلالات و روایات دلالت کرد که اولی الامر ایمه هدی اند که ذکر ایشان رفت و عصمت ایشان ثابت است
و اتفاق جمیع امت است بر علو رتبت و عدالت ایشان پس اگر خلاف کنید در چیزی از امور دین پس باز گردانید آن را بکتاب خدا
و رجوع کنید برسول در حال حیات و بعد از وفات او و ایمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین که قائم مقام رسول الله صلی الله علیه
وآله وسلم اند در امور دین و حفظ شریعت او بند و خلفا اند به یقین اگر هستید شما که از روی اخلاص ایمان دارید بخدای تعالی و روز
رستخیز چه ایمان بخدا و بقیامت مقتضی آنست که در امر متنازع فیه رجوع بخدا و رسول و نایب مناب رسول نمایند این رجوع
بهترست شما را و نیکوتر از جهت عاقبت آورده اند که یهودی را با منافقی خصومت افتاد و یهودی منافق را بمحاکمه دعوت می کرد
که او حق پرستی میکند و رشوه نمی ستاند و منافق بحکومت کعب بن اشرف میل می نمود عاقبت پیش حضرت رسالت صلعم آمدند
و حکم بر وفق مدعای یهودی صادر شد چون از مجلس حکم بیرون آمدند منافق دست در دامن یهودی زد که من بحکم عمر راضی
نیستم این آیه نازل شد الم تر الی الذین یزعمون انهم آمنوا بما انزل الیک وما انزل من
قبلک یریدون ان یتحاکموا الی الطاغوت وقد امروا ان یکفروا به ویرید الشیطان ان یضلهم
ضلالا بعیدا آیا ندیدی و نگاه نکردی بسوی آنکسان که گمان می برند که ایشان گرویده اند بآنچه فرستاده شد بتو یعنی قرآن
و آنچه پیش از تو فرستاده اند از کتب انبیا میخواهند با وجود دعوی ایمان آنکه مرافعه کنند بسوی کعب بن اشرف که بغایت طاغی
و یاغی است و حال آنکه مامور بودند مدعیان ایمان و همه مکلفان نیز مامور بودند با آنکه کفر ورزند بحکم طاغوت و میخواهد دیو دور
شده از رحمت ایزد که شیطان است یعنی ابلیس آنکه گمراه کند ایشان را که اهل طاغوت اند گمراهی دور که هرگز از آن باز راست
رجوع نتوانند نمود و طاغوت اینجا آنکسی است که حکم بباطل کند و بجهت فرط طغیانش بدین اسم تسمیه یافته و امیر المؤمنین صلوات الله علیه
فرموده که هر حکمی که کند حاکمی بغیر قول ما که اهل بیتیم پس او طاغوت است و این آیه را خواند واذا قیل لهم تعالوا الی ما انزل
الله والی الرسول رایت المنافقین یصدون عنک صدودا و چون گویند منافقان را که در وقت تحاکم بیایید
بحکمی که خدای تعالی فرستاده است از کتاب خود و بحکمی که پیغمبر او میکند بفرمان وی بینی منافقان را که بطریق عناد اعراض میکنند
از تو اعراض کردنی از روی عداوت فکیف اذا اصابتهم مصیبة بما قدمت ایدیهم ثم جاؤک یحلفون
بالله ان اردنا الا احسانا وتوفیقا پس چون باشد و چه خواهد کرد چون برسد بدیشان عقوبت صد و دو و عقوبت
بآنچه ایشان کرده اند یعنی تحاکم بطاغوت پس بیایند بسوی تو در زبان اعتذار گشایند سوگند میخورند بخدای مضمون سوگند ایشان
اراده

و دیگر محمد بن علی

آنکه نخواستیم ما بعد از مجلس شما که ملوی که بما لاحق شود یا تخفیف از توجه ما را احتشام می آید در مجلس تو با آنکه ما از زمره کنیم و آنکه ما کلیف
و موافقت کردیم الخصمین پدید آید اولئک الذین یعلم الله ما فی قلوبهم فاعرض عنهم وعظهم وقل
لهم فی انفسهم قولا بلیغا آنگروه منافقان و سوگند خورندگان دروغ آنکسانند که خدای تعالی میداند آنچه در دلهای
ایشانست از نفاق پس اعراض کن از قبول اعتذار ایشان و پند ده ایشان را بزبان ملایم یعنی منع کن از نفاق و دروغ و بگوی مر ایشان
را در خلا و در باب نفسهای ناپاک ایشان سخن بلیغ که اثر کننده باشد در دلهای ایشان بمثابه که از آن غمناک گردند و آن تهدید
بقتل یا بجلا و مکاره بدیشان اگر توبه نکنند وما ارسلنا من رسول الا لیطاع باذن الله ولو انهم اذ ظلموا
انفسهم جاؤک فاستغفروا الله واستغفر لهم الرسول لوجدوا الله توابا رحیما و نفرستادیم
هیچ فرستاده را مگر تا ببرند گان خود که برای آنکه فرمان وی برند بامر خدای تعالی و اگر این منافقان آن هنگام که ستم کردند بر نفسهای
خود بالتفات بحکم تو بیامدندی بحضرت تو پس طلب آمرزش کردندی از خدای تعالی و آمرزش خواستی برای ایشان رسول یعنی شفاعت
کردی ایشان را هر آینه یافتندی خدای تعالی را قبول کننده توبه گناهکاران مهربان بر آمرزش طالبان و بعضی از مفسران
آورده اند در این آیت که ده و از ده کس از اهل نفاق عیب گویی پیغمبر صلعم میکردند و در خفیه حیله و مکری انگیختند جهت تنفیر مردم
از آنحضرت جبرئیل این آیت آورد و اخبار کرد پیغمبر را از آن منافقان بعد از آن آنحضرت در مجلسی که ایشان حاضر بودند با
دیگران فرمود که این جماعت که شعار ایشان نفاق است برخیزند و از آن استغفار کنند و اعتراف بآن نمایند تا من شفاعت
ایشان کنم نزد حق کسی از ایشان برنخواست تا چند نوبت اعاده فرمود و کسی بر نمی خواست امیر المؤمنین صلوات الله علیه
بایستاد و فرمود که ای فلان برخیز و ای فلان و از ده کس همه را بنام خواند پس آنگاه برخواستند و گناه خود معترف
شدند و گفتند بازگشت نمودیم و توبه کردیم از برای ما شفاعت کن فرمود که بیرون روید از گناه تا از پیش من که
قبول کردم و حق سبحانه و تعالی این آیت باجابت فلا وربک لا یؤمنون حتی یحکموک فیما شجر بینهم ثم
لا یجدوا فی انفسهم حرجا مما قضیت ویسلموا تسلیما آورده اند که میان زبیر و حاطب بن ابی بلتعه مخاصمت
واقع شد در آب رایه که هر دو از آن مزروعات خود را آب دادندی چون محاکمه ایشان بمحکمه سید عالم صلعم
رسید فرمود که ای زبیر آب در زمین خود ران پس بهمسایه گذار حاطب در غضب شد و از روی بی ادبی سخنی گفت که مشعر
مشتمل بود بر میل آنحضرت بجانب زبیر حق سبحانه و تعالی این آیه فرستاد که نیست حقیقتا ایمان چنانچه گمان می برند
بحق پروردگار تو که ایشان ایمان نخواهند آورد ایمان حقیقی تا وقتی که ترا حکم سازند در آنچه اختلاف افتد میان ایشان
و تو حکم کنی پس نیابند در نفسهای خود تنگی و گرانی از آنچه تو حکم کرده هر چند مخالف طبع ایشان باشد و گردن نهند
و منقاد گردند فرمان ترا فرمانبرداری بظاهر و باطن بی اعتراض و مخالفت آورده اند که چون زبیر و حاطب از محکمه نبوی
بیرون آمدند مقداد بدیشان رسید و پرسید که حکم از برای که صادر شد حاطب جواب داد که برای پسر عمه او زبیر که
مادر زبیر صفیه دختر عبد المطلب بود و در این سخن گردن تاب میداد و روی درهم می کشید یهودی آنجا حاضر بود و گفت قاتل الله
هؤلاء این چه گروهند که گواهی میدهند برسالت این مرد و حکم او را متهم میدارند بخدای سوگند که بنی اسرائیل در زمان موسی
حکم فرمود که توبه شما آنست که یکدیگر را بکشید فی الحال انقیاد نمود و بقتل یکدیگر مشغول شدند تا هفتاد هزار کشته شد و پیغمبر خود را
متهم نداشتند ثابت بن قیس چون این سخن بشنید گفت بخدای که اگر محمد صلعم مرا فرماید که خود را بکشم بکشم و عمار یاسر و ابن

اذ

مسعود بر همین گفتند و حق سبحانه و تعالی فرمود و لو انا کتبنا علیهم ان اقتلوا انفسکم او اخرجوا من دیارکم
ما فعلوه الا قلیل منهم و لو انهم فعلوا ما یوعظون به لکان خیرا لهم و اشد تثبیتا و اگر چنانچه
فرض میکردیم بر اینها که دعوی ایمان میکنند که بکشید نفسهای خود را چنانچه بنی اسرائیل کردند یا بیرون روید از سرایها و منزلهای
خویش چنانچه بنی اسرائیل بیرون رفتند نکردندی آنچه ما بر ایشان فرض کرده ایم مگر اندکی از ایشان چون ثابت و عمار و ابن
مسعود و اگر ایشان که منافقانند بکردندی آنچه ایشان را بدان پند میدهند و تکلیف می نماید آن هر آینه بهتر بودی ایشان را
در عاجل و آجل و زیرکتر بودی از جهت تصدیق و تحقیق ایمان ایشان و اذا لآتیناهم من لدنا اجرا عظیما و
لهدیناهم صراطا مستقیما و آن وقت که تثبیت حاصل شدی مر ایشان را در دین ایشان هر آینه ما بدادیم
ایشان را از نزدیک خویش مزدی بزرگ و ثوابی وافر که نعیم جنت است و هر آینه راه می نمودیم ایشان را از نزدیک خویش
مزدی بزرگ و هر آینه راه می نمودیم ایشان را راهی راست که از آن بمقصد رسند یا به بهشت روند آورده اند که ثوبان که مولای
رسول خدای بود روزی بخدمت آنحضرت آمد زار و ضعیف شده و نزار و نحیف گشته حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود
که ای ثوبان رنگ تو چرا تغیر کرده و روی سرخ تو کدام درد زرد گشته گفت یا رسول الله من زمانی که در جمالت می نگرم آن زمان
را از حساب زندگی می شمارم حالا در اندیشه آنم که مفارقت ضروری اتفاق افتد چه چاره سازم و چه حیله پردازم و بخت
ترا محنتی اگر در آن جهان از اهل نیران باشم ترا کی بینم و اگر به بهشت روم بر آنجا که مرتبه رفیع تست چگونه رسم و بعضی دیگر از
اصحاب نیز گفته اند که این گفتند حق سبحانه و تعالی شکسته دلان فراق را بثمره وصال شادمان ساخت آیت فرستاد که و من
یطع الله و الرسول فاولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین و الصدیقین و الشهداء
و الصالحین و حسن اولئک رفیقا و هر که فرمان برد خدای تعالی را در اوامر و نواهی و فرمان برداری رسول
کند در احکام وعده و پس آن گروه فرمان بردار باشند روز قیامت با آنکسان که انعام کرده است خدای تعالی از پیغمبران
و رسل و اولوا العزم نیز داخل اند و راست گویان که پیش از همه تصدیق انبیا کرده اند و آنانکه متصف اند بصفت راستی و
کشتگان از خدای تعالی همه شهدا را شامل است و ستودگان در اعمال و افعال و مفسرست اینجا رسل و رسل صدیقین و شهداء و صالحین
ائمه معصومین اند صلوات الله علیهم اجمعین که بزیور این صفات آراسته اند و چه نیکو اند این جماعت همنشینان لفظ رفیق بر واحد و
جمع اطلاق می کنند یا هر یک از اینها نیکو رفیقی اند مخصوص آیت آنست که هر کرا امروز کسی را دوست دارد فردا با او خواهد بود و المرء
مع من احب ذلک الفضل من الله و کفی بالله علیما آن بودن با جماعت مذکوره افزونی و کرامتست از خدای
تعالی و رسیده است خدای تعالی دانا بمقاصد و نیات یا ایها الذین امنوا خذوا حذرکم فانفروا ثبات او انفروا
جمیعا ای کسانی که ایمان آورده اند فرا گیرید سلاح خود را یعنی آماده شوید برای حرب پس بیرون شوید بقتال دشمنان
گروه گروه در جهات مختلفه یا بیرون شوید برای جهاد مجتمع شده در جهت واحد و در روایت از ابی جعفر علیه السلام که مراد از ثبات
سرایاست و بجمیع لشکر و ان منکم لمن لیبطئن فان اصابتکم مصیبة قال قد انعم الله علی اذ لم
اکن معهم شهیدا و بدرستی که از شما کسی هست که درنگ میکند در بیرون رفتن بغزو و تاخیر میکند در جهاد و مراد ابن
ابی است و اصحاب او که در روز احد تخلف ورزیدند پس اگر رسید شما را ای مومنان واقعه چون قتل و هزیمت گوید آن مبطی
منافق بدرستی که خدای تعالی انعام کرد بر من چه من نبودم با مسلمانان حاضر در معرکه قتال امام جعفر بن محمد الصادق ع
فرمود

فرموده که اگر اهل آسمان و زمین این کلمه را بگویند انچنین که انعام کرده خدای تعالی بر ما که در معرکه با رسول الله نبودیم این کس
می شوند و لئن اصابکم فضل من الله لیقولن کان لم تکن بینکم و بینه مودة یا لیتنی کنت معهم فافوز فوزا
عظیما و اگر برسد شما را نیکویی زیاده از خدای تعالی چون فتح و غنیمت گوید البته آن متخلف از غزوات و غزا چنانچه گویی نبوده میان
شما و او دوستی یعنی چون او را دوستی نبود و از زد و سخن بروجهی گوید که گویا هرگز شما را از دیده و صحبت شما نرسیده و سخن او این که کاشکی من
بودمی در آن غزوه با مسلمانان تا فیروز شدمی فیروزی بزرگ یعنی از غنیمت نصیبی او گرفتمی فلیقاتل فی سبیل الله الذین
یشرون الحیوة الدنیا بالآخرة و من یقاتل فی سبیل الله فیقتل او یغلب فسوف نؤتیه اجرا عظیما
پس باید که قتال کنند در راه خدای با دشمنان دین آنانکه می فروشند زندگانی دنیا که روی در فنا دارد بسرای
جاودانی نعیم غیر فانی و هر که کارزار کند در راه خدای تعالی از برای دین پس کشته گردد و درجه شهادت یابد یا غالب گردد بر دشمن
ظفر کرده و پس زود باشد که بدهیم او را یعنی و لعزت مزدی بزرگ که در صفت در نیاید و عیشی که هرگز منغص نشود و ما لکم لا
تقاتلون فی سبیل الله و المستضعفین من الرجال و النساء و الولدان الذین یقولون ربنا اخرجنا
من هذه القریة الظالم اهلها و اجعل لنا من لدنک نصیرا و چیست شما را ای اهل اسلام که بجد کامل و جهد تمام

و لیا و اجعل لنا من

جهاد نمیکنید و کارزار اشتغال نمی نمایید در راه فرمان برداری خدای یعنی برای خدای تعالی و برای بیچارگان که گرفتار در دست کفار
و ایشان جماعتی بوده اند در مکه که مسلمان شده و کسان ایشان ایشان را از هجرت بمدینه منع میکردند از مردان چون سلمة
بن هشام و ولید بن ولید و عیاش بن ابی ربیعه و ابو جندل بن سهیل و امثال ایشان و از زنان چون ام شریک و غیرها و از کودکان
و اگر چه مکلف نبودند کفار علی رغم پدران ایشان را ایذا میرسانیدند و در عاشر کیف پدران بودند تا حق تعالی زنده ایشان
فرموده ابن عباس میفرماید که من و مادر من مستضعفین بودیم از نساء و ولدان و این مستضعفان آنکسانند که بزبان تضرع
مسئلت مینمایند یعنی دعا می کنند که ای پروردگار ما بیرون آر ما را ازین ده یعنی مکه و دهی که ستمکارانند اهل او بسبب شرک که ظلمی
نهایت بزرگست ان الشرک لظلم عظیم و دیگر بده ما را از نزدیک خویش کسی که دوست دار و متولی کار ما باشد
و دیگر بده ما را از نزد خود یاری دهنده که ایشان دعای ایشان را دفع کند حق سبحانه و تعالی دعای ایشان را مستجاب
گردانید بعضی را خروج از مکه میسر شد و بعضی را که آنجا ماندند بودند ولی چون حضرت پیغمبر صلعم دیشان فرستاد و در روز
فتح مکه مه را و لنوازی نمود و مهمات ایشان را سرانجام فرمود و نصیری و حامی برای ایشان تعیین کرد یعنی عتاب بن اسید
که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله حکومت مکه بوی داد و یار ضعفا و مددکار بیچارگان بود الذین امنوا یقاتلون
فی سبیل الله و الذین کفروا یقاتلون فی سبیل الطاغوت فقاتلوا اولیاء الشیطان ان کید
الشیطان کان ضعیفا آنانکه گرویده اند بخدا و رسول کارزار می نمایند در راه خدای تعالی و آنکسان که کافر شده اند
وثنی و یهودی و نصرانی مقاتله می نمایند در راه شیطان که طاغی و باغی است یعنی بفرمان او پس بکشید ای دوستان حق دوستان
و فرمان برداران شیطان را از مکاید و مصاید او بترسید بدرستی که حیله و وسوسه شیطان هست سست و بی قوت زیرا که
فریبی است مجرد از حجت و برهان و هر چه از روی حیله و کید شیطانی است عاقبت ندارد و لهذا اهل خیر و دین را ذکر جمیل و دلها
باقی بر صفحه روزگار و اگر چه در مدت حیات بکنج خمول نامی از وی نبرگرده باشند و اما ظلمه ملوک و جبابره چون مردند منقرض
میشود آثار ایشان و باقی نمی ماند در دنیا نام و نشان ظلم ایشان مگر آنچه از وخامت و وبال ابدی است الم تر الی الذین قیل

لهم كفوا ايديكم واقيموا الصلوة واتوا الزكوة فلما كتب عليهم القتال اذا فريق منهم يخشون الناس كخشية الله او اشد خشية وقالوا ربنا لم كتبت علينا القتال لولا اخرتنا الى اجل قريب قل متاع الدنيا قليل والاخرة خير لمن اتقى ولا تظلمون فتيلا آیا نظر نکردی بسوی آنانکه در مکه مبالغه می‌کردند چون عبد الرحمن بن عوف و سعد ابی وقاص و مقداد بن اسود و امثال ایشان که مارا دستوری ده که با اهل شرک حرب کنیم که آزار و ایذای ایشان از حد گذشت و بحکم الهی گفته شد مر ایشان را که از کارزار کفار باز دارید دستهای خود را تا وقتی که فرمان الهی در رسد و بپای دارید نمازرا و بدهید زکوة را پس آن هنگام که بمدینه آمدند و نوشته شد یعنی واجب شد بر ایشان کارزار کردن با کافران آن وقت گروهی از ایشان می‌ترسیدند از جنگ مشرکان چنان ترسیدنی که از خدای باید ترسید بلکه ترسی از آن سخت تر و این ترس را حمل بر ضعف بشریت باید کرد نه بر کراهیت امر خدای تعالی یعنی بالطبع از فوت و موت ترسیدند و گفتند ای پروردگار ما برای چه چیز واجب گردانیدی بر ما مقاتله کفار را چرا ما را باز نگذاشتی ایمن و فارغ تا اجل که نزدیکست بهر کس اگر این سؤال از منافقان صادر شده چندان عجب نیست و اگر از مؤمنان وقوع یافته از روی خوف و بد دلی بر سخن گفته باشند و بازتوان کرد و قول آنست که قومی از مؤمنان بعد از نزول آیه قتال منافق شدند و از جهاد تخلف ورزیدند و این سخن ایشان بوده واصح آنست که سؤال را محمول بر تمنای تخفیف تکلیف داریم نه بر وجه انکار و این گفتن بسبب امر دنیوی هم بوده بگوای محمد مرین پرسندگان را که ولد دوستی نسبت از آنچه بدان متمتع گردد از دنیا اندکست در جنب آخرت و نعیم آخروی لی غایت و متاع دنیا ناپایدار و نعیم آخرت پایدار و متاع دنیا مشوب است باقدار و نعیم آخرت صافی از اکدار و چون چنین است سرای آخرت بهتر است از دنیا و فاضلتر مر کسی را که بپرهیزد از شرک یا از همه منکرات و ستم رسیده نخواهید شد ای مجاهدان یعنی از ثواب آن جهان کم نخواهد کرد مقدار رشته که بر دانه خرماست پس بوعده و استیفای ثواب مستظهر باشید و از مرگ که بضرورت وقوع خواهد پذیرفت مترسید که هیچ کردی را ازین گزیر نیست و در هیچ جای از حد وثاق این واقعه خلاصی متصور نه اين ما تكونوا يدرككم الموت ولو كنتم في بروج مشيدة وان تصبهم حسنة يقولوا هذه من عند الله وان تصبهم سيئة يقولوا هذه من عندك قل كل من عند الله فمال هؤلاء القوم لا يكادون يفقهون حديثا هر جا که باشید در می‌یابد شما را مرگ و اگر چه باشید در برجهای محکم اگر برسد منافقان را نعمتی بسیار و ارزانی یا ظفر بر دشمن چنانچه در حرب بدر بود میگویند این نیکوی از نزد یک خداست و اگر برسد بدیشان رستگی و قحطی یا هزیمت چنانچه در واقعه احد روی نمود گویند این سختی از نزدیک تو گرفتی و بسبب تو برات تو که شامت بود و آورده‌اند که چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله از مکه بمدینه هجرت فرمود میوه‌ها و رهسان سؤال سنه سالخرج بود و بر خارا وی گرانی نهاد و منافقان و جهودان آن حال را نسبت بقدوم سرور عالم صلی الله علیه و آله وسلم کردند حق سبحانه و تعالی در تکذیب قول ایشان میفرماید بگو که همه قبض و بسط و گرانی و ارزانی و غنیمت و هزیمت از نزدیک خداوندست و بقضا و قدر او ست و فا و رنیت اعدی بر رد و رفع آن که بندگان را بآن معامله آزمایش کنند کافران میکنند تا خالص برون آید و در سواک شود پس چیست و چه حالت مرین گروه منافق و جهود را که نزدیک نیست که فهم کنند سخنی را که مشتملست بر موعظه ایشان که مضمون قرآنی است یا آنکه میشنوند که سخن در نیابند چون بهایم که می‌شنوند و فهم نمیکنند واز بی فهمی ایشان است که خورا در سلیه ند و میگویند ما اصابك من حسنة فمن الله وما اصابك من سيئة فمن نفسك وارسلناك

للناس رسولا وكفى بالله شهيدا آنچه تو رسد از غنیمت و فتح از فضل خداوندست و آنچه تو رسد از هزیمت و قتل اصحاب از نفس ایشانست و بعضی معنی آیه برین فرموده‌اند که آنچه از نیکوی بتو رسد از فضل و کرم خداوندست و هر بلای که تو رسد بسبب گناهان تست و معصوم ازین حکم مستثنی است زیرا که بلای او از برای رفع درجات است نه بواسطه کسب خطیات و فرستادیم ما ترا برای همه آدمیان و فرستادنی که تبلیغ احکام کنی نه مقدری که اسناد حسنه و سیئه بتو کنند چه هر چه از عقوبت که بایشان میرسد از شومی اعمال ایشان است و تو رسول خدای که طاعت تو بر همه واجبست و در تو محض خیر است و بسنده است خدای تعالی گواه برین و بر رسالت تو من يطع الرسول فقد اطاع الله ومن تولى فما ارسلناك عليهم حفيظا هر که فرمان برد رسول را پس بدرستی که فرمان برده باشد خدای را برای آنکه رسول بطاعت خدای میخواند امر خدا و نهی فرمان برداری او فرمان برداری حق باشد و هر که اعراض کند از فرمان تو پس ترا نفرستاده‌ایم بر ایشان نگهبانی که ایشان را از ارتکاب معاصی محافظت کنی و جزای اعمال ایشان بدهی بعضی از علما این حکم را بآیه السیف منسوخ داشته‌اند ويقولون طاعة فاذا برزوا من عندك بيت طائفة منهم غير الذي تقول والله يكتب ما يبيتون فاعرض عنهم وتوكل على الله وكفى بالله وكيلا و میگویند منافقان در حضور تو از فرمان برداری و از اطاعت حکم تو پس چون بیرون روند از نزدیک تو شب با یکدیگر میگویند گروهی ایشان غیر از که روز با تو میگویند یا میگویند غیر از آنکه تو با ایشان میگوی لفظ تقول بجانب مونث است و فاعلش ضمیری عاید بطائفه یا مخاطب مذکر و خدای تعالی می‌نویسد یا کرام الکاتبین در لوح محفوظ آنچه ایشان میگویند و تدبیر میکنند در شب بنابر آن ایشان را خبر ده پس روی بگردان از عتاب ایشان که بواسطه اظهار اسلام حکم قتل بر ایشان جاری نیست و توکل کن بر خدای تعالی و کار خود با وی گذار و بس است خدای تعالی قایم بامور بندگان و متصرف در احوال ایشان و کفایت کننده مهمات متوکلان افلا يتدبرون القران ولو كان من عند غير الله لوجدوا فيه اختلافا كثيرا آیا چرا تأمل نمی‌نمایند منافقان در قرآن و تفکر نمی‌کنند در آن تا بر ایشان ظاهر گردد با آثار اعجاز که این کلام حق است و اگر بودی این قرآن از نزدیک غیر خدای تعالی یعنی کلام مخلوق بودی چنانچه بزعم اهل کفر و نفاق است هر آینه یافتندی اهل عقل و فهم در و اختلافی بسیار از تناقض معنی و تفاوت نظم زیرا که کلام بشر خالی از خلل نیست خواه بحسب لفظ و خواه از روی معنی و این آیه متضمن دلالت است بر معانی کثیره بعضی از آن بطلان تقلید و صحت استدلال در اصول دین زیرا که حق تعالی ترغیب و تحریض فرموده بر تفکر و تدبر در امور قرآنی و دیگر فساد قول جماعتی که میگویند که فهم معانی قرآن موقوفست بر تفسیر رسول صلی الله علیه و آله مثل قول حشویه و غیرهم زیرا که اگر چنان بودی تدبر و تفکر را فایده نبودی واذا جاءهم امر من الامن او الخوف اذاعوا به ولو ردوه الى الرسول والى اولي الامر منهم لعلمه الذين يستنبطونه منهم ولولا فضل الله عليكم ورحمته لاتبعتم الشيطان الا قليلا و چون بیاید منافقان کاری یعنی خبری از آنچه موجب ایمنی باشد چون عزم حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بر مصالحه قومی یا ظفر لشکر اسلام یا آنچه سبب ترس و بیم بود چون اجتماع اعادی یا هزیمت سریه از سرایای مسلمانان افشا کنند آن خبر را قبل از تحقق آن و در آن افشا امساک روا داشت زیرا که خبر نیکو سبب تهییج فتنه هست در میان دشمنان و اهتمام ایشان بر حرب اهل اسلام و خبر بد موجب ضعف مسلمانان و پریشانی ایشان و اگر باز گردانیدندی آن خبر را باصحاب تغیر اگر صلاح دانند خود آشکارا کنند یا بندیر خدا و ندان امر از اهل ایمان که بصفت عصمت و ثوق ایشان

رابا شد و لهذا ابو جعفر ع فرموده که اولی الامر ایمه معصومین اند صلوات الله علیهم اجمعین و در آن وقت امیر المومنین ع
و امام حسن و امام حسین علیهم السلم و طفولیت حسنین مانع نه دا مو رفیت که هر آینه در یافتندی آن را آنکه استخراج میکنند خبر را
و نیکو تحقیق مینمایند از پیغمبر و اولی الامر آنکه دانند که کدام خبر را افشا و کدام را اخفا باید کرد و اگر نه فضل خدای تعالی بودی
بر شما بارسال رسول و بخشایش او بانزال قرآن و در روایتست از ابی جعفر و ابی عبد الله علیهما السلم که فضل حضرت رسول است
و رحمت امیر المومنین صلوات الله علیهما اگر نه برکت و سعی و کوشش ایشان بودی هر آینه پیروی میکردند شیطان را مگر اندکی
از شما که بمدد و عصمت ربانی از وساوس شیطانی ایمن میماندند و گفته اند که اندک جماعتی اند که قبل از بعث رسول و نزول قرآن بمحض
موهبت الهی راه راست یافته اند چون سلمان فارسی و ورقه بن نوفل و قیس بن ساعده و بحیرا راهب و زید بن عمرو و سیف
بن ذی یزن و امثال ایشان فقاتل فی سبیل الله لا تکلف الا نفسک وحرض المومنین عسی الله ان
یکف باس الذین کفروا والله اشد باسا واشد تنکیلا پس کارزار کن در راه طاعت و رضای خدای
تعالی نزول آیه در بدر موعد بود که حضرت رسالت صلعم عزیمت بدر کرد و نعیم بن مسعود مردمان را از لشکر ابو سفیان
میترسانید و بعضی از صحابه رفتن را کاره بودند و حضرت پیغمبر فرمود که اگر همه شما با من کار مردم این آیه فرود آمد که اگر دیگران
تخلف ورزیدند از کارزار کفار تو برو و مقاتله کن تکلیف کرده شده در جهاد مگر نفس تو پس از مخالفت دیگران غمناک
مشو و ترغیب کن مومنان را بر قتال مشرکان که بر تو ترغیب است نه تکلیف شاید که خدای تعالی باز دارد از مسلمانان شدت
آنها که کافر شده اند یعنی قریش با که ترس در دل ایشان انداز و همین حال در بدر صغری واقع شد که ابو سفیان بترسید
بموضع بدر نیامد چنانچه در سوره آل عمران مذکور شد و خدای تعالی سخت ترست در هیبت و صولت از قریش و سخت تر در عقوبت
و در عذاب ایشان من یشفع شفاعة حسنة یکن له نصیب منها ومن یشفع شفاعة سیئة یکن له
کفل منها وکان الله علی کل شیء مقیتا هر که در خواهد در خواستن نیکو که احقاق حقی شود یا فرج از کسی باز
دارد یا مظلومی از ظالمی خلاص کند باشد مرو را نصیبی از آن اجر و ثواب و هر که در خواهد در خواستن بد که بدان حقی از
حقوق فوت شود و ضرری بکسی رسد و اعانت ظالمی نماید و خیری از مستحقی باز دارد باشد مرو را نصیبی از آن از وبال و
خدای تعالی بر همه چیزی توانا و صاحب قدرت یا نگهبان همه چیز یا گواه بر همه چیز واذا حییتم بتحیة فحیوا باحسن
منها او ردوها ان الله کان علی کل شیء حسیبا و چون تحیت داده شوید بسلام پس شما نیز تحیت گویید نیکوتر
از آن تحیت اگر مسلم گوید السلام علیکم شما در جواب او بگویید که علیک السلام رحمة الله و اگر او سلام با رحمت جمع کند شما در
جواب آن و برکاته زیاد کنید یا تمام تحیت را باز گردانید یعنی در جواب السلام علیک و علیک السلام بگویید و اگر رحمة الله
زیاد کند شما هم زیاد کنید در جواب و اگر مسلم السلام علیکم و رحمة الله و برکاته بگوید زیادتی فوق این وارد نشده
چنانچه طبرسی رحمه الله علیه آورده که مردی بخدمت پیغمبر صلعم آمد و گفت السلام علیک آنحضرت در جواب فرمود که و علیک
السلم رحمة الله و دیگری آمد و گفت السلام علیک و رحمة الله آنحضرت در جواب فرمود که و علیک السلم رحمة الله و برکاته و باز
دیگری آمد و گفت السلام علیک رحمة الله و برکاته آنحضرت در جواب همان فرمود و هیچ نفزود شخصی گفت که یا رسول الله
چرا از برای ثالث چیزی زیاده نفرمودی فرمود زیرا که باقی نماند از تحیت چیزی که من زیاده کنم آورده اند که پیغمبر صلعم فرمود
که اگر سلام داده بر السلام علیک ده حسنه در دیوان اعمال او مینویسند و اگر رحمة الله زیاده کرد بیست حسنه و اگر برکاته

افزودی سی حسنه و علی بن ابراهیم رحمه الله در تفسیر خود از صادقین علیهما السلام نقل میکند که مراد بتحیت در آیه سلام است و غیر آن
از بر و احسان و سلام دادن از سنن مؤکده است و جواب علی الکفایه است اگر بر جماعتی سلام کنند یکی که جواب
گفت از دیگران ساقط است و اگر بر یکی سلام کرد رد آن فرض عین است تا غایتی که در نماز باشد چه صیغه امر دلالت
بر وجوب دارد و دأب عرب در زمان جاهلیت در وقت ملاقات حیاک الله بوده حق تعالی آن را بدل فرمود در زمان
اسلام بالسلام و این در دو احسن است زیرا که حیاتی که مقرون بسلامت نباشد مرگ بهتر از آنست و دیگر السلام
اسمی از اسماء الهی است پس ابتدا با او اولی است و دیگر دفع ضرر اهم است از جلب نفع و افشاء سلام از مستحبات است عبد الله
بن سلام روایت کند که چون پیغمبر صلی الله علیه و آله مدینه را بمیمن قدوم خود بیاراست اول کلمه که فرمود این بود که یا
ایها الناس افشوا السلام واطعموا الطعام وصلوا الارحام وصلوا باللیل والناس
نیام تدخلوا الجنة بسلام یعنی ای مردمان نشر سلام کنید بر همه کس از کوچک و بزرگ و اطعام کنید طعام را بمستحق و
غیر آن و رعایت صله رحم نمایید و نماز شب قیام کنید در آن حال که مردم در خواب باشند آنگاه داخل شوید در بهشت و آیت
چه تحیت نصاری نهادن دست بود بر دهان و از آن یهود اشاره بانگشتان و از آن مجوس دو ته شدن و تحیت جاهلیت
حیاک الله که مذکور شد و تحیت این است السلام علیکم و رحمة الله و برکاته و این دلیل است بر آنکه این دین اشرف ادیان است
و اکمل آن و بعضی گویند که اگر مسلم مسلم باشد جواب به احسن باید گفت و اگر غیر مسلم بود برد باید کرد و بلفظ و علیک در کتابی
که خدای تعالی است بر همه چیزی حساب کننده و بر شما از تحیت و جواب آن حساب خواهد کرد الله لا اله الا هو
لیجمعنکم الی یوم القیمة لا ریب فیه ومن اصدق من الله حدیثا خدای تعالی است که شبهه هیچ معبود
سزای پرستش نیست مگر او بخدای سوگند که جمع کند شما را در قبور شما و در قیامت که برانگیزد که هیچ شک نیست در آن روز و یا در
کیست صادق تر از خدای تعالی یعنی نیست از روی راست گوی تر از جهت قول و وعده یعنی کذب را در سخن و وعده حق راه نیست
زیرا که آن نقص است و خدای تعالی از نقص مبراست آورده اند که قومی از مکه هجرت کردند و در اثنای طریق پشیمان
گشته مراجعت نمودند و نامه از اسلام خویش خبر بمدینه نوشتند و مسلمانان در باب ایشان اختلاف نمودند و
جمعی بایمان ایشان قایل بودند و بعضی بنفاق ایشان حکم میفرمودند آیه آمد که فما لکم فی المنافقین فئتین والله
ارکسهم بما کسبوا اتریدون ان تهدوا من اضل الله ومن یضلل الله فلن تجد له سبیلا پس چیست
شما را در شان منافقان که متفرق شده اید دو فرقه و جمعی بر آنند که بعضی از مهاجرین ناخوشی هوای مدینه را بهانه ساخته
از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله اجازت خواسته که اقامت بادیه نمایند از مدینه بیرون رفته بمشرکان مکه پیوستند و هیچ
راه در اسلام ایشان تردد نمیدید این آیه نازل شد که شما چرا دو گروه شده اید در کفر ایشان اتفاق نمیکنید و حال آنست که
خدای تعالی رد کرد ایشان را بحکم کفر و قتل و سبی بآنچه عمل کردند و روی از مومنان برتافته رجوع با کافران نمودند آیا میخواهید
که راه نمایید آن را که خدای تعالی داغ خذلان بر جبین او نشانده بواسطه کفر و مخالفت او و توفیق از وی سلب کرده و هر که گمراه
کرد او را خدای تعالی نیابی تو مر او را راهی بحق که مطلوب شد ودوا لو تکفرون کما کفروا فتکونون سواء فلا
تتخذوا منهم اولیاء حتی یهاجروا فی سبیل الله فان تولوا فخذوهم واقتلوهم حیث وجدتموهم
ولا تتخذوا منهم ولیا ولا نصیرا دوست میدارند این گشتگان از دین آنکه کافر شوید شما همچنانکه ایشان شده اند

تا باشید برابر یکدیگر در کفر و ضلالت پس فرا مگیرید از ایشان دوستان تا وقتی که ایمان آرند و محقق شود ایمان ایشان که
هجرت کنند در راه رضای خدای تعالی هجرتی خالی از غرض دنیا پس اگر اعراض کنند از ایمان و هجرت پس بگیرید ایشان را و اسیر
کنید و بکشید ایشان را هر جا که یابید در حل و حرم و مگیرید از ایشان دوستداری و نه یاری دهنده در کاری بلکه ایشان را بگیرید و
بکشید مگر الا الذین یصلون الی قوم بینکم وبینهم میثاق او جاؤکم حصرت صدورهم ان یقاتلوکم
او یقاتلوا قومهم ولو شاء الله لسلطهم علیکم فلقاتلوکم فان اعتزلوکم فلم یقاتلوکم
والقوا الیکم السلم فما جعل الله لکم علیهم سبیلا مگر آنهایی که پیوند کنند و پناه برند بگروهی که در میان
شما و ایشان پیمانی و آن قبیله خزاعه بودند یا بنی بکر و نقل از ابی جعفر آمده که مراد از آن قبیله هلال بن عویمر اسلمی بود که میان پیغمبر صلعم و
ایشان مقرر فرموده بود که هر که بجوار ایشان در آید در جوار آنحضرت باشد یا پیوند بقومی که آمده اند نزد شما و حال آنکه تنگ
بوده سینهای ایشان و کراهت داشته اند از آنکه با شما مقاتله کنند یا کارزار کنند با قوم خود از کفار و ایشان بنو مدلج بودند
که پیمان بسته بودند که با پیغمبر صلعم مقاتله ننمایند و با قریش نیز همین عهد کرده و اگر خواستی خدای تعالی هر آینه مسلط ساختی ایشان
را بر شما تا آنکه بترس شما از زوال ایشان بیرون بردی پس هر آینه با شما قتال کردندی پس اگر از شما کناره کنند این گروه از
حلفا و معاهدان شما پس کارزار نکنند با شما و القا کنند بجانب شما انقیاد و استسلام را یعنی از شما امان طلبند پس نساخت
و نداد خدای تعالی مر شما را بر ایشان راهی در قتل نفس و نهب اموال ایشان حکم این آیه با آیه فاذا انسلخ الاشهر الحرم
منسوخ است ستجدون آخرین یریدون ان یأمنوکم ویأمنوا قومهم کلما ردوا الی الفتنة ارکسوا
فیها فان لم یعتزلوکم ویلقوا الیکم السلم ویکفوا ایدیهم فخذوهم واقتلوهم حیث ثقفتموهم
واولئکم جعلنا لکم علیهم سلطانا مبینا زود باشد که بیابید قومی دیگر یعنی غطفان یا بنی اسد که بمدینه
آمده اظهار اسلام کنند غرض ایشان آنکه میخواهند که ایمن باشند از شما و چون از مدینه باز گردند کافر شوند تا ایمن
گردند و ایمن شوند از قوم خود هر گاه که بخوانند ایشان را بسوی کفر یا قتال اهل اسلام باز گردند بآن فتنه پس اگر از قتال شما
کناره نگیرند و القا نکنند بسوی شما صلح و طلب امان را و باز ندارند دستهای خود را از قتال پس بگیرید ایشان را و بکشید ایشان را
هر جا که یافتید ایشان را و ایشانند که دادیم شما را بر ایشان حجتی روشن در تعرض بقتل و سبی ایشان از آن وضوح کفر و غدر و
مکر ایشان است وما کان لمؤمن ان یقتل مؤمنا الا خطأ ومن قتل مؤمنا خطأ فتحریر رقبة
مؤمنة ودیة مسلمة الی اهله الا ان یصدقوا فان کان من قوم عدو لکم وهو مؤمن فتحریر
رقبة مؤمنة وان کان من قوم بینکم وبینهم میثاق فدیة مسلمة الی اهله وتحریر رقبة مؤمنة
فمن لم یجد فصیام شهرین متتابعین توبة من الله وکان الله علیما حکیما و نسزد و روا نباشد مر
مؤمنی را آنکه بکشد مومنی را بغیر حق مگر کشتنی بخطا و این آنست که تیری یا سنگی و غیر آن بمرغی یا بصیدی می انداخت
و قصد آن مرغ و صید بود و مثلا بآدمی خورد و کشته شد و این حکم در هر دو اگر کلی رشته نظر آنکه کافر است و او مومن بود
و هر که مومنی را بخطا کشد پس بر وی واجبست آزاد کردن بنده که از مال قاتل گرفته و در آنکه قاتل چون بیرون برده
نفسی را از قید حیات لازم است بر وی که اخراج کند نفسی را از قید عبودیت زیرا که این حکم احیا دارد چنانچه عبد حکم میت دارد
در عدم تصرفات و بر عاقله قاتل است دیتی تمام که ادا کرده شود بورثه مقتول که قسمت کنند میان یکدیگر چون سایر مواریث

مگر آنکه

مگر آنکه اولیاء مقتول تصدق کنند و باز گذارند دیت را بر عاقله قاتل و از و عفو کنند دیت خطا بر عاقله لازم است نه بر
قاتل عاقله مرد پدر است و اولاد او و آنکه متقرب باو بابوین است یا اب تنها از ذکور نه از اناث و متقرب بام اگر در سه سال اداکنند
و در قتل عمد بیکساله اداکنند و در شبه عمد در دو سال و دیت مطلقا یا هزار مثقال طلا مسکوک که خالص است یا ده هزار درم
نقره یا هزار گوسفند یا دویست حله از برد یمن که هر حله دو جامه باشد یا دویست گاو یا صد شتر نزول آیه در شان عیاش
بن ربیعه است که قبل از هجرت مسلمان شده و از اقارب خود پنهان میداشت شبی بگریخت و روی بمدینه نهاد و مادر
در فراق او ناله و فریاد در گرفت ابوجهل برادر او و حارث که برادران مادری عیاش بودند جزع و فزع مادر را مشاهده
نموده از عقب او رفتند و از نزدیک مدینه او را بافسون و افسانه باز گردانیدند و در مکه دست و پایش بسته در آفتاب
می انداختند تا از مسلمانی بر گردد و حارث بن زید روزی برو بگذشت و گفت ای عیاش این همه محنت چرا میکشی مفارقت
در دین اسلام اختیار کن و آسوده شو القصه عیاش از بسیاری ایذا و آزار کلمه که از وی می طلبیدند بگفت و دیگر بار حارث
او را سرزنش کرد که از آن دین برگشتی اگر حق بود پس ترک این حق چرا کردی اگر باطل بود تو بر باطل بودی عیاش از وی در
غضب شد و سوگند خورد که اگر من روزی بر تو دست یابم ترا بکشم پس عیاش هجرت نموده تجدید اسلام کرد و حارث
نیز بمدینه آمده مسلمان شد و عیاش در وقت بیعت حارث و اسلام او حاضر نبود روزی در محله قبا تنها او را یافت و بیارزان
بکشت او را بقتل آورد و صحابه عیاش را ملامت کردند که مسلمانی را با حکم کشتی در قیامت چه جواب خواهی داد عیاش ازان صورت
نادم شد و بخدمت حضرت رسالت صلعم آمد و تمام قصه عرض رسانید و گفت من از اسلام او خبر نداشتم و بخطا اوی را و دفع
شده منتظر جزای آنم این آیت فرود آمد و حکم قتل خطا مبین شد پس اگر باشد مقتول از گروهی که دشمن شمااند یعنی کافران
و او یعنی مقتول مومن باشد پس بر قاتل او باشد آزاد کردن بنده مومن و غیر آن چه ادای دیت با اهل آن نشاید زیرا
که میان کافر و مومن وراثت نیست و اگر کشته شده از قومی باشد که میان شما و ایشان عهد و پیمان است اهل ذمه
بود و در ین مقتول اختلافست بعضی گویند که بر کفر کشته شده بخطا بنا برین قول پس بر عاقله است دیت اداء کرده شود به
اهل او اگر مسلمان باشند و آن دیت هشتصد درهم است نزد امامیه رضوان الله علیهم و دیگر گویند که او مومن بود به
و بایمان کشته باشد بخطا پس دیت مقرر و بر عاقله باشد و حکمت که ادا کنند بورثه که مسلمان باشند و این قول در روایت
در اخبار امامیه و مؤید این قول وجوب کفاره است بقتل او چه کفاره لازم نشود بقتل کافر و اینجا لازم است چنانچه فرمود
و آزاد کردن بنده مومن است پس هر که نیابد بنده و قدرت نداشته باشد بر خریدن آن پس بروست روزه دو ماه
از پی یکدیگر و تتابع بیکماه و یک روز است و دیگر روزه بگیرد و در باقی متفرق می تواند داشت و این از کفاره مرتبه است
و این حکم کرد خدای تعالی تا توبه دهد شما را توبه دادنی و این توبه دادن از خدای تعالی است و توفیق و هست خدای تعالی دانا بحال
و مقتول حکم کننده در باب دیت و کفارت آورده اند که مقیس بن صبابه برادر خود هشام را در محله بنی النجار کشته یافت بحضرت
رسالت صلعم آمد و صورت حال بر وقف عرض رسانید و آنحضرت زبیر فهری را با او نزد اعیان بنی النجار فرستاد که اگر بدانید
که کشنده هشام کیست او را بمقیس سپارند والا دیت او بموجب شریعت ادا کنند بنی نجار چون از آن پیغام آگاه شدند صد
شتر تسلیم مقیس کردند و باز هر دو متوجه مدینه نهادند و چون نزدیک شهر رسیدند وسوسه شیطان مقیس را بر آن داشت که فهری
بیگناه را بکشت و با خود گفت نفسی بقصاص نفسی بکشتم و فراوانی شتر هم سود آید پس مرتد شد و روی بمکه نهاد و گویند در روز فتح مکه

کشته شد و این آیت در باب و نازل شد که وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا و هر که بکشد مومنی را بعمد و قصد و حلال دارد کشتن او را جزای او را بر دین و ایمان او و پس از وی باشد او دوزخ است در حالتی که جاوید باشد در آن و خشم گرفت خدای تعالی بر و و براند و دور ساخت او را از رحمت خود و آماده و ساخته است برای و عذابی بزرگ بجهت ارتکاب این گناه چه حق سبحانه و تعالی از وعید چنین ذکر فرموده که در عظم جرم کافی بود و کفاره قتل عمد کفاره جمع است که عتق رقبه است و صیام شهرین متتابعین و اطعام شصت مسکین آورده اند که حضرت رسول صلی الله علیه وآله سریه بر سر قومی فرستاد و امیر ایشان مقداد بود یا غالب و مرداس نام یهودی از ایشان مسلمان بود قوم او گریختند و او با مال و متاع و غنم خود بکوهی متحصن شد همین سریه بوی رسیدند مرداس آواز تکبیر ایشان شنیده او نیز تکبیر گفت و بر مومنان سلام کرد و بزبان اقرار کلمه شهادت گشود و از کوه بزیر آمد اسامه بن زید فی الحال بر و تاخت و بضرب شمشیر سرش بینداخت و هر چه داشت غارت کرد و گوسفندان او براند این خبر بآنحضرت رسید نهایت متالم شد گفت ای اسامه کسی را کشتی که از یکتائی حق تبرا نمود و یگانگی حق معترف بود اسامه بر آن عمل نادم شد و گفت یا رسول الله برای من آمرزش طلب حضرت سه نوبت فرمود فَكَيْفَ بِلَا إِلٰهَ إِلَّا اللَّهُ و در روایتی آنست که اسامه گفت یا رسول الله کلمه گفتن مرداس از ترس شمشیر ما بود آنحضرت فرمود هَلَّا شَقَقْتَ قَلْبَهُ هیچ دل او را شکافته بودی تا دانی که راست میگوید یا دروغ و ابن عباس رضوان الله علیهما گوید که اسامه سوگند یاد کرد که دیگر شمشیر بر روی کسی نکشد که او بکلمه شهادت نطق کند و این عذر تخلف کرد از مقاتله اهل بغی که امیر المومنین صلوات الله علیه او را طلب فرمود اما این عذر مقبول نیست زیرا که وجوب طاعت امام مفترض الطاعه مع ذلک شنیده بود از پیغمبر صلی الله علیه وآله که میفرمود یا عَلِيُّ حَرْبُكَ حَرْبِي وَسِلْمُكَ سِلْمِي تنکیر در کنز العرفان آورده که امیر المومنین علیه السلام از محض کرم جریمه او را پوشانید که اَلْعُذْرُ عِنْدَ كِرَامِ النَّاسِ مَقْبُولٌ و این آیت در شان اسامه بن زید نازل شد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ مَغَانِمُ كَثِيرَةٌ كَذَٰلِكَ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ فَمَنَّ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَتَبَيَّنُوا إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا ای گروه گرویدگان چون سفر کنید در راه خدای تعالی یعنی بجهاد روید پس نیک برسید و در هر کسی تفحص نمائید مر کسی را که القا کند بشما سلام را یعنی تحیت اهل اسلام گوید تو مومن نیستی بلکه بجهت ایمنی از ما این کلمه میگوئی می طلبید ای مجاهدان مال فانی دنیا را و غنیمت و غنم مرداس است و اگر شما طالب غنیمت هستید پس نزدیک خدای تعالی غنیمتهای بسیار است که بدست شما خواهد داد تا بی نیاز شوید از قتل مسلمانان برای مال همچنین بودید شما پیش از این یعنی اول که باسلام در آمدید بجهت حفظ خون و مال خود متوسل بکلمه شهادت می نمودید پس منت نهاد خدای تعالی بر شما که استقامت داد شما را در دین پس نیک روشن سازید مهم را در قتل مردم تعجیل منمائید از روی گمان چه و مال زنده کنید پیش از کار فرزند خدای تعالی هست بآنچه شما میکنید دانا لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً وَكُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَىٰ وَفَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا برابر نیستند نشینندگان در خانهای خود از مومنان که باشند خداوندان

بیماری و عجز و جهاد کنندگان در راه خدای تعالی بمالهای خود که تهیه اسباب قتال و تجهیز مقاتلات میکنند و بنفسهای خود در معرض قتل می آرند و حکم برابر نباشند و لیکن که در مرتبه راحت تن بر دری کنند اما در معرکه مجاهدان است جانبازی نمایند زیرا که ... این آیه فرود آمد و در الفاظ غیر اولی الضرر نبود و ابن ام مکتوم گفت یا رسول الله حال من چون باشد که نابینایم و محروم از دولت مقاتله با اعدا همان زمان آثار وحی بر آنحضرت ظاهر شده و بعد از کشف آن حال فرمود که بنویس مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ تفضیل داد خدای تعالی جهاد کنندگان را بمالهای خود و نفسهای خود بر نشینندگان بقدر را یه که آن غنیمت است و ظفر و نام نیکو و همه را از قاعدان بقدر آنکه میل جهاد دارند و نمی توانستند و مجاهدان که بجهاد مباشر شدند وعده کرده است خدای تعالی پاداشت نیکو که آن بهشت است اما تفاضل در درجات و تفاوت مراتب بزیادتی عمل خواهد بود و از اینجا فضیلت امیر المومنین معلوم می توان کرد که کوشش آنحضرت در جهاد بچه مرتبه بود و از شجاعت و حمایت و دلاوری در معارک و فتوح تمام دیار و قلاع کفر بقوت بازوی آنحضرت شد چنانچه بر هیچ احدی مخفی نیست و دیگر عبادات که آن جمع میسر بود و صاحب فتوح نقل میکند که در لیلة الهریر در موضع صفین که بغایت مقاتله شد در آن جنگ نهایت عظیم بود چنانچه در آن شب سی و شش هزار کس از طرفین بقتل آمده بودند و آنحضرت در آن شب پانصد و بیست و سه منافق را بدوزخ فرستاده بود که صباح کشتگان آنحضرت ممتاز بودند که هر چه زده بود در طول از عرض دو نیم ساخته بود بی تفاوت و هر کدام را به یک ضرب بیش نزده بود و مع ذلک اوراد و مفترض خود را نگذاشته بود که هزار رکعت نماز بود که هر شب ادا میکرد و آنجا که آنحضرت علم مجاهدت می افراشت دیگران در جنب آن قاعد بودند چنانچه شمه از آن در غزوه بدر و دیگر غزوات مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی القصه حالات آنحضرت باعانت الهی فوق طوق بشریت زهی سعادتی که از فیض اینچنین کس محروم باشد و تفضیل فرمود خدای تعالی مجاهدان را بر نشینندگان بی عذر مزد بزرگ دَرَجَاتٍ مِنْهُ وَمَغْفِرَةً وَرَحْمَةً وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا که آن پایه بلند است از حضرت عزت در آخرت و گفته اند هفتاد درجه است میان هر دو درجه مقدار دویدن اسبی تیز رو هفتاد سال و آمرزش و بخشایش هست خدای تعالی آمرزنده گناهان گذشته ایشان مهربان بر ایشان در ازدیاد اجر ایشان آمده که جماعتی مسلمانان چون قیس بن فاکهه و حارث بن زمعه بن اسود و قیس بن ولید بن مغیره و ابو العاص بن منبه بن حجاج و علی بن امیه بن خلف و امثال ایشان با وجود قدرت از مکه بمدینه هجرت نکردند که چون روسای قریش بجانب بدر میرفتند ایشان همراه کافران بحرب گاه حاضر شدند و بشمشیر مسلمانان کشته شدند حق سبحانه و تعالی در شان ایشان فرستاد که إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَٰئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا بدرستی آنکه جان می ستانند از ایشان ملائکه که اعوان ملک الموت اند در حالتی که ایشان ستمکاران بودند بنفس خود بترک هجرت و در آن وقت فرض بود و بموافقت با کفار در آن ممنوع بود گفتند ملائکه از روی سرزنش ایشان را که در چه چیز بودید از کار دین و با کدام طایفه بودید از مشرکان و موحدان گفتند بودیم ما ضعیفان و عاجزان در زمین مکه و کفار غالب بودند گفتند فرشتگان تکذیب ایشان را که آیا نبود زمین خدای گشاده و بسیار که شما هجرت کنید در طرفی دیگر از آنجا چنانچه مهاجران حبشه و مدینه کردند پس گروه آنکه در هجرت جای ایشان دوزخ است و بد بازگشتیست ایشان را دوزخ و آن عقوبت همه تارکان هجرت راست مگر إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا گرفته زیرا که سبب واقع ضعیف و عاجز اند از مردان و زنان و کودکان که توانائی

وجاره بسازی ندارند ونیابند تندرا ومدینه را طریق بیرون آمدن را فَأُولَٰئِكَ عَسَى اللَّهُ أَن يَعْفُوَ عَنْهُمْ وَكَانَ اللَّهُ
عَفُوًّا غَفُورًا پس آنمرد وبیچارگان شاید خدای تعالی آنکه عفو کند از ایشان لفظ عفو یاد میکند تا آنکه ترک هجرت امر خطیری بود
حتی که مضطر این نشاید بود وزشت خدای تعالی عفو کنند . از معد و وان آمرزند وگناهان ایشان در طبری از عکرمه نقل میکند که پیغمبر
صلی الله علیه وآله در پس نماز پیشین دعا میفرمود که بار خدایا خلاصی ده ولید و سلمة بن هشام وعیاش بن ابی ربیعه وضعفاء
مسلمانان را از ایذای مشرکان وَمَن يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَجِدْ فِي الْأَرْضِ مُرَاغَمًا كَثِيرًا وَسَعَةً وَمَن
يَخْرُجْ مِن بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ
غَفُورًا رَّحِيمًا که هجرت کند در راه طاعت خدای تعالی یابد در زمین موضع بسیار یعنی از مکانها وفراخی در روزی یا شادی در اظهار دین
واعلای کلمه عمرو بن دینار از عکرمه روایت میکند که در مکه بسیار کس ایمان آورده بودند واستطاعت هجرت نداشتند چون آیت
[illegible]

فرمود وگر کسی فرار نماید بسبب دین وای خود از زمین دیگر اگر چه یک شبر باشد واجب گردد او را بهشت واو رفیق حضرت
خلیل الرحمن وحضرت رسالت صلعم باشد [illegible]
[illegible] وَإِذَا ضَرَبْتُمْ فِي
الْأَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَن تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ إِنْ خِفْتُمْ أَن يَفْتِنَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا
إِنَّ الْكَافِرِينَ كَانُوا لَكُمْ عَدُوًّا مُّبِينًا وچون سفر کنید در زمین نیست بر شما گناهی ونفی جناح منافی وجوب نیست زیرا که استعمال
او در وجوب نیز می‌باشد مثل إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِن شَعَائِرِ اللَّهِ تا آنجا که فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَن يَطَّوَّفَ بِهِمَا با وجود
آن واجب است پس یعنی واجب است که کوتاه سازید از نماز یعنی رباعی را دو رکعت گذارید اگر ترسید که رنج رسانند شما را کافران وتعرض
کنند وگروهی شمار سانند شرط خوف باعتبار غالب است [illegible]
[illegible]

منکرود

میکردند وَإِذَا كُنتَ فِيهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلَاةَ فَلْتَقُمْ طَائِفَةٌ مِّنْهُم مَّعَكَ وَلْيَأْخُذُوا أَسْلِحَتَهُمْ فَإِذَا
سَجَدُوا فَلْيَكُونُوا مِن وَرَائِكُمْ وَلْتَأْتِ طَائِفَةٌ أُخْرَىٰ لَمْ يُصَلُّوا فَلْيُصَلُّوا مَعَكَ وَلْيَأْخُذُوا
حِذْرَهُمْ وَأَسْلِحَتَهُمْ وَدَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ تَغْفُلُونَ عَنْ أَسْلِحَتِكُمْ وَأَمْتِعَتِكُمْ فَيَمِيلُونَ عَلَيْكُم
مَّيْلَةً وَاحِدَةً وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِن كَانَ بِكُمْ أَذًى مِّن مَّطَرٍ أَوْ كُنتُم مَّرْضَىٰ أَن تَضَعُوا أَسْلِحَتَكُمْ
وَخُذُوا حِذْرَكُمْ إِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُّهِينًا وچون باشی تو در میان ایشان بوقت خوف از اعادی پس خواهی که
اقامت کنی برای ایشان نماز را لشکر خود را دو قسم سازی باید که بایستد گروهی از ایشان با تو ونماز گذارند وگروهی دیگر روی در روی
دشمن بایستند پس باید که فراگیرند آنانکه نماز میگذارند سلاحهای خود را از روی حزم واحتیاط پس چون سجده کنند نماز گذارندگان این
[illegible]

نماز را تمام نمایند بعد از آن گروه دیگر بیایند و داخل شوند با امام در رکعت دوم و مفارقت کنند ایشان از امام و تشهد
و تمام کنند نماز خود را و امام دراز سازد تشهد را تا با هم که سلام دهند و در نماز شام امام با گروه اول یک رکعت گزارد
با گروه دوم دو رکعت دیگر یا بالعکس و این نماز را نماز ذات الرقاع گویند و اگر تمام کند نماز را با هر گروهی صحیح است و نماز دوم
سنت باشد مر امام را و این نماز را نماز بطن النخل گویند و اگر دشمن در جهت قبله باشد و ببینند ایشان را و ترسند از هجوم
ایشان و ممکن باشد که مسلمانان صف خود را دو صف سازند امام تکبیر احرام گوید با هر دو صف و رکوع کند با ایشان و چون امام
بسجود رود و متابعت کنند صف اول امام را و نگاه دارند ایشان را صف دوم و چون برخیزد امام برکعت دوم نگاه دارند صف
اول صف دوم را تا سجده کنند ایشان نیز اما اولی آنست که صف اول بموضع صف دوم آیند و صف دوم بجای صف اول
روند و این نماز را نماز عسفان گویند و اگر بنیاد جنگ شود و تا آن رسد که شمشیر در گیرد بهم رسند و متعذر باشد گذاردن نماز
بهیأتی که از پیش گذشت گذارد بقدر امکان پیاده یا سوار روی بقبله یا غیر قبله بود با عدم امکان و سجده کند سوار بر زین کوهه
اسب یا یال او و پس اگر متعذر باشد قبله نیز اشارت کند و همچنین است حال پیاده و نیز اگر سجده نتواند کند و اگر نشسته اشارت کند اما اشارت
که از برای سجود کنند زیاده باید ساخت از اشارتی که برای رکوع است و اگر متعذر گردد اذکار و افعال نماز درست است
برای هر رکعتی تسبیحات اربعه که با نیت تکبیر احرام و تشهد و تسلیم باشد و واجب نیست اعاده آن نماز در حالت امنیت فاذا
قضیتم الصلوة فاذکروا الله قیاما و قعودا و علی جنوبکم فاذا اطمأننتم فاقیموا الصلوة
ان الصلوة کانت علی المؤمنین کتابا موقوتا پس چون او اگر دیگر نماز خوف را و فارغ شدید از آن پس یاد
کنید خدا را در حالت قیام که شمشیر زنید و در حالت نشستن که تیر می اندازید و بر پهلوهای خود از آنها که زخم خورده اید
و افتاده که اشارتست باشد نماز شدت خوف چنانچه مذکور شد یا مراد مداومت ذکر باشد در جمیع احوال چنانچه در حدیث
قدسی آمده که ای موسی ذکر مرا که یاد من خوب است در همه احوال یا مراد تعقیب ادعیه باشد بعد از نماز بعضی گویند مراد
تسبیح اربعه است می باید بعد از صلوة مقصوره جهت جبران پس چون بیارامید و از خوف ایمن شدید پس بگذارید نماز را تعدیل
ارکان و حفظ شرایط آن بدرستی که نماز است بر مؤمنان فرض موقوت یعنی محدود با وقات که اخراج آن از اوقات
روا نیست و بعضی از ارباب علم رحمهم الله آورده اند که حکمت اوقات پنجگانه از برای نماز مفروضه آنست که آفتاب را پنج حالت
مضبوطه است حالت اولی آنکه سطوت آفتاب عالمتاب که از مشرق انوار بر روی روزگار طالع شد لا یزال از ارتفاع او در
تزایدست تا وقت نصف النهار که بوسط السما رسید ثانیه آنکه چون بحد ارتفاع رسید کانه وقفت و حرکت او ظاهر است
ثالث آنکه چون از وسط السما تجاوز کرد نقصانات خفیه از انحطاط و ضعف نور او بظهور رسید تا وقتی بصر که سایه برابر
مثل او شد رابعه آنکه بعد از این حالت نقصانات جلیه بحصول می پیوندد تا ظل برابر مثلی دو چندان آن شد و همچنین این صفت
در تزایدست تا آفتاب رنگ گرداند مایل بزردی و غروب شود خامس آنکه بعد از غروب از نور او از افق مغرب باقی
ماند که آن شفق است تا آن نیز غروب کرده ناچیز شد کانه هرگز نبوده و این حالات خمسه مناسبتی تمام دارد با حوال
انسان بحسب مراتب انسان مرتبه اولی تولد اوست از مادر بحکم سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی
انفسهم این شباهت بحالت اولی آفتاب که آدمی بعد تولد او گرسنه نموست در نشو و نما و ترقی است تا غایت سن
شباب دوم سن وقوفست که بحالت دوم شمس مانند است که انسان درین مرتبه بصفت کمال و قوت تامه اعضا

است

است بی کم و زیاده و نقصان سیم سن کهولت است و این مرتبه شبیه است بحالت سیم آفتاب که قوت نیر
انسانی درین مرتبه روی بضعف آورد اما اندک نمایان نیست چهارم سن شیخوخت است که بحالت رابعه شمس شباهتی
تمام دارد که حرارت غریزی آدمی روی بنقصان نهاده و روز بروز ضعف پیدا و اضعافا مضاعفه بظهور می
تا آفتاب حیاتش در افق افول نمایت متواری گشت چهارم بحالت پنجم شمس مناسبتی تمام دارد که چند گاهی اخبار و
آثار او باقی است بعد از آن چنان مندرس و منطمس شد که گویا هرگز نبوده و از و نشانه نماند و چون این حالات غریبه
آفاقی برتبه عجیبه انفسی مطابق بود لاجرم صاحب شریعت درین اوقات خمسه تحفه صلوات خمس برسبیل هدیه از جانب خالق
بریه بعد از رجوع از عروج آورد تا هر وقتی از این اوقات که تغیرات غریب در عالم افلاک با مطابقه عالم خاک بظهور رسد
این شاهد این احوال بوده و درین اوقات خمسه دل خود را بمعرفت حضرت معبود علی الاطلاق و زبان خود را بذکر حق
انفس و آفاق قرین گردانند و از این تغیرات که محل حوادث اند عبرت گرفته بعبادت و طاعت پاینده بی زوال پردازند تا ثواب
ابدی یابند ولا تهنوا فی ابتغاء القوم ان تکونوا تألمون فانهم یألمون کما تألمون و ترجون من الله
ما لا یرجون و کان الله علیما حکیما و سستی مکنید و ضعف مورزید در طلب کافران و کارزار با ایشان این
آیه در غزوه حمراء الاسد نازل شد که حضرت پیغمبر صلعم بعد از جنگ احد متوجه است که از عقب ابوسفیان رود و صحابه از جراحات
متألم بودند حق سبحانه و تعالی میفرماید اگر هستید شما ای مسلمانان که دردمند شده اید از جراحتها پس بدرستی که کافران نیز دردمند
و زخم خورده چنانکه شما هستید و شما با وجود الم امید میدارید از خدای تعالی چنانچه ایشان ندارند از ثواب و نصرت
در دنیا و آخرت خدای تعالی داناست بر ضمایر شما محکم کار در امر و نهی آورده اند که طعمة بن ابیرق از بنی ظفر شبی نقب در خانه قتاده
بن نعمان زد و زرهی که در انبان آرد پنهان کرده بود بدزدید قضا را انبان شکافی داشته همه راه آرد میریخت تا خانه
طعمه و طعمه آن را بخانه یهودی که زید بن سمین می گفتند برد و بطریق ودیعت بوی سپرد و بامداد قتاده بر اثر دقیق
بخانه طعمه رفت و بعد از طلب طعمه سوگند یاد کرد که این کار نکرده و خبر ندارد و قتاده و بر همان سمت که طعمه بخانه یهودی رسید
برو پی برد و یهود در آن جنایت گرفت زید گفت درع را طعمه بمن داده و جمعی بران گواهی دادند و قتاده و قوم
طعمه حال محاکمه علیه بنی رفع کرد و بنو ظفر که قوم طعمه بودند از خوف رسوایی خواستند که طعمه تهمت زده شود و جهود را
در این پیروی آیه آغاز جدال و خصومت کردند با جهود و چون قبیله طعمه بسیاری شهادت [illegible] بر یهودی و برائت طعمه
رای آنحضرت بران قرار یافت که ظاهرا جنایت بر جهود لازم شد و مسلمان از آن جنایت بریست همین که حضرت قصد عقاب
یهودی کرد گویند که خواست که تقطیع ید او حکم فرماید روایتی آنست که بعد از التماس ایشان حکم را بر یهودی آنحضرت توقف فرمود و
منتظر وحی بود که از حضرت رب الارباب خطاب رسید که انا انزلنا الیک الکتاب بالحق لتحکم بین الناس
بما اراک الله و لا تکن للخائنین خصیما و استغفر الله ان الله کان غفورا رحیما بدرستی که ما فرو
فرستادیم بسوی تو قرآن را براستی و حق درست تا حکم کنی میان مردمان بدانچه خدای تعالی ترا شناسا گردانید و وحی فرستاد
و مباش برای خیانت کنندگان و دشمن آنکس که بیگناه است درین امر و در مقام رفع خیانت مباش و آمرزش خواه از خدای
تعالی از قصدی که بعذاب یهودی کردی چون در باطن خلاف آن حکم بود و بحسب ظاهر شد بدرستی که خدای تعالی آمرزنده
کسی را که آمرزش طلب کند مهربان بر او بر تقدیر انتظار وحی استغفار بسبب آنکه میل طبع بوده باشد بنصرت مسلمان چه ظاهر

طعمه سلمان بر ورود یافته که حسنات الابرار سیئات المقربین ولا تجادل عن الذین یختانون
انفسهم ان الله لا یحب من کان خوانا اثیما و خصومت مکن از قبل آنان که خیانت می‌کنند با نفسهای خود یعنی
قوم طعمه که با خیانت او در ساخته‌اند و تهمت می‌کنند که او را از خیانت بری گردانند بدرستی که خدای تعالی دوست ندارد کسی
را که بسیار خیانت کنند و بسیار گناه کار باشد یعنی مصر بر آن گناه کاری مستغرق گناه چون طعمه یستخفون من الناس ولا یستخفون
من الله وهو معهم اذ یبیتون ما لا یرضی من القول وکان الله بما یعملون محیطا شرم میدارند از
مردمان و پنهان می‌کنند خیانت را و شرم نمیدارند از خدای تعالی و حال آنکه خدای با ایشانست و اسرار ایشان را از و پنهان نیست
پس او سزاوارتر است که از و شرم دارند و نمی‌بیند از آن هنگام که بشب تدبیر و تقدیر می‌کنند آنچه را که نمی‌پسندد حق
تعالی از گفتن دروغ بنی ظفر بایکدیگر مشاورت میکردند برای آنکه طعمه سوگند دروغ خورد و پیغمبر صلی الله علیه و آله سوگند
او را که مسلمانست باور خواهد کرد و بقول یهودی که کافرست التفات نخواهد فرمود یا آنکه ایشان شهادت دهند مدعا درخور
بحکم کرد و دست خدای تعالی بآنچه ایشان میکنند احاطه کننده بعلم و هیچ چیز از حیطه علم او خارج نیست ها انتم هؤلاء جادلتم
عنهم فی الحیوة الدنیا فمن یجادل الله عنهم یوم القیمة ام من یکون علیهم وکیلا شما اید گروه بنی ظفر که از
جاهلیت دفع میکنید از خائنان خیانت را بجدال و خصومت در وقت زندگانی دنیا پس کیست آنکه خصومت کند با خدای تعالی
و دفع خیانت کند از ایشان روز قیامت یا کیست که باشد بر ایشان نگاهبان که نگذارد که ایشان را عذاب کند یا حمایت کنند
که عذاب از ایشان باز دارد ومن یعمل سوءا او یظلم نفسه ثم یستغفر الله یجد الله غفورا رحیما و هر کس
بدی که از آن ضرر بغیر رسد یا ستم کند بر نفس خود پس طلب آمرزش کند از خدای تعالی بتوبه و انابت یابد خدای را آمرزنده گناهان
او مهربان بفضل خود بر وی و درین آیه ترغیب فرمود طعمه و قوم او را بتوبه و استغفار اما صاحب کشاف آورده که روایتست
که طعمه گریخت بمکه رفت و مرتد شد و در آنجا نقبی می‌برد که چیزی دزدد دیوار بر سرش افتاد و کشته گشت ومن یکسب
اثما فانما یکسبه علی نفسه وکان الله علیما حکیما و هر که کسب کند گناهی و خواهد که بیگناهی را بدان تهمت کند پس جز
این نیست که میکند آن عمل را بر نفس خود چه ضرر آن از نفس او بدیگری نمی‌رسد و هست خدای دانا بسارق و در حکم کردن بمجازات
و بقطع ید ومن یکسب خطیئة او اثما ثم یرم به بریئا فقد احتمل بهتانا واثما مبینا و هر که بکند گناهی صغیره یا خطیئه
بخطا واقع شود و یا گناه کبیره و آنچه بعمد از وی صادر گردد پس تهمت نهد آن گناه بیگناهی را چنانچه طعمه نسبت کرد بزید پس بدرستی
که بر داشت دروغی را که از آن حیران و مبهوت می‌شود بری گناه آن و دیگر حامل شد گناهی ظاهر را ولولا فضل الله علیک
ورحمته لهمت طائفة منهم ان یضلوک وما یضلون الا انفسهم وما یضرونک من شیء وانزل الله علیک الکتاب
والحکمة وعلمک ما لم تکن تعلم وکان فضل الله علیک عظیما و اگر نه فضل خدای تعالی بودی بر تو که وحی فرستاده
ترا از حقیقت مهم اعلام داد و بخشایش او که ترا از قصد عذاب زید و تصدیق طعمه منصرف ساخت هر آینه قصد کرده بودند گروهی
از بنی ظفر که ترا گمراه کنند از حکم راست و در خطا و ضلالت نمی‌اندازند مگر نفسهای خود را چه وبال این عمل عاید بدیشانست و ترا
زیان نمی‌توانند رسانید هیچ چیز چه تو در پناه عصمت خدایی و فرستاده است خدای تعالی بر تو قرآن را و بیان احکام آنرا و دانا گردانید
ترا آنچه نبودی که بخود بدانی از خفیات امور و مکنونات ضمایر جمهور و گفته‌اند که آن علم اسرار ربوبیت حق و جلال او و شناخت
عیوب نفس و مقدار حال او در بحر الحقایق آورده که آن علم گذشته و آینده است که حق سبحانه و تعالی در شب معراج بدان

من ح

وما یضلون

حضرت عطا فرموده چنانچه در احادیث معراج آمده است که در زیر عرش بودم و قطره در حلق من چکید پس دانستم آنچه
بوده و آنچه خواهد بود و امیر المؤمنین علیه السلام بموجب فرموده از آنحضرت اخذ فرموده است و فضل خدای تعالی بر تو در ختم نبوت و عصمت و مرتبه
فضل بزرگ و هیچ فضل اعظم از نبوت کامله که ترا است نیست لا خیر فی کثیر من نجواهم الا من امر بصدقة
او معروف او اصلاح بین الناس ومن یفعل ذلک ابتغاء مرضات الله فسوف نؤتیه اجرا عظیما نیست
نیکویی در بسیاری از راز گفتن ایشان یعنی قوم طعمه که بشب مشاورت و تهاکر میکردند در خلاص طعمه و گفته‌اند نجوی اسم مناجیان است
یعنی هیچ نیکی در راز گویان نیست مگر کسی که بفرماید بصدقه دادن یا امر کند بمعروف و آن خیریست که بشرع مستحسن باشد و گفته‌اند
معروف اینجا قرض دادنست یا دستگیری بیچارگان چنانچه علی بن ابراهیم رحمه الله این را از ابی عبد الله علیه السلام روایت کرده یا فرماید
باصلاح میان مردمان و رفع کدورت از دلهای ایشان و هر که کند اینها که مذکور شد برای خشنودی خدای تعالی پس زود
باشد که بدهیم او را مزدی بزرگ یعنی ثوابی عظیمه در کثرت و منزلت و صفت یعنی دایم الحال و مقارن تعظیم و اجلال و غیر
مشوب بعنا و ضلال ومن یشاقق الرسول من بعد ما تبین له الهدی ویتبع غیر سبیل المؤمنین
نوله ما تولی ونصله جهنم وساءت مصیرا و هر که مخالفت با رسول کند از پس آنکه ظاهر شد مر او را هدایت
بوقوف بر معجزات و ظهور دلایل واضحات و پیروی کند غیر آن راه که مومنان بر آنند از اعتقاد و عمل بدرستی که طریق مومنان
طریق اهل بیت رسول است صلعم و مومنان بر آن طریق‌اند که نجات است و غیر طریق ایشان طریق ضلالت و آن بدوزخ
میکشد چنانچه ازین آیه مستفاد میشود و این آیه هم در شان طعمه است که از خوف قطع بر گریخت بجانب مکه رفت و مرتد شد
و آنجا نقب در خانه کسی میزد و دیوار بر او افتاد و کشته شد چنانچه مذکور شد بعضی دیگر گویند که کشته نشد او را از میان دیوار
بیرون آوردند خواستند که بکشند بعضی از اهل مکه در خواست نمودند که او از مدینه گریخته و پناه بدینجا آورده و کشتن [illegible]
نیست پس او را از مکه اخراج کردند و با تجار قضاعه بسوی شام غربت نمود و در منزل کاروان از اشغول ساخته بار و از
متاع ایشان بدزدید و بگریخت آخر الامر گرفتند و سنگسار کردند و قولی است که از جده در دریا نشسته بود کیسه دیناری
در کشتی بدزدید بعد از وقوف بر آن او را در دریا انداختند این عذاب دنیا بود و عذاب آخرت را میگوید که بگذاریم
او را در آن سرای بآنچه دوست میدارد و درین سرای که آن آخرت است یعنی او را در این کفر و ارتداد داخل کنیم در
آریم او را بدوزخ و بد بازگشتیست دوزخ ان الله لا یغفر ان یشرک به ویغفر ما دون ذلک لمن یشاء ومن یشرک
بالله فقد ضل ضلالا بعیدا بدرستی که نیامرزد خدای تعالی از آنکه شرک آرد بخدای تعالی و بیامرزد آنچه جز شرکست برای
خواهد نزول این آیه در شان پیری بوده است از اعراب که بخدمت نبوت مآب آمد و عرض رسانید که یا رسول الله پیری ام در
گناه غرق شده الا آنست که خدا را شناخته ام و بوی شرک نیاورده ام و بجز او کسی را دوست نگرفته ام و معصیت از روی جرات
و بی‌باکی با خدای نکرده ام و تصور آن نداشته‌ام که [illegible] خدای را [illegible] و حالی آمده‌ام پشیمان از گناه و توبه کننده در کار
حال من چگونه می‌بینی خدای برین آیت فرود آورد که همه گناهان را غیر از شرک امید آمرزش هست و هر که شرک آرد بخدای پس [illegible]
گمراه شد از حق گمراهی دور یعنی در نهایت ضلالت پس از حال مشرکان خبر میدهد که ان یدعون من دونه الا اناثا
وان یدعون الا شیطانا مریدا لعنه الله وقال لاتخذن من عبادک نصیبا مفروضا نمی‌پرستند مشرکان بدون
خدای تعالی مگر بتان را که ناقصند و میگویند بواسطه انثیت اسماء ایشان چون لات و عزی و منات همچنین هر قبیله را بتی بود

که انثی بنی فلان می گفتند و در تفسیر منیر آورده که بتان را بصورت زنان می ساختند و گفته اند مراد از اناث ملائکه اند بزعم ایشان
که میگفتند که فرشتگان دختران خدایند و نمی پرستند مگر دیو سرکش بیرون رفته از فرمانبرداری یعنی ابلیس که او امر میکند مشرکان را
بعبادت آنها که برانده است خدای تعالی او را و دور کرده از رحمت و گفت شیطان هر آینه میگیرم از بندگان تو بهرهٔ مقرر کرده
که آن را بعث النار گویند و از هر هزار کس از آدمیان نهصد و نود و نه بعث النار خواهند بود چنانچه در حدیث آمده و طبرسی رحمه الله این حدیث
را چنین روایت کرده که پیغمبر صلعم فرمود که از آدمیان نهصد و نود و نه در دوزخ و یکی در جنت زیرا که فرقه ناجیه در میان
فرقه‌های مختلفه نیز یکی است و آثار از حدیث مثل اهل بیتی معلوم تواند کرد که کدام فرقه است وَلَأُضِلَّنَّهُمْ وَلَأُمَنِّيَنَّهُمْ
وَلَآمُرَنَّهُمْ فَلَيُبَتِّكُنَّ آذَانَ الْأَنْعَامِ وَلَآمُرَنَّهُمْ فَلَيُغَيِّرُنَّ خَلْقَ اللَّهِ وَمَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وَلِيًّا
مِنْ دُونِ اللَّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مُبِينًا و شیطان دیگر میگوید که هر آینه ایشان را گمراه میکنم از طریق حق و در آرزو می افکنم
ایشان را و می آرایم در چشم ایشان امانی باطله را چون طول حیات تا آخر توبه یا آنکه بعث و حشر نیست یا دخول بهشت اهل کتاب تو
و دخول دوزخ با ارتکاب گناه و می فرمایم ایشان را پس بشکافند گوشهای چهارپایان را و آنچه عبد الله فرمود که می بریدند گوشهای انعام را
و آن را عبادت اوثان می دانستند و آنچه حلال ساخته خدای تعالی حرام میگردانند اشارتست بآنچه عرب و مشرکان از بحیره و سائبه
و وصیله و غیر آن چنانچه در سوره مائده بیاید و هر آینه می فرمایم ایشان را پس تغییر میدهند آفریده خدای را و مراد از تغییر یا معنویست
یا حسی اول مثل تغییر دین آلهی و تبدیل حرام و حلال یا بعکس چنانچه بعد از رحلت حضرت رسالت صلعم از بعضی بظهور آمد یا تغییر فطرت
الله یعنی اسلام یا استعمال جوارح و قوی در امور باطله و دوم مثل آنچه حضرت صلعم فرموده بروایت ابن مسعود که لَعَنَ اللَّهُ
الْوَاشِمَاتِ وَالْوَاشِرَاتِ وَالْمُتَنَمِّصَاتِ یعنی دور کرده است خدای تعالی از رحمت خود زنانی را که رقم کبود زنند کاشنده لب و دست
پای و تیز کنندگان دندانها و کنندگان موی ابرو یا خد چه این افعال متوسل زیبایی شوند و دیگر خصی کردن و لواطه و تخم بر زدن حیوانات
چه شبه آنست بزن و هر که فرا گیرد شیطان را دوستی بیرون خدای تعالی یعنی هر چه شیطان گوید آن کند بدرستی که زیان کرد زیانی روشن
چه زیانی از آن اعظم نمی باشد که دوزخ را بر بهشت اختیار کند و رضای شیطان را بر رضای رحمن برگزیند يَعِدُهُمْ وَيُمَنِّيهِمْ وَمَا
يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا وعده میدهد ایشان را شیطان آنچه وفا نکند و در آرزو می افکند ایشان را بچیزی که نباشد
و وعده نمیدهد ایشان را شیطان مگر فریب و خدعه یعنی اظهار نفع میکند در آنچه مشتمل بر ضررست أُولَٰئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَلَا
يَجِدُونَ عَنْهَا مَحِيصًا آن گروه پرستندگان بتان و تابع شیطان جای ایشان دوزخ است و نیابند از دوزخ گریزگاهی
که بدانجا نقل کنند وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ
خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا وَعْدَ اللَّهِ حَقًّا وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيلًا و اما گروهی که گرویده اند و عملهای پسندیده کرده اند زود باشد
که در آریم ایشان را ببوستانهای که میرود در زیر درختان آن جویها در حالتی که این داخلان جاوید باشند در آن یعنی همیشه
باشند بی انقطاع وعده کرد خدای تعالی وعده کردنی و راست کرد خود را راست کردنی و کیست راست تر از خدای تعالی در سخن گفتن
ابو صالح روایت کند که مسلمانان و اهل کتاب در مجلسی یکدیگر مجتمع شدند یهود و نصاری آغاز مفاخرت کردند که پیغمبر ما پیش از پیغمبر شما
مبعوث شده است و کتاب ما پیش از کتاب شما منزل گشته و در بهشت نرود مگر یهودی یا نصرانی مسلمانان جواب دادند که پیغمبر ما
خاتم انبیاست و کتاب ما ناسخ کتاب شماست پس بهشت سزاوار تر ماست آیه آمد که لَيْسَ بِأَمَانِيِّكُمْ وَلَا أَمَانِيِّ أَهْلِ الْكِتَابِ
مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ وَلَا يَجِدْ لَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا آنچه خدای تعالی وعده کرده از ثواب بهشت نیست

بآرزوهای

بآرزوهای شما ای مسلمانان و نه بآرزوهای اهل کتاب که گویند لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا
أَوْ نَصَارَىٰ یعنی هیچ کاری بآرزو برنیاید بلکه ریاضت باید کشید تا آنکه ریاض بهشت یابد هر که عمل بد کند جزا داده شود بآن
عاجلا و آجلا آورده اند که بعد از نزول این آیه بعضی بتألم گشتند که آیا چگونه رستگاری باشد چه کم کسی باشد که از گناه خالی باشد پس
تحمل جزای آن کردن دشوار و حضرت رسول صلعم بعد از استماع این فرمود که بیمار می شوید و رنج میکشید و غمناک میگردید و ملالها می کشید
جزا اینست و بعضی گویند که عمل بد شرکست بدلیل آنکه حق تعالی می فرماید که نیابد بر عمل بد برای نفس خود جز خدای تعالی دوستداری که دوست
دارد و نه یاری که از عذاب برهاند مؤمنان را امید شفاعتست که حضرت رسالت پناهی و آل و اهل بیت و گناه برای
ایشان شفاعت کنند و از عذاب برهانند وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ

مِن

فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ نَقِيرًا و هر که بجای آرد از اعمال صالحه بقدر وقت و وسع از مرد و زن در
حالتی که او مؤمن باشد که عملی بی ایمان اعتبار ندارد پس آن گروه عمل کنندگان در آیند بجنت و ستم رسیده نشوند در ثواب
عمل خود بمقدار نقیری یعنی هیچ چیز از ثواب ایشان کم نشود وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ
وَاتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا و کیست نیکوتر از جهت دین از آنکه خالص گردانید نفس خود را
برای خدای تعالی یا روی دل آورد بسوی حق سبحانه و تعالی و حال آنکه او آینده است بنیکوییها و ترک کننده بدیها و پیروی کرد دین ابراهیم
را این پیروی از بدیها بدین اسلام و گرفت حق سبحانه و تعالی ابراهیم را دوست یعنی او را برگزید و اختصاص داد بکرامتی که مشابهت
بکرامت دوست با دوست آورده اند که در عهد ابراهیم صلوات الرحمن علیه قحط پدید آمد و چون مردم همواره از موائد خلیلی فواید یافته
بودند درین سال قحط جوع بیشتر رجوع نمودند آنچه حضرت ابراهیم را بود همه بر ایشان ایثار کرد و همین که انبار تهی شد چند قطار شتر
بمصر فرستاد نزد یک دوستی که معتمد علیه بود تا قدری طعام از مصر بشام فرستد چون غلام خلیل بدوست مصری رسید گفت در ولایت
ما نیز اثر قحط و غلا ظاهر شده و اگر فی الواقع ابراهیم طعام از برای خود طلبیدی بهر نوع که بودی چاره نمودی اما شنیده ام
که بسی فاقه زدگان بر و التجا کرده اند و او کرم غریزی و سماحت جبلی میخواهد که این طعام را بر ایشان صرف کند القصه غلامان حضرت
ابراهیم نزد او بهانه ای نیافتند بضرورت بازگشتند و ایشان از شرم آنکه شتر خالی بشهر در آورند از جهت آنکه گدایان و بینوایان چشم
براه داشتند که شتران خلیل از مصر طعام فراوان خواهد رسید شتربانان در حوالی شهر جوالها را پر از ریگ نرم کرده بخانه آوردند حضرت
ابراهیم ازین حال دلتنگ شد و روی بمسجد نهاد و در آن حال زوجه ابراهیم در خواب بود و چون بیدار شد جوالها را پر دید
خرم و خوشدل یکی را گشاد آرد سپید دید در غایت سفیدی و پاکیزگی بیرون آورده پاره از آن خمیر کرده نان پخت بعیال و اطفال
داد و چون ابراهیم از مسجد باز آمد بوی نان بمشام مبارک او رسید پرسید که این از کجاست گفت از نزد دوست مصری تو ابراهیم
فرمود که این از نزد یک دوست من الله است خدای تعالی بدین جهت او را دوست گرفت و این نقل از علی بن ابراهیم رحمه الله
در تفسیر خود آورده و او بروایت می کند و او از هارون بن مسلم و او از مسعدة بن صدقه و او از ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق علیه
بزرگان گفته اند که شرط خلت استهلاک منی است در عموم احوال آنحضرت ذی الجلال و این مقام ابراهیمی بود لاجرم بخلیل موسوم
و شرط محبت فنای حبیب است در محبوب و بقای او بدو و این مقام محمدی است صلی الله علیه و آله لاجرم بحبیب مسمی گشت
و از اینجاست که ذکر خلت بظاهر فرمود که وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا و ذکر محبت بکنایت و امود که فَاتَّبِعُونِي
يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطًا و مر خدایراست آنچه

آسمانها بود و آنچه در زمینها باشد پس هر که را خواهد از اهل آسمان و زمین بدوستی برگزیند و هست خدای تعالی بهر چیز احاطه کننده از
روی علم و قدرت ويستفتونك في النساء قل الله يفتيكم فيهن وما يتلى عليكم في الكتاب
في يتامى النساء اللاتي لا تؤتونهن ما كتب لهن وترغبون ان تنكحوهن والمستضعفين
من الولدان وان تقوموا لليتامى بالقسط وما تفعلوا من خير فان الله كان به عليما طلب
فتوی میکنند از تو در باب میراث زنان یعنی دختران ام کجه چنانچه گذشت و اعتراض عیینه بن حصین که دختر خواهر را نصف مال میدهی
و ما نمیدهیم هیچ کسی را که کارزار کند و غنیمت بدست آرد بگو که خدای تعالی فتوی میدهد یعنی بیان میکند حکم را در باب ایشان و دیگر فتوی
میدهد که آنچه خوانده میشود بر شما در قرآن در شان یتیمان که زنانند آن زنانی که نمیدهید ایشان را آنچه فرض کرده شده است برای
ایشان از میراث و رغبت میکنید که نکاح کنید ایشان را اگر جمیله باشند و مالهای ایشان بخورید و دیگر فتوی میدهد بقرآن در باب ضعیفان
و بیچارگان از فرزندان خورد که ایشان را میراث نمیدهید و دیگر حکم میکند قرآن باآنکه قیام نمایید برای مهم یتیمان در مهر و میراث ایشان
بعدل و راستی و آنچه میکنید از نیکویی در باره یتیمان و کودکان و غیر ایشان پس بدرستی که خدای هست بآن دانا و بران جزا خواهد داد در
اسباب نزول آمده که مردی بر زن خود بهانه جویی میکرد تا طلاق دهد و زن بسبب تعلق دل او بزنان جوان
او رضا میداد و میگفت مرا طلاق مده و هر نحوی که خواهی بسر بر که من ترا بحل کردم حق تعالی این آیت فرستاد که وان امرأة خافت
من بعلها نشوزا او اعراضا فلا جناح عليهما ان يصلحا بينهما صلحا والصلح خير واحضرت
الانفس الشح وان تحسنوا وتتقوا فان الله كان بما تعملون خبيرا و اگر زنی بداند و دریابد از شوهر خود
سرگرانی از صحبت او یا روگردانیدنی از مجالست و مکالمت او پس هیچ گناهی نیست بر ایشان در آنکه بصلاح آرند میان یکدیگر
بصلح یعنی آشتی کنند بآنکه زن مقداری از مهر بخشد یا نوبت خود بزنی دیگر گذارد و مرد نیز حقوق خدمت قدیمی نگاهدارد و او را از خود
جدا نکند و آشتی بهتر است از خصومت و مفارقت و فرا آورده اند نفسها را بخل یعنی مجبول اند نفسها بر بخیلی و امریست که بهر یک از
زوجین در مسامحت و مروت بخل می ورزند و اگر نیکویی ورزید در زندگانی و بپرهیزید از نشوز و اعراض پس بدرستی که خدای
تعالی هست بآنچه میکنید از احسان و خصومت دانا ولن تستطيعوا ان تعدلوا بين النساء ولو حرصتم
فلا تميلوا كل الميل فتذروها كالمعلقة وان تصلحوا وتتقوا فان الله كان غفورا
رحيما و نمی توانید ای کسانی که زیاده از یک زن دارید که عدل ورزید و راستی نگاهدارید در میان زنان برای آنکه عدل
که لابد میل واقع شود و آن متعذر است و اگر حریص باشید در ارتکاب عدل را و قادر نباشید بران پس میل مکنید میل کلی
در قسم و نفقه یعنی میل قلب را با میل فعل جمع نکنید اگر چنین باشد پس میگذارید آن دیگری را مانند کسی که محبوس باشد یعنی چنین زنی
نه مطلقه باشد و نه شوهردار و این مرویست از ابی جعفر و ابی عبدالله علیهما السلام و طبرسی رحمه الله میگوید که علی بن ابراهیم رحمه الله ذکر
کرده در تفسیر خود که مردی از زنادقه پرسید از ابی جعفر احول که چه میگویی در قول الهی که مجاز فرموده که فان خفتم الا
تعدلوا فواحدة چنانچه در اول سوره گذشت و در اینجا میفرماید که ولن تستطيعوا ان تعدلوا بين النساء و میان
این دو کلام فرق است او گفت که در جواب عاجز شدم تا در مدینه بخدمت ابی عبدالله ع رسیدم پس این را از آنحضرت سوال کردم
فرمود که آنجا رعایت عدالت و تسویه در نفقه است و اینجا در مودت و این امر قلبی است و متعذر است رعایت تسویه کردن در مودت
بخلاف اول که متعذر نیست ابو جعفر احول میگوید که چون برگشتم این جواب را بآن مرد رسانیدم گفت این جواب را از حجاز آورده

نیست

نیست و ابو قلابه روایت کند از پیغمبر صلعم که چون قسمت میفرمود میان ازواج خود میگفت بار خدایا این قسمت منست در آنچه مالک آنم از صحبت و
نفقه مرا مواخذه مکن در آنچه تو مالک آنی و من نیستم یعنی شاید که میل دل بیکی بیشتر باشد و اگر بصلاح آرید آنچه تباه ساختید از امور
زنان در زمان گذشته و بپرهیزید مثل این عملها در زمان آینده پس بتحقیق هست خدای تعالی آمرزنده گناهان یعنی اگر حیف و جوری
در مال وقوع یافته باشد هر گاه رجوع نمایید از آن باستقامت و تسویه میان ایشان و مهربان بر شما بتوفیق طاعت و فرو گذار
و ترک مواخذه در زمان مستقبل و روایت کرده اند که امیرالمومنین صلوات الله علیه دو زن بود و هر گاه روز این یکی بود وضوء در
خانه آن زن دیگر نمیگرفت و دیگر روایتست که معاذ بن جبل را دو زن بود و اتفاقا هر دو بیکبار در طاعون مردند قرعه زد میان ایشان
در دفن یکی پیش از دیگری وان يتفرقا يغن الله كلا من سعته وكان الله واسعا حكيما و اگر جدا شوند هر یک
از صاحب بطلاق بی نیاز گرداند خدای تعالی هر یکی را از جود فراوان و قدرت بر کمال خود یعنی تسلی دهد هر یک را بیاری
برآرد و هست خدای تعالی فراخ بخشایش بر بندگان خود و محکم کار در افعال و احکام ولله ما في السموات وما في
الارض ولقد وصينا الذين اوتوا الكتاب من قبلكم واياكم ان اتقوا الله وان تكفروا
فان لله ما في السموات وما في الارض وكان الله غنيا حميدا و مر خدایراست آنچه در آسمانهاست از جواهر
علوی و آنچه در زمینهاست از کوائن سفلی و هر آینه وصیت کرده ایم و فرموده ایم آنان را که داده اند کتاب پیش از شما یعنی یهود و نصاری
و آنها نیز که قبل از ایشان بوده اند و شما را نیز وصیت میکنیم یعنی پیغمبر امم را که بپرهیزید از شرک و اگر کافر شوید پس بدرستی که مر خدایراست
آنچه در آسمانهاست و آنچه در زمینهاست همه مخلوق و مملوک او نه بین کفر و معصیت شما تقصیر میگردد چنانچه بایمان و طاعت شما
مستنفع نمیشود و هست خدای تعالی بی نیاز از خلق خود اگر او را از زبان برند و اگر نبرند ستوده است در ذات خود اگر حمد گویند
و اگر نگویند ولله ما في السموات وما في الارض وكفى بالله وكيلا و مر خدایراست آنچه در آسمانها
باشد از ملائکه و ستاره و غیر آن و آنچه در زمینها بود از ارکان و موالید و خبر آن گفته اند وجه تکرار قوله ما في السموات سه بار
در این سه آیات است از علل ثلث اول بیان ایجاب طاعتست در آنچه حکم فرموده دوم بیان غنای او است از خلق و استحقاق حمد
خلق بوی و او مستحق حمدست بر نعم سیم بیان حفظ اوست خلق او و مر او را از برای ایشان و بسنده است کافی مهمات بندگان ان
يشأ يذهبكم ايها الناس ويأت بآخرين وكان الله على ذلك قديرا اگر خواهد خدای تعالی ببرد شما را
و فانی گرداند ای مردمان و بیارد و ایجاد کند دیگرانرا اگر فرمان بردار باشند چون این آیه نازل شد حضرت رسالت صلعم
دست مبارک بر پشت سلمان نهاد و گفت ایشان قوم این اند یعنی فارسیان اند و هست خدای تعالی بر ایجاد و اعدام توانا من
كان يريد ثواب الدنيا فعند الله ثواب الدنيا والآخرة وكان الله سميعا بصيرا هر که باشد
که خواهد بعمل خود پاداشت این سرای همچون مجاهد مثلا که ارتکاب جهاد برای غنیمت کند پس نزدیک خداست پاداشت و آن
خسیس است و پاداشت آخرت و آن شریف است پس چرا کسی طالب خسیس ترین چیزی میشود و از شریفترین چیزی باز میماند و اگر
با شرف مایل گردد و اخس تابع خواهد بود چه اگر مجاهد فی المثل برای خدای جهاد کند او را در آخرت چندان نعمت است که غنیمت
دنیا در جنب آن چیز بغایت محقر باشد و غنیمت دنیا نیز بوی میرسد پس توجه باصل باید کرد که فرع در پی اوست و هست خدای تعالی
شنونده همه قولها بیننده همه فعلها يا ايها الذين آمنوا كونوا قوامين بالقسط شهداء لله ولو
على انفسكم او الوالدين والاقربين ان يكن غنيا او فقيرا فالله اولى بهما فلا تتبعوا الهوى

أَنْ تَعْدِلُوا وَإِنْ تَلْوُوا أَوْ تُعْرِضُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا ای گروه مومنان باشید ایستادگان
بعدل یعنی جهد کنندگان در اقامت مراسم عدالت و باشید گواهان برای خدای او اشهاده کنید براستی و اگرچه بر نفس شما
باشد و گواهی بر نفس خود آنست که اقرار کند بحقی که در ذمت او باشد یا پدر و مادر و خویشان نزدیک آیت دلالت کرد بر وجوب اقامت
شهادت بر والدین و این مذهب سید مرتضی علم الهدی است و ابن جنید رحمهما الله و اما اکثر امامیه مشایخ رضوان الله
علیهم بر آنند که شهادت ولد بر والد مقبول نیست زیرا که مستلزم تکذیب والد است و این عقوق است که مانع قبول شهادت است و
وجوب اقامت که مدلول آیتست مستلزم قبول نیست زیرا که اقامت اظهار حق است و آن اعم است از قبول و عدم آن لیکن مقبول
است شهادت ولد بر والد و از برای والد و قبول شهادت پدر بر فرزند و از برای فرزند و وجوب اقامت و همه خویشان
و از برای ایشان بی فرق پس اقامت باید کرد و اگر باشد مشهود علیه یا هر یک از مشهود له و مشهود علیه توانگر یا درویش یعنی غنی
را از برای غنا احترام کنید و بر فقیر بجهت افلاس او ترحم منمایید پس خدای تعالی سزاوارتر است به توانگر و درویش و اگر دانستی که شهادت
بر ایشان یا برای ایشان مصلحت نیست بر آن حکم نفرمودی پس متابعت هوای نفس مکنید برای آنکه میل کنید از حق و اگر بپیچانید زبانهای
خود را از گواهی راست یا اعراض کنید از ادای آن و بپوشید پس بدرستی که خدای تعالی هست بدانچه شما می کنید از عدل و میل و اداء و
شما را از آن مکافات خواهد بود يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ
عَلَى رَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي أَنْزَلَ مِنْ قَبْلُ وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَ
الْيَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا ای کسانی که ایمان آورده اید خطاب با مسلمانانست یا منافقان یا
با مومنان اهل کتاب که می گفتند یا رسول الله ایمان داریم بتو و قرآن و موسی و عزیر و توریة و دیگر بهیچ کتاب و بهیچ پیغمبر ایمان نداریم
و گویند خطاب با کافران نیز می شاید مسلمانان را می گوید که ای کسانی که ایمان آورده اید بدل و زبان ثابت باشید بر ایمان خود و منافقان را
می فرماید که ایمان آرید بدل مومنان اهل کتاب را می گوید که ایمان آورده اید ببعضی کتاب و رسل ایمان آرید بتمامی آنها کافران را میفرماید که ایمان
آورده اید بلات و عزی ایمان آرید بخدای و بفرستاده او که محمد است و بر آن کتاب که خدای تعالی فرستاده است بر پیغمبر خود یعنی قرآن و
بآن کتابهای نیز که فرستاده پیش از قرآن محققان میگویند که ای کسانی که ایمان آورده اید از حیثیت برهان ایمان آرید بر سبیل کشف و عیان
یا ایمان آورده اید از روی تصدیق ایمان آرید بطریق تحقیق از شیخ جنید منقولست که گفته که پنجاه سالست که در ایمان آوردنم و در ایمان
تازه کردنم و هنوز در آنم و هر که کافر شود بخدای و بفرشتگان او و کتابهای او و بفرستادگان او و بروز آخرت پس بدرستی
که گمراه شد گمراه شدنی و رغایت دوری از مقصد و در نهایت بعد از مقصود إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ
كَفَرُوا ثُمَّ ازْدَادُوا كُفْرًا لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ سَبِيلًا بدرستی آنکه ایمان
آوردند بموسی یعنی یهود پس کافر شدند بپرستیدن گوساله پس باز ایمان آوردند و توبه کردند پس کافر شدند بعیسی پس کافر شدند و زیاد
کردند کفر را بانکار محمد صلی الله علیه و آله و جمیع منافقان و منکران امامت ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین درین حکم داخل اند چه ایشان
منصوب من قبل الله اند و رسول صلی الله علیه و آله نیز نموده و حق امر بطاعت ایشان کرده و تصدیق بامامت ایشان جزو ایمانست
و منکر نبوت است پس بالحقیقه کفر را زیاده کرده اند بانکار آنحضرت نیست که خدای تعالی بیامرزد ایشان را چه اعتبار بهر کار بخاتمت
آنست و خدای تعالی را نشاید که خواتیم امور ایشان کفر و طغیان است و نیست که راه نماید ایشان را راهی که بحق باشد بَشِّرِ
الْمُنَافِقِينَ بِأَنَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا الَّذِينَ يَتَّخِذُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ بشارت

فإنّ العزّة

ده منافقان را بر سبیل تهکم یا خبر کن بجای بشارت آنکه ایشان راست عذابی دردناک منافقان آنانند که میگیرند کافران
را دوستان بدون مومنان أَيَبْتَغُونَ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا آیا می طلبند نزدیک کافران و از دوستی ایشان
قوت را پس بدرستی که عزت مر خدای راست همه و هر که را عزتی رسد از و رسد و او دوستان را عزت داده که وَلِلَّهِ
الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَ
يُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ إِنَّكُمْ إِذًا مِثْلُهُمْ إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ
الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا و بدرستی که خدای تعالی فرستاده بر شما ای مومنان در قرآن حکمی بزرگ و تعالی در
آیتی فرستاده که با خوض کنندگان و مستهزیان بقرآن منشینید و صحبت مکنید و آن آیه ایست که وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ
فِي آيَاتِنَا الآية اینجا در مدینه تذکار آن می نماید و میگوید خدای تعالی در قرآن فرستاده بود که بدرستی که چون بشنوید آیتهای خدا
را از قرآن که کافر شوند بدان و استهزا کرده شود بدان پس منشینید با کافران و مستهزیان تا وقتی که خوض کنند و شروع نمایند
در سخن غیر استهزا بدرستی که باشید آنهنگام که بنشینید و صحبت کنید با ایشان مانند ایشان در گناه زیرا که قادرید بر اعراض ایشان و انکار بر ایشان
و وجود این راضی اید بصحبت ایشان عیاشی روایت کرده باسناد خود از امام رضا علیه السلام که در تفسیر این آیه فرمود که هرگاه که بشنوی
که کسی تکذیب حق میکند و عقد و انکار دارد و نسبت باهل حق سخنان نالایق میگوید از نزد او برخیز و با او منشین بدرستی که خدای تعالی
جمع کننده منافقانست و کافران و مکان در دوزخ همه ایشان را الَّذِينَ يَتَرَبَّصُونَ بِكُمْ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ فَتْحٌ مِنَ اللَّهِ
قَالُوا أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ وَإِنْ كَانَ لِلْكَافِرِينَ نَصِيبٌ قَالُوا أَلَمْ نَسْتَحْوِذْ عَلَيْكُمْ وَنَمْنَعْكُمْ مِنَ
الْمُؤْمِنِينَ آنانکه انتظار می برند بشما و فرج کشتی را پس اگر واقع شود شما را فتحی و نصرتی از نزدیک خدای گفتند منافقان مر شما را
آیا نبودیم با شما و مددکاری کردیم پس سهم ما از غنیمت بدهید و اگر بود مر کافران را بهره از حرب یعنی غلبه کردند بر مومنان گفتند مر کافران
را آیا غالب و مستولی نبودیم بر شما و می توانستیم که شما را بکشیم اما دست بازکشیدیم و بازداشتیم شما را یعنی ممنوع ساختیم از مومنان با آنکه
سستی کردیم در مددکاری ایشان و سخنان گفتیم که بشکسته دل شدند تا شما غالب شدید پس ما را در غنایم خود شریک سازید فَاللَّهُ
يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا پس خدای تعالی حکم کند ای مومنان میان
شما و منافقان در روز رستخیز که غیر او کسی را دعوی حکومت نباشد و نگرداند هرگز خدای تعالی مر کافران را بر مومنان در روز قیامت
حجتی که بدان ایشان را ملزم سازند یا در دنیا بدانکه ایشان را بر مومنان دستی یعنی کافران را بر مومنان هیچ وجه تسلطی نیست نه در دنیا
و نه در آخرت إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا
كُسَالَى يُرَاءُونَ النَّاسَ وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا بدرستی که منافقان فریب میکنند با دوستان
خدای تعالی در اظهار اسلام و اخفای کفر و خدای تعالی جزا دهنده است ایشان را بر مکر و فریب ایشان و آنچنانست که روز قیامت
ایشان را نیز نوری دهند چنانچه مومنان را داده اند و چون قدم بر صراط نهند نور مومنان باقی ماند و نور خود از صراط بگذرند و نور
منافقان منطفی گردد و در ظلمت مانند و بلغزند و در دوزخ افتند و چون برخیزند منافقان بسوی نماز برخیزند کاهلان و گرانجانان چون
کسی که از کراهت دارد و اگر کسی از اصحاب پیغمبر صلعم ایشان را دید نماز می گذارند و اگر نه ترک میکنند می نمایند خود را بمردمان و ریا
میکنند تا پندارند که ایشان مومنانند و یاد نمیکنند خدای را مگر اندکی و آن نیز در حضور مردم نه در خلوت یا ذکر زبانی و نه دل و یا
و آن نسبت با ذکر دل اندکست و در قوت القلوب آورده که ذکر ایشان را اندک به اعتبار آن گفت که غیر خالص است بلکه آمیخته بنام

يطمع دين وهر چه در وست نجات از ک ومحبوبست و ذکر خداي تعالی از همه بزرگترست وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ

مُذَبْذَبِينَ بَيْنَ ذَٰلِكَ لَا إِلَىٰ هَٰؤُلَاءِ وَلَا إِلَىٰ هَٰؤُلَاءِ وَمَن يُضْلِلِ اللَّهُ فَلَن تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا

ومنافقان پاي کشنده در حالتي متحير و متردد ند ميان کفر و ايمان نه با گروه مومنانند ونه با ايشان را باشد هر چه از راهست نه با

کافرانند تا با ايشان باشد هر چه برايشان باشد و هر که خداي تعالی او را فروگذارد پس تو نيابي مر او را راه حق وثواب يَا أَيُّهَا

الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِن دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَتُرِيدُونَ أَن تَجْعَلُوا لِلَّهِ عَلَيْكُمْ

سُلْطَانًا مُّبِينًا اي گروه مومنان مگيريد کافران را دوستان بدون مومنان که اين منافقانست که با دشمنان خود دوستي کنند

آيا ميخواهيد که در کنيد خدا را بر عذاب خود حجتي روشن وآن موالات کافرانست که موجب عقوبت وخذلانست إِنَّ

الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرْكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَن تَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا بدرستي که منافقان در طبقه زيرترين اند

از دوزخ پس عذاب ايشان از کفار بيشتر باشد بجهت آنکه ايشان مرکافرند و کفر را با خداع واستهزا و مکر با مسلمانان جمع کرده اند

و کشف الاسرار آورده که چون منافقان بدوزخ حکم شود و بر که اولي در آرند که مالک گويد که يا نار خذيهم آتش گويد حکم مرا زبانست

و زبان ايشان بر کلمه جاري بوده و هر چند مجازي گفته اند در سوختن ايشان دخل نکنيم و برهمين سوال در هر درکه آتش از آخرا

ايشان با کند تا درکه هفتم رسند آتش آن درکه گويد که حکم مرا دلست نه زبان بيار يدتا از دل چشان دارد چون در دل ايشان

خبرت نه ترک نباشد آتش درايشان بجد وابدالآباد در عذاب بمانند ونيابي تو مرايشان را ياري که حمايت نموده ايشان را

از آن درکه بيرون آرد وهمه منافقان درين عذاب خواهند بود إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَاعْتَصَمُوا بِاللَّهِ

وَأَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلَّهِ فَأُولَٰئِكَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ وَسَوْفَ يُؤْتِ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ أَجْرًا عَظِيمًا مگر آنکه توبه کنند

از نفاق و با صلاح دارند آنچه فاسد شده است از احوال ايشان و چنگ در زنند بدين خداي تعالی و سنت پيغمبر صلعم و خالص و پاکيزه کرد

و خالص و پاکيزه کرده اند دين خود را براي خدا يعني طاعت کنند مگر از براي رضاي خداي پس آن گروه که بتوبه و اصلاح و اعتصام و

اخلاص موصوف اند با مومنان باشند و از شمار ايشان در بهره وري در زود باشد که بدهد خداي مومنان را مزدي بزرگ و ايشان

با ايشان شريک باشند مَّا يَفْعَلُ اللَّهُ بِعَذَابِكُمْ إِن شَكَرْتُمْ وَآمَنتُمْ وَكَانَ اللَّهُ شَاكِرًا عَلِيمًا چه ميکند خداي تعالی

بعذاب شما يعني چرا عذاب کند شما را اگر شکر گوييد مراو را بفرمان برداري و تصديق کنيد بوحدانيت او را از روي تحقيق يا ايمان آريد بر آنکه نجات

شما از فضل اوست نه بشکر و هست خداي تعالی ثواب دهنده شاکران و دانا بحقوق شکر و ايمان لَّا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ

الْقَوْلِ إِلَّا مَن ظُلِمَ وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا عَلِيمًا دوست نميدارد خداي تعالی آشکارا کردن سخن بد را آشکارا کردن کسي که برو

ستم کرده اند که او را روا است که گوش ظالم کند يا از و تظلم نمايد و گفته اند که مردي از قومي ضيافت خواست و او را طعام نداد

و او محتاج آن بود و کس زبان بشکايت گشاد و هر جا که ميرسيد از بيمروتي آن قوم حکايت ميکرد و اصحاب او را برين شکايت عتاب

کردند اين در عذر او نازل شد که مظلوم را شکايت از ظالم جايز است و هست خداي تعالی شنوا مر سخنان مظلوم را دانا بستمکاري ظالم

إِن تُبْدُوا خَيْرًا أَوْ تُخْفُوهُ أَوْ تَعْفُوا عَن سُوءٍ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُوًّا قَدِيرًا اگر آشکارا کنيد نيکويي و طاعت را

يا پنهان بجاي آريد آنرا يا عفو کنيد از بدي که شما را بدان مواخذت رسد پس بدرستي که خداي هست عفو کننده از عاصيان با وجود کمال

قدرت بر انتقام از ايشان تو انا بر عذاب ظالمان و ثواب عفو کنندگان و اين آيت تحريض مظلومانست بر عفو تا متخلق شوند باخلاق

رباني و يا اگر رخصت تظلم دارند از سر آن درگذرند إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيُرِيدُونَ أَن يُفَرِّقُوا

بين

بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَن يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَٰلِكَ سَبِيلًا

أُولَٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُّهِينًا بتحقيق و يقين آنها که کافر ميشوند بخداي تعالی و بپيغمبران

او و ميخواهند آنکه جدايي افکنند ميان خداي تعالی و فرستادگان او با آنکه ايمان آرند بخداي تعالی و کافر شوند به پيغمبران و گويند که ايمان

مي آريم ببعضي از پيغمبران و کافر ميشويم ببعضي ديگر مراد يهود اند که ميگفتند که ايمان داريم بموسي و عزير و کافريم بعيسي و محمد صلوات الله عليهم و

ميخواهند که فرا گيرند ميان ايمان و کفر راهي و حال آنست که ايمان بخدا تمام نمي شود مگر بتصديق با همه پيغمبران بر قايم مقام رسول رسيد

پس جدايي نبايد افکند ميان خداي و رسل و اميد بود بدان معني که گذشت آن گروه که ميان ايشان جدايي مي افکنند و ميان ايمان و کفر

طريق مي نهند ايشان کافرانند بکفري محقق شده يعني کامل اند در کفر چون ايشان مومن نه گفتند بوجهي زيرا که آن ايمان که ايشان را

هست معتبر و معتد به نيست مثل يهود و نصاري و خوارج و نواصب و مخالفان اهل البيت عليهم السلم و آماده کرده ايم براي کافران عذابي

خوار کننده وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَمْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْهُمْ أُولَٰئِكَ سَوْفَ يُؤْتِيهِمْ أُجُورَهُمْ

وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَّحِيمًا و آنان که ايمان آورده اند بخداي و بفرستادگان او و جدا نکردند ميان يکي از ايشان در ايمان

بلکه بهمه گرويدند آن گروه که مومنان حقيقي اند زود باشد که بدهد خداي تعالی مزدهاي ايشان را که وعده داده است و هست خداي آمرزنده

سيئات ايشان مهربان بتضعيف حسنات ايشان در اکثر تفاسير آورده اند و در طبرسي نيز مذکورست که احبار يهود چون کعب

بن اشرف و فنحاص بن عازورا و امثال ايشان بجناب رسالت مآب آمده گفتند که اگر راست ميگويي که پيغمبري کتابي بيار چنانچه

موسي آورد روايت آمده که يَسْأَلُكَ أَهْلُ الْكِتَابِ أَن تُنَزِّلَ عَلَيْهِمْ كِتَابًا مِّنَ السَّمَاءِ فَقَدْ سَأَلُوا مُوسَىٰ

أَكْبَرَ مِن ذَٰلِكَ فَقَالُوا أَرِنَا اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ ثُمَّ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ

مِن بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ فَعَفَوْنَا عَن ذَٰلِكَ وَآتَيْنَا مُوسَىٰ سُلْطَانًا مُّبِينًا سوال ميکنند ترا اهل کتاب

يعني در ميخواهند آنکه فرود آوري بر ايشان کتابي از آسمان بيکبار چون توريه يا کتابي نوشته بخط سماوي چون الواح موسي که

کتابي که معاينه ببينيم که فرود مي آيد يا بنام هر يک کتابي بيار که نوشته باشد که تو رسول خدايي چون اين سوال از روي تعنت بود سبب

اجابت نيافت و حق سبحانه تسليه فرمود آنحضرت را که از اين سوال ايشان ملول مشو پس بدرستي که ايشان يعني ابناي سلف اين گروه

از ايشان نند در خواستند از موسي عم بزرگتر ازين درخواستي در آن وقت که کلام حق شنيدند پس گفتند که بنماي با خدا را عيان فرا گرفت

ايشان را صاعقه يعني آتش از آسمان آمد و بسوخت ايشان را بسبب ظلم ايشان يعني سوال محال که طلب رويت است پس فرا گرفتند گوساله

را بخدايي از پس آمده بود بديشان معجزهاي موسي عم پس عفو کرديم از ايشان اين گناه را بسبب آنکه توبه کردند و داديم موسي را سلطي ظاهر

ايشان فرمود که بکشيد گوساله پرستان را و ايشان فرمان برداري نمودند وَرَفَعْنَا فَوْقَهُمُ الطُّورَ بِمِيثَاقِهِمْ

وَقُلْنَا لَهُمُ ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُلْنَا لَهُمْ لَا تَعْدُوا فِي السَّبْتِ وَأَخَذْنَا مِنْهُم مِّيثَاقًا غَلِيظًا

و برداشتيم بر زبر ايشان طور را بسبب آنکه قبول کنند و ايشان آن پيمان را بعد از قبول بشکستند و گفتيم ايشان را بزبان يوشع عم در آييد بدروازه

شهر اريحا در حالتي که سجده کنندگان باشيد و ايشان از اين حکم ابا کردند و گفتيم ايشان را بزبان داود عليه السلم ستم مکنيد

از حد در مگذريد در روز شنبه يعني کسب مکنيد و ماهي مگيريد و ايشان از اين امر تجاوز نمودند و فرا گرفتيم از ايشان در هر يک ازين

حکمها پيماني استوار فَبِمَا نَقْضِهِم مِّيثَاقَهُمْ وَكُفْرِهِم بِآيَاتِ اللَّهِ وَقَتْلِهِمُ الْأَنبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَقَوْلِهِمْ

قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا پس بسبب شکستن ايشان پيمان خود را گرفتيم بر ايشان آنچه

کردیم از لعن و مسخ و انواع عقوبتها و دیگر بجهت کفر ایشان بتوریة یا قرآن و دیگر بسبب کشتن ایشان پیغمبران را بناحق و دیگر گفتند ایشان
که دلهای ما در غلاف علوم است یعنی از دانش پر شده محتاج بعلم کسی نیستیم یا قلوب ما در پوششی است و فهم آنچه محمد صلعم میگوید نداریم
و نه چنانست که میگویند بلکه خدای تعالی مهر نهاده است بر دلهای ایشان یعنی رحمت باز گرفته بسبب کفر و جحود ایشان و از دانش
محجوب گردانیده و در توفیق تدبر و در آیات تذکر و در موعظ از ایشان منقطع ساخته پس ایمان نمی آرند مگر اندکی چون عبدالله بن
سلام و یاران او و ایمان اندکی غیر معتبر **وَبِكُفْرِهِمْ وَقَوْلِهِمْ عَلَىٰ مَرْيَمَ بُهْتَانًا عَظِيمًا** و دیگر عقوبت ایشان بسبب
کفر ایشانست بعیسی ع و دیگر عقوبت ایشان بگفتن ایشانست بر مریم بهتان بزرگ **وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ
مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَٰكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ
مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا**
و دیگر گفتن ایشان که ما [illegible] مسیح عیسی ع پسر مریم را فرستاده خدای تعالی این وصف خداست مر عیسی را از قول یهود و نکشتند
او را و بر دار نکردند او را ولیکن مشتبه شد بر ایشان وقتی که شبه عیسی بر یهودی ایشان افتاد و آنچنان بود که جماعتی از یهود دشنام میکردند عیسی ع
و مادر او را علیهما السلم پس حضرت عیسی دعای بد کرد در حق ایشان و فرمود که اللهم ربی وبکلمتک خلقتنی اللهم العن من سبنی
وسب والدتی پس حق سبحانه و تعالی آنانی را که عیسی و مادرش را سب می کردند مسخ ساخت بقرده و خنازیر جهودان جمعی را برانگیختند
که هر جا عیسی را بیابند بکشند و مسیح آنست که بانواع حیل او را بدست آوردند و در خانه محبوس ساخته شب همه شب پاس داشتند علی
الصباح مجتمع گشته مهتر جهودان که یهودا نام بود یکی از ایشان که او را طیطیانوس میگفتند بدرون خانه فرستادند تا عیسی را برون آرد
حق تعالی در آن شب عیسی ع را باسمان برده بود و چون یهودا طیطیانوس درخانه درآمد عیسی را ندید و حق سبحانه و تعالی شبه عیسی بروی افکند چون
برون آمد خواست که بگوید عیسی در خانه نیست در روی آویختند و هر چند استغاثه کرد که من فلان کسم بجایی نرسید و از دارش در آویخته تیرباران
کردند آنگاه متردد شدند که اگر این عیسی است مرد ما کجاست و اگر این مرد ماست عیسی کجا شد آنست که حق جل و علا میفرماید که در کسی
که اختلاف کردند در شان عیسی ع هر آینه در گمان و تردد بودند از قتل او که چگونه است و گفته اند که شبه عیسی ع همین بر روی مرد ایشان
بود روز دیگر چون بپای دار آمدند و مقتول را در نظر آوردند گفتند الوجه وجه عیسی والبدن بدن صاحبنا نیست مر جهودانرا بعیسی و قتل او
مگر آنکه بر وی گمان میکنند و نکشته اند عیسی را براستی بلکه خدای تعالی برداشته است او را بمحل کرامت برد و هست خدای تعالی غالب در آنچه خواهد
از رفع عیسی ع و انتقام از یهود و حکم کننده و لعنت یهود را تدبیر کنند و حکمت در مهم عیسی ع **وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ
بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا** و نیست از اهل کتاب کسی مگر آنکه ایمان آرد بعیسی ع پیش از مرگ خود و آن در
وقت معاینه بود که ایمان پاس نکند و مسیح سود ندارد و گفته اند اهل کتاب ایمان آرند بعیسی ع پیش از مرگ او و آن وقتی که از آسمان فرود آید در
هنگام ظهور مهدی صاحب الزمان ع تا ناصر و معاون و مصدق وی باشد و در خلف امام نماز گذارد و که منطوق حدیث نبوی است
و همه اهل تکلیف را دعوت کنند بملت و دین محمدی صلی الله علیه و آله و ملل مختلفه از میان مردم برافتند و غیر از ملت اسلام ملتی نماند و دجال
را بکشند و عالم پر از داد و عدل شود چنانچه پر از ظلم و جور بوده باشد و همه اهل کتاب بدین اسلام درآیند و برانند که عیسی پیغمبر بود
و عیسی عمل بمقتضای کتاب و سنت پیغمبر ما کند چه نزول او از برای تقویت صاحب الزمانست ع و در رواج دین محمدی و قبل از امام وفات
کند در آخر الامر و امام و مومنان بروی نماز گذارند و در روز قیامت باشد عیسی ع بر اهل کتاب گواه یعنی گواهی دهد بر یهود که تکذیب
و بر نصاری که او را ابن الله گفتند و اقرار کند بر نفس خود بعبودیت **فَبِظُلْمٍ مِنَ الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ**

احلت

**أُحِلَّتْ لَهُمْ وَبِصَدِّهِمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ كَثِيرًا وَأَخْذِهِمُ الرِّبَا وَقَدْ نُهُوا عَنْهُ وَأَكْلِهِمْ أَمْوَالَ
النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا** پس بستمی که واقع شد از آنها که متدین بدین یهود است
حرام کردیم بر ایشان طعامهای پاکیزه که حلال کرده بودند بر ایشان از طیور و سایر حیوانات و تفصیل آن در سوره انعام بیامد
است و دیگر بباز داشتن و منع کردن ایشان از راه خدای تعالی بسیاری را از مردمان یعنی تحریف دادند حکم توریة و نعت
پیغمبر را صلی الله علیه و آله و با مردمان گفتند که بوی ایمان میارید که او پیغمبر موعود نیست و دیگر گرفتن ایشان ربا را و حال آنکه نهی
کرده شده اند از اخذ آن در توریه و دیگر خوردن ایشان مالهای مردمان از رشوت و غصب و سایر وجوه محرمه و آماده کرده ایم مر
کافران از بنی اسرائیل و غیر ایشان عذابی مشتمل بر الم بسیار **لَٰكِنِ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ مِنْهُمْ وَالْمُؤْمِنُونَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنْزِلَ
إِلَيْكَ وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَالْمُقِيمِينَ الصَّلَاةَ وَالْمُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَالْمُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ
أُولَٰئِكَ سَنُؤْتِيهِمْ أَجْرًا عَظِيمًا** لیکن راسخان علم یعنی آنها که علم شریعت بیاموزند و باخلاص در عمل آرند از بنی اسرائیل چون عبدالله بن
سلام و اصحاب او و مومنان از مهاجر و انصار و مومنان ایمان می آرند بآنچه فرستاده شده است بتو یعنی قرآن و بآنچه منزل شده است
پیش از تو یعنی تمام کتب آلهی و ایمان می آرند گذارندگان نماز یعنی پیغمبران که در شرایع همه ایشان نماز معتبر بوده و بعضی گویند مراد ملائکه اند
که استغفار از برای مومنان میکنند و یا مراد ائمه معصومین اند صلوات الله علیهم که ادای نماز بر وجه اکمل میفرمودند و امام زین العابدین را ع
سجاد و ذوالثفنات می گفتند که بواسطه کثرت سجود هفت عضو وی که در حال سجود بر زمین بود پینه بسته بود و هر شب هزار رکعت نماز میکرد
و باقی ائمه را شعار این بود پس مومن آنست که ایمان باین طایفه دارد و دهندگان زکوة و ایمان آرندگان بخدای و روز آخر که قیامت
است آن گروه که مصدق اند زود باشد که بدهیم ایشانرا مزدی بزرگ که آن دولت رضا و سعادت لقا که مقام قرب باشد **إِنَّا
أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَىٰ نُوحٍ وَالنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ
وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَعِيسَىٰ وَأَيُّوبَ وَيُونُسَ وَهَارُونَ وَسُلَيْمَانَ وَآتَيْنَا دَاوُودَ زَبُورًا** بدرستی
که ما وحی کردیم بسوی تو همچنانکه وحی کردیم بنوح ع که آدم ثانی و شیخ المرسلین است و اول کسی که بر مشرکان انذار کرد و بدعای او هلاک شدند
او بود و این سخن جواب اهل کتابست که می گفتند کتابی یکبار بیار حق سبحانه میفرماید که کار تو در وحی همچو نوح است و پیغمبران بعد از نوح چون
هود و صالح و شعیب و وحی کردیم بابرهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب و فرزندان یعقوب و عیسی و ایوب و یونس و هارون و
سلیمان علیه السلم و تخصیص این پیغمبران با آنکه در النبیین من بعده داخل اند بجهت تفضیل و تعظیم است چه ابراهیم ع اول اولوالعزم است
و عیسی ع صاحب شرع ناسخ و باقی اشراف انبیا و مشاهیر ایشان و موسی ع را ذکر نکرد چه مقصود از تعداد این انبیا آنست که ایشان همه
صاحب وحی بودند و آنکه یکی از ایشان از آن قبیل است که یکدفعه کتاب بوی فرود آمد و ختم دادیم و زبور که عطا کردیم داود را کتابی
که نام او زبور بود و حال آنکه شما معترفید که آن از نزد حق تعالی است مع ذلک بیکبار برداو و نیامد و این آیات حسن و کتاب زبور
مشتمل بود بر حمد و ثنای الهی و خالی از ذکر امر و نواهی بلکه شریعت داود همان شریعت توریة بوده **وَرُسُلًا قَدْ
قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَرُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَىٰ تَكْلِيمًا** و دیگر فرستادیم رسولان
که در قرآن نام برده ایم و قصه ایشان خوانده ایم بر تو پیش از این چون زکریا و یحیی والیاس والیسع وعزیر علیهم السلم و غیر ایشان
و رسولانی که خبر ایشان بر تو نفرستادیم و نام ایشان ظاهر نکردیم چه صد و بیست و چهار هزار پیغمبر بوده اند چنانچه گذشت
و استقصای آن طول داشت و مقصود از آن حاصل بود که آنچه بر ایشان گذشته از جهت تسلیه آنحضرت و اخبار ایشان

یوسف و

تا مصدق نبوت آنحضرت باشد و سخن گفت خدای تعالی با موسی سخن گفتنی بی واسطه و این نهایت مرتبت وحی است و اگر این
تکلیم با موسی بر ذروه طور بود با حضرت پیغمبر ما صلی الله علیه و آله در غرفه نور بود فاوحی الی عبده ما اوحی اما آن کلام
بنی اسرائیل خبر یافتند و برین وحی هیچ عارف و کامل جز معلم حضرت محمد صلعم اطلاع نیافت مگر آنکه ز اخوات حضرت امیر المومنین
صلوات الله علیه فرستادیم رسلا مبشرین ومنذرین لئلا یکون للناس علی الله حجة بعد الرسل
وکان الله عزیزا حکیما پیغمبران مژده دهندگان مر اهل ایمانرا و بیم کنندگان مر کافران و منافقانرا تا نباشد مردمانرا بر
خدای تعالی حجتی بعد از فرستادن رسولان یعنی نگویند که ما را پیغمبری نبود که با ایمان دعوت کند و از شرک باز دارد و هست خدای
غالب در آنچه خواست در فرستادن رسل محکم کار در آنچه تدبیر کرد از امر نبوت و رعایت حکمت در اختصاص هر پیغمبری بنوعی از وحی
و اعجاز آورده اند که از رؤسای کفار و جمعی از یهود نزد سید مختار علیه الصلوة و السلام آمده گفتند ای محمد ما احبار یهود را از دین تو
سوال کرده ایم و از نبوت و کتاب تو استفسار نموده ایشان میگویند که ما او را نمی شناسیم و ذکر او در کتاب ما نیست
مقارن این حال جمعی از یهود بمجلس آنحضرت در آمدند سید عالم صلعم فرمود بخدا که شما میدانید که من پیغمبر خدایم ایشان گفتند که
نمیدانیم و هیچ گواهی داریم آیت آمد که اگر ایشان گواهی نمیدهند لکن الله یشهد بما انزل الیک انزله بعلمه
والملائکة یشهدون وکفی بالله شهیدا لیکن خدای تعالی گواهی میدهد و تبیین نبوت تو میکند بآنچه فرستاده است
بتو که قرآنست و معجزات روشن و دلالت کند بر نبوت تو فرو فرستاد قرآن را ملتبس بعلم خاص خود که آن اعجاز او و آن علم است
بانزال قرآن بر نظمی که عاجز آیند از اتیان بمثل آن ارباب بلاغت و فرشتگان نیز گواهی میدهند بر نبوت تو و بسنده است خدای
گواه بر آن این کافی است در نبوت مشهور و احتیاج نیست بشهادت دیگر ان الذین کفروا وصدوا عن
سبیل الله قد ضلوا ضلالا بعیدا تحقیق آنانکه کافر شدند بنبوت تو یعنی یهود و باز داشتند مردمانرا از راه خدای
تعالی بکتمان نعت حضرت رسالت صلعم و تغییر آن هر آینه گمراه شدند گمراهی بنهایت رسیده زیرا که میان ضلال و اضلال جمع کردند
ان الذین کفروا وظلموا لم یکن الله لیغفر لهم ولا لیهدیهم طریقا الا طریق جهنم خالدین
فیها ابدا وکان ذلک علی الله یسیرا تحقیق آنانکه بپوشیدند حق را و ستم کردند بر محمد صلی الله علیه و آله بانکار نبوت تو یا ظلم کردند
بر مردم بمنع ایشان از راه حق نیست خدای تعالی که بیامرزد ایشانرا و نه آنکه نماید ایشانرا راهی مگر راه دوزخ بسبب کفر و ظلم و جاویدان در دوزخ
باشند جاویدان در آن و همیشه ساکن آن و هست این حکم دخول و خلود ایشان در دوزخ بر خدای تعالی آسان یا ایها الناس
قد جاءکم الرسول بالحق من ربکم فامنوا خیرا لکم وان تکفروا فان لله ما فی السموات
والارض وکان الله علیما حکیما ای مردمان بدرستی که آمد شما را فرستاده بسخن راست که آن کلمه شهادت و قرآن
از پروردگار شما پس بگروید بدو و بیایید بامری که آن خیر باشد شما را که توحید و ایمان است و اگر کافر شوید پس بدرستی که مر خدایراست
آنچه در آسمانها و زمینهاست پس کفر شما زیانی نخواهد رسید چنانچه ایمان شما سود نخواهد یافت و هست خدای تعالی دانا باحوال شما حکم کننده
در باب شما یا اهل الکتاب لا تغلوا فی دینکم ولا تقولوا علی الله الا الحق انما المسیح عیسی ابن
مریم رسول الله وکلمته القاها الی مریم وروح منه فامنوا بالله ورسله ولا تقولوا ثلثة انتهوا
خیرا لکم انما الله اله واحد سبحانه ان یکون له ولد له ما فی السموات وما فی الارض
وکفی بالله وکیلا ای یهود و نصاری غلو مکنید در دین خود جهود از اینکه در طرف کوهش عیسی و عزیر غلو نمایند تا حدی

که او را

که او را ابن الله گویند و ترسایان نیز از جانب ستایش عیسی غالی میشوند بر آن مثابه که او را ابن الله گویند و مسیح که نام اوست
نگویند بر خدای تعالی مگر آنچه راست باشد و راست آنست که عیسی و عزیر پسر او نیستند چه این نیست که مسیح که عیسی پسر مریم است فرستاده
خدای تعالی است و کلمه گویند مراد کلمه بشارتیست بر وقوع ولدی بی مساس احدی برسانید آن کلمه را خدای تعالی بسوی مریم یعنی بشارت
داد او را و دیگر عیسی خداوند روح است صادر شده از حق سبحانه و تعالی بی واسطه اسباب پس ایمان آورید بخدای و فرستادگان
او و خطاب با ترسایانست خاصه و مگویید که خدایان سه اند باعتقاد بعضی از نصاری آن بود که آلهه سه اند الله و عیسی و مریم و بعضی بر آن بودند
که الله عبارت از سه چیز است اقنوم الاب یعنی ذات و اقنوم الابن یعنی علم و اقنوم الحیوة یعنی روح القدس و این را خاتم ثلثة گفتند
حق سبحانه و تعالی میفرماید که باز ایستید از تثلیث که باز ایستادن از آن بهتر باشد شما را چه این نیست که الله تعالی خداوند یگانه بذات
خود که متعدد نشود به هیچ وجه از وجوه دور است پاکی او و منزهم او را پاکی از آنکه او را فرزند باشد مر او راست آنچه در آسمان و زمین است
و همه مخلوق اویند و مخلوق مماثل خالق نباشد و فرزند مماثل باشد پس اهل آسمان و زمین او را فرزند نبود و بسنده است خدای
کافی مهمات بندگان تنبیه است بر استغنای حق سبحانه از اتخاذ ولد چه ولد برای کفایت مهمات والد باشد و خدای تعالی حی و قادر است
بحفظ اشیا و کافی امور و مستغنی از یار و مددکار در خبر است که نصاری نجران گفتند که ای محمد چرا عیسی را عیب میکنی حضرت
فرمود که چه چیز میگویم در شان او گفتند او را عیب بر میداری گفتند که تو میگویی که او بنده خدای است و بندگی عیب باشد حضرت فرمود
که بندگی خدای تعالی عیب و عار نباشد و همچنین از آن عیب نکند و موافق قول آنحضرت آیت آمد که لن یستنکف المسیح ان یکون
عبدا لله ولا الملائکة المقربون ومن یستنکف عن عبادته ویستکبر فسیحشرهم الیه جمیعا ننگ
ندارد عیسی و تعظیم نورزد از آنکه بنده باشد مر خدای را و چون عبده و ملائکه نیز ایشان را فرزندان خدای میدانستند اثبات بندگی
ایشان نیز میکند که و از بندگی او عار ندارند فرشتگان که مقربان درگاه ربوبیت اند ایشان حملة عرشند اگر و بیان که برخوا
عرش اند و هر که ننگ دارد از پرستش خدای تعالی و سرکشی کند از آن پس زود باشد که حشر کند ایشان را یعنی مکلفان را بسوی
خود همه ایشان را تا جزا و مکافات بدیشان رساند فاما الذین آمنوا وعملوا الصالحات فیوفیهم اجورهم
ویزیدهم من فضله واما الذین استنکفوا واستکبروا فیعذبهم عذابا الیما فاما آنها که ایمان آوردند
و عمل صالح کرده اند پس تمام بدهد خدای تعالی مزدهای موعود ایشان را و بیفزاید نیز بر جزای ایشان از افزونی کرم خود و اما کسانی
که از پرستش حق استنکاف و استکبار کردند پس عذاب کند ایشانرا عذابی دردناک ولا یجدون لهم من
دون الله ولیا ولا نصیرا و نیابند مر ایشانرا بجز خدای تعالی دوستداری و نه یاری و مددکاری یا ایها الناس
قد جاءکم برهان من ربکم وانزلنا الیکم نورا مبینا ای آدمیان بدرستی که آمد شما را برهانی یعنی
حجتی و دلیلی از پیش پروردگار شما که او حضرت محمد است صلعم با معجزات او یا دین اسلام و فرستادیم بسوی شما نوری ظاهر
که قرآنست فاما الذین آمنوا بالله واعتصموا به فسیدخلهم فی رحمة منه وفضل ویهدیهم
الیه صراطا مستقیما پس آنها که ایمان آوردند بخدای و چنگ در زدند بکتاب و پناه بردند از وسوسه شیطان
پس زود باشد که در آرد ایشانرا در ثوابی که از روی بازای ایشان مقرر شده و زیادتی بر آن از محض انعام و احسان و نماید ایشانرا
بخود یا آنچه وعده کرده راهی راست که آن اسلام است و طاعت در دنیا و طریق بهشت در عقبی از جابر عبد الله رضوان الله علیه منقولست
که من بیمار شدم و سید عالم صلعم بعیادت من آمد گفتم یا رسول الله مرا مالی است و من کلاله ام یعنی در طول وارثی ندارم لیکن در

عرض کرد که خواهران دارم مال خود را چگونه بر ایشان قسمت کنم آنحضرت او را امر فرمود و بعد از ان بازی فرمود که ای جابر من تو را
مرگ نمی بینم اما حق تعالی برای تو آیت فرستاد که یَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللّٰهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلَالَةِ اِنِ امْرُؤٌ هَلَكَ
لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ وَلَهُ اُخْتٌ فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَكَ وَهُوَ يَرِثُهَا اِنْ لَمْ يَكُنْ لَهَا وَلَدٌ فَاِنْ كَانَتَا اثْنَتَيْنِ
فَلَهُمَا الثُّلُثَانِ مِمَّا تَرَكَ وَاِنْ كَانُوا اِخْوَةً رِجَالًا وَنِسَاءً فَلِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْاُنْثَيَيْنِ يُبَيِّنُ اللّٰهُ
لَكُمْ اَنْ تَضِلُّوا وَاللّٰهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ طلب حکم میکنند از تو در میراث کلاله بگوی خدای تعالی حکم میکند که در میراث
کلاله اگر مردی بمیرد چنان مردی که نباشد او را فرزندی خواه پسر و خواه دختر چه اگر فرزند باشد اقرب فرزند است بمیراث
زیرا که در مرتبه اولی واقع است و برادر و خواهری باشد پس مران خواهر راست نیمه آنچه میگذارد از مال بسبیل فرض
و اگر درین مرتبه وارثی دیگر نیست نیمه دیگر برد و میکنند و مراد از کلاله اینجا اخوه پدر و مادرند یا پدری زیرا که حکم کلاله ام در
اوایل سوره گذشت پس هرگاه همه کلالات جمع شوند اما که مادری اند اگر یکی است سدس مال می برد و اگر بیش از یکی است ثلث
و باقی از ان پدر و مادری است و پدری درین مرتبه ساقط است لیکن هرگاه پدر و مادری نباشد او قایم مقام پدر و مادری است در
میراث و اگر سوی مادری نباشد سدس یا ثلث بفرض برند و باقی بود بعصبه را دخلی نیست و اگر خواهر برد آن مرد میراث میگیرد از خواهر
تمام مال را اگر نباشد خواهر او را فرزندی نه مذکر و نه مونث و در کنز العرفان میآرد که این دلالت دارد بر بطلان قول عامه که برادر بست
با دختر او نیمه مال می برد زیرا که حق تعالی شرط فرموده که در ارث برادر انتفاء ولد و دختر ولد است دلیل يُوصِيكُمُ اللّٰهُ
فِي اَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْاُنْثَيَيْنِ پس درین هنگام برادر وارث نیست مطلقا زیرا که مشروط معدوم است
نزد عدم شرط پس اگر برادر را نصف دهند درین حال لازم آید مخالفت مع ذلک روایت صحیحه از ائمه معصومین درین باب بسیار است
و اجداد با اخوه جمع می شوند و در کتاب دلالت صریحه نیست بر ارث اعمام و اخوال لیکن ممکن است استدلال بایه اولوا الارحام
بعضهم اولی ببعض پس اگر باشد خواهران آن دو تا ایشان را ثلث است از آنچه گذاشته است و ثلث دیگر در برادر ایشان است
اگر سوی ایشان نباشند درین مرتبه و اگر باشند وارثان او مردان و زنان یعنی برادران و خواهران پدر و مادری و با عدم ایشان
پدری پس مذکر را باشد میراث مانند بهره دو مونث و اگر برادران یا پدر و پدریان باشند یا نباشند مذکر و مونث در ان
برابری برند بیان میکند خدای تعالی احکام میراث را از برای شما تا گمراه نشوید یا بیان میکند آنچه درست و راستست برای کراهت آنکه
گمراه شوید یا بیان میکند از برای شما ضلالت را تا از آن اجتناب نمایید و خدای تعالی بهمه چیزها از مصالح عباد در محیا و ممات دانا است
ابی بن کعب روایت کند که هر که این سوره را بخواند از حسنات که تصدیق کرده بهر مومن و مومنه که میراث گرفته از مورث دهند
او را اجر مانند کسی که بنده بخرد و از شرک خلاص سازد و آزاد کند و باشد در سلک کسانی که عفو فرموده از تبعات ایشان

سُورَةُ الْمَائِدَةِ مَدَنِيَّةٌ وَهِيَ مِائَةٌ وَثَلٰثٌ وَعِشْرُونَ آيَةً

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ يَا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اَوْفُوا بِالْعُقُودِ اُحِلَّتْ
لَكُمْ بَهِيمَةُ الْاَنْعَامِ اِلَّا مَا يُتْلٰى عَلَيْكُمْ غَيْرَ مُحِلِّي الصَّيْدِ وَاَنْتُمْ حُرُمٌ اِنَّ اللّٰهَ يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ ای کسانی
که ایمان آورده اید وفا کنید بعهدهای که با کید کرده ای کنید یا بعقود شرعیه چون عقد بیع و شرکت و عقد نکاح و امثال آن
حلال کرده شد بر شما چهارپایان بسته زبان که آن ازواج ثمانیه اند از شتر و گاو و گوسفند و میش و نیز جانوران وحشی چون آهو
و نخچیر و گاو کوهی و گورخر یا آنچه از بطون انعام بیرون آید که ذکات مادر ایشان ذکات آنهاست مگر آنچه خوانده خواهد شد بر

تمام

تمام درین سوره و هو قوله حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالدَّمُ الآيه نخجیرها که حلال دارند و باشید صید را در حال آنکه شما
محرم باشید بحج یا عمره یعنی همه انعام بر شما حلال است مگر آنچه وحشی باشند و از آن صید کنید که در حال احرام بر شما حرام است
بدرستی که خدای تعالی حکم میکند در حلال و حرام آنچه خواهد يَا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُحِلُّوا شَعَائِرَ اللّٰهِ وَلَا الشَّهْرَ
الْحَرَامَ وَلَا الْهَدْيَ وَلَا الْقَلَائِدَ وَلَا آمِّينَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنْ رَبِّهِمْ وَرِضْوَانًا وَاِذَا
حَلَلْتُمْ فَاصْطَادُوا وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ اَنْ صَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ اَنْ تَعْتَدُوا وَتَعَاوَنُوا عَلَى
الْبِرِّ وَالتَّقْوٰى وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْاِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَاتَّقُوا اللّٰهَ اِنَّ اللّٰهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ای گروه مومنان حلال مدانید
و حرمت مشکنید مناسک حج را یا نشانهای دین حق را آورده که حطم که نام او شریح بن ضبیعه کندی بود و او بشجاعت ولی با
و جهالت و ناپاکی شهرتی داشت بخدمت حضرت پیغمبر صلعم آمد از یمامه و گفت ای محمد است را بچه چیز دعوت میکنی حضرت رسالت صلعم
فرمود که خدا را یکی دانند و مرا برسالت تصدیق کنند و بر اقامت صلوة و ادای زکوة مواظبت نمایند حطم گفت آنچه تو فرمودی
نیکوست اما مرا امینان باشند که کار بمشاورت ایشان بقطع رسانم و برروم و این سخنان با ایشان در میان نهم و اگر پسندند
بود من نیز قبول کنم و حضرت پیش از آمدن او فرموده بود که امروز کسی خواهد که بزبان شیطان بحث کند کافر درآید و غادر بیرون رود با
حطم بیرون آمد و شتران صدقه و آنچه یافت از مواشی مدینه غارت کرد و در سالی که رسول الله صلی الله علیه و آله با اصحاب بعمره
قضا توجه فرموده بودند چون بتنعیم رسیدند آواز تلبیه حجاج یمامه شنیدند و حطم کندی را دیدند که شتران غارت برده را بقلائد
آراسته برسم هدی بکعبه می برد صحابه خواستند تا شتران از او بازستانند حضرت فرمود که او هدی را تقلید کرده است این عمل از شما لایق نیست
و آیه آمد که حرمت شعایر مشکنید و حلال مکنید ماههای حرام را بقتال درو و نه هدی را که نام زد کعبه باشد و نه خداوندان قلائد را از بدنها
و قلاده چیزی بود که در گردن چهارپایان میکشیدند از پوست درختهای حرام تا غیر آن تا معلوم شود که هدی است و کسی تعرض نکند و نه
قاصدان خانه محترم را اگر عازم زیارت او باشند میطلبند قاصدان حرم افزونی از پروردگار خویش اگر مومنانند زیادتی ثواب
جویند از خدای تعالی یا روزی بسبب تجارت و کفار میطلبند که روزی و میطلبند مومنان خشنودی خدای تعالی و کافران اصلاح معیشت
دنیا و در تبیان آورده که رضوان حج است و چون از احرام بیرون آیند و حلال شوند پس شکار کنید اگر خواهید و بران ندارد شما را دشمنی
گروهی از کفار قریش برای آنکه باز داشتند شما را در حدیبیه از طواف مسجد حرام آنکه از حد درگذرید و بانتقام آنچه خواهید که اخذ اموال
قاصدان حرم کنید حکم این آیه تا بدین محل منسوخ است مگر صید کردن در حالتی که از حرم بیرون آیند و کافران از هدی و قلائد
امان نیست و گویند از سوره هیچ چیز منسوخ نیست غیر ازین آیه و گویند این آیه منسوخ نیست بلکه تخصیص کرده اند با آنکه این حکم ثابت و نفی
که کافران ابتدا بتعرض و قتال نکنند و تخصیص بهتر از نسخ است و یاری کنید یکدیگر را بر نیکوی و احسان که متابعت امر الهی است
یا پیروی طریقه محمدی و پرهیزکاری و مخالفت هوا و یاری مکنید بر بدی که ترک فرمان و احسان است یا کفر و ستمکاری یا اتباع بدعت
و ملل باطله و بترسید از نافرمانی خدای تعالی و بترسید که خدای تعالی سخت عقوبت بر نافرمانی حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالدَّمُ
وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ وَمَا اُهِلَّ لِغَيْرِ اللّٰهِ بِهِ وَالْمُنْخَنِقَةُ وَالْمَوْقُوذَةُ وَالْمُتَرَدِّيَةُ وَالنَّطِيحَةُ وَمَا اَكَلَ السَّبُعُ اِلَّا مَا
ذَكَّيْتُمْ وَمَا ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ وَاَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْاَزْلَامِ ذٰلِكُمْ فِسْقٌ اَلْيَوْمَ يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا
تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ اَلْيَوْمَ اَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَاَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْاِسْلَامَ دِينًا فَمَنِ
اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرَ مُتَجَانِفٍ لِاِثْمٍ فَاِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ حرام کرده شد بر شما مردار و آن جانوریست که روح او بی ذبح از بدن

او رفته باشد و او را نفس سایله باشد و خون، و آن و گوشت خوک با همه اجزای او از شحم و عظم و غیر آن و آنچه آواز برداشته باشد
معنی یاد کرده باشد مر غیر خدا را از دلیل ذبح او مراد ذبیحه کفار است که بنام لات و عزی میکشند و دیگر حرام کرده شد بر شما
آنچه بفشردن گلو مرده باشد کافران گوسفند را خناق میکردند تا می‌مرد پس میخوردند و آنچه بچوب و سنگ زده باشند تا مرده باشد
و آنچه از بلندی افتاده باشد و مرده یا در چاه افتد بمیرد و آنچه شاخ زده باشد دیگری او را و مرده و باقی آنچه او را خورده باشد
درنده و مرده بود و مگر آنچه دریابید شما از اینها ذبح او را و در رمق زندگی باشد و در روایت از امام ابی جعفر محمد الباقر و امام ابی عبدالله
جعفر الصادق ع که ادنی آنچه ذبح او را دریابند آنست که گوش یا دم یا پای خود را بجنباند یا چشم خود را حرکت دهد و دیگر حرام است
آنچه ذبح کرده باشند بر سنگها که منصوبست در حوالی بیت الحرام و آن سیصد و شصت سنگ بوده پیرامون حرم که اهل جاهلیت
تعظیم آن بجای می‌آوردند و بران قربان میکردند و گفته‌اند مراد از نصب اصنام اند و برین تقدیر علی بمعنی لام باشد یعنی حرام است
آنچه برای بت بکشند و آن نیز حرام است که طلب قسمت کنید بتیرهای اقداح عرب را سه تیر بوده بی‌پر و پیکان که ازلام و اقداح می‌گفتند
و چون ایشان را مهمی اتفاق افتادی رجوع بدانها کردندی و آن سه تیر در خریطه کردندی که مجاور هبل بودی بر یکی نوشته بودی که
امرنی ربی و بر دیگری نهانی ربی و سیم که خالی بود و از کتابت آن را غفل گفتندی پس چون کسی عزم کاری کردی نزد مجاور هبل آمدی
و هدیه آوردی و او دست دران خریطه کردی سهمی بیرون آوردی اگر نوشته بودی که امرنی ربی فی الحال بدان مهم اشتغال نمودی
و اگر نهانی ربی بودی یکسال ترک آن عمل کردی و اگر غفل که نانوشته است بیرون آمدی باز رجوع بخریطه نمودی و علی بن ابراهیم
رحمة الله نقل کرده از صادقین ع که آن ده تیر بوده هفت آن از برای انصبا معلومه بوده و سه دیگر از برای انصبا نبوده و
نام آن هفت فذ بوده و توام و رقیب و حلس و نافس و مسبل و معلی فذ را یک سهم بوده و توام دو سهم و رقیب سه سهم و حلس چهار سهم
و نافس پنج سهم و مسبل شش سهم و معلی هفت سهم و سه باقیه سفیح و منیح و وغد می‌گفتند و اسامی ایشان بطریق نظم آورده‌اند بیت
عرب راست ده تیر هنگام میسر ش برترتیب بشنو اسامی مرتب ق ل چو فذ است و توام رقیب است ثالث ش چو حلس است نافس پس آنگاه
مسبل ش معلاست و هفتم سفیح است هشتم ش منیح است نهم دان و وغد است عاشر ق ل و بودندی که شتران کشتندی و بازلام قسمت کردندی
یعنی ورا چند جزو می‌ساختند و جمع میکردند بر نام هرکه از آن سهام بیرون می‌آمدی دادندی و ثمن جزو را میدادندی که از برای
او غفل بیرون می‌آمد و ایشان را ازلام بسیار بوده برای هر کاری از نکاح و ختان و اختلاف در نسب و غیر آن این استقسام بیرون
رفتن است از دایره اسلام زیرا که افتراست بر خدای تعالی اگر برب را خواهند یا شرک اگر بغیر او را میگویند امروز یعنی
این زمان حاضر را مراد روز جمعه است و عرفه که اتفاق افتاده بود بعد العصر در حجة الوداع که پیغمبر صلعم بر ناقه عضبا سوار بود و آنجا اول
و هم از هجرت بود که این آیه نازل شد و آنحضرت بعد از نزول این آیه هشتاد و یک روز زیست گویند که ابن عباس این آیه را میخواند و
یهودی با وی بود یهودی گفت اگر بر ما این آیت فرود آمدی هر روزی که می‌بود ما آن روز را عید فرا میگرفتیم ابن عباس گفت این آیه
هنگام نزول آیت در روزی که دو عید بود یکی جمعه و یکی عرفه و این روز نا امید شدند کافران از ابطال دین شما که اسلام است پس از آنکه
شما بر شیان پس مترسید از غلبه ایشان و از من بترسید امروز کامل گردانیدم برای شما دین شما را که دیگر احکام او را در قسم نسخ نخواهد بود و تمام
کردم بر شما نعمت خود را که حج گذارید ایمن و مطمئن و هیچ مشرک با شما حج نگذارد و اختیار کردم برای شما اسلام را دینی پاکیزه تر از همه ادیان
و اما آنچه در روایت از ابی جعفر و ابی عبدالله ع آنست که این آیه نازل شد در غدیر خم بعد از نصب کردن آنحضرت امیرالمؤمنین را بخلافت در
وقت معاودت از حج الوداع و این آخر حکمی است که از جانب حق تعالی آمد و بعد ازین حکمی نخواهد بود و ابو هارون عبدی از ابوسعید خدری

روایت

روایت میکند که پیغمبر صلعم بعد از نزول این آیه فرمود که الله اکبر بر اکمال دین و اتمام نعمت و رضای پروردگار برسالت من و ولایت
علی بن ابی طالب ع بعد از من و دیگر فرمود هرکه من مولای اویم پس علی مولای اوست بار خدایا دوست دار هرکه او را دوست دارد و
دشمن دار هرکه او را دشمن دارد و یاری ده هرکه او را یاری دهد و فرو گذار هرکه او را فرو گذارد و در تفسیر آیه یا ایها الرسول بلغ تفصیل نصب
تمام گفته شود انشاء الله تعالی حق تعالی میفرماید که پس هرکه بیچاره شود در گرسنگی و نایافت طعام و از این محرمات که مذکور شد
بخورد در حالتی که مایل نباشد بسوی گناهی تلذذ بخورد یا زیاده از سد رمق تناول کند پس خدای تعالی آمرزگار است مر او را
درین گناه مهربان بر او بر اکل این مقدار رخصت که داد آورده‌اند که عدی حاتم و زید خیل طایی که پیغمبر صلعم او را زید خیر نام نهاد
بخدمت آنحضرت آمد و گفتند یا رسول الله ما در جای می‌باشیم که باستظهار سگان و مرغان شکاری مهمانداری میکنیم و
سگان آل ذریح و آل حوریه جانوران وحشی میگیرند و بعضی از آنجمله است که دریابیم و بعضی از آنکه سگ هلاک کند ذبح میکنیم و بعضی
آنست که تا رسیدن ما سگ تلف کرده است و حق سبحانه و تعالی فرموده که مردار حرام است حکم این چگونه بود آیه آمد که یسئلونک
ماذا احل لهم قل احل لکم الطیبات وما علمتم من الجوارح مکلبین تعلمونهن مما علمکم
الله فکلوا مما امسکن علیکم واذکروا اسم الله واتقوا الله ان الله سریع الحساب از تو می‌پرسند

علیه صح

از مطاعم چه چیز حلال کرده‌اند بر ایشان بگو حلال شد بر شما کشتارهای پاکیزه که بنام خدای تعالی ذبح کرده شود و دیگر حلال است
شکار آنچه تعلیم داده‌اید از شکار کننده کان خواه از سباع چون سگ و یوز و خواه از طیور چون چرغ و باز و جز آن لیکن اصحاب
امامیه رضوان الله علیهم صید جوارح را بدو قسم ساخته‌اند یکی آنکه ذبح او را دریابند او حلال نیست مگر بتذکیه مطلقا و دیگر
آنکه ذبح او را در نیابند اگر مقتول سگ معلم است حلال و الا نه و علی بن ابراهیم رحمه الله در تفسیر خود نقل میکند که ابوبکر حضرمی گفت
که من سوال کردم از ابی عبدالله ع از صید باز و چرغ و یوز و پلنگ و سگ که چه حال دارد فرمود که مخور آنچه ذبح او را در نیابی
مگر صید سگ که کشته او را حلال است و این آیه را خواند و این صید حلالست در حالتی که شما خداوند مربی داشته باشید
در تعلیم ایشان می‌آموزانید سگان شکاری را از آنچه خدای تعالی شما را آموخته است از طرق تادیب و تعلیم و آن شش شرط حلال است
اول آنکه کلب معلم باشد یعنی هرگاه صاحب سر دهد برود و چون بخواند باز آید دوم معتاد نباشد که آنچه صید کند بخورد مگر بر سبیل
ندرت سیم آنکه فرستنده مسلم باشد یا در حکم مسلم چهارم قصد فرستادن سگ کند پنجم در حال سر دادن بگوید بسم الله و تسمیه
اگر بگذارد ششم صید ازو از چشم غایب نشود و چه اگر غایب شود و حیات مستقر بوده باشد بعد از آن او را مرده یابند حلال
نیست پس بخورید پاک و حلال از آنچیزی که جوارح شکاری نگاه داشته‌اند برای شما و نخورده‌اند و یاد کنید نام خدا بر آن چیز که تعلیم داده‌اید در
وقت ارسال او بجانب صید چنانچه گفته شد و بترسید از خدای تعالی در تناول آنچه حرام کرده است بدرستی که خدای تعالی زود
حساب است و از حلال و حرام سوال خواهد کرد. الیوم احل لکم الطیبات وطعام الذین اوتوا الکتاب حل لکم و
طعامکم حل لهم والمحصنات من المؤمنات والمحصنات من الذین اوتوا الکتاب من قبلکم اذا آتیتمو

هن

اجورهن محصنین غیر مسافحین ولا متخذی اخدان ومن یکفر بالایمان فقد حبط عمله وهو فی
الآخرة من الخاسرین یعنی در روز نزول این آیه حلال کرده شد شما را ذبایح بنام خدای تعالی و طعام آنها که ایشان را کتاب داده‌اند
یعنی یهود و نصاری مراد ازین طعام نزد امامیه حبوبات و شبه آن از جامدات نه ذبایح و غیر آن که ایشان مباشرت نموده
برطوبت چه ایشان نجس اند و طعام شما نیز ایشان را حلال است که اطعام کنید ایشان را و دیگر حلال است بر شما زنان آزاد و پارسا

از آنها که گرویده‌اند و این بر سبیل اولویت است و اگر زن است مومنه نیز حلال است و دیگر زنان پارسا از آنها که ایشان را کتاب داده‌اند
پیش از شما این تخصیص نافیه نکاح متعه نیز دوام چه کفاءت شرطیت در عقد دوام که ایمان است چون بدهید در حالتی که شما بدان نکاح عفت و صلاح
جوینده نه مجاهره باشید بزنا و نه فرا گیرنده دوستان نهانی و هر که کافر شود بدانچه ایمان بدان واجب باشد یعنی انکار شرایع اسلام کند از حلال
و حرام پس بدرستی که باطل شد کردارهای او و او در آن سرای از جمله زیان کاران است یا ایها الذین آمنوا اذا قمتم الی الصلوة
فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم الی المرافق و امسحوا برؤسکم و ارجلکم الی الکعبین و ان کنتم جنبا فاطهروا
و ان کنتم مرضی او علی سفر او جاء احد منکم من الغائط او لامستم النساء فلم تجدوا ماء فتیمموا صعیدا
طیبا فامسحوا بوجوهکم و ایدیکم منه ما یرید الله لیجعل علیکم من حرج و لکن یرید لیطهرکم و لیتم
نعمته علیکم لعلکم تشکرون ای گروه گروندگان چون برخیزید بنمازی که منتهی شود نماز و شما محدث باشید بشویید رویها
خود را از منبت شعر تا منتهای زنخ در طول و آنچه انگشت بزرگین و میانین برسد در عرض و بشویید دستهای خود را با مرفق یعنی از سر انگشتان تا
مرفق و مفصل ذراع و عضد است و مسح کنید بعضی از سرهای خود را از پیش سر است آن مقدار که اطلاق مسح بر آن توان کرد و مسح کنید پایهای
خود را از سر انگشتان تا مبدای پشت پای یا تا مفصل ساق و قدم بر سبیل احوط است و ارجلکم بقراءت نصب عطف بر محل برؤسکم است
و بقراءت جر عطف بر لفظ او و اجماع ائمه اهل البیت ع برینست و ابو عبدالله جعفر بن محمد الصادق ع فرموده که بگذرد بر مردی شصت سال
یا هفتاد سال که مقبول نباشد نزد حق سبحانه و تعالی نمازی او گفتند چرا چنین باشد فرمود زیرا که می شوید آنچه حق جل و علا امر فرموده بمسح او و درین
باب روایت بسیار است و از ابن عباس آمده است که وضو در کتاب الله دو شستن است و دو مسح کردن و ابو جعفر محمد بن علی الباقر ع صفت
وضوی پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده و شیخ سعید شهید قدس الله روحه در چهل حدیث آورده که آنحضرت فرمود که آیا حکایت کنم از برای
شما وضوی رسول الله را صلی الله علیه و آله بعد از آن فرا گرفت کفی را از آب پس ریخت آن را بر روی مبارک خود پس از آن برداشت کفی دیگر
از آب و ریخت بر دست راست خود بعد از آن کفی دیگر فرا گرفت پس ریخت بر دست دیگرش پس مسح سر کرد و مسح هر دو قدم بعد از آن
نهاد دست مبارک بر بلندی پشت پای و فرمود که این کعب است پس از آن اشارت کرد بدست خود بر عصب عقب و فرمود که این ظنبوب
است یعنی استخوان ساق و اگر باشید جنب پس غسل کنید و اگر باشید بیماران و استعمال آب شما را مضرت کند یا بر حال سفر
باشید بنا بر غلب است یا بیاید از شما از خلاجای یعنی محدث یا مباشرت کنید با زنان پس نیابید آب را بعد از طلب چنانچه گذشت پس
تیمم کنید بخاک پاک و هر چیزی پاک که از جنس زمین باشد حتی سنگ پس مسح کنید رویهای خود را از آن خاک بر وجهی که در سوره نسا
مذکور شد نمی‌خواهد خدای تعالی در آنچه فرض کرد از غسل و وضو و تیمم تا بر شما تنگ فرا گیرد و لیکن می‌خواهد تا شما را پاک کرداند از حدث یا گناه چه وضو
کفاره ذنوب است و تا تمام کرداند نعمت خود را بر شما اگر رخصت میکند شما را در تیمم و تا باشد که شما شکر کنید نعمتهای وی و در بحر الحقایق
آورده که معنی آیت بزبان اهل اشارت است که چون برخیزید از خواب غفلت و متوجه شوید بنمازی که معراج شماست در رجوع بمقام قرب
پس رویهای خود را که بدان توجه بدنیا کرده‌اید بشویید بآب توبه و استغفار و دستها را پاک سازید از تمسک بعلایق دارین
و تعلق بما فی الکونین و مسح کنید سرها را یعنی ذلیل کنید نفسها را در راه حق و پایها را از طین طبیعت و قیام بانیت بسایید و اگر شما را از خیانت
رسیده است از التفات بغیر ما پس پاک سازید نفوس را از معاصی و دلها را از رویت طاعات و اسرار را از ملاحظه
اغیار و ارواح را از آرامش بغیر ما و خود را از لوث وجود که آلودگی از آن کثیف‌تر نیست واذکروا نعمة الله علیکم
و میثاقه الذی واثقکم به اذ قلتم سمعنا و اطعنا و اتقوا الله ان الله علیم بذات الصدور و یاد کنید نعمتهای

خدا

خدا را که انعام کرده بر شما باسلام و شرایع آن و آنکه پیمان بست با آن یعنی عهدی که خدای بسته است با شما در روز الست یا میثاقی
که در لیلة العقبه با حضرت پیغمبر صلعم بستید و بر سمع و طاعت بیعت کردید چون گفتید شنودیم قول ترا و فرمان بردیم امر ترا و گفته‌اند
مراد بیعت رضوانست که در تحت شجره واقع شد در عام حدیبیه و ذکر این هر دو بیعت در محل مذکور خواهد شد ان شاء الله و بترسید
از حق سبحانه و تعالی و تقدس در فراموشی نعمت و شکستن پیمان بدرستی که خداوند تبارک و تعالی داناست بآنچه در سینها مخفی باشد
یا ایها الذین آمنوا کونوا قوامین لله شهداء بالقسط و لا یجرمنکم شنآن قوم علی الا تعدلوا اعدلوا
هو اقرب للتقوی و اتقوا الله ان الله خبیر بما تعملون ای گروه مومنان باشید قیام کنندگان برای خدای گواهان
براستی و بر آن ندارد شما را یعنی بار و شما را دشمنی قومی از مشرکان برای آنکه عدل نکنید در باب ایشان و نقض عهد ایشان کنید عدل
کنید که عدل نزدیکترست به پرهیزکاری و چون عدل با کفار بمرتبه تقوی اقربست قیاس باید کرد که عدل با مومنان در چه مقام
خواهد بود و بترسید از خدای تعالی در ظلم و ستمکاری بدرستی که خدای تعالی داناست بآنچه میکنید از عدل و ظلم وعد الله الذین
آمنوا و عملوا الصالحات لهم مغفرة و اجر عظیم وعده کرده است خدای کسانی را که ایمان آوردند و عملهای شایسته
کردند وعده و بیت که مر ایشان راست آمرزش گناه و مزدی بزرگ از فضل او والذین کفروا و کذبوا بآیاتنا
اولئک اصحاب الجحیم و آنانکه کافر شدند و تکذیب کردند قرآن را آن گروه اصحاب دوزخ اند یعنی مجاوران آن
آورده‌اند که حضرت رسالت صلعم در غزوه غطفان بحرب جمعی از محارب بنی ثعلبه توجه نمود و ایشان حزب تهیه با مهتر خود که
او را غورث بن حارث میگفتند بکوهها متحصن شدند لشکر اسلام را می دیدند وقتی که باران باریده بود و آنحضرت از لشکریان دور
در پای درختی تکیه فرموده و جامهای تر بر درخت افکنده اعراب مشاهده کرده و مهتر خود را گفتند در باب که محمد تنها در پای آن درخت
تکیه فرموده و یاران از او دورند درین محل بر او دست می توان یافت غورث با شمشیر کشیده بیامد و گفت من یمنعک الیوم منی
کیست که ترا حمایت کند و شر مرا از تو کفایت کند آنحضرت فرمود که الله تعالی شر ترا منع کند که مانع و کافی است فی الحال جبرئیل
بر سینه غورث زد چنانچه شمشیر از دست وی بیفتاد و سید عالم صلی الله علیه و آله از زمین برداشته بر سر وی رفت و گفت من
یمنعک منی آن مرد گفت که هیچکس ترا ازین منع نتواند کرد پس کلمه شهادت بگفت و بمیان قوم آمد و ایشان را باسلام
دعوت کرد و این آیت فرود آمد که یا ایها الذین آمنوا اذکروا نعمة الله علیکم اذ هم قوم ان یبسطوا
الیکم ایدیهم فکف ایدیهم عنکم و اتقوا الله و علی الله فلیتوکل المومنون ای گروه گروندگان یاد کنید نعمت
خدای را که بشما ارزانی فرموده چون قصد کردند قومی یعنی غورث و تابعان او که بگشایند دستهای خود را بقتل و هلاک شما پس خدای
تعالی باز داشت دستهای ایشان را از شما و مضرت ایشان را از شما کرداند و بعضی بر آنند که نزول آیه در قصه بنی نضیر
که قصد آنحضرت کردند وقتی که بحصار ایشان رفته بود بجهت دیت عامران و شرح این قصه در سوره حشر خواهد بود و بترسید از کفران
نعمتها و بر خدای باید توکل کنند مومنان که رساننده خیر و راننده شر از ایشانست ولقد اخذ الله میثاق بنی اسرائیل و بعثنا
منهم اثنی عشر نقیبا و بدرستی که فرا گرفت خدای تعالی پیمان بنی اسرائیل را در مواثیق موسی ع و محاربه با جباران و برانگیختیم
از ایشان دوازده مهتر هر یکی را از سبطی تا تفتیش احوال قوم خود کنند و پایندان وفای قوم خود شوند بدان پیمان و صورت این
قصه بر وجه اختصار چنانست که حق سبحانه و تعالی وعده داده بود موسی را ع که ارض مقدسه یعنی ایلیا و اریحا یا همه ولایت شام به
بنی اسرائیل ارزانی دارد و این موضع در آن وقت مسکن جباران بود و ایشان از عمالقه می‌گفتند مردمان بلند و توانا بودند از بقیه قوم عاد چون

لشکر فرعون غرق شدند و مصر بنی اسرائیل را مستخلص شد و فرمان الهی در رسید که بارض مقدسه روند که هزار دیه و در هر دیهی
هزار باغ است و جهاد کنید با جباران پس موسی ع دوازده نقیب از لشکر اختیار کرد که هر یک کافل مهمات سبطی باشند با قوم
خود تا از [illegible] بیکجا رفتند و نقبا را بجهت تجسس اخبار عمالقه فرستاد و ذا ایشان با یکی از جباران ملاقات کردند که او را عوج بن عناق
میگفتند درازی قد او سه هزار و سیصد و سی و سه گز بود و عصای موسی ع ده گز بود و بمقدار قد موسی کعب پای عوج
نمی رسید و عمر او سه هزار سال بود و باقی عمالقه نیز قدهای بلند داشتند و در بعضی تفاسیر آورده اند که از شش صد گز بود و [illegible]
گز پس با تعین ایشان را دید که یک خوشه انگور آن مقدار بود که پنج کس بر نتوانستی داشت و پنج نفر در یک نیمه پوست انار ایشان می گنجید
در تفسیر نیشابوری آورده که عوج ایشان را با میوه چند که در باغ چیده بود در یک آستین نهاد و ایشان را آورد در پیش ملک
خود و از آستین بر تخت ملک گذاشت و دید باز گردید و خبر رسانید پس نقبا باز رفتند با یکدیگر گفتند که بنی اسرائیل را از حال این قوم خبر نکنیم
و اگر خوف بر ایشان مستولی گشته چه ممکن نیست که تا زمانی کرده و مصر باز گردند پس عهد کردند که اخبار ایشان را اخفا نمایند و ایشان را
از جنگ این قوم رغبت نمایند پس بلشکرگاه آمده موسی و هارون را از حقیقت حال خبر دادند و دو نقیب بر وفا کردند با قوم خود
صفت جباران بر وجهی که دیده بودند در میان آوردند و دو نقیب که یوشع بن نون بن افرایم بن یوسف بود و کالب بن
یوفنا از سبط یهودا بر عهد قرار خود استادند و غدر در میان بنی اسرائیل افتاد و اضطراب در ایشان پدید آمد که با این
جباران چگونه جنگ کنیم وَقَالَ اللَّهُ إِنِّي مَعَكُمْ لَئِنْ أَقَمْتُمُ الصَّلَوٰةَ وَآتَيْتُمُ الزَّكَوٰةَ وَآمَنْتُمْ بِرُسُلِي
وَعَزَّرْتُمُوهُمْ وَأَقْرَضْتُمُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَلَأُدْخِلَنَّكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا
الْأَنْهَارُ فَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ و گفت خدای تعالی من با شمایم بنصرت و عون شما از دشمنان
و دیگر گفت بخدای اگر بپای دارید نماز را بشرایط آن و بدهید زکوة را بارباب استحقاق و تصدیق کنید پیغمبران مرا و تقویت کنید ایشان را
و تعظیم امر ایشان بجای آورید و قرض دهید خدا را یعنی نفقه کنید در راه و نفقه دادنی نیک هر آینه در گذاریم از شما گناهان شما را و
در آوریم شما را بوستانها که جاریست در زیر درختان آن جویها پس هر که کافر شود بعد از این شرط موکد از شما پس هر آینه گم کرده است
راه راست را امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرموده که یمین و شمال مضله است و طریق وسطی جاده است بنی اسرائیل این عهد را فراموش کردند حق جل
و تعالی فرمود که فَبِمَا نَقْضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَ
نَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ وَلَا تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَى خَائِنَةٍ مِنْهُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاصْفَحْ إِنَّ
اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ پس بسبب شکستن ایشان پیمان خود را براندیم ایشان را از رحمت خود یا مسخ گردانیدیم یا خواری جزیه بر ایشان وضع کردیم
و گردانیدیم دلهای ایشان را سخت بمثابه که متاثر نشود از مشاهده آیات و استماع تخویفات یعنی لطف و توفیق از ایشان برداشتیم
میگردانند سخنان توریة را از نعت حضرت رسالت صلعم از جایگاه آن یعنی صفت دیگر بجای صفت پیغمبر صلعم وضع میکنند یا کلمات توریة
را تاویل می سازند بتاویلات فاسد و ترک کردند بهره تمام را از آنچه پند داده شده بودند بدان در توریة از متابعت پیغمبر آخر الزمان
و همیشه هستی تو که مطلع می شوی بر خیانتی از جهودان مگر اندکی از ایشان که خیانت نمی کنند چون ابن سلام و اصحاب وی پس در گذر از ایشان
اگر توبه کنند و ایمان آرند و روی بگردان از ایذاء ایشان اگر الزام بدو نمایند و گفته اند مطلق عفو و صفح بآیة السیف منسوخ است
بدرستی که خدای تعالی دوست میدارد نیکوکاران را وَمِنَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى أَخَذْنَا مِيثَاقَهُمْ فَنَسُوا حَظًّا مِمَّا
ذُكِّرُوا بِهِ فَأَغْرَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَسَوْفَ يُنَبِّئُهُمُ اللَّهُ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ

واز آنکه

و از آنکه گفتند بدرستی که ما ترسایانیم خود را بخود نصرانی گفتند نسبت دادند به نصران یا ناصره که عیسی علیه السلام در آن
می بود یا آنکه گفتند نحن انصار الله و بهر تقدیر از ایشان گرفتیم پیمان ایشان را بتوحید و اقرار به نبوت مسیح و جمیع پیغمبران و دیگر آنکه
از جهودان نیز گرفته بودیم پس ایشان نیز ترک کردند بهره وافی از آنچه پند داده شده بودند در انجیل از وی فارقلیط که احمد مرسل است
صلی الله علیه و آله پس بر انگیختیم بشومی پیمان شکنی میان ترسایان دشمنی ظاهر و بغضی نهان در دل تا روز رستخیز و آنچنانست که نصاری سه فرقه اند
نسطوریه که میگویند که عیسی ابن الله و یعقوبیه که میگویند که إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ و ملکانیه که قایل اند که إِنَّ
اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ همه اینها دشمن یکدیگرند و بعضی مفسران بر آنند که دشمنی انجیل میان یهود و ایشان و زود باشد که بیاگاهاند و خبر دهد
خدای تعالی ایشان را بآنچه ایشان میکنند و آن خبر دادن بجزا و مکافات خواهد بود و یا وقتی که صاحب الامر ظاهر شود و عیسی ع فرود آید
و بر ایشان ظاهر سازد که ایشان بر طریق باطل بوده اند آنگاه ایشان را يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ
كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ ای جهودان
و ترسایان بدرستی که آمد بشما فرستاده ما که روشن میگرداند برای شما بسیاری از آنچه هستید که پنهان میداشتید از توریة چون نعت
محمد صلی الله علیه و آله و آیه رجم و از انجیل چون بشارت عیسی باحمد علیه الصلوة و السلام و در میگذرد از بسیار مخفیات شما و خبر نمیدهد آن
چه صحیح مهم و بنا بر آن وابسته نیست نقل است که یهودی بآنحضرت گفت که کدام است آن کثیر که از آن عفو کردی حضرت از او
اعراض کرد و دوم و سیم نوبت مبالغه کرد حضرت روی مبارک از وی بگردانید قصد یهودی آن بود که [illegible] از وی ظاهر شود
ترک عفو چون در جواب خود سه کرت جز اعراض چیزی مشاهده نکرد بتصدیق آنحضرت مشرف شده فی الحال ایمان آورد بدرستی که
آمد شما را از نزدیک خدای تعالی روشنایی که رفع کنند ظلمت ضلالت است و کتابی روشن کننده و بجود روشن گفته اند نور
حضرت رسالت است صلی الله علیه و آله و در بحر الحقایق آورده که وجه تسمیه آنحضرت بنور آنست که اول چیزی که حق سبحانه و تعالی
نور کرم از ظلمت کده عدم بیرون آورد نور وی بود که أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورِي بعد از آن عالم را برای ظهور نور او موجود گردانید
و بحکم انا و علی من نور واحد پس عالم طفیل نور ایشان باشد يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُمْ
مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ راه می نماید خدای تعالی بدین نور یا کتاب آنرا که پیروی
خشنودی آن میکند بطلب راههای سلامت از عذاب که آن راه حق است یا سبل دار السلام که طریق بهشت است و بیرون می
آرد ایشان را از تاریکی کفر یا شک یا جهل بروشنایی ایمان یا یقین یا علم بارادت و توفیق حق تعالی و راه نماید ایشان را براهی راست که
نزدیکترین راههاست بحق لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا إِنْ
أَرَادَ أَنْ يُهْلِكَ الْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا
بَيْنَهُمَا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ بدرستی که کافر شدند آنها که گفتند بدرستی که الله او مسیح است پسر
مریم قایل این قول از فرق نصاری یعقوبیه اند چنانچه گذشت و بطلان قول ایشان همین که میگویند که پسر مریم خداست نعوذ بالله ظاهر
چه او مسبوق بعدم است بر ولد حادث باشد و حادث الوهیت را نشاید و دیگر آنکه مادر اکبرست و ولد اصغر و چه دیگر است که [illegible]
بگو پس کیست که مالک باشد و منع کند از ارادت خدای تعالی چیزی را یعنی کسی مانع نتواند شد اگر خواهد خدای تعالی آنکه هلاک کند عیسی بن
مریم و مادر او و آنها را که بر روی زمین اند همه یعنی مسیح و مادر او مقهورند و قابل فنا چون سایر ممکنات و چنین کس خدایی را نشاید
و مر خدای راست پادشاهی آسمانها و زمینها و آنچه در میان ایشانست می آفریند هرچه میخواهد قادر علی الاطلاق است بی اصل و ماده

تعالی

می‌آفریند چون آسمان و زمین و خلق میکند از ماده و اصلی چنانچه با نبیها و انشا می‌کند از اصلی که جنس نیست چون آدم از خاک و از اصلی که
جنس است والدین یا از مرد بی زن چون حوا یا از زن بی مرد چون عیسی و خدای بر همه چیزی تواناست وقالت الیهود والنصاری
نحن ابناء الله واحباؤه قل فلم یعذبکم بذنوبکم بل انتم بشر ممن خلق یغفر لمن یشاء ویعذب من یشاء
ولله ملک السموات والارض وما بینهما والیه المصیر وگفتند جهودان و ترسایان که پسران خدایم و او ما را چون
پدرست در مهربانی و دوست و ما او را چون پسر مریم در قرب و منزلت آورده‌اند که در توریة با ایشان خطاب کرده که یا ابناء احباری
ایشان خوانده که یا ابنا ابکاری و در کلمات انجیل است که انی ذاهب الی ابی و ابیکم ایشان چنین خوانده که الی ابی و ابیکم و دیگر گفتند
ما دوستداران خدایم بگو پس چرا عذاب میکند شما را و آن عذاب در دنیا قتل است و اسر و در آخرت نحن ایشان در دوزخ ایاما
معدودات پس اگر پسری بودید شما را عذاب نکردی زیرا که پدر رنج پسر نخواهد درین مرتبه و دوست نیز عذاب دوست نخواهد پس شما
نه پسر بوید و نه دوست بلکه شما آفریدگانید از آنها که خدای تعالی آفریده است و همچو سایر بنی آدم بر بدی و نیکی پاداشت خواهید یافت می‌آمرزد
خدای تعالی هر کرا که میخواهد و آنها که اهل ایمان‌اند عذاب می‌کند هر کرا میخواهد و آنها که مشرکانند مر خدایراست پادشاهی آسمان و زمین
و حکم فرمودن در آن و درین و در آنچه میان ایشان باشد بسوی اوست بازگشت همه یا اهل الکتاب قد جاءکم
رسولنا یبین لکم علی فترة من الرسل ان تقولوا ما جاءنا من بشیر ولا نذیر فقد جاءکم بشیر
ونذیر والله علی کل شیء قدیر ای جهود و نصاری بدرستی که آمد بشما فرستاده ما یعنی حضرت محمد صلی الله علیه وآله که روشن
میگرداند برای شما احکام را بر انقطاع از وحی و فتور از ارسال رسل تا نگوئید شما که نیامد با مژده دهنده و نه بیم کننده پس آمد
بشما بشارت دهنده مومنان بکرامت و ترساننده کافران بعذاب قیامت و خدای تعالی بر همه چیزی قادر است اگر خواهد رسولان
پی در پی فرستد چنانچه در مدت هزار و هفتصد سال که میان موسی و عیسی بود هزار پیغمبر فرستاد و اگر خواهد قدرت و انقطاع ارسال
رسل را و هد چنانچه در مدت ششصد سال که میان عیسی و محمد علیه الصلوة والسلم بود چهار پیغمبر فرستاد از بنی اسرائیل و خالد بن
سنان از عرب و درین آیه منت می‌نهد بر بندگان در وقتی که آثار وحی مندرس و اخبار رسالت منقطع بود بر شما پیغمبر بشیر و
نذیر فرستادم واذ قال موسی لقومه یا قوم اذکروا نعمة الله علیکم اذ جعل فیکم انبیاء وجعلکم
ملوکا واتیکم ما لم یؤت احدا من العالمین و یاد کن ای محمد چون گفت موسی علیه السلم قوم خود را که بنی اسرائیل بودند ای قوم
من یاد کنید نعمت خدا را که فایض است بر شما چون گردانید در میان شما بعضی را پیغمبران تا شما را راه نماید و صحیح است که …
بوده که در بنی اسرائیل گردانید شما را پادشاهان یعنی ملوک فرعونیان بودید و حالا مالک نفس خود … منازل شما وسیع است و در و
آب جاری است چون منازل ملوک و خادمان و ملازمان داده بود شما را از من و سلوی و سایه ابر و شکافتن بحر و غیر آن در میان
شما از شما آنچه نداد کسی را از عالمیان زمان شما یا قوم ادخلوا الارض المقدسة التی کتب الله لکم ولا
ترتدوا علی ادبارکم فتنقلبوا خاسرین ای گروه من درآئید بزمین پاک گردانیده که ولایت شام است
یا طور و حوالی آن یا فلسطین یعنی اردن و صحیح آنست که اریحا و ایلیا که حالا بیت المقدس است آن زمینی که خدای نوشته است
در لوح محفوظ که ساکن شما باشد بشرط جهاد با جبابره و چون ایشان از عمالقه ترسیده بودند نقبای خود بگفتند اگر
ما را امر کرده باشد بمصر بازگردیم موسی علیه السلام گفت و بازگردید بهمان راه که آمده‌اید که اگر چنین کنید بازگردید زیانکاران
زیانکاران باشید در دنیا از ثواب جهاد و در آخرت از کرامات رب عباد قالوا یا موسی ان فیها قوما جبارین

وانا

وانا لن ندخلها حتی یخرجوا منها فان یخرجوا منها فانا داخلون ایشان گفتند ای موسی بدرستی که در ارض
مقدسه گروهی‌اند متغلب و با قوت و شوکت که مقاومت با ایشان میسر نیست و ما در نمی‌آئیم در آن زمین جهت جنگ تا وقتی
که بیرون آیند ایشان پس اگر بیرون آیند از آنجا بی جنگ و ولایت را تسلیم ما کنند پس ما درآئیم که ایم در آن قال
رجلان من الذین یخافون انعم الله علیهما ادخلوا علیهم الباب فاذا دخلتموه فانکم غالبون
گفتند دو مرد از آنکه ترسیدند از خدای و انعام کرد خدای تعالی بر ایشان بایمان و ثبات بر عهد و پیمان و ایشان
یوشع و کالب بودند که با بنی اسرائیل گفتند درآئید بر جباران از باب قریه ایشان ناگهان و ایشان را در رهگذر تنگ گیرید
و بصحرا مگذارید پس چون درآیید از آن در برین وجه که گفته شد پس بدرستی که شما غالب آئید و غلبه کنندگان بر
ایشان زیرا که ایشان جسمی چند بی دل و تن آورانند بحاصل این سخن با لهام الهی دانسته بودند یا باخبار موسی علیه السلم
وعلی الله فتوکلوا ان کنتم مؤمنین و بر خدای تعالی توکل کنید درین حرب اگر هستید باور دارندگان مر وعده
حق را قالوا یا موسی انا لن ندخلها ابدا ما داموا فیها فاذهب انت وربک فقاتلا انا ههنا
قاعدون گفتند ای موسی بدرستی که ما هرگز در نمی‌آئیم درین ولایت مادام که ایشان درین موضع‌اند و تو سخن دو کس را
تصدیق میکنی و سخن دو کس را باور میداری پس برو تو و پروردگار تو پس جنگ کنید بدرستی که ما اینجا نشسته‌ایم در این
خوار داشت کردند با خدا و رسول از روی جهل و نادانی و گفته‌اند مراد از رب هرون بوده و رب بمعنی سید است پس هرون را
که از وی بزرگتر بود سید گفتند و کلمه قاتلا موید این قول است قال رب انی لا املک الا نفسی واخی فافرق
بیننا وبین القوم الفاسقین گفت موسی که ای پروردگار من مالک نیستم مگر نفس خود را و برادر خود را پس
جدائی افکن میان ما و میان این گروه بیرون رفتگان از دایره فرمان قال فانها محرمة علیهم اربعین
سنة یتیهون فی الارض فلا تأس علی القوم الفاسقین گفت خدای تعالی پس بدرستی که ارض مقدسه حرام است
بر ایشان که درآیند در آن و مالک شوند بر آن بسبب نافرمانی چهل سال متحیر و سرگردان میروند در زمین تیه که شش
فرسخ است پس قوم موسی چهل سال درین مقدار زمین سرگردان بودند هر صباح عزیمت سفر کردندی و تا شب راه رفتندی
و شب هم آنجا بودندی که بامداد از آنجا رحلت کرده بودند و قولی آنست که بعد از چهل سال موسی ع با بعضی از بنی اسرائیل که با
بودند برفت و اریحا را بگشاد و مدتی آنجا بود و قولی آنست که موسی و هرون در تیه وفات کردند و اصح این قولست
اما قایلان اول گویند که سرگردانی بنی اسرائیل در تیه آن بود که بسبب نافرمانی معذب باشند هر یک روز که گوساله پرستی
کرده بودند یکسال در تیه عقوبت بکشند و این بر موسی و هارون روا نیست قایلان دوم گویند حق سبحانه و تعالی این عذاب
از ایشان برداشته بود و آسان گردانید چنانچه آتش را بر ابراهیم برداشت و موسی و هرون علیهما السلم در تیه وفات
کردند و هارون یکسال پیش از وی وفات کرد و موسی را صد و بیست سال عمر بود و وفاتش در زمان افریدون که منوچهر بود
و عمر یوشع صد و بیست و شش سال بوده بود و بعد از وفات موسی یوشع با اولاد اهل تیه که جوانان توانا بودند چه اکثر
اهل تیه مرده بودند برفتند و ولایت ایلیا و اریحا گشادند و جبابره را از آن برانداختند و حق تعالی او را پیغمبری داد و بعد از او
بیست و هفت سال زیست و بر بنی اسرائیل حکم بود و در اخبار آمده که چون موسی بر قوم دعا گفت حکم شد که چهل
سال سرگردان باشند موسی ع از آن پشیمان شد و حق سبحانه و تعالی با وی خطاب کرد که چون حکم کردیم بتحیر و سرگردانی

ایشان پس توانند و پاک مباش بر گروه فاسقان و در تبیان گفته که خطاب با حضرت پیغمبرست صلی الله علیه و آله
پیغمبر یاد کن قوم موسی را مدتی سرگشته بودند تو بر ایشان اندوه که بسبب فسق و نافرمانی سزاوار بودند آن موسی عم بودند و اتل
عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنَيْ آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتُقُبِّلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ
قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ و بخوان بر اهل کتاب خبر دو پسر آدم را که از صلب او بودند قابیل و هابیل خواندنی
براستی و درستی و خبر ایشان بر سبیل اجمال آنست که حوا هر نوبت از آدم حامله شد و هر بطنی پسری و دختری می
آورد و چون بزرگ می شدند آدم جاریه یک بطن را بغلام بطن دیگر میداد و از بطن اول قابیل متولد شد با خواهرش که اقلیما
نام داشت و در غایت حسن بود و بطن دوم هابیل را زاد با توامش که لیوذا می گفتند و او چنان جمالی نداشت چون بلوغ
رسیدند آدم لیوذا را بقابیل نامزد کرد و اقلیما را بهابیل قابیل ازین حکم ابا نمود و گفت که خواهر من اجمل است و با من در رحم
بوده و او بمن اولیترست آدم فرمود که حکم خدای برین جمله صادر یافته مرا درین چه اختیارست قابیل مسلم نداشت و گفت
که تو هابیل را پیش از من دوست میداری لاجرم آنچه خیر وی درآنست میدهی فرمود که اگر سخن من باور نمیکنی هر یک از شما قربانی
کنید تا بچه می توانید قربان هر کرا قبول کرد اقلیما از آن او باشد حق تعالی ازین خبر داد که چون قربان کردند یعنی تقرب
جستند هر یک از ایشان بقربانی خود هابیل گوسفند دار بود بره فربه که بغایت دوست میداشت بیاورد و بر سر کوهی نهاد و
گفت اگر قربان من مقبول گردد ترک اقلیما کنم و قابیل صاحب زرع بود دسته ضعیف کم دانه بیاورد و در همان موضع نهاد
با خود گفت که این قربانی مقبول شود و اگر نشود من دست از خواهر باز ندارم پس قبول شد قربانی یکی از ایشان که هابیل بود بدان نوع
که آتشی سفید پیدا از آسمان فرود آمد گوسفند را بخورد و مقبول نشد از دیگری که قابیل بود و آتش بقربانی او درگذشت و نخورد
او متعفن نشد قابیل را آتش خشم باشتعال در آمد و دود حسد دیده بصیرت او را تیره کرد و گفت هابیل را که بخدای که بکشم ترا که
قربانی تو مقبول شد و از آن من مردود گفت هابیل چرا نیست که قبول میکند خدای تعالی از پرهیزکاران که در قربان نیت
خود را خالص ساخته اند لَئِنْ بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسِطٍ يَدِيَ إِلَيْكَ لِأَقْتُلَكَ إِنِّي أَخَافُ
اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ اگر بگشایی و دراز کنی بسوی من دست خود را تا مرا بکشی من بازی نیستم دراز کننده دست خود را بسوی
تو تا ترا بکشم بدرستی که من می ترسم از خدای تعالی که پروردگار عالمیانست با وجود آنکه هابیل از قابیل قوی تر بود و با سوت
اما تسلیم شد مر قتل را از ترس خدای تعالی که قتل ناحق کنند و گویند در آن وقت مدافعه مباح نبوده و بدان صبر ماموراست که تا خدای
تعالی انتقام کشد إِنِّي أُرِيدُ أَنْ تَبُوءَ بِإِثْمِي وَإِثْمِكَ فَتَكُونَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ وَذَٰلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ
پس گفت من میخواهم آنکه بازگردی تو بعقوبت گناه در قتل من و با داشت گناه تو که آن سبب رد قربانی بود و این اراده
از هابیل موافق حکم خدای بود و پس باشی تو بسبب این دو گناه از ملازمان دوزخ و اینست پاداش ستمکاران که قتل ناحق کنند
فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُ فَأَصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَ پس آسان کرد بر قابیل و یاری داد مر او را نفس
او در کشتن برادر و ندانست که او را چون بکشد ابلیس بشکل بشری بر وی متمثل شد مرغی در دست گرفته پس سر آن مرغ را بر سنگی
نهاد و سنگی دیگر بر روی زد تا کوفته شد و بمرد و قابیل نظر کرد تا هابیل را در خواب یافت سر بر سنگی نهاده پس گشت او را
بآنکه سنگ بر سر او زد تا مغزش پریشان شد پس گشت از زیان زدگان در دنیا بآنکه بقیه عمر مضطر و مردود بود و در آخرت
خود ظاهرست نصف عذاب اهل دوزخ نصیب او را خواهد چنانچه ثعلبی در تفسیر خود آورده پس قابیل ندانست که با وی چه می باید کرد

او را در جای بجهد و جهل ورزد در پشت گرفته بود و بهر طرفی میگشت و ابن عباس فرموده که یکسال میکشیدش بوی گرفته
و سباع و طیور بر قابیل غلبه کردند که هر وقت میگذاشت بخوردند قابیل تنگ آمد فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا يَبْحَثُ فِي
الْأَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُوَارِي سَوْءَةَ أَخِيهِ قَالَ يَا وَيْلَتَا أَعَجَزْتُ أَنْ أَكُونَ مِثْلَ هَٰذَا الْغُرَابِ
فَأُوَارِيَ سَوْءَةَ أَخِي فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ پس برانگیخت خدای تعالی زاغی که میکاوید زمین را بمنقار و هر دو پای
خود را تا حفره پیدا کرد و آن عمل بسبب آن بود تا بنماید قابیل را که چگونه بپوشد جثه برادر خود را آورده اند که زاغ حفره کرد و
زاغی مرده بیاورد و در آن حفره نهاد و خاک بر آن می پاشید تا پوشید و گشت گفت قابیل که وای بر من آیا عاجز شدم از آنکه
باشم مانند این زاغ درین عمل پس بپوشم برادر خود را آنگه قابیل بهمین طریق هابیل را در خاک کرد و پس گشت از پشیمان شدگان
بر آنکه یکسال او را بر کشید و گویند ندامت او بر آن بود که بدرد تا دراز و تیز آگرود و تمام جسد او سیاه شد و ندا می شنید که کن
خائفا ابدا بعد از آن قابیل بر کرامید می رسید که تا کجا و او را کشید عاقبت بدست پسر نابینای خود کشته شد و طبرسی رحمه الله از
ابن عباس رضوان الله علیهما روایت میکند که چون قابیل هابیل را کشت درختها پر شوک و خار شد و طعم مزه کرد و فواکه و میوها
ترش و بی طعم شد و آبها تلخ گشت و زمین تیرگی پیدا کرد و آدم بزیارت بیت الله رفته بود و دانست که حادثه روی نموده چون
بازگشت بهند و این خبر شنید پریشان گشت و خیال حزن و غمین بود که کسی او را خندان ندید و این راز بود تَغَيَّرَتِ الْبِلَادُ
وَمَنْ عَلَيْهَا فَوَجْهُ الْأَرْضِ مُغْبَرٌّ قَبِيحُ تَغَيَّرَ كُلُّ ذِي طَعْمٍ وَلَوْنٍ وَقَلَّ بَشَاشَةُ الْوَجْهِ الصَّبِيحِ
و گویند که چون از عمر آدم صد و سی سال گذشت و آن بعد از قتل هابیل به پنج سال بود شیث از وی حوا بوجود آمد و معنی وی هبه الله است
که خلفی بود از هابیل و وصی و ولی عهد آدم بود و قابیل چون مردود دید شد بیمن افتاد و شیطان او را بر آتش پرستی دلالت
کرد و آنکه آتش که قربانی هابیل را خورده بسبب آن بود که او آتش میکرد و بر این شبهه آتش پرست شد و فرزندان و بنای اشتغال او شد
و آتش پرستی و بت پرستی میکردند تا در طوفان نوح همه غرق شدند و نسل شیث باقی ماند مِنْ أَجْلِ ذَٰلِكَ كَتَبْنَا عَلَىٰ
بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا
فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ إِنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ بَعْدَ ذَٰلِكَ فِي
الْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ بسبب این قتل بنوشتیم و حکم کردیم بر بنی اسرائیل آنکه هر کس بکشد کسی را بی آنکه او کسی را کشته باشد بر قصاص
لازم شود یا بی آنکه او فسادی کرده باشد در زمین یعنی قطع طریق یا زنا بشرط احصان پس چنان باشد که همه مردمان را
کشته باشد از آن حیثیت که هتک حرمت دما کرده و مردم را دلیر ساخته یا آنکه قتل واحد و جمع کثیر در استجلاب غضب الهی
معنی او عظیم وزر و اثم است یا گویا همه کس را کشته زود مقتول آمده و حیات بر داز قتل و تو دوش آنچه واجب بود و اگر همه
مردم را کشته و هر که سبب بقای حیات کسی شود بعفو از قصاص یا منع از قتل یا رهانیدن از مهالک پس چنان باشد که سبب زندگی
همه مردمان شده باشد زود مستفیدا آنکه کسی که یکی را برهانید از سوختن و غرق شدن و غیر ذلک اجر او مثل اجر کسی است که
همه مردمان از سبب زندگی شده و مقصود ازین کلام ترهیب و تهویل شان قتل است و تحریض در احیای نفس و الا تشبیه حقیقی از جهی
نیست چه او منافی حس و عقل و عدل است و هر آینه که آمد بسوی بنی اسرائیل فرستادگان ما بمعجزها روشن و آیتهای واضح
پس بدرستی که بسیاری از ایشان بعد از ارسال رسل و انزال آیات در زمین از اسراف کنندگان بودند یعنی تجاوز از حد اعتدال
یا سرف در قتل ناگذشته از حد و اوامر و نواهی آورده اند که در سال ششم از هجرت جماعتی از عرنیه بخدمت حضرت رسالت

ترغیب

صلی الله علیه و آله آمدند و بشرف اسلام مشرف گشته ملازمت آنحضرت اختیار کردند هوای مدینه با مزاج ایشان چندان موافقتی
نداشت بیمار شدند و صورت حال ایشان بعرض رسید حضرت ایشان را بمیان شتران شیر دار که نزدیک جبل العیر بود
فرستاد و چند روز در آن موضع بسر برده شیر و بول شتر می‌آشامیدند تا مرض ایشان بصحت مبدل شد صباحی اتفاق کرده پانزده
شتر خاصه آنحضرت را راندند و روی بقبیله خود نهادند و یسار که مولی حضرت رسول الله صلعم با چند نفر از عقب آن مردم
رفت و با ایشان رسیده مقاتله کرد تا آن جماعت یسار را گرفته دست و پای وی را بریدند و خار در چشم و زبان وی می‌زدند تا شهید
شد و حضرت از این حال وقوف یافته کرز بن جابر را با بیست سوار از عقب ایشان فرستاد و او همه را گرفت و دست
و گردن بسته نزد آنحضرت آورد و حق تعالی این آیه فرستاد که إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ
فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا
مِنَ الْأَرْضِ ذَٰلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ جز این نیست که جزای آنانکه حرب
کنند با دوستان خدای و رسول او و شتابند در زمین از برای فساد و این کس چنین را محارب میگویند و مراد بمحارب کسی است
که مجرد سازد سلاح را از جهت ترسانیدن مردمان در بر یا در دریا در روز یا شب ضعیف یا قوی ذکر یا انثی و داخل است
درین قاطع طریق و غارتگر و قاصد مال و بضع و اختلافست در حد او شیخ مفید رحمه الله بر تخییر رفته بجهت ظاهر آیه چه مجاز و اضمار
خلاف اصل است و میگوید مخیر است امام میان اقسام اربعه بهر کدام فعل کرده از وی صادر شده باشد از قتل و اخذ مال و جرح و اخافت
برین تقدیر زنده بر دار باید کشید و این قول اولی است و شیخ رحمه الله بر ترتیب و تفصیل رفته بروایت عبیدالله مدائنی که از
ابی عبدالله ع نقل کرده که بکشند ایشان را اگر کسی را کشته باشند و مال نبرده و اگر ولی مقتول عفو کند برای حد باید کشت و بردار کشند
اگر کشته باشند و مال برده بعد از استعاده مال ایشان ببرند دستها و پایهای ایشان را بر خلاف یعنی دست راست و پای
چپ اگر مال گرفته باشند و نکشته باشند ایشان را از زمین یعنی از شهری بشهری بدان حیثیت که بواسطه عدم معامله و مکالمه در
هیچ موضعی قرار نتوانند گرفت و غارت نکرده باشند اما تخویف نموده باشند آورده‌اند که پس حضرت رسالت
صلعم بفرمود تا دست و پای ایشان را قطع کردند و میل در چشم ایشان کشیدند آنگاه ایشان را مصلوب ساختند این حد مذکور شد
برای ایشان خواری و رسوایی است در دنیا و مر ایشان راست در آخرت عذابی بزرگ بجهت بزرگی گناه ایشان إِلَّا
الَّذِينَ تَابُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقْدِرُوا عَلَيْهِمْ فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ این استثنا از حقوق الهی است اما حق
آدمی از قتل و جرح و مال ساقط نمیشود مگر قصاص را و اخذ مال موجود باشد بعینه یا تلف آمده باشد آنگاه قیمت لازم شود و
تقیید توبه بودن او پیش از قدرت دال است بر آنکه اگر حاصل شود بعد از قدرت حد ساقط نشود و اگرچه عقوبت
اخروی ساقط کرده و یعنی مگر آنانکه توبه کنند پیش از آنکه شما قادر شوید بر ایشان که توبه قبل از قدرت حد و الله ساقط شود
حقوق آدمیان پس بدانید که خدای تعالی آمرزنده گناهانست بر تائبان يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ
الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ای گروه مومنان بترسید از خدای تعالی و طلب کنید
وسیله را یعنی توسل بوی توان کرد در طلب قرب بحضرت او و کلمه جامعه درین باب آنست که وسیله کلی در تقرب بحضرت
الهی ملاحظه اوامر است و نواهی در لطایف قشیری میگوید که وسیله تجرید اعمال است از ریا و تفرید احوال است از عجب و تخلیص
انفاس است از طلب حظوظ و در کشف الاسرار آورده که وسیله عابدان بفضائل است و از آن عالمان بدلایل و از آن عارفان

از

ترک وسایل بر بهارت گوید که الهی وسیله تو هم توئی اگر کسی ترا طلب یافت من طلب از تو یافتم و محبان اهل بیت
صلوات الله علیهم وسیله نجات را از محمد و آل صلی الله علیهم جویند چه در حدیث وارد و یافته که درجه وسیله که در اعلاء جنات
که مخصوص نبی و اهل بیت است بوسیله محمد و آل با خلاص و عمل پاک و دوست بدان توان رسید و جهاد کنید در راه او
با عدای ظاهر و باطن شاید که شما رستگار شوید بسبب این اعمال که دوستی محمد و آل و اعمال و جهاد بر آن درستست
إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ أَنَّ لَهُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لِيَفْتَدُوا بِهِ مِنْ عَذَابِ
يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَا تُقُبِّلَ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بتحقیق آنانکه کافر شدند بپرستش اصنام و ملائکه و عجل و غیر آن اگر باشد
ایشان را آنچه در زمین است از صنوف اموال و امتعه و مانند آن همه یعنی اگر دو بار آنچه در زمین است از نقد و جنس کافر را
باشد تا آنرا فدای نفس خود کنند از عذاب روز رستخیز قبول کرده نشود از ایشان و همان عقوبت لازم ایشان باشد
و مر ایشان راست در آن روز عذاب دردناک يُرِيدُونَ أَنْ يَخْرُجُوا مِنَ النَّارِ وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنْهَا وَلَهُمْ
عَذَابٌ مُقِيمٌ میخواهند یعنی طمع میدارند یا قصد میکنند آنکه بیرون آیند از آتش دوزخ و نیستند ایشان بیرون آیندگان از آتش
و مر ایشان راست در آن روز عذابی دایم که زوال و انقطاع نیابد وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جَزَاءً
بِمَا كَسَبَا نَكَالًا مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ و مرد و زن دزد را پس ببرید دستهای ایشان را این مجمل است
احتمال عموم هر سارق دارد و بعضی را لیکن بیان نبوی و امامی بیرون برده از این عموم پدر را که چیزی از فرزند بدزدد
و همچنین عبد اگر بدزدد خود غانم از غنیمت و شریک آنچه از مال مشترک آنچه گمان میکند که حق اوست و همچنین است هر ذی شبهه
محتمله و همچنین بیان فرموده‌اند دست را چهار انگشت از دست راست که قطع کنند و راحه را بگذارند در نوبت اول با شرایط
و نوبت دوم با شرایط و قطع اول پای چپش ببرند و پاشنه‌اش بگذارند و نوبت سیم بعد از آنکه پای چپش قطع کرده بوده
در زندان بدارند تا در آنجا بمیرد و اگر در آنجا دزدی کند بکشندش و این حد گاهی مرتب میگردد که اخذ نصاب کرده باشد
که آن ربع دینار طلا خالص مسکوک باشد یا آنچه قیمت او این باشد که مستور بوده و از حرزش بیرون آورده باشد چون
اندرون خانه و صندوق خدای تعالی پاداشت میدهد ایشان را پاداشت دادنی و آن ترک حرمت در مال مومنان و عقوبت
میکنند ایشان را عقوبتی که مانع را از حق آید شود و بازدارد دیگران را از رجوع بمثل آن عمل و خدای تعالی غالب است در حکم خود و دانا بحکمت
آنچه بدان حکم کند فَمَنْ تَابَ مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ وَأَصْلَحَ فَإِنَّ اللَّهَ يَتُوبُ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ پس هر که توبه
کند بعد از ستمکاری خود یعنی دزدی و بصلاح آورد کار خود را یا اگر ترا منی ختم کند و عازم باشد بر آنکه با دیگر بار
عود ننماید پس بدرستی که خدای تعالی توبه او قبول کند در سقوط عقاب اخروی اما حد ساقط می‌شود و توبه پیش از ثبوت
نزد حاکم شرع و اما بعد از ثبوت پس اگر آن ببینه ثابت شد و ساقط نمیشود حد بتوبه و اگر باقرار ثابت شده دو
قول است بعضی گویند در عدم سقوط مثل بینه است و بعضی گویند مخیر است امام در اسقاط و استدلال بفعل امیرالمومنین
صلوات الله علیه جسته‌اند که دزدی مقر بسرقه کرد و امیرالمومنین ع از او پرسید که هیچ چیز از قرآن یاد داری گفت بلی
سوره البقره فرمود که من ترا بخشیدم بسوره البقره اشعث نامی حاضر بود گفت حد و الله را فرو گذاشتی تو اگر در وجود
که توجه میدارای این راهرگاه که ثبوت سرقه ببینه باشد امام را نیست که عفو کند و اگر باقرار باشد آن حواله با امام است
اگر خواهد عقوبت نماید و اما حق مالک بتوبه ساقط نمیشود مطلقا مگر مالک تصریح بابرا کند بدرستی که خدای تعالی آمرزگار است

و ابهام

کناه او را مهلت روز و در محشر او را سوخته کند اَلَمْ تَعْلَمْ اَنَّ اللّٰهَ لَهُ مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ يُعَذِّبُ مَنْ
يَشَاءُ وَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللّٰهُ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ آیا ندانستی خطاب با آنحضرتست و مرادست اذا خطاب
اهل التکلیفست یعنی ای انسان و استفهام بر سبیل تقریرست یعنی دانستی که خدای تعالی مراورست پادشاهی آسمانها و زمینها
عذاب میکند هر کرا میخواهد چنانکه سارق را بقطع ید و می آمرزد هر کرا میخواهد یعنی سارق را بعد از توبه و خدای تعالی بر همه چیز از
مغفرت و عقوبت تواناست يَا اَيُّهَا الرَّسُولُ لَا يَحْزُنْكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا
آمَنَّا بِاَفْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ وَمِنَ الَّذِينَ هَادُوا سَمَّاعُونَ لِلْكَذِبِ سَمَّاعُونَ لِقَوْمٍ
آخَرِينَ لَمْ يَاْتُوكَ ای رسول و خطاب تشریفست که آنحضرت را لقب داد و فرموده و انبیای دیگر را بنام مخاطب
میساخت ترا اندوهناک نگرداند کردار آنهائی که از روی عناد می شتابند و خود را می افکنند در کفر از آنکه گفتند ایمان
آوردیم ما و آن گفتن است بزبانهای ایشان و ایمان نیاورده است دلهای ایشان مراد منافقانند و کردار ایشان آنکه
بود که با کافران دوستی میکردند و بعضی از آن کسان که دین یهودیت دارند کانند قول ترا برای آنکه دروغ گویند بر تو چه و آن بعد
استماع کلام آنحضرة بیرون میرفتند و می گفتند از محمد چنین شنودیم و حال آنکه نشنوده بودند و انجا یهود و مدینه بودند
شنوندگان برای گروهی دیگر که نیامده اند بمجلس تو مراد یهود خیبرند که یهود مدینه جاسوسی میکردند و اخبار بحضرت میفرستادند امام
محمد باقر و بسیاری از مفسرین آورده اند که نزول آیه را سبب آن بود که زنی و مردی از اشراف اهل خیبر زنا کردند و هر دو
محصن بودند و حد ایشان بحکم توریة رجم بود یهود و ملاحظهٔ بزرگی ایشان کرده نخواستند که آن حکم بر ایشان اجرا کنند با
یکدیگر گفتند که در کتاب این مرد که بیثرب نزول کرده رجم نیست و بنی قریظه همسایه و حلیف اویند کس بدیشان فرستید
تا حد زانی محصن از وی بپرسند اگر گوید تازیانه زنید قول او را قبول کنید و اگر برجم فرماید تحمل او نشود پس جمعی از ایشان با ایشان بمدینه
آمدند و صورت حال با یهود مدینه در میان آوردند و اشراف یهود چون کعب و کنانه و مالک بمجلس حضرت رسالت پناهی صلعم
آمده از حد زانیین محصنین پرسیدند حضرت فرمود که بحکم من رضا میدهید گفتند آری فی الحال جبرئیل به حکم رجم نازل
شد و حضرت فرمود که رجم می باید کرد و ایشان اباکردند و گفتند که خدا در توریة فرموده که ایشانرا چهل تازیانه طلا کرده
بقیر بزنند تا ثلث ایشان سیاه گردد و روی سیاه کرده باژگونه بر دراز گوش نشانده گرد منازل بگردانند این
را تحمیم گویند جبرئیل به آنحضرة را خبر داد که دروغ می گویند و ابن صوریا که اعلم ایشانست میداند که حکم توریة رجم است
حضرت فرمود که در میان شما در فدک جوانی هست ساده روی سفید پوست یک چشم که او را ابن صوریا گویند گفتند
آری دانا ترین اهل زمین است بتوریة حضرت فرمود که در میان ما و شما در حکم توریة او حکم باشد گفتند آری بحکم او راضی می باشیم
حضرت بحضور او امر فرمود و بعد از چند روز او را حاضر کردند و حضرت فرمود که توئی ابن صوریا گفت نعم حضرت فرمود که
میان من و اینها تو حکم باش که داناتری در میان یهود و ابن صوریا قبول کرد و حضرت سوگند داد او را که بدان خدای
که توریة بر موسی نازل گردانید و دریا برای شما بشکافت و شما را از فرعون نجات داد و من و سلوی بر شما فرستاد که
در کتاب شما حد زانی محصن رجم است یا نه ابن صوریا گفت که اگر نه ترس آن دارم که توریة مرا بسوزد اگر دروغ گویم
و هم والا اعتراف نکردمی تو بگو که خدای تو چه گفت آنحضرة گفت که خدای من چنان حکم کرده که چون چهار گواه عادل بر
زن محصن و محصنه گواهی دهند که دخول کرده کالمیل فی المکحلة رجم بر ایشان واجب شود ابن صوریا گفت بخدای موسی

که در توریة

که در توریة نیز همین حکم فرموده اما علماء ما ملاحظهٔ جانب اشراف بنی اسرائیل نموده بر جلد و تحمیم قرار داده اند پس حضرت
بفرمود تا هر دو را رجم کردند نزدیک در مسجد ابن صوریا گفت اول کسی که امر ترا احیا کرد من بودم و پیش ازان ایشان در روز
خفا و موت میداشتند آیه يَا اَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ
تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ در این باب نازل شد ابن صوریا برخواست و دست
ها بر هر دو زانوی مبارک آنحضرت نهاد و گفت ازین مقام تو دادم بیان فرما از کثیری که اموری که عفو کنی آنحضرة
از آن اعراض فرمود و سبب آنکه سابقا مذکور شد دیگر از خواب آنحضرة پرسید فرمود که چشم من بخواب میرود دل من
بخواب نمیرود ابن صوریا گفت راست فرمودی دیگر گفت خبر کن مرا که چه سبب است که فرزند گاهی به پدر مشابهت
دارد و بمادر نه و گاه قضیه بعکس است آنحضرت فرمود که آب هر کدام غالب و سابق است شباهت باو دارد گفت راست
فرمودی دیگر پرسید که کدام چیز است از فرزند که از برای مردست و کدام چیز از وی که از برای زنست وحی به آنحضرة
درین حالت رسید و چون وحی منجلی شد روی آنحضرت برافروخته بود و عرق از جبین مبارکش میریخت فرمود
که گوشت و خون و ناخن و موی از برای زنست و استخوان و عصب و عروق از برای مردست گفت راست فرمودی
و تو پیغمبری البته و باین مسلمان شد ابن صوریا و دیگر گفت وصف کن آن ملکی که بر تو نازل میشود وصف فرمود گفت
گواهی میدهم که در توریة نیز بر همین وصفست که فرمودی و تو رسول خدای بر حقی آنگاه یهود در روی او شدند بعد ازین واقعات
حق سبحانه و تعالی از حال ایشان خبر داد که يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ يَقُولُونَ اِنْ اُوتِيتُمْ هٰذَا
فَخُذُوهُ وَاِنْ لَمْ تُؤْتَوْهُ فَاحْذَرُوا وَمَنْ يُرِدِ اللّٰهُ فِتْنَتَهُ فَلَنْ تَمْلِكَ لَهُ مِنَ اللّٰهِ شَيْئًا اُولٰئِكَ
الَّذِينَ لَمْ يُرِدِ اللّٰهُ اَنْ يُطَهِّرَ قُلُوبَهُمْ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ تغییر
میدهند کلمها را یعنی آیه رجم بعد از آنکه خدای تعالی وضع کرده آنرا در مواضع آن و بعوض آن جلد و تحمیم می نویسند میگویند
یهود خیبر اگر دهند شما را این حکم محرف یعنی محمد صلعم بجلد حکم کند پس فرا گیرید و قبول کنید و اگر نشاندهند یعنی حکم بجلد نفرماید و
برجم فرماید پس حذر کنید از قبول آن و هر که خدای تعالی خواهد ضلالت یا فضیحت یا هلاکت او را یعنی بسبب نافرمانی عذاب
او را خواهد پس هرگز نتوانی آورد و مالک نتوانی شد برای او از خدای تعالی چیزی در دفع آن فتنه آن گروه آنانند که نخواست خدا
آنکه پاک سازد از لوث کفر و انکار حق دلهای ایشانرا مر ایشانراست در دنیا رسوائی آنکه جزیه دهند و از مومنان بترسند
و مر ایشانراست در آن سرای عذابی بزرگ که خلود است در دوزخ سَمَّاعُونَ لِلْكَذِبِ اَكَّالُونَ لِلسُّحْتِ
فَاِنْ جَاءُوكَ فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ اَوْ اَعْرِضْ عَنْهُمْ وَاِنْ تُعْرِضْ عَنْهُمْ فَلَنْ يَضُرُّوكَ شَيْئًا وَاِنْ حَكَمْتَ فَاحْكُمْ
بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ اِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ ایشان یعنی یهودان شنوندگان سخن اند برای دروغ خورندگان حرام
یعنی رشوه در حکم پس اگر بیایند بنزد تو حکم کن میان ایشان یا روی بگردان از ایشان حق سبحانه و تعالی مخیر ساخت
آنحضرة را درین آیه میان حکم و اعراض و اگر روی بگردانی از ایشان و حکم نکنی پس زیان نتوانند رسانید بتو چیزی را و اگر
حکم کنی حکم کن میان ایشان براستی و عدل براستی که خدای دوست میدارد عدل کنندگان را در حکم این حکم که تخییرست
ثابت کسی را نیز که قائم مقام آنحضرتست از ائمه علیهم السلام یا فقهاء مستجمع شرایط با که حکم کنند میان ایشان بمذهب
اهل اسلام و میان آنکه رد کنند باحکام خودشان این وقتی است که هر دو خصم بر یک ملت باشند اما اگر یکی مسلمان باشد

جایز نیست زن مسلمان بحاکم اهل ذمه قطعا وَكَيْفَ يُحَكِّمُونَكَ وَعِنْدَهُمُ التَّوْرَاةُ فِيهَا حُكْمُ اللَّهِ
ثُمَّ يَتَوَلَّوْنَ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَمَا أُولَئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ و چگونه حکم میسازند ترا و حال آنست که توریة نزد ایشانست در آن
حکم خدای تعالی برجم پس ایشان برمیگردند و اعراض میکنند از پس آنکه تو حکم کرده موافق کتاب ایشان و نیستند این گروه باور دارندگان
کتاب خود را بحکم ترا إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَاةَ فِيهَا هُدًى وَنُورٌ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ
هَادُوا وَالرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَكَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ فَلَا
تَخْشَوُا النَّاسَ وَاخْشَوْنِ وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ
هُمُ الْكَافِرُونَ بدرستی که ما فرستادیم توریة را و اگر دروست راه نمودنی بحق و روشنی که ظلمات شبهات
را رفع کند حکم کردند بتوریة پیغمبران بنی اسرائیل آنها که انقیاد کرده اند حکم خدا را برای آنها که متدین اند بدین یهودیت و حکم کردند
علماء ربانی و زاهدان ایشان نیز برای ایشان بسبب آنچه مامور شدند و بودند بران از محافظت توریة یعنی نگاه داشت
آن از تحریف و تضییع و بودند بر کتاب گواهان که بیان آن کنند براستی چون این صورت پس مترسید از مردمان در
اجرای احکام حق و از من بترسید و حکم بدان بکنید و بدل مکنید احکام من بها اندک را که رشوه یا اعتبار و جاه باشد در
وانها که حکم نکنند بآنچه خدای تعالی فرو فرستاد یعنی یهود پس آن گروه ایشان کافرانند وَكَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا
أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَالْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَالْأُذُنَ بِالْأُذُنِ وَالسِّنَّ
بِالسِّنِّ وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ
هُمُ الظَّالِمُونَ و نوشتیم بر بنی اسرائیل در توریة آنکه تن را بکشند بقصاص تن و بنی نضیر بمخالفت حکم خدای عوض
یک تن دو تن میکشتند از بنی قریظه و دیگر حکم کردیم چشم بچشم در بردن روشنایی و بینی به بینی و گوش بگوش و دندان بدندان
و جراحتها ذات قصاص باشد یعنی قصاص کشید در آنچه را که حفظ مساوات ممکن باشد چون لب و دست
و پای و آنچه حفظ مساوات نتوان کرد مانند آنچه مشتمل بر غرر و خطر باشد در و قصاص نیست بلکه منتقل بدیت مثل هاشمه و منقله و
موضحه و جایفه که جراحات سر اند که منجر بشکستن استخوان شود و بخلاف آنچه در و غرر و خطر نیست که حکم قصاص در و ثابت
مثل حارصه و دامیه و متلاحمه و سمحاق که باستخوان نرسد چنانچه در فقه مبین است و معیار برابری در محل جرح باشد در قدر و طول
و عرض نه در نزول بلکه کافی است صدق اسم و نیز شرطست در قصاص نفس و اطراف مساوات در اسلام و حریت و همچنین شرطست
در اطراف مساوات در محل و صفات پس چشم راست را بچپ قصاص نتوان کرد و دندان بغیر مقابلش و بینی صحیح بمعیوب و چشم
بینا بکور علی هذا و درین احکام توریة با قرآن موافق است و ازین لازم نمی آید که قرآن ناسخ توریة نباشد زیرا که رفع مجموع من حیث
المجموع مستلزم رفع کل واحد نیست چه اتفاقیات در احکام می باشد پس هر که تصدق کند بقصاص یعنی عفو نماید پس آن تصدق کفاره باشد
مر گناه متصدق را که مجروح است یا کفاره معفو عنه باشد بقدر قصاص از و و اجر عفو کننده بر خدای باشد یعنی آن مغفرت
باشد از برای عفو کننده نزد خدای تعالی و او را اجر و ثواب عظیم باشد نزد باری تعالی و از ابی عبدالله علیه السلام این منقول
و مقرر نزد امامیه است و آنها که حکم نکردند بآنچه خدای تعالی منزل کرده باشد و آن جهودانند که در عوض یک نفس دو نفس میکشتند
پس آن گروه ایشانند ظالمان که وضع حق میکنند در غیر موضع آن وَقَفَّيْنَا عَلَى آثَارِهِمْ بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ مُصَدِّقًا
لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَاةِ وَآتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ فِيهِ هُدًى وَنُورٌ وَمُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَاةِ

وهدی

وَهُدًى وَمَوْعِظَةً لِلْمُتَّقِينَ و در آوردیم در پی پیغمبران عیسی پسر مریم را در حالتی که باور دارنده بود مر آنچه را که پیش
از و بود یعنی از کتاب توریة و دادیم او را انجیل در وراه نمودنی بتوحید و روشنایی بطریق حق و گواهی دهنده مر انجیل
را موافق در اصول دین مران چیزی که پیش از و بود در توریة و گردانیدیم او را راه نمای و پند دهنده مر پرهیزکاران را

فرستادیم

وَلْيَحْكُمْ أَهْلُ الْإِنْجِيلِ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ و
باید حکم کنند اهل انجیل یعنی علمای وی بآنچه فرو فرستاده است در وی مراد حکم است در وقتی که منسوخ نشده بود
و آنکه حکم نکنند بآنچه خدای تعالی نازل کرده است چون ترسایان که از احکام انجیل عدول نمودند پس آن گروه بیرون رفتگانند
از حکم خدای تعالی اگر انکار حکم الهی کنند هر گاه باشد خروج است از ایمان و اگر مخالفت کنند بی انکار خروج است از طاعت
پس کفر نظر باول است و ظلم و فسق نظر بثانی وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ
الْكِتَابِ وَمُهَيْمِنًا عَلَيْهِ فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ لِكُلٍّ
جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِي
مَا آتَاكُمْ فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ و فرو فرستادیم
بسوی تو قرآن بدرستی و راستی در حالتی که مطابق است مر آنرا که پیش از و بوده از جنس کتب منزله و نگاه بانست بر کتب
که محافظت آن میکند از تغییر یعنی هر چه در آنها تغییر یافته است از وی راست می شود و گواهست مر آن کتب را بصحت پس حکم کن میان
اهل کتاب بآنچه خدای تعالی فرستاد در توراة از رجم و توبه در قصاص وقتی که برتو رفع کنند و از پی مرو آرزوهای ایشان را در حالتی
که مایل باشی از آنچیزی که بتو آمده است از حکم راست هر گروهی را از شما ساختیم شریعتی و راهی روشن شریعت آنست که
منصوص علیه باشد در کتاب و منهاج آنکه ثابت شود بحدیث نبوی و قول امامی و اگر خواستی خدای تعالی هر آینه می ساخت شما
را یک امت و متفق بر یک ملت ولیکن می آزماید شما را در آنچه شما داده است از شرایع مختلفه مناسب هر عصر و زمانی تا
مطیع از عاصی متمیز شود پس بشتابید و پیشی گیرید بسوی خیرات که اتباع شرایع است بخدا است بازگشت شما همه پس خبر خواهد
کرد شما را در وقت جزا دادن بآنچه هستید که در ان اختلاف میکنید از امور دین و شریعت وَأَنِ احْكُمْ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ
اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَاحْذَرْهُمْ أَنْ يَفْتِنُوكَ عَنْ بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَاعْلَمْ
أَنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُصِيبَهُمْ بِبَعْضِ ذُنُوبِهِمْ وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ لَفَاسِقُونَ و دیگر فرستادیم بتو که حکم
کن میان اهل کتاب بآنچه خدای تعالی فرستاده بتو سبب نزول آیه آن بود که بعضی از احبار یهود با یکدیگر از روی
تزویر تدبیر کردند که بیایید تا برویم نزد محمد صلعم شاید که او را از راه برگردانیم و بشبهه و نیرنگ فریب دهیم پس بیامدند و گفتند
که ای محمد دانسته که ما از اشراف قوم و دانایان ایشانیم و چون ما متابعت تو کنیم اراذل و افاضل یهود در تصدیق با تو اقتدا
میکنند اکنون میان ما و قوم ما در باره اموال خصومتهاست و ترا حکم میسازیم اگر قضا چنان کنی که رضای ما باشد ما ترا
تسلیم داریم حق سبحانه و تعالی رسول خود را از قبول ملتمس ایشان تحذیر فرمود و گفت حکم کن بآنچه فرستاد خدای تعالی
و پیروی آرزوی ایشان مکن و حذر کن از ایشان از آنکه ترا گمراه کنند از بعضی از آنچه خدای تعالی بتو فرستاده پس اگر برگردند
اعراض کنند از حکم منزل پس بدان که اعراض ایشان از آن جهت است که میخواهد خدای تعالی که برساند بدیشان عقوبت بهای
بعضی از گناهان ایشان در دنیا و بباقی در عقبی و بدرستی که بسیاری از یهود فاسقانند و بعد از نزول این آیه جهودان گفتند

راضی نمیشند بحکم تو آیا که أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ آیا حکم جاهلیت
را میطلبند که عبده اوثان اند در حضرت تو چون بحکم توریه و قرآن راضی نمیشوند و کیست نیکوتر از خدای از جهت حکم برای
قومی که تدبر میکنند اندروی یقین و میدانند که احسن الحکام حکم اوست آورده اند که عبادة بن صامت با ابن ابی در
مجلس حضرت رسالت صلعم مخاصمت کردند عباده گفت مرا از طوایف یهود دوستانند که در نوایب بعد و مدد ایشان
مستظهر توان بود امروز من بدوستی خدای و رسول از همه تبرا کردم و مرا دوستی خدای و رسول بس است عبدالله ابی گفت من از
دوایر و حوادث لیل و نهار میترسم و از مظاهرت و معاونت که خلفای من اند گزیر ندارم آیه آمد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ
اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ای زمره گرویدگان فرا مگیرید جهودان و ترسایان را بدوستی بعضی از ایشان دوستان
بعضی را بجهت موافقت ایشان در مخالفت شما و هر که از شما ایشان را دوست دارد و بمعاونت و موافقت ایشان میل کند پس بدرستی
که او نیز از جمله ایشان باشد این سخن غایت تهدید است در موالات یهود و نصاری بدرستی که خدای تعالی راه ننماید ستمکاران را که
بدوستی دشمنان بر نفس خود ظلم میکنند فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ نَخْشَىٰ
أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ فَعَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ فَيُصْبِحُوا عَلَىٰ مَا أَسَرُّوا فِي أَنْفُسِهِمْ نَادِمِينَ
پس بنگری ای پیغمبر آنانرا که در دلهای ایشان بیماری نفاق است یعنی ابن ابی و اتباع او می شتابند در دوستی و یاری جهودان میگویند
میترسیم از آنکه برسد ما را از گردش زمانه چیزی یعنی کار منقلب شود و اهل اسلام مغلوب و کفار غالب گردد حق تعالی این آیه فرستاد که سخن
ایشان را باطل گردانید و فرمود که پس شاید که خدای تعالی بیارد فتحی را از برای رسول و یاران او و مراد از فتح مکه است یا فتح منازل و مواضع
یهود و چون خیبر و فدک یا مطلق دولت اسلام یا بفرستد فرمانی از نزدیک خود بقتل یهود و اجلای ایشان پس گردند منافقان بر
آنچه پنهان داشتند در نفسهای خود از موالات یهود و اینکه در کار پیغمبر صلعم پشیمان شده گان وَيَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا أَهَٰؤُلَاءِ
الَّذِينَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ إِنَّهُمْ لَمَعَكُمْ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَأَصْبَحُوا خَاسِرِينَ و گویند مومنان یکدیگر را
این گروه آنانند که سوگند میخوردند بخدای غلیظ ترین سوگندان که خود را البته ایشان با شمایند و امروز پرده ایشان دریده شد
و معلوم گشت که دروغ میگفتند باطل شد همه عملهای ایشان پس گشتند زیان زدگان بافتضاح در دنیا و فوات ثواب در آخرت
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ
أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَٰلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ
وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ای گروه مومنان هر که برگردد از شما یعنی مرتد شود از دین خود این آیه اخبار میکند از صورتی که در غیبت بود و بعد از وقوع
و آنچنان بود که بعد از وفات حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بعضی از عرب مرتد شدند و بعضی دیگر منکر نص شده و بر نصب امیرالمومنین
صلوات الله علیه دست وقاحت از آستین قباحت بیرون آوردند و آنچه توانستند در مخالفت کوشیدند و حرمت رسول الله
صلی الله علیه و آله را نگاه نداشتند و لباس خلافت پوشیدند تا مخالفت قوت گرفت منجر بمحاربات و فتنه عظیم شد آنست که حق سبحانه و تعالی
خبر میدهد که هر که از شما از دین برگردد و مرتد شود پس زود باشد که بیارد خدای تعالی قومی را که دوست دارد ایشان را
و ایشان دوست دارند او را متواضع و متذلل و مهربان باشند بر مومنان سخت دل و شدید و بیرحم باشند بر کافران
جهاد کنند در راه خدای تعالی و نترسند از ملامت هیچ ملامت کننده در تفسیر طبری و کنز العرفان آورده اند که ابوجعفر محمد الباقر و

ابوجارود

ابوعبدالله جعفر بن محمد الصادق صلوات الله علیهم فرمودند که این آیه در شان امیرالمومنین است و اصحاب او که مقاتله کردند با ناکثین
و قاسطین و مارقین که جنگ جمل بود و صفین و نهروان که ایشان خوارج و نواصب و اهل ارتداد بودند و بعد از پیغمبر صلعم کسی که
متصف باین صفات خمس بود که مذکورست در آیه امیرالمومنین بود علیه الصلوة و السلم و موید این قول نبی است صلعم که در غزوه
خیبر فرمود که فردا رایت را بکسی دهم که او خدا را و رسول را دوست دارد و خدای تعالی و رسول او را دوست دارد و
کرار غیر فرار باشد که باز نگردد تا فتح کند و فردا رایش را به امیرالمومنین داد و فرستاد تا فتح کرد و باقی صفات در آنحضرت چون
روز معلوم است و بعد از و در آخر الزمان امام دوازدهم که خاتم ائمه و صاحب امرست از فرزندان او باز او بموجب حدیث نبوی
ظاهر خواهد شد تا این امر را تمام دهد و دیار از اهل رده و مخالف مذهب حق بر روی زمین نگذارد و وعده الهی بالتمام بظهور آید این
صفتها که مذکور شد فضل و کرم الهی است که عطا می کند بهر که میخواهد و خدای تعالی بسیار فضل است بر برگزیدگان خود و دانا بکسی
که استحقاق آن دارد و اهل شریعت میگویند که محبت خدای با بنده ارادت توفیق هدایت اوست در دنیا و اعطاء حسن ثواب
و کرامت بحساب در آخرت و محبت بنده با خدای تعالی ارادت طاعت اوست و اجتناب از معصیتها و نزد اهل طریقت
محبت حق با بنده آنست که او را بحضرت قرب نزدیک گرداند و محبت بنده آنکه برای او از غیر او خالص گردد و ارباب
حقیقت برآنند که محبت حق قدیم است و محبت بنده حادث هرگاه که صفات سطوات محبت ذی الجلال از سرادق احتشام
يُحِبُّهُمْ علم کشد وجود فانی را در تیه اضمحلال اندازد و دیگر باره مهب نفحات از حریم عنایت يُحِبُّونَهُ رسیدن آن فانی بنده را
بوصف بقا متصف سازد و چون حق سبحانه و تعالی محب حقیقی خود را ستایش فرمود باین صفات ازلی آن در آورد که إِنَّمَا
وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ
طبرسی و ثعلبی رحمهما الله در سبب نزول این آیه آورده اند که عبایة بن ربعی روایت کند که روزی ابن عباس رضوان الله
علیهما نشسته بود بر کنار چاه زمزم شخصی در آمد عمامه بسته و سر آن بر روی خود فرو گذاشته قال رسول الله گویان ابن عباس
گفت تحلیف کردم تو کیستی سر عمامه از روی خود بر داشت و گفت ای مردمان هر که مرا شناسد شناسد و هر که نشناسد بشناساند
منم جندب بن جناده البدری ابوذر الغفاری شنیدم از این دو گوش خود از پیغمبر صلی الله علیه و آله و الا کر باد و این دو
چشم دیدم و الا کور باد که پیغمبر میفرمود این را که عَلِيٌّ قَائِدُ الْبَرَرَةِ وَقَاتِلُ الْكَفَرَةِ مَنْصُورٌ مَنْ نَصَرَهُ مَخْذُولٌ
مَنْ خَذَلَهُ و دیگر آنکه روزی در مسجد با پیغمبر نماز پیشین میگذاردیم سائلی بمسجد در آمد و سوال کرد و کسی چیزی نداد او را سائل
دست خود را بآسمان برداشت و گفت بار خدایا گواه باش که من در مسجد رسول الله سوال کردم و بمن کسی چیزی نداد و امیرالمومنین
در آنحال در رکوع بود اشاره فرمود بانگشت کوچک خود که انگشتری در آنجا بود و سائل آمد و از خنصر آنحضرت بیرون کرد و چون
پیغمبر صلی الله علیه و آله از نماز فارغ شد سر مبارک بسوی آسمان کرد و گفت بار خدایا برادرم موسی از تو سوال کرد
که منشرح گردان سینه مرا و آسان گردان بر من امر مرا و بگشای عقده را از زبان من تا دریابند قول مرا و برادر او هرون را
وزیر من گردان تا پشت من بوی محکم شود و پشت او را بوی محکم ساختی و او را در نبوت شریک من ساز تو قرآن ناطق
گردانیدی و نبوت دادی ایشان و من محمدم نبی و صفی تو سینه مرا گشایش ده و امر را بر من آسان گردان و از اهل من
علی را وصی و وزیر من گردان تا پشت من بوی محکم شود ابو ذر رضوان الله علیه میگوید که هنوز آنحضرت این کلام را تمام نکرده
بود که جبرئیل علیه السلام از نزد رب العالمین آمد و گفت یا سید المرسلین بخوان فرمود که چه چیز بخوانم گفت بخوان که إِنَّمَا

وَلِيُّكُمُ اللّهُ وَرَسُولُهُ تا آخر یعنی جز این نیست که متولی مصالح شما و اولی بتدبیر امور شما خدای تعالی است و دوستان
وکسانی که ایمان آورده‌اند آنانکه برپای میدارند نماز را و میدهند زکوة در حال رکوع خود در نماز از غایت حرص که بر
احسان دارند و مسارعتی که در اداء نماز می‌نمایند و این آیه اوضح دلائلی است بر صحت امامت امیرالمؤمنین صلوات الله
علیه بعد از پیغمبر صلی الله علیه وآله بلافصل زیرا که بعد از رسول اولی بتصرف و تدبیر امور مردمان بموجب نص آنحضرت است
ولفظ جمع منافی آن نیست چه اهل لغت تعبیر بلفظ جمع کرده‌اند از واحد بر سبیل تفخیم و تعظیم و در کشاف آورده که لفظ جمع
ایراد فرموده اگرچه سبب ورود واحد است تا ترغیب مردمان باشد در مثل این فعل که از آنحضرت بظهور آمد تا مثل آن ثواب
بیابند و تا تنبیه باشد بر آنکه سجیه و طبیعت اهل ایمان واجب است که بر این غایت بود از حرص بر بر و احسان و تفقد فقرا
بمرتبه که تاخیر روا نبینند اگرچه در نماز باشند و سوی آنحضرت کسی دیگر صدقه با نماز جمع نکرده و از فعل آنحضرت استدلال
کرده‌اند که فعل قلیل مبطل صلوة نیست و دیگر آنکه نیت امر قلبی است نه لسانی زیرا که فعل آنحضرت در نماز مستلزم نیت بود چه صحیح
عمل بی نیت معتبر نیست و لفظ در نماز که نه قرآن و نه دعا باشد مبطل است پس می‌باید که قصد قلبی باشد نه لسانی وَمَن
يَتَوَلَّ اللّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُواْ فَإِنَّ حِزْبَ اللّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ وهرکه دوست دارد خدای تعالی را بآنکه قیام
بطاعت او نماید و رسول او را بآنکه اتباع او را از دست نگذارد و آنان را که ایمان آورده‌اند یعنی امیرالمؤمنین را و اولاد امجاد
او را چه موصول تمام عبارت از اول است بآنکه بدل و جان ایشان را دوست دارد و قدم از جاده ایشان بیرون ننهد پس بدرستی
که لشکر خدای تعالی ایشانند غالبان چه بحکم یعلو ولا یعلی اهل حق دایم غالب‌اند و این غلبه تمام خواهد یافت در زمان صاحب الامر
در خبر است که رفاعة بن زید و سوید بن حارث از یهود که اظهار اسلام میکردند و آخر منافق شدند بعضی از صحابه را با ایشان
طریق مودت و مصاحبت در میان بود حق تعالی آیه فرستاد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ لاَ تَتَّخِذُواْ الَّذِينَ اتَّخَذُواْ
دِينَكُمْ هُزُوًا وَلَعِبًا مِّنَ الَّذِينَ أُوتُواْ الْكِتَابَ مِن قَبْلِكُمْ وَالْكُفَّارَ أَوْلِيَاء وَاتَّقُواْ اللّهَ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ
ای گروه گروندگان مگیرید آنان را که گرفته‌اند دین شما را استهزاء و بازی یعنی ظاهر میکنند اسلام و مخفی میدارند کفر را از آنان که کتاب
داده‌اند ایشان را پیش از شما یعنی یهود و نصاری و دیگر کافران نیز دوستان و بترسید از خدای تعالی در ترک مناهی اگر هستید شما
مؤمنان چه ایمان حقیقی اقتضای آن میکند که با دشمنان حق دوستی نکنند وَإِذَا نَادَيْتُمْ إِلَى الصَّلاَةِ اتَّخَذُوهَا هُزُوًا
وَلَعِبًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لاَّ يَعْقِلُونَ و چون آواز دهید یعنی بانگ میگویید و مردم را میخوانید بسوی نماز میگیرند آن منادات
یا صلوة را بسخریه و بازی چون مؤمنان بعد از استماع اذان بنماز برمیخواستند یهود بطریق استهزاء با یکدیگر میگفتند که قاموا
لا قاموا صلّوا لا صلّوا رکعوا لا رکعوا و میخندیدند و در طبری آورده که ترسایی بود در مدینه هرگاه که مؤذن
گفتی اشهد ان محمدا رسول الله او گفتی سوخته باد دروغ گوی شبی خادم وی آتش بخانه وی درآورد و ترسا با اهل و عیال خود در
خواب بود و شراره از آن آتش جست و آنخانه را با جماعتی که در وی بودند تمام بسوخت این استهزا از ایشان با اذان
آنست که ایشان گروهی اند که تعقل نمیکنند که در این استهزاء چه عقوبت با ایشان خواهد رسید آورده‌اند که ابو یاسر بن اخطب
و رافع بن ابی رافع با نفری از یهود از حضرت رسالت صلعم پرسیدند که تو از پیغمبران کدام ایمان داری حضرت فرمود که ایمان
دارم بخدای تعالی و آنچه بما فرستاده است که مَا أُنزِلَ إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَقَ تا آخر آیه چون نام عیسی بشنودند ایشان
انکار نبوت وی کردند و گفتند بخدای که ندیدیم دینی بدتر از دین شما و نه از اهل دینی کم بهره‌تر در دنیا و آخرت از شما آیه

ک

که قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ هَلْ تَنقِمُونَ مِنَّا إِلاَّ أَنْ آمَنَّا بِاللّهِ وَمَا أُنزِلَ مِن قَبْلُ وَأَنَّ أَكْثَرَكُمْ

الینا وما انزل

فَاسِقُونَ بگو ای اهل کتاب مراد یهودند آیا عیب میکنید از ما و انکار میکنید یعنی عیب و انکار نمیکنید مگر آنرا که ما ایمان
آورده‌ایم بخدای و آنچه بما فرستاده و آنچه پیش از ما چون توریة و انجیل و سایر کتب و بدرستی که برای آنکه بیشتر شما فاسقانند
قُلْ هَلْ أُنَبِّئُكُم بِشَرٍّ مِّن ذَلِكَ مَثُوبَةً عِندَ اللّهِ مَن لَّعَنَهُ اللّهُ وَغَضِبَ عَلَيْهِ وَجَعَلَ مِنْهُمُ الْقِرَدَةَ
وَالْخَنَازِيرَ وَعَبَدَ الطَّاغُوتَ أُوْلَئِكَ شَرٌّ مَّكَانًا وَأَضَلُّ عَن سَوَاء السَّبِيلِ بگو آیا خبر دهم شما را به بدتر
از آنچه گفتید که دین شما بدتر ادیان است و اهل این دین کم بهره‌تر یعنی شما را آگاه کنم و خبر دهم از دین قومی که بدترند
از جهت جزای که ثابت است ایشان را نزد خدای تعالی پس بیان میکند که آن بدتر کیست آنکه لعنت کرد خدای او را و خشم
گرفت بر او و آن یهودند که خدای تعالی ایشان را از رحمت دور ساخته و معرض غضب خود در آورده و ساخت از ایشان
بوزینگان یعنی مسخ کرد ایشان را بدان صورة چنانچه اصحاب سبت را و خوکان چنانچه منکران عیسی علیه السلم را و آنکس که پرستید
طاغوت را او گوساله است یا کعب بن الاشرف یا آنرا که در معصیت فرمان برداری او کرده‌اند آن ملعونان بدترند از جهت
منزل خود در قیامت یعنی بازگشت ایشان به بدترین مکانی باشد و گمراه‌ترند از میانه راستی راه وَإِذَا جَآؤُوكُمْ قَالُواْ
آمَنَّا وَقَد دَّخَلُواْ بِالْكُفْرِ وَهُمْ قَدْ خَرَجُواْ بِهِ وَاللّهُ أَعْلَمُ بِمَا كَانُواْ يَكْتُمُونَ پس چون بیایند بشما منافقان یهود
یا عامه اهل نفاق گویند ایمان داریم بشما و حال آنکه در می‌آیند بکفر و ایشان بیرون میروند بکفر یعنی کفر با ایشانست در وقت
دخول و خروج و خدای تعالی داناست بآنچه هستند که می پوشند از کفر و نفاق و گفته مسلمانان وَتَرَى كَثِيرًا
مِّنْهُمْ يُسَارِعُونَ فِي الإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَأَكْلِهِمُ السُّحْتَ لَبِئْسَ مَا كَانُواْ يَعْمَلُونَ و می بینی تو بسیاری از یهود
یا منافقان که شتاب میکنند در تحصیل حرام یا در گفتن دروغ و در ظلم و تجاوز از حد یا در خوردن ایشان رشوة را یا ربوا را آینه
بد چیزیست که ایشان میکنند لَوْلاَ يَنْهَاهُمُ الرَّبَّانِيُّونَ وَالأَحْبَارُ عَن قَوْلِهِمُ الإِثْمَ وَأَكْلِهِمُ السُّحْتَ
لَبِئْسَ مَا كَانُواْ يَصْنَعُونَ چرا باز نمیدارند ایشان را علماء ربانی و زاهدان از گفتن ایشان دروغ را و خوردن ایشان
ربوا را بد چیزیست که ایشان میسازند و نهی و منع ایشان نمی‌پردازند آورده‌اند که پیش از هجرت پیغمبر صلعم بمدینه یهود را مال بسیار
بود و در وسعت عیش و رفاهیت میگذرانیدند چون آنحضرت به یثرب هجرت فرمود و ایشان انکار و عناد پیش آمدند حق
تعالی برکت از مال ایشان برداشت و اسباب معیشت ایشان نقصان پذیرفت زبان بنجاس یهود و بکشودند چنانچه حق تعالی
خبر میدهد که وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُواْ بِمَا قَالُواْ بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنفِقُ كَيْفَ
يَشَاء وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِّنْهُم مَّا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا وَأَلْقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاء
إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ كُلَّمَا أَوْقَدُواْ نَارًا لِّلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللّهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الأَرْضِ فَسَادًا وَاللّهُ لاَ يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ
و گفتند جهودان دست خدای بسته است این عبارت کنایه از بخل است یعنی چیزی بما نمیدهد و روزی بر ما تنگ میسازد
بسته باد دستهای ایشان از خیر و رانده شده‌اند از رحمت الهی بآنچه گفتند بنابر این تفسیر آورده که آنچه واقع شده
در عصرها از اعجاز قرآنی آنست که متغلبی بود از یهود که او را سعد الدوله می گفتند و او شقی‌ترین مردم آن زمان بود چون این آیه شنید
اتفاقا در بغداد واقع شد و فرود آمد در مدرسه مستنصریه مصحفی در آنجا بود که بسیار زیبا نوشته بودند در زمان پیش و کسی
قادر نبود در آن زمان که آنچنان نویسد آن مصحف را حاضر کرد و گفت این آیه را بمن بنمایید یعنی وَغُلَّتْ أَيْدِيهِمْ بِمَا قَالُوا

پس چون با وی نمودند فی الحال از آنجا تراشید و محو کرد و هیچ نگذاشت که سلطان ربان بر وی غضب کرد و فرستاد که غل در دستهاش
نهادند و بر وی نمودند و او و چون چشم سلطان بر وی افتاد امر کرد و کشتن او و او را با قبح وجهی کشتند حق سبحانه و تعالی رد بر ایشان
بر یهود و گفته ید الله مبسوطة است یعنی عطای او وافر و کرم او وافی است ید صفت است مر خدای را از صفات ذاتی او و چون جمع و
بصیر و وجه و ما را در آن جز ایمان و تسلیم چاره نیست و در کیفیت آن دخل نمودن روا نباشد در بنا بیع آورده که این از متشابهات است
و تشبیه را بظاهر تفسیر نشاید کردن بلکه معنی وی را موافق محکم او باید نمود چنانچه درین محل این سخن دلالت بر غایت جود میکند چه بالعموم
در اعطا بید واحد واقع می باشد آنجا که عطا را بیدین نسبت میدهد دلیلست بر آنکه عطای او اکثرست از حد حصا و اگر مراد بیدین نعمت
باشد وجه تثنیه او نعمت دنیا و آخرت باشد یا نعمت ظاهره و باطنه روزی میدهد چنانچه میخواهد بر وفق مشیت و مقتضای
حکمت و زیاده میکرداند بسیاری را از یهود آنچه فرو می آید بتو از پروردگار تو یعنی قرآن از نادانی و کفر یعنی ایشان طاغی
و کافر اند و با آنکه قرآن سبب رفع کفر و طغیانست باستماع آن ایشان را این دو صفت زیاده می شود چنانچه از تناول غذای
که صالح است مر اصحاء را اما مریض را مرض او روی بزیادتی مینهد بآن غذا و افکنده ایم در میان طوایف چون قریظه و نضیر دشمنی
و خصومت تا روز قیامت که قلوب ایشان موافق و اقوال ایشان مطابق نباشد هرگاه که برافروختند آتشی برای حرب
کردن با رسول الله صلعم فرو نشانید آن آتش را خدای تعالی یا آنکه منازعتی در میان ایشان افکند که بدیگری مشغول شدند و رد آن جنگ
و می شتابند در زمین برای تباه کاری که فتنه انگیزند و خدای تعالی دوست ندارد تباه کاران را و لو ان اهل الكتاب
امنوا واتقوا الكفر لكفرنا عنهم سيئاتهم ولادخلناهم جنات النعيم و اگر چنانچه اهل کتاب ایمان آوردندی بمحمد
و پرهیز کردندی از معاصی یا از یهودیت و نصرانیت هر آینه ما درگذرانیدیم از ایشان گناهان ایشان را و در می آوردیم ایشان را
یعنی حکم میکردیم بدخول ایشان در بهشتها با ناز و نعمت ولو انهم اقاموا التورية والانجيل وما انزل
اليهم من ربهم لاكلوا من فوقهم ومن تحت ارجلهم منهم امة مقتصدة وكثير منهم ساء
ما يعملون و اگر ایشان بپای داشتندی احکام توریة و انجیل را یعنی بدان عمل کردندی و اقامت کردندی آنرا که فرو آمده
بدیشان از پروردگار ایشان که قرآنست هر آینه بخوردندی روزی از زبر سر خویش و از زیر پای خویش این کنایه از وسعت
رزق است یعنی روزی بر ایشان فراخ شدی بباریدن باران و رستن گیاه یا میوه ایشان چندان شدی که از زبر بر بچیدندی
و از زیر پای میسر شدی از بسیاری که بر زمین ریخته بودی از جهود ان گروهی اند راست رو و در است کار یعنی
آنها که بحضرت رسالت صلعم ایمان آوردند و بسیاری از ایشان بدست اعمالی که ایشان میکنند که اقامت بر کفرست و انکار پیغمبر
و قرآن يا ايها الرسول بلغ ما انزل اليك من ربك وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله
يعصمك من الناس ان الله لا يهدي القوم الكافرين عیاشی در تفسیر خود از ابن عباس و جابر عبد الله انصاری
رضوان الله علیهم نقل میکند که ایشان گفتند حق سبحانه و تعالی امر فرمود پیغمبر خود را صلعم که امیر المؤمنین را بخلافت و امامت
نصب کند و اخبار کند مردم را بولایت و امامت او آنحضرت را دغدغه بخاطر مبارک خطور میکرد که مردم زبان طعن خواهند
کشود که ملاحظه ابن عم خود میکند و میخواهد که مناصب همه پیش ایشان باشد حق سبحانه و تعالی این آیه را فرستاد و این معنیه سید
ابو محمد باسناد خود از ابن عمیر در شواهد التنزيل آورده و ابو اسحق احمد بن محمد بن ابراهیم الثعلبی در تفسیر خود نقل میکند از ابن عباس
که این آیه در شان امیر المؤمنین ع نازل شد و از ابی جعفر محمد بن علی الباقر و ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیهم السلام اعلی

اصحاب

اصحاب روایت کرده اند که ایشان فرمودند که حق سبحانه و تعالی وحی فرستاد بحضرت پیغمبر صلعم که امیر المؤمنین را علیه السلام
نصب فرماید بخلافت بعد از وی آنحضرت خوف کرد که این بر شاق خواهد بود بر جماعتی از اصحاب او و غیر ایشان پس حق تعالی
این آیه فرستاد تا آنحضرت دلیر شود بر قیام بما مورٌ به و خوف از کسی نکند حضرت حق فرمود که ای فرستاده بحق برسان
بکافه خلایق تمام آنچه فرو می آید بتو از پروردگار تو از جمله ولایت و امامت علی است ع و اگر چنین نکردی و آنرا نرسانیدی
پس تبلیغ نکرده رسالتهای او را از برای آنکه کتمان بعضی ضایع میکند آنرا که رسانیده چنانچه ترک بعضی از ارکان نماز مبطل نمازست
و خدای تعالی نگاه میدارد ترا از شر مردمان و از آن باک مدار که کسی را اقتل بر تو دست نخواهد بود و بدرستی که خدای تعالی راه نماید
کافران را از تسلط بر تو و نه نافرمانبرداران آزار و آمده است که آنحضرت را شبها حراست و پاسبانی میکردند و چون این آیه نازل شد
سر مبارک از قبه که از ادیم ساخته بودند بیرون کرد و فرمود که ای مردمان بازگردید که خدای تعالی مرا نگاه داشت
در کشف الغمه آورده که بعد از نزول این آیه زید بن ارقم روایت کند که رسول الله صلعم وقتی که بازگشته بود از حجة الوداع نزول
اجلال فرمود بغدیر جحفه و غدیر خم هم گویند که واقعست میان مکه معظمه و طیبه طیبه مدینه و فرمود تا آن محل را از خار شوک و خارها
ساختند و منبری قایم کردند و ندای صلوة جامعه در دادند و ما بیرون رفتیم بجانب رسول الله صلعم و روزی بغایت
گرم بود چنانچه هر که ردایی که داشت بواسطه شدت گرما در زیر پای انداخته می نشست چون مردم جمع شدند آنحضرت با ایشان
نماز گذارد و بعد از انصراف از نماز فرمود الحمد لله نحمده ونستعينه ونعوذ بالله من شرور انفسنا ومن
سيئات اعمالنا الذي لا هادي لمن اضل ولا مضل لمن هدى واشهد ان لا اله الا الله
واشهد ان محمدا عبده ورسوله اما بعد ای معشر مردمان نخواهد بود نبی را عمر مگر نصف عمر آنکه پیش از وی بوده و
حال آنکه عیسی پیغمبر در میان قوم خود چهل سال لبث کرد و من در بیستم سال از نبوت دین را قایم ساختم و کامل گردانیدم
و لا بد که از شما جدا خواهم شد و من و شما هر دو پرسیده خواهیم شد یعنی فردا در قیامت از من خواهند پرسید که تبلیغ رسالت
را چگونه کردی و از شما خواهند پرسید که محمد در میان شما بچه کیفیت زندگانی کرد شما در جواب چه خواهید گفت همه بر پای
خواستند و گفتند یا رسول الله در جواب خواهیم گفت و گواهی دهیم که تو عبد و رسول وی و آنچه حق او رسالت و امانت
بود بتقدیم رسانیدی و هرچه شرط ارشاد و نصیحت بود بجای آوردی و امر او را بر جای نشاندی و قیام بعبادت او نمودی
تا وقتی که مقرر بود حق سبحانه و تعالی ترا جزای خیر دهاد و بعد از آن فرمود که آیا نیستید شما که گواهی میدهید بآنکه معبودی نیست
غیر معبود بسزا که بی شریک و بی همتاست و محمد رسول و بنده اوست و آنکه بهشت و دوزخ و بعث بعد از موت همه حق است
و ایمان بهمه کتب او دارید همه گفتند بلی یا رسول الله آنحضرت فرمود که من گواهی میدهم که درین قول صادقید و باز فرمود
که بشنید بدانید و آگاه باشید که چون من پیشتر از شما باشم بر حوض از برای آب و ساحت آن از جهت شما و شما با من آن
خواهید که وارد گردید بر من شما را بر حوض پس در حالت اقامت از شما خواهم پرسید که با ثقلین که در میان شما گذاشته بودم
چگونه زندگانی کردید یا گوید که گفتند ما ندانستیم که ثقلین عبارت از چیست یکی از مهاجرین از آن میان برخاسته گفت یا رسول الله
پدر و مادرم فدای تو باد ثقلین چه چیز است فرمود که دو چیزست که بزرگتر آن کتاب الله است که او سببی است که یکطرف
آن بید قدرت خدای عز و جل است و یکطرف دیگر بدست شماست پس متمسک شوید بآن و چنگ در وی زنید تا نلغزید و گمراه نگردید
و دیگر چیکتر آن عترة من از زنهار تمشید ایشان را و باکین و قهر با ایشان سلوک مکنید که من درخواسته ام از دانای نهان آشکار

باکمه وارد کرداند شما را بر من کنار حوض و از این اعطا فرموده و پس قهر کنند ایشان قهر کننده من است و فرو گذارند ایشان
فرو گذارنده من و دوست ایشان دوست منست و دشمن ایشان دشمن من و سه نوبت این را اعاده فرمود و گفت باید
که هیچ امتی هلاک نشده دنیا با هوای نفس خود اختیار کرد و غلبه کرد بر عمر خود و تا تقبل نیارد کسی را که در میان ایشان بعدل و راستی
سلوک میکرد یعنی این امور سبب هلاکت امت پس پیرامون آن نباید گشت و در چهارم دست امیر المؤمنین را
گرفته بالا برد و فرمود که هر که من مولای اویم این علی مولای اوست بار خدایا دوست دار هر که او را دوست دارد و دشمن
دار هر که او را دشمن دارد و در روایت دیگر آورده و هم در کشف الغمه که یاری کن هر که او را یاری کند و فرو گذار هر که او را
فرو گذارد و بعد از آن از منبر فرود آمده نماز ظهر بجماعت گذارد و صحیح این قول است که این خطب و مواعظ پیش از نماز پیشین بود
بر نیم ساعت انگاه فرمود که خیمه در برابر خیمه آنحضرت زدند و امیر المؤمنین ع آنجا بنشیند و مسلمانان فوج فوج و گروه گروه
بروند و آنحضرت را تهنیت و مبارک باد بگویند دوازده هزار کس آنجا حاضر بودند دران روز و بر وی سلام کنند و او را امیر المؤمنین
بخوانند پس چنین کردند بعد از آن بعضی از ازواج خود و دیگر زنان را باین امر فرمود ایشان امتثالا لامر الرسول چنین کردند
عمر برخواسته اظهار سرور کامل بود و گفت گوارا و مبارک باد ترا ای علی امداد کردی مولای من و مولای هر مؤمن و مؤمنه
و حسان بن ثابت اذن یافته ابیاتی چند درین باب گفت از آنجمله یکی اینست فقال له قم یا علی فانّنی رضیتک
من بعدی اماماً وهادیاً از قول پیغمبر صلعم میگوید که آنحضرت فرمود که برخیز ای علی و باین امر قیام نمای که من راضیم
ترا بعد از من که امام و هادی خلایق باشی این کلام نص جلی است از آنحضرت بر امامت و خلافت امیر المؤمنین بعد از وی
بلا فصل و اقامت حجج باهره است بر کسی که درین امر نزاع دارد و منکران جزای انکار خواهند یافت در روزی که عذر
فایده نکند قل یا اهل الکتاب لستم علی شیء حتی تقیموا التوریة والانجیل وما انزل الیکم من ربکم
ولیزیدن کثیراً منهم ما انزل الیک من ربک طغیاناً وکفراً فلا تأس علی القوم الکافرین
بگو ای اهل کتاب نیستید شما بر چیزی از دین و دیانت تا وقتی که اقامت کنید حکم توریة و انجیل را یعنی آنچه اصول دینست
ازان و قیام نمائید آن امر را که در هر دو کتاب فرموده و آن ایمان آوردنست بمحمد صلعم و تا زمانی که بجای دارید اوامر و
نواهی او را که فرستاده میشود بر شما از پروردگار شما یعنی قرآن و زیاده میکند بسیاری از یهود و ترسا آنچه منزل میشود
بتو از پروردگار تو یعنی باستماع قرآن می افزاید ایشان را ابداً ... پس اندوهناک مباش بر زیادتی کفر و طغیان گروه
کافران ان الذین آمنوا والذین هادوا والصابئون والنصاری من آمن بالله والیوم
الآخر وعمل صالحاً فلا خوف علیهم ولا هم یحزنون بدرستی آنها که ایمان آوردند بزبان و آنها
که دین یهود گرفتند و صابیان و ترسایان همچنین کسی که ایمان آورد از ایشان بدل صافی و نیت خالص بخدای و بروز
بازپسین و بکند عمل پسندیده پس هیچ ترسی نبود بر ایشان از هجوم عقاب و نباشند ایشان که اندوهگین باشند از فوت
ثواب لقد اخذنا میثاق بنی اسرائیل وارسلنا الیهم رسلاً کلما جاءهم رسول بما لا تهوی
انفسهم فریقاً کذبوا وفریقاً یقتلون هر آینه ما که فراگرفتیم بزبان انبیا پیمان بنی اسرائیل را در توحید
و ایمان بمحمد صلعم و فرستادیم بسوی ایشان پیغمبران اول موسی و آخر عیسی ع هر گاه که آمد بدیشان رسولی بآنچه نخواست
و دوست نداشت نفسهای ایشان از تکالیف شرعیه گروهی را تکذیب کردند چون عیسی و محمد صلوات الله علیهما و گروهی را

بودند

بودند که میکشتند چون زکریا و یحیی و شعیا علیهم السلام وحسبوا الا تکون فتنة فعموا وصموا ثم تاب الله علیهم
ثم عموا وصموا کثیر منهم والله بصیر بما یعملون و می پنداشتند بنی اسرائیل که نباشد بلای و محنتی ایشان را
بقتل و تکذیب انبیا پس کور شدند ایشان از دیدن راه حق و کر شدند از استماع سخن راست بعد از موسی پس
عرض کرد خدای تعالی توبه را بر ایشان ببعث عیسی ع یعنی بازگشت بر ایشان برحمت بعد از توبه ایشان پس دیگر بار کور و کر شدند
بسیاری از ایشان با انکار محمد صلی الله علیه و آله و خدای بیناست بآنچه ایشان می کنند و مناسب آن جزا بدیشان خواهد رسید
لقد کفر الذین قالوا ان الله هو المسیح ابن مریم وقال المسیح یا بنی اسرائیل اعبدوا الله ربی
وربکم انه من یشرک بالله فقد حرم الله علیه الجنة ومأواه النار وما للظالمین من انصار بدرستی
که کافر شدند آنانکه از روی جهالت و بی بصیرتی گفتند بدرستی که خدای تعالی او پسر مریم است و گفت مسیح که ای بنی
اسرائیل بپرستید خدا را که پروردگار من و آفریدگار شماست یعنی من بنده ام مخلوق و مربوب مثل شما پس پرستیدن خالق
باید نه مخلوق را و عبادت رب را شاید نه مربوب را بدرستی که هر که شرک آرد بخدای تعالی پس بدرستی که خدای حرام کرد بر وی بهشت
را و جای او دوزخ است و نیست ستمکاران را که وضع عبادت در غیر موضع او کرده اند هیچ یاری دهندگان در دفع
عذاب ایشان لقد کفر الذین قالوا ان الله ثالث ثلاثة وما من اله الا اله واحد وان لم ینتهوا
عما یقولون لیمسن الذین کفروا منهم عذاب الیم بدرستی که کافر شدند آنان از ترسایان که از فرط
نادانی گفتند که الله یکی از سه است معتقد مرقوسیه از نصاری آن بود که الوهیت مشترکست میان خدا و مریم و عیسی
و هر یک ازیشان اله اند و خدای یکی ازین سه است و نیز گویند زعم ایشان آنست که اب یک خداست و ابن یکی و روح یکی
و کل مجموع یکی و این معلوم البطلان است بالبدیهه زیرا که سه چگونه یکی باشد و یکی چون سه باشد پس لاجرم حق تعالی
رد میفرماید مقال ایشان را که و حال آنکه نیست در وجود ذاتی واجب مستحق عبادت مگر خدای یگانه که موصوفست بوحدانیت و متعال
از توهم شرکت و اگر باز نایستند این قوم از آنچه میگویند و بتوحید قائل نشوند هر آینه برسد آنان را که کافر شدند از ترسایان
عذابی که الم او دایم بود افلا یتوبون الی الله ویستغفرونه والله غفور رحیم آیا رجوع نمیکنند بخدای
تعالی از قول تثلیث و آمرزش نمیخواهند از وی باعتقاد توحید استفهام بمعنی امر است یعنی امر کرد که توبه و استغفار کنند و خدای
آمرزگار است ایشان را مهربانست بر استغفار کنان درین آیه تحریض است بر استغفار و ترغیب بر توبه ما المسیح ابن
مریم الا رسول قد خلت من قبله الرسل وامه صدیقة کانا یأکلان الطعام انظر کیف
نبین لهم الآیات ثم انظر انی یؤفکون نیست مسیح پسر مریم که ایشان او را خدای میگویند مگر فرستاده از خدای تعالی
بدرستی که گذشته اند پیش از وی فرستادگان خدای تعالی و او را معجزات داده است چنانچه ایشان را نیز عطا کرده پس اگر مرده
بدم عیسی زنده شد عصا نیز در دست موسی اژدها گشت و آن عجیب تر است و اگر او بی پدر مخلوق شد آدم نیز بی پدر و مادر
موجود گشت و آن غریب تر است پس آیات انبیا ایشان را از عبودیت بیرون نمی برد و در الوهیت داخل نمیسازد و مادر او
یعنی مریم بسیار صدق بود یعنی تصدیق آیات ربانی می نمود کما قال الله تعالی وصدقت بکلمات ربها وکتبه
بودند پسر و مادر که طعام میخوردند و چون سایر آدمیان محتاج غذا بودند و با وجود احتیاج صفت ربوبیت بر ایشان
اطلاق نتوان کرد ببنگر که چگونه بیان میکنیم برای ایشان دلایل توحید را پس باز بنگر در حال ایشان که چگونه بر میگردانند ایشان را

من

و رأفت و پذیرفتن حق قُلْ أَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَاللَّهُ هُوَ السَّمِيعُ
الْعَلِيمُ بگو ترسایان را که آیا می پرستید دون خدای تعالی آن را که بذات خود مالک نیست برای شما زیان و نه سود یعنی عیسی
و آنکه تصرف آن نداشت که مثل خدای برساند زیانی از بلا و عنا یا عطا کند سودی از صحت و غنا و خدای تعالی که معبود حق است
اوست شنوای اقوال باطل شما و دانا بعقاید فاسده شما قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعُوا
أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَأَضَلُّوا كَثِيرًا وَضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ بگو ای اهل کتاب از یهود
و نصاری غلو منمائید در دین خود غلوی که ناحق باشد و مراد مبالغه یهود است در مذمت عیسی و افراط نصاری در مدح او و پیروی
مکنید هوای قومی را از اسلاف خود که بجهل گمراه شدند پیش از این یعنی قبل از بعثت حضرت پیغمبر صلعم و اغوا و گمراه ساختند
بسیاری را و ثابت بودند بر ضلالت و گمراهی خود و از طریق راست بعد از بعثت آنحضرت لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي
إِسْرَائِيلَ عَلَىٰ لِسَانِ دَاوُودَ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ذَٰلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ لعنت کرده شدند کافران
از فرزندان یعقوب یعنی جهودان بر زبان داود که اهل ایله را نفرین کرد و گفت اللهم العنهم آنگه گفت اللهم
البسهم اللعنة مثل الرداء ومثل المنطقة على الحقوين حق سبحانه و تعالی ایشان را مسخ کرده بوزینگان و بر
زبان عیسی نیز که گفت اللهم العنهم کما لعنت اصحاب السبت ایشان خوکان کرده شدند و ایشان پنجهزار کس
بودند که زنان و طفلان در میان ایشان نبودند این لعن مر ایشان را بسبب آن بود که نافرمانی کردند و بودند که از حد
در میگذشتند كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ بودند که نهی منکر نمیکردند بعضی مر بعضی
را از عمل زشت که میکردند بخدای که هر آینه بد چیزیست آنچه ایشان میکردند در این آیه تهدید عظیم است آنهارا که نهی منکر نمیکنند
آنچه توانند تَرَىٰ كَثِيرًا مِنْهُمْ يَتَوَلَّوْنَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَبِئْسَ مَا قَدَّمَتْ لَهُمْ أَنْفُسُهُمْ أَنْ
سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَفِي الْعَذَابِ هُمْ خَالِدُونَ می بینی بسیاری را از اهل کتاب که از غایت حقد و حسد بر مسلمانان
دوستی میکنند با کافران چون کعب بن اشرف که بعد از غزوه بدر بمکه رفت و مشرکان را بحرب مسلمانان تحریص کرد
هر آینه بد چیزیست که از پیش فرستاده است برای ایشان نفسهای ایشان و آن چه چیزیست آنکه خشم گرفت خدای تعالی بر ایشان
و ایشان جاوید باشند در عذاب وَلَوْ كَانُوا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالنَّبِيِّ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مَا اتَّخَذُوهُمْ
أَوْلِيَاءَ وَلَٰكِنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ فَاسِقُونَ و اگر باشند یهود که ایمان آرند بخدای و پیغمبر او و آنچه فرستاده
شده است بدان پیغمبر یعنی توریة هر آینه نگیرند مشرکان را بدوستی چه فرمان موسی علیه السلام و حکم توریة آنست که با کفار دوستی نکنند
و می شاید که مراد منافقان باشند یعنی اگر ایشان بمحمد صلعم ایمان داشتندی با اهل کفر دوستی نکردندی و لیکن بسیاری
از یهود یا منافقان از روی دشمنی خارج اند از دایره ایمان لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ
وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَىٰ ذَٰلِكَ بِأَنَّ
مِنْهُمْ قِسِّيسِينَ وَرُهْبَانًا وَأَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ هر آینه می یابی سخت ترین مردمان را از روی دشمنی مر گروهی
را که گرویده اند جهودان را و آنانکه شرک آورده اند یعنی بدترین دشمنی مر مؤمنان را جهودان و مشرکانند و بدین سبب در
مخالفت شما موافقت دارند و می یابی نزدیکترین مردمان از روی دوستی با مؤمنان آنان را که میگویند که ما ترسایانیم چه
دلهای ایشان نرم تر است از یهود و بدوستی مشرکان استظهاری نمی جویند آن قرب مودت بسبب آنست که بعضی

الجزء السابع

از ایشان دانایان است گویند و عابدان صومعه نشینان و بسبب آنکه گردنکشی نمیکنند از قبول حق ارباب تفسیر آورده اند
که مراد از آنها که قرب و مودت با مؤمنان داشته اند نجاشی و اصحاب او بوده چه از نصاری جمعی که در قتل مسلمانان و تخریب
بلاد و هدم مساجد میکوشیدند کم از یهود نبوده اند اما نصاری حبشه که قرآن از جعفر بن ابی طالب علیه السلام استماع کردند دلهای
ایشان بمسلمانان مایل شد و نجاشی بر نهانی ایشان ایمان آورد و بعضی بر آنند که جعفر چون از دیار حبشه مراجعت
نمود نجاشی هفتاد تن را از علمای مملکت خود بخدمت حضرت مصطفی صلعم فرستاد و چون ایشان بآستانه رسالت پناهی
رسیدند سوره یس بر ایشان خواند بسیار بگریستند و احکام اسلام قبول کردند با یکدیگر گفتند که قرآن چه شباهت
تمام دارد با آنچه بر عیسی علیه السلام نازل شده و مقصود از قائلان انا نصاری ایشانند وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنْزِلَ إِلَى
الرَّسُولِ تَرَىٰ أَعْيُنَهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاكْتُبْنَا
مَعَ الشَّاهِدِينَ و چون می شنوند این علما و عباد از جعفر طیار یا از سید مختار صلی الله علیه و آله الاطهار آنچه فرو
فرستاده است برسول می بینی چشمهای ایشان را که از رقت دلهای ایشان میریزد اشک را از آنچه شناختند
از سخن راست میگویند که ای پروردگار ما ایمان آوردیم بدین کلام و بدین پیغمبر پس بنویس ما را از گواهان که ادای
شهادت کرده اند بحقیت قرآن و نبوت محمد صلی الله علیه و آله یا ما را داخل امت محمد صلعم گردان که گواهان
انبیا اند روز قیامت در خبر است که یهود رفقای جعفر را علیه السلام سرزنش کردند که چرا ایمان آوردید بدینها
که ما را دعوت میکند و قبول نمیکنیم ما اهل حبشه با نجاشی گفتند که ایمان آوردیم بکسی که او را بدو حق سبحانه و تعالی خبر
میدهد که ایشان در جواب گفتند که وَمَا لَنَا لَا نُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَمَا جَاءَنَا مِنَ الْحَقِّ وَنَطْمَعُ أَنْ يُدْخِلَنَا
رَبُّنَا مَعَ الْقَوْمِ الصَّالِحِينَ و چیست ما را که ایمان نیاریم بخدای و آنچه بما آمد از حق تعالی یعنی کتاب و پیغمبر و حال
آنست که طمع میداریم که در آرد پروردگار ما را ببهشت با گروه صالحان که امت حضرت رسالت اند صلعم فَأَثَابَهُمُ اللَّهُ
بِمَا قَالُوا جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَٰلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ پس جزا داد
خدای تعالی ایشان را بآنچه گفتند از روی اخلاص و اعتقاد بوستانها که میرود از زیر درختان یا منازل آن جویها
جاویدان باشند در آن و اینست جزای نیکوکاران وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ
أَصْحَابُ الْجَحِيمِ و آنانکه کافر شدند و بدروغ داشتند آیتهای ما را آن گروه اصحاب دوزخ اند در اکثر تفاسیر آورده اند
که روزی حضرت رسالت صلعم برای اصحاب وصف قیامت میکرد و از اهوال آن روز شمه باز می نمود و از اهل البیت امیر المؤمنین علیه السلام
و ده تن از اصحاب که دوستان باشند مثل سلمان و مقداد و ابوذر و ابن مسعود رضوان الله علیهم و امثال ایشان در خانه عثمان
بن مظعون مجتمع شدند بر آن اتفاق کردند که در بقیه العمر روز بصیام و شب بقیام گذرانند و بر فرش خواب نکنند و گوشت
و چربی نخورند و گرد زنان نگردند و ترک دنیا کرده و گلیم پوشیده گرد عالم برآیند و برین اتفاق سوگند یاد کردند این خبر
بحضرت رسالت صلعم رسید با ایشان گفت که من مأمور نیستم بدانچه شما فکر کرده اید هر آینه مر نفس شما را بر شما حقیست
پس روزه دارید و افطار کنید و در شب قیام نمائید و خواب کنید که من بر میخیزم و خواب نیز میکنم و روزه میدارم
و افطار میکنم و گوشت و چربی میخورم و بزنان در می آیم فَمَنْ رَغِبَ عَنْ سُنَّتِي فَلَيْسَ مِنِّي این آیه نازل شد اما طبرسی
رحمه الله در تفسیر خود آورده که روایت از ابی عبدالله علیه السلام که این آیه در شأن امیر المؤمنین علیه السلام و بلال و عثمان بن مظعون است

نزول آیت و چنان بود که امیرالمؤمنین علی قسم یاد فرمود که شب خواب نکند هرگز مگر آنچه خدای تعالی خواهد آنحضرت مقید باشد تا
ساعت و بلال سوگند خورد که هرگز در روز افطار نکند یعنی صایم الدهر باشد و ابن مظعون سوگند یاد کرد که هرگز زن نخواهد
اما در کنز العرفان ده تن از صحابه ذکر کرده و امیرالمؤمنین را ذکر نکرده و اصح این قول است زیرا که عجب که از آنحضرت چیزی
بوقوع آید که از آن کفاره باید داد اگرچه ابن الله روایت کرده اند از آنحضرت والله اعلم و دیگر ذکر کرده در تفسیر
بعد ازین که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مردم را جمع کرد و خطبه خواند و فرمود که چه حالست این جماعت را که حرام
کرده اند بر خود زنان و بوی خوش و خواب و مشتهیات دنیا را من شما را امر نمیفرمایم که قسیس و رهبان باشید چه در دین من
ترک زنان و گوشت روا نیست و اتخاذ صوامع نیز ازین قبیل و سیاحت امت من صوم است و رهبانیت ایشان جهاد
خدا را بپرستید و شرک بوی میارید و حج و عمره بجای آرید و نماز گذارید و زکوة دهید و روزه ماه رمضان دارید و بآنچه
مامور شده اید مستقیم باشید چه آنکه پیش از شما بودند هلاک شدند بسبب تشدید که بر خود کار را تنگ میگرفتند
حق تعالی نیز بر ایشان تنگ میگرفت پس آن جماعت که صومعها اختیار میکنند و رهبانیت پیشه میکنند در دیارات
از بقایای ایشانند چه رهبانیت در اسلام نیست پس این آیه فرو آمد که يا أيها الذين آمنوا لا تحرموا طيبات
ما أحل الله لكم ولا تعتدوا إن الله لا يحب المعتدين ای گروه مؤمنان حرام مکنید بر خود چیزهای پاکیزه
و لذیذ را که خدای تعالی بر شما حلال کرده است و تجاوز مکنید از حد و آن آنست که آنچه حلال ساخت شما بر خود حرام مسازید در ستی (؟)
که خدای تعالی دوست نمیدارد آنها را که از حد در گذرانند فكلوا مما رزقكم الله حلالا طيبا واتقوا الله
الذي أنتم به مؤمنون و بخورید از آنچه خدای تعالی روزی داده است شما را در حالتی که حلال پاک باشد و بترسید در تحریم
ما أحل الله از آن خدای که شما بدو گرویده اید بعد از نزول این آیه گفتند یا رسول الله چه سازیم بسوگندها که خورده ایم آیه آمد که
لا يؤاخذكم الله باللغو في أيمانكم ولكن يؤاخذكم بما عقدتم الأيمان فكفارته
إطعام عشرة مساكين من أوسط ما تطعمون أهليكم أو كسوتهم أو تحرير رقبة فمن لم يجد
فصيام ثلاثة أيام ذلك كفارة أيمانكم إذا حلفتم واحفظوا أيمانكم كذلك يبين الله
لكم آياته لعلكم تشكرون مؤاخذت نمیکند خدای تعالی شما را بلغو در سوگندان شما و لغو آنست که بی قصد بر زبان
گذرد ولیکن مؤاخذت میکند شما را بآنکه بر بندید سوگندها را و یمین معقود آنست که بزبان گوید و بدل قصد کند پس اگر چنین
سوگندی بشکنید پس کفاره شکستن او کفاره جامعه است میان تخییر در سه امر اول و ترتیب بعد از عجز از اول و اول
طعام دادن ده مسکین است هر یکی را مدی و مراد از مسکین کسی است که او را زکوة واجب توان داد از میانه آنچه اطعام میکنید
اهل خود را اوسط در نوع مراد است نه در قدر یا کفاره پوشش ده درویش است در قول اصح یک جامه کافی است
یا کفاره آزاد کردن بنده مؤمن است پس هر که نیابد ازین کفارات ثلث پس کفاره او روزه داشتن سه روز است
پی در پی این که مذکور شد کفاره سوگندان شماست چون سوگند خورید و بشکنید و نگهدارید سوگند خود را از شکستن یا نگاه
دارید و سوگند مخورید همچنین که کفاره و یمین را بیان میکند و روشن میگرداند خدای تعالی برای شما نشانهای شرع را تا شاید
که شما شکر کنید نعمت بیان و تبیین و تعلیم را يا أيها الذين آمنوا إنما الخمر والميسر والأنصاب والأزلام
رجس من عمل الشيطان فاجتنبوه لعلكم تفلحون مفسران برآنند که در باب خمر حق سبحانه و تعالی

بچهار

چهار آیه نازل کرده اند اول در مکه ومن ثمرات النخيل والأعناب تتخذون منه سكرا و دیگر قل
فيهما إثم كبير و دیگر يا أيها الذين آمنوا لا تقربوا الصلاة وأنتم سكارى و دیگر این آیه و اما در کنز
العرفان که در مذهب امامیه خمر دایم حرام بوده و مباح نبوده در هیچ شریعتی هرگز و امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمود
که اگر قطره از آن در چاهی افتد بجای او مناره بنا زده من بران بانگ نگویم و اگر قطره در دریای واقع شود و آن دریا
بخشکد و در آنجا گیاهی بروید من گوسفندان در آنجا نچرانم یعنی مباد که آن گیاه بخورند و مرا از آن گوشت باید خورد
پس این آیه آمد که ای گروه مؤمنان جز این نیست که خمر و همه مسکرات درین داخل اند و قمار و این نیز عام است نرد و شطرنج
و لعب و بیضه و غیر آن و بتانی که نصب کرده اند برای عبادت و حرام است نیز کسب بعمل آن و تیرهای قداح پلیدست
از وسوسه شیطان است و تزیین او پس اجتناب کنید ازین تا باشد که رستگار شوید برین اجتناب إنما
يريد الشيطان أن يوقع بينكم العداوة والبغضاء في الخمر والميسر ويصدكم عن ذكر الله
وعن الصلاة فهل أنتم منتهون جز این نیست که میخواهد شیطان که افکند در میان شما دشمنی و خصومت در خوردن
خمر و باختن قمار و باز دارد شما را از یاد کردن خدای تعالی و از گذاردن نماز پس آیا هستید شما باز ایستادگان استفهام
بمعنی امر است یعنی باز ایستید بعد از آنکه بر معایب این منکرات مطلع شدید در کنز العرفان آورده که درین آیه نه دلیلست
بر حرمت خمر و در تیسیر دلیل آورده اول خمر را با قمار قرین ساخته و قمار حرام است پس قرین وی نیز حرام باشد
دوم او را با بت پرستی در یک سلک کشیده و آن شر همه حرامهاست پس این نیز حرام بود و سیوم او را رجس گفت یعنی پلید
حرام است چهارم فرمود که این از عمل شیطانست و هرچه کار شیطان بود حرام بود و پنجم امر کرد که از وی برکناره شوید و
هرچه دور بودن از او فرض است حرام بود و ششم آنکه رستگاری را باجتناب آن منوط و متعلق ساخت و هرچه
رستگاری در اجتناب از او بود حرام است هفتم فرمود که سبب دشمنی و خصومتست و هرچه میان مسلمانان سبب عداوت
بود حرام است هشتم باز دارنده است از یاد خدای تعالی و هرچه بنده را از یاد حق تعالی باز دارد حرام است نهم سبب منع
از نماز است که حرام بود دهم فرمود که باز ایستید از آن یعنی ترک کنید و هرچه ترک آن فرض است حرام است روایت
میکند جابر بن عبدالله که پیغمبر صلعم فرمود لعنت کرده شده خمر و آشامنده و فشارنده و ساقی و فروشنده و خورنده
ثمن آن اعرابی برخاست و گفت یا رسول الله من تجارتی بآن میکردم و از فایده آن مرا مالی پیدا شده اگر آنرا در سبیل
طاعت سازم هیچ فایده و نفعی از آن باشد مرا آنحضرت فرمود که اگر تو تمام آنرا انفاق کنی بقوا او در جهاد و صرف
کنی که نزد خدای تعالی بقدر بال پشه اعتبار ندارد حق تعالی قبول نفرماید مگر پاک و طیب را پس این آیه قل لا يستوي الخبيث
والطيب نازل شد و از تهدید آن که در احادیث وارد شده عاقلان را همین کافیست که شارب خمر مانند بت پرست
است وأطيعوا الله وأطيعوا الرسول واحذروا فإن توليتم فاعلموا أنما على رسولنا البلاغ
المبين و فرمان برید خدا را در اجتناب از خمر و قمار و بزرگواری کنید رسول را آنچه امر و نهی کند و حذر کنید از مخالفت
خدا و رسول پس اگر اعراض کنید از امر و نهی پس بدانید که بر رسول ما نیست رسانیدنی است روشن پس چون حکم ما
بشما رسانید تولی و اعراض شما او را ضرر نکند آورده اند که چون آیه تحریم خمر نازل شد بعضی از صحابه گفتند که یا رسول الله
حال برادران ما که شاربان خمر بودند و حالا در مرگ چشیده اند چون باشد اما اصح آنست که در شان عثمان بن مظعون

ودر جماعت که از پیش گذشت این آیه نازل شد که لیس علی الذین آمنوا وعملوا الصالحات جناح فیما طعموا
ثم اتقوا وآمنوا اذا ما اتقوا وآمنوا وعملوا الصالحات ثم اتقوا واحسنوا والله یحب المحسنین نیست بر آنکه ایمان
آورده‌اند و عمل صالح کرده‌اند گناهی در تناول مباحات با اجتناب از محرمات و بر قول او یعنی نیست گناه پیش از اطلاع بر حرمت
خمر از ارتکاب آن بوده‌اند چون پرهیز کنند از شرک و ثبات ورزند بر ایمان و کنند کارهای پسندیده و پس پرهیز فرمایند از محرمات
و ایمان آورند بتحریم آن پس ثابت و مستمر باشند بر تقوی و کارهای نیکو یا احسان ورزند و نیز تکرار اتقا یا باعتبار اوقات
ثلثه باشد از ماضی و حال و استقبال یا باعتبار احوال ثلث اول باعتبار حال او باشد با نفس دوم باعتبار حال او با مردم سیوم
باعتبار حال او با حق تعالی یا باعتبار مراتب ثلث باشد از مبدا و وسط و منتهی و در آخر بدل ایمان با حسان اشارتست بقول پیغمبر صلعم
در تفسیر احسان که الاحسان ان تعبد الله کانک تراه فان لم تکن تراه فانه یراک و خدای تعالی دوست میدارد
محسنان و نیکوکاران را و در کنز العرفان آورده که مرویست که قدامة بن مظعون شراب خورد در زمان عمر و او خواست که اجرای
حد کند بر وی قدامه گفت که بر من حد واجب نیست و این آیه را بر خواند عمر از و دست بداشت این خبر بامیر المؤمنین علیه السلام رسید نزد او
بمسجد و عمر آنجا بود گفت چرا ترک کردی بر قدامه گفت این آیه را بر من خواند امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که قدامه از اهل این آیه نیست
چه مرتکب حرام شدن و اهل ایمان بموجب آیه حرام را حلال نمیدانند پس او را باز گردان و توبه اش ده با آنچه گفته پس اگر توبه کرد
اجرای حد بر وی بکن و اگر توبه نکرد او را بقتل آر که او از ملت اسلام خارج است این خبر بقدامه رسید آمد و اظهار توبه کرد آورده‌اند
که در عام حدیبیه جانوران شکاری در لشکرگاه مسلمانان غلبه کرده بمیان رخت و بار ایشان در می آمدند و چون ایشان
بعمره احرام بسته بودند از جهت شکار تسالم شدند حق سبحانه و تعالی این آیه فرستاد که یا ایها الذین آمنوا لیبلونکم الله
بشیء من الصید تناله ایدیکم ورماحکم لیعلم الله من یخافه بالغیب فمن اعتدی بعد ذلک
فله عذاب الیم ای گروه گرویدگان هر آینه می آزماید خدای تعالی یعنی با شما معامله آزمایندگان میکند بچیزی از صید در وقت
احرام شما و چنان صیدی که میرسد بدان دستهای شما چون صغار صید و نیزهای شما چون کبار صید این ابتلا برای آنست
که تا تمیز کرده شود خدای یا بدانند دوستان او آنکس که از وی می ترسد در غیب یعنی در حالتی که منفرد است از مردم در حالتی
که غایب است از رؤیت پس هر که از حد در گذرد و شکار کند بعد از این ابتلا پس مر او راست عذابی دردناک یا ایها
الذین آمنوا لا تقتلوا الصید وانتم حرم ومن قتله منکم متعمدا فجزاء مثل ما قتل من النعم
یحکم به ذوا عدل منکم هدیا بالغ الکعبة او کفارة طعام مساکین او عدل ذلک صیاما
لیذوق وبال امره عفا الله عما سلف ومن عاد فینتقم الله منه والله عزیز ذو انتقام ای آنکسانی
که ایمان آورده‌اند مکشید شکاری را آنچه ماکول اللحم است مطلقا حرامست و غیر ماکول اللحم که بیند شیر و روباه و خرگوش
و سوسمار و یربوع و خارپشت نیز حرامست صید کردن آن و حال آنکه محرم باشید بحج یا عمره واجب یا نفل و هر که بکشد صیدی را
از شما بعمد و خطا و نسیان نیز و قتل بعمد در آیه بسبب نزول اوست در باب کسی که در احرام مرتکب صید عمدا شد و چنانچه آورده‌اند
که ابو الیسر در عام حدیبیه گورخری را به نیزه طعنه کرد و بکشت پس متعمدا اشاره بدوست پس بر و واجبست جزایی مانند آنچه
بکشته است از چهارپایان مثلا اشتر مرغ مثل او شتر است و خر وحشی مثل او گاو است و آهو مانند آن گوسفند است و آنچه
و آنچه میان ایشان مماثلت نیست پس اگر معین است جزاء آن واجب است آن معین والا پس قیمت است بر وجهی که در

کتب

کتب فقهیه مبین است حکم کند بدان جزاء دو خداوند عدل و دانش از اهل ملت شما و منقولست که صادقین علیهما السلام ذوا عدل خوانده‌اند و فرموده‌اند
که مراد بذوی العدل رسول الله است صلعم و بعد از آنحضرت اصحاب مناب او که امامت و مؤید این خواهد آمد یعنی ایشان حکم کنند
که مماثل آنچه کشته شده از نعم کدام می تواند بود در حالتی که آن جزاء قربانی باشد رساننده بکعبه اگر در احرام عمره بود ذبح کند
در حرم بفنای کعبه در حزوره و آن تصدق کند و اگر در احرام حج بوده بمنی ذبح نماید و آنجا تصدق کند یا بر وست کفاره
آن طعام که میدهد روزه داشتن یعنی هر گاه مثلا شترمرغی را در احرام کشت بر وست شتری چنانچه گذشت پس اگر عاجز است
تقویم کند شتر را و ثمن آن را گندم بخرد و شصت مسکین را اطعام کند هر مسکینی را نصف صاع پس اگر از طعام عاجز است روزه بدارد
از هر مسکینی یک روز و اگر گورخر کشته باشد بر وست ماده گاوی پس اگر عاجز است ثمن آن را گندم خریده سی مسکین را اطعام کند
و اگر از آن عاجز است از هر مسکینی یک روز روزه بدارد و اگر آهوی کشته پس بر وست گوسفندی و اگر از آن عاجز است ثمن
آن را گندم ستاده ده مسکین را اطعام کند و اگر عاجز باشد یک روز روزه است از هر مسکینی در گذشت و عفو کرد
خدای تعالی از آنچه گذشته است که محرم قتل صیدی کرده در جاهلیت یا از آنچه قبل از تحریم بوده و هر که باز گردد بمثل این
عمل پس خدای تعالی انتقام کشد از و و خدای تعالی غالبست در حکم خود خداوند انتقام است بر کسی که احتراز نمیکند از معصیت
احل لکم صید البحر وطعامه متاعا لکم وللسیارة وحرم علیکم صید البر ما دمتم حرما
واتقوا الله الذی الیه تحشرون حلال کرده شد مر شما را شکار دریا مراد از حیوان بحر آنست که ممکن نباشد
زیست او مگر در آب و در و تخم کند و زاید و آنچه از و حلال است ماهی است که او را فلس باشد لا غیر و طعام دریا یعنی حلال
کرده شد یعنی از ماهی آنچه نمک زده باشند و قدید کرده برای تمتع و انتفاع شما و برای کاروان شما که ترو تازه میکنند از ماهی
طری و تازه و مملوح قدید و حرام کرده شد بر شما شکار بیابان مادام که باشید شما احرام افکنان و آنچه محل بر صید کرده
بر محرم حرام است از روی خوردن و کشتن و اشاره و دلالت کردن و بستن و فروختن و خریدن و مالک آن شدن
و نگاه داشتن و بترسید از خدای که بسوی او جمع کرده خواهید شد از جهت پرسش حرام و حلال او در کتاب کشف الغمه و منهاج
الکرامه و در دیگر کتب این مضمون آورده‌اند که بعد از وفات امام رضا علیه الصلوة والسلام مأمون خواست که دختر دیگر خود را
ام الفضل بامام محمد جواد علیه السلام دهد و عباسیان مانع بودند که او کوچک است و در سن نه یا هشت است و فرق علم
کمال ندارد مصلحت نیست مأمون گفت چنین نیست ایشان اهل بیتی اند که میان کوچک و بزرگ ایشان فرق نیست در دانش
و فضل و کمال و اگر باور ندارید امتحان کنید مال بسیار جهة قاضی یحیی بن اکثم که عالم و قاضی وقت بود فرستادند و او را حاضر
کردند که از امام مسئله پرسد که او عاجز شود چون مجلس منعقد شد قاضی یحیی بن اکثم گفت با امام که اذن میدهی که از تو
چیزی بپرسم آنحضرت فرمود که سؤال از هر چه خواهی یحیی گفت که چه میگویی در باب محرم که بکشد صیدی را آنحضرت
فرمود که او را در حل کشت یا در حرم عالم بود محرم یا جاهل او را بعمد کشت یا بخطا این محرم حر بود یا عبد صغیر بود یا کبیر
در عمل رفتن بود یا بار کشتن این صید ذوات الطیر بود یا غیر ذوات الطیر از صغار صید بود یا از کبار صید محرم مصر بود
یا پشیمان قتل این صید در شب بود یا در روز محرم بعمره بود یا بحج قاضی متحیر شد و طلب مفر نمود و عجز او ظاهر گشت
نزد اهل مجلس آنگاه مأمون روی آورد و گفت اکنون دانستید صدق سخن مرا بعد از آنکه مردم رفتند از مجلس و خواص ماندند
مأمون التماس کرد که وجوه آن تفصیل بیان فرماید امام فرمود که هر گاه بکشت محرم صیدی را در حل و آن صید از کبار

ذوات الطیر باشد پس بره و گوسفندی لازم گردد و اگر کشتن او در حرم باشد جزای آنرا مضاعف سازد و اگر جوجه او را
در حل بکشد بره و بز لازم گردد که باز گرفته باشند از شیر و اگر او را در حرم کشته باشد پس بره و قیمت جوجه و اگر
از وحش بوده باشد از حمار آن پس گاو بقره و اگر اشتر مرغ باشد پس شتری و اگر آهو باشد پس گوسفندی
چنانچه بهمت ذکر یافت و اگر چیزی از اینها را در حرم کشته باشد پس جزای مضاعف که هدی باشد رسانند بکعبه اگر احرام
از برای حج بوده قربان کنند در منی و اگر از برای عمره بوده قربان کنند بفنای کعبه و این نیز مذکور شد و جزای صید بر عالم و جاهل
یکسانست و در عمد مراد آنست که گناه رفع میشود و در سبیل خطا از دو کفاره و خوبست و کفاره عبد بر سید او و بر صغیر کفاره
نیست و آن بر کبیر واجب است و از نادم و پشیمان عذاب آخرت ساقط میشود و واجب میگردد بر سفر عقاب آخرة و حالات
ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین زیاده از آنست که در تقریر زبان و تحریر بیان گنجد جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ
قِيَامًا لِلنَّاسِ وَالشَّهْرَ الْحَرَامَ وَالْهَدْيَ وَالْقَلَائِدَ ذَٰلِكَ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَنَّ اللَّهَ
بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ گردانید خدای تعالی کعبه را که بیت حرام و خانه محترم است سبب قوام امور مردمان در دین تا بواسطه آنکه
قیام حج و مناسک بدرستی در دنیا بجهت آنکه ایمنی از نهب و قتل از دست ضعفا در آسایش اند بسبب ایمنی و اغنیا بسبب تحصیل
فایده در راحت اند و بعضی گفته اند معنی این را که حیوة مردمان بکعبه است که اگر جمیع ... همه ترک حج کنند هلاک شوند و این مضمون را علی بن
ابراهیم رحمه الله از اهل البیت علیهم السلام نقل فرموده که ایشان فرموده اند که مادام که کعبه موجود است و مردم بحج میروند و
بریشان دست نمی یابد و هرگاه که منهدم شود و نعوذ بالله و مردم بحج قیام ننمایند البته هلاک شوند و دیگر گردانید ماه حرام
را نیز رابطه قوام مهمات مردم و آن چهار ماهست ذی القعده و ذی الحجه و محرم که اینها را سرد گویند و رجب که او را فرد
که در این ماهها ایمن اند از قتل و نهب و غارت و باصلاح احوال خود می پردازند و کار حج بر آن می سازند و گردانید قربانی
و ذوات القلائد را سبب قیام کارها که آنها از تعرض دزد و حرامی مامون و مصون اند و مساکین و محاویج از آن منتفع و محظوظ
آنچه گفته شد برای آنست تا بدانید که بتحقیق خدای تعالی میداند آنچه در آسمانهاست و آنچه در زمینهاست از جواهر و اجسام و اعراض کلیات
و جزئیات آن از آنست که وضع این احکام فرموده بجهت دفع مضار و جلب منافع و بدرستی که خدای تعالی بهمه چیزی داناست
پس آنچه مقرر میکند از حلال و از حرام از روی علم و حکمت است این تعمیم بعد از تخصیص است و مبالغه بعد از اطلاق و این از جنس اشتغالات است
در کلام اِعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ وَأَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ بدانید که خدای تعالی سخت عقوبت مرکسی را که ارتکاب
محارم او میکند و بدرستی که خدای آمرزگار است و مهربان بر کسی که از محرمات پرهیزد مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ
وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ نیست بر رسول مگر رسانیدن احکام بمکلفان تا ایشان را عذری نماند و خدای
تعالی میداند آنچه اظهار میکنید و آنچه پنهان می سازید از تصدیق و تکذیب و فعل و عزیمت قُلْ لَا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ
وَالطَّيِّبُ وَلَوْ أَعْجَبَكَ كَثْرَةُ الْخَبِيثِ فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ بگو ای محمد مساوی
نیست پلید و پاک این حکم عام است در نفی مساوات یعنی نیک و بد از اشخاص و اموال و اعمال و غیر آن و اگر چه بشگفت آرد
ترا ای سامع بسیار باشد که او را برکت نیست و حلال هر چند اندک باشد با برکت است زیرا که کثرت حرام در تحقیق قلت است
و لذت او در آخرت ذلت و نقد او ضایع است و صرف عمر در طلب او حیف پس بترسید از خدای تعالی در استحلال محرمات
ای خداوندان عقلهای صافی شاید که شما رستگار شوید آورده اند که بعضی از سؤالها از حضرت رسالت صلعم میکردند که مصلحت
ایشان

انّ اللّه یعلم

ایشان وران بود و سبب غضب آنحضرت شد گویند که مردی از بنی سهم برخواست که او را عبدالله بن حذافه میگفتند
و طعنی در نسب وی بود و گفت یا رسول الله پدر من کیست فرمود که حذافه بن قیس و دیگری برخواست و گفت یا رسول الله پدر من کجاست
فرمود که در آتش و ابن عباس نقل میکند که قومی بر سبیل استهزا از حضرت رسالت صلعم سؤالها میکردند کسی می پرسید که اشتر من کجا
باشد و ازین مقوله می پرسیدند حق تعالی آیه فرستاد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءَ إِنْ تُبْدَ لَكُمْ
تَسُؤْكُمْ وَإِنْ تَسْأَلُوا عَنْهَا حِينَ يُنَزَّلُ الْقُرْآنُ تُبْدَ لَكُمْ عَفَا اللَّهُ عَنْهَا وَاللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ ای کسانی که گرویده اید
مپرسید از چیزهایی که اگر ظاهر کرده شود بر شما خوب آن اندوهگین کرداند شما را و مپرسید از چیزهایی که اگر بپرسند از آن
در وقتی که فرود آید قرآن آشکارا کرده شود بر شما عفو کرد خدای تعالی از آن یعنی مپرسید از چیزها که خدای در گذرانیده از آنها
و بدان تکلیف نکرده بندگان را آورده اند که چون آیه فرضیت حج نازل شد سراقه بن مالک گفت آیا در هر سال فرض شد حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله ازو اعراض فرمود و او سه نوبت این سخن را اعاده کرد آنحضرت فرمود که لا و اگر گفتمی نعم هر سال واجب
شدی و شما را توانایی آن نبودی فَاتْرُكُونِي مَا تَرَكْتُكُمْ و این آیه نازل گشت که خدای تعالی در گذرانید و بدین سؤال
شما را مؤاخذه نساخت و خدای تعالی آمرزنده است که عفو میکند و بردبار است که بعقوبت تعجیل نمینماید قَدْ سَأَلَهَا قَوْمٌ مِنْ
قَبْلِكُمْ ثُمَّ أَصْبَحُوا بِهَا كَافِرِينَ بدرستی که پرسیدند از چیزها گروهی پیش از شما چون شود که طلب آن نمودند قوم
عیسی که طلب مایده کردند پس گشتند از کافران یعنی بعد از سهو و معجزه بدان کافر شدند و سبب نزول عقوبت شد در نسیان
نیکبختی آنست که از حال دیگران عبرت گیرد و بقول و فعل فضول اشتغال ننماید آورده اند که عمرو بن لحی بن قمعه بن خندف
که مالک مکه شد هفت قبیله بزرگ را از قبایل عرب که یکی قریش بودند بدین جاهلیت دعوت کرد و از دین اسمعیل علیه السلام منحرف
ساخت و بت پرستی ترغیب نمود و نصب اوثان کرد و تعیین بحایر و سوائب از پیش او بود و اصح روایات در آن باب
آنست که چون ناقه پنج بطن زادی و بطن آخرین نر بودی گوش او را بشکافتندی و از سواری و دوشیدن و بار کردن
و موی بریدن او منع کردندی و از هیچ آب و گیاه دور نساختندی و آنرا بحیره میگفتند و اگر شخصی را بیماری بودی
یا مسافری داشتی بجهت شفای آن بیمار و قدوم آن مسافر گفتی ناقتی هذه سائبة پس آن ناقه را سر دادی و در همه چیز حکم بحیره
داشتی و آنرا سائبه گفتندی و گوسفندی چون هفت بطن بزادی بطن هفتم او ملاحظه کردندی اگر انثی بودی می کشتند که از آن
ماست در میان رمه سر میدادندی و اگر ذکر بودی میگفتند که از آن خدایان ماست آنرا ذبح کردندی و اگر نر و ماده
بودی نر را نمی کشتند و میگفتند که وصلت اخاها یعنی انثی برادر خود پیوست و برادر را حکم او گرفته او را وصیله خواندندی
و فحلی که ده سال از او را آبستن ساختی میگفتند حمی ظهره پشت خود را حمایت کرد و دیگر سواری نمیکردند و از هیچ آب و گیاه
منع نمی نمودند و او را حام میگفتند و از زمان عمرو بن لحی تا زمان حضرت رسالت صلعم اهل قبایل بدین آیین بودند
و عیب ایشان آن بود که خدای تعالی بدین فرموده حق سبحانه و تعالی رد سخن ایشان کرد و این آیه آمد مَا جَعَلَ اللَّهُ
مِنْ بَحِيرَةٍ وَلَا سَائِبَةٍ وَلَا وَصِيلَةٍ وَلَا حَامٍ وَلَٰكِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ
وَأَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ تعیین کرده است خدای تعالی و امر نفرموده و مقرر نساخته هیچ چیز از ناقه گوش شکافته
و ناقه بچرا فرو گذاشته و نه شاتی که برادر پیوسته بود و نه حمایت کننده ظهر خود و لیکن آنها که کافر شدند مثل
عمرو بن لحی و اتباع او افترا میکنند و می بندند بر خدای دروغ را که تحریم اینها که میکنند بنسبت میکنند و بیشتر کافران نمیدانند

حلال و حرام را و در تحقیق آن عقل را کار نمی‌فرمایند بلکه تقلید گذشتگان را می‌پرورند وَاِذَا قِیْلَ لَهُمْ تَعَالَوْا اِلٰى مَا
اَنْزَلَ اللّٰهُ وَاِلَى الرَّسُوْلِ قَالُوْا حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَیْهِ اٰبَآءَنَا اَوَلَوْ كَانَ اٰبَآؤُهُمْ لَا یَعْلَمُوْنَ شَیْـًٔا وَّ
لَا یَهْتَدُوْنَ و چون گویند مر ایشان را که ای گمشدگان بیایید بآنچه خدای تعالی فرستاده است از حکم حلال و حرام و بآن
رسول که بیان کننده آن حکم است گویند بس است ما را آنچه یافته‌ایم پدران خود را بر آن یا تقلید می‌کنید و اگرچه باشند پدران
ایشان که نمیدانند چیزی را و نمی‌یابند راه را یعنی ایشان جاهل و گمراه بودند تقلید ایشان نافع نیست بلکه تقلید عالم و راه‌نمای دیگر که
عالم حقانی باشد اگر کسی تحقیق نکند و تقلید در فروع روا است اما در اصول استدلال باید بود یَا اَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا
عَلَیْكُمْ اَنْفُسَكُمْ لَا یَضُرُّكُمْ مَّنْ ضَلَّ اِذَا اهْتَدَیْتُمْ اِلَى اللّٰهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِیْعًا فَیُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ
تَعْمَلُوْنَ ای گروه گرویدگان بر شما باد بمحافظت نفسهای شما و التزام اصلاح آن زیانی نرساند شما را بیراهی آن کس که گمراه شد
چون شما راه یافته باشید و از جمله اهتدا آنست که نهی منکر کند بر حسب طاقت خود و بگوید که ضلال دیگری مر از آن ندارد اگر
توانایی دارد و مومن را چه ضرر از کفر کافر عاید خواهد شد این آیه وقتی فرود آمد که مومنان حسرت میخوردند بر کافران
و تمنای ایمان ایشان می‌بودند حق سبحانه و تعالی فرمود که شما را آگاه داریم که بر ایمان ثابت باشید که گمراهی کافران مومنان
مهتدی را ضرر نیست بسوی خداست بازگشت شما همه پس خبر خواهد داد شما را بآنچه بوده‌اید که عمل میکردید آورده‌اند که تمیم داری
و عدی بن بدی که از نصاری بودند بتجارت شام عازم شدند و مسلمانی بدیل نام که مولی عمرو عاص بن العاص بود با ایشان
همراه شد چون بولایت شام رسیدند بدیل بیمار شد آنچه با خود داشت از نقود و امتعه بر صحیفه ثبت کرد و در میان رخت
مخفی ساخت و مرض وی اشتداد یافته تمیم و عدی را وصیت نمود که ترکه او را باهل او رسانند ایشان بعد از وفات او رخت
را بجوز و تصرف در آوردند و انائی از نقره که بزر منقش ساخته بودند و سیصد مثقال نقره در آنجا بود از میان امتعه وی
برداشتند و باقی بمدینه آوردند و تسلیم اهل وی کردند و رثه در میان رخت آن صحیفه بدیل را که مشتمل بر تفصیل رخوت وی بود
یافتند چون آن اناء مذکور در آن میان یافت نشد رجوع بر تمیم و عدی کردند ایشان انکار نمودند و مرافعه بمجلس معلای
حضرت رسالت صلعم آوردند این آیه نازل شد که یَا اَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا شَهَادَةُ بَیْنِكُمْ اِذَا حَضَرَ اَحَدَكُمُ
الْمَوْتُ حِیْنَ الْوَصِیَّةِ اثْنَانِ ذَوَا عَدْلٍ مِّنْكُمْ اَوْ اٰخَرَانِ مِنْ غَیْرِكُمْ اِنْ اَنْتُمْ ضَرَبْتُمْ فِی الْاَرْضِ
فَاَصَابَتْكُمْ مُّصِیْبَةُ الْمَوْتِ تَحْبِسُوْنَهُمَا مِنْ بَعْدِ الصَّلٰوةِ فَیُقْسِمٰنِ بِاللّٰهِ اِنِ ارْتَبْتُمْ لَا نَشْتَرِیْ بِهٖ
ثَمَنًا وَّلَوْ كَانَ ذَا قُرْبٰى وَلَا نَكْتُمُ شَهَادَةَ اللّٰهِ اِنَّا اِذًا لَّمِنَ الْاٰثِمِیْنَ ای گروه گرویدگان بر شما است گواهی دادن
در میان شما چون حاضر شود یکی را از شما علامت مرگ پس باید که گواه شوند بهنگام وصیت دو تن خداوندان عدل و انصاف
از اقارب شما یا از مسلمانان یا دو تن دیگر از غیر شما یعنی از اهل ذمت و شهادت ذمی معتبر است در وصیت بحال عدم عدول اهل
اسلام وقتی که آنها در طریق خود عادل باشند چون شما سفر کنید در زمین و حکم سفر باغلبیت است چه سفر شرط نیست بر قول
اصح پس برسد بشما مرگ رسیدنی یعنی نزدیک شود بمرگ محصل سخن آنست که چون در سفر بمرگ مشرف شوید دو کس را
بر وصیت خود گواه گیرید از مسلمانان یا از غیر ایشان و چون در سفر گواه ضرورت باشد باز دارید آن دو تن را اگر غیر از
شما اند از پس نماز دیگر که هنگام تریف و وقت اجتماع مردم است پس سوگند خورند بخدای تعالی اگر شک دارید شما در
ایشان و مضمون سوگند این باشد که ما بدل نمیکنیم باین سوگند بها اندک که آن مال دنیاست یعنی برای طمع مال

سوگند

سوگند دروغ نمیخوریم و اگر مشهود له نیز خویش ما باشد که سوگند دروغ یاد نمیکنیم چه میل بخویشان اثم می‌باشد و نهان نمیسازیم
ایشان را گواهی که نزد ما است یعنی گواهی خدا را یعنی گواهی که خدای تعالی ما را باقامت آن فرموده در راستی که ما آن وقت که پوشیم
گواهی را هر آینه از بزه‌کاران باشیم پس حضرت رسالت صلی الله علیه و آله تمیم و عدی را بعد از نماز عصر نزدیک منبر سوگند داد که ما قصد مال بدیل نکرده‌ایم
و این سوگند براستی خورده‌ایم و تغیر ننموده‌ایم دست از ایشان باز داشتند بعد از آن آن انا که گم شده بود در دست ایشان یافتند
و میان ایشان و ورثه بدیل در آن باب مجادله از حد اطناب گذشت و ایشان میگفتند که ما این ظرف را از بدیل خریده بودیم اما
بسبب آنکه ما را بینه نبود و اقرار بکرده بودیم و انکار پیش آورده بودیم دیگر باره بمجلس اشرف حضرت سید عالم صلعم مرافعه نمودند
آیه آمد که فَاِنْ عُثِرَ عَلٰۤى اَنَّهُمَا اسْتَحَقَّاۤ اِثْمًا فَاٰخَرٰنِ یَقُوْمٰنِ مَقَامَهُمَا مِنَ الَّذِیْنَ اسْتَحَقَّ عَلَیْهِمُ
الْاَوْلَیٰنِ فَیُقْسِمٰنِ بِاللّٰهِ لَشَهَادَتُنَاۤ اَحَقُّ مِنْ شَهَادَتِهِمَا وَمَا اعْتَدَیْنَاۤ اِنَّاۤ اِذًا لَّمِنَ الظّٰلِمِیْنَ
پس اگر اطلاع یافته شد بر آنکه این دو گواه کسب کرده‌اند گناه را بسبب خیانت پس دو گواه دیگر بر خیزند بجای آن دو خائن
دو گواه احق و اولی‌اند بشهادت از آن دو بیگانه زیرا که خویشاوندند و شناساترند بحقیقت امر ایشان بگواهی قیام نمایند پس سوگند
خورند بخدای بمضمون آنکه گواهی ما سزاوارتر است و راست‌تر از گواهی آن دو تن که قبل از این گواهی داده‌اند و ما ستم نمیکنیم
و از حد در نمیگذریم در این گواهی براستی که ما آن هنگام که چنین کنیم باشیم از ستمکاران که باطل را در موضع حق نهاده باشیم
پس حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود تا عمرو عاص و مطلب بن ابی وداعه برخواستند و سوگند خوردند بخدای
بعد از صلوة عصر که این انا حق بدیل بوده و ایشان خیانت کرده‌اند و بعضی گویند که بسبب ردّ یمین بر ورثه آنست که ذوالیدان
که وصی بودند ادعای شراکردند از بدیل و ورثه منکر شراء شدند پس رد یمین متوجه شد بر نفی علم شراء او لی است
بعد از آن حضرت حکم فرمود تا انا را بورثه بدیل دادند و روایت است که تمیم داری چون مسلمان شد گفت صدق الله و رسوله
انا را من برداشته بودم پس از گناه بازگشت می‌نمود و استغفار میکرد و بعد از آن ذٰلِكَ اَدْنٰۤى اَنْ یَّاْتُوْا بِالشَّهَادَةِ عَلٰى
وَجْهِهَاۤ اَوْ یَخَافُوْۤا اَنْ تُرَدَّ اَیْمَانٌۢ بَعْدَ اَیْمَانِهِمْ وَاتَّقُوا اللّٰهَ وَاسْمَعُوْا وَاللّٰهُ لَا یَهْدِی الْقَوْمَ
الْفٰسِقِیْنَ این حکم که کردیم از رد یمین بشاهد نزدیکتر است بآنکه آیند گواهان بگواهی بر وجهی که حق است یا نزدیکتر است
بآنکه بترسند از آنکه رد کرده شود سوگند بر مدعیان بعد از آن سوگند که ایشان خورده‌اند و مدعی سوگند خورد و ایشان
بظهور خیانت و سوگند دروغ رسوا شوند و بترسید از خوردن سوگند دروغ و بشنوید امر خدا را بسمع اجابت
و خدای تعالی راه ننماید یعنی در خذلان گذارد و فاسقان را که خائنان و گواهان دروغ اند یَوْمَ یَجْمَعُ اللّٰهُ الرُّسُلَ
فَیَقُوْلُ مَاذَاۤ اُجِبْتُمْ قَالُوْا لَا عِلْمَ لَنَا اِنَّكَ اَنْتَ عَلَّامُ الْغُیُوْبِ یاد کنید روزی که خدای تعالی جمع کند
پیغمبران را پس گوید مر ایشان را که بچه اجابت کرده شدید یعنی قوم شما شما را و بچه چیز اجابت کردند وقتی که ایشان را
بتوحید دعوت کردند سوال برای توبیخ منکر انست یا جهت ادای شهادت بر مومنان گویند پیغمبران که هیچ علمی نیست
ما را در جنب علم تو یا هیچ دانشی نیست ما را بچیزی الا آنکه تو آگاه تر از ما میدانی براستی که تو دانندهٔ نهانهایی
پس تو میدانی که با ما چه ظاهر کردند بزبان و چه در دلها نهان داشتند چه چیز ما را اجابت نمودند و چه چیز
را انکار کردند اِذْ قَالَ اللّٰهُ یٰعِیْسَى ابْنَ مَرْیَمَ اذْكُرْ نِعْمَتِیْ عَلَیْكَ وَعَلٰى وَالِدَتِكَ اِذْ اَیَّدْتُّكَ بِرُوْحِ الْقُدُسِ
تُكَلِّمُ النَّاسَ فِی الْمَهْدِ وَكَهْلًا وَاِذْ عَلَّمْتُكَ الْكِتٰبَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرٰىةَ وَالْاِنْجِیْلَ وَاِذْ تَخْلُقُ مِنَ

الطین کهیئة الطیر باذنی فتنفخ فیها فتکون طیرا باذنی وتبرئ الاکمه والابرص باذنی
واذ تخرج الموتی باذنی واذ کففت بنی اسرائیل عنک اذ جئتهم بالبینات فقال الذین کفروا
منهم ان هذا الا سحر مبین یاد کن که چون گفت خدای تعالی عیسی پسر مریم را یاد کن نعمت مرا که افاضه کردیم بر تو
و بر مادرت که چون تقویت کردیم ترا بجبرئیل یا بکلامی که بدان احیای دین کردی یا احیای موتی و گفته‌اند روح القدس انجیل است
سخن میگویی با مردم در گهواره و آن معجز تو بود و سخن گویی در حال کهولت یعنی کلام تو در طفولیت و کهولت از روی فصاحت
و بلاغت یکسانست بدین آیه استدلال میکنند نزول عیسی را چه باتفاق بعضی علما قبل از سن کهولت باسمان رفته و در همان سن
نازل خواهد شد و در زمین بسن کهولت خواهد رسید و دیگر یاد کن ای عیسی که چون بیاموختیم ترا کتاب و خط و فهم خبرها و معانی
و حقایق توریة و انجیل و آنگاه که می سازی از گل مثل هیئتی مرغی مستور من پس میدمی در آن صورة از گل ساخته پس میشود مرغی بفرمان
من و از علت بیرون می آری کور مادرزاد را و چشم او روشن میکنی و پاک و معیب میسازی ابرص را بفرمان من و چون بیرون
می آری مردگان را از قبور ایشان از نو زنده میکنی بامر من و یاد کن که چون باز داشتیم بنی اسرائیل را یعنی جهودان را از تو که قصد قتل
تو داشتند وقتی که آمده بودی بدیشان بمعجزهای روشن از آنچه مذکور شد پس گفتند آنها که کافر شدند از بنی اسرائیل نیست این را
و احیا و سایر معجزات که عیسی می نماید مگر جادویی روشن یعنی بر هیچ کس مخفی نماند که این سحرست واذ اوحیت
الی الحواریین ان آمنوا بی وبرسولی قالوا آمنا واشهد باننا مسلمون و یاد کن ای محمد آنرا که الهام کردیم
حواریان را بر زبان پیغمبر خود که ایمان آرید بمن و بفرستاده من عیسی پس گفتند که ایمان آوردیم و تو گواه باش که ما گردن
نهاده‌ایم فرمان ترا اذ قال الحواریون یا عیسی ابن مریم هل یستطیع ربک ان ینزل علینا مائدة من
السماء قال اتقوا الله ان کنتم مؤمنین یاد کن آنرا که گفتند حواریان که خواص عیسی بودند ای عیسی پسر مریم هیچ
فرمان تو می برد یعنی اجابت میکند دعای ترا پروردگار تو تا دعا کنی آنرا که فرو فرستد بر ما خوانی از آسمان مائده خوانی
را میگویند که بر وی طعام باشد ایشان از عیسی خوانی طعام طلبیدند گفت عیسی که بترسید از خدای تعالی و مثل این سوالها مکنید
اگر هستید شما باور دارندگان مر کمال قدرت او را و صحت نبوت مرا قالوا نرید ان ناکل منها وتطمئن قلوبنا ونعلم
ان قد صدقتنا ونکون علیها من الشاهدین گفتند از روی تمهید و معذرت که ما در قدرت کاملهٔ تو شک نداریم
ولیکن میخواهیم که بخوریم طعامی از آن مائده و آرام گیرد دلهای ما بانضمام علم عیانی با ایمان بیانی یعنی شاهد باستدلال جمع
شود و بدانیم که تو راستی گفتی با ما در آنکه هرچه از خدای تعالی درخواهید شما ارزانی دارد و ما باشیم از گواهان وقتی که از ما گواهی
طلبی از ابن عباس رضوان الله علیهما منقولست که چون حواریان طلب مائده کردند عیسی فرمود که سی روز روزه بدارید آنگاه از
خدای تعالی بطلبید آنچه میخواهید حواریان سی روز روزه داشتند پس گفتند یا عیسی برای هر کاری که میکنیم مزد میدهند پس
از خدای تعالی درخواه تا ما را طعام دهد سلمان رضوان الله علیه نقل میکند که چون حواریان سوال مائده کردند عیسی پشمینه در پوشید
و دعا کرد و چنانچه حق تعالی میفرماید قال عیسی ابن مریم اللهم ربنا انزل علینا مائدة من السماء تکون
لنا عیدا لاولنا وآخرنا وآیة منک وارزقنا وانت خیر الرازقین گفت عیسی پسر مریم ای خداوند ما اللهم
کلمهٔ بزرگوارست آورده‌اند که معنا و نام از نامهای الهی در میم اللهم تعبیه کرده شده است و گویند که هر که گوید اللهم خدا را بهمه
نامها خوانده و لهذا عیسی بود وقتی که طلب مائده کرد حق سبحانه و تعالی را بدین کلمه خواند پس گفت ای پروردگار ما فرو فرست

برای

برای ما خوانی از آسمان که باشد آن خوان ما را عیدی یعنی وقت نزول آن عیدی باشد مر اهل زمان ما را و آنها که از پس ما
آیند یا اول ما و آخر ما از آن خوان بهره یابند و باشد آن خوان آیتی یعنی علامتی صادر از حضرت تو بر کمال قدرت تو و صحت
رسالت من و روزی کن ما را از آن خوان یا توفیق شکر بران و تو بهترین روزی دهندگانی قال الله انی منزلها
علیکم فمن یکفر بعد منکم فانی اعذبه عذابا لا اعذبه احدا من العالمین گفت خدای تعالی که ای عیسی
بجواب ایشان که من فرو فرستنده‌ام این خوان را بر شما یعنی جهت اجابت سوال شما پس هر که کافر شود بعد از نزول مائده از شما
پس من عذاب کنم او را عذابی که ... نکنم کسی را از عالمیان پس حق سبحانه و تعالی دو ابر فرستاد و سفره
سرخ در میان ایشان تا بزمین آمدند و سفره از میان ایشان پیش حواریان افتاد عیسی بگریه درآمد و گفت اللهم
اجعلنی من الشاکرین و دیگر فرمود خداوندا این خوان را رحمت گردان و عقوبت مگردان پس وضو ساخت
و نماز گذارد و بگریست و گفت بسم الله خیر الرازقین و مندیل از سر سفره برداشت خوانی بدید آمد از آسمان
و بر وی ماهی بریان که پوست و خار نداشت و روغن از وی میچکید و نزدیک سرش نمک بود و نزدیک دمش سرکه و بر حوالی
او انواع ترها مگر گندنا که نبود و پنج گرده بران خوان نهاده و بر یکی زیتون و بر یکی عسل و بر یکی روغن و بر چهارم پنیر و بر پنجم
قدید شمعون برخواست که یا روح الله این از طعام دنیاست یا از طعام آخرت عیسی فرمود که از هیچکدام نیست طعامی است
که حق سبحانه و تعالی بقدرت خود ایجاد فرموده پس گفت بخورید آنچه طلب کرده‌اید و شکر گویید تا نعمت زیاده شود گفتند
یا روح الله اگر درین آیتی دیگر بنمایی موجب ازدیاد یقین شود عیسی بدان ماهی بریان گفت که زنده شو بفرمان خدای
تعالی فی الحال ماهی بجنبش درآمد عیسی فرمود که با حال اول شو باز همان ماهی بریان شد پس حواریان از تهدید ربانی
ترسان شدند از آن مائده بخوردند و عیسی فرمود تا درویشان و بیماران و معلولان را طلبیدند و گفت که بخورید که شما را
عافیت و دیگران را بلا ... هزار و سیصد کس از آن طعام خوردند و هیچ چیز از آن خوان کم نشد هیچ فقیری از آن طعام
نخورد الا که توانگر شد و هیچ بیماری نوشید الا که شفا یافت پس مائده باسمان رفت و دیگر روز چاشتگاه باز آمد و اغنیا
و فقرا همه از آن تناول نمودند بعد از چهل روز غایب شد و روزی می آمد و روزی نه چون ناقه صالح پس وحی رسید که
ای عیسی مائده مر فقرا را و نه اغنیا را توانگران ازین حکم مضطرب شدند و در مائده شک آوردند و آنرا بر جادویی حمل
کردند هشتاد و سه و بقولی سیصد و سی تن مسخ شدند و ابو ابراهیم موسی الکاظم فرموده که مسخ شدند بصورت
خوک و بعد از سه روز همه بمردند واذ قال الله یا عیسی ابن مریم أأنت قلت للناس اتخذونی وامی
الهین من دون الله قال سبحانک ما یکون لی ان اقول ما لیس لی بحق ان کنت قلته فقد
علمته تعلم ما فی نفسی ولا اعلم ما فی نفسک انک انت علام الغیوب یاد کن که چون گفت خدای تعالی
پسر مریم را بعد از رفع او باسمان یا گوید خدای تعالی در روز قیامت مر عیسی را برای توبیخ و تقریع نصاری آیا تو گفتی مر
مردمان را که بگیرید مرا و مادر مرا دو خدای بدون خدای تعالی گفت عیسی گویم تنزیه میکنم ترا از شریک تنزیه کردنی
نسزد و نشاید مرا که گویم آنچه مرا نسزد و از آن باشد اگر بوده‌ام که گفته‌ام آنرا پس بدرستی که تو دانسته آنرا و میدانی
آنچه در ذات منست و من نمیدانم آنچه در ذات پاک تست یا تو میدانی هر چه من نهان کرده‌ام و من نمیدانم آنچه تو نهان کرده
بدرستی که تو دانای پوشیدهایی ما قلت لهم الا ما امرتنی به ان اعبدوا الله ربی وربکم وکنت

عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتَ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ گفتم
مر ایشانرا یعنی امت خود را مگر آنچه تو امر کردی با آن مرا که بایشان گویم از توحید و تعبد و من گفتم ایشانرا که بپرستید خدای
را که پروردگار من و شماست پس من خود را مربوب و مخلوق گفتم نه رب و خالق و بودم بر اقوال و افعال ایشان گواه و نگهبان
مادام که بودم در میان ایشان پس آن هنگام که مرا فرا گرفتی یعنی رفع کردی بآسمان یا میرانیدی بودی تو نگاهبان بر ایشان
و مراقب احوال و اعمال ایشان و تو بر همه چیزها گواهی و مطلع بآن و مراقب آن إِنْ تُعَذِّبْهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ
وَإِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ اگر عذاب کنی ایشانرا بر کفر بت پرستی که ایشان بندگان تواند و مرا بر تو
مطلقا اعتراض نرسد از هرچه کنی و اگر بیامرزی ایشانرا یا آنکه از کفر توبه کرده باشند و ایمان آورده و بت پرستی کرده تو
غالبی و توانا در ثواب و عقاب و دانا در هرچه کنی از عفو و عذاب قَالَ اللَّهُ هَذَا يَوْمُ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ
لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ
الْفَوْزُ الْعَظِيمُ گفت خدای تعالی و مراد اینست که گوید و ایراد ماضی برای تحقق وقوع است که از ذکر قیامت قائم شد
و خدای تعالی گفت که این روزیست که درین روز سود میرساند راست گویانرا راستی که واقع شده از ایشان در دنیا مر ایشان
صادقانراست بهشتهایی که میرود از زیر درختان آن جویها در حالتی که جاوید باشند در آن همیشه تاکید است در خلود یعنی
زمان بودن ایشان نهایت ندارد خشنود گشت خدای تعالی از ایشان بطاعت و خشنود گشتند از وی بنیل کرامت این دخول
جنان یا حصول رضوان رستگاری بزرگست لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا فِيهِنَّ وَهُوَ عَلَى كُلِّ
شَيْءٍ قَدِيرٌ مر خدایراست پادشاهی آسمانها و زمینها و آنچه در سموات و ارضین است و او بر همه چیز تواناست تقدیر
از عجز و ضعف منزه و مقدس تبارک و تعالی و تقدس مرویست از ابی بن کعب که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که هر که بخواند سوره
مایده را حق تعالی بوی کرامت کند بعدد هر یهودی و نصرانی که نفس میزند در دار دنیا ده حسنه و محو کند از وی ده سیئه و ا
الجار و نقل کرده از ابی جعفر محمد بن علی الباقر ع که هر که در هر روز پنجشنبه سوره مایده بخواند پوشیده نشود ایمان او بظلم و هرگز
شرک نورزد در ایام تکلیف سُورَةُ الْأَنْعَامِ مَكِّيَّةٌ وَهِيَ مِائَةٌ وَخَمْسٌ وَسِتُّونَ آيَةً
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ
جَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ ستایشها مر خدایراست و مرجع
ثناها حضرت کبریای اوست آن خداوندی که بقدرت بیافرید آسمانها را بی عمدی و مددی و بیافرید زمین را بی اصلی و ماده
بعضی از علما گویند که آسمان مانند دایره ایست و زمین مثل مرکز و حصول دایره موجب تعین مرکز است و عکس نیست زیرا که ممکن است
که محیط شود بمرکز واحد دوایر بانهایت و لهذا ذکر سما پیش از ارض است با آنکه ظاهر تنزیل دلالت بران میکند که خلق زمین مقدم
باشد بر خلق آسمان و جمع فرمود آسمانرا نه زمین و حال آنکه مثل اوست در طبقات زیرا که طبقات سموات بالذات
مختلفند و با آثار و حرکات متفاوت بخلاف زمین و مقصود ازین وصف الزام اهل شرکست چه تخصیص حجم فلک بمقدار معین
و تخصیص هر جزو از اجزا بحیز معین و تخصیص فلک بحرکت و از آن زمین بسکون با اشتراک در طبیعت جسمیه و تخصیص هر حرکت
بحد معین از سرعت و بطؤ و بجهت معینه دلایل ظاهره است و براهین باهره بر وجود فاعل مختار است واحد در ذات و در
صفات و افعال و خدای که وصفش اینست که گذشت پیدا کرد تاریکیها و روشنی را رد قول مجوس است که گفتند الله

خالق

خالق نور است و شیطان آفریننده ظلمت حق سبحانه و تعالی فرمود که نور و ظلمت هر دو مخلوق منند بعضی برآنند که مراد از ظلمت و نور
شب و روز است یا جنت و نار و جمع آورد ظلمت را بجهت کثرت اسبابش چه هیچ جنسی از اجناس اجرام نیست مگر آنکه او را
ظلی هست و ظل ظلمت است بخلاف نور که او از جنس واحد است که نار است پس با این همه دلایل و آیات آنانکه کافر شدند با
پروردگار خود برابری میدهند بتان را یا عدول میکنند از آفریدگار خود بعبادت غیر او هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ
ثُمَّ قَضَى أَجَلًا وَأَجَلٌ مُسَمًّى عِنْدَهُ ثُمَّ أَنْتُمْ تَمْتَرُونَ اوست آنکسی که بیافرید پدر شما را از گل یا ابتدا کرد خلقت
شما را از طین یعنی ابو البشر را از آن مخلوق ساخت و حکم کرد مدتی را که چون بسر آید مرگ برسد و مدتی تمام کرده و معین شده
نزدیک اوست که کسی نداند و بعد از گذشتن آن قیام قیامت باشد پس شما شک می آرید در بعث یعنی بعد از آنکه ثابت شد
که بدو خلق از وست پس شک نباید کرد که معاد خلق بدوست وَهُوَ اللَّهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَفِي الْأَرْضِ يَعْلَمُ سِرَّكُمْ وَ
جَهْرَكُمْ وَيَعْلَمُ مَا تَكْسِبُونَ و اوست خداوند مطلق و معبود بحق در آسمانها و زمینها و همه را خداوندی
نیست میداند آنچه نهان شماست یعنی در مخفی دارید و آنچه آشکارای شماست یعنی بزبان می آرید و میداند آنچه میکنید از خیر و شر
و شما را بدان جزا خواهد داد یا سفر نامه که اسرار خصایص شما را در مرتبه غیب میدانم و آثار نقایص شما را در عالم شهادت
می شناسم و دیگر میدانم آنچه شما می کنید عملی که سبب ترقی باشد بر درجات انسانیت یا موجب تنزل بدرکات حیوانیت
و دانستن این دانای سالک را بران دارد که باصلاح و تزکیه اعمال مشغول شده از حضیض استیفای حظوظ حیوانی
بر ذروه استیناس بنعیم روحانی متصاعد گردد وَمَا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا عَنْهَا
مُعْرِضِينَ و نمی آید بکافران آیتی از آیات پروردگار ایشان یعنی قرآن یا ظاهر نمیشود بدیشان معجزه چون انشقاق
قمر و انقلاع شجر و غیر آن مگر هستند از آن آیه و معجزه اعراض کنندگان فَقَدْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ
فَسَوْفَ يَأْتِيهِمْ أَنْبَاءُ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ پس بدرستی که بدروغ داشتند قرآن را آن هنگام که آمد بایشان
پس زود باشد که بیاید بدیشان یعنی ظاهر شود بر ایشان خبرهای آنچه بودند که بدان استهزا میکردند و ظهور آن در دنیا بوقت
نزول عذاب بود بدیشان یا هنگام ارتفاع رایات اسلام و اقتدار و شوکت و از زمان سید انام علیه الصلوة و السلام و ظهور آن
اخبار بر کافران در آخرت روشنست أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ
مَا لَمْ نُمَكِّنْ لَكُمْ وَأَرْسَلْنَا السَّمَاءَ عَلَيْهِمْ مِدْرَارًا وَجَعَلْنَا الْأَنْهَارَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمْ فَأَهْلَكْنَاهُمْ
بِذُنُوبِهِمْ وَأَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْنًا آخَرِينَ آیا ندیدند و ندانستند که بقوت و قهاریت چند هلاک کردیم پیش
از ایشان از گروه گذشتگان یعنی اهل زمانی که در آن پیغمبری بود و قرن هفتاد سال است یا هشتاد سال که اغلب اعمار
مردم همان باشد و غیر ازین نیز گفته اند بدین صفت اهل قرن مکنت چنان کردیم اهلاک کردیم که ایشانرا در زمین مکان و
آرامگاه دادیم یا ایشانرا اعطا کرده بودیم از مکنت آنچه شما را نداده ایم چون عمر دراز و قوت تمام و وسعت مال
و استظهار بخدم و حشم و فرستاده بودیم باران را بر ایشان پی در پی هنگامی که محتاج بودند بدان و گردانیده بودیم
جویهای آب را که پیوسته میرفت در زیر درختان ایشان یا در زیر قصور و منازل ایشان که بران مشرف بودند یا در تحت
تصرف ایشان بود که بمزارع و بساتین خود می بردند و محصل کلام آنست که ایشان متمکن بودند در زمین و در رفاهیت
و جمعیت و وسعت عیش میگذرانیدند پس ایشانرا هلاک کردیم بگناهان ایشان و سود نکرد ایشانرا آن قوت و نعمت و برون

هم

آورده‌ایم از پس هلاک ایشان گروهی دیگر و درین آیه کفار قریش را تهدید میکند بهلاک در اخبار آمده است که نضر بن حارث
و نوفل بن خویلد و ابن امیه مخزومی بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله آمدند و گفتند ای محمد بتو ایمان نخواهیم آورد تا
وقتی که چهار فرشته نامه نوشته از آسمان بیارند و گواهی دهند که این کتاب از خدای تعالی بشما آورده‌ایم و در ضمن
آن مکتوب این معنی مندرج باشد که تو رسول وی آیه آمد که ولو نزلنا علیک کتابا فی قرطاس فلمسوه
بایدیهم لقال الذین کفروا ان هذا الا سحر مبین و اگر فرستیم بر تو نوشته در ورقی پس بسایند و ببینند
آنرا بدستهای خود و شبهه ایشان از نزول آن کتاب از آسمان مرتفع شود هر آینه خواهند گفت این کافران نیست
اینچه آورده مگر جادوی روشن بر همه کس وقالوا لولا انزل علیه ملک ولو انزلنا ملکا لقضی
الامر ثم لا ینظرون و گفتند کافران چرا فرو فرستاده نشد بر محمد صلی الله علیه و آله فرشته که با ما گوید که این پیغمبر است
و اگر فرو فرستیم فرشته هر آینه حکم کرده شود بهلاک همه خلق چه سنت الهی برین جاری شده که اگر معاینه ببینند فرشته
را چنانچه طلب کرده‌اند هلاک ایشان لازم بود پس مهلت داده نشوند بعد از نزول ملک یک چشم زدن و چون مشرکان
میگفتند که چرا فرشته برسالت نیامد حق تعالی فرمود که ولو جعلناه ملکا لجعلناه رجلا وللبسنا
علیهم ما یلبسون و اگر ما گردانیدیم رسول فرشته را یعنی اگر فرشته را برسالت فرستیم گردانیدیم او را ممثل
بصورت مردی چنانچه جبرئیل را علیه السلام بصورت دحیه کلبی ممثل می‌ساختیم و این صورت بجهت آنست که قوت بشری برین
ملایکه بر صورت اصلی ایشان وفا نمیکند مگر جمعی از انبیاء علیهم السلام بقوت قدسی مشاهده ایشان توانند نمود و پس اگر فرشته را بصورت
بشر فرستیم و هر آینه دران حال بپوشیم گردانیم بر ایشان آنچه بر خود پوشیده کرده‌اند امروز چنانچه اکنون رسالت
بشر را مسلم نمیدارند در آن وقت نیز طعنه زنان خواهند گفت که ما هذا الا بشر مثلکم چه بصورت بشر باشد
همین خواهند گفت پس تسلی میفرماید پیغمبر را صلعم تا از قول کافران غبار ملالی بر خاطر عاطر آنحضرت ننشیند و نیکو بد
ولقد استهزئ برسل من قبلک فحاق بالذین سخروا منهم ما کانوا به یستهزؤن و هر آینه استهزاء کرده
شده و افسوس کرده‌اند بپیغمبرانی که بوده‌اند پیش از تو پس فرود آمده است بآنانی که سخریه کردند از ایشان یعنی برسل استهزا
نموده‌اند جزای آنچه بودند که بدان استهزا میکردند و آن جزا عذاب و نکال الهی بود که بر ایشان در آمد قل سیروا
ثم انظروا کیف کان عاقبة المکذبین بگو اگر عذاب گذشتگان مسلم نمیدارند سیر کنید در زمین
گاهی یمین و گاهی شام و بر دیار عاد و ثمود گذر دهید پس بنگرید بنظر عبرت که چگونه بوده است آخر کار کنندگان قل لمن
ما فی السموات والارض قل لله کتب علی نفسه الرحمة لیجمعنکم الی یوم القیمة لا ریب فیه الذین
خسروا انفسهم فهم لا یؤمنون بگو ای محمد و بپرس از ایشان مر کراست آنچه در آسمانها و زمینهاست از
روی خالقیت و مالکیت اگر ایشان جواب گویند و اگر نه تو بگو که مر خدای راست نوشت خدای تعالی بر نفس خود یعنی الزام
نمود از روی فضل و جود رحمت را که قبول توبه است و عفو از معصیت در احادیث آمده که حق سبحانه و تعالی کتابی نوشت
و آن نزد یکیست فوق العرش که سبقت رحمتی غضبی و می‌شاید که مراد رحمت ذاتیه باشد که رحمت مطلقه
و امتنانیه نیز گویند و آن رحمتی است که همه چیز را فرا رسیده و نتیجه آن عطا دادنست بی سابقه سؤال و استعداد و بی رابطه
حاجت و استحقاق بخدای که خدای تعالی جمع خواهد کرد شما را در روز رستخیز یا جمع خواهد کرد شما را در قبور تا روز قیامت

روزی

روزی که در وقوع آن شک نیست اصلا آنانکه زیان کردند در نفسهای خود یعنی فطرت اصلیه و عقل سلیم را که سرمایه ایشان
بود ضایع ساختند به اختیار پس ایشان ایمان نخواهند آورد و تصدیق حق نخواهند نمود که وله ما سکن فی اللیل
والنهار وهو السمیع العلیم و مر خدای راست آنچه آرام دارد در شب و روز یعنی اوست مالک مکان و زمان
آنرا که فرا گرفته و اوست شنوا آنچه کافران گویند دانا بآنچه قصد کنند نزول آیه آنست که جمعی از کفار قریش گفتند که ای محمد
ما را معلوم شده است که احتیاج و مسکنت ترا برین کار میدارد که پیش گرفته‌ای از برای تو بطریق توزیع از اشراف قبایل چندان
مال حاصل کنیم که تو توانگرتر از جمیع خویشان خود شوی بشرط آنکه ازین دعوی رجوع نمای حق سبحانه فرمود که هر چه در شب و روز آرام
اشتمال دارد از آن خدا است اگر خواهد پیغمبر خود را چندان مال دهد که توانگرترین خلق شود قل اغیر الله اتخذ
ولیا فاطر السموات والارض وهو یطعم ولا یطعم قل انی امرت ان اکون اول من اسلم
ولا تکونن من المشرکین بگو آیا غیر خدا را فرا گیرم دوست یعنی غیر او را دوست گیرم خدای که بدید آرنده
آسمان و زمین است و او میخوراند خلق را یعنی روزی میدهد و روزی داده نمیشود یعنی بی‌نیازست از خلق و خلق بوی محتاج
بگو بدرستی که من مامور شده‌ام بآنکه باشم اول کسی که گردن نهد حکم خدا را برای آنکه نبی سابق است باشد در دین و مرا میگوید
که مباش از شرک آرندگان یعنی مامورم با ایمان و منهی از شرک بر تقدیری که منهی نمی‌بودم و مامور بایمان نمی‌بودم
می‌بودم مجتنب از شرک چه جای آنکه مامور و منهی‌ام دیگر قل انی اخاف ان عصیت ربی عذاب یوم عظیم بگو بدرستی
که من می‌ترسم اگر عاصی شوم در پروردگار خود و غیر او را پرستم از عذاب بزرگ که قیامتست غرض ازین کلام آنکه پیغمبر
صلی الله علیه و آله با جلالت قدر و منزلت بعصمت مواخذ است بر تقدیر مخالفت و لازم نمی‌آید ازین جواز معصیت ازو زیرا که
غرض گاهست که متعلق میشود بمستحیل مثل آنکه گویند که اگر زوج می‌بود منقسم می‌شد بمتساوین باز میفرماید که من یصرف
عنه یومئذ فقد رحمه وذلک الفوز المبین هر که گردانیده شود از و عذاب دران روز بزرگ پس بدرستی
که حق تعالی بر وی بخشایش فرموده است و این بخشش خدای تعالی رستگاری هویداست وان یمسسک الله
بضر فلا کاشف له الا هو وان یمسسک بخیر فهو علی کل شیء قدیر و اگر برساند خدای تعالی بتو سختی چون فقر
و مرض پس هیچ بازدارنده و برنده نیست او را مگر او و اگر برساند بتو نیکوئی چون غنا و صحت پس او بر همه چیزی قادر
تواناست وهو القاهر فوق عباده وهو الحکیم الخبیر و اوست قهر کننده و غالب بر بندگان خود و فوقیت
نه بمکانست بلکه تصویر استعلا و غالبیت حق است بقدرت و قهر بر همه مخلوقات و اوست محکم کار در تدبیر خود و دانا بحقایق
احوال بندگان نقل است که سفهای قریش گفتند که ای محمد ما کسی را نمی‌بینیم که ترا تصدیق کند و از احبار یهود و علمای نصاری
پرسیده‌ایم که صفت این مرد در کتب خویش دیده‌اند همه انکار کردند اکنون کسی بما نما که گواهی دهد برسالت تو و بر حقیت
کتاب تو آیه آمد که قل ای شیء اکبر شهادة قل الله شهید بینی وبینکم واوحی الی هذا القرآن
لانذرکم به ومن بلغ ائنکم لتشهدون ان مع الله آلهة اخری قل لا اشهد قل انما هو
اله واحد واننی بریء مما تشرکون بگو در جواب ایشان چه چیز است بزرگتر از جهت گواهی یعنی گواهی کیست بزرگتر از همه
گواهها بگو که خدای تعالی بزرگترست از جهت شهادت او گواهست میان من و شما گواه حقیت من و بطلان شما او
که اظهار فرمود بر وفق دعوی من معجزی را که آن قرآن است که از معارضه آن تمام بلغا و فصحا عاجزند گواهی ازین ظاهرتر

صادق تر کدام و من وحی کرده شد این قرآن تا شما را بیم کنم بقرآن و اگر چه در وی بشارت نیز هست اما اکتفا کرد باحد الضدین
و دیگر انذار میکنم هر کرا قرآن بدو رسد از عرب و عجم و جن و انس مقاتل گفته هر کرا قرآن بدو رسیده آنحضرت نذیر او
و از اینجاست که محمد بن کعب قرظی گوید که هر که قرآن بدو رسید پس گویا آنحضرت را دیده و قرآن از آنحضرت شنیده و
عیاشی رحمه الله نقل میکند در تفسیر خود از ابی جعفر و ابی عبد الله ع که معنی این است که آنحضرت فرموده که من وحی
کرده شد این قرآن تا شما را بیم کنم و آنکه بدو رسیده باشد که هست امام از آل محمد صلی الله علیهم که بیم کند شما را بالقرآن چنانچه
بیم میفرمود رسول الله صلعم پس ومن بلغ در موضع رفع باشد بلکه معطوف بود بر ضمیر فی لانذر آیا شما میدید که گواهی میدهید
که با خدای تعالی هستند خدایان دیگر یعنی بتان بگوی که من باری گواهی نمیدهم بدین بگو که خدای نیست که او خدای است
یگانه و من بری و جدا گواهی میدهم و درستی که من بیزارم از آنچه بوی شریک میدارید مراد از اصنام و غیر آن الذین
آتیناهم الکتاب یعرفونه کما یعرفون ابناءهم الذین خسروا انفسهم فهم لا یؤمنون
آنانکه داده ایم ایشان را کتاب می شناسند رسول خدا را بحلیه و صفتی که در توریه مذکور است همچنانکه می شناسند
پسران خود را بحلیه و صفت ایشان مراد معرفت ظاهر و روشن است که ایشان در آن عناد می ورزند آنانکه زیان کار شدند
در نفسهای خود از مشرکان و اهل کتاب و مراد بخسران نفس هلاک دایم است که حاصل شده ایشانرا بسبب کفر پس ایشان
ایمان نمی آرند و در هلاکت دایمی میمانند ومن اظلم ممن افتری علی الله کذبا او کذب بآیاته
انه لا یفلح الظالمون و کیست ستمکارتر از آنکسی که افترا کند و ببندد بر خدای دروغ را بآنکه ملایکه دختران او
و بتان ما را نزد وی شفیع خواهند بود یا اگر تکذیب کنند آیات او را اگر قرآنست و آنرا سحر و شعر و کهانت نام نهند
بدرستی که رستگار نشوند ستمکاران ویوم نحشرهم جمیعا ثم نقول للذین اشرکوا این شرکاؤکم
الذین کنتم تزعمون و یاد کن روزی را که حشر کنیم همه ایشانرا از عابدان و معبودان پس گوییم از روی توبیخ کجایند
خدایان شما که شریک خدای می ساختید ایشانرا که گمان می بردید که شما را شفاعت خواهند کرد ثم لم تکن فتنتهم
الا ان قالوا والله ربنا ما کنا مشرکین پس نباشد معذرت ایشان یا جواب شرک ایشان مگر آنکه گویند
بخدای که پروردگار ماست که ما نبودیم شرک آرندگان دروغ گویند و بدان سوگند یاد کنند مشرکان چون در قیامت
مشاهده کرامات و علو مقامات اهل توحید کنند بعضی مر بعضی را گویند بیایید تا انکار شرک کنیم شاید که ما نیز نجات یابیم
پس سوگند خورند بخدای که ما مشرک نبوده ایم حق سبحانه و تعالی مهر بر دهانهای ایشان نهد تا جوارح ایشان بر کفر ایشان
گواهی دهند انظر کیف کذبوا علی انفسهم وضل عنهم ما کانوا یفترون بنگر که چگونه دروغ
میگویند بر نفسهای خود بنفی شرک از آن چه صدق در آخرت گاهی معتبر است که مقرون بصدق در دنیا باشد و گم
شد از ایشان آنچه بودند که افترا میکردند از شریک مر خدای را نقل است که ابوسفیان و ولید و عتبه و شیبه و ابی بن خلف
و برادرش با جمعی دیگر در موضعی از مسجد الحرام اجتماع نموده استماع قرآن خواندن حضرت رسالت صلعم میکردند پس نضر
بن حارث را که تواریخ ملوک عجم خوانده بود و اخبار رستم و اسفندیار یاد داشت پرسیدند که این چیست که محمد صلعم میگوید
آن لعین گفت نمیدانم که چه میگوید الا آنکه لب میجنباند و افسانه های پیشینیان میخواند و من نیز میخوانم چنانچه من هم این حکایات
بر شما میخوانم این آیه نازل شد که ومنهم من یستمع الیک وجعلنا علی قلوبهم اکنة ان یفقهوه

وفی

وفی آذانهم وقرا وان یروا کل آیة لا یؤمنوا بها حتی اذا جاؤک یجادلونک یقول
الذین کفروا ان هذا الا اساطیر الاولین و از کفار کسانی هستند که گوش فرا میدارند بسوی تو وقتی که
قرآن میخوانی و افکنده ایم بر دلهای ایشان پوششها تا فهم نکنند و نهاده ایم در گوشهای ایشان گرانی تا نشنوند یعنی
بسبب کفر الطاف از ایشان باز گرفتیم و با خود شان گذاشتیم و اگر ببینند هر معجزه که از تو می طلبند ایمان نمی آرند بدان از
فرط عناد و استحکام تقلید در ایشان بنهایت رسیده تا چون بیایند بتو جدال و خصومت کنند با تو گویند آنها که کافر شدند
نیست این کتاب تو مگر افسانه پیشینیان وهم ینهون عنه وینأون عنه وان یهلکون الا انفسهم و
ما یشعرون و ایشان یعنی این کافران که رحمت ذکر یافتند باز میدارند مردمانرا از ایمان برسول و دوری میجویند
خود از وی یعنی خود ایمان نمی آرند و دیگرانرا میگذارند و هلاک نمیکنند مگر نفسهای خود را و نمیدانند که ضرر ایشان بغیر
ایشان تعدی نمیکند و بعضی گویند که این آیه در شان ابی طالب بن عبد المطلب است و معنی آیه چنین حمل کرده اند که نهی میکند
دشمنانرا از تعرض رسول بحمایت و خود از دین او دوری میجوید این غلط صرف و محض عنادست چه سوق آیه از سابق و لاحق
ظاهر است که مراد کفار معاندین اند که مذکور شدند پیش ازین و ثابت شده باجماع اهل البیت علیهم السلم ایمان ابوطالب
و اجماع ایشان حجت است چه پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که ایشان یکی از ثقلین اند که اگر تمسک دست و لابد من متابعت
ایشان نرسید هرگز گمراه نگردید و در کشف الغمه آورده که مفضل بن عمیر روایت کند از ابی عبد الله ع که امیر المومنین صلوات
الله و سلامه علیه در مکان وسیعی نشسته بود و مردم بسیار نزد آنحضرت مجتمع بودند مردی برخواسته گفت یا امیر المومنین
تو در مکان کرامت نشسته که خدای تعالی بر تو ارزانی داشته فرموده با عیان و پدر تو معذب باتش سوزان آنحضرت فرمود که
که خدای تعالی دهان ترا بریزاند و متفرق گرداند بدان خدای که محمد را صلعم براستی برانگیخت که اگر پدر من شفاعت کند هر گناه
کاری را که بر روی زمین است حق جل و علا شفاعت او را در باره ایشان بپذیرد و قبول کند پدر من معذب باشد باتش
و پسرش قسیم بهشت و دوزخ بود باز فرمود بآن خدای که محمد را مبعوث گردانید که نور ابوطالب در روز قیامت
همه انوار خلایق را فرو نشاند الا پنج نور را که نور محمد است و نور من و نور فاطمه و نور حسن و حسین ع و آنانکه از اولاد حسین
باشند از ائمه ع زیرا که نور ایشان نور ماست که حق تعالی آنرا خلق کرده از نزد خود بدو هزار سال پیش از آنکه آدم را بیافرید
و دیگر قصاید بسیار دارد که ترغیب کرده مردم را بر دین پیغمبر صلی الله علیه و آله و در آنجا تنبیه کرده بر ایمان خود از آنجمله دو بیت
از آن است که برادر خود حمزه را ترغیب فرموده بر اتباع پیغمبر صلی الله علیه و آله و اشارت بایمان خود نموده و صبر را
صبرا ابا یعلی علی دین احمد وکن مظهرا للدین وفقت صابرا فقد سرنی اذ قلت انک
مؤمن فکن لرسول الله فی الله ناصرا یعنی فرا گیر صبر را ای ابا یعلی که کنیت حمزه است بر دین احمد و باش اظهار کننده
مر دین احمد را که توفیق داده شوی در حالتی که صابر باشی بر آن پس بتحقیق که مسرور گردانید مرا وقتی که گفتی که من مومنم
که تو مومنی پس باش مر رسول الله را در راه خدای تعالی نصرت دهنده و یاری کننده پس حق گویند که این آیه در شان ایشان
اوست نعوذ بالله من الاهواء الباطله ولو تری اذ وقفوا علی النار فقالوا یا لیتنا نرد ولا نکذب
بآیات ربنا ونکون من المؤمنین و اگر ببینی ایشانرا چون باز داشته شده باشند در آتش مر آنرا بمعنی امری در غایت
شناعت و ایشانرا مشاهده کنی که از سختی عذاب چه فریاد میکنند پس میگویند کاشکی ما باز گردانیده شویم بدنیا و هیچ تکذیب

نکنیم آیات پروردگار خود را و باشیم از جمله گروندگان بَلْ بَدَا لَهُمْ مَا كَانُوا يُخْفُونَ مِنْ قَبْلُ وَلَوْ
رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ نه چنانست که ایشان میگویند که چون بدنیا روند مؤمن
باشند بلکه همان بر کفر خواهند بود و این اقرار توحید حالی برای آنست که ظاهر شده است مر ایشان را آنچه بودند که می‌پوشیدند از
کفر و معاصی پیش ازین در دنیا چون امروز بشهادت جوارح بر ایشان ثابت شد اعتذار میکنند و تمنای رجوع بدنیا دارند و اگر
ایشان را باز گردانند بدنیا هر آینه باز گردند بسوی آنچیزی که نهی کرده شده‌اند از آن یعنی شرک و عصیان و بدرستی که ایشان
دروغگویانند در وعدهٔ ایمان و چون این آیتها در وعید قیامت بر کافران خوانده شد بعث و نشور را منکر شدند وَقَالُوا
إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ گفتند نیست زندگانی مگر زندگانی این دنیا و نه ایم ما برانگیختگان
از قبور وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ وُقِفُوا عَلَىٰ رَبِّهِمْ قَالَ أَلَيْسَ هَٰذَا بِالْحَقِّ قَالُوا بَلَىٰ وَرَبِّنَا قَالَ فَذُوقُوا الْعَذَابَ
بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ و اگر ببینی تو چون باز داشته شوند کافران بر حکم خدای یا در موقف عرض گوید خدای تعالی آیا نیست بعث و نشور
راست و درست گویند بلی بحق پروردگار ما یعنی اقرار کنند موکد بسوگند گوید خدای تعالی بچشید عذاب را بآنچه بودید که کافر
می‌شدید یعنی بچشید عذاب بسبب کفر و انکار حشر قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ حَتَّىٰ إِذَا جَاءَتْهُمُ
السَّاعَةُ بَغْتَةً قَالُوا يَا حَسْرَتَنَا عَلَىٰ مَا فَرَّطْنَا فِيهَا وَهُمْ يَحْمِلُونَ أَوْزَارَهُمْ عَلَىٰ ظُهُورِهِمْ أَلَا سَاءَ
مَا يَزِرُونَ بدرستی که زیان کردند آنانکه تکذیب کردند لقاء ثواب و عقاب را بعد از مرگ چون بیاید بر ایشان قیامت
ناگهان گویند که ای حسرت و پشیمانی بر آنچه تقصیر کردیم در حیات دنیا و ایشان بر دارند گناهان خود را بر پشتهای خود مراد آنست
که گناهان لازم ایشان باشد و از ایشان منفک نگردد و آورده‌اند که چون مؤمن از قبر بیرون آید استقبال کند او را چیزی در غایت
خوبی و خوشبویی گوید که مرا می‌شناسی مؤمن گوید که نه من ترا نمیدانم گوید که من عمل صالح توام بیا و سوار شو که من در دنیا بر تو سوار
بوده‌ام و آیه يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَٰنِ وَفْدًا اشارت بدینست و چون کافر سر از خاک بر دارد پیش آید او را چیزی
در غایت زشتی و ناخوشبویی گوید که مرا میدانی کافر گوید که ترا نمی‌شناسم گوید که من کردار ناپاک توام بسیار در دنیا بر من سوار
شدی امروز من بر تو سوار می‌شوم و آیه وَهُمْ يَحْمِلُونَ أَوْزَارَهُمْ عبارت ازینست بدانید که بد بارست آنچه بر میکشند
وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَلَلدَّارُ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ نیست زندگانی
دنیا که ایشان بدان مغرورند مگر بازی کودکان و مشغولی دیوانگان و هر آینه سرای آخرت بهترست برای کسانی که پرهیزگاری میکنند چه
آن سرای باقی است و لذتهای او خالص از شوایب آفات و وبال و نعمتهای او ایمن از بیم زوال آیا تعقل نمیکنند که ازین دو سرا
کدام بهترست آورده‌اند که اخنس بن شریق و ابوجهل با یکدیگر ملاقات کردند اخنس گفت یا ابا الحکم در شان محمد بن عبدالله چه حکم میکنی
در دعوی خود صادق است یا کاذب حالا کسی بر ما مطلع نیست اگر راستی گویی باز خواستی کند ابوجهل گفت که محمد صلعم راست
گویست و آنچه بما میرساند آسمانیست نه شیطانی اما اگر بنبوت او اعتراف می‌کنیم محذوری دارد و آن چنانست که تمام عز و شرف
که اهل حرم بدان ممتاز و سرافرازند از لوا و سقایه و رفده و عمارت مسجد تعلق بآل قصی دارد اگر نبوت نیز بایشان باز گردد اشراف
قریش و آل لوی بیکبارگی محروم مانند و قول ابو میسره آنست که ابوجهل شافهه با حضرت نبوت صلعم گفت که ای محمد ما ترا هرگز دروغ نشنوده‌ایم
و ترا صادق دانسته‌ایم ولیکن در دعوی نبوت تکذیب تو میکنیم آیه آمد که قَدْ نَعْلَمُ إِنَّهُ لَيَحْزُنُكَ الَّذِي يَقُولُونَ فَإِنَّهُمْ
لَا يُكَذِّبُونَكَ وَلَٰكِنَّ الظَّالِمِينَ بِآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ بدرستی که ترا اندوهگین میگرداند آنچه میگویند در تکذیب تو پس

بدرستی

بدرستی که ایشان تکذیب نمیکنند ترا در حقیقت و براستی تو معترف اند ولیکن ایشان ستمکارانند انکار میکنند آیتهای خدای را از
روی عناد و پس مرا تکذیب کرده باشند این را برای تسلی حضرت فرمود وَلَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ
فَصَبَرُوا عَلَىٰ مَا كُذِّبُوا وَأُوذُوا حَتَّىٰ أَتَاهُمْ نَصْرُنَا وَلَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ وَلَقَدْ جَاءَكَ
مِنْ نَبَإِ الْمُرْسَلِينَ و باز برای تسلی آنحضرت میفرماید که و بدرستی که تکذیب کرده شدند پیغمبران پیش از تو پس ایشان شکیبایی نمودند
بر آنچه ایشان را تکذیب کرده‌اند و بر آنکه رنج بدیشان رسانیدند تا وقتی که آمد بدیشان یاری کردن ما و وعده کرده‌ایم صابران را
بنصرت و حکم کرده‌ایم بغلبه مؤمنان بر کافران و نیست تغییر دهنده مر وعده‌های خدای را و حکمی که در نصرت اهل ایمان فرموده
هر آینه آمد بتو از خبر فرستادگان که امم ایشان آزار بدیشان رسانیدند و ایشان صبر فرموده و لکن غالب شدند کَتَبَ اللَّهُ
لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِي وَإِنْ كَانَ كَبُرَ عَلَيْكَ إِعْرَاضُهُمْ فَإِنِ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَبْتَغِيَ نَفَقًا فِي الْأَرْضِ
أَوْ سُلَّمًا فِي السَّمَاءِ فَتَأْتِيَهُمْ بِآيَةٍ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَىٰ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ اگر هست
که گران شد بر تو روی گردانیدن ایشان از قبول دین پس اگر می‌توانی آنکه بجویی سوراخی در زمین آورده‌اند که از غایت حرص
که آنحضرت را بایمان قوم بود میخواست هر معجزه را که اقتراح کنند حق سبحانه و تعالی ظاهر گرداند تا باشد که بزمرهٔ مؤمنان در
آیند حق سبحانه و تعالی این آیه فرستاد که چون از اعراض ایشان ملول شدی و بر تو بزرگ می‌آید پس اگر می‌توانی که بدست
آری نفقی در زیر زمین و بدانجا در آیی یا نردبانی پیدا کنی و بر آسمان بر آیی پس بیاری آیتی برای ایشان چنان کن یعنی آیتی ازین افضل
و اظهر نیست که بدیشان آورده ایمان نمی‌آرند پس هر چه از آیات و معجزات که برای ایشان بیاری همان بر کفر خود مصر خواهند بود
و اگر خواستی خدای تعالی هر آینه همه ایشان را جمع کردی و ملجا گردانیدی بر ایمان و این را نمیکند زیرا که منافی تکلیف است و ساقط
میگردد استحقاق ثوابی که غرض است از تکلیف نه آنکه خدای تعالی نمیخواهد که ایشان ایمان بیاورند چه اگر خواهد حایلی سازد میان
ایشان و میان کفر می‌تواند لیکن او از ایشان ایمانی میخواهد بر وجهی که بآن مستحق ثواب گردند و منافی تکلیف نباشد و الجا
آنست که بدانند ایشان را بر وجهی که اگر ایشان طلب کنند غیر ایمان را هر آینه مانع شود ایشان را از آن مضطر شوند بایمان و این
منافی تکلیف است مثلا اگر شخصی قصد سلطانی دارد و رفت و خدم و حشم او را ملاحظه کرد و دانست که اگر قصد قتل او میکند
فی الحال او را از هم میکنند پس این علم مانع او شد از قتل وی و ملجا گشت که دست باز دارد و پس مباش از کسانی که طلب
کنند چیزی را که خلاف امور الهی باشد این نهی مقتضی اقدام آنحضرت نیست بر مثل این امور لیکن مفید تغلیظ و تاکید امتناع است
از جزع و اضطراب و حزن و تاسف بر ایمان یعنی را اگر خدای تعالی بیندازد که دعوت در ایشان تاثیر ندارد إِنَّمَا
يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ يَسْمَعُونَ وَالْمَوْتَىٰ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ ثُمَّ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ جز این نیست که اجابت میکنند دعوت
ترا آنانکه می‌شنوند بسمع قبول از روی فهم و تامل اما کافران مانند مردگانند از ایشان اجابت نیاید چنانچه از اموات و مردگان
برانگیزاند خدای تعالی آنگاه بدانند و دانستن سود نکند پس بسوی او باز گردند همه برای جزا و مکافات وَقَالُوا لَوْلَا
نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّ اللَّهَ قَادِرٌ عَلَىٰ أَنْ يُنَزِّلَ آيَةً وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ و گفتند
رؤسای قریش چرا فرو فرستاده نشد بر محمد صلی الله علیه و آله آیتی از پروردگار او یعنی معجزه که ما طلب کردیم از وی بدرستی که خدای
قادرست بر آنکه فرو فرستد آیتی از مقترحات ایشان ولیکن بسیاری از ایشان نمیدانند که انزال آن مستجلب بلا و عناست
زیرا که حکم الهی برین وجه شرف نفاذ پذیرفته که چون معجزه طلبند و حق سبحانه و تعالی ظاهر گرداند و مقترحان ایمان نیارند عذاب

استیصال ایشان فرود آید چون قوم ثمود و اصحاب مدین وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ
بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَالُكُمْ مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ ثُمَّ إِلَى رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ و نیست هیچ
جنبنده در زمین و هیچ پرنده که در هوا پرد به بالهای خود این کلمه برای تاکید است گویند که فلان چیز بچشم دیدم و فلان
سخن بگوش شنیدم یا آنکه طیران کنایت از سرعت می شاید پس لفظ بجناحیه قطع مجاز میکند و محصل کلام آنکه نیست هیچ جنبنده و
پرنده الا ایشان امتانند مانند شما در آفرینش و مردن و زنده شدن در ادای ثنای الهی چه کدام از تسبیح حق سبحانه و تعالی غافل و ذاهل
نیستند وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ فرو نگذاشتیم در لوح محفوظ هیچ چیز را الا که اشتمال یافت بر جلایل و دقایق امور علوی و سفلی
بسوی پروردگار خود حشر کرده خواهند شد این تمام انصاف بعضی از بعضی بستانند وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا صُمٌّ
وَبُكْمٌ فِي الظُّلُمَاتِ مَنْ يَشَإِ اللَّهُ يُضْلِلْهُ وَمَنْ يَشَأْ يَجْعَلْهُ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ و آنانکه دروغ داشتند آیتهای ما را
کرانند از شنودن دلایل ربوبیت و گنگانند از گفتن سخن در باب وحدانیت در تاریکیهای کفر و جهل و عناد و تقلید هر که خواهد خدای تعالی
بسبب عدم طاعت ترک توفیق و هدایت او منقطع سازد تا مالش در دوزخ کشد چه اهلیت توفیق ندارند و هر که را خواهد بواسطه فرمانبردار
گرداند و راه انابت و نگاه دارد بر راه راست که موصل است بجنت چه اهلیت آن دارند قُلْ أَرَأَيْتَكُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللَّهِ أَوْ
أَتَتْكُمُ السَّاعَةُ أَغَيْرَ اللَّهِ تَدْعُونَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ بَلْ إِيَّاهُ تَدْعُونَ بگو ایشان را که چون می بینید اگر بیاید بشما عذاب
خدای چنانچه بکافران گذشته آمد در دنیا بیاید بشما قیامت و هول عذاب آخرت آیا غیر خدا را میخواهید که آن عذاب از شما باز دارد یعنی
نخواهید غیر خدا را اگر هستید راست گویان بلکه او را میخوانید و تضرع جز بدرگاه او نمی برید فَيَكْشِفُ
مَا تَدْعُونَ إِلَيْهِ إِنْ شَاءَ وَتَنْسَوْنَ مَا تُشْرِكُونَ پس ببرد و رفع کند از شما در دنیا آنچه او را بکشف آن میخوانید اگر خواهد و فراموش
میکنید در وقت دعا یعنی دست باز میدارید آنچه را شریک میساختید او را یعنی آلهه خود را زیرا که میدانید که از ایشان نفع و ضرر متصور نیست
وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَى أُمَمٍ مِنْ قَبْلِكَ فَأَخَذْنَاهُمْ بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَتَضَرَّعُونَ و بدرستی که فرستادیم
رسولان را با امتان ایشان پیش از تو و ایشان کافر شدند و تکذیب پیغمبران کردند پس گرفتیم ایشان را به سختی و تنگی و بیماریها تا باشد
که زاری کنند و از شرک اعراض نمایند و دست نیاز در ذیل استغفار زنند فَلَوْلَا إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا تَضَرَّعُوا وَلَكِنْ
قَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ پس چرا وقتی که آمد بدیشان عذاب ما زاری نکردند و روی
تضرع و تذلل بدرگاه ما نیاوردند که اگر زاری کردندی بلا مندفع شدی ولیکن سخت شده بود دلهای ایشان و ترک تضرع
و زاری از قساوت قلب است و آراسته بود برای ایشان ابلیس آنچه بودند که بعمل می آوردند یعنی باعمال خود معجب بودند و عجب از جمله صفات
هلاک کننده است ابلیس چون دانست که از جهت عجب در دام شقاوت افتاد هر دعوی و لاف که از گریبان هستی وی سر برزد سرمایه
او همین صفت بود لاجرم گمگشتگان وادی غفلت را از این راه آگاه داد و آرایش داد و صفت عجب و خود بینی در نظر ایشان آراسته
میسازد تا بواسطه خود دیدن از حق پرستیدن باز مانند فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّى إِذَا فَرِحُوا
بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ پس آن هنگام که فراموش کردند کافران و گذاشتند آنچه پند داده شده بودند
بآن از بأسا و ضرا گشادیم درهای وسعت همه چیز از نعمت و راحت یعنی چون ببلا و محنت پند پذیر نشدند بآسانی و سعت معیشت امتحان
کردیم تا وقتی که شاد شدند بآنچه بدیشان داده بودند از نعمتها و دل در آن بستند و آن سبب استیفای لذات حسی شناخت نعمت
از منعم باز ماندند و مراسم شکر و لوازم سپاس قیام ننمودند بلکه معصیت و ناسپاسی افزودند اکنون وقت زوال و استیصال آن

کرازان

کر ازان عاقل می باید که بر حذر باشد چنانچه در نهج البلاغه مذکور است که امیرالمومنین صلوات الله علیه فرموده یا ابن آدم اذا رأیت
ربک یتابع علیک نعمه وانت تعصیه فاحذره ای پسر آدم هرگاه که دیدی که پروردگار تو پی در پی بر تو نعمتهای خود را
ارزانی میفرماید و تو در مقابل آن عصیان و نافرمانی و ناسپاسی می ورزی پس حذر کن از او و بترس از آنکه ممهل شده و گرفتار
چنانچه میفرماید که گرفتیم ایشان را ناگاه پس از آن نعمتهای فراوان پس ایشان بعد از معاینه عذاب بودند پشیمان و ناامید
از آن فَقُطِعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ پس بریده شد آخر گروه که ایشان ستمکار اند که
شکر عصیان میکنند پس نصرت کردم اولیای خود را و هلاک کردم تمامی ایشان اعدای خود را اکنون ستایش خود میفرماید باستیصال
ایشان که حمد مر خدای را که پروردگار عالمیان است بر هلاک ظالمان چه این جاری مجرای نعمت است بر رسل و بر اهل هلاک بر رسل
جفا و ایذا میکنند و اعلای کلمه ایشان در ترقی باشد در کفر و ظلم تا زیاده نکنند کفر و ظلم را که آن موجب زیادتی عذاب و عقابست پس معلوم
میشود که هلاکت ظالم نعمتی بزرگ و غنیمتی سترگ است که مهلک ایشان را آن سزاوار حمد است علی بن ابراهیم رحمه الله آورده در تفسیر که فضیل بن
عیاض از ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام پرسید که ورع چیست آنحضرت فرمود که ورع اجتناب از محارم الهی کردن و از ظلم پرهیز کردن
و اگر پرهیز از شبهات در حرام و از آن بخبرست و اگر منکر را دیده و قدرت بر منع آن دارد و اگر دین رضا داد بعصیان الهی و جاه الکه
خدای تعالی ستایش نفس خود فرموده با هلاک ظالمان که فَقُطِعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ پس
از ظلم و مناهی اجتناب باید جست و در ورع کوشید قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَخَذَ اللَّهُ سَمْعَكُمْ وَأَبْصَارَكُمْ وَخَتَمَ عَلَى قُلُوبِكُمْ
مَنْ إِلَٰهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بِهِ انْظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ ثُمَّ هُمْ يَصْدِفُونَ بگو خبر دهید مرا اگر بگیرد خدای تعالی شنوایی
شما را تا کر شوید و بینایی شما را تا کور شوید و مهر نهد بر دلهای شما تا فهم و هوش در و نماند این سه عضو بهترین در آدمی و منافع آنها بسیار
اگر اخذ کند از شما کدام خدا است غیر الله تعالی که بقدرت و کرم خود بیارد برای شما آنچه گرفته است ببین که چگونه در گردانیم
آیتها را از اسلوبی باسلوبی یعنی گاهی در ترهیب و ترغیب سخن گوییم و وقتی در تذکیر و تنبیه پس کافران اعراض کنند از آن و حق انقیاد نکنند
قُلْ أَرَأَيْتَكُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللَّهِ بَغْتَةً أَوْ جَهْرَةً هَلْ يُهْلَكُ إِلَّا الْقَوْمُ الظَّالِمُونَ بگوی کافران را خبر دهید
و چه کنید اگر بیاید بشما عذاب خدای تعالی ناگهان بی مقدمه که تنبیه کند بران یا آشکارا که علامت حلول و نزول آن ظاهر گردد
گویند که بغته آنست که بشب فرود آید و جهره عذابیست که در روز واقع شود و بر هر تقدیر هلاک نشوند بدان عذاب مگر گروه ظالمان
یعنی مشرکان وَمَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ فَمَنْ آمَنَ وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ
يَحْزَنُونَ و نفرستادیم پیغمبران را مگر بشارت دهندگان اهل ایمان را به بهشت و بیم کنندگان کافران را از دوزخ پس هر که ایمان آرد و اصلاح
کار خود کند بتقوی و طاعت پس هیچ ترسی نیست ایشان را از عذاب جاودانی و ایشان اندوهگین نشوند از فوت ثواب آن جهانی
وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا يَمَسُّهُمُ الْعَذَابُ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ و آنانکه تکذیب کردند آیتهای ما را برسید
ایشان را عذاب بسبب آنکه بودند که از دایره تصدیق بیرون میرفتند قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ
الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ أَفَلَا
تَتَفَكَّرُونَ بگو نمیگویم شما را که نزد منست خزینهای روزی خدای تا هر چه خواهید بیارم و من نمیدانم غیب را تا دایم که وحی
بمن نیاید تا هر چه پرسند جواب گویم مر شما را که از جنس فرشته ام تا هر چه خواهم بقوت ملکی کنم من نیز چو شما بشرم متابعت نکنم مگر آنچه را
که وحی کنند بمن یعنی دعوت الهیت و ملکیت ندارم سوی نبوت و رسالت که شما را با مر پروردگار دعوت میکنم بطریق

نعمتی

حق کو از روی تمثیل که آیا یکسان باشند نابینا و بینا یعنی برابر نباشد گمراه و راه یافته و جاهل با عالم آیا هیچ فکر نمیکنید تا تمیز توانید
کرد میان حق و باطل و دریابید که بر چه من میگویم از جانب حق میگویم وانذر به الذین یخافون ان یحشروا الی ربهم
لیس لهم من دونه ولی ولا شفیع لعلهم یتقون و بیم کن بآنچه که بتو وحی می کنند آنها را که میترسند از بسیاری
ذلل و تقصیر در عمل از آنکه حشر کنند بجزای پروردگار ایشان اگرچه پند قرآن همه را عام است اما اینجا تخصیص کرد بترسندگان
زیرا که دل پندپذیر و گوش نصیحت شنو ایشان راست نیست ایشان را بجز خدای تعالی دوستی که متولی امور ایشان باشد در دنیا و
شفیعی که ایشان را از عذاب برهاند در عقبی پس ایشان را بیم کن تا باشد که پرهیز از گناه آورد و آمده که صنادید قریش بحضرت رسالت
صلی الله علیه و آله گفتند که همواره در مجلس تو درویشان و غلامان اند چون ابن مسعود و بلال و مقداد و عمار و صهیب و امثال ایشان اگر
این بندگان و مفلسان را از مجلس خود دور کنی ما با تو نشست و خواست کنیم و همچنان از دین و قرآن تو بیم و بشنویم حضرت پیغمبر صلعم فرمود
که من راندن مؤمنان از صحبت خود نتوانم گفتند مجالست با درویشان عیب و عار است اگر بوقت حضور ما ایشان را عذرخواهی بر دمیده پیغام
که ما التقیا و مراد تو کنیم عمر گفت یا رسول الله چنین می توا کرد تا به بینیم که مهم رؤسای عرب بچه می کشد حضرت رسالت صلعم درخواست
اشراف را قبول کرد و ایشان درین صحیفه مشتمل برین التماس نوشتند تا بقید کتابت در آرند آنحضرت امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب را فرمود
تا این صورت را بنویسد آیت آمد که ولا تطرد الذین یدعون ربهم بالغداة والعشی یریدون وجهه
ما علیک من حسابهم من شیء وما من حسابک علیهم من شیء فتطردهم فتکون من الظالمین و دور
از مجلس خود آنها را که میخوانند پروردگار خود را بامداد و شبانگاه و میگویند ذکر او یا میگذارند نماز بامداد و عصر یا پنج وقت نماز را یا میخوانند
بدان دعا و ذکر رضای خدای تعالی را یا خدا را میخواهند و بس در کشف الاسرار آورده که ارادت بر سه وجه است اول ارادت
دنیای محض کما قال الله تعالی تریدون عرض الدنیا و نشان آن دو چیز است در زیادتی دنیا بنقصان دین راضی بودن
و از درویشان و مسلمانان اعراض نمودن دوم ارادت آخرت محض کما قال الله تعالی ومن اراد الآخرة وسعی
لها و آن نیز دو علامت دارد در سلامتی دین نقصان دنیا رضا دادن و در مؤنت و الفت بر روی درویشان گشادن
سیم ارادت حق محض همچنانکه فرمود که یریدون وجهه نشان آن اینست که بر سر کوی نیستی بنهادن است و از خود و خلق آزاد
گشتن نیست بر تو از حساب اعمال ایشان و نیست از حساب تو بر ایشان چیزی یعنی بودن ایشان را بر تو باری و وزر از ایشان
عاری پس بیجهت میران ایشان را اگر برانی پس تو باشی از ظالمان غرض تهدید است در عدم طرد ایشان وکذلک
فتنا بعضهم ببعض لیقولوا اهؤلاء من الله علیهم من بیننا الیس الله باعلم بالشاکرین
و همچنانکه پیش از تو آزموده ایم فقرا را با اغنیا همچنان آزمودیم بعضی اشراف را ببعضی ضعفا در امور دین و مقدم ساختیم
این ضعیفان را بر اغنیا و اقویای عرب در سبقت بایمان تا گویند بزرگان که آیا اینگروه اند که نعمت ایمان و توفیق
ارزانی داشت و منت نهاد خدای تعالی بر ایشان از میان ما آیا نیست خدای تعالی داناتر یعنی هست بشکر گویندگان نعمت اسلام واذا جاءک
الذین یؤمنون بآیاتنا فقل سلام علیکم کتب ربکم علی نفسه الرحمة انه من عمل منکم سوءا بجهالة
ثم تاب من بعده واصلح فانه غفور رحیم و چون بیایند بتو آنها که بآیتهای ما ایمان آورده اند بگو سلام بر شما و همان درویشانند
که حق سبحانه و تعالی از دور کردن ایشان نهی فرمود بعد از آن هرگاه بخدمت آنحضرت آمدی بسلام بر روی ایشان پیشدستی کردی و در بعضی
تفاسیر آورده که قومی بخدمت سید کاینات علیه و آله الصلوات آمدند و گفتند یا رسول الله گناهان بزرگ کرده ایم و جرایم
بیشمار ارتکا

بیشمار ارتکاب نموده ایم و به پیر اعتذار و چاره استغفار چگونه کنیم آنحضرت بجواب ایشان متوقف گشت تا از جانب حق چه آید و ایشان
از عتبه نبوت بازگشتند فی الحال این آیه نازل شد و مرویست از ابی عبدالله ع که این آیه در شان نازل گشت که چون
مؤمنان گناهکار که بر وحدانیت من و رسالت تو و حقیت قرآن گرویده اند بسوی تو آیند بر ایشان سلام گوی که بشارت
بسلامت دنیا و رحمت عقبی و بگو بعد از سلام که نوشت پروردگار شما بر نفس خود بخشش و بخشایش یعنی وعده داد و برحمت
وعده که از شما به خلعت مبرا و بدرستی که هر که بکند از شما نادانی بدی یعنی بدی کند در حالتی جاهل باشد به نتیجه آن و عذاب عقبی
را که بدان متفرع است پس توبه کند بعد از آن عمل و به اصلاح آرد کار خود را که عزم کند بر عدم عود بآن گناه پس بدرستی که خدای
تعالی آمرزنده است تائبان را مهربانست بر ایشان قشیری آورده که اگر ملک بر تو ذلت می نویسد برای تو رحمت مینویسد
پس ترا دو کتابت یکی ازلی و یکی وقتی و مقرر است که کتابت ازلی را باطل نمی تواند ساخت مضمون این آیه شربت
شفاست مر بیمارستان گناه را و شفا بشرط پرهیز است یعنی توبه و استغفار وکذلک نفصل الآیات
ولتستبین سبیل المجرمین و همچنانکه تفصیل میکنیم درین صورت دلایل توحید و نبوت را همچنین تفصیل میکنیم آیات
قرآن را در وصف مطیعان و عاصیان تا حق ظاهر گردد و تا روشن شود راه گناهکاران یعنی حق از باطل امتیاز یابد
نقلست که چون قریش آنحضرت را بدین خود دعوت کردند این آیه آمد که قل انی نهیت ان اعبد الذین تدعون من
دون الله قل لا اتبع اهواءکم قد ضللت اذا وما انا من المهتدین بگو بدرستی که مرا نهی کرده اند
از آنکه بپرستم آنها را که می پرستید بدون خدای تعالی یعنی بتان را اگر آرزوی شما آنست که من پرستش ایشان نمایم بگو که من پیروی
نکنیم آرزوهای باطله شما را بدرستی که گمراه شوم چون متابعت هوای شما کنم و نباشم از جمله راه یافتگان یعنی از معتقدان قل
انی علی بینة من ربی وکذبتم به ما عندی ما تستعجلون به ان الحکم الا لله یقص
الحق وهو خیر الفاصلین آورده اند که نضر بن حارث و رؤسای قریش گفتندی محمد را اگر عذاب الهی تخویف و تهدید تو
آنچه از عقوبت می توانی بیار ما را زیان و پیش ازین بار ترسان این آیه نازل شد که بدرستی که من بر حجتی و دلیل روشنم از پروردگار
من که آن قرآن است و وحی یا حجج عقلیه یا آنچه فاصله باشد میان حق و باطل و شما تکذیب میکنید آن دلیل را نیست نزد من آنچه شما
بدان شتاب می نمایید یعنی عذاب نیست حکم در تعجیل و تأخیر عذاب مگر خدای را میگوید خدای تعالی حق را و اوست بهترین کارگذاران
یا بیان کنندگان قل لو ان عندی ما تستعجلون به لقضی الامر بینی وبینکم والله اعلم بالظالمین بگو اگر
نزدیک من بودی آنچه شما بدان شتاب میکنید از عذاب هر آینه گذارده شدی و بودی کار میان من و شما یعنی شما را هلاک
کرده بودمی بتعجیل و میان ما و شما انقطاع شدی و بودی ولیکن خدای تعالی داناترست بستمکاران و وقت عذاب کردن ایشان
وعنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو ویعلم ما فی البر والبحر وما تسقط من ورقة الا یعلمها ولا
حبة فی ظلمات الارض ولا یابس الا فی کتاب مبین و نزدیک وست خزینهای غیب یا کلیدهای آن یعنی آنچه پوشیده است
از خلق چون ثواب و عقاب و انقضای آجال و خواتیم اعمال نمیداند مگر او و در بیان این حصر آورده اند که علم بعلت تامه موجب علم بمعلول است
و هرچه سوای واجب الوجود است موجودست بایجاد و تکوین او بواسطه یا بوسایط پس علم او بذات خودش موجب علم بجمیع آثارش
باشد بر ترتیب معتبر خواه کلیات و خواه جزئیات و علم او بذات او حاصل نیست مگر مر ذات او را پس این حصر صحیح باشد
که وعنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو چنانچه مفاتح غیب را ست مفاتح غیب نزد ماست امید که بر ابواب نعم

چنانچه غیب او پوشیده است بر دیگران و نمیداند آنرا مگر او پس تعجیل و تاخیر عذاب وابسته بحکمت اوست و متعلق بمشیت او و میداند خدای
تعالی آنچه در بیابانست از نباتات و حیوانات و آنچه در دریاست از جواهر و جانوران آبی و آنچه در بر یعنی بر عالم شهادت و بحر عالم
غیب است و نمیفتد هیچ برگی از درخت مگر بداند خدای تعالی اینرا که چند برگ از درخت افتاد و چند برگ بر وی باقی ماند و آن برگ افتاده
از درخت از زمین چند نوبت برگشت و روی منقلب گشت این مبالغه است در احاطه علم حق بجزئیات و نمیفتد دانه در تاریکی زمین مراد تخمی است
که در زیر زمین افتد و نه تری است و نه خشکی است مگر در کتاب روشن مثبت شده یعنی در لوح محفوظ و گفته‌اند مراد از رطب و یابس همه چیزها
از جسمانیات زیرا که جسم از صفت رطوبت یا یبوست خالی نیست و بعضی بر آنند که رطب اشارت بعالم روحانیات است و یابس عبارت
از عالم جسمانیات یا عالم حیوة و عالم ممات و روایت کرده‌اند از ابی عبدالله ع که ورقه سقط است و حبه ولد و ظلمات ارحام و
رطب ولد زنده و در رحم و یابس نقصان یافته در و و همه در لوح رقم ثبت پذیرفته علما تفسیر آورده‌اند که جایز است آنکه حق جل و علا
فرموده باشد کیفیت معلومات در کتاب پیش از آنکه خلق را خلق کند تا ملائکه واقف شوند در نفاذ علم او در معلومات و آنکه غایب نیست
از وی چیزی پس این غرض کامله باشد مر ملائکه موکلین را بلوح محفوظ چه ایشان مقابله میکنند با آنچه حادث میشود در عالم پس موافق می‌یابند مرآنرا
و دیگر آنکه هر کار مثبت است احوال جمیع موجودات در آن کتاب بتفصیل تام ممتنع است و الا کذب لازم آید یا جهل پس آنچه مثبت است
در آن سبب تام باشد در اکثر ممتنع است تقدم با تاخر یا تاخر با تقدم وَهُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُمْ بِاللَّيْلِ وَيَعْلَمُ مَا جَرَحْتُمْ بِالنَّهَارِ
ثُمَّ يَبْعَثُكُمْ فِيهِ لِيُقْضَى أَجَلٌ مُسَمًّى ثُمَّ إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ ثُمَّ يُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ و اوست خداوندی که میخواباند شما
و متوفی میگرداند بشب توفی گرفتن چیزی است تمام لاجرم اینجا استعاره کرد توفی را از مرگ برای خواب چه میانه ایشان مشارکتست
در زوال احساس و تمیز و امتناع بدان از عمل و تشبیه النوم اخ الموت اشارت بدینست چه ارواح حساسه غور میکنند در حالت نوم از ظاهر بباطن
پس معطل میشوند از بعض اعمال و اما در موت جمله بدن معطل است از کل اعمال پس صحیح باشد لفظ وفات بر خواب باین وجه
میداند خدای تعالی آنچه را کسب کنند در روز پس برانگیزد شما را از خواب در روز اطلاق بعث بر تیقظ برای تشبیه است در
توفی تا وقتی که تمام کرده شود اجل نام برده یعنی مرگ برسد بسوی اوست بازگشت شما بعد از مرگ پس خبر کند شما را در قیامت بآنچه کرده
که عمل میکردید و خبر کردن بآنست که جزا دهد شما را بر کردارهای شما وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَيُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً
حَتَّى إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا وَهُمْ لَا يُفَرِّطُونَ و اوست قاهر و غالب بر بندگان خود و در
میفرستد بشما فرشتگان نگاه دارنده اعمال شما یعنی مینویسند عملهای شما را تا روز قیامت علی رؤس الاشهاد بخوانند پس حکمت در ارسال
حفظه آنست که بنده از فضیحت روز رستخیز اندیشه نمود و بر ارتکاب معاصی دلیری نکند و از هیبت خطاب اقرأ کتابک عمل بد بگذارد که در
وقت نامه خواندن خجل و شرمنده نگردد و این کرام الکاتبین مشرف حال بندگان خواهند بود تا وقتی که بیاید یکی از شما مرگ جان او را
بر دارند فرشتگان ما یعنی ملک الموت و اعوان او که چهارده فرشته‌اند هفت از ایشان ملائکه رحمت‌اند و هفت دیگر ملائکه عذاب و این
فرشتگان تقصیر نمیکنند در قبض ارواح و تاخیر نمی‌نمایند ثُمَّ رُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمُ الْحَقِّ أَلَا لَهُ الْحُكْمُ وَهُوَ
أَسْرَعُ الْحَاسِبِينَ پس باز گردانیده شوند مردمان بعد از موت بحکم و جزای خدای تعالی آنکه خداوند ایشانست و حق است یعنی
درست گوی و راست کار بدانید که مر او راست حکم در آن روز که هیچ حاکمی را مجال حکم نباشد و اوست شتابنده
ترین حساب کنندگان و گفته‌اند که حق سبحانه و تعالی بمقدار دوشیدن گوسفندی شما را همه مکلفان را حساب خواهد کرد با وجود کثرت
عدد و جن و انس و بسیاری اعمال ایشان و این دلیل کمال قدرتست قُلْ مَنْ يُنَجِّيكُمْ مِنْ ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ تَدْعُونَهُ تَضَرُّعًا

وخفیة

وَخُفْيَةً لَئِنْ أَنْجَانَا مِنْ هَذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ بگو کیست که میرهاند شما را از تاریکیهای بیابان یعنی ظلمت لیل و گرد
و غبار و از ظلمت دریا که تیرگی است و سحاب و عباب مراد درماندگی و سختی دشتها و کشتیهاست میخوانید نجات دهنده خود را
از روی زاری و آشکارا و نهان و میگویند که اگر نجات دهد خدای ما را ازین شدت و محنت هر آینه باشیم از شکر گویندگان بنعمت
نجات قُلِ اللَّهُ يُنَجِّيكُمْ مِنْهَا وَمِنْ كُلِّ كَرْبٍ ثُمَّ أَنْتُمْ تُشْرِكُونَ بگو ای محمد که خدای تعالی نجات میدهد شما را از ظلمات
بر و بحر و از هر اندوه و غمی که باشد پس آنگه شما باز بشرک رجوع میکنید و بعهدی که کرده‌اید وفا نمی‌نمایید قُلْ هُوَ الْقَادِرُ
عَلَى أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِنْ فَوْقِكُمْ أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ أَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيَعًا وَيُذِيقَ بَعْضَكُمْ
بَأْسَ بَعْضٍ انْظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ بگو اوست توانا بر آنکه فرستد بر شما عذابی
از زبر چون طوفان که بقوم نوح آمد و حجاره که بر سر قوم لوط بارید یا عذابی از زیر قدم چون آل فرعون که در آب غرق شدند
یا قارون که بزمین فرو رفت و گفته‌اند عذاب من فوق حکام ظالمند و از تحت ارجل بندگان و خدمتکاران بدمعاش و از
ابی عبدالله ع این مرویست یا من فوق کبار قومند و من تحت صغار ایشان یا در آمیزد شما را باهم گروه گروه هر گروهی را
سودایی و تمنایی و آرزویی و مدعایی بخلاف آن دیگر تا آن مخالفت بمقاتلت انجامد و بچشاند خدای تعالی بعضی را از شما رنج
و سختی بعضی مراد سیوف مختلفه است بنگر که چگونه میگردانیم آیتها را بوعد و وعید و ظاهر میسازیم آنرا مرة بعد اخری بوجود دلائل تا ایشان در
یابند و تا باشد که ایشان بدانند حق را پس متابعت نمایند آنرا و باطل را پس اجتناب نمایند از آن وَكَذَّبَ
بِهِ قَوْمُكَ وَهُوَ الْحَقُّ قُلْ لَسْتُ عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ و دروغ میدارند عذاب را یا قرآن را قوم تو که کفار قریش‌اند و آن عذاب
یا کتاب حق و صدق است بگو من نیستم بر شما نگهبان که مهم شما را بمن گذاشته باشند یا شما را از تکذیب منع کنم یا بتعذیب
جزا دهم لِكُلِّ نَبَإٍ مُسْتَقَرٌّ وَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مر هر خبری را از وعد و وعید وقتی است که در آن وقت قرار یابد یعنی
واقع شود یا هر عملی را جزایی که در آن وقت مترتب گردد و زود باشد که بدانید آنرا یعنی آنچه بر شما وارد شود از عذاب وَإِذَا
رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ وَإِمَّا يُنْسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ
فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرَى مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ و چون ببینی تو آنکسانی را که بتکذیب و استهزا خوض و شروع میکنند
و گفتگوی مینمایند در آیتهای ما که قرآنست و بر آن طعن میکنند پس اعراض کن از ایشان و منشین با ایشان تا وقتی که در آیند در
سخنی دیگر غیر قرآن و اگر فراموش گرداند ترا شیطان اعراض کردن را از ایشان خطاب بآنحضرتست و مراد امت‌اند
پس منشین بعد از آن که یاد کنی سخن خدا را با گروه ستمکاران که تکذیب و استهزا میکنند در موضع تصدیق و تعظیم سبب
نزول این آن بود که هر گاه مسلمانان با مشرکان نشستندی ایشان فی الحال خوض نمودندی در تکذیب قرآن و استهزا
کردندی در بعضی کلمات آن حق سبحانه و تعالی حکم فرمود که چون ببینید که آغاز شروع در تکذیب قرآن کرده‌اند برخیزید و از ایشان
دوری جویید اهل اسلام گفتند که ای رسول الله ما را از طواف خانه و قعود در مسجد الحرام چاره نیست و کافران نیز پیوسته
در مسجدند و همواره سخریه میکنند با قرآن و اهل ایمان ما نمی‌توانیم که ترک مسجد ایشان کنیم و ایشان را از خوض منع نمیتوانیم کرد
آیا آثم باشیم بدین باز آیه آمد که وَمَا عَلَى الَّذِينَ يَتَّقُونَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَلَكِنْ ذِكْرَى لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ
و نیست بر آنکه پرهیز میکنند از خوض کردن شما را از اهل خوض یعنی از جرایم و آثام ایشان از چیزی و لیکن بر ایشان هست که پند دهند
ایشان را و پند دادنی که مانع شود از خوض و سایر قبایح یا اظهار کراهیت کنند از افعال و اقوال ایشان باشد که پرهیز کنند از این

عمل و شرم دارند وَذَرِ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَعِبًا وَلَهْوًا وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَذَكِّرْ بِهِ أَنْ
تُبْسَلَ نَفْسٌ بِمَا كَسَبَتْ لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ وَإِنْ تَعْدِلْ كُلَّ عَدْلٍ لَا يُؤْخَذْ مِنْهَا
أُولَئِكَ الَّذِينَ أُبْسِلُوا بِمَا كَسَبُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ و بگذار یعنی اعراض
کن از آنانکه گرفتند دین خود را بازی و مشغولی و طرب و افسوس یعنی بنای دین خود را لهو و بازی نهادند چون عبادت
اصنام و تحریم بحایر و سوایب یا دینی که پیغمبر صلی الله علیه و آله ایشان را بدان دعوت میکند بآن سخریه و استهزا می کنند یا عید خود را
که میقات عبادت است بلهو و لعب میگذرانند و فریب داده است ایشان را زندگانی دنیا تا بدان سبب انکار حشر و نشر و بعث میکنند
و پند ده ایشان را بقرآن تا تسلیم کرده نشود و بهلاک یا رسوا کرده یا گرفته نشود نفس بر کافری بسبب آنچه کرده است از معاصیها
نیست مر آن نفس گرفتار شده را جز خدای دوستی که مدد تواند کرد و نه خواهنده که او را از عذاب خلاص تواند داد و اگر فدا دهد آن نفس
هر فدایی که باشد تا خود را از عذاب باز خرد آن فدا را گرفته نشود از وی آن گروه آنکسانند که سپرده شده اند بلا یا عذاب بسبب آنچه
کرده اند از قبایح افعال مر ایشان راست در دوزخ آشامیدنی از آب جوشان که درون ایشان را بسوزاند و عذابی دردناک که برون
ایشان را محترق سازد بجهت آنکه ایشان بودند که کافر میشدند قُلْ أَنَدْعُو مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُنَا وَلَا يَضُرُّنَا وَنُرَدُّ
عَلَى أَعْقَابِنَا بَعْدَ إِذْ هَدَانَا اللَّهُ كَالَّذِي اسْتَهْوَتْهُ الشَّيَاطِينُ فِي الْأَرْضِ حَيْرَانَ لَهُ أَصْحَابٌ يَدْعُونَهُ
إِلَى الْهُدَى ائْتِنَا قُلْ إِنَّ هُدَى اللَّهِ هُوَ الْهُدَى وَأُمِرْنَا لِنُسْلِمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ بگو ای محمد آیا می پرستیم بدون خدای
تعالی یعنی نمی پرستیم آنچه را ما سود کند اگر طاعت داریمش و زیان نرساند اگر فرو گذاریمش یعنی قادر نیست بر نفع و ضرر و آیا باز گردیم
بر پاشنهای خود یعنی مرتد شویم و رجوع بشرک کنیم پس از آنکه خدای تعالی ما را راه نمود باسلام و از مضیق کفر و ضلالت خلاص داد
اگر از دین حق باز گردیم باشد مانند کسی که برده باشند او را دیوان در زمین یعنی در بیابان دور از راه راست بیفکنند متحیر مانده
از راه میداند و نه چاره کار خود می تواند مر او را یاران و مصاحبان اند که از روی شفقت میخوانند او را بسوی راه راست و میگویند
بیا بر جانب ما و دیوان او را بطرف خود دعوت میکنند و او متردد است در رفتن و بازگشتن که اگر اجابت شیاطین
میکند در ورطه هلاک می افتد و اگر سخن اصحاب می شنود بمنزل نجات میرسد و وجه تمثیل آنست که هر که مرتد شد مشابهت
کسی دارد که غولان و دیوان ورا از میان کاروان ربوده در بادیه خطرناک برده اند رفیقان کاروان که مومنان اند او را
براه شرایع که منهاج شریعت میخوانند و دیو فریبنده او را به بیابان ضلالت میکشد و اگر بر گردد خود را بکاروان رساند در
زمره ایشان داخل شود و اگر با دیوان بماند در کفر و زندقه بمیرد و بگو بدرستی که دین خدای یعنی اسلام اوست دین درست
در راه راست و ما را فرموده اند تا گردن نهیم پروردگار عالمیان را وَأَنْ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَاتَّقُوهُ وَهُوَ الَّذِي
إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ و دیگر فرموده اند که بپای دارید نماز را و بترسید از خدای در اخلال آن و اوست خداوندی که بسوی او جمع
کرده خواهید شد در روز قیامت وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَيَوْمَ يَقُولُ كُنْ
فَيَكُونُ و اوست آنکسی که بیافرید آسمانها و زمین برای اظهار حق چه مصنوعات او دلایل قدرت و وحدانیت اویند
و یاد کن روزی را که خدای گوید یعنی هر چیزی را که کون او خواهد بر فرماید که باش پس باشد آن چیز مراد روز قیامت
است و کون حشر اموات و احیای ایشان قَوْلُهُ الْحَقُّ وَلَهُ الْمُلْكُ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ
وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ سخن او راستست و مر او راست پادشاهی در آن روزی که در دمند در صور و آن نفخه ثانیه که در

خواهند

خواهند دمید برو میدن و ذکر آن بیاید انشاء الله تعالی اوست داننده غیب که عالم ملکوتست و دانای شهادت
که عالم ملک است و اوست خداوند حکمت در بعث و حشر خلایق دانا بانکه برانگیزد و بر چه وجه حشر کند وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ
لِأَبِيهِ آزَرَ أَتَتَّخِذُ أَصْنَامًا آلِهَةً إِنِّي أَرَاكَ وَقَوْمَكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ و یاد کن برای اهل مکه قصه ابراهیم
علیه السلم که ایشان دعوی فرزندی او میکنند پس ولی اگر در واقعند اتباع نمایند در توحید و قصه اینست که گفت ابراهیم
مر پدر خود را آزر و او عم ابراهیم بوده چنانچه آورده اند که نام پدر آنحضرت تارخ بوده و اطلاق عم بر پدر شایع است
بدلیل نَعْبُدُ إِلَهَكَ وَإِلَهَ آبَائِكَ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ و حال آنکه اینجا اسمعیل را پدر یعقوب گفته و او عم بوده او را
و دیگر جایز نیست که پدر هیچ کدام از انبیا مشرک باشند چه وارد است که إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ و دیگر
وارد یافته که وَتَقَلُّبَكَ فِي السَّاجِدِينَ که خطاب بحضرت رسول است صلی الله علیه و آله یعنی انتقال و آمد و شد
تو در ساجدی بعد از ساجدی است و موید این آنکه حضرت صلی الله علیه و آله فرموده که همیشه انتقال من از اصلاب طاهرین و
ارحام طاهرات بود تا متولد شدم و نسب آنحضرت بحضرت ابراهیم منتهی میشود پس چگونه آزر پدر ابراهیم باشد
و این اعتقاد که پدر اوست از دین داری دور است که پیغمبر خود را با آن پاکی طینت و اصل خلقت نجس زاده دانند نعوذ بالله
من ذلک پس حضرت ابراهیم فرمود مر آزر را که بجای پدرش بود در تربیت که آیا فرا میگیری بتان را که خود تراشیدی بخدای پرستی
که من می بینم ترا و گروهی را که متابع تواند در گمراهی هویدا وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ و چنانکه بدو نموده بودیم گمراهی قوم او را همچنانکه نمودیم ابراهیم را عجایب و بدایع و غرایب
آسمانها و زمینها و گفته اند ملکوت آسمان شمس و قمر است و ملکوت زمین شجر و حجر حق سبحانه و تعالی ابراهیم را بر صخره برآورد و آسمانها
و زمینها از ذره عرش تا تحت الثری بروی منکشف ساخت تا استدلال کند بدان در وقت کامل حق تعالی و تا باشد از
بی گمانان یا موقن بود در علم استدلال آورده اند که نمرود بن کنعان که از ولات کیکاوس بوده و اصح آنست که ملک برأسه بود
و پادشاه تمام روی زمین بود چه پادشاهان که تمام روی زمین داشته اند چهار تن بوده اند دو مومن و موحد و دو کافر
جاحد دو مومن یکی سلیمان پیغمبر بوده و دیگر اسکندر ذو القرنین و دو کافر یکی بخت النصر بابلی و دیگر نمرود بن کنعان و او در شهر بابل
شبی در واقعه دید که کوکبی از افق آن بلد طلوع نمود که در شعشعه جمال نور آفتاب و ماه را بپوشانید از غایت فزع بیدار شد
و کاهنان و حکما مملکت تعبیر این واقعه بران وجه کردند که درین سال بولایت بابل مولودی خجسته طالع از خلوتخانه عدم بفضای
صحرای وجود خواهد آمد که هلاکت تو و اهل مملکت تو بدست او باشد و هنوز این مولود از مستقر صلب بمستودع رحم نپیوسته این را
از تنجیم و کهانت دانسته باشند یا بکتب انبیا نمرود بفرمود تا میان زنان و شوهران تفریق کردند و بر هر ده یکی را بر ایشان موکل ساختند
اتفاقا شبی تارخ را با زن خود اوفی بنت نمر پنهان از موکلان خلوت دست داد و او حامله شد و بامدادش کاهنان بنمرود
گفتند که امشب آن کودک برحم پیوسته است نمرود خشم گرفته بفرمود تا بر حامله یکی موکل ساختند تا اگر پسر زاید بکشند
زنانی را که در تفحص احوال حامله بودند چون بر مادر ابراهیم اثر حمل ظاهر نبود از و درگذشتند و دیگری بدو التفات کرد
تا وقتی که وضع حمل نزدیک شد اوفی بترسید که اگر پسری زاید ناگاه خبر بگماشتگان نمرود رسد فی الحال او را بکشند بهانه از شهر
بیرون رفت و غاری در میان کوه نشان داشت دران غار ابراهیم را بزاد و در خرقه پیچید و همانجا گذاشته در غار را بسنگ
استوار کرد و پدر را که از قصه او خبر داشت گفت که ای تارخ از ترس گماشتگان نمرود بصحرا رفتم و پسری زادم فی الحال بمرد در

خاکش دفن کرده بازگشتم او را باور کرد اوفی روز دیگر بغار آمد دید که ابراهیم انگشتان خود را میمکد از یکی شیر و از دیگری
عسل بیرون میکشید و می نوشید اوفی چون آن حال بدید خوش وقت شد و با شوهر مراجعت نمود و تارخ و اوفی مومن و مومنه بودند
را پنهان میداشتند لیکن آزر که برادر تارخ بود کافر بود و نزد نمرود بسیار تقرب داشت اوفی از وی دغدغه داشت که مبادا از
حال ابراهیم واقف شود درین اثنا تارخ وفات یافت القصه ابراهیم صلوات الرحمن علیه چون شیر از پستان عنایت الهی می نوشید
بروزی چندان نمو میکرد که کودک دیگر در ماهی و بماهی چندان بزرگ میشد که دیگری در سالی چون پانزده ماه با جوانان پانزده ساله
مقابل گشت و از غار بیرون می آمد و گفته اند هفت سال یا سیزده سال یا هفده سال در غار بود و بر هر تقدیر چون بزرگ شد
اوفی با آزر این احوال بگفت که من پسری در غار دارم جوان رسیده در غایت خوبروئی و نیکوخوئی اکنون میخواهم که بجای پدر باشی او را
رعایت کنی و این امر را پنهان داری پس آزر را بغار آورد و ابراهیم را با وی نمود آزر جمال آن پسر خوش برآمد و مادر او را گفت که او
را از غار بخانه آور که بملازمت نمرود بریم آزر برفت و اوفی ابراهیم را از غار بدر آورد و نماز شام بود و در پایان غار گلهای
اسب و شتر و رمهای گوسفند جمع بودند ابراهیم از مادر پرسید که اینها چه چیز است و اینها را پروردگاری خواهد بود که او فرمان دهد
و روزی میدهد پس مادر را گفت که هیچ مخلوقی را از خالقی چاره نیست که آفریدگار او باشد و بعد از تربیت و پرورش او لیکن زعم این
مردم اینست که پروردگار ایشان نمرود است ابراهیم پرسید که خدای نمرود کیست مادرش گفت مثل این سخنان خطر عظیم دارد و در زمان
نمرود مردم بعضی ستاره و آفتاب و ماه می پرستیدند و برخی بت پرست بودند و جمعی پرستش نمرود میکردند ابراهیم با مادر بجانب
شهر روان شد فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَىٰ كَوْكَبًا قَالَ هَٰذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ چون شب
بر وی درآمد و تاریک شد دید ستاره رخشان یعنی زهره و بعضی مشتری گفته اند نزدیک بافق مغرب پس بعضی که ستاره پرست
بودند بوی سجده کردند گفت ابراهیم آیا اینست پروردگار من که میگویند ستاره پرستان پس آنهنگام که آن ستاره فرو رفت گفت
دوست نمیدارم فرو روندگان را زیرا که زوال و انتقال بر پروردگار عالم روا نباشد پس قدری دیگر راه رفتند و شب چهاردهم
ماه بود و طلعت سیمین ماه بر کنار زنخدان سبز فلک نمودار شد فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِغًا قَالَ هَٰذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَئِن لَّمْ يَهْدِنِي
رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ پس چون دید ماه را برآینده و تابنده و جمعی ماه پرستان پیش وی بسجده درافتادند
گفت آیا اینست پروردگار من که اینها میگویند پس آنوقت که روی بمغرب نهاد یعنی از خط نصف النهار بجانب مغرب میل کرد گفت ابراهیم
اگر دلالت نماید مرا پروردگار من بمعرفت و شناخت خود هر آینه باشم از گروه گمراهان پس از آنجا درگذشتند و نزدیک شهر رسیدند و آفتاب
آن ابتدای طلوع کرد و جمعی بتوجه او شد و عزم سجود کردند فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بَازِغَةً قَالَ هَٰذَا رَبِّي هَٰذَا أَكْبَرُ فَلَمَّا
أَفَلَتْ قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ پس چون دید ابراهیم آفتاب را برآینده و جهان بنور خود تابان گفت
اینست که میگویند آفتاب پرستان که پروردگار منست اینکه بزرگترست در جرم و بیشترست در روشنائی پس چون نشان
زوال و انتقال بر وی ظاهر شد گفت ای قوم من بیزارم از آنچه شما با انبازی میگیرید با خدای تعالی إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي
فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ بدرستی که من خالص کردم دین خود را یا روی دل خود را بتوجه بجانب حق
مر آنکسی را که محض بقدرت خود بیافرید آسمانها و زمینها را در حالتی که منم مایل از همه ادیان بدین توحید و نیستم من از شرک آرندگان
گویند که چون ابراهیم بشهر درآمد او را بدین نمرود بردند و او مردی بود کریه منظر و ابراهیم او را دید بر تخت نشسته و غلامان
و ... و لشکریان گرد تخت او صف زده و از جمعی پرسید که این کیست که مرا بدین او آورده اند گفتند خدای همه است پرسید

که این

که این طلا زمان بر حوالی تخت کیانند گفتند که آفریدگان و بندگان او اند ابراهیم تبسم فرمود و گفت اینها در چگونه نیست که این خدای
ایشان و دیگرا از خود خوبتر آفریده است با پستی و از ایشان خوبتر بودی القصه ابراهیم پیوسته مذمت بتان کردی و پرستندگان
ایشان را دشنام دادی و قوم با او مجادله میکردند چنانچه حق سبحانه و تعالی خبر داد وَحَاجَّهُ قَوْمُهُ قَالَ أَتُحَاجُّونِّي فِي اللَّهِ
وَقَدْ هَدَانِ وَلَا أَخَافُ مَا تُشْرِكُونَ بِهِ إِلَّا أَن يَشَاءَ رَبِّي شَيْئًا وَسِعَ رَبِّي كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ
و حجت جستند بر وی قوم وی و مخاصمه کردند در توحید گفت آیا با من حجت باطل میگوئید در وحدانیت خدای تعالی و میخواهید که بر من غلبه
کنید و حال آنکه خدای تعالی مرا راه نموده است بتوحید خود و ایشان او را تخویف کردند که معبودان ما باستهزای تو ایشان را ضررها
بتو خواهند رسانید ابراهیم فرمود نمی ترسم از آنچه شما شریک آورده اید بدان یعنی از بتان شما باک ندارم که بکسی ضرری توانند
رسانید مگر آنکه خواهد پروردگار من چیزی از مکاره که بجهت ایشان بمن رسد رسیده است پروردگار من و احاطه کرده همه چیزها
را از جهت علم آیا پند نمیگیرید و نمیدانید که میان عاجز و قادر و عالم و جاهل تمیز نمیتوانید وَكَيْفَ أَخَافُ مَا أَشْرَكْتُمْ
وَلَا تَخَافُونَ أَنَّكُمْ أَشْرَكْتُم بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ عَلَيْكُمْ فَأَيُّ الْفَرِيقَيْنِ أَحَقُّ بِالْأَمْنِ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ
و چگونه ترسم از آنکه شما با انبازی گرفته اید و نمی ترسید شما از آنکه شرک می آرید بخدای تعالی و شریک میدارید آنچه را که فرو
نفرستاده است خدای بشریک کردن او بر شما حجتی پس کدام ازین دو گروه موحدان و مشرکان سزاوارترند بایمن بودن
مرا جواب دهید اگر هستید که بدانید و اگر او را بدانید که قادرست برایصال نفع و ضر آنگه حق سبحانه و تعالی از سوال ابراهیم
جواب میدهد که سزاوارتر بایمنی الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُم بِظُلْمٍ أُولَٰئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُم
مُّهْتَدُونَ آنکسانند که ایمان آورده اند و نیامیختند ایمان خود را بشرک یعنی آنها که مستجمع کمال قوه نظریه اند و سنام او
ایمانست و مستکمل کمال قوه عملیه و آن وضع اشیاست در موضع خود و اگر وه مر ایشان را حاصل است امن مطلق که خلاصی است
از خلود در دوزخ وَتِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَىٰ قَوْمِهِ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَّن نَّشَاءُ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ و حجه
گذشت از استدلال ابراهیم باقوال کواکب آنجا حجت و برهان ما بود که از روی دوستی دادیم آنرا بابراهیم حجت گرفت
بدان بر قوم خود بر میداریم پایهای بلند هر کرا خواهیم در علم و حکمت بدرستی که پروردگار تو خداوند حکمت است در برداشتن و فرو کردن
بندگان دانا باستحقاق هر کس در رفع و خفض او وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنَا وَنُوحًا هَدَيْنَا مِن قَبْلُ
وَمِن ذُرِّيَّتِهِ دَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَىٰ وَهَارُونَ وَكَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ و
بخشیدیم مر ابراهیم را اسحق پسر او که پدر پیغمبران بنی اسرائیل است و نبیره او یعقوب که اسرائیل است هر یکی را ازین هر دو راه نمودیم
و راه نموده بودیم نوح را پیش از ابراهیم و راه نمودیم از ذریت نوح و بعضی گفته اند از ذریت ابراهیم و اول اصح است
زیرا که یونس و لوط که درین آیتها مذکورند از ذریت ابراهیم نبوده اند و باقی که از ذریت ابراهیم بوده اند هم از ذریت
نوح اند باتفاق پس حق سبحانه و تعالی میفرماید که از ذریت نوح راه نمودیم داود بن ایشا و پسر او سلیمان را که از اولاد یهودا
اند و ایوب را که پسر اموص بن رازخ بن روم بن عیص بن اسحق است و یوسف بن یعقوب را و موسی و هرون که پسران
عمران بن یصهر بن قاهث بن لاوی بن یعقوب اند و همچنانکه ابراهیم را جزا دادیم برفعت و درجات جزا میدهیم نیکوکاران را
فراخور استحقاق ایشان وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَىٰ وَعِيسَىٰ وَإِلْيَاسَ كُلٌّ مِّنَ الصَّالِحِينَ و دیگر راه نمودیم زکریا را که او
پسر آذن بن برکیا از اولاد رحبعم بن سلیمانست و یحیی بن زکریا را و عیسی را که پسر مریم است و مریم که دختر عمران است

ایشان که ملوک بنی اسرائیل بوده‌اند و این که عیسی ع از ذریت ابرهیم است دلالت واضحه و حجت قاطعه است که امام حسن
و امام حسین ع از ذریت رسول الله صلعم علی الاطلاق و اگر آنحضرت فرموده نیز که أَبْنَاءَنَا هٰذَانِ إِمَامَانِ قَامَا
أَوْ قَعَدَا و صحابه رسول الله ایشان را و از اولاد بزرگوار ایشان را ابن رسول الله میگفتند لیکن بنی امیه ملاعین درین مضایقه
میکردند چنانچه معاویه لعین ازان منع میکرد و در کشف الغمه کورست که روایت کرده ذکوان که مولای معاویه بود که حرام
کرده این دو پسر را ابنی رسول الله که ابنی علی گویند ایشان فرزندان علی اند ذکوان گوید که چون چند روز برین گذشت
او مرا فرمود که بنویسم اولاد او را برای امری پسرزادهای او را نوشتم و دخترزادهای او را نوشتم و نزد وی بردم چون نظر کرد
گفت ویحک تو بدین غافل شدی از بزرگترین فرزندان من گفتم کدام را گفت بنو فلان فرزندان نشدند از دختر گفتم الله الله آیا پسران
پسران دختر تو پسران تو باشند و پسران فاطمه زهرا ع پسران رسول الله صلعم نباشند گفت چه گفتی که خدای ترا کشنده مباد اگر این
کسی از تو بشنود و شیوع این دو نام دایم مخالفت خدای و رسول بود و جزای آن نیست باشند و دیگر را و نوح ادریس اگر پسر شیث
بن مخاص بن غیار بن هرون بن عمران است و اگر گفته که مراد از دوادریس است دور می‌نماید چه ادریس از آبا نوح است نه از اولاد
همه این پیغمبران بسند یکانند وَإِسْمَاعِيلَ وَالْيَسَعَ وَيُونُسَ وَلُوطًا وَكُلًّا فَضَّلْنَا عَلَى الْعَالَمِينَ و دیگر را بنودیم اسمعیل بن ابرهیم
ع و الیسع که پسر اخطوب است و ابن العجوز مشهورست و یونس بن متی را که پسر هرون بوده و هرون برادر حضرت ابرهیم است و بعضی گویند
که او پسر خواهر آنحضرت بود صلوات الله و سلامه علی جمیع الانبیا و المرسلین و الائمه المعصومین و همه را فضیلت دادیم و نبوت بر علاکرد
جن و انس بدانکه حق سبحانه و تعالی ذکر فرمود چهار تن را از انبیا ع که نوح و ابرهیم و اسحق و یعقوب است بعد از آن از ذریه ایشان
چهارده تن از پیغمبران ذکر نمود که از داود تا لوط ع پس مجموع هجده تن شوند و در آیه ترتیب میانه ایشان مرعی نشده نه بحسب
فضل و شرف و نه بحسب زمان و مدت بعضی از علما فرموده‌اند که وا مفید ترتیب نیست اما در تفسیر کبیر وجه ترتیب چنین آورده
که حق سبحانه و تعالی تخصیص فرموده هر طایفه را از طوایف انبیا بنوعی از کرامت پس بعضی از مرتبه معتبره نزد جمهور یکی ملک و سلطنت است
ازان نصیب عظیم بداود و سلیمان کرامت کرده و دوم مرتبه بلا و محنت تخصیص یافته بایوب و سیم مرتبه استجماع حالتین است
و آن در حق یوسف مقررشده که اول ابتلا بند و زندان کشید و انتها بسلطنت رسید چهارم قوت معجزات و کثرت براهین
و بینات و آن حال موسی و هرونست پنجم زهد کامل است همچنانکه در حق زکریا و یحیی و عیسی و الیاس ع فرموده و لهذا اوصف فرمود
ایشان از الصالحین ششم پیغمبرانی که ایشان را چندان اتباع و اشیاعی نبود که اسمعیل و الیسع و یونس و لوط است ع وَمِنْ آبَائِهِمْ وَ
ذُرِّيَّاتِهِمْ وَإِخْوَانِهِمْ وَاجْتَبَيْنَاهُمْ وَهَدَيْنَاهُمْ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ و رتبت دادیم بعضی را از پدران این
پیغمبران و برخی را از فرزندان ایشان و بعضی را از برادران ایشان و برگزیدیم این پیغمبران را و نمودیم ایشان را بگشایش راه مستقیم
بر راه راست ذَٰلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ ۚ وَلَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ مَا كَانُوا
يَعْمَلُونَ آن دینی که انبیا بدان متدین بوده‌اند دین حق است راه می‌نماید بدان دین بفضل خود هر که را خواهد از بندگان خود و اگر
این پیغمبران شرک آرند بخدای تعالی با وجود این همه فضل و کمال هر آینه باطل کرده و نیست شود از ایشان آنچه ایشان کرده باشند
زیرا که کفر محبط اعمال است و اگر چه شرک از ایشان ممکن نیست غرض ازین زجر است است و تهدید عظیم مر مشرکان را أُولَٰئِكَ
الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ ۚ فَإِنْ يَكْفُرْ بِهَا هَٰؤُلَاءِ فَقَدْ وَكَّلْنَا بِهَا قَوْمًا لَيْسُوا بِهَا بِكَافِرِينَ
آن گروه یعنی انبیا هجده گانه آنها اند که دادیم ایشان را کتاب و دادیم حکمت و رفیصل دادن امور و پیغمبری گویند لازمست حکم

عطف

وکلاّ

عطف از شعار اثر اولیشه که کتاب و حکم و نبوت است و توجیه آن برین وجه کرده‌اند که حکام بر خلق سه طایفه‌اند یکی حکام بر بواطن
مردم علمااند و حکام بر ظواهر خلق و ایشان سلاطین‌اند و جامعان بین امرین و ایشان انبیا اند و تا بیان ایشان ع پس اولیشه
اشارت باشد باین اصناف ثلثه پس اگر کافر شوند بکتاب و حکم و نبوت این گروه معاندان از قریش پس بدرستی که بار گماشته ایم
و مهیا کرده برای ایمان بدینها کروهی را که از روی صدق بستانند بدین چیزها کافر مرا دو پیغمبران و امتان ایشانند و گفته‌اند این قوم
اشارت با نصارست و اهل مدینه و چون در وقت نزول این سوره هنوز ایشان ایمان نیاورده بودند پس این سوره بشارت
بایمان ایشان أُولَٰئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ ۖ فَبِهُدَاهُمُ اقْتَدِهْ ۗ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا ۖ إِنْ هُوَ إِلَّا
ذِكْرَىٰ لِلْعَالَمِينَ آن گروه انبیا آنانند که راه نمود خدای ایشانرا بدین خود پس بطریقه ایشان اقتدا کن گویند مراد
آنچیزیست که متفق بوده‌اند از توحید و اصول دین نه در فروع مختلف فیها بعضی دیگر گویند این جایز نیست که پیغمبر صلعم اقتدا کند
بایشان در اصول دین چه دران تقلید روا نباشد و در فروع نیز نشاید چه شریعت او ناسخ شرایع ایشانست پس مراد محاسن
اخلاق و مکارم اوصاف خواهد بود یعنی بر وصف و سیرت و خلق هر یک مطلع شده احسن آن اختیار فرما و آن اوصاف
در جمع نما مثل شکر در داود و سلیمان و صبر در ایوب و زهد در زکریا و یحیی و عیسی و صدق در اسمعیل و تضرع و دعا در یونس
و معجزات باهره در موسی و هرون و این دلیل فضیلت تو باشد و همین بعینه حضرت رسالت صلعم در باره امیر المؤمنین ع فرموده که مَنْ
أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَىٰ آدَمَ فِي عِلْمِهِ وَإِلَىٰ نُوحٍ فِي تَقْوَاهُ وَإِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ فِي خُلَّتِهِ وَإِلَىٰ مُوسَىٰ فِي هَيْبَتِهِ
وَإِلَىٰ عِيسَىٰ فِي عِبَادَتِهِ فَلْيَنْظُرْ إِلَىٰ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ و این نیز دلیل فضیلت امیر المؤمنین باشد ع چه هر چه در انبیا از صفات
جمیله متفرق بوده در وی مجتمع است پس وی در اوصاف مساوی آنحضرت باشد و مساوی افضل افضل است بگوای محمد با کافران که نخواهم از شما
بر تبلیغ رسانیدن از خدای تعالی مزدی چنانچه پیش از من هیچ پیغمبری از امت مزد دعوت نطلبیده نیست این تبلیغ من مگر پندی
مر عالمیان را وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قَالُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَىٰ بَشَرٍ مِنْ شَيْءٍ ۗ قُلْ مَنْ أَنْزَلَ الْكِتَابَ الَّذِي
جَاءَ بِهِ مُوسَىٰ نُورًا وَهُدًى لِلنَّاسِ ۖ تَجْعَلُونَهُ قَرَاطِيسَ تُبْدُونَهَا وَتُخْفُونَ كَثِيرًا ۖ وَعُلِّمْتُمْ مَا لَمْ تَعْلَمُوا أَنْتُمْ
وَلَا آبَاؤُكُمْ ۖ قُلِ اللَّهُ ۖ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ تعظیم نکردند جهودان خدای را چنانچه سزای تعظیم او باشد
در کشف الاسرار آورده که خدای را نشناختند چنانچه حق شناختن او باشد آری قدم را با حدوث چه نسبت خاک و آب را با رب
الارباب چه مناسبت بزرگی را از شناخت الهی سوال کردند فرمود که کل ما خطر ببالک فهو علی خلاف ذلک و گفته‌اند معنی آیت
که ما وصفوا الله حق وصفه آورده‌اند که مالک بن صیف که سر حلقه احبار یهود بود با حضرت سید کاینات صلی الله علیه و آله در آمد آنحضرت
با وی گفت که سوگند میدهم ترا بدان خدای که توریة بموسی داد که خدای تعالی دشمن دارد حبر فربه را دشمن گفت آری این خبر در توریة است
آنحضرت فرمود که آن حبر تویی پرورده خود پرست تویی او در غضب شد و گفت خدای تعالی بر هیچ کتابی بر هیچکس نازل نساخته آیة آمد که
این طایفه خدای را چنانچه می باید وصف نکردند چون گفتند نفرستاده است خدای تعالی ابتدای هیچ چیز را از وحی و احکام شرع و همچنین
صفتی را که انزال کتب و ارسال رسل است از حق سبحانه و تعالی سلب کردند بگوای محمد که فرستاد آن کتاب را که آمد بموسی ع
یعنی توریة در حالتی که بود روشنایی دهنده و راه نماینده مردمانرا شما گردانیده اید آنرا صحیفها و طومارها و ورقها اظهار میکنید
اشکارا میکنید آنچه میخواهید و پنهان می سازید بسیاری را از آن چون حضرت صلی الله علیه و آله و آیه رجم و غیر آن و آموخته شده اید
ای اهل اسلام بر زبان محمد صلعم آنچه ندانستید نه شما و نه پدران شما از امر و نهی و حلال و حرام بگوای محمد که خدای تعالی فرستاده

برهیچ

این جواب آنست که فرستاد توریة را این دست بدار از بهود و بگذار ایشان را تا پیوسته در اباطیل و خرافات خود بازی میکنند که زود باشد که بدانند وخامت و عاقبت آنرا پیر هراو فرموده که قل الله یعنی دل سوی او دار ثم ذرهم پس ایشان را فروگذار وهذا

كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ مُصَدِّقُ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَلِتُنْذِرَ أُمَّ الْقُرَى وَمَنْ حَوْلَهَا وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَهُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ

و این قرآن کتابیست که فرستادیم او را بسیار نافع و بابرکت چه قرائت او خیریست و عمل او خیر و در روی علم اولین و آخرین و مغفرت ذنوب و کشف کروب و حلال و حرام و در روی دوای جمیع آلام باور دارنده آنچه پیش از وی بوده از کتب و تا تو بیم کنی اهل مکه را و هر که گرد اگرد مکه است یعنی مجموع اهل مشرق و مغرب را و قری جمع قریه است و او را از قری گرفته اند که بمعنی جمع است پس هر جا که مجتمعی باشد از شهر و دیه آنرا قریه گفت و مکه را ام القری گفت بجهت آنکه تمامی زمین را از تحت او منبسط کرده اند یا آنکه قبله اهل قریست و مجمع ایشان در وقت حج و آنکسان که ایمان آورده اند بآخرت ایمان می آورند بکتاب پیغمبر و تصدیق آخرت موجب خوف عاقبت است و خوف سبب تدبر و تفکر در آنکه نجات بمتابعت پیغمبر و قرآن دست دهد و ایشان که برنبی و کتاب میگروند بر نمازهای خود محافظت می نمایند زیرا که نماز ایمان و ستون دین نماز است آورده اند که مسیلمه کذاب و اسود عنسی دعوت نبوت کردند و حضرت رسالت صلعم آن سبب دروغ ایشان غبار ملال بر صفحه خاطر بود حضرت عزت ستمکاری ایشانرا شرح داد که وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا

أَوْ قَالَ أُوحِيَ إِلَيَّ وَلَمْ يُوحَ إِلَيْهِ شَيْءٌ وَمَنْ قَالَ سَأُنْزِلُ مِثْلَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَوْ تَرَى إِذِ الظَّالِمُونَ فِي غَمَرَاتِ الْمَوْتِ وَالْمَلَائِكَةُ بَاسِطُو أَيْدِيهِمْ أَخْرِجُوا أَنْفُسَكُمُ الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنْتُمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ وَكُنْتُمْ عَنْ آيَاتِهِ تَسْتَكْبِرُونَ

و کیست ستمکارتر از آنکس که افترا کرد و دروغ بست بر خدای تعالی دروغ را و گفت من پیغمبر او یم یا گفت که وحی میکنند بمن و وحی نکرده اند بوی چیزی مسیلمه اباطیل و ترهات بر هم می بست و میگفت که این وحی است که بمن فرود آمده و اسود عنسی نیز میگفت که شخصی بر من ظاهر می شود و بر حماری نشسته و سخنان بر من القا میکند و گفت و ظالمتر از آنکس که گفت زود باشد که نازل کردانم مانند آنچه خدای تعالی نازل کرده است گویند این سخن گوینده عبدالله بن سعد بن ابی سرح القرشی بود و که کاتب دیوان نبوت بود و برادر رضاعی عثمان روزی که آیه وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ می نوشت و تقلب اطوار او از علقه و مضغه و عظم و لحم ملاحظه میکرد بعد از آن که کلمات ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ شنید از روی تعجب بر زبانش جاری شد که فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ حضرت پیغمبر صلعم فرمود که بنویس که چنین نازل شد عبدالله در شک افتاد و مرتد شد گفت اگر محمد صادق است پس بر من هم وحی فرود می آید چنانچه بر وی می آید و اگر کاذب است پس من هم گفتم چنانچه او میگوید و ندانسته بود که آن حالت برکت مجلس حضرت و کتابت وحی یافته بود و عکس این انوار بود که بروی تافته و اگر ببینی تو ای بیننده چون باشند ظالمان یعنی کافران و ترسایان خود را در غمرات ضلالت انداخت و سرمایه ایمان در باخت و اگر ببینی تو ای بیننده چون باشند ظالمان یعنی کافران و ترسایان در سکرات و شدتهای مرگ و فرشتگان عذاب گشاده کان دستهای خود را برای قبض روح ایشان و مخالفان دین نبی در سکرات و شدتهای مرگ و فرشتگان عذاب گشاده کان دستهای خود را برای قبض روح ایشان یا گشاده اند دستها که باشند بعذاب ایشان و عمود آتشین بر ایشان میزنند و میگویند بیرون آرید روحهای خود را از جسدهای خود همچو متقاضیان مسلط که از روی غلظت و عنف چیزی طلبند با میگویند فرشتگان که بر آرید نفسهای خود را از عذاب اگر میتوانید امروز که وقت مردن شماست تا ابد الآباد جزا داده خواهید شد بعذاب خوار کننده بسبب آنکه بودید که میگفتید بر خدای چیزی که نه راست بود که خدای تعالی بر بشر هیچ چیز نفرستاده و وحی از پیش ما نیز بشد و غیر ذلک و بود دیگر از آیات

او

او کرد و کسی میکرد و بدو تعظیم می نمود و در آن تأمل و تدبر نمی نمودید و در آن اشتیاق وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَى كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَتَرَكْتُمْ مَا خَوَّلْنَاكُمْ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ وَمَا نَرَى مَعَكُمْ شُفَعَاءَكُمُ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ فِيكُمْ شُرَكَاءُ لَقَدْ تَقَطَّعَ بَيْنَكُمْ وَضَلَّ عَنْكُمْ مَا كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ

و بدرستی که آمدید برای حساب و جزا بسوی ما تنها از مال که شماست و از فرزند و از خدم و از حشم و از یار و از مدد کار گویند که این آیت در شان نضر بن حارث بن کلده نازل شد در آن هنگام که گفت زود باشد که لات و عزی برای ما شفاعت کنند حق تعالی میفرماید که شما بی یار و مدد و شریک بجزای ما خواهید آمد و لا یضر و لا ینفع شما چگونه نفع رسانند بلکه مدد غلت اند و درین وقت آمدید چنانچه شما را آفریده بودیم نخستین بار در رحم ما در سر و پای برهنه چنانچه در حدیث نیز وارد است تحشرون حفاة عراة غرلا و آخر کرد و بود برهنگان و عریان و بریان و کذا شنید آنچه عطا داده بودیم شما را در دنیا یعنی آنچه بر روی زمین بود از دیگران بسبب آن میکرد دیده و کذا شنید از پس پشت خود و نه از پیش فرستاد دید و نه با خود در آوردید و نمی بینیم با شما شفیعان شما را آنانکه گمان می بردید از روی جهالت بدرستی که ایشان در تربیت شما شریکان خدایند و شفیعان شما چنانچه از پیش گذشت نزول آن بدرستی که بریده شد آنچه میان شما بود از وصلت و مودت و گم شد از شما آنچه بودید که گمان می بردید که ایشان شفیعان شما اند

إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَى يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَمُخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ ذَلِكُمُ اللَّهُ فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ

بدرستی که خدای تعالی شکافنده تخم است تا از وی نبات بر دمد و شکافنده دانه است تا نهال از آن بر آید بیرون می آرد زنده یعنی نبات را که نشو و نما جیوانی دارد از مرده که تخم و دانه است یا بیرون آرد ولد را از نطفه و مرغ را از بیضه و مومن را از کافر و عاقل را از جاهل و بیرون آرنده مرده است چون تخم یا نطفه یا بیضه از زنده که نبات و آدمی و مرغ است این زنده کننده و میراننده الله است پس بکجا بر گردانیده می شوید از و فَالِقُ الْإِصْبَاحِ وَجَعَلَ اللَّيْلَ سَكَنًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ حُسْبَانًا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ شکافنده نور صبح است از ظلمت شب یعنی تاریکی را برد و روشنایی آورد و گردانید شب را آرامگاه خلق از تعب حرکات روز برآسایند و ساخت آفتاب و ماه را نشانهای تمام یعنی ایشانرا دوار مختلف و سیرها متنوع داد تا شهور و سنین بدیشان متعین کرد و این کار تسییر و تدویر شمس و قمر برای حساب تقدیر خداوندیست غالب که حکم او در همه جاریست و دانا بتدبیر امور عالمیان وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ و اوست آن خداوندی که بقدرت کامله و حکمت بالغه بیافرید برای شما ستارها را تا راه یابید بسبب آنها در تاریکیهای شب در بیابان و در دریاها و علامات قبله نیز از آن توان دانست و نجوم را اجزای منافع دیگر است چون زینت سما و رمی شیاطین و غیر آن آورده اند که ذکر این منفعت که در چه دریجا دلیل قدرت ظاهرتر است نجوم را بر فلک دلیل معرفت زمین ساخت با وجود بعد مسافت میان آسمان و زمین بدرستی که روشن و مبین ساختیم نشانها و قدرت را برای گروهی که دانند و بدان استدلال کنند و

هُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ فَمُسْتَقَرٌّ وَمُسْتَوْدَعٌ قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَفْقَهُونَ

و اوست آنکس که بیافرید شما را از یک تن که آدم است پس شما را قرارگاهیست و جای ودیعتی مستقر رحم است و مستودع صلب و بر عکس نیز گفته اند یا مستقر قبر است و مستودع دنیا و حقیقت آنست که هر جا آدمی قرار ندارد مستودع اوست چون صلب و رحم و قبر و موضع قرار که بهشت است یا دوزخ مستقر اوست و از این جهت لغت را دار القرار گفته اند بدرستی که بیان

کردیم علامات وحدانیت خود را برای گروهی که فهم کنند وهو الذی انزل من السماء ماء فاخرجنا
به نبات کل شیء فاخرجنا منه خضرا نخرج منه حبا متراکبا ومن النخل من طلعها قنوان
دانیة وجنات من اعناب والزیتون والرمان مشتبها وغیر متشابه انظروا الی ثمره اذا اثمر وینعه
ان فی ذلکم لآیات لقوم یؤمنون و اوست آنکه فرو فرستاد از جانب آسمان آبی پس بیرون آوردیم با آن آب رستنیهای
هر چیزی مجمل فرموده و آنرا مفصل میگوید پس بیرون آوردیم ازین آب چیزی سبز یعنی گیاهی که از تخم رسته است و بیخ و شاخ پیدا کرده است
بیرون می آریم ازین گیاه دانه بر یکدیگر مرکب شده یعنی خوشه و بیرون می آریم از خرمابنان از شکوفه و غنچه وی شاخها نزدیک بیکدیگر
نزدیک یعنی بر هم پیچیده و بزمین نزدیک از بسیاری بار و دیگر بیرون آریم بوستانها از انگور و بیرون آریم بآب باران درخت
زیتون و انار را در حالتی که آن درختان بعضی بعضی مانند در برگ و در شجر و نامانند یکدیگر در طعم میوه چه بعضی بغایت ترش
می باشد و بعضی شیرین و بعضی ترش شیرین با آنکه جنس واحدند یا مختلف بنگرید بمیوه هر درختی که چون بیرون می آرد ثمر خود را
بغایت خرد و بیمزه و بنگرید در رسیدگی و پختگی او که چگونه بشکل و مزه و نفعی و لذتی در روی بر می آید بدرستی که درینها که یاد
کردیم نشانهاست بر وجود قادر حکیم هر گروهی را که گرویده اند وجعلوا لله شرکاء الجن وخلقهم وخرقوا
له بنین وبنات بغیر علم سبحانه وتعالی عما یصفون و ساختند کافران واضح آنست که مراد زنادقه اند که چون
ایشان ملقب بزنادقه زیرا که کتابی که بزعم زردشت آن بود که برو نازل شده از نزد خدای تعالی و آن کتاب را زند میگفتند
و منسوب بوی زندی بعد از تغییر زندیق گفتند و جمع آن زنادقه کردند و زعم باطل ایشان آنست که عالم را دو اله است
یکی یزدان که خالق آدمیان و دواب و انعام است و دیگر اهرمن که شیطان است که خالق حیات و عقارب و سباع و اشیاء
ضار است حق سبحانه و تعالی خبر از آن میدهد که مجوس پیدا کرده اند بزعم خود برای خدای تعالی انبازی دیو را که ابلیس شریک
خداست در خلق چنانچه مذکور شد و حال آنکه او آفرید جن را پس چگونه مخلوق را شریک خالق میگردانند و بر می بافند یعنی کافران
برای او پسران چون عزیر و عیسی و دختران چون فرشتگان بی آنکه ایشان را علم باشد بحقیقت آنچه میگویند پاک و منزه است
خدای تعالی و برتر است از آنچه صفت می کنند که او را شریک و فرزند است بدیع السموات والارض انی یکون له ولد
ولم تکن له صاحبة وخلق کل شیء وهو بکل شیء علیم اوست پدید آرنده آسمانها و زمینها از کجا باشد
و چگونه بود مر او را فرزندی و حال آنکه نیست مر او را زنی و فرزند از شوهر و زن پدید آید و چگونه او را زن باشد که در زنا
شوهری کفاءت و جنسیت شرطست و او را کفوی نیست و میان او و ماسوی مجانست نه و بیافرید جمیع مخلوقات را مانند نیست
و او بهمه چیزها داناست و غیر او را ازین دانایی نیست پس او را مثل نبود و مانند نباشد پس اسناد صاحبه و ولد بروی
محال بود ذلکم الله ربکم لا اله الا هو خالق کل شیء فاعبدوه وهو علی کل شیء وکیل این که بدین
صفتها موصوفست خداوند مستحق عبادت و اوست پروردگار شما هیچ معبودی نیست مگر او آفریننده همه چیزها پس او را بپرستید
او با وجود این صفتها بر همه چیزها نگاهبانست و متولی امور بندگان لا تدرکه الابصار وهو یدرک الابصار
وهو اللطیف الخبیر در نیابد او را دیدها و نتواند دید زیرا که ادراک وقتی که مقارن شد ببصر مفهوم نمی شود از وی مگر رؤیت
همچنانکه مقارن با آلت سمع شد مفهوم نمیگردد از وی مگر سماع و اضافه او بهریک از حواس مفید اینست و او در یابد خداوند آن
دیدها یعنی او می بیند باین معنی که عالم است بمبصرات و دیده نمی شود و باین مخالفت است و عدم مجانست حق سبحانه

وتعا

و تعالی بجمیع مخلوقات چه بعضی از موجودات شان ایشان آنست که می بینند و دیده می شوند مثل جمادات و اعراض مدرکه و بعضی دیگر نه می بینند
و نه دیده می شوند مانند اعراض غیر مدرکه و حق سبحانه و تعالی مخالف این موجودات است و منفرد با آنکه می بیند و دیده نمی شود نه
در دنیا و نه در آخرت حق تعالی مدح فرموده و درین آیت بمجموع امرین چنانچه در آیه دیگر بقوله وهو یطعم ولا یطعم و عیاشی
رحمه الله باسناد خود روایت نموده از ذی الریاستین یعنی سهل بن فضل که پرسیدم از امام ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام از رؤیت
حق سبحانه و تعالی که مردم در رؤیت اختلاف کرده اند آنحضرت فرمود که کسی که وصف کند خدای تبارک و تعالی را بر خلاف
آنچه او خود وصف فرموده باشد آن اعظم فریه و افترا باشد بر خدای تعالی چه او فرموده که می بیند و دیده نشود و خلاف این
اعظم افتراست و چگونه چنین نباشد و اوست باریک بین نهان دان کسی نمی بیند آنچه وی می بیند و کسی نداند آنچه وی میداند قد
جاءکم بصائر من ربکم فمن ابصر فلنفسه ومن عمی فعلیها وما انا علیکم بحفیظ بدرستی
که آمد بشما نشانهای روشن از پروردگار شما که بدان بینید آن هدی را از ضلالت و تمیز کنید حق را از باطل پس هر که
آنست که بدانید که رؤیت حق او را دیدنی نیست پس هر که بینا گشت پس منفعت او مر او راست و هر که نابینا شود و نبیند
حجتهای ظاهر او حق البلباس پوشاند پس ضرر آن بر وست و پیغمبر باید حق تعالی بعمر خود که بگو که نیستم من بر شما نگاهبان
که محافظت اعمال شما کنم و بر آن شما را جزا دهم بر من همین تبلیغ است وکذلک نصرف الآیات ولیقولوا درست
ولنبینه لقوم یعلمون و مثل این تصریف که در آیتهای گذشته کردیم دیگر میگردانیم آیتهای قرآن را از حرف
بر جایی از وعد بوعید تا سامعان متنبه شوند و تا گویند اهل مکه که تو خوانده و تعلیم گرفته از دیگری زعم کفار قریش آن بود که
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله از جبر و یسار که دو بنده بودند از سبی روم تعلیم میگیرد و میگوید که خدای بمن وحی
میکند حق تعالی میفرماید که ما تصریف آیات میکنیم تا گویند که تو از بشری تعلیم گرفته زیرا که این نوع کلام معتقد و صریح نیست
و دیگر تصریف برای آنست که بیان میکنیم قرآن را برای گروهی که میدانند که این کلام خداست نقل است که در محلی که
کفار رعب آنحضرت را در خود دعوت میکردند این آیه نازل شد که اتبع ما اوحی الیک من ربک لا
اله الا هو واعرض عن المشرکین پیروی آن کن که وحی کرده شده بتو از پروردگار تو یعنی طریقه توحید و از که
هیچ معبودی بسزا نیست مگر او و روی بگردان از شرک آرندگان و بر اقوال ایشان التفات منمای ولو شاء الله
ما اشرکوا وما جعلناک علیهم حفیظا وما انت علیهم بوکیل و تفسیر اهل بیت علیهم السلام وارد است
که اگر خدای تعالی خواستی که ایشان همه مؤمنان بودندی که شرک نیاوردندی بلکه هرگز گناه نکردندی و صفت عصمت داشتندی
هر آینه می بود احتیاج بجنت و نار لیکن امر فرموده ایشان را و نهی نموده و در محک امتحان در آورده و راه نموده تا بطاعت
مستحق ثواب گردند و به اجتناب مستوجب عقاب و نگردانیده ایم ترا بدین کافران نگاهبان و نیستی تو بر ایشان وکیل
یعنی کار ایشان بتو بازگذاشته نیست آورده اند که چون آیه انکم وما تعبدون من دون الله حصب جهنم نازل شد
مشرکان قریش گفتند ای محمد زبان از دشنام بتان ما بر بند و اگر نه ما خدای ترا که بصفات کمال یکی میخوانیم دشنام دهیم آیه آمد که ولا
تسبوا الذین یدعون من دون الله فیسبوا الله عدوا بغیر علم کذلک زینا لکل امة عملهم
ثم الی ربهم مرجعهم فینبئهم بما کانوا یعملون و دشنام مدهید آنانرا که می پرستند بجز خدای تعالی و قبایح
ایشان یاد مکنید که ایشان نیز نگویند خدا را از روی ظلم و تجاوز از حق بی دانشی یعنی این عمل کنند از روی نادانی حق سبحانه و تعالی

محال است

نهی کرد از دشنام کسی که مستحق دشنام است تا در برابر آن دشنام واقع نشود کسی که مستحق آن نیست محاکمه بیاراستیم اعمال الکفار را در
نظر ایشان بذکر عقاب بسیار آراسته ایم برای هر گروهی کردار ایشان را از نیک و بد در نظر ایشان بذکر ثواب و عقاب نیک
را ثواب و بد را عقاب یا آنچه میل طبیعت است بگذارند و بجانب حق میل کنند بسوی آفریدگار ایشان است بازگشت ایشان تا جزا دهد
ایشان را در وقت مکافات به آنچه بودند که عمل میکردند آورده اند که کافران قریش با حضرت رسالت صلعم گفتند که ای محمد تو
ما را خبر میدهی که موسی به عصا بر سنگ زد و دوازده چشمه آب جاری شد و عیسی مرده را دم زند و کرد ازین نوع آیتی با
نمای تا بتو ایمان آریم حضرت فرمود که چه میخواهید گفتند میخواهیم که کوه صفا بر دعای تو زر گردد حضرت فرمود که اگر این معجزه
بتحقیق بنمایم در تصدیق خواهید کرد جمله بر قبول دعوت عهد کردند و سوگندان غلاظ شداد یاد کردند که اگر این معجزه نمائی
در موافقت توحید متابعت کنیم در بعضی تفاسیر آورده اند که آنحضرت بدعا اشتغال نمود مقارن آن جبرئیل نزول فرمود
و پیغام آورد که من بدعای تو این کوه را زر سازم اما سنت من بران جاری شده که چون از انبیا معجزه [illegible]
خواهند و آن آیت بظهور رسد اگر از عهده عهد بیرون نیایند عذاب استیصال بدیشان فرستم اگر میخواهی این معجزه ظاهر
سازیم اما عذاب در پی دارد و اگر خواهی بگذار تا توبه کنند حضرت قسم ثانی اختیار فرمود و آیت آمد که وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ
جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِن جَاءَتْهُمْ آيَةٌ لَّيُؤْمِنُنَّ بِهَا قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِندَ اللَّهِ وَمَا يُشْعِرُكُمْ أَنَّهَا
إِذَا جَاءَتْ لَا يُؤْمِنُونَ و سوگند خوردند بخدای سخت ترین سوگندان ایشان که اگر آید بدیشان نشانه از آنچه طلب میکنند
هر آینه ایمان آرند بدان بگو جز این نیست که این آیتها یعنی نشانهای نبوت که معجزات است آن نزدیک خدای تعالی است
و او بر اظهار آنچه از آن خواهند قادر است و چه چیز دانا گرداند شما را ای مومنان بآنچه از کافران صادر گردد در درستی که معجزها
چون بیاید بدیشان و مشاهده کنند نخواهند گروید وَنُقَلِّبُ أَفْئِدَتَهُمْ وَأَبْصَارَهُمْ كَمَا لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ
أَوَّلَ مَرَّةٍ وَنَذَرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ و میگردانیم دلهای ایشان را از تصدیق یعنی باز میگیریم الطاف از ایشان
بسبب کفر شان که تقلیب عبارت از آنست و آنچه با مومنان میکنیم از الطاف و اعطاف از ایشان باز میداریم تا دلهای ایشان
اذعان حق نکنند و دیدهای ایشان از دیدن راه حق باز میمانند پس ایمان نمی آرند در کفر همچنانکه ایمان نیاوردند بآنچه از آیات
ظاهر شد نخستین بار چون شق قمر و غیر آن و تقدیم تقلیب قلوب بر ابصار آنست که ابصار و اسماع و غیر آن آلات و
ادوات قلوبند و افعال ایشان تابع افعال قلوبند و میگذاریم ایشان را در تیه حرمان و وادی طغیان خود سرگشته میشوند
یعنی لطف خود را حایل و مانع اختیار ایشان نمیکنیم و بسبب آن فرمانی وَلَوْ أَنَّنَا نَزَّلْنَا إِلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةَ و
كَلَّمَهُمُ الْمَوْتَىٰ وَحَشَرْنَا عَلَيْهِمْ كُلَّ شَيْءٍ قُبُلًا مَّا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا إِلَّا أَن يَشَاءَ اللَّهُ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ
يَجْهَلُونَ و اگر چه ما فرو فرستادیم بسوی این کافران فرشتگان چنانچه میگویند که لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْنَا الْمَلَائِكَةُ و اگر
میگفتند با ایشان مردگان چنانچه اقتراح میکنند که فَأْتُوا بِآبَائِنَا و اگر زنده میکردیم برای ایشان همه چیزها را که در دنیاست
گروه گروه تا گواهی دهند بر وحدت الهی و نبوت حضرت رسالت پناهی نبودند و نیستند ایشان که ایمان آرند به اختیار
مگر آنکه خدای تعالی خواهد که بر سبیل اضطرار ایمان آرند ولیکن بیشتر کفار نمیدانند که اگر معجزات بدیشان نمایند ایمان نخواهند آورد
اختیار وَكَذَٰلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ زُخْرُفَ
الْقَوْلِ غُرُورًا وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ و حضرت حق از برای تسلیه پیغمبر صلعم میفرماید که و چنانکه

ترا ای محمد دشمنان هستند اگر دانسته ایم برای هر پیغمبری دشمنی یعنی باز گذاشتیم ایشان را با اختیار شان در دشمنی و منع نکردیم
ایشان را نه کرها و نه جبرا چه آن مزیل تکلیف است و میکنند این دشمنی گردنکشان از جن و انس شیاطین انس کافرانند که مثل
شیطان دور اند از رحمت رحمان و وسوسه میکنند بعضی از ایشان یعنی شیاطین جن برای بعضی یعنی شیاطین انس او وسوسه میکنند
و خبر میدهند بعضی از جن جن را و برخی از انس انس را بسخنان دروغ آراسته را برای فریب روایتست که پیغمبر صلعم فرمود مر ابی ذر که
پناه استعاذه بخدای تعالی بکن از شر شیاطین انس و جن ابو ذر گفت که از انس را شیاطین می باشد آنحضرت فرمود که بلی شیاطین
انس بدترند از شیاطین جن مالک دینار گفته زیرا که به تعوذ شیاطین جن میگریزند و از آن انس نه بلکه می آیند و مردم را دلیر
سازند بر معاصی و اگر خواستی پروردگار تو ایمان قهری ایشان را انکار دشمنی با پیغمبران اگر میخواست که مانع شود تا در رو
لیکن باز گذاشت ایشان را با افعال خود شان بجهت ابقاء تکلیف و امتحان مکلفین را پس بگذار ایشان را و آن دروغها
که بر می بافند و ازینجا معلوم شد که وسوسه شیطان در تحسین رکیک باطل برای فریب خلق است وَلِتَصْغَىٰ إِلَيْهِ أَفْئِدَةُ
الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَلِيَرْضَوْهُ وَلِيَقْتَرِفُوا مَا هُم مُّقْتَرِفُونَ یعنی وسوسه ایشان از برای فریب است
و برای آنکه میل کنند بآن دلهای آنکسانی که نمیگروند بآخرت و برای آنکه بپسندند آنرا و برای آنکه کسب کنند آنچه ایشان کسب
کننده اند از گناهان أَفَغَيْرَ اللَّهِ أَبْتَغِي حَكَمًا وَهُوَ الَّذِي أَنزَلَ إِلَيْكُمُ الْكِتَابَ مُفَصَّلًا وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ
الْكِتَابَ يَعْلَمُونَ أَنَّهُ مُنَزَّلٌ مِّن رَّبِّكَ بِالْحَقِّ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ بگو ای محمد که آیا بغیر خدای تعالی طلبم کسی را
که حکم بحق کند میان من و شما چه فرق میان حکم و حاکم آنست که حکم حکم نمیکند مگر بحق و حاکم گاه باشد که حکم بغیر حق کند و اوست
آنکه فرو فرستاد بشما قرآن را بیان کرده شده در حق و باطل و آنکسانی را که داده ایم ایشان را کتاب چون علما یهود و
نصاری میدانند که قرآن فرو فرستاده شده است از پروردگار تو براستی و درستی پس مباش مخاطب است از
بر احدی یعنی ادله بر حقیت قرآن ظاهر شد مباشید از شک کنندگان وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا
لَّا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ و تمام شد حجت پروردگار تو در بیان توحید و نبوت از روی
راستی در اخبار و مواعید و از روی عدالت در اقضیه و احکام نیست تبدیل دهنده مر اخبار و احکام او را اخبار نه
تبدیل داوند آیات توریة را زیرا که حق سبحانه و تعالی وعده محافظت قرآن کرده و از تبدیل که وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ
هیچ ناسخی نخواهد بود این دین را که از شائبه نسخ مصون و محفوظ است و اوست شنوای گفتار همه دانا بر اسرار
وَإِن تُطِعْ أَكْثَرَ مَن فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ إِن يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ
إِلَّا يَخْرُصُونَ اگر فرمان بری بیشتر کسانرا که بر روی زمین اند یعنی کفار و جهال اهل ضلال و گویند که مراد از ارض مکه است
یعنی اگر مطیع شوی اکثر اهل مکه را گمراه کردانند ترا از راهی که بخدا میرسد پیروی میکنند این گروه مگر گمان خود را و گمان ایشان این
بود که کیش ایشان بر حق است و نیستند ایشان الا که دروغ میگویند بر خدای در تحلیل مردار چه کفار قریش میگفتند که آنچه شما
کشتید حلال است چرا آنچه را که خدای بکشد حرام باشد و دیگر در تحریم بحیره و سائبه و فرزند بوی و اتخاذ شریک در عبادت
وی إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ مَن يَضِلُّ عَن سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ بدرستی که پروردگار تو دانا تر است بآنکس
که گم میشود از راه وی و او دانا تر است براه یافتگان و در آیت دلالتست بر آنکه ضلال و اضلال از فعل عبد است خلاف آنچه
اهل جبر میگویند و بر آنکه جایز نیست تقلید در اصول و اتباع ظن در دین و اغترار بکثرت و برین اشارت فرموده امیرالمومنین ع

بحارث همدانی رحمه الله که ای حارث حق شناخته نمیشود برجال یعنی بسیاری مردم که بر حق نیستند بلکه حق را بشناس تا
که اهل حق را شناختی و اهل حق کیستند فکلوا مما ذکر اسم الله علیه ان کنتم بآیاته مؤمنین پس بخورید از آنچه
که یاد کرده شده است نام خدای تعالی بر وی در زمان ذبح او اگر هستید شما بآیتهای وی گروندگان او در حلال و حرام کردگان
وما لکم الا تأکلوا مما ذکر اسم الله علیه وقد فصل لکم ما حرم علیکم الا ما اضطررتم
الیه وان کثیرا لیضلون باهوائهم بغیر علم ان ربک هو اعلم بالمعتدین و چیست شما را که نخورید از آنچه یاد
کرده اند نام خدای تعالی بر وی در وقت ذبح کردن و بدرستی که بتفصیل کرد خدای تعالی و بیان فرمود برای شما آنچه حرام کرده است
بر شما و تفصیل در آن اینست که حرمت علیکم المیتة الی آخر الایه یعنی حرام ساخت بر شما مگر آنچه ناچار شده باشید
و محتاج گشته بسوی آن محرمات آن نیز حلال است عند الضروره و بدرستی که بسیاری از مردمان گمراه میکنند خلق را در تحلیل حرام
و تحریم حلال بآرزوهای خویش بی دانشی یعنی بی دلیلی و حجتی بران بدرستی که پروردگار تو اوست دانا تر بانها که از حد درگذشتند
هر که حکمی از احکام الهی را تغییر دهد خواه در زمان آنحضرت و بعد از زمان آنحضرت درین اضلال داخل است و مضل الضال است
و عقوبت آن خواهد کشید وذروا ظاهر الاثم وباطنه ان الذین یکسبون الاثم سیجزون بما کانوا یقترفون
و بگذارید و دست بدارید آشکارای گناه و پنهان آنرا یعنی ترک کنید همه گناهان را زیرا که گناه یا آشکارا باشد یا پنهان و گفته اند
که گناه محارم کشیدن و بزنا مایل شدن و بعضی گفته اند که گناه ظاهر آنست که بجوارح میکنند و باطن آنکه بدل می اندیشند در حقایق سلمی آورده
که ظاهر اثم طلب نعمتهای دنیاست و باطن اثم میل نعمتهای عقبی چه هر دو سبب مشغولی شود از حضرت مولی یا ظاهر حظوظ نفس است
و باطن حظوظ قلب یا گناه ظاهر میل است بشهوات نفس بجوارح و گناه باطن محبت آرزوهای نفس است در دل یا ظاهر آنست
که خلق را بدان اطلاع بود و باطن آنکه میان حق تعالی و بنده بود و حقیقت آنست که گناه ظاهر اقوال و افعال سیئه است که بجوارح و اعضا
ارتکاب آن دست دهد و گناه باطن عقاید فاسده است و عزایم باطله قشیری میگوید که چون حق تعالی نعمت ظاهر و باطن بتو ارزانی
داشته که واسبغ علیکم نعمه ظاهرة وباطنة اینجا میفرماید که وذروا ظاهر الاثم وباطنه یعنی شکر نعمت ظاهر و باطن
خلاصی جوارح است از زیان و نجات قلوب است از عقوبت و حرمان بدرستی که آنانکه کسب میکنند گناه را ظاهرا و باطنا زود باشد
که جزا داده شوند بآنچه بوده هستند که کسب میکنند ولا تأکلوا مما لم یذکر اسم الله علیه وانه لفسق وان الشیاطین
لیوحون الی اولیائهم لیجادلوکم وان اطعتموهم انکم لمشرکون از پیش شمه مذکور شد که مشرکان عرب
مردار را حلال دانستندی گفتند که ای محمد گوسفندی که میمیرد بگو کیست فرمود که آفریننده او گفتند که عجبا چیزی که آن را
تو میکشی و سگ حلال و پاکست و هرچه خدای میکشد حرام و ناپاک این سخن وسوسه در خاطر ضعفای اهل اسلام افتاد این آیه آمد که مخورید
از آنچه یاد نکرده اند نام خدا را بر ذبح او و بدرستی که خوردن او فسق است و بدرستی که دیوان وسوسه میکنند بدوستان خود
از کافران تا با شما خصومت کنند که هرچه خود میکشید میخورید و آنچه خدای کشته میگذارید و اگر شما ای مؤمنان فرمان بر
ایشان در استحلال آنچه حرام است بدرستی که شما مشرکانید زیرا که ترک فرمان خدای تعالی بفرمان برداری غیر او شرکست
و باید دانست که شرط است در ذابح اسلام یا در حکم او و اگر ذمی یا صبی ذبح کند حلال نیست و اگر مخالف ذبح کند حلال است و
شرط است در ذبیحه استقبال قبله و تسمیه عند الذبح مثل بسم الله والله اکبر و اگر اخلال کند بیکی ازین دو عمدا حلال نیست و اگر فراموش شده
جایز است او من کان میتا فاحییناه وجعلنا له نورا یمشی به فی الناس کمن مثله فی الظلمات

لیس بخارج منها کذلک زین للکافرین ما کانوا یعملون آیا آنکس که بود مرده بکفر یا جهل یا ضلالت پس
زنده کردانیم او را باسلام یا علم یا هدایت و دادیم مر او را نوری از حجج و براهین تا تمیز میان حق و باطل میرود با آن نور در میان
مردمان بر راه راست پس آنچنین کس باشد یعنی نباشد مانند کسی که صفت او اینست که در تاریکیها مانده نیست بیرون آینده از آن
چنانچه آراسته ایم ایمان را در دل مؤمنان زینت داده شده برای کافران آنچه میکنند از عبادت اصنام و کسب آثام این
آیه در شان حمزه بن عبدالمطلب رضوان الله علیه و ابوجهل لعین نازل شد و در وقتی که ابوجهل بن هشام از روی جهل بجناب نبوت حضرت
رسالت صلعم بی ادبی کرده بود که ذکر آن لایق حال نبوت و موافق استماع مخلصان امت نیست و حمزه در آن روز در شکار بود
چون باز آمد شکایت بی حرمتی ابوجهل لعین با او حکایت کردند حمزه خشمناک بر سر آن ناپاک بی باک رفت و کمان بر سر او زد و کلمه
شهادت بر زبان راند و اظهار اسلام نمود پس زنده بنور اسلام حمزه است و گرفتار ظلمات کفر و آثام ابوجهل لعین محققان گفته اند
که موت بهوای نفس است و حیات بمحبت حق یا موت بنکرتست و حیات بمعرفت در کشف الاسرار آورده که حیات معرفت
دیگرست و حیات بشریت دیگر عالمیان بحیات بشریت زنده اند و دوستان بحیات معرفت روزی بود که حیات بشر
برآید که کل نفس ذائقة الموت و هرگز حیات معرفت بر نیاید که فلنحیینه حیوة طیبة و ازینجاست که المؤمن حی
فی الدارین و شرف این حیات بحریت است از خلق بعزلت و با حق بخلوت و دوام ذکر بر زبان و دل و بعضی آورده که بعضی
علما فرموده اند که او من کان میتا اشارتست باول مراتب نفس انسانی است که آن استعداد محض است که مسمی است بعقل
هیولانی بر رای حکیم و فاحییناه اشارتست بدوم مراتب نفس که او را عقل بالملکه گویند و درین مرتبه حاصل است او را علوم
کلیه اولیه وجعلنا له نورا ایما بمرتبه سیم اوست که حاصل است مر او را معقولات مکتسبه ولیکن حاضر نیست بالفعل او را
بلکه صاحب او هرگاه خواهد استرجاع و استحضار آن تواند کرد بران و لهذا مسمی بعقل بالفعل است یعنی قریب بفعل ویمشی به فی
الناس اشارتست بمرتبه چهارم اوست که نهایت است که آنرا عقل مستفاد گویند که حاصل است او را درین مرتبه معارف
قدسیه و جلایای روحانیه که او را حاضر است بالفعل و جوهر روح مستفیض باین معارف است و مستنیر باین عوارف این
از شان انبیا و مرسلین است سیما سید المرسلین والائمه المعصومین صلوات الله علیهم اجمعین وکذلک جعلنا فی
کل قریة اکابر مجرمیها لیمکروا فیها وما یمکرون الا بانفسهم وما یشعرون و همچنانکه در مکه بزرگان
گنه کار هستند بدیکر دادیم در هر دیهی بزرگان گنه کار آن آنموضع یعنی ایشان را باختیار خود گذاشته ایم در هر شهری
و دیهی ایشان فریفته مال و جاه شده غدر پیشه کرده اند تا مکر کنند در آن موضع و مردم را از طریق حق باز دارند چنانچه رؤسای مکه
بر سر چهار راه کسان باز داشته بودند که در موسم حج هر که بیاید و از حال پیغمبر صلعم سوال کند گویند که ساحر است و شاعر و کاهن
و امثال آن زجاج گوید که مجرمان اکابر هر موضع گشتند زیرا که جهت ریاست اقدام بر مکر و غدر و ترویج اباطیل از دیگر مردمان
چه کثرت مال و قوت جاه ایشان را بران میدارد که بر مردم تفوق جویند و در حفظ آن کوشند و این تمام نمی شود مگر باستعمال
بعضی از اخلاق ذمیمه مثل مکر و غدر و کذب و غیبت و نمیمه و بخل و ایمان کاذبه و این دلیل کافی است بر خساست مال و جاه و مکر
نمیکنند این کافران و بزرگان گردنکش مکار مگر بانفسهای خود چه وبال مکر ایشان با ایشان راجع است و نمیدانند ایشان که تبعه مکر
بصاحب او میرسد ولا یحیق المکر السیئ الا باهله آورده اند که ابوجهل لعین و متابعان او میگفتند که ما با بنی عبد مناف
در هر شرفی که دارند شرکت داریم اکنون که میگویند که در میان ایشان پیغمبری است که بدو وحی می آید راضی نمی شویم تا با وحی فرود آید

چنانچه بر وی نازل می شود حق تعالی این آیه فرستاد که وَإِذَا جَاءَتْهُمْ آيَةٌ قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ حَتَّى نُؤْتَى مِثْلَ مَا أُوتِيَ
رُسُلُ اللَّهِ اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ سَيُصِيبُ الَّذِينَ أَجْرَمُوا صَغَارٌ عِنْدَ اللَّهِ وَعَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا
كَانُوا يَمْكُرُونَ و چون بیاید بکفار قریش آیتی از قران یا معجزه در اثبات نبوت سید آخر الزمان گویند که ایمان نمی آریم بدین آیه
یا معجزه تا وقتی که بما هم مانند آنچه داده شده اند پیغمبران خدای یعنی وحی و کتاب با فرود آید چنانچه بدیشان فرود می آید ثعلبی گفته
گوید که مراد از رسل الله حضرت پیغمبر است صلی الله علیه و آله چنانچه در آیه یَا أَيُّهَا الرُّسُلُ مخاطب هم اوست و این بر سبیل تعظیم
باشد و گویند که تا حق سبحانه و تعالی شمائل همه انبیا با وی جمع کرد او را بیا ایها الرسل خطاب فرمود آورده اند که ولید بن مغیره
با حضرت رسالت صلعم گفت که اگر نبوت حق است من از تو بآن سزاوارترم بجهت آنکه سن از تو اکبرم و مال از تو بیشترم حق
سبحانه و تعالی فرمود که نبوت بعمر و مال نیست بلکه بفضل و کمال است خدای تعالی داناترست آنجا می نهد پیغامهای خویش را چه نفوس
مختلف اند بحسب جوهر و ماهیات آن بعضی از آن قدسیه طاهره اند از علایق جسمانیات مشرقه بانوار الهیه مستعلیه مؤثره در
صورت بشریه و بعضی دیگر خبیثه کدره متعلقه بجسمانیات خالیه از روحانیات هم دران صورت پس نفس آدم که از قسم اول باشد
صلاحیت قبول وحی و رسالت ندارد و در آیه تعریض است با آنکه حصول نبوت و رسالت لابدست در وی از قلب سلیم و لطف جسم و
اخلاق حسنه که این طایفه عالی مقدار مقربان بارگاه الهی اند و در متمردان قساوت قلب و صفت مکر و غدر و اخلاق ذمیمه رذیه است
پس چگونه تواند بود در حق ایشان حصول رسالت مر ایشان را و لیکن حاصل باشد آنها را آنچه مناسب اخلاق و احوال ایشانست چنانچه
حق تعالی میفرماید که زود باشد که برسد آنها را که مجرم شده اند و از رحمت الهی دور مانده اند خواری و رسوایی نزدیک خدای تعالی و عذابی
سخت بسبب آنکه بوده اند که مکر میکردند با مومنان و بدی میسگالیدند در حق ایشان فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ
لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصَّعَّدُ فِي السَّمَاءِ كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ
الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ پس هر کرا خواهد خدای تعالی آنکه هدایت کند او را بثواب و بطریق جنت بگشاید و گشاده گرداند سینه و
دل او را برای قبول اسلام تا آنکه محکم شود عزم او بران و قوی گردد داعی او بر تمسک بآن و زایل شود از دل او وساوس شیطانی
و هواجس جسمانی و این لطف است از جانب حق بمؤمن و هر کرا خواهد که فرو گذارد و دور دارد از ثواب و کرامت خود گرداند
دل او را تنگ در کفر او بجهت عقوبت بر ترک ایمان نه آنکه ایمان را از و سلب کند چنانچه اعتقاد بعضی است بلکه تنگی صدر سبب دوری
او می شود بسوی ایمان مثل کسی را بر حالتی تنگ گیری کنند تا او ترک کند آن حالت را طبرسی رحمه الله آورده که بعد از نزول
این آیه از پیغمبر صلعم پرسیدند که چون منشرح میگرداند حق سبحانه و تعالی صدر عبد را فرمود که می اندازد نوری در وی تا وسیع و منشرح شود
صدر او گفتند یا رسول الله هیچ علامتی باشد که بآن شناخته شود این حضرت فرمود که آن علامت انابتست باز خلود و پهلو
تهی کردن از دار غرور و خود را مستعد موت ساختن پیش از نزول آن چه رغبت او بر آنست که اعتقاد کند که عمل آخرت
نفع و خیرش زیاده است از دیگر اعمال و آنکه عمل دنیا ضرر آن زیاده است از نفع و استعداد موت قبل از نزول نتیجه این دو امر است
که ترک دنیاست و رغبت آخرت و دیگر میفرماید که نفور کافر از اسلام و ثقل این بر وی بمثابه ایست که گویی بالا میرود در آسمان
یعنی می گریزد از قبول حق و میخواهد که بآسمان رود و این غایت تباعدست در گریختن همچنانکه تنگ میگرداند دل کافر از انکار خدای
تعالی عذاب یا لعنت را بر دلهای آنانی که منکرند و توحید را تصدیق نمی کنند وَهَذَا صِرَاطُ رَبِّكَ مُسْتَقِيمًا قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ
لِقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ این اسلام راهیست پسندیده پروردگار تو در حالتی که راستست و در وی کجی نیست بدرستی که بیان

کردیم آیات ترا از برای گروهی که پند پذیرند لَهُمْ دَارُ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَهُوَ وَلِيُّهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ
مر این پند پذیران راست بهشت ذخیره نزدیک خدای تعالی و او ناصر ایشانست در دنیا و متولی ثواب ایشان در آخرت بسبب آنچه
کردند از تصدیق کتاب و پیغمبر وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ قَدِ اسْتَكْثَرْتُمْ مِنَ الْإِنْسِ وَقَالَ أَوْلِيَاؤُهُمْ
مِنَ الْإِنْسِ رَبَّنَا اسْتَمْتَعَ بَعْضُنَا بِبَعْضٍ وَبَلَغْنَا أَجَلَنَا الَّذِي أَجَّلْتَ لَنَا قَالَ النَّارُ مَثْوَاكُمْ خَالِدِينَ فِيهَا
إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ و یاد کن روزی را که خدای تعالی جمع کند جن و انس را همه ایشان را پس گوید
ای گروه دیوان بدرستی که بسیار یافتید از آدمیان یعنی آنها که فرمان ایشان بردند ای پروردگار ما برخوردار یافت
بعضی از ما ببعضی برخورداری انس از جن آنست که ایشان را بآرزوهای نفس راهها نمودند و تمتع جن با انس آنکه مطیع و منقاد ایشان
شدند که با غوا تابع خود ساختند و گویند دوستان شیاطین از آدمیان و بعضی گفته اند که استمتاع ایشان آنست که در معصیت
معاون یکدیگرند دیوان آدمیان را اغوا میخوانند و آدمیان دعوت دیوان اجابت میکنند و دیگر میگویند که الهی باستمتاع رسیدیم
بان وقتی که برای ما مقرر کرده بودی مراد بر انگیختن است از گور یعنی مبعوث شدیم اکنون حال ما چون خواهد بود گوید خدای تعالی
که این آتش است آرامگاه شما در حالتی که شما جاوید باشید دران آتش مگر آنچه خواهد خدای تعالی از مقدار حشر شما از قبور و مقدار
محاسبه شما از نشور یا آنچه خواهد که شما را از آتش بزمهریر نقل کند بدرستی که پروردگار تو خداوند حکمتست در آنچه کند با جن و انس
داناست باحوال و اعمال وَكَذَلِكَ نُوَلِّي بَعْضَ الظَّالِمِينَ بَعْضًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ و چنانکه فرو میگذاریم کفار
جن و انس را مسلط میگردانیم بعضی ظالمان را بر بعضی در دنیا یا باز میگذاریم برخی را بر برخی مالک بن دینار گوید که در یکی از کتب الهی خوانده ام
که حق سبحانه و تعالی فرموده که دوست میگردانم دشمنان خود را بدشمنان خود و باز ایشان را بدوستان خود و اشهر آنست که تولیت در آخرت
خواهد بود یعنی ظلمه جن و انس را با هم گذاریم تا دانند که هیچکس نفع بدیگری نمی توانند و این صورت واقع میشود بسبب آنچه ایشان کسب میکنند از
معاصی و مناهی بار دیگر حق تعالی خطاب میکند از روی توبیخ که يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ
آيَاتِي وَيُنْذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا قَالُوا شَهِدْنَا عَلَى أَنْفُسِنَا وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَشَهِدُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ
أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ ای گروه دیوان و آدمیان آیا بشما نیامدند یعنی آمد پیغمبران از شما اگر چه پیغمبر از آدمیان بود و اما انس از جن
با جن جمع کرد خطاب صحیح است و گفته اند از جنس رسل بدیشان مبعوث بوده و جمهور بر آنند که رسل جن از انس اند گویند و ایشان
رسل رسولانند بجن چنانکه هفت نفر از جن پیغام حضرت رسالت صلی الله علیه و آله را بقوم رسانیدند قَالَ اللَّهُ تَعَالَى
وَلَّوْا إِلَى قَوْمِهِمْ مُنْذِرِينَ بر هر تقدیر حق سبحانه و تعالی میفرماید که آیا نیامدند شما را رسولان که برای دعوت بخوانند بر شما آیتهای
کتاب مرا و بیم کنند شما را از دیدن روز شما که آنست که روز قیامتست گویند در جواب که گواهی میدهیم بر نفسهای خود یعنی اعتراف
میکنیم بکفر و استحقاق عذاب و حال آنست که فریفته کرده بود ایشان را زندگانی دنیا تا از بعث و نشر فراموش کردند و چون
بعرصه محشر در آمدند گفتند و خود معترف شدند و گواهی دادند بر نفسهای خود آنکه بودند ایشان کافران ذَلِكَ أَنْ لَمْ يَكُنْ رَبُّكَ
مُهْلِكَ الْقُرَى بِظُلْمٍ وَأَهْلُهَا غَافِلُونَ این فرستادن رسول برای آنست که نیست آفریدگار تو هلاک کننده ساکنان
دیهها و شهرها بسبب ظلمی که از و بفعل آید چه او ازان اعدل است که بجریمه ستم کند پیش از آنکه پیغمبری فرستد یا بسبب ظلمی که
ایشان کنند و حال آنکه اهل آن شهرها و دیهها غافلانند یعنی پیغمبری بدیشان نیامده باشد و ایشان را از خدای تعالی وعید
خبر داده و بزرگان گفته اند که استیصال هیچ قوم نباشد الا بعد از تقدم وعید و اگر نه ایشان را بر حق حجت باشد که لولا ارسلت

الینا رسولاً فنتبع آیاتک چرا رسولی نفرستادی تا ما پیروی کردیم ولکلٍ درجاتٌ مما عملوا وما ربک بغافل
عما تعملون و هر عمل کننده را مرتبی در ثواب و عقاب از برای عملهای که کرده اند و بحسب آن مراتب جزا یابند ان خیراً
فخیر وان شراً فشر و نیست پروردگار تو بیخبر از آنچه مردمان میکنند وربک الغنی ذو الرحمة ان یشأ یذهبکم ویستخلف
من بعدکم ما یشاء کما انشأکم من ذریة قوم آخرین و پروردگار تو بی نیاز است در ذات و صفات
و افعال و احکام از هرچه جز اوست حتی از عبادت بندگان خداوند رحمت زیرا که هر آنچه داخل است در وجود از خیرات
و راحات و کرامات و سعادات از روحانیات و جسمانیات بایجاد و تخلیق و رحمت شامله و رحمت کامله اوست و تکلیف
طاعت جهت تکمیل ایشانست و نفعه ازلی نیازست از طاعت مطیعان و خداوند رحمت بر مجرمان و عاصیان اگر خواهد بر دشمارد
اهل مکه است یا جن و انس که سبق ذکر یافتند و خلیفه و جانشین شما سازد از پس شما هر که را خواهد از مخلوق خود همچنانکه شما را پدید کرد
از ذریت قومی دیگر که پدران شما بودند چه آنکه قدرت داد بر تصویر نطفه متشابهة الاجزا باین صورت مخصوصه قادر خواهد بود
بر تصویر او بصورت دیگر مخالف آن ان ما توعدون لآتٍ وما انتم بمعجزین بدرستی که آنچه وعده داده اند شما را از
قیامت و متعلقات او هر آینه بودنی و آمدنیست بیک و نیستید شما عاجز کنندگان مر خدای را از بعث و حشر شما قل یا قوم اعملوا
علی مکانتکم انی عامل فسوف تعلمون من تکون له عاقبة الدار انه لا یفلح الظالمون بگوی ای محمد که ای قوم من
مراد کفار قریش اند عمل کنید هر یک بر حالت خود و آنچه نهایت تمکن و استطاعت شما باشد یعنی بر کفر و عداوت خود مستمر
باشید امر تهدیدست میگوید بر حالت خود باشید که بدرستی که من نیز عمل کننده ام بر شکیبایی و بردباری پس زود باشد
که کدام از ما مر ورا خواهد بود عاقبت پسندیده در آخرت بدرستی که فیروزی و رستگاری نباشد ستمکاران یعنی کفار و مخالفان
دین نبوی در کشف الاسرار فرموده که هم درین زودی بدانند که دنیا کجا رسد و دولت فلاح کرا رسد ببینید که درویشان
شکسته بال را هم برای کرامت چون خوانند و خواجگان صاحب اقبال را بسوی زندان ذلت چون رانند و روآنکه مشرکان عرب
در میان کشت زار خود خطی کشیدندی و یک نیمه برای خدا و یک نیمه برای بتان نشان جدا کردندی و همچنین چهارپایان را قسمت
کردندی بعضی برای الله و بعضی برای بت آنچه نصیب خدا بودی مر درویشان و مهمانان دادندی و آنچه بهره بتان بودی بر خادمان
بتخانه قسمت کردندی پس اگر حصه خدای بهتر بودی بدل کردندی و از حصه آلهه خود و اگر حصه الهه نیکوتر بودی بر حال خود بگذاشتندی
و اگر چیزی از نصیب در میان نصیب بتان افتادی برداشتندی و گفتندی که خدای تعالی توانگر است بدین احتیاج ندارد و اگر
نصیب بتان بنصیب خدای مخلوط شدی برنداشتندی و با نصیب بتان ضم کردندی و گفتندی که ایشان فقیر و محتاج اند حق سبحانه و تعالی
ازین حال خبر میدهد و میفرماید که وجعلوا لله مما ذرأ من الحرث والانعام نصیباً فقالوا هذا لله بزعمهم
وهذا لشرکائنا فما کان لشرکائهم فلا یصل الی الله وما کان لله فهو یصل الی شرکائهم ساء ما یحکمون
و مقرر کردانیدند برای خدای از آنچه خدای تعالی آفریده است از کشت زار و چهارپایان بهره پس گفتند این نصیب مر خدای راست
بدعوای باطل و گفتار دروغ ایشان و دیگری برای بتان و گفتند این نصیب دیگر برای شریکان یعنی شرکای که برای خدای پیدا کرده ایم
پس آن نصیب که باشد برای بتان ایشان بزعم ایشان پس نمیرسد بخدای تعالی و در آن تصرف نمیکنند و آن نصیبی که مر خدای راست
پس آن میرسد به بتان ایشان یعنی بهتر را از نصیب خدای برمیدارند و نامزد بتان میکنند بد حکمی است که ایشان میکنند و علما رحمهم الله
چند وجه ذکر فرموده اند در بدی حکم ایشان اول آنکه ایشان جانب بتان را رجحان داده اند در رعایت و حفظ بر جانب حضرت

خدای

نشان

منان و این غایة سفاهت دوم پیدا کرده اند بعض کشت را برای خدای و بعضی دیگر از برای غیر او با آنکه حق تعالی خالق همه است
سیم آنکه این حکم احداث کرده از پیش خود و شاهدی بر صحت این نیست نه عقل و نه شرع چهارم اگر خوف می بود از نصیب بتان
نیکو می بود از نصیب از برای سنگ و کلوخ بیجان بیحرم تاثیری نیست بتان را در حصول حرث و انعام و قدرتی نیست ایشان را که از این فایده و نفع
پس از نصیب از برای ایشان عبث باشد وکذلک زین لکثیر من المشرکین قتل اولادهم شرکاؤهم لیردوهم و
لیلبسوا علیهم دینهم ولو شاء الله ما فعلوه فذرهم وما یفترون و مانند این آرایش که شیطان کرده است
در قسمت قربات می آرایند برای بسیاری از مشرکان کشتن فرزندان ایشان را که دختران زنده بگور میکردند جهت فقر و درویشی و کار
شرکای ایشان یعنی دیوان یا خادمان بتخانه آرایش میدهند کشتن فرزندان را بدان طریق در چشم مشرکان تا هلاک کنند ایشان را یعنی گمراه سازند
و تا پوشانیده گردانند بر ایشان دین ایشان را یعنی آنچه بران بودند از کیش اسمعیل ع و اگر خواستی خدای تعالی که مانع آن شود و یا مضطر گرداند
ایشان را بترک آن نکردندی و اگر نکردندی ایشان نکردندی و لیکن این منافی تکلیف بودی پس اگر چنین خواستی کردند مشرکان آنچه برای ایشان آرایش
میدهند پس بگذار ایشان را با افترا و دروغی که میگویند وقالوا هذه انعام وحرث حجر لا یطعمها الا من نشاء بزعمهم وانعام
حرمت ظهورها وانعام لا یذکرون اسم الله علیها افتراء علیه سیجزیهم بما کانوا یفترون و گفتند که این
نصیب آلهه از چهارپایان و کشت حرام است بحجر یعنی نخورد آنرا مگر آنکه ما خواهیم یعنی خادمان بتخانه و مردان و مطلق زنان را از اکل منع میکردند و گفتند
اکل چون از بحت و دیگران [...] که این چهارپایانند که حرام کرده شده است پشتهای ایشان برای بار و سواری یعنی بحایر و سوایب و حوامی
که پیش مذکور شده و دیگر چهارپایانند که برای قربان بتان یاد میکنند نام خدا را بر ذبح آن بلکه بنام بتان ذبح میکردند و این همه افترا میکردند افترا کردنی
بر خدای تعالی که میگفتند اینها خدای فرموده است زود باشد که جزا دهد ایشان را بسبب آنچه افترا میکنند وقالوا ما فی بطون هذه الانعام
خالصة لذکورنا ومحرم علی ازواجنا وان یکن میتة فهم فیه شرکاء سیجزیهم وصفهم انه حکیم
علیم و گفتند که آنچه در شکمهای این چهارپایانست یعنی در شکم بحیره و سائبه از بچگان نا[کشته؟] و حلال مر مردان را و حرام کرده شده
بر زنان ما اگر زنده متولد شود و اگر باشد مرده یعنی مرده متولد شود پس ایشان همه یعنی مرد و زن در خوردن آن شریک باشند زود
جزا دهد خدای تعالی وصف ایشان را که دروغ بر خدای می بندند در تحلیل و تحریم بدرستی که خدای تعالی حکیم است در آنچه حلال و حرام میکند و داناست بمصالح
بندگان در حل و حرمت قد خسر الذین قتلوا اولادهم سفهاً بغیر علم وحرموا ما رزقهم الله افتراء
علی الله قد ضلوا وما کانوا مهتدین بدرستی که زیان کردند آنانکه کشتند فرزندان خود را از روی بیخردی و نادانی چنانچه مذکور شد
و حرام ساختند آنچه روزی داده است ایشان را خدای تعالی یعنی بحایر و سوایب و غیر آن و بر اینها افترا بر خدای بدرستی که گم شدند از راه صلاح
و نیست شده اند راه یافتگان بطریق حق وهو الذی انشأ جنات معروشات وغیر معروشات والنخل والزرع مختلفاً
اکله والزیتون والرمان متشابهاً وغیر متشابه کلوا من ثمره اذا اثمر وآتوا حقه یوم حصاده
ولا تسرفوا انه لا یحب المسرفین و اوست آنکس که برای شما پیدا کرد بوستانها از انگور برداشته و قایم بر سر چوب و بر زمین افتاده و بی
قایم و گفته اند معروشات آنست که مردمان در بست خود نشانده باشند و غیر معروشات آنکه در کوه و بیشه رسته باشد و پیدا فرمود درخت
خرما و کشتها را از آنچه ساق ندارد و ثمره او حبوب است در حالتی که مختلف است ثمره هر یک از اینها در هیئات و کیفیت و دیگر پیدا کرد
زیتون را و انار را در حالتی که مانند یکدیگرست برگهای وی در قدر و لون و طعم و مانند نیست مزه میوه او بعضی ترش است و برخی شیرین
و بعضی میان آن و این بخورید ازین میوهای هر یک چون میوه پیدا کند و اگرچه نارسیده و خام باشد و بدهید حق آن میوه را یعنی تصدق کنید در

روز درودن زرع و بریدن نخل و چیدن میوها مبالغه است در اهتمام بصدقه و عدم تاخیر در اداى آن اما اشهر اقوال آنست که مراد از آن
صدقه واجب است بر آنچه در قرآن از زکوات مفروضه و نیز از ائمه اثنی عشر علیهم السلام این نقل کرده اند وَلَا تُسْرِفُوا و مؤید این قول است
چنانچه آورده اند که ثابت بن قیس را آن بسبب صدقه نخل بود که خرمای از آن برید و تصدق کرد چنانکه هیچ نماند آن آیه آمد که از حد در مگذرید در صدقه
و افراط مکنید یعنی هر چه هست یکبار تصدق مکنید در معالم آورده که منع صدقه مکنید یعنی از حد تجاوز منمایید در بخل و امساک قشیری آورده که هرچه در
حظ نفس خود نفقه کنی اسراف است و اگر همه یک دانه گندم بود و هرچه برای خدای تعالی دهی اسراف نیست اگرچه هزار خزانه بود و در رستی که خدای تعالی
دوست نمیدارد مسرفان را یعنی نمی پسندد عمل ایشان را وَمِنَ الْأَنْعَامِ حَمُولَةً وَفَرْشًا كُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ
الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ و آفرید که بار برداری از چهارپایان آنرا که بار کشد چون شتر و گاو و آنرا که بر زمین افکنند برای
ذبح چون گوسفند یا آنچه از پشم و موی و برای فرش سازند مثل گلیم و پرده و غیر آن که مصدر بمعنی مفعول باشد و گفته اند که حموله کبار انعام است و فرش
صغار آنها که از خردی بر زمین نزدیک است مانند فرش بخورید از آنچه شما را روزی داد خدای تعالی و حلال کرد بر شما و پیروی مکنید گامهای
شیطان را یعنی راه او پیروی و حلال را حرام مسازید بقول او در رستی که او مر شما را دشمنیست آشکارا ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ مِنَ الضَّأْنِ
وَمِنَ الْمَعْزِ اثْنَيْنِ قُلْ آلذَّكَرَيْنِ حَرَّمَ أَمِ الْأُنْثَيَيْنِ أَمَّا اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ أَرْحَامُ الْأُنْثَيَيْنِ نَبِّئُونِي بِعِلْمٍ إِنْ
كُنْتُمْ صَادِقِينَ و از چهارپایان بیافرید هشت زوج را زوج آنرا گویند که با جنس خود فرد جفت کند پس ذکر زوج انثی بود و انثی زوج ذکر
و هر دو را نیز زوج میگویند مراد آنست که گفتیم و این هشت زوج هشت فرد از هر یکی زوج دیگری از آنچه پشم دارد و ایشان را میش خوانند
دو زوج یکی نر و دیگری ماده و گوسپند نر را حرام کرد خدای تعالی یا دو ماده را یا آنرا حرام کرد که مشتمل است بر رحمهای دو ماده و از جنس خود
آنچه در رحم است ماده باشد و خواه نر خبر دهید مرا بامری معلوم که دلالت کند بر آنکه خدای تعالی کدام را حرام کرده است اگر هستید راست
گویان که تحریم از نزدیک اوست وَمِنَ الْإِبِلِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْبَقَرِ اثْنَيْنِ قُلْ آلذَّكَرَيْنِ حَرَّمَ أَمِ الْأُنْثَيَيْنِ أَمَّا
اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ أَرْحَامُ الْأُنْثَيَيْنِ أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ وَصَّاكُمُ اللَّهُ بِهَذَا و از شتر دو زوج نر و ماده و از گاو نیز
همان منوال دو زوج که بهر دو ذکر را از شتر و گاو حرام کرد یا دو ماده را از ایشان یا آنرا که حرام ساخته که فرا گرفته است آنرا رحمهای هر
دو آیا بودید شما حاضران و مشاهده کنندگان آن هنگام که وصیت کرد خدای تعالی شما را بدان تحریم سبب نزول آیه آنست که عوف بن مالک
بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله آمد و گفت یا محمد حلال کردی آنچه پدران ما حرام کرده بودند آنحضرت فرمود که آنچه پدران شما حرام کرده اند
حرام نمی‌شود عوف گفت که خدای تعالی حرام کرده است این آیه نازل شد و سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که خدای تعالی ازواج ثمانیه
را برای اکل و انتفاع آفریده است پس شما بعضی را چون بحیره و سایبه و وصیله و حام حرام میگویید این تحریم از قبل ذکر است یا انثی عوف بن مالک ساکت
شد اگر میگوید که تحریم بسبب ذکورت است پس جمیع ذکور باید که حرام بود و اگر باعتبار انوثت است پس تمام اناث باید که در حرمت
داخل باشند و اگر بواسطه اشتمال رحم است بر جنین پس همه باید که حرام باشند چه در رحم یا ذکر است یا انثی پس حضرت فرمود که ای مالک چرا
سخن نمیگویی گفت تو سخن گوی تا من بشنوم حضرت این آیه برو خواند فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا لِيُضِلَّ النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ
إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ پس کیست ظالم‌تر از آنکس که افترا کند بر خدای تعالی دروغ را نسبت دهد بوی در تحلیل و تحریم
اشیا تا گمراه کنند مردمان را بی دانشی مراد اکابر ایشانند که قرار این رسم متعلق بدیشانست یا عمرو بن لحی که موسس این قاعده بود و حضرت
رسالت صلعم میفرمود که من او را دیدم در آتش دوزخ و اهل دوزخ از گند امعاء او برنج بودند در رستی که خدای تعالی راه ننماید ستمکاران را
که ستیزه دین جاهلیت اند مشرکان مکه چون این آیه شنیدند گفتند همه انعام حلال باشد پس حرام کدام است قُلْ لَا أَجِدُ فِي مَا أُوحِيَ إِلَيَّ

مُحَرَّمًا

مُحَرَّمًا عَلَى طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَيْتَةً أَوْ دَمًا مَسْفُوحًا أَوْ لَحْمَ خِنْزِيرٍ فَإِنَّهُ رِجْسٌ أَوْ فِسْقًا أُهِلَّ
لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَإِنَّ رَبَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ بگوی ای محمد نمی یابم در آنچه بمن وحی کرده اند چیزی حرام کرده
شده بر خورنده که بخورد آنرا مگر آنکه باشد آن چیز مردار یا خون ریخته شده و مراد خونیست که در وقت ذبح از اوداج مذبوح رود یا
در زندگی و از او بیرون آید پس خونی که مخلوط بلحم باشد و در رگها مانده معفوست لیکن سپرز حرام است بخلاف جگر یا گوشت خوک و اگرچه
جمیع اجزای او حرام است از شحم و غیره لیکن آنچه مقصود است در اکل لحم است بنا برین تخصیص بلحم یافته پس بدرستی که آن پلیدیست یا کشته شده
بفسق و آن چهارپاییست که آواز برداشته شده است برای غیر خدای تعالی بوقت کشتن یعنی آنچه بنام غیر خدای کشته باشند و آنرا فاسق
گویند زیرا که بدان عمل فاسق می‌شود پس هر که بیچارگی درمانده باشد نه ستمکار بر بیچاره مثل خود بقطع طریق و نه در گذشته از حد رفع
یا آنچه که سابقا در البقره مذکور شد پس بدرستی که پروردگار تو آمرزگار است مؤاخذت نکند آنرا که بضرورت از محرمات تناول
کند مهربانست که بیچارگان را رخصت داد وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا كُلَّ ذِي ظُفُرٍ وَمِنَ الْبَقَرِ وَالْغَنَمِ حَرَّمْنَا
عَلَيْهِمْ شُحُومَهُمَا إِلَّا مَا حَمَلَتْ ظُهُورُهُمَا أَوِ الْحَوَايَا أَوْ مَا اخْتَلَطَ بِعَظْمٍ ذَلِكَ جَزَيْنَاهُمْ بِبَغْيِهِمْ
وَإِنَّا لَصَادِقُونَ و بر آنکسان که یهود شدند حرام کردیم هر جانوری که ناخن دار است چون شتر و سباع و طیور و گفته اند هر چه منقار و سم ندارد
درین داخل است و بعضی گویند همین شتر فقط است و دیگری گوید که مراد شتر و شتر مرغ و بط است که بر ایشان حرام بوده و از
گاو و گوسفند حرام کردیم بر ایشان پیه‌های که در درون ایشان بود چون گرده و شکمبه و غیر آن مگر آنچه بر داشته بود پشتهای ایشان
یعنی چسبیده بود بر پشت و پهلوی ایشان از درون و بیرون یا آن چربی که بوده متعلق بروده‌های ایشان یا آنچه بوده که با استخوانها چون
دنبه و بناگوش و مغز استخوان تحریم این چیزها داده بودیم جهودان را بسبب ظلم ایشان و بدرستی که ما راست گوییم در
خبر دادن بهمه چیز فَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ رَبُّكُمْ ذُو رَحْمَةٍ وَاسِعَةٍ وَلَا يُرَدُّ بَأْسُهُ عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ پس اگر ایشان
تکذیب تو کنند ای محمد در خبری که من بتو وحی کرده‌ام پس بگو که پروردگار شما خداوند بخشایش بسیار است که مهلت میدهد شما را با وجود
این تکذیب و تعجیل بعذاب نمیکند و باز داشته نخواهد شد عذاب او از گروه مجرمان که مکذبان اند حاصل سخن آنست که امهال ایشان با
اهمال نخواهد بود سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَّمْنَا مِنْ شَيْءٍ كَذَلِكَ كَذَّبَ
الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ حَتَّى ذَاقُوا بَأْسَنَا قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنَا إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ
وَإِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَخْرُصُونَ زود باشد که گویند آنان که شرک آورده‌اند و ازین آیه اعجاز قرآن بغایت ظاهر است که آمده خبر داد
بعد از نزول آیه مشرکان گفتند اگر خواستی خدای تعالی شرک نمی‌آوردیم ما و نه پدران ما و حرام نمیکردیم هیچ چیز را یعنی او امر فرموده بتحریم
اینها همچو این تکذیب که قوم تو میکنند و حال آنکه خدای تعالی امر فرموده ایشان را بتوحید و ترک اشراک و ترک تحریم این انعام پس چون
میگویند که اگر خدای خواستی ما نکردیمی اینها را این قول تکذیب رسول صلعم میکنند همچنانکه تکذیب کرده‌اند آنانکه پیش از ایشان بودند تا
آن وقت که بچشیدند یعنی دریافتند عذاب ما را بگو آیا هست نزدیک شما هیچ امر معلوم که بدان حجت آرید بر سخنان خود پس بیرون
آرید و ظاهر کنید آنرا برای ما شما پیروی نمیکنید در مقالات خود مگر گمان و پندار خود را و نیستید شما مگر قومی که دروغ میگویند
قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ فَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ بگوی ای محمد اگر شما را حجتی نیست بر قول خود پس مر خدای راست حجتی رسیده
بنهایت صحت که کتاب و پیغمبر فرستاده و شما را دانا نموده پس اگر خواستی هر آینه مجبور ساختی شما را بایمان و راه نمودی همه شما را
لیکن نکرد و این را منافی تکلیف نباشد و این مشیت مخالف مشیت مذکور است در آیه اولی زیرا که اثبات این امر نموده و نفی آن

پس اولی مشیت اختیاری است نه مشیت الجائی قُلْ هَلُمَّ شُهَدَاءَكُمُ الَّذِينَ يَشْهَدُونَ أَنَّ اللَّهَ حَرَّمَ هَٰذَا
فَإِن شَهِدُوا فَلَا تَشْهَدْ مَعَهُمْ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَهُم
بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ بگو بیارید گواهان خود را آنها که گواهی دهند که خدای تعالی حرام کرده است این محرمات شمار از انعام و حرث
و غیر آن پس اگر گواهی دهند خود برای خود تو گواهی مده با ایشان یعنی تصدیق مکن ایشان را در آن و از پی مرو آرزوهای کسانی را که از
روی عناد تکذیب کردند آیتهای ما را در حلال و حرام و دیگر پیروی مکنید آنها را که ایمان نیاوردند بآن سرای یعنی بت پرستان و ایشان
پروردگار خود برابر میکنند بتان را قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَلَا
تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُم مِّنْ إِمْلَاقٍ نَّحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَإِيَّاهُمْ وَلَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ
وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ ذَٰلِكُمْ وَصَّاكُم بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ بگو بیایید ای مردمان و بشنوید تا من
بخوانم آنچه حرام کرده است آفریدگار شما بر شما این آیه با دو آیه دیگر که تالی وی است از محکمات کتابست که احکام او در هیچ شرعی منسوخ
نبوده و این ده حکم است از اوامر و نواهی از آنجمله عدم شرکت است و لا تشرکوا منصوب باشد یعنی طرح لام یعنی بیان فرمود از برای
شما حرام را جهت آنکه شریک مسازید بخدای چیزی را زیرا که ایشان حرام میکردند آنچه خدای تعالی حلال کرده بود پس غیر خدا را کردن ایشان حکم
بجای او در قبول آن امر پس این چیز شرک میشود و جایز است که بتقدیر اوصیکم باشد یعنی امر فرمود شما را که شریک مگردانید
بخدای تعالی هیچ چیز را و نیکوی کنید با پدر و مادر نیکو کردنی در تاویلات آورده اند که توحید و احسان والدین را در یک سلک
انتظام داد بجهت آنکه ایشان سبب قریبند در وجود و تربیت و واسطه اند که حق تعالی ایشانرا مظهر آثار انوار صفت ایجاد و تربیت
خود ساخته و مکشید فرزندان خود را از جهت ترس درویشی و احتیاج ما روزی میدهیم شما را و ایشانرا پس چون رزق اولاد در دست
نه بر شما چرا مرتکب امور ناحق می شوید و نزدیکی مکنید یعنی مرتکب مشوید زشتیها و ناپسندیده ها را گفته اند فواحش زناست و معتاد
اواکابر عرب نهان از مردمان زنا کردندی و اوباش و بی باکان آشکارا بران اقدام نمودندی حق سبحانه و تعالی فرمود که گرد زنا
مگردید آنچه آشکارا باشد از آن و آنچه نهان بود و گفته اند ما ظهر خمر است و ما بطن زنا و محققان گویند که ما ظهر افعال جوارح است و ما بطن
افعال قلوب و اگر مراد مطلق گناه باشد چه گناه ازین دو حال بیرون نیست و مکشید آن نفسی را که حرام کرد خدای تعالی کشتن او را
مگر بحقی که آن قصاص است و قتل مرتد و رجم زانی محصن این چهار نهی و کلمه را مؤکد کرد خدای تعالی نگاه داشت آن امر کرد تا باید دریابید که آداب
ایست وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ لَا نُكَلِّفُ
نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا وَإِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ وَبِعَهْدِ اللَّهِ أَوْفُوا ذَٰلِكُمْ وَصَّاكُم بِهِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ و
نزدیک مشوید بمال یتیم و در آن تصرف مکنید قربان نهی است چه جای تصرف و نزدیکی منمایید مگر بآن که آن نیکوتر باشد یعنی نگاه
دارید و در آن تجارت کنید تا بیشتر شود و از آن مخورید و بکس مدهید تا برسد یتیم بقوت خود یعنی بالغ شود و رشید گردد و تمام کنید
کیل را در مکیلات و ترازو را در موزونات بعدل و مساوات یعنی کم مدهید و زیاده مستانید در بیایع آورده اند که بعد از نزول
این آیه اصحاب گفتند یا رسول الله ما قادر نیستیم برآنکه در وزن ترازوی ما و وزنه چنان برابر باشد که یکموی میل نکند حق سبحانه
آیه فرستاد که ما تکلیف نمیکنیم کسی را مگر آنچه گنجایش آن باشد یعنی اگر تقصیری در کیل و وزن بی قصد شما واقع شود و شمارا غرض مراعات
عدل بود از آن عفو کنیم هرگاه که حق سبحانه و تعالی این مقدار تجویز نفرمود پس چگونه تکلیف کافر بایمان کند که او را قدرت بر آن نباشد
یا چگونه خلق کند در وی قدرتی که موجب کفر و عصیان او گردد و بعد از آن نهی کند او را ازان تعالی الله عن ذلک و یکی دیگر از احکام آنست

بگو

چون سخن گویید در حکومت یا گواهی دهید بلکه در جمیع اقوال عدالت مرعی دارید اگرچه باشد محکوم له یا محکوم علیه یا مشهود له یا مشهود
علیه از مذکورات از حکایت و روایت و رسالت که در محاورات کنند ایشان خداوند خویش نزدیک یعنی منسوب یا در تسویه رضا و اباء
و از عهد آن و بعهد خدای که احکام شریعت است وفا نمایید این سه امر و یک نهی وصیت کرده خدای تعالی شما را بدان باشد
که شما پند پذیر شوید وَأَنَّ هَٰذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَن سَبِيلِهِ ذَٰلِكُمْ وَصَّاكُم
بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ و بر شما میخوانم حکم دهم را و آن آنست که آنچه مذکور شده است درین سوره از دلایل توحید و اثبات نبوت
و بیان شریعت راه منست راه راست تا بهشت پس متابعت کنید و پیروی کنید این راه را و از پی مروید راههای پراکنده و راههای
مختلفه را مثل طریق کفر و یهودیت و نصرانیت و مجوسیت و هرچه از سبل آنچه خلاف طریق اهل بیت رسول است صلوات الله علیهم که
آن راهها جدا گردانند و دور سازند شما را از راه حق مراین اتباع فرموده است خدای تعالی بحفظ آن شاید که شما پرهیزید از ضلالت
و دوری از حق ثُمَّ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ تَمَامًا عَلَى الَّذِي أَحْسَنَ وَتَفْصِيلًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً
لَّعَلَّهُم بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ پس بخوان برایشان آنکه دادیم موسی را توریه برای تمامی کرامت و نعمت بر کسی که نیکو نماید
قیام باحکام وی و برای بیان هر چیزی که در دین بکار آید بر سبیل تفصیل و برای هدایت و دلالت بر حق و آنانی که هدایت
یافته اند بآن بسوی توحید و عدل و شرایع و بجهت نعمتی که مقررست برای عمل اهل تکلیف مرآنچه که در وست از امر و نهی و وعد و وعید
و احکام شاید که بنی اسرائیل بلقاء جزای پروردگار خود ایمان آرند وَهَٰذَا كِتَابٌ أَنزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ فَاتَّبِعُوهُ وَاتَّقُوا
لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ و این قرآن کتابیست که فرستاده ایم او را بسیار نفع پس پیروی کنید او را و پرهیزید از مخالفت او شاید که
بر شما رحمت کنند بسبب متابعت وی أَن تَقُولُوا إِنَّمَا أُنزِلَ الْكِتَابُ عَلَىٰ طَائِفَتَيْنِ مِن قَبْلِنَا وَإِن كُنَّا عَن
دِرَاسَتِهِمْ لَغَافِلِينَ و فرستادیم این کتاب را که نگویید شما ای زمره عرب که جز این نیست که فرستاده شده است
کتاب بر دو گروه پیش از ما یعنی یهود و نصاری و هر آینه که ما بودیم از قراءت ایشان و کتاب ایشان بیخبران یعنی نمیدانیم که
ایشان چه میخوانند زیرا که بلغت ما نیست أَوْ تَقُولُوا لَوْ أَنَّا أُنزِلَ عَلَيْنَا الْكِتَابُ لَكُنَّا أَهْدَىٰ مِنْهُمْ فَقَدْ جَاءَكُم
بَيِّنَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّن كَذَّبَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَصَدَفَ عَنْهَا سَنَجْزِي الَّذِينَ يَصْدِفُونَ
عَنْ آيَاتِنَا سُوءَ الْعَذَابِ بِمَا كَانُوا يَصْدِفُونَ و برای آنکه نگویید اگر فرستاده بودندی بر ما کتابی چنانچه بر جهودان و ترسایان
هرآینه ما بودیم راه یافته تر از ایشان پس بدرستی که آمد بشما حجتی روشن از پروردگار شما یعنی قرآن و بعثت نماز فرو آمده و راه
نمای هر که متابعت او کند بمقصد و مقصود رسد و بخشایش بود منازل این هر سه صفت قرآنست و بعضی بینه را گواه گیرند و گویند که مراد
از آن حضرت رسالت است صلعم که گواه امتست و هدی و رحمة نیز اوست یعنی خداوند رحمت و هدایت مر اهل ایمان را پس کیست
ستمکارتر از آنکس که دروغ شمرد آیتهای خدای را و اعراض کرد از آن زود باشد که جزا دهیم آنها را که رو میگردانند از آیتهای ما بشدت عذاب
یعنی بدترین عذابها باشد بسبب آنکه بودند که اعراض میکردند از قرآن هَلْ يَنظُرُونَ إِلَّا أَن تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ
يَأْتِيَ بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنفَعُ نَفْسًا إِيمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِن قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ
فِي إِيمَانِهَا خَيْرًا قُلِ انتَظِرُوا إِنَّا مُنتَظِرُونَ آیا انتظار می برند اهل مکه یعنی منتظر نیستند بعد از تکذیب قرآن و پیغمبر مگر آنرا که بیایند
فرشتگان بقبض ارواح ایشان فرود آیند یا مگر عذاب برایشان یا بیاید امر پروردگار تو بعذاب ایشان یا تمامی آیات و مراد
ازین آیات علامات قیامت باشد و آن بسیارست و از جمله وقایع عظام خروج دابة الارض باشد و پدید آمدن یاجوج و ماجوج

رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَ

و دخان و طلوع آفتاب از مغرب یا آنکه بیاید بعضی از آیات پروردگار تو که برای قیام قیامت نصب کرده اند روزی که بیاید
بعضی از آیات پروردگار تو بقول اکثر مفسرین طلوع شمس است از جانب مغرب و شبی که آفتاب در صبحش از مغرب برآید دراز
باشد و درازی آن متهجدان و اهل اوراد دریابند که چون از اوراد فارغ شوند انتظار صبح برند صبح برنیاید در گمان افتند دیگر بار
روی او بسر گیرند و چون تمام شود اثر صبح پدید نباشد دانند که کار عظیم از خلوتگاه غیب بعرصه گاه شهادت می آید بتضرع و زاری و
و استغفار مشغول شوند تا صبح از جانب مغرب اثر کند و آفتاب از افق غربی برآید و او را نور نبود و همه خلق آن را مشاهده کنند و چون
این آیه عظیمه ظاهر گردد و غیب عین شود و ایمان اضطراری باشد پس بسبب این سود نکند هیچ نفسی را ایمان او که نبوده است که ایمان آورده
باشد پیش ازین و امروز ایمان آورد یا نبوده که کسب کرده باشد در ایمان خود نیکویی یعنی عمل شایسته پس ایمان کافران فایده
نکند درین روز و نه اکتساب طاعات و خیرات مؤمنان یعنی هر که پیش از طلوع آفتاب از مغرب ایمان داشته باشد اما از فرو گذاشته
باشد و خیر اگر ده چون آیات معاینه بیند و آنگاه خیری کند آن خیر پذیرفته نباشد و آیه دال است بر آنکه اکتساب خیرات غیر ایمان است
زیرا که عطف فرموده کسب خیرات و طاعات در حال ایمان بر فعل ایمان و آیات و علاماتی که در وقت ظهور آن ایمان و خیر پذیرفته
نشود بعد از زمان ظهور مهدی و نزول عیسی خواهد بود زیرا که در زمان ظهور آنحضرت ایمان کامل گردد و عدل و داد بغایت برسد چنانچه
در کشف الغمه آورده که روایت کرده مفضل بن عمر که شنیدم از ابی عبدالله علیه السلام که میفرمود که قایم ما هرگاه که ظاهر شود روشن گردد زمین
بنور روی او و مستغنی گردند مردمان از روشنی آفتاب و زایل شود ظلمت و تاریکی و مردم معمر و دراز عمر شوند در زمان ملک آنحضرت
چنانچه مردی باشد که هزار فرزند او را باشد همه نرینه که در میان ایشان هیچ ماده نباشد و ظاهر گرداند زمین گنجهای خود را
تا ببینند مردم بر روی زمین آن را و طلب کند مردی از شما کسی را که صله دهد او را با مال خود و زکوة دهد او را پس نیابد او کسی را که قبول
کند این را از او و مستغنی شوند مردمان به آنچه روزی داده حق جل و علا ایشان را از فضل خود و درین باب نقول صحیحه بسیار در وارد شده
حقتعالی میفرماید بعد ازین که بگوی ای محمد انتظار برید این آیتها را که ما نیز منتظر این علاماتیم و چون ظاهر شود وای بر شما و خوشا حال ما إنّ
الذین فرقوا دینهم وکانوا شیعا لست منهم فی شیء انما امرهم الی الله ثم ینبئهم بما کانوا یفعلون بدرستی
آنانکه پراگنده کردند دین خود را که بعضی بانبیا و کتب ایمان آوردند و بعضی کافر شدند و گشتند گروه گروه چون یهود که هفتاد و یک فرقه
و نصاری که هفتاد و دو فرقه بودند نیستی از قتال ایشان در چیزی یعنی وقت محاربه با ایشان نیست این حکم به آیه سیف منسوخ است
و مرویست از ابی جعفر محمد بن علی الباقر علیه السلام که ایشان اهل ضلالات و شبهات و بدع اند ازین امت که ادیان مختلفه پیدا کرده اند و جنبه گرده
شده اند که هفتاد و دو گروه باشند از هفتاد و سه که یکی از آن ناجیه اند و معنی لست منهم فی شیء آنست که تو از ایشان بیزاری و مذکور
شده و کار ناجیه که ایشانند جز این نیست که کار ایشان با خداست اگر خواهد ایشان را عفو کند و اگر خواهد توفیق توبه دهد پس خبر دهد ایشان را
روز قیامت به آنچه میکنند در دنیا من جاء بالحسنة فله عشر امثالها ومن جاء بالسیئة فلا یجزی الا
مثلها وهم لا یظلمون هر که بیاید به نیکویی پس مر او راست ده بار مانند آن یعنی ده نیکویی و بعضی از مفسران گویند که مراد تعیین
عدد نیست بلکه اظهار تفضیل است بتضعیف و در بحر الحقایق آورده که هر که بیاید بحسنه پس او راست ده حسنه قبل از آن تا آن حسنه
می تواند آمد اول حسنه ایجاد او از عدم دوم آفرینش در احسن تقویم سیم تربیت چهارم رزق پنجم بعث ششم ارسال کتب
هفتم تبیین حسنات و سیئات هشتم توفیق نهم اخلاص دهم قبول حسنه تا این ده حسنه وجود نگیرد بنده نتواند که حسنه
بجای آورد و هر که بیاید بسیئه یعنی بفعل بد پس جزا داده نشود مگر مانند آن که یکی بیکی و ایشان که اهل حسنه و سیئه اند ستم دیده نخواهند شد

بنقصان ثواب و زیادتی عقاب قل اننی هدانی ربی الی صراط مستقیم بگو مرین قوم را که تفرقه در دین کرده اند که
بدرستی که راه نمود و هدایت کرد مرا پروردگار من براه راست دینا قیما ملة ابراهیم حنیفا وما کان من المشرکین
یعنی آئینی درست که آن ملت ابراهیم است در حالتی که ابراهیم علیه السلام از همه دینها بدین حق مایل بود و نبود ابراهیم علیه السلام از مشرکان یعنی از عبده
اصنام و از یهود و نصاری قل ان صلاتی ونسکی ومحیای ومماتی لله رب العالمین لا شریک له وبذلک
امرت وانا اول المسلمین بگو بدرستی که نماز من و قربانی من یا حج من و زندگانی من یعنی آنچه بر آنم در زندگی و آنچه بر آن میرم
از ایمان و طاعت و همه مر خدای راست که آفریدگار عالمیانست هیچ انبازی نیست مر او را یعنی در عبادت خود کسی را با او
شریک نمیکنم چون بت پرستان و قربانی بنام او میکنم نه بنام غیر او و در وقت حج تلبیه دیگری را با او یاد نمیکنم بخلاف اهل
جاهلیت که میگفتند لبیک لا شریک لک الا شریک هو لک و گفته اند مراد ازین کلمات تفویض خود و امور خودست بحق
سبحانه و تعالی یعنی هرچه کنم و گویم و دارم همه برای خداست و بدین مامور شده ام و من اول مسلمانانم برای آنکه اسلام نبی مقدم بر
اسلام امت است قل اغیر الله ابغی ربا وهو رب کل شیء ولا تکسب کل نفس الا علیها ولا تزر وازرة
وزر اخری ثم الی ربکم مرجعکم فینبئکم بما کنتم فیه تختلفون آورده اند که در وقت مبالغه کفار مر آنحضرت را
در رجوع بدین ایشان این آیه نازل شد که بگو آیا بدون خدای طلبم پروردگاری و در عبادت او را شریک سازم و حال آنکه خدا
آفریدگار همه چیزهاست سوای او مربوب و مخلوق او باشند و مربوب برای ربوبیت سزاوار نبود و کسب نکند هیچ نفسی از بدیها
مگر وبال آن بر او باشد ولید بن مغیره میگفت که ای صنادید عرب متابعت من کنید و گناهان شما در گردن من حق سبحانه و تعالی فرمود که
و برندارد هیچ بردارنده بار دیگری را یعنی هر کس عذاب گناه خود خواهد کشید پس بسوی پروردگار شماست بازگشت شما پس خبر خواهد داد شما
را در آخرت به آنچه بوده اید که در آن اختلاف میکردید در دنیا از امور دینیه و حق و باطل آن را بر شما ظاهر خواهد ساخت وهو الذی
جعلکم خلائف الارض ورفع بعضکم فوق بعض درجات لیبلوکم فی ما آتاکم ان ربک سریع
العقاب وانه لغفور رحیم و اوست آنکس که گردانید شما را ای آدمیان خلیفهای زمین بعد از قوم بنی الجان یا شما را ای امت
محمد خلیفه امم گذشته ساخت و برداشت بعضی را از شما بر بعضی دیگر پایهای بلند در رزق یا در صورت و عقل و تمیز و مال و قوت و امثال آن
تا بیازماید شما را در آنچه بشما داده از مال و جاه و غیر آن تا ظاهر شود شکر اغنیا و صبر فقرا بدرستی که پروردگار تو زود عقوبت کننده
است بناسپاسان و ناشکیبایان که مستحق عقوبت شده اند و بدرستی که او آمرزنده است و مهربان بر شاکران و صابران و لهذا افتتاح
سوره بتحمید فرموده و اختتام بمغفرت و رحمت احمد و شکر گویند او را بران روایت کند علی بن ابراهیم رحمهما الله از ابی الحسن علی بن
موسی الرضا علیهما الصلوة والسلام که آنحضرت فرموده که سوره انعام نازل شد یکبار و با او هفتاد هزار ملک بود و تسبیح و تهلیل و تکبیر گویان
پس هر که بخواند این سوره را آن فرشتگان تسبیح کنند از برای او تا روز قیامت و ابن عباس رضوان الله علیهما گوید که هر که بخواند این
سوره را در هر شبی او از امنیان باشد در روز قیامت و آتش دوزخ را بچشم نبیند هرگز برکت تلاوت این سوره سورة
الاعراف مکیة وهی مائتان وست آیات بسم الله الرحمن الرحیم المص کتاب
انزل الیک فلا یکن فی صدرک حرج منه لتنذر به وذکری للمؤمنین المص نام قرآنست یا اسم
این سوره یا هر حرفی که اشارتست باسمی از اسماء الهی چون الف و لطیف و ملک و صبور یا هر حرفی کنایتست از صفتی چون کرم و لطف
و مجد و صدق یا ایمائست باسم المصور یعنی حروف دلالت بر اسما دارد و بعضی بر افعال تقدیر چنین بود که انا الله اعلم

وقف

وَأَفْضَلُ منم خدای که میدانم و بیان میکنم یا از همه داناترم و حق از باطل جدا میکنم و در تاویلات کاشی مذکور است که الف
اشارتست بذات احدیت و لام عبارتست از ذات با صفت علم و کنایت از جامعیتی است که آنرا معنی محمدی گویند و صاد صورت
محمدیست صلعم و بعضی گویند معنی او أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ است بدلیل فَلَا يَكُنْ فِي صَدْرِكَ حَرَجٌ و یکی از اهل عرفان
رمز و معنی وابنست که یا آل محمد اصبروا علی البلاء لان البلاء موکل علی الانبیاء ثم الاولیاء ثم
الامثل فالامثل ای آل محمد صبر کنید بر بلا زیرا که بلا موکل انبیاست از اولیا بآنها که مانندترند بدیشان از مانندتران کتاب
فرو فرستاده شد بسوی تو پس می باید که نباشد در سینهٔ تو تنگی بسبب ابلاغ آن که بر تو ظاهر شد و که در ضمن آن محنت نبی است
یا آنکه باید که دلتنگ نباشی از رسانیدن پیغام الهی و از تکذیب قوم اندوهناک نشوی که این کتاب بتو فرود آمده است تا بیم کنی
کافران را و پند دهی مؤمنان را اِتَّبِعُوا مَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ وَلَا تَتَّبِعُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ قَلِيلًا
مَا تَذَكَّرُونَ پیروی کنید ای مکلفان آن چیز را که فرستاده شد بشما از پروردگار شما یعنی متابعت قرآن کنید بکار بداشت
اوامر و نواهی او و پیروی مکنید بجز کتاب خدای تعالی دوستان از اصنام اند که گذارید از دوست میگیرند یا شیاطین انس
و جن که خلق را در گمراهی می افکنند اندکی پند میگیرید وقتی که متابعت غیر حق کنید وَكَمْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا فَجَاءَهَا
بَأْسُنَا بَيَاتًا أَوْ هُمْ قَائِلُونَ و بسیاری اهل دیها و شهرها از کفار و فجار که ما حکم کردیم بهلاکت ایشان پس آمد باهل آن شهرها
و دیهها عذاب در شب هنگام مانند قوم لوط فرود آمد عقوبت بدیشان و بودند ایشان خفتگان یا در نیمروز چون قوم شعیب
تخصیص این وقت بجهت آنست که زمان آسایش و استراحتست و تصور و توقع عذاب در آن نیست پس آمدن غیر منتظر صعب تر
است چنانچه نعمت غیر مترقب خوبتر و لذیذتر است فَمَا كَانَ دَعْوَاهُمْ إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا إِلَّا أَنْ قَالُوا إِنَّا كُنَّا
ظَالِمِينَ پس نبود درخواست ایشان وقتی که آمد بدیشان بلا و عذاب که گفتند بدرستی که بودیم ستمکاران بر نفس خود که تکذیب
رسل کردیم اعتراف نمایند بگناه خود و منظنهٔ آنکه اعتراف بجرایم سبب خلاصی باشد از عذاب و حال آنکه نزول عذاب و ارتفاع تکلیف مقارن
یکدیگرند پس در وقت نزول عذاب توبه و استغفار مفید نباشد و قوم یونس ع از این حکم مستثنی اند چنانچه رقم ذکر خواهد یافت ان شاء الله
فَلَنَسْأَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ پس هر آینه که بپرسیم امتها که فرستاده شدند بدیشان پیغمبران و سؤال ایشان
را از قبول رسالت و اجابت رسل خواهد بود و این سؤال تعنیف و تعذیبست و هر آینه که بپرسیم فرستادگان را یعنی پیغمبران از ادای
رسالت و تبلیغ احکام و این سؤال تشریف و تقریب است و گفته اند امم را از فرمانبرداری انبیا پرسند و انبیا را از مهربانی
بر امم فَلَنَقُصَّنَّ عَلَيْهِمْ بِعِلْمٍ وَمَا كُنَّا غَائِبِينَ پس هر آینه که بخوانیم بر رسل و امم بر ایشان گفتار و کردار ایشان از روی دانش چون که
دانسته بودیم که هر یک چه کردند و گفتند و شنودند و ایشان چه بودند و نبودیم ما نهان و دور و بیخبر از اقوال و افعال ایشان غرض که او جل و علا
عالم است بکلیات و جزئیات و هیچ چیز بر او پوشیده نیست از جسمانیات و روحانیات وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ فَمَنْ ثَقُلَتْ
مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ و سنجیدن اعمال هر یک آن روز یعنی قیامت درستست و بودنی و گفته اند صحایف اعمال را وزن کنند
بمیزانی که او را عمودی و دو کفه باشد و همه خلایق در آن نگرند و گویند نیز که اعمال مؤمن بصورت حسنه باشد و اعمال کافر و منافق
مخالف بصورت قبیحه و این صورت برای اظهار معدلتست و در تبیان از ابن عباس نقل میکند که درازی عمود میزان پنجاه هزار ساله راه است
و کفتین او یکی از نور است و یکی از ظلمت حسنات را در کفه نور نهند و سیئات در کفه ظلمت و نیز گویند که این میزان یک کفه او بر جنت بود و کفه
دیگر بر جهنم و اگر نهند آسمانها و زمین را در یک کفه از آن گنجایش داشته باشد و گیرنده او جبرئیل بود و بس هر که گران بود اعمال سنجیده او

برتقدیر

بر تقدیر موازین جمع موزون است و اگر جمع میزان دارد نظر بتعدد وزن و اختلاف موزونات باشد و بهر حال گرانی میزان عبارتست
از آنکه میزان گران باشد پس آنگروه ایشانند رستگاران و رسیدگان بنجات وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ
خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَظْلِمُونَ و هر که سبک باشد عملهای وزن کرده او و آن سبکی کفر و نفاق و خلاف حق و
معصیت خواهد بود پس آنگروه آنانند که زیان کردند بهرهای نفس خود را یعنی فطرت سلیمه را ضایع ساختند بسبب آنکه بودند برد کردن
آیات ستم میکردند یعنی وضع مینمودند تکذیب را در موضع تصدیق گویند که آیت دلالت دارد بر آنکه هر کرا حسنات و سیئات
متساوی و متعادل باشد موجود نیست والله اعلم وَلَقَدْ مَكَّنَّاكُمْ فِي الْأَرْضِ وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ
قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ و بدرستی که ما تمکین گردانیدیم شما را ای آدمیان در زمین جهت سکنی و زرع و گفته اند خطاب با قریش است که
میفرماید که شما را دستگاه دادیم در زمین تا سیر کنید بشام و یمن در زمستان و تابستان و آفریدیم برای شما در زمین اسباب
زندگانی از مکاسب و تجارات و آنچه سبب معیشت است و تصریح بر معایش معرفت با آنکه با اصلی است نه زاید مثل صحایف
که جمع صحیفه است بهمزه که آنجا زاید است با وجود چنین نعمتها اندکی شکر میگویند از شما اندکی است که برای آنست شکرگذاری و سپاسداری قیام می
نماید وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ لَمْ يَكُنْ
مِنَ السَّاجِدِينَ و هر آینه بتحقیق بیافریدیم پدر شما را آدم از گل غیر مصور پس صورت کردیم پدر شما را تا بشر مستوی الخلقه شد پس گفتیم مر
فرشتگان را سجده کنید سجده تعظیم و تحیت مر آدم را پس سجده کردند ملائکه از روی فرمانبرداری مگر ابلیس که او از راه عجب و حسد نبود
از سجده کنندگان مر آدم را قَالَ مَا مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ
مِنْ طِينٍ گفت خدای تعالی مر ابلیس را که چه چیز باز داشت ترا از آنکه سجده کنی مر آدم را چون فرمودیم ترا بسجده و گفت ابلیس من بهترم از آدم
جواب از حیثیت معنی است یعنی استبعاد می نماید از آنکه مثل منی را بسجود چون او کسی فرمایند مانع آنست که من از او بهترم آفریدی مرا از آتش
و او جوهر لطیف علوی نورانی است و آفریدی آدم را از گل که جسم کثیف سفلی ظلمانیست ابلیس درین صورت مغلطه خورد که فضیلت
را باعتبار عنصر ملاحظه کرد و اگر باعتبار فاعل که لِمَا خَلَقْتُ بِيَدَيَّ عبارتست از آن و بنسبت حقیقت که نَفَخْتُ فِيهِ
مِنْ رُوحِي اشارتست بدان در نگریستی دانستی که خیریت و فضیلت آدم راست نه او را و دیگر خود قائلست که مخلوق اوست
که خلقتنی گفت چگونه مخلوق از سخن خالق سر بجد و دیگر خطاب عام بود بر جمیع را او خود را خارج ساخت از عموم بقیاس پس مستوجب
ذم و طرد و لعن شد و داخل شد در زمرهٔ تمرد کنندگان بر خدای تعالی پس دلالت کرد این جا بر نیست تخصیص عموم نص بقیاس و
مؤید این قول ابن عباس است که طاعت با ابلیس اولی بود و از قیاس که عصیان ورزید پروردگار خود را بقیاس و اول کسی که بنیاد قیاس
نهاد ابلیس بود و بسبب این کافر شد پس هر که قائل بقیاس است قرین و نظیر ابلیس است و مذمت و بطلان قیاس ازین قضیه معلوم تواند بود
ذلک قیاس او نامستقیم بود در فضیلت نار از خاک زیرا که آتش خائن است هر چه بدو دهند نیست گرداند و خاک امین است هر چه بدو
دهند نگاه دارد و امین از خائن بهتر بود و آتش متکبر است و خاک متواضع و متواضع از متکبر نیکوتر بود و خاک نقش پذیر باشد چنانکه آدم نقش
پذیرفت که وَكَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ و آتش نقش سوز چنانچه نقش معرفت ابلیس علیه اللعنه بسوخت که فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ
و خاک آتش را باز تواند کشت و آتش در خاک هیچ نتواند کرد و خاک سبب زیادتی و فزونیست و آتش موجب نقصان و زبونی
صفت آتش است که نور او رحمت بود و دود او بر فوق و سمت خاک آنست که کثافت و رحمت بود و لطافت و منفعت او
بر فوق آتش اگرچه خوب صورتست لیکن زشت سیرتست و لهذا اگر سر انگشتی بوی رسد سبب درد و بیقرار گردد و خاک بر خلاف آنست

چه جمله مصالح زنده و مرده از خاک حاصل گردد و مقرر است که سیرت نیکو بهتر است از صورت نیکو خاک بارکشنده است
لاجرم پاینده است و آتش رنجاننده است زود میراننده است آتش بسیار خورد و زود میرد و زمین خود نخورد و غذا دهد و خوارند
و نیز و پس آتش شتابنده مر و بسیار خواری نفع است و زمین نیز نه مردم ضرر کثیر الخیر است پس خاک از آتش بهتر باشد چون ابلیس لعین این
انوری کرد قَالَ فَاهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا فَاخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِينَ گفت خدای تعالی مر ابلیس را
که پس فرو رو از آسمان یا از بهشت و این فرو رفتن بود در معصیت او و گفته اند که نزول کن از مرتبه رفیعه که داشتی بسبب طاعتی که کرده
بودی بمنزلت دنیه بواسطه معصیتی که مرتکب آن شدی پس نرسد و روا نباشد ترا آنکه گردن کشی کنی در آسمان و تعظم کنی بر فرشتگان که
خاشعان و مطیعان اند یا نشاید که معصیت کنی در بهشت که جای طاعت کنندگانست پس بیرون رو از بهشت یا از آسمان بدرستی که تو
از خوارکنندگانی چون ابلیس طلب تکبر کرد حق سبحانه و تعالی او را بعد استعلا ساخت بذلت و خواری چنانچه که در حدیث وارد است که
مَنْ تَوَاضَعَ لِلَّهِ رَفَعَهُ اللَّهُ وَمَنْ تَكَبَّرَ عَلَى اللَّهِ وَضَعَهُ اللَّهُ هر که فروتنی کند برای خدای حق تعالی بردارد او را
و هر که تکبر نماید بر خدای او را بیندازد و پست سازد در پایه آورد که بیرون رو از صورت فرشتگی و مباش در میان فرشتگان
پس حق سبحانه تبدیل کرد صورت او را بزشت ترین صورتها قَالَ أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ گفت ابلیس وقتی که ممسوخ شد
و از رحمت نومید گشت مهلت ده مرا تا روزی که برانگیخته شوند آدمیان از قبرها یعنی روز قیامت قَالَ إِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ
گفت خدای تعالی بدرستی که تو از مهلت دادگانی ابلیس داعیه مهلت داشت تا روز قیامت یعنی نمیخواست که بمیرد حق تعالی درخواست
او را قبول نکرد و تا نفخه صعقه او را امان داد چنانچه جای دیگر فرمود که إِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ یعنی
تو از مهلت دادگانی تا روز وقت معلوم که زمان رسیدن نفخه صعقه است یعنی تو داعیه اضلال آدمیان داری تا فرزندان آدم زنده اند
ترا مهلت دادم قَالَ فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ گفت ابلیس بسبب آنچه مرا اغوا کردی گویند
که چون حق تعالی امر فرمود او را بسجده آدم او از زوال طاعت برشد از و کفر را اغوا را اضافه بحق تعالی کرد و بعضی گویند مراد از اغوا دوری و بی بهرگی
از رحمت یعنی بواسطه آنکه مرا بی بهره کردانیدی از رحمت هر آینه نشینم برای فرزندان آدم بر راه تو که راست است یعنی دین اسلام و ترصد آن باشم
که ایشان را از راه زنم و بر صراط مستقیم نگذارم ثُمَّ لَآتِيَنَّهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ
شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ پس بیایم بر ایشان از پیش ایشان یعنی در امر آخرت و گویم بعث و حشر و بهشت و دوزخ
نیست و از پس ایشان یعنی از قبل دنیا و آز او حشم ایشان بیارایم و در آیم از راست ایشان از جهت حسنات و ایشان را از عجب در باید از نیم
و از چپ ایشان یعنی از جهت سیئات و آن را در دل ایشان شیرین گردانم و حکمای اسلام آورده اند که در بدن آدمی چهار قوت است که موجب
فوات سعادات ابدیه می شوند یکی از آنها قوه خیالیه است که مجمع صور و مثال محسوسات و موضع او بطن مقدم از دماغ است و
مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ اشارت بآنست و دیگر قوه وهمیه است که حکم میکند در غیر محسوسات باحکام مناسبه محسوسات را و محل او بطن
مؤخر از دماغ است وَمِنْ خَلْفِهِمْ عبارت از آنست و دیگر قوه شهویه و جای او کبد است از یمین بدن و چهارم قوه غضبیه است و نشان آن
قلب است که او در شق ایسر است که وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ اشارت بآن هر دو است پس شیاطین خارجه وا دارم که طلب غایات بجز
بر این قوای اربع کنند قادر نمی توانند شد بالقای وسوسه و لهذا ذکر نکرد فوق و تحت را چه قوای که متولد می شود از آنها چیزی که موجب
تفویت سعادات ابدیه است این قوای است از بدن و در نقل وارد شده که چون ابلیس این کلمات را راند فرشتگان را رقت آمد بر احوال فرزندان
آدم گفتند خداوندا چگونه آدمیان خلاص توانند شد از چنگ شیطان با استیلای او بر ایشان ازین جهات حق تعالی فرمود که من او را

واجهت

وجهت که فوق و تحت را بر او گرفته ام باید و چون دست دعا بر دارد بجانب فوق از روی نیاز یا بنهد پیشانی خضوع را بر زمین از جانب تحت
من او را از اغوا و اضلال او خلاص کنم و بیامرزم گناه هفتاد ساله او را و از تتمه قول شیطانست که من چون جهات اربع بر آدمیان بستم اکثر
حق نپردازند و معصیت ورسازند و نیابی تو ای خداوند بیشتر فرزندان آدم را شاکر گویند کافران یعنی کافران باشند که منعم را نشناسند قَالَ
اخْرُجْ مِنْهَا مَذْءُومًا مَدْحُورًا لَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكُمْ أَجْمَعِينَ گفت خدای تعالی مر ابلیس را که بیرون رو از بهشت
یا از آسمان در حالتی که نکوهیده باشی و عیبناک رانده و دور کرده از رحمت بخدای که هر که پیروی تو نماید از اولاد آدم هر آینه پر کنم دوزخ را
از همه شما یعنی از تو و متابعان تو و گفتیم بعد از اخراج ابلیس از بهشت که وَيَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ فَكُلَا مِنْ
حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَٰذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ ای آدم ساکن شو تو و جفت تو که حواست در بهشت پس بخورید مر احت
از مر تکلیف از میوه ها و نعمتهای بهشت از هر جا که خواهید و اختلافست در این بهشت که بهشت خلد است یا بهشتی از جنات آسمانست یا از زمین
عَلَى أَيِّ حَالٍ فرمود که نزدیک مشوید در بهشت این جنس را که از درخت گندم یا انگور از آنکه بخورید و این که نهی تنزیهیست یا تحریم پس باشید
از ستمکاران بر نفس خود چرا که بحال انبیا اینست که گرد منهی اگر چه نهی تحریمی نباشد نگردند فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ
لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِنْ سَوْآتِهِمَا وَقَالَ مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَٰذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَكَيْنِ أَوْ
تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ پس وسوسه کرد مر آدم و حوا را شیطان تا عاقبت آشکارا کرد از برای آنچه پوشیده کرده بود از ایشان از عورات
ایشان و پنهان بود که اهل بهشت عورات ایشان را ندیده بودند و هیچ یک از آدم و حوا نیز عورت یکدیگر ندیده بود و گفته اند که حق سبحانه و تعالی
ایشان را جامها برای ستر عورت پوشانیده بود و ابلیس دانست که بنافرمانی آن لباس از تن ایشان دور می شود پس خواست که ایشان را باکل شجره
کند تا لباس از ایشان فرو ریزد و بجهت کشف عورت در میان ملائکه رسوا گردند آغاز وسوسه کرد و بعد از آنکه پنهان بدست ماری و طاوس
به بهشت در آمده بود بصورت دیگر بر آمد و گفت مر آدم و حوا را باز داشت و منع کرد شما را آفریدگار شما از خوردن این درخت مگر کراهت
شما و فرشته در علو مرتبت یا حسن صورت و یا استغنا از غذا یا باشید شما از جاوید ماندگان در بهشت یا از زندگان که مرگ را راه
بر ایشان نبود و چون بدو وجه این وسوسه آدم در خوردن آن تأملی نمود ابلیس بر سوگند رو کرد وَقَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ
سوگند خورد برای آدم و حوا و گفت بدرستی که من مر شما را از نصیحت کنندگانم و از روی شفقت میگویم که ازین درخت
بخورید تا بیراید آدم علیه السلام گمان نبرد که کسی سوگند بخدای تعالی بدروغ خورد و بدان سوگند فریفته شد پس ابلیس نزول داد و بدین سوگند ایشان را از درجه
عالیه بر تر سافل افکند ایشان بفریب و سوسه فَدَلَّاهُمَا بِغُرُورٍ فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ
الْجَنَّةِ وَنَادَاهُمَا رَبُّهُمَا أَلَمْ أَنْهَكُمَا عَنْ تِلْكُمَا الشَّجَرَةِ وَأَقُلْ لَكُمَا إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمَا عَدُوٌّ مُبِينٌ پس آن هنگام که
بچشیدند از میوه آن درخت منهی عنه فی الحال بعقوبت آن ظاهر شد مر ایشان را عورات ایشان یعنی لباس ایشان بریخت و عورت یکدیگر دیدند و
در اخبار آمده که کسی دیگر جز ایشان عورت ایشان ندیده است از این صورت منفعل شدند و در استحیا و در قصد کردند برگهای درخت می چسبانیدند
برگی بر بالای برگی دیگر بر عورات خویش از برگ درختان بهشت و اشهر آنست که برگ انجیر بر هم بستند تا چون عیان از ری شد و عورات
خود را بدان پوشانیدند و از این طرف بدان طرف میگریختند و ذکر در ... و خواند ایشان را پروردگار ایشان که نه شما را نهی کرده بودم از خوردن این
درخت و نگفته بودم شما را و تحذیر کرده بودم بدرستی که شیطان هست شما را دشمنی آشکارا و عداوت او در وقتی که از سجود آدم بر همه ملائکه
روشن شده بود آورده اند که در وقت گریختن ایشان حق سبحانه و تعالی فرمود أَفِرَارًا مِنِّي يَا آدَمُ از من میگریزی آدم گفت بَلْ حَيَاءً
مِنْكَ این گریختن بجهت حیاست از حضرت تو پس گناه اعتراف نمودند با حق سبحانه و تعالی از روی نیاز قَالَا رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا

وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ گفتند ای پروردگار ما ستم کردیم بر نفسهای خود بر بی فرمانی و اگر تو نیامرزی
ما را گناهان ما را و رحمت نکنی بر ما هر آینه باشیم از زیان کاران قَالَ اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ
إِلَىٰ حِينٍ گفت خدای تعالی مر آدم و حوا را و مار و طاوس و ابلیس را فرو روید بجانب زمین برخی از شما مر برخی را دشمن آدم را و حوا و شیطان و مار
و طاوس همه دشمن یکدیگر و مر شما راست در زمین قرارگاهی و آرام جایی و برخورداری تا هنگام رسیدن مرگ آدم غمناک شد و پنداشت
که دیگر بهشت نخواهد رسید قَالَ فِيهَا تَحْيَوْنَ وَفِيهَا تَمُوتُونَ وَمِنْهَا تُخْرَجُونَ گفت خدای تعالی در زمین می زیید و در زمین میمیرید و از
زمین بیرون آورده می شوید برای جزا آدم علیه السلم از مضمون این خطاب معلوم کرد که باز به بهشت خواهد آمد يَا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا
يُوَارِي سَوْآتِكُمْ وَرِيشًا وَلِبَاسُ التَّقْوَىٰ ذَٰلِكَ خَيْرٌ ذَٰلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ ای پسران آدم خطاب عام
مر همه فرزندان آدم راست بدرستی که ما فرستادیم بر شما پوششی یعنی بیافریدیم برای شما لباسها از بر است که ساوی و اسباب آن از آسمان
و از زمین قبیل است وَأَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ الْأَنْعَامِ پس پایان نماید لباس میکنید و از برای لباس سه غرض دیگر است یکی آنکه می پوشد آن لباس عورات
شما و دیگر فرستادیم لباسی که بدان آرایش کنید که ثیاب تجمل است چه حق سبحانه و تعالی دوست میدارد که آثار نعم خود ظاهر سازد بر بندگان
و در نقل آمده که امام زین العابدین جبه و جامه در فصل زمستان می پوشید که قیمت آن پانصد درم می بود و در حال شهادت امام مظلوم حسین بن
علی علیهما الصلوة والسلم جامه خز در بر داشت و امام جعفر جامه خز زینت می پوشید و ریش که در آیه واقع است لباس زینت است که
استعاره کرده اند از ریش طیر که لباس و زینت است و دیگر پوشش تقوی است که برای تواضع پوشند چون پشمینها و جامهای درشت آن
بهتر است از لباسهای نرم بتکلف و زیبا که آن را می پوشند و گفته اند لباس پرهیز آنست که محترز تواند شد از فرزانند که در روز جدال
حرب مثل زره و خود و غیر ذلک و حقیقت آنست که ممکن است که ثوب واحد مجتمع باشد در او اغراض ثلثه هرگاه که آن پاک و طاهر باشد که بوجهی
که نماز در او روا بود و از وجه حلال حاصل شده باشد و شایبه حرام در او نبود و آن لباس تقوی است اگرچه ثیاب تجمل بود و جامه که جامع این صفات
باشد خیر عظیم است و در و آن بهتر است و بعضی گویند که لباس تقوی طاعت است که عیب آدمی بدان پوشیده میشود چنانکه عورت بجامه مستور
میگردد و گفته اند لباس تقوی عفت است یا حیا یا ترس الهی یا الزام طریقه خیر آن فرستادن لباس خود از نشانها فضل و رحمت خداست که بدان
سوات آدمیان را بپوشید و ایشان را از صفت برگ درخت مستغنی گردانید تا باشد که ایشان پند گیرند و قدر این نعمت بشناسند یا بَنِي
آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوْآتِهِمَا إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ
وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ ای فرزندان آدم بر حذر باشید
که شما را در فتنه نیندازد شیطان و با شما مکر نکند و شما را از راه حق بیرون نبرد چنانکه بیرون آورد پدر و مادر شما را از بهشت بر کشید از ایشان
جامهای ایشان را تا بنماید هر یک از ایشان عورات ایشان را یعنی سبب آن بود که پدر و مادر شما مکشوف العورت گشته از بهشت بیرون افتاد و پس شما نیز از مکر او حذر
کنید بدرستی که ابلیس می بیند شما را او و لشکر و قبیله او از جای که شما او را نمی بینید یعنی اجسام ایشان از غایت رقت و لطافت در نظر شما
نمی آید و ایشان اجسام شما را بواسطه غلظت و کثافت می بینند حذر از چنین دشمن لازم است بدرستی که ما کردانیدیم شیاطین را دوستان مر
آنها را که ایمان نمی آرند یعنی باز گذاشته ایم ایشان را با ایشان و چون جنسیت علت ضم است با هم دوستاند وَإِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً
قَالُوا وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا وَاللَّهُ أَمَرَنَا بِهَا قُلْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ أَتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ و
چون کنند کفار و مرتکب شوند عمل زشت را چون بت پرستی و تحریم بحیره و سایبه و عریان طواف کردن و امثال آن و چون کسی
از آن نهی کند گویند از روی تقلید که یافته ایم برین عمل زشت پدران خود را و خدای تعالی فرموده است ما را باین فاحشه پس تقلید را با آبا

جمع کنند گواهی محمد بحقیقت که خدای تعالی نفرمود بزشتی و نایسندی در قول و فعل و ازین نیست با آنچه سنت آلهی بران جاری شد و کرامت بمکارم
اخلاق و محاسن اشفاق و این زشتی از شما بفعل می آید یا میگویید شما بر خدای از راه افترا آنچه نمیدانید که او فرموده است قُلْ أَمَرَ رَبِّي
بِالْقِسْطِ وَأَقِيمُوا وُجُوهَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ فَرِيقًا هَدَىٰ
وَفَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ إِنَّهُمُ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ بگوی ای
محمد فرموده پروردگار من بعدل و راستی یا توحید که سر همه راستیهاست و راست کنید روی خود را بقبله نزدیک هر زمان سجود یا مکان سجود
و مراد از سجود نماز است یا توجه کنید بعبادت خدای تعالی چون وقت نماز در رسد نزدیک هر مسجدی که باشید و تاخیر مکنید بآن جهت که در مسجد
قوم خویش گذارید و بپرستید خدا را در حالتی که پاک کنندگان باشید برای خدای طاعت را چنانکه بیافرید شما را در ابتدا باز خواهید گشت بوی
ثانیا تا جزا دهد شما را بر عملها یا چنانکه شما را از خاک آفرید باز بخاک خواهید برد گروهی را راه نمود بطریق جنت بسبب ایمان و طاعت و گروهی
سزاوار گشت بر ایشان گمراهی و خذلان و عقوبت بواسطه عدم ایمان و معصیت بدرستی که این گمراهان فرا گرفتند دیوان را دوستان خود و
فرمان ایشان بردند بیرون خدای تعالی و گمان بردند و پنداشتند که ایشان راه یافته اند و فی بعض الاخبار خیانند یَا بَنِي آدَمَ خُذُوا
زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ بعضی بر آنند که این خطاب عام است و اکثر مفسران
گویند که خاص است بمسلمانان چه ثقیف و جماعتی دیگر از مشرکان عرب بودند که مرد و زن برهنه طواف کردندی و بدان تبرک بر بری از ذنوب
تفال نمودندی و بنی عامر در ایام احرام از خوردن حیوانی مجتنب بودند و بمقدار طعام قناعت کردندی و آن را طاعت دانستندی و تعظیم کعبه خیال
بستندی اهل اسلام گفتند ما بدین عمل احیای این تعظیم و تکریم سزاوارتریم حق سبحانه و تعالی ایشان را تحذیر فرمود و گفت فرا گیرید جامهای خود را که بدان آرایش
نزدیک هر مسجدی که آنجا طواف میکنید یا در آن نماز میگذارید و مراد ازین جامه نیکوترین لباسهاست که در وقت نماز پوشند و گفته اند زینت
شانه کردن محاسن است و بزرگی فرموده که ممکن که زینت مال و پسران باشند چه جای دیگر فرموده که الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ
الْحَيَاةِ الدُّنْيَا یعنی فرا گیرید مال و پسران را نزد هر مسجدی یعنی با خود ببرید تا مال را صرف کنید بفقرا و قرابت و تا پسران عادت کنند بطاعات
و عبادات و قشیری گوید که مراد زینت سر است نه آرایش ظاهر و در کشف الاسرار آورده که زینت بزبان علم ستر عورت است برای
نماز و بزبان کشف حضور دلست برای عرض و نیاز و بخورید یعنی در ایام احرام گوشت و چربی و غیر آن از ماکولات و بیاشامید آب و شیر
و سایر مشروبات و از حد در مگذرید در انواع طعام و شراب در خوردن آن چنانکه شما حاصل آن باشید یا که آن حاصل شما باشد یا از حد تجاوز
کنید بتحریم حلال بدرستی که خدای تعالی دوست ندارد اسراف کنندگان را یعنی آنها که زیاده از سیری بخورند و از بعضی سلف نقل کرده اند که اسراف
آنست که هر چه آدمی آرزو کند بخورد و دون ترین مردمان کسی است که همت و تمام مصروف باشد بفکر طعام و شراب بر برست گفته که از همه
دنیا را لقمه سازی و در دهان در ویشی نهی اسراف نیست اسراف آن بود که بر رضای حق صرف کنی آورده اند که هارون الرشید را
طبیب نصرانی حاذق بود که او را بختیشوع می گفتند بروزی گفت بعلی بن حسین بن واقد که صاحب بخاری است که آیا در کتاب شما از علم طب
چیزی هست چه علم دو علم است علم ابدان و علم ادیان او گفت که حق سبحانه و تعالی جمیع طب را جمع فرموده در نصف آیت از کتاب خود گفت
کدام است آن گفت این که كُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا دیگر نصرانی گفت از پیغمبر خود هیچ چیز داری که گفته باشد در طب گفت پیغمبر ما همه
راجع فرموده در الفاظ اندک نصرانی گفت آن چیست علی بن حسین گفت فرموده که الْمَعِدَةُ بَيْتُ الدَّاءِ وَالْحِمْيَةُ رَأْسُ
كُلِّ دَوَاءٍ وَأَعْطِ كُلَّ بَدَنٍ مَا عَوَّدْتَهُ معده خانه دردست و باز داشتن او از پری طعام و شراب سر همه دواهاست و بده
هر بدنی را از طعام و شراب بمقداری که تو آن را مستعد بودی یعنی تو برو مستولی باشی نه او بر تو نصرانی گفت نگذاشته کتاب شما و پیغمبر شما

هیچ طبی برای جالینوس قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا
فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ بگوی ای محمد که حرام کرده است آرایشی که خدای
تعالی بیرون آورده است یعنی جامه‌های متنوع آن زینتی که بحسن قدرت بیرون آورد برای بندگان خود از نباتات چون پنبه و کتان و از حیوانات
چون پشم و حریر و از معادن چون زره و خود و دیگر که حرام کرده است پاکیزه‌ها از روزی یعنی مستلذات ماکول و مشارب از لحوم و دسوم و البان
و حلالات آن چون شیر و سایر و جز آن بگو آن زینت و طیبات برای کسانی است که ایمان آورده‌اند یعنی بالاصالت برای مومنان است در زندگانی
دنیا اما کفار و فجار به تبعیت شریک ایشان اند دران لیکن نعیم جاوید خاص اهل ایمان خواهد بود و اکفره و بی شریک روز رستخیز همچنانکه تفصیل کردیم این
حکمها را تفصیل میکنیم نشانهای احکام و دیگر دلایل توحید مبین می سازیم برای گروهی که فهم دارند و میدانند در کشف الغمه مذکور است که بعضی صوفیه
روزی در خراسان بخدمت حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیهما رفتند و گفتند که مامون نظر کرد در میان شما اهل بیت برتر
دید که اولای مردمانی بر روم پس مصلحت دید که رد کند امر خلافت را بسوی تو و هست محتاج از پیشوایی که طعامهای غلیظ خورد و لباسهای درشت
پوشد و بر دراز گوش سوار شود و بعیادت مریض رود و آنحضرت تکیه فرموده بعد استماع این سخن راست نشست و فرمود که یوسف پیغمبر جامه‌های
دیباج مطرز بذهب می پوشید و نشسته بود بر متکیات آل فرعون و حکم میفرمود و آنچه مراد و مطلوب است از امام قسط و عدل است که چون گوید
راست گوید و چون حکم کند بعدل کند و چون وعده نماید وفا نماید بدرستی که حق سبحانه و تعالی حرام کرده است لباس و زینت را و این آیت را
خواند که قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ تا آخر قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ وَالْإِثْمَ وَالْبَغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَأَنْ
تُشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ بگوی ای محمد جز این نیست که حرام کرده پروردگار من گناهان
کبیره را که موجب عقوبت عظیم است آنچه پیدا است از آن چون کفر و آنچه پنهان است چون نفاق و حرام کرده گناهی که بر آن حد مقرر است چون خمر
و حرام ساخته ستمکاری بر دیگران به ناحق و این تاکید است چه ظلم بر دیگری بحق نخواهد بود و دیگر حرام کرد آنکه شرک آرید بخدای تعالی چیزی در عبادت
آنچه برای آن خدای تعالی نفرستاده است برهان و حجتی و برهانی و آن را نیز حرام کرده است که گویید بدروغ و افترا کنید بر خدای تعالی آنچه ندانید از تحریم حرث
و انعام و برهنه شدن در طواف بیت الحرام بعضی گویند که حق سبحانه و تعالی بیان فرموده دراین آیه اصول افعال محرمه را و حصر فرموده آن را در شش نوع زیرا
که جنایت یا بر فروج است یا بر عقول رَبِّيَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ وَمَا بَطَنَ اشارت باول است وَالْإِثْمَ که شرب خمر است اشارت
بثانی است و یا جنایت بر نفوس است و اموال و اعراض وَالْبَغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ اشارت باینهاست و معنی بغیر حق آنست که اقدام نماید بایذای مردم بقتل و قهر
مگر آنکه ایشان را در آن حقی باشد پس آن بغی نباشد و یا جنایت بر ادیان است و آن یا طعن است در توحید وَأَنْ تُشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ
بِهِ سُلْطَانًا اشارت است بآن و یا افترا است بر خدای تعالی وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ اشارت است بآن وَلِكُلِّ أُمَّةٍ
أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ و مر هر گروهی راست اوقتی که خدای تعالی تقدیر
کرده است مر حیات ایشان را و گفته اند مر امتی را غیر از مومنان وقتی است که در آن وقت عذاب استیصال بدیشان فرود آید پس چون
بیاید وقت عذاب و هلاک ایشان یا چون آن مدت بسر آید پس نمانند از اجل ساعتی ساعت در عرف اقل اوقات را گویند و ساعت
ارباب نجوم که یکجز و از بیست و چهار جزو در شبانروزی خواهند و مثل کمتر نبرآن اجل گویند که حضور اجل ممتنع است عقلا در وقت متقدم
جواب گفته اند که معنی اجل محمول بر قرب حضور اجل است زیرا که عرب گوید جاء الشتاء چون وقت آن نزدیک باشد و با مقاربت اجل صحیح باشد
تقدم بر آن وقت و تاخر از آن يَا بَنِي آدَمَ إِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي فَمَنِ اتَّقَى وَأَصْلَحَ فَلَا
خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ خطاب با مشرکان عرب است چون بیاید بشما پیغمبران از شما که عرب اند بزبان شما و احکام
آنست که عام وارند یعنی ای فرزند آدم چون بیایند فرستادگان شما از نوع شما آیتهای کتاب مرا یا خبر دهند بشما احکام شریعت پس هر که
بپرهیزد از شرک و تکذیب و به اصلاح آرد عمل خود را پس هیچ ترسی نیست بر ایشان یعنی از هر چه میترسند ایمن شوند و نه ایشان اندوهناک
گردند بلکه بهرچه امید دارند برسند وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا
خَالِدُونَ و آنانکه دروغ شمردند آیتهای ما یعنی تکذیب رسل کردند بر آیات ما و کبر آوردند و تعظیم کردند یعنی سرکشی نمودند از ایمان بدان آیات
و حدت ما آن گروه ملازمان آتش اند در آن آتش باقی اند همیشه ابدی فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ
أُولَئِكَ يَنَالُهُمْ نَصِيبُهُمْ مِنَ الْكِتَابِ حَتَّى إِذَا جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا يَتَوَفَّوْنَهُمْ قَالُوا أَيْنَ مَا كُنْتُمْ تَدْعُونَ
مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالُوا ضَلُّوا عَنَّا وَشَهِدُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ پس کیست ستمکارتر یعنی کافرتر از کسی که بر بندد
بر خدای تعالی دروغ با آنکه گوید زن و فرزند و شریک دارد یا دروغ شمرد آیات منزله او را و این انکار نبوت نیز هست آن گروه منکران و مکذبان
برسد بدیشان بهره ایشان از لوح محفوظ یعنی آنچه قلم تقدیر بر لوح نوشته شده از عذاب و نکال ایشان بدیشان رسد یا بیابند جزای
آنچه نوشته شده است در دفتر عمل ایشان یا بهره گیرند از روزی نوشته شده برای ایشان تا وقتی که بیایند بدیشان فرستادگان ما که ملک
الموت و اعوان وی اند فرا گیرند یعنی قبض کنند ارواح ایشان را گویند فرشتگان با ایشان از روی توبیخ و تقریع کجااند آن بتان که بودند که میخواندید
و می پرستیدید ایشان را بدون خدای تعالی تا امروز منع کنند عذاب خدا را از شما گویند کافران گم شدند از ما یعنی غایب گشتند و هیچ فریاد
از ایشان بما نرسید و گواهی دهند بر نفسهای خود با آنکه ایشان بودند کافران و گروید کافران قَالَ ادْخُلُوا فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ
مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ فِي النَّارِ كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعَنَتْ أُخْتَهَا حَتَّى إِذَا ادَّارَكُوا فِيهَا جَمِيعًا قَالَتْ أُخْرَاهُمْ
لِأُولَاهُمْ رَبَّنَا هَؤُلَاءِ أَضَلُّونَا فَآتِهِمْ عَذَابًا ضِعْفًا مِنَ النَّارِ قَالَ لِكُلٍّ ضِعْفٌ وَلَكِنْ لَا تَعْلَمُونَ گوید خدای
تعالی یا یکی از ملائکه روز قیامت ایشان را که درآیید در میان آن امتان که گذشته اند پیش از شما هم از دین و آیین شما از پری و آدمی مر کافران
گذشته را از این دو طایفه که حق سبحانه و تعالی گوید درآیید با هم در آتش دوزخ هر گاه از ایشان عناد و کفر بیشتر باشد و در آتش ابتلی تر از
هر گاه که درآیند گروهی بدوزخ لعنت کنند گروه دیگر را که هم دینان ایشان باشند و بر یک کیش و ملت بوده اند چنانچه جهودان جهودان را
لعنت کنند و ترسایان ترسایان را و گبران گبران را و مخالفان طریقه اهل بیت مخالفان را و علی هذا القیاس تا که در رسند همه ایشان
در آتش گویند آنها که پس روانند و از پی درآمدگان مرآنها را که مقتدا بودند یعنی درباره ایشان گویند ای پروردگار ما این گروه
گمراه کرده اند ما را پس بده ایشان را عذابی دو چندان که ما راست در دوزخ یک قسم برای گمراهی ایشان و یکی برای گمراه ساختن دیگران
گوید خدای تعالی مر همه را عذاب دو باره است پیشوایان را بجهت ضلال و اضلال و پس روان را بواسطه کفر و تقلید و لیکن شما نمیدانید
و از عذاب یکدیگر خبر ندارید وَقَالَتْ أُولَاهُمْ لِأُخْرَاهُمْ فَمَا كَانَ لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ فَذُوقُوا الْعَذَابَ
بِمَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ گویند پیش روان بپی روان از این نیست شما را بر ما افزونی که بدان استحقاق تخفیف عذاب داشته باشید بلکه ما و شما
در کفر برابریم پس بچشید عذاب را بسبب آنچه بودید در کسب میکردید از کفر و حواله عذاب بدیگری کنید إِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا
وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا لَا تُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ وَ
كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُجْرِمِينَ بدرستی و راستی که آنها که بدروغ داشتند آیتهای ما را از قرآن و دلایل قدرت و سرکشی کردند از گرویدن
و فرمان بردن اری آنکه گشاده نشود برای اعمال ایشان یا بجهت نزول رحمت بر ایشان درهای آسمان یا برای اعمال و ارواح ایشان
در آسمان نگشایند بلکه انهار ابجنین بر ند که در زیر زمین هفتم است و برای روح و عمل مومن گشایند و آن را علیین بر ند که بالای هفتم آسمان

و در دنیا بینند این کمذابان و متکبران در بهشت تا وقتی که در آید شتر در سوراخ سوزن و این صورت هرگز وجود نگیرد پس هرگز کافر بهشت نرود
و از ابن مسعود پرسیدند از معنی جمل گفت زوج ناقه است و استعمال این اشارتست اگر طلب معنی دیگر کردن تکلف است و این درست بر قول آنکه
گفته که جمل بمعنی ریسمان سطبر است که در کشتی کار میفرمایند چه ریسمان را مناسبت بیشتر است بسوراخ سوزن از شتر را که او را مناسبت نیست اصلا و
حال آنکه مراد برای این کفار از بهشت عدم مناسبت معتبر است نه مناسبت در تفسیر علی بن ابراهیم رحمه الله آورده که این آیه در شان طلحه و زبیر
و این جمل جمل ایشانست یعنی هرگاه آن جمل در رود در سوراخ سوزن ایشان بهشت روند که با امیرالمؤمنین محاربه نمودند و مانند ایشان بهشت نگیرند
جزاء هم مجرمان را یعنی کافران را لَهُمْ مِنْ جَهَنَّمَ مِهَادٌ وَمِنْ فَوْقِهِمْ غَوَاشٍ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ مر ایشان
را باشد از آتش دوزخ فراشی که بر آن نشینند و از زبر ایشان پوششها باشد هم از آتش یعنی زیر و زبر ایشان آتش بود و مثل جزای این گروه
بدهیم جمیع کافران را وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ
الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ و آنانکه گرویدند بخدای تعالی و عمل شایسته کردند چون تصدیق رسل و قرآن بر داری کتب و چون اعمال صالحه
بسیار است و ارتکاب تمام آن فوق طاقت بشری است میفرماید که تکلیف نمیکنیم و نمیفرماییم هیچ نفسی را مگر آنچه قادر باشد بران و تواند که
آورد آن و این جمله بود معترضه میان مبتدا و خبر و این اجنبی نیست بلکه تنبیه است معتبر از آنکه بهشت با وجود عظم قدرش حاصل میتوان کرد
بعمل سهل بی حرج و صعوبت و مبتدا آنست که آنها که ایمان آوردند و عمل صالح کردند و خبر آنکه آن گروه ملازمان بهشت اند ایشان در بهشت
دوام باشند وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي
هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ لَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ وَنُودُوا أَنْ
تِلْكُمُ الْجَنَّةُ أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ و بیرون بریم آنچه در سینه های ایشان بود از کینه و حسد و آنچه اسباب عذاب
باشد و بعضی گویند چون درجات اهل بهشت متفاوت میباشد بحسب کمال و نقصان حق سبحانه ازالت نماید حقد و حسد را از دلهای
ایشان چنانچه صاحب درجه ناقصه حسد نبرد بر خداوند درجه کامله و این معنی دور نیست چه اولیا الله در دار دنیا ایشمه اند از
تمکین که بهشت را حق تعالی این حالت کرامت کند و این طایفه کرام میرود و از زیر مساکن ایشان جویها برای زیادتی لذت و سرور
ایشان و گویند اهل بهشت چون منازل خود را ببینند گویند حمد و ثنا مران خدا را که بفضل خود راه نمود ما را بدین مقام یعنی بکاری که این منزل
جزای آنست و نبودیم ما که بقوت خود راه می توانستیم یافت اگر نه خدای تعالی ما را راه نمودی و این شکریست که بهشتیان نعمت بر
کنند زیرا که بی رفیق توفیق الهی سلوک این طریق میسر نشود و بی مدرقه عنایت نامتناهی هیچ سالک بمقصد مراد نرسد و دیگر میگویند
بهشتیان براستی که آمدند فرستادگان پروردگار ما براستی و ما بعد دار شا و ایشان را و توحید یافتیم و ندا کرده شوند اهل بهشت
این آن بهشت است که وعده داده شده بود و میراث داده شدید آنرا بآنچه بودید که عمل میکردید بر طریق تربیت و موافق مذهب
حق بهشت را میراث گفت زیرا که عطای بی رنج است رنج در جنب آن مضمحل است و دیگر آنکه میراث گرفته اید از کافران چنانچه در خبر
آمده است که هیچکس نباشد الا که مراو را منزلی باشد در بهشت و منزلی در دوزخ و کافران منازل مومنان را میراث گیرند در دوزخ
و منازل کافران میراث مومنان رسد در بهشت وَنَادَى أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابَ النَّارِ أَنْ قَدْ وَجَدْنَا مَا
وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقًّا فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا قَالُوا نَعَمْ فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ
عَلَى الظَّالِمِينَ و ندا کنند اهل بهشت اهل دوزخ را و از روی شماتت گویند براستی که یافتیم آنچه وعده کرده بود ما را پروردگار
ما از خوشیها راست و درست پس آیا شما یافتید آنچه وعده کرده بود شما را آفریدگار شما از عقوبتها راست و بی شبهه گویند دوزخیان

آری

آری یافتیم آنرا چنانچه خدای تعالی فرموده بود پس آواز دهد آواز دهنده گویند اسرافیل باشد ع که در میان بهشتیان و دوزخیان
براستی که لعنت خدای تعالی بر کافرانست که در منع عباد و کردند در غیر موضعش در تفسیر علی بن ابراهیم رحمه الله ذکر کرده که ابی الحسن علی بن موسی
الرضا علیهما السلام فرمود که آن مؤذن امیرالمؤمنین ع خواهد بود که ندای در دهد که همه خلایق بشنوند و دلیل بر این که در سوره برائت وارد یافته
وَأَذَانٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ آنحضرت فرمود آن من بودم که آن را برسانیدم بموسم و در مکه الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنْ
سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا وَهُمْ بِالْآخِرَةِ كَافِرُونَ آنانکه باز میدارند مردمان را از راه خدای تعالی و طلب میکنند از برای راه حق
کجی و ناراستی یعنی عیب میجویند در دین و راه خدای تعالی و ایشان برای آخرت گرویده کانند وَبَيْنَهُمَا حِجَابٌ وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ
يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ وَنَادَوْا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَمْ يَدْخُلُوهَا وَهُمْ يَطْمَعُونَ و میان بهشت و دوزخ
پرده است یا میان اهل بهشت و دوزخ حاجزیست چون باره شهر که اهل دوزخ بهشت توانند رفت كَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى فَضُرِبَ
بَيْنَهُمْ بِسُورٍ و بعد میان ایشان که بهشت در فوق سموات است و جحیم در زیر زمین مانع سور و حجاب نیست و بعضی گویند اعراف تلی باشد
از مشک سفید و بر اعراف مردمان باشند مشرف بر بهشت و دوزخ که شناسند این جمال اهل بهشت و دوزخ را بعلامتهای
ایشان چون بهشتیان سفیدروی باشند و دوزخیان سیاه روی و بعضی گویند که بهشتیان از دوستی امیرالمؤمنین صلوات الله علیه توان شناخت
که آن علامت روسفیدی است و دوزخیان را بغض و دشمنی آنحضرت که نشانه آن روسیاهی است و این موضع رجحیت آن اعراف که ساکنان
آن عارفند باحوال فریقین خصوصا قاسم بهشت و دوزخ و آنها انبیا و اوصیا و شهدا باشند سیما سید المرسلین و امیرالمؤمنین
و باقی الائمه المعصومین صلوات الله علیهم اجمعین که بر آن مکان رفیع نشسته اند ناشناسا گشته اند بر حال فریقین از اهل خیر و ایمان و از اهل شر و
طغیان الا آنکه حال هر یک بر وی عمل نماید و گفته اند که بر اعراف کسانی باشند که حسنات و سیئات ایشان مساوی باشد یعنی از اول بیرون رفته
باشد و گویی نیز با موحدان باشند مقصر در عمل و برین قول بودن ایشان بر اعراف بجهت نقص ثواب ایشان باشد از استحقاق دخول بهشت
اما قول اول اصح است از روی لغت و نقل چه در لغت اعراف جمع عرفست و آن چیز مرتفع را گویند و از وست عرف فرس و عرف
دیک و منقول بسیار از ائمه ع در روایتی که آن طایفه عالیمقدار بر انجا باشند چنانچه مذکور شد و ثعلبی در تفسیر خود از ابن عباس نقل میکند که
اعراف منزل بلندیست از صراط که امیرالمؤمنین و حمزه و عباس و جعفر طیار ع بر آنجا باشند و دوستان خود را بشناسند بتابناکی
و سفیدی روی و دشمنان خود را دانند بتیرگی و سیاهی روی و نیز از امیرالمؤمنین ع مرویست که اصحاب اعراف ماییم که هر کس را
بسیمای روی میشناسیم و او را که بهشتی است به بهشت میبریم و ندا میکنند اصحاب اعراف اهل بهشت را یعنی چون در بهشت گذرند
اهل بهشت را بر سبیل تهنیت گویند که تحیت خدای بر شما باد و ای خوشا حال شما که بسلامت بدار السلام رسیدید و هنوز اهل اعراف بر بهشت
در نیامده باشند تا احوال فریقین با تمام رسد و ایشان طمع میدارند و در آیند یعنی متیقن باشند چنانچه حضرت ابراهیم ع فرمود وَالَّذِي
أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ که طمع اینجا بمعنی یقین است بعد از آن نقل کنند ایشان را حق سبحانه در بهشت بدرجات علی عالی
وَإِذَا صُرِفَتْ أَبْصَارُهُمْ تِلْقَاءَ أَصْحَابِ النَّارِ قَالُوا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ و چون گردانیده شود چشمهای
ایشان بسوی دوزخیان و ایشان را آن عذاب و عقاب مشاهده کنند ایشان پناه برند بخدای تعالی و گویند ای پروردگار ما مگردان ما را با گروه
ظالمان یعنی میان ما و ایشان در دوزخ جمع مکن اگرچه این امر وقوع پذیر نیست لکن از ادب و سیرت اجماعت عالی درجات آنست
که بمقام تضرع و نیاز و استعاذه از دست نگذارند وَنَادَى أَصْحَابُ الْأَعْرَافِ رِجَالًا يَعْرِفُونَهُمْ بِسِيمَاهُمْ قَالُوا
مَا أَغْنَى عَنْكُمْ جَمْعُكُمْ وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ و آواز دهند اصحاب اعراف مردانی را که شناسند از روسای کفر و ارباب

ضلال چون ولید مغیره و ابو جهل و عاص بن وائل و امثال ایشان از مشرکان و اصحاب که در دنیا میگفتند که خدای تعالی امثال بلال و عمار
و صهیب را به بهشت نبرد و بار او دوزخ هرگز چنین نباشد و سوگند میخوردند که خدای تعالی بندگان درویش را بر ما تفضیل نکند گویند ایشان را اهل
اعراف که شما در عذابید و رفع نکرد عذاب از شما جمع مال که میکردید و اکثرت انصار شما و آنچه بودید که گردنکشی میکردید و از سخن حق یعنی استکبار شما
رفع عذاب شما نشد پس اهل اعراف اشارت کنند بسوی سلمان و عمار و بلال و صهیب و امثال ایشان و کافران را گویند اهؤلاء الذین اقسمتم
لا ینالهم الله برحمة ادخلوا الجنة لا خوف علیکم ولا انتم تحزنون این گروه آنانند که در دنیا سوگند میخوردید که ایشان را
خدای تعالی هرگز بدیشان نرساند بخشایش خود را حالا از رحمت حق در جنت اند و چون اصحاب اعراف ازین سخن فارغ گردند حق سبحانه و تعالی
کرم خود ایشان را گوید که در آیید در بهشت هیچ ترسی نیست بر شما از مخاوف و شدائد و نه شما اندوهگین شوید از فوت مطالب و مقاصد و تحقیق
که غرض اصلی از بودن پیغمبران و اهل البیت بر اعراف آن باشد تا ایشان حالات دوستان و متابعان مشاهده فرمایند از راحات و تنعمات
در بهشت و احوال دشمنان خود را ببینند از جفاهایی که از ایشان کشیده اند که چه گرفتار [illegible] از تعذیب و عقوبات در دوزخ ابن عباس
فرموده که چون اهل اعراف به بهشت در آیند دوزخیان از طمع فرج بعد از الیأس در برآیند گویند خدایا ما را خویشانند در بهشت و دستوری ده تا با ایشان
سخن گوییم حق سبحانه و تعالی اذن فرماید بهشتیان تا در دوزخیان نگرند و خویشان خود را بشناسند چه خلقت ایشان متغیر شده باشد اما دوزخیان
ایشان را بشناسند و نام و کنیت ایشان را بخوانند و از ایشان طعام و شراب بهشت خواهند چنانکه میفرماید و نادی اصحاب الجنة
ان افیضوا علینا من الماء او مما رزقکم الله قالوا ان الله حرمهما علی الکافرین و آواز دهند دوزخیان بهشتیان را
و توقع کنند آنرا که بریزید بر ما از آب بهشت بدان مقدار که تشنگی ما را از آنچه روزی کرده است خدای تعالی شما را از سایر اشربه یا انواع
طعام ما بخوریم گویند بهشتیان در جواب ایشان بدرستی که خدای تعالی حرام کرده است طعام و شراب بهشت را بر ناگرویدگان یعنی طعام
و شراب ایشان بجز زقوم است الذین اتخذوا دینهم لعبا و لهوا و غرتهم الحیوة الدنیا فالیوم ننسیهم کما
نسوا لقاء یومهم هذا و ما کانوا بایاتنا یجحدون آنانکه فرا گرفتند عید خود را مشغولی و بازی چه ایشان در عید خود بجای
کعبه می آمدند و دست میزدند و بازی میکردند و بفریفت ایشان را زندگانی دنیا و طول مهلت لهو تا از حق اعراض کردند و ندانستند که دنیا
غدار است کشنده و مکار است بازی دهنده پس امروز فروگذاریم ایشان را در آتش همچنانکه ایشان فرو گذاشتند و در خاطر نگذرانیدند دیدن این
روز را و ایمان نیاوردند و عمل صالح نکردند و آنچه بودند که از روی عناد انکار میکردند بر ربوبیت و آیات کتب ما را ولقد جئناهم
بکتاب فصلناه علی علم هدی و رحمة لقوم یؤمنون و بدرستی آوردیم برای این گروه کتابی که بیان کردیم
معانی او و مفصل ساختیم هرچه ایشان را بکار آید در دو این بیان بر علم کردیم یعنی عالم بودیم بوجه تفصیل و آوردیم این کتاب را نماینده و دلالت
بخشش مر گروهی را که میگرویدند هل ینظرون الا تاویله یوم یاتی تاویله یقول الذین نسوه من قبل قد
جاءت رسل ربنا بالحق فهل لنا من شفعاء فیشفعوا لنا او نرد فنعمل غیر الذی کنا نعمل قد
خسروا انفسهم و ضل عنهم ما کانوا یفترون آیا انتظار میبرند کافران یعنی نمیبرند و منتظر نیستند مگر عاقبت کتاب
و حقیت او را از وعد و وعید یعنی منتظرند آنچه خدای تعالی وعده کرده است درین کتاب از ثواب و عقاب تا ببینند که راست میشود یا نه
روزی که بیاید عاقبت کتاب یعنی ظاهر شود آیات وعد و وعید و آن روز قیامت باشد گویند آنانکه ترک کرده بودند کتاب را پیش
ازین در دنیا یعنی کافران چون در دنیا بقرآن نگرویدند و آن روز ظاهر گردد صدق سخن خدای تعالی بر ایشان گویند بدرستی که آمده بودند
فرستادگان آفریدگار ما براستی و درستی و ما تکذیب کردیم و آن خطای عظیم بود پس آیا هستند ما را خواهش کنندگان تا شفاعت
کنند

کنند برای امروز یا باز گردانیده شویم بدنیا پس تا بکنیم خیرا که نبودیم که عمل میکردیم یعنی تصدیق کنیم و بوحدت قایل شویم و ترک
بت پرستی کنیم پس نیست کسی که ایشان را شفاعت کند و نه بدنیاشان باز آرند بدرستی که زیان کردند در نفسهای خویش که سرمایه عمر را صرف بت پرستی کردند و
گم شد از ایشان آنچه بودند که افترا میکردند و دروغ میگفتند که بتان شفیعان ما اند نزدیک خدای تعالی ان ربکم الله الذی خلق
السموات والارض فی ستة ایام ثم استوی علی العرش یغشی اللیل النهار یطلبه حثیثا و الشمس والقمر
والنجوم مسخرات بامره الا له الخلق والامر تبارک الله رب العالمین بدرستی که پروردگار شما علی التحقیق
خداوندیست جامع جمیع صفات کمال اوست آنکس که بیافرید آسمانها و زمین را در مقدار شش وقت کقوله تعالی و من یولهم
یومئذ دبره که مراد از روز وقت است یا در مقدار شش شبانروز دنیا چه قبل از خلق آسمان و زمین روزی که مدتیست معین از زمان
طلوع شمس تا غروب او نبوده و گویند در شش روز از ایام آخرت که هر روز هزار سال دنیاست و قول اول اصح و اشهر است
و در آفرینش اشیا بتدریج با وجود قدرت بر ایجاد آن بکلمه کن دلیل است بر [illegible] قادر مختار و اشارتیست بر عادت
تانی در امور و ترک عجلت و اضطراب و کلمة العجلة من الشیطان والتانی من الرحمن موید این سخن است و دیگر آنکه اگر خلق اینها بیک
دفعه واقع شدی شاید که در خاطر بعضی نقصان خطور کردی که وقوع آن بر سبیل اتفاق بوده اما هر گاه حدوث اشیا بر طریقه تعاقب
و تواصل باشد یا آنکه مطابق حکمت و مصلحت بود این اقوی دلیل است بر آنکه بودن اینها از احداث محدث حکیم علیم و قادر مختار رحیم است
و خلق این مخلوقات در مقدار شش روز تنبیه است بر آنکه یکروز هفته که آن شنبه باشد دست از کار و بار دنیا می داشت و عبادت
و شکر گذاری منعم حقیقی و قادر بر کمال صرف می باید کرد چه آن روز را معطل گذاشته و دیگر شش آفاقی منطبق است بر شش اطواری خلق انسان
که از نطفه است تا حلول روح پس قصد کرد و بعد از خلق آسمان و زمین با فرش عرش باستولی شد مراد از آن استیلاء گشت بران و تخصیص عرش
باستیلا حق بر وجهت آن باشد که عرش اعظم مخلوقات است و حقیقت آنست که استوی علی العرش صفتیست مر خدای را بلاکیف
و لا وصف و این از جمله متشابهات قرآنست و ما بدان ایمان داریم و تاویل آن بحق باز میگذاریم و از [illegible] نقل کرده اند که
از امام جعفر بن محمد الصادق ع پرسیدند فرمود که علم او مساویست در هر شئی و هیچ شئی نیست نزدیکتر باشد از شئی دیگر چه نزد علم او عظیم
و حقیر یکسانست در میکشد خدای تعالی شب تاریک را در روز روشن یعنی پوشیده میکند روشنی روز را بتاریکی شب و عکس این نفرموده
بجهت الضدین که وجود شب روز را یعنی از پی او در میرود و شتاب کند و در روز بسرعت طالب شبست که فایده تر روز آنست که [illegible]
و فایده شب کم از روز نبود زیرا که اگر دائم روز باشد منجر بهلاکت شود بسبب ضعف و بی خوابی و آسایش و اگر دائم شب بود موجب فسردگی
و بطلان حیات گردد پس زهی قادر بر کمال که در حد نه چنان تقدیر کرده که هر یک از ایشان بسبب کمال حال آن دیگر باشد و بیافرید آفتاب
و ماه و ستارگان را رام شدگان بفرمان او بدانید که مر خدای راست آفریدن بدیع از جسم و جسمانیات که عالم خلق است و مر او راست
فرمان [illegible] و روحانیات و مجردات که عالم امر است که ایجاد او بامر کن فرموده پاک و بزرگ خداوند تبارک و تعالی بوحدانیت
و ربوبیت و فردانیت و در ربوبیت آفریدگار همه عالمیانست اینجا تبارک الله رب العالمین فرمود و بخصوص خلق آدمی
فتبارک الله احسن الخالقین از روی ابداع معلوم کنند که خلق آدمی احسن صورتها چنانچه جای دیگر تصریح فرموده که و صورکم
فاحسن صورکم چه آدمی نسخه جامعه است ادعوا ربکم تضرعا و خفیة انه لا یحب المعتدین بخوانید پروردگار
خود را بزاری و پوشیدگی یعنی هم بظاهر و هم بباطن او را بشناسید و او را پرستید که آفریدگار شماست با حسن وجهی تضرع اشارت بر
احتیاج است و نهان داشتن دلیل اخلاص و محتاج مخلص بار وی ناامید نیست بدرستی که خدای تعالی دوست نمیدارد از حد گذرندگان

یعنی آنها که دعای کنند و در حق او مستحق باشد دعا فرا و کنند یا بر آن چیزها چیزی طلب کنند از خدای تعالی که لایق آن نباشند چون رتبت انبیا
وصعود بر مدارج سما و مغفرت که دعا و ذکر بخفیه اولیست از جهر و لهذا ثنا فرمود بر زکریا که اذ نادی ربه نداء خفیا و پیغمبر
صلی الله علیه واله فرمود که دعای پنهان برابری میکند با هفتاد دعای آشکارا و دیگر فرموده که خیر الذکر ما یخفی و خیر
الرزق ما یکفی بهترین ذکر آنست که مخفی باشد و بهترین رزق آنکه کافی بود ولا تفسدوا فی الارض بعد اصلاحها
وادعوه خوفا وطمعا ان رحمت الله قریب من المحسنین وفساد مکنید در زمین بکفر و ظلم بعد اصلاح آن بایمان و عدل
و بخوانید خدایرا از بیم عذاب و بامید ثواب او در استی که رحمت خدای تعالی نزدیکست بنیکوکاران و ایشان با حسن العمل از چون
عابدان با حسن العمل لا از چون عاصیان و امید همه برحمت بی‌غایت و فضل بی‌نهایت اوست و در مناجات بر آنست که خدایا اگر وفا
داران تو امیدوارند جفاکاران بغیر از تو پناهی ندارند وهو الذی یرسل الریاح بشرا بین یدی رحمته حتی اذا
اقلت سحابا ثقالا سقناه لبلد میت فانزلنا به الماء فاخرجنا به من کل الثمرات کذلک نخرج الموتی
لعلکم تذکرون و اوست آنکه میفرستد بادهای چهارگانه را از صبا و شمال و جنوب و دبور بشارت دهندگان پیش از
آمدن باران تا چون بردارند بادها ابرهای گران بار را گفته اند که باد صبا ابرها را از زمین برانگیزاند و باد شمال همه را جمع کند و باد جنوب
بباریدن قطرات در آرد و باد دبور بعد از باریدن همه را متفرق سازد و ببر تقدیر چون بردارند برانیم ما آن ابر را برای احیای زمین مرده
پس فرو فرستیم بدین ابر آب را بدان زمین پس بیرون آریم بدان آب از هر نوع میوها همچنانکه زمین مرده و نبات زنده کردیم زنده کنیم
و بیرون آریم مردگان را از قبرهای ایشان چون احیای زمین کرده و از احیای موات بیان کردیم تا شما که دریابید و تعقبات کرده و ترک
صورت بدان معنی استدلال کنید والبلد الطیب یخرج نباته باذن ربه والذی خبث لا یخرج الا نکدا کذلک
نصرف الآیات لقوم یشکرون و زمین پاک از سنگ و ریگ شایسته و صالح زراعت باشد بیرون آریم رستنی او بفرمان
خدای تعالی و مشیت او که بیرون می آورد به آسانی و چون آن زمین که ناپاک بود و شوره ناک بیرون نیاید گیاه او مگر اندکی که در آن هیچ
نفع نبود و این مثلیست که حق سبحانه و تعالی ایراد فرموده در شان مومن و کافر تشبیه کرده است دل مومن را بزمین پاکیزه و دل کافر را
بزمین شوره زار پس هرگاه که باران مواعظ از سحاب کلام رب الارباب بر دل مومن بارد انوار طاعات و عبادات بر جوارح
او ظاهر گردد و چون کافر استماع سخن کند زمین دلش تخم نصیحت قبول نکند و از هیچ صفت که گفتاری مر ظهور نیاید همچنانکه این مثل بیان کردیم
مکرر میکنیم آیتها را و ضرب امثال و فنون احوال میکنیم برای گروهی که شکر نعمت فهم و ادراک بجای آرند و در مثلها تفکر نموده بهره عبرت
بردارند ولقد ارسلنا نوحا الی قومه فقال یا قوم اعبدوا الله ما لکم من اله غیره انی اخاف علیکم
عذاب یوم عظیم و در استی که ما فرستادیم نوح بن لمک بن متوشلخ بن اخنوخ که ادریس است علیه السلام وقتی که پنجاه ساله بود بسوی قوم او که از
اولاد قابیل بودند و بت می پرستیدند پس گفت نوح ای گروه من بپرستید خدایرا بیگانگی نیست شما را هیچ معبودی بجز او پس فرمان
وی برید و در عبادت او دیگری را شریک مسازید در استی که من میترسم بر شما اگر ایمان نیارید عذاب روز بزرگ را که روز
الطوفان است یا روز قیامت قال الملأ من قومه انا لنراک فی ضلال مبین گفتند بزرگان از قوم او در استی
که ما می بینیم ترا ای نوح در گمراهی روشن که ما را از پرستش چندین خدای بعبادت یک خدای دلالت میکنی قال یا قوم لیس
بی ضلالة ولکنی رسول من رب العالمین گفت نوح در جواب ایشان ای گروه من نیست بمن هیچ گمراهی و
دوری از طریق حق و صواب جهالت و بجز وی فوق این نمی باشد که کسی ایشان را دلالت کند بطریق هدی و توحید و نبوت

ومعاد

ومعاد آنرا ضلال گویند کار رواز گون هست که حق را باطل گویند و باطل را حق نوح فرمود آن شیمه من نیست ولکن من رسولم از پروردگار
عالمیان و این دلیل است بر آنکه عند الغرور است از روح نفس خود جایزست ابلغکم رسالات ربی وانصح لکم واعلم من الله
ما لا تعلمون میرسانم شما را پیغامهای آفریدگار خویش و نصیحت میکنم شما را جهت صلاح شما و میدانم از وحی خدای تعالی که بمن آمده است آنچه
شما نمیدانید یا همه اگر عصیان ورزید عاقبت کار شما بطوفان و هلاک کشد قوم نوح عذاب قومی که تکذیب پیغمبر کنند شنیده بودند و نمیدانستند
چون نام پیغام و وحی شنیدند متعجب گشتند نوح گفت اوعجبتم ان جاءکم ذکر من ربکم علی رجل منکم لینذرکم ولتتقوا ولعلکم
ترحمون آیا شگفت می آرید و عجب میآید از آنچه بیاید بشما پیغامی و وحی از پروردگار شما تا بیم کند و بترساند شما را از عاقبت کفر و معصیت
تا پرهیزید شما از خشم خدای تعالی و تا شاید که بر شما بخشند بسبب پرهیز کردن شما از شرک و کفر فکذبوه فانجیناه والذین معه
فی الفلک واغرقنا الذین کذبوا بآیاتنا انهم کانوا قوما عمین پس بدروغ داشتند آن قوم نوح را علیه السلام و دعا کرد و بهلاکت
قوم خدای تعالی حکم کرد تا کشتی بساخت و با مومنان بکشتی در آمد و حق تعالی طوفان فرستاد و همه کافران را هلاک کرد و نوح علیه السلام با اهل سفینه سالم ماند در کشتی
سفینه یا دیگر رهانیدیم نوح را از غرق شدن و آنانرا که با وی بودند در کشتی و مجموع ایشان هشتاد تن بودند چهل مرد و چهل زن و غرق
ساختیم بطوفان آنانرا که بدروغ داشته بودند دلالات وحدت یا معجزات نوح را علیه السلام و نبوت و در استی که قوم نوح بودند گروهی
کوران که از نشانهای وحدانیت نابینا شدند و باقی قصه نوح علیه السلام در بعض آیات و سور خواهد آمد والی عاد اخاهم هودا قال
یا قوم اعبدوا الله ما لکم من اله غیره افلا تتقون و فرستادیم بسوی عاد برادر ایشان در نسب یعنی خویشاوند ایشان هود را
و نزد اهل سیر نام هود علیه السلام عابر است و او پسر شالخ بن ارفخشد بن سام بن نوح است و عاد را که قبیله بدو باز خوانند پسر عوص بن ارم بن
سام بن نوح است پس هود از ابنای عم عاد باشد و قبیله عاد مردم تنومند و بلند بالا بودند و از ایشان در تمام روی زمین در آن زمان قبیله عظیم تر
نبود و مردم بسیار بودند و مال وافر داشتند و عمر در پرستش بت میگذرانیدند حق سبحانه و تعالی هود را علیه السلام بدیشان فرستاد پس هود علیه السلام میان قبیله آمد
و ایشانرا بحق دعوت کرد و گفت ای قوم من بپرستید خدایرا و بیگانگی او قایل شوید نیست شما را معبودی بجز او و تا آنکه مستحق عبادت باشد آیا
نمی پرهیزید از عذاب خدای تعالی قال الملأ الذین کفروا من قومه انا لنراک فی سفاهة وانا لنظنک من الکاذبین
گفتند گروهی از پیشوایان و بزرگان آنها که کافر بودند از گروه او چه بعضی از اشراف قوم او مسلمان بودند چون مرثد بن سعد تا بعان او با
کافران گفتند ای هود در استی که ما ترا می بینیم متمکن در بیخردی که دین قوم میگذاری و دین محدث می آری و بتحقیق که ما گمان می بریم ترا از دروغ
گویان در آنچه میگویی قال یا قوم لیس بی سفاهة ولکنی رسول من رب العالمین گفت هود ای گروه من نیست
مرا خفت عقل و جهالت ولیکن من فرستاده ام از فرستادگان پروردگار عالمیان ابلغکم رسالات ربی وانا لکم ناصح
امین میرسانم شما را پیغامهای آفریدگار خود و من شما را نصیحت کننده ام امین که دروغ نگویم اوعجبتم ان جاءکم ذکر من
ربکم علی رجل منکم لینذرکم واذکروا اذ جعلکم خلفاء من بعد قوم نوح وزادکم فی الخلق بسطة
فاذکروا آلاء الله لعلکم تفلحون آیا عجب میآید شما را از آنکه بیاید بشما پندی و پیامی از نزدیک پروردگار شما بر زبان مردی
از شما یعنی هم نسب شما که او را دانید تا شما را داند و بسبب فرود آمدن ذکر بر او که بیم کند شما را از عقوبت الهی و یاد کنید نعمت
خدایرا چون گردانید شما را جانشینان و ساکنان زمین احقاف از حضرموت تا عمان که آن موضعی است از زمین از پس هلاک قوم نوح
علیه السلام و بیفزود شما را در آفرینش و قوت زیاده داد شما را بر آفریدگان علیه و گفته اند مراد از بسطه طول قامتست که مقدار کوتاه ترین
ایشان شصت گز بود و دراز ترین صد گز پس یاد کنید نعمتهای خدایرا باشد که شما رستگار شوید چه شکر نعم الهی سبب رستگاریست

قالوا أجئتنا لنعبد الله وحده ونذر ما كان يعبد آباؤنا فأتنا بما تعدنا إن كنت من الصادقين
گفتند آیا آمده‌ای نزد ما تا بفرمایی که بپرستیم خدای یگانه را و دست بداریم و پرستش فرو گذاریم آنچه را که بودند می
پرستیدند پدران ما از بتان و ما هیچ ترک عبادت ایشان نکنیم پس بیار آنچه ما را بوی وعید میکنی اگر
از راستگویان در نزول عذاب قال قد وقع عليكم من ربكم رجس وغضب أتجادلونني في أسماء
سميتموها أنتم وآباؤكم ما نزل الله بها من سلطان فانتظروا إني معكم من المنتظرين گفت
هود علیه السلام بدرستی که واجب شد بر شما و فرود آمد بشما از پروردگار شما عذابی و خشمی آیا مجادله میکنید با من در کار این نامها یعنی این بتان
که هر یک را نامی نهاده‌اید بعضی را ساقیه میگفتند و زعم ایشان آن بود که باران از ایشان می‌آید و بعضی حافظه میخواندند بظن آنکه نگاه دارندهٔ
سفر ایشانند و همچنین رازقه و سالمه و این الفاظ اسما بودند بی مسمیات چه اصنام را اگر جمادات بودند قدرت بر اینها نبود و پس هود ع
فرمود که شما جدال میکنید درین چیزها از روی جهالت شما نام نهاده‌اید ایشان را و پدران شما نفرستاده است خدای تعالی بحجیت عبادت
ایشان هیچ حجتی و برهانی و چون حق ظاهر شد و شما همان بر عناد و مکابره و اصرار مینمایید پس چشم دارید و منتظر باشید نزول عذاب
را بدرستی که من نیز با شما از منتظرانم مرا ور آورده‌اند که خدای تعالی سه سال باران از ایشان باز داشت تا بقحط مبتلا شدند و در آن زمان
هر گاه که بلیه نازل شدی توجه بموضعی نمودندی که اکنون خانه کعبه است و آنجا پشته‌ای از ریگ سرخ رنگ بود که مسلم و کافر رجوع بدانجا کردندی
بعد از عرض حاجات و طلب دفع آفات بمطالب فایز شدندی و از مخاوف خلاص یافتندی پس قوم عاد هفتاد کس اختیار کردند قیل بن عنز و مرثد
بن سعد با هفتاد تن از اعیان قبیله بمکه رفتند و بر معاویه بن بکر از اولاد عملیق بن لاوذ بن سام بن نوح ع که در آن وقت حاکم مکه بود نزول کردند
و بعد از اقامت وظایف ضیافت اجازه طلبیده خواستند که بجهت دعا طلب باران بموضع معین روند مرثد که یکی از روسای عاد بود و بهود ع
ایمان داشت فرمود که بدعای شما باران نخواهد آمد مگر اطاعت هود ع نمایید و از در توبه و استغفار درآیید تا حق سبحانه و تعالی از سحاب عنایت
باران رحمت بر شما بباراند پس معاویه درخواست نمود تا او را بند کردند و نگذاشت که بموضع دعا رود و قیل با قوم خود بدانجا رفته گفت
خدایا بر قوم عاد باران آنچه میخواهی فی الحال سه ابر برآمد یکی سفید و یکی سرخ و یکی سیاه و منادی ندا کرد که ای قیل ازین سه ابر آنچه میخواهی
برای خود و قوم خود اختیار کن قیل ابر سیاه را اختیار کرد که باران در وی بیشتر می‌باشد و از مکه بیرون آمده با قوم روی ببلاد خود نهاد
و چون بوادی مغیث که از مساکن ایشان بود رسید و بشارت ابر بقوم قبیله رسانید عادیان خوشدل و شادمان گشته تفرج ابر را از
منازل خویش بیرون آمدند عذاب الهی بر ایشان نازل شد چه در آن ابر ریح عاصف بود که آن را صرصر گویند در هفت شب و هشت
روز تمام عادیان را هلاک کرد و هود ع با قوم خود بسلامت بماندند و تفاصیل این قصه در اثنای آیات مذکور خواهد شد و حق سبحانه و تعالی
از نجات مؤمنان و هلاک کافران خبر میدهد فأنجيناه والذين معه برحمة منا وقطعنا دابر الذين كذبوا بآياتنا وما
كانوا مؤمنين پس نجات دادیم هود را و آنانکه با او بودند یعنی در دین متابعت او می‌نمودند و آن رهانیدن ببخشش و بخشایش
بود از ما بر ایشان و ببریدیم بنیاد آنان را که تکذیب کردند و تکبر ورزیدند بنشانهای قدرت ما یعنی ایشان را استیصال ساختیم و از بیخ و بنیاد
برانداختیم و نبودند قوم عاد گروندگان بوحدت معبود و رسالت حضرت هود ع وإلى ثمود أخاهم صالحا قال يا
قوم اعبدوا الله ما لكم من إله غيره قد جاءتكم بينة من ربكم هذه ناقة الله لكم آية فذروها
تأكل في أرض الله ولا تمسوها بسوء فيأخذكم عذاب أليم و فرستادیم بقبیله ثمود و ایشان قبیله دیگر بودند از عرب
که نسب ایشان بثمود بن عابر بن ارم بن سام بن نوح ع منتهی میشد و مساکن ایشان زمینی بود که آن را حجر میگفتند ما بین ولایت

شام

شام و حجاز در وادی قری و این قوم بت می‌پرستیدند حق سبحانه و تعالی بدیشان فرستاد برادر ایشان را از روی نسب که صالح بود ع و صالح ع بنج
پشت بثمود رسید گفت صالح چون برسالت بدیشان آمد ای گروه من بپرستید خدای را بی شریک نیست شما را معبودی که استحقاق الوهیت
داشته باشد بجز وی قوم ثمود بسبب کثرت عدد و بسیاری مال و توانایی جثه تکذیب صالح ع کردند و گفتند ما را آیتی بنمای که بدان استدلال
کنیم برسالت تو صالح فرمود که چه آیتی می‌طلبید گفتند ما بصحرا بیرون آییم که فردا عید ماست و بتان را آرایش داده بجلوه خواهیم آورد و تو از خدای
خود چیزی درخواه و ما نیز از خدایان خود درخواهیم پس دعای هر یک که محل اجابت رسد دیگران متابعت او باید کرد و درین صورت قرار دادند روز
دیگر بیرون رفتند و هر نوع حاجتی که از بتان طلبیدند اثر نجاح بظهور نیامد پس خجلت زده و درمانده شدند و سرکردهٔ ایشان جندع بن عمرو که یکی
از اشراف قبیله ثمود بود اشاره بسنگی کرد که منفرد در صحرا افتاده بود و آن را کاثبه میگفتند و گفت ای صالح برای ما بیرون آر از آن ناقه شتر
بختی بسیار موی آبستن صالح ع فرمود که اگر خدای من بقدرت کامله خود که عجز را بدان راه نیست چنین شتری ازین سنگ بیرون آرد شما چه
میکنید گفتند که بتو میگرویم و پرستش خدای تو میکنیم و برین شرط سوگند یاد کردند صالح ع دو رکعت نماز گذارد و دعا از حضرت عزت اظهار آن
معجزه طلب نمود فی الحال صخره در حرکت آمد چون شتری که بوقت زادن ناله کند بنالید و بشکافت و ناقه بدان وجه که مدعای قوم بود بیرون
آمد در غایت بزرگی و فی الحال بزاد بچه مانند خود و مردمان در آن می‌نگریستند جندع را توفیق رفیق شده فی الحال ایمان آورد و گروهی
اشراف ثمود در راه دین خذلان سرگردان ماندند و دست انکار از آستین استکبار بیرون آوردند لیکن این شتر در میان آن قوم ماند و در مرعی
ایشان میچرید و آب چاهها بطریق نوبت میخورد صالح ع بعد از ظهور این معجزه گفت ای قوم بدرستی که آمد بشما معجزه روشن از پروردگار
شما که دلیل است بر کمال قدرت او و صحت نبوت من این شتر خدای است اضافه از جهت تخصیص است یعنی خدای تعالی بیرون آورد این ناقه را از صخره
کاثبه تا باشد مر شما را برهانی بر پیغمبری من پس بگذارید این ناقه را تا بخورد گیاه در زمین خدای و شما را در خوردن او هیچ مونتی نیست و مرسانید بوی
هیچ بدی که فرا گیرد شما را عذابی دردناک استحقاق عذاب نه بواسطه عقر ناقه است بلکه باقامت ایشان بر کفر بعد از شهود معجزه و عقر ناقه دلیل
عتو ایشان است در کفر واذكروا إذ جعلكم خلفاء من بعد عاد وبوأكم في الأرض تتخذون من سهولها
قصورا وتنحتون الجبال بيوتا فاذكروا آلاء الله ولا تعثوا في الأرض مفسدين و یاد کنید نعمت خدای را چون
گردانید شما را جانشینان در زمین از پس هلاکت قوم عاد و جای داد شما را در زمین حجر فرا میگیرید در زمینهای نرم کوشکها برای تابستان و میکنید
و سوراخ میکنید در کوهها یعنی میسازید در سنگ خانهها برای زمستان پس یاد کنید نعمتهای خدای را از تمکن در زمین و قوت کندن کوهها
و در تباهی بغایت مجوئید در زمین حجر در حالتی که قاصدان فساد باشید ایشان از جواب صالح اعراض نمودند و متعرض مؤمنان شدند چنانچه
میفرماید قال الملأ الذين استكبروا من قومه للذين استضعفوا لمن آمن منهم أتعلمون أن صالحا مرسل
من ربه قالوا إنا بما أرسل به مؤمنون گفتند گروهی بزرگان آنانکه تکبر و سرکشی میکردند از قوم صالح مر کسانی را که از ضعیفان
شمرده شده بودند یعنی بیچارگان مر کسانی را که گرویده بودند از ضعیفان و فقیران آیا شما میدانید آنرا که صالح فرستاده شده است
از نزد پروردگار او و این سخن بسبیل استهزا میگفتند گفتند آن ضعیفان بدرستی که ما بآنچه که صالح را بدان فرستاده‌اند یعنی
توحید و عبادت گرویدگانیم قال الذين استكبروا إنا بالذي آمنتم به كافرون گفتند آنانکه سرکشی میکردند از ایمان
بخدای و پیغمبر او بتحقیق که ما بدانچه که شما گرویده‌اید بدان ناگروندگان و منکرانیم آورده‌اند که قوم ثمود از ناقه تنگ آمدند چه روزی که نوبت
او بود تمام آب چاههای ایشان را می‌آشامید و روز دیگر که نوبت قوم بود آب چاهها نچندان بود بایشان و فایده دیگر
تابستان بظهر وادی میرفت و انعام قوم از او هراسان شده ببطن وادی میرفتند و آن بغایت گرم می‌بود و در زمستان ببطن وادی

توجه می‌نمود و چهارپایان ظهر وادی میرفتند و آن بسیار سردی بود و ازین جهت ضرر بدیشان میرسید و زن کر ایشان زعمر
وصدقه میکشتند و مواشی بسیار را کشتند این صورت بر ایشان شاق بود و قدار بن سالف و مصدع بن دهر را ایران را کشتند که ناقه را
پی کردند چنانچه تفاصیل آن مذکور خواهد شد ان شاء الله کشتن ناقه سبب نزول عذاب شد بدیشان چنانچه میفرماید فعقروا الناقة
وعتوا عن امر ربهم وقالوا یا صالح ائتنا بما تعدنا ان کنت من المرسلین پس پی کردند ناقه را و کشتند او را
و سرکشی کردند از امتثال فرمان پروردگار خویش و گفتند از روی استهزا که ای صالح بیار آنچیز را که وعید میکنی ما را بدان از عذاب
اگر هستی از فرستادگان براستی فاخذتهم الرجفة فاصبحوا فی دارهم جاثمین پس فرا گرفت ایشان را
سبب کشتن ناقه زلزله بعد از شنیدن صیحه عظیم از فرستادگان براستی پس بامداد کردند یعنی گشتند در سرای خویش بر روی
افتاده و کان برجای مرده کان فتولی عنهم وقال یا قوم لقد ابلغتکم رسالة ربی ونصحت لکم ولکن لا تحبون
الناصحین پس روی بگردانید صالح ع از ایشان وقتی که ناقه را کشتند خدای تعالی فرمود که من بود در الصیحه جبرئیل ع و زلزله را
خواهم کرد و گفت از روی تحسر ای گروه من بدرستی که رسانیدم بشما پیغام پروردگار من که باد ای آن مامور بودم و نصیحت کردم شما را
بوقت دعوت ولیکن دوست نمیدارید و پیروی نمیکنید نصیحت کنندگان را که از راه مهربانی شما را بایمان خوانند و از اتباع نفس و شیطان
منع کنند ولوطا اذ قال لقومه اتاتون الفاحشة ما سبقکم بها من احد من العالمین و یاد کن لوط بن
هاران بن تارخ بن ناحور را که برادرزاده ابراهیم بود ع آورده اند که چون ابراهیم صلوات الرحمن علیه از بابل متوجه شام شد برادرزاده او
یعنی لوط ع با وی بود خدای تعالی وی را پیغمبری داد و بر اهل مؤتفکات فرستاد و آن پنج شهر بود و ما دان اعظم ایشان سدوم بود و دیگر عامورا
و دادوما و صعوا بورا و صعود او گویند صعر و در هر شهری چهار هزار هزار آدمی بود و لوط ع بسی سال بدیشان آمد و خلق را بخدای تعالی دعوت کرد بیست
سال در میان ایشان بود و بخیرات امر میفرمود و از فواحش نهی مینمود و یکی از فواحش ایشان لواطه بود و حق سبحانه و تعالی این امت
را از عاقبت امر ایشان خبر داد و فرمود که ای محمد یاد کن قصه لوط را چون گفت مر قوم خود را که لوط ع در میان ایشان بود آیا میکنید
بدین عمل زشت یعنی لواطه کسی بشما پیشی نگرفت بدین فاحشه یعنی پیش از شما این کار نکرد هیچ کس از عالمیان انکم لتاتون
الرجال شهوة من دون النساء بل انتم قوم مسرفون بدرستی که شما ای قوم می آیید بمردان از روی آرزوی مباشرت
بدون زنان که مباح کرده شده اند بر شما پس شما بر طریق نیستید بلکه هستید گروهی اسراف کنندگان و از حد درگذشتگان وما
کان جواب قومه الا ان قالوا اخرجوهم من قریتکم انهم اناس یتطهرون و نبود جواب قوم لوط ع ازای
این کلام مگر آنکه گفتند بعضی از مردم سدوم مر بعضی را بیرون کنید لوط را و دختران او را و آنها را که بوی ایمان آورده اند از دیه شما
یعنی از سدوم بدرستی که لوط و تابعان او مردمانند که طلب پاکیزگی میکنند از فواحش یعنی بدین عمل اتفاق نمیکنند
این جواب را از ایشان نرسید و عذاب بر ایشان فرود آمد چنانچه تفاصیل آن بیاید ان شاء الله و چون عذاب نازل شد
فانجیناه و اهله الا امراته کانت من الغابرین پس نجات دادیم لوط را ع از آن و کسان او را از اهل بیت
و مومنان مگر زن او را که واهله نام داشت و کفر خود نهان میکرد و کفار را باکفار لوط ع اغرا مینمود آن زن بر باقی ماندگان
در دیار خود یعنی در رفتن با لوط ع اتفاق نکرد و در میان قوم هلاک شد وامطرنا علیهم مطرا فانظر کیف
کان عاقبة المجرمین و بارانیدیم بر کفار قوم لوط بارانی و چه بارانی یعنی باران سنگ عجب و آن سنگ بود که بر سر قوم لو
ط می‌بارید پس نظر کن ای بیننده که چگونه بود عاقبت و آخر کار گناهکاران والی مدین اخاهم شعیبا قال یا قوم

اعبدوا

بها

اعبدوا الله ما لکم من اله غیره قد جاءتکم بینة من ربکم فاوفوا الکیل والمیزان ولا تبخسوا الناس
اشیاءهم ولا تفسدوا فی الارض بعد اصلاحها ذلکم خیر لکم ان کنتم مومنین و فرستادیم بسوی
اولاد مدین که پسر ابراهیم خلیل علیه الرحمن بود ع برادر ایشان شعیب بن میکیل بن یشجر بن مدین و گویند مدین اسم قبیله است و اول
اصح است گفت ای گروه من بپرستید خدای را نیست شما را هیچ معبودی بحق جز وی بدرستی که آمد شما را معجزه روشن از پروردگار شما در
قرآن معجزه شعیب ع مذکور نیست و از احادیث نیز مفهوم نمیشود ولیکن حکایت کنند که اخبار فرمود موسی را ع که هر چه از غنام که
در میان بزاید که سر و گردن ایشان سیاه باشد و باقی اعضای ایشان دیگر سفید تو خواهم بخشید تمام گوسفندان بدان صفت زایید
و به همه وفا نمود و دیگر چون خواستی که بکوه بلند برآید کوه سر فرود آوردی تا شعیب ع بآسانی بر وی صعود کردی و هر یک از
قوم او را دو کیال بودی و دو میزان یکی از یکی بزرگتر بدان بزرگتر خریدندی و بدان خردتر فروختندی با وجود کفر در کیل و وزن
خیانت کردندی شعیب ایشان را گفت که من شما را بخدای تعالی میخوانم و آیتی روشن بشما می‌نمایم پس تمام و راست سازید آلت کیل را
و آلت وزن را یا در کیل و وزن راستی کنید و کم مکنید مردمان را در چیزهای ایشان یعنی خیانت مکنید در خرید و فروخت و فساد مکنید
بکفر و خیانت در زمین بعد از اصلاح آن ببعثت انبیا و انزال کتب عمل با آنچه میفرماییم بهتر است مر شما را اگر هستید شما گروندگان
و چون قوم شعیب ع بوقت کیل و وزن خیانت کردندی و در صحراها راه زدندی پس ایشان را چنانچه از بخس منع کرد از قطع طریق
نیز نهی فرمود و گفت ولا تقعدوا بکل صراط توعدون وتصدون عن سبیل الله من آمن به وتبغونها
عوجا واذکروا اذ کنتم قلیلا فکثرکم وانظروا کیف کان عاقبة المفسدین و منشینید بهر راهی
بجهت اخذ مال که بترسانید مردمان را گفته اند که ایشان بر سر راهها نشستندی و هر کس که خواستی که بملازمت شعیب ع رود
تخویف کردندی شعیب ع فرمود که بر سر راهها منشینید که وعید طالبان راه حق را و باز دارید از راه خدای تعالی کسی که ایمان آورد
بخدای تعالی و میجویید برای راه خدا کجی یعنی طلب بطلان آن کنید و یاد کنید منت خدا را بر خود چون بودید اندکی از جهت عدد و عدد
و شدت پس بسیار گردانید خدای تعالی شما را یا آنکه برکت کرد در اموال و اولاد شما آورده اند که مدین بن ابراهیم ع دختر لوط
را ع بخواست و خدای تعالی ایشان را فرزند بسیار داد و توانگر گردانید پس شعیب ع این نعمت را فرایاد ایشان داد و گفت بنگرید
که چگونه بود آخر کار تباهکاران از امم گذشته که قوم نوح و عاد و ثمود و قوم لوط بودند پس شعیب ع روی بمومنان کرد و گفت
وان کان طائفة منکم آمنوا بالذی ارسلت به وطائفة لم یومنوا فاصبروا حتی یحکم الله بیننا
وهو خیر الحاکمین و اگر چنانچه گروهی از شما گرویدند بآنچیز که براستی فرستاده شده‌ام بآن و گروهی دیگر از معاندان
نگرویدند قومی از مدین بشعیب ع ایمان آوردند و جمعی دیگر انکار کردند و گفتند که قوت و ثروت ما راست نه مومنان را پس حق
با ما باشد و اگر حق با ایشان بودی بایستی توانگری وسعت معاش ایشان را بودی شعیب ع فرمود اگر چه شما دو گروه شده اید پس شکیبایی
کنید تا وقتی که حکم کند خدای تعالی میان ما و گروه و خدا بهترین حکم کنندگان که در حکم او میل و مداهنه نیست قال الملا الذین
استکبروا من قومه لنخرجنک یا شعیب والذین آمنوا معک من قریتنا او لتعودن فی ملتنا قال
اولو کنا کارهین گفتند بزرگان آنکه گردنکشی کردند در پرستش خدای تعالی از قوم شعیب ع بعد از انکار دعوت و هر آینه بیرون
میکنیم ترا ای شعیب و آنانکه ایمان آورده اند بیرون میکنیم ترا از دیه خویش یا عود خواهید کرد شما در کیش ما که کفر است صاحب کشاف
آورده که چون کافران گفتند ترا با آنها که ایمان آورده اند بیرون میکنیم و جمع کردند همه را با یکدیگر و شعیب ع هرگز کافر نبود و آن مومنان نیز از

الجزء التاسع

پس بر سبیل تغلیب گفته شد یا عود کنید با ملت ما یا آنکه شعیب ع در اوایل امر مذهب خود را پنهان داشته باشد ایشان توهم کردند که بر کیش
ایشانست لیکن شعیب جواب بر وتیره قول اول داد گفت اجبار میکنید ما را بعود و اگر چه باشیم ما خواهان یعنی چگونه در آییم در دین شما و ما از آن
کاره هیم پس اگر عود کنیم با ملت شما و گوییم مر خدای را شریک هست و فی الواقع نیست قد افترینا علی الله کذبا ان عدنا فی ملتکم
بعد اذ نجانا الله منها وما یکون لنا ان یشاء الله ربنا وسع ربنا کل شیء علما علی الله توکلنا ربنا
افتح بیننا وبین قومنا بالحق وانت خیر الفاتحین بدرستی که ما افترا کرده باشیم و بربسته بر خدای تعالی دروغی در وسط
آورده که ادعای قوم شعیب ع آن بود که حق سبحانه و تعالی ایشان را امر کرده است که بدان طریق باشند و بدین سبب ازالت کنند پس
شعیب ع فرمود که عود با ملت شما و اعتقاد کردن که این ملت ما مور بهاست افترا باشد بر خدای تعالی اگر باز گردیم یعنی قوم من از مومنان
باز گردند و بیایند در کیش شما پس از آنکه برهانید ما را خدای تعالی از ملت شما و نشاید و روا نباشد ما را اگر باز گردیم بملت کفر مگر آنچه خواهد خدای
تعالی آفریدگار ما که فعل او جایز باشد و ما ماذون باشیم در آن که اگر آن حرام و ممنوع باشد مراد الله نخواهد بود و رسیده است پروردگار ما
همه چیزها از روی دانش قدیم یعنی علم او احاطه کرده همه چیزها و داناست بعاقبت کار هر کس از ایمان و کفر و ارتداد و نفاق و جز آن و شما
در تهدیدی که میکنید ما را از اخراج مومنان ما اضطراب نمیکنیم بلکه بر خدای تعالی توکل کردیم و کار خود بوی باز گذاشتیم پس شعیب ع روی
از معاندان برتافته و بمناجات حضرت مجیب الدعوات توجه فرمود و گفت ای پروردگار ما حکم کن میان ما و میان قوم ما براستی
و تو بهترین حکم کنندگانی قال الملا الذین کفروا من قومه لئن اتبعتم شعیبا انکم اذا لخاسرون گفتند
گروهی از اشراف قبیله آنانکه کافر بودند بخدای تعالی از قوم شعیب با گروهی دیگر از قوم خود که ایمان آورده بودند اگر شما متابعت کنید شعیب را
در سلوک طریق او و دین خود را بگذارید بدرستی که باشید شما از زیانکاران که آیین قدیم را گذاشته بدین محدث گروید این
گرویدن از روش پدران مگذرید بزرگان کفره هم با کفار قوم خود گفتند که اگر دین خود را ترک کنید در زیان افتید که مدار نفع شما
بر کم فروشی است و او شما را از آن منع میکند نظر ایشان بر نفع دنیا بود و آن نیز بوجه حرام چه کور دلی و کوته نظری می باید که نظر از نفع و فایده
اخروی بر دوزد که ابدی سرمدی است و بر فایده محقر حرام دنیوی اندوزد و دعوت پیغمبر خود نشنود پس چون بدین شعیب ع نشنیدند
و از کفر و خیانت باز نگشتند فاخذتهم الرجفة فاصبحوا فی دارهم جاثمین پس فرا گرفت ایشان را زلزله و در سوره
هود مذکورست که اهل مدین بصیحه هلاک شدند علما گفته اند که صیحه منکر آمد که زمین را بلرزانید یا آنکه صیحه مقدمه زلزله است چه مقرر شده
که زلزله بی صیاح و بی ریاح نمی باشد و در خبر آمده که جبرئیل ع فریادی کرد و زلزله در شهر ایشان افتاد و همه بلرزه در آمدند پس گشتند در
شهر و منزل خود بر روی در افتاده و کان یعنی بر زمین افتاده جسدهای بی ارواح الذین کذبوا شعیبا کان لم یغنوا فیها
الذین کذبوا شعیبا کانوا هم الخاسرین آنانکه تکذیب کردند شعیب را هلاک شدند گویا هرگز نبودند در آن شهر آنانکه
مرجوع و آشته شعیب را بودند ایشان زیانکاران در دنیا و عقبی بفوت مثوبت و لزوم عقوبت آورده اند که شعیب ع
مبادی عذاب مشاهده کرد و از آن بلده عزم خروج نمود فتولی عنهم وقال یا قوم لقد ابلغتکم رسالات ربی ونصحت
لکم فکیف آسی علی قوم کافرین پس روی بگردانید از کافران و گفت از روی تحسر که ای قوم بدرستی که برسانیدم بشما
پیغامهای پروردگار خود و نصیحت کردم شما را از روی مهربانی و گفته اند این خطاب با ایشان بعد از هلاک ایشان بود چنانکه حضرت
پیغمبر ما صلعم با کفار قریش خطاب کرد بعد از قتل ایشان در بدر و شعیب ع بعد از اظهار تاسف و حسرت بر قوم خود تسلیه داد و گفت
پس چگونه اندوه و حزن خورم و غمناک بر هلاک قومی از کافران که مرا تصدیق نکردند پس بعد از تعرض بعضی از امم خالیه و هلاک ایشان بتکذیب

پیغمبران

پیغمبران تهدید می نماید کفار قریش را و میفرماید وما ارسلنا فی قریة من نبی الا اخذنا اهلها بالباساء والضراء
لعلهم یضرعون و نفرستادیم در شهری و دهی هیچ پیغمبری که او را تکذیب کردند مگر آنکه گرفتیم اهل آن شهر را بسختی و تنگی و رنج
و بیماری شاید که ایشان زاری کنند و پند پذیر شده تصدیق نبی خود نمایند تا بلا مندفع گردد و چون بلا و زحمت متنبه نشدند ایشان را بعطا
و راحت ممتحن ساختیم ثم بدلنا مکان السیئة الحسنة حتی عفوا وقالوا قد مس آباءنا الضراء والسراء
فاخذناهم بغتة وهم لا یشعرون پس بدل کردیم بجای بلا و مرض و شدت سلامت و صحت و راحت را تا وقتی
که بسیار شدند هم بمال و رجال گویند عفا النبات والشحم والوبر وقتی که بسیار شوند و بسیار شدند تا چیزی آغاز کفران کردند و گفتند
این ایمنی و نعمت بجای محنت و مضرت از عادت دهر و طبیعت روزگار است یوم محنة ویوم منحة روزی محنت و شدت
و روزی عطا و راحت بدرستی که رسید پدران ما را نیز سختی و شادی یعنی در زمان گذشته گاهی قحطی می بود و گاهی فراخی
وقتی صحت بود و وقتی بیماری زمانی غم بود و زمانی شادی نه بسبب کفر ایشانست پس ما بر همان طریق می باشیم که بودیم چون این
قوم بر اسبابی و کفر رسوخ ورزیدند و قادر حکیم و فاعل مختار را درین امور دخل ندادند و بطبایع روزگار نسبت دادند پس گرفتیم
ایشان را ناگهان یعنی در حالتی که ایمن بودند و ایشان نمیدانستند که عذاب بر ایشان نازل خواهد شد و این حسرت عظیم ترست از آنکه
مقدمات عذاب را دیده باشند و نزول آن را دانسته و حکمت در جمیع این حکایات آنست که دیده اعتبار بگشایند و گوش هوش
دل فرا دارند و دریابند که عصیان سبب حرمان است از خیرات و سد جمیع اسباب سعادت است و لهذا فرمود که ولو ان اهل
القری آمنوا واتقوا لفتحنا علیهم برکات من السماء والارض ولکن کذبوا فاخذناهم بما کانوا
یکسبون و اگر چنانچه اهل آن دیهها که بدین عذاب مبتلا شدند یا اهل مکه و حوالی او بگرویدندی بخدای تعالی و پرهیز کردندی از شرک
و مخالفت پیغمبر هر آینه میگشادیم بر ایشان و میدادیم ایشان را برکتها و زیادتیها از آسمان بقبول دعوات ایشان یا باریدن باران و
از زمین بر آورده شدن حاجات یا رستن نبات و لیکن ایشان تکذیب کردند رسولان ما را پس گرفتیم ما ایشان را بآنچه بودند که کسب
میکردند از کفر و معاصی در حقایق سلمی آورده که اگر بندگان بگرویدندی بمواعید من و حذر کردندی از مخالفت یا پرسیدندی از
تهدید من دلهای ایشان را بنور مشاهده خود روشنی دادمی که برکت سما اشارت بدانست و جوارح و اعضای ایشان را بخدمت خود
بیاراستمی که برکت عبارت از آنست افامن اهل القری ان یاتیهم باسنا بیاتا وهم نائمون آیا ایمن شدند اهل مکه و حوالی
آن بعد از بیان کردن عذاب گذشتگان که ما گرفتیم از آنکه بیاید بدیشان عذاب ما در شب و حال آنکه ایشان خفته باشند یعنی چون عذاب بیاید بر ایشان
در وقت غفلت ایشان اوامن اهل القری ان یاتیهم باسنا ضحی وهم یلعبون آیا ایمن شدند اهل شهرها از آنکه بیاید
بر ایشان عذاب در وقت چاشت و حال آنکه ایشان بازی میکنند یعنی تصرف در مهمات دنیا که بازیچه گاه غافلانست مشغول باشند
مخلص سخن آنست که بعد از تکذیب رسل از عذاب الهی ایمن نتوان بود نه بروز و نه بشب افامنوا مکر الله فلا یامن مکر الله
الا القوم الخاسرون آیا ایمن شدند اهل تکذیب از ناگاه گرفتن خدای تعالی که استعاره است از استدراج بنده و گرفتن او بر
وجهی که نداند پس ایمن نشوند از عذاب الهی مگر گروهی زیانکاران که بکفر و نفاق زیان زده هر دو جهان باشند اولم
یهد للذین یرثون الارض من بعد اهلها ان لو نشاء اصبناهم بذنوبهم ونطبع علی قلوبهم فهم
لا یسمعون آیا بیان نکرد خدای تعالی برای آنکسان که میراث گرفته اند زمین را یعنی متمکن شده اند در آن پس از هلاک اهل آن مراد کفار
زمان حضرت رسالت است صلعم که دیار امم ماضیه گرفته اند و خدای تعالی برای ایشان بیان کرد و از آنکه اگر خواهیم بگیریم ایشان را بجزای گناهان ایشان

یعنی عقوبت کنیم ایشان را چنانچه پیشینیان ایشان را و ما مهر می نهیم بر دلهای ایشان یعنی بسبب استمرار کفر ایشان لطف از ایشان باز میگیریم پس ایشان
نمی شنوند از روی فهم و عبرت بجهت استمرار کفر و تیرگی دل چه اگر منشرح است آنچه می شنود در می یابد پس گوش از استماع سخن حق باز می دارد
ز گوش آب و گل پر بجهت تسلیه آنحضرت میگوید **تِلْكَ الْقُرَىٰ نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَائِهَا وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ**
فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا مِنْ قَبْلُ كَذَٰلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِ الْكَافِرِينَ آن شهرها که نسبت بایشان
مذکور داشت چون احقاف و حجر و مؤتفکات و غیر آن خوانیم بر تو بعضی از خبرهای آن و درستی که آمد باهالی آن پیغمبران ایشان هود و صالح
و لوط بمعجزات روشن و دلایل واضحه پس نبودند که ایمان آرند بعد از آمدن رسل بآنچه تکذیب میکردند قبل از آمدن ایشان یعنی مستمر بودند بر تکذیب
و صلاحیت قبول ایمان نداشتند بسبب رسوخ در کفر و مهر بر دلهای ایشان مانند آن مهر سخت که بر دلهای کفار گذشته بود مهر می نهد خدای
تعالی بر دلهای ما که و یکان مراد انها اند از کفار قریش که خدای تعالی دانسته که ایمان نمی آرند بسبب عصیان لطف از ایشان باز گرفته و مهر غبار
از رأفت **وَمَا وَجَدْنَا لِأَكْثَرِهِمْ مِنْ عَهْدٍ وَإِنْ وَجَدْنَا أَكْثَرَهُمْ لَفَاسِقِينَ** و نیافتیم مر بیشتر
امم مذکور را وفای عهدی که در روز میثاق بسته بودند یا عهدی که در زمان خوف و مضرت میکردند که اگر نجات یابیم ایمان آریم و
بدرستی که یافتیم بیشتر از ایشان شکننده کان عهد و پیمان **ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ**
فَظَلَمُوا بِهَا فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ پس برانگیختیم و فرستادیم بعد از پیغمبران موسی بن عمران با معجزاتی
که او را عطا کرده بودیم بسوی فرعون که نام او قابوس یا ولید بن مصعب بن ریان بود و لیکن فرعون لقب ملوک مصر بود چون کسری و قیصر و
خاقان و تبع که القاب سلاطین فرس و روم و چین و یمن است و بسوی اکابر قوم او پس ستم کردند یعنی کافر شدند بآن آیات و وضع
کردند کفر را در مکان ایمان چه حق آن آیتها از غایت وضوح آن بود که بگروند پس ستم کردند و کفر ورزیدند پس بنگر بدیده بصیرت که بعد از انکار
حق چگونه بود آخر کار تباهکاران که غرق شدند حضرت موسی بنی اسرائیل از مصر فرار نمود و در مدین بصحبت شعیب پیغمبر رسید و دختر او
صفورا بعقد در آورده بود و عزم مراجعت با مصر نمود و بعد از چند گاه در اثنای طریق بوادی ایمن رسید و خلعت پیغمبری یافت و معجزه عصا و ید بیضا
اختصاص پذیرفت چنانچه تفاصیل این قصص در اثنای سوره مذکور است بسط و تفصیل قصه موسی بیشتر است از دیگر قصص زیرا که جهل قوم
او اعظم و افحش است از سایر اقوام و لهذا معجزات او اقوی است از معجزات انبیاء قبل از او القصه حق سبحانه و تعالی فرمود که بمصر رود
و فرعون را بخدای تعالی دعوت کند و از طغیان و سرکشی و دعوی ربوبیت منع کند موسی بیامد و بعد از مدتی که ملاقات فرعون دست
داد آغاز دعوت کرد **وَقَالَ مُوسَىٰ يَا فِرْعَوْنُ إِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ** گفت موسی که ای فرعون من فرستاده ام
از پروردگار عالمیان بسوی تو و قوم تو **حَقِيقٌ عَلَىٰ أَنْ لَا أَقُولَ عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ قَدْ جِئْتُكُمْ بِبَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ**
فَأَرْسِلْ مَعِيَ بَنِي إِسْرَائِيلَ قَالَ إِنْ كُنْتَ جِئْتَ بِآيَةٍ فَأْتِ بِهَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ سزاوارم برسالت یا اگر
تصدیق من کنی و مستقرم بر آنکه نگویم بر خدای تعالی مگر سخن راست بدرستی که آمده ام شما را بحجتی روشن از پروردگار شما یا آورده ام
معجزه پیدا و هویدا که بر صحت رسالت من گواه است پس بفرست با من فرزندان یعقوب را و دست از استخدام ایشان کوتاه کن تا با من بارض
مقدسه که موطن آبای ایشان بوده باز گردند آورده اند که فرعون بنی اسرائیل را ببندگی میگرفت و سبب آن بود که چون یعقوب
با اولاد و احفاد خود بمصر آمده بودند هم آنجا قرار گرفتند و نسل ایشان بسیار شد و یعقوب و یوسف و برادران در گذشتند و ملک ریان
که فرعون زمان یوسف بود بمرد و پسرش مصعب بنی اسرائیل را حرمت میداشت و متعرض ایشان نمیشد چون او بمرد ولید که فرعون
زمان موسی بود بر تخت سلطنت نشست و زبان بلاف انا ربکم الاعلی گشاد و بنی اسرائیل دعوی او را قبول نکردند گفت پرستش من و خدمت
کنند

کسان ما بودند شما بندگان و بنده زادگان ما اید پس ایشان را ببندگی گرفت تا وقتی که موسی مبعوث شد و گفت ای فرعون دست از بنی
اسرائیل بدار گفت فرعون اگر هستی تو در دعوی خود آورده معجزه و حجتی پس بیار آنرا اگر هستی از راستگویان بنمای معجزه خود را
فَأَلْقَىٰ عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُبِينٌ پس بیفکند موسی عصا را از دست خود پس عصا بعد از القا اژدهایی شد ظاهر الامر که
هیچکس را شک نماند در آن که اژدهاست و در روایت آمده است که آن عصا اژدهایی شد دهن گشاده و مابین لحیین او هشتاد ذراع
بود و فک اسفل بر زمین نهاده و فک اعلی بر کنگره قصر فرعون و روی بجانب تخت وی آورد ملازمان بارگاه بهزیمت رفتند و فرعون
نیز بگریخت و در آن روز او را چهار صد نوبت اطلاق شد که پیش از این بر قضا حاجت اطلاع نداشت و کار بفضیحت کشید و از ازدحام
خلایق هنگام فرار بیست و پنج هزار آدمی هلاک شدند و فرعون نعره زد که ای موسی سوگند میدهم ترا بدان خدای که فرستاده ترا که
عصای خود را بگیر که بتو ایمان می آورم و بنی اسرائیل را با تو میگذارم موسی دست در قفای اژدها زد گرفت همان عصا شد و فرعون باز آمد و بر سر تخت
نشست و گفت هیچ معجزه دیگر داری موسی گفت آری پس دست راست در گریبان برد و زیر بغل چپ در آورد **وَنَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا**
هِيَ بَيْضَاءُ لِلنَّاظِرِينَ و بیرون کشید دست خود را پس آنجا بود دست او سفیدی که بیاض او در غایت کمال بود و گفته اند که از
آورده اند که موسی مرد گندم گون بود و چون دست در گریبان کرد و بیرون آورد نور آن بمثابه بود که شعاعش بر نور آفتاب
غلبه کردی آورده اند که موسی دست خود را بفرعون نمود و بعد از آن در گریبان کرد و بیرون آورد و ضیاء نورانی میان آسمان و زمین
را روشن ساخت و بار دیگر گریبان برد و بیرون آورد و همان حالت اول بود القصه فرعون بعد از مشاهده این دو معجزه اشراف قوم را
طلبید و در باب موسی با ایشان مشورت کرد **قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ إِنَّ هَٰذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ** گفتند
بزرگان از گروه فرعون در راستی که این موسی جادوی است دانا بفن سحر و ماهر در آن که چوب را اژدها میسازد و دست گندم گون را
ید بیضا بیرون می آرد **يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ فَمَاذَا تَأْمُرُونَ** میخواهد این ساحر آنکه بیرون کند شما را ای قبطیان از
زمین شما که ولایت مصر است و حکومت بر بنی اسرائیل دهد فرعون که این سخن شنید گفت پس چه چیز میفرمایید مرا و تدبیر چیست **قَالُوا**
أَرْجِهْ وَأَخَاهُ وَأَرْسِلْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ گفتند حبس کن او را و برادر او هرون را یا تأخیر کن مهم ایشان را و بفرست
تمامی و بفرست در شهرها که تعلق بصعید مصر دارد گروه فراهم آرندگان و جمع کنندگان را که **يَأْتُوكَ بِكُلِّ سَاحِرٍ عَلِيمٍ** بیارند ایشان
بتو هر جا ساحری باشد دانا و حاذق در فن خود آورده اند که هیچ قرن چندان ساحر نبوده که در قرن موسی بوده و سامی
سحره با بعضی مداین صعید بودند و ریاضت و میاطی آوردند که در مداین صعید دو برادر بودند که ایشان را در فن سحر مهارتی تمام بود چون
فرستاده فرعون بدیشان رسید با هم گفتند که ما را بر سر قبر پدر باید رفت و ایشان بر سر قبر رفتند آواز دادند جواب
ایشان باز داد گفتند پادشاه ملک مصر ما را طلبید بجهت آنکه دو کس آمده اند بی لشکر و سلاح و کار بر او تنگ آمده و ایشان را عصایی است
که چون می افکنند اژدها می شود و هر چه پیش او می آید میخورد و فرعون داعیه کرده که ما را با او معارضه فرماید صاحب قبر جواب
داد که چون بمصر رسید بپرسید که وقتی ایشان در خواب می شوند آن عصا همان اژدها میشود یا نه اگر اژدها میگردد بدانید که آن جادو
نیست چه سحر ساحر وقتی که در خواب باشد اثر ندارد و چون حال برین منوال باشد شما که هیچکس از عالمیان طاقت معارضه ایشان
نخواهد بود این امر غریب نیز از معجزه موسی است که ساحر مرده در قبر سخن کرد تا حق ظاهر شود و آن سبب نجات سحره گردد و از نجات
گرفتند که هرگاه چیزی را بکمال بیابند سبب نجات ایشان می شود و اگرچه سحر باشد چون آن سحره سحر را بکمال میدانستند گفتند آنچه فوق آنست
سحر نیست بلکه معجزه است و آن سبب نجات ایشان شد چنانچه بیاید القصه برادران با شاگردان و مصاحبان که دوازده هزار بودند در

زاد المسیر میگوید که هفتاد هزار بمصر آمدند چه در آن زمان سحر غالب چنانچه در زمان عیسی ع طب و در زمان حضرت رسالت صلعم فصاحت
حق سبحانه و تعالی از جنس آن معجزه میفرستاد و موافق مقتضای وقت چون ایشان بدرگاه فرعون جمع شدند برین وجه که حق تعالی خبر میدهد
که وَجَاءَ السَّحَرَةُ فِرْعَوْنَ قَالُوا إِنَّ لَنَا لَأَجْرًا إِنْ كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ و آمدند جادوان بسوی فرعون بعد از آنکه ایشان را
طلبیده بود و چون چشم ایشان بر فرعون افتاد گفتند درستی که باشد ما را مزدی اگر باشیم ما غلبه کنندگان بر موسی قَالَ نَعَمْ وَإِنَّكُمْ
لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ گفت فرعون آری مزد باشد و بتحقیق که شما باشید از نزدیکان که بدرگاه خواهید نزد من درآیید آورده‌اند که مهتر ساحران
چهار تن بودند دو برادر که سابور و عادور میگفتند و دیگر حطط و مصفا و در لباب آورده که این چهار تن را نیز مهتری بود شمعون نام چون
بمصر آمدند سابور و عادور واقعه سؤال جواب پدر خود با قوم گفتند ایشان از قصه خواب و بیداری موسی و اژدها شدن عصا استفسار
بلیغ نمودند معلوم شد که بدرگاه موسی ع در خوابست عصا اژدها شده پاسبانی میکند ایشان را ترددی بدید آمد و غدغه در خاطر خطور کرد
و پنهان میداشتند تا وقتی که فرعون لعین موسی را طلبید و مقرر شد که با جادوان مناظره کند و مجلس معارضه انتظام یافت ساحران
عصا و رسنی چند بمیدان آوردند و فرعون بر بالای تخت بتفرج نشست و در دم بصر نظاره حاضر شدند هفتاد هزار ساحر بر یک طرف
صف برکشیدند و موسی و هرون ع بر یک جانب بایستادند جادوان بطریق ادب پیش آمده قَالُوا يَا مُوسَىٰ إِمَّا أَنْ تُلْقِيَ وَ
إِمَّا أَنْ نَكُونَ نَحْنُ الْمُلْقِينَ گفتند ای موسی یا آنست که تو بیفکنی عصای خود را یا آنکه باشیم ما افکنندگان حبال و عصی خود قَالَ
أَلْقُوا فَلَمَّا أَلْقَوْا سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ وَاسْتَرْهَبُوهُمْ وَجَاءُوا بِسِحْرٍ عَظِيمٍ گفت موسی ع از روی کرم و سماح و کلفی که
اشیا را می‌باشد که شما بیفکنید پس هنگامی که بیفکندند جادوان آنچه ساخته بودند جادوی کردند بر چشمهای مردمان یعنی نمودند بایشان چیزی
محض که آنرا حقیقتی نداشت و بترسانیدند مردم را و آوردند جادویی بزرگ آورده‌اند که رسنهای بزرگ را مجوف ساخته تعبیر مطلا
کرده بودند و چوبهای دراز را میان تهی کرده و اجوف همه را پر سیماب کرده چون حرارت آفتاب بدانجا رسید زیبق در حرکت
آمده و آن رسنها و چوبها شکل مار بر یکدیگر پیچیدن گرفت و در تفسیر عین المعانی آورده که زیر زمین را تهی کرده بودند و آتش انداخته چون
حرارت آتش از تحت و گرمی آفتاب از فوق اثر کرد و آن اشکال در حرکت آمد و چنان نمودند که همه میدان پر از مار است وَأَوْحَيْنَا
إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ و وحی کردیم بسوی موسی ع که بیفکن عصای خود را پس موسی
عصا بیفکند اژدهای شد دهان گشاده و پس آنجا که اژدها شد و بود عصا فرو میبرد آنچه فرود میکردند و بدروغ تخیل می‌نمودند و آن حبل
خروار رسن و چوب بود راوی گوید که چون چوبها و رسنهای ایشان فرو برد و روی بنظاره گیان آورد مردم گریختند و خلقی
عظیم در آن انبوهی هلاک شدند پس موسی ع او را بگرفت همان عصا شد و حق سبحانه و تعالی آن حبال و عصی را معدوم گردانید فَوَقَعَ
الْحَقُّ وَبَطَلَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ پس ثابت شد و پیدا آمد راستی موسی ع و زایل شد آنچه بودند که عمل میکردند از سحر و جادوان
بایکدیگر گفتند که اگر این سحر بودی بایستی که جادو و چوبهای ما را باطل کردی فَغُلِبُوا هُنَالِكَ وَانْقَلَبُوا صَاغِرِينَ مغلوب شدند
جادوان آنجا که موسی غالب شد بر فرعون و قوم او و مغلوب و منکوب گشتند و بازگشتند از آن موضع خوار شدگان و نا امیدان
و دلیران وَأُلْقِيَ السَّحَرَةُ سَاجِدِينَ و افکنده شدند جادوان بر رویهای خود و سجده کنندگان مر خدای را قَالُوا آمَنَّا
بِرَبِّ الْعَالَمِينَ رَبِّ مُوسَىٰ وَهَارُونَ گفتند ایمان آوردیم بپروردگار عالمیان فرعون گفت بمن پروردگار مرا میخواهید
ایشان گفتند تو کی باشی که رب عالمیان باشی که تو بنده عاجزی رب العالمین پروردگار موسی و هارونست که قادر علی الاطلاقست
قَالَ فِرْعَوْنُ آمَنْتُمْ بِهِ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ إِنَّ هَٰذَا لَمَكْرٌ مَكَرْتُمُوهُ فِي الْمَدِينَةِ لِتُخْرِجُوا مِنْهَا أَهْلَهَا فَسَوْفَ

تعلمون

تَعْلَمُونَ گفت فرعون با جادوان که ایمان آوردید بموسی و تصدیق نمودید او را پیش از آنکه دستوری دهم شما را و آن درستی که
این عمل تدبیری خفی است که شما ساخته‌اید آنرا در شهر مصر پیش از بیرون آمدن بعیدگاه یعنی شما با موسی مواضعه کرده‌اید و این حیله ساخته‌اید تا بیرون
کنید از این بلد آنرا که قبطیانند و این ملک شما و بنی اسرائیل را خالص شود و بس زود باشد که بدانید که نتیجه این مقدمه که ترتیب داده‌اید این تهدید را
بود مجمل آنرا تفصیل کرد و گفت لَأُقَطِّعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ ثُمَّ لَأُصَلِّبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ هرآینه ببرم دستهای
راست و پایهای چپ شما را بخلاف یکدیگر یعنی از هر شقی عضوی ببرم و بر دار کنم همه شما را برای تفضیح شما و عبرت گرفتن دیگران قَالُوا إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا
مُنْقَلِبُونَ گفتند جادوان که ما را از مرگ چه ترسانی و وعید کشتن چه دهی که ما بمرگ مشتاق‌تریم از تشنه بآب زلال زیرا که سبب
درستی که ما بسوی پروردگار خود بازگردندگانیم پس چرا خواهان او نباشیم وَمَا تَنْقِمُ مِنَّا إِلَّا أَنْ آمَنَّا بِآيَاتِ رَبِّنَا لَمَّا
جَاءَتْنَا رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَتَوَفَّنَا مُسْلِمِينَ و تو که فرعونی منکر نمیشوی از ما و عیب نمیکنی ما را مگر آنکه گرویدیم بمعجزات ظاهره
که قادر نیست بر آن غیر حق سبحانه و تعالی آن هنگام که آمد بما و مشاهده کردیم بر دست موسی ع پس روی از فرعون گردانیده و متوجه حق شده گفتند
ای پروردگار ما بریز بر ما و فایض کن شکیبایی در بلا تا جزع نکنیم و بمیران ما را مسلمان و ثابت قدم گرایمان والطاف از ما باز مگیر وَقَالَ
الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ أَتَذَرُ مُوسَىٰ وَقَوْمَهُ لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَيَذَرَكَ وَآلِهَتَكَ قَالَ سَنُقَتِّلُ أَبْنَاءَهُمْ
وَنَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ وَإِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ گفتند مهتران از گروه ملازمان فرعون آیا میگذاری و دست باز میداری
موسی و قوم او را تا تباهی کنند در زمین مصر و مردم را بر تو متنفر گردانند در پرستش ترا بگذارند از عبادت معبودان و خدایان تو دست باز
دارند گفته‌اند فرعون خلق به پرستش خود میفرمود و خود پرستنده کواکب بود و اصح آنست که او بر صورت خود بتان ساخته بود و بهر یکی
از قوم رایتی داده که این را پرستید تا او شما را بمن نزدیک گرداند و ازین سبب میگفت انا ربکم الاعلی یعنی خدایان خرد و من خدای
بزرگتر و این بنا بر آنست که او دهری بوده و منکر بوده وجود صانع عالم را القصه اعیان محکمه فرعون او را تحریض و ترغیب کردند بر قتل
موسی و قوم او و فرعون اگرچه میگفت در دل قتل موسی چنانچه جای دیگر فرموده حق تعالی که ذرونی اقتل موسی اما دل او خوف
بسیار داشت و میدانست که بر قتل موسی ع قادر نیست اینجا گفت زود باشد که بکشیم پسران ایشان را چنانچه پیش ازین میکردیم تا نسل ایشان منقطع
گردد چه او سبب قبیله و عشیره انبیا میکند و زنده گذاریم دختران ایشان را تا خدمت ما کنند و ما بر ایشان غالبانیم و دست ایشان مقهور حکم ماست چون
این تهدید بسمع بنی اسرائیل رسید مضطرب شد و بطریق استغاثه روی بطرف موسی ع آوردند و بعد از اضطراب قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ
اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَاصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ گفت موسی
مر گروه خود را یاری خواهید از خدای تعالی و صبر کنید بر آنچه با شما کنند چه نتیجه صبر استعانت نجدت است و آن مستلزم حصول مقاصد
و نیز صبر کردن آنست که مدبر نیست در عالم غیر حق سبحانه و تعالی منشرح میکرد دل او بنور معرفت و امور شاقه بر او آسان میشود و باز درستی که زمین
مر خدای راست میراث میدهد آنرا بهرکه میخواهد از بندگان خود و درین سخن وعده هلاک قبطیانست و درآمدن ولایت ایشان بتصرف
بنی اسرائیل و عاقبت نیکو با ظفر و نصرت یا بهشت مر پرهیزکاران است بنی اسرائیل این کلمات را که بر بشارت ایشان بود دریافتند
و باز آغاز شکایت فرمودند قَالُوا أُوذِينَا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَأْتِيَنَا وَمِنْ بَعْدِ مَا جِئْتَنَا قَالَ عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يُهْلِكَ
عَدُوَّكُمْ وَيَسْتَخْلِفَكُمْ فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ گفتند ما را رنجانیدند یعنی قبطیان ما را اذا میکردند پیش از آنکه تو بیایی
از مدین یعنی نیم روز ما را خدمت میفرمودند و نیم روز دیگر ما را اذا میکردند و اذا میکنند ما را پس از آنکه تو بیامدی بما و تمام روز ما را کار
میفرمایند و پسران ما را میکشند و حالا نیز میخواهند که بدان اشتغال نمایند گفت موسی ع از روی تفریح شاید پروردگار شما

وعسی برای اطماع است یعنی طمع میدارم از خدای تعالی آنکه هلاک کند دشمن شما را که فرعون است با قوم او و خلیفه گرداند شما را بعد از هلاک
ایشان در زمین مصر یا ارض مقدسه پس می بیند خدای تعالی بوقت رحمت و راحت و دولت چگونه عمل میکنید و چه چیز بجای می آرید از کفر
و شکر و طاعت و معصیت شما را بدان جزا دهد اکنون حق تعالی بعد از وعده هلاک دشمنان مقدمات آن را بیان میکند وَلَقَدْ أَخَذْنَا آلَ
فِرْعَوْنَ بِالسِّنِينَ وَنَقْصٍ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ و هر آینه بگرفتیم تبع و خدم فرعون را بقحط و تنگی چند
سالی و نقصان یعنی از میوه های ایشان تا باشد که ایشان پند گیرند و از کفر باز ایستند ایشان متنبه نشدند فَإِذَا جَاءَتْهُمُ الْحَسَنَةُ قَالُوا لَنَا
هَذِهِ وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَطَّيَّرُوا بِمُوسَى وَمَنْ مَعَهُ أَلَا إِنَّمَا طَائِرُهُمْ عِنْدَ اللَّهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا
يَعْلَمُونَ پس چون آمدی بر ایشان نیکویی از فراخی و ارزانی می گفتند این نیکویی برای ماست و ما مستحق آنیم و اگر رسیدی بر ایشان بدی چون قحط
و بلا فال بد میگرفتند بموسی و آنانکه با وی بودند از مومنان میگفتند این رنج و محنت شامت ایشان بما میرسد بدانید که خیر نیست که سبب
خیر و شر ایشان نزدیک خداست و آن اعمال بد ایشانست که کرام الکاتبین نوشته بحضرت برده اند و شامت اعمال بد بر ایشان رسیده
و لیکن بیشتر ایشان نمیدانند که آنچه بدیشان میرسد از مکاره و احوال بواسطه شومی اعمال است وَقَالُوا مَهْمَا تَأْتِنَا بِهِ مِنْ آيَةٍ
لِتَسْحَرَنَا بِهَا فَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ و گفتند فرعونیان موسی را هر گاه که بیاری و هر چیز که بیاری بما از نشانها که زعم تو
آنست که معجزه است مثل قحط و مرض و امثال آن تا سحر کنی ما را بآن پس نیستیم ما ترا از گرویدگان و باور دارندگان چون قبطیان بنهایت
انکار رسیدند فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ وَالْجَرَادَ وَالْقُمَّلَ وَالضَّفَادِعَ وَالدَّمَ آيَاتٍ مُفَصَّلَاتٍ
فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا مُجْرِمِينَ پس فرستادیم بر ایشان طوفان و آن چیزی باشد که طواف کند بر اماکن و فرا گیرد
همه آنرا چون باران و سیل و فرستادیم ملخ پرنده و ملخ پیاده یا کنه یا شپش و وزغ و خون در حالتی که این نشانهای قدرت ما بودند از یکدیگر جدا
شده یعنی مدت میان هر دو آیه از آنها یکماه بود و هر آیتی یک هفته پس ایشان گردنکشی کردند از فرمانبرداری و بودند گروهی مجرم یعنی
معاند و گنهکار با وجود تظاهر آیات و تتابع معجزات ایمان نیاوردند وَلَمَّا وَقَعَ عَلَيْهِمُ الرِّجْزُ قَالُوا يَا مُوسَى ادْعُ لَنَا رَبَّكَ
بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ لَئِنْ كَشَفْتَ عَنَّا الرِّجْزَ لَنُؤْمِنَنَّ لَكَ وَلَنُرْسِلَنَّ مَعَكَ بَنِي إِسْرَائِيلَ فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمُ الرِّجْزَ
إِلَى أَجَلٍ هُمْ بَالِغُوهُ إِذَا هُمْ يَنْكُثُونَ و هر گاه واقع شد و فرود آمد بر فرعونیان عذابی از آنها که مذکور شد گفتند از روی
تضرع ای موسی بخوان از برای ما پروردگار خود را بآنچه عهد کرده است و آن عهد نزدیک تست یعنی خدای تعالی با تو وعده کرده که چون او را
بخوانی اجابت کند اگر باز بری و زایل گردانی این عذاب را هر آینه ما ایمان آریم و تصدیق کنیم ترا و هر آینه بفرستیم با تو بنی اسرائیل را بهر جا که
خواهی ببری پس وقتی که باز بردیم بدعای موسی و دفع کردیم از ایشان آن عذاب را تا آخر کردیم تا مدتی از زمان که ایشان رسنده
بدان یا معذب گردند در آن پس ایشان عهد را شکستند و در تفاسیر آمده که در شب شنبه از روز باران آمد و ظلمت ابرهای متراکم [illegible]
و آب بخانهای قبطیان در آمد و مردان و زنان بر پای ایستادند و گلو گاه بلند [illegible] و هر قبطی که در خانه نشستی غرق شدی
و با آنکه بیوت بنی اسرائیل بمنازل ایشان متصل بود قطره آب بدان خانها در نیامد القصه بتنگ آمدند رجوع بفرعون کردند و از وی ناامید
شده روی بموسی آوردند که از خدای خود درخواه تا این عذاب دفع کند و ما ایمان آریم چون آن طوفان بدعای موسی مندفع شد
و آب از روی زمین برفت مزروعات ایشان ظاهر گشت بشابه نیکو که هرگز ندیده بودند از کفران نعمت دیگر ایمان نیاوردند و حق تعالی
ملخ بسیار بر ایشان گماشت تا اکثر مزروعات ایشان را بخوردند دیگر باره پناه بحضرت موسی آوردند و سوگند یاد کردند اگر این بلا
منکشف گردد بخدای تعالی گرویم موسی بصحرا بیرون آمد و بعصای خود اشارتی کرد در مشرق و مغرب جمیع ملخها بدان دو طرف متفرق شدند

ایشان

ایشان دیدند که مقداری از مزروعات ماند گفتند این محصول امسال ما است و تصدیق نکردند حق تعالی ملخ پیاده بفرستاد تا آنچه
از زرع باقی مانده بود بخوردند دیگر باره التجا بکلیم الله کردند و آغاز تضرع نمودند و بشرط ایمان آن عذاب برافتاد گفتند ای موسی ما را
محقق شد که تو در فن سحر از جمله ماهرانی دیگر باره حق تعالی لشکر وزغ فرستاد تا بجامه خواب ایشان در می آمدند و در دیگهای ایشان می
افتادند و چون کسی سخن گفتی در دهن وی در آمدی باز تضرع نمودند و شرط کردند که اگر این بلا مندفع شد ایمان آرند چون بدعا مندفع شد دیگر
باره باسر تمرد و عناد رفتند حق تعالی آب نیل را خون گردانید همین که سبطی بخوردی آب صاف بودی و همین که قبطی میل میکرد خون
و اگر از یک ظرف خوردندی نسبت بهر یک این حال واقع بودی اینجا نیز عهد کردند و بعد از کشف بلا شرط متابعت بجای نیاوردند
فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ پس انصاف ستدیم
و از او انتقام کردیم از ایشان پس غرق ساختیم ایشانرا در دریای قلزم نزدیک مصر بسبب آنکه ایشان دروغ داشتند آیات قدرت
ما را و بودند در تامل در آن آیات بیخبران وَأَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضْعَفُونَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا
الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ الْحُسْنَى عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ بِمَا صَبَرُوا وَدَمَّرْنَا مَا كَانَ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ
وَقَوْمُهُ وَمَا كَانُوا يَعْرِشُونَ و میراث دادیم قوم را آنانکه بودند ضعیف و زبون گرفته دست فرعونیان یعنی قوم بنی اسرائیل
را که زبردست قبطیان در مانده بودند بعد از هلاک فرعون و اتباع او میراث دادیم جهات شرقی از زمین و جهات غربی از آن زمین آن زمین
که برکت پیدا کرده ایم در آن زمین با رزانی و بسیاری محصولات یا باقدام انبیاء عظام علی نبینا و علیهم الصلوة والسلام و تمام شد و بوفا رسید
وعده پروردگار تو وعده نیکو برای بنی اسرائیل که آن نصرت بود بر اعدا و تخریب دیار ایشان و وفای این وعده برای آن بود که صبر کردند
بر شدائد و مکاره و خراب کردیم آنچه بود که ساخته و آراسته کرده بود فرعون و گروه او از کوشکها و حصارها و منزلهای نیکو و آنچه بود
که برافراشته بودند از بناهای صرح هامان وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتَوْا عَلَى قَوْمٍ يَعْكُفُونَ عَلَى أَصْنَامٍ لَهُمْ
قَالُوا يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ و بگذرانیدیم بنی اسرائیل را از دریا بسلامت پس آمدند
بگذشتند بگروهی از قبیله لخم که در ولایت رقه اقامت میکردند بر پرستش بتان که بر مثال گاو بود و چون بنی اسرائیل قومی را مجاور بتکده دیدند
گفتند ای موسی بساز برای ما خدایی یعنی تمثالی بساز که آنرا پرستیم چنانچه ایشانرا خدایانست که می پرستند گفت موسی هر آینه شما
هستید گروهی که نادانی میکنید و جهل می ورزید که داعیه عبادت غیر خدا دارید و نعمت الهی که بشما ارزانی داشته و دشمن چنین عظیم
از شما دفع کرده بایستی که در شکر منعم مستقیم می بودید پس شما را معرفت باری حاصل نیست چنانچه بعد ازین مثل این تعلق خواهد بود إِنَّ
هَؤُلَاءِ مُتَبَّرٌ مَا هُمْ فِيهِ وَبَاطِلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ بدرستی که این گروه بت پرستان هلاک شده اند بر آنچه ایشان در آنند
یعنی خدای تعالی دین و آیین ایشان در هم خواهد شکست و بتان ایشان بر دست ما پاره پاره خواهند گشت و باطل و مضمحل است آنچه هستند
ایشان که میکنند از عبادت اصنام قَالَ أَغَيْرَ اللَّهِ أَبْغِيكُمْ إِلَهًا وَهُوَ فَضَّلَكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ گفت موسی آیا جز خدای
تعالی طلب کنم برای شما معبودی و حال آنکه او فضل داده شما را بر عالمیان زمان شما که بانواع نعم تخصیص فرموده وَإِذْ أَنْجَيْنَاكُمْ مِنْ
آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ يُقَتِّلُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَفِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ
رَبِّكُمْ عَظِيمٌ و یاد کنید چون برهانیدیم شما را از تبع فرعون میچشانیدند شما را سختی عذاب میکشتند پسران شما را بجهت انقطاع نسل شما و
زنده میگذاشتند زنان شما را بجهت خدمتکاری و بندگی خود و درین رهانیدن نعمتی بود یا در آن عذاب سختی بود شما را از پروردگار
شما محنتی بزرگ آورده اند که موسی وعده کرده بود بنی اسرائیل را که بعد از هلاک فرعون کتابی بیارم شما را از نزدیک خدای تعالی

که هر چه شما را باید در آن مبین و مفصل باشد پس چون از دریا نجات یافتند و فرعون غرق شد طلب آن کتاب نمود موسی
از خدای تعالی درخواست که آن کتاب را بر وی فرستد حکم شد که سی روز روزه دار باش بعد از آن بطور آی تا با تو سخن گویم موسی سی روز
روزه داشت در روز سی‌ام که بطور توجه نمود کراهت داشت از آنکه با حق سخن گوید و از دهن او بوی روزه آید پس برای دفع آن رایحه مسواک
کرد ملائکه گفتند که ما از تو بوی مشک می‌شنیدیم از آن مسواک دفع کردی حق سبحانه و تعالی فرمود تا جهت آن را ده روز دیگر روزه دارد چنانچه
میفرماید وَإِذْ وَاعَدْنَا مُوسَىٰ ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَتْمَمْنَاهَا بِعَشْرٍ فَتَمَّ مِيقَاتُ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً وَقَالَ مُوسَىٰ لِأَخِيهِ
هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ و وعده داده بودیم موسی را از برای دادن کتاب
توریه سی شبانروز از ماه ذی قعده و تمام گردانیدیم آن سی را بده روز دیگر از ذی حجه پس تمام شد وقتی که پروردگار او تعیین فرموده
بود بچهل شبانروز چون مدار حساب شهور عرب بر رویت هلال است و آن بشب مرئی میشود پس تاریخ را بشب مقید ساخت و گفت
موسی برادر خود هرون را که من بطلب کتاب بجانب طور سینا میروم تو خلیفه من باش در میان قوم من و بصلاح آر هر کاری را که شایسته
اصلاح باشد از امور ایشان و پیروی مکن راه تباه کاران از کلام هدایت فرجام أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَىٰ مفهوم است که آنچه منطوق
آیت است نزد امیر المؤمنین علیه السلام مرعی باشد از اخوت و خلافت و غیر ذلک و لهذا آنحضرت در صلح با ما کمی میکوشید لیکن مخالفان در
اف دمی افزودند و آنحضرت را بجهت مطلب میدند و او پیغمبر بود چه مامور بود مثل هارون که بر روی طریق اهل فساد ... سبب افساد
فساد امور دین مختل شد مانند بنی اسرائیل که گوساله پرستی اختیار کردند و دین را باختند و مخالفان خود پرستی پیشه ساختند و رخنه
در دین انداختند و توبه بنی اسرائیل بواسطه قتل مقبول افتاد و خود را از آن رهایت داشتند و ایشان توبه ناکرده کار به محکمه قیامت
گذاشتند مع ذلک مکرر از پیغمبر صلعم این معانی شنیده بودند و دانسته که او وصی و برادر رسول است چنانچه فرموده یا
عَلِيُّ أَنْتَ أَخِي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ یحیی بن حسن بن بطریق رحمه الله آورده که پیغمبر صلعم فرموده امیر المؤمنین را که
تو برادر منی در دنیا و آخرت ... و از این غایت رفعت و نهایت رتبت و علو منزلت امیر المؤمنین ... زیرا که حضرت پیغمبر
صلعم عقد برادری بست میان هر یکی از اصحاب با نظیر او و نیافت برای امیر المؤمنین نظیر بغیر خود پس آنحضرت نظیر آنحضرت است از چند وجه
یکی در اصل بدلیل أَنَا وَعَلِيٌّ مِنْ نُورٍ وَاحِدٍ و در رتبه دیگر شاید سبب که صریح است در میان ایشان مثل طور و آفتاب ...
ارتیاب و دیگر نظیر اوست در عصمت بدلیل إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ و دیگر نظیر اوست در ولایت برهان إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ و دیگر نظیر او
در تبلیغ احکام بدلیل وحی که در رودیافت در رسانیدن سوره برائت بمکه که آنحضرت خود رساند یا کسی که نظیر او باشد از آن بود که ابو بکر را
باز گردانید و آن حضرت دادند و آن در برائت بیاید و دیگر نظیر اوست با که مولی است هست بدلیل مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ
فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ و دیگر نظیر اوست در مماثلت نفس برهان آیه مباهله و دیگر نظیر اوست در فتح باب در مسجد مثل باب رسول الله و دیگر
آن بحکم الهی سد درها ساختند الا این در و در دخول و عبور او در مسجد مثل دخول و عبور رسول الله بود صلعم پس ثابت شد مناظرت آنحضرت
و مشارکت آن حضرت بحضرت رسالت صلعم که آنچه استثنا فرموده که لَا نَبِيَّ بَعْدِي پس صحیح باشد قول نبی که أَنْتَ أَخِي فِي
الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ و برین مثابت مشارکت دارد با وی در منازل و درجات جنت وَلَمَّا جَاءَ مُوسَىٰ لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ
رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ تَرَانِي وَلَٰكِنِ انْظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي فَلَمَّا
تَجَلَّىٰ رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَىٰ صَعِقًا فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا أَوَّلُ
الْمُؤْمِنِينَ و آن هنگامی که آمد موسی به که ما مقرر و معین کرده بودیم و سخن گفت با وی پروردگار او یعنی شنوانید کلام خود را او موسی

در تبیان

در تبیان آورده که چون حق سبحانه و تعالی خواست که با موسی سخن گوید بفرمود تا هفت فرسخ گرد اگرد طور ظلمت فرو گرفت و چون
موسی به قدم در ظلمت نهاد و همه چیز را از و دور کردند حتی ملکین کاتبین را و آسمانها نظر وی در آوردند ملائکه را دید در هوا ایستاده و
عرش عظیم بر وی ظاهر گشت پس حق سبحانه و تعالی با وی سخن گفت آورده‌اند که او را صد و چهار هزار کلمه بشنوانید و بر روایتی هفتصد هزار
و اصح نود و چهار هزار است محققان آورده‌اند که چون قوم موسی گفته بودند که ما ایمان نمی‌آریم تا خدای تعالی را معاینه ببینیم موسی میدانست
که این ممکن نیست پس موسی بر زبان ایشان این سوال کرد تا بر ایشان ظاهر شود که دیدنی نیست که اگر ممکن بودی بطریق اولی بود که موسی
ببیند بنابرین گفت موسی که ای پروردگار من نمای مرا نفس خود یعنی مرا تمکین ساز از رویت خود تا بدیدم و بسر نظر کنم بسوی
تو گفت خدای تعالی نتوانی دید مرا هرگز یا البته چه کلمه لن اگر مفید ابدیت نباشد لا اقل مفید تاکید است بلا شبهه و الطلاق نفی افاده
عموم میکند یعنی نه در دنیا و نه در آخرت زیرا که مرئی واجب است که مقابل باشد یا در حکم مقابل بود و این مستلزم جهت و مکان است
و حق تعالی از آن منزه و مبراست صاحب کشف الاسرار گوید که مقام موسی در آن ساعت که خطاب لَنْ تَرَانِي شنید عالی
تر بود از آن وقت که گفت أَرِنِي زیرا که این ساعت در عین مراد حق بود و آن وقت در قید مراد خود و آن اکمل است از این وَلَٰكِنِ
که کلمه استدراک است نیز موید عدم رویت است یعنی نظر بسوی من محال است پس طلب ممکن آن را و لیکن نگاه کن بکوه که بزرگتر و بلندتر این
جبل و لاتر من است و قوت تحمل او از تو بیشتر است پس اگر این کوه ثابت ماند و قرار گیرد در جای خود هنگام تجلی من پس زود باشد
که تو نیز به بینی مرا و طاقت دیدار رست باشد و اگر کوه را طاقت دیدار نباشد ترا از تمنای این کار درگذر پس آن هنگام که تجلی
کرد پروردگار موسی یعنی ظاهر گردانید از نور خود یا از نور عرش بمقدار سوفار سوزنی برای آن کوه بعد از آفرینش حیات و علم و
رویت در وی آفریده بود و آن نور حق سبحانه و تعالی دریافت در عین المعانی از سهل ساعدی نقل میکند که حق سبحانه و تعالی نور خود را از
ورای هفتاد هزار حجاب بمقدار درهمی ظاهر گرد در آن ساعت هر دیوانه که بر روی زمین بود با هوش آمد و هر بیماری که بر بالین بود
بهشت شفا یافت عرصه زمین رقم سبزی پذیرفت و آبهای شور بعذوبت و حلاوت متصف گشت بتان در روی در افتادند و دیرها
مجوس فرو مرد و بسبب آن تجلی گردانید خدای تعالی مر آن کوه را ریزه ریزه و پاره پاره و در تبیان آورده که کوه بدان عظمت پاره پاره
گشت و شش کوه دیگر از وی جدا شد سه کوه که احد است و ورقان و رضوی بمدینه افتاد و سه کوه دیگر که ثور و ثبیر و حراست
بمکه و منفذ و موسی بیهوش از هول آنچه مشاهده کرد از پاره پاره گردیدن کوه و از عشیه پنجشنبه روز عرفه تا عشیه روز جمعه
بیهوش ماند پس چون بهوش آمد گفت تنزیه میکنم ترا از هر چه نه لایق حضرت تست و از آن جمله رویت است باز گشتم بتو از اقدام بر
سوالی که بغیر اذن تو باشد که از برای قوم کردم و من اول گرویدگانم با نکه هیچ بشر را طاقت دیدن تو نیست عجب نیست که
کوه بآن عظمت تحمل دیدار نداشت و دل مومن را بحکم مَنْ يَنْظُرُ إِلَىٰ قُلُوبِكُمْ طاقت آن نظر هست نکته درین آنست که تجلی بر کوه بنظر
هیبت بود و تجلی بر دل بنظر رحمت است آن نظر کوه را ویران ساخت و این نظر دل را معمور ساخت پس حق سبحانه و تعالی بجهت تسلی دل
موسی به تدارک آنچه یافته بود قَالَ يَا مُوسَىٰ إِنِّي اصْطَفَيْتُكَ عَلَى النَّاسِ بِرِسَالَاتِي وَبِكَلَامِي فَخُذْ مَا آتَيْتُكَ
وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ گفت ای موسی اگر ترا منع کردم از رویت بجهت صلاح حال و بقای ذات تو از و هناک مباش بدرستی
که من ترا برگزیدم بر بنی اسرائیل یا بر آدمیان که در زمان تو موجود بودند به پیغامهای من که رسانی و دیگر ترا اختصاص دادم بسخن گفتن
من با تو بی واسطه پس فراگیر آنچه عطا کردم ترا از امر و نهی و بدان عمل کن و باش از شکر گویندگان برای عطا وَكَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَاحِ
مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْعِظَةً وَتَفْصِيلًا لِكُلِّ شَيْءٍ فَخُذْهَا بِقُوَّةٍ وَأْمُرْ قَوْمَكَ يَأْخُذُوا بِأَحْسَنِهَا سَأُرِيكُمْ دَارَ الْفَا

هم

سقين

و نوشتیم ما یعنی قلم اعلی فرمودیم که کتابت کرد یا جبرئیل را گفتیم که بقلم ذکر و مداد نهر النور نوشت برای موسی ع در لوحها که هفت یا ده بوده و در زاد المسیر ده ازده و این موافق اهل کتابت و طول هر لوحی ده از ده یا ده زرع بوده و لوح از یاقوت احمر بوده یا از چوب سدر بهشت یا از سنگی سخت که ارقام در وی کنده بودند چون نقش از نگین و اصح آنست که از زمرد سبز بوده و بر او نوشته بودند هر چیزی که در باب دین محتاج الیه باشد پندی و بیان کردنی مر هر چیزی را از اوامر و نواهی پس گفتیم موسی ع را فرا گیر الواح را بجد تمام و عزم درست و بفرمای گروه خود را تا بصدق عزیمت فرا گیرند نیکوترین آنچه در الواح است گفته اند احسن بمعنی حسن است و کل مکتوبات الواح حسن بوده و قولی آنست که احسن عزایم بوده و حسن رخصتها یعنی بعزایم بعزیمت عمل کنند نه برخصت و گفته اند احسن جمع است بین الفرایض و النوافل زود باشد که بنمایم شما را ای بنی اسرائیل برای فاستغار یعنی آنگاه ایشان که دوزخ است یا شما را بولایت شام در آرم و منازل قرون ماضیه که از دایره فرمان من بیرون بوده بشما نمایم یا بنمایم شما را منازل فرعون و قبطیان در مصر همه خراب شده و از خداوندان خالی مانده تا عبرت گیرید بدان ساصرف عن آیاتی الذین یتکبرون فی الارض بغیر الحق وان یروا کل آیة لا یؤمنوا بها وان یروا سبیل الرشد لا یتخذوه سبیلا ذلک بانهم کذبوا بآیاتنا وکانوا عنها غافلین زود بود که بگردانم از قبول آیتهای من که قرآنست یا از فهم دلایل قدرت که در آفاق و انفس ودیعت نهاده ام آنان که تکبر میکنند در زمین بغیر حق و استحقاق یعنی تکبر ایشان سبب آن شد که لطف از ایشان بازگیرم تا فهم سخن حق نکنند ذو النون مصری منقولست که خدای تعالی نخواهد که گرامی سازد دلهای مدعیان باطل را بمکنونهای قرآن بواسطه دعوی باطل ایشان لاجرم فرو گذاشته تا قابلیت قبول از دلهای ایشان محو شد و حقیقت چنین گنج در آن ویرانه و اگر ببینند این گردنکشان هر نشانی که ما نمایم بر صدق نبوت محمد صلعم یعنی معجزات آنحضرت را باور ندارند هر پیغامی که فرستیم نگروند بدان از جهت ستیزه و عناد و اگر ببینند این گردنکشان راه راست و طریق هدایت آنرا راه خود نگیرند یعنی متابعت نکنند و اگر ببینند راه بیراهی و گمراهی آنرا راه گیرند در پی روی کنند مانند یهود و نصاری و مخالفان اهل بیت رسول الله صلعم این گردانیدن دلهای ایشان از فهم آیات بسبب آنست که ایشان دروغ شمردند سخنان ما را و بودند از نظر در آن و اعتبار بدان ناآگاهان و بیخبران گفته اند مراد غفلت اعراض و عناد است نه غفلت سهو و جهل یعنی مید انستند و تصدیق نمیکردند والذین کذبوا بآیاتنا ولقاء الآخرة حبطت اعمالهم هل یجزون الا ما کانوا یعملون و آنانکه تکذیب کردند آیات ما را که قرآنست یا دلایل قدرت و دروغ شمردند دیدن سرای آخرت را باطل شد و تباه گشت عملهای که درین جهان کردند تا آنکه جزا داده شوند یعنی نشوند مگر جزای آنچه بودند که در دنیا عمل میکردند واتخذ قوم موسی من بعده من حلیهم عجلا جسدا له خوار الم یروا انه لا یکلمهم ولا یهدیهم سبیلا اتخذوه وکانوا ظالمین و فرا گرفتند قوم موسی یعنی بنا بر سامری و متابعان او از پس رفتن موسی ع بطور از پیرایهای ایشان که از قبطیان عاریت گرفته بودند گوساله یعنی بهیات گوساله تنی بی روح مر او را آوازی بود چون آواز گاو آورده اند که بنی اسرائیل شبی که از مصر بیرون می آمدند بجهت آنکه قوم فرعون از حال ایشان خبر نیابند بهانه انگیختند که ما عروسیها داریم و بدان اشتغال می نمایم و هر کیا ز دوستان خود که در میان فرعونیان داشتند از زر عاریت ستدند و بعد از عبور بر دریا و غرق شدن قبطیان آن حلیها در دست ایشان مانده بود و چون موسی ع عزیمت طور کرد سامری بخدمت هارون ع آمد و گفت این پیرایهای عاریت که در دست بنی اسرائیل مانده میفروشند و تصرف در آن بر ایشان حرامست هارون ع فرمود تا تمام آنرا جمع کردند و سامری را گفت تو آنها را امانت نگاه دار سامری پیرایهای زر و نقره را در تصرف آورد و زرگری ماهر بود همه را بگداخت و در قالب ریخت و بشکل بهیات گوساله بساخت اما بدنی بود بی روح لیکن

رعا کرد

عجلی که ازو آوازی برآمد چون آواز گاو و گویند که سامری در وقت غرق شدن فرعون جبرئیل را ع دیده بود بر اسبی سوار و از زیر سم اسبش قبضه خاک برگرفته با خود میداشت همین که شکل گوساله از قالب بیرون آمد و قدری ازین خاک در دهنش ریخت آن گوساله بغرید و آمد ابن عباس میفرماید که چون آواز گوساله بگوش جمعی از بنی اسرائیل رسید بسجده در افتادند آیا ندیدند و ندانستند که گوساله با ایشان سخن نگوید و امر و نهی نکند و نماید ایشان را راهی مطلقا فرا گرفتند او را بخدای و بودند ستمکاران که وضع عبادت کردند در غیر موضعش تغییری آوردند که چه دورست میان امتی که مصنوع خود را پرستیدند و میان امتی که عبادت صانع خود کنند ولما سقط فی ایدیهم وراوا انهم قد ضلوا قالوا لئن لم یرحمنا ربنا ویغفر لنا لنکونن من الخاسرین و آن هنگام که افکنده شد ندامت و پشیمانی در دستهای ایشان یعنی یافتند پشیمانی را همچون یافتن کسی که چیزی بدست خود دارد و این لفظ در کلام عرب کنایت از پشیمان شدن حاصل معنی آنست که چون پشیمان شدند بعد عجل از عبادت او و دیدند که ایشان بتحقیق که گمراه شده اند گفتند از روی ندامت اگر رحمت نکند بر ما پروردگار ما بقبول توبه ما و اگر نیامرزد ما را اتخاذ که باشیم از زیان کاران و هالک شدگان ولما رجع موسی الی قومه غضبان اسفا قال بئسما خلفتمونی من بعدی اعجلتم امر ربکم والقی الالواح واخذ براس اخیه یجره الیه قال ابن ام ان القوم استضعفونی وکادوا یقتلوننی فلا تشمت بی الاعداء ولا تجعلنی مع القوم الظالمین و آن هنگام که موسی ع بازگشت از طور بسوی قوم خود خشمگین بغایت اندوهناک با جزع آورده اند که موسی علیه السلم در محل رجعت ازین قصه خبر یافت و اصح آنست که حق سبحانه ویرا اخبار کرده بود در طور و او خشمناک با اندوه تمام بمیان قوم آمد و از غایت غضب گفت بد نیابتی که کردید از من از پس مفارقت من با تعجیل کردید و پیشی گرفتید بعبادت عجل بر فرمان پروردگار خود و صبر نکردید تا من بیایم و حکم خدای تعالی بشما برسانم و بیفکند موسی ع لوحها را که احکام الهی نوشته بود و برای حمیت دین در بیابان آورده که الواح را بیفکند اما زود از دست نهاد و خبا نکه کسی چیزی را بیفکند و جمهور برانند که الواح را بیفکند و بشکسته شد شش سبع و هر چه بران مکتوب بود بآسمان بردند و آن تفاصیل اشیا بود و یک سبع ماند که در وی ذکر رحمت بود و پس موسی ع بعد از معاتبه با قوم لوح را القا کرد و بگرفت موسی سر برادر خود را یعنی هرون ع بطرف خود میکشید بطریقی که از روی سر استکشاف کیفیت و اعتذار و گفته اند از روی اهانت و استخفاف بهرون خوف کرد که جهال بنی اسرائیل توهم کنند که موسی آنرا از جهت اهانت برادر کرده هرون گفت ای پسر مادر من اگرچه ایشان برادر پدری اما بجهت ترقیق قلب هرون مادر را یاد کرد پس گفت من تقصیر نکردم اما پرستی که قوم مرا بیچاره دیدند و تنها یافتند زبون گرفتند و نزدیک بود که مرا بکشند از بسیاری مبالغه من در منع ایشان پس شاد مکن بر من دشمنان را و چنان مکن که آرزوی ایشان حاصل شود و چه خیال کنند که مرا اهانتی میکنی و مدار مرا با گروه ظالمان یعنی مرا در اعداد گوساله پرستان مشمار در تفسیر کبیر آورده که القاء الواح اهانت بقرآن است آن نیست چه آن جرات عظیم است و کمال انبیا لایق نیست در جواب گفته اند که جرات غضب القا حاصل است نه تکبری که متعلق بود باهانت نیا را و هر عذری که انجا مسموع است اینجا نیز مسموع است و آن اینست که آن حدت که از و ناشی شد از غضبیت و حمیت دین بود و آن غضب از برای خدای بود و این مقدار حدت که از برای خدای باشد قدح در عصمت وی نمیکند غایة ما فی الباب ترک اولی باشد و لهذا گفت قال رب اغفر لی ولاخی وادخلنا فی رحمتک وانت ارحم الراحمین ای پروردگار من بیامرز مرا درین عمل که لوح توریة افکندم و آنچه با برادر بزرگتر کردم چه هرون سه سال از موسی بزرگتر بود و بیامرز برادر مرا اگر ترک اولی کرده باشد در منع ظلمه و در آزار او درآر ما را در بخشایش خود و گفته اند پناه عصمت خود در دنیا و ریاض جنت خود در آخرت

و تو بهترین بخشندگانی چه بخشش همه از تو بخشایش است إِنَّ الَّذِينَ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ سَيَنَالُهُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَذِلَّةٌ
فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَكَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُفْتَرِينَ بدرستی که آنانکه از روی جهالت فرا گرفتند گوساله را بخدایی زود باشد
که برسد ایشانرا خشمی از پروردگار ایشان و آن خشم همان خواهد بود که حق تعالی امر کرد که بکشند یکدیگر را و دیگر برسد ایشانرا
خواری در زندگانی دنیا که آن جزیه است یا جلا از دیار ایشان و همچنین که پاداش دادیم گوساله پرستانرا جزا میدهیم دروغ
گویانرا و بستندگان [illegible] وَالَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ ثُمَّ تَابُوا مِنْ بَعْدِهَا وَآمَنُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ
رَحِيمٌ و آنانکه کردند بدیها از کبایر و صغایر یا شرک آوردند پس بازگشتند بخدای تعالی از پس وقوع آن عملها و گرویدند یعنی تصدیق
کردند خدای تعالی را بیگانگی و رسول او را بپیغمبری و اگر مراد از سیئات غیر شرک باشد معنی آمنوا آنست که تصدیق کردند آنرا که حق تعالی
توبه گناهکارانرا قبول میکند بدرستی که پروردگار تو از پس توبه هر آینه آمرزنده است گناهان ایشانرا مهربانست بر ایشان بقبول توبه
ایشان وَلَمَّا سَكَتَ عَنْ مُوسَى الْغَضَبُ أَخَذَ الْأَلْوَاحَ وَفِي نُسْخَتِهَا هُدًى وَرَحْمَةٌ لِلَّذِينَ هُمْ
لِرَبِّهِمْ يَرْهَبُونَ و چون خاموش شد یعنی ساکن گشت از موسی خشم او تشبیه کرد غضب را که حامل موسی بود بران فعل کسی
که آمر باشد بچیزی و بران اغرا کند و از سکون آن بسکوت تعبیر فرمود یا آنکه غضب دلالت میکند بر آنچه در نفس خشم کرده است
برای مغضوب علیه پس گویا که آن بمنزله نطق است و سکون آن شبیه بسکوت الغضه چون خشم موسی فرو نشست فرا گرفت بقیه
الواح را که بیفکنده بود و در آنچه مکتوب بود در آن راه نمودنی بود از گمراهی و بخشایشی یعنی پاک شدن از گناه برای کسانی
که ایشان مر پروردگار خود را از بیگانگی [illegible] می ترسند یعنی از عذاب خدای تعالی می ترسند آورده اند که از حضرت عزت تعالی
شانه خطاب رسید بموسی عم که جمعی از اخیار بنی اسرائیل را با خود بطور برد تا از عبادت عجل اعتذار کنند موسی عم با قوم گفت قبول کردند
وَاخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِمِيقَاتِنَا فَلَمَّا أَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ قَالَ رَبِّ لَوْ شِئْتَ أَهْلَكْتَهُمْ
مِنْ قَبْلُ وَإِيَّايَ أَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ السُّفَهَاءُ مِنَّا إِنْ هِيَ إِلَّا فِتْنَتُكَ تُضِلُّ بِهَا مَنْ تَشَاءُ وَتَهْدِي مَنْ
تَشَاءُ أَنْتَ وَلِيُّنَا فَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الْغَافِرِينَ و برگزید موسی عم از قوم خود هفتاد مرد از برای میعاد ما یعنی
وقتی که وعده داده بودیم و قولی آنست که طایفه از بنی اسرائیل گفتند که خدای تعالی با موسی سخن کرده و آنچه بر الواح است کلام موسی است
حق تعالی فرمود که قومی از بزرگان اولاد یعقوب را با خود بیار که کلام من بشنوند و بران گواه باشند موسی عم هفتاد تن را با خود
برد و چون بطور رسید ابری پدید آمد و میان موسی و ایشان حایل شد موسی عم پرده غمام درآمد و خیار قوم موسی بسجده درافتادند
حق سبحانه و تعالی با موسی عم سخن گفت و امر و نهی و وعد و وعید فرمود و چون غمام منکشف گشت موسی عم بیرون آمد و فرمود که شنیدید
کلام پروردگار من گفتند کلامی شنیدیم اما متکلم معلوم نبود ما وقتی ایمان آریم که خدایرا آشکارا ببینیم مقارن این سخن صاعقه پدید
آمد و همه را بسوخت موسی عم مضطرب شد و آغاز نیاز کرد و چنانکه حق سبحانه و تعالی خبر میدهد پس آن هنگام که گرفت آن هفتاد تن
را صاعقه و بسوختند و قولی آنست که فرا گرفت ایشانرا آوازی مهیب و همه از هول بمردند و گفته اند لرزه بر اندام ایشان افتاد
بمرتبه که مفاصل و اوصال ایشان بانقطاع نزدیک رسید موسی عم ترسید که بمیرند و از زود بنی اسرائیل بقتل ایشان متهم گردد گفت
ای پروردگار من اگر میخواستی هلاک میکردی بعبادت عجل و مرا بقتل قبطی آیا هلاک میکنی ما را بسبب آنچه کردند بیخردان از قوم
ما یعنی بعبادت عجل یا جرأت این قوم در طلب رؤیت نیست این کردار از ایشان مگر آزمایش و ابتلاء تو مر بندگان را یعنی ایشانرا کلام
خود شنوانیدی جهت امتحان که اوامر و نواهی ترا قبول میکنند یا نه و ایشان از آن انحراف جسته طلب رؤیت کردند و لطف باز

میداری

میداری بدان فتنه و ابتلا هر کرا میخواهی بسبب عدم اطاعت یا هلاک میکنی بدان رجفه هر کرا میخواهی بسبب عدم ایمان و راه مینمایی یعنی
توفیق رفیق ایشان میکردانی یا هلاک میکنی بدان رجفه هر کرا میخواهی بسبب عدم ایمان و راه مینمایی یعنی توفیق رفیق ایشان میکردانی
بجهت ایمان و ایشانرا بر آن ثابت میداری از رجفه و هلاک توئی یار ما و متولی کار ما پس بیامرز ما را بواسطه ترک اولی که از ما صادر شود
و بخشای بر ما و تو بهترین آمرزندگانی وَاكْتُبْ لَنَا فِي هَٰذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ إِنَّا هُدْنَا إِلَيْكَ قَالَ عَذَابِي
أُصِيبُ بِهِ مَنْ أَشَاءُ وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَالَّذِينَ
هُمْ بِآيَاتِنَا يُؤْمِنُونَ و بنویس برای ما یعنی ثابت کن یا عطا ده ما را درین سرای نیکویی که قبول اعمال است یا توفیق طاعات
یا روزی حلال و دران سرای هم نیکویی ده ما را که مغفرتست یا جنت یا سعادت قربت یا علو منزلت بدرستی که ما بازگشتیم بسوی تو
گفت خدای تعالی عذاب من از صفت و آنست میرسانم آنرا بهر که میخواهم یعنی کفار و رحمت من وصفت و آنست که رسیده است بهر چیز
یعنی شاملست در دنیا مومن و کافر را بآن جان و فرستادن روزی و گفته اند تعطفست که خدای تعالی بخلق ارزانی داشته تا بدان بر یکدیگر
مهربانی ورزند یا رحمت توبه است که علی العموم درین رحمت بر همه گشوده و همه را اتصاف بدین رحمت دعوت فرموده وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ
جَمِيعًا و نزد اهل تحقیق رحمت دو است یکی رحمت ذاتیه که آنرا مطلقه و امتنانیه خوانند و آن رحمتیست همه را فرا رسیده و چنانکه فرموده
وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ و نتیجه آن و آنست بی سابقه سؤال سایل و وسیله حاجت محتاج یا ثبوت استحقاق معطی له بوجهی از وجوه
چنانچه در بعضی از ادعیه ماثوره وارد است که یا مُبْتَدِئًا بِالنِّعَمِ قَبْلَ اسْتِحْقَاقِهَا دوم رحمت وجوبیه که مقید نیز گویند
و آن هم از رحمت ذاتیه فایض شده و استحقاق بنده مر آن رحمت را اهم نتیجه امتنانیه است چنانچه قبل از سابقه خدمت و رابطه دعوت
استحقاق وجود ارزانی فرموده بعد از فیض وجود استعداد استفاده و قابلیت استفاضه داد و رحمت وجوبیه را مقید جهت آن گویند
که مقیدست بشرطی چند از اقوال و افعال چنانچه فرموده که پس زود باشد که ثابت سازیم این رحمت را برای آنانکه پرهیز کنند از شرک
و بدهند زکوة مفروضه را و برای آنانکه ایشان بآیات منزله ما میگروند گویند که یهود و نصاری تمنای این رحمت نمودند گفتند ما بآیات
ایمان داریم و زکوة مال ادا میکنیم پس برای ثابت خواهد بود حق سبحانه و تعالی رشته امید ایشانرا منقطع ساخته آن رحمت برین امت
تخصیص داد و این نیز شرط آنکه مخالفت قول رسول الله صلعم نکنند تا در سلک است باشند رد قول وصی پیغمبر را نیز مثل قول پیغمبر دانند با اعمال
صالحه تا متقیان مومنان باشند چنانچه فرمود که متقیان مومنان که رحمت را بدیشان مقرر ساختیم الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ
الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَاةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ
وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ
آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنْزِلَ مَعَهُ أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ آنانکه از روی
صدق نه از روی نفاق پیروی میکنند کسی را که وصف فرموده او را درین آیه بصفتی و آنست که رسول است و آنست که پیغمبر امین است
و وصف آن حضرت برین صفت تنبیه است بر آنکه کمال علم او با وجود امیت یکی از معجزات او میتواند بود و در بحر الحقایق آورده که عرب
اصل و منشا را ام گویند چنانکه مکه را ام القری گویند که مبدأ و منشأ همه شهرهاست و لوح را ام الکتاب خوانند که اصل همه کتب است پس حضرت
رسالت را صلی الله علیه و آله باصل منسوب ساخته اند که اصل موجودات است و اول همه مکونات اوست و گفته لَمَا خَلَقْتُ الْأَفْلَاكَ
مؤید این معنی است صفت چهارم آن پیغمبری که می یابند اسم و صفت او را نوشته نزدیک ایشان در توریة آنجا که میگوید أَحْمَدُ الضَّحُوكُ
الْقَتَّالُ يَرْكَبُ الْبَعِيرَ وَيَلْبَسُ الشَّمْلَةَ تا آخر و در انجیل آنجا که از قول عیسی عم میفرماید إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَى رَبِّي وَرَبِّكُمْ وَالْفَارْقَلِيطَا

جاء تا آخر هفتم و هشتم آنکه میفرماید این پیغمبر امی ایشان را که بر او بندند نیکوئی که توحیدست و عدل و نبوت و امامت و معاد و اعمال صالحه و باز
میدارد ایشان را از منکر که شرک و نفاق و مخالفت است و افعال ذمیمه و گفته اند که معروف مکارم اخلاق است یا صله رحم یا انصاف
و منکر مذمی اخلاق یا قطع رحم یا عدم انصاف نهم آنکه حلال میکند برایشان مطعومات پاکیزه را که بر اهل جاهلیت حرام بود که بر خود حرام
کرده بودند چون بحیره و سایبه و غیر آن یا مستلذات محرمه بر یهود چون شحوم و غیر آن دهم آنکه حرام میسازد برایشان خورشهای
پلید را چون مردار و خون و گوشت خوک یا مالهای ناوجه را چون ربا و رشوت نهم آنکه فرو مینهد یعنی سبک میکند از ایشان بار
گران را یعنی سبک میکند از برایشان دشوار اوضاع شرع را و گویند مراد آن چیزهاست که در شریعت موسی بر بنی اسرائیل الزام کرده
بودند چون قطع عضوی که گناه ازو صادر شود و قطع آن مقدار که نجاست بدو رسد و غیر آن و دیگر سبک میکند و بر میدارد از ایشان
غلها و بندها که بوقت موسی بود برایشان و آن قتل نفس بود بدست در توریه و قصاص بی عفو و دیت و احراق غنیمت و غیر آن
چه آنحضرت فرموده که بُعِثْتُ بِالْحَنِيفِيَّةِ السَّهْلَةِ السَّمْحَاءِ مبعوث گشته ام با مور درست آسان و سهل پس آنکسانی که گرویدند
بدین نبی امی از یهود و غیره و تعظیم کردند او را و یاری دادند او را بر دشمنان و پیروی کردند آن نوری را که فرو فرستاده اند با نبوت
او مراد قرآن است و گفته اند لفظ معه دلالت بر بقاء قرآن میکند یعنی فرو فرستاده شده است و با او باقی خواهد بود بخلاف الواح که
بر موسی فرود آمد و اکثر آن باز با سمان بردند و نکته در آن که قرآن را نور گفت بجهت روشن است چه امور دین و دنیا از و مفصل است
و بهویدا با ظهور نبوت آنحضرت بظهور قرآن بود آن گروه که ایمان آوردند و تعظیم و نصرت و متابعت کردند ایشان رستگارانند
از عذاب و فایز برحمت و ثواب قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ
وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ بگوی ای محمد بر سبیل عموم ای همه مردمان بدرستی که من فرستاده خدایم بهمه شما نه بعضی دون بعضی چنانکه
رسل دیگر بودند آن خدای که بتحقیق مر او راست پادشاهی آسمانها و زمینها و تدبیر و تصرف در آن هیچ معبودی نیست مستحق عبادت
جز او زنده گرداند و بمیراند پس ایمان آرید بخدای تعالی که صفت او شنودید و بگروید برفرستاده او و پیغمبری آن پیغمبری که میگرود بوحدانیت
خدای تعالی و سخنان فرستاده او بر انبیا و پیروی کنید این پیغمبر را و فرمانبرداری نمایید باشد که راه راست یابید وَمِنْ قَوْمِ مُوسَىٰ
أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ و از قوم موسی گروهی هستند که ایشان راه می نمایند خلق را بسبب حق که با ایشانست
و بحق و راستی عدل میکنند در میان خلق گفته اند مراد ازین است عبدالسلام و اتباع وی اند و ابن صوریا و اشهر آنست که بعد از وفات
حضرت موسی و خلیفه وی یوشع هرج و مرج در میان بنی اسرائیل پدید آمد و بکفر و قتل انبیا و انواع معاصی اشتغال نمودند گروهی ازیشان
بنیاز تمام از حضرت ملک علام در خواستند تا میان ایشان و سایر قوم جدائی افکند حق سبحانه و تعالی راهی در زمین گشاده کرد و ایشان
بدان راه در آمده یک سال و نیم رفتند تا از ماوراء دیار چین بیرون آمدند و آنجا منازل ساخته ساکن شدند و پیغمبر ما صلعم شب
معراج ایشان را دیده و ده سوره از قرآن بر ایشان خوانده و ایشان بوی ایمان آورده اند و حالا مسلمانند و بقبله ما نماز میگذارند و زکوة مال
میدهند و نماز جمعه بپای میدارند و این آیه در صفت ایشانست پس حق سبحانه و تعالی از احبار قوم موسی اخبار میفرماید و میگوید وَقَطَّعْنَاهُمُ
اثْنَتَيْ عَشْرَةَ أَسْبَاطًا أُمَمًا وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ إِذِ اسْتَسْقَاهُ قَوْمُهُ أَنِ اضْرِب بِّعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانبَجَسَتْ مِنْهُ
اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَّشْرَبَهُمْ وَظَلَّلْنَا عَلَيْهِمُ الْغَمَامَ وَأَنزَلْنَا عَلَيْهِمُ الْمَنَّ وَالسَّلْوَىٰ كُلُوا مِن
طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَمَا ظَلَمُونَا وَلَٰكِن كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ و جدا کردیم قوم موسی را و گردانیدیم دوازده

سبط

سبط اسباط بدل است از اثنتا عشرة یعنی ساختیم قوم را سبط سبط و سبط ولد ولد را گویند اینجا مراد فرزندان فرزندان یعقوب اند که دوازده
گروه بدل است از اسباط یعنی بنی اسرائیل را گردانیدیم امت امت هر سبطی امتی و وحی کردیم بسوی موسی چون آب خواستند گروه او
از و در تیه بنی اسرائیل چون در تیه سرگردان شدند و از حرارت آفتاب متاذی شدند و تشنگی برایشان غلبه کرده از موسی آب طلب
نمودند وحی کرد خدای تعالی بموسی آنکه بزن بعصای خود آن سنگ را که چون بتیه در می آمدی با تو سخن در آمد گفت که مرا بردار که ترا بکار آیم
و تو بر داشتی و حالا با خود داری پس موسی عصا بر آن سنگ زد پس شکافته شد و کشاده گشت از آن سنگ دوازده چشمه بعدد اسباط
بدرستی که دانسته شد همه آدمیان از هر سبطی آبخور خود را و به آبخور غیر خود میل نکردند و سایه بان ساختیم ابر را تا از حرارت آفتاب
متاذی نشوند و فرو فرستادیم برایشان ترنجبین چیزی شیرین و مرغی شبیه بسمانی و گفتیم بخورید از پاکیزهها آنچیزی که بخشش عنایت
روزی دادیم شما را او ذخیره منهید ایشان خلاف کرده از من و سلوی ذخیره نهادند و فاسد گشت و ستم نکردند بر ما و آن ذخیره
کردن ولیکن بودند که از نافرمانی بر نفسهای خود ستم میکردند وَإِذْ قِيلَ لَهُمُ اسْكُنُوا هَٰذِهِ الْقَرْيَةَ وَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ
شِئْتُمْ وَقُولُوا حِطَّةٌ وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا يَغْفِرْ لَكُمْ خَطِيئَاتِكُمْ سَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ و یاد کن چون گفته شد مر
بنی اسرائیل را بعد از محاربه جباران و ظفر برایشان که ساکن شوید درین قریه یعنی اریحا و ایلیا و بخورید از میوهها و حبوب آن از هر جا که
خواهید و بگوئید درخواست ما حطه است یعنی وضع کن گناهان ما را از ما و در آئید بدری از درهای این ده در حالتی که سجود کنندگان
باشید یا منحنی شدگان از تواضع تا بیامرزیم شما را گناهان شما زود بود که افزون گردانیم جزای نیکوکاران را از ثواب و درجات
فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِجْزًا مِّنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا
يَظْلِمُونَ پس تغییر و تبدیل دادند آنانکه ستم کردند بر خود از بنی اسرائیل سخن مأموربه را بغیر آنکه گفته شده بود مر ایشان را یعنی بدل حطه گفتند
حنطة فيها شعير و این از روی استهزا بود پس فرستادیم بر تغییر دهندگان عذابی از آسمان که صاعقه بود یا طاعون بسبب آنکه
بودند که ستم کردند یعنی لفظی را در غیر موضع او وضع نمودند وَاسْأَلْهُمْ عَنِ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ حَاضِرَةَ الْبَحْرِ إِذْ يَعْدُونَ
فِي السَّبْتِ إِذْ تَأْتِيهِمْ حِيتَانُهُمْ يَوْمَ سَبْتِهِمْ شُرَّعًا وَيَوْمَ لَا يَسْبِتُونَ و بپرس ای محمد یهود را از قریه و ده
آن دهی که بود نزدیک دریا و آن ده ایله بوده است میان مدین و طور بر ساحل بحر طبریه و اهل آن ده در شرع شریعت توریة بودند
و از جمله فرایض برایشان تعظیم سبت بود که در آن روز صید ماهی نکنند و باعمال دنیوی مشغول نشوند ایشان خلاف امر خدا کرده از زبان
حضرت داود ملعون گشتند و مسخ شدند و حق سبحانه و تعالی جهت اظهار افعال ذمیمه یهود با حضرت رسالت صلی الله علیه و آله خطاب
میفرماید که اهل کتاب را بپرس از خبر اهل آن ده چون در گذشتند از حد امر الهی و تجاوز کردند از تعظیمی که مأمور به بودند در روز شنبه
که آن ترک صید ماهی بود و ایشان خلاف کردند چون می آمد بدیشان ماهیان ایشان روز شنبه ایشان یعنی روزی که در آن
منهی بودند شکار ماهی ماهیان می آمدند ظاهر شده بر روی آب و سر بالا بر داشته و در روزی که سبت عمل نمیکردند یعنی که بتعظیم آن روز
مأمور نبودند چون یکشنبه و باقی ایام لَا تَأْتِيهِمْ كَذَٰلِكَ نَبْلُوهُم بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ نمی آمدند بدیشان ماهیان و این
ابتلای بود از حضرت عزت شانه مر ایشان را که چون روز شنبه در آمدی ماهی بسیار ظاهر شدندی بر روی آب و بازی کردندی
و هر ماهی بمثابه عوج سعیدی بودی و چون شنبه بگذشتی برفتندی و تا شنبه دیگر ماهی نمیدیدندی همچنان بازمیایم ابتلا را یعنی معامله
آزمایندگان کنیم با ایشان آنچه که هستند که از سرحد بیرون بروند از دایره فرمان چون اهل ایله روز شنبه ماهی بسیار میدیدند و صید
کردن مشکل بود و صبر کردن دشوارتر دل کشیده بانواع حیل و تدبیر مشغول گشته در طلب چاره آن کار بودند آخر الامر رای

ایشان بران قرار گرفت که حوضها ساختند و از دریا جویها بران حوضها بریدند و روز شنبه که زمان ظهور ماهیان بود ایشانرا
بران حوضها راندندی و روز یکشنبه گرفتندی چند نوبت این عمل کردند آثار غضب ظاهر و دیر شد و از تعظیم کم گشتند اهل
آن ده سه گروه شدند قومی مباشران عمل بودند و گروهی ایشانرا نهی می نمودند و جمعی نه نهی کردندی و نه ماهی گرفتندی و ایشان فرقه
ناهیه را زیر ملامت میکردند چنانچه حق سبحانه و تعالی میفرماید وَإِذْ قَالَتْ أُمَّةٌ مِنْهُمْ لِمَ تَعِظُونَ قَوْمًا اللَّهُ مُهْلِكُهُمْ أَوْ
مُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا قَالُوا مَعْذِرَةً إِلَى رَبِّكُمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ و بپرس از اهل کتاب خبر آنرا چون
گفتند گروهی از اهل ایله که متوقف بودند در فعل و نهی مر گروه ناهیه را چرا پند میدهید گروهی را که بی شبهه خدای تعالی هلاک کننده ایشانست
در دنیا بنافرمانی و ترک تعظیم سبت یا عذاب کننده ایشان عذابی سخت در آخرت که آتش دوزخ است گفتند فرقه ناهیه پند دادن ما برای
معذرتست از ما بسوی پروردگار شما یعنی امر معروف و نهی منکر بر ما واجبست ما ایشانرا پند میدهیم تا عند الله معذور باشیم و تا باشد که ایشان
بترسند از خدای تعالی و ترک معصیت کنند فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ أَنْجَيْنَا الَّذِينَ يَنْهَوْنَ عَنِ السُّوءِ وَأَخَذْنَا
الَّذِينَ ظَلَمُوا بِعَذَابٍ بَئِيسٍ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ پس آنهنگام که فرو گذاشتند فرقه صید کنندگان آنچه پند داده می شدند
بدان یعنی آن موعظه قبول کردند برهانیدیم آنانرا که نهی منکر کردند از بدی و نافرمانی و بگرفتیم آنانرا که ستم کردند بعذابی سخت با آنچه بودند
که از روی عناد خارج می شدند از راه فرمان برداری و در فرقه متوقفه اختلافست که نجات یافتند یا هلاک شدند از ابن عباس نقل کرده اند
که میفرمود که ای کاش من میدانستم که با ایشان چه رسید و نیز از و منقولست که هلاک شدند و هر گاه این آیه را میخواند میگریست و میگفت
که این فرقه خاموش شدند از نهی از منکر ایشان بهلاکت رسیدند و ما چیزهای منکر می بینیم و خاموش می نشینیم و هیچ نمیگوئیم تا حال ما چه باشد
و دیگری از مفسران گفته که نجات یافتند زیرا که منکر بودند بر ایشان و میگفتند زود باشد که خدای تعالی این طایفه عاصی را هلاک کند
یا عذاب فرستد والله تعالی اعلم بالسرائر زغضب آن قوم خبر رسید فَلَمَّا عَتَوْا عَنْ مَا نُهُوا عَنْهُ قُلْنَا لَهُمْ كُونُوا
قِرَدَةً خَاسِئِينَ پس آنهنگام که گردن کشیدند از آنچیزی که نهی کرده شده بودند از آن یعنی صید ماهی گفتیم مر ایشانرا که گردید بوزینگان
دور شدگان و نا امیدان از رحمت آورده اند که ناهیان بعد از آنکه از پند پذیرفتن ایشان نا امید شدند ترک مساکنت نمودند و میان
خانهای خود و ایشان دیواری کشیدند و دری بر محله خود نشاندند و آمد و شد بمساکن ایشان در بستند روزی از محله خود بیرون آمدند
و کسی از محله فاسقان بیرون نیامده بود در تجسس افتادند همه را یافتند بوزینه شده هر بوزینه که کسان خود را بر کنار میگشت و روی
در جامهای ایشان میمالید سه روز زنده بودند و در روز چهارم مردند وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكَ لَيَبْعَثَنَّ عَلَيْهِمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ
مَنْ يَسُومُهُمْ سُوءَ الْعَذَابِ إِنَّ رَبَّكَ لَسَرِيعُ الْعِقَابِ وَإِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ و یاد کن ای محمد چون آگاهی داد پروردگار
تو یا سوگند خورد که برانگیزد بر یهود تا بروز رستخیز کسی را که بچشاند ایشانرا عذابی سخت چون قتل و اجلا و ضرب جزیه گفته اند بخت النصر بابلی
بقتل و اسر ایشان اقدام کرد و بعد از آن ملوک فرس ایشانرا اسیر گردانیدند و باج میگرفتند تا زمانی که حضرت رسالت پناه صلعم مبعوث
شد حکم فرمود بمقاتله ایشان تا اسلام آرند یا جزیه قبول کنند و این حکم تا ظهور صاحب الامر باقیست بدرستی که پروردگار تو زود عقوبت
کننده است مرکافران را و بدرستی که او آمرزگارست هر که توبه کند و طلب مغفرت نماید مهربانست که بعد از توبه گناه نگیرد وَقَطَّعْنَاهُمْ
فِي الْأَرْضِ أُمَمًا مِنْهُمُ الصَّالِحُونَ وَمِنْهُمْ دُونَ ذَلِكَ وَبَلَوْنَاهُمْ بِالْحَسَنَاتِ وَالسَّيِّئَاتِ لَعَلَّهُمْ
يَرْجِعُونَ و پراکنده کردیم بنی اسرائیل را در زمین جماعتها هیچ ولایتی نیست که در آن یهودی نباشد بعضی از ایشان شایستگانند که
بدین موسی متدین شدند و تغییر بحال ایشان راه نیافت یا مراد آنها اند که بحضرت پیغمبر صلعم ایمان آوردند یا آنها که در شب معراج

بآنحضرت

بآنحضرت گرویدند و از ایشان هستند فروتر از صالحان یعنی کفره و فسقه و بیازمودیم ایشانرا بنیکوئیها چون عیش و غنا و صحت و بدیها
چون شدت و فقر و مصائب نفس و مال شاید که باز گردند بخدای تعالی و از معصیت بطاعت گرایند ایشانرا در نعمت شکری بایست
کرد بطر و استغنا ظاهر کردند و گفتند إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ و در محنت صبر بایست کرد آغاز ناسزا کردند و گفتند
يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ پس بر محک امتحان تمام عیار بیرون نیامدند فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ وَرِثُوا الْكِتَابَ
يَأْخُذُونَ عَرَضَ هَذَا الْأَدْنَى وَيَقُولُونَ سَيُغْفَرُ لَنَا وَإِنْ يَأْتِهِمْ عَرَضٌ مِثْلُهُ يَأْخُذُوهُ أَلَمْ
يُؤْخَذْ عَلَيْهِمْ مِيثَاقُ الْكِتَابِ أَنْ لَا يَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ وَدَرَسُوا مَا فِيهِ وَالدَّارُ الْآخِرَةُ
خَيْرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ پس از پس در آمدند صالحان را بدر مکانی بمیراث گرفتند توریة را یعنی بیاموختند علم آنرا
از پدران فرا گرفتند خواسته و متاع این چیز فروتر که دنیاست مراد احبار زمان حضرت رسالت صلعم حق تعالی میفرماید که در حکم رشوه
میگیرند و میگویند زود باشد که ما را بیامرزند و ادعای ایشان آن بود که گناه روز ایشان بشب و جرم شب ایشان بروز آمرزیده
می شود و اگر ایشانرا رشوه دیگر آید بستانند و امید آمرزش دارند و حال آنکه اگر بیاید بدیشان خواسته از متاع دنیا مثل آن خواسته دیگر در حرمت فرا گیرند
او را یعنی امید مغفرت دارند با وجود اصرار بر اخذ رشوت و اکل حرام آیا گرفته نشده است بر ایشان عهد مذکور در توریة که نگویند بر خدای
تعالی مگر سخن راست ایشان دروغ گفتند در امر غفران خود را در شب و روز بحق سبحانه و تعالی نسبت دادند و میدانستند که دروغ میگویند
زیرا که توریة را خوانده اند و خوانده اند آنچه در وست و این حکم در وی دیدند و سرای دیگر که عقبی است بهترست از عرض دنیا
مر آنانرا که پرهیز کنند از استحلال محارم و دروغ بر خدای تعالی آیا در نمی یابند که نعمت عقبی بهترست از مال دنیا وَالَّذِينَ يُمَسِّكُونَ
بِالْكِتَابِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُصْلِحِينَ و آنانکه چنگ میزنند بکتاب یعنی چنگ در آن میزنند مراد مومنان
اهل کتابند و کتاب در این آیه توریة است و بپای داشتند نماز را تخصیص صلوة با آنکه تمسک بکتاب مشتمل است بر اقامت جمیع عبادات
جهت آن تواند بود که نماز ستون دین است و اقامت دین موقوفست بر اقامت آن بدرستی که ما ضایع نکنیم مزد اصلاح کنندگان کردار
خود را که تمام بدیشان رسانیم وَإِذْ نَتَقْنَا الْجَبَلَ فَوْقَهُمْ كَأَنَّهُ ظُلَّةٌ وَظَنُّوا أَنَّهُ وَاقِعٌ بِهِمْ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ
بِقُوَّةٍ وَاذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ و یاد کن ای محمد زمانی که چون برکندیم و برداشتیم کوه طور را بر زبر ایشان گوئی که
کوه سایه بانیست بر سر ایشان و دانستند که کوه فرود آینده است بر ایشان اگر حکم توریة قبول نکنند چه خدای تعالی ازین خبر داده بود و گفتیم
فرا گیرید آنچه دادیم شما را از احکام بجد تمام و یاد کنید پیوسته آنچه در وست از اوامر و نواهی شاید که پرهیزکاری کنید و در سلک
متقیان باشید وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ
بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ و یاد کن ای محمد چون فرا گرفت پروردگار
تو از فرزندان آدم از پشتهای ایشان فرزندان ایشانرا و گواه گردانید ایشانرا بر نفسهای ایشان اقراری که کردند یا بعضی را بر بعضی گواه
ساخت و گفت آیا نیستم پروردگار شما گفتند آری تو پروردگار مائی حق سبحانه و تعالی ذریت آدم را بیرون آورد و بعضی از اصلاب
بعضی همچون توالد ابنا از آبا و ذکر آدم با آنکه همه کس را معلوم است که پدر بشر اوست و همه از صلب او بیرون آیند و از ابن عباس
منقولست که حضرت پیغمبر صلعم فرمود که خدای تعالی فرا گرفت میثاق از ذریت آدم بنعمان و آن وادیست نزدیک عرفات
و آنرا نعمان سحاب گویند و بقولی بطن نعمان خوانند و در لباب آورده که اخذ میثاق در دهنا بوده و آن زمینی است در ولایت
هند و بعد از خروج آدم از بهشت بوده و بعضی دیگر از مفسران برآنند که بعد از خلق آدم و قبل از دخول جنت بوده در فضایی که بر در بهشت است

وعرض آن سی هزار ساله راهست حق تعالی ذریه آدم را از صلب او بیرون آورده بر مثال مورچهای خورد وحیات ونطق وعقل ایشان
بیافرید وربوبیت خود را بر ایشان عرض کرد وایشان قبول نموده گفتند گواه شدیم ما باقرار خود وگفته‌اند چون ذریت بلی گفتند حق سبحانه
وتعالی ملائکه را گفت گواه باشید گفتند شهدنا وبعضی دیگر از علما گویند که ارواح بشریه موجود بود وذهن پیش از ابدان واقرار برجود آن از لوازم
ذوات وحقایق ایشان بوده واین علم از آن قبیل است که احتیاج ندارد در تحصیل او بکسب وطلب واین هر دو است با حدوث ابدان
بر ایشان لیکن بعد از تعلق ابدان مشغول گردانید این تعلق ایشان را از آن معلوم بعضی متذکر میشوند وبعضی نه وملایک بر آن حاضر شدند
والله اعلم وسدی فرموده که این خبریست که حق سبحانه وتعالی از خود و... سید یکرمه باقرار ذریت گواه شدیم تا گویند روز قیامت
که ما بی‌خبر بودیم ازین اقرار یخبران أو تقولوا إنما أشرك آباؤنا من قبل وكنا ذرية من بعدهم أفتهلكنا
بما فعل المبطلون یا آنکه گویند بجز این نیست که شرک آوردند پدران ما پیش از ما وبودیم ما فرزندان از پس ایشان واقتدا بایشان
کردیم آیا هلاک میکنی ومعذب میسازی ما را بآنچه کردند کجروان وپدران یعنی پدران ما چون مشرکان تقلید راست آوردند ازین سخن
ایشان نتیجه نبخشد زیرا که از عهد میثاق توحید الهی بر هر احدی از ذریه واقع شد وبعد تقلید دیگری در شرک عذر نشود وان آیه مذکر عهد
الست است تا بیخبران سرگوچه غفلت را متنبه سازند والا هوشمندان بیدار دل از آن سوال وجواب غافل نیستند در کتاب فردوس
از حذیفه یمانی نقل میکند که پیغمبر صلعم فرمود که اگر مردمان بدانستندی که درچه روز علی را امیر المومنین نام شده منکر فضایل ومناقب
او نمی‌شدند از ورسیمه (?) امیر المومنین یافت او که آدم هنوز میان روح وجسد بود واین آیه خواند چون ذریه گفتند بلی حق جل وعلا فرمود
منم پروردگار شما ومحمد پیغمبر شما وعلی صلی الله علیهما امام شما وكذلك نفصل الآيات ولعلهم يرجعون وچنانکه
بیان کردیم امر میثاق را تفصیل میکنیم وپیدا میسازیم نشانهای قدرت خود را تا تدبر کنند در آن شاید که ایشان باز گردند از تقلید بتحقیق
واتل عليهم نبأ الذي آتيناه آياتنا فانسلخ منها فأتبعه الشيطان فكان من الغاوين وبخوان
ای محمد بر ایشان یعنی بر قوم خود یا بر یهود خبر آنکس که دادیم او را علم بآیتها ما یعنی کتب منزله وآنکس امیه بن ابی صلت بود واز عرب کتب
سماوی مطالعه نموده ومعلوم کرده که در آن زمان رسولی مبعوث خواهد شد وداعیه داشت که آن رسول او باشد چون حضرت رسالت صلی الله علیه وآله
مبعوث شد امیه از روی حسد بوی کافر گشت وآن آیتها که خوانده بود بر طرف نهاد وکما قال الله تعالی پس بیرون آمد از آن آیات یعنی بواسطه
کفر وعناد چنانچه مار از پوست بیرون آید پس درپیوست شیطان او را پیروی خود فرمود وبرگشت آن دانند آیات از گمراهان وگفته‌اند
این کس ابو عمر راهب بود که حضرت پیغمبر صلعم او را فاسق لقب نهاد واو ساعی مسجد ضرار است صفت پیغمبر را در کتب سماوی دیده بود
واو را شناخته وبوی ایمان آورده لکن از کفر کرده کافر شد واشهر آنست که بلعم بن باعورا بود واز کنعانیان وجباران که صحف ابراهیم
خوانده بود واسم اعظم میدانست ودر محلی که موسی با لشکر بنی اسرائیل متوجه ولایت شام شد جباره رجوع ببلعم کردند که مستجاب الدعوه بود
والتماس نمودند که بر موسی وقوم او دعا کند در اول ابا کرد ودر آخر باغوای زن خود فریفته گشت وبرشوه از قوم قبول کرد وبر موسی وقوم
او نفرین کرد وحق سبحانه وتعالی از او برد واسم اعظم او برد وایمان از وی ربود ولو شئنا لرفعناه بها ولكنه أخلد إلى الأرض
واتبع هواه فمثله كمثل الكلب إن تحمل عليه يلهث أو تتركه يلهث ذلك مثل القوم الذين
كذبوا بآياتنا فاقصص القصص لعلهم يتفكرون واگر میخواستیم ما هرآینه برمیداشتیم او را بسبب آن آیات صحف یا کلمات
که مشتمل بود بر اسم اعظم بمراتب علیه ودرجات رفیعه که منازل ابرار ومساکن اخیار است ولیکن او بواسطه دنائت همت میل کرد
بسوی زمین یعنی بحضیض ذلت وپیروی کرد آرزوی خود را بقبول رشوت واستماع سخن زن پس صفت او در خست مانند صفت سگ در

اخس احوال

صح

اخس احوال او واگر حمله کنی بر وی وبرانی او را زبان از دهن بیرون افکند واگر بگذاری او را وبرانی همان زبان از دهن بیرون افکند یعنی آنست
که این فعل صحیح (?) طبیعت اصلیه اوست پس براندن او وگذاشتن یکسانست واو در هیچ حال صفت خود ترک نمیکند بلعم نیز صفت سگ همین حال داشت که هیچ وجه
از دنائت وخساست خود برنگشت واز آنجا بود که بر بنی اسرائیل دعای بد کردن متضرر نشد ودر وقتی که متوجه شد که موسی را بود که بر ایشان
نفرین کند دراز گوشی که سوار بود با وی در سخن آمد که ازین راه باز گرد واز این عمل بد برهیز متنبه نگشت گویند که چون بلعم دعا کرد بر موسی زبان او از
دهانش بیرون آمد وبر سینه‌اش افتاد وبطریق سگ نفس میزد ووجه تمثیل اینست وتمثیل بجمیع کلاب نفرمود ونگفت کالکلب اللاهث زیرا که
اخس حیوانات کلب است واخس آن کلب لاهث پیر هرات (?) رحمه الله گوید که با وتقدیر از کجا در آمد وجه بو العجبی ماند اگر از جانب فضل
ورزو زنا رهبر ام کره را اگر عشقبازان را دین کرد واگر از طرف عدل وزو در رسم توحید را برانداخته با سگ خسیس برابری ودر این
مثل که گفته شد تعمیم فرمود برای جمیع اهل تکذیب وفرمود که مثل اگر دهی است که از روی جحود واستکبار دروغ می‌شمردند آیتهای ما را
که در تورات واین گروه کفار مکه اند پس بخوان بر ایشان این خبر را وقصه اند مراد ازین قوم یهود ند که تکذیب آیات توریه کردند ودر کتمان
نعت پیغمبر صلعم پس میفرماید که قصه بلعم را بر ایشان خوان که انسلاخ او از آیات ما مناسبتی دارد با تکذیب ایشان مر آیات را تا شاید که
ایشان تفکر نمایند وفکر ایشان باز دارد که بند پذیر شوند ساء مثلا القوم الذين كذبوا بآياتنا وأنفسهم كانوا
يظلمون بد مثلیست مثل قوم آنانکه تکذیب کردند آیات ما را بعد از علم ایشان بدان وقیام حجت بر ایشان وبر نفسهای خود بودند که ستم
کردند تقدیم مفعول دلالت بر آن میکند که وبال ظلم ایشان جز بایشان نرسد من يهد الله فهو المهتدي ومن يضلل
فأولئك هم الخاسرون هر که راه نماید خدای تعالی او را بسوی جنت وثواب وقبول کرده باعمال صالحه اشتغال نمود پس او راه
یافته است در دنیا ومقصود خود رسید وهر که برگرداند از طریق بهشت ووادهشت بسبب عدم قبول وافعال ذمیمه پس آن گروه ایشانند
زیانکاران در هر دو سرای که مقصود را فوت کردند وبمقصد حقیقی نرسیدند ولقد ذرأنا لجهنم كثيرا من الجن
والإنس لهم قلوب لا يفقهون بها ولهم أعين لا يبصرون بها ولهم آذان لا يسمعون
بها أولئك كالأنعام بل هم أضل أولئك هم الغافلون وبدرستی که ما بیافریدیم بسیاری را از دیوان
وآدمیان که عاقبت امر ایشان بدوزخ کشد چه لام لجهنم از برای عاقبت است زیرا که جن وانس مخلوق شده‌اند از جهت معرفت وعبادت
نه از جهت دوزخ وشدت چنانچه فرموده که وما خلقت الجن والإنس إلا ليعبدون چون ایشان کفر را بر ایمان اختیار
کردند مآل ایشان بدوزخ کشید پس گویا از برای دوزخ مخلوق شده‌اند چه روا باشد که عادل علی الاطلاق یعنی را از برای دوزخ خلق
کند بآنکه کفر در ایشان بیافریند پس ایشان در آن بی‌اختیار باشند وایشان را در دوزخ عقوبت کند تعالی الله عن ذلك ایشان را
که شقاوت را بر سعادت اختیار کردند مر ایشان را دلهاست که مطلقا هیچ حقیقتی در نمی‌یابند بآن زیرا که متوجه شناخت حق نمیگردند
وآیینه دل را از زنگار انکار وغفلت بصیقل تصدیق وآب پاک نمی‌سازند ومر ایشان را چشمهاست که بهیچ وجه نمی‌بینند بآن صنایع
وبدایع حق را وبنظر اعتبار در مخلوقات نمی‌نگرند ومر ایشان را گوشهاست که بهیچ وجه سخن حق بآن نمی‌شنوند زیرا که بسمع هوش آیات
ومواعظ قرآنی را استماع نمیکنند این گروه در آنکه مشاعر خود را متوجه باسباب تعیش دارند ومقصور دل بر لذات فانی شمارند وبپایند (?)
مانند چهارپایانند که همت ایشان جز خوردن وخواب نیست وبنعمت نعیم باقی ولذات دائمی نیندیشند بلکه این گروه گمراه ترند از انعام
زیرا که انعام را تکلیفی نیست بجهت عجز از اکتساب فضایل پس اگر وفاق شرع نکنند بسبب عدم قوت عقلیه وفکریه مذموم نیستند بخلاف
اهل تکلیف که ایشان را قدرت بر تحصیل آنست پس اگر معرفت حاصل نکنند وعمل نفرموده حق نکنند وبخورد وخواب وآنچه لازم

حیوانیت است اکتفا نماید مقرر است که انعام او ون باشند بلا شک این گروه که یاد کرده شد ایشانند غافلان و غفلت خود کاملان در
عین المعانی آورده که مکلف مامور فروگذاشته معذور مساوی نیست چه آدمی هم روحانیست و هم جسمانی و هم عقلانی است و هم شهوانی
پس اگر عقل او بر هوا غالب است از ملائکه افضل است و اگر خود مغلوب نفس و هوا شد از بهایم اخس و ارذل است وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ
الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ و مر خدایراست نامهای
نیکو پس بخوانید او را بدانها و معنی حسن اسما حسن معانی و مفهومات اوست زیرا که اسما دال بر معانی کمال منعوت جلال منحصر در رفع
عدم افتقار او بغیر و ثبوت افتقار غیر او و اسماء الله بحسب سلوب و اضافات حصر ندارد چنانچه در رساله گذشت و بعضی گویند که مراد ازین اسما
نود و نه نام است که خبر مَنْ أَحْصَاهَا دَخَلَ الْجَنَّةَ بران وارد شده و آورده اند که سبب نزول آیه آن بود که مردی در نماز خدا را
باسم الله یاد کرد و باسم الرحمن نیز خواند ابوجهل لعین گفت که محمد و اصحاب او میگویند که ما یک خدای را می پرستیم پس این مرد چرا دو خدای را میخواند
آیه نازل شد که اسماء الهی بسیار است و همه نیکوست او را بدان اسما بخوانید صاحب کشاف گفته که خدای را صفات نیکوست چون عدل
و احسان و خیر و رحمت و بی مثل و امثال آن پس او را بدان اوصاف بستائید و گفته اند متخلق شوید باخلاق ربانی و متصف گردید بصفات
حقانی و بگذارید متابعت آنها را که از روی جهل میل میکنند یعنی در نامها او یعنی تسمیه میکنند حق سبحانه و تعالی را بنامی که اذن شرع بران وارد نشده
چنانچه اعراب حق را یا ابا المکارم و یا ابیض الوجه می گفتند و نصاری الله را یا ابا المسیح و حکمت علت او می خوانند و گفته اند از اسما اشتقاق نامها
بتان بود از اسماء الهی چون لات از الله و عزی از عزیز و منات از منان زود باشد که جزا داده شوند ملحدان بجزای آنچه هستند که عمل
میکنند و چون ذکر جمعی که عاقبت ایشان آتش بود فرمود ذکر اهل بهشت میفرماید و میگوید وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ
وَبِهِ يَعْدِلُونَ و از آنها که آفریده ام برای گروهی اند که بسبب عمل شایسته مستوجب بهشت گشته اند از صفت ایشان راه می نمایند
بحق و بحق عدل میکنند در احکام خود و آن حضرت رسالت است صلعم و ائمه معصومین صلوات الله علیهم و تابعان و محبان ایشان و ایشان
اند که طریق حقیقه ایشان اختیار کرده اند چه فرقه ناجیه یکی است از هفتاد و سه وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ
حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ و آنانکه تکذیب کردند آیتهای ما را یعنی کفار مکه با استهزا این زود باشد که بگیریم ایشانرا پایه پایه یعنی اندک اندک
ایشانرا بهلاک نزدیک گردانیم از آنجا که ندانند یعنی هرگاه که گناه میکنند نعمت بر ایشان زیاده میگردانیم تا در طغیان و عصیان می افزایند
و امیر المومنین صلوات الله علیه فرموده که ای پسر آدم هرگاه دیدی تو پروردگار خود را که پیوسته بر تو نعمتهای گوناگون خود را از پی
میدارد و تو در مقابل آن عصیان می ورزی پس بر حذر باش و بترس که عقوبت در پی دارد وَأُمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي
مَتِينٌ و مهلت دهم مر ایشانرا مدتی پس بگیرم شان بدرستی که گرفتن من سخت است کید عملی را گویند که در خفیه باشد پس استدراج را کید
اگر در ظاهر احسان و در باطن خذلان است کید گفت آورده اند که حضرت رسالت صلعم کوه صفا بر آمد و یکیک را از گروه قریش
از عذاب خدای تعالی می ترسانید کمی از صنادید گفت که این یار شما دیوانه شده که همه شب فریاد میکند آیه آمد که أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا مَا
بِصَاحِبِهِمْ مِنْ جِنَّةٍ إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ مُبِينٌ آیا فکر نکردند این معاندان و اندیشه ننمودند در اینکه نیست مر ایشانرا یعنی محمد
صلی الله علیه و آله را از هیچ نوع دیوانگی این همان عاقل است که او را قبل از اظهار دعوت محمد صلعم امین می گفتند بعد از آنکه دعوت
حق را آشکارا کرد چرا دیوانه میخوانید نیست او مگر بیم کننده از عذاب الهی پیدا و هویدا بیم کردن أَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ وَأَنْ عَسَىٰ أَنْ يَكُونَ قَدِ اقْتَرَبَ أَجَلُهُمْ فَبِأَيِّ
حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ آیا نظر نکردند بدیده استدلال در ملک عظیم آسمانها و در ملکوت زمین گفته اند که ملکوت سما که نجوم آن

بهشت

وشمس

و شمس و قمر و ملکوت ارض بحور است و جبل و شجر نظر نکرده اند در آنچه آفریده خدای تعالی از هر چیزی تا بدان نظر کمال قدرت صانع و جمال
وحدت مبدع بر ایشان ظاهر گردد و دیگر نظر نکردند در آنکه شاید آنکه باشد بتحقیق نزدیک رسیده مدت فنای ایشان یعنی چرا نظر نمیکنند در آنکه
شاید اجل ایشان نزدیک رسیده باشد پیش و پیش از وقوع فوت و حلول موت بر عملی اقدام نمایند که موجب نجاح و جهانی و دو واسطه
فلاح جاودانی باشد پس بکدام سخن بعد از آن ایمان خواهند آورد و این سرکشان اگر بقرآن نگروند که او جامع حقایق دینی و دنیوی و محمود و میمون و مشهور
و معنی است پس بچه خواهند گروید مَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَلَا هَادِيَ لَهُ وَيَذَرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ هر که را خدای
تعالی لطف از وی باز دارد و بقرآن نگرود و پس هیچ راه نماینده نیست که او را براه آرد و میگذارد گمراهان را در گمراهی ایشان که متحیر
سرگردان و متردد و متحیر میگردند و ذکر وهی از قریش و در صحیح است که یهود گفتند ای محمد خبر ده ما را از وقوع ساعت اگر پیغمبری که ما میدانیم
که کی خواهد بود و این سوال امتحانی بود زیرا که میدانستند که جز خدای تعالی هیچکس نداند آیه آمد که يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ
أَيَّانَ مُرْسَاهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجَلِّيهَا لِوَقْتِهَا إِلَّا هُوَ ثَقُلَتْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا تَأْتِيكُمْ
إِلَّا بَغْتَةً يَسْأَلُونَكَ كَأَنَّكَ حَفِيٌّ عَنْهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ می پرسند ترا
از ساعت یعنی قیامت ساعت از اسماء غالبه است چون النجم و اطلاق این اسم بر قیامت جهت آنست که ساعت بساعت قائم گردد
و با حساب خلایق در و کم از ساعتی وقوع یابد یا روزی بدان درازی نزدیک خدای تعالی ساعتی باشد و بر هر تقدیر سوال میکنند که کی ا
بیان کردن و پدید آوردن او بگو جز این نیست که دانستن ظهور ساعت نزدیک پروردگار منست که هیچ ملک مقرب و
نبی مرسل بران اطلاع ندارد و آشکارا نکند امر قیامت را در وقت مگر او گران است بران پرسیده است علم قیامت یا گران
عظیم است دانستن آن در آسمانها و زمینها یعنی دانستن قیامت بر اهل آنها از ملائکه و ثقلین گران است از جهت هول و هیبت او و گو
که حکمت در اخفای او است نمی آید قیامت بشما مگر ناگهان می پرسند از تو گوئی تو آن را و وقت آن را از ان وجه که گویا بسیار دانائی و دو
میداری سوال از ان و حال آنکه تو کارهی از ان سوال چه موقوفی بآن که جز حق سبحانه و تعالی آن را کسی نمیداند بگو دیگر باره و از روی تاکید
و مبالغه جز این نیست که علم قیامت نزدیک خدا است و بیشتر مردمان نمیدانند که آن را جز حق تعالی نمیداند در سبب نزول آورده اند
که اهل مکه گفتند ای محمد خدای تو چرا خبر نمیکند ترا از نرخ نرخ که کی گران و ارزان می شود تا در ان ارزانی چیزی بخری و در گرانی بفروشی و بر آن
سود کنی آیه آمد که قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَاسْتَكْثَرْتُ
مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ بگو نمی توانم از برای خود جر منفعتی و نه دفع
مضرتی مگر آنچه خواهد خدای تعالی و مراد ازان تعلیم دهد و اگر بودمی من که بی تعلیم حق دانستمی غیب را هر آینه طلب بسیاری کردمی از مال و منفعت
و فتح و غنیمت و نرسیدی بمن بدی از فقر و مرض و رنج و نیست من مگر بیم کننده منکران و معاندان و مژده دهنده
برای گروهی که بگروند بمن و آنچه با منست هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَجَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ
إِلَيْهَا فَلَمَّا تَغَشَّاهَا حَمَلَتْ حَمْلًا خَفِيفًا فَمَرَّتْ بِهِ فَلَمَّا أَثْقَلَتْ دَعَوَا اللَّهَ رَبَّهُمَا لَئِنْ آتَيْتَنَا صَالِحًا
لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ اوست یعنی خدای تعالی آنکس که بیافرید شما را از یک تن که آدم است و بیافرید از جسد وی یعنی
از ضلعی از ضلوع وی جفت او را که حوا است و این آفریدن جهت آن بود تا آرام گیرد آدم بوی و الفت پذیرد با وی پس
آن هنگام که پوشید او را یعنی نزدیکی کرد با وی بار گرفت حوا باری سبک که آن نطفه آدم بود که برحم او در آمد پس میکشید
آن بار یعنی می آمد و میرفت پس آن هنگام که گران شد حوا با آن باری که در شکم او بود یعنی فرزند بزرگ شد حوا گران بار گشت

ولکن

بخوانند آدم و حوا خدای را که پروردگار ایشانست و پناه بوی برند که اگر بدهی ما را فرزندی درست خلقت که شایسته باشد و صورت
هر آینه باشیم از شکرگزاران مر ترا بدان نعمت مجد فَلَمَّا آتَاهُمَا صَالِحًا جَعَلَا لَهُ شُرَكَاءَ فِيمَا آتَاهُمَا
فَتَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ پس آن هنگام که خدای تعالی عطا کرد بدیشان فرزندی صالح الجسم و تن درست گردانیدند فرزندان
ایشان شریکان مر خدای را و بعضی از فرزندان ایشانند و آنچه داد اولاد آدم و حوا را پس برترست خدای تعالی و پاک از آنچه برا
او انباز میگیرند چنانچه قریش و غیر ایشان از کفار أَيُشْرِكُونَ مَا لَا يَخْلُقُ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ آیا انباز میگیرند در
عبادت حق آن چیز را که نیافریده چیزی و قدرت ندارد بر خلق اشیا و حال آنکه آن انبازان که میگیرند ایشان آفریده شده‌اند و مخلوق‌اند
تواند بود وَلَا يَسْتَطِيعُونَ لَهُمْ نَصْرًا وَلَا أَنْفُسَهُمْ يَنْصُرُونَ و نمی‌توانند بتان برای پرستندگان خود یاری
دادن در جر منفعت ایشان و فریادرسیدن در دفع مضرت از ایشان و نفسهای خود را یاری میدهند در وقتی که کسی ایشان را
می‌شکند یا بر الوات و ارواث آلوده می‌سازد وَإِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدَى لَا يَتَّبِعُوكُمْ سَوَاءٌ عَلَيْكُمْ أَدَعَوْتُمُوهُمْ
أَمْ أَنْتُمْ صَامِتُونَ و اگر بخوانید شما ای مسلمانان مشرکان را بسوی دین اسلام پیروی نکنند شما را یکسانست بر شما اگر بخوانید
ایشان را و دعوت کنید بدین حق یا اگر شما خاموش باشید این آیه خاص است بقومی از کفره چون ابوجهل و تابعان او که از روی قبول
دعوت محروم شدند إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادٌ أَمْثَالُكُمْ فَادْعُوهُمْ فَلْيَسْتَجِيبُوا
لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ بدرستی که آنانکه شما می‌پرستید ای مشرکان بجز خدای تعالی و ایشان را آلهه نام نهاده‌اید بندگان‌اند یعنی مملوک
و مسخر مانند مثل شما یعنی ایشان نیز مانند شما در تحت تصرف و در قبضه قدرت حق‌اند پس بخوانید ایشان را و چون بخوانید پس باید که اجابت کنند
مر شما را اگر هستید راستگویان در آنکه ایشان آلهه‌اند چه آلهه بحق آنست که دعای بندگان و نیاز پرستندگان خود را اجابت کند أَلَهُمْ
أَرْجُلٌ يَمْشُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ أَيْدٍ يَبْطِشُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ أَعْيُنٌ يُبْصِرُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ آذَانٌ
يَسْمَعُونَ بِهَا آیا مرین بتان را پایهاست که در مهمات خود بروند بدانها چنانچه شما میروید آیا ایشان را دستهاست که چیز
فرا گیرند بآن چنانچه شما فرا میگیرید آیا ایشان را دیده‌هاست که مرئیات را ببینند بدان چنانچه شما می‌بینید آیا ایشان را گوشهاست
که مسموعات را بشنوند بدان چنانچه شما می‌شنوید و خود قایلید که ایشان را پای رونده و دست گیرا و چشم بینا و گوش شنوا نیست و شما را
هست پس شما بر آنها از ایشان فاضلترید و غایت جهل است که فاضل مفضول را پرستد این آیه در اثبات جهل کفارست و ایشان
بعد از الزام حجت بر ایشان تخویف کردند حضرت پیغمبر را صلعم با آلهه خود و گفتند خدایان ما را نکوهش مکن مبادا آفتی بر تو
رسانند حق تعالی فرمود قُلِ ادْعُوا شُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ كِيدُونِ فَلَا تُنْظِرُونِ بگو ای محمد که بخوانید انبازان خود را که برای
خدای ساخته‌اید و با هم یار شوید در عداوت من پس بکوشید بدان مقدار که توانید در ایصال مکاره بمن پس مرا مهلت مدهید و بکنید
آنچه خواهید که من ایمنم بحفظ و حمایت الهی و از قصد و مکر شما نمی‌اندیشم إِنَّ وَلِيِّيَ اللَّهُ الَّذِي نَزَّلَ الْكِتَابَ وَهُوَ
يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ بدرستی که یار من و متولی کار من الله است آنکه فرو فرستاد قرآن را که حامی بندگان حق است و خدای
تعالی دوست دارد و کارساز بندگان شایسته را وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَكُمْ وَلَا
أَنْفُسَهُمْ يَنْصُرُونَ و آنانکه شما میخوانید و می‌پرستید بیرون خدای تعالی نمی‌توانند یاری دادن شما و نفسهای خود را یاری کنند بوقت
کسر و حطم ایشان وَإِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدَى لَا يَسْمَعُوا وَتَرَاهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ وَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ
و اگر بخوانید ای مومنان کافران را بدین درست در راه راست نشنوند بسمع قبول و می‌بینی تو ای محمد ایشان را که بدیدهای ظاهری گرد نگو

تو و حال آنکه ایشان نمی‌بینند ترا به بصر بصیرت و بحقیقت تو بینا نیستند پس اگر ترا می‌بینند بصورت بحسب معنی نمی‌بینند اگر بحسب معنی میدیدند از
فرمان نمی‌پیچیدند مگر بعضی از خواص که آن دیده داشتند و از صحبت آنحضرت بهره‌مند بودند و اگر از اهل نفاق بسیار بودند که ایشان را آن دیده
نبود و از فیض آنحضرت محروم بودند خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ حضرت ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق
علیهما السلام فرموده که این آیه جامع مکارم اخلاق است میفرماید که فرا گیر آسانی را در کار مردمان و مجوی از ایشان کاری که شاق باشد بر ایشان
یا پیش گیر صفت عفو را و از سر گناه کاران درگذر یا فرا گیر فضل اموال اغنیا را و آنچه بر ایشان آسان باشد صدقه دادن آن و برین معنی نزول آیه
قبل از وجوب زکوة بوده باشد و بفرمای دیگران را به نیکویی در افعال و اقوال و گفته‌اند عرف خصلتی است که آن را عقل پسندد و شرع کند و روی
بگردان از نادانان و سفیهان و ستیزه مکن با ایشان ابوحمزه بغدادی گوید که نفس جاهلترین جاهلانست و او را از تربیت باید که از و اعراض
کنی در تفاسیر آورده‌اند که حضرت رسالت صلعم بعد از نزول این آیه از جبرئیل عم پرسید که حقیقت این سخن چیست جبرئیل فرمود که پروردگار
تو میفرماید که پیوند کن با کسی که از تو ببرد و عطا ده کسی را که ترا محروم سازد و عفو کن از کسی که بر تو ستم کند و فی نفس الامر اصول مکارم اخلاق
همین است بعضی از اهل علم گویند که تفسیر جبرئیل مطابق لفظ آیت چه هر گاه که تو پیوند کردی با کسی که از تو برید پس از و عفو کرده و چون عطا
دادی بکسی که ترا محروم ساخت پس امر کرده بمعروف و هر گاه که عفو کردی از ظالم پس اعراض کردی از ظالمان وَإِمَّا يَنْزَغَنَّكَ
مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ و هر گاه که برانگیزاند و از جای ببرد ترا اگر از خطاب مراد آنحضرت
باشد کلمه ان مفید وقوع شرطیت نیست یا آنکه حمل بر ترک اولی کرده یا آنکه صورت خطاب با آنحضرتست و مراد امت او هر یک از امت که تو بود
که چون از جای برانگیزاند ترا از جهت دیو از جای بردنی و آن در حالت غضب می‌تواند بود یا اگر از شیطان تو وسوسه رسد پس پناه
گیر بخدای از شر او چه استعاذه استخلاص است از حول شیطان و قوت او و بسوی حول رحمن و قوت او و اعراض از مقتضای طبع و اقبال
بر او امر شرع درستی که خدای تعالی شنونده است کلمه استعاذه که بزبان گویی و داننده است معنی استعاذه که در دل را آئی
إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ بدرستی که آنانکه پرهیز
کردند از شرک و معاصی یا پرستیدند از حق چون برسد بدیشان وسوسه از دیو سرکش یاد کنند خدای را و از وعید و بر اندیشند این
تاکید و تقریر ماسبق است از وجوب استعاذه و از وسوسه پس ایشان بینندگان باشند راه صواب را و بدان بینایی وسوسه
شیطان را از خود دفع کنند و بطریق حق گرایند وَإِخْوَانُهُمْ يَمُدُّونَهُمْ فِي الْغَيِّ ثُمَّ لَا يُقْصِرُونَ و برادران
کفار شیاطین امداد میکنند کافران را در گمراهی و غوایت در چشم ایشان می‌آرایند و چون جنسیت علت ضم است باز نمی‌ایستند از اضلال
و ایشان دست تصرف از ایشان باز نمی‌کشند و ایشان نیز رام میشوند آنها را وَإِذَا لَمْ تَأْتِهِمْ بِآيَةٍ قَالُوا لَوْلَا اجْتَبَيْتَهَا
قُلْ إِنَّمَا أَتَّبِعُ مَا يُوحَى إِلَيَّ مِنْ رَبِّي هَذَا بَصَائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ و چون تو نیاری
کفار را آیتی از قرآن مقارن طلب ایشان گویند چرا بهم نبافتی و بر نگزیدی آن آیت از پیش خود و در میان آوردی که اهل مکه بر سبیل تعنت آیتها
قرآن میطلبیدند و چون در نزول آن تاخیر واقع شدی از روی استهزا گفتندی چرا احداث و انشا نکردی چنانچه دیگر آیتها را این آیه
نازل شد که بگو ای محمد جز این نیست که من پیروی میکنم آن چیز را که وحی کرده میشود بمن از پروردگار من و من بافنده و سازنده قرآن نیستم
این قرآن دلیلهای حجتهاست که بدان حق دیده و صواب دریافته میشود فرود آمده از پروردگار شما و راه نماینده است و بخشاینده برای
و رحمتست برای گروهی که میگروند بخدای تعالی و رسول وی در اسباب نزول آمده که جوانی از انصار در عقب رسول صلعم نماز
میگزارد و هر چه آنحضرت قرائت میفرمود و او نیز میخواند آیت آمد که وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا

قبول

لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ و چون خوانده شود قرآن در نماز بشنوید مر او را و خاموش باشید و با امام تلاوت مکنید تا
که رحمت کرده شوید منقولست از ابی عبدالله عم که مراد استحباب استماع است در نماز و غیر آن و مختار این قول است جهت اطلاق لفظ وانصتوا
برائت از وجوب لیکن در جهریه اولی ترک قرائت است که انصات مفید این معنی است واما اخفاتیه و جهریه وقتی که مسموع نشود در همهمه
که مراد آوازیست که حروف مبین نگردد و پس الحاق فاتحه مستحب است و بعضی گویند مستحب ذکرست در نفس از تسبیح و تحمید و تهلیل و تکبیر وَاذْكُرْ
رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْغُدُوِّ وَالْآصَالِ وَلَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ و یاد کن
ای مکلف پروردگار خود را در دل خود بزاری و ترسکاری زاری بامید فضل و ترسکاری از بیم عدل و بخوان او را خواندنی فروتر از آواز بلند و آشکارا
یعنی میان سر و جهر در بامدادها و شبانگاهها مراد دوام ذکرست اگر این دو وقت افضل اوقاتست بنماز در آن و مباش مر از اهل
تغافل یعنی مباشید از جمله بیخبران از ذکر خدای تعالی آورده اند که کفار مکه تعظیم سجود ندارند بجهت نمودن مر خدا را دعوت کرده بود و گفتند أَنَسْجُدُ
لِمَا تَأْمُرُنَا وَزَادَهُمْ نُفُورًا حق سبحانه و تعالی میفرماید که ای محمد اگر کافران از سجود سرکشی میکنند إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ
لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيُسَبِّحُونَهُ وَلَهُ يَسْجُدُونَ درستی جماعتی از ملائکه ملأ اعلی مشهد نزدیک پروردگار تو یعنی
مقربان بارگاه عزت گردن نمی کشند از پرستش حق تعالی و تنزیه میکنند ذات او را از آنچه لایق آنحضرت نباشد و مر او را خالص سجده میکنند
تعریض بمشرکانست و ترغیب مؤمنان و لهذا بعد از تلاوت این سجده مستحب است و سجده تلاوت پانزده موضع است در قرآن اعراف که
اینست و رعد و نحل و بنی اسرائیل و مریم و حج در دو موضع و فرقان و نمل و ص و اذا السماء انشقت و الم تنزیل و حم فصلت و النجم و اقرأ و در چهار ازین
سجده واجبست و اینها را عزائم خوانند و یازده موضع دیگر مستحب است و عزائم بر قاری و کسی که خود را به شنودن دارد واجبست اما اگر خود را
بشنودن ندارد و بشنود دو قولست اصح وجوبست و شرط نیست درین سجدات طهارت بر اصح اقوال لیکن ستر عورت و استقبال و خلو
از نجاست و سجده بر اعضای سبعه و پیشانی بر چیزی نهادن که سجده بر وی صحیح باشد دو قول است اما احوط رعایت مذکورات و این
را سجده ملائکه گفته اند چه ساجد را می باید که درین سجده از خصایص ملکی فیض حاصل شود و حقیقت این سجده دریافته باشد و سجده و خاصیت خاص
بلکه افسر زمینه بر مفارق اهل اخلاص بر بارگاه قدس برده فرموده که سری که در وجود نیست سجده نیست و کفی که در وجود نیست کفچه
مرویست از پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم که هرگاه که پسر آدم در تلاوت بآیه سجده رسد و سجده کند شیطان گریان از وی دور
گردد و گوید وا ویلا و مأمور شد این بسجود پس سجده کرد و مستوجب بهشت شد و مأمور گشتم من بسجود و بنافرمانی کردم مستحق دوزخ شدم
و دیگر نقلست از آنحضرت صلی الله علیه و آله که هر که سوره اعراف را خواند پدید کند حق سبحانه و تعالی میان او و ابلیس پوششی در قیامت
و در آنروز آدم علیه السلام شفیع او باشد

سورة الانفال مکیة وهی ماه وسبع وسبعون آیة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ
فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ می پرسند ترا ای محمد از حکم غنیمتها
کفار که برین امت حلال است باید در وسیط آورده که اهل بدر در غنایم اختلاف کردند جوانان گفتند ما آنرا حرب کرده ایم
غنیمت از آن ماست و پیران گفتند ما نیز مددکار و عون شما بوده ایم ما را نصیبی باید و برقومی از مهاجر و انصار رعیة احراز غنیمت کرده بودند
از جناب نبوت مآب استفسار نمودند جواب آمد که بگو حکم غنیمتها مر خدا راست و فرستاده او را که با مر او قسمت کنند بهر که
خواهد و در کنز العرفان آورده که ابو جعفر و ابو عبدالله عم فرموده اند که آنچه از دار الحرب مأخوذ می گردد بی قتال چنانکه موضعی که اهل
آن از آنجا رفته باشند که از آن میگویند و میراث کسی که وارثش نباشد و قطایع ملوک هرگاه که مغصوب نبود و آجام و بطون

او و بعد ازین ملوک اینها از آن خدای و رسول اوست و بعد از رسول از آن کسی که قائم مقام او باشد که یکی از ائمه معصومین اند
صلوات الله علیهم که هر جا که خواهد از مصالح خود و عیال صرف نماید و دیگر فرموده اند که غنایم در بدر خاصه حضرت رسول الله بود صلعم و آنحضرت
تفضل فرموده که میان غازیان تقسیم نمود چنانچه طریق حق تا امنه است و مؤید این آنست که انفال جمع نفل است بتحریک و آن زیاده است
بر شی آنرا باین تسمیه کردند زیرا که او زاید است بر غنیمت همچنانکه تسمیه نافله که زاید است بر فرض پس بترسید از خدای تعالی و مخالفت و منازعت
منمائید بسبب این اموال و اصلاح آرید آنچه میان شماست بمواسات با یکدیگر از الفت و مودت و موافقت عبادت ابن عباس گفته که این
آیه در باب ما اهل بدر نازل شد که در غنیمت اختلاف میکردیم و اخلاق ما از رتبه اعتدال منحرف شده بود حق سبحانه و تعالی آنرا مخصوص رسول
خود گردانید و حکم آنرا باوی تفویض فرمود و آنحضرت میان مسلمانان قسمت راست نمود و ما خلقهای خود را اصلاح آوردیم و فرمان برید خدا
و رسول او را در آنچه فرماید در باب غنایم اگر هستید شما مؤمنان چه ایمان مقتضی طاعت و تقویست إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ
الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ
بجز این نیست که مؤمنان کامل آنانند که چون یاد کرده شود خدای تعالی نزد ایشان بترسد دلهای ایشان از هیبت جلال و تصور عظمت
لایزال او و یا تقصیر اعمال خود در جنب انعام و افضال او و چون خوانده شود بر ایشان آیتهای او یعنی قرآن زیاده کرد آن آیات
ایمان ایشانرا یعنی هرگاه که آیتی نازل شود و بر ایشان بخوانند ایمان ایشان بدان آیه انضمام پذیرد و با ایمان ایشان بآیتهای منزله
تصدیق و ایمان ایشان بیفزاید آورده اند که زیادتی ایمان یکی از سه چیز میباشد اول بعوث و کثرت دلیل چه جزم او بتعدد
اگر در اول دوم باشد علم او نتیجه اکمل و اتم خواهد بود و همچنین کسی که مطلوب بر وی ظاهر شده بر دو دلیل او اتم خواهد بود از آنکه سابق گشته بر یک
دلیل و لهذا علما دلایل متعدده اجرا میکنند بر مدلول واحد و لله در قائله و فی کل شیء له آیة تدل علی انه واحد دوم تعدد التصدیق و تجدد او
چه کسی که تصدیق کرد آنرا نی را و چه تصدیق او از دیست از تصدیق آنکه تصدیق کرد او را بیک چیز پس چون آیتی از آیات متجدد میشود
ایمان باقرار جدید می نمایند سیم آنکه تفسیر از بعضی که ایمان عبارت از اعتقاد و اقرار و عمل است و اگر عمل جزو ایمان نباشد لا اقل
در کمال ایمان دخل عظیم دارد پس بسبب دخول تفاوت در عمل ظاهر میشود تفاوت در ایمان و اگر چه تفاوت در اقرار و اعتقاد متصور
نیست و در حقایق سلمی مذکورست که برکت قدوت نور یقین در باطن ایشان ظاهر گردد و زیادتی بر ظاهر ایشان هویدا شود
و در بحر الحقایق آورده که ایمان حقیقی نوریست که بقدر سعت روزنه دل در وی می تابد پس چون قرآن بر ارباب قلوب خوانند
روزنه دل ایشان ببرکت قرائت گشاده تر گردد و نور ایمان بیشتر در وی افتد پس در نور جمال مستغرق گردند و بر پروردگار
خود توکل کنند و این مفید حصر است یعنی بر غیر پروردگار خود توکل نکنند و این صفات مرتب است بر احسن جهات ترتیب که یکی
خوف از عقاب الهی و دیگر اتکال بقیا و تکالیف او و دیگر انقطاع بالکلیه از ما سوی او چه هر که در تحت سطوات غلبه نور ایمانیت
مضمحل و مقهور شده او را از روی یقین نگاه بغیر حق در دیده نشود و او در می آید الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ
يُنْفِقُونَ و این مؤمنان کامل الایمان آنانند که از روی اخلاص بپای میدارند نماز را با شرایط و آداب و از آنچه روزی دادیم ایشانرا
انفاق می کنند أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ آنگروه که اعمال
قلب را از وجل و توکل و یقین با اعمال جوارح که صلوة و زکوة است جمع کرده اند ایشانند مؤمنان بایمان درست و راست
ابن عباس گوید که هر که منافق نباشد بی او مؤمن است این مؤمنانراست مرتبها نزدیک پروردگار ایشان که کرامت و مرتبت
یا درجات بهشت و آمرزش مر تقصیرات ایشانرا و روزی بزرگ که صافی است از کدورت اکتساب و خالی از خوف حساب و بعضی از

عارفان گویند که مغفرت از آلودگی ظلمات حاصلست از اشتغال بغیر حضرت متعال و رزق کریم انوار مشاهده از استغراق در معرفت
و محبت ذی الجلال و لهذا گفته اند که رزق کریم آنست که مرزوق را از شهود رازق باز ندارد و آورده اند که کاروان قریش با بسیار
شتر پربار از متاعهای شام باز گردیده بودند و دران چهل سوار بودند از انجمله ابوسفیان و عمرو بن عاص و عمرو بن هشام که سردار
آن قافله می نمودند جبرئیل بیامد و آنحضرت را خبر داد و حضرت صلی الله علیه و آله و سلم صورت حال با مسلمانان باز گفت و ایشان از بسیاری
مال و اندکی رجال مایل شدند باآنکه سر راه بر کاروان گیرند پس بدین قصد از مدینه بیرون آمدند ابوسفیان خبر یافته ضمضم غفاری را ده دینار
مزد و علوفه داده بمکه فرستاد جهت استمداد از قریش بمکه فرستاده و عاتکه بنت عبد المطلب دران ولا در واقعه دیده بود که مردی بر بالای
کوه ابوقبیس واقع شد و از انجا سنگی بر داشت و انداخت پس هیچ خانه از خانهای قریش نماند الا که پاره از ان سنگ بدان
رسید پس ترسناک شده بیدار شد و عباس را ازین واقعه خبردار کرد و این خبر با بوجهل رسید آن لعین گفت که این پیغمبریست
که در بنی عبد المطلب پیدا شد و روز سیوم ازین واقعه که ضمضم رسید فریاد کنان آواز بر داشته می گفت که یا آل غالب اللطیمة اللطیمة
العیر العیر کاروان را دریابید که محمد با جوانان خویش از مدینه بیرون آمده بقصد کاروان ابوجهل با مردم قوی و شتران بیرون آمد بجهت حمایت
کاروان و با خود جماعتی را بیرون آورد و مرکب دف میزدند تا ازیشان دلیر شوند آمدند و در بدر نزول کردند و خبر یافتند که کاروان
گذشته اند و صاحب معبر صلعم بدیشان نرسیده اند بعضی با بوجهل گفتند که بیایید تا باز گردیم گفت باین شادی انجا نحر زنیم و عیش
میکنیم تا این خبر بهمه برسد که ایشان دستی ندارند بر کاروان ما و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در وادی زفران که جبرئیل
بیامد و از آمدن لشکر کفار خبر داد و وعده کرد که حق تعالی یکی ازین دو گروه عیر است و نفیر که کاروان قریش و طایفه قریش اند
از ان غنیمت آنحضرت صحابه را فرمود که خبر اینست آیا شما ملاقات کاروان دوستر میدارید یا مقاتله کفار را بعضی گفتند
که ما را حرب را آماده نساخته ایم اگر کاروان بدست افتد مناسب تر است آنحضرت ازین سخن متغیر شد و فرمود که کاروان
گذشت و اینک ابوجهل اینجاست گفتند البته کاروان مناسبتست که از پی رویم غضب آنحضرت زیاده شد ابوبکر و عمر برخواستند
و گفتند اینها قریش اند ایمان نخواهند آورد و از آن روز باز که کافر شده اند ذلیل نخواهند گشت از آن روز باز که عزت
یافته اند آنحضرت فرمود که بنشینید آنگاه مقداد رحمه الله برخواست و گفت بدرستی که ما شهادت می کنیم که آنچه تو میفرمایی حق است
بخدای که اگر امر کنی ما را که با آتش درروم میرویم ما از قبیل بنی اسرائیل نیستیم که گفتند بپیغمبر خود که اذهب انت و ربک فقاتلا
ما همراه پروردگار در خدمت تو مقاتله میکنیم با کفار آنحضرت خرم شد و بعد از آن فرمود که باز گردید بر من مشورت و ازین
سخن اراده انصار فرموده بود زیرا که ایشان دران وقت بیشتر بودند از دیگران و در عقبه بیعت کرده با آنحضرت و استوار عهد
و پیمان کرده اند سعد بن معاذ برخواست و گفت یا رسول الله گویا ازین گفتن مراد ما ییم فرمود که بلی سعد گفت که ما بتو ایمان
آورده ایم و تصدیق تو نموده و گواهی میدهیم که هر چه تو آورده حق است و صدق و ما بر عهد و پیمان خودیم اگر فرمایی که بدریا در
آییم با تو در می آییم که خدای تعالی ترا چیزی نماید که چشم تو بآن روشن شود فسر بنا على بركة الله آنحضرت فرخناک شد
و فرمود که سیروا و ابشروا على بركة الله که حق تعالی وعده فرموده که یکی ازین دو طایفه ما را خواهد بود و خلف در وعده الهی نیست
و گویا مشاهده میکنم و نظر میکنم بموضع که ابوجهل را در فلان موضع کشته شود و عتبة بن ابی ربیعه و امیة بن خلف را در فلان جای
و باقی صنادید همچنین و از انجا آنحضرت فرموده بود که هیچ یک تخلف نکرد پس حق سبحانه و تعالی پیغمبر خود را خبر میدهد که تراضی ازین
بموضع در کنار مصارع کفارست خواهد بود کما اخرجك ربك من بيتك بالحق وان فريقا من المؤمنين لكارهون

یجادلونك

چنانکه ترا بیرون آورد پروردگار تو از خانه تو که مدینه است براستی و صواب و بدرستی که گروهی از گروه مؤمنان هر آینه کارهند
رفتن بدر را و آن کراهت طبع بود و از زحمت سفر ولی بر کی بعضی را نه کراهت امر بطریق مخالفت یجادلونك في الحق بعد
ما تبين كانما يساقون الى الموت وهم ينظرون جدال میکنند با تو و جدال آن بود که ما برای کاروان بیرون آمده
از تهیه حرب نداشتیم و ساخته کارزار نیستیم و در اختیار حق که جهاد است بعد از آن که روشن شد بر ایشان که جهاد واجبست
یا دوانیده از با علام تو که بر دشمن ظفر خواهند یافت و با وجود آن میبرند گویا که رانده میشوند بسوی مرگ و گویا که ایشان
می نگرند باسباب و علامات مرگ و آن صورت بجهت قلت عدد و عدد و کمی زاد و استعداد ایشان بود و جهت تمام لشکریان
سیصد و سیزده نفر بودند و هفتاد شتر داشتند و دو اسب و شش زره و هشت شمشیر واذ يعدكم الله احدى
الطائفتين انها لكم وتودون ان غير ذات الشوكة تكون لكم ويريد الله ان يحق الحق بكلماته
ويقطع دابر الكافرين و یاد کنید آنرا که وعده داد شما را خدای تعالی یکی از دو گروه یا کاروان یا لشکر کافران آن شما را
است و شما دوست میدارید که غیر خداوند شوکت و سلاح یعنی کاروان باشد شما را چه شنیده اید که در کاروان چهل شتر سوار
بیش نیست و این لشکر هزار بنده و پنجاه مرد نیز شما آسانتر را میخواهید و میخواهد خدای تعالی که ثابت کند حق را بآیاتی که در باب
محاربه ذات الشوکه فرستاده و بوعده های فتح و ظفر که پیغمبر خود را اعلام داده و یا بکلمات ازلی که در قتل ایشان بر لوح محفوظ
نوشته و ببرد و برکند بنیاد کافران و استاصل سازد معاندان را ليحق الحق ويبطل الباطل ولو كره المجرمون تا ظاهر
سازد دین اسلام را بقتل ایشان یا نصرت دهد پیغمبر خود را و زایل کند امر کفر را یا ضعیف سازد امر مشرکان را و اگرچه نخواهند
و کاره باشند آنرا کافران اذ تستغيثون ربكم فاستجاب لكم اني ممدكم بالف من الملائكة مردفين
و یاد کنید آنرا که فریاد میخواستید از پروردگار خود و میگفتید اغثنا يا غياث المستغيثين رب انصرنا على عدوك
و گفته اند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله دعا کرد که خدایا اگر این گروه مؤمنان را هلاک کنی دیگر کس نباشد که ترا پرستد پس اجابت
فرمود خدای تعالی مر شما را با آنچه من مدد کننده ام شما را بهزار تن از فرشتگان از پی یکدیگر در آیندگان مراد ازین الف انها اند
که مقدمه لشکر ملائکه بودند یا وجوه و اعیان ایشان و در تفسیر ثعلبی از مجاهد نقل میکند که بجز این هزار فرشته در روز بدر مدد مؤمنان
بکفار مقاتله نمودند و آن سه هزار و پنج هزار که در سوره آل عمران مذکور شد بجهت بشری بوده وما جعله الله الا
بشرى ولتطمئن به قلوبكم وما النصر الا من عند الله ان الله عزيز حكيم و نگردانید خدای تعالی این مدد را
مگر برای مژدگانی مر شما را بنصرت و تا آرام گیرد بدان دلهای شما و ترس قلت و ذلت از شما دور شود و نیست نصرت و ظفر
یافتن مگر از نزدیک خدای تعالی بدرستی که خدای تعالی غالبست که دوستان خود را نصرت دهد درستکار است که دشمنان را مقهور
سازد اذ يغشيكم النعاس امنة منه وينزل عليكم من السماء ماء ليطهركم به ويذهب عنكم
رجز الشيطان وليربط على قلوبكم ويثبت به الاقدام اذ يوحي ربك الى الملائكة اني معكم فثبتوا الذ ین
آمنوا سالقي في قلوب الذين كفروا الرعب فاضربوا فوق الاعناق واضربوا منهم كل بنان ذلك
بانهم شاقوا الله ورسوله ومن يشاقق الله ورسوله فان الله شديد العقاب و یاد کنید آنرا
که گستردید در سر شما خواب سبک را اصحاب را در آن شب که روز کارزار خواست بود و غلغله عظیم دست داد جهت آنکه
منزل ایشان در ریگستان بود که روندگان را قدم در خاک فرو میرفت و آب نیز نداشتند حق سبحانه و تعالی خواب بر ایشان گماشت

برای ایمنی حاصل از زو یک او و در آن خواب اکثر صحابه محتلم شدند علی الصباح شیطان آغاز وسوسه کرد که شما را نماز می‌باید گذارد و بعضی
محدث شده و بعضی جنب و آب ندارید و از پای تا بزانو بخاک فرو میروید و کافران در زمین سخت اند و بر آب قادر و شما میگوئید که
ما دوستان خدائیم و پیغمبر در میان ما است و این چگونه باشد حق سبحانه و تعالی در آن محل باران فرو فرستاد چنانچه فرو دو فرستاد
بر شما از ابر بالا از طرف آسمان آبی تا پاک گرداند شما را بآن آب از حدث و جنابت و ببرد از شما وسوسه شیطان را که میگفت که کفر
و جنابت با هم جمع نشوند و تا ببندد بر دلهای شما امید وری بلطف حضرت باری و برای آنکه ثابت گرداند بآن باران قدمهای
شما را یعنی چون باران بر زمین ریگ بارید آن را استحکام داد پس قدمگاه مؤمنان مستحکم شد و در زمینی که قدمگاه کافران بود ولای
عظیم پدید آمد و گفته اند مراد ثبات قدم است در معرکه حرب یاد کن ای محمد چون وحی کرد پروردگار تو بسوی فرشتگان که اذ
مؤمنان آمده بودند و مضمون وحی آن بود که من با شمایم در امداد و اعانت یاری دهید و نگهدار شمایم از شر دشمن پس استوار سازید یعنی دل
و همه مؤمنان را ببکثیر سواد ایشان یا محاربه با کافران و اصح آنست که بر بشارت چه آورده اند که فرشتگان بر صورت آدمیان در پیش
صف لشکر مؤمنان میرفتند و میگفتند بشارت باد که شما غالب شدید و خدای تعالی یار شما است و مردانه باشید که دشمنان شما
اندک اند و نصرت مر شما راست پس معنی آیه این باشد که ای فرشتگان بشارت دهید که من زود باشد که در افکنم در دلهای آنکه حق را می
پوشیدند ترس و وهم را پس بزنید ای ملایکه کافران را بر زبر گردنهای ایشان یعنی بر مذابح یا بر سر ایشان آورده اند که ملایکه تقبال مأمور
شدند اما نمیدانستند که در ضرب قصد کدام عضو می باید کرد حق سبحانه و تعالی فرمود که بزنید بر سرهای ایشان و بزنید از ایشان یعنی بر همه
انگشتان و گفته اند مراد تمام دست و پا است این ضرب بر ایشان بسبب آنست که ایشان مخالفت کردند خدا را و فرستاده او را
و هر که خلاف کند خدا را و رسول او را پس بدرستی که خدای تعالی سخت عقوبت است بر مخالفت در دنیا بگرفتاری و در آخرت بخواری
ذٰلِكُمْ فَذُوقُوهُ وَأَنَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابَ النَّارِ این است عقوبت این کافران پس بچشید آن را در عاجل و بدرستی که مر کافران را
در آجل عذاب آتش دوزخ چه در دنیا مشرکان قریش بآن خواری کشته شدند و در عقبی به آتش دوزخ گرفتار خواهند بود و شمه
از غزای بدر مذکور میگردد و آنچه از امیر المؤمنین صلوات الله علیه بظهور رسید از نجدت و شجاعت چنانچه در کشف الغمه آورده مضمون آنکه
این غزا وقوع یافت در وقتی که هجده ماه گذشته بود از قدوم حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بطیبه مدینه و امیر المؤمنین را از عمر
بیست و هفت سال بود و آن غزوه بود که شعله از غیرت قوت اسلام بر افروخت و شوکت اهل شرک را بسوخت و نایره قهر
الهی بحرکت آمد و آن طواغیت فجار را بقعر چاه ادبار نگون سار انداخت و تباشیر ظهور غلبه اهل حق را از ضلال اهل ضلال جدا ساخت
و مردم کفر را کاس زهر هلاک چشانید و از قعر چاه ادبار بقعر سقر رسانید در روزی که دیده چرخ مثل آن ندیده و گوش دهر مانند آن
نشنیده و آن تشریفی بود که حضرت الله برسول الله کرامت کرد و جبریل امین بر حیزوم نشست و برای اظهار دین نصرت نموده و شاه
ولایت سوار با ذوالفقار کینه که از فارس صف شکن مرد افکنی این معرکه بود و دلیران و پهلوانان اهل شرک را تا پسین از پشت زین
ربوده و غلغله شجاعتش و ولوله نجدتش تا و پروین رسیده و شراره نار سطوتش تا عالم بالا علم کشیده و این اول حربی بود که
میان اهل اسلام و کفر وقوع یافت و پرتو صنو از ظفر حیدر صفدر بر هر خاص و عام تافته و مجمل این غزا آنکه چون سرکشان در بدر جمع
شدند بکثرت عدد و عدد خود مستظهر شده و مسلمانان از اندک و عدد اصرار بر قتال نمودند و از میان اهل شرک عتبة بن ربیعه
و برادرزاده او شیبه و پسرش ولید بیرون آمده و مبارز طلبیدند عتبه آواز داد که ای محمد اکفاء ما را بمبارزت ما بیرون فرست
سه جوان از انصار مبادرت نمودند و بمبارزت ایشان بیرون رفتند عتبه گفت که نسب خود را بگوئید گفتند که ما از
کردید

کرد و گفت اکفاء ما نیستید ما بنی اعمام خود را میخواهیم که بمبارزت ما بیرون آیند ایشان باز گشتند پیغمبر فرمود که ای علی و ای حمزه و ای عبیده
برخیزید و بمبارزت ایشان بیرون روید برای حقی که حق تعالی بر شما دارد و که بنی خود را بر شما مبعوث کرده بحق که اهل باطل میخواهند که
نور الهی فرو نشانند ایشان بیرون رفته صف کشیدند و بواسطه خودی که بر سر داشتند از ایشان شناخته نشدند عتبه گفت تکلم کنید تا بدانیم که چه کسانید
حمزه گفت منم حمزة بن عبد المطلب امیر المؤمنین گفت منم علی بن ابی طالب عبیده گفت منم عبیدة بن حارث بن عبد المطلب عتبه
گفت شما کفو ما اید به پسر خود ولید گفت چون تو جوانی بمبارزت علی بیرون رو که او نیز جوان است و شیبه که بزرگ سال است
در مقابل عبیده بیرون رود و من در برابر حمزه بایستم ولید بمبارزت امیر المؤمنین بیرون آمد و با یکدیگر کردند ولید ضرب حواله
کرد بر آنحضرت آن را بدست چپ از خود دور کرد و بدست راست شمشیر را حواله او کرده دست چپ او را انداخت بضربتی دیگر
دست راستش را و از مرکب افتاده سرش را از تن جدا کرد و حمزه نیز عتبه را بقتل آورد و عبیده و شیبه با یکدیگر کردند
و میان ایشان دو ضربت رد شد شیبه دست یافته ضربتی بر ساق ابو عبیده زده جدا کرد و مغز استخوانش پریشان شد امیر المؤمنین
و حمزه بر سر او تاختند و شیبه را از اسب انداختند و او را برداشته نزد آوردند و از همین زخم در وادی صفرا وفات یافت
رحمه الله علیه و امیر المؤمنین فرموده که من تعجب کردم در روز بدر از جرأت قوم که با عتبه و شیبه و ولید را بقتل آوردیم حنظلة بن
ابی سفیان بجانب ما تاخت چون نزدیک رسید چنانش شمشیر زدم که آب از چشمهایش روان شد و بر زمین افتاد و جان بداد
دیگر عاص بن سعید عاص را انداخت بعد از آن طعمة بن عدی و دیگر نوفل بن خویلد که از شیاطین قریش بود و زمعة بن اسود و عقیل بن اسود
و حارث بن زمعه و نضر بن حارث بن عبد الدار و عمیر بن عثمان و عثمان و مالک پسران عبید الله و مسعود بن امیه و قیس بن فاکه بن
مغیره و ابو قیس بن ولید بن مغیره و عمرو بن مخزوم و ابو منذر بن ابی رفاعه و حذیفة بن ابی حذیفة بن مغیره و منبه بن حجاج سهمی و عاص بن
منبه و علقمة بن کلده و ابو العاص بن قیس و معاویة بن مغیره و لوذان بن ابی ربیعه و عبد الله بن منذر و مسعود بن امیه و حاجب
بن سائب بن عویمر و اوس بن مغیره و زید بن ملیص و عاصم بن ابی عوف و سعید بن وهب و معاویة بن عامر و عبد الله بن حمید
و سائب بن مالک و ابو الحکم بن اخنس و هشام بن ابی امیة بن مغیره و این سی و شش کس اند که امیر المؤمنین بی شرکت ایشان را
آورده و آنچه با شرکت بود و بیشتر از نصف میشود و هفتاد و کسری بقتل آمد و باقی را ملائکه و مسلمانان بقتل آوردند و این فتح مبین و
امیر المؤمنین و امداد ملائکه صورت پذیر شد و الله المستعان يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا زَحْفًا فَلَا
تُوَلُّوهُمُ الْأَدْبَارَ ای آنکه گرویده اید چون ببینید آنان را که کافر شده اند در هم پیوسته برای حرب شما مگردانید بر ایشان پشتها را یعنی
هزیمت مکنید این حکم در اول اسلام بود که یک مؤمن را از ده کافر زیاده گشتن نشاید و بآیه الآن خفف الله عنکم منسوخ شد
چنانچه مذکور گردد ان شاء الله وَمَنْ يُوَلِّهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّزًا إِلَىٰ فِئَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ
مِنَ اللَّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ و هر که بگرداند از ایشان در آن روز پشت خود را مگر برگردیده باشد برای جولان
یا برای کر و فر یا جهت اصلاح خود که بر سر دارد و غیر آن بجهت تشنگی بطلب آب یا اکل بسبب گرسنگی یا بواسطه حرارت آفتاب در
مقابل متأذی می‌شد و برگردیدن او برای جنگ باشد یعنی خود را چنان نماید که میگریزد و خصم را بازی دهد پس بازگردد و یا پناه جوی
باشد بسوی گروهی از مسلمانان یعنی از میمنه بمیسره رود و بر عکس و هر که بغیر از این دو وجه پشت کند بخصم بدرستی که بازگردد بخشمی رسد
از خدای و بازگشت وی دوزخ باشد و بد جای بازگشتنیست دوزخ آورده اند که چون آتش حرب اشتعال یافت و بسیاری کشته
شدند چنانچه گذشت بقیة السیف بیکبار حمله کردند حضرت رسالت صلعم در عریش بود و آن خانه بود که از چوب و خاشاک ساخته

بود از آنکه ذکر کردیم که اللهم انجز لی ما وعدتنی خدایا وعده که در باب نصرت من فرموده بوفا رسان جبرئیل علیه السلام فرود آمد
و گفت کفی خاک بردار و بر طرف دشمن افکن آنحضرت کفی خاک و سنگ ریزه برداشت و گفت شاهت الوجوه و بر روی لشکر کفار
افکند حق تعالی آن خاک و سنگ را در چشمهای مشرکان ریخت تا بخود مشغول شدند و ملائکه آغاز حرب کردند و کفار بعضا
کشته شده بودند بعضا و دیگر اسیر گرفتند و باقی روی بهزیمت نهادند و بعد از آن بعضی از اهل بدر مفاخرت میکردند بکشتن و اسیر گرفتن
آیه آمد که فلم تقتلوهم ولكن الله قتلهم وما رميت اذ رميت ولكن الله رمى وليبلي المؤمنين
منه بلاء حسنا ان الله سميع عليم پس شما نکشتید دشمنان را بقوت خود ولیکن خدای تعالی کشت بآنکه شما را نصرت داد
و بر ایشان مسلط گردانید بآنکه ملایکه فرستاد و مدد و امیر المؤمنین را بما قدرت و قوت داد و زیاده از فوق طوق بشری کرسی و هوش
شرک را که هر یک در پهلوانی و دلیری شهره آفاق بودند بر خاک مذلت انداخت و بعد دیگران پرداخت و نیفکندی تو ای محمد آن
مشت خاک را بر روی ایشان چون بیفکندی و افکندن تو بمثابه نبود که در چشم تمام لشکر رود چشمن ولیکن خدای تعالی بیفکند
آنرا یعنی بچشم همه رسانید اثبات رمی فرمود از برای رسول زیرا که صورت آن از آنحضرت بظهور آمد و نفی کرد از وجه تأثیر
آن فوق حد تأثیر قوی بشریه است و قتل که امیر المؤمنین هم کرد نیز اینچنین بود با آنکه معنوی در تحت آن صوری نبی و ولی بوده
و این نیز وجه افضلیت ایشانست که فعل ایشان را بخود نسبت کرد و فعل دیگر بغیر از ایشان نسبت داد و مثل فعل او و نبی را که نبی
نسبت داد که وقتل داود جالوت و دیگر مانند که ایشان ید الهی است و کرد خدای تعالی آنچه کرد تا دین را ظاهر گرداند
و عطا دهد مؤمنان را از نزد خود عطای نیکو که آن نصرتست و غنیمت و در حقایق سلمی از ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام نقل میکند
که بلاء حسن آنست که ایشان را از نفوس ایشان فانی گرداند و بعد از فنا بهویت خود ایشان را باقی سازد و بدرستی که خدای تعالی شنونده است
استغاثه و دعای شما را شنود و داناست بنیات شما لاجرم دعا را باجابت نزدیک ساخت ذلكم وان الله موهن كيد الكافرين
امنیت که دیدید و آن نیز هست که خدای تعالی سست کننده و باطل سازنده مکر و حیله کافرانست آورده‌اند که کافران در وقت
خروج از مکه باستار کعبه حرم متعلق شدند و گفتند خدایا روی بقوم محمد صلعم داریم نصرت ده از این دو لشکر از آنکه راه یافته ترست
و دین او فاضلتر و بتو دوست‌تر و در روز جنگ نیز ابو جهل همین دعا کرد که اللهم انصر احب الفئتين اليك پس حق سبحانه
و تعالی خطاب میکند با اهل مکه بر سبیل تهکم و سخریه ان تستفتحوا فقد جاءكم الفتح وان تنتهوا فهو خير لكم وان
تعودوا نعد ولن تغني عنكم فئتكم شيئا ولو كثرت وان الله مع المؤمنين اگر طلب فتح و نصرت کردید
پس آمد شما را فتح یعنی فتح آن دین که بهتر و دوست‌تر است و اگر باز ایستید ای کافران از آنچه در روز جنگ بودید از کفر و معادات
رسول پس آن بهتر است مر شما را از قتل این جهان و عقوبت آن عالم و اگر باز گردید بمحاربت مسلمانان باز گردیم ما بنصرت
ایشان و دفع نکند از شما گروه شما چیزی را از بلا و اگر چه بسیار باشند بجماعت و بدرستی که خدای تعالی با مؤمنانست بنصرت
و معاونت يا ايها الذين آمنوا اطيعوا الله ورسوله ولا تولوا عنه وانتم تسمعون ای کسانی که ایمان
آورده‌اید فرمان برداری کنید خدای را و فرستاده او را که محمد است صلعم و بر مگردید و اعراض مکنید از امر بطاعت یا از جهاد یا
از فرمان خدای تعالی یا روی مگردانید از رسول چه مراد از آیه امر است بطاعت پیغمبر صلی الله علیه و آله و نهی از مخالفت او و ذکر
طاعت حق تنبیه است بر آنکه طاعت حق تعالی در طاعت رسول اوست پس از امر رسول سر متابید و حال آنست که شما می‌شنوید
سخن مرا میگویم که او پیغمبر است یا می‌شنوید لفظ قرآن را ولا تكونوا كالذين قالوا سمعنا وهم لا يسمعون و مباشید

مانند آنکه گفتند شنودیم مثل اهل کتاب یا کفره یا منافقان و حال آنکه ایشان نمی‌شنوند شنیدنی که بدان نفع گیرند چه ایشان تصدیق
نمیکنند و این شنیدن کنایه از قبول است و چون قبول نمیکنند پس گویا که نمی‌شنوند ان شر الدواب عند الله الصم
البكم الذين لا يعقلون بدرستی که بدترین جنبندگان و بهایم بر روی زمین نزدیک خدای تعالی در حکم او کرانند از شنودن
حق گنگانند در گفتن حق آنانکه در نمی‌یابند حق را و بدترین از بهایم جهت آنند که از خرد که سبب تفضیل ایشان بر سایر حیوانات است
که روی برتافته اند و بجانب متابعت نفس و طبع شتافته گویند مراد منافقانند یا اهل کتاب و در تبیان آورده که مراد از این
قوم نفری اند از بنی عبد الدار که از ایشان جز دو کس ایمان نیاوردند مصعب بن عمیر و سوید بن حرمله ولو علم الله فيهم
خيرا لاسمعهم ولو اسمعهم لتولوا وهم معرضون و اگر دانستی خدای تعالی در ایشان نیکویی که انتفاع است
بآیات قرآن هر آینه بشنوانیدی ایشان را او تصدیق کردندی بر آینه برگشتندی از ایمان و ثبوت نمی‌ورزیدندی بران و اعراض
کنندگانند از قبول حق و گویی آنست که کفار مکه گفتند ای محمد برای ما زنده گردان قصی بن کلاب را که مردی نیکو و مبارک بود تا تصدیق
تو گواهی دهد و ما بتو ایمان آوریم و حق سبحانه و تعالی میفرماید که اگر خدای تعالی بشنواند ایشان را کلام قصی را که هم ایمان نمی‌آرند گویند که
این آیت بر صورت قیاس شرطی است پس هرگاه که حذف کرده شد حد اوسط را نتیجه که آنست لو علم الله فيهم
خيرا لتولوا ولیکن کلمه لو موضوع است از برای دلالت کردن او بر انتفا شیء بجهت انتفاء غیر او پس تولی منتفی است
از جهت انتفاء علم الهی خیر را در ایشان بلکه بجهت انتفاء خیر در ایشان لیکن انتفاء تولی خیری از خیرات است پس اول کلام مقتضی
نفی خیریت از ایشان و آخر او مقتضی حصول خیر در ایشان و این تناقض است جواب گفته‌اند که حد وسط درین صورت
مکرر نیست زیرا که مراد باسماع اول تفهیم است و الزام قبول و مراد باسماع ثانی صورت اسماع است و بس و نیز کلمه لو در مقدمه
ثانیه از برای مبالغه می‌آید همچو نعم العبد صهيب لو لم يخف الله لم يعصه پس درین هنگام تعلق نیست مر احدی از حکمتین
را با آن دیگر پس اینجا قیاس نباشد يا ايها الذين آمنوا استجيبوا لله وللرسول اذا دعاكم لما
يحييكم واعلموا ان الله يحول بين المرء وقلبه وانه اليه تحشرون ای مؤمنان اجابت کنید مر خدای را
و فرستاده او را چون بخواند شما را رسول و افراد ضمیر دال است که اجابت رسول اجابت حق است چنانکه مذکور شد میفرماید
که اجابت کنید چون دعوت کند شما را بچیزی که شما را زنده گرداند یعنی علوم دینیه که حیات دل از وست یا عقاید صحیحه
و اعمال فاضله که مورث حیات ابدیه است در نعیم مقیم یا جهاد که سبب حیات و بقاء دائمی است که ثمره شهادتست
یا موجب بقای شماست که اگر ترک کنید دشمن غلبه کرده شما را هلاک کند و گویند عام است در هر حق و صواب از قرآن و
ایمان و اسلام و جهاد و کل اعمال بر و طاعت و بدانید که خدای تعالی جدا کند میان مرد و دل و بعضی گویند میان کافر و طاعت
او و بعضی طاعت او را نپذیرد و لطف از و باز گیرد و میان مطیع و معصیت او یعنی عبادت او را بپذیرد و لطف از وی باز
نگیرد و چه لطف مؤمن را بطاعت نزدیک میگرداند و از معصیت دور میسازد و نیز گویند که تمثیل است مر غایت قرب
حق را بمؤمن و تنبیه بر آنکه حق سبحانه مطلع است بر مکنونات باعث است بر مبادرت بتصفیه دل و خلوص آن پیش از آنکه
جدا کند حق تعالی میان مرد و دل او بموت و فرصت عمل فوت گردد و گفته جدایی افکند میان مؤمن و مراد او چه بعضی مراد ها
که مضرست برای مؤمن اگر چه بظاهر خوب می‌نماید در کشف الاسرار آورده که علماء دل را یابند که ولمن كان له قلب اشارت
بدانست و عرفا دل را گم کنند که يحول بين المرء وقلبه عبارت از آنست و در بدایت از دل اجابت و در نهایت

ول حجاب انوار است و آن زمان بدانید که شما بسوی او حشر کرده خواهید شد و مجازات عمل شما خواهند فرمود و اگر حیلوله میان کفر و طاعت
مقرر نیست و اگر میان طاعت و عصیان نیست ما را نعیم جاودان است وَاتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا
مِنْكُمْ خَاصَّةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ و بپرهیزید از گناهی که اگر برسد عقوبت آن نرسد تنها بآنانکه
ستم کردند از شما خاصةً یعنی مخصوص بدیشان نبود بلکه عام باشد بظالم و غیر ظالم اثر آن فتنه برسد و آن وقت اتفاق کند
وظهور بدعتها و مداهنه در امر معروف و نهی منکر و تکاسل در جهاد و منکر اعمال ظلمه و فسقه بودن و بظلم و فسق ایشان ساختن هر چند
که مرتکب ظلم و فسق نباشد این کس و بدانید که خدای تعالی چون عقوبت کند سخت عقوبت برکسی که صرف ظلم او تعدی بغیر باشد
وَاذْكُرُوا إِذْ أَنْتُمْ قَلِيلٌ مُسْتَضْعَفُونَ فِي الْأَرْضِ تَخَافُونَ أَنْ يَتَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ فَآوَاكُمْ وَأَيَّدَكُمْ
بِنَصْرِهِ وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ و یاد کنید ای مهاجران که شما اندک بودید و بیچارگان در زمین
مکه پیش از هجرت می ترسیدید از آنکه بربایند شما را کفار قریش یا یهود و ترسیدید که اگر از مکه بیرون آیید مشرکان بر شما تاختن آرند پس
جای داد شما را خدای تعالی در مدینه و تقویت کرد بیاری دادن خود با مظاهرت انصاریان یا بامداد ملائکه و امیرالمؤمنین ع در بدر
و روزی داد شما را از غنایم پاکیزه که بر امم پیش حلال نبود تا شاید که شما سپاس داری کنید بدین نعمتها نقلی آورده که بعضی از صحابه پنهان
از حضرت رسول الله صلعم می شنیدند و در افشای آن میکوشیدند و منافقان بران اطلاع یافته خبر بمشرکان میرسانیدند حق سبحانه و تعالی
آیه فرستاد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَخُونُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ وَتَخُونُوا أَمَانَاتِكُمْ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ ای کسانی
که ایمان آورده اید خیانت مکنید خدا و رسول او را در اظهار اسرار و قول آنست که چون پیغمبر صلعم ابولبابه بن مروان بن منذر را بحصار بنی قریظه
فرستاد و یهود با او در باب فرود آمدن از حصار مشاورت نمودند گفتند محمد صلعم با ما چه خواهد کرد اگر فرود آییم ابولبابه بانگشت اشارت
بحلق کرد یعنی همه شما را خواهد کشت و فی الحال دانست که خیانت کرد از حصار بمسجد حضرت رسالت صلعم آمد و خود را بر ستون مسجد بست
تا وقتی که توبه او رقم قبول یافت و این آیه نازل گشت و گفته اند خیانت مکنید با خدای تعالی در تعطیل فرایض و با رسول او در تقصیر سنت و خیانت
مکنید در امانتها که میان یکدیگر دارید و شما میدانید که وبال خیانت بسبب آنست یا میشناسید که ضبط امانت بر شما واجب است وَاعْلَمُوا
أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَأَنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ و بدانید که مالهای شما و فرزندان شما محنتی اند از خدای تعالی
که بدان شما را می آزمایند پس بدرکه دوستی مال و محبت فرزند شما در وقوع در اثم نزارد و گناه کردن حق سبحانه و تعالی مال و فرزند را از فتنه گفت
تا از فتنه بیکسو رویم و ما بجوییم آن فتنه را از یاد و بشکنیم با آنها بسبب وقوع در فتنه و آن اثم است و نزد ثواب و بدانکه خدای تعالی
نزدیک اوست مزدی بزرگ پس بطلب آن سعی نمایید و منع مال و حب ولد را بگذارید يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ
يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا وَيُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ای گروه باوردارندگان اگر بترسید
از خدای تعالی در ارتکاب کبایر و اصرار بر صغایر و تقوی را شعار خود سازید پدید میکند برای شما تفرقه که بدان جدا شوید و مبطل از محق یا بدای
در دلهای شما که فرق کنید بدان حق و باطل یا جدایی میان شما و کفار در احوال باطنه باختصاص بمعرفت و هدایت و انشراح صدر و ازاله
غل و حسد و مکر و سایر اخلاق ذمیمه و اوصاف سبعیه و بهیمیه و در احوال ظاهره باعلای کلمه طیبه و اظهار بر همه اهل ادیان و در احوال
آخرت بثواب جزیل و اجر جمیل و منافع و درجه و تعظیم و تکریم از خدای تعالی و ملائکه و در بحر الحقایق آورده که حق سبحانه و تعالی بسبب تقوی
افاضه کند بر شما باسرار جلال خود و بفیض کلی از انوار جمال خود تا فرق کنید میان حدوث و قدم و بشناسید سر وجود و عدم و بپوشاند
و درگذارد از شما بدیهای شما را و بیامرزد شما را و خدای تعالی خداوند فضل بزرگست آورده اند که چون اجازت هجرت شد صحابه بعزم مدینه
کردن

کردند و زود منتشر خبر امیرالمؤمنین صلعم و کید و دیگر نمودند قریش ازین حال بترسیدند و بدار الندوه جمع آمدند و آن بنایی بود که قصی بن
کلاب در مکه بنا کرده بود از برای اجتماع مردم در حال مشاورت و ابلیس لعین بصورت شیخ نجدی بران مجمع درآمد و در باب حضرت
پیغمبر استشاره نمودند یکی گفت که وی را ابو البختری بود از بنی عبد الدار او را در خانه محبوس باید ساخت و در خانه را مستحکم بر آورد و از
روزنه آب و نان بوی دادن تا هلاک شود ابلیس این رای را نپسندید و گفت اگر اهل مدینه بوی ایمان آورده اند و یاران وی
بیشتر آنجا رفته و بنی هاشم نیز درین شهر بسیارند همه اتفاق نموده با شما جنگ کنند و او را خلاص دهند و هشام بن عمرو گفت او را
ازین ولایت بیرون باید کرد تا هر جا خواهد برود ابلیس گفت هر جا که برود مردم فریفته وی میشوند و جمعی را فریب دهد و بیاید و با شما
مقاتله کنند ابوجهل لعین گفت رای من آنست که از هر قبیله از قریش و حلفای ایشان یک کس را طلبیم تا باتفاق او را بکشند و خون در قبایل
منتشر گردد و بنو هاشم با تمام قبایل مجادله نتوانند نمود بالضرورت بدیت راضی شوند ابلیس پر تلبیس گفت رای اینست ابوجهل لعین از هر قبیله
کسی را طلبید و مقرر شد که در آن شب حضرت را العیاذ بالله بقتل رسانند جبرئیل خبر آورد و آنحضرت امیرالمؤمنین را صلوات الله
علیهما بر فراش خود بخوابانید و خود بغار رفت و حق سبحانه و تعالی پیغمبر خود را از آن نعمت یاد میدهد و میفرماید وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ
كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ و یاد
کن آنرا که مکر کردند بتو اهل مکه تا حبس کنند ترا یا بکشند ترا بشمشیرهای مختلف یا بیرون کنند ترا از مکه و ایشان مکر میکنند و بدی می
سگالند و جزا میدهد خدای تعالی ایشان را بر مکر ایشان و خدای تعالی بهترین جزا دهندگانست مر مکاران را و جزا آنست که مکر ایشان را
بدیشان رد میکند و ایشان را در چاهی که برای دیگران کنده اند می افکند آورده اند که نضر بن حارث لعین بتجارت ببلاد فارس رفته
بود کلیله و دمنه و قصه رستم و اسفندیار بخرید و معرب ساخته بمکه برد و گفت اینک افسانه آورده ام شیرین تر از افسانهای که محمد
بر میخواند حق سبحانه و تعالی از عناد و نضر خبر میدهد وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا قَالُوا قَدْ سَمِعْنَا لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ
هَٰذَا إِنْ هَٰذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ و چون خوانده شود بر نضر و متابعان او و دیگران از قریش آیتهای کتاب گویند
بدرستی که شنیدیم این کلام را اگر خواهیم هر آینه گوییم مانند این و این لاف و گزاف بود زیرا که حق سبحانه و تعالی فرمود عرب را که
فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِنْ مِثْلِهِ و ایشان عاجز شدند پس غرض ازین اظهار مکابره و عناد بود که میگفت مثل این گوییم و دیگر گفت نیست
این مگر افسانهای پیشینیان نوشته از من نیز ازین قصص دارم بعد از استماع این آیه حضرت رسالت صلعم فرمود که وای بر تو این کلام الله
و منزل من عند الله نضر در مقابله این سخن دعایی کرد چنانکه حق سبحانه و تعالی میفرماید وَإِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَٰذَا هُوَ
الْحَقَّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ أَوِ ائْتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ و یاد کن آنرا که نضر و اتباع او گفتند ای
بار خدایا اگر هست این قرآن راست و درست و منزل از نزدیک تو پس بباران بر ما سنگی از آسمان چنانکه بر اصحاب فیل باریدی
یا بیار بر ما عذابی مولم و مهلک غرض از دعا اظهار یقین است از ایشان ببطلان قرآن وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ
فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ و نیست خدای که عذاب کند ایشان را و اگر چه بدعا مسئلت عذاب میکنند
و استعجال میکنند و حال آنکه تو در میان ایشانی و سنت الهی بران جاری شده که مستاصل نگرداند قومی را و پیغمبر ایشان در میان باشد
سیما تو که رحمت عالمیانی و نیست خدای تعالی عذاب کننده ایشان و حال آنکه ایشان استغفار میکنند و در نهج البدیعه آورده که امام
محمد باقر نقل فرموده از امیرالمؤمنین ع که در زمین دو امانت از عذاب الهی یکی را برداشتند و دیگری باقیست پس چنگ در زنید
آنرا که برداشتند رسول الله صلی الله علیه و آله و آنچه باقی مانده استغفار است و این آیه را خواند و دیگر در اینجا آورده که یکی در حضور آنحضرت

گفت که استغفر الله فرموده که ما در برکت تو نشنیدیم آیا میدانی که استغفار چه چیز است بدرستی که استغفار درجه بلند است و آن را چند
و آن اسمی است که واقع میشود بر شش معنی اول آن پشیمانی است از گناهان گذشته دوم عزم جزم کنی که دیگر آن گناهان باز نگردی
سیم ادا کنی بصاحبان حق حقوق ایشان را تا چون ملاقات کنی با خدای آلهی پاک و صاف باشی و بر تو تبعات نباشد و وزر و وبالی
چهارم هر فریضه که فوت کرده قضای آن نمایی بقضا و حق از جای آری پنجم قصد کنی بآن گوشتی که در بدن تو رویده بحرام گدازی آن را
بحزن و اندوه تا پوست بدن تو باستخوانت بچسبد و در وید در خلال آن گوشت تازه از حلال ششم بچشانی جسم را مشقت
و مرارت طاعت چنانکه چشانیده بودی راحت و حلاوت معصیت پس نزدیک جمع این معانی بود استغفر الله چه وجه لفظی را هیچ
فایده نمی باشد پس همچنین استغفار وسیله عفو و مغفرت است و سبب خشنودی حضرت رحمن وما لهم الا یعذبهم الله
وهم یصدون عن المسجد الحرام وما کانوا اولیاءه ان اولیاؤه الا المتقون ولکن ۞
اکثرهم لا یعلمون و چیست ایشان را و چه جای است اگر خدای تعالی عذاب نکند ایشان را و حال آنکه ایشان باز میدارند
رسول و مومنان را از طواف مسجد حرام و از مکه برون می کنند و نیستند ایشان متولیان امر مسجد و قبول کعایت که میگفتند ما پیشکاران
صاحب اختیار حریم حق تعالی فرموده که ایشان با وجود شرک و لایق حرم اند بلکه نیستند سزاوار تولیت مسجد حرام مگر پرهیزگاران
از شرک و لیکن بیشتر ایشان نمیدانند که ولایت حق ایشان نیست و برخی میدانند و عناد میکنند وما کان صلاتهم عند البیت
الا مکاء وتصدیة فذوقوا العذاب بما کنتم تکفرون و نیست دعای مشرکان نزدیک خانه خدای تعالی مگر صفیر زدن
و دست بر دست کوفتن که عادت بعضی کافران بود و زنان برهنه طواف میکردند و صفیر میزدند و دست بر هم میکوفتند و قولی است
که وقتی که حضرت رسول صلعم نماز میگذارد ایشان برای تغلیط آن حضرت این عمل میکردند و برین تقدیر مراد از صلوة نماز مومن
باشد پس بچشید ای کافران عذاب را که قتل و اسر است در روز بدر و حرق و زجر است در روز حشر بآنچه شما هستید که کفر میورزید
هم باعتقاد و هم عمل آورده اند که بعد از خروج مکه و غزوت بدر دوازده کس از اشراف عرب متوکل شدند که هر یکی ایشان
در روزی لشکری را طعام دهد و ایشان آنها اند که مذکور میگردد ابوجهل بن هشام و عتبه و شیبه پسران ربیعه و نبیه و منبه پسران
حجاج و ابوالبختری بن هشام و نضر بن حارث و حکم بن حزام و ابی بن خلف و زمعه بن اسود و حارث بن عامر بن نوفل و عباس
بن عبدالمطلب پس هر یکی از ایشان ده شتر یا نه شتر در روزی میکشتند حق سبحانه و تعالی میفرماید ان الذین کفروا ینفقون
اموالهم لیصدوا عن سبیل الله فسینفقونها ثم تکون علیهم حسرة ثم یغلبون بدرستی که کافران
یعنی مطعمان بدر نفقه می کنند اموال خود را و شتر میخرند و میکشند و بفقرا میدهند تا باز دارند مومنان را از راه خدای تعالی
که متابعت رسولست و گفته اند ابوسفیان بعد از حرب بدر دو هزار عرب مزد گرفت برای جنگ احد سوای لشکری که بجوق آمده
با اصحاب آن کاروان که ابوسفیان گریزانید سود بضاعات خود را که پنجاه هزار از جنس مثقال طلا بود و در لشکر آورده که
چهل اوقیه طلا بود که هر اوقیه چهل و دو مثقال است خرج لشکر کرد و بحرب احد رفتند و این آیه نازل شد که اموال خود را
خرج میکنند پس زود باشد که تمام نفقه کنند مال خود را پس باشد آن نفقه بر ایشان پشیمانی و غم چه مال رفته باشد و مقصود حاصل نشده
پس مغلوب گردند در آخر کار یعنی در روز فتح مکه و این از دلایل اعجاز قرآنست که خبر داد از چیزی قبل از وقوع آن والذین
کفروا الی جهنم یحشرون و آنکه ثابت باشند بر کفر بسوی دوزخ رانده شوند لیمیز الله الخبیث من الطیب
ویجعل الخبیث بعضه علی بعض فیرکمه جمیعا فیجعله فی جهنم اولئک هم الخاسرون و این تمیز

شدن

شدن کافران برای آنست تا جدا گرداند خدای تعالی ناپاک را که کافرست از پاک که مومن است و جمع کند و با هم افکند کافر را
یعنی بر هم چنانکه همه را پس در آورد همه را در دوزخ آن گروه خبیث یا منافقان مر ایشان اند زیان کاران در اموال و احوال
خود قل للذین کفروا ان ینتهوا یغفر لهم ما قد سلف وان یعودوا فقد مضت سنت الاولین بگو
برای آنها که کافرانند چون ابوسفیان و اصحاب او اگر باز ایستند از کفر و عداوت رسول بیامرزیده شود ایشان را آنچه گذشته است
از گناهان ایشان و اگر باز گردند از معاودت و مقاتله پیغمبر صلعم پس بدرستی که گذشته است سنت الهی در پیشینیان که رنج
کشیدند و بآخر مستاصل شدند که ایشان نیز همین چشم دارند وقاتلوهم حتی لا تکون فتنة ویکون الدین
کله لله فان انتهوا فان الله بما یعملون بصیر و کارزار کنید ای مومنان با اهل کفر تا وقتی که نباشد شرک
یعنی شرک نماند از وثنی و اهل کتاب و باشد همه دین خالص که توحید است یا پرستش مر خدای را و پس اگر باز ایستند از کفر یا از جنگ
بایمان یا قبول جزیه پس تحقیق که خدای تعالی بآنچه ایشان میکنند بیناست و مناسب آن عمل اجر ثواب خواهد فرمود وان
تولوا فاعلموا ان الله مولیکم نعم المولی ونعم النصیر و اگر اعراض کنند از قبول حق و از حرب باز نه
ایستند باکی مدارید و وعده غم مکنید پس بدانید که خدای تعالی ناصر و مددکار شماست نیکو یاریست خدای تعالی که دوستان
خود را ضایع نگرداند و نیکو یاری دهنده است که مومنان را بر مشرکان غالب سازد و کافر را نگون گرداند واعلموا
انما غنمتم من شیء فان لله خمسه وللرسول ولذی القربی والیتامی والمساکین
وابن السبیل ان کنتم آمنتم بالله وما انزلنا علی عبدنا یوم الفرقان یوم التقی الجمعان والله
علی کل شیء قدیر و بدانید ای مومنان که آنچه غنیمت گرفتید از کافران بقهر از هر چه اسم شیء بر آن اطلاق توان کرد
پس بدرستی که مر خدایراست پنج یک آن و مر رسول را که امام است و خویشان و درویشان محتاج و راه گذریان که از بنی هاشم
باشند با آنکه خمس اسم حق است که واجب گردد در مال که مستحق آن بنو هاشم بوده و آن واجب میگردد در غنایم دار الحرب
و معادن و غوص و ارباح تجارات و صناعات و زراعات و کنوز و ارض ذمی هرگاه که خریده باشند آن را از مسلم و حرام
که ممزوج بحلال شود و تمیز نباشد و قدر و صاحبش معلوم نبود و معتبر است در معادن و کنوز بیست دینار و در غوص یک دینار
و در ارباح تجارات و صناعات و زراعات زیاده از قوت سالیانه او و عیال او نقد رسیانه پس واجب میگردد
در زاید خمس و وقت وجوب وقت حصول این اشیاست و خمس منقسم بشش قسم می شود سهمی مر خدایراست و سهمی مر رسول
او را و سهمی ذی القربی را این سه سهم در حال حیات حضرت رسول صلعم از وی بود و بعد از آنحضرت از آن امام است که قائم
مقام آنحضرتست و سهمی دیگر از برای فقرا و سهمی دیگر از برای ایتام و سهمی دیگر مر ابنای سبیل بنی هاشم است چنانچه مذکور شد و معتبر
در ایشان ایمان و در یتیم فقر و درین آیه از تواکید است که در قرآن نیست چه صدر آیه را با مر یعلم فرمود که اشارتست باکه رقم
نسخ بر آن کشیده نخواهد شد بار دیگر و موضع موکد بآنکه گردانید باز ان کنتم آمنتم فرمود و آن متعلق بمحذوف است یعنی بودن
خمس از برای این جماعت است پس ادا کنید اگر هستید شما که از روی تحقیق ایمان آورده اید بخدای تعالی و بآنچه فرو فرستادیم
ما از آیات یا از ملائکه یا مدد فتح و نصرت بر بنده ما که محمد است صلی الله علیه و آله روز بدر که جدا شدن حق از باطل در روز بود
روزی که روی بروی آوردند دو گروه مسلمانان و کافران و مرویست از ابی عبدالله ع که آن روز نوزدهم رمضان بوده و بعضی
گویند که مشهور آنست که روز جمعه بوده هفدهم ماه رمضان در سال دوم از هجرت و خدای تعالی بر همه چیز تواناست لاجرم مردم

اندک را لشکر بسیار غالب سازد اذ انتم بالعدوة الدنیا وهم بالعدوة القصوی والرکب
اسفل منکم ولو تواعدتم لاختلفتم ولو تواعدتم لاختلفتم فی المیعاد ولکن لیقضی الله امرا کان
مفعولا یاد کنید آن را که بودید شما بکناره وادی نزدیکتر بمدینه و آن کرانه‌ای بود که پای بزمین فرو میرفت و آب دور تشنه (?)
و ایشان یعنی دشمنان شما بودند بکناره وادی دورتر از مدینه و زمین ایشان محکم بود و بر آب قادر بودند و سواران کاروان
یعنی ابوسفیان و اصحاب او بودند زیرتر از مکان شما سه فرسخ چه ایشان در دریا از راه منحرف شده و بطریق بحر بغربت ساحل
نموده و اگر وعده قتال بودی میان شما و قریش که در عدد و قوت برتر بودند شما از بسیاری مردم و کثرت اسلحه ایشان خبر می‌یافتید
هر آینه که خلاف میکردید در وعده و از خوف ایشان چه شما اندک بودید و بی سلاح و ایشان بسیار و متسلح ولیکن خدای تعالی
جمع کرد میان شما و ایشان بی میعادی تا حکم کند خدای تعالی تمام سازد کاری که آن بودنی و ثابت در علم او و سزاوار بود یا کرده
شود و آن نصرت اولیاست و قهر اعدا لیهلک من هلک عن بینة ویحیی من حی عن بینة وان الله لسمیع
علیم و برای آنکه تا هلاک میشود از حجت روشن قایم و بزید هر که میزید از حجت هویدا مشهور یعنی واقعه بدر از آیات عظیمه است هر که
شاهد بود اگر میمیرد و اگر میزید او را حجتی و عذری نیست یا مراد از من هلک و من حی کفر و اسلام است یعنی بعد از کفر و اسلام او را بنا
بر حجت واضحه است هر که کافر گردد ببطلان او روشن است و هر که باسلام ثابت ماند حقیت و مقرر و معین و بدرستی که خدای تعالی
شنواست مر اقوال مومن و کافر را و داناست باحوال ایشان از هلاک و حیات که درین آیه وقوع یافته مشعر است برآنکه اگر نور
عقل اگر از جانب عنایت و توفیق لامع شود دوستان بدان مهتدی گردند و اگر از طرف قهر و خذلان استضعاف پذیرد بسبب
اختلاف ابصار و بصایر دشمنان آورده اند که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در آن شب که روز آن جنگ بدر واقع بود در
واقعه دید لشکر قریش را در غایت قلت و ذلت و تاویل فرموده که دوستان غالب و دشمنان مغلوب خواهند شد مومنان
بعد از استماع این رویا و تعبیر آن بغایت مسرور و شادمان شدند و حق سبحانه و تعالی تنبیه کرد آن نعمت میفرماید و میگوید اذ یریکهم الله
فی منامک قلیلا ولو اراکهم کثیرا لفشلتم ولتنازعتم فی الامر ولکن الله سلم انه علیم بذات
الصدور یاد کن ای محمد آن را که چون نمود خدای تعالی ایشان را در خواب تو اندک تا اصحاب را خبر دادی و دلیر شدند و بوعده ظفر و
نصرت مستظهر گشتند و اگر خدای تعالی بنمودی ایشان را بسیار هر آینه بد دل میشدید ای اصحاب و هر آینه نزاع میکردید در کار قتال
که آیا حرب کنیم یا فرار نماییم ولیکن خدای تعالی سلامت داشت شما را از بد دلی و تنازع یا از نفرت اعادی بدرستی که او داناست
بآنچه در سینهاست از جرات و بیم و جزع و تسلیم واذ یریکموهم اذ التقیتم فی اعینکم قلیلا ویقللکم فی اعینهم
لیقضی الله امرا کان مفعولا والی الله ترجع الامور و یاد کنید ای اصحاب که نمود خدای تعالی دشمنان را بشما
چون ملاقات کردید در چشمهای شما اندک تا دل شما قوی شد بر حرب ایشان حق سبحانه و تعالی لشکر قریش را در دیدهای مسلمانان اندک گردانید
برای تثبیت ایشان و در تصدیق رویای پیغمبر صلعم آورده اند که ابن مسعود در وقت التقاء صفین با کسی که در پهلوی او بود فرمود که آیا
هفتاد تن باشند او گفت که نزدیک بصد باشند و حال آنکه ایشان هفتصد و پنجاه نفر بودند و اندکی گردانید شما را نیز در چشمهای دشمنان
تا دلیر شدند در کارزار شما و از آن حسابی برنداشتند و تهیه اسباب جنگ کاهی کردند نقل است که ابوجهل گفت بسلاح با ایشان
جنگ مکنید بلکه بگیرید و بر رسنها ببندید و چون بحرب مشغول شدند حق سبحانه و تعالی مومنان را در نظر مشرکان دو برابر ایشان نمود
یرونهم مثلیهم رای العین بدین سبب دل شکسته و مبهوت شدند و شکست ایشان اتفاق و این صورت از

غرایم

غرایم آیات است چه بصر اگر نسبتی قلیل را کثیر میدید و کثیر را قلیل تا این حد تواند بود که قریب هزار تن را صد تن پندارد و یک صد نفر را
هزار و هفتصد عدد و هر آینه قدرت کامله ربانی از بهشت ابصار بعضی را از ابصار بعضی علی ما هو علیه با وجود تساوی در شروط رویت
تواند خدای تعالی حملی را که آن هست بودنی در علم او و بسوی خدای بازگردانیده شود کارها و درین دلیل است برآنکه احوال دنیا بذوات
مقصود نیست بلکه مراد از آن است که آنچه صلاحیت آن دارد که زاد و ذخیره باشد از برای آخرت اهتمام باید نمود یا ایها
الذین آمنوا اذا لقیتم فئة فاثبتوا واذکروا الله کثیرا لعلکم تفلحون ای گروه مومنان چون ببینید گروهی را از
کفار که قصد حرب کنند با شما پس بایستید و از مقاتله ایشان روی مگردانید و یاد کنید خدای را یاد کردنی بسیار بدل و زبان مگر با
شما که ظفر یابید بر اعدا القیه مراد از ذکر تکبیر است در وقت شمشیر زدن یا دعای بر کفار بدین وجه که اللهم اخذلهم
اللهم اقطع دابرهم لیکن عموم اولی است و درین آیه تنبیه باشد برآنکه باید که بنده را هیچ شغلی از ذکر خدا باز ندارد و اهدا
بر طاعتی که نیست حدی جهت و تعیین یافته بخلاف ذکر که حدی معین ندارد تا در هیچ حال غافل نباشند واطیعوا الله ورسوله
ولا تنازعوا فتفشلوا وتذهب ریحکم واصبروا ان الله مع الصابرین و فرمان برید خدای را و فرستاده
او را در امر جهاد و ثبات قدم در معرکه قتال و خلاف مکنید که از مخالفت بد دل شوید و برود دولت و قوت شما ریح استعار
از دولت است چه دولت و خلاف در مسیر امور و نفاذ آن مشابه بادست در هبوب و نفوذ او و گفته اند اذا هبت
ریاحک فاغتنمها بعضی بر آنند که مراد باد حقیقی است چه نصرت نمی‌باشد الا بادی که حق سبحانه از مهب فتح فرستد و آن را
ریح النصره میگویند و در حدیث آمده که نصرت بالصبا و شکیبایی کنید در مقاتله بدرستی که خدای تعالی با صابران است بحفظ و نصرت
ولا تکونوا کالذین خرجوا من دیارهم بطرا ورئاء الناس ویصدون عن سبیل الله والله
بما یعملون محیط و مباشید مانند آنانکه بیرون آمدند از سراها و منزلهای خویش از روی سرکشی و فخر و برای نمایش خلق و باز
میدارند مردمان را از دین خدای حق سبحانه و تعالی وصف فرموده ایشان را بسه وصف یکی بطر است که مفاخرت و خودنمایی
چه هر کاو که حق تعالی نعمت ارزانی فرموده بر عبد پس اگر حق آن شناخت و صرف کرد بمصرفی که مرضی حق است پس آن شکرست
و اگر متوسل شد بآن بمفاخرت بر اقران و مکاثرت بر ابنای زمان پس آن بطرست و دیگر ریای دیدن مردمان که آن قصد
باظهار جمیل با قبح نیت و فساد طویت یا اظهار طاعت و ابطان معصیت و دیگر منع قبول از دین محمد صلعم و این هر سه امور قبیحه
نموده اند در غایت آن و انجام مر اهل مکه از حکایت کاروان بیرون آمدند و در راه خبر بایشان رسید که کاروان بسلامت
از بدر گذشت و مردم عزم رجوع کردند ابوجهل گفت لابدست که ببدر رویم و شرب خمر و اشتغال نماییم تا آوازه و هیبت
ما در احیاء عرب منتشر گردد و مردم از شجاعت و شوکت ما حسابی برگیرند آنست که خدای تعالی مومنان را میفرماید که شما از دیار خود
چون کفار بیرون میایید که آن خصلتهای بدست و خدای تعالی بآنچه ایشان میکنند عالمست و بران جزا خواهد داد آورده اند که چون
قریش از مکه بیرون آمدند و بحوالی منزل بنی کنانه رسیدند بجهت کینه قدیمی که میان ایشان بود و از شیه آن تک (?) شده خواستند
که بازگردند ابلیس لعین بصورت سراقة بن مالک بن جعشم الکنانی که مهتر کنانه بود در آمد و با ایشان ملاقات نمود و گفت
شما بکوچ حاجتی میکنید بروید و من ضامنم که از بنی کنانه ضرری بشما نرسد و من نیز طریق رفاقت مرعی میدارم پس ابلیس با جمعی از شیاطین
روی ببدر آوردند حق سبحانه و تعالی ازین قصه خبر میدهد واذ زین لهم الشیطان اعمالهم وقال لا غالب
لکم الیوم من الناس وانی جار لکم فلما تراءت الفئتان نکص علی عقبیه وقال انی بریء

منكم إني أرى ما لا ترون إني أخاف الله والله شديد العقاب و می دید آنکه بیاراست برای کافران
دیو سرکش که ابلیس است عملهای ایشان را در دشمنی حضرت پیغمبر صلعم در حقانیت علی آورده که قوت ایشان را بر ایشان در آورد تا حجتها
بر آن کردند و گفت ابلیس هیچ غلبه کننده نیست بر شما امروز از مردمان بجهت کثرت لشکر شما و آراستگی ایشان و من فریادرس
و زینهار ده و امام شما را از قوم کنانه پس آن هنگام که بدیدند هر دو گروه و لشکر یکدیگر را بازگشت شیطان بر دو پاشنهٔ خود و این عبارت
از هزیمت کردن بمکر و حیله آورده اند که چون روز بدر ملائکه فرود آمدند ابلیس ایشانرا دیده روی بفرار نهاد و در آن محل دست او در دست
حارث بن هشام بود حارث گفت ای سراقه در چنین حال ما را فرو میگذاری ابلیس دست بر سینهٔ او زد و گفت من بیزارم از شما
شما بدرستی که من می بینم آنچه شما نمی بینید یعنی فرشتگان را که بمدد و کاری مومنان می آیند بدرستی که من می ترسم از خدای تعالی قتاده گفته
که آن لعین راست گفت در إني أرى ما لا ترون و دروغ گفت آن دشمن خدای تعالی که گفت إني أخاف الله
که اگر از خدای تعالی ترسیدی کار او بدینجا نرسیدی و خدای تعالی سخت عقوبتست بر کسی که از و نترسد نقلست که منهزمان مکه بعد از
رجوع بمکه سراقه را پیغام فرستادند که لشکر ما را تو منهزم ساختی سراقه سوگند یاد کرد که تا خبر هزیمت شما شنیدم از عزیمت شما وقوف
نیافتم پس همه را معلوم شد که آن شیطان بوده که خود را بر صورت سراقه نموده و غرض آن لعین آن بود که چون قریش
کثرتی بیند و مومنان قلت مشاهده کنند ایشانرا رعب گیرد تا شاید کفار غالب آیند و چون خود دید انبوه لشکر اسلام
و حزب الله غالب اند إذ يقول المنافقون والذين في قلوبهم مرض غر هؤلاء دينهم ومن يتوكل
على الله فإن الله عزيز حكيم یاد کن آنرا که گفتند منافقان مدینه و آنانکه در دلهای ایشانست شکی و نفاقی یعنی
منافقان مکه با مشرکان و اصح آنست که قومی از قریش اظهار اسلام کرده و با وجود قدرت بدولت اسلام برقرار شده در وقت
خروج قریش با ایشان بیرون آمدند و چون ایشان آنکه لشکر را اگر بیشتر باشند ایشان میل بدان نمایند چنین ترک هجرت فرمانی
کرده بودند در روز بدر شامت آن بدیشان رسید و قلت مومنان مشاهده کرده و همه گفتند فریفته است این گروه مومنان را دین
ایشان که با وجود قلت و عدم عدت در برابر چنین لشکری آراسته آمده اند حق تعالی در جواب ایشان فرمود و هر که توکل کند بر خدای
تعالی و کار خود با او گذارد پس بتحقیق که خدای تعالی غالبست متوکل را فرو نگذارد و حکیم کرده است که اهل توکل را یاری کند ولو ترى إذ
يتوفى الذين كفروا الملائكة يضربون وجوههم وأدبارهم وذوقوا عذاب الحريق و اگر
ببینی ای محمد چون قبض میکردند ارواح آنانرا که کافر شدند فرشتگان که اعوان ملک الموت بودند در حرب بدر جمعی از منافقان
مکه چون علی بن امیه و منبه بن الحجاج السهمی کشته شدند حق سبحانه و تعالی فرمود که ای حبیب من اگر مشاهده کنی که ملائکه در قبض ارواح
ایشان میزدند بعمود آتشین بر رویهای ایشان و بر پشتهای ایشان و میگفتند بچشید عذاب سوزان را که مقدمهٔ عذاب دوزخ است
هر آینه میدیدی امر منکر و کاری بس هول و دیگر ملائکه میگفتند ذلك بما قدمت أيديكم وأن الله ليس بظلام للعبيد
این ضرب یا عذاب بسبب آن عملهاست که از پیش فرستاده دستهای شما از معاصی و ترک هجرت و دیگر بسبب آنست
که خدای تعالی نیست ستم کننده مر بندگان را که ایشانرا بی جرم بگیرد و تعذیب کفار عین عدلست پس برای تسلیهٔ حضرت رسالت
صلعم میگوید عادت مشرکان قریش در تکذیب كدأب آل فرعون والذين من قبلهم كفروا بآيات الله
فأخذهم الله بذنوبهم إن الله قوي شديد العقاب چون عادت متابعان فرعونست با حضرت
موسی و چون عادت آنها که پیش از فرعونیان بودند یعنی عاد و ثمود با پیغمبران ایشان و آن عادت چه بود کافر شدند

بنشانها

بنشانهای خدای یعنی بدلایلی که بر توحید خود نصب کرده بود و بمعجزات انبیا پس گرفت ایشانرا خدای تعالی بعقوبت گناهان ایشان که کفر و
تکذیب بود بدرستی که خدای با قوت و قدرتست سخت عقوبت بر منکران و مکذبان ذلك بأن الله لم يك مغيرا
نعمة أنعمها على قوم حتى يغيروا ما بأنفسهم وأن الله سميع عليم این عقوبت و گرفتن بسبب آن
است که خدای تعالی نبوده تغییر دهنده نعمتی را که انعام کرده است بر گروهی تا وقتی که آن گروه تغییر و تبدیل دهند آن حالی را که در نفسهای ایشان
است بحالی بدتر مراد از آن تهدید قریش است که ایشان حال خود را که بت پرستی و مرادخواری بود بمعادات حضرت پیغمبر صلعم و تکذیب
قرآن و استهزا بدان و آزار مومنان بدتر ساختند پس لاجرم مستحق شدند بتبدیل نعم و تغییر نعم و تغییر منح را بمحن و بدرستی که خدای تعالی
شنواست سخنان ناهنجار مشرکان را و دانا بعقاید باطلهٔ ایشان كدأب آل فرعون والذين من قبلهم كذبوا
بآيات ربهم فأهلكناهم بذنوبهم وأغرقنا آل فرعون وكل كانوا ظالمين دیگر بار تاکید میفرماید که کار
قریش در تکذیب تو همچو کار آل فرعون است و آنانکه قبل از ایشان بودند تکذیب کردند مر آیات پروردگار خود را یا اول
اشارت باشد بآنکه ایشان منکر بودند دلایل الهیت را که لازم او اخذ است و دوم اشارت بود بآنکه ایشان منکر بودند دلایل نبوت
و حجت را که لازم آن اهلاک و اغراق است پس بآنها مواخذ شدند چنانچه میفرماید پس هلاک کردیم ایشانرا بگناهان ایشان
تا قریش تکذیب قرآن نمودند و ایشانرا در بدر بقتل مبتلا ساختیم و غرق گردانیدیم در دریای قلزم اتباع فرعونرا با فرعون و هر گروهی
از غرقان قبط و قتیلان قریش بودند ستمکاران بر نفسهای خود و بکفر و عصیان و عناد و طغیان إن شر الدواب عند الله
الذين كفروا فهم لا يؤمنون بدرستی که بدترین جنبندگان بر روی زمین نزدیک خدای تعالی آنانند که راسخ شدند در
کفر مراد معاندان قریش اند چون ابوجهل و عتبه و نضر و امثال ایشان یا مکاران یهود چون کعب بن اشرف و حی بن اخطب و عبدی
و احزاب ایشان ایمان نمی آرند بسبب اصرار بر کفر چه بدترین دواب کفارند و بدترین ایشان آنانی که اصرار دارند بر کفر و دیگر بدتر
از ایشان الذين عاهدت منهم ثم ينقضون عهدهم في كل مرة وهم لا يتقون آنانکه عهد بستی با ایشان
از کفار و ایشان بنو قریظه بودند که پیغمبر صلعم با ایشان معاهده فرموده بود پس بشکستند عهد خود را در هر باری که عهد میکنند در
تبیان آورده که بنو قریظه عهد کرده بودند که دشمنان آنحضرت را یاری ننمایند و در بدر مشرکانرا بسلاح مددکاری نمودند و بعد از آن
گفتند که فراموش کردیم دیگر باره عهد بستند و در روز حرب خندق با ابوسفیان اتفاق نموده عهد بشکستند و ایشان پرهیز نمیکنند
از نقض عهد یا نمی ترسند از عقوبت غدر فإما تثقفنهم في الحرب فشرد بهم من خلفهم لعلهم يذكرون
پس اگر دریابی ایشانرا در جنگ پس پراکنده گردان و متفرق ساز بسبب قتل ایشان آنانرا که از پس ایشان قرار بستند از اهل ادیان
شما یعنی چنین بر ایشان بی اندازه چنان از ایشان بکش که هیبت تو آن کافران دیگر را از مقاتله بر ماند باشد که آن رمندگان پند گیرند
و عبرت پذیرند وإما تخافن من قوم خيانة فانبذ إليهم على سواء إن الله لا يحب الخائنين و اگر بترسی
و دریابی از گروهی که با تو عهد دارند نقض آن عهد بعلامتها که بر تو روشن شود پس بینداز بسوی ایشان عهد ایشانرا یعنی اعلام کن پیش
از قتال ایشان که عهد شما را انداختیم تا تو و ایشان باشید برابر در علم بنقض عهد بدرستی که خدای تعالی دوست نمیدارد خیانت کنندگا
نرا و نمی پسندد عمل ایشانرا ولا يحسبن الذين كفروا سبقوا إنهم لا يعجزون و باید که کافران نپندارند آنانرا
که کافر شدند که ایشان در رفتند بر عذاب مراد گریختگان بدر یا شکنندگان عهد میفرماید که نپندارند که ما عاجز گشتیم از عقوبت
ایشان بدرستی که ایشان عاجز نمی کنند ما را از عذاب خود وأعدوا لهم ما استطعتم من قوة ومن رباط الخيل

تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ وَآخَرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ وَمَا
تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ و آماده سازید ای مؤمنان برای قتال عهد شکنان
هر آنچه توانید از ساز و برگ حرب که لشکر بدان قوت می یابند و عقبة بن عامر می فرماید که شنیدم از حضرت پیغمبر صلعم بر منبر که
أَلَا إِنَّ الْقُوَّةَ الرَّمْيُ بعضی علما گفته اند تخصیص رمی بذکر دلیل است بر آنکه تیر و کمان قوی ترین سلاح است بعضی از عرفا گفته اند که
قوت رمی است درین آیه اما رمی بر سه گونه است رمی ظاهر بتیر و کمان و رمی باطن بتیر آه در صبحگاه از کمان خضوع و رمی سهام حظوظ از دل
و توجه بحق و فراغت از ماسوی و بعضی دیگر گویند که قوت اعتماد است بر حمایت حق سبحانه و تعالی و واثق بودن بعنایت او و گفته اند مراد از
قوت حصارهاست می فرماید که آماده سازید قلعها جهت دفع کفار و دیگر آماده کنید اسبان بسته چه اسب از اعظم عدد قتال است
و پیغمبر صلعم فرموده که ببندید اسبان را که پشتهای آنها برای شما عزت است و بطون ایشان از برای شما گنج و عطف او بر قوة از باب اعظم جز
شیء است بر آن شیء و آماده کنید تا بترسانید بدین استعداد دشمن خدای و دشمن خود را که کفار مکه اند و دیگر بترسانید باسب و سلاح
کافران دیگر را جز کافران مکه که شما نمیدانید ایشان را خدای تعالی میداند ایشان را و ایشان بقول مفسران یهود اند یا منافقان یا مجوس
و آنچه نفقه میکنید از چیزی که دارید در راه خدای تعالی یعنی ترتیب سلاح و نفقه اسب تمام کرده خواهد شد بشما جزای آن و شما ستم دیده نخواهید
شد بنقصان ثواب باید دانست که مرابطه جایز است با ظهور امام بلا خلاف لیکن در حال غیبت اختلافست و اوجه جواز است
بجهت عموم امر و دیگر آنکه جهاد نیست که مشروط بوجود امام باشد بلکه آن ارصاد است برای حفظ ثغور و کفایت دفع طرق کفار وَإِنْ
جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ و اگر میل کنند مشرکان بصلح و استسلام پس تو هم میل
کن بمصالحه و توکل کن بر خدای تعالی یعنی مترس از آنکه بمکر و حیله طرح صلح افکنند و باشد ابن عباس گوید که این آیه منسوخ است بآیه قَاتِلُوا الَّذِينَ
لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ اما بعضی گویند که منسوخ نیست زیرا که صلح متعلق برای امام است و بحسب مصالح متجدد و دیگر آنکه
روا جهت است با حاجت و ضرورت بصلح و هرگاه مصلحت نباشد هیچ وجه جایز نیست بر کسی که خدای تعالی شوکت مر اهل اسلام را ارزانی
داشته است بر وجه درست آن که اگر در مقام مکر باشند ترا کفایت او در وبال مکر را بر ایشان کار دارد چنانچه فرمود وَإِنْ يُرِيدُوا أَنْ
يَخْدَعُوكَ فَإِنَّ حَسْبَكَ اللَّهُ هُوَ الَّذِي أَيَّدَكَ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ وَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ لَوْ أَنْفَقْتَ
مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَا أَلَّفْتَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ أَلَّفَ بَيْنَهُمْ إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ و اگر خواهند که فریب دهند
ترا بصلح از جنگ خود را باز دارند پس بدرستی که بسنده است ترا خدای تعالی او است آنکه قوت داد ترا بیاری گردن خود و فرستادن ملائکه
و بدوستان یعنی علی بن ابی طالب و چنانچه حافظ ابو نعیم بطریق خود آورده که حضرت رسول صلعم فرمود که نوشته بود بر ساق عرش که
معبود بحق خداوندی است که سزای پرستش اوست و جز او نیست که نیست وی را شریک و محمد رسول اوست و قوت و نصرت
دادم من او را بعلی بن ابی طالب و خواند که هُوَ الَّذِي أَيَّدَكَ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ یعنی علی بن ابی طالب و ثمره از نجدت و شجاعت
و تقویت او در محاربه سمت ذکر یافت که مؤید است و پیوند افکنده دوستی میان دلهای ایشان یعنی اوس و خزرج که صد و بیست سال
میان ایشان تعصب و ستیزه بود و همواره بقتل و غارت هم اشتغال می نمود حق تعالی برکت تو دلهای ایشان را بایکدیگر الفت داد اگر
خرج میکردی بجهت اصلاح احوال ایشان هر آنچه در زمین است از مال و متاع تالیف نمیدادی و قادر نبودی بر الفت میان دلهای
ایشان از غایت عداوت و نهایت کینه و ستیزه که باهم داشتند ولیکن خدای تعالی بحکمت بالغه خود ایقاع الفت کرد میان ایشان
بدرستی که او غالب و قادرست بر هر چه خواهد کند و از روی حکمت آنچه می کند يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ

الْمُؤْمِنِينَ ای پیغمبر بسنده است ترا خدای تعالی و آنانکه پیروی تو کردند از گروه مؤمنان این آیه در غزوه بدر قبل از قتال کفار نازل شد برای
تقویت حضرت رسول الله صلعم و تسلیه خاطر اصحاب و هم در طریق خود آورده ابو نعیم رحمه الله که این آیه در شان علی بن ابی طالب
صلوات الله علیه نازل شده که مراد از وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ آنحضرتست چه کمال متابعت آنحضرت را بود و چنانچه مخفی نیست
يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عِشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ وَإِنْ يَكُنْ
مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ ای رفیع القدر و یا خبر کننده تحریض کن مؤمنان را یعنی برانگیز
و گرم ساز ایشان را بر کارزار کردن با کفار اگر باشد از شما بیست تن صبر کنندگان در معرکه قتال غالب شوند بر دویست نفر از مشرکان و شرط
معتبر است چه نفی با مراتب است از رجز یعنی باید که یکی از شما در مقابله ده تن از دشمنان شکیبایی ورزند و فرار نکنند و اگر باشد از شما صد تن
غالب شوند بتایید الهی بر هزار تن از آنانکه کافر شدند ذکر ازینست دوبار بجهت دفع وهم بوده چه آنحضرت بیست تن را فرستاده در مقابل
دویست تن از کفار در سریه از سرایا و دوم بار صد تن را در مقابل هزار از کفار و تا اشارت بشر بشارت که زود بود که لشکر اسلام از
حد عشرات و مآت بالوف برسد و این غالبیت شما بر ایشان بسبب آنست که ایشان گروهی اند که نمیدانند خدای تعالی را و روز قیامت
نمی شناسند لاجرم از نجات و درجات غافل مانده و در زمان مقاتله قوت و ثبات و شکیبایی مؤمنان ندارند و ایشان اعتماد
بقوت و شوکت خود کرده اند و مؤمنان توکل کلی بر پروردگار خود نموده اند و استغنا ازو طلبیده اند و استعانت ازو میخواهند و توقع نصرت
و تایید ازو دارند و دیگر ارباب علم و معرفت را هیبت و حشمتی می باشد در نظر مردم و در نفس قوی و شدید می باشند چه تجلی میشود بر ایشان
انوار معرفت و بصیرت بخلاف جهله که ایشان را معرفت و بصیرتی نیست از آنست که ضعیف اند در نفس و بی جرات بعد از نزول آیه اصحاب
از مقاتله بی باک و اندیشناک شدند و بر ایشان گران آمد حق سبحانه و تعالی حکم این آیه را منسوخ گردانید و فرمود الْآنَ خَفَّفَ اللَّهُ
عَنْكُمْ وَعَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفًا فَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ صَابِرَةٌ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ أَلْفٌ يَغْلِبُوا
أَلْفَيْنِ بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ اکنون که این حکم شما را گران بار ساخت سبک گردانید خدای تعالی از شما و دانست
که در شما سستی هست یعنی ضعف بدن و سستی در دین و بصیرت و استقامت پس اگر باشد از شما صد تن شکیبا غالب شوند
بر دویست تن این شرط نیز معتبر است یعنی یکی از شما باید که مقابل دو تن صبر کند و نگریزد و اگر بود از شما هزار کس غالب شوند بر دو هزار
بامر خدای تعالی و یاری او و خدای تعالی با صابرانست باعانت و مددکاری پس هر که صبر کند ظفر یابد الصبر مطیة الظفر و در کنز العرفان آورده
که روایت کرده اند که روز بدر هفتاد اسیر گرفته بودند از آنجمله عباس و عقیل بودند حضرت رسالت صلعم در باب ایشان با اصحاب
مشورت فرمود ابوبکر گفت که اکابر و اصاغر این قوم اقارب و عشایر تواند اگر هر یک بقدر طاقت و استطاعت فدا دهند باشد
که روزی بدولت هدایت رسند و حال آنکه عدد مسلمانان زیاده شود و عمر گفت یا رسول الله ایشان تکذیب کردند ترا و بیرون کردند
اینها ائمه کفر اند همه را گردن بباید زد و مرا از ایشان فلانرا عقیل را بعلی بسپار و عباس را بحمزه و فلان را بمن تا گردن زنیم آنحضرت فرمود
که حق سبحانه و تعالی دلهای مردم را آنگاه است نرم می سازد بمرتبه که نرم تر از شیر است و دیگر دلها را سخت تر از سنگ مثل تو ای ابابکر
همان مثل ابراهیم است که گفت فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي وَمَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ و مثل تو ای عمر چو مثل نوح است
علیه السلام وقتی که گفت رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا و این دو حالت که نرمی و سختی است که از انبیا صادر
میشود بحسب مقام و مقتضی وقت خوبست چه بعضی از کفار هستند که بسیار شدید اند در کفر و ایمان از ایشان متوقع نیست و نزد اصحاب
ایشان آنجا استیصال مناسبست و دل سختی و اگر بخلاف اینست نرمی و خوش خویی بعد ازین آنحضرت فرمود اصحاب را

اگر خواهید بکشید و اگر خواهید دیت بستانید ایشان دیت را اختیار کردند و منقولست از علی بن ابراهیم رحمه الله که چون کشته شد نضر بن
حارث و عقبه بن ابی معیط انصار ترسیدند که اسیران را بکشند گفتند یا رسول الله هفتاد کس را کشتیم و ایشان قوم تو بودند و هفتاد تن را اسیر
گرفتیم از ایشان فدا بگیر و فدا چهار هزار درهم بود و اقل آن هزار درهم و مرویست از ابی عبدالله علیه السلام که فدا چهل اوقیه بود و اوقیه چهل مثقال است
مگر عباس که فدای او صد اوقیه بود و روایت کرده اند که فدا مرضی پیغمبر صلعم نبود و اما سعد بن معاذ چون این را مشاهده کرد و کراهت
را ملاحظه نمود گفت یا رسول الله اشارت عالی بفرمای تا اینها را به تیغ بیدریغ سر برداریم آنحضرت میل فرمود لیکن برای ملاحظه بعض
اصحاب و مصلحت ایشان جمیع حاربست که مخیر بوده باشند میان قتل و فدا و اولی قتل بوده بنا بر ترک اولی حق تعالی عتاب فرموده
چنانچه میفرماید ماكانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرى حَتّى فِي الْأَرْضِ تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيا وَاللّهُ يُرِيدُ
الْآخِرَةَ وَاللّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ نسزد و نشاید پیغمبری را که باشد مر او را اسیران که از ایشان فدا گیرد تا آنگاه که بسیار بکشد از ایشان
در زمین چه این صورت سبب قلت و ذلت کفار و موجب عزت اسلام و ظهور شوکت او است میخواهید شما مال دنیا که عرض سریع الزوال است
و خدای تعالی میخواهد برای شما ثواب آخرت را که بهشت است و نعمت بی زوال و خدای تعالی غالبست دوستان را بر دشمنان غلبه دهد درانچه بایست
در آنچه بایستگان کند لَوْلا كِتابٌ مِنَ اللّهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمْ فِيما أَخَذْتُمْ عَذابٌ عَظِيمٌ اگر نه حکمی و فرمانی از خدای تعالی پیشی گرفته
و در لوح محفوظ مکتوب گشته که بی نهی صریح عقوبت نکند یا بر نسیان و جهل مؤاخذت ننماید در مثل این امور یا اهل بدر را عذاب نفرماید
یا غنایم بر شما حلال نسازد یا عذاب نکند مگر بعد از تاکید حجت و تقدیم نهی و حاصل این قول راجع بترک اولی میشود چه اولی و غیر اولی در باب
شر نکنید و عتاب بر ترک اولی است نه بر سبیل عقوبت بلکه بر سبیل حث است بر فعل اولی پیغمبر باید که اگر چنین نبودی هر آینه میرسید
شما را در آنچه گرفتید از خدای تعالی عذابی بزرگ صحابه بعد از نزول این آیه از غنایم دست باز کشیدند آیه آمد که فَكُلُوا مِمّا غَنِمْتُمْ
حَلالاً طَيِّباً وَاتَّقُوا اللّهَ إِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ پس بخورید از آنچه غنیمت گرفتید و فدیه از جمله آنست خوردنی حلال و پاک
و بترسید از خدای تعالی در مخالفت امر وی بدرستی که خدای تعالی آمرزنده است عفو کند گناه شما را مهربانست که غنیمت بر شما حلال کرد
و بر امم دیگر حرام بوده و در اسباب نزول آمده که حضرت پیغمبر صلعم عباس را که از جمله اسیران بود با دای فدای نفس خود و دو برادر زاده و حلیف
او عتبه بن عمرو تکلیف کرد عباس گفت ای محمد روا داری که عم تو در روی مردم دست گدائی دراز کند و پیش خویش و بیگانه من این همه مال از کجا
آرم آنحضرت فرمود که آن بدرهای زر که بوقت خروج از مکه بام فضل دادی و چنین چنین سخنان گفتی عباس گفت ای محمد مرا این سخنان
نهفته گفته بودم ترا که خبر کرد فرمود آفریدگار من جل جلاله مرا اعلام فرمود عباس گفت گواه باش که تو صادقی و خدای تعالی برسالت
تو گواهی میدهم پس فدای خود و کسی دیگر را داد و آیه آمد که يا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِمَنْ فِي أَيْدِيكُمْ مِنَ الْأَسْرى إِنْ
يَعْلَمِ اللّهُ فِي قُلُوبِكُمْ خَيْراً يُؤْتِكُمْ خَيْراً مِمّا أُخِذَ مِنْكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ای پیغمبر بگو مر آنها را
که در دست شمااند از اسیران اگر داند خدای تعالی و بیند در دلهای شما نیکوئی از ایمان و اخلاص بدهد شما را بهتر از آنچه فرا گرفته اند از شما
یعنی زری که فدا داده اید و بیامرزد شما را و خدای تعالی آمرزنده است گناهی را که در شرک واقع شده مهربانست که شما را توفیق اسلام
داده و آورده اند که عباس رضوان الله علیه گفت که خدای تعالی مرا دو وعده داده بود یکی آنکه بهتر از آنچه از من گرفته اند بدهد بدین وعده
وفا کرد و حالا بیست بنده دارم که هر یک برای من بیست هزار دینار تجارت میکنند و سقایه زمزم نیز بمن داد که از همه اموال عرب
دوستر میدارم و وعده دوم مغفرتست امید دارم که بدان نیز وفا نماید و مرا بیامرزد چه در وعده کریم خلاف نیست وَإِنْ
يُرِيدُوا خِيانَتَكَ فَقَدْ خانُوا اللّهَ مِنْ قَبْلُ فَأَمْكَنَ مِنْهُمْ وَاللّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ و اگر خواهند این اسیران که مسلمان

شده اند

شده اند خیانت کردن با تو بنقض عهد یا برگشتن از دین پس بدرستی که خیانت کرده اند با خدای تعالی پیش از این بکفر پس خدای تعالی
توانائی داد ترا بر ایشان تا در روز بدر بدست تو گرفتار شدند بعد از این نیز ممکن است که ترا تمکین کرامت کند و خدای داناست بحال ایشان حکیم
کننده است بر احوال ایشان إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَهاجَرُوا وَجاهَدُوا بِأَمْوالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللّهِ
وَالَّذِينَ آوَوْا وَنَصَرُوا أُولئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِياءُ بَعْضٍ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يُهاجِرُوا ما لَكُمْ مِنْ وَلا يَتِهِمْ
مِنْ شَيْءٍ حَتّى يُهاجِرُوا وَإِنِ اسْتَنْصَرُوكُمْ فِي الدِّينِ فَعَلَيْكُمُ النَّصْرُ إِلاّ عَلى قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ
مِيثاقٌ وَاللّهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ بدرستی که آنانکه ایمان آوردند و هجرت کردند بدوستی خدای تعالی و رسول از وطنهای
خویش و جهاد کردند بمالهای خود که در سلاح و نفقه محتاجان صرف نمودند و بنفسهای خویش که مباشر قتال شدند در راه خدای تعالی
و ایشان قوم مهاجراند و آنانکه جای دادند مهاجران را و نصرت کردند حضرت پیغمبر صلعم را و ایشان انصارند آنگروه بعضی از ایشان دوستان
بعضی دیگرند و متولی در میراث در مبدا کار حکم بود که مهاجر و انصار بسبب هجرت و نصرت از یکدیگر میراث گیرند و آنانکه ایمان آوردند
و هجرت نکردند نیست شما را از تولی ایشان در میراث هیچ چیز تا وقتی که هجرت کنند و اگر مؤمنان غیر مهاجر طلب نصرت کنند از شما
در کار دین یعنی اگر میان ایشان و کفار مقاتله افتد و از شما یاری طلبند پس بر شما واجبست یاری کردن ایشان مگر بر گروهی از مشرکان
که میان شما و ایشان عهدی و پیمانی یعنی نقض عهود و معاهده می کنند و خدای تعالی بآنچه شما میکنید از وفای عهد و نقض آن بیناست
وَالَّذِينَ كَفَرُوا بَعْضُهُمْ أَوْلِياءُ بَعْضٍ إِلاّ تَفْعَلُوهُ تَكُنْ فِتْنَةٌ فِي الْأَرْضِ وَفَسادٌ كَبِيرٌ و آنانکه کافر شدند
بعضی از ایشان دوستان بعضی دیگرند در مظاهرت و معاونت اگر نکنید آنرا که فرمودم از پیوستگی با یکدیگر و تعاون و دوستی
حاصل شود فتنه و خرابی در زمین و فساد بزرگ در دین یعنی اگر مؤمنان دست یکدیگر نگیرند و همدیگر را یاری نکنند مهم ایشان
روی بخمول نهد و اهل کفر ظهور کنند و فسادی و فتنه از این بزرگتر نتواند بود و چون از تعاون و توارث مهاجر و انصار خبر داد و بر آن
آن تهدید فرمود دیگر از جزای هجرت لاحقین بعد از سابقین و نصرت ایشان خبر میدهد و میفرماید وَالَّذِينَ آمَنُوا وَهاجَرُوا
وَجاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللّهِ وَالَّذِينَ آوَوْا وَنَصَرُوا أُولئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ مَغْفِرَةٌ
وَرِزْقٌ كَرِيمٌ و آنانکه گرویدند بخدای و رسول و هجرت نمودند و جهاد کردند در راه رضای خدای تعالی و آنانکه تصدیق و تسلیم
جای دادند اهل هجرت را و یاری کردند حضرت پیغمبر صلعم در قتال مشرکان آنگروه ایشانند مؤمنان براستی ایشان راست
آمرزش از خدای تعالی و روزی نیکو بی رنج و تعب و منت خلق وَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْ بَعْدُ وَهاجَرُوا وَجاهَدُوا
مَعَكُمْ فَأُولئِكَ مِنْكُمْ وَأُولُوا الْأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلى بِبَعْضٍ فِي كِتابِ اللّهِ إِنَّ اللّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ
و آنانکه ایمان آوردند از پس صلح حدیبیه و هجرت کردند چون ابو بصیر و ابو جندل و غیر آن و جهاد کردند با شما بغزوه و تماشند پس آن گروه
از جمله شمااند یعنی لاحقان با سابقان یکی اند در ایمان و هجرت و جهاد و خداوندان خویشیها بعضی از ایشان سزاوارتر ببعضی در
میراث گرفتن در حکم خدای تعالی یا در لوح محفوظ این آیه ناسخ توارث انجماعت که بسبب هجرت و نصرت اولا و اعتبار رحم در توارث
ثانیا و اداناست کس را بآن چنین و چرا نسند روایتست از پیغمبر صلی الله علیه و آله که هر که بخواند سوره انفال و برائت را من
شفیع او باشم در روز قیامت و گواهی دهم که او بری است از نفاق و بدهند او را ده حسنه بعدد هر منافق و منافقه
و عرش و حمله عرش استغفار کنند از برای او در ایام حیات و الله المستعان

سورة التوبة مدنية وهي مائة وتسع وعشرون آية

بَراءَةٌ مِنَ اللّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ فَسِيحُوا

فِی الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ وَأَنَّ اللَّهَ مُخْزِي الْكَافِرِينَ این سوره را برائت گویند
نیز از آنست که از کفار گویند و توبه زیرا که در او ذکر توبه مؤمنانست و فاضحه که فضیحت کننده اهل نفاق است و مخزیه که رسوا کننده منافقانست
و مشقشقه که پاک کننده از منافقانست و مبعثره که برانگیزنده اسرار منافقانست و سوره عذاب نیز گویند و اختلاف کرده اند در آنکه
انفال و توبه یک سوره اند یا دو سوره پس فرق میان سورتین کرده شد و بسم الله نوشته نشد و هر دو سوره را قرینتین
گفته شد و نقلست از ابن عباس که من از امیر المؤمنین ع پرسیدم از ترک بسمله فرمود از جهت آنکه بسم الله الرحمن الرحیم سبب امانست و این
سوره نازل شده برای رفع امان آورده اند که چون این سوره نازل شد حضرت رسالت صلعم سی یا چهل آیه از اول سوره را بابوبکر داده
فرستاد که بر اهل موسم بخواند و چند روز بعد از رفتن ابوبکر امیر المؤمنین را صلوات الله علیه طلب فرمود و بر ناقه عضبا سوار ساخته از عقب
ابوبکر فرستاد و امر کرد که آیات را از وی گرفته او را باز گرداند و خود ببرد و قراءت کند و خطبه خواند و مردم را تعلیم مناسک
حج فرماید آنحضرت رفته با بوبکر لاحق شد و آیات از او گرفته او را باز گردانید و خود رفت و آنرا بتقدیم رسانید ابوبکر باز پیش حضرت
رسول صلعم آمد که از من چه صادر شد که مرا باز گردانیدی فرمود که من ترا باز نگردانیدم خدای تعالی ترا باز گردانید زیرا که جبرئیل ع
بمن آمد و گفت امر الهی آنست که ادای این پیغام نکند مگر تو یا کسی که از تو باشد چون امیر المؤمنین از من بود او را فرستادم و ترا باز گردانیدم
این دلالت صریح دارد بر آنکه امیر المؤمنین ع بمنزله آنحضرتست در تبلیغ احکام الهی و دیگری را نرسد و لهذا علامه حلی قدس سره در
بعضی از مصنفات خود گفته اگر کسی بدیده انصاف نظر کند میداند که کسی که لیاقت آن نداشته باشد که چند آیه را ببرد و بر طایفه مخصوصه
بخواند او را لیاقت و قابلیت آن کی باشد که جمیع احکام الهی را بکافه خلایق برساند و از فرمان الهی معلوم است که او بمنزله نبی
نیست در تبلیغ احکام چه روا نیست نزد هیچ عاقل تقدیم مفضول بر افضل و آنانکه روا میدارند باز آن ذخیره تعصباتست روز حق سبحانه و تعالی
میفرماید این بیزاریست از خدای تعالی و از فرستاده او بسوی آنانکه پیمان بسته اید با ایشان از شرک آورندگان آورده اند که حضرت
صلعم با بعضی از مشرکان عرب عهدها بسته بود و بهر قومی را تا وقتی معین همه ایشان نقض عهد کردند و بنوکنانه عهد نشکستند حق سبحانه و تعالی این آیه
فرستاد و مضمونش برائتست بفسخ عقد و نقض عهد مشرکان یعنی چنانچه ایشان عهد خدا و رسول شکستند رسول الله نیز صلعم بفرمان خدای تعالی
نبذ عهد کرد و برایشان حکم شد که ای رسول گو ایشانرا که پس سیر کنید در زمین یعنی بایمنی بروید و بیائید از تعرض مسلمانان چهار ماه از روز
عید نحر که امیر المؤمنین ع روز دهم ذی حجه در عقبه تبلیغ احکام فرمود تا دهم ربیع الآخر و قولی آنست که آیه در اول شوال فرود آمد پس مدت
او آخر محرم است ثعلبی رحمه الله آورده که اجل بعضی معاهدان که نقض عهد کرده بودند از چهار ماه کمتر بود و از آن بعضی بیشتر آنکه اجل
ایشان کمتر بود مهلت داد چهار ماه تا در کار خود فکری کنند و آنانرا که بیشتر بود بر چهار ماه اقتصار کرد تا در مهم خود تدبیری نمایند
و آنانرا که عهد نشکسته بودند ایشانرا تا انقضای مدت ایشان امان داد و با کسانیکه عهد شکستند گفت بدانید که شما نه اید که عاجز کنندگان
خدای تعالی باشید از عذاب و هر چند شما را مهلت داد و این را نیز بدانید که خدای تعالی رسوا کننده کافرانست در دنیا بکشتن و در عقبی
بسوختن وَأَذَانٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ
وَرَسُولُهُ فَإِنْ تُبْتُمْ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ وَبَشِّرِ الَّذِينَ كَفَرُوا بِعَذَابٍ
أَلِيمٍ و اعلامست و آگاه ساختن از عذاب خدای تعالی و رسول او بسوی عرب روز حج بزرگ یعنی عید نحر که تمام حج و معظم
افعال آن چون طواف و نحر و حلق و رمی در روز است و آن روز امیر المؤمنین بود که این احکام باهل مکه رسانید و روایت کنند
که روز عید بود که شخصی لجام دابه امیر المؤمنین را گرفت که کدام روز است حج اکبر فرمود روز تو که امروز است و بگذار لجام دابه را [illegible]
بجهت آن بود که احیا و اهل کتاب موافق افتاده بود آنروز یا در آن روز عزت مسلمانان و خواری کافران ظاهر شد و بعضی
گویند

گویند روز عرفه است زیرا که موقف عرفه را حج میگویند و حضرت صلی الله علیه و آله فرموده که حج عرفه است و این نقل نیز از امیر المؤمنین ع
کرده اند و نیز گویند که حج اکبر آنست که در وقوف باشد و اصغر آنکه در وقوف نباشد و آن عمره است و گویند حج اکبر جمیع ایام حج است
و بر هر تقدیر مضمون اعلام آنکه خدای تعالی بیزارست از مشرکان و عهود ایشان و پیغمبر او نیز بیزارست پس اگر باز گردید از کفر و غدر پس
آن بازگشت بهتر است شما را از اقامت بر آن و اگر برگردید از توبه و ترک کفر نکنید پس بدانید که شما نه عاجز کنندگانید خدای را یعنی
نتوانید که از او بگریزید یا با او ستیزه کنید و بجای بشارت بیم کن کافرانرا بعذاب دردناک در آخرت و چون حکم عهود ناکثان فرمود در باب
بنی ضمیره و بنی کنانه که در حدیبیه عهد کرده بودند و نقض عهد ننموده بودند میگوید إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوكُمْ
شَيْئًا وَلَمْ يُظَاهِرُوا عَلَيْكُمْ أَحَدًا فَأَتِمُّوا إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ إِلَى مُدَّتِهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ لیکن
آنانکه عهد کردید با ایشان از شرک آورندگان پس ایشان کم نکردند چیزی از عهدهای شما یعنی نشکستند پیمان شما را و یاری ندادند و همپشتی
نکردند بر قتال شما کسی را از دشمنان شما پس تمام کنید بسوی ایشان عهد ایشانرا تا مدتی که مقرر شد ابن عباس گوید که نه ماه از مدت
ایشان باقی بود و چنین باشد که بر چهار ماه پس از آن مهلت دهید بدرستیکه خدای تعالی دوست میدارد متقیان را و از جمله تقوی وفا بعهد
و اتمام شرایط آن و لهذا بزرگی گفته که متقی را چهار نشانست حفظ احکام شرع اقدس و بذل کردن بر برایا و محتاجان و
وفا بعهد نمودن و براده قانع شدن و چون حکم معاهدان شرک بیان شد در باب مشرکان غیر معاهد میفرماید فَإِذَا انْسَلَخَ الْأَشْهُرُ
الْحُرُمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَخُذُوهُمْ وَاحْصُرُوهُمْ وَاقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ
مَرْصَدٍ فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ پس چون
بگذرد ماههای حرام یعنی بیست روز ذی الحجه و تمام ماه محرم و قولی آنست که آیه در شان معاهدان نازل شده و اشهر حرم چهار ماه مذکور
و حرم باعتبار تغلیب گفته که ذی الحجه و محرم حرامست یا آنکه حرام بود در این چهار ماه تعرض کفار معاهد و بقولی که از زمان نزول سوره
گیرند تا وقت تبلیغ انقضای مدت بعد از انسلاخ ماههای حرام است اعنی ذی القعده و ذی الحجه و محرم و بر هر تقدیر چون این ماهها منقضی
گردد پس بکشید مشرکان را که عهد کرده اید با ایشان یا اگر عهد تمام گشته اند هر جا که بیابید در حل و حرم و بگیرید ایشانرا باسیری و باز دارید
از طواف مسجد حرام و بنشینید برای ایشان بر هر گذری یعنی بسته کنید بر ایشان راهها تا منتشر نشوند در بلاد و قری پس اگر باز گردند
از شرک بایمان و بپای دارند نماز را و بدهند زکوة را و از این هر دو عمل تصدیق ایشان روشن شود پس خالی کنید راه ایشانرا
یعنی دست بدارید از ایشان و راه دهید تا هر جا خواهند روند بدرستی که خدای تعالی آمرزنده است مر گناهان گذشته ایشانرا
مهربانست بدان ثواب بحساب بر ایشان و از این آیه استدلال جسته اند که تارک صلوة بر وجه استحلال مرتد است و قتل او واجب
زیرا که معلق ساخته منع از قتل ایشان بر چند امر که آن توبه است و اقامت صلوة و ایتاء زکوة پس چون ترک این شد از ایشان
دست باید داشت و حکمی که معلق بر مجموع است متحقق نشود مگر با تحقق مجموع و کافیست در حصول نقیض او فوات یکی از مجموع و این موجب
اباحت قتل ایشانست وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ
مَأْمَنَهُ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ و اگر یکی از مشرکان که تعرض ایشان میباید کرد بعد از انقضای اشهر حرم زنهار خواهد از
تو پس زینهار بده و ایمن سازش او را تا بشنود سخن خدای را که قرآنست گویند مراد جمیع قرآنست زیرا که تمام دلایل مثبتات است
در او و یا مراد سماع سوره براءت است که مشتمل است بر کیفیت معامله با مشرکان و اولی حمل اوست بر کل دلایل و تخصیص فرمود
قرآن را بذکر چه او مشتمل است بر معظم دلایل و براهین و جایز است امام و نایب او را امان دادن مر اهل حرب را عموما و

وخصوصاً وجایزست احاد مسلمین را وقتی که عاقل و بالغ باشند مر آحاد اهل شرک را امان از روی عموم پس اگر ایمان نیاورد ابرسان
او را بجایی او که موضع امن اوست و بعد از آن با او مقاتله نمای این امان دادن بسبب آنست که ایشان گروهی اند که نمیدانند
خدای را و سخن او را بشنوند و اندرین امان بدو داده تا بشنوند و در آن تدبر و تفکر نمایند کَیْفَ یَکُونُ لِلْمُشْرِکِینَ عَهْدٌ
عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ رَسُولِهِ إِلَّا الَّذِینَ عَاهَدْتُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ فَمَا اسْتَقَامُوا لَکُمْ فَاسْتَقِیمُوا
لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ یُحِبُّ الْمُتَّقِینَ چگونه باشد استفهام بمعنی انکار و استبعادست یعنی نیست و چگونه تواند بود مر مشرکان را
عهدی نزدیک خدای تعالی و نزدیک رسول او و بعد از ظهور اسلام و امتیاز میان حق و باطل مگر آنان را که عهد بسته اید با ایشان یعنی
بنی ضمره و بنی کنانه که حضرت رسالت صلعم عهد بسته بود با ایشان نزدیک مسجد حرام یعنی در حدیبیه که در بیت مکه معظمه پس مادام
که ایشان استقامت ورزند بر عهد خود برای شما پس شما نیز مستقیم باشید بر پیمان خود برای ایشان بدرستیکه خدای تعالی دوست میدارد
پرهیزکاران را که بر عهد و پیمان استقامت نمایند کَیْفَ وَإِنْ یَظْهَرُوا عَلَیْکُمْ لَا یَرْقُبُوا فِیکُمْ إِلًّا وَلَا ذِمَّةً
یُرْضُونَکُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ وَتَأْبَىٰ قُلُوبُهُمْ وَأَکْثَرُهُمْ فَاسِقُونَ چگونه باشد مر مشرکان را عهد و حال آنکه اگر ایشان
ظفر یابند بر شما نگاه ندارند درباب شما حق قرابتی و نه وفای عهدی خشنود میکردانند شما را بزبانهای خویش یعنی وعده میدهند بایمان و طاعت
با سخنان شیرین میگویند و سر باز میزنند دلهای ایشان از آنچه بزبان میگویند یعنی دل ایشان با زبان یکی نیست و بیشتر ایشان بیرونند از دین
فرو یا سرکش اند از قبول ایمان و اندکی از ایشان بسبب وفای از نقض عهد تحرزی نمایند اشْتَرَوْا بِآیَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِیلًا
فَصَدُّوا عَنْ سَبِیلِهِ إِنَّهُمْ سَاءَ مَا کَانُوا یَعْمَلُونَ بدل کردند و برگزیدند بقرآن چیزی را که بهای اندک دارد از متاع دنیا
ابوسفیان بعضی از مشرکان را بتطمیع حطام دنیی کرده برای قتال اهل ایمان جمع کرد و ایشان تکذیب قرآن نموده و بطمع افتاده در صدد قتل مسلمانان
آمدند پس اعراض کردند از طاعت خدای تعالی یا باز داشتند مردم را از راه حج که راه خدای تعالی است بدرستیکه ایشان بد کاریست
که میکنند قولی آنست که مراد ازین قوم یهود اند که عهد حضرت رسالت را صلعم شکستند و آیات توریه را باندک چیزی فروختند مردم
از متابعت دین اسلام منع میکردند لَا یَرْقُبُونَ فِی مُؤْمِنٍ إِلًّا وَلَا ذِمَّةً وَأُولَٰئِکَ هُمُ الْمُعْتَدُونَ نگاه نمیدارند
یهود یا ناقضان عهد در شان هیچ مؤمنی قرابت یا سوگند را و نه عهد و آن گروه ایشانند از حد درگذرندگان در شرارت و طغیان فَإِنْ
تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّکَاةَ فَإِخْوَانُکُمْ فِی الدِّینِ وَنُفَصِّلُ الْآیَاتِ لِقَوْمٍ یَعْلَمُونَ
پس اگر باز گردند از کفر و بپای دارند نماز را و بدهند زکوة را پس ایشان برادران شمااند در دین اسلام ایشان راست آنچه شما را
بود و بر ایشانست آنچه بر شما است و بیان میکنیم آیات برای گروهی که فهم کنند و در آن تفکر نمایند وَإِنْ نَکَثُوا أَیْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ
عَهْدِهِمْ وَطَعَنُوا فِی دِینِکُمْ فَقَاتِلُوا أَئِمَّةَ الْکُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَیْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ یَنْتَهُونَ و اگر بشکنند
مشرکان یا مخالفان سوگندها و پیمانهای خود را پس از آنکه عهد کنند با شما و طعن کنند در دین شما و عیب جویند در احکام اسلام پس بکشید
پیشوایان کفر و سروران اهل شرک و خلاف را بدرستیکه ایشان را عهد و پیمان نیست در حقیقت که اگر پیمان ایشان راست بودی
نشکستندی بران راه نیافتی پس مقاتله کنید با ایشان شاید که ایشان باز ایستند از شرک و خلاف و طعن در دین آورده اند که امیرالمؤمنین
صلوات الله علیه در روز جمل که طلحه و زبیر نقض عهد کرده بودند این آیت را بخواند و بعد از آن قسم یاد فرمود که مقاتله کرده نشد
بر مضمون این آیه و حکم آن بظهور نیامده از آن روز باز که نازل شده تا امروز در آن جنگ چون جمل را پی کردند و افتاد روی آن
صحرا الحق اعدا انگون شد و جمل و انصار و احزاب مخالف همه مخذول و منکوب گشتند و ناله و هیبتناه در بصره برآمد
کشتگان

کشتگان بفلک میرفت و آواز ذبه و نوحه ایشان بعیوق میرسید و لشکر مخالف سی هزار بودند از آنجمله شانزده هزار و هفتصد تن بود
کس بقتل درآمد و اصحاب امیرالمؤمنین ع بیست هزار مرد بود و یکهزار و هفتاد مرد شهید شد أَلَا تُقَاتِلُونَ قَوْمًا نَکَثُوا أَیْمَانَهُمْ
وَهَمُّوا بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ وَهُمْ بَدَءُوکُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ أَتَخْشَوْنَهُمْ فَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ
إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ آیا کارزار نمیکنید با گروهی که شکستند پیمانهای که با شما بسته بودند در حدیبیه و دیگر از عهد ها میان حضرت
پیغمبر صلعم و قریش آن بود که حلفای یکدیگر را رنجانند و بر قتال یکدیگر مظاهرت نکنند قریش بنی بکر را که حلفای ایشان بودند
سلاح و مدد دادند با بنی خزاعه که حلفای حضرت رسول صلعم بودند جنگ کردند یا مراد از ناکثین عهد و بنی قریظه اند که در
روز احزاب ابوسفیان و قوم او را مدد کاری کردند و قصد کردند مشرکان به بیرون کردن رسول صلعم از مکه و مشاورت
نمودند در دارالندوه چنانچه گذشت و در لباب آورده که قریش در حدیبیه قصد کردند که رسول الله صلعم جهت ادای
عمره بمکه راه ندهند و قبل از اتمام قواعد آن بجهت استخفاف از مکه اش اخراج کنند و بقول دوم که مراد یهود ند قصد اخراج حضرت
نمودند از مدینه و حال آنست که ایشان ابتدا کردند به نقض عهد اول بار آیا شما میترسید از محاربه و کارزار ایشان پس خدای
تعالی سزاوارتر است اگر بترسید از عقاب وی در ترک قتال کفار پس بحرب ایشان اشتغال کنید اگر هستید باور دارندگان
بعقوبت الهی در ترک امور قَاتِلُوهُمْ یُعَذِّبْهُمُ اللَّهُ بِأَیْدِیکُمْ وَیُخْزِهِمْ وَیَنْصُرْکُمْ عَلَیْهِمْ وَیَشْفِ صُدُورَ
قَوْمٍ مُؤْمِنِینَ کارزار کنید با مشرکان تا خدای تعالی عذاب کند ایشان را بدستهای شما یعنی بشمشیرهای شما مقتول شوند و رسوا سازد
مقهوریت و مغلوبیت و نصرت دهد شما را بر ایشان و شفا بخشد سینهای گروهی را از مؤمنان یعنی بنو خزاعه را یا جمعی از یمن که بمکه آمده اسلام
آورده بودند و از مشرکان ایذای بسیار یافته و چون شکایت بعرض حضرت رسالت صلعم رسانیدند وعده فرموده بود که أبشروا
فَإِنَّ الْفَرَجَ قَرِیبٌ وَیُذْهِبْ غَیْظَ قُلُوبِهِمْ وَیَتُوبُ اللَّهُ عَلَىٰ مَنْ یَشَاءُ وَاللَّهُ عَلِیمٌ حَکِیمٌ و ببرد خدای تعالی
بنصرت شما بر کفار اندوه دلهای ایشان را که بواسطه آزار کفار ملول بودند و توبه دهد خدای تعالی و باز گرداند بفضل خود بر هر که خواهد
حق سبحانه و تعالی درین آیه خبر داد از توبه بعضی کفار و آن واقع شد چنانچه عکرمة بن ابی جهل و سهیل بن عمرو و غیر ایشان که ایمان آوردند
و خدای تعالی داناست بتوبه بعضی حکم کننده است بقبول توبه أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُتْرَکُوا وَلَمَّا یَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِینَ جَاهَدُوا
مِنْکُمْ وَلَمْ یَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَا رَسُولِهِ وَلَا الْمُؤْمِنِینَ وَلِیجَةً وَاللَّهُ خَبِیرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ آیا می
پندارید ای مؤمنان که قتال کفار را رها کنید و گفته اند خطاب با منافقانست میفرماید که پنداشتید که شما را بگذارند برین که
هستید و نه بیند خدای تعالی آنان را که جهاد کنند از شما در راه وی و فرا نگیرند بجز خدای تعالی و بغیر رسول او و بدون مؤمنان
دوست نهانی که افشای اسرار کنند با وی یعنی شما را بجرد دعوی ایمان دست نخواهند داشت و خدای تعالی از شما جهاد و عدم
دوستی با مشرکان را دیده و خدای تعالی داناست بآنچه شما میکنید و غرض شما از عملها بروی معلوم است در تفسیر آورده اند که
عباس چون اسیر مسلمانان شد و بر او بشرک و قطع رحم سرزنش کردند عباس جواب داد و شما بدیهای ما را میگویید و از محاسن ما
یاد نمیکنید امیرالمؤمنین ع فرمود که شما را چه خیرست که آن را از اهل محاسن توان شمرد عباس گفت که بعمارت مسجد الحرام قیام
می نماییم و خانه کعبه را تعظیم میکنیم و حاجیان را شربت میدهیم و اسیران را از بند میرهانیم این آیه نازل شد که مَا کَانَ
لِلْمُشْرِکِینَ أَنْ یَعْمُرُوا مَسَاجِدَ اللَّهِ شَاهِدِینَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ بِالْکُفْرِ أُولَٰئِکَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ
وَفِی النَّارِ هُمْ خَالِدُونَ نسزد و روا نباشد مر مشرکان را آنکه عمارت کنند مسجدهای خدای را و گفته اند مسجد حرام

ایشان

بلفظ جمع یاد کرد زیرا که قبله مساجد است پس کانه ذکر او عام جمیع مساجد باشد و مشرکان را عمارت مسجد روا نباشد در حالتی که ایشان
باشند بر نفسهای خویش بکفر که آن سجود اصنام است یا تکذیب سید انام علیه الصلوة والسلام نمی شاید جمع کردن میان دو امر مخالف
که عمارت بیت حق است و عبادت غیر او اولئک و مشرکان تباه و باطل شده است بواسطه شرک عملهای ایشان که بدان مفتخرند از
عمارت مسجد و سقایه حاج و در آتش دوزخ ایشان جاویدانند بسبب کفر انما یعمر مساجد الله من آمن بالله والیوم
الآخر واقام الصلوة وآتی الزکوة ولم یخش الا الله فعسی اولئک ان یکونوا من المهتدین جز این
نیست که عمارت کند مسجدهای خدای را کسی که بگرویده باشد بخدای تعالی و ایمان بخدای تمام نیست الا با ایمان برسول وی و بروز باز پسین
چه مرد بیگانه مبدا و معاد را نداند است صحیح نیست از و توجه بسوی او و بپای داشته نماز را و داده زکوة را او تخصیص فرمود در میان
عبادات صلوة و زکوة چه نماز اعظم و اشق اعمال بدنیه است و زکوة اعظم و اصعب عبادات مالیه است پس هر که اتیان باشق و اصعب
نماید بی شایبه آنچه دون آنست ترک نخواهد کرد و نترسیده باشد در امور دین مگر از خدای تعالی پس امید هست که باشند از
یافتگان بطریق نجات ایراد این کلمه بصیغه توقع جهت قطع جمع مشرکانست یعنی اهتدای آن گروه که جامع اند مر کمالات علمیه و عملیه را
میان لعل و عسی پس حال آنها که من کل الوجوه ناقص اند معلوم است که چگونه خواهد بود و دیگر منع مؤمنانست از اغترار باعمال خویش و بران
اعتماد نمودن که هر که بعمل مغرور است از فیض ازل مهجور است دلالت میکند این آیه بر غایت عنایت باری تعالی بمساجد و آنکه سعی در
عمارت آن می نماید نزد او در اعظم منازل اند و عمارت مسجد بدو معنی تفسیر کرده اند یکی بنای آن و مرمت آن کردن و چراغ در او
روشن نمودن و رفتن و فرش کردن و از اختن دیگر مشغول بودن در آنجا بعبادت و دور داشتن اعمال دنیی و لهو و لعب
و عمل صنایع را در رو اکثار زیارت در و حضرت رسول صلعم فرمود که حضرت عزت عز شانه میفرماید که بیوت من در زمین مساجد
و بدرستی که زایران من در وی عامران آنند پس خوشا حال کسی که طهارت گیرد در خانه خود بعد از آن زیارت کند مرا در خانه من پس
واجب و لازم است بر مزور که گرامی کند زایر خود را و دیگر آنحضرت فرموده که هر که الفت گیرد مسجد را حق تعالی با وی الفت گیرد و دیگر فرموده
که هر گاه ببینید مردی را که تعاهد می نماید مسجد را و تردد بآنجا می نماید پس گواهی دهید با ایمان او و دیگر فرموده که هر که در مسجد چراغی روشن
کند همیشه ملایکه و حمله عرش از برای او استغفار کنند تا در آن مسجد روشنایی باشد در کشف الغمه از واحدی نقل میکند که او در تفسیر خود
آورده و در دیگر تفاسیر نیز مذکورست که روزی عباس و طلحه بن شیبه با امیر المؤمنین ع بمقام مفاخرت درآمد و عباس گفت که منم
صاحب سقایه حاجیانم و آن بمن قایم است و طلحه گفت کلید خانه کعبه بدست منست آنحضرت فرمود آنچه شما میگویید معلوم است که
من شش ماه پیش از شما با پیغمبر صلعم نماز گزاردم و منم صاحب جهاد و حق سبحانه و تعالی برین قرآن ناطق کرد و این که اجعلتم سقایة
الحاج وعمارة المسجد الحرام کمن آمن بالله والیوم الآخر وجاهد فی سبیل الله لا یستوون
عند الله والله لا یهدی القوم الظالمین آیا میدارید اهل سقایه حاج را و ارباب عمارت مسجد حرام را همچو کسی که
ایمان آورده است بخدای تعالی و بروز آخرت و جهاد کرده است در راه خدای تعالی برابر نیستند این دو قوم نزدیک خدای
تعالی و خدای تعالی راه نمی نماید مقصود گروه مشرکان را که بشرک بر خود ستم کرده اند یعنی ایشان بالطبیعت خودشان کنده است چه ایشان
اخس موجودات را اختیار کرده و پرستش کرده اصنام اند بر اعلا و اشرف موجودات که خالق زمین و زمانست الذین
آمنوا وهاجروا وجاهدوا فی سبیل الله باموالهم وانفسهم اعظم درجة عند الله و
اولئک هم الفائزون آنانکه گرویدند بخدای تعالی و بآنچه آمده است از نزدیک خدای و هجرت کردند از دیار خود و جهاد کردند

با مشرکان در راه خدای تعالی ببذل کردن مالهای خود بر مجاهدان و تهیه اسباب قتال ایشان و در باختن نفسهای خود در کار
حرب بزرگتر اند از روی درجه یعنی بلندمرتبه ترند نزدیک خدای تعالی از اهل سقایه حاج و عمارت مسجد کنند و جامع این صفات ثلاثه
و آنگروه که مستجمع این کمالات اند ایشانند ظفریافتگان بامانی دو جهانی و این دلالت دارد بر انحصار فوز درین طایفه عالی مقدار
یبشرهم ربهم برحمة منه ورضوان وجنات لهم فیها نعیم مقیم خالدین فیها ابدا ان
الله عنده اجر عظیم مژده میدهد ایشانرا پروردگار ایشان برحمت فایضه از و بر ایشان و خشنودی کامل از ایشان
و بوستانهایی که مر ایشان را باشد در آن بوستان نعیم دایم بی انقطاع و تنکیر مبشربه که رحمت و رضوان و جنات است ایمای است
بآنکه زبان تعریف برادای توصیف آن وافی نیست کسی که خدای تعالی ثناخوان او باشد چنین خواهد بود در حالتی که این گروه جاوید
باشند در آن بوستانها همیشه تاکید خلود است تا حمل بر مکث طویل نکنند متکلمان میگویند که ثواب منفعت دایمی است مقرون بتعظیم پس تبشیر
برحمت و رضوان اشارة بنعمات تعظیم و نهایت تکریم است و جنات عبارت است از حصول منافع عظیمه است و نعیم اشارت بخلوص این
منافع از شوایب کدورات بعد از آن تعبیر فرموده از دوام بهمان لفظ که مفید تاکید است اول آن مقیم و دوم خالدین و سیوم ابدا در حقیقتی
که خدای تعالی نزدیک اوست مزدی بزرگ که نعیم دنیا در جنب او حقیر باشد و کدام نعمت بهتر بود از رحمت و رضوان و نعیم جنان پس حق سبحانه
و تعالی بتصدیق دعوی امیر المؤمنین فرمود در شهادت نمود او را بایمان کامل و مهاجرت و جهاد و فرمیتاد و برعباد از اعلای شان و
ارتقای مکان که سوای او و غیر سید بشر در ان درجه و مرتبه نرسیده آورده اند که چون حضرت رسالت صلعم بهجرت اجازت شد بعضی
از صحابه بنشاط تمام بطریق مدینه مسارعت می نمودند و ترک خان و مان از محبت زن و فرزند و مصاحبت خویش و پیوند ترجیح میفرمودند و جمعی
دیگر را آبا و اقربا و عیال و اطفال سوگند داده برای تمام سکون و آرام در منزل و مقام التماس میکردند و ایشان از رقت جنسیت و بر
شفقت بر زن و فرزند مانع هجرت می شد این آیه نازل شد که یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا آباءکم واخوانکم
اولیاء ان استحبوا الکفر علی الایمان ومن یتولهم منکم فاولئک هم الظالمون ای کسانی که ایمان آورده اند
فرا مگیرید پدران خود را و برادران خود را دوستان یعنی این گروه را بدوستی مگیرید اگر برگزینند ایشان کفر را بر ایمان و شمار از هجرت
باز دارند و هر که از شما ایشان را دوست دارد یعنی این عمل از ایشان پسندد و بدین گروه دوست دارد که ایشانند ستمکاران که دوستی
را در غیر محلش وضع کرده اند چه دوستی با مؤمنان باید و با مشرکان نشاید چون این آیه فرود آمد متخلفان هجرت گفتند که حالا ما در
میان قبایل و عشایر خودیم و بمعاملات و تجارات اشتغال نموده اوقات میگذرانیم چون عزیمت هجرت کنیم بضرورت قطع
پدر و فرزند باید کرد و تجارت از دست برود و بی کس و بی مال مانیم آیتی دیگر آمد که قل ان کان آباؤکم و
ابناؤکم واخوانکم وازواجکم وعشیرتکم واموال اقترفتموها وتجارة تخشون کسادها
ومساکن ترضونها احب الیکم من الله ورسوله وجهاد فی سبیله فتربصوا حتی یاتی الله
بامره والله لا یهدی القوم الفاسقین بگو ای محمد مر تارکان هجرت را اگر هست پدران شما و فرزندان شما و برادران
شما و زنان و خویشان شما و مالهایی که از کسب کرده اید و بازرگانی که می ترسید از ناروایی آن و مسکنهایی که از زینت آن می پسندید
آن دوست تر بسوی شما یعنی اگر اینها را که مذکور شد بدوستی اختیاری نه طبیعی دوست تر میدارید از خدای تعالی و رسول او و از جهاد
کردن در راه او پس انتظار برید و چشم دارید تا بیارد خدای تعالی عقوبت خود را عاجلا و آجلا و خدای تعالی توفیق هدایت ندهد گروه بیرون
رفتگان را از حد فرمان درین آیه تهدید و توبیخ عظیم است و قول مشتر ارباب تفسیر راجح است بآنکه ازین آیه رایحه نا امیدی استشمام میتوان

نمود چه اغلب مردم الا ما شاء الله در این مقام اند که دین خود را از اموال و ازواج و عشایر و مساکن دوست تر نمیدارند و حظوظ دنیوی
را بر آن اختیار می کنند پس مرد باید که ابراهیم وار روی از کون و مکان بگرداند فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِي إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ و مال را بی
مهمان و فرزند را بقصد قربان و خود را فدای آتش سوزان کند تا در دعوی دوستی صادق باشد حضرت رسالت صلعم فرموده که ایمان کامل حاصل
نیست یکی از شما را تا باشد او که دوستی حق را برگزیند بر دوستی پدر و فرزند و همه مردمان که حق را از همه دوست تر دارد و چنانچه امیر المؤمنین
علیه السلم که نفس نفیس خود و مال را بذل راه حق فرموده بود و امری بی رضای حق نمیکرد و آنچه نهایت کوشش بود در دین اسلام
نمود و چنانچه شمه از آن در آیه لاحقه مذکور خواهد شد و هرگز برای حظ نفس در امری شروع ننموده و دیده همت از دنیای فانی بر دوخته بود و
دنیای دنی را باین کلمه رفیعه عتاب و خطاب می نمود که یا دنیا غری غیری ای دنیا غیر مرا فریب ده که من از تو فریب نخورم چنانچه بر
هیچ احدی مخفی نیست و باقی ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین قدم متابعت بر قدم آنحضرت داشتند حال کامل تر بیت آن گفت و گو
لیکن معاند جاهل ازین حال غافلست لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ
فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئًا وَضَاقَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُمْ مُدْبِرِينَ بدرستی که یاری کرد خدای تعالی
شما را ای مؤمنان در موطنهای بسیار یعنی مواقع حرب و معارک کارزار چون روز بدر و حرب بنی نضیر و جنگ بنی قریظه و روز احزاب
و صلح حدیبیه و حرب خیبر و فتح مکه و غیر آن و در موطن روز حنین و آن وادی ایست میان مکه و طایف که حضرت رسالت صلعم در آن روز بعد از فتح
با لشکر هوازن و ثقیف محاربه فرمود و در کشف الغمه مذکورست که حضرت رسول الله صلعم با ده هزار سوار بیرون فرموده متوجه حنین شد و در بعضی
تفاسیر دوازده هزار یا شانزده هزار آورده اند بسبب آنکه بعد از فتح مکه این دو قبیله متفق شده قصد مسلمانان نمودند و ایشان چهار هزار
کس بودند چون اصحاب کثرت عدد و عدد را مشاهده کردند ابو بکر چشم رسانیده و کثرت آن اعجاب نمود و گفت امروز از قلت
لشکر ایشان و کثرت لشکر خود مغلوب نخواهیم شد و این سخن بآنحضرت رسید ناپسندیده و بجهت این عجب در اول حال شکست بر لشکر
اسلام آمد در کشف الغمه گوید که چون التقاء صفوف شد لشکر اسلام پشت کردند و روی بانهزام آوردند و باقی نماند با پیغمبر صلعم مگر کسی از بنی هاشم
که آن امیر المؤمنین بود علیه السلام که با شمشیر کشیده نزد پیغمبر صلعم ایستاده و عباس بن عبد المطلب که بر یمین آنحضرت بود و فضل بن عباس که بر یسارش
بود و ابو سفیان بن حارث بن عبد المطلب که لجام استر آنحضرت را گرفته بود که آنحضرت بمیان دشمنان نرود و ربیعه بن حارث و عبد الله
بن زبیر بن عبد المطلب و عتبه و معتب پسران ابی لهب برگرد آنحضرت بودند چون حضرت مشاهده فرمود هزیمت قوم را استر را نهیب
میداد که در میان معرکه رود و این صورت بر کمال شجاعت سید بشر صلعم استدلال می تواند بود که در چنان روز بر استر که در
معرکه حرب که روی فرار ندارد سوار شده و متوجه حرب کفار گشته جمعی بنی هاشم مانع آن شدند که آنحضرت محاربه نماید حضرت فرمود مر عباس را
که ای عباس چون تو مرد صیت و بلند آوازی صدایی برسان بمردمان و عهد و پیمان را بیاد ایشان بیار بعد از آن عباس آواز بر کشید
و گفت یا اصحاب الشجرة السمرة یا اصحاب سورة البقرة کجا میگریزید که ازین گریز نه ندارید یاد آورید معاهده که با رسول الله کرده اید
اینک رسول الله که او را تنها گذاشته اید و قوم بسخن روی ایشان پشت کرده بودند و برفتند و آن شبی بود بنجایت تیره و ظلمانی
و آنحضرت در میان وادی بود و اهل شرک از اطراف وادی با شمشیرها کشیده بیرون آمدند و متوجه آنحضرت شدند حضرت
نظر کرد و در پیش روی خود بعضی را دید که میروند آواز داد که کجا شدید که با خدای عهد کرده بودید ایشان که آن آواز شنیدند باز گشتند
کرد و اشعه جمال وی را دیدند شیر قهر در همه سر اقدام ساخته باز گشتند بسرعت تمام و از اطراف وادی بدشمن رسیدند و میان ایشان
جنگ در پیوست و از جانب دیگر وادی مردی از هوازن می آمد بقصد آنحضرت بر شتری سوار بود و رایت سیاهی که بر سر آن نیزه

نیزه دراز

نیزه دراز بسته بود و پیش پیش می آمد رجز گویان مضمون آنکه منم ابو جرول که از خصم جدا نشوم تا او را فنا نسازم و جمعی بسیار در عقب او می آمدند امیر المؤمنین
چون او را دید که بجدیت و سرعت هر چه تمامتر می آید و نزدیک شد با آنحضرت عنان توجه بجانب او معطوف داشت و رجز آغاز
کرده نعره زد که ایشان خشک ماندند از آنجایی که بودند تا رسیدن شتر او را پی کرده او را بر خاک ذلت انداخت و آنگاه بر روی زمین
خیار زیرش دو نیم ساخت تا بعالمش روی بگریز نهادند آنحضرت بازگشته دید که بعضی از مسلمانان عود کرده اند بجنگ و رسول الله صلعم در همان مقام
ایستاده و میفرماید که بار خدایا چون قریش را نکال چشانیدی آخر ایشان را نیز وبال بچشان و دیگر مردم را بر حرب تحریض میفرمود و میگفت
أَنَا النَّبِيُّ لَا كَذِب أَنَا ابْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِب امیر المؤمنین علیه السلام با مسلمانان روی باهل شرک آوردند و شمشیر ایشان در میان ایشان
نهادند و آنحضرت تنهایی چهل کس دیگر را بشمشیر گذرانید تا بقیه السیف روی بانهزام نهادند و غنیمت و اسیر بسیار گرفتند دست بر گردن بسته و این
فتح ازان شد که امیر المؤمنین علیه السلام ابو جرول را کشت و رایت او را نگونسار گردانید و تا بعجان او کرتخیشد و از آنجا باز آمدند و مسلمانان کرد تا
بالکل ایشان را استیصال ساختند و بعضی از اهل اسلام را تسکینی حاصل شد چنانچه قرآن از اعجاب ابو بکر و امداد امیر المؤمنین علیه السلام خبر میدهد که چون شگفت
آورد شما را بسیاری لشکر شما پس دفع نکرد از شما کثرت شما چیزی را از صولت دشمن و تنگ شد بر شما زمین آن وادی با گشادگی و فراخی
که داشت پس پشت بر دشمن کردید و برگشتید از حرب در حالتی که هزیمت کننده گان بودید ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ
وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَنْزَلَ جُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا وَعَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ پس فرو فرستاد
خدای تعالی رحمت خود را که سبب سکون و آرام قلوبست یعنی امیر المؤمنین را که سبب فتح گردانید و ملایکه را که بر آن سبب سکون و آرامی شد
بر رسول او و بر مؤمنان و صاحب کشف الغمه رحمه الله میفرماید این معنی را باین عبارت که كَانَ أَبُو بَكْرٍ الَّذِي عَانَهُمْ وَعَلِيٌّ عَلَيْهِ
السَّلَامُ الَّذِي أَعَانَهُمْ بود ابو بکر آنکسی که چشم رسانید لشکر اسلام که اکثر گریخته پشت دادند و بود علی علیه السلام آن صفدری که بعد از شکست
لشکر اعانت فرمود و امداد نمود تا فتح میسر شد ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا و فرستاد لشکرها که بچشم خود ندیدید ایشان را یعنی کفار
سپید و آنها ملایکه بودند با جامه های سفید و عمامه های سرخ علاقه بین الکتفین گذاشته بر اسبان ابلق سوار شده و عدد ایشان پنجهزار یا هشت هزار
یا شانزده هزار بود و عذاب کرد خدای تعالی آنانرا که کافر بودند بآنکه بسیاری کشته شدند از ایشان و شش هزار از اولاد
و اموال ایشان بر بود گرفتند و بیست و چهار هزار اشتر و چهار هزار اوقیه نقره و زیاده از چهل هزار گوسفند غنیمت بدست آمد و آنچه و ربع شد
و هشتاد کروه کان است و در کشف الغمه آورده که بعد از انقضاء حرب رسول الله صلعم آن غنایم را بلشکر این قسمت فرمود و تالیف
قلوب را پیشتر داد و انصار را کمتر بعضی از انصار ازین معنی خشم کردند و این خبر به پیغمبر صلعم رسید خاطر مبارکش پریشان شد فرستاد
انصار را تمام جمع کرد و فرمود که اینجا نزد شما نیاید وقتی که غیر ایشان با ایشان نباشد چون نشستند رسول الله با امیر المؤمنین صلی الله علیهما آمد
فرمود و در میان ایشان نشستند فرمود که من چیزی را از شما میپرسم جواب مرا گوئید آیا شما گمراه نبودید که حق سبحانه و تعالی شما را راه بنمود
پس گفتند بلی منت خدای را و رسول او راست دیگر فرمود که آیا شما بر کنار مغاک دوزخ نبودید که حق جل و علا شما را از آن ورطه رهانید
بوسیله من گفتند بلی منت ایشانراست دیگر فرمود که آیا شما اندک نبودید که حضرت عزت شما را بسیار گردانید بسبب من گفتند بلی
خدای راست و رسول او را دیگر فرمود که آیا شما با یکدیگر دشمن نبودید و عداوت می ورزیدید که حق تعالی در میان شما الفت داد و شما را باهم
التیام داد گفتند بلی منت خدای را و رسول او راست بعد از آن حضرت ساکت شد زمانی آنگاه فرمود که چرا جواب مرا نمیگوئید گفتند چه جواب
ترا گوئیم که پدران و مادران ما فدای تو باد ما جواب گفتیم که ترا است چه ما طول فضل و منت فرمود که اگر خواهید میتوانید گفت
که آمدی بسوی ما وقتی که قوم ترا رانده بودند و اخراج کرده و ترا جای دادیم و ترسان بودی ترا ایمن ساختیم و همه کس تکذیب تو میکردند

ما ترا تصدیق کردیم بعد از این سخن فرمود که یا از نهاد ایشان برآمد و پیران و مهتران ایشان برخواسته در پای آنحضرت افتادند و دست
و پای او را بوسه دادند و گفتند ما از خدای تعالی و رسول او راضی و خشنودیم امید که ایشان نیز از ما راضی و خشنود باشند هر اول
فدای راه تو اگر میخواهی آنچه حاضر است قسمت فرمای بهر که میخواهی و بعضی از ما که این گفتند از دل گفتند و بواسطه غل و کینه بود که در دل ایشان
تمکین یافته بود که این بواسطه تقی و الکون بتقصیر خود قایل اند و زبان استغفار گشوده اند یا رسول الله از برای ایشان استغفار کن
آنحضرت فرمود که اللهم اغفر للانصار و لابناء ابناء الانصار ای معشر انصار آیا شما راضی نیستید که غیر شما از اینجا بازگردد
با گاو و گوسفند و شتر و شما باز گردید که در سهم شما رسول الله باشد همه گفتند بلی یا رسول الله ما باین معنی رضا داریم و نظر بچیزی دیگر نمی کنیم آنگاه
فرمود که انصار مواضع اسرار منند اگر همه مردمان سلوک نمایند در وادی و انصار براه دیگر من براه انصار سلوک می نمایم ثم یتوب الله
من بعد ذلک علی من یشاء والله غفور رحیم پس توبه میدهد خدای تعالی و فضل میکند از پس این جنگ بتوفیق اسلام بر هر که خواهد
از ایشان یعنی منهزمان از جنگ حنین و آنچنان بود که بعضی از هوازن و ثقیف بعد از واقعه حنین ملازم رسید تفلیس صلعم آمده بشرف اسلام
مشرف گشتند و خدای تعالی آمرزنده است گناهان توبه کنندگان را مهربانست که بعد از توبه بسبب خبث باطن مواخذت نکند یا ایها
الذین امنوا انما المشرکون نجس فلا یقربوا المسجد الحرام بعد عامهم هذا و ان خفتم عیلة فسوف
یغنیکم الله من فضله ان شاء ان الله علیم حکیم ای گروه باور دارندگان جز این نیست که مشرکان پلیدند یا ما به
بنجاست ایشان عینیه است حکمیه و ابن عباس فرموده که اعیان ایشان نجس است مثل کلاب و خنازیر پس باید که نزدیک نشوند بمسجد حرام که
محیط ببیت الحرام است بعد از این سال که سنه براءت است که ابوبکر را آنحضرت فرستاد با سوره براءت باز امر الهی شد که او را بازگرداند
و آنحضرت خود یا کسی که از و باشد برود و باهل موسم برساند و آنحضرت امیرالمومنین را فرستاد چنانچه مذکور شد و آن سنه تاسعه بود از
هجرت و گویند سنه حجة الوداع بوده که سنه عاشره است و اول اصح است و جایز نیست دخول کفار خواه حربی و خواه ذمی در مسجد الحرام
و همچنین باقی مساجد بنصوص اهل البیت ع و اگر بترسید شما ای اهل مکه از درویشی بسبب منع ایشان مراد آنست که جمعی از کفار در موسم بجهت حرم
و فروختن اطعمه و البسه می آوردند حق سبحانه و تعالی میفرماید که ایشان را از دخول حرم منع کنید و اگر از این می ترسید که بسبب منع انقطاع تجارت
ایشان بشود و شما تنگ عیش شوید پس زود باشد که خدای تعالی توانگر سازد شما را از فضل و رحمت خود اگر خواهد و انجاز این وعده فرمود با آنکه
اصناف مردم را از اقطار زمین متوجه حرم ساخت با انواع تجارات آنجا میروند بدرستی که خدای تعالی داناست باحوال بندگان
حکم کننده است بتحقیق مآل ایشان اگر دری در بندد دیگری بگشاید بعد از ذکر مقاتله وثنی تجار به کتابی امر میکند و میفرماید قاتلوا الذین
لا یؤمنون بالله و لا بالیوم الاخر و لا یحرمون ما حرم الله و رسوله و لا یدینون دین الحق
من الذین اوتوا الکتاب حتی یعطوا الجزیة عن ید و هم صاغرون مشیدای مومنان و کارزار کنید با آنکه
ایمان ندارند بخدای تعالی یعنی یهود و نصاری که قایل اند به تثلیث و نصاری معتقد و منکر روز قیامت یهود گویند که در بهشت اکل و شرب
نخواهد بود و آتش دوزخ ما را نخواهد رسید مگر روزی چند و نصاری معاد روحانی اثبات میکنند پس ایمان ایشان بروز آخرت چنانچه میباید
نباشد و حرام نمیدارند و نمیدانند آنچه حرام کرده است خدای تعالی از شرب خمر و اکل خنزیر و نکاح محرمات و آنچه حرام کرده است
رسول او یعنی حرام نمیدانند آنچه حرمت آن بکتاب و سنت ثابت شده و نمی پذیرند دین حق را که اسلام است از آنانکه داده شده اند
کتاب را یعنی توریة و انجیل پیش از عطا کرده ایم بایشان الذین لا یؤمنون است میفرماید که با اهل کتاب مقاتله کنید چه ایشان
متصف اند بچهار وصف که مذکور شد که هر یک از آنها موجب قتال ایشانست پس کارزار کنید تا وقتی که بدهند جزیه را یعنی آنچه از

خراج

خراج که امام مسلمین نسبت بهر کس مقرر سازد بدهند از دست خود یعنی نقد نه نسیه یا از روی قهر از ایشان بگیرند با آنکه گردن ایشان
سبیلی فرو کوبند یا بمعنی نعمت باشد یعنی انعامی که مر شما راست بر ایشان بقبول جزیه و قرار دادن بر دین خودشان و حال آنکه ایشان
خوار شدگان باشند غرض که جزیه از ایشان بنوعی اخذ کنند که با آن ذلت و خواری باشد با آنکه بیارند و بنشینند و تسلیم کنند
و آخذ ایستاده باشد و غیر آن و اقتصار بر ذکر جزیه دون شرایط دیگر زیرا که آن رکن اعظم است در شرایط از اتقیا و اسلام با آنکه اجرا کنند
بر ایشان احکام اسلام را با آنکه نکنند و ایذا بمسلمانان نرسانند نه در نفس و نه در مال و نه در زن و احداث کنایس و بیع ننمایند ناقوس
نزنند و آشکار نکنند چیزی را از محرمات و چیزی که موجب نقص دین اسلام باشد نکنند و هر گاه که اخلال بجزیه نمودند و منقاد احکام
اسلام نشدند خرق ذمه میشود و اهل کتاب بحقیقت یهود و نصاری اند و مجوس را چون شبهه کتابیست ملحق اند با اهل کتاب این و در روایت
یافته در اخبار اهل البیت که ایشان را پیغمبری بود کشتند و کتابی بود سوختند و لهذا پیغمبر صلعم فرموده که بنهید بر ایشان آنچه بر اهل کتاب نهاده اید
از جزیه و غیر آن و اخذ جزیه نمایند از زنان و صبیان زیرا که ایشان از اهل قتال نیستند و از شیوخ دو قول است اشنب اخذ جزیه است
چنانچه در کنز العرفان فرموده و قالت الیهود عزیر ابن الله و قالت النصاری المسیح ابن الله ذلک قولهم
بافواههم یضاهئون قول الذین کفروا من قبل قاتلهم الله انی یؤفکون و گفتند جهودان که عزیر
پسر خداست تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا باید دانست که عزیر بن شرخیا از نسل یعقوب ع از سبط لاوی بود و نسبش
پشت بهارون بن عمران ع میرسد و مجمل این قصه آنست که چون حق تعالی بخت النصر را بر بنی اسرائیل گماشت تا مصاحف توریة را
بسوخت و بیت المقدس را منهدم ساخت و هر که توریة میدانست همه را بکشت و باقی را برده گرفت و عزیر از جمله اسیران بود
و توریة میخواند اما چون خورد سال بود از خواندن وی حسابی نگرفتند و او بعد از مدتی که از قید ایشان خلاص یافته روی به بیت المقدس
نهاد و حق تعالی در اثنای طریق در قریه سار آبادا او را بمیرانید و بعد از صد سال زنده گردانید چنانچه گذشت و چون عزیر میان قوم آمد تصدیق
نمودند و او را بخواندن و نوشتن توریة امتحان کردند در تفسیر ثعلبی مذکور است که پنج قلم بر اصابع دست راست وی بستند و بهر
پنج انگشت کتابت توریة میکرد و از ظهر القلب تا با تمام رسید دیگر بار و شبهه کردند که چنین کسی که توریة داند و خواند در میان ما نیست چه
دانیم که این توریة است یا نه مردی در میان ایشان گفت که من از پدر خود شنیدم که او از پدر خود شنیده بود که من در زمان
بخت النصر توریة را در ظرفی مضبوط ساخته در فلان شکاف کوه نهاده ام جمعی با آن پیر در رفتند و توریة را از آن محل برداشته
بمجمع آوردند و با آنچه عزیر نوشته بود مقابله نمودند یک حرف تفاوت نداشت متعجب شده گفتند که حق سبحانه و تعالی توریة را بعد از
صد سال در دل عزیر انداخت نیست مگر بسبب آنکه پسر اوست پس متقدمان یهود برین قول قایل شدند و بعضی از یهود مدینه در زمان
عظیم الشان حضرة رسول الله صلعم این سخن گفتند و گفتند ترسایان عیسی پسر خداست و این نیز سخن حمقی است از ایشان که وجود فرزند
بی وجود پدر مستحیل شمردند یا آنکه از ابراء اکمه و ابرص و احیاء موتی شاهد نمودند بدین جرأت اقدام نمودند آنچه مذکور شد
گفتن ایشانست بزبانهای ایشان نه که بر ایشان افترا میکنند یا سخنیست مهمل که بر زبان میرانند و جمعی ندارد و مشابهی می سازند
سخن خود را با سخن آنانکه کافر شدند پیش از ایشان یعنی بنی ملیح که گفتند ملائکه دختران خدایند نعوذ بالله تعالی یا بعضی از کفار عرب که
حق سبحانه و تعالی را ابو اللات و ابو العزی میخواندند لعنت کناد خدای تعالی بر ایشان چگونه برگردانیده میشوند از راه حق بسوی باطل استفهام
بطریق تعجب است اتخذوا احبارهم و رهبانهم اربابا من دون الله و المسیح ابن مریم و
ما امروا الا لیعبدوا الها واحدا لا اله الا هو سبحانه عما یشرکون فرا گرفتند یهود و نصاری

علما خود را و عباد خود را خدایانی بجز خدای تعالی یعنی فرمان ایشان برند در تحریم و تحلیل چنانچه فرمان خدای می باید برد یا سجده میکنند
ایشان را اهل معانی گویند که حبر عالمی است که تعبیر کند بانچه خواهد باحسن بیانی و راهب کسی است که ظاهر شود آثار رهبت از قلب او بر روی جهتش
لیکن در عرف استعمال یافته احبار بعلمای یهود از ولد هارون و رهبان بعلمای نصاری از اصحاب صوامع و عیسی پسر مریم را نیز بخدایی میگیرند
و حال آنکه عیسی و احبار و رهبان فرموده نشدند یا فراگیرندگان ایشان بخدایی مامور نیستند در همه کتابها مگر از آنکه فرمان برند و پرستند
یک خدای که در وحدانیت هیچ معبودی نیست مگر او پاکست از آنچه با وی انباز میگیرند یُرِیدُونَ أَنْ یُطْفِئُوا نُورَ اللّٰهِ بِأَفْوَاهِهِمْ
وَیَأْبَى اللّٰهُ إِلَّا أَنْ یُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ کَرِهَ الْکَافِرُونَ میخواهند جهودان و ترسایان آنکه فرو نشانند نور خدای را که قرآنست
یا نبوت حضرت محمد صلعم یا حجت روشن بر تقدس و تنزه او از زن و فرزند بباد دهنهای خویش یا بگذبی که بر زبان میرانند
و نمیخواهد خدای و نمی پسندد مگر آنکه تمام کرداند دین روشن خود را یا علای اعلام توحید و اگرچه کاره باشند آنرا کافران و در معنی گفته اند
یرید الجاحدون لیطفؤه ویأبى الله إلا أن یتمه پس بپایان تمام نور می کند و میفرماید هُوَ الَّذِی أَرْسَلَ رَسُولَهُ
بِالْهُدَى وَدِینِ الْحَقِّ لِیُظْهِرَهُ عَلَى الدِّینِ کُلِّهِ وَلَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُونَ وی است آن خداوندی که بفضل شامل خود فر
ستاده خود را که حضرت محمد است صلعم بقرآن که محض هدایت است و دین درست که اسلام است و ارسال برای آن بود تا ظاهر
و غالب کرداند دین خود را بر همه دینها و منسوخ سازد احکام آنرا و آن بعد از ظهور مهدی و نزول عیسی خواهد بود که بر روی زمین
جز دین اسلام نماند و اگرچه نخواهند مشرکان این صورت را یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِنَّ کَثِیرًا مِنَ الْأَحْبَارِ
وَالرُّهْبَانِ لَیَأْکُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَیَصُدُّونَ عَنْ سَبِیلِ اللّٰهِ وَالَّذِینَ یَکْنِزُونَ
الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا یُنْفِقُونَهَا فِی سَبِیلِ اللّٰهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِیمٍ ای کسانی که ایمان آورده اید بدرستی
که بسیاری از علما و زهاد یهود و نصاری هر آینه میخورند مالهای مردم را برشوت در حکم و باز میدارند خلق را از دین خدای تعالی
یعنی منع می کنند از دخول در اسلام و آنان از اهل کتاب و غیر ایشان که از روی حرص و بخل گنج می نهند زر را و نقره را و نفقه نمی کنند گنجها
را در راه خدای تعالی یعنی زکوة نمیدهند هر مال که جمع کنند در زیر زمین یا فوق زمین از جهت حفظ پس آن گنج است اما کسی که جمع کند مال را از
برای انفاق بر عیال یا بعد از اخراج حقوق مالی خارج است ازین حکم که وعید است زیرا که حق سبحانه و تعالی تقیید فرموده کنز را بعدم انفاق
و هرگاه قید منتفی باشد حکم نیز منتفی باشد و در خبر آمده است که ما أدی زکوته فلیس بکنز آنچه زکوة آن ادا شده آن گنج نیست
یعنی گنجی که بران وعیدی مترتب باشد و وعید است که فرموده پس بشارت ده گنج نهندگان بی زکوة را و دهنده را بعذابی دردناک
یَوْمَ یُحْمَى عَلَیْهَا فِی نَارِ جَهَنَّمَ فَتُکْوَى بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ هَذَا مَا کَنَزْتُمْ
لِأَنْفُسِکُمْ فَذُوقُوا مَا کُنْتُمْ تَکْنِزُونَ روزی که گرم کرده شود یعنی برافروزند آتش را بران گنجها در آتش دوزخ پس
داغ کرده شود بدان دینارها و درمها پیشانیهای ایشان که در وقت دیدن فقرا گره بران زده اند و پهلوهایی
ایشان که از اهل فقر تهی کرده اند و پشتهای ایشان که در هنگام دیدن محتاجان کرده اند و گفته اند که اشرف اعضای ظاهر این
سه عضو اند که مشتمل اند بر اعضای رئیسه که دماغ و دل و جگر است و از دایین سه را در آخر وز معذب کرداند بداغ و گویند اینست آن
گنجها که نهاده بودید برای منفعت نفسهای خود و امروز سبب مضرت نفسهای شماست پس بچشید وبال آنچه بودید که ذخیره میکردید
ذخیره که وبال بران مترتب نباشد اعمال صالحه است و آنهایی مذکور است که اگر دیگران ذخیره مال کنند تو ذخیره اعمال کن و اگر
دیگران کنوز اعراض فانیه جویند تو رموز اسرار باقیه جوی چون احبار و متعبدات اهل کتاب را یاد ... قمری و سال شمسی است و سال شمسی

سیصد

سیصد و شصت و پنج روز و ربعی از روزی باشد تقریبا و سال قمری سیصد و پنجاه و چهار روز و سدس و خمس شبانروز است
پس در هر سی سال سنه ایشان سیزده ماه می باشد و عدد سنه در حکم خدای تعالی دوازده است پس حق سبحانه و تعالی بنا کرد اهل اسلام
بر شهور قمریه نهاده و احکام صوم و حج و زکوة و عده و غیر آن بدان مرتب ساخت و در بیان عدد آن فرمود إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ
عِنْدَ اللّٰهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِی کِتَابِ اللّٰهِ یَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ ذَلِکَ
الدِّینُ الْقَیِّمُ فَلَا تَظْلِمُوا فِیهِنَّ أَنْفُسَکُمْ وَقَاتِلُوا الْمُشْرِکِینَ کَافَّةً کَمَا یُقَاتِلُونَکُمْ کَافَّةً وَاعْلَمُوا أَنَّ
اللّٰهَ مَعَ الْمُتَّقِینَ بدرستی که شمار ماههای پسندیده است نزدیک خدای تعالی دوازده است در لوح محفوظ یا در حکم او و نوشته است
خدای تعالی این حکم را روزی که بیافرید آسمان و زمین را ازین دوازده ماه چهار ماه حرام است سه در هم پیوسته که ذوالقعده
و ذوالحجه و محرم که سرد گویند و یکی رجب است که فرد نامند اینست حساب درست در شمار ماهها پس ستم مکنید درین چهار ماه بر نفسهای
خود بارتکاب محرمات و ترک حرمت این اوقات جمهور علما برانند که حرمت مقاتله درین ماهها منسوخ است و مراد از ظلم مباشرت
معاصی است یا ترک قتال مقاتلان از اهل شرک اگرچه در همه اشهر ترک معاصی لازم است اما تخصیص نمود این چهار ماه را بجهت
شرف چه گناه درین ماهها شاید بیشتر باشد و در حرم یا در حال احرام و کارزار کنید با مشرکان با همه ایشان در اشهر حرم و غیر آن
چنانکه همه ایشان با شما کارزار می کنند و بدانید بدرستی که خدای تعالی با پرهیزکارانست بنصرت و حفظ که احکام او را تغییر نکنند و بفرموده
عمل نمایند آورده اند که طباع اهل جاهلیت بقتل و غارت متاسس شده بود و در ماههای حرام قتال نمیکردند چون سه ماه متصل حرام
بود مشکل آمده گفتند سه ماه پی در پی بی تاراج و غارت تحمل نداریم پس جنادة بن عوف الکنانی صورتی برانگیخت و در موسم
ندا کرد که یا معشر العرب خدای شما در فلان سال محرم را حلال کرد دانید و حرمت او را تاخیر کرد بماه صفر مردمان قول او را قبول نمودند
باز سال دیگر ندا کرد که خدای تعالی درین سال محرم را حرام ساخت و صفر را حلال کرد و گاه بودی که در اثنا محرمات ایشان
ماه حرام نوشدی و حرمت او را تاخیر کردندی تا ماهی بعد از و و او را حلال داشتندی و در سالی چهار ماه حرام میداشتند اما تخصیص
اشهر حرم فروگذاشته مجرد عدد را اعتبار کردندی و این عمل را نسی می گفتند حق سبحانه و تعالی فرمود إِنَّمَا النَّسِیءُ زِیَادَةٌ
فِی الْکُفْرِ یُضَلُّ بِهِ الَّذِینَ کَفَرُوا یُحِلُّونَهُ عَامًا وَیُحَرِّمُونَهُ عَامًا لِیُوَاطِئُوا عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللّٰهُ فَیُحِلُّوا
مَا حَرَّمَ اللّٰهُ زُیِّنَ لَهُمْ سُوءُ أَعْمَالِهِمْ وَاللّٰهُ لَا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکَافِرِینَ جز این نیست که تاخیر حرمت
ماهی بماهی فزونی است در کفر زیرا که تحلیل ما حرم الله و تحریم ما احل الله کفری دیگر است که با کفر ایشان منضم می باید گمراه کرده
می شوند بدین عمل آنانکه کافر شدند گمراهی زیاده بر زیاده حلال میدارند تاخیر را در سالی و بجای او ماه دیگر را حرام می کنند و حرام میدارند
نسی را در سال دیگر و همان ماه را که حرام بود حلال کرده بودند و حرمت او می گذارند و در آن سال که تحلیل ماه حرام کرده اند تحریم
ماه حلال میکنند چه گفته شد که ایشان اشهر حرم را چهار میداشتند تا موافق سازند و تمام کنند شمار آنرا که خدای حرام کرده است
پس حلال میکنند برای موافقت عدد آنچه خدای تعالی حرام کرده است بمراعات وقت آراسته کرده شده است برای ایشان
یعنی شیطان بیاراسته است در دل ایشان بدی کردارهای ایشان را و خدای تعالی توفیق رشاد و هدایت نمیدهد گروه ناگرویدگان
در ینابیع آورده که جاهلان عرب در سالی چهار ماه را حرام میداشتند و خلق را از دست و زبان خود ایمنی میداشتند مؤمنان
بوجوب بران سزاوارترند که در همه ماهها مسلمانان را از ضرر خود سالم دارند و ایذا و آزار خلق بزبان و دست فروگذارند که مکافات
آزار آزار است و مجازات اضرار همان اضرار نقلست که در سال نهم از هجرت پیغمبر صلعم عازم غزوه تبوک شده بود در غایت

حرارت بود و اهل مدینه بسبب جنگ سالی منقلب الحال میگذرانیدند چون فرمان رسید که اصحاب که جهاد در میان اجتهاد در بسته عنان عزیمت
معطوف سازند ایشان بسبب بعد مسافت و کثرت اعدا و قلت زاد و گرمی هوا که امریست طبیعی در رفتن تکاسل مینمودند آیه نازل آمد که یا ایها
الذین آمنوا ما لکم اذا قیل لکم انفروا فی سبیل الله اثاقلتم الی الارض ارضیتم بالحیوة الدنیا
من الآخرة الا قلیل الا تنفروا یعذبکم عذابا الیما ویستبدل قوما غیرکم ولا تضروه
شیئا والله علی کل شیء قدیر ای کسانی که گرویده اید چیست شما را که چون گفته شود شما را که بجد تمام بیرون روید
در راه خدای تعالی و جهاد کنید گران جنبید و درنگ کنید یعنی مایل شوید بسوی زمین از روی کاهلی میل کنید بمزروعات ارض و ثمار آن آیا راضی شدید
و خورسند گشتید بزندگانی دنیا از ثواب آخرت این میکنید و دنیی را بر آخرت گزینید نیست برخورداری از زندگانی دنیا در جنب برابر آخرت
و نعیم آن مگر اندکی محقر و هیچ عاقل بزرگتر را از دست گذارد برای خورد و متاع این جهانی فانی و نعیم آن جهان باقی و مرغوب چرا کسی دولت باقیه
را گذارد و بنعمتهای فانی سر در آرد و اگر بیرون نروید بحرب که شما را فرمان شد عذاب کند خدای تعالی شما را عذابی دردناک یا آنکه دشمن را بر
بر شما ظفر دهد یا بسببی از اسباب شاقه شما را هلاک کند و بدل کند شما را بقومی غیر شما که فرمان برند چون اهل یمن و ابنای فارس و زیان نتوانند رسانید
چیزی مر خدای را که بی نیازست از همه یا رسول او را که در رعایت و عصمت اوست و خدای تعالی از تبدیل و تغییر قادر و تواناست الا تنصروه
فقد نصره الله اذ اخرجه الذین کفروا ثانی اثنین اذ هما فی الغار اذ یقول لصاحبه لا تحزن
ان الله معنا فانزل الله سکینته علیه وایده بجنود لم تروها وجعل کلمة الذین کفروا السفلی
وکلمة الله هی العلیا والله عزیز حکیم اگر نصرت ندهید پیغمبر او را زود باشد که خدای تعالی او را یاری کند در مستقبل او را فرو نگذارد
چنانچه در ماضی فرو نگذاشت پس بدرستی که نصرت کرد او را خدای تعالی آنگاه که قصد بیرون کردن او کردند کافران از مکه حق سبحانه و تعالی او را دستور
خروج داد در حالتی که دوم دو بود و نصرت داد بوقتی که هر دو بودند در غار ثور و آن غاریست بر اعلای جبل ثور در جانب یمنی از مکه بمسیر
ساعتی از ساعات زمانی و در آن وقت کسی بدانجا نرسیده و رعات و اهل صحاری از نزول در آن فارغ بودند پس حضرت پیغمبر صلعم شب
پنجشنبه غره ربیع الاول امیر المؤمنین را بجای خود خوابانید و خود از شهر مکه برفاقت ابی بکر بدان غار توجه فرمود و شب در آنجا مقیم فرمود
در روز دیگر کفار بطلب آنحضرت بیرون آمدند و پی بدر غار آوردند حق سبحانه و تعالی همان شب درخت مغیلان بر در غار رویانید و جفتی کبوتر
وحشی را امر کرد تا آنجا آشیانه گرفته بیضه نهادند و عنکبوت را الهام داد تا بر در غار بر تنید کفار چون بدر غار رسیدند بسبب آن حالات که دلالت
بر خلو مقام از رسید امام داشت متعرض غار نشدند ابو بکر گفت یا رسول الله اگر یکی از مشرکان در زیر قدم خود نگاه کند هر آینه ما را ببیند آنحضرت
فرمود که غم مخور در راه بدرستی که حق تعالی ناصر و یار ماست چنانچه ازین حال خبر میدهد که چون گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله مر صاحب خود را که اندوه مخور
بدرستی که خدای تعالی با ماست بنصرت بر اعادی و عصمت از اعوای بعضی از اهل خلاف اثبات فضیلت و تشریف ابی بکر میکنند باین آیه که در غار
پیغمبر دوم او بود صلعم و او مصاحب آنحضرت شد و در وی ترسید و اما شیعه رضوان الله علیهم در جواب میفرمایند که این حالات سبب تفضیل
و تشریف نیست زیرا که در آیه دیگر واقع است که ما یکون من نجوی ثلثة الا هو رابعهم و ثانی اثنین اعلم از آن
نیست که خدای تعالی چهارم ایشان بود و این عام است در حق مؤمن و کافر و در آیت قال له صاحبه وهو یحاوره اکفرت
بالذی خلقک معارضه میکند بمصاحبت چه حق تعالی کافر را صاحب مؤمن گفته و همچنین بزور دیا فره که ما ضل صاحبکم
وما غوی که صاحب مراد آنحضرت است و ضمیر خطاب کفارند و نیز احتمال دارد که آنحضرت او را با خود برده باشد از آن سبب که ازو متوهم
بوده باشد که مبادا با کفار موافقت نماید یا وقوف کرده است از اسرار آنحضرت یا اغوا کنند او را چه قوتی در یقین او نبود و گرخو[ف]

او وازان ناشی بود بواسطه آنکه او واقف بود که آنحضرت مأمور است بهجرت و حق تعالی او را وعده فرموده بنصرت و حمایت یقین درست
باین امور خوف بر خود راه میدهد اگر چه آن از طباع بشریت است لیکن هر که واقف باشد برین امور و با حضرت باشد اگر یقین کامل بود
جای خوف و حزن نیست و لهذا نهی نمود او را از حزن که اگر آن حق می بود منهی نمی شد از آن پس آن حزن ذنب و خطا بوده و چون
امیر المؤمنین را یقین کامل داشت بر حبل متین توکل است اعتصام زده و جود غیبت آنحضرت خوف نکرد و که هم خطر نفس بود بر فراش
آنحضرت بیتوته فرمود و چنین چنین گردید حق سبحانه و تعالی جبرئیل و میکائیل را فرستاد برای حراست آنحضرت فرمود که حق مواسات و جوانمردی
و برادری اینست که علی با پیغمبر صلعم تقدیم میرساند موافقت باطنی اصل است نه مصاحبت ظاهری اکنون بدیده انصاف نظر کنید و ببینید
که تفضیل و تشریف هست یا آن وقتی که آنحضرت بغار فرمود پس فرستاد حق سبحانه و تعالی رحمت خود را که سبب آرامش است بر رسول
صلعم و آن این امور عجیبه بود که بر در غار واقع شد و یکی قوت داد خدای تعالی پیغمبر خود را بلشکرهای ملائکه که ندیدید ایشان را یعنی لشکرها را
فرستاد تا بعضی بر در غار حراست و محافظت آنحضرت نمودند و بعضی حراست امیر المؤمنین که بجای آنحضرت بود و چنانچه گذشت و بعضی گویند مراد
ملائکه منزله اند در بدر و احزاب و حنین و گردانید کلمه آنهایرا که کافر شدند فروتر یعنی دعوت کفر را که از ایشان صادر میشد خوار و بی مقدار ساخت
و کلمه خدای تعالی غالبست یعنی دعوت اسلام یا توحید یا کلمه شهادت ان نبیه تر و رفیع قدرتر است و خدای تعالی غالبست و عزیز کرداننده اهل توحید را
و اهانت خوار سازنده اهل شرک را مقصود از ایراد قصه غار در اثنای این غزوه تبوک آنست که اگر شما ای کاهلان جهاد یاری نکنید پیغمبر مرا من
او را یاری کنم چنانچه در آن محل که با او یک کس بیش نبود و او نیز از خود میلرزید و تمام جهان دیده قریش بقصد او برخواسته بودند من یاری کردم و او را از
میان قریش و دشمنان بسلامت بیرون آوردم پس مفتاح نصرت بقبضه قدرت منست وما النصر الا من عند الله ظفر و نصرت
دست ندهد مگر از نزد حق تعالی انفروا خفافا وثقالا وجاهدوا باموالکم وانفسکم فی سبیل الله ذلکم خیر
لکم ان کنتم تعلمون بیرون روید بغزوه تبوک سبکباران و گرانباران و مراد از خفاف و ثقال اقوال است حاصلش آنکه مراد سواران
و پیادگان یا تندرستان و بیماران یا جوانان و پیران یا درویشان و توانگران یا بی سلاحان و مسلحان یا عزبان و بومیان یا لاغران و فربهان
یا منفردان و کدخدایان سلمی میگوید که سبکروحان بارتکاب طاعات و گرانان از مباشرت مخالفات قشیری میگوید که خفاف آنانند
که از بند شهود ما سوی آزاد شده اند و ثقال آنانند که بقید تعلقات مقید شده اند در بحر الحقایق آورده که خفاف مجذوبانند که از کشش عنایت
براه سلوک در آمده اند و ثقال سالکانند پرورش هدایت متوجه جذبه جنابی شده و هر دو طایفه در راهند اما یکی ببال کشش می پرد و یکی
ببال کوشش می رود و آنکه بپا میرود در قدمی عالمی زیر پی میکند و آنکه ببال اقبال می پرد در یک لحظه شاهد ما سوی طی میکند در اسباب
نزول مذکورست که جمعی بهانه ضیاع شدن ضیاع و پریشانی کار و بار این جهان داعیه تخلف از غزوه تبوک داشتند حق سبحانه و تعالی قدر
ایشانرا قبول کرده و فرمود که بیرون روید آنها که سبکید از بار مال و منال و آنها که گرانید با جمال و اثقال و جهاد کنید در راه خدای
تعالی بمالهای خود که تهیه زاد و سلاح کنید و بنفسهای خود که مباشر کارزار گردید این بیرون رفتن و حرب کردن بهترست مر شما را از
تخلف و ترک جهاد اگر هستید که بدانید ثواب جهاد و عقاب تخلف را آورده اند که چون حضرت رسول صلعم فرمان بغزوه
تبوک اشارت فرمود ایشان سه فرقه شدند جمعی مسارعت نمودند و فرمان را بسمع اطاعت شنودند و آن اکابر مهاجر و انصار بودند و بعضی ضعفا
و مؤمنان از کراهت آن داد فرمان خدای تعالی و حکم رسول صلعم بر هوای نفس اختیار کردند و برخی دستوری اقامت و تخلف طلبیدند و آنها منافقان
بودند و در شان ایشان نازل شد که لو کان عرضا قریبا وسفرا قاصدا لاتبعوک ولکن بعدت علیهم
الشقة وسیحلفون بالله لو استطعنا لخرجنا معکم یهلکون انفسهم والله یعلم انهم لکاذبون

اگر بودی آنچه تواش زادان و عوه مسکنی غنیمتی سهل الحصول و سفری متوسط الحال در قرب و بعد بر متوسط میان افراط و تفریط پس آن قاصد
یعنی و مقصد زیرا که هر احدی قصد آن دارد و اگر سفری میانه آسان هر آینه پیروی تو می کردند بطمع مال ولیکن دور شد بر ایشان مسافتی که مشقت

غرض

قطع آن باید کرد و آن تبوک است چه آنحضرت سفری دور تر و سخت تر از آن نفرموده بود و سبب این بود که جماعتی از شام بمدینه آمدند و خبر
آوردند که رومیان اجتماع نموده اند و با لشکر عظیم متوجه مدینه اند چون این خبر شیوع یافت آنحضرت امر فرمود بتهیه غزوه تبوک باطراف
فرستاد و مبالغه فرمود که درین غزا حاضر شوند بعضی تخلف کردند حق سبحانه و تعالی ازان خبر میدهد که زود باشد که سوگند خورند بخدای تعالی
این خبر از معجزات قرآن است که قبل از وقوع بیان می کند که چون از تبوک باز آیی متخلفان بطریق اعتذار زود تو قسم یاد کنند اگر توانستیمی یعنی اگر بودی
استطاعت داشتیمی هر آینه بیرون می آمدیم با شما در مرافقت و موافقت می نمودیم هلاک می کنند نفسهای خود را بدین سوگند دروغ یعنی مستحق عذاب
می سازند و خدای تعالی میداند درستی که ایشان دروغ گویانند عَفَا اللّٰهُ عَنْكَ لِمَ اَذِنْتَ لَهُمْ حَتّٰى يَتَبَيَّنَ لَكَ
الَّذِيْنَ صَدَقُوْا وَتَعْلَمَ الْكَاذِبِيْنَ دعاء است حق سبحانه و تعالی پیغمبر خود را میفرماید عفو کناد خدای تعالی از تو و عادت
عرب می باشد که در تعظیم و توقیر میگویند امثال این نوع کلام که دعا کنند کسی را بعفو و رحمت و مغفرت بی وقوع خطایی از وی مثلا که
تشنه را آب دهد او میگوید که غفر الله لک یا در جواب عاطس چاه گوید یرحمک الله و بعضی برآنند که حضرت رسالت صلعم بعضی منافقان را
اجازت تخلف داد و این ترک اولی بود حق سبحانه و تعالی از آن عفو کرد و درین تقدیر خبر باشد یعنی درگذرانید خدای تعالی از تو چرا دستوری
دادی در باز ایستادن ایشان مر ایشان را و عذرهای حیل آمیز ایشان را شنیدی بایستی که باجازت تو مبادرت می نمودی تا وقتی که روشن
می شد مر ترا آنکه راست گفتند در اعتذار و تا میدانستی که دروغ گویانرا لَا يَسْتَاْذِنُكَ الَّذِيْنَ يُؤْمِنُوْنَ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ
الْاٰخِرِ اَنْ يُّجَاهِدُوْا بِاَمْوَالِهِمْ وَاَنْفُسِهِمْ وَاللّٰهُ عَلِيْمٌ بِالْمُتَّقِيْنَ دستوری نمی طلبند از تو آنکسانی که بتحقیق و یقین ایمان
دارند بخدای تعالی و بروز باز پس چه ایستادن درین امر از علامات نفاق است و عدم آن علامت ایمان از آنکه جهاد کنند با مالها و نفسهای
خود و خدای تعالی داناست بپرهیزکاران از تخلف چه بعضی بود ذکر بسبب استواری در دین که اگر مامور می شد بقعود در ایشان شاق بود
مثل امیر المومنین بود و آنچنان بود چنانچه در کشف الغمه و غیر آن آورده اند که حکم الهی بغزا صادر یافته بود که باین غزا بیرون رود آنحضرت با اصحاب
و اعلام فرموده بود که درین غزا بجنگ احتیاج نخواهد شد غرض امتحان اصحاب بود تا موافق از منافق و مؤالف از مخالف ممتاز شود و گرما در آن
وقت در غایت اشتداد بود و وقت ادراک ثمار اگر تخلف کردند جهت رغبت ثمار و حرص معیشت و خوف گرما و بعد مسافت
بعضی موافقت نمودند و تهیه اسباب راه نمودند و بعضی تخلف کرده طریق تقاعد پیمودند و رسول الله صلعم امیر المومنین را خلیفه ساخت در مدینه بجهت
حفظ اهل مدینه از اهل و ولد و ازواج و غیر ذلک از بقایای مردم و آنحضرت برفتن غزا مایل تر بود و اما حضرت رسول صلعم فرمود که یا علی
مدینه صلاحیت ندارد مگر بمن یا بتو یا مرا می باید بود در اینجا یا ترا چه خوف آن هست که در غیبت ما مفسدان عرب و فتنه جویان بی ادب
در وی طمع کنند پس یکی را از من و تو اینجا می باید بودن فرمود که فرمان تراست آنحضرت پیغمبر صلعم بیرون فرمود و امیر المومنین را در مدینه
گذاشت آنگاه منافقان و مخالفان از عرق حسد بحرکت آمده و دانستند که آنحضرت آنچه امکان حفظ و ملاحظه است خواهد فرمود که موجب
رفاهیت و جمعیت مردم باشد و بحضور وجود با جود او دشمن نیز طمع نتواند کرد آواز دراندازند که خلیفه ساختن پیغمبر صلعم امیر المومنین را نه از روی
اکرام و اجلال او بود بلکه بسبب بی التفاتی و اخلال او بود که میخواهد از وی دور باشد و با وی نباشد چنانچه از برای پیغمبر میگفتند که او ساحر
یا شاعر و بعضی از بشر قرآن را بوی تعلیم می کنند و خود میدانستند که دروغ میگویند و این محض حسد بود برای امیر المومنین نیز این نوع کلمات را
افشا ساختند بطریق اراجیف و اگر نه میدانستند که او بهترین مردم است نزد وی و مونس و قرین و صاحب سر و همنشین

اول

اوست این خبر بر خاطر مبارک آنحضرت شاق آمد و خواست که اظهار کذب و فضیحت ایشان نماید تهیه اسباب راه فرموده بآنحضرت
ملحق شد و فرمود که یا رسول الله زعم منافقان آنست که تو مرا در مدینه بسبب بی التفاتی و مقت خلیفه ساخته آنحضرت فرمود که یا علی باز گرد و بجای
خود و این کلمات واهیه اهل نفاق را منظور نظر مگردان که در مدینه مرا می باید بود یا ترا تو خلیفه منی و در دار هجرت و در قوم من آیا تو را خوش
نیستی که باشی از من بمنزله هارون از موسی الا آنست که بعد از من پیغمبری نخواهد بود و آنحضرت در استخلاف امیر المومنین اظهار رتبت و منزلت
او فرمود و درین کلمات ابر کات و نبوت را استثنا فرمود پس در جمیع احکام با آنحضرت شرکت دارد از برای او متحقق است غیر نبوت
مثل هارون که چنین بود الا او نبوت داشت و اگر آنحضرت میدانست که درین غزا احتیاج بجنگ میشود امیر المومنین را در مدینه باز نمیداشت
و راضی بغیبت وی نمی شد او را از نوازش نموده باز گردانید و چون جنگ صورت نیافت آنحضرت نیز باندک زمانی مراجعت فرمود اِنَّمَا
يَسْتَاْذِنُكَ الَّذِيْنَ لَا يُؤْمِنُوْنَ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْاٰخِرِ وَارْتَابَتْ قُلُوْبُهُمْ فَهُمْ فِيْ رَيْبِهِمْ يَتَرَدَّدُوْنَ
جز این نیست که دستوری میجویند از تو در تخلف آنکه ایمان ندارند بخدا و بروز قیامت و در شک افتاده است دلهای ایشان یعنی در حقیقت
اسلام متردد شده اند پس ایشان در شک خود سرگردان میگردند وَلَوْ اَرَادُوا الْخُرُوْجَ لَاَعَدُّوْا لَهٗ عُدَّةً وَّلٰكِنْ كَرِهَ
اللّٰهُ انْۢبِعَاثَهُمْ فَثَبَّطَهُمْ وَقِيْلَ اقْعُدُوْا مَعَ الْقٰعِدِيْنَ و اگر خواستندی این منافقان بیرون آمدن بغزو
هر آینه آماده می کردند برای خروج آن ساز و برگ که در سفر بکار آید یعنی استطاعت خروج داشتند ولیکن کراهیت داشت خدای تعالی
برانگیختن ایشان را درین سفر پس باز داشت ایشان را و ترکاری بر ایشان گماشت چه در ضمن رفتن ایشان مفسده بود که بعد ازین
بیاید و این دلالت دارد بر آنکه حق سبحانه و تعالی موصوف بصفت کراهت است چنانچه بسخوت بوصف   است و گفته شد مر ایشان را که
بنشینید در خانها با نشستگان یعنی زنان و کودکان و بیماران و معلولان مفسران گویند که گوینده این سخن محتمل که خدای تعالی باشد که القا کرده
باشد در دلهای ایشان کراهت خروج را که امر بقعود عبارت ازین باشد باین معنی که ایشان میل کردند بخروج حق تعالی فرو گذاشت یا حضرت
رسول صلعم بوده باشد که بطریق زجر فرموده باشد این را یا بعضی بوده باشند از ایشان که با بعضی میگفتند یا وسوسه شیطان بوده باشد
والله اعلم و بصحت رسیده که چون معسکر همایون در ثنیة الوداع مقرر شد بعد از آن آنحضرت بر ایشان طالع شد چنانچه این معنی از گفته طلع
البدر علینا من ثنیات الوداع وجب الشکر علینا ما دعا لله داع و عبد الله بن ابی با جوقی از منافقان بیرون
آمده در مقابل ذی جده نزول کرده و چون لشکر اسلام ازان منزل با منزلی دیگر که جرف گویند کوچ کردند با مردم خود تخلف نموده باز
گشت این خبر بحضرت رسالت صلعم رسیده فرمود که اگر در وی خیری بودی با ما همراهی نمودی منت دارید که از شر اشرار خلاص شدید
حق سبحانه و تعالی موافق قول آنحضرت آیه فرستاد لَوْ خَرَجُوْا فِيْكُمْ مَّا زَادُوْكُمْ اِلَّا خَبَالًا وَّلَاَوْضَعُوْا
خِلٰلَكُمْ يَبْغُوْنَكُمُ الْفِتْنَةَ وَفِيْكُمْ سَمّٰعُوْنَ لَهُمْ وَاللّٰهُ عَلِيْمٌۢ بِالظّٰلِمِيْنَ اگر بیرون آمدندی در میان شما نیفزودندی
شما را مگر تباهی و بدی و مکر و غدر و هر آینه در می تاختند در میان شما بسخن چینی و غمازی و افساد ذات البین می جستند برای شما مخالفت
یعنی مخالفت در میان شما می افکندند یا شما را از جنگ رومیان می ترسانیدند و در میان شما جاسوسانند مر ایشان را که خبر شما را بایشان
میرسانند و خدای تعالی داناست بحال ستمکاران یعنی منافقان لَقَدِ ابْتَغَوُا الْفِتْنَةَ مِنْ قَبْلُ وَقَلَّبُوْا لَكَ الْاُمُوْرَ حَتّٰى
جَآءَ الْحَقُّ وَظَهَرَ اَمْرُ اللّٰهِ وَهُمْ كٰرِهُوْنَ هر آینه طلبیدند فتنه را یعنی تفرق اصحاب و پریشانی امر ترا پیش ازین
در غزوه احد که از تو باز گشتند و در حرب خندق گفتند که یا اهل یثرب لا مقام لکم و بگردانیدند برای تو کارها را یعنی مکاید و حیل در
ابطال امور تو انگیختند تا بیامد نصرت الهی و غالب شد کار خدای تعالی بر کار ایشان یا دین تو بلندی یافت و ایشان ناخواهان اند

نصرت و دولت ترا اما چون خدای تعالی نمیخواهد کراهت ایشانرا اثری نیست آورده اند که چون حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله جد بن
قیس را گفت هیچ شاید که بقتال اهل روم میل کنی و از ایشان سرهای خوب خوبرویان و کنیزکان نیکو روی بگیری جد بن قیس گفت که انصار
میدانند که من مشغوفم بزنان و می ترسم که چون زنان بنی الاصفر را ببینم از ایشان صبر نتوانم کرد و در فتنه افتم آیه آمد که وَمِنْهُم مَّن
يَقُولُ ائْذَن لِّي وَلَا تَفْتِنِّي ۚ أَلَا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا ۗ وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ و از ایشان کسی باشد که گوید
دستوری ده مرا در تخلف ازین غزوه و مرا در فتنه میندار بدانکه ایشان در فتنه افتاده اند که ظهور نفاق ایشان است اما در دنیا
بسبب نفاق در سلک اشرار و افشای اسرار و هتک استار و تحقیر مقدار و اما در آخرت مآل حال ایشانست در درک اسفل از نار
چنانکه پیغمبر یاد کرد و بدرستی که اسباب دخول دوزخ فرو گیرنده و احاطه کننده است بکافران و کان إِن تُصِبْكَ حَسَنَةٌ
تَسُؤْهُمْ ۖ وَإِن تُصِبْكَ مُصِيبَةٌ يَقُولُوا قَدْ أَخَذْنَا أَمْرَنَا مِن قَبْلُ وَيَتَوَلَّوا وَّهُمْ فَرِحُونَ اگر برسد
بتو ای محمد حسنه ابو جعفر محمد بن علی الباقر ع فرموده که ظفر و غنیمت و عافیت است و مصیبت بلا و محنت و شدتست یعنی برسد بتو در بعضی غزوها
یا غایتی نیکوی از ظفر و غنیمت چنانچه در بدر و غیر آن اندوهگین کند ایشانرا از فرط حسد که دارند و این علامه عداوتست که بنیکی کس ملول شوند
و بید روی خوشحال گردند و اگر برسد بتو در بعضی جنگها و جراحتی و شدتی و محنتی چنانچه در احد و غیر آن گویند از روی خودپرستی که گرفتیم
با احتیاط کار خود را پیش ازین یعنی دور اندیشی کردیم و بدین حرب نرفتیم و برگردند از مجلسهای خود و ایشان شادمان باشند بشماتت
یا معجب بفعل خود اما نمی دانند که این شادمانی عقاب جاودانی در عقب دارد قُل لَّن يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا هُوَ مَوْلَانَا ۚ
وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ بگوای پیغمبر نرسد ما را مگر آنچه نوشته است خدای تعالی برای ما در لوح محفوظ از غنیمت و هزیمت و شر و خیر
و دولت و نکبت و خوف و رجا و شدت و رخا و فایده این آنست که هرگاه انسان دانست که آنچه واقع شدنی است ممتنع است که واقع
نشود زیرا که خلاف معلوم الله و مقدور او محال است زایل میشود ازین منازعت نفس و آسان میگردد از منازعت نفس و آسان میگردد بر و مصائب
چه مومنان یقین دارند و عده الهی که عاقبت ایشانرا نصرت و ظفر و نصرت و دولت عاجل و سعادت آجل برای ایشانست از بلا و محنت باک
ندارند چون در ضمن آن راحتها است پس معنی ندارد فرح اهل نفاق که او است یار ما و سازنده کار ما و بر خدای تعالی نه بر غیر او که توکل کنند
مومنان پس چه غم چه نتیجه توکل بر خدای تعالی حصول مرادات است و کفایت مهمات و ایمنی از آفات و مخافات قُلْ هَلْ تَرَبَّصُونَ
بِنَا إِلَّا إِحْدَى الْحُسْنَيَيْنِ ۖ وَنَحْنُ نَتَرَبَّصُ بِكُمْ أَن يُصِيبَكُمُ اللَّهُ بِعَذَابٍ مِّنْ عِندِهِ أَوْ بِأَيْدِينَا ۖ فَتَرَبَّصُوا إِنَّا
مَعَكُم مُّتَرَبِّصُونَ بگوای محمد ایشانرا آیا چشم میدارید بما یعنی انتظار می برید که بما رسد مگر یکی از دو چیز نیکو که نصرتست و غنیمت اگر کشتیم
شهادتست و جنت اگر کشته شویم و ما چشم میداریم بشما یکی از دو چیز اگر برساند خدای تعالی بشما عذابی از نزد یک خود چون صیحه و رجف
و خسف تا هلاک شوید یا برساند عذابی بشما بدستهای ما که شما را بسبب کفر بقتل رسانیم پس انتظار برید آنرا که ما میخواهیم بدرستی که ما منتظرانیم
آنرا که شما میخواهیم آورده اند که جد بن قیس حضرت رسول الله صلعم گفت من اجازت تخلف میطلبم جهت آمدن من بحرب بنی الاصفر معونت
اما بشکر ترا بمال خود مدد و کاری نمایم آیه آمد که قُلْ أَنفِقُوا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا لَّن يُتَقَبَّلَ مِنكُمْ ۖ إِنَّكُمْ كُنتُمْ قَوْمًا فَاسِقِينَ
بگو در جواب او نفقه کنید امرست بمعنی خبر یعنی چون نفقه کنید خواه بطوع و رغبت خواه بکره و نفرت هیچ وجه قبول نخواهد شد از شما بدرستی
که شما هستید گروهی بیرون رفتگان از دایره اسلام و نفقه کافر مقبول نیست وَمَا مَنَعَهُمْ أَن تُقْبَلَ مِنْهُمْ نَفَقَاتُهُمْ إِلَّا أَنَّهُمْ
كَفَرُوا بِاللَّهِ وَبِرَسُولِهِ وَلَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ إِلَّا وَهُمْ كُسَالَىٰ وَلَا يُنفِقُونَ إِلَّا وَهُمْ كَارِهُونَ
و باز نداشت ایشانرا از آنکه قبول کرده شود از ایشان نفقات ایشان تعلیل فرمود منع قبول نفقات ایشان بسه امر یکی آنکه بخدای و رسول

چنانکه

چنانکه پیغمبر یاد کرد مگر آنکه کافر شدند بخدای تعالی و بفرستاده او و دیگر و نمی آیند بنماز و جماعت پیغمبر صلعم چه اگر تنها اند نماز نمی گذارند و اگر احیانا
که بجماعت حاضر شوند برای خدای نمیگذارند بلکه برای چشم مردمانست زیرا که اعتقاد بوجوب نماز ندارند و لهذا لازم است از ایشان
کفر آنست که پیغمبر یاد کرد که مگر ایشان کاهلانند یعنی بنماز گاهی که می آیند بکسالت و کراهت است نه بصدق و ارادت و دیگر نفقه نمی کنند در راه
خدای تعالی مگر ایشان ناخواهانند یعنی بکراهت نفقه می کنند زیرا که با دای آن امید ثواب ندارند و بترک آن از عقاب و عتاب نمی ترسند
بلکه از برای مصالح دنیویه است اگر چه کفر سبب مستقل است در منع قبول هم فرمود با آن دو امر دیگر را بانکه امارات باشد چه
جایزست امارات متعدد در شیء واحد فَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ ۚ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُم بِهَا
فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَتَزْهَقَ أَنفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ پس بشگفت نیارد و خطاب بآنحضرتست و مراد امت او یا هر کسی
از ایشان باشد پیغمبر یا مومنان که متعجب گرداند شما را مالهای منافقان و نه فرزندان ایشان چه کثرت اموال و اولاد و بال است
مر ایشانرا جز این نیست که میخواهد خدای تعالی تا عذاب کند ایشانرا بدانها در زندگانی دنیا بسبب تعب و مشقت در جمع مال و حفظ آن و آنچه
بدیشان میرسد از مصائب فرزندان و بیرون رود جانهای ایشان از بدن بصعوبت بسیار و ایشان کافر اند که کفر برند زمال ایشانرا
دست گیرد و نه فرزند بفریاد ایشان رسد وَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنَّهُمْ لَمِنكُمْ وَمَا هُم مِّنكُمْ وَلَٰكِنَّهُمْ قَوْمٌ يَفْرَقُونَ و سوگند
میخورند بخدای تعالی که ایشان از جمله شما اند یعنی از اهل اسلام اند و نیستند ایشان از شما جهت ابطان کفر و لیکن ایشان گروهی اند که می ترسند
از شما که ایشان را از قتل و اسر کنید پس بضرورت اظهار اسلام میکنند لَوْ يَجِدُونَ مَلْجَأً أَوْ مَغَارَاتٍ أَوْ مُدَّخَلًا لَّوَلَّوْا
إِلَيْهِ وَهُمْ يَجْمَحُونَ اگر بیابند پناهی که بدان التجا توانند کرد از قلعه یا سر کوهی یا جزیره یا غارها از کوهها یا سردابها یا سوراخی
که در آنجا توانند خزید هر آینه روی بدان میکنند از ترس و ایشان می شتابند شتافتنی که منع هیچکس باز نگردد چون اسب سرکش آورده اند که حضرت
رسالت صلعم قسمت غنیمت میفرمود ابو الجواز منافق گفت صاحب خود را می بینید که صدقات بر اعیان غنم میدهد و گمان می برد که عدل می کند
آیه آمد که وَمِنْهُم مَّن يَلْمِزُكَ فِي الصَّدَقَاتِ فَإِنْ أُعْطُوا مِنْهَا رَضُوا وَإِن لَّمْ يُعْطَوْا مِنْهَا إِذَا هُمْ يَسْخَطُونَ
و از منافقان کسی هست که عیب میکند ترا در قسمت صدقات و گفته اند عیب کننده معتب بن قشیر بود که در قسمت غنایم طعن میکرد و غرضش
جز نفع خود نبوده و گفته اند این آیه در شان ابن ذی الخویصره یعنی حرقوص بن زهیر که سر خوارج بوده نازل شده که بوقت قسمت غنایم
حنین که حضرت صلعم جهت تالیف قلوب نو مسلمانان حظی وافر از غنایم بدیشان داد و در تفسیر علی بن ابراهیم رحمه الله آورده و بروایت
ابی الجارود از ابی جعفر ع که ایشان ابو سفیان بن حرب بن امیه و سهیل بن عمرو و صفوان بن امیه و مالک بن عوف و امثال ایشان بودند
که هر یک از ایشانرا صد شتر بیش و کم میداد و در کشف الغمه گوید که درین حالت مردی دراز قدی گندم گونی که منحنی شده بود از سجود و در میان
هر دو چشم او می بود که حرقوص برخاسته سلام کرد و تخصیص نمود و رسول الله را گفت چه میکنی درین غنایم فرمود که چه میکنم گفت نمی بینم ترا
که عدالت مرعی داری براستی تو غنایم را بسویت قسمت کن اثر غضب در چهره رسول الله صلعم ظاهر شد فرمود که وای بر تو اگر عدل و
راستی نزد من نباشد پس نزد که خواهد بود و مسلمانان برخواستند که او را بقتل آرند فرمود که بگذارید او را که زود باشد که او را اتباعی
پیدا شود که بجهند از دین چنانچه تیر از کمان می جهد چون شنیع بعد از من ایشانرا بقتل آرد و بر دست دوسترین خلق بسوی او پس امیر المومنین ع
او را بقتل آورد در میان خوارج در روز نهروان و مدعای ایشان فایده خود ایشان بوده چنانچه پیغمبر یاد کرد اگر داده شوند از صدقات
چندانکه دلخواه ایشان باشد بسندند آن قسمت را و اگر داده نشوند از آن بوجه دلخواه ایشان خشم گیرند و ناخشنود باشند وَلَوْ
أَنَّهُمْ رَضُوا مَا آتَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ سَيُؤْتِينَا اللَّهُ مِن فَضْلِهِ وَرَسُولُهُ

فرموده

إِنَّا إِلَى اللَّهِ رَاغِبُونَ حق سبحانه و تعالی ترتیب این را بچهار مرتبه اول آنکه و اگر ایشان راضی شوند و بپسندند آنچه داد ایشان را
خدای تعالی و رسول او و آن غنیمت و صدقه بدان خورسند گردند چه میدانند که میدانند که حق تعالی علیم حکیم است میداند عواقب امور را
پس هرچه کند حق و صواب خواهد بود و پس اعتراض بر وی معنی است و دیگر اظهار اثر رضا بر زبان کنند و گویند بس است ما را فضل خدای تعالی
چه اگر غیر ما را مال است و منال ما را است تسلیم و رضای ذی الجلال و دیگر وثوق بخدای تعالی شد و گویند زود باشد که بدهد ما را
خدای تعالی از فضل خود غنیمتی دیگر و رسول او نیز عطا کند ما را بیشتر ازین حالا که عطا فرموده و دیگر رغبت بجانب حضرت عزت
چه آنست مقصد حقیقی و مقصود اصلی از ایمان و طاعت و مال و منال چنانکه گویند بدرستی که ما بخدای تعالی راغبان و بازگردندگانیم
و امیدوارندگان روایت است که عیسی ع بر قومی مرور نمود که بذکر الهی اشتغال داشتند فرمود که چه چیز شما را بر ذکر داشته گفتند خوف
از عقاب رب الارباب فرمود که برسید آنرا و بر قومی دیگر گذشت همین ذکر مشغول بودند از سبب پرسید گفتند بجهت رغبت در
ثواب فرمود که بیابید دیگر بر جماعت دیگر عبور کرد در ذکر بودند پس پرسید از آن گفتند ذکر ما نه از برای رغبت در ثواب است و خوف
از عقاب بلکه بجهت ذلت عبودیت است و عزت ربوبیت و تشریف قلب بمعرفت او و تکریم لسان بذکر او فرمود که شما
محقان مخلصانید پس بیان مصارف صدقات می کند تا دانند که آنچه آنحضرت در قسمت غنایم کرد عین صواب بود و إِنَّمَا
الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَارِمِينَ
وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ جز این نیست صدقات یعنی زکوة مر درویشان را
و بیچارگان را مستحقان زکوة هشت صنف اند اول و دوم فقرا و مساکین اند و ایشان هر دو شریک اند در معنی عدمی و این آنست
که قادر نباشند بر قوت سالیانه جهت خود و عیال بعضی گویند که حال فقیر بدتر است از مسکین و لهذا ابتدا بذکر او فرموده و بعضی
بعکس گویند جهت تاکید بوی و لقوله تعالی أَوْ مِسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ و مؤید این قول ابن سکیت است که گفته که فقیر آنست
که چیزی معاش داشته باشد و مسکین آنکه او را هیچ نباشد و ابو بصیر رحمه الله روایت کرده از ابی عبدالله ع که فقیر آنست که سوال نکند و
مسکین ازو محتاج تر است و بائس از هر دو محتاج تر سیوم عاملانند بر آن یعنی جمعی که سعی کنند در تحصیل آن و در ایشان فقر شرط نیست اما عدالت
و علم ایشان بفقه زکوة شرط است چهارم مؤلفه قلوبهم و ایشان کافرانند که استمالت داده میشوند از برای جهاد و این مشهور قولین است و بعضی
گویند که مؤلفه اعم است از مسلم و کافر و این قول قوی است نزد ابن عبدالعالی رحمه الله و در مؤلفه نیز فقر شرط نیست پنجم رقاب است
یعنی و دیگر زکوة صرف کردنست در گشادن گردنهای بندگان از ربقه بندگی و ایشان مکاتبانند و مراد از ایشان بندگانند که خود را
از خواجه باز میخرند و ادا بنجوم کتابت یا بندگانی که در تحت شدت اند یا در تحت شدت نیستند با عدم مستحق از مال زکوة بخرند و آزاد
کنند ششم غارمانند یعنی وامداران مفلس که برای خود قرض ستاده باشند و در غیر معصیت صرف کرده باشند مثل نفقه واجب
یا مندوب یا معاش مباح هفتم سبیل الله یعنی و دیگر صرف نمودن در راه خدای تعالی بعضی گویند مختص بجهاد است اما حق آنست که عام است
یعنی جهاد و هر مصلحتی که موجب تقرب گردد مثل ساختن مساجد و پل و رباط و معونت محتاجین از حجاج و زائران و تکفین موتی با حاجت
و مانند اینها هشتم ابن السبیل یعنی برای راهگذری که از مال خود دور مانده باشند و عاجز باشند بوصول بلد خود و وقتی که سفر وی
مباح باشد باید داد بمقداری که به بلد خود برسد و اگر چه در جای خود غنی باشد و شرط است در همه ایمان مگر مؤلفه و اصح اقوال عدالت
شرط نیست لیکن احوط است و ساقط است در غیبت امام ع سهم غازی که آن کو واجب گردد و ساقط است نیز سهم عامل و مؤلفه و آورده اند
که فرق میان لام و فی آنست که ظاهر لام تمول تملک است مر شخص را و ظاهر فی عدم تمول و چنانکه گویند که مال از برای یتیم است

این

این مفید اشتراک ایشانست دران و اگر گویند در بنی تمیم مفید آنست که در ایشان کسی هست که مستحق آنست و باید دانست که مستحق دو قسم اند
قسمی قبض زکوة از برای نفس خود می کنند و ایشان فقیران و مسکینان و عاملان و مؤلفه اند و این اصناف هر وجهی که میخواهند صرف می نمایند
پس مناسب اینها لام است که از برای اختصاص باشد و قسمی دیگر قبض میکنند از برای جهت معینه که دران وجه خاص صرف باید کرد نه در
غیر آن و ایشان رقاب و غارمان و ابن السبیل و سبیل الله اند پس مناسب آن فی است چه صرف آن در جهات معینه است حق تعالی
برای جماعت فرض کرده است فرض کردنی ثابت از نزدیک خدای تعالی و خدای تعالی داناست بمستحقان حکم کننده است بقسمت بر وجهی که
باید و شاید آورده اند که جلاس بن سوید و اصحاب او چون رفاعه و سماک و دیگر منافقان که تظاهر بایمان آورده بودند و سینه ایشان
از کینه سید عالم صلعم خالی نبود در خلا آنحضرت را بچیزهایی که زبان از ادای آن متنفر است نسبت میکردند یکی گفت خاموش باشید که اگر
بسمع آنحضرت رسد جمیع شما رسوا شوید گفتند محمد صلعم گوش شنوا دارد ما هرچه بخواهیم میگوییم چون پیش او سوگند میخوریم که نگفته ایم باور میکند
یا نائل بن حارث که پیوسته سخن چینی کردی و اسرار مسلمانان را با منافقان در میان نهادی چون او را منع کردند گفت محمد صلعم مردی سخن
شنو است ما نفی و اثبات هرچه میگوییم قبول میکند و در تفسیر علی بن ابراهیم رحمه الله آورده که این منافق عبدالله بن نفیل بود که اینها گفت
بر هر تقدیر آیه آمد که وَمِنْهُمُ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أُذُنُ خَيْرٍ لَكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ
وَرَحْمَةٌ لِلَّذِينَ مِنْكُمْ وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ و از منافقان آنند که می آزارند پیغمبر را و میگویند
که او مرد خوش شنو است هرچه با او میگویند استماع می کند بگو ایشان را که شنونده خیر است مر شما را یعنی او اذن است نه بر وجهی که شما
از روی مذمت میگویید بلکه شنونده و قبول کننده نیکو است تصدیق می کند خدا را در هرچه می گوید و تصدیق میکند مؤمنان را و سخن ایشان
یعنی بعز قبول می رساند بسبب خلوص نیات ایشان و او رحمت است مر آنها را که اظهار ایمان می کرد از شما یعنی نه آنست که بقول شما داناست
صدق و کذب شما می داند اما پرده از روی کار شما بر نمیدارد و از روی رحمت با شما رفق می نماید و آنانکه می آزارند بقول و فعل فرستاده
خدای را مر ایشان راست عذابی دردناک در آخرت يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ لِيُرْضُوكُمْ وَاللَّهُ وَرَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ
يُرْضُوهُ إِنْ كَانُوا مُؤْمِنِينَ سوگند میخورند بخدای برای شما ای مسلمانان بر آنکه منافق نیستند تا شما را خشنود گردانند از خود و خدای
تعالی و رسول او سزاوارترند بآنکه خشنود سازند منافقان وی را یعنی رسول را زیرا که سخن در ایذاء او رضای رسول است و گفته اند که
و توحید ضمیر دلالت بر تلازم رضاهای دارد یعنی خشنودی خدای تعالی وابسته خشنودی رسول اوست یعنی خدای و رسول را خشنود باید
ساخت اگر هستید مؤمنان چنانچه گمان می برید أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّهُ مَنْ يُحَادِدِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَأَنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا
فِيهَا ذَلِكَ الْخِزْيُ الْعَظِيمُ آیا ندانستند آنکه هر کس که خلاف کند با خدای تعالی و رسول او و از حد درگذرد و فایده ضمیر شان در
آن مزید تهویل و تعظیم است اگر چنین باشد پس سزاوار است آنکه باشد مر او را آتش دوزخ در حالتی که جاوید باشد دران خلود در دوزخ
رسوایی بزرگست در اسباب نزول از قول مجاهد آورده که منافقان در میان یکدیگر پیغمبر خدای را سخن از هر جای میرود و رای میکنند
و بافسوس و استهزا اخبار او می کردند و بعضی از ایشان تمنا می بردند که چه بودی که ما را صد تازیانه زدندی و از آسمان آیتی نیامدی
که سبب فضیحت ما شدی این آیه نازل شد که يَحْذَرُ الْمُنَافِقُونَ أَنْ تُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ سُورَةٌ تُنَبِّئُهُمْ بِمَا فِي قُلُوبِهِمْ قُلِ
اسْتَهْزِئُوا إِنَّ اللَّهَ مُخْرِجٌ مَا تَحْذَرُونَ حذر می کنند منافقان آنکه فرو فرستاده شود بر مؤمنان سورتی از قرآن که بیاگاهاند
آن سوره مؤمنان را و خبر دهد بآنچه در دل منافقانست از کفر و نفاق بگو ای محمد ایشان را که افسوس دارید امر تهدید و توبیخ است
یعنی استهزا کنید که جزا خواهید یافت و جزا آنست که برای تفضیح شما بدرستی که خدای تعالی ظاهر کننده است آنچیز را که حذر می کنید

از اظهار آن یعنی مساوی اخلاق و اوصاف که شمار است آورده اند که در غزوهٔ تبوک ودیعة بن ثابت با جمعی از منافقان پیش
حضرت پیغمبر صلعم میرفتند و می گفتند ببینید این مرد را یعنی محمد را صلعم که میخواهد حصارهای شام را بگیرد و در و قصور ملوک آن دیار تمام
سازد و این سخن بنور نبوت بر باطن مبارک آنحضرت ظاهر شد عمار یاسر گفت که این قوم را دریاب که بسوختند و از ایشان استفسار نما
که چه می گفتند اگر انکار نمایند بگو که چنین و چنین گفتید عمار پیغام رسانید و ایشان پیش آنحضرت آمد اعتذار نمودند که ما سخنی بر سبیل هزل و
بازی چنانچه در راه گذران باشد می گفتیم و در تفسیر علی بن ابراهیم همین مضمون مذکور است بعد از آن آیه آمد وَلَئِن سَأَلْتَهُمْ
لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ قُلْ أَبِاللَّهِ وَآيَاتِهِ وَرَسُولِهِ كُنتُمْ تَسْتَهْزِئُونَ و اگر بپرسی ای محمد ایشان را
که چه میگفتید هر آینه گویند جز این نیست که بودیم ما همچنان مسافران خوض میکردیم در هر نوع از سخنان و بازی می کردیم در آنچه می گفتیم گو ایشان را
بر سبیل توبیخ آیا بخدای تعالی و بسخنان وی و به فرستادهٔ وی هستید که استهزا می کنید استهزا با ایشان نشاید لَا تَعْتَذِرُوا
قَدْ كَفَرْتُم بَعْدَ إِيمَانِكُمْ إِن نَّعْفُ عَن طَائِفَةٍ مِّنكُمْ نُعَذِّبْ طَائِفَةً بِأَنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ عذر مگوئید که اعتذار شما دروغ
محض است به درستی که اظهار کفر کردید بطعن در رسول خدای تعالی بعد از آنکه اظهار ایمان کرده بودید از ابی جعفر منقول است که آنها چهار نفر
بودند و مومن صادق بودند بعد از ایمان کافر شدند بسبب استهزا بر رسول و حق تعالی یکی را از ایشان عفو کرد و او مخشی بن حمیر بود که توبه کرد
چنانچه میفرماید اگر عفو کنیم از طایفهٔ شما چه یکی را طایفه میگویند آورده اند که چون از و عفو کرد از حق سبحانه و تعالی درخواست کرد که
شهادت دریابد و در حرب یمامه شهید شد عذاب کنیم طایفهٔ دیگر را که سه نفر دیگر بودند بسبب آنکه هستند گناه کاران مصر
بر نفاق الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ بَعْضُهُم مِّن بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمُنكَرِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ وَيَقْبِضُونَ
أَيْدِيَهُمْ نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ هُمُ الْفَاسِقُونَ مردان منافق که سیصد نفر بودند و زنان منافقه که صد و هفتاد
بودند بعضی از ایشان از بعضی دیگرند یعنی همه شبیه یکدیگرند در نفاق و شقاق میفرمایند بکار زشت که کفر است یا معصیت یا تکذیب حضرت
پیغمبر صلعم و باز میدارند از نیکویی که ایمان است یا طاعت یا تصدیق و متابعت حضرت پیغمبر صلعم و فرا میگیرند دستهای خود را یعنی فرو میبندند
از خیرات و صدقات یا رفع برای دعا و مناجات و سلمی فرموده که معونت ضعفا و ارباب حاجات ترک کردند فرمان
خدا را پس فرو گذاشت ایشان را خدای تعالی و باز داشت فضل خود را از ایشان به درستی که منافقان زن و مرد ایشان اند بیرون
رفتگان از دایرهٔ ایمان وَعَدَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْكُفَّارَ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا هِيَ حَسْبُهُمْ
وَلَعَنَهُمُ اللَّهُ وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّقِيمٌ وعده داده است خدای تعالی مردان منافق و زنان منافقه را و ناگرویدگان از مردان و زنان
آتش را که جاوید باشند در آنجا آن آتش بس است ایشان را برای عقوبت و دور کرده است خدای تعالی ایشان را از رحمت خود و
مر ایشان راست در آخرت عذابی پاینده که انقطاع نپذیرد و در دنیا عذاب آن پیوسته دارند که آن تعب نفاق و رنج حسد است
كَالَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنكُمْ قُوَّةً وَأَكْثَرَ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا فَاسْتَمْتَعُوا بِخَلَاقِهِمْ فَاسْتَمْتَعْتُم
بِخَلَاقِكُمْ كَمَا اسْتَمْتَعَ الَّذِينَ مِن قَبْلِكُم بِخَلَاقِهِمْ وَخُضْتُمْ كَالَّذِي خَاضُوا أُولَٰئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ
فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ ای منافقان هستید شما مانند آنانکه بودند پیش از شما یعنی امم ماضیه
بودند سخت تر از شما از روی قوت یعنی تن از شما قوی تر و بیشتر بودند از شما از روی مال و فرزندان یعنی مال و فرزند ایشان
بیشتر از شما پس بهره ور گرفتند بنصیب خود از لذتهای دنیا از مال و فرزند بهره ور شدند پس شما نیز تمتع گرفتید حظ خویش از آرزوهای
فانی همچنانکه تمتع یافتند از آنکه بودند پیش از شما به بهرهٔ خویش و خوض کردید و شروع نمودید در باطل همچون خوضی که کردند گذشتگان

خوض کردند و بران رفتند آن گروه نابود شدند و تباه گشت کردارهای ایشان در دنیا که مال و فرزندان ایشان وفا نکرد و در آخرت
ثوابی بران علامات مترتب نگشت و آن گروه ایشانند زیانکاران در هر دو جهان أَلَمْ يَأْتِهِمْ نَبَأُ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ
قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَقَوْمِ إِبْرَاهِيمَ وَأَصْحَابِ مَدْيَنَ وَالْمُؤْتَفِكَاتِ أَتَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ
فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَٰكِن كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ آیا نیامد بایشان یعنی بمنافقان که بلذت دنیا مغرور و از
تحصیل آخرت مهجورند خبر نکال و عذاب آنانکه پیش از ایشان بودند گروه نوح که بطوفان غرق شدند و گروه عاد که بباد صرصر هلاک
گشتند و قوم ثمود که برجفه و صیحه مردند و قوم ابراهیم که بانواع عذاب مبتلا شدند و نمرود که بنیش پشه زهر هلاک چشید و یاران
مدین که قوم شعیب اند که بعذاب یوم الظله معذب گشتند و اهل دیه‌ها زیر و زبر شده یعنی قوم لوط که بچه نوع هلاک شدند آمد
همهٔ ایشان را فرستادگان با حجتهای روشن و نشانهای درست پس نبود خدای تعالی که ستم کند بر ایشان یعنی بجرم ایشان را و
عذاب فرستد و لیکن بودند ایشان که بر نفسهای خود ستم کردند بکفر و تکذیب تا مستحق عذاب گشتند وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ
بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ
وَيُطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَٰئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ و مردان مومن و زنان مومنه بعضی از ایشان
دوستان بعضی دیگرند در تعاون و تناصر در باب منافقان من بعض فرمود و در شان مومنان اولیاء بعض زیرا که نفاق
اتباع اهل نفاق حاصل میشود بسبب تقلید اکابر ایشان و بمقتضای طبع و عادت شان بخلاف موافقت در میان مومنان که آن
بجهت مشارکت در استدلال و توفیق و هدایت چه این دوستی باقی می ماند و آن منجر بعداوت می شود در آخرت و مومنان
میفرمایند بنیکویی که ایمان و فرمانبرداری است و باز میدارند از بدی که کفر و گناه کاری است و بپای میدارند نماز را بشرایط و میدهند
زکوة را با آداب متعلقه بآن و فرمان می برند خدا را و پیغمبر او را در همه امور آن گروه و باشد که رحمت کند خدای تعالی بر ایشان
به درستی که خدای تعالی غالب است هر چه خواهد کند و دانا است بوضع هر شئی در موضع او وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ
جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ وَرِضْوَانٌ
مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ وعده داد خدای تعالی مردان مومن و زنان مومنه را بوستانهایی مشتمل بر میوه
که میرود در زیر درختان آن جویها جاویدان باشند در آنجا دیگر وعده داد ایشان را مسکنهای پاکیزه و خوش در بهشتهای پاینده عطا
از ابن عباس رضوان الله علیهما نقل میکنند که عدن قصبه ایست در جنت که سقف آن عرش رحمن است و آن عبارت از شهریست که
در و رسل و انبیا و شهدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم باشند و سایر جنات در حوالی او بوند و در وسط چشمه تسنیم و قصور در و یاقوت
و ذهب با انواع نعیم و از جانب تحت عرش نسیم پاکیزه وزد و پشته پشته مشک عنبر بر ایشان ریزد و اندکی از رضای الهی بزرگتر است
از هر چه خواهی چه مبدا جمیع سعادات و منشا تمام کرامات رضای مولی است و منتهی نیل وصال و فوز قرب ذی الجلال او است
و سالکان راه و عارفان آگاه را در کار و بیگاه جز رضای الله مطلوبی نیست و در و دلیل است که سعادات روحانیه اعلی و اشرف
از سعادات جسمانیه بلکه نسبتی نیست این لذت را با آن برآنکه اعتراف بسعادات جسمانیه بجهت حسب الشرع الاقدس و در
احادیث صحیحه وارد شده که حق سبحانه و تعالی خطاب کند که یا اهل الجنة گویند لبیک وسعدیک والخیر فی یدیک پس فرماید که خشنود شدید
گویند چیست ما را که خشنود نشویم و حال آنکه عطا کرده بما آنچه هیچ یکی از خلق خود عطا نکرده حق تعالی فرماید آیا بدهم شما را افضل از این
عطاها بهشتیان گویند که آن چه چیز خواهد بود که از این فاضلتر باشد خطاب رسد که فرود آرم بر شما خشنودی خود را و هرگز بر شما خشم

کبیره از مضمون حدیث نیز معلوم میشود که نعمتی از رضوان الهی فاضلترست از آن خشنودی وست فیروزی بزرگ که نعیم دنیا در جنب
او محقرست که نعیم بهشت بازای او مختصرست یا ایها النبی جاهد الکفار والمنافقین واغلظ علیهم ومأویهم
جهنم وبئس المصیر ای پیغمبر جهاد کن با کافران بشمشیر و با منافقان بالزام حجت و اقامت حدود بر ایشان بعضی گویند که چون امیر المؤمنین
صلوات الله علیه بمنزلهٔ نفس رسول الله است صلعم و برهان آن آیه مباهله درین خطاب با وی مشارکت دارد با آنکه خطاب با آنحضرت باشد و
مراد بود و نیز کسی که نایب مناب آنحضرت است چه آنحضرت جهاد منافقان نفرمود و معنی حقیقی جهاد بذل نفس و مال است از برای اعلاء کلمهٔ اسلام و انتشار
شعار ایمان پس در اول قتال کفار داخل است و در ثانی جهاد منافقان و باغیان و آن جهاد را امیر المؤمنین بتقدیم رسانید بعد از رحلت
پیغمبر صلعم پس جهاد بمعنی اصلی خود باشد و از اینجا تشریف و تکریم امیر المؤمنین معلوم میشود نیز چنانچه در دیگر آیات و در کشف الغمه آورده که از فحوای کلامش (?)
معلوم میشود که جهاد و قتال بر دو نوع است بر تنزیل و تاویل و اول مخصوص برسول الله است صلعم و اما دویم آن همان تفسیر اوست با آنچه الفرموده (?)
آن مالش آن کشد و بر آن راجع شود و حضرت رسول صلعم مقرر داشت قتال بر تاویل را اصل قتال بزرگی آنحضرت مقاتله فرمود با جماعتی که جرایم ایشان
اقوی بود بجهت منصب نبوت و آنچه جرایم ایشان فروتر بود قتال آن با امام زمان بازگذاشت چه امامت فرع نبوتست پس امیر المؤمنین علیه السلام با
ایشان مقاتله نمود بموجب وعدهٔ پیغمبر پس ظاهر شد که میان سید المرسلین و امیر المؤمنین صلوات الله علیهما رابطهٔ اتصال و اخوت و علاقه ایست که
در غیر او نبود و این نیز موید قول اولست و میسر باید که روشنی ایشان برایشان در جهاد و محل باکن و بازگشت همه ایشان دوزخ است و بد بازگشتیست
دوزخ آورده اند که بوقت تهیهٔ غزوهٔ تبوک جلاس بن سوید بر دراز گوش سوار از جانب قبا بمدینه می آمد و از برای تخیر مردم از آن حضرت گفت
اگر آنچه محمد صلعم آورده حق باشد ما ازین درازگوشان که بران سواریم بدتر باشیم پسر زن او مصعب آن سخن را بعرض حضرت پیغمبر صلعم رسانید
و آنحضرت جلاس را طلبید و بحضور مصعب از آن مقاله سوال فرمود جلاس سوگند یاد کرد که نگفته ام مصعب مناجات کرد که خدایا بر رسول خود
آیتی نازل گردان که صدق سخن از آن معلوم گردد حق سبحانه و تعالی آیه فرستاد یحلفون بالله ما قالوا ولقد قالوا کلمة الکفر وکفروا
بعد اسلامهم وهموا بما لم ینالوا وما نقموا الا ان اغنیهم الله ورسوله من فضله فان یتوبوا
یک خیرا لهم وان یتولوا یعذبهم الله عذابا الیما فی الدنیا والاخرة وما لهم فی الارض من
ولی ولا نصیر سوگند میخورند بخدای تعالی که مطلقا نگفته کلمهٔ کفر را که طعنه زدند در دین و ننگ آوردند در کلام سید المرسلین و کفر را اظهار
ساختند بعد از اظهار اسلام و قصد کردند بآنچه نیافتند و مقصود ایشان اخراج حضرت پیغمبر صلعم بود از مدینه و اجلای مهاجرین و در تفسیر علی
بن ابراهیم رحمه الله آورده که قصه قتل آنحضرت داشتند چنانچه آورده اند که پانزده کس از اهل نفاق اتفاق کردند با این امر شنیع در راه تبوک
در شبی عمار یاسر مهار شتر آنحضرت می کشید و حذیفه از عقب میراند از عقبه بالا آمدند ناگاه آواز اسلحه شنیدند نزدیک رفتند جماعتی
را دیدند روی بسته آواز داد که کیستید یا اعداء الله و دیگران واقف شدند ایشان گریختند یا آنکه تاج سلطنت بر سر ابن ابی
نهند و بپا و شاهی بر دارند و کینه نداشتند با رسول و مؤمنان مگر آنکه بی نیاز کرد ایشان را خدای تعالی و رسول او از فضل و کرم خود یعنی
اهل مدینه محتاج و تنگ عیش بودند چون قدم مبارک حضرت پیغمبر صلعم بدانجا رسید و ببرکت آنحضرت غنایم بسیار بدست ایشان آمد توانگر
شدند پس موجب عداوت نیافتند مگر آنکه مستغنی شدند و گویند مولی جلاس کشته شده بود آنحضرت فرمود تا دوازده هزار درم
بدو دادند و دو هزار درم زیادت بروایت از فضل و کرم آنحضرت بود و اینجا بتعریض میفرماید که سبب این کینه و دشمنی نیست مگر آن
توانگری پس اگر توبه کنند از نفاق باشد آن بازگشت بهتر مر ایشان را و اگر برگردند از توبه و مصر باشند بر نفاق عذاب کند خدای تعالی
ایشان را عذابی دردناک در دنیا بکشتن و در آخرت بسوختن و نیست مر ایشان را از دوستی که دست گیرد و نه یاری که عذاب

از ایشان

از ایشان باز دارد و منقولست که جلاس بعد از نزول آیه توبه کرد و از جملهٔ مخلصان شد آورده اند در تفاسیر و از ابی عبد الله نیز
منقولست که ثعلبة بن حاطب انصاری که از زهاد صحابه بود بملازمت حضرت رسالت صلعم آمده التماس نمود که آنحضرت از خدای تعالی
درخواهد تا او را توانگر گرداند چند انکه حضرت او را پند داد که ازین مدعا درگذر سودمند نیفتاد آنحضرت از خدای تعالی خواست تا او را
بر خواهد او مال دهد القصه تیر دعا بر هدف اجابت رسید و حق سبحانه و تعالی برگوسفند او برکت کرد تا حدی که در حوالی مدینه ایشان را جای
نماند روی ببادیه آورده از اقامت نماز بجماعت محروم شد جز روز آدینه نمی توانست آمد باخر آن نیز باز ماند و چون عامل صدقات
از نزد سید کاینات علیه افضل الصلوات واکمل التحیات بنزدیک وی رفت و زکوة طلبید محبت مال او را بدان داشت که از فرمان خدا
سرکشی کرد و گفت این که محمد صلعم از ما می طلبد جزیه است نه زکوة بر این خبر به پیغمبر رسید صحابه متعجب شدند این آیه نازل شد که ومنهم من
عاهد الله لئن آتانا من فضله لنصدقن ولنکونن من الصالحین و از اهل نفاق کسی هست که با خدای تعالی عهد کرده
که اگر بدهد ما را خدای تعالی از فضل خویش مالی هر آینه صدقه دهیم و انفاق کنیم و هر آینه باشیم بتصدق از جملهٔ نیکان و شایستگان فلما
آتیهم من فضله بخلوا به وتولوا وهم معرضون پس هنگامی که بداد ایشان را مال بسیار از فضل و کرم خود
بخیلی کردند بآن و حق خدای تعالی ندادند و روی بگردانیدند از عهد و پیمان و ایشان اعراض کنندگانند از امر و فرمان فاعقبهم
نفاقا فی قلوبهم الی یوم یلقونه بما اخلفوا الله ما وعدوه وبما کانوا یکذبون پس از پی در آورد آن
بخل و منع زکوة نفاقی متمکن در دلهای ایشان که باقی باشد و زایل نگردد تا روزی که ببینند عمل خود را یعنی جزای آنرا و آن روز قیامت
باشد بسبب آنکه خلف کردند با خدای آنچه وعده کرده بودند با او از تصدق و صلات و بسبب آنکه بودند که در وعده دروغ میگفتند
الم یعلموا ان الله یعلم سرهم ونجویهم وان الله علام الغیوب آیا نمیدانند مخالفان وعده و آنکه میدانند خدای
تعالی آنچه نهان ایشان است از نفاق و عزم بر خلاف عهد و آنچه راز میگویند با یکدیگر که این زکوة جزیه است و آیا نمیدانند که خدای تعالی
داننده نهان و پوشیده هاست درین آیه تهدید عظیم است نقلست که حضرت پیغمبر صلعم اصحاب را بر انفاق و اعانت در تجهیز لشکر
تبوک تحریص فرمود و هر کدام از اصحاب بقدر توانایی مبلغی آوردند و این همه نزد آنحضرت مجتمع شد و در آخر عاصم بن عدی دو هزار و
چهار صد من خرما در تجهیز آن لشکر داد و در تفسیر علی بن ابراهیم گوید که و در دیگر تفاسیر که ابو عقیل سالم بن عمیر انصاری صاعی خرما
آورده و گفت امشب تا صباح بجهت مردم آب از چاه کشیده ام و دو صاع خرما بمن داده اند یکی را برای عیال خود برداشته ام
و یکی آورده ام حضرت فرمود تا آن صاع خرما بر بالای صدقات دیگر که صحابه آورده بودند نثر نمودند منافقان آغاز طنز و غمز کردند
گفتند که عاصم و بعضی دیگر از صحابه آن مال از ریا دادند و خدای و رسول از صاع ابو عقیل بی نیازند اما او خواست که خود را یاد دهد مردم
تا از صدقات خیری بستانند این آیه نازل شد که الذین یلمزون المطوعین من المؤمنین فی الصدقات والذین
لا یجدون الا جهدهم فیسخرون منهم سخر الله منهم ولهم عذاب الیم آنانکه عیب میکنند افزون هنگام (?)
از گروندگان ادای صدقات یعنی عاصم و دیگران را که بریا نسبت میدهند و آنانرا عیب میکنند که نمی یابند مگر بقدر طاقت
و قوت خویش یعنی ابو عقیل که میگویند که خدا و رسول از صاع او مستغنی اند پس افسوس میدارند از ایشان یعنی تسخر میکنند با ایشان
جزای دهد خدای تعالی ایشان را بر سخریت ایشان و مر ایشانراست عذابی دردناک بدان سخریه و استهزا که می کنند علی بن ابراهیم
آورده و در دیگر تفاسیر که پسر عبد الله ابی که هم عبد الله نام داشت از جملهٔ مؤمنان مخلص و مطیعان خالص بود در مرض پدر خود از
حضرت رسالت پناه صلعم درخواست آن نمود که برای پدر روی آمرزش طلبد آنحضرت برای او استغفار کرد و اما بعضی گویند که از آنحضرت

طلب استغفار کردند و حق تعالی نهی فرمود از آن و نهی از شی دلالت میکند بر آنکه منهی اقدام نموده باشد بر آن فعل پس دلیل دلالت میکند
بر آنکه استغفار نموده باشد به استغفار زیرا که منافق کافرست فی الحقیقه و در شرع اقدس نهی استغفار از برای کافر جایز نیست پس بعد از طلب
آیه آمد که اِسْتَغْفِرْ لَهُمْ اَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ اِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِيْنَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللّٰهُ لَهُمْ ذٰلِكَ
بِاَنَّهُمْ كَفَرُوْا بِاللّٰهِ وَرَسُوْلِهٖ وَاللّٰهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِيْنَ آمرزش خواه برای ایشان که منافقانند یا آمرزش مخواه
برای ایشان مراد آنست که دو امر در عدم افاده مساوی اگر استغفار کنی برای ایشان هفتاد بار پس نمی آمرزد خدای تعالی ایشان را غرض از
عدد سبعین کثیرست نه تحدید چه برای کفر ایشان مطلقا استغفار فایده نمیکند هر چند بحد کثرت برسد و بعضی از برای تخصیص سبعین گفته اند که
عدد شریف است چه عدد آسمانها و زمینها و دریاها و اقالیم و کواکب سیاره و اعضا و ایام هفته هفت اند چون هفت را در ده ضرب
کنی که منطوق مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهٗ عَشْرُ اَمْثَالِهَا است هفتاد می شود و نیز گفته اند که آنحضرت بر حمزه هفتاد تکبیر گفت پس گاه میفرماید
که هفتاد بار استغفار اگر کنی بازای تکبیرات حمزه که فایده ندارد و آن عدم قبول استغفار در حق ایشان بسبب آنست که ایشان کافر شدند بخدای
تعالی و بفرستاده او و خدای تعالی راه ننماید مقصود گروه فاسقان یعنی متمردان در کفر خویش یعنی بسبب کفر لطف از ایشان باز داشته فَرِحَ
الْمُخَلَّفُوْنَ بِمَقْعَدِهِمْ خِلَافَ رَسُوْلِ اللّٰهِ وَكَرِهُوْا اَنْ يُّجَاهِدُوْا بِاَمْوَالِهِمْ وَاَنْفُسِهِمْ فِيْ
سَبِيْلِ اللّٰهِ وَقَالُوْا لَا تَنْفِرُوْا فِي الْحَرِّ قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ اَشَدُّ حَرًّا لَوْ كَانُوْا يَفْقَهُوْنَ شاد گشتند باز ماندگان از غزو
بنشستن خویشتن بر خلاف رسول خدای و کراهت داشتند بر جهت عقیدت از آنکه جهاد کنند با مالها و نفسهای خود در راه خدای تعالی
بلکه فرحت و تن آسانی طلبیدند و گفتند مومنان را بیرون مروید بدین غزو در گرما [illegible] که مومنان را [illegible] گرم است از آنکه آتش
دوزخ سخت ترست از جهت حرارت نسبت بدین گرما و ایشان بمخالفت مستحق سوختن در آخرت شدند اگر باشند که بدانند که مآل ایشان بدان
آتش است فَلْيَضْحَكُوْا قَلِيْلًا وَّلْيَبْكُوْا كَثِيْرًا جَزَاۤءًۢ بِمَا كَانُوْا يَكْسِبُوْنَ پس باید که بخندند اندکی و باید که بگریند بسیاری
خبرست بصیغه امر واقع شده تا دلالت کند بر آنکه لازم است که در قیامت خنده ایشان اندک و گریه ایشان بسیار باشد و میشاید که خنده و گریه کنایه
از فرح و غم باشد و قلت را حمل بر عدم کنند یعنی فردا ایشان را غمی باشد بی فرح و اندوهی بود بی سرور باداشت و بدخدای تعالی ایشان را بدان
و او بی بخته بود ذکر کسب میکردند از نفاق و بد اخلاق فَاِنْ رَّجَعَكَ اللّٰهُ اِلٰى طَاۤىِٕفَةٍ مِّنْهُمْ فَاسْتَاْذَنُوْكَ لِلْخُرُوْجِ
فَقُلْ لَّنْ تَخْرُجُوْا مَعِيَ اَبَدًا وَّلَنْ تُقَاتِلُوْا مَعِيَ عَدُوًّا اِنَّكُمْ رَضِيْتُمْ بِالْقُعُوْدِ اَوَّلَ مَرَّةٍ فَاقْعُدُوْا مَعَ الْخَالِفِيْنَ
پس اگر باز آرد خدای تعالی ترا بدینه بسوی گروهی از منافقان متخلف پس دستوری طلبند از تو برای بیرون آمدن بغزوه دیگر بعد از تبوک پس
بگو بیرون نمی آیند خبرست بمعنی نهی یعنی بیرون میایید با من هرگز و کارزار کنید در مصاحبت من دشمنی را بدرستی که شما خورسند شدید بنشستن و
تخلف کردن اول بار بغزوه تبوک پس بنشینید دیگر بار با زنان و کودکان که قابلیت کارزار ندارند چون زنان و کودکان چه جهاد کار
مردان مرد و مبارزان میدان نبردست مثل امیرالمومنین و مخصوصان که از هیچ معرکه روی گردانیدند و آنچه حق بود بجای آوردند تا
بوجه الله دین اسلام قایم کردید از هر تردامنی روباه روشی این کار نیاید و نامردی در میارزت معرکه مجاهدت راه نیابد در کنز العرفان
آورده که منقولست که حضرت پیغمبر صلعم بر منافقان نماز جنازه میگذارد و می ایستاد بر قبور ایشان و دعا میفرمود بجهت تالف احیا
ایشان و ترغیب و تحقیق اسلام ایشان پس چون بیمار شد عبدالله بن ابی فرستاد بخدمت آنحضرت که بعیادت وی برود آنحضرت
بآنجا فرمود و گفت هلاک کرد ترا حب یهود او گفت یا رسول الله ترا زحمت دادم تا از برای من آمرزش طلبی نه از برای توبیخ و التماس
دارم که پیراهنی که ملاقی جسد تست کفن من کنی و بر من نماز گذاری بعد از مردن او پرسش آمد و درخواست تا بر جنازه او حاضر شود التماس

او را بسند و لیکن حاضر شد بجنازه او چون قصد نماز فرمود این آیه نازل شد که وَلَا تُصَلِّ عَلٰۤى اَحَدٍ مِّنْهُمْ مَّاتَ اَبَدًا وَّلَا تَقُمْ
عَلٰى قَبْرِهٖ اِنَّهُمْ كَفَرُوْا بِاللّٰهِ وَرَسُوْلِهٖ وَمَاتُوْا وَهُمْ فَاسِقُوْنَ و نماز مگذار بر هیچ کس از منافقان که بمیرد هرگز ابدا الظرف
لا تصل باشد مراد آن بود که نه تو و نه هیچ تو یا آن باشد که ایشان استحقاق نماز ندارند هرگز بسبب کفر ایشان و گویند قید تابید بجهت قطع
اطماع ایشانست در آن و قطع تجویز نسخ و بعضی گویند که ابدا ظرف مات است یعنی چون کسی بر کفر بمیرد احیا او از برای تابید نماز برای
پس گویا که همان مرده است و ابدا بر همان حال خواهد بود و مایست بر سر قبر وی برای دفن و زیارت یا دعا و استغفار بدرستی که منافقان
کافر شدند بخدای تعالی که شرک آوردند و بفرستاده وی که فرمانبرداری نکردند و بمردند و حال آنکه ایشان بیرون رفتگانند از طریق ایمان
و هم در کنز العرفان گوید که پیراهن من باز ندارد او از چیزی را از عذاب الهی و لیکن امیدوارم از خدای تعالی که در آیند بدین سبب خلق
بسیاری در اسلام آورده اند که در آن روز هزار کس از قبیله خزرج مسلمان شدند گویند در سال حدیبیه نیکویی با آنحضرت کرده بود و این مکافات
آن بود یا آنکه عباس بن عبد المطلب را که در روز بدر اسیر گرفته بودند نمی یافتند پیراهنی که بر قامت او درست آید عبدالله را پیراهن
قد پوشانید یا بجهت اکرام ولدش بوده باشد و در بعضی روایات آمده که آنحضرت بر وی نماز گذارد و عمر گفت نماز گذاری بر دشمن خدای
تعالی آنحضرت فرمود که چه دانستی که چه گفتم گفتم اَللّٰهُمَّ احْشُ قَبْرَهٗ نَارًا وَّسَلِّطْ عَلَيْهِ الْحَيَّاتِ وَالْعَقَارِبَ
وَلَا تُعْجِبْكَ اَمْوَالُهُمْ وَاَوْلَادُهُمْ اِنَّمَا يُرِيْدُ اللّٰهُ اَنْ يُّعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الدُّنْيَا وَتَزْهَقَ اَنْفُسُهُمْ وَ
هُمْ كٰفِرُوْنَ و باید که ترا متعجب نسازد و مراد امت اند و خطاب بآنحضرت است یعنی در عجب نیندازد شما را مالهای منافقان اگر چه
بسیارست و فرزندان ایشان اگر چه قوی و با اقتدارند جز این نیست که میخواهد خدای تعالی که عذاب کند ایشان را بدان در دنیا که سبب
جمع مال و محافظت آن پیوسته در رنج باشند و برای رونق اموال و اولاد و تهیه اسباب معاش ایشان همواره محنت و مشقت کشند
و بیرون رود روحهای ایشان بحسرت تمام و ایشان کافران باشند یعنی بر کفر از این جهان بروند و گفته اند اغنیایی که جمع اموال کنند و لوجه
حق و مستحق بمصارفش صرف نکنند اشقی الاشقیا اند مال دنیا جمع می کنند با انواع پریشانی و زحمت نگاه می دارند با اصناف تعب و مشقت
و آخر میروند و میگذارند بصد هزار حسرت و وبال آخرت وَاِذَاۤ اُنْزِلَتْ سُوْرَةٌ اَنْ اٰمِنُوْا بِاللّٰهِ وَجَاهِدُوْا مَعَ
رَسُوْلِهِ اسْتَاْذَنَكَ اُولُوا الطَّوْلِ مِنْهُمْ وَقَالُوْا ذَرْنَا نَكُنْ مَّعَ الْقٰعِدِيْنَ و چون فرستاده شود سورتی از قرآن
تمام یا بعضی چه سوره بر وی هر اطلاق میکنند و بر هر تقدیر چون سوره نازل کرده با آنکه ایمان آرید بخدای تعالی و جهاد کنید در خدمت پیغمبر
او دستوری جویند از تو در باز ایستادن خداوندان مال و توانایی از منافقان و گویند بگذار ما را تا با خود ملتکبر تا باشیم با نشستگان
در خانهها رَضُوْا بِاَنْ يَّكُوْنُوْا مَعَ الْخَوَالِفِ وَطُبِعَ عَلٰى قُلُوْبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُوْنَ خورسند شدند و راضی گشتند با آنکه
باشند با زنان و پس ماندگان و مهر نهاده شده است بر دلهای ایشان از نفاق یعنی بجهت عدم تعلق لطف از ایشان برداشته شده پس
ایشان فهم نمیکنند الخیر را که در جهادست از انوار سعادت و آنرا که تخلف کردند از آثار شقاوت لٰكِنِ الرَّسُوْلُ
وَالَّذِيْنَ اٰمَنُوْا مَعَهٗ جٰهَدُوْا بِاَمْوَالِهِمْ وَاَنْفُسِهِمْ وَاُولٰۤىِٕكَ لَهُمُ الْخَيْرٰتُ وَاُولٰۤىِٕكَ هُمُ الْمُفْلِحُوْنَ
لیکن فرستاده خدای تعالی و آنانکه ایمان آوردند با او یعنی در خدمت او جهاد کردند بمالها و نفسهای خود در راه او و ایشانراست
نیکوییهای دو سرای غنیمت و نصرت در دنیا و بهشت و کرامت در عقبی و آن قوم ایشانند فیروزی یافتگان و بمقصود رسیدگان
اَعَدَّ اللّٰهُ لَهُمْ جَنّٰتٍ تَجْرِيْ مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ خٰلِدِيْنَ فِيْهَا ذٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيْمُ آماده و ساخته است
خدای تعالی برای ایشان بوستانهایی که میرود از زیر مساکن اهالی آن جویها جاوید باشند که مانند در آن آنست رستگاری بزرگ و

پیروزی تمام وجاء المعذرون من الاعراب لیؤذن لهم وقعد الذین کذبوا الله ورسوله
سیصیب الذین کفروا منهم عذاب الیم و آمدند در وقت توجه تو بغزوهٔ تبوک عذرگویندگان از بادیه‌نشینان یعنی غطفان
و اسد که عذر گفتند از قلت مال و کثرت عیال یا رهط عامر بن طفیل که اعتذار کردند که اگر ما بغزا آییم بنی طی اهالی و مواشی ما را
غارت می‌کنند و این عذرها گفتند تا دستوری دهند مر ایشان را در تخلف و نشستند آنانکه دروغ با خدای تعالی و با رسول او گفتند یعنی
مراد منافقان اعراب‌اند که نیامدند و اعتذار نیز نکردند زود باشد که برسد با آنانکه کافر شدند از اعراب عذابی مولم بقتل در دنیا و حرق در
آخرت لیس علی الضعفاء ولا علی المرضی ولا علی الذین لا یجدون ما ینفقون حرج اذا نصحوا
لله ورسوله ما علی المحسنین من سبیل والله غفور رحیم نیست بر ناتوانان و عاجزان و نه بر بیماران و معلولان
و نه بر آنانکه نیابند چیزی را که نفقه کنند بر خود و اسباب را سازند چون قوم جهینه و مزینه یعنی برین سه طایفه نیست گناهی اگر باز ایستند
از غزو چون نیکخواهی نمایند و فرمان برند مر خدای تعالی و رسول او را و نصح اصلاح فعل است باخلاص نیت نیست بر نیکوکاران که
راه عتابی و ملالتی و خدای تعالی آمرزنده است کسی را که بعذر از غزو باز ماند مهربانست که معذور را از رخصت معتود دهد ولا علی الذین
اذا ما اتوک لتحملهم قلت لا اجد ما احملکم علیه تولوا واعینهم تفیض من الدمع حزنا الا
یجدوا ما ینفقون و هیچ معاتبتی نیست بر آنها که از درماندگی چون بیایند بسوی تو و درخواست کردند تا ایشان را دستوری
دهی و با خود بحرب برگیری تو گفتی درین وقت نمی‌یابم چیزی که شما را سوار کنم بران برگشتند از پیش تو و چشمهای ایشان روان می‌شد
از اشک از دیده‌های ایشان بر یختار(؟) از روی اندوه بجهت آنکه نمی‌یابند آنچه خرج کنند دران سفر و این قوم را البکائین گویند و ایشان
هفت تن بودند که بدرگاه نبوت بیامدند و گفتند یا رسول الله ما را داعیهٔ جهاد است و پیاده مانده‌ایم مرکبان عنایت فرما تا بران
سوار شویم و بغزو آییم حضرت رسالت صلعم فرمود که آنچه می‌جویید نمی‌یابم ایشان گریان از پیش حضرت پیغمبر صلعم بیرون آمدند و بعضی ایشان را
زاد و توشه داد و همراه بردند حق سبحانه و تعالی ... سفر ماند که برین نوع مردم اگر تخلف کنند حرجی و عتابی نیست انما السبیل
علی الذین یستأذنونک وهم اغنیاء رضوا بان یکونوا مع الخوالف وطبع الله علی قلوبهم
فهم لا یعلمون جز این نیست که معاتبت و ملالت بر آنان نیست که ایشان از تو دستوری میجویند در باز ایستادن و حال
آنکه ایشان توانگرانند و زاد و مرکب ایشان آماده است راضی شدند بآنکه باشند با زنان و کودکان و مهر نهاد خدای تعالی از خذلان
بر دلهای ایشان پس ایشان نمیدانند وخامت عاقبت خود را و عقوبتی که برین نافرمانی مترتب است یعتذرون الیکم
اذا رجعتم الیهم قل لا تعتذروا لن نؤمن لکم قد نبأنا الله من اخبارکم وسیری الله عملکم
ورسوله ثم تردون الی عالم الغیب والشهادة فینبئکم بما کنتم تعملون القاء اعتذار خواهند کرد منافقان
بسوی شما یعنی عذر شما خواهند خواست از تخلف چون باز گردید از تبوک بسوی ایشان و بمدینه باز آیید بگوی ای محمد عذر مخواهید بعد و دیگر
که ما باور نخواهیم داشت و شما را تصدیق نخواهیم کرد بجهت آنکه بتحقیق که خبر کرده است ما را خدای تعالی از اخبار و احوال شما که
چرا نیامدید و مقصد شما چه بود و ببیند خدای تعالی کار شما را و رسول او نیز خواهد دید که از نفاق توبه می‌کنید یا بران ثبات می‌ورزید
پس باز گردانیده خواهید شد در قیامت بسوی دانای پوشیده و آشکارا که مطلع است بر ضمایر و ظواهر پس خبر خواهد داد شما را بآنچه
بوده‌اید که میکردید از کتمان نفاق و اظهار وفاق و آن اخبار توبیخ و عقاب خواهد بود سیحلفون بالله لکم اذا انقلبتم
الیهم لتعرضوا عنهم فاعرضوا عنهم انهم رجس ومأواهم جهنم جزاء بما کانوا یکسبون

زود

زود باشد که سوگند خورند بخدای تعالی برای شما چون باز گردید از سفر بسوی ایشان و از اعجاز قرآن یکی این بود که خبر داد از سوگند بعضی منافقان
چون جد بن قیس و امثال او که بعد از رجوع پیغمبر صلعم و اصحاب او بمسجد آمدند و قسم یاد کردند که ما بر خروج قادر نبودیم حق سبحانه و تعالی میفرماید
که سوگند میخورند بدروغ تا روی بگردانید از عتاب و سرزنش ایشان پس اعراض کنید از ایشان و بگذارید بدرستی که ایشان پلیدند و گواهید
و توبیخ و ملامت که بسبب میل توبه و انابت در حق ایشان مفید نیفتد زیرا که خبث ایشان نهان پذیرندهٔ تطهیر نیست و جای ایشان دوزخ است
و عقاب و عتاب ایشان خواهد بود برای پاداشت آنچه بودند که کسب می‌کردند از کفر و نفاق یحلفون لکم لترضوا عنهم
فان ترضوا عنهم فان الله لا یرضی عن القوم الفاسقین سوگند میخورند منافقان برای شما تا از ایشان خشنود شوید از ایشان
و از تعرض شما ایمن شوند ابن ابی بعد از رجوع آنحضرت سوگند یاد کرد که دیگر در هیچ سفر از رسول خدای تعالی تخلف نکند و عبدالله ابی سرح نیز
همچنین حق سبحانه و تعالی میفرماید که سوگند ایشان برای طلب رضای شماست نه برای خشنودی خدای پس اگر خشنود شوید ای مومنان از منافقان
دروغگوی پس بدرستی که خدای تعالی خشنود نمیشود از گروه فاسقان یعنی رضای شما با وجود خشم خدای تعالی ایشان را سود ندارد و مراد از آیت
نهی مومنانست که از ایشان راضی نشوند و بعذرهای باطل فریفته نگردند الاعراب اشد کفرا ونفاقا واجدر الا یعلموا
حدود ما انزل الله علی رسوله والله علیم حکیم بادیه‌نشینان مراد بنو تمیم و بنو اسد و غطفان و اعراب حوالی مدینه‌اند
تمام اهل بادیه این جمع مخصوص سخت‌ترند از روی کفر و نفاق یعنی نفاق و کفر ایشان از اهل حضر بیشتر است بجهت آنکه متوحش‌اند و سخت‌دل و با اهل
علم نشست و خواست نکرده‌اند و مشابهت با وحوش بیشتر دارند آورده‌اند که از حکیمی پرسیدند که چرا اهل بادیه احتیاج بطبیب نمیدارند
گفت هیچ حمر وحش احتیاج به بیطار دارند استیلای هوای بر ایشان موجب کثرت طیش است و خروج از اعتدال و تفاوت میان قوای
جبلی و بوستانی ملاحظه باید کرد و سزاوارترند آنکه ندانند حدود خدای تعالی را که فرو فرستاده بر پیغمبر خود از فرایض و سنن شرع و خدای تعالی
داناست بآنچه در دلهای اهل بدو و حضر و اصحاب وبر و مدر است حکم کننده است آنچه را که تقدیر فرموده از شرایع و آنچه بران مترتب
است از جزا ومن الاعراب من یتخذ ما ینفق مغرما ویتربص بکم الدوائر علیهم دائرة السوء والله
سمیع علیم و از منافقان اهل بادیه کسی هست که فرا گیرد برای شمار یعنی شمار کند آنچه نفقه می‌نماید و صدقه میدهد تاوانی و زیانی یعنی صدقات
خود را غبنی و غرامتی میشمارد چه بران امید ثواب ندارد و بریا و تقیه انفاق میکند و انتظار میبرد بشما گردشهای روزگار را یعنی آنکه دولت
اسلام مبدل شود و روزگار مسلمانان برگردد تا از انفاق خلاص یابند بر ایشان باد گردش بد روزگار ایشان منقلب شود و خدای
تعالی شنواست مر آنرا که بزبان می‌آرند و داناست بآنچه در دل نهان میدارند ومن الاعراب من یؤمن بالله والیوم الآخر
ویتخذ ما ینفق قربات عند الله وصلوات الرسول الا انها قربة لهم سیدخلهم الله فی
رحمته ان الله غفور رحیم و از اهل بادیه کسانی هستند که میگروند بخدای تعالی و بروز باز پسین مراد عبدالله ذی البجادین و رهط
اویند که بخدای تعالی و بقیامت میگروند و فرا میگیرند آنچه نفقه می‌کنند در جهاد و یا تصدق اسباب قربت نزدیک خدای تعالی یعنی آن قرب
میجویند بصدقات خود و مراد آنست که وسیله می‌سازند از آن بقرب الهی و بدعاهای پیغمبر که پیوسته مقصد قاصد است بخیر و برکت دعا میکند و آمرزش
میطلبد چنانچه آنحضرت فرمود که اللهم صل علی آل ابی اوفی بدانید که نفقات ایشان یا صلوات رسول سبب نزدیکی است ایشان را بدرگاه
عنایت ربانی زود باشد که درآرد خدای تعالی ایشان را در بهشت خود که محل نزول رحمت است بدرستی که خدای تعالی آمرزنده است مر مقصران را
مهربانست بمقربان والسابقون الاولون من المهاجرین والانصار والذین اتبعوهم باحسان
رضی الله عنهم ورضوا عنه واعد لهم جنات تجری تحتها الانهار خالدین فیها ابدا ذلک

الفوز العظیم و پیشی گیرندگان پیشینیان یعنی آنها که سبقت دارند بر عامهٔ مؤمنان از مهاجران یعنی آنها که از مکه هجرت کردند بمدینه آمدند
در تفسیر علی بن ابراهیم رحمه الله آورده که ایشان ابو ذر و مقداد و سلمان و عمار اند و آنها که ایمان آوردند و تصدیق کردند و ثابت ماندند بر ولایت
و امامت امیر المؤمنین ع و من تبعیض مفید است و از انصار یعنی آنها از ساکنان مدینه که مهاجران را یاری دادند و مراد اهل بیعت عقبهٔ اولی
یعنی شش تن و اهل عقبهٔ ثانیه که هفتاد تن بودند یا آنها که بر دست مصعب بن عمیر ایمان آوردند قبل از بیعت عقبهٔ ثانیه و آنها که متابعت کردند
سابقان را بایمان و طاعت مراد جماعتی اند که پیروی سابقان کردند که مذکور شدند و گفته اند هر که متابعت ایشان کند که بر طریقهٔ اهل بیت اند تا
روز قیامت درین رضا داخل است خشنود شد خدای تعالی بقبول طاعت ایشان و مقرر است که محبت اهل بیت رسول صلعم طاعت
هیچ کدام مقبول نیست چه جای آنکه اگر در نماز ذکر ایشان نکنند آن نماز مقبول نیست چنانچه دعبل خزاعی در مدارس آیات آورده که اذا
لم یتاج الله فی صلواتنا باسمائهم لم یقبل الصلوات و خشنود شدند ایشان از خدای تعالی بآنچه یافتند از نعم دینی و
دنیوی و آماده کرد خدای تعالی مر ایشان را بوستانها که میرود در زیر درختان آن جویها جاوید باشند در آن همیشه تاکید خلود است این پیروزی
بزرگ و رسیدن تمام مراد و ممن حولکم من الاعراب منافقون و من اهل المدینة مردوا علی النفاق لا
تعلمهم نحن نعلمهم سنعذبهم مرتین ثم یردون الی عذاب عظیم و از آنها که گرداگرد شهر شما اند از اهل بادیه منافقان
چون اسلم و اشجع و غفار و قومی از جهینه و مزینه که کلمهٔ شهادت میگویند و بنماز و روزه قیام می نمایند و از اهل شهر شما نیز قومی اند که خو کرده اند و اقامت
نموده اند بر نفاق مثل عبد الله بن ابی و جد بن قیس و معتب بن قشیر و ابو عامر راهب و اتباع ایشان و در منافقی ماهر شده اند بمرتبه که تو ای محمد با وجود
کمال فطنت و صدق فراست خود نمیدانی ایشان را یعنی کفر را در سویدای دل خود نهان دارند و آثار ایمان و احسان ظاهر می آرند پس تو ایشان را باعیان
ایشان نمی شناسی ما میدانیم ایشان را اگر بر سر ایشان مطلع نه زود باشد که عذاب کنیم ایشان را دو نوبت یکی فضیحت در دنیا چنانچه سدی روایت
کرده و از ابی مالک که پیغمبر صلی الله علیه و آله روز جمعه خطبه میفرمود بعد از ان گفت که یا فلان بیرون رو از مسجد که تو منافقی و یا فلان بیرون رو که
تو نیز منافقی تا چند کس را بیرون کرد و فضیحت شدند ایشان و دیگر بعذاب قبر یا اخذ زکوة از ایشان و تکلیف بجهاد و پس بازگشته شوند در قیامت
بعذابی بزرگ که آتش دوزخ است و بحقیقت عذاب ثالث از درکات و محجوبیت ایشان از نور قرب لقای ربوبیت هیچ عذابی از غبت
حرمان و مشقت هجران بزرگتر نیست آورده اند که از مخلصان اهل اسلام ده تن بی عذر تخلف ورزیده بودند چون از تهدید آیات آگهی که در بارهٔ متخلفان
نازل شده بود خبر یافتند هفت تن از ایشان خود را بستونهای مسجد بسته سوگند خوردند که نگذارند که کسی ایشان را بگشاید تا وقتی که بحکم خدای تعالی
گشاده شوند چون حضرت رسالت صلعم از تبوک رجوع فرمود و بمدینه نزول نمود بر عادت معهود بمسجد در آمد و ایشان را دید فرمود که چه بود
صورت حال بوقت عرض رسانیدند سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم بر زبان گهربار گذرانید که من هم سوگند میخورم که ایشان را نگشایم
تا وقتی که امر در رسد آیه آمد که و آخرون اعترفوا بذنوبهم خلطوا عملا صالحا و آخر سیئا عسی الله
ان یتوب علیهم ان الله غفور رحیم و قومی دیگر غیر منافقان که از پیغمبر صلعم اعراض کردند گناهان خود را معترف
شدند بدان یا بخشندگی دارند که را یعنی غزوه ها که با نفاق پیغمبر صلعم از ایشان در وجود آمده بود و بعمل دیگر چون بر کار از تبوک تخلف
نموده اند شاید خدای تعالی اگر توبهٔ ایشان در پذیرد و برستی که خدای تعالی آمرزنده است توبهٔ ایشان را مهربانست تفضل و بعد از نزول آیت
حضرت رسالت صلعم فرمود تا ایشان را بگشادند آن آزاد شدگان بشکرانهٔ نعمت الهی اموال خود را بحضرت نبوت پناهی آوردند
و گفتند یا رسول الله سبب این تخلف اموال بود و از دولت خدمت تو باز ماندیم اینها را فرا گیر و در راه خدای تعالی تصدق فرمای آنحضرت
فرمود که من باخذ مال شما مامور نیستم این آیه نازل شد که خذ من اموالهم صدقة تطهرهم و تزکیهم

بها

بها و صل علیهم ان صلوتک سکن لهم والله سمیع علیم فرا گیر از مالهای ایشان زکوة و فریضه که پاک میکرداند
ایشان را از گناهان یا از حب مال که مؤدی بطغیان و عصیانست یا از نجاست بخل و زیاده می نمود و نما میدهد صفات ایشان را بخوبی که سازد و
صدقه است و این کنایه است که تطهرهم صفت صدقه باشد و این آنست که از طیب نفس باشد و انشراح صدر بنیت خالصه یا تا خطاب باشد و تخاطب
آنحضرت بود یعنی فرا گیر تا پاک کردانی ایشان را از ذنوب و افزونی دهی صفات ایشان را بدان صدقه و دعا کوی بر ایشان و امر شرش طلب
بدرستی که دعای تو آرامش بود و لهذا ایشان را مشترک بوجوب دعا رفته اند چه صیغهٔ افعل برای وجوبست مع ذلک عطف بر واجب شده و کمتر بر
استحباب حمل کرده اند بجهت اصل چون بر نبی صلی الله علیه و آله واجب بود یا مستحب بر امام که قائم مقام آنحضرتست چنین خواهد بود و ساعی و فقیه
نیز همچنین از جهت وجوب تاسی و بعضی تخصیص کرده اند دعا را بالصلوه که صریح قرآنست و فعل پیغمبر صلعم که در حق ابی اوفی فرمود که اللهم صل علی
ابی اوفی و علی آل ابی اوفی و آورده اند که جایز است بلفظ دیگر مثل آجرک الله فیما اعطیت و بارک فیما ابقیت و مانند آن بسبب تالیف
و بجهت عدم قایل بمنع و خدای تعالی شنواست دعای ترا دانا است باستحقاق ایشان مر آنرا الم یعلموا ان الله هو یقبل التوبة
عن عباده و یاخذ الصدقات و ان الله هو التواب الرحیم آیا نمیدانند تائبان یا آنها که توبه میکنند معلوم دارند که خدای
تعالی اوست که قبول میکند توبه را از بندگان خود و فرا میگیرد یعنی قبول میکند صدقها را شیخ زاجه در حدیث وارد و مامرفته که صدقه واقع میشود
در ید الهی پیش از آنکه در دست سائل برسد که کنایه از قبولست و نمیدانند آنرا نیز که خدای تعالی اوست توبه پذیرنده مهربان بر توبه کنندگان و صدقه
دهنده و قل اعملوا فسیری الله عملکم و رسوله والمؤمنون و ستردون الی عالم الغیب والشهادة
فینبئکم بما کنتم تعملون و بگو عمل کنید ای تائبان یعنی بعد از قبول توبه استقامت ورزید بر آن یا میگوید ای گروهی که توبه نمیکنید آنچه میخواهید
امر تهدید است پس زود باشد که ببیند خدای تعالی کار شما را از خیر و شر و فرستاده او و گروه دیگران نیز ببینند و زود باشد که بازگردانیده
شوید برگشت بسوی دانای نهان و آشکار را پس بیاگاهاند شما را بآنچه بودید که عمل میکردید و آگاهی مجازات باشد بر آن قبل ازین مذکور شد که متخلفان
از اهل اسلام ده تن بودند و قصهٔ هفت تن گذشت و سه کس دیگر کعب بن مالک و هلال بن امیه و مرارة بن ربیع ایشان خود را نبسته بودند اما
پیش حضرت رسول صلعم آمده بگناه خود معترف شدند و آنحضرت حکم فرمود که کسی با ایشان مکالمه و مجالست نکند در شان ایشان آمد که و آخرون
مرجون لامر الله اما یعذبهم و اما یتوب علیهم والله علیم حکیم و دیگران از متخلفان تاخیر کرده شد که اند
باز داشتگان برای فرمان خدای تعالی در بارهٔ ایشان یا عذاب کند خدای تعالی ایشان را اگر اصرار کنند بران گناه و یا توبه دهد ایشان را اگر ندا
ورزند و در تفسیر علی بن ابراهیم رحمه الله روایت میکند از ابی عبد الله ع که ایشان بعضی که حمزه و جعفر ع و امثال ایشان را کشته بودند و بعد از ان
باسلام در آمده و مؤمن شدند بسبب آن حرکت خود را آنچنان مؤمنی که مستحق بهشت گردند و نه مشرکی که مستوجب نیران شوند بر ایشان در حالت
اند و بودند تا امر الهی در رسد عذاب کند ایشان را یا توبه پذیرد و تردید درین راجع بعبادست یعنی امر ایشان میان خوف و رجا باشد از
عند الله تردد نیست و خدای تعالی داناست بر جای ایشان حکم کننده است بر جای ایشان آورده اند که دوازده منافق چون ثعلبه بن حاطب
و نبتل بن حارث و ودیعة بن ثابت و احزاب ایشان بتحریض ابو عامر راهب در برابر مسجد قبا مسجدی بنا کردند و ابو عامر راهب از اشراف
قبیلهٔ خزرج بود و در علم توریه و انجیل مهارتی تمام داشت و پیوسته نعت و صفت سید عالم صلعم بر اهل مدینه میخواند چون آنحضرت بمدینه هجرت
فرمود و اهل آن خطه شیفتهٔ جمال و کمال وی شدند از صحبت ابو عامر بریدند و کسی پروای او نکرد و ابو عامر را عرق حسد در حرکت آمد بنفی آنحضرت
مشغول شد و بعد از غزوهٔ بدر از مدینه گریخته بکفار مکه پیوست و در حرب احد حاضر شد و اول کسی که تیر بر لشکر اسلام انداخت وی بود و
آنحضرت او را فاسق لقب نهاد و در حرب حنین نیز حاضر شد و از آنجا فرار نموده بنزد هرقل که ملک روم بود رفت و میخواست که از روم

لشکری سازکرده بجنگ مسلمانان آیدنا تراز نشت منافقان که شما در مقابله قبا در محله خویش برای من مسجدی بسازید که چون بمدینه آیم انجا با شما و علم
استقبال نمایم ایشان مسجدی ساختند و حضرت پیغمبر صلعم چون عازم غزوه تبوک شد بایشان بمسجد آمده گفتند یا رسول الله ما برای ضعیفان و بیماران
وقت سرما و باران مسجدی ساخته ایم والتماس میرود که در آن مسجد نماز گذاری و غرض ایشان آن بود که بواسطه نماز آنحضرت مهم خود را استحکامی دهند
آنحضرت در جواب ایشان فرمود حالا متوجه غزوه ام باز آیم و چون وقت بازگشتن بمنزل ذی اوان که قریب بمدینه است رسید اهل مسجد همان استدعا نمودند
جبرئیل این آیه آورد که وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَارًا وَكُفْرًا وَتَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَإِرْصَادًا لِمَنْ حَارَبَ
اللَّهَ وَرَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَلَيَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا الْحُسْنَى وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ و آنانکه فرا گرفتند یعنی بنا
نهادند مسجدی برای ضرر مؤمنان و ستیزه ایشان و برای تقویت کفری که آن اظهار می‌کنند و برای تفرقه انداختن میان مؤمنان که در مسجد قبا مجتمع می باشند
و برای انتظار مر آنکس را که حرب کرد با خدای تعالی و با رسول او پیش از بنای این مسجد مراد ابو عامر راهب است که در احد و حنین جنگ حاضر شده و چون کسی
گوید که چرا این مسجد را ساختید هرآینه سوگند میخورند که ما نخواستیم از بنای این مسجد مگر خصلتی نیکو که نماز است و ذکر و توسعه بر ضعفا و خدای تعالی گواهی میدهد که
ایشان دروغ گویانند در سوگند خود لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا لَمَسْجِدٌ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ فِيهِ
رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَّهِّرِينَ مایست برای نماز در آن مسجد هرگز چون این آیه نازل شد در لشکر آورده اند که آنحضرت
مالک بن دخشم خزاعی و معن بن عدی و عامر بن سکن و وحشی را طلبید و فرمود که بروید بدین مسجد و فرود آرید و بسوزانید رفتند و امر نمود ایشان
نمودند بعد از آن از آن کناسه ساخته مردار و خاکستر و کند کها در ان می انداختند و ابو عامر بشام رفته در قنسرین بمرد حق سبحانه و تعالی نهی فرمود از قیام
در وی که مستلزم نهی است از نماز در وی پس میفرماید که هرآینه مسجدی که بنا نهاده شده است بر تقوی و پرهیزکاری از روز نخستین مراد مسجد حضرت پیغمبر است
صلی الله علیه و آله و اشهر و اظهر آنست که مسجد قباست در محله بنی عمرو بن عوف و علی بن ابراهیم رحمه الله نیز در تفسیر این آورده و حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله اول که بحوالی مدینه رسید بمحله قبا فرود آمده چهار روز آنجا اقامت فرمود تا امیر المؤمنین ع با تباع فرمود انتظار
آمدن آنحضرت میکشید تا در مدینه داخل شود و در آن ایام اساس مسجد قبا افکند و آن اول مسجدیست در مدینه که حضرت رسول الله صلعم در آنجا
نماز گذارد و در روایتست که هر روز شنبه سواره یا پیاده بمسجد قبا فرمودی و در آنجا دو رکعت نماز گذاردی و در روایت آمده که دو رکعت نماز در مسجد
قبا اجر عمره است حق سبحانه و تعالی میفرماید که آن مسجد که اساس آن بتقوی است سزاوارتر است اگر قیام کنی در وی از برای نماز در آن مسجد کسانی
بر تقوی مردانند که از پاکیزگی و طیبتی دوست میدارند از انجاس و اخباث یعنی پیوسته بر طهارت باشند و گفته اند بر جنابت خواب نکنند منقولست
که بعد از نزول آیه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله از اهل مسجد قبا پرسید که کدام طهارتست که حق سبحانه و تعالی بر شما ثنا گفت جواب دادند که آب را با
احجار جمع میکردیم در استنجا و نزد جمعی مراد تطهیرست از معاصی و خصال مذموم و خدای تعالی دوست میدارد پاکی ورزندگان را أَفَمَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ
عَلَى تَقْوَى مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٍ خَيْرٌ أَمْ مَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَى شَفَا جُرُفٍ هَارٍ فَانْهَارَ بِهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ وَاللَّهُ
لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ آیا هرکس که اساس افکند بنای دین خود را بر پرهیزکاری از خدای تعالی و طلب خشنودی او بهترست
یا آنکس که اساس نهاد امور دین خود را بر کناره رودی که زیرش را سیل تهی شده و ظاهرش بر جا است باندک آسیبی بشکافته شود و نزدیک
با فتادن و همچنین زمینی سست ترین قواعد باشد و چنین بنا را گویند پس آن زمین سست گردد و او افتد بنا با بانی آن در آتش دوزخ روایتست
که قطعه از زمین مسجد ضرار را کنده بیرون می آوردند دود سیاهی و این مثلی است برای آنها که بنیاد دین خود را بر امور باطله نهاده اند و مآل ایشان
رجوع باشد بدوزخ و خدای تعالی راه ننماید یعنی در روا ندارد بسوی منزل نیکو ستمکاران را باانچه مقصود ایشانست برسند لَا يَزَالُ بُنْيَانُهُمُ
الَّذِي بَنَوْا رِيبَةً فِي قُلُوبِهِمْ إِلَّا أَنْ تَقَطَّعَ قُلُوبُهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ همیشه است بنای ایشان آن بنا که نهاده اند آنرا

براعراض

بر اغراض فاسد و سبب شک و نفاق در دلهای ایشان زاید شک و نفاقی که دارند و گفته اند مراد آنست که بنای ایشانست که بعد از رجوع تبوک
ایشان استدعا نمودند که آنحضرت بمسجد ایشان درآید و نماز گذارد و در آنجا آمد که لا تقم فیه ابدا حضرت رسالت صلعم بفرمود تا آن مسجد را بکندند و بسوختند
و مزبله اهل مدینه ساختند چنانچه مذکور شد حق سبحانه و تعالی میفرماید که همیشه باشد خرابی بنای ایشان بواسطه ازدیاد شک و نفاق ایشان یعنی پیوسته در
غم و حسرت و نفاق و ریب خواهند بود بسبب این خرابی مگر آنکه پاره پاره کرده شود دلهای ایشان بحیثیتی که قابلیت ادراک در آن نماند و گفته اند تقطع
قلوب ایشان بقتل و توزیع یا در میان برگ یا در قبر یا در دوزخ و بعضی گویند که توبه و استغفار است و ندامت بر مثل این امور و خدای تعالی داناست بنیت
بنای ایشان که بچه نیت بود و حکم کننده است بجزای آن بر وجه حکمت در تفاسیر و در کنز العرفان نیز مذکورست که چون در لیلة العقبه هفتاد تن از اهل مدینه
با حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بیعت میکردند عبدالله بن رواحه گفت یا رسول الله شرط کن برای خدای تعالی و برای خود آنچه میخواهی حضرت فرمود
که شرط میکنم برای خدای تعالی که او را پرستید و شرک نیاورید و برای خود آنکه مرا نگاه دارید از آنچه نفسها و مالهای خود را نگاه میدارید گفتند چون این امر قیام
نماییم جزای ما چیست فرمود که جزا بهشت خواهد بود انصار گفتند خریدیم و فروختیم و سود کردیم هرگز اقاله نخواهیم نمود حق سبحانه و تعالی
از آن بیع و شری خبر میدهد که إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ
فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَاةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا
بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ بدرستی که بخرید خدای تعالی از گروندگان نفسهای جوانی ایشان که صرف جهاد
شوند و مالهای ایشان که در راه وی نفقه کنند بآنکه مر ایشانراست بهشت چون در بیع و شری چهار چیز معتبرست بایع و مشتری و مبیع و ثمن بایع اینجا
نفوس عاقله مطمئنه است و مشتری حق سبحانه و تعالی اوست مبیع نفوس حیوانیه است و ثمن جنت است و مراد ازین اشتری ابدان نفوس حیوانیه
است به بهشت پس استعاره کرده اند از برای او اشتری را و استعاره و مبالغه است در تشبیه مثل زید کالاسد است و در مبالغه گویند زید
اسد است و اینجا شری حقیقی نیست زیرا که حق سبحانه و تعالی مالک مبیع است و ثمن و بایع است و همه از آن اوست العبد و ما فی یده کان لمولاه نیز
این صورت تحریض است در غزو و جهاد و فایده و عظم او یعنی ای بنده از تو بذل کردن نفس و مال و از من عطا او ... بهشت بزوال نفس یا بشرف و ثروت
و مال بسبب طغیان و غرور این نزد او نقص مغبون و در راه ما فدا کن تا بهشت باقی مرغوب ستانی ابوعبدالله جعفر بن محمد الصادق ع فرمودست که بدان
فانیه شمار انفسی نمیر جنت باقیه پس مفروشید این را مگر با آن و بعد از بیان ما لاجله الشری می کند و میفرماید که از کار این مؤمنان که نفس ایشان
خریده است در راه خدای تعالی و طلب رضای او پس گاهی میکشند دشمنان را و گاهی کشته میشوند بر دست ایشان وعده داده است خدای تعالی
ایشانرا برین بیع و شری وعده و وفا ثابت و باقی که خلاف نیست در آن در توریة و انجیل و این دلیل است بر آنکه اهل توریه و انجیل مأمور بوده اند
بقتال و کیست وفا کننده تر بعهد خود از خدای تعالی که کریم است و کریم خلف در وعده روا ندارد چه آن قبیح است و بر وی قبح محال بود پس شادمانی
باشید بخرید و فروخت خود آنکه مبایعه کردید با آن که داد و دیدی حقیر فانی را و فرا گرفتید خطیر باقی را و آن بیع او رستگاری بزرگست آورده اند
که چون ثمن حاضر بود و محتاج شد بمعنی که روایت کرد و آن بیع و آن اینجا وعدنست و لهذا فرمود که وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا وعدا مصدر مؤکدست
و حقا صفت اوست و آن تأکید مضمون جمله است که لَهُمُ الْجَنَّةَ است و درین آیه کریمه انواع تاکیدست اول إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى بر کار
مشتری ذات واجب الوجودی باشد که متصف بجمیع کمالات باشد و مفیض همه خیرات پس چه خواهد بود که آن ثوابی و دیگر تعبیر فرمود از ایصال
ثواب به بیع و شری که موکد ساخته که آن حق است و واقع شدنی و دیگر فرمود که بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ بحرف تحقیق و بلام تملیک و
تقدیم و بالجنة و دیگر وعدا فرمود و وعد را خلاف نیست و دیگر علیه و کلمه علی از برای وجوب ظاهر او و دیگر حقا و آن تاکید تحقیق است
و دیگر فِي التَّوْرَاةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ و آن جاری مجرای استشهادست بر جمیع کتب الهیه او جمیع انبیا و رسل برین مبایعه اند و دیگر وَمَنْ أَوْفَى

بتعهد و من الله و این تنبیه است بر آنکه کذب درین راه ندارد و خلاف این نخواهد بود البته و دیگر فاستبشروا او بشارت و خبر صدق است دیگر
فوز و وصف او بعظیم که و ذلک هو الفوز العظیم و روایت که مردی گفت امام زین العابدین علی بن حسین را که چرا اختیار می کنی حج را بر جهاد
و حال آنکه حق تعالی فرموده که ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة آنحضرت فرمود که بخوان آیه
بعد را که این طایفه را دیدی پس جهاد با ایشان افضل است از حج این اشارتست که جهاد واجب آن جهادیست که با امام معصوم باشد و نه هر
جهاد و این تنبیه است بر جهل بیان که تنزل داود و اگر اعتراض کند برین مرد عظیم القدر که عالم باشد بشرایط جمیع عبادات و اسرار همه طاعات و آیه
بعد اینست التائبون العابدون الحامدون السائحون الراکعون الساجدون الآمرون
بالمعروف والناهون عن المنکر والحافظون لحدود الله وبشر المؤمنین این مؤمنان رجوع کنندگانند بحق
سبحانه و تعالی تمامی پرستندگان حق باخلاص قائم بشرایط خدمت ستایندگان حق را بر آنچه بدیشان رسد از سرا و ضرا شناسندگان نعم الهی
در لحظه و طرفه روزه داران با شرایط یا سیر کنندگان در طریق حق یا بیرون آیندگان از بادیه نفس و روندگان بسر منزل انس رکوع کنندگان
در نماز با خشوع آرندگان بر درگاه بی نیازی سجود کنندگان در صلوة یا طالبان قرب رفیع الدرجات فرمایندگان با یمان و طاعت سنت حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله و باز دارندگان از کفر و معصیت و مخالفت و او ثانیه یا برای تضاد است میان امر و نهی در حسنیات و قبایح و الجهت
جمع میان امر معروف و نهی منکر گویا شی واحد و هر یک با دیگری بدیگر منضم باشد و نگاه دارندگان مر احکام خدای را که اصلا فرو گذاشت
در آن نکنند و بشارت ده مؤمنان را که بدین صفات موصوفند و برین سمات معروف وضع مظهر دلیل است بر آنکه ایمان داعی ایشانست
برین فضایل و حذف مبشر به اشارتست بتعظیم و تکثیر آن و در تفسیر علی بن ابراهیم رحمه الله مذکور است که متصف باین صفات ائمه معصومین اند
صلوات الله علیهم و امام زین العابدین نیز اشارتی باین معنی فرموده چون بیان فرموده از اول سوره تا اینجا وجوب اظهار برائت از مشرکان
و کافران و منافقان بیان میفرماید وجوب برائت از مردگان ایشان نیز و اگر چه اقارب باشند که ما کان للنبی والذین
آمنوا ان یستغفروا للمشرکین صحیح نبوده و روا نباشد مر پیغمبر را صلعم و آنانرا که گرویده اند که طلب آمرزش کنند برای شرک
آرندگان ولو کانوا اولی قربی من بعد ما تبین لهم انهم اصحاب الجحیم و اگر چه باشند آن مشرکان خداوندان
قرابت از پس آنکه روشن شد مر ایشان را که ارباب شرک ملازمان دوزخ اند اهل خلاف گویند که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله با بوطالب
در مرض الموت بعد از آنکه از ایمان ابوطالب نومید شد وعده فرموده بود که آمرزش کنم از برای تو تا وقتی که مرا نهی کنند از آن و
بعد از وفات وی برای وی استغفار میکرد و اصحاب خبر آنرا دیده گفتند ما نیز از برای آبا و اقربای خود استغفار کنیم و ابراهیم نیز از
برای عم خود استغفار میکرد این آیه آمد و حال آنکه اجماع اهل بیت و جمیع علما امامیه است بر ایمان او و اجماع ایشان حجت است و ابو عبد الله
محمد بن ادریس رحمه الله روایت میکند باسناد خود با بی جعفر الطوسی رحمه الله و او از رجال خود از ابی حمزه ثمالی و او از عکرمه و او از ابن
عباس و او گفت خبر کرد مرا پدرم عباس بن عبد المطلب که ابوطالب رضوان الله علیه در وقت مرگ شهادت عرض کرد و گفت
لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله و دیگر فرموده که تواتر اخبار برین روایت رسیده و علی بن حسین زین العابدین
که از آنحضرت سؤال کردند از ایمان ابوطالب فرمود که بلی مؤمن بود گفتند زعم قوم آنست که او مؤمن نبود فرمود وا عجبا عجب و صد عجب
و چگونه مرا عجب نیاید از این طایفه طعن بر ابوطالب میکنند یا بر حضرت پیغمبر صلعم و حال آنکه حق سبحانه و تعالی نهی فرموده از آنکه زن مؤمنه
در حباله کافر باشد چنانچه منطوق آیه قرآنی شاهد است برین و هیچکس را شک و شبهه نیست که فاطمه بنت اسد از مؤمنات
سابقات بوده و او در تحت حباله ابوطالب بود تا ابوطالب وفات یافت ابن ادریس میفرماید بسبب عداوت امیر المؤمنین است

که قوم

که قوم مخالف این را میگویند و روایت دیگر درین باب از پیش مذکور شد و آنجا وقوع یافته الخ غرض اصلی منع مؤمنانست از استغفار مر آن
و منع پیغمبر را صلعم مقدمه آن ساخته تا تنبیه باشد بر آنکه هیچکس را روا نباشد این وما کان استغفار ابراهیم لابیه الا عن
موعدة وعدها ایاه فلما تبین له انه عدو لله تبرأ منه ان ابراهیم لاواه حلیم و نبود آمرزش جستن
ابراهیم مر از برای آنکه نه او پدر او بود مگر از برای وفا کردن به وعده که در وقت مناظره وعده کرده بود او را آنجا که گفت سأستغفر
لک ربی در تفسیر علی بن ابراهیم آورده که وعده داد آزر ابراهیم را که من ترک بت پرستی خواهم کرد و ایمان آورد پس ابراهیم
استغفار میفرمود از برای او و بنابرین پس آنگاه که روشن گشت مر او را که آزر دشمن است مر خدا را یعنی بر کفر مرد و ایمان نیافت یا
بوحی معلوم شد او را که ایمان نخواهد آورد بیزاری کرد از او و قطع استغفار نمود بدرستی که ابراهیم بسیار آه کننده بود کنایت از رقت
قلب و کثرت ترحم او بردبار بود بر تحمل که آزر میگفت لارجمنک و او جواب میداد که سأستغفر لک پس در آیه تمهید عذر رسول و مؤمنان
میکند که چون ایشان قبل المنع استغفار کردند بدان مؤاخذ نخواهند بود وما کان الله لیضل قوما بعد اذ هدیهم حتی
یبین لهم ما یتقون ان الله بکل شیء علیم و نیست خدای تعالی که قومی را ضایع و تباه گرداند یا ایشانرا بگیرد و چنانکه اهل ضلال را
بعد از آنکه راه نموده ایشانرا باسلام تا وقتی که روشن گرداند برای ایشان آنچه واجبست که از آن پرهیز کنند گفته اند این آیه در شان جمعی است
که قبل از تحویل قبله در گذشتند یا پیش از تحریم بعضی چیزها ساغر اجل نوشیدند میفرماید که بر ایشان از آن کارها گرفته نیست ذکر رفت بدرستی که
خدای تعالی بهمه چیزها از احوال اول ایشان و آخر ایشان داناست ان الله له ملک السموات والارض یحیی ویمیت
وما لکم من دون الله من ولی ولا نصیر بدرستی که خدای تعالی مر او راست پادشاهی آسمانها و زمینها پس بر موجب خواست
کند بی مانعی و منازعی زنده گرداند بنده را و بمیراند کاز او نیست شما را ای مؤمنان بجز از خدای تعالی کارسازی و نه یاری و مددکاری
و میشاید که خطاب با کفار باشد میفرماید که خدا را پرستش کنید که شما را بغیر وی متولی امر نیست که حکم عقاب از شما دفع کند و خواه
یاری کرد که عذاب از شما باز دارد لقد تاب الله علی النبی والمهاجرین والانصار الذین اتبعوه فی ساعة
العسرة من بعد ما کاد یزیغ قلوب فریق منهم ثم تاب علیهم انه بهم رؤف رحیم بدرستی که توبه
پذیرفت خدای تعالی و قبول توبه بازگشت بر پیغمبر خود بجهت اذن و مر منافقان را در تخلف که ترک اولی بود یا بیان تبرئه و بیت آنحضرت
میکند از تعلق ذنوب کما قال لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک وما تاخر یا بعث است بر توبه یعنی هیچکس نیست
که محتاج بتوبه و استغفار نباشد حتی پیغمبر و مؤمنان چه هر کس را طاعتیست که ما دون آن بنسبت وی نقیصه خواهد بود پس توجه بما دون
کار کمال هست که از آن توبه لازم باشد و منه یعنی وانی لاستغفر الله فی کل یوم سبعین مرة اشارة باینست و نزد
محققان آنست که این معنی مناسب مرتبه حضرت پیغمبر صلعم نیست چه توجه آنحضرت بغیر حق مقصود نیست و نبوده ما زاغ البصر و ما طغی پس گویند
که ذکر توبه نبی برای آنست تا مقدمه توبه امت باشد و توبه تابع بمقدمه تصحیح نیز پس بهر تقدیر در پذیرفت خدای تعالی از پیغمبر خود توبه را
و از مهاجر و انصار یعنی جمعی از ایشان که کاره بودند مر غزوه تبوک بطبع نه بجان و اما آنکه پیروی کردند پیغمبر را صلی الله علیه و آله در زمان
عسرت و تنگی لشکر را جیش العسرة میگفتند بجهت آنکه عسرت عظیم بوده هم در مرکب که ده تن یک شتر داشتند و هم در توشه

تبوک

که ده کس روزی یک خرما بسر می بردند و هم در آب که با وجود قلت مرکب شتر را میکشتند و برطوبات اجوف و امعاء آن
دهن خویش تر میساختند و هوا بغایت گرم میگذشت حق سبحانه و تعالی صفت میکند که در زمان تنگی متابعت حضرت رسول صلعم
میکردند از پس آنکه نزدیک بود که از غایت عسرت و دشواری میل کند و از جای برود دلهای گروهی از ایشان یعنی کار بدان رسیده

بود که جمعی از جهاد باز گردند یا متابعت آنحضرت را دست بدارند بواسطهٔ شدت و مشقت پس خدای تعالی درگذشت از آنکه قلوب ایشان
از ثبات بر ایمان میل کرده بود و بدرستی که خدای تعالی بر ایشان بسیار رافت کننده است از آنکه اصرار ایشان بود چون توبه کردند مهربانست و تفضل
بر ایشان **وَعَلَى الثَّلٰثَةِ الَّذِينَ خُلِّفُوا حَتّٰى إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ وَضَاقَتْ عَلَيْهِمْ**
أَنْفُسُهُمْ وَظَنُّوا أَنْ لَا مَلْجَأَ مِنَ اللّٰهِ إِلَّا إِلَيْهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا إِنَّ اللّٰهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ و
دیگر توبه داد و بخشید بر آن سه تن که باز پس شده بودند یعنی تخلف کرده بودند از غزو و امر ایشان موقوف بحکم الهی بود و قبل ازین سبق
ذکر یافت که بهم کعب و هلال و مراره‌اند و تا خیر شد و حضرت رسالت صلعم حکم فرمود که کسی با ایشان مکالمه و مخالطه ننماید و بعد از
چهل روز فرمود تا از زنان خود دور شدند از زنان هلال بخدمت وی که مرد پیر ضعیف بود رخصت گرفت بشرط عدم مباشرت
و کار بر ایشان به تنگ آمد تا وقتی که تنگ شد بر ایشان زمین با وجود فراخی و سعت این کنایت از شدت حیرت و نهایت
پریشانیست و تنگ شد بر ایشان تنهایی ایشان از بسیاری غم و وحشت بحیثیتی که فرح و انس را در آن راه نبود و دانستند که پناهی نیست
از خشم خدای تعالی مگر هم بوی و امر رحمت خواستن از کرم وی پس چون درماندند و بیچارگی خود دانستند و توفیق توبه داد خدای تعالی
ایشان را تا توبه کردند و بحق بازگشتند بسبب صدق نیات ایشان بدرستی که خدای تعالی اوست قبول کننده توبه از بندگان متفضل برحمت
بر ایشان **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ** ای گروه مومنان بترسید از خدای تعالی مثل این فعل
که مخالفت امر باشد معاودت مکنید و باشید با راست گویان در اقوال و افعال در تفسیر علی بن ابراهیم رحمه الله مذکورست که باشید
با علی بن ابی طالب و آل محمد صلوات الله علیهم و دلیل برین آنکه حق سبحانه و تعالی فرمود که **رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللّٰهَ**
عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضٰى نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا و منتظر علی بن ابی طالبست ع و چون ظاهر امر از برای وجوبست
پس لابدست که صادقان معروف و معین باشند تا تکلیف بما لا یطاق نباشد و ایشان اهل عصمت‌اند که ائمه معصومین‌اند علیهم الصلوة والسلام
مَا كَانَ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ وَمَنْ حَوْلَهُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ أَنْ يَتَخَلَّفُوا عَنْ رَسُولِ اللّٰهِ وَلَا يَرْغَبُوا بِأَنْفُسِهِمْ
عَنْ نَفْسِهِ ذٰلِكَ بِأَنَّهُمْ لَا يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ وَلَا نَصَبٌ وَلَا مَخْمَصَةٌ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ وَلَا يَطَؤُنَ مَوْطِئًا يَغِيظُ
الْكُفَّارَ وَلَا يَنَالُونَ مِنْ عَدُوٍّ نَيْلًا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ إِنَّ اللّٰهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ
نیست و نشاید مر اهل مدینه را و آنانکه گرد ایشان‌اند از بادیه‌نشینان اگر تخلف کنند و باز پس روند از حکم رسول خدای تعالی در شیوع نفی و تحسیس
اهالی مدینه و حوالی آن بجهت قرب بوده و معرفت ایشان بخروج آنحضرت بجانب تبوک و نرسد ایشان را که رغبت کنند بنفسهای خود از نفس وی
یعنی خویشتن را دوست ندارند و خود را بر طرف دارند از کشیدن آن رنجها که او میکشد چه نفس نفیس آنحضرت نزد حضرت عزت عزیز و گرامی تر از نفسهاست
پس هر گاه که او شدت بر نفس خود نهد در طریق حق لازمست بر سایر نفوس که مضایقه و منت نکنند و تن آسانی نگزینند روایتست که ابو خیثمه
انصاری در مدینه مانده بود و بعد از چند روز که از عزیمت حضرت رسول صلعم گذشت روزی بخانه خود در آمد و آنروز بغایت گرم بود
و او دو زن داشت زنان وی هر یک بر عریشی نشسته بودند و آنرا رفته و آب زده و کوزهای آب سرد مهیا ساخته و طعامهای
نیکو ترتیب داده و ابو خیثمه بر در عریشها بایستاد و در زنان نگریست آن ترتیب را ملاحظه کرد و گفت روا باشد که رسول خدای تعالی
در بیابان بشدت حرارت و باد گرم درمانده بود و ابو خیثمه در سایهٔ خنک آب سرد و طعام لذیذ خورد و با زنان خوبروی خوش
بوی معاشرت کند بخدای که در هیچ عریشی در نیایم و ازین آب و طعام نخورم تا زمانی که بآن حضرت ملحق شوم پس زاد بر داشت و روی براه آورد
در منزل تبوک بآنحضرت ملحق شد آنحضرت شاد گشت از قدم او و از برای وی استغفار کرد و چه ثواب بسیار و اجر بیشمار برین محنت مترتب

است چنانچه میفرماید در آن وجوب متابعت و ترک تخلف بسبب آنست که ایشان با رسول باشند نرسد ایشانرا تشنگی و رنجی و گرسنگی در راه خدای تعالی
و نسپرند مکانی از آنکه کفار بسبب آن بخشم آیند یا کف شتران یا بپایهای خود سپردنی که آن بخشم آورد کفار را و نیابند از دشمن هیچ یافتنی از قتل و اسر و نهب و کسر
و هزیمت و جراحت مگر نوشته شود برای ایشان بآن کردار شایسته یعنی بهر یک از اینها که بدیشان رسد مستحق ثواب عظیم شوند ابن عباس رضی الله عنهما فرمود
که بهر ترسی که از دشمن بدل ایشان در آید هفتاد حسنه در دیوان ایشان می نویسند بدرستی که خدای تعالی ضایع نمیگرداند و تباه نمیکند مزد نیکوکاران را
از مجاهدان و غیر آن **وَلَا يُنْفِقُونَ نَفَقَةً صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً وَلَا يَقْطَعُونَ وَادِيًا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ لِيَجْزِيَهُمُ اللّٰهُ**
أَحْسَنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ و نفقه نمیکنند نفقه اندک و خورد چون علاقه تازیانه یا نعل اسبی یا صاع خرمایی که بدهند و نه نفقه بزرگ چنانچه
پیش گذشت و کم آوردند برای رفتن تبوک و قطع نمیکنند در سیر خود هیچ ممر آب و سیل را مراد زمین است یعنی هیچ زمین را قطع نمیکنند مگر نوشته
شود برای ایشان ثواب آن و آن کوشش برای آنست تا جزا دهد خدای تعالی نیکوترین آنها که در راه خدای حق عمل میکردند و چون احسن اجزا
دهند جزای حسن نیز بدان الحاق کنند بجهت توفیر اجر و تکثیر آن در بیان جمع آوردند که مثلا غازی را هزار طاعت بود و یکی از همه نیکوتر بود
حق سبحانه و تعالی از ثواب عظیم دهد و نهصد و نود و نه دیگر را بطفیل آن قبول کند و هر یک را بآن ثوابی ارزانی دارد و تا کرم و منت
مجاهدان بر همه کس ظاهر گردد و درین آیت دلالتست بر آنکه هر تعب و تشنگی و گرسنگی و نفاق که حاصل شود در راه حج یا زیارت یکی از معصومین
یا طلب علم یا هر طاعتی که باشد نوشته خواهد شد برای ایشان ثواب و مکافات آن و اگر چه حاصل نباشد غایت آن او را و چون بانواع تهدیدها
در باب متخلفان نازل شد مومنان جازم شدند بر آنکه جمیع نفر جهاد بر آیند تمامی بلازم حرب شوند آیت آمد که **وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا**
كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ
لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ و روا نیست و نشاید مومنان را که بیرون روند بغزا همه ایشان چرا که مصلحت مختل میماند پس چرا بیرون نروند از هر جمعی
کثیر از ایشان مراد قبیله و اهل بلده‌اند گروهی اندک که بجهاد روند و باقی توقف نمایند طلب دانش کنند در دین و فقه آموزند اکثر برین اند که ضمیر
لِيَتَفَقَّهُوا عاید بفرقه باقیه است که در خدمت حضرت بودند چه ایشان شاهد نزول وحی و تنزیل میکنند و ضبط می نمایند آنچه حادث میشود از شرایع
پس بناچار باید از اضمار تقدیر چنین باشد که **فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ** وَأَقَامَ طَائِفَةٌ **لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ** یعنی گروهی
بجهاد روند و گروهی اقامت نمایند تا این گروه فقه آموزند در دین و تا بیم کنند گروه بیرون روندگان قوم خود را چون باز گردند از غزو بسوی ایشان
تا باشد که ایشان حذر نمایند از آنچه بیم کرده میشوند از آنچه ایشان غلبه مسلمانان بر مشرکان شاهد میکنند با وجود که مومنان اندک اند و
بی زاد و سلاح و ایشان بسیار اند با سلاح و یراق تمام پس ایشان را یقین حاصل میشود بسبب علای کلمه اسلام حین رجوع بقوم کرده بیم میکنند
ایشان را بآنچه مشاهده نموده‌اند از دلایل حق تا شاید که اهل کفر و نفاق از آن باز ایستند این وقتی است که این آیه از بقیه احکام جهاد باشد و اما آنکه
میگویند که از بقیه احکام جهاد نیست بلکه حکم مستقل است وجه نظم آنست که جهاد امریست متعلق بسفر و تفقه نیز همچنین است اما در زمان
آنحضرت پس وجوب آن ظاهرست کسی را که در خدمت آنحضرت نبوده بخدمت آنحضرت رود و علم دین را که روز بروز متجدد میشود
از آنحضرت استفاده نماید و اما در غیر آن زمان هر گاه که تفقه میسر نیست مگر بسفر واجبست سفر کرد و اگر در حضر ممکن است بالاستماع در سفر برکت
و فواید دیگر هست که در حضر نیست و ظاهر آنست که در آیت مراد همه علوم شرایع است از تفسیر و حدیث و اصول دین و اصول فقه و فقه و مقدمات
هر یک از آنها و غایات آنها بحسب امکان نوعی یا شخصی والله اعلم و انذار که در آیت واقع است اشارتست بآنکه غرض اصلی از علم انذار و
ارشاد است نه آنچه مشغول شوند بآن از اغراض فاسده و تفوق بر خلق اعاذنا الله تعالی بفضله من قبح النیة
وفساد الطویة **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ وَلْيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً**

وَاعْلَمُوا أَنَّ اللهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ ای کسانی که گرویده اید کارزار کنید با آنکه نزدیک شما اند از گرویدگان مثل یهودی که در حوالی مدینه می باشند و گفته اند اهل روم مراد اند که روی در ولایت شام بودند و شام قریب بمدینه است و بر هر تقدیر قتال کنید با دشمنان نزدیک و باید که بیابند کافران و فهم کنند در شما درشتی نسبت بخود یعنی درشتی در مقابل قتل از نوع قتال ایشان و صبری بر مقاتله یا شجاعتی در حین کارزار و بدانید که خدای تعالی با پرهیزکاران است بحفظ و اعانت و نصرت آورده اند که حق سبحانه و تعالی مؤمنان را بقتال کفار از قرب میفرماید و بتدریج دشمن از نفس اماره که کافر نعمت و نزدیکترین دشمنان تو است که اعدا عدوک نفسک التی بین جنبیک پس قتال او که عبارت از جهاد اکبر است اشتغال او داشت می نماید وَإِذَا مَا أُنْزِلَتْ سُورَةٌ فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ أَيُّكُمْ زَادَتْهُ هَذِهِ إِيمَانًا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَزَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَهُمْ يَسْتَبْشِرُونَ و چون فرستاده شود پاره از قرآن پس از منافقان کسی هست که گوید با منافقی دیگر از روی انکار و استهزا یا ضعفای مؤمنان گویند کیست از شما که بیفزود آنرا این سوره گرویدنی یعنی آنکس کدام است که این سوره ایمان و یقین و ثبات در دین افزود یا چنین زیاده شد علم ایشان بواسطه تدبر درین سوره ایمان بدین سوره منضم گشت با ایمان ایشان زیاده گردید آنانکه گرویده اند براستی این پس فزود این سوره ایشان را ایمان و ایشان شادمان شوند بنزول آن که سبب زیادتی کمال و واسطه ارتفاع درجات ایشان است وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَى رِجْسِهِمْ وَمَاتُوا وَهُمْ كَافِرُونَ و اما آنکه در دلهای ایشان بیماری شک و نفاق و حقد و حسد و بغض اسلام و عداوت و سید انام علیه السلام است پس زیادتی میکند این سوره ایشان را شکی منضم بشک ایشان یعنی در سورهای دیگر شک داشتند پس شک ایشان درین سوره بشکهای سابق بیفزود و کفر ایشان بر کفر بیفزود یعنی استحکام یافت این صفت در ایشان و بمیرند و در دهر ایشان کافر بودند أَوَلَا يَرَوْنَ أَنَّهُمْ يُفْتَنُونَ فِي كُلِّ عَامٍ مَرَّةً أَوْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ لَا يَتُوبُونَ وَلَا هُمْ يَذَّكَّرُونَ آیا نمی بینند این منافقان که ایشان مبتلا میشوند باصناف بلیات از مرض و قحط و غیر آن یا نفاق و کذب ایشان ظاهر میشود و رسوا می شوند در هر سالی یکبار یا دو بار پس توبه نمیکنند از نفاق و نه پند میگیرند وَإِذَا مَا أُنْزِلَتْ سُورَةٌ نَظَرَ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ هَلْ يَرَاكُمْ مِنْ أَحَدٍ ثُمَّ انْصَرَفُوا صَرَفَ اللهُ قُلُوبَهُمْ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ و چون فرود آید سورتی از قرآن که در آن عیب ایشان مذکور بود نظر کنند بعضی از ایشان بسوی بعضی دیگر یعنی بچشم یکدیگر را اشارت کنند از روی انکار و سخریت بدان سوره یا از راه خشم و سخط باستماع و عیوب خود یا تغافل فرعون آیا می بینند بقرار از مجلس و با هم گویند آیا می بینید کسی از مسلمانان شما را اگر از مجلس بیرون روید پس اگر کسی نمی بیند قامت کنند و اگر ببینند برخیزند پس باز گردند از مجلس حضرت پیغمبر صلعم بگرداند خدای تعالی دلهای ایشان را از فهم قرآن یا از قبول ایمان یا از همه نیکوئیها بسبب اختیار کردن ایشان باطل را بر حق این کلام خبر است و احتمال دعا دارد و یعنی بگرداند خدای تعالی دلهای ایشان را از خیر ها بسبب آنکه ایشان گروهی اند که درمی یابند حق را و فهم نمی کنند لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ هر آینه بدرستی و راستی که آمد بشما ای دمیان فرستاده و بحکم خدای تعالی از شما یعنی از جنس شما در بشریت تا بواسطه جنسیت مخالطه نماید و افاده و استفاده وجود گیرد یا آمد بشما ای عرب رسولی از شما یعنی شما یا از قبیله شما ابن عباس فرموده که هیچ قبیله نبود در عرب الا آنحضرت را رشته قرابتی پیوسته بود بدان و در قرات اهل البیت عم من انفسکم بفتح فا خوانده اند یعنی از فاضلترین و شریفترین و نفیس ترین شما هم در حسب و نسب دشوار است بر وی آنچه در رنج افتید بدان و بعضی بر لفظ عزیز وقف کرده و آنرا صفت رسول دانند و معنی علیه ما عنتم بدین نوع گفته که بر وی است آنچه بیفتید از گناه یعنی اعتذار آن بر وی است روز قیامت که بشفاعت عذر آن خواهد و صفت دیگرش آنکه حریص است بر ایمان شما بر گرویدگان مهربانست و بخشاینده و حق سبحانه و تعالی هیچ پیغمبری را این دو اسم اختصاص نداد مگر پیغمبر ما را آنجا که فرموده که إِنَّ اللهَ بِالنَّاسِ لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ و درباره وی گفت بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ و این موجب تفضیل آنحضرت بر انبیا دیگر است فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ

حَسْبِيَ اللهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ پس اگر برگردند منافقان از یاری و هواداری تو و تخلف نمایند از فرمانبرداری پس تو بگو بسنده است مرا خدای تعالی که شر شما را کفایت کند و مرا بر شما غالب سازد و هیچ معبودی بسزا نیست بجز وی بر وی توکل کردم و کار خود باو وی گذاشتم و اوست پروردگار عرش بزرگ مراد ملک عظیم است یا عرشی که قبله دعا و مطاف ملایکه باشد اشارت بکمال قدرت و حفظ حق تعالی است یعنی آن خدای که عرش را بدان همه عظمت نگاهداشته است و اوست که هزار رکن دارد و در هر رکنی سیصد هزار قاعده و هر قاعده و سیصد هزار سال راه همه آن مملوا از حافات و صافات بقدرت کامله نگاه میدارد و قادر است که مرا از شر منافقان در پناه آرد که حافظ بندگان و ناصر ایشان است سُورَةُ يُونُسَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَكِّيَّةٌ وَهِيَ مِائَةٌ وَتِسْعُ آيَاتٍ

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ الر حروف مقطعه است بقول ابن زید اسامی سوراند و علم الهدی قدس الله سره العزیز فرموده که حق تعالی نام نهد سوره را بهر چه خواهد و گفته اند الر یعنی أَنَا اللهُ الرَّحْمَنُ و ابن عباس گوید أَنَا اللهُ أَرَى یعنی منم خدای که می بینم نه بدیده بلکه بعلم از خود و گویند لَا رَبَّ غَيْرِي یعنی پروردگاری نیست بجز من و در بحر آورده که هر حرفی اشارتست از حق بحبیب وی یعنی ای محبوب من بالای من بر تو در ازل و لطف من با تو در وجود و برفت من بر تا ابد جواب قسم حیث این سوره آیتهای قرآن مشتمل بر حکمت یا محکم که در وی تناقض و اختلاف نیست یا اگر رقم نسخ بر وی کشید نشود یا کسی بر تغییر وی قادر نبود و ابن عباس فرموده که چون حق سبحانه محمد علیه التحیة الابدی و التأیید ... و حضرت عزت عز شانه او را برسالت اختصاص داد و صنادید قریش اظهار انکار نموده گفتند که خدای تبارک و تعالی بعالمیان از آدمیان رسول فرستد و از جمله یتیم ابی طالب را اختیار کند و حال آنکه این دو امر هیچ عجیب نیست که رسولی از آدمیان و دیگر یتیم بودن وی چنانچه میفرماید أَكَانَ لِلنَّاسِ عَجَبًا أَنْ أَوْحَيْنَا إِلَى رَجُلٍ مِنْهُمْ أَنْ أَنْذِرِ النَّاسَ وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ قَالَ الْكَافِرُونَ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ مُبِينٌ آیا هست مر مردمان را شگفتی آنکه ما وحی کردیم بسوی مردی از جنس ایشان و از قبیله ایشان چه جنس بسوی جنس اسیل میکند اگر ملک می بود همان هستی بصورت بشری متمثل شدی چنانچه در انعام گذشت پس موجب تعجب نباشد و مضمون وحی آنکه بیم کن مردمان را از عقوبت الهی تعمیم کرد انذار چه هیچکس خالی از صفتی نباشد که او را از آن نباید ترسید الا ما شاء الله و تخصیص کرد بشارت را باهل ایمان چه کفار را هیچ که سبب بشارت نیست و مقدم داشت انذار را بر تبشیر زیرا که انذار از تحذیرست از فعلی که سزاوار نباشد و تبشیر ترغیب است در فعلی که سزاوار باشد و تشدید و ترغیب است در فعلی که سزاوار باشد و تخلیه مقدم است بر تحلیه پس فرمود و مژده ده آنانرا که گرویده اند بآنکه مر ایشانراست پیش رب نیک نزد پروردگار ایشان علی بن ابراهیم در تفسیر از ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق ع نقل میکند که قدم صدق رسول الله است صلی الله علیه و آله و آنحضرت قبل از نبوت متصف بود بصفت صدق و امانت و تقوی که بمحمد امین موسوم بود و با آنکه یتیم یا فقیر بوده بدان قدح در نبوت او میکنند چه در نبوت آن صفات که معتبر است داشت مع ذلک فخر بفقر فرموده و تصورست که در یتیم با قیمت تر می باشد پس این نیز سبب تعجب نگردد و جمعی دیگر مفسران از برای قدم صدق گفته اند گویند ایمان و طاعتست یا سابقه ازل که حق تعالی وعده داده در نجات مؤمنان یا مقام صدق که در وی زوال و ملال نیست یا ایمان صادق یا رضوان الله یا دعا و ملایکه درباره ایشان یا عملها خیر که از پیش فرستند و قول اول اولی است که هر که قدم صدق بر متابعت آنحضرت استوار داشت همه اینها او را حاصل است و بی متابعت و محبت وی و آل وی هیچکدام مقبول نیست و بس او پس رو نیک بحق گفتند ناگرویدگان بعد از آمدن پیغمبر صلعم پیش ایشان و نمودن خوارق عادات بدرستیکه این مرد جادوی است آشکارا و درین دلیل است بر عجز ایشان و اعتراف بآنکه قاصر اند از معارضه إِنَّ رَبَّكُمُ اللهُ الَّذِي خَلَقَ

صلعم

س

السموات والارض في ستة ايام ثم استوى على العرش يدبر الامر ما من شفيع الا من بعد
اذنه ذلكم الله ربكم فاعبدوه افلا تذكرون بدرستي كه پروردگار شما الله است آن خداوندي كه بقدرت بي فتور و
حكمت بي قصور بيافريد آسمانها و زمينها را كه بزرگترين اجسام اين عالم اند بمقدار شش روز از ايام دنيا پس مستولي شد بر عرش كه اعظم
مخلوقات است مي سازد امر كاينات را بمقتضاي حكمت يا تقدير مي كند بود و نبود را بر وجهي كه ميخواهد نيست هيچ شفاعت كننده روز قيامت مگر
پس از دستوري و اذن خداي تعالى مراد از شفاعت اين كلام رد شفاعت بتان است كه شفعاؤنا عند الله مي گفتند و اثبات
شفاعت ماذون از جانب حق يدبر الامر اشارت باستقلال او در تصرف در جانب مبدا وما من شفيع عبارت از استقلال
او در طرف معاد آن خداوند موصوف بصفات خلق و تدبير و استيلا پروردگار شماست نه غير او پس عبادت او كنيد و در اين صفتها كه نيست
پس او را بيگانگي بپرستيد آيا پند مي گيريد بانديشه مي كنيد كه مستحق عبادت او است نه معبودان شما اليه مرجعكم جميعا وعد الله حقا
انه يبدؤا الخلق ثم يعيده ليجزي الذين آمنوا وعملوا الصالحات بالقسط والذين كفروا لهم
شراب من حميم وعذاب اليم بما كانوا يكفرون بسوي اوست بازگشت شما بمرگ و نشور بغير او پس آماده باشيد
جواب سوال او را وعده وار شما را خداي تعالى وعده وار و نيز راست و درست بدرستي كه خداي تعالى در اول بيافريد خلق را باز بعد از مردن
زنده كرداند و براي مقصود از ابدا و اعاده و ثواب و عقاب است تا جزا دهد آنان را كه گرويده اند و عملهاي پسنديده كردند و بعد از خود مكافات
كند ايشان را بعدل ايشان يعني برعايت عدل كه در امور فرموده اند ايمان ايشان چه ايمان عدل قوليست و در برابر آن شرك ظلم عظيم و اين
وجه براي مقابله او جهت چه ارادت سكيندين كلام را انجز موده خود كه آنانكه كافر شدند مر ايشان راست آشاميدني از آب گرم
و دوزخ كه چون بخورند احشا و امعاي ايشان پاره پاره گردد و ديگر ايشان را بود عذابي دردناك كه تخفيف نيابد بسبب آنكه بودند كه بخدا و رسول كافر مي
شدند هو الذي جعل الشمس ضياء والقمر نورا وقدره منازل لتعلموا عدد السنين
والحساب ما خلق الله ذلك الا بالحق يفصل الآيات لقوم يعلمون اوست آن خداوندي كه بقدرت كامله
كردانيد آفتاب را خداوند روشني و ماه را خداوند نور علما برآنند كه اگر روشني بالذات باشد ضياست و اگر بالعرض بود نور است و اين
واقع ميشود و اختلاف احوال قمر از هلاليت به بدريت چنانچه در محل خود ذكر يافت و تقدير كرد هر يك از شمس و قمر را منزلها از فلك
بمقدار سير ايشان و اشهر آنست كه تقدير كرد براي قمر منزلهاي بيست و هشت كانه كه شرطين و بطين و ثريا است تا آخر و آن معروف و مشهور است
و قمر قريب بشبانروزي قطع منزلي كند چه فلك را قسمت كرده اند بر دوازده برج برجها را نيز تقسيم نموده اند به بيست و هشت منزل
بعدد ايام دور قمر كه هر برجي دو منزل و ثلثي باشد و هر منزلي علامتي دارد از كواكب ثابته و آنرا نام كرده اند و اين براي آن كرده تا بدانيد شمار
سالها و حساب سال مشتمل بر ماهها باشد ذكر ماه و انگرده تا بدانيد شماره اوقات از ماهها و روزها در معاملات و مهمات خود نيافريد
خداي تعالى آنچه مذكور شد مگر براستي نه بازي و عبث براي منافع عامه مكلفان پس افعال الله معلل بغرض باشند و گويند بمعني لام است يعني
مر براي بيان حق بيان مي كند خداي تعالى دلايل قدرت خود را براي گروهي كه ميدانند يعني در آن انديشه مي كنند و از آن نفع ميگيرند ان
في اختلاف الليل والنهار وما خلق الله في السموات والارض لآيات لقوم يتقون بدرستي
كه در آمد و شد شب و روز پس از يكديگر يا در مخالفت ايشان بنور و ظلمت و در آنچه آفريد خداي تعالى در آسمانها و زمينها از انواع بودنيها هر آينه
نشانهاست بر وجود صانع و وحدت او و كمال علم و نفاذ قدرت او مر گروهي را كه بترسند از عواقب احوال و خواهند آمال چه هر كه
تدبر كند درين احوال بداند كه دنيا مخلوق شده از براي بقاي آدميان و خلق عالم و آدم فرو گذاشته نخواهد فرمود آنرا لكن ازا و ازعمل

كردنيس

كردنيس پس هر كاه كه چنين باشد پس چاره باشد از امر و نهي باز از ثواب و عقاب تا متميز شود محسن از مسي و مطيع از عاصي پس اين احوال
في الحقيقه دال اند بر صحت قول مبدا و معاد ان الذين لا يرجون لقاءنا ورضوا بالحيوة الدنيا واطمانوا بها
والذين هم عن آياتنا غافلون بدرستي آنانكه اميد ندارند ديدن جزاي ما را يعني منكرند آخرت را كه محل جزا و مكافات
و حشر و نشر ندارند بزركاني دنيا و پسنديدند آنرا و آرام گرفتند بدان يعني همت خود را بر لذات محسوسه و زخارف فانيه مقصور
گردانيدند و از نعيم جاوداني و لذتهاي جاوداني غافل شدند يا آنكه در دنيا ساكن گشتند بر وجهي كه گويا هرگز ايشانرا از آن رحلت نخواهد بود
و مدهوش شدند كه لحظه فلحظه دست اجل طبل رحيل فرو خواهد كوفت و آنان از آيات كتاب ما يا از دلايل صنع ما يا از حجج قاطعه ما اكاهان
و بيخبرانند علي بن ابراهيم رحمه الله در تفسير خود آورده كه مراد از آيات اينجا امير المومنين و باقي ائمه معصومين اند عليهم الصلوة والسلم و دليل برين
آنكه امير المومنين ع فرموده كه حق تعالى را آيتي از من بزرگتر نيست و حجج قاطعه نيز ايشانند علي امير المؤمنين ع مراي حجت قاطعه پس اين دلالت
كرد كه مخالفان كه نظر بر زخارف دنيا دوخته بودند از ايشان غافل بودند بر احوال آخرت ديده و نكشودند و حقوق ايشانرا ضايع ساختند
و بر ايشان تكبر كردند و آنحضرت در خطبه شقشقيه ايماي باين معني فرموده كه اهل خلاف گويا اين آيه را از قرآن نشنيده بودند كه تلك الدار
الآخرة نجعلها للذين لا يريدون علوا في الارض ولا فسادا والعاقبة للمتقين مي فرمايد بخدا اگر شنيده
بودند و در گوش گرفته و ليكن زيب و زينت دنيا در نظر خود در آورده بودند و حلي و زيور آن در نظر ايشان شيرين شده و از امور اخروي
ديده در دوختند و بال را براي خود اندوختند اولئك ماويهم النار بما كانوا يكسبون آن گروه كه ياد كرده شد
جاي بودن ايشان آتش دوزخ است بر آنچه بودند كسب مي كردند از معاصي يعني شرك و كفر و نفاق و مخالفت ان الذين آمنوا و
عملوا الصالحات يهديهم ربهم بايمانهم تجري من تحتهم الانهار في جنات النعيم بدرستي كه آنانكه
ايمان آوردند و كردند كارهاي شايسته يعني استكمال نمودند از جهت قوت نظريه و اهتمام ورزيدند از قبل قوت عمليه و مشغول كردانيدند
دلها و ارواح خود را بتحصيل معرفت و از جوارح خود را بخدمت و اشتغال نمودند ديدهاي ايشان بعبرت بار و گوشهاي ايشان بكلام پروردگار
و زبانهاي ايشان بذكر و كار و ساير اعضاي ايشان بطاعت ملك جبار اين بندگان شايسته را راه نمايد پروردگار ايشان در
آخرت بنور ايمان ايشان و راه بهشت يا بسبب ايمان ايشان راه نمايد بسلوك سبيلي كه مودي باشد بادراك حقايق ميرود از زير مساكن
ايشان جويها آب رحمت در بوستانهاي با ناز و نعمت دعويهم فيها سبحانك اللهم وتحيتهم فيها
سلام وآخر دعويهم ان الحمد لله رب العالمين خواندن بهشتيان مر خدا را در بهشت وقتي كه آنچه آرزوي ايشان
و مطلب ايشان است آنست كه گويند بپاكي ياد ميكنيم ترا اي خدايا و اين ذكر بجهت تلذذ بود نه براي عبادت و چون اين كلمه گويند آنچه مشتهاي ايشان
بود نزد ايشان حاضر كردد و درود ايشان بر يكديگر در بهشت يا درود حق يا تحيت ملائكه بر ايشان سلام بود و آخر دعاء ايشان آن باشد
كه گويند حمد مر خداي را كه پروردگار عالميانست و گفته اند چون مومنان بهشت در آيند انوار عظمت و كبرياي حضرت عزت مشاهده نمايند زبان
بصفت جلال و تسبيح ملك متعال بگشايند و ملايكه از جانب حق سبحانه و تعالى بر ايشان سلام كنند با انواع كرامات و علو مقامات مبشر گردند و كلام
حمد و ثناي الهي بجاي آورند و ختم كلام بصفات اكرام فرمايند و هر آينه لذت تسبيح و تحميد ايشانرا از جميع لذتهاي بهشت خوشتر آيد و در عين المعاني
آورده كه يكي از پردگيان حرم محترم سيد عالم صلعم نفرين بر كسي كرد رانيد و آن نفرين بر كمخت حضرت خداي تعالى پر تخفيف كنند نفرين
كرد حق سبحانه و تعالى اين آيه فرستاد ولو يعجل الله للناس الشر استعجالهم بالخير لقضي اليهم
اجلهم فنذر الذين لا يرجون لقاءنا في طغيانهم يعمهون و اگر تعجيل كند خداي تعالى براي مردمان اجابت

دعا بر خود چنانچه شتافتن ایشانست بسرعت اجابت دعا خیر هر آینه گذارده شود بسوی ایشان اجل ایشان و هلاک شوند یعنی اگر ما
دعای بد ایشان را بر ایشان اجابت کنیم چنانچه دعای خیر ایشان را استجابت میکردیم البته ایشان زود هلاک شوند بعضی مفسران برآنند که کفار بنزول
عذاب استعجال می نمودند این آیت آمد که ما در عذابی که ایشان میطلبند تعجیل نکنیم پس میگذاریم آنان را که امید ندارند دیدن جزای ما یعنی بحشر
منکرند و یا نمی ترسند از ما در روز بعث و نشور چه رجا بمعنی خوف نیز می آید در بیراهی ایشان یعنی بطریق استدراج مهلت میدهیم ایشان را در
ضلالت سرگردان میروند واذا مس الانسان الضر دعانا لجنبه او قاعدا او قائما فلما كشفنا
عنه ضره مر كان لم يدعنا الى ضر مسه كذلك زين للمسرفين ما كانوا يعملون و چون برسد بآدمی
سختی و رنجی مراد مطلق کافرست یا ولید مغیره یا عتبه بن ربیعه و بر هر تقدیر چنین ضرری بوی رسد بخواند ما را باخلاص وقتی که تکیه کرده باشد
بر پهلوی خود یعنی صاحب فراش بود از آن رنج یا نشسته یا ایستاده و فایده ذکر این تعمیم دعا باشد در جمیع احوال از برای اصناف آلام
و مشار پس چون برداریم و ببریم از او رنج و مضرت او را بجهت اخلاص او در دعا برود بر همان راهی که بوده از کفر یا بگذرد از موقف دعا و گو
بران رجوع نکند گویا که او نخوانده است ما را بدفع کردن رنجی که بدو رسیده بود همچنین آراسته شده است مر اسراف کنندگان را که از حد تجاوز
نموده اند آنچه هستند که از استغراق در ملاهی و اعراض از قبول اوامر و نواهی میکنند ولقد اهلكنا القرون من قبلكم لما
ظلموا وجاءتهم رسلهم بالبينات وما كانوا ليؤمنوا كذلك نجزي القوم المجرمين و بدرستی
که ما هلاک کردیم اهل قرنها را پیش از شما ای اهل مکه آن هنگام که ظلم کردند بتکذیب پیغمبران و حال آنکه آمده بود بدیشان رسولان
ایشان بحجتهای روشن یا بمعجزهای ظاهر و نبودند ایشان که ایمان آرند اگر هلاک نشدندی و زنده ماندندی بجهت فساد استعداد و در
خذلان آلهی است همچنین که ایشان را جزا دادیم یا هلاک ایشان شد بجهت تکذیب رسل جزا خواهیم داد گروه گناهکاران را از اهل مکه که
تکذیب پیغمبر ما میکنند ثم جعلناكم خلائف في الارض من بعدهم لننظر كيف تعملون
پس ما گردانیدیم شما را ای گروهی که محمد صلعم بشما مبعوث است خلیفه های گذشتگان در زمین پس از قرونی که هلاک شدند تا به
بینیم در صورت شهادت بعد از آنکه دانستیم در غیب که شما چگونه عمل خواهید کرد از خیر و شر تا با شما مقتضی اعمال شما معامله کنیم
این خبر افتخاران شرافت در خبرست که بعضی از کفار قریش با حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله گفتند آیتی بیار که در وی امر بترک
ما از عبادت لات و عزی باز ندارد و ذم بتان در آن نبود حق سبحانه و تعالی فرمود که واذا تتلى عليهم اياتنا بينات
قال الذين لا يرجون لقاءنا ائت بقران غير هذا او بدله قل ما يكون لي ان ابدله من تلقاء
نفسي ان اتبع الا ما يوحى الي اني اخاف ان عصيت ربي عذاب يوم عظيم و چون خوانده شود بر کافران
آیتهای ما یعنی قرآن در حالتی که واضح است گویند آنان که امید ندارند رسیدن بما یا نمی ترسند از وعید ما یعنی مشرکان بعد از شنیدن
قرآن پیغمبر را صلعم بیار قرآنی بجز این که بر ما میخوانی یعنی کتابی که در وی ذکر بعث و حشر و ثواب و عقاب و معایب آلهه ما نباشد
یا آنکه تبدیل کن قرآن را یعنی بجای آیه عذاب آیه رحمت وضع کن و علی بن ابراهیم رحمه الله روایت کند در تفسیر از ابی عبدالله ع یعنی تبدیل
کن آنچه در شأن امیرالمؤمنین است ع بغیر او و غرض ایشان آن بود که آنحضرت متابعت ایشان کند و ایشان او را از آن گویند بسبب
حسدی که قریش را بود و حق فرمود که بگو با ایشان نمی سزد و روا نیست مرا آنکه تبدیل کنم قرآن را از قبل نفس خود یعنی بخود نمی توانم که قرآن
تغییر کنم و در آن زیاده و کم تصرف نمایم متابعت نمیکنم و از پی نروم مگر آنچیزی را که وحی شود بسوی من از حضرت حق سبحانه و تعالی
بی زیاده و نقصان از اوصاف و امامت امیرالمؤمنین ع و غیر آن بدرستی که من می ترسم اگر عاصی شوم در پروردگار خود

تبدیل

تبدیل قرآن عذاب روز بزرگ را که قیامت است قل لو شاء الله ما تلوته عليكم ولا ادريكم به فقد
لبثت فيكم عمرا من قبله افلا تعقلون بگو اگر خواستی خدای تعالی نخواندمی آنچه بر من نازل شده است بر شما و نه شما را
دانا کردی خدای تعالی بقرآن پس آن از فضل و رحمت است که مرا امر کرد بخواندن و شما را دانا ساخت بفهم آن و بدرستی که من درنگ
کردم عمری دراز در میان شما که مقدار چهل سال بود پیش از نزول قرآن یعنی در آن مدت که مبعوث نبودم نه من قرآن میخواندم و نه شما
بدان دانا بودید آیا پس چرا در نمی یابید و تعقل نمیکنید که کسی چهل سال در میان شما بوده و او را ممارست علمی نبوده و با عالمی مصاحبت نفرموده
کلامی بر شما میخواند که فصحای عرب از کمال بلاغت او حیرانند و بلغای علم و ادب از کمال فصاحت آن انگشت تحیر در دندان و بر آنکه مثال در آن
صورت استدلال می توان نمود برای آنکه القای کلامی چنین از مردی چنان خارق عادتست پس قرآن که مشتمل است بر علوم اولین و آخرین
معجزه رسالت و وسیله دلالت باشد مضمون آیه سابق آن بود که من افترا نمیکنم بر خدای تعالی در تغییر و تبدیل قرآن و شما افترا میکنید که قرآن کلام
من میدانید فمن اظلم ممن افترى على الله كذبا او كذب باياته انه لا يفلح المجرمون پس کیست ستمکارتر
از کسی که افترا کند و بربندد بر خدای تعالی دروغی یا تکذیب کند آیتهای ورا و بدان کافر شود بدرستی که نجات نیابند جرم کاران یعنی کافران
مفتریان ويعبدون من دون الله ما لا يضرهم ولا ينفعهم ويقولون هؤلاء شفعاؤنا عند الله قل
اتنبئون الله بما لا يعلم في السموات ولا في الارض سبحانه وتعالى عما يشركون و می پرستند بدون خدای تعالی
چیزی که ضرر نرساند بدیشان اگر ترک عبادت او کنند و سود نرساند بدیشان اگر همه اوقات در پرستش او صرف نمایند زیرا که
معبود ایشان جمادست و جماد در ایصال نفع و ضرر قادر نباشد و حال آنکه معبود باید که قدرت او با ایقاع ثواب و عقاب متعلق بود تا بندگان
بامید جلب نفع و دفع ضرر او را پرستند و میگویند عبده اصنام این بتان شفیعان ما اند نزدیک خدای تعالی یعنی در امور دنیا ما را شفاعت
میکنند و از خدای تعالی درخواست می نمایند تا مهمات ما را کفایت کنند یا اگر فرضا بعث و حشر باشد چنانکه معتقد مؤمنانست ما را از خدای تعالی
درخواست کنند و از عذاب برهانند بگو آیا خبر میکنید خدای را بآنچیز که نمیداند در آسمانها و نه در زمین انتفاء علم بجهت انتفای معلوم است یعنی شما
میگویید که خدای را شریک هست نعوذ بالله و اثبات شفاعت بتان می کنید و خداوندی که عالم است بجمیع معلومات از جزئیات و کلیات
این نمیداند پس معلوم شد که او را شریک نیست و شفاعت نخواهد بود و کلمه گویید نعلم صله است و معنی این که خبر میکنید خدای را بچیزی که در آسمان
و زمین نیست یعنی شریک پاکست خدای و برترست از آنچه ایشان شریک و میدانند وما كان الناس الا امة
واحدة فاختلفوا ولولا كلمة سبقت من ربك لقضي بينهم فيما فيه يختلفون و نبودند آدمیان
مگر امت یگانه یعنی موجود بودند بر فطرت یا متفق بر دین حق و آن در عهد آدم بود ع تا قابیل باهابیل برگشت یا بعد از واقعه طوفان که بجز نوح
ع و اصحاب سفینه کسی نبود یا بر ضلال در زمان فترت که از انبیا ع کسی مبعوث نبود پس اختلاف کردند و پیروی هوا و هوس را جلها
متفق بودند بسبب بعثت رسل یعنی بعضی ایمان آوردند و بعضی بر کفر اصرار ورزیدند یا عرب بر دین اسمعیل ع متحد بودند پس مختلف شدند
بسبب عمرو بن یحیی که احکام جاهلیت اختراع کرد و اگر نه کلمه ایست پیشی گرفته از پروردگار تو علی بن ابراهیم رحمه الله گوید یعنی حکم ازلی
واقع شد که ایشان اختلاف کنند و مبعوث شوند در میان ایشان انبیا ع و از پس ایمه هدی ع هر آینه حکم کرده شدی میان ایشان
در آنچیزی که ایشان در آن اختلاف میکنند یعنی عذاب بیامدی و مبطل هلاک شدی و محق بماندی ويقولون لولا انزل عليه
اية من ربه فقل انما الغيب لله فانتظروا اني معكم من المنتظرين و میگویند مقترحان آیات یعنی مشرکان مکه
چرا فرو فرستاده نشد بر محمد صلعم معجزه از پروردگار او از معجزاتی که ما طلب میکنیم که آن تفجیر انهار است و اسقاط سما و بواقی آیات

در سورهٔ بنی اسرائیل مذکور خواهد شد ان شاء الله پس بگو در جواب ایشان که جز این نیست علم غیب مر خدای راست شما بگذرید و چشم آیتهای مقترح
شما مفسده باشد که باز دارد و از انزال آن پس شما انتظار برید نزول مقترحات را امر تهدید و وعید است بدرستی که من با شما از منتظرانم
آیا بینم که عذاب شما می آید یا آیتهای که مطلوب شماست واقع میشود وَإِذَا أَذَقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً مِنْ بَعْدِ ضَرَّاءَ مَسَّتْهُمْ
إِذَا لَهُمْ مَكْرٌ فِي آيَاتِنَا قُلِ اللَّهُ أَسْرَعُ مَكْرًا إِنَّ رُسُلَنَا يَكْتُبُونَ مَا تَمْكُرُونَ و چون بچشانیم مردمان را یعنی
اهل مکه را صحتی پس از بیماری که رسیده باشد بدیشان یا فراخی بعد از تنگی و قحط چون درنگری مر ایشان راست مکری در آیتهای ما یعنی طعن کنند در آن و دفع آن
بیغمبر کند و نمایند آورده اند که اهل مکه هفت سال ببلای قحط و غلا مبتلا بودند چون رحمت ربانی دریافت و سبحانی ازالهٔ آن بلیه بود بقدوح کلام الهی
و قصد حضرت رسالت صلعم مشغول شدند و بمکاید و حیل تمسک می جستند حق سبحانه و تعالی فرمود که بگوی ای محمد که خدای تعالی زودتر است از شما در
رسانیدن جزای مکر شما یعنی پیش از ظهور کید شما بنزول عذاب بر شما امر خواهد کرد بدرستی که فرستادگان ما یعنی ملایکه حفظه می نویسند آنچه شما
اندیشید از مکر و بعد از آنکه تدبیر خفی شما بر فرشتگان ما پوشیده نیست بر ما کی پنهان خواهد بود و مضمون این کلام تحقیق انتقام است هُوَ الَّذِي
يُسَيِّرُكُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ حَتَّى إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلْكِ وَجَرَيْنَ بِهِمْ بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ وَفَرِحُوا بِهَا جَاءَتْهَا
رِيحٌ عَاصِفٌ وَجَاءَهُمُ الْمَوْجُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِمْ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ
لَئِنْ أَنْجَيْتَنَا مِنْ هَذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ اوست آنکه سیر میدهد و قدرت می دهد در قطع مسافت شما را در خشکی بر
تری چون اسب و شتر و در تری بمرکب خشکی چون کشتی و زورق تا چون باشید در کشتی و کشتیها میروند با ایشان در روی آب بباد خوش
که نرم می وزد و فایدهٔ عدول از خطاب بغیبت مبالغه است یعنی گویا این صورت تذکره است غیر مخاطبان را تا ایشان متعجب شوند از احوال این
قوم که در کشتی نشسته اند و کشتی ایشان که ببادی راست که براند از اصلاح کشتی میوزد میروند و شادمان شدند ایشان بدان باد ناگاه
آید بدان کشتی بادی سخت که دریا را در شور آرد و بیاید بدیشان موج دریا از هر مکانی یعنی از چپ و راست و پیش و پس که موج در آن
کنند اگر فرو گرفته است بلا مر ایشان را از همه جوانب بخوانند خدای را بکشف آن بلا از ایشان در حالتی که پاک کنندگان باشند برای خدای
تعالی دین را یعنی از خوف دین خود را خالص سازند و فطرت اصلی ظهور کند و عوارض نفسانیه و شیطانیه زایل کرد و بعضی گویند که این از ایمان
اخلاصی است لیکن از جهت علم است به اگر نجات نمیدهد درین حالت مگر خدای تعالی پس این جاری مجرای ایمان اضطراریست او عجبین گویند که
مراد ازین دعا آهیا شراهیا است که تفسیر او یا حی یا قیوم است روایت است که یکی از ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق را اثار که حجت و دلیل بر اثبات
صانع فرمود که صنعت تو چیست گفت تجارت در دریا فرمود که تو وصف کن که حال تو در دریا چگونه می بود گفت یکباری سوار شدم بر کشتی
پس آن کشتی شکسته گشت و من خود را بگذا و داشتم بر لوحی از الواح کشتی و بادی سخت از اطراف و جوانب می وزید آنحضرت فرمود که هیچ
در دل تو تضرعی و نیازی پیدا شد گفت فرمود که خدای تو آنست که در آن وقت تضرع و نیاز بوی عرضه میداری و آن درماندگان دریا
در آن حال گویند که اگر ما را نجات دهی ازین اهوال و بلاها هر آینه باشیم از سپاس دارندگان مر نعمت نجات را فَلَمَّا أَنْجَاهُمْ
إِذَا هُمْ يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا بَغْيُكُمْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا
ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ پس چون برهانیدیم ایشان را از آنچه می ترسیدند چون برهنی ایشان از ستم میکنند در زمین
و می شتابند بهمان کارها که بران بودند از شرک و فساد بغیر حق تاکید است یعنی فساد ایشان بغیر حق است هم باعتقاد ایشان چه میدانند که
در آن عمل مبطل اند ای مردمان جز این نیست که ستم شما بر نفسهای شماست یعنی وبال آن راجع است بشما مر کرا او بر می کند کی شبه
با خود می کند روزی چند برخوردار برخوردی از زندگانی دنیا پس بسوی ماست بازگشت شما است در قیامت پس خبر کند خدای تعالی شما را بآنچه

هستید

هستید که عمل میکنید و مناسب آن پاداش خواهد داد إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ
فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ وَالْأَنْعَامُ حَتَّى إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ
زُخْرُفَهَا وَازَّيَّنَتْ وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَا أَتَاهَا أَمْرُنَا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا
حَصِيدًا كَأَنْ لَمْ تَغْنَ بِالْأَمْسِ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ جز این نیست که مثل زندگانی
دنیا در سرعت انقضای آن و حال او باران بعد از اقبال مانند است یعنی باران که فرو فرستادیم آنرا از آسمان با ابر پس بیامیخت بآن آب گیاه رسته
از زمین از آنچه میخورند آدمیان چون حبوب غاذیه و ثمار و بقول و از آنچه میخورند چهارپایان چون گیاهای تر و خشک تا وقتی که فرا گرفت
زمین پیرایهٔ خود را و آراسته شد بمحصولات گوناگون و ثمرات رنگارنگ و گمان بردند اهل آن زمین آنکه ایشان قادرند بر درودن
گیاه و چیدن میوهای آن ناگاه آمد بدان زمین عذاب یعنی فرمان ما بخرابی آن در رسید در شب یا روز پس گردانیدیم آن کشت و زرع
را شبیه بآنچه درود باشند یا از اصل برکنده گوییا که هیچ نبود دیروز همچنین که درین تمثیل تفصیل کردیم جدا میکنیم و روشن میسازیم
دلایل قدرت خود را برای قومی که تفکر کنند در ضرب المثل و ازان نفع گیرند این تشبیه مرکب حال دنیا را و انقراض نعیم و زوال ابواب
و ظهور ادبار بعد از فور اقبال تشبیه میکنند بحال گیاه و زمین که بعد از تازگی و طراوت خشک و تیره و بی رونق میشود چنانچه اول گیاه در
صفوت است و آخر همت کدورت مبدا دنیا نیز نوازش و دولت است و منتها آن گذارش نکبت و حسرت و گفته اند دنیا مثل آب باران است
و مثل مال جهان و در وجه شبه مال دنیا بآب باران سخنان گفته اند در کشف الاسرار آورده که تشبیه اموال دنیوی و حظوظ آن به آب
باران از آن روست که باران بحیله و تدبیر از ابر فرو نیاید بلکه بتقدیر سبحانی و مشیت ربانی روی نماید مال دنیا نیز بجهد و تلبیس و مکر و زور
مجتمع نگردد بلکه بحکم ازلی و قسمت لم یزلی بدست آید رزق مقسوم است و از اول مقرر گردانده و دیگر آنکه آب باران دایم که جاری بود
پاکی و پاکیزگی موسوم باشد اما چون در موضعی گرد آید و مدتی بجا بماند رنگ و بوی و طعم آن متغیر گشته مواد انتفاع از و منقطع یابد مال دنیا نیز
تا بسبب انفاق جوانمردان دست بدست روان گردد پسندیده و مقبول باشد و چون در مضیق بخل و امساک خسیسان باز گرفته شود مذموم
بود و در عرصات حمیدی آورده که وجه مماثلت آنست که چون آب باران باندازه آید و بقدر حاجت نازل گردد سبب آسایش آدمیان
و آرامش عالمیان باشد اما چون از اندازه بگذرد و از حد اعتدال تجاوز نماید واسطهٔ خرابی عالم و سرگردانی بنی آدم شود و بر همه است رحمة
گویند باران که رحمت است بزیادتی یک قطره زحمت است مال دنیا نیز تا بمقدار احتیاج بدست آید بمقاصد دین و دنیا به نجاح مقرون گردد
و چون از آن در گذرد و نزدیک برسد و چون روی بازدیاد نهد و خزانه و انبار بسیار شود موجب ارتکاب معاصی و وسیلهٔ تفاخر و تکاثر
و اغاضی شود إِنَّ الْإِنْسَانَ لَيَطْغَى أَنْ رَآهُ اسْتَغْنَى و دیگر آنکه آب باران چون بنهال گل رسد لطافت و طراوت آن بیفزاید و چون
بخار بن رسد حدت و شوکت او را زیاد کند مال دنیا نیز چون بمصلح رسد صلاح او بیفزاید نِعْمَ الْمَالُ الصَّالِحُ لِلرَّجُلِ
الصَّالِحِ و اگر بدست معتدی افتد مایهٔ فساد و عناد او روی بازدیاد نهد و گفته اند چون آب باران بزمین رسد قرار نگیرد بلکه باطراف و جوانب
روان گردد و مال دنیا نیز بیکجا قرار نگیرد و با کس آرام نپذیرد بلکه هر روز در دست دیگری باشد و هر شب با کسی عقد مواصلت بندد و زعهد او
وفایی و زوفای او ابقایی در تغییر آورده که حق سبحانه و تعالی بندگان خود را نمیخواند بدنیا که محل آفات است بلکه برای بهشت دعوت
میکند که منزل سلامتی از مخافات است چنانچه فرمود رسول الله صلی الله علیه و آله که هر کا وسیدی خانه ساخت و مایده گسترد و در منازل داعی فرستاد
داعی را پس هر که اجابت کرد دعوت او را در میرود در خانه و از مایده میخورد و سید از و خشنود میگردد و هر که اجابت نکرد در نرفت
و نخورد و رضای سید حاصل نکرد و پس اینجا حق تعالی سید است و مایده جنت و داعی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و آنحضرت

فرمود که هیچ روزی نیست که آفتاب طالع شود الا دو فرشته منادی میکنند چنانکه همه خلایق می‌شنوند که ای مردمان بیایید بسوی رحمت
پروردگار خود چنانکه فرمود وَاللَّهُ يَدْعُو إِلَىٰ دَارِ السَّلَامِ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ و خدای تعالی
میخواند بندگان خود را بسوی سرای سلامت که بهشت است یعنی میخواند بعملی که موجب دخول بهشت بود و بهشت را دار السلام بجهت آن گفت که تحیت
ملائکه بر اهل آن یا تحیت بهشتیان بر یکدیگر سلام است یا سلام نام حق سبحانه و تعالی باشد و اضافه بهشت بدو جهت تعظیم چنان اضافه بیت برای
تکریم آن و اطلاق اسم سلام بر خدای تعالی آنست که سالم است از فنا و تغیر و از جمیع سمات نقص و حدوث و از ظلم و جهل و عجز قادر است
بر تخلیص اهل اضطرار از مکاره و آفات و در فصول فرموده که حق سبحانه و تعالی میخواند از سرای که اول آن نکبا و اوسط عنا و آخرش فناست بسرای
که مبداش عطاست و میانش رضا و منتهایش لقا که مقام قربست همه را به بهشت میخواند و راه می نماید هر کرا میخواهد اما آنکه اجابت کرده و سر از طاعت
نپیچیده بسوی راه راست که منتهی بدار السلام باشد و آن اسلام است یا طریق اهل بیت سید انام عم چنانچه علی بن ابراهیم رحمه الله فرموده که
آن معرفت امام است و ابو عبد الله عم فرموده که صراط مستقیم امیر المؤمنین است عم که متابعت او طریق نجاتست و عموم عام است بدلالت حضرت
رسالت پناهی و ولایت خاص و ابسته بتوفیق حضرت الهی چنانچه بر هدایت فرموده که همه را میخواند اما کرا بر سند قبول لیاقت بنشاند یعنی بسبب اطاعت
و فرمانبرداری مقبول درگاه می گردد و بنافرمانی مردود درگاه میشوند لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَىٰ وَزِيَادَةٌ وَلَا يَرْهَقُ
وُجُوهَهُمْ قَتَرٌ وَلَا ذِلَّةٌ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ مر کسانی را که نیکوئی کردند یعنی ایمان آوردند
مثوبت حسنی و پاداشت نیکوست یعنی بهشت و افزون از پاداشت که بطریق تفضل که هست زیاده گویند حسنی جزای حسنه است که یکی
و زیاده آنکه یکی را ده و هفتاد و هفتصد تا بیشتر احسنی مغفرتست و زیاده خشنودی حضرت عزت یا زیاده محبت است در قلوب عباد در کشاف آمده
سحابیست که بر سر اهل بهشت مرور کند و هر چه خواهد بر ایشان بباراند و از امیر المؤمنین عم نقل کرده اند که آن غرفه ایست که ساخته شده از یک
لؤلؤ علی بن ابراهیم رحمه الله آورده که روایت کرده از ابی الجارود از ابی جعفر محمد بن علی الباقر عم که حسنی بهشت است و زیاده
دنیا یعنی آنچه حق سبحانه و تعالی عطا فرموده ایشان را در دنیا حساب نخواهد بود از ایشان در آخرت و ثواب دنیا و آخرت در
ایشان جمع خواهد فرمود و به نیکوتر جزا پاداشت نمود و نپوشیده گردد رویهای بهشتیان را گردی و غباری و نه خواری بسبب جوع
و فقر و خوف یعنی اثر ذلت بر بشره ایشان نباشد آنگروه محسنان اهل بهشت اند ایشان در بهشت جاوید باشند که نعمت ایشان زوال
پذیرد و دولت از ایشان انتقال نپذیرد بخلاف زخارف دنیا و امتعه غرور او که در صدد زوال و فناست وَالَّذِينَ كَسَبُوا السَّيِّئَاتِ
جَزَاءُ سَيِّئَةٍ بِمِثْلِهَا وَتَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ مَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ كَأَنَّمَا أُغْشِيَتْ وُجُوهُهُمْ
قِطَعًا مِنَ اللَّيْلِ مُظْلِمًا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ و پاداشت آنها که کسب کردند بدیها را چون
شرک و کفر و نفاق و خلاف پاداشت بدی است مانند سیئه که کرده اند نه زیاده و بران و بپوشد ایشان را خواری و رسوایی یعنی اثر ذلت
بر ایشان هویدا گردد و نباشد مر ایشان را از عذاب خدای تعالی هیچ نگاهدارنده یعنی هیچکس عذاب از ایشان باز ندارد گویا پوشیده شده
رویهای ایشان بپارهای از شب در حالتی که تاریک بود یعنی سیاه گردد رویهای ایشان از غم و اندوه چون شب هم روایت
از ابی الجارود است از ابی جعفر عم که ایشان اهل بدع و شبهات و شهوات اند که روسیاه گردند و این گروه ملازمان آتش دوزخ اند و در
آتش جاوید باشند که نه بیرون گردند از عذاب نه از وی رهایی یابند وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا
مَكَانَكُمْ أَنْتُمْ وَشُرَكَاؤُكُمْ فَزَيَّلْنَا بَيْنَهُمْ وَقَالَ شُرَكَاؤُهُمْ مَا كُنْتُمْ إِيَّانَا تَعْبُدُونَ و برسید از روزی
که حشر کنیم همکنان و بعد از آن همه ایشان را پس گوئیم مر آنان را که شرک آوردند بایستید بر جای خود شما و شرکای شما که بدون من پرستیده اید

یعنی بتان تا ببینید که با شما چه میکنیم میان کفار و معبودان ایشان و بپرسیم از کافران که چرا پرستش بتان کردید گویند ایشان ما را بعبادت
خود فرمودند حق سبحانه و تعالی بتان را بسخن آرد و گویند شریکان ایشان یعنی اصنام بودید شما که ما را پرستنده باشید بلکه شما هوای خود را
پرستش میکردید أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَٰهَهُ هَوَاهُ که کافران آغاز جدال نمودند و گویند نه چنین است بلکه شما ما را پرستش خود امر کردید بتان
گویند فَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ إِنْ كُنَّا عَنْ عِبَادَتِكُمْ لَغَافِلِينَ پس بسنده است خدای تعالی میان ما و شما در گواهی
که بودیم ما از پرستش شما بیخبران زیرا که نمی دیدیم و نمی شنیدیم و عقل و فهم نداشتیم هُنَالِكَ تَبْلُو كُلُّ نَفْسٍ مَا أَسْلَفَتْ وَرُدُّوا
إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمُ الْحَقِّ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ در آن مقام بیازماید یعنی بیابد و بچشد هر نفسی جزای آنچه از پیش فرستاده باشد
از اعمال یعنی نفع و ضرر آن معاینه ببیند و باز گردانیده شوند همه نفسها بسوی ثواب و عقاب خدای تعالی خداوند ایشان است بحقیقت یا متولی
امور ایشان براستی و گم گردد از کافران آنچه بستند که افترا میکنند از شفاعت بتان و حال آنکه بتان از ایشان بیزاری می نمایند قُلْ مَنْ
يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَمَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ
الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَمَنْ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ فَقُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ بگو کیست که شما را روزی میدهد از آسمان
که باران می باراند و از زمین که گیاه میرویاند یا کیست که خداوندی کند گوش را و دیدها را یعنی که تواند که سمع و بصر بیافریند و از آفات
نگاه دارد و کیست که بیرون آرد زنده را که حیوانست یا نبات از مرده که نطفه است یا دانه و بیرون آرد مرده را که نطفه است یا دانه
از زنده که حیوانست یا نبات و کیست که تدبیر کند کارهای عالم را تعمیم است بعد از تخصیص و چون این سؤالها کنی از کافران از غایت
وضوح و ظهور نتوانند که عناد و مکابره کنند پس گویند در جواب که این همه که پرسیدی الله است و چون این اقرار بزرگترین حجتی است در
بطلان طریق ایشان که اتخاذ اصنام است پس بگو ای محمد مر ایشان را که بعد از این اقرار آیا نمی ترسید از عقوبت چنین خداوندی و انباز شریک
او می سازید فَذَٰلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمُ الْحَقُّ فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ فَأَنَّىٰ تُصْرَفُونَ پس آنکه در این صفتها
باشد الله است پروردگار شما که ثابت است ربوبیت او و اثباتی که شک را در آن مدخل نبود پس چه چیز است بعد از راستی و میان حق مگر گمراهی
چه ثابت و محقق شد وجود واجب بحق و آنچه جز او است ممکن الذات است و دعوی الهیت ممکن باطل و واجب است که واجب الوجود یکتا باشد
در ذات و صفات و در جمیع عبادات پس از کجا گردانیده میشوید از حق بباطل و از توحید بشرک كَذَٰلِكَ حَقَّتْ كَلِمَتُ
رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ فَسَقُوا أَنَّهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ همچنانکه ربوبیت حق را سزاوار است سزاوار شد حکم پروردگار تو یعنی واجب شد عذاب
الهی بر آنانکه بیرون رفتند از دین اصلاح و تمرد ورزیدند در کفر خود برای آنکه ایشان ایمان نمی آرند قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ
مَنْ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ قُلِ اللَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ فَأَنَّىٰ تُؤْفَكُونَ بگو ای محمد آیا هست از این شریکان شما
یعنی بتانی که بشرکت خدا می پرستید کسی که آغاز کند و بیافریند خلق را پس باز زنده سازد ایشان بعد از موت و چون کفار بدان مقر بودند و اعاده را
منکر بودند و از روی لجاج و عناد بدان اعتراف نمی نمودند حق سبحانه و تعالی فرمود که بگو ای محمد که خدای تعالی آغاز بیافریند خلق را پس از آن باز زنده
بعد از فنا پس از کجا گردانیده می شوید از راه راست قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ قُلِ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ أَفَمَنْ
يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهِدِّي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ بگو آیا هست
از بتان شما که شریک نام نهاده اید کسی را که راه بارسال رسل و انزال کتب و توفیق نظر در دلایل قدرت یعنی نصب حجج و براهین کند و راه یابد
بسوی حق که دین اسلام است بگو خدای تعالی راه نماید خلق را بآنکه پیغمبر را بفرستد و بعد از وی امامان و آیا هر که راه نماید بسوی حق سزاوار است که
متابعت کرده شود که او محمد است و آل محمد صلی الله علیهم بعد از وی همچنانکه علی بن ابراهیم آورده یا آنکس که او نیابد بخود مگر آنکه راه نمایند او را مع ذلک

قبول مینماشند و هم او آورده که آنان قریش اند و غیر ایشان که مخالفت اهل بیت کردند بعد از آنحضرت پس حجت و جهت بود و هست شمارا که
حکم می کنید برابری سید بیدقادر و عاجز را با معصوم و غیر معصوم را وَمَا يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي
مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ و پیروی نمیکنند بیشتری از کفار یعنی رؤسای ایشان یا مراد با کثر جمیع باشد در معتقدات
خود مگر گمانی را که مستند است بخیالات واهیه و قیاسات فاسد چون قیاس غایب بر شاهد و خالق بر مخلوق یا مدعیات باطله که از اسلاف
خود شنیده اند بدرستی که گمان بی نیاز نگرداند کسی را از علم و اعتقاد درست یعنی ظن و تخمین بجای حق و یقین نشیند و گفته اند ظن کفار آن بود که بتان ایشان را
شفاعت خواهند کرد و حق سبحانه و تعالی فرمود که گمان ایشان سود نکند و باز ندارد از عذاب حق تعالی چیزی را بدرستی که خدای تعالی داناست بانچه ایشان
میکنند از متابعت گمان و اعراض از حجت و برهان وَمَا كَانَ هَذَا الْقُرْآنُ أَنْ يُفْتَرَى مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ تَصْدِيقَ
الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ نیست و نشاید این قرآن با
وجود دلایل اعجاز اگر بربافته شود و کسی تواند گفت بجز از خدای تعالی یعنی روا نیست که این سخن مفتری باشد ولیکن خدای تعالی فرستاد او را برای
تصدیق آنچه پیش از وی از کتب متقدمه یعنی با وجود اعجاز گواه کتب منزله نیز هست و برای بیان آنچه بر شما نوشته شده از اوامر و نواهی نیست
شکی در وی که باشد چه نازلست از پروردگار عالمیان اما کفار دین منکر و ناقله میگویند بر بافته است این کلام را محمد از خود قُلْ فَأْتُوا
بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ بگو اگر این سخن را برمی توان بافت پس
بیارید شما و بر بافید سوره ای مانند آن در بلاغت و فصاحت چه شما در نظم سجع و نثر فصیح مشهور زمانید و مرد دوران و اگر خود معارضه
نمی توانید استعانت نمایید و بخوانید برای معاونت خود در ساختن سوره مثل قرآن هر کرا توانید که از وی یاری خواهید بجز خدای تعالی تا شما را
مددکاری کنند و بینید که بتوانند مانند قرآن اگر هستید راست گویان که محمد از خود می سازد بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ
وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ كَذَلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ کافران
یک سوره نیاوردند بلکه تکذیب کردند و کذب دیدند بآن چیزی که فرا نرسیده بدانش آن یعنی مسارعت نمودند در تکذیب آنچه در نیافته اند
از مراد آن و سنت که بعد از استماع قرآن و قبل از تدبر در آیات آن بتکذیب و انکار مشغول شدند و نیامده بدیشان یعنی منکشف نگشت بر ایشان
معنی و حقیقت قرآن و ذهن ایشان با سرار و دقایق آن نرسید یا تکذیب کردند آنچه نشنیده بودند در قرآن از ذکر بعث و جزا و وعید عقوبت
و نیامده بدیشان انجام از عذاب وعده کرده بودند و هر آینه خواهد آمد و بعد از وقوع آن جز ندامت حاصل نخواهد داشت و آن ندامت نفع نخواهد
کرد و همچنین تکذیبی که کفار زمان تو دارند تکذیب کردند انبیای خود را آنان که بودند پیش از اینها پس در نگر و ببین که چگونه بود انتهای ستمکاران و
تکذیب کنندگان انبیا یعنی پس آنها معذب و معاقب خواهند شد و درین آیه تسلیه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و تهدید اهل کفر و ضلالت مندرج است
وَمِنْهُمْ مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهِ وَرَبُّكَ أَعْلَمُ بِالْمُفْسِدِينَ و از ایشان که تکذیب می کنند کسی باشد
که میگرود بقرآن یا رسول و تصدیق می کند در نفس خود و میداند که حق است ولیکن از روی عناد اظهار نمیکند و از ایشان کسی بود که نگرود
بآن از فرط جهل و غباوت و داناتر پروردگار تو بتباه کاران یعنی آنها که مصرند بر تکذیب و گفته اند معنی آیه اینست که بعضی از قوم
تو ایمان آورند بقرآن یا رسول و از کفر توبه کنند و برخی آن باشند که از این سعادت محروم مانند و بر شقاوت کفر و مخالفت بمیرند و در تفسیر
علی بن ابراهیم رحمه الله آورده و بروایت ابی الجارود از ابی جعفر ع که مراد ازین طایفه که بر شقاوت کفر و مخالفت بمیرند دشمنان محمد و آل محمد اند
صلی الله علیه و علیهم لعنهم الله وَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ لِي عَمَلِي وَلَكُمْ عَمَلُكُمْ أَنْتُمْ بَرِيئُونَ مِمَّا أَعْمَلُ
وَأَنَا بَرِيءٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ و اگر تکذیب کنند ترا یعنی بران اصرار نمایند و ترا از اجابت ایشان ناامید شوی پس بگو مراست جزای عمل من و مر

شمارا

شماراست پاداش عمل شما شما بیزارید یعنی و نیست شما را تبعتی از آنچه من میکنم و شما را از عمل من مواخذت نخواهند کرد و من بیزارم از آنچه شما میکنید
یعنی با خود بعمل شما نخواهم شد بعضی از علما گویند که این آیه بآیه سیف منسوخ است و اهل تحقیق گویند که آیه قتال بر رفع میکند چیزی از مدلولات این پس
منسوخ نباشد وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ أَفَأَنْتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ وَلَوْ كَانُوا لَا يَعْقِلُونَ و از ایشان یعنی از کفار
کسانی هستند که حالت نفرت و عداوت تحدی رسانیده اند که گوش فرا میدارند بسوی تو وقتی که قرآن میخوانی و بیان احکام شرع
می آموزانی با استهزا گوش میکنند بآن آیا تو می شنوانی کران را استفهام بمعنی نفی است یعنی بر اسماع ایشان قادر نیستی و اگر چه هستند که با وجود کری در
نمی یابند یعنی با صمم ایشان عدم تعقل انضمام یافته مراد است اصم عاقل بطریق تفرس از ظنین صورتی که بصماخ او رسد استدلال بر چیزی می تواند
کرد و چون سمع و عقل هر دو مفقود باشند بدیهی است که حال بر چه منوال بود وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْظُرُ إِلَيْكَ أَفَأَنْتَ تَهْدِي الْعُمْيَ وَلَوْ كَانُوا
لَا يُبْصِرُونَ و از ایشان کسی باشد که نظر کند بسوی تو و دلایل نبوت و نشانهای صدق ترا مشاهده نماید و از غایت عناد چنان فرا نماید که
هیچ خبر از آیات رسالت ندیده و آیا تو راه مینمایی کوران را یعنی قادر نیستی بر هدایت ایشان چه اگر قادرست کر و کند ایشان را بر حالت
کمال خالق قدیر و قوی است وقتی که مستعد آن باشند و اگر چه هستند که با وجود عدم بصر نمی بینند به بصیرت یعنی مقصود از دیدن بچشم
سر مشاهده دلایل اعتبار است بچشم سر و ایشان از آن محروم اند محض سخن آنست که می بینند و نمی بینند چه عمی و جهالت در ایشان جمع شده
و ممکن است که اعمی صاحب بصیرت دریابد چیزی را اگر اعمی احمق از ادراک آن محروم بود و مقصود ازین کلام تسلیه حضرت رسالت است
صلعم چه طبیب هر گاه دید مریض اگر علاج پذیرفت اصلا از و اعراض میکند و پریشان نمیشود ازین زیرا که تقصیر از مزاج است نه از صنعت
و حذاقت إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا وَلَكِنَّ النَّاسَ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ بدرستی که خدای تعالی ظلم نکند و ستم روا ندارد
بر مردمان بهیچ چیز یعنی سلب نکند حواس و عقول ایشان را و ملجأ نسازد ایشان را بر قبایح و منکرات ولیکن مردمان ستم کنند بر نفسهای خود و از عدم
نمانند به جهت بادی بر مناهی و حس و عقل که آلات ادراک است در آیات قدرت استعمال نمایند و در ملاهی و منافع و فواید آن مدرکات از ایشان فایت
گردد و بعذاب باقی مبتلا شوند وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ كَأَنْ لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا سَاعَةً مِنَ النَّهَارِ يَتَعَارَفُونَ بَيْنَهُمْ قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ
كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ و یاد کن روزی را که جمع کند خدای تعالی کفار را و از هول آن روز مدت
بودن در دنیا و در قبر مر ایشان را کوتاه نماید گویا درنگ نکرده اند مگر زمانی اندک از روز و چون از قبر برانگیخته شوند آشنایی دهند میان
یکدیگر یعنی همدیگر را بشناسند گویا که زمان مفارقت اندک بوده و این در اول بعث باشد پس از آن بسبب تواتر اهوال قیامت آن آشنایی و
تعارف انقطاع پذیرد و از هول یکدیگر فراموش کنند بتحقیق زیان کردند و در خطوط خسارت افتادند آنها که تکذیب کردند لقای خدا را یعنی بعث و جزای
الهی را منکر شدند چه زیان و خسرانی بدتر ازین می باشد که حق تعالی شهادت فرموده بزیان و خسران ایشان و نبودند یافتگان براه ایمان
و در رعایت مصالح این تجارت که تحصیل شریف کثیر باقی را فروختند بچیز خسیس اندک فانی مثل کسی که خرمهره بقیمت را گمان کند که جوهر نفیس است
سرمایه را بدهد و آن متاع بعد از آن نه سرمایه ماند و نه سود و آنچه حاصل کرده باشد وبال باشد و زیان آنگاه ندامت را چه فایده و حسرت را چه سود
وَإِمَّا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ فَإِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ ثُمَّ اللَّهُ شَهِيدٌ عَلَى مَا يَفْعَلُونَ و
اگر بنماییم ترا بعضی از آنچه وعده داده ایم کفار را از عذاب و آن هلاکت جمعی از ایشان بود در روز بدر یا متوفی سازیم ترا قبل از اراده
آن تو بدانی که آن حق است و واقع خواهد شد یعنی اگر انتقام نکشیم از ایشان در دنیا و ترا بمیرانیم پس بسوی ماست بازگشت ایشان و ترا در آخرت
بنماییم عذاب ایشان را پس خدای تعالی بعد از ارائه آن یا پس از توفی تو گواه است بر آنچه ایشان می کنند و فردا جزای عمل خواهند یافت و گفته اند
احتمال دارد که مراد انطاق جوارح ایشان باشد در روز قیامت که آن بمنزله شهادت خداوند است بر ایشان وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ فَإِذَا

جاء رسولهم قضی بینهم بالقسط وهم لا یظلمون و مر هر گروهی را از امم ماضیه و گذشته رسولی بود که ایشان را بحق دعوت
میفرمود پس چون آمد بدیشان رسولی که مبعوث بود بدیشان و تکذیب او کردند حکم کرده شد میان ایشان بعدل و راستی یعنی رسول نجات یافت
و اهل تکذیب هلاک شدند و ایشان یعنی رسول و مکذبان ستم دیده نشوند یعنی از مرتبه و ثواب کم نکنند و در عذاب و عقاب مکذبان نیز زیاده از
استحقاق حکم نفرمایند آورده‌اند که بعد از نزول آیه و اما نرینک الایه کفار مکه استعجال عذاب موعود نمودند این آیه نازل شد ویقولون
متی هذا الوعد ان کنتم صادقین و میگویند کافران از روی استبعاد و استهزا کی باشد این موعود و چرا بما فرو نمی‌آید اگر هستید
شما راست گویان در وعید مخاطب حضرت سید المرسلین صلعم و مؤمنان که اهل شرک را تخویف میکردند قل لا املک لنفسی ضرا
ولا نفعا الا ما شاء الله لکل امة اجل اذا جاء اجلهم فلا یستاخرون ساعة ولا یستقدمون
بگو مالک نیستم برای نفس خود زیانی را و نه سودی را یعنی قادر نیستم بر دفع ضرری و جر نفعی برای خود مگر آنچه بخواهد خدای تعالی پس چگونه
استعجال کنم و طلب ضرر برای شما و نزول عذاب و عقوبت بر شما هر گروهی را وقتی است برای هلاک ایشان چون بیاید وقت عذاب
ایشان پس واپس نباشند از اجل خود اندک زمانی و پیشی نگیرند بران تهدید مشرکانست یا اگر ساعت بساعت عذاب الهی فرود آید و نهایت
تکذیب در روزگار شما رسد و بعد از حلول عقوبت اظهار حسرت و ندامت سود ندارد قل ارایتم ان اتیکم عذابه بیاتا او
نهارا ماذا یستعجل منه المجرمون بگو آیا دیدید و دانستید شما یعنی خبر دهید مرا اگر بیاید بشما عذاب خدای تعالی که نزول آن
بتعجیل می‌کنید بوقت مشغولی شما بخواب یعنی شب یا روز که زمان اشتغال طلب معیشت است برآینه پشیمان شوید از استعجال پس چون حال بر منوال
چه چیز را شتاب می‌کنند از عذاب یعنی کدام نوع از عذاب را می‌طلبند گناهکاران یعنی مشرکان و حال آنکه همه انواع عذاب نا بایست آورده‌اند
که چون این آیه نازل شد کفار گفتند ما [illegible] عذاب را و تعجیل میکنیم پس اگر بما فرود آید بان ایمان آریم آیه آمد اثم اذا ما وقع آمنتم
به آلان وقد کنتم به تستعجلون آیا بعد از استعجال چون واقع شود عذاب و معاینه کنید ایمان آورید پس گویند با ایشان آیا اکنون
ایمان می‌آورید و در پیش که بودید شما که از روی تکذیب و استهزا بعذاب یعنی بنزول آن شتاب می‌نمودید ثم قیل للذین ظلموا ذوقوا
عذاب الخلد هل تجزون الا بما کنتم تکسبون پس گفته شود بعد از نزول عذاب مر آنانرا که ستم کردند بر خود بشرک و تکذیب که ایمان
بعد از نزول عذاب مقبول نیست بچشید عذاب جاویدی که الم آن دایم بود آیا جزا داده می‌شوید یعنی جزا نمی‌دهند شما را مگر بانچه بودید که
عمر کسب میکردید از کفر و عصیان آورده‌اند که حیی بن اخطب از یهود مدینه قبل از هجرت آنحضرت بتجارت بمکه رفته بود و چون بحرم رسید و حضرت
سید عالم صلعم شنید بمجلس شریف ایشان آمد و بعد از استماع قرآن پرسید که ای محمد این دعوی که می‌کنی بجد است یا بهزل و این کلام که میخوانی
براستست یا بازی حق سبحانه و تعالی این آیه فرستاد که ویستنبئونک احق هو قل ای وربی انه لحق وما انتم بمعجزین
و خبر می‌پرسند از تو در باب قرآن و ادعای نبوت آیا حق است و راست این و کفار مستهزیان از وعید یا بعث یا قرآن می‌پرسیدند که
حق است یا نه و در تفسیر علی بن ابراهیم رحمه الله آورده که تحقیق خبر میکنند از تو اهل که در باب علی بن ابی طالب ع که آیا امامت او درست و راست است
جواب آمد که بگو آری بحق پروردگار من مر راستی که امامت او حق است و درست است یا دعوی من یا قرآن یا بعث یا عذاب موعود حق است
بر قول اول و نیستید شما عاجز کنندگان مر خدای را از عذاب کردن یعنی بعجز قدرت او را نیابید و شما از عذاب وی از خویش باز نتوانید داشت
ولو ان لکل نفس ظلمت ما فی الارض لافتدت به واسروا الندامة لما راوا العذاب وقضی
بینهم بالقسط وهم لا یظلمون و اگر باشد مر هر نفسی را که ستم کرده است بر خود بکفر یعنی اگر کافری را باشد آنچه در زمین است
از مال و متاع برآینه فدا دهد بانچه دارد تا خود را از عذاب باز خرد و بپوشند پشیمانی خود را از اتباع و هواداران خود که بناوان ایشان

الّا

ولامت

ترسان شوند یا اکثر مبهوت شوند از هول عذاب و بر نطق قادر نباشند و بعضی گویند که در یابند الم حسرت و ندامت را در نهاد
خویش و گفته‌اند اسرار بمعنی اظهار است و این از لغات متضاده باشد مضمونش آنکه مشرکان اظهار ندامت کنند از اعمال خود آن هنگام که
ببینند عذاب را و حکم کرده شود میان مؤمنان و کافران یا رؤسا و اتباع یا ظالمان و مظلومان بداد و راستی و ایشان ستم
دیده نشوند بنقصان ثواب و افزونی عذاب الا ان لله ما فی السموات والارض الا ان وعد الله حق
ولکن اکثرهم لا یعلمون بدانید که هر چیزی مر خدای راست آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است پس بخدای کار احتیاج ندارد و بر
ایصال ثواب و عقاب قادر است بدانید که وعده خدای تعالی در مثوبت و عقوبت راست است و در ان خلاف ممکن نیست و لیکن بیشتر اهل
کفر و ظلم نمیدانند بجهت آنکه بدنیا مغرور شده‌اند و از شناختن عقبی دور و دور هو یحیی ویمیت والیه ترجعون اوست که زنده گرداند
و بمیراند و بسوی او باز گردانیده خواهید شد بمرگ یا بعث یا ایها الناس قد جاءتکم موعظة من ربکم وشفاء لما فی
الصدور وهدی ورحمة للمؤمنین حق سبحانه و تعالی خطاب فرموده مردمان را بخطاب عام که ای مردمان بدرستی
که آمد شما را موعظه وصف فرموده قرآن را بچهار چیز اول پندی از پروردگار شما و مراد بان زجر است از چیزی که سزاوار نیست همچون طبیب که
منع می‌کند مریض را اولا از چیزی که مضرت می‌کند او را و دیگر شفا دوم آنچه مر آنچه در دلهاست از امراض جهالت و غوایت بجهت
حصول عقاید صحیحه و اخلاق حمیده در دل آنچه اضداد اوست مانند طبیب که بمعالجه صاحبه داروها قوه و صحت می‌آید بدل مرض و باز می‌گرداند
اخلاط محموده بدل اخلاط فاسده دیگر راه نمونی بسوی حق که بسبب او زایل شده ملکات ردیه که در ظلمت طبیعت قرار یافته
بود و زنگ جهالت که در و مرکوز شده چه مرآت نفس بصیقل هدایت صافی و روشن گشته دیگر رحمت و مهربانی مر مؤمنان را بواسطه
آنکه نفس چون باین درجات روحانیه و معارج ربانیه ترقی نمود ارواح ایشان مستفیض گشته از انوار بالغه و مثل فیض نور از جوهر شمس
بر اجرام این عالم و تخصیص فرموده مؤمنان را باین رحمت زیرا که هر روح متوجه انبیا و مرسلین و ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین نمی‌تواند
بآنکه استفاع کرد از ایشان همچنانکه هر جرمی که هست چنان نیست که واقع شود در مواجهه قرص شمس از نور او مستفیض تواند گشت القصه موعظه
اشارتست بتطهیر ظواهر خلق از آنچه سزاوار نباشد و آن شریعت است و شفا اشارتست بتطهیر ارواح از عقاید فاسده و اخلاق ردیه و تحصیل
اضداد آن و آن طریقت است و هدی عبارتست از ظهور نور حق در قلوب صادقان و پاکان و آن حقیقت است و رحمت اشارتست بکمال این مراتب
و اشراق بمرتبه که مکمل ناقصان گردد و آن مرتبه نبوت و امامت است پس قرآن که نازل شده برای مردمان بیانی باشد جامع
جمیع این مراتب قل بفضل الله وبرحمته فبذلک فلیفرحوا هو خیر مما یجمعون بگو شادی کنید بفضل خدای
تعالی که قرآنست و رحمت او که دین اسلام است و گفته‌اند فضل قرآنست و رحمت آنکه ما را از اهل آن کرده یا فضل قرآنست و رحمت حضرت
رسالت صلعم یا فضل توفیق است و رحمت عصمت یا فضل معرفت و رحمت توفیق دریافتن آن یا فضل نعم ظاهره است و رحمت نعم باطنه
یا فضل دخول جنان و رحمت نجات از نیران در کشف الاسرار آورده که از روی اشارت میفرماید ای بندگان من بفضل و رحمت من اعتماد کنید
نه بر طاعت و خدمت خود که اعتماد نیست جز بر فضل من و آسایش نیست جز برحمت من هر کس را سرمایه ایست و سرمایه مؤمنان فضل من و هر کس را
خزانه ایست و خزانه مؤمنان رحمت من در تفسیر علی بن ابراهیم رحمه الله آورده که فضل رسول الله است صلعم و رحمت امیر المؤمنین ع پس امر
که مؤمنان و شیعیان بدین دو شاد شوند که وسیله نجات و واسطه رفع درجات اند آن بهتر است از آنچه جمع میکنند دشمنان ایشان از حطام دنیا
که در معرض زوال و فناست و از ابو عبد الله ع نیز منقولست این که فرموده فلیفرح شیعتنا هو خیر مما اعطوا
اعداءنا من الذهب والفضة قل ارایتم ما انزل الله لکم من رزق فجعلتم منه حراما وحلالا

قُلْ ءَاللَّهُ أَذِنَ لَكُمْ أَمْ عَلَى اللَّهِ تَفْتَرُونَ بگو مشرکان عرب را خبر دهید مرا آنچه فرستاد خدای تعالی برای شما از روزی
یعنی چهارپایان که خوردن آن حلال است پس شما ساختید از نزد خود پاره‌ای از آن روزی حرامی و حلالی یعنی بعضی را از آن گفتید که حلال است
و بعضی را حکم کردید که حرام است چون بحیره و سائبه و مانند آن و بعضی را گفتید که بر جمعی حرام است و بر جمعی حلال ما فی بطون هذه
الانعام خالصة لذكورنا ومحرم على ازواجنا بگو آیا خدای تعالی دستوری داد مر شما را در تحریم و تحلیل یا بر خدای تعالی
افترا میکنید که میگویید والله امرنا بها وما ظن الذين يفترون على الله الكذب يوم القيمة ان الله
لذو فضل على الناس ولكن اكثرهم لا يشكرون و چیست گمان آنها که بر می‌بندند بر خدای تعالی دروغ را در تحلیل
حرام و تحریم حلال یعنی چه گمان دارند که خدای تعالی با ایشان چه کند در روز رستخیز که روز مکافات است در این ابهام تهدید بزرگ و وعید
عظیم است بدرستی که خدای تعالی خداوند رحمت است بر آدمیان بانزال کتب و ارسال رسل بر ایشان ولیکن بیشتر ایشان سپاسداری نمیکنند
این نعمت را بانکار نبی و امام و مخالفت ایشان وما تكون في شأن وما تتلوا منه من قرآن ولا تعملون من
عمل الا كنا عليكم شهودا اذ تفيضون فيه وما يعزب عن ربك من مثقال ذرة في
الارض ولا في السماء ولا اصغر من ذلك ولا اكبر الا في كتاب مبين و نباشی تو ای محمد در کاری
از کارهای خود و نخوانی از آنچه فرستاد خدای تعالی از قرآن و نکنید شما ای آدمیان هیچ کاری از کارها مگر آنکه هستیم ما گواه بر آن آن وقت که خوض
میکنید و در می‌آیید در آن کار و پوشیده و غایب نمیشود از علم پروردگار تو هم سنگ مورچه خورد و یا مقدار هبا در زمین و نه در آسمان و نیست
خوردتر از آن ذره قولی و فعلی و نه بزرگتر از آن مگر آنکه مثبوت است در کتابی روشن یعنی لوح محفوظ مخفی نیست که هیچ قولی و فعلی نزد حق سبحانه
و تعالی پوشیده نیست و مجازات افعال و اقوال بحساب آن حکم خواهد فرمود پس در ضمن این کلام وعده باشد مومنان را بکمال مثوبت و وعید
بود مر گنهکاران را بنهایت عقوبت در تفسیر علی بن ابراهیم رحمه الله آورده که حضرت رسالت صلعم هر گاه که این آیه تلاوت فرمودی گریستی گریستن
سخت چه احاطه علم الهی است بهر کلی و جزئی و هر اندک و بیش پس از مجازات اهل ایمان خبر میدهد و میفرماید الا ان اولياء الله لا
خوف عليهم ولا هم يحزنون بدانید بدرستی که دوستان خدای را هیچ خوفی نیست بر ایشان از رسیدن مکاره و شداید و نیستند
ایشان که اندوهناک باشند از فوت مطالب و مقاصد گویند مراد از اولیاء الله آنانند که مستغرق باشند در نور معرفت جمال و جلال
الهی یا آنکه اعتقاد صحیح با اعمال صالحه جمع کرده باشند و در کشف الاسرار گوید که آنانند که عنوان شریعت از برهان حقیقت ظاهر ایشان باحکام
شرع آراسته و باطن ایشان بانوار معرفت افروخته و گفته‌اند اولیاء الله جماعتی‌اند که بالکلیه دوستی برای خدای تعالی کنند و دوستان خدا را دوست
دارند و شیخ مرحوم شهید قدس الله روحه السعید در چهل حدیث آورده و نقل از ابی محمد الحسن العسکری ع کرده او از آباء عظام کرام خود ع روایت
کرده که رسول الله صلعم فرمود مر روزی بعضی از اصحاب خود را که یا عبدالله دوستی در راه خدای تعالی کن و دشمنی در راه خدای تعالی نمای و دوست
دار برای رضای خدای و دشمن دار برای رضای او که دوستی الهی حاصل نمیگردد مگر باین و نیابد مرد لذت ایمان را و اگرچه نماز و روزه او
بسیار باشد مگر باین که گفته شد و مواخات و مودت مردمان در روزگار شما که در رسیده بیشتر از برای دنیاست مودت برای دنیا می
ورزند و عداوت برای دنیا میکنند و این بی‌فایده و چیزی را از ایشان از عذاب الهی کم نکند گفت یا رسول الله چگونه بدانم دوستی و دشمنی را
در راه خدای تعالی پس کیست دوست خدای تعالی تا من او را دوست دارم و کیست دشمن او تا من او را دشمن دارم پس اشارت فرمود حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله بامیر المومنین ع پس فرمود که آیا می‌بینی این را گفت بلی یا رسول الله فرمود که دوست این دوست خداست پس دوست
دار او را و دشمن این دشمن خدای پس دشمن دار او را و دوست دار دوست او را و اگرچه کشنده پدر و فرزند تو باشد و دشمن دار دشمن

او را و اگرچه پدر یا فرزند تو باشد و لهذا حضرت صادق ع فرموده که ولايتي لامير المؤمنين احب الي من ولادتي
منه و این قوم را خوفی نیست در مواقف عظام و اندوهگین نباشند از هول روز قیامت حق سبحانه و تعالی در صفت ایشان میفرماید الذين
آمنوا وكانوا يتقون لهم البشرى في الحيوة الدنيا وفي الآخرة لا تبديل لكلمات الله ذلك هو
الفوز العظيم این طایفه آنانند که گرویده‌اند بما جاء من عند الله و آنچه تولا است باهل بیت رسول الله صلعم و تبرا از دشمنان ایشان
و هستند که پرهیزکاری میکنند از آنچه خدای تعالی بر ایشان حرام ساخته یعنی محبت با تقوی جمع میکنند مر ایشان راست مژدگانی در زندگانی
دنیا یعنی بشارتی که بر زبان پیغمبر صلی الله علیه و آله در باب ایشان گذشته یا رویای حسنه است پیش از مرگ یا رویای صالحه است که مومن
بیند یا برای مومن بینند و آنرا مبشرات گویند یا بشارت ملایکه مر ایشان را در وقت نزع و مر ایشان راست مژده در آن سرای و آن سلام
ملایکه باشد بر ایشان گویند که ولی را دو بشارت است در دنیا شناخت و در عقبی نواخت در این سرای سرور مجاهده و در آن سرای
نور مشاهده و اینجا صفا و وفا و آنجا رضا و قرب نیست بدل کردنی مر سخنان خدای را یعنی در وعده او خلاف نیست و علی بن ابراهیم گفته در
تفسیر خود که مراد از این تغییر و تبدیل تغییر و تبدیل امامت است که در آن تغییر و تبدیل راه ندارد و دلیل بر این آنکه جای دیگر فرموده که و
جعلها كلمة باقية في عقبه و مراد از این کلام امامت است و این تبشیر موعود به آنست رستگاری بزرگ که فهم هیچکس در بیان
و عقل هیچ زیرک کنه آن نرسد ولا يحزنك قولهم ان العزة لله جميعا هو السميع العليم و باید که اندوهگین
نکند ترا ای محمد گفتار کفار در اشراک ربوبیت و تکذیب نبوت و قبول ناکردن امامت و مشاورت بر قتل تو نعوذ بالله سخنان که در
خوار داشت تو میگویند بدرستی که عزت همه مر خدای راست دین ترا عزیز خواهد کرد و هیچ و ترا یاری خواهد داد و او شنواست باقوال ایشان
و دانا باحوال ایشان در هر غرضی که دارند و فراخور آن ایشان را جزا خواهد داد الا ان لله من في السموات
ومن في الارض وما يتبع الذين يدعون من دون الله شركاء ان يتبعون الا الظن و
ان هم الا يخرصون بدانید که بتحقیق مر خدای راست هر که در آسمانهاست از ملایکه و هر که در زمین است از جن و انس
چون آنها که اشرف ممکنات‌اند از آن او باشند در رقیت و عبودیت پس هیچکس را از ایشان نرسد که دعوی کند در ربوبیت و چون ذوی العقول
را صلاحیت شرکت در ربوبیت نباشد پس جمادات را شریک حق ساختن غایت جهل باشد و نهایت ضلالت چه چیز را متابعت میکنند
آنها که میخوانند و می‌پرستند بجز از خدای تعالی شریکان را یا متابعت میکنند آنها که جز خدای را می‌پرستند آنانرا که شرکا میگویند بحقیقت زیرا که شرکت
در ربوبیت محال است بلکه پیروی نمی‌کنند در عبادت شرکا مگر گمان را یعنی بتان گمان شرکت حق برده‌اند و نیستند ایشان مگر که دروغ میگویند
در نسبت آن شرکت و بعد از نفی شرکت تنبیه میکند بر کمال قدرت و حکمت تا از آن استدلال بر فردانیت و وحدانیت او نموده و دانند
که استحقاق عبادت او راست و بس چنانچه میفرماید هو الذي جعل لكم الليل لتسكنوا فيه والنهار مبصرا
ان في ذلك لآيات لقوم يسمعون اوست آنکس که بقدرت کامله ساخت برای شما شب را تا بیارامید
در وی و از تعب تردد روز برآسایید و گردانید روز را روشن تا بسرانجام مهمات خود قیام نمایید بدرستی که در آفرینش شب و
روز و نور و ظلمت ایشان هر آینه نشانهاست بر توحید صانع حکیم مر گروهی را که بشنوند آنرا بگوش و در آن تفکر و تدبر نمایند قالوا
اتخذ الله ولدا سبحانه هو الغني له ما في السموات وما في الارض ان عندكم من
سلطان بهذا اتقولون على الله ما لا تعلمون گفتند جمعی از بنو مدلج که فرا گرفت خدای تعالی فرزندی یعنی ملایکه را
بفرزندی گرفت نعوذ بالله پاکست و منزه خدای تعالی از گرفتن فرزند او بی‌نیاز است از اتخاذ ولد چه طلب ولد یا جهت معینی کند تا بدو

قوت کبیر یا فقیری که باعانت او روزگار گذراند یا ولیی تا بسبب فرزند عزت و شرف یابد یا حقیری که نام او بولد اسم و رسم پیدا کند و
مجموع اینها علامت احتیاج است پس کسی که غنی مطلق باشد و قدیم ازلی هر آینه اتخاذ ولد از و منفی بود و اگویم ولد بعضی از والد است پس این صورت
مستدعی ترکیب باشد و هر مرکبی ممکن است و هر ممکن محتاج بغیر و واجب الوجود غنی مطلق است پس احتیاج را بر او راه نباشد و اشارت به بیان
غنای حق اینست که مر او راست از راه مالکیت آنچه در آسمانهاست از نفایس علویات و آنچه در زمین است از بدایع سفلیات و هر که او همه
ملک و عبید او باشند پس چیزی از آنها نشاید که ولد او باشد از برای آنکه اب مساوی ولد می باشد و طبیعت بخلاف مالک پس باطل است دعوی
فاسد و ایشان از برای آنکه نیست نزدیک شما ای مشرکان حجتی و برهانی باینکه خدای تعالی فرزندی گیرد آیا میگویید بر خدای تعالی دروغ و افترا آنچه نمیدانید
این توبیخ و تقریع است بر اختلاف و جهل ایشان و دلیل است بر آنکه قول بی دلیل از اصول جهالت و در عقاید لابد است از دلیل و تقلید در وی جایز
نیست قل ان الذین یفترون علی الله الکذب لا یفلحون متاع فی الدنیا ثم الینا مرجعهم
ثم نذیقهم العذاب الشدید بما کانوا یکفرون بگوای محمد تحقیق آنکه افترا میکنند و می بندند بر خدای تعالی دروغ را
باتخاذ ولد و اضافهٔ شریک بوی رستگاری نیابند یعنی از دوزخ نرهند و بهشت نرسند مر ایشانراست برخورداری اندک در دنیا یعنی
روزی چند مهلت دارند و بهره برمی گیرند و بگذارند پس بسوی ما باشد بازگشت ایشان پس بچشانیم ایشانرا عذاب سخت یعنی دایم و بی انقطاع بسبب
آنکه بوده اند که تکذیب و پیغمبر و امام کافر می شدند واتل علیهم نبأ نوح اذ قال لقومه یا قوم ان کان کبر
علیکم مقامی و تذکیری بآیات الله فعلی الله توکلت فاجمعوا امرکم و شرکاءکم ثم
لا یکن امرکم علیکم غمة ثم اقضوا الی و لا تنظرون و بخوان بر ایشان یعنی بر قوم خود از اهل مکه خبر نوح پیغمبر
ع و گوی چون گفت مر گروه خود را یعنی آنها که نزدیک بودند ای گروه من اگر هست که بزرگ شده و گران گشته بر شما اقامت یا قیامت من
بدعوت تفسیر کلام ربانی مبنی است از آنکه حضرت نوح ع نهصد و پنجاه سال قوم را بخدای تعالی دعوت کرد و جفا و آزار ایشان تحمل میفرمود و چون
جفای قوم بنهایت رسید گفت ای قوم اگر بر شما شاق میکند درنگ من در میان شما و پند دادن من بر شما باعلامتهای روشن بر وحدانیت
خدای تعالی و تصدیق نبوت مرا میرنجانید پس بر خدای تعالی توکل کردم نه بر غیر او در دفع کید شما و نصرت من بر اعدا پس گرد آرید و محکم سازید کار
خود را یعنی عزیمت کنید بران یا جمع کنید خداوندان امر را از امرا و رؤسای قوم اند و بخوانید شریکان خود را یعنی آنکه بزعم خود شریکان حق میدانید
نعوذ بالله بمحض آنکه شما همه بقصد من اتفاق کنید پس امر که نباشد کار شما در قصد من پوشیده یعنی بظاهر متوجه من شوید پس ادا کنید بمن آنچه
میخواهید یعنی برسانید از مکاره آنچه ارادهٔ شماست و مهلت مدهید مرا تا خلاصی یابد از مشقت مقام و محنت کلام من این سخنان دلیل است
برآنکه نوح ع در مقام توکل ثابت قدم بوده و وثوقی تمام بنصرت ملک علام داشته و میخواست که همتا و دین بی پرده قدم در طریق
متابعت نهند خود و ایشانرا تحذیر و انذار میفرماید از قول و عرض نموده و فرمود فان تولیتم فما سألتکم من اجر ان
اجری الا علی الله و امرت ان اکون من المسلمین پس اگر روی بگردانید و از قبول قول من اعراض نمودید پس
من نخواستم از شما برادای رسالت خود مزدی که باعراض شما از من فوت شده باشد نیست مزد من برین دعوت مگر بر خدای تعالی
و او مرا ثواب خواهد داد و خواهی شما ایمان آرید و خواهی اعراض کنید که نفع و ضرر آن بشما عاید خواهد شد اگر ایمان آرید بسلامت بآیید
به بهشت روید و اگر نیارید هلاک شوید و نوح ع فرمود و امر کرده شده ام که باشم از گردن نهندگان مر حکم خدایرا پس خلاف حکم کنم
و اجر رسالت خود از غیر بخواهم و من نه آمده ام بی غرض در ارشاد شما فکذبوه فنجیناه و من معه فی الفلک و جعلناهم
خلائف و اغرقنا الذین کذبوا بآیاتنا فانظر کیف کان عاقبة المنذرین پس دروغ داشتند

قوم نوح

قوم نوح او را یعنی اصرار کردند بر تکذیب او و بعد از الزام حجت بر ایشان پس نجات دادیم نوح را ع از غرق شدن و آنانرا که با او بودند
در کشتی و اهل سفینه بقول اصح هشتاد مؤمن بودند از ذکور و اناث و گردانیدیم اهل کشتی را باشندگان در زمین از پس هلاک شدگان
و غرق کردیم بطوفان آنانرا که تکذیب کردند آیتهای ما را که با نوح بود علیه السلم از معجزات او پس در نگر ای گزیننده بدیدهٔ عبرت و ببین چگونه
بود عاقبت کار بیم کرده شدگان یعنی مشرکان از قوم نوح ع درین آیت تسلیهٔ حضرت رسالت است صلی الله علیه و آله و تهدید اهل
کفر و ضلالت ثم بعثنا من بعده رسلا الی قومهم فجاءوهم بالبینات فما کانوا لیؤمنوا بما
کذبوا به من قبل کذلک نطبع علی قلوب المعتدین پس برانگیختیم پس از نوح ع فرستادگان بسوی قوم
ایشان یعنی هر رسولی را بقومی هود را بقوم عاد و صالح را بقوم ثمود و ابراهیم را بقوم بابل و شعیب را علیهم السلم بقوم ایکه و اهل مدین پس آمدند
رسولان ما بامتان خود بمعجزهای روشن و دلیلهای واضح این پس نبودند امم این رسل که ایمان آرند بدان پیغمبران فرستاده و بدیشان
بسبب آنکه تکذیب کرده بودند یعنی گرویده و آن پیش از بعثت رسل یعنی تکذیب حق را عادت کرده بودند قبل از بعثت و بعد از بعثت
نیز بر همان وتیره و سلوک نمودند یا ایمان نیاوردند بآنچیزی که تکذیب آن کرده بودند پیش ازین یعنی در روز میثاق مثل این مهری که بر دلهای
مکذبان ازمنهٔ ماضیه نهاده بودیم که مهر خذلان بود همین مهر می نهیم بر دلهای از حد درگذرندگان در تکذیب یعنی مکذبان قریش و اعراب
ایشان ازین است بسبب تکذیب ایشان ایشانرا بخود باز گذاشتیم و لطف از ایشان برداشتیم ثم بعثنا من بعدهم موسی
و هارون الی فرعون و ملائه بآیاتنا فاستکبروا و کانوا قوما مجرمین پس برانگیختیم از پس این پیغمبران موسی
بن عمران و برادر او هرون را علیهما السلم بسوی ولید بن مصعب یا قابوس که فرعون آن زمان بود و اشراف قوم او بآیتهای ما یعنی معجزهای
روشن چون عصا و ید بیضا پس گردنکشی کردند از قبول و متابعت نمودند و بودند ایشان گروه جرم آرندگان یعنی معتاد به تکذیب
انبیاء ع و جاحد بآیات کبریا فلما جاءهم الحق من عندنا قالوا ان هذا لسحر مبین پس آن هنگام که آمد
بدیشان سخن راست و درست از نزدیک ما یعنی موسی ع بدیشان آمد و سخن حق برایشان القا فرمود و معجزه بدیشان نمود گفتند از فرط عناد
و تمرد بدرستی که آنچه تو آورده و معجز نام کرده هر آینه جادوییست آشکارا قال موسی اتقولون للحق لما جاءکم
اسحر هذا و لا یفلح الساحرون گفت موسی ع مر قایلان این قول را آیا میگویید شما مر سخن راست و معجز روشن را آن هنگام
که بشما آمد که این سحرست آیا سحرست این که شما مینمایم استفهامست بطریق انکار یعنی این جادویی نیست و فیروزی نیابند ساحران و
بر او نرسند قالوا اجئتنا لتلفتنا عما وجدنا علیه آباءنا و تکون لکما الکبریاء فی الارض و
ما نحن لکما بمؤمنین گفتند اشراف قوم فرعون مر موسی را علیه السلم آیا آمدی تو تا بگردانی ما را از آنچه یافته ایم ما بر آنچیز
پدران خود را از عبادت فرعون است یعنی آمده تا ما را از پرستش فرعون باز داری و باشد مر شما برادر را یعنی موسی و هرون
پادشاهی در زمین مصر و نیستیم ما مر شما برادر را از تصدیق کنندگان و قال فرعون ائتونی بکل ساحر علیم و گفت فرعون
جمعی از ملازمان خود را بیارید بمن هر ساحری دانا در فن خود تا معارضه کنند با موسی ع پس سحره را جمع کردند بر وجهی که در سورهٔ اعراف
گذشت بمواعید کلیه مستظهر ساخته روزی موعود بموضع معلوم آوردند فلما جاء السحرة قال لهم موسی القوا ما
انتم ملقون پس آن هنگام که آمدند جادوان در مقابل موسی ع گفت موسی مر ایشانرا بیفکنید آنچه شما افکنندگانید مر آنرا از رسنها
و عصاها فلما القوا قال موسی ما جئتم به السحر ان الله سیبطله ان الله لا یصلح عمل المفسدین
پس چون بیفکندند جادوان حبال و عصای خود را و بسبب حرارت هوا بحرکت در آمده بچشم مردم بشکل مارها نمود گفت موسی آنچه

آورده اید شما آن جادو نیست زیرا آنچه من آورده ام و فرعونیان آن را سحر میگویند بدرستی که خدای تعالی زود باشد که تباه گرداند سحر شما را و آنچه
ساز و بدرستی که خدای تعالی بصلاح نیارد و تقویت نکند کار تباه کاران را و درین دلیل است بر آنکه سحر افساد است و در وی هیچ حقیقتی نیست
مراورا **و یحق الله الحق بکلماته و لو کره المجرمون** و ثابت گرداند خدای تعالی و ارش بر درستی حق یعنی آنچه
من بدان آمده ام از امتحان خود یعنی بحکم و قضای خود یا بوعده و نصرت و غلبه که با من فرموده و اگرچه نخواهند کافران و دشوار آید بریشان یعنی
حق سبحانه و تعالی بوعده نصرت دوستان وفا کند و از خشم و کراهت دشمنان باک ندارد **فما آمن لموسی الا ذریة**
من قومه علی خوف من فرعون و ملائهم ان یفتنهم و ان فرعون لعال فی الارض و انه
لمن المسرفین پس ایمان نیاوردند بموسی علیه السلام در مبدا امر او مگر فرزندان از قوم موسی علیه السلام و آنچنان بود که چون موسی علیه السلام از مدین بمصر آمد و بنی اسرائیل
را بحق دعوت فرمود پیران و بزرگان اجابت نکردند و بعضی از جوانان ایشان بوی گرویدند با وجود ترس از فرعون و ترس از گروه خود یعنی
پیران و رؤسای قوم مراد آنست که جمعی از بنی اسرائیل ایمان آوردند بموسی آنگه می ترسیدند هم از فرعون و هم از کسان خود و بعضی گویند ضمیر من قومه
راجع بفرعون است و ذریه طایفه از جوانان قوم او بودند که بموسی ایمان آوردند با وجود ترس از فرعون یا مومن آل فرعون و آسیه زن
او و خازنه و زن خازنه و ماشطه او و لیکن قول اول اظهر است که ضمیر عاید بموسی باشد چه او اقرب است و بر هر تقدیر ترس ایشان آن بود که مبادا
فرعون لعین عذاب کند ایشان را یا رجوع کنند آبای ایشان بفرعون بازگرداند ایشان را بکفر و بدرستی که فرعون متکبر بود و طاغی در زمین مصر و غالب
بر اهل آن و بدرستی که بود او از حد برندگان در کبر و سرکشی تا حدی که آن لعین دعوی ربوبیت کرد نعوذ بالله و بنی اسرائیل را بندگی گرفت
و قال موسی یا قوم ان کنتم آمنتم بالله فعلیه توکلوا ان کنتم مسلمین و گفت موسی علیه السلام مر آن مومنان را
که آثار خوف ایشان مشاهده نموده ای گروه من اگر هستید شما که گرویده اید بخدای تعالی و دانسته اید که اعیان منافع و دفع مضار بقبضه
اقتدار اوست پس برو توکل کنید و کار رجوع باو گذارید اگر هستید گردن نهندگان مر احکام قضای او را و امر و نواهی اوست آورده
اند که این از قبیل تعلیق حکم بشرطین نیست چه معلق بایمان وجوب توکلست و مشروط باسلام حصول آن و نظیر این آنست که اگر نخواند ترا زید
بس اجابت کن اگر قدرت داری و محققان گفته اند حقیقت توکل اسقاط خوف و رجاست از ماسوی الله بلکه استغراق در وی و بهر شهود
و سبب انقطاع از ملاحظه اسباب و گفته اند تعلق دلست بمحبت قادر مطلق و نسیان غیر او یعنی خود را قوت و تاثیری اثبات نکند
بلکه منقاد باشد تحت الحکم الازلی بمباشرت و پیش عاقل چون موسی علیه السلام ایشان را بتوکل فرمود **فقالوا علی الله توکلنا**
ربنا لا تجعلنا فتنة للقوم الظالمین پس گفتند بر خدای تعالی نه بر غیر او توکل کردیم و بلطف او واثق شدیم و چون
دعای متوکل با اجابت مقرون است بزبان نیاز آغاز دعا کرده گفتند ای پروردگار ما مگردان ما را محل عذاب برای گروه ستمکاران
یعنی ایشان را بر ما مسلط مساز تا بدست ایشان معذب نشویم **و نجنا برحمتک من القوم الکافرین** و خلاصی ده ما را بمهربانی
و بخشش خود از گروه ناگرویدگان یعنی از قصد و کید ایشان یا از ملاقات با ایشان آورده اند که بعد از ایمان این قوم بموسی علیه السلام اشتغال
ایشان بعبادت حق سبحانه و تعالی فرعون گفت تا مساجد و معابد که بر سر محلات و میان اسواق ساخته بودند خراب کردند و ایشان را
از ادای نماز منع نمودند حق سبحانه و تعالی موسی را علیه السلام فرمود تا درون خانهای ایشان معابد مقرر کنند تا کافران بر عبادت ایشان مطلع نشوند
چنانچه میفرماید **و اوحینا الی موسی و اخیه ان تبوآ لقومکما بمصر بیوتا و اجعلوا بیوتکم قبلة و**
اقیموا الصلوة و بشر المؤمنین و وحی کردیم ما بموسی و برادر او هارون علیهما السلام که فرا گیرید جای بازگشت برای قوم خود در شهر مصر
خانهای که رجوع کنند بران بجهت پرستش خدای تعالی ضمیر اشارتست بآنکه تخصیص معابد و تعیین قبله آن متعلق است بهمه قوم و آن

محل

محل امام ایشان موسی و هارون بودند علیهما السلام و دیگر حکم کردیم که بگردانید شما و برادر و قوم شما خانهایی که گرفته اید مسجد یا متوجه قبله کعبه
و موسی علیه السلام نماز بجانب کعبه گذاردی و بپای دارید نماز را و ازان موضع جمع ضمیر بجهت آنست که اتخاذ مساجد و اقامت صلوة تعلق بهمه دارد
و درین دلیل است بر آنکه جایز است صلوة انسان در خانه خود هرگاه که ترسد از ظالم و غیر او و بشارت ده ای موسی مومنان را باجابت
دینی و درجات عقبی توحید ضمیر مشیر است بآنکه بشارت وظیفه صاحب شریعت است و آنکه او قربت بسوی خدای تعالی و آن موسی بود علیه السلام که اصل بود
در رسالت و در تعظیم شان بشارتست و مبشر و نیشابوری رحمه الله گوید محتمل خطاب بپیغمبر صلعم باشد بطریق التفات و معترضه بود و مضمون
بشارت آنکه همه زمین را مسجد طهور این امت گردانیدیم نه سایر امم را که ایشان مامور بودند بموضع معین که رجوع بدانجا کنند در عبادت
البته والله اعلم بمراده **و قال موسی ربنا انک آتیت فرعون و ملاءه زینة و اموالا فی الحیوة الدنیا ربنا**
لیضلوا عن سبیلک ربنا اطمس علی اموالهم و اشدد علی قلوبهم فلا یؤمنوا حتی یروا العذاب
الالیم و گفت موسی علیه السلام در دعای خود ای پروردگار ما بدرستی که تو دادی فرعون و گروه او را چیزی که بآن آرایش کنند از لباس
و پیرایه و متاع خانه و دادی ایشان را مالها از نقود و انعام و ضیاع در زندگانی دنیا ابن عباس فرموده که از فسطاط مصر که شهری
بوده در ولایت مصر تا زمین حبشه که دران معادن ذهب و فضه و زبرجد بود همه تعلق بفرعون لعین داشت و فرمان او درین موضع
روان بود و بدین سبب مال بسیار بحوزه تصرف قبطیان درآمده و همه متمول و متجمل شده بودند و این بر سبیل استدراج بود و سبب ضلال و اضلال
ایشان گشت چه بایستی که خدای را عبادت میکردند و شکر او بجای می آوردند که در نعمت بر ایشان گشوده است ایشان بدل آن در کفر و عصیان می افزودند
حق نیز در ان اموال می افزود بطریق استدراج تا آخر شان بگیرد پس موسی علیه السلام بعد ازانکه در دعای خود گفت ای پروردگار ما فرعون و قوم
او را مال و زینت داده و دیگر بار برای الحاح در تضرع تکرار کرد و گفت ای پروردگار ما ایشان را بهنها داده تا گمراه گردانند بندگان ترا از راه
عبادت تو و بعبادت فرعون خوانند ای پروردگار ما اثر محو کن بر مالهای ایشان یعنی صورت آن را محو ساز و مشکل کن بچیزی دیگر
یا شوکت ایشان را بشکن قتاده گفت که دینار و درهم ایشان همه سنگ شد بر همان شکل و نقشی که داشت و سدی آورده که تمام اموال
ایشان از نقود و اطعمه و اشجار و اثمار همه سنگ شد و این یکی از آیات تسعه بود و دیگر موسی علیه السلام دعا کرد که و سخت فرا گیر بر دلهای ایشان
یعنی مهر خذلان بران نه تا سخت دل شوند پس ایمان نیاورند و ذا ایشان موسی علیه السلام بتجربه و طول صحبت یا بوحی معلوم فرموده بود که ایشان نخواهند گروید لاجرم
دعا کرد که دل ایشان را سخت ساز تا بایمان منشرح نشوند و ایمان نیارند بسبب غضبی که بر ایشان داشت تا ببینند عذابی دردناک که آن غرقست
در بحر قلزم **قال قد اجیبت دعوتکما فاستقیما و لا تتبعان سبیل الذین لا یعلمون** گفت خدای تعالی بدرستی
که اجابت کرده شد دعای شما هر دو برادر آورده اند که موسی علیه السلام دعا میکرد و هارون علیه السلام آمین میگفت و آمین گوینده در دعا شریک است از جهت
فرمود که دعای هر دو مستجاب شد یا آنکه هر دو دعا فرموده باشند الا آنکه تخصیص فرمود موسی را بذکر در آیه اولی بجهت اصالت او در
رسالت پس میفرماید که چون دعای هر دو شما باجابت مقرون گشت پس ثابت باشید بر دعوت و الزام حجت و تعجیل منمایید که مطلوب
شما در وقت خود بظهور خواهد رسید ابن جریج گوید که بعد از چهل سال اثر این دعا ظاهر شد و پیروی مکنید و تعجیل راه آنان که از فرط جهالت
نمیدانند که وعده حق سبحانه و تعالی بوفا می انجامد در وقت آن چه در تاخیر مصلحتها و حکمتها می باشد و چون وقت عذاب آن قوم در رسید
وحی آمد بموسی علیه السلام که با قوم خود از مصر بیرون رو که قبطیان را هنگام عذاب رسید موسی علیه السلام با جماعت بنی اسرائیل متوجه شام شدند و بکنار
دریای قلزم رسیدند فرعون با لشکر خود از عقب رسیده و بدعای موسی علیه السلام دریا شکافته شد و تفاصیل این واقعه در سوره شعرا بیاید ان شاء الله
القصه بنی اسرائیل بسلامت از دریا بگذشتند چنانچه حق سبحانه و تعالی میفرماید **و جاوزنا ببنی اسرائیل البحر فاتبعهم**

فِرْعَوْنُ وَجُنُودُهُ بَغْيًا وَعَدْوًا حَتَّىٰ إِذَا أَدْرَكَهُ الْغَرَقُ قَالَ آمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا الَّذِي آمَنَتْ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ و بگذرانیدیم فرزندان یعقوب را از دریای قلزم بسلامت پس از پی در آمد ایشان را فرعون و لشکریان او برای ستم کردن بر بنی اسرائیل و تجاوز از حد بیرون بردن در جفای ایشان پس چون بکنار دریا رسیدند و اسب فرعون بموی مادیانی که جبرئیل علیه السلام سوار بود بدریا در آمد و لشکر متابعت نمودند همه خود را در دریا افکندند و فرعون لعین بنجوی که بدریا در آید تا امر او را میبرد تا چون دریافت او را غرق شدن و دانست که هلاک خواهد شد گفت ایمان آوردم و گرویدم بآنکه نیست معبودی مستحق عبادت مگر آن خدایی که بدعوت موسی گرویده اند بنی اسرائیل و من از جمله گردن نهندگانم او را با وجود که سه نوبت توبه کرد و ایمان آورد توبه و ایمان او قبول نشد زیرا که آن ایمان یاس بود و مقبول نیست و چه الجا منافی تکلیف است یا آنکه مقرون باخلاص نبود بلکه از برای دفع بلیه حاضره و محنت ناجزه بود یا آنکه اقرار بوحدانیت خدای تعالی کرده باشد و بنبوت موسی قایل نبوده باشد آورده اند که موسی فرعون معنی وحده را به عبادت تکرار کرد از غایت حرص که بر قبول داشت و بجهت فوت وقت مقبول نشد چه در وقت یکبار کافی بود چه بر خیر وقتی دارد که دران وقت پذیرفته می شود و بعد از آنکه فرعون این سخن گفت حق تعالی با جبرئیل در جواب او فرمود آلْآنَ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَكُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ آیا ایمان می آری اکنون که اختیار نمانده و حال آنکه تو نافرمانی کردی پیش ازین و تخم فساد می کشیدی و بودی از جمله گمراهان و گمراه کنندگان و در بسیاری از تفاسیر آورده اند که روزی جبرئیل علیه السلام بدیوان مظالم فرعون آمد بصورت فتوی و گفت چه حکم است در شان بنده که نشو و نما نماید در میان مال و نعمت خواجه خود و بتربیت او از سایر ممالیک ممتاز گردد و بعد از آن کفران نعمت پیش آورده و دعوی خواجگی آغاز کند و فرمان مولی خود نبرد فرعون بدست خود در ذیل فتوی نوشت که میگوید ابو العباس ولید بن مصعب که سزای بنده که بر سید خود بیرون آید و در نعمت او کافر گردد آنست که او را در دریا غرق سازند جبرئیل آن خط را فرا گرفت و درین محل که فرعون در گرداب افتاد و اظهار ایمان می نمود آن خط را بوی نمود و گفت بفتوی تو با تو عمل کرده اند فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ بِبَدَنِكَ لِتَكُونَ لِمَنْ خَلْفَكَ آيَةً وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ عَنْ آيَاتِنَا لَغَافِلُونَ پس امروز بیرون آریم ترا از آب یعنی قوم تو همه در قعر بحر ماندند و ترا بر روی آب آوردیم آورده اند که چون فرعون و قوم او غرق گشتند بنی اسرائیل را اعتقاد این شد که فرعون هلاک نشده و دم بدم تشبها سازد و لشکر را از دریا بگذراند و از عقب ما در آید حق سبحانه و تعالی فرعون را بر روی آب آورد با زرهی که در روایت ابن عباس گوید که از طلا بود و ازان او را بشناختند بنی اسرائیل تن فرعون را بی روح دیدند و تسلی یافتند و از اینست بعضی علما نُنَجِّيكَ بِبَدَنِكَ بدرع معنی کرده اند و گفته اند که آن زره طلا بالای آب با آنکه طبع او مقتضی رسوب در آبست آیتی باشد از آیات قدرت ربانی و در زاد المسیر آورده که بقیه قوم فرعون که در مصر بودند غرق شدن او را مسلم نداشتند و گفتند با قوم خود در جزایر بصید مرغ و ماهی مشغول است حق سبحانه و تعالی وحی فرمود بدریا که فرعون را بکنار افکند تا مصریان ببینند پس دریا او را بر زمین بلند افکند چنانچه همه کس او را دیدند و ازینجاست که در معنی ننجیک فرموده اند که نُلْقِيكَ عَلَىٰ نَجْوَةٍ مِنَ الْأَرْضِ و بر تقدیر ترا از دریا بر آوردیم تا تو باشی برای کسی که از پس تو آید نشانه که بتو عبرت گیرند و دانند که ملک مقهور در دست از دعوی مالکیت و قاهریت بنده و که خود را از غرق شدن در گرداب فنا رهانیدن چه اعتقادی انا ربکم الاعلی بسمع جهانیان رساند و بدرستی که بسیاری از مردمان از علامات قدرت ما غافلند ایشان را و دران تفکری و نظری عبرتی و از امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که فرموده که مَا لِلَّهِ آيَةٌ أَكْبَرُ مِنِّي نیست مر خدای را آیتی که بزرگتر باشد از من و شما را پیش گذشت وَلَقَدْ بَوَّأْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ مُبَوَّأَ صِدْقٍ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ فَمَا اخْتَلَفُوا حَتَّىٰ جَاءَهُمُ الْعِلْمُ إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ و بدرستی که جای دادیم فرزندان یعقوب را بعد از هلاک فرعون و قوم او جایی پسندیده و شایسته از صدق وعده ما منزل

ام

مرضی پسندیده است و آن ولایت شام بود و بعد از آن مصر و روزی دادیم ایشان را از پاکیزه ها و چیزهای لذیذ و بقول مراد از بنی اسرائیل یهود عصر پیغمبر اند صلی الله علیه و آله که ایشان را در یثرب جای داد و خرماهای تر و خشک بدیشان ارزانی داشت پس اختلاف نکردند در امر دین خود یا در شان حضرت رسالت صلعم تا وقتی که آمد بدیشان علم توریه و احکام آن و دران اختلاف کردند بتاویل یا زمانی که عالم شدند بمبعوث احمدی و صفات محمدی علیه التحیة الابدی و بتغییر و تحریف آن مشغول گشتند و گفته اند که آن علم قرآنست که فرود آمد و سبب اختلاف یهود شد بدرستی که پروردگار تو حکم کند میان ایشان روز رستخیز دران چیزی که بودند از روی عناد و جهل اختلاف میکردند

دران چیز

از حکم توریه یا امر پیغمبر صلی الله علیه و آله فَإِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ مِمَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ فَاسْأَلِ الَّذِينَ يَقْرَءُونَ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ لَقَدْ جَاءَكَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ پس اگر هستی تو در گمان از آنچه فرستادیم بر تو از قصص انبیا و احکام پس بپرس از آنانکه میخوانند کتاب را مراد جنس کتب است پیش از تو یعنی از اهل کتاب چه این منزل محقق است نزد ایشان و مثبت در کتاب ایشان مخاطب حضرت رسالت است صلعم و مراد امت اند یا آنکه مخاطب آنحضرت باشد حقیقة و لکن ورود این بر سبیل فرض و تمثیل باشد و قضیه شرطیه اشعاری نمی باشد در دلالت بوقوع شرط و نه لا وقوع او بلکه مراد استلزام اول است مر ثانی را بر تقدیر وقوع اول و گاه بود که هر دو محال باشند مثل اگر خمسه زوج باشد منقسم بمتساویین خواهد بود و وارد می شود از برای اربعه و سوی طلب دلیل بجهت مزید یقین و حصول طمانینه و درین استمالت است آنحضرت را و حث مر ایشان را بر سوال از آنچه در دل داشته باشند غرض وصف احبار است برسوخ در علم بصحت آنچه نازل شده بر رسول نه وصف رسول بشک و لهذا در وقت نزول آنحضرت فرمود که من شک نمی آرم و سوال نمیکنم بلکه گواهی میدهم که این منزل حق است و بعضی گویند که این معنی با نافیه است یعنی تو در شک نیستی ما برای زیادتی بصیرت سوال کن از اهل کتاب بدرستی که آمده بتو بیان راست و درست از پروردگار تو پس مباش از شک آرندگان گویند مراد هر سامع است که در حصول شکی باشد و علی بن ابراهیم رحمه الله در تفسیر خود در سبب نزول این آیه چنین فرموده که از ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق مرویست که شبی که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بمعراج فرمود وحی فرستاد بسوی وی در باب امیر المؤمنین علیه السلام از شرف و تکریم و تعظیم و رتبت و منزلت فوق الحد وی نزد حق جل و علا و باز گردانید آنحضرت را به بیت المعمور و جمع ساخت پیغمبران علیهم السلام جمع فرمود برای وی در آنجا و نماز گزاردند در خلف آنحضرت عارض شد در نفس رسول الله صلی الله علیه و آله آنچه بوی وحی فرموده بود در عظم شان امیر المؤمنین علیه السلام پس این آیه نازل شد که از برای ظهور این امر بپرس از اهل کتاب یعنی آن انبیا از فضل و رتبت امیر المؤمنین علیه السلام که ما در کتب ایشان بیان کردیم فضل او را اگر در کتاب تو در آن مرتبه نیست و ابو عبد الله فرموده که بخدا که آنحضرت نه شک کرد و نه سوال چه آنحضرت معصوم و محفوظ است از شک و شبهات در آنچه بروی منزل شده و انتم این قبیل است این خطاب دیگر وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ فَتَكُونَ مِنَ الْخَاسِرِينَ و مباش ای سامع از کسانی که تکذیب کردند مر آیتهای خدای را که قرآنست پس باشی اگر تکذیب کنی از زیانکاران إِنَّ الَّذِينَ حَقَّتْ عَلَيْهِمْ كَلِمَتُ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ بدرستی که آنانکه واجب شده است بر ایشان قول پروردگار تو یعنی قولی که در لوح محفوظ نوشته که ایشان بر کفر میرند و ملایکه را بدان خبر داده و گفته اند که کلمه آنست که در دوزخ را پر کنم از آدمیان و باک ندارم و دران تغییر آورده که این طایفه که واجب شد بر ایشان عذاب الهی آنانند که انکار امیر المؤمنین علیه السلام کردند و ولایت و امامت وی بر ایشان عرض کردند و نگرویدند و بر هر تقدیر چون کلمه در شان ایشان ثابت شده است ایمان نمی آرند زیرا که کلام حق سبحانه و تعالی دروغ نیست چون عام الهی شوند و دعوت پیغمبر قبول نکردند و ولایت امیر المؤمنین علیه السلام را اقرار نکردند لاجرم بر ایشان کلمه عذاب لازم گشت وَلَوْ جَاءَتْهُمْ كُلُّ آيَةٍ حَتَّىٰ يَرَوُا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ و اگر چه آید بدیشان هر آیتی که اقتراح می کنند

تا ببینند عذابی دردناک را که نامزد ایشان باشد و بعد از نزول عذاب ایمان ایشانرا نفع نرساند چنانچه قوم فرعون و سایر امم ماضیه را
سوی رحمت **فَلَوْلَا كَانَتْ قَرْيَةٌ آمَنَتْ فَنَفَعَهَا إِيمَانُهَا إِلَّا قَوْمَ يُونُسَ لَمَّا آمَنُوا كَشَفْنَا عَنْهُمْ**
عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَىٰ حِينٍ در تبیان آورده که اکثر نحویان برآنند که لولا اینجا بمعنی هلا است
یعنی نبودند اهل دیهی از دیههای عاصیه که بوقت نزول عذاب ایمان آوردندی پس سود رسانیدی اهل آن دیه را ایمان ایشان در آن وقت
مگر قوم یونس را که ایشان آن هنگام که ایمان آوردند برداشتیم و بردیم از ایشان عذاب رسوایی را در زندگانی دنیا و برخوردار کردانیدیم
ایشانرا تا هنگام رسیدن اجل ایشان و بر تقدیر این معنی که گفته شد استثنا در الا قوم یونس متصل بود و نفع با ایمان باین مخصوص باشد باین قوم
و مستثنی باشند از حکم آن آیت که فلم یک ینفعهم ایمانهم لما رأوا بأسنا و جمعی برآنند که معنی این آیت آنست که چرا اهل قری ایمان نیاوردند که لولا بمعنی چون باشد
قبل از معاینه عذاب و تعجیل نکردند پیش از حلول آن تا نفع کردی ایشانرا ایمان ایشان لیکن قوم یونس چون امارت عذاب مشاهده نمودند
تاخیر نکردند ایمان خود را تا بوقت حلول و ایمان آوردند و برین تقدیر استثنا منقطع باشد و قصه یونس علیه السلام بر سبیل اختصار چنان بود که حق سبحانه و تعالی
او را باهل نینوی فرستاد و از ارض موصل و ایشانرا بتوحید خدای تعالی دعوت کرد اجابت ننمودند و در امر تجاوز کردند آخر بتنگ آمد علی بن ابراهیم رحمه الله
در تفسیر از ابی عبدالله علیه السلام نقل میکند که چون قوم فرمان او قبول نکردند یونس قصد کرد که برایشان دعا کند و دو مرد در میان آن قوم بودند یکی عابد
و دیگری عالم یکی ملیخا بود و دیگری روبیل عابد ترغیب میکرد یونس را که برایشان دعا کند و عالم او را از آن منع میکرد و گفت دعا مکن برایشان
که خدای تعالی دعای ترا مستجاب می کند و خلق کثیری هلاک می شوند بعد از آن یونس قول عابد مقبول افتاد و از عالم مقبول نیفتاد پس دعا کرد و برایشان
که **فَأَنْزِلْ عَلَيْهِمْ نِقْمَتَكَ** حق سبحانه و تعالی اجابت فرمود و گفت خبر ده قوم خود را که بعد از سه روز یا چهل روز عذاب بشما فرود آید
چون نزدیک بآن شد یونس با عابد از آنجا بیرون رفتند و در شکاف کوهی پنهان شدند و عالم در میان ایشان ماند چون زمان موعود رسید حق تعالی
بمالک دوزخ خطاب کرد که بمقدار شعره از سموم دوزخ بدیشان فرست مالک فرمان الهی بجای آورد و آن سموم بصورت ابر سیاه و باد و
غلیظ و شرار آتش بیامد و گرد شهر نینوی فرو گرفت اهل آن شهر دانستند که یونس راست گفته روی باین عالم آوردند و او مرد عاقل کامل بود
گفت یونس را طلب کنید چندانکه طلبیدند نیافتند عالم گفت اگر یونس رفت خدای که ما را بدان دعوت میکرد باقیست و دانا و شنوا اکنون
هیچ چاره نیست الا آنکه عجز و شکستگی و تضرع بدرگاه او بریم پس عالم سر و پا برهنه پلاسی در پوشید و رعایا بهمین صورت روی بصحرا نهادند و مردان
و خرد و بزرگ و اطفال را از مادران جدا کردند و بچهای شتر و گاو و گوسفند برین سبیل و فریاد در گرفتند و فیها خالص ساخته آواز برداشتند
که **آمَنَّا بِمَا جَاءَ بِهِ يُونُسُ** و از اول ذی الحجه تا دهم محرم بدین درجه می نالیدند و درین چهل روز از افغان و ناله نیاسودند و در روز
و بیچارگی بوقت عرض میرسانیدند و قومی میگفتند خداوندا یونس ما را گفته بود که خدای من گفته که بندگان بخرید و آزاد کنید ما بندگان توایم
ما را بکرم خود از عذاب آزاد کن جماعتی دیگر می نالیدند الهنا ما را یونس خبر داد که خداوند فرموده که بیچارگان و درماندگان را دستگیری
بیچاره و درمانده ایم بفضل خود ما را دستگیر بعضی دیگر عرض میرسانیدند که ای پروردگار یونس از قول تو میفرمود که هر که بر ما ستم کند
از و درگذارید خدایا ما خود ستم کرده ایم از ما عفو کن طایفه دیگر برین گونه آواز میکردند که خدایا یونس ما را می گفت که پروردگار من فرموده
که سائلان را رد مکنید ما سائلان روی بدرگاه کرمت آورده ایم ما را رد مکن القصه روز چهلم که جمعه بود و عاشورا که اثر مناجات دل سوز
ایشان ظهور نمود و برات نجات از دیوان رحمت نوشته شد و ظلمت سحاب عذاب مرتفع گشته ابر رحمت سایه رافت بر مفارق ایشان
افکند یونس بعد از چهل روز متوجه نینوی شد و میخواست که از حال قوم خبر گیرد و چون نزدیک شهر رسید بر صورت واقعه مطلع شد
ملال بسیار برو غلبه کرد و با خود می گفت من ایشانرا بعذاب ترسانیدم و عذاب برحمت مبدل شد اگر من درین شهر روم مرا تکذیب نسبت

وهند روی بصحرا نهاد و قصه رفتن او بدریا و محبوس گشتن در بطن ماهی در سوره انبیا و والصافات مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی **وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ**
لَآمَنَ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلُّهُمْ جَمِيعًا أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّىٰ يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ و اگر خواستی پروردگار
بر سبیل الجا و قسر هر آینه ایمان آوردندی هر که در زمین است همه ایشان و الجا منافی تکلیف است چه ثواب بر تکلیف مترتب است نه بر الجا پس ایمان الجایی فایده
و حق تعالی فعل بلا فایده نکند آیا تو اکراه و بیکی میفرمایی مردمانرا تا کردند مومنان آنکه اهل لطف اند ایمان می آرند و اهل خذلان نمی آرند و این آیه منسوخ است بآیه قتال **وَمَا**
كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَيَجْعَلُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ و نشاید و نیست هیچ تنی را که ایمان آرد
مگر بلطف و توفیق الهی که پیغمبر فرستد و پیغام رساند و امام تعیین فرماید بعد از پیغمبر تا ایشانرا بطاعت نزدیک کردانند و از معصیت دور و می گرداند
غضب خذلان را بر آنکه تعقل نمی نمایند در حجج و آیات **قُلِ انْظُرُوا مَاذَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا تُغْنِي الْآيَاتُ**
وَالنُّذُرُ عَنْ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بگوی ای محمد مشرکانی را که از تو طلب آیات می کنند که بنگرید بچشم سر با ملاحظه کنید بدیده سر تا خود چه چیز است
در آسمانها از عجایب فطرت و در زمین از بدایع قدرت تا شما را دلالت کند بر کمال صنع الهی و بلوغ علم و حکمت او و شاهی در دفع نمی کند
آیتها و استماع کلام بیم کنندگان یعنی رسل عذاب الهی را از گروهی که در علم من از یقین است که نخواهند گرویدن و در کتاب احتجاج از امام ابی عبدالله علیه السلام مرویست که
مراد از آیات ائمه اند و از نذر انبیاء **فَهَلْ يَنْتَظِرُونَ إِلَّا مِثْلَ أَيَّامِ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِهِمْ قُلْ فَانْتَظِرُوا إِنِّي**
مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ پس چشم نمیدارند این مشرکان مکر ایامی را یعنی وقایع را شل و قایع آنانکه گذشتند پیش از ایشان چون قوم عاد و ثمود و
و اصحاب ایکه و اهل موتفکه مراد نزول عذاب است بگو پس انتظار برید عذابی را که بشما نازل خواهد شد بدرستی که من با شما از منتظرانم هلاک
شما را و درین تهدید و وعیدیست که زود باشد عذاب برین گروه چنانچه فرود آمد بر آن گروه بعد از آنجا رسول و اتباع آنچنانکه حکایت از حال آن
پیغمبران که **ثُمَّ نُنَجِّي رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا كَذَٰلِكَ حَقًّا عَلَيْنَا نُنْجِ الْمُؤْمِنِينَ** پس برهانیدیم پیغمبران خود را پس آنگاه
که عذاب بمکذبان ایشان فرود آمد و نجات دادیم آنانرا که گرویده بودند بدیشان همچنانکه نجات دادیم رسل و متابعان ایشانرا او عده داده ایم آن
و دوستان را که بوقت هلاک مشرکان نجات بدهیم گرویدگان را که محمد است و اولاد و اتباع ایشان صلوات الله علیهم **قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ**
إِنْ كُنْتُمْ فِي شَكٍّ مِنْ دِينِي فَلَا أَعْبُدُ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَٰكِنْ أَعْبُدُ اللَّهَ الَّذِي
يَتَوَفَّاكُمْ وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ بگوی ای محمد که ای مردمان خطاب باهل مکه است اگر هستید شما در گمان از صحت دین من
بیان کنم دین خود را برای شما پس نمی پرستم آنانرا که شما می پرستید بجز خدای تعالی از اصنام و ملایکه ولیکن پرستش میکنم خدای را آن خدایی که میمیراند شما را
تخصیص توفی بجهت تهدید است چه وفات اهل شرک میعاد عذاب ایشانست و مامور شده ام بآنکه باشم از گرویدگان باحکام الهی و اخبار انبیا
وَأَنْ أَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ و دیگر امر کرده اند مرا بوحی فرستاده اند که بپای دار عمل خود را
از برای دین یعنی خالص ساز آنرا و بالکلیه متوجه او شو در حالتی که مایل باشی از همه ادیان بدین اسلام و مباش از شرک آرندگان روی خطاب
بآنحضرتست و معنی با امت است و همچنانست آیه بعد ازین **وَلَا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَ فَإِنْ**
فَعَلْتَ فَإِنَّكَ إِذًا مِنَ الظَّالِمِينَ و مخوان بجز خدای تعالی آن چیز را که سود نکند ترا خواندن او و زیان نرساند بتو فروگذاشتن او پس
اگر کنی یعنی بخوانی چنین چیز را پس بدرستی که تو آن هنگام از ظالمان باشی که وضع دعا در غیر موضع او کنی **وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ**
فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ يُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَهُوَ
الْغَفُورُ الرَّحِيمُ و اگر برساند خدای تعالی بتو رنجی مانند بیماری یا فقری پس هیچ دفع کننده و باز دارنده نیست مر آنرا اگر خداوند خواهد
بتو صحت و رحمت و غنا پس هیچ دفع کننده و باز گرداننده نیست مر آن فضل را و وضع فضل در موضع ضمیر دلیل است بر آنکه حق سبحانه و تعالی

مستفضل است باراده خیر بر بندگان بی استحقاق ایشان بسیار فضل خود را آنکه میخواهد از بندگان خود دوست آمرزنده پس از غفران معصیت
ناامید مشو و مهربانست پس بطاعت امیدوار رحمت و حجت دار قُلْ یَا أَیُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَکُمُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّکُمْ فَمَنِ اهْتَدَىٰ
فَإِنَّمَا یَهْتَدِی لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا یَضِلُّ عَلَیْهَا وَمَا أَنَا عَلَیْکُمْ بِوَکِیلٍ بگو ای مردمان بدرستی که آمد شما را کلامی
درست یا پیغمبری راست از نزدیک پروردگار شما و هیچ عذری نماند شما را پس هر که راه یافت با ایمان و متابعت پس جز این نیست که راه یافت از برای
خود یعنی منفعت آن عاید بدوست و هر که گمراه شد با انکار و تکذیب پس همین است که گمراه میشود بر نفس خود یعنی وبال آن ضلال بروست عاقل بختیار
معلوم است که کدام جهت اختیار خواهد کرد و نیستم من بر شما نگاهبان که امر شما موکول بمن باشد من رساننده پیغام الهیم وَاتَّبِعْ مَا یُوحَىٰ
إِلَیْکَ وَاصْبِرْ حَتَّىٰ یَحْکُمَ اللَّهُ ۚ وَهُوَ خَیْرُ الْحَاکِمِینَ و پیروی کن ای محمد آنچیزی را که وحی کرده میشود بسوی تو از اشارات تبلیغ
و صبر کن بر دعوت و بایذای که بتو رسد شکیبایی ورز تا وقتی که حکم کند خدای تعالی بنصرت تو یا امر فرماید بقتال دشمنی و جزیه کتابی و اوست بهترین
حکم کنندگان زیرا که در حکم او خطا و میل و ستم نیست چون مطلع است بر ضمایر و عالم بر ظواهر و در صبر [illegible] فرموده ما صبر حتی
یعجز الصبر عن صبری و اصبر حتی یحکم الله فی امری ما صبر حتی یعلم الصبر انی صبرت
علی شیء امر من الصبر یعنی روا باشد که صبری پیشه کنم که عاجز شود صبر از صبر من و صبر کنم تا وقتی که حق تعالی حکم فرماید در کار من
روا باشد که صبر نمایم تا بداند صبر که بدرستی که من صبر کردم بر چیزی که آن تلخ تر از صبرست پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که هر که سوره یونس
بخواند داده شود مر او را اجر و حسنه بعدد آنکه تصدیق و تکذیب یونس کرده و بعدد هر کسی که با فرعون غرق شد

سوره هود ع مکیة وهی مائة وثلث وعشرون آیة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِیمِ الر ۚ کِتَابٌ أُحْکِمَتْ
آیَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ حَکِیمٍ خَبِیرٍ الر در ذکر حروف مقطعه نسبت باصطلاح وضعی و عرفی مفهوم المراد نیست پس سر مکتوم باشد گوید
اینقول است اگر بعضی را از معنی مقطعات پرسید گفت که سر الله فلا تطلبوه و بعضی برآنند که معنی الر آنست که انا الله اری
منم خدای که می بینم طاعت مطیعان را و معصیت عاصیان را و هر کس را مناسب عمل او جزا خواهم داد پس این کلمه مشتمل است بر وعد و وعید این کتابیست
صفت او آنکه استوار کرده شده است آیتهای او بحجج و دلایل یا ممنوع است از فساد و نسخ زیرا که مراد آیات سوره است و در وی از منسوخ چیزی
نیست یا منتظم گشته است بنظمی محکم چون بنای مستحکم که نقص و خلل بدو راه نیابد پس جدا کرده است سوره سوره و آیت آیت یا تفصیل او شده است در آنچه
بندگان بدو محتاج اند که مراد از کتاب مجموع قرآن باشد و ثم از برای تفاوت در حکم است یا بجهت تراخی در اخبار صفتی دیگر از کتاب آنست که آنچه
شده است در وی از نزدیک حکم کننده است حکمت بخشنده و دانا بهمه چیزها أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ ۚ إِنَّنِی لَکُمْ مِنْهُ نَذِیرٌ وَبَشِیرٌ
وَأَنِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّکُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَیْهِ یُمَتِّعْکُمْ مَتَاعًا حَسَنًا إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى وَیُؤْتِ کُلَّ ذِی فَضْلٍ فَضْلَهُ ۖ
وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنِّی أَخَافُ عَلَیْکُمْ عَذَابَ یَوْمٍ کَبِیرٍ برای آنکه تا نپرستید مگر خدای را بدرستی که من مر شما را از وی یعنی از امر وی
بیم کننده ام بعقوبت بر شرک و طغیان و مژده دهنده ام بمثوبت بر توحید و ایمان و دیگر احکام و تفصیل برای آنست تا آمرزش طلبید از پروردگار
خود برای گناهان گذشته پس توبه کنید بحضرت او از معاصی در زمان آینده چه معرض از طریق حق لابد است او را از رجوع تا برخورداری
دهد شما را برخورداری نیکو یعنی عمری دراز ارزانی دارد و در فراخ بر داری تا مردم از شما منتفع شوند یا شما را زندگانی دهد در ایمنی و نعمت و تندرستی
تا وقتی نام برده شده که آخر عمر مقدر است محققان گفته اند متاع حسن رضاست بر آنچه دست دهد از نعمت و صبر بر آنچه روی نماید از محنت یا اگر حاجات
مردمان بر دست وی گذارده شود و تا بدهد خدای تعالی هر خداوند فضلی را درین ثواب و جزای فضل او هم در دنیی و هم در آخرت و گفته اند
که خداوند فضل آنست که در دیوان ازل نام او و نشان فضل نوشته باشند و هر آینه بعد از وجود بدان شرف خواهد رسید علی بن ابراهیم رحمه الله فرموده

که او

که او علی بن ابی طالب است که ثابت باشد در امر دنیا و آخرت و اگر شما ای کافران برگردید از اسلام یا اعراض کنید ای مخالفان از متابعت رسول
و امام که متابعت ایشان همان متابعت منست پس بدرستی که من می ترسم بر شما از عذاب روز بزرگ که روز قیامت است و در تیسیر گوید روز بدر گوید
روز شدت و مشقت است و آن ابتلاء کفار بود بقحط و غلا تا حدی که مرده و مردار میخوردند إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُکُمْ ۖ وَهُوَ عَلَىٰ کُلِّ شَیْءٍ
قَدِیرٌ بسوی مجازات خداست بازگشت شما و او بر همه چیزها از اعاده و اثابه و تعذیب تواناست آورده اند که جمعی مشرکان بی باک که عداوت حضرت
رسالت صلعم می ورزیدند و بجهت مصلحت زمان در اخفاء آن میکوشیدند روزی با یکدیگر ملاقات نمودند و گفتند چون پرده ها فروگذاریم و خود را بجامها
بپوشیم و سینهای خود را فراهم گیریم در عداوت آنحضرت کسی چگونه بر آن اطلاع یابد و در تفسیر علی بن ابراهیم رحمه الله مذکور است که جماعتی از منافقان
بودند که عداوت امیرالمؤمنین ع را پنهان میداشتند در دل و در ظاهر اظهار مودت وی می نمودند و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرموده که
علامت منافق بغض علی است ع و در کشف الغمه آورده که پرسیدند از آنحضرت که علامت بغض امیرالمؤمنین چه چیزست فرمود که تفضیل کردن غیر او
و بهر تقدیر موجب حدیث یا علی حبک ایمان و بغضک نفاق بعضی بعضی را این شیوه داشتند و در کتمان آن میکوشیدند که کسی اطلاع بر آن ندارد و حق سبحانه
و تعالی این آیه فرستاد أَلَا إِنَّهُمْ یَثْنُونَ صُدُورَهُمْ لِیَسْتَخْفُوا مِنْهُ ۚ أَلَا حِینَ یَسْتَغْشُونَ ثِیَابَهُمْ یَعْلَمُ
مَا یُسِرُّونَ وَمَا یُعْلِنُونَ ۚ إِنَّهُ عَلِیمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ بدانید که ایشان یعنی کافران یا منافقان فراهم میگیرند سینهای خود را
بر عداوت رسول صلعم یا ولی وی تا پنهان کنند آنرا و تا کردن سینه عبارتست از پوشیده داشتن راز در دل یعنی دشمنی حضرت
پیغمبر و وصی صلی الله علیهما در درون دل میگیرند تا پنهان دارند از خدای تعالی بدانید که آنهنگام که ایشان در سرکشند جامهای خود را و در فراش
خود جای گیرند میداند خدای تعالی آنچه ایشان پنهان می کنند در سینها و میداند آنچه آشکارا میکنند بزبانها و علانیه ایشان نسبت بعلم وی یکسانست
بدرستی که او داناست باسراری که در سینهاست و گویند ذات الصدور دلهایند که حق سبحانه و تعالی مطلع است [illegible]
جا دادن در روش [illegible] وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِی الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَیَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَ
مُسْتَوْدَعَهَا ۚ کُلٌّ فِی کِتَابٍ مُبِینٍ و نیست هیچ جنبنده در زمین مراد جمیع حیوانات است مگر بر خداست روزی ایشان از روی تفضل و
رحمت یا لفظ علی قید وجوبست در شرع بجهت تحقق وصول رزق [illegible] که با ایشان خواهد رسید و گفته اند علی بمعنی
من است یعنی روزی همه از خداست یا بمعنی الی یعنی روزی مفوض بحق تعالی است اگر خواهد بسط کند و اگر اراده نماید قبض کند و میداند خدای تعالی
قرارگاه حیوانات در حین حیات و آرامگاه وی بعد از وفات صاحب کشاف آورده که مستقر مسکن حیوانات است از زمین و آب و هوا و
مستودع ایشان مذکور و مسطورست در کتابی روشن یعنی لوح محفوظ [illegible] فرموده برای بیان آنکه او عالم است بجمیع معلومات و قدرت
بعد بیان آنکه قادر است بر کل ممکنات چنانچه میفرماید وَهُوَ الَّذِی خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِی سِتَّةِ أَیَّامٍ وَکَانَ عَرْشُهُ
عَلَى الْمَاءِ لِیَبْلُوَکُمْ أَیُّکُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا ۗ وَلَئِنْ قُلْتَ إِنَّکُمْ مَبْعُوثُونَ مِنْ بَعْدِ الْمَوْتِ لَیَقُولَنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا
إِنْ هَٰذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِینٌ اوست آنکه بیافرید آسمانها و زمینها را در مقدار شش روز از ایام دنیا که اول آن یکشنبه و آخر آن آدینه بود و بود
پیش از آفرینش ارض و سما عرش او بر آب و در انوار که جایی بود میان عرش و آب [illegible] موضوع بود بر زبر آب و استدلال کرده اند بدین بر
امکان خلا و آنکه آب اول حادثی است بعد از عرش از اجرام این عالم و در بعضی تفاسیر آورده اند که حق سبحانه و تعالی در مبدا آفرینش یاقوت
سبزی بیافرید و بنظر هیبت در وی نگریست آن جوهر آب شد پس حق سبحانه باد را بیافرید و آب را بر بالای او بداشت و عرش را بر زبر آب جای داد و در وقوف
عرش بر آب و استقرار آب بر باد اعتبار عظیم است مر اهل تفکر را از عجایب و حق تعالی بیافرید آسمان و زمین و عرش و آب و باد را تا بیازماید شما را یعنی
معامله آزمایندگان کند تا ظاهر شود که کدام شما نیکوترست از روی عمل یعنی نیکوکارتر و پیشترست بدین نعمت یا بتصدیق که کاملتر و قرار عرش بر آب و دوست

آب بر باد و اختیار صیغه تفضیل در اختیار جهت فرق است در میان اهل تکلیف باعتبار حسن و قبح از برای تحریص بر احاسن محاسن و تخفیف
بر گناه و زشت و اثم و در مراتب علم و عمل چه مراد بعمل عام تر است از عمل قلب و جوارح یعنی هر کدام که اکمل باشد و اگر گویی تو ای محمد مر قوم خود را در دستی
که شما را برانگیخته شدگانید از پس مرگ هر آینه گویند آنانکه کافر شدند نیست این سخن که در باب بعث میگویی مگر مانند سحر آشکارا در فریب یا در بطلان ولئن
أخرنا عنهم العذاب إلى أمة معدودة ليقولن ما يحبسه ألا يوم يأتيهم ليس مصروفا عنهم وحاق
بهم ما كانوا به يستهزءون و اگر تأخیر کنیم از ایشان عذابی را که وعده داده ایم تا هنگام شمرده شده و یعنی وقت معلوم هر آینه گویند از روی
استهزا چه چیز باز میدارد عذاب را از نزول و وقوع بدانند که آن روزی که بیاید بر ایشان که روز بدر است نباشد آن عذاب باز داشته شده از ایشان
یعنی چون وقت عذاب در رسد هیچ وجه از ایشان منع نکرده و احاطه کرده و خواهد شد بایشان وضع ماضی در موضع مستقبل بجهت تحقق وقوع است یعنی
گویا که فرا گرفته است جهالت ایشان را آنچه بودند که از روی جهل آن استهزا میکردند و بوقوع آن استعجال می نمودند و در تفسیر علی بن ابرهیم رحمه الله
روایت میکند از امیر المؤمنین ع که مراد بامت معدوده اصحاب قائم است ع که چون به سیصد و سیزده برسند ظاهر شود و معنی آن چنان باشد
که و اگر تأخیر کنیم از ایشان آنچه وعده کرده ایم و متمتع گردانیم در دنیا ایشان را تا ظهور صاحب الامر گویند از روی استهزا اگر چه چیز مانع است از ظهور او گوید بدانند که روزی
و آید که بیاید و آنچه وعده الهی است بظهور رسد که رفع ظلم بکند و عالم را بعدل بیاراید و هیچ چیز منع آن نتواند کرد و دیگر از آنحضرت روایت کرده که در
کتاب الهی امت بر چند وجه آمده بمعنی مذهب مثل كان الناس أمة واحدة أي على مذهب واحد و بمعنی جماعت مانند وجد
عليه أمة من الناس يسقون أي جماعة و بمعنی واحد چون إن ابرهيم كان أمة و بمعنی اجناس جمیع حیوانات مثل وإن
من أمة إلا خلا فيها نذير و بمعنی حین وقت مانند وقال الذي نجا منهما وادكر بعد أمة أي بعد وقت
وإلى أمة معدودة نیز بمعنی وقت است و بمعنی امت که مثل آنحضرت بودند مثل كذلك أرسلناك في أمة و بمعنی تمام خلق مانند
وترى كل أمة جاثية ولئن أذقنا الإنسان منا رحمة ثم نزعناها منه إنه ليئوس كفور و اگر
بچشانیم یعنی بهم بیم آدمی را از نزد ما نعمتی که در یابد لذت آن را پس باز ستانیم آن را از او در مستی که نا امید است بجهت بی صبری و عدم اعتماد بر کرم ما
ناسپاس است در نعمت گذشته ولئن أذقناه نعماء بعد ضراء مسته ليقولن ذهب السيئات عني إنه
لفرح فخور و اگر بچشانیم او را نیکویی چون صحت و غنا بعد از سختی که بدو رسیده باشد چون بیماری و فقر هر آینه گوید برفت بدیها یعنی مصائب و مکاره
که مرا بمی آمد و دور شد از من بدرستی که انسان بنازد نبالست بنعمت و مغرور بدان نازنده و فخر کننده بر مردمان و فرح و فخر او را غافل ساخته از شکر نعمت و قیام
بان إلا الذين صبروا وعملوا الصالحات أولئك لهم مغفرة وأجر كبير مگر آنانکه شکیبایی
نمودند در محنت و بلا و کردند عملهای نیکو یعنی وظایف شکر بتقدیم رسانیدند در نعمت و رخا آن گروه که بصفت شکر و صبر موسوم اند مر ایشان راست
آمرزش گناهان و مزدی بزرگ که اقل آن بهشت است و آورده اند که در جنت نعمتی است که همه نعیم بهشتی در جنب آن محقر و مختصر است که آن مقام
قرب و رضاست در تفسیر علی بن ابرهیم و علی بن عیسی نیز رحمهما الله نقل کرده اند از ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق ع که حضرت رسول الله صلی الله علیه
و آله نزول اجلال فرمود در بطن قدید فرمود بعلی که یا علی من از خدای تعالی در خواستم که دوستی انداز در میان من و تو در معرض قبول در آمد و خواستم
که برادری گیرد میان من و تو چنین کرد و سؤال کردم از او که تو وصی من باشی قبول فرمود مردی از میان قوم گفت والله که یک صاع از خرمای کهنه
که در خیک کهنه باشد بهتر است از آنچه محمد صلی الله علیه و آله طلب کرد و چرا طلب نکرد از او که ملکی فرستد تا او را بآفات مدد کند یا او را خزانه دهد
یا گنجی که بر آن سد فاقه کند آنحضرت از قول آن دون بی حاصل تنگدل شد حق سبحانه و تعالی آیه فرستاد که فلعلك تارك بعض ما يوحى
إليك وضائق به صدرك أن يقولوا لولا أنزل عليه كنز أو جاء معه ملك إنما أنت نذير والله

علی

على كل شيء وكيل پس شاید که تو ترک کننده باشی گویند که استفهام بمعنی نفی است یعنی ترک مکن بعضی آنچه وحی کرده شده است
بسوی تو از آنچه طلب کردی در باره امیر المؤمنین ع و بقبول افشا و از اخوت و وصایت و امامت و محبت و غیر ذلک اگر چه مخالف آن را خوش نیاید
و تنگ است باظهار آن سینه تو از ترس آنکه گویند چرا فرو فرستاده نشده است بر او گنجی که فاقه و فقر او زایل کند و نفقه کند بر مردمان تا بسبب آن
تابع او شوند و چرا نیامد با او فرشته بجهت گواهی بر نبوت او و امداد و اعانت وی بسبب این مقالات از ادا آنچه مأمور شده ای طلبیده باز
ممان چه این نیست که تو بیم کننده و بر تو انذار است و بس و تو در آن تقصیر نمی نمایی پس چرا از دو سخنان بیهوده ایشان تنگدل باید شد و در شب
مهتاب مه را بر سماک از سگان و عوعو ایشان چه باک و خدای تعالی بر همه چیزها نگاهبان است پس کار و کفار را بگذار و او را نگاهدار و بسپار و در راه او
پس توکل بر وی کن و از گفت و شنو و بر حسود و عوعو باک مدار أم يقولون افتراه قل فأتوا بعشر سور مثله مفتريات
وادعوا من استطعتم من دون الله إن كنتم صادقين بلکه میگویند کافران که محمد صلعم برمی بافد آنچه میگوید که بمن وحی میکنند
یعنی قرآن را از خود میسازد بگو پس بیارید ده سوره مثل قرآن در بیان و حسن نظم او تا معارضه کنند به ده سوره و چون از آن عاجز شوند امر بر ایشان
آسان سازند تا یک سوره و باوجود یک سوره را نگوید تحدی کنند و بیارید مثل این بر بافته از نزد خود یعنی زعم شما اینست که قرآن را از خود می
توان بافت و من این گمان می برید که من از خود میسازم شما فصحای عرب اید پس باید که شما نیز قادر باشید بر انشاء مثل این کلام بلکه شما از من
قادر تر بجهت وقوف شما بر قصص و اخبار و تعود شما بر نثر اشعار و بخوانید از برای معاونت بر معارضه هر که را تو انید بجز خدای تعالی
اگر هستید راست گویان که این کلام مفتری و مختلف است فإن لم يستجيبوا لكم فاعلموا أنما أنزل بعلم الله وأن
لا إله إلا هو فهل أنتم مسلمون پس اگر اجابت نکردند مر شما را در آنچه گفتید از ایشان معارضه کردن سوره را مخاطب حضرت پیغمبر است
صلعم و جمع ضمیر برای تعظیم باشد و گفته اند مراد مؤمنان اند که ایشان نیز تحدی میکردند برای حمایت پیغمبر صلعم می گفتند که آنحضرت مفتری میگویید شما با ما
او معارضه کنید پس حق سبحانه و تعالی فرمود که ایشان در معرض جواب نیامدند پس بدانید که آنچه فرستاده شده بعلم خداست یعنی ملتبس بعلمی که خاص او ست
و آن علم است بمصالح عباد و آنچه ایشان را بکار آید در معاش و معاد و علی بن ابرهیم گوید که از آن است ولایت امیر المؤمنین ع و بدانید که نیست
معبودی بسزا مگر او که عالم است آنچه غیر او نداند و قادر است بر آنچه غیر او نتواند پس هستید شما بر اسلام ثابت و استفهام بمعنی امر نیز تواند بود
یعنی بر اسلام ثابت باشید چون اعجاز قرآن و ولایت امیر المؤمنین ع نزد شما محقق شد من كان يريد الحيوة الدنيا
وزينتها نوف إليهم أعمالهم فيها وهم فيها لا يبخسون هر که باشد که از زندگانی همت خواهنده زندگانی
دنیا بود و آرایش آن را در مقابله اعمال خیر خود و مراد منافقان اند یا اهل ریا یا یهود و نصاری در زاد آورده که عام است بر جمیع مردمان اگر
هر که از ایشان باحسان و اعمال بر خود دنیا را خواهد تمام باز گذاریم بایشان جزای کردارهای ایشان را از صحت و ریاست و دولت و وسعت
رزق و کثرت اولاد در دنیا و ایشان در دنیا کاسته نشوند یعنی از نزد ایشان چیزی کم نکنند مثل جماعتی که بسبب ریاست دنیا مخالفت
امیر المؤمنین ع پیشه کردند و قول خدای و رسول را اندیشه نکردند و حق را از غیر حق متفرق شدند تا آخر کار رفته عظیم کشید که تا بنی امیه
و بنی عباس مستولی شدند و بسبب طغیان ایشان کار بشتر ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین بشهادت رسید أولئك الذين ليس
لهم في الآخرة إلا النار وحبط ما صنعوا فيها وباطل ما كانوا يعملون آن گروه آنانند که نباشد ایشان را در
سرای دیگر مگر آتش دوزخ چه ایشان استیفای مزد کرده بودند و اعمال ایشان مترتب بود و نبود و اعمال بر نیات فاسده و اغراض باطله ایشان
که موجب عذاب و عقوبت است ماند و تباه گشت آنچه کرده اند در دنیا چه ثواب آخرت متفرع باخلاص است و اعتقاد صحیح و ایشان
در عمل مخلص نبوده اند و اعتقاد فاسد داشته اند و ناچیز است فی نفس الامر آنچه بوده اند که میکرده اند از ستم و ریا و سمعه و غیر آن أفمن كان

علی بینة من ربه ویتلوه شاهد منه ومن قبله کتاب موسی اماما ورحمة اولئك یؤمنون
به ومن یکفر به من الاحزاب فالنار موعده فلا تك فی مریة منه انه الحق من ربك ولکن
اکثر الناس لا یؤمنون آیا هر که باشد بر برهانی از پروردگار خود که او را دلالت کند بطریق ثواب واز پی در آید برهان
او را که دلیل عقل است گواهی از خدای تعالی که صحت آن گواهی دهد و آن قرآنست برابر باشد با کسی که زینت طلبد و عمل نه بر وجه صواب کند گفته‌اند
صاحب بینه مؤمنان اهل کتابند یا هر مؤمن مخلص و شاهد پیغمبرست صلعم وکلینی رحمه الله بطریق اهل البیت ع روایت کرده که صاحب بینه حضرت رسول الله
است صلی الله علیه وآله و شاهد امیر المؤمنین ع و پیش از قرآن تابع او بود کتاب موسی که توریه است چه او در تصدیق نبی امی و بشارت بوجود او
یعنی موافق قرآنست در حالتی که توریه پیشوا بود مر اهل دین را و سبب بخشایش بر بنی اسرائیل علیهم آنگروه و صاحب بینه و شاهد او تابعانند میگروند بقرآن
و هر که کافر شود بقرآن از گروهی چند که اهل مکه اند و آنگروه احزاب ایشانند در عداوت حضرت پیغمبر و اهل البیت ع پس آتش دوزخ وعده گاه
اوست ولا محاله بدان رسد پس مباش در گمان از این موعد در راستی که این موعد راستست و درستست از پروردگار تو ولیکن بیشتر مردمان
منکرند بآن و تصدیق نمیکنند ومن اظلم ممن افتری علی الله کذبا اولئك یعرضون علی ربهم
ویقول الاشهاد هؤلاء الذین کذبوا علی ربهم الا لعنة الله علی الظالمین و کیست
ستمکارتر یعنی کافرتر از کسی که بربندد بر خدای تعالی دروغ یعنی نفی وحی او کند در نبوت و امامت و غیر آن یا اثبات شریک برای او کند
مفتران عرضه کرده خواهند شد در موقف بر پروردگار ایشان و خواهند گفت گواهان یعنی حفظه و کرام الکاتبین یا پیغمبران یا اعضا و جوارح ایشان
علی بن ابراهیم رحمه الله آورده که آن گواهان ائمه معصومین اند صلوات الله علیهم گواهی دهند که این گروه آنانند که از روی عناد دروغ گفتند
بر پروردگار خویش یعنی نفی وحی یا اتخاذ ولد و شریک بدانید که لعنت خدای تعالی بر ستمکارانست یعنی کافران و منافقان و مخالفان که حق اولاد
رسول الله صلی الله علیهم ضایع ساختند و سزاوار لعنت دوری باشند از درگاه و قرب پس صفت ظالمان می کند و میفرماید الذین یصدون
عن سبیل الله ویبغونها عوجا وهم بالاخرة هم کافرون آنانکه باز میدارند مردمان را از راه خدای تعالی که دین اسلام است
وطریق اهل بیت سید انام ع کلینی رحمه الله برین وجه گفته و آنگروه باز دارندگان وصف می کنند راه خدا را بکجی و انحراف از راستی و ایشان
بدان سرای ایشان ناگرویدگانند از این جهت تأکید کفر و مخالفت ایشانست که بآخرت ایمان ندارند و الا دنیا را بر آخرت اختیار نکردندی
اولئك لم یکونوا معجزین فی الارض وما کان لهم من دون الله من اولیاء یضاعف
لهم العذاب ما کانوا یستطیعون السمع وما کانوا یبصرون آن گروه کافران و مخالفان نباشند عاجز کنندگان
مر خدای را از عذاب خود در زمین یعنی در دنیا و نیست مر ایشان را بجز خدای تعالی هیچکس از دوستان که عقوبت الهی از ایشان باز دارد و مکرر افزوده شود
برای ایشان عذاب یعنی دو بار معذب گردند بجهت ضلال و اضلال نبودند که در دنیا توانستندی شنید سخن حق را علی بن ابراهیم رحمه الله
گوید که ذکر و مدح امیر المؤمنین ع نمیخواستند که بشنوند و گر ارشنیدند آن کر بودند و نبودند که ببینند آیات قدرت را و گذشت که امیر المؤمنین ع
فرموده که ما لله آیة اکبر منی از دیدن آن آیة کور بودند و الا مخالفت نمیکردند اولئك الذین خسروا انفسهم
وضل عنهم ما کانوا یفترون آنگروه آنانند که در تجارت زیان کردند نفسهای خویش را یعنی زیان ایشان بدیشان باز گردد و گم شد
از ایشان آنچه بودند که افترا می کردند از شفاعت بتان و در خواست ملائکه و دعوی امامت غیر امیر المؤمنین ع لا جرم انهم فی الآخرة
هم الاخسرون بی شک ایشانند زیان کارتر از همه زیان کاران چه پرستش بتان را بر پرستش خدای تعالی گزیده اند و غیر امام را امام
دانسته اند و متاع دنیای فانی را بر نعیم باقی جنت اختیار کرده و درین سودا غبن فاحش است چنانچه گفته اند فیا خسارة نفس فی

تجارتها

تجارتها لم تشتر الدین بالدنیا ولم تسم ومن یبع آجلا منه بعاجله یبن له الغبن فی بیع وفی
سلم ان الذین آمنوا وعملوا الصالحات واخبتوا الی ربهم اولئك اصحاب الجنة هم فیها
خالدون بدرستی آنانکه گرویده اند از روی اخلاص بنبوت و امامت و آخرت و کرده اند عملهای شایسته از اوامر و ترك نواهی و تعبد نوافل و
آرام گرفته اند بذکر پروردگار خود یا تواضع کرده اند مر او را یا برای او و از ما سوی منقطع شده اند آنگروه ملازمان بهشت اند ایشان در بوستانهای
جنان دایم و باقی اند مثل الفریقین کالاعمی والاصم والبصیر والسمیع هل یستویان مثلا افلا
تذکرون مثل دو گروه که مؤمن و کافر و مخالف و موالف اند مانند کور و کر است و مانند بینا و شنوا آیا برابرند این دو فریق در صفت و مثل
یعنی برابر نیستند علی بن ابراهیم رحمه الله آورده که یعنی امیر المؤمنین ع و دشمنان و زیانکاران برابر نیستند آیا پند نمیگیرید بدین مثلها و تامل نمی نمایید در آن تشبیه فرموده است
کافران و مخالفان را بنابینا بجهت عدم مشاهده او مر آیات قدرت را سیما آیات بزرگتر را و بناشنوا بسبب تصامم او از استماع کلام الهی
که در هر باب فرموده و تشبیه مؤمن موحد بسمیع و بصیر بجهت آنکه کمال مؤمنان و موافقان در سمع و بصر ضد احوال کافران و مخالفانست چه اعمی
آنست که حق را باطل و باطل را حق بیند و اصم آنکه باطل را حق و حق را باطل شنود و بدان عمل کند و بصیر آنست که حق را حق بیند و پیروی کند و باطل را باطل
بیند و اجتناب نماید و سمیع آنکه حق را حق شنود و بدان عمل کند و باطل را باطل شنود و از آن حذر کند و حضرت رسالت صلعم فرموده که حق
با علی است و علی با حق ولقد ارسلنا نوحا الی قومه انی لکم نذیر مبین بدرستی که ما فرستادیم نوح را بسوی
قوم او پس گفت مر ایشان را بدرستی که من شما را بیم کننده ام هویدا اشارت است یعنی موجبات عذاب و وجه خلاص میگویم نذیرم الا تعبدوا
الا الله انی اخاف علیکم عذاب یوم الیم آنکه نپرستید مگر خدا را اگر پرستش وی نمایید من می ترسم بر شما عذاب روزی
که دردناکست عذاب در وصف یوم الیم از قبیل اسناد مجازیست برای وقوع الم در وی فقال الملأ الذین کفروا من قومه
ما نراك الا بشرا مثلنا وما نراك اتبعك الا الذین هم اراذلنا بادی الرأی وما نری
لکم علینا من فضل بل نظنكم کاذبین پس گفتند اشراف و رؤسا آنها که کافر بودند از قوم نوح ما نمی بینیم ترا مگر بشری مانند ما یعنی
مزیتی که ترا بر ما باشد که بسبب تخصیص تو بود بنبوت و بر ما واجب گرداند اطاعت ترا از تو و نمی بینیم و ایشان بمأکل و مشرب دیده دارند و از درک
حقایق و غافل بودند بیت کار پاکان را قیاس از خود مگیر گرچه باشد در نوشتن شیر شیر و نمی بینیم که متابعت کرده باشند ترا مگر آنها که از ایشان
فرومایگان اند در ظاهر رای یعنی تو ایمان آورده اند بی تفکری و تاملی یا متابعان تو از اراذل اند و در بادی الرای هر گاه کسی در ایشان نگرد صفت
رذالت در ایشان مشاهده کند و نمی بینیم مر شما را یعنی ترا و پیروان ترا بر ما افزونی که بدان متابعت شما باید کرد بلکه گمان می بریم شما را دروغ
گویان یعنی ترا در دعوی نبوت و پیروان را در علم بتصدیق قال یا قوم ارأیتم ان کنت علی بینة من ربی وآتانی
رحمة من عنده فعمیت علیکم انلزمکموها وانتم لها کارهون گفت نوح ع ای گروه من مرا خبر دهید اگر باشم
من بر حجتی هویدا از نزد پروردگار من که بر صحت دعوی من گواهی دهد و بدهد خدای تعالی مرا بخشایشی از نزدیك خود که نبوتست پس پوشیده گردانند
مر آن حجت را بر شما بسبب عدم معرفت آن و منع علم شما از آن آیا بر شما بندیم آنرا یا الزام کنیم شما را بقبول آن و شما را استفهام بمعنی نفی است
یعنی الزام نکنیم شما را ابتدا بدان و حال آنکه شما مر آن حجت را کارهانید و ناخواهنده کاینده گوید یعنی الزام ممکن نیست کسی را که مایل باشد
لیکن ایشان بسبب عدم فرمان در راه ویرانه خذلان سرگردانند و پایمال نشسته اند بر حاجب عدل او و نافرمانان را از درگاه میرانند و بباب فضل او فرمان بردار را
میخوانند و یا قوم لا اسألکم علیه مالا ان اجری الا علی الله وما انا بطارد الذین آمنوا
انهم ملاقوا ربهم ولکنی اریکم قوما تجهلون ای گروه من نمیخواهم از شما بر تبلیغ رسالت و آن اگرچه مذکورست

لیکن معلوم است از ما ذکر مالی و خواسته که مزد کار من باشد تا بر شما گران آید اگر ادا کنید یا مرحمت بود اگر ادا کنید نیست مزد من مگر بر خدای تعالی
آورده اند که اشراف قوم می گفتند ای نوح اراذل و ادانی را از مجلس خود دور کن تا با تو مجالست کنیم نوح ع در جواب فرمود و نیستم من راننده
آنها که گرویده اند بدرستی که ایشان ملاقات کنندگانند جزای پروردگار خود را و تقرب او را فائز خواهند بود و لیکن چگونه رانم ایشان را زیرا مقبولان
حق چگونه مردودان من باشند و لیکن من می بینم شما را گروهی که نمی دانید قدر ایشان را و حق را از باطل تمیز نمی کنید وَيَا قَوْمِ مَنْ يَنْصُرُنِي
مِنَ اللَّهِ إِنْ طَرَدْتُهُمْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ و ای گروه من کیست که مرا یاری دهد و منع کند از خدای تعالی اگر برانم ایشان را آیا در نمی
یابید که التماس طرد ایشان می نمایید که گفتند تو این تهمت ایشان میکنی و حال آنکه ایشان ظاهرا با تو موافقت دارند و باطنا مخالف تواند و جواب
فرمود وَلَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ إِنِّي مَلَكٌ وَلَا أَقُولُ لِلَّذِينَ
تَزْدَرِي أَعْيُنُكُمْ لَنْ يُؤْتِيَهُمُ اللَّهُ خَيْرًا اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا فِي أَنْفُسِهِمْ إِنِّي إِذًا لَمِنَ الظَّالِمِينَ و نمی گویم شما را
که البته نزدیک من خزینهای علم خداوند است و نمی دانم غیب تا از بواطن مردمان خبر دهم و نمی گویم بدرستی که من فرشته ام تا شما گویید که
مَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا و نمی گویم مر آنان را که بخواری در ایشان می نگرد چشمهای شما و بجهت فقر ایشان را اراذل میگویید که نخواهد داد
خدای تعالی ایشان را نیکویی چه آنچه حق سبحانه و تعالی در آخرت برای ایشان آماده کرده است بهتر از آنست که شما را در دنیا داده خدای تعالی
داناتر است بآنچه در نفسهای ایشانست از صدق و اخلاص و اگر من حکم بر ایشان کنم و بر ظاهر بدرستی که من آن هنگام باشم از ستمکاران اگر چه بنا
بر حکم بظاهرست قَالُوا يَا نُوحُ قَدْ جَادَلْتَنَا فَأَكْثَرْتَ جِدَالَنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ
الصَّادِقِينَ گفتند ای نوح با ما مجادله و مخاصمه کردی پس بسیار گردانیدی جدال را با ما و دور و دراز کشیدی پس بیار آنچه وعده دادی
از عذاب اگر هستی از راست گویان در وعید خود قَالَ إِنَّمَا يَأْتِيكُمْ بِهِ اللَّهُ إِنْ شَاءَ وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ گفت نوح ع کار آن
نیست که بیارد و شما خدای تعالی عذاب اگر خواهد عاجلا یا آجلا و نیستید شما عاجز کنندگان خدا را از تعذیب خود یا از گریختن اگر بگریزید وَلَا
يَنْفَعُكُمْ نُصْحِي إِنْ أَرَدْتُ أَنْ أَنْصَحَ لَكُمْ إِنْ كَانَ اللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يُغْوِيَكُمْ هُوَ رَبُّكُمْ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ
و سود نمیدارد شما را نصیحت کردن من اگر خواهم آنکه نصیحت کنم مر شما را اگر هست خدای تعالی که میخواهد که شما را گمراه سازد یعنی بسبب کفر و عناد
شما لطف از شما باز گیرد و اغوا یعنی هلاک نیز آمده یعنی اگر خواهد که شما را هلاک کند بجهت اغوای در کلام تقدیم و تاخیری هست تقدیرش این که
اگر خدای تعالی اغوای شما را خواهد یعنی لطف از شما باز گرفته باشد بسبب اغوای شما و من خواهم که نصیحت کنم شما را آن نصیحت نفع نرساند اوست پروردگار
شما و عالم باحوال شما در ایمان و عدم آن و بسوی او باز گردیده خواهید شد و باعمال خود جزا خواهید یافت أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ
إِنِ افْتَرَيْتُهُ فَعَلَيَّ إِجْرَامِي وَأَنَا بَرِيءٌ مِمَّا تُجْرِمُونَ بلکه گفتند بر می بافد نوح ع وحی را از پیش خود و با نوح ع گفتیم که
اگر بر بافته ام وحی را پس بر منست وبال گناه کردن من و من بیزارم از آنچه شما گناه میکنید و افترا بمن می نمایید وَأُوحِيَ إِلَى
نُوحٍ أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ و وحی کرده شد بسوی
نوح ع که آنکه ایمان نخواهند آورد از گروه تو مگر آنکس که ایمان آورده پس اندوهناک مباش بآنچه هستند که می کنند از تکذیب و ایذا و چون نا امید
دعوت از ایشان منقطع شد نزول عذاب در رسید حکم شد که ای نوح میان در بند وَاصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحْيِنَا
وَلَا تُخَاطِبْنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُغْرَقُونَ و بساز کشتی را بنگاهداشت ما با جمعی ملائکه که مددکار و موکل تواند و بوحی کردن ما
با تو در ساختن آن ابن عباس رضوان الله علیهما گفته که نوح ع نمیدانست که کشتی چگونه بسازد وحی آمد بوی که بساز چون سینه مرغ و علی بن
ابراهیم رحمه الله در تفسیر آورده که جبرئیل ع را امر کرد تا او را تعلیم داد که چنین بساز و خطاب مکن با من درباره آنانکه ظلم کردند یعنی از من

درمخواه

اسلام

درمخواه دفع عذاب از ایشان بدرستی که ایشان غرق شدگانند یعنی محکوم علیهم اند بغرق در خبر آمده که نوح ع چوب کشتی میطلبید فرمان در رسید با
درخت ساج بکاشت و مدت بیست سال که درخت مطلقا هیچ فرزند متولد نشد اطفال قوم بالغ شدند و ایشان نیز متابعت آبا کرده از قبول
دعوت نوح ابا کردند پس نوح ع بساختن کشتی اشتغال فرمود و علی بن ابراهیم رحمه الله نقل میکند از ابی عبدالله ع که نوح ع از فرمان آمد که درخت
خرما نشاندن و در مدت پنجاه سال که آن بکمال رسید حکم شد که قطع کن و کشتی بساز و چهل سال قبل از طوفان زنان ایشان عقیم و نازاینده شده
آنگاه بساختن کشتی اشتغال نمود وَيَصْنَعُ الْفُلْكَ وَكُلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ مَلَأٌ مِنْ قَوْمِهِ سَخِرُوا مِنْهُ قَالَ إِنْ تَسْخَرُوا
مِنَّا فَإِنَّا نَسْخَرُ مِنْكُمْ كَمَا تَسْخَرُونَ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَيَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُقِيمٌ
و بود که می ساخت کشتی را و هر گاه که بگذشتندی گروه مهتران از قوم او افسوس کردندی مر او را چه کشتی را در بیابان می ساخت دور از آب
علی بن ابراهیم رحمه الله گوید که در جامع کوفه می ساخت و انجا آب نبود گفتندی کشتی می سازی آب کو و دیگر طعنه زدندی که اول نبی بودی
و آخر نجار شدی نوح ع گفتی اگر سخریت می کنید با ما پس ما افسوس خواهیم کرد بر شما همچنانکه شما افسوس میدارید پس زود بدانید آنکس که بیاید بوی
عذابی که او را رسوا گرداند در دنیا که آن غرق است و زود آید بر وی عذابی دایم در آخرت که آن حرق است از آب رفته در آتش
پس نوح ع کشتی ساخت در مدت دو سال او سیصد ذرع و عرض پنجاه ذرع و ارتفاع سی ذرع و علی بن ابراهیم رحمه الله آورده که طول او هزار
و دویست بود و عرض او هشتصد ذرع و ارتفاعش هشتاد ذرع و آنرا سه طبقه مرتب ساخت و بقیر مطلا کرده و بحکم الهی زوجی از هر نوع از
انواع حیوانات جمع کرد و طیور را در طبقه علیا و سباع و بهایم را در سفلی و آدمیان را با امتعه و اغذیه در وسطی جای مقرر شده و تهیه اسباب این
مهام مشغول بود حَتَّى إِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُّورُ قُلْنَا احْمِلْ فِيهَا مِنْ كُلٍّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ
إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ وَمَنْ آمَنَ وَمَا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ تا وقتی که آمد عذاب ما یعنی امر ما بعذاب و جوشید
آب از تنور و آن تنوری بود از سنگ که حوا در آن نان پختی و میراث بنوح ع رسیده بود و علی بن ابراهیم رحمه الله گوید که زن نوح نان می پخت
که آب جوشیدن گرفت او فریادی کرد و نوح آمد و آنرا بگل گرفت و مهر کرد تا تمام از آدمیان و حیوانات بکشتی در آمدند و قرار گرفتند آمد و مهر
برداشت و آنگاه آب زور کرد و بر جوشید و آن جوشیدن نشانه عذاب بود پس چون امارات عذاب پدید آمد گفتیم نوح را ع که بردار در
کشتی یعنی از هر نوع حیوانی دو جفت نر و ماده و بکشتی بر کسان خویش را بکشتی در آر مگر کسی که پیشی گرفته است بر وی قول ما یعنی حکم بهلاک وی
مراد کنعانست و او غلامی که پسر زن نوح بود و علی بن ابراهیم رحمه الله از ابی عبدالله علیه الصلوة و السلام نقل میکند که او پسر زن نوح بود نه پسر صلبی و
بدلیل قراءت امیر المؤمنین ع که خوانده که وَنَادَى نُوحٌ ابْنَهَا و مؤید این قول نوح است ع که فرمود إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي و نفرمود
که إِنَّ ابْنِي مِنِّي و بردار در کشتی هر کس را که ایمان آورده و ایمان نیاورده بود و نه موافقت کرده با نوح ع مگر اندکی از مردمان که
زوجه مسلمه او بود و سه پسر حام و سام و یافث و زنان ایشان و هفتاد و دو زن و مرد غیر ایشان که مجموع هفتاد و نه تن بودند با نوح ع
هشتاد تن پس نوح ع ایشان را در یک کشتی آورد و سر پوشی که ترتیب داده بود بر بالای کشتی پوشید و از زمین آب عذاب جوشیدن
گرفت و از آسمان آب بالا فرود آمدن آغاز کرد و بعد از مهر برداشتن چنانچه گذشت وَقَالَ ارْكَبُوا فِيهَا بِسْمِ اللَّهِ مَجْرَاهَا
وَمُرْسَاهَا إِنَّ رَبِّي لَغَفُورٌ رَحِيمٌ و گفت نوح ع ای قوم سوار شوید در کشتی در حالتی که گویید بسم الله یعنی بنام خدای تعالی بر پیدا رفت
راندن کشتی بهنگام باز داشتن آن و گفته بنام خداست رفتن و ایستادن او و در خبر آمده است که چون خواستندی که کشتی برود بسم الله گفتندی
روان شدی و چون خواستندی که ساکن شود بسم الله گفتندی باز ایستادی پس نوح ع بدین گونه تعلیم تسمیه داد و گفت بدرستی که پروردگار من
آمرزنده گناه مؤمنانست مهربان بر ایشان که از بلای طوفان نجات بخشید وَهِيَ تَجْرِي بِهِمْ فِي مَوْجٍ كَالْجِبَالِ وَنَادَى

نُوحٌ ابْنَهُ وَكَانَ فِي مَعْزِلٍ يَا بُنَيَّ ارْكَبْ مَعَنَا وَلَا تَكُنْ مَعَ الْكَافِرِينَ و کشتی می‌برد ایشان را در میان موجها که
از عظمت بود مانند کوهها علی بن ابراهیم رحمه الله نقل میکند از ابی عبدالله ع که چهل روز آب از زمین میجوشید و از آسمان می‌بارید تا کشتی بالا رفت
و عالم تاریک شد کشتی در امواج میرفت تا بر زمین خانه کعبه رسید و آنجا طواف در آمد و جمیع دنیا آب گرفته بود و غرق شده الا آن محل و
آن خانه را عتیق بواسطه آن میگویند که از غرق آزاد گشت و در روایت آمده که از آنجا بر زمین کربلا آمد و توقف کرد و اصحاب نوح ع از
توقف او پرسیدند چون محل توقف او بود فرمود با الهام الهی که بعد از چند گاه کشتی اهل بیت رسول الله صلعم اینجا بسبب اهل جور و ستم که دعوی
امتی کنند شکسته شود و کشتی از آب آن واقعه تا پای آب شده توقف نمود و ظلمت مرتبه بود که شب و روز از یکدیگر ممتاز نمی‌شد ابن
عباس روایت کند که حق سبحانه و تعالی بقدرت کامله جوز و مهره نورانی بر دیوار کشتی تعبیه فرموده بود که مثل آفتاب حرکت کردی و دیگری
مانند ماهتاب دور نمودی و از آن روز و شب و اوقات نماز معلوم میکردند و در آن وقت که کشتی روان می‌شد آواز داد نوح ع پسر خود را
کنعان و حال آنکه بود بر کرانه از کشتی و نوح او را مسلمان میدانست پس از فرط شفقت گفت ای پسرک من سوار شو در کشتی با ما تا ایمن شوی و مباش
با کافران و مکان که عزلت کرده بود آن پسر منافق بود با نوح اظهار اسلام کردی با کافران در کیش ایشان متفق بود قَالَ سَآوِي إِلَى جَبَلٍ
يَعْصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ قَالَ لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِلَّا مَنْ رَحِمَ وَحَالَ بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ فَكَانَ مِنَ
الْمُغْرَقِينَ گفت در جواب نوح ع زود باشد که باز گردم و پناه برم بسوی کوهی که از غایت رفعت نگاه دارد مرا از غرق شدن در آب
گفت نوح ع نگاه دارنده نیست امروز که منع کند با زدارد چیزی از عذاب خدای تعالی مگر کسی که ببخشد یعنی خدای تعالی و گویند عاصم یعنی معصوم است چون
ماءٍ دافقٍ و عيشةٍ راضيةٍ یعنی هیچ کس ممنوع نیست از عذاب مگر کسی که خدای تعالی بر او ببخشد و در اثنا این مکالمه میان پدر و پسر طوفان
اشتداد یافت و حایل شد میان پدر و پسر موج طوفان پس گشت از جمله غرق شدگان القصه نوح ع از کوه چنانچه مذکور شد و بعضی گویند از هند تا آن
ده روز که موضعی است بجزیره در کشتی نشست و در رجب و کشتی تمام روی زمین گشت و چون واقعه طوفان بنهایت انجامید و کفار غرق شدند
امر الهی در رسید وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكِ وَيَا سَمَاءُ أَقْلِعِي وَغِيضَ الْمَاءُ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَاسْتَوَتْ
عَلَى الْجُودِيِّ وَقِيلَ بُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ و گفته شد یعنی حق سبحانه و تعالی گفت ای زمین فرو بر آب خود را که بیرون او
و ای آسمان باز ایست از آبی که فرو گذاشته و کم کرده شد آب بر روی زمین و گذارده شد کاری که حکم حق تعالی بدان متعلق بود از هلاک اشرار و نجات
ابرار و قرار گرفت کشتی بر کوه جودی از موصل یا شام روز عاشورا دهم محرم و مدت طوفان شش ماه تمام بود و گفته شد دوری و هلاکت
باد مر قوم ستمکاران را یعنی کافران را و چون نوح ع با قوم از کشتی بیرون آمد روزه از جهت شکر آن روز داشت و صوم عاشورا سنت شد
و در میان امم سنت بود تا زمان بنی امیه که یزید پلید لشکر فرستاد و امام حسین را شهید کردند و از آن ملاعین روزه داشتند بآن شادی
که هرگز آن بدبختان خلاصی نخواهند یافت از لعن در دنیا و عذاب ابدی در عقبی اکنون آثر در سنت است که امساک کنند مومنان بر
وجه حزن تا عصر و بخاک آن مظلوم معصوم افطار نمایند تا مشابهت ایشان بر آن بی زنهار نباشد و این آیه در غایت فصاحت و نهایت
بلاغت است و شیخ نیشابوری رحمه الله در تفسیر ذکر کرده و اینجا آن مرقوم میگردد و آورده که بهر نظر در این آیه وافی بود است از چهار جهت اول
از جهت علم بیان و از جهت علم معانی و از جهت فصاحت معنویه و از جهت فصاحت لفظیه اما از جهت علم بیان نظر در او از مجاز و استعاره
و کنایه است و آنچه بآن متعلق است پس قول در و آنست که حق سبحانه و تعالی خواست که بیان کند این معنی اگر اراده فرمودیم که باز گردد آبی
که منفجر شده بود از زمین ببطن او پس بازگشت و فرو رفت و طوفانی که از آسمان می‌آمد و می‌بارید خواستیم که منقطع شود و منقطع شد
و باز ایستاد و اگر کم کرده شد آبی که از آسمان فرود آمده بود کم شد و اگر بگذاریم امر نوح را ع که نجات او و ترسان بود و غرق کافران

برحسب

حسب وعده گذارده شد و آنکه کشتی را قرار دهیم بر کوه جودی پس قرار گرفت و ظلمه را باقی گذاشتیم بر غرق آنچنان شد پس بنا فرمود کلام را
بر تشبیه زمین و آسمان بمامور ی که امتثال و وقوع تنوند بسبب کمال هیبت حضرت عزت او را از عصیان و بر تشبیه تکوین مراد بامر جزم نافذ در
حصول مقصود بجهت تصویر اقتدار و با آنکه آسمان و زمین با عظم جرمشان تابع اراده و مقید در ایجاد و اعدام و تغییر و تصریف و در جمیع امور
گویا که ارباب عقل و تمیز ذکر احاطه نمود ما از علمی را که موجب امتثال و اذعان و فرمان حضرت خالق ایشانست پس استعمال فرمود قیل را
اراده از وی مجاز که اطلاق سبب باشد بر مسبب چه صدور قول نمی‌باشد مگر بعد از اراده و خطاب جماد را قرینه مجاز گردانید بآنکه فرمود یا ارض
و یا سماء و این دو خطاب نیز بر سبیل استعاره اند بجهت تشبه مذکور و آن بودن آسمان و زمین است با وجود آنکه جمادند گویا دو مامور منقاد
و نیز استعاره است فرو رفتن آب در زمین از بلع که او اعمال قوت جاذبه است در طعوم بجهت تشبیه که میان غور و بلع است و آن ذهاب
بمقر خفی است که آن کمی شکم است و دیگر زیر زمین و قرینه استعاره نسبت فعل است بمفعول که فرمود ابلعی ماءک و گردانیدن آب را بجای غذا
نیز استعاره است زیرا که تشبیه فرموده آب را بغذا چنانکه تقوی زمین بآب است در رویانیدن زروع و اشجار همچنان تقوی جوزنده بطعام است
و لفظ ابلعی را قرینه استعاره کرد و نیز چه آن موضوع است برای استعمال از برای آب با آنکه فرمود جماد را بر سبیل استعاره بجهت تشبیهی
که مذکور شد و خطاب کرد و امر بفرمود که تبلع بلکه فرمود که ابلعی تا ترشیح باشد مر استعاره ندا را چه بودن او مخاطب از صفات حی است
همچنانکه بودن او منادی از صفات حی است و ترشیح چیزی را میگویند که ملایم مستعار به باشد باز فرمود ماءک باضافه آب بزمین بر
سبیل مجاز بجهت تشبیه اتصال آب بزمین باتصال ملک بمالک است یعنی اتصال ما بارض مثل اتصال ملک بمالک است و اختیار فرمود
ضمیر خطاب را و نفرمود تبلیغ ماءها از جهت ترشیح مذکور را بر استعاره فرمود برای حبس ... که آن ترک فاعل است خفی را که
شبه است میان در عدم آنچه بود باز امر فرمود بر سبیل استعاره و خطاب اختیار کرد در امر که اقلعی گفت بجهت آنچه گفته شد در ابلعی از
ترشیح استعاره و ندا باز فرمود که وغیض الماء که مراد کم شدن آبست و دیگر وقضی الامر واستوت علی الجودی که گذاردن امر طوفانست
چنانچه مذکور شد و دیگر فرمود که وقیل بعدا و تصریح نفرمود بفاعل این افعال تا آنکه سلوک سبیل کنایه مرعی داشته زیرا که این امور معلوم است
واقع نمی‌تواند شد مگر از قدیر قهار پس وهم را مجال آن نماند که بر و بغیر او و قبیل که در صدد است و وقوع یافته هم ازین قبیل است تا استدلال کنند
از ذکر فعل که لازم است بر فاعل که او ملزوم است و این از شان کنایه است باز ختم کلام بتعریض کرد و فرمود بعدا للقوم الظالمین چه آن سبب است
از ظلم مطلق و از علت قیام طوفان و اما نظر در و از جهت علم معانی آن نظر در فایده هر کلمه است از آن و جهت تقدیم و تاخیر در آنچه میان
جملها وقوع یافته از آنجمله اختیار فرمود یا را از برای ندا زیرا که استعمال او اکثر است و بجهت دلالت کردن او بر تبعید منادی که
مستدعی است او بمقام عزت و هیبت فرو تنیست و لهذا نفرمود که یا ارضی با اضافه بجهت تهاون منادی نگفت یا ایتها الارض بسبب
اختصار یا احتراز از تکلف تنبیه مر آنچیز را که از شان او تنبیه نیست و اختیار فرمود لفظ ارض و سما را در میان الفاظ مترادفه بجهت کثرت
دوران ایشان یا قصد مطابقه و اختیار کرد ابلعی را بر ابتلعی بجهت آنکه او اخصر است و خط تجانس میان او و اقلعی او فرود ماءک بلفظ مفرد ایراد
فرمود چه در جمع می‌باشد از استکثار که ابا دارد از مقام عزت و اقتدار و همچنین است در افراد ارض و سما و حذف نفرمود مفعول ابلعی را
تا لازم نیاید تعمیم ابتلاع هر آنچه بر زمین است و چون معلوم بود اختصاص فعل در و اقتصار کرد بر و واز اقلعی مفعول حذف فرمود حذر کردن از
تطویل و نفرمود که ابلعی ماءک فبلعت زیرا که عدم تخلف مأمور به از امر آمر مطاع معلوم است و محقق لا نزاع و اختیار فرمود غیض را بر غیّض
بتشدید بجهت اختصار و بجهت مثل این حرف بلام آورد ما را و امر را که فرمود وغیض الماء وقضی الامر و نفرمود ماء الطوفان و امر نوح بسبب
استغنا از اضافه بتعریف عهدی و نگفت سویت بدل استوت تا مناسب باشد اول قصه را که وهی تجری بهم که بنا فعل از برای فاعل باشد

وجهت آنکه او حضرت است بواسطه سقوط وصل باز فرمود وقیل بُعداً للقوم ونفرمود والبُعدُ القوم از بَعِدَ یَبعَدُ بکسر ماضی وفتح مضارع که بمعنی هلاکت است بجهت
تاکید باختصار و دلالت او بر لام ملک بر آنکه بعد و هلاک حق و ملک ایشانست و بُعداً از مصادری است که اظهار فعل او با او نمی کنند و مستعمل
نیست باز اطلاق فرمود ظلم را که الظالمین است تا شامل باشد ظلم بر نفس و بر غیر را تا ترتیب جمل پس مقدم داشت زوال را برای آنکه تمکن کرده آمد
کروار و است در عقب زوال چنانچه در زمان حق می باشد و امر زمین را بر آسمان تقدیم فرمود زیرا که ابتداء طوفان از و شد بدلیل وفار التنور باز بیان
سفر باید منحج بلع و اقلاع را بقول خود که وغیض الماء باز مقصود و قصه ذکر می کند که وقضی الامر که اهلاک کافر است و انجاء مومنان باز بیان سفر باید
استقرار سفینه را بر کوه جودی که کوه پستی بود تا باشد استوار و استقرار سفینه دلیلی قاطع بر انقطاع ماء و آب باز ختم قول فرمود قصه
را بآنچه اختتام یافته از تعریض و پیشتر مذکور شد که قبل از طوفان بچهل سال زنان ایشان عقیم و نازاینده شدند تا گویند که لایق بحکمت الهی
تفریق اطفال بسبب جرم کفار و ظاهر آنست که قائل بُعداً حق سبحانه و تعالی باشد تا مناسب صدر آیت بوده و احتمال دارد که قائل نوح باشد و
مومنان چه غالب آنست از آنانکه سالم ماندند از آن امر هایل بسبب اجتماع قوم از ظلمه مثل این کلام گفته باشند و بجهت آنکه این جاری مجری نفرین است
و آن بکلام بشر الیق است والله اعلم و اما نظر در آیت از جهت فصاحت معنویه آنست که صاحب فطنت ملاحظه میکند از نظم معانی لطیفه تا در یعنی
معنی مراد که ابلغ و اتم وجهی بوده و اما از جهت فصاحت لفظیه پس آن مثل عسل است در حلاوه و مانند نسیم در رقت و عذوبت که اعذب
عذبانست و اسلس سلسات و شاید که بسیاری از لطایف این آیه ترک شده باشد بلکه هر آیتی از آیات قرآنی بسیاری از وجوه فرو گذاشت
شده باشد وحق سبحانه و تعالی اعلم است بمراد خود از کلام خود ونادی نوح ربه فقال رب ان ابنی من اهلی و
ان وعدک الحق وانت احکم الحاکمین وبخواند نوح پروردگار خود را پس گفت ای پروردگار من بدرستی که پسر من کنعان
از اهل من بود و تو فرموده بودی که اهل ترا نجات دهم و او هلاک شد و بدرستی که وعده تو راستست و تو حاکم ترین حکم کنندگانی حکمت در این
چیست یعنی آورده اند که نوح از کفر پسر خبر نداشت و اگر میدانستی سوال نکردی زیرا که حق سبحانه و تعالی فرموده که ولا تخاطبنی
فی الذین ظلموا و چون این سوال فرمود قال یا نوح انه لیس من اهلک انه عمل غیر صالح فلا تسئلن ما لیس
لک به علم انی اعظک ان تکون من الجاهلین گفت خدای تعالی ای نوح بدرستی که پسر تو نیست از اهل دین تو در بستی
که او خداوند عملیست نه نیک و شایسته پس مپرس از من آنچه نیست ترا بآن خبر و دانش یعنی چیزی که جواز پرسیدن آن ندانی مپرس چیزی که ترا بآن علم
نیست چون کفر پسر تو از من سوال مکن بدرستی که من پند میدهم ترا و منع میکنم از آنکه باشی از نادانان سوال غیر جایز یا بسبب دوستی ولد در شبهه
شده باشد امرا او قال رب انی اعوذ بک ان اسئلک ما لیس لی به علم والا تغفر لی وترحمنی
اکن من الخاسرین پس نوح گفت ای پروردگار من بدرستی که من پناه میگیرم بتو بعد ازین از آنکه بپرسم از تو آنچه نباشد مرا
بآن خبر و دانایی یعنی بجواز سوال از آن و اگر نیامرزی مرا و نبخشایی بر من باشم از زیان کاران از روی عمل قیل یا نوح اهبط بسلام منا
وبرکات علیک وعلی امم ممن معک وامم سنمتعهم ثم یمسهم منا عذاب الیم گفته شد یعنی گفتیم که ای
نوح فرود آی از کشتی بسلامتی حاصل از حضرت ما یا بسلام و تحیتی از ما بر تو و برکتها و بهای بر تو یعنی در نسل تو تا آدم ثانی باشی و انتساب آدمیان
بتو اولی آنست که از اهل کشتی غیر نوح و سه پسر او را عقب نماند و تمام نسب اهل عالم بدین سه کس منتهی شود سام پدر عرب و فرس است و یافث
پدر اتراک و حام پدر هنود و سلام و برکت بر گروهی چند از آنها که با تواند یا آنها که ناشی شوند از جمعی که با تواند یعنی مومنان و از آنها که با تواند امتی
چند که ناشی خواهند شد که زود باشد که برخورداری دهیم ایشانرا در دنیا بفراخی عیش و وسعت رزق پس برسد ایشانرا از ما عذابی دردناک
در آخرت مراد کفار اند و گفته اند مراد قوم هود و صالح و لوط و شعیب اند و در وسیط از قرطبی نقل میکند که هیچ مومن و مومنه نباشد از مرد و زن تا روز

قیامت

قیامت الا که داخل است درین سلام و برکت و هیچ کافر و کافره نبود الا که داخلند درین تمتع و عذاب تلک من انباء الغیب
نوحیها الیک ما کنت تعلمها انت ولا قومک من قبل هذا فاصبر ان العاقبة للمتقین
این قصه که مذکور شد از خبرهای غیب است که ما بواسطه جبرئیل وحی کردیم آنرا بسوی تو که محمدی نبودی که بدانی آنرا نه تو و نه قوم تو که قریش اند
پیش از وقت آنحضرت را حقد به قوم کردند و در عدم علم پس شکیبایی کن بر ایذای قوم و مشقت تبلیغ همچنانکه نوح صبر کرد بدرستی که عاقبت
نیکو مر پرهیزکاران است بظفر بر اعدا و در آخرت بدرجات علی بر طریقت رحمه الله فرموده که صبر کلید همه گشایشهاست و شکیبایی علاج همه
نتیجه شکیبایی ظفر است و کارها بصبران بر روز است والی عاد اخاهم هودا قال یا قوم اعبدوا الله ما لکم من
اله غیره ان انتم الا مفترون و فرستادیم بقوم عاد برادر ایشان هود را و ذکر اخوت بجهت نسب است چنانچه در اعراف
گذشت گفت ای گروه من بپرستید خدا را بیگانگی نیست شما را معبودی بجز او و شما مر او را شریک اثبات میکنید نیستید شما مگر افترا کنندگان بر خدا
بنا بر اتخاذ شرکا یا قوم لا اسئلکم علیه اجرا ان اجری الا علی الذی فطرنی افلا تعقلون ای قوم
من نمیخواهم از شما بر تبلیغ رسالت مزدی و مقرر است که مجموع رسل قوم خود را از بی طمعی خود خبر داده اند جهت ازالت تهمت و خلوص نصیحت
چه دعوت وقتی نتیجه دهد و موعظه آنزمان فایده رساند که بمطامع فاسده آلوده نباشد لاجرم هر یک از پیغمبران مزد نبوت از قوم نخواستند چنانچه
هود فرمود که نیست مزد من مگر آنکس که بمحض قدرت بیافرید مرا آیا فهم نمیکنید و عقل خود را کار نمیفرمایید تا محق را از مبطل و حق را از باطل تمیز
کنید آورده اند که عادیان دعوت هود را قبول نکردند حق سبحانه و تعالی سه سال باران از ایشان باز گرفت و زنان ایشان را
عاقر و عقیم ساخت و چون ایشان اصحاب زراعت بودند و بستان نیز داشتند برای زراعت بباران و برای دفع عادی بباران که اتباع
واولاد باشند محتاج شدند هود فرمود ویا قوم استغفروا ربکم ثم توبوا الیه یرسل السماء علیکم
مدرارا ویزدکم قوة الی قوتکم ولا تتولوا مجرمین وای گروه من استغفار کنید و آمرزش طلبید از پروردگار
خود با ایمان پس باز گردید بوی از عبادت غیر او تا بفرستد از آسمان بر زرع و عادات شما بارانی پیوسته و بسیار ریزنده و زیاده کند قوتی با قوت
شما یعنی فرزندان دهد شما را تا مدد ایشان بر رفع اعادی قادر شوید پس سخن من بشنوید و بر مگردید از من و اعراض منمایید از نعمتهای الهی در حالتی
که مصر باشید بر گناهان قالوا یا هود ما جئتنا ببینة وما نحن بتارکی الهتنا عن قولک وما نحن لک
بمومنین گفتند ای هود نیاوردی با حجتی که دلالت کند بر صحت دعوی تو و حال آنکه هود معجزات بدیشان نموده بود ایشان آنرا از جباری
نیاوردند و انکار نمودند و گفتند و نیستیم ما که ترا ازکر دیگران ان نقول الا اعتریک بعض الهتنا بسوء قال
انی اشهد الله واشهدوا انی بریء مما تشرکون من دونه فکیدونی جمیعا ثم لا تنظرون نمیگوییم
ما در باب تو مگر آنکه رسانیده اند بتو بعضی از خدایان ما رنجی و گزندی و علتی و گویند که مراد جنونست عادیان گفتند که چون تو دشنام میدهی خدایان
ما را ایشان ترا دیوانه ساختند تا سخنانی که نه بر طبق عقل است از تو شنوده میشود گفت هود بدرستی که من گواه میسازم خدا را و شما نیز گواه باشید
بآنکه من بیزارم از آنچه شما انباز میگیرید بدون خدای تعالی یعنی در عبادت او دیگری را شریک میسازید پس اجتماع کنید بر کید نسبت من همه شما یعنی شما و
خدایان شما در هلاک من اتفاق نمایید پس مرا مهلت مدهید هر چه خواهید در قصد من بکنید که من باک ندارم و بجهت عصمت الهی از سطوت و نصرت
شما نمی اندیشم و این از جمله معجزات هود بود که مرد تنها در روی جمعی کثیر از جباران و اهل بطش و سطوت و ارباب شوکت و قوت که چون او تشنه اند
این همه مبالغه نمود که جمع شوید و اتفاق نمایید و بی مهلت در هلاک من سعی نمایید و ایشان با وجود شدت و قهر و اقتدار و جمعیت او را زحمت نتوانستند رسانید
اندک ضرری بر و را و جرشد انی توکلت علی الله ربی وربکم ما من دابة الا هو آخذ بناصیتها ان ربی

على صراط مستقيم بدرستی که من توکل کردم بر خدای تعالی که پروردگار منست و پروردگار شماست و هیچ جنبنده ای
نیست مگر خدای تعالی فرا گیرنده است موی پیشانی او را یعنی ملک وست و قادر و غالب بر وی و آخذ بناصیه تمثیل است قدرت و تصرف است یعنی
سلسلهٔ امکان محکوم حکم ویند بدرستی که پروردگار من بر طریق عدل و حق است هر که بر وی توکل کند او را ضایع نگذارد و هر کرا فرا گیرد بدام قهر او را
و گفته اند صراط مستقیم آنست که منتهی بحق باشد نه بغیر او فان تولوا فقد ابلغتكم ما ارسلت به اليكم ويستخلف ربي
قوما غيركم ولا تضرونه شيئا ان ربي على كل شيء حفيظ پس اگر برگردید از من و اعراض کنید یعنی بر اعراض ثابت
باشید پس بدرستی که رسانیده ام بشما آنچیزی را که فرستاده شده بودم با آن بسوی شما یعنی وحی الهی بشما رسانیدم و بر شما حجت گرفتم و چون قبول کردید
حق سبحانه و تعالی شما را هلاک کند و جانشین شما گرداند پروردگار من گروهی را غیر شما و زیان نتوانید رسانیدن حق را چیزی با عراض از من و ابا از قبول
دعوت حق بدرستی که پروردگار من بر همه چیز نگاهبانست یعنی اقوال و افعال و احوال همه را نگاه میدارد و مجازات آنها از وی فایت نمیشود
و چون کفار قوم هود بدین سخنان متعظ نشدند حکم ربانی بعذاب ایشان نازل گشت فلما جاء امرنا نجينا هودا والذين امنوا
معه برحمة منا ونجيناهم من عذاب غليظ و آن هنگام که بیامد فرمان ما بعذاب ایشان نجات دادیم هود را و
آنکسانی را که گرویده بودند با او و ایشان چهار هزار بودند که همراه با هود برهانیدیم بخششی و بخشایشی از ما یعنی نجات بفضل بود نه بعمل ایشان و برهانیدیم
ایشان را از عذاب درشت و آن سموم دوزخ بود که بناخرهای ایشان در آمد یعنی در سوراخهای بینی و از دبرها بیرون شد و اعضای ایشان را پاره پاره
میساخت وتلك عاد جحدوا بايات ربهم وعصوا رسله واتبعوا امر كل جبار عنيد
و آن عادست یعنی اثر ایشان در دیار احقاف می بینید آن قبیله عادست که انکار کردند و کافر شدند بآیات پروردگار خود و عاصی شدند در فرستادگان
او عصیان یک پیغمبر مستلزم عصیان همه پیغمبرانست و پیروی کردند فرمان هر سرکشی ستیزه کار را یعنی عاصی شدند بکسی که ایشان را بحق دعوت کرد و
مطیع گشتند آنرا که بکفر و ضلالت میخواندش را واتبعوا في هذه الدنيا لعنة ويوم القيمة الا ان عادا كفروا
ربهم الا بعدا لعاد قوم هود و از پی در آورده شدند درین سرای لعنت را که بعد و هلاکست و در روز قیامت نیز لعنت در پی
ایشانست بدانید که قوم عاد کافر شدند بپروردگار خود بدانید که دوریست مر عاد را یعنی از رحمت دور شدند و بعضی گفته اند دوری باد مر عاد را یعنی
هلاکت و دعا بهلاکت بر ایشان بعد از هلاک ایشان دلیل استحقاق عذاب و عقابست قوم هود عطف بیان عادست یعنی این عاد که هلاک شدند
عاد اولی بودند که حضرت هود در میان ایشان مبعوث شده نه عاد ارم که ایشانرا عاد ثانیه گویند چه ایشان با قوم ثمود هلاک شدند والى ثمود اخاهم
صالحا قال يا قوم اعبدوا الله ما لكم من اله غيره هو انشاكم من الارض واستعمركم فيها
فاستغفروه ثم توبوا اليه ان ربي قريب مجيب و فرستادیم بسوی قبیله ثمود برادر ایشان صالح را برادر خوانده
نسبی است گفت صالح علیه السلام که ای قوم بپرستید خدای را و بوحدانیت او بگروید نیست مر شما را معبودی جز وی او بیافرید شما را از زمین یعنی آدم را
و مواد نطفها را که نسل او از آن آفریده میشود از خاک پیدا کرد و زندگانی داد و شما را در زمین در بعضی تفاسیر مذکورست که سال عمر بعضی
از قوم ثمود از سیصد تا هزار بوده و با شما را قدرتست داد بر عمارت زمین تا منازل بر ساختید و بر حفر انهار و غرس اشجار اشتغال نمودید پس
آمرزش خواهید از وی یعنی ایمان آرید تا شما را بیامرزد و پس رجوع کنید بپرستش او از عبادت غیر او بدرستی که پروردگار من نزدیکست بامیدواران
برحمت اجابت کننده دعوات و حاجات بفضل خود قالوا يا صالح قد كنت فينا مرجوا قبل هذا اتنهانا ان نعبد
ما يعبد اباؤنا واننا لفي شك مما تدعونا اليه مريب گفتند قوم که ای صالح بدرستی که بودی در میان ما امیدوار
یعنی امید رشد و سداد در حق تو میداشتیم پیش از ین که دعوی پیغمبری کنی و میخواستیم که ترا مالک یا مستشار خود سازیم با امیدی داشتیم که بدین ما

مستدین

مستدین شوی حالا بدین سخن که میگوئی نومید از تو بریده ایم آیا باز میداری ما را از آنکه میپرستیم آنرا که بودند پدران ما که میپرستیدند و بدرستی که ما
شکیم از آنچه تو میخوانی ما را بسوی آن از توحید و ترک عبادت اصنام شکی در تهمت افکنده یعنی گمانی که نفس را مضطرب میسازد و دل را آرام نمیدهد
و عقل را شوریده میگرداند قال يا قوم ارايتم ان كنت على بينة من ربي واتاني منه رحمة فمن ينصرني
من الله ان عصيته فما تزيدونني غير تخسير گفت صالح علیه السلام که ای گروه خبر دهید مرا و فرض کنید که من اگر باشم بر حجتی و بینتی
از پروردگار خود و داده باشد مرا از نزدیک خود پیغمبری پس کیست که یاری کند و باز دارد مرا از عذاب خدای تعالی اگر نافرمانی کنم او را در تبلیغ رسالت
پس من شما را آنچه بخواهم و شما مرا برین خوانده میکنید و با من مجادله می نمائید پس نمی افزائید مرا جز زیان کاری بنسبت دادن یعنی نسبت کردن شما
مرا بزیان یا نسبت کردن من شما را بدان آورده اند که قوم بعد از جدال بسیار طلب معجزه نمودند چنانچه در سوره اعراف سمت ذکر یافت که در عای
وی از سنگ ناقه بیرون آمد صالح علیه السلام بر ایشان حجت گرفت و در باب ناقه وصیت آغاز کرد ويا قوم هذه ناقة الله لكم اية
فذروها تاكل في ارض الله ولا تمسوها بسوء فياخذكم عذاب قريب و گفت ای قوم این است

این

که خدای تعالی خلق کرد و برای شما در حالتی که نشانه ایست بر قدرت او پس بگذارید او را تا بخورد و بچرد در زمین خدای تعالی و بیاشامد آب از آن
یعنی روزی او بر شماست و مرسانید بوی بدی و آزاری که اگر بدی قصد وی کنید پس بگیرد شما را عذابی نزدیک یعنی متعاقب آزار او بیاید و عذاب
کردن و مهلت نیابید فعقروها فقال تمتعوا في داركم ثلثة ايام ذلك وعد غير مكذوب
پس پی کردند آن ناقه را و در سوره قمر تفصیل آن بیاید انشاء الله تعالی و بعد از عقر ناقه بچهٔ او بر بالای کوهی بر آمد و سه بانگ کرد و صالح
در آن وقت در میان قوم نبود و چون بیامد و حال با او تقریر کردند پس گفت تمتع برید و برخوردار از حیات در سرای خود یا در دیار سه روز
که چهارشنبه و پنجشنبه و آدینه است و در روز شنبه بشما عذاب فرود آید این وعده ایست نه دروغ بلکه راست شدنی و بود بجای
آورده اند که روز چهارشنبه روی ایشان زرد شد و پنجشنبه سرخ گشت و آدینه سیاه گشت و بدیدن سه روز مهلت برای این علامت بود
و شنبه عذاب نازل شد فلما جاء امرنا نجينا صالحا والذين امنوا معه برحمة منا ومن خزي
يومئذ ان ربك هو القوي العزيز پس هنگام که آمد فرمان ما بعذاب ایشان نجات دادیم صالح را و آنها که با او بودند
از مؤمنان بفضلی و بخششی از نزدیک ما نه بعمل ایشان بمحض فضل و رحمت صالح و مؤمنانرا ازین بلا برهانیدیم و از رسوائی آن روز که روز هلاک
ایشان بود بصیحه یا از ذلت و فضیحت روز قیامت بتحقیق که پروردگار تو تواناست بر نجات مؤمنان غالب بر هلاک دشمنان و
واخذ الذين ظلموا الصيحة فاصبحوا في ديارهم جاثمين و فرا گرفت آنانرا که ستم کردند بر خود بکفر فریادی
عظیم مراد صیحه جبرئیل است علیه السلام و در زاد المسیر آورده که سه روز که وعده حیات داشتند در خانهای خود ساکن شده و قبرها کنده و منتظر
عذاب می بودند و چون روز چهارم آفتاب طالع شد و عذاب نیامد از منازل بیرون آمده و یکدیگر را میخواندند که ناگاه جبرئیل علیه السلام بر صورت
اصلی خود پایش بر زمین و سرش بر آسمان پرهای خود را نشر کرد و از مشرق تا مغرب پرهای وی زرد و پاهای سبز و دندانها سفید
و براق و پیشانی اجلا و نیز و رخسار برافروخته و موی سر وی سرخ برنگ مرجان ظاهر شد و افق بپوشید و ثمود آن حال مشاهده نمودند و
روی بساکن نهادند و بتور در آمده و جبرئیل نعره زد که موتوا عليكم لعنة الله بیکبار همه مردند و زلزله در خانها افتاده سقفها
بر ایشان فرود آمد پس گشتند در سرای های خود مردگان و بر زمین چسبیده كان لم يغنوا فيها الا ان ثمود
كفروا ربهم الا بعدا لثمود گوییا که هرگز نبوده اند دران سراها و در وسیط آورده که خدای تعالی بدان صیحه هلاک کرد
آنرا که از قوم ثمود بود در مشارق و مغارب و سهول و جبال بجز یک مرد که او را ابو رغال گفتندی و از حضرت رسالت صلعم پرسیدند

که ابو خالد کابلی فرمود که در شب لیلة القدر مانند درستی که ثمود انکار کردند پروردگار خود را بدانید که دوری است از رحمت مر قوم ثمود را و

لَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَىٰ قَالُوا سَلَامًا قَالَ سَلَامٌ فَمَا لَبِثَ أَنْ جَاءَ بِعِجْلٍ حَنِيذٍ و هر آینه

بتحقیق آمدند فرستادگان ما یازده و یا دوازده و یا هشت بودند و بعضی گویند که سه فرشته یعنی جبرئیل و میکائیل و اسرافیل ع بر صورت جوانان

سادهٔ روی صاحب جمال آمدند بسوی ابراهیم ع بمژده دادن او بفرزند یا بهلاک قوم لوط و در حقایق مذکور است که آن بشارت بود بر وجه

در کشف الاسرار گوید که چون ما از دل خلیل را بسوخت آخر بدوام خلت بشارت داد و از قطیعت این ساحت واآورد و آنکه از آن فرزند نظهور

رسید انبیا و ائمهٔ هدی بود صلوات الله علیهم از صلب او و آنکه او خاتم پیغمبران و افضل ایشانست و بعد از آن حضرت امیر المؤمنین است که وصی

و لیست و لوای حمد بدست او بود و دیگر امامان از نسل وی یکی بعد از یکی تا مهدی صاحب الزمان که خاتم ایشانست ع و چه بشارت در مقابله

این تواند بود که خوشی آن پدری که او را چنین پسران باشد آباد و کرم و انبابه و غزیر فضلوا علیه ما طلع الشمس و القمر و در میاطی آورده که

جبرئیل بهلاک قوم لوط آمده بود و اسرافیل ببشارت ولد مر ابراهیم را ع و میکائیل بمحافظت لوط و اهل وی و اخراج ایشان از مؤتفکات القصه

چون بنزدیک خلیل آمدند گفتند سلام میکنیم بر تو سلام کردنی گفت ابراهیم ع که جواب من سلام است بر شما ابراهیم ع ندانست که ایشان فرشتگانند

ایشان را در مهمانخانه نشانید پس درنگ نکرد تا آنکه آورد گوساله بریان کرده بر سنگ گرم پس خوان بگسترد و صلا در داد ایشان دست بطعام دراز

نکردند **فَلَمَّا رَأَىٰ أَيْدِيَهُمْ لَا تَصِلُ إِلَيْهِ نَكِرَهُمْ وَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً قَالُوا لَا تَخَفْ إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَىٰ**

قَوْمِ لُوطٍ پس آنهنگام که دید ابراهیم ع دستهای ایشان را که مطلقا نمیرسید بدان گوساله یعنی دست بطعام نمیکنند انکار کرد آنرا از ایشان یعنی منکر

شمرد و در دل آورد از ایشان ترسی چه در آن زمان هر که قصد کسی داشتی از طعام او تناول ننمودی و چون ایشان از طعام او نخوردند ترسید که

در زوال باشند و مضرتی بوی رسانند چون فرشتگان احساس خوف نمودند از وی گفتند ای ابراهیم مترس که ما فرشتگانیم فرستاده شده

بسوی قوم لوط ع تا ایشان را هلاک کنیم **وَامْرَأَتُهُ قَائِمَةٌ فَضَحِكَتْ فَبَشَّرْنَاهَا بِإِسْحَاقَ وَمِنْ وَرَاءِ إِسْحَاقَ يَعْقُوبَ**

و زن ابراهیم ساره پشت پرده ایستاده بود و در پس پرده سخن ملائکه استماع مینمود یا برای خدمت مهمانان ایستاده گویند پس بخندید

سخن فرشتگان از فرح و سرور و فرح او بجهت زوال خوف ابراهیم بود یا برای هلاک اهل فساد و گویند خنده او از تعجب بود و تعجب میکرد از

غفلت قوم لوط ع با وجود قرب عذاب بدیشان یا تعجب بود از تمثیل ملک بصورت بشر یا گفت می‌ماند از خوف ابراهیم ع از ستن با وجود

بسیاری حشم و خدم خود و گویند در کلام تقدیم و تاخیر است یعنی پس بشارت دادیم ما او را بر زبان ملائکه بوجود فرزند اسحق نام و عطا کردیم از

نسل اسحق یعقوب را او ایستاده بود و از این فرح خندید چه تخصیص بشارت بجهت آن بود که بجهت سرور زنان بفرزند بیشترست و دیگر

ابراهیم ع از هاجر پسری داشت نام او اسمعیل و ساره را هیچ فرزند نبود پس چون مژده فرزند شنود **قَالَتْ يَا وَيْلَتَىٰ أَأَلِدُ وَأَنَا**

عَجُوزٌ وَهَٰذَا بَعْلِي شَيْخًا إِنَّ هَٰذَا لَشَيْءٌ عَجِيبٌ گفت ای عجبا آیا من بزایم و حال آنکه من پیرزنم و در آن وقت نود و نه ساله

بود و این شوهر من در حالتی که پیر است صد و بیست ساله بدرستی که این خبر که میگویید چیزی عجیب است استعجاب وی از راه عادت بود

نه از روی قدرت **قَالُوا أَتَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ رَحْمَتُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ**

حَمِيدٌ مَجِيدٌ گفتند فرشتگان مر ساره را آیا شگفت میداری از کار خدای تعالی هیچ عجب نیست که از صنع وی آنکه فضل وی علت از

میان رود و بر فرزندی پیرون آرد بخشایش خدای تعالی و برکتها یعنی زیادتی خیرات او بر شما ای اهل البیت گویند که از برکات الهی آن بود که

سید المرسلین و الائمة المعصومین صلوات الله علیهم اجمعین از ابراهیم صلوات الرحمن علیه و از هاجر پدید آمدند و اسباط و جمیع انبیای بنی اسرائیل ع

از وی و از ساره پدید شدند بدرستی که خدای تعالی ستوده است با عطا نعم بزرگوار است با ظهار کرم **فَلَمَّا ذَهَبَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ**

الروع

الرَّوْعُ وَجَاءَتْهُ الْبُشْرَىٰ يُجَادِلُنَا فِي قَوْمِ لُوطٍ ۝ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُنِيبٌ پس آن وقت که برفت از ابراهیم

ترسی و فزعی که داشت و آمد بوی بشارت ولادت در ایستاد و مجادله کرد با فرشتگان در شأن قوم لوط آورده‌اند که ملائکه را گفت که شما هلاک میکنید

اهل قریه را اگر در و صد مؤمن باشد گفتند نه فرمود اگر نود باشد گفتند نه هلاک نمیکنیم همچنین در کم میکرد تا بده رسید و برخی پس یکی ملائکه گفتند که در وی

که مؤمن باشد ما را بهلاک ایشان فرمان نیست ابراهیم ع فرمود نه لوط و دختران وی در آنجا اند فرشتگان گفتند که ما لوط و اهل او را بیرون خواهیم

آورد از میان ایشان بدرستی که ابراهیم ع دایم بردبار بود و تعجیل نداشت در انتقام از بدکاران او زننده و تأسف خورنده و از آن میان رجوع کننده

بحضرت منان و کرامی صفتها دارد و بر آنکه حامل بر مجادله ابراهیم ع با ملائکه رقت قلب و فرط ترحم او بود و امید داشته که عذاب آن قوم در توقف

افتد شاید که توبه کنند گفتند **يَا إِبْرَاهِيمُ أَعْرِضْ عَنْ هَٰذَا إِنَّهُ قَدْ جَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ وَإِنَّهُمْ آتِيهِمْ عَذَابٌ غَيْرُ**

مَرْدُودٍ ای ابراهیم روی بگردان و درگذر از این جدال بدرستی که آمده است امر پروردگار تو بعذاب ایشان که آن عذاب باز گردانیده نمیگردد

بجدال و دعا پس ملائکه را وداع فرمود و روی بمؤتفکات نهادند و آن چهار شهرستان بود و هر یکی صد هزار مرد شمشیرزن چون بنزدیک شهر سدوم

رسیدند که لوط ع در آنجا می‌بود بکنار کوه دیدند که لوط ع در زمین کار میکرد پیش وی رفتند و سلام کردند **وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا**

سِيءَ بِهِمْ وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا وَقَالَ هَٰذَا يَوْمٌ عَصِيبٌ و آنهنگام که آمدند فرستادگان ما بسوی لوط اندوهگین شد بسبب ایشان

و ملول شد بجهت ایشان از جهت مهمانداری بلکه ایشان را دید با رویها خوش و صورتهای دلکش از بدی و پلیدی قوم اندیشید و گفت این روز

سخت است بر من آورده‌اند که حق تعالی با ملائکه گفته بود که تا لوط ع چهار نوبت بر بدی قوم خود گواهی ندهد ایشان را هلاک مکنید لوط مهمانان را گفت شما را هیچ

خبر از اهل این شهر و کار ایشان گفتند که کار ایشان چیست لوط را شرم آمد گفت گواهی میدهم که بدترین اهل عالم این قومند جبرئیل میکائیل را اشارت فرمود که این یک

گواهی پس لوط ع با ایشان روی بشهر نهاد و چون بدروازه رسید همان سخن تکرار فرمود و چون بشهر درآمدند دیگر باره و اگر دو شهادت

اربع وجود گرفت و چون بخانه رسیدند دیگر باره اعاده نمود بعضی مردم مهمان لوط ع را دیدند و خبر بدیگران رسید یا زن لوط اگاه بر قوم خود را

خبر کرد و روی در خانهٔ لوط علیه السلام نهادند **وَجَاءَهُ قَوْمُهُ يُهْرَعُونَ إِلَيْهِ وَمِنْ قَبْلُ كَانُوا يَعْمَلُونَ**

السَّيِّئَاتِ قَالَ يَا قَوْمِ هَٰؤُلَاءِ بَنَاتِي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تُخْزُونِ فِي ضَيْفِي أَلَيْسَ مِنْكُمْ

رَجُلٌ رَشِيدٌ و آمدند بلوط ع قوم او بشتاب در هیئت شدند بسوی او و پیش از این بودند که عملهای بد میکردند از لواطه و کبوتربازی

و صفیر زدن در مجالس و برای استهزا انگشت بر ابها چون قوم در خانهٔ لوط ع آمدند و طلب مهمانان کردند گفت ای گروه من اینک دختران

من ایشان را بخواهید ایشان پاکیزه ترند مر شما را از تزویج با ایشان بشرط ایمان بود یا در شریعت وی تزویج مؤمنات بکفار روا بودست که لوط ع

از فرط فتوت و کرم و حمیت دختران را فدای مهمانان کرد و علی بن ابراهیم رحمه الله در تفسیر آورده که مراد بنات دختران ایشان بوده چه هر پیغمبری

پدر امت خود است از حیثیت تربیت و رحمت یعنی زنان بخواهید که شما را حلال اند و پسران مکروهید که بر شما حرام اند پس بترسید از خدای تعالی

ترک فواحش و مرا رسوا مکنید درباره مهمانان من آیا نیست از شما مردی راه یافته که شما را پند دهد و از عملهای بد باز دارد **قَالُوا لَقَدْ**

عَلِمْتَ مَا لَنَا فِي بَنَاتِكَ مِنْ حَقٍّ وَإِنَّكَ لَتَعْلَمُ مَا نُرِيدُ گفتند ای لوط بدرستی که تو میدانی که نیست ما را در دختران

تو و در زنان قوم تو هیچ حاجتی و بتحقیق تو میدانی آنچه ما میخواهیم از ایشان فاحشه که ایشان بدان رغبت **قَالَ لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةً أَوْ آوِي**

إِلَىٰ رُكْنٍ شَدِيدٍ گفت لوط در جواب ایشان کاشکی مرا باشد بدفع شما قوتی یا اگر مرا قوتی باشد در نفس من بقهر شما را دفع کنم یا

پناه گیرم و باز گردم برکنی سخت یعنی عشیره و قبیله که بمدد ایشان دفع شما توانم کرد و در حدیث وارد است که حضرت رسالت صلعم فرمود

که **رَحِمَ اللَّهُ أَخِي لُوطًا كَانَ يَأْوِي إِلَىٰ رُكْنٍ شَدِيدٍ** یعنی که خدای تعالی پناه گرفت و حق سبحانه و تعالی او را یاری داد

چه علمای در مانند کان جز در کار او نیست و علی بن ابراهیم از ابی عبدالله علیه السلام نقل میکند که لوط تمنا کرد و قائم است و رکن شدید و شیر و
خاصان و کریستکان وی که بقوت و قدرت ایشان دفع این بی دینان بکند چرا و با لهام الهی معلوم کرده باشد که اینچنین مظهری خواهد بود که قمع
و قمع کفار و شرار بکند او تمنی کرده باشد که کاشکی در زمان من می بود آورده اند که لوط در خانه فرو بسته بود و از پس در با ایشان مجادله می کرد و ایشان
دیوار را بشکافتند و خواستند که بخانه در آیند لوط نیز مضطرب شد و از وی اندک کشت ملائکه او را از آن اضطراب و خروش بجزع دیدند قالوا
یا لوط انا رسل ربک لن یصلوا الیک فاسر باهلک بقطع من اللیل ولا یلتفت منکم احد
الا امرأتک انه مصیبها ما اصابهم ان موعدهم الصبح الیس الصبح بقریب گفتند ای لوط در راستی
که ما فرستادگان پروردگار توایم و بعذاب ایشان نازل شده ایم دل قوی دار که ایشان نمیرسند با قرار و ایذای تو یعنی ضرر ایشان بتو نرسد تو
قدم از میان ایشان بیرون نه ما را با ایشان گذار پس جبرئیل علیه السلام پیش ایشان نازل شده و پر خود را بر رویهای ایشان مالید همه کور شدند
و از خانه لوط بیرون دویدند و میگفتند که حذر کنید که مهمانان لوط ساحرانند پس جبرئیل علیه السلام فرمود که بر کسان خود را ببر از شب یعنی بعد از گذشتن
بعضی از شب و باید که التفات نکنند و باز پس ننگرد از شما یکی یا هیچ کس در آنجا نماند یعنی همه اهل خود را ببر مگر زن خود را اگر او کافره است
بدرستی که رسنده است او را آنچه رسد بدیشان یعنی وی نیز چون باقی کفار هلاک خواهد شد و لوط از غایت دلتنگی فرمود که کی خواهد بود
هلاک شدن ایشان جبرئیل علیه السلام فرمود که بدرستی هنگام عذاب ایشان صبح است لوط فرمود که هنوز تا صبح بسیار وقت است جبرئیل گفت آیا نیست
صبح نزدیک یعنی نزدیک است فلما جاء امرنا جعلنا عالیها سافلها وامطرنا علیها حجارة من سجیل
منضود مسومة عند ربک وما هی من الظالمین ببعید پس آن وقت که آمد فرمان ما بعذاب ایشان جبرئیل فرو بُرد
پر خود را در زیر شهرهای ایشان در آورد و بر داشت تا بجایی که اهل آسمان بانگ خروس و آواز سگان ایشان بشنودند پس حکم کردیم
تا بیفکند گردانیدیم زبر آن شهرها را زیر آن یعنی سرنگون ساختیم و بباریدیم بران شهرها بعد از سرنگون شدن آن سنگها از گل متحجر سجیل معرب
سنگ گل است و آن گلی باشد بآتش پخته شده و چون آجر یا سجیل کوهی است در آسمان یا نام آسمان دنیاست یا سجین است که نام او جهنم است
یعنی آن سنگ باران بر ایشان از آسمان بود یا از دوزخ و آن سنگها بود بر هم نهاده و یا پی در پی نشان کرده شده و مخطط بسیاه و سفید
چون جزع یا بیاض و حمرت و در زاد المسیر گوید مُهر کرده شده و بود بعضی از آنها سفید که بر و نقطهای سیاه بود و برخی سیاه که بر او نقطهای
سفید بود و یا بنام هر کس که بر و باران می شد بران نوشته بود یا آماده گشته در خزاین پروردگار تو بر عذاب ایشان در تفسیر زاهدی آورده
که سنگ بزرگ او برابر خمی بود و کوچک او مساوی سبویی از ابی عبدالله علیه السلام مرویست که سنگ بر جماعتی ببارید که در دیار خود بودند
پس هر کجا از ایشان کسی بود سنگی مقرر بنام وی بر سرش آمد و هلاک شد آورده اند که یکی از ایشان بحرم مکه در آمد تا چهل روز آن سنگی که بنام
او بود در هوا معلق بایستاد و همین که از حرم بیرون رفت بر وی آمد و هلاک شد و نیست آن حجاره از عذاب از ظالمان دور چه ایشان را
استحقاق آن هست که بر ایشان سنگ بارد و گفته اند ضمیر هی راجع بقری است کنایت غیر مذکور یعنی دیار قوم لوط از ستمکاران مکه دور نیست
در اثنای اسفار بدان دیار میگذرند پس اولی آنکه بنظر اعتبار در آن نگرند و از عذاب و عقوبت ترسان شده حال خود را بایمان و اجتهاد
باصلاح آرند والی مدین اخاهم شعیبا قال یا قوم اعبدوا الله ما لکم من اله غیره ولا
تنقصوا المکیال والمیزان انی اریکم بخیر وانی اخاف علیکم عذاب یوم محیط و فرستادیم ولایت
مدین یا ساکنان مدین برادر ایشان شعیب را گفت ای قوم بپرستید خدای را که نیست شما را هیچ خدایی بجز وی و مکاهید و کم مکنید
پیمانه را و پیمودن مکیلات و ترازو را و سنجیدن موزونات بدرستی که من می بینم شما را با توانگری و نعمت یعنی در مانده و محتاج نیستید

کروهی باشید شما را بخیانت بلکه مردم منعم و توانگرید رسم حق گذاری آنست که مردم را از مال خود بهره مند کردانید نه آنکه از حقوق ایشان
باز گیرید و بدرستی که من می ترسم بر شما با این خیانت که دارید عذاب روز که در آن تو صیف یوم باحاطه که صفت عذاب است بجهت و توقع
در روست یعنی در آن روز عذابی که در شما فرو گیرد که هیچکس رهایی نیابد و مراد عذاب قیامت است یا عذاب استیصال و چون نهی فرمود از تنقیص
کیل و وزن امر میکند بایفای آن و این اشاره بمبالغه است ویا قوم اوفوا المکیال والمیزان بالقسط ولا تبخسوا الناس
اشیاءهم ولا تعثوا فی الارض مفسدین وای گروه من تمام پیمایید کیل را بپیمانه و تمام سنجید موزونات را بترازو بعدل
و راستی و آن قوم با وجود خیانت در کیل و وزن میخریدند از ثمن آن چیزی باز میگرفتند و اطراف درم و دینار را نیز می بریدند و ران
را بیفزایید و کم مکنید مردمان را چیزهای ایشان یعنی بها هر چه بخرید یا قرضه که از درم و دینار می برید و غایت تباهی مجویید در زمین بلد خود
در حالتی که تباه کاران باشید بقیت الله لکم ان کنتم مؤمنین وما انا علیکم بحفیظ آنچه خدای تعالی باقی
گذارد و برای شما از حلال بعد از ترک حرام بهتر است شما را از آنچه بخیانت جمع می کنید کم بودن و غیر آن اگر هستید باور دارندگان مر قول
مرا و من نیستم بر شما نگاهبان که شما را از قبایح نگهدارم یا از عذاب محافظت کنم بلکه من رسولم پیغام رسانند و نصیحت کننده و بر من رسانیدن است
و بعضی انبیا علیهم السلام بر دو قسم بوده اند بعضی آنکه ایشان را فرمان حرب بود چون موسی و داود و سلیمان علیهم السلام و برخی آنکه ایشان را
نفرموده اند و شعیب از آنجمله بود که رخصت حرب نداشت قوم را همه روز موعظه می گفت و خود همه شب نماز میگذارد قالوا یا شعیب
اصلوتک تامرک ان نترک ما یعبد آباؤنا او ان نفعل فی اموالنا ما نشاء انک لانت الحلیم
الرشید گفتند قوم او که ای شعیب آیا نماز تو میفرماید ترا آنکه ترک کنیم آنچه پرستیده اند پدران ما از بتان یا دست باز داریم آنچه می کنیم
در مالهای خود آنچه میخواهیم از نقصان کیل و وزن یا قطع درهم و دنانیر بدرستی که تو بردباری راه یافته بزعم خود و یا این سخن از روی تهکم می گفتند
و مراد ایشان ضد این صفتها بود و یا بطریق استهزا و میگفتند که تو با آنکه بحلم و رشد موسوم و موصوفی چرا این سخنان میگویی قال یا قوم
ارایتم ان کنت علی بینة من ربی ورزقنی منه رزقا حسنا وما ارید ان اخالفکم الی ما
انهاکم عنه ان ارید الا الاصلاح ما استطعت وما توفیقی الا بالله علیه توکلت والیه انیب
گفت شعیب علیه السلام ای گروه چون می بینید و چه میگویید اگر باشم من بر بصیرتی و حجتی از نزد پروردگار خود و روزی داده باشد مرا از نزد
خود روزی نیکو یعنی نبوت و رسالت یا مال حلال بی خیانت بخس و تطفیف یا مراد دولت کمال و تکمیل ارزانی داشته باشد و سعادت روحانی
و جسمانی عطا فرموده روا باشد که من در وحی و خیانت کنم و نخواهم من که مخالفت کنم شما را و بیایم بسوی آن چیزی که شما را از آن نهی کنم
یعنی شما را از چیزی منع نمیکنم تا خود مرتکب آن شوم بلکه از هر چه باز میدارم خود مرتکب آن نشده ام نمیخواهم مگر بصلاح آوردن کارهای شما مادام که
توانم و نیست توفیق من در اصلاح امور یا رسیدن بسر منزل صلاح و صواب مگر بهدایت و معونت حضرت خداوند بروی توکل میکنم زیرا که قادر
بر همه چیز و غیر او عاجز اند و بسوی او باز میگردم در هر چه می کنم ویا قوم لا یجرمنکم شقاقی ان یصیبکم مثل
ما اصاب قوم نوح او قوم هود او قوم صالح وما قوم لوط منکم ببعید وای گروه من شما را بران
ندارد دشمنی من و ستیزه و کار یا من که برسد شما را مانند آنچه رسید گروه نوح را از طوفان یا قوم هود را از باد صرصر یا گروه صالح را از
رجفه و نیستند گروه لوط از شما دور یعنی در مکان و زمان شما نزدیکند اگر از ایشان گذشته عبرت نمیگیرید از ایشان عبرت گیرید واستغفروا
ربکم ثم توبوا الیه ان ربی رحیم ودود و طلب مغفرت کنید از پروردگار خود با ایمان پس رجوع کنید بعبادت او
از پرستش غیر او بدرستی که پروردگار من بخشنده بر مستغفرانست و دوستدار تائبانست و دود بمعنی فاعل آمده یعنی بندگان را دوست

خیر

وارد و بمعنی مفعول بود بندگان او را دوست دارند و فی الحقیقه دوستی ایشان فرع دوستی است که یحبهم و یحبونه مشعرست باین معنی
قالوا یا شعیب ما نفقه کثیرا مما تقول وانا لنریک فینا ضعیفا ولولا رهطک لرجمناک
وما انت علینا بعزیز. گفتند ای شعیب فهم نمیکنیم بسیاری از آنچه میگویی از وجوب توحید و حرمت تطفیف و این بواسطه قصور عقل
و عدم تفکر ایشان بود یا این سخن از روی عناد می گفتند و آن از جهت فهم کلام او که در نهایت فصاحت بود و خطیب الانبیا بود و دیگر گفتند و ما می بینیم
ترا در میان ما بی قوت در دفع ما یا ضعیف البصر و اگر نه قوم تو بودندی که بر دین ما اند و ما ایشان را عزیز میداریم هر آینه ترا سنگسار می کردیم
و نیستی تو بر ما عزیز و مکرم برتر که عزت تو مانع رجم ما یا موجب رحم شود و این نهایت سفاهت است که در مقابل حجج و آیات سخنان
بیهوده گویند و تهدید کنند قال یا قوم ارهطی اعز علیکم من الله واتخذتموه وراءکم ظهریا
ان ربی بما تعملون محیط. گفت شعیب ع ای گروه من آیا عشیره و قوم من عزیزترند بر شما و دوست ترند شما از خدای تعالی
که باقی پاینده است و شما را آفریده و روزی داده و انواع تربیت فرموده و شما گرفته اید فرمان او را از پس پشت خود همچو متروکی فراموش
شده یعنی حق تعالی را بر شما حقی نمی نگاه میدارید و فرمان پروردگار را و شما را اگر بر شما حقوق خلق و تربیت دارد پس پشت می افکنید
بدرستی که پروردگار من بانچه شما می کنید آگاه است بروجهی که هیچ چیز بر او پوشیده نیست و بران شما را مجازات خواهد فرمود و یا
قوم اعملوا علی مکانتکم انی عامل سوف تعلمون من یاتیه عذاب یخزیه ومن هو کاذب
وارتقبوا انی معکم رقیب. و ای گروه من عمل کنید بر حالهای خود که دارید از شرک و بخس که من نیز عمل کننده ام
متمکن در کار خود زود باشد که بدانید آنکس را که بیاید بدو عذابی که رسوا کند او را بفضیحت تمام هلاک سازد و آنکس که دروغگوست
بزعم شما یعنی زود باشد که بدانید که من بر حقم یا شما و انتظار برید آن را که من میگویم که من نیز با شما منتظرم ولما جاء امرنا نجینا
شعیبا والذین آمنوا معه برحمة منا واخذت الذین ظلموا الصیحة فاصبحوا فی دیارهم جاثمین.
و آن هنگام که آمد عذاب ما نجات دادیم شعیب را و آنان را که ایمان آورده بودند با او بخشایش از فضل ما و گرفت آنان را که کافر بودند
آواز جبرئیل ع گرفت ایشان را گفت موتوا جمیعا پس گشته شدند در سرای خود مرده کان لم یغنوا فیها الا بعدا لمدین کما
بعدت ثمود. گویا که هرگز اقامت ننموده اند دران دیار که هلاک است مر قوم مدین را و دوری از رحمت من چنانکه هلاک شدند و ملعون
گشتند ثمود تشبیه کرد مدین را بثمود بجهت آنکه عذاب هر دو قوم صیحه بود و در تفسیر نقل از ابن عباس رضوان الله علیهما میکند که هیچ
دو امت بیک عذاب هلاک نشدند الا قوم شعیب و صالح اما قوم ثمود را صیحه از تحت ایشان بود و اهل مدین را از فوق ایشان
ولقد ارسلنا موسی بآیاتنا وسلطان مبین الی فرعون وملائه فاتبعوا امر فرعون وما امر
فرعون برشید. و بتحقیق فرستادیم موسی را با معجزات که نشانهای صحت نبوت او بودند و بحجت ظاهر و روشن که آن عصا بود
و افراد عصا بذکر حجت و وضوح است بسوی فرعون و گروه اشراف از قوم او پس پیروی کردند آن گروه فرمان فرعون را در کافر شدن بموسی و نیست کار فرعون
بنهج رشد و صواب و چون او در دنیا متابعت او کردند فردا نیز پیرو او باشند یقدم قومه یوم القیمة فاوردهم النار
وبئس الورد المورود. پیش روی کند فرعون قوم خود را در روز رستخیز پس در آرد ایشان را باتش دوزخ و بد جایگاهیست در آمده شده
در و یعنی آتش دوزخ چه ورود در آبخورست برای تبرید جگر و تسکین عطش باشد و آتش در ضد آن است واتبعوا فی هذه لعنة
ویوم القیمة بئس الرفد المرفود. و از پی در آمده شد فرعون و قوم او در این سرای لعنت را و در روز قیامت نیز لعنت در پی ایشان
بعطا یعنی داده شده و بدیشان یعنی لعنت هر دو جهان ذلک من انباء القری نقصه علیک منها قائم وحصید
این

این خبر از اخبار دیههای هلاک شده و قصه از ان بر تو میخوانیم بعضی از آن دیهها باقیست و آبادان چون زرع قایم ایستاده و برخی از آن مفقود است با خرا
چون کشت درو کرده و گفته اند قایم آنست که آثار آن دیده میشود چون دیار عاد و ثمود و حصید آنکه اثر او باقی نیست چون دیار قوم نوح وما
ظلمناهم ولکن ظلموا انفسهم فما اغنت عنهم آلهتهم التی یدعون من دون الله من شیء لما جاء
امر ربک وما زادوهم غیر تتبیب. و ما ستم نکردیم بر اهل دیهها با هلاک ایشان ولکن ایشان ستم کردند بر نفسهای خود بارتکاب
آنچه موجب عذاب بود پس هیچ سود نکرد یا قدرت دفع نداشتند از ایشان آن خدایان که از روی جهل بودند که میخواندند و می پرستیدند
بجز خدای تعالی آلهه ایشان را بدان هنگام که شد از ایشان هیچ چیز وقتی که آمد فرمان پروردگار بعذاب ایشان و نیفزودند ایشان را بتان جز زیان کاری
و هلاکت وکذلک اخذ ربک اذا اخذ القری وهی ظالمة ان اخذه الیم شدید. و مانند این گرفتن
گرفتن پروردگار تو چون بگیرد اهل دیهها را و حال آنکه اهل آنها ظالم باشند بدرستی که گرفتن خدای تعالی دردناک و سخت است و از ان گرفتن کسی را روی
خلاصی و راه رهایی نیست ان فی ذلک لآیة لمن خاف عذاب الآخرة ذلک یوم مجموع له الناس
وذلک یوم مشهود. بدرستی که درانچه یاد کردیم از قصص برآینه عبرتیست هر کس را که بترسد از عذاب آن سرای و آن روز قیامت روزیست
جمع کرده شده و از بهر وی مردمان یعنی همه خلق را در روی جمع کنند و آن روز روزیست حاضر شده در وی اهل آسمان و زمین در کشف الغمه آورده
که روایت کند ابو الحسن که علی بن احمد الواحدی رحمه الله در تفسیر وسیط آورده باسناد خود که روی گفت داخل شدم در مسجد مدینه دیدم مردی
که روایت حدیث میکند از رسول الله صلعم و مردم بر گرد او در آمده و از من پیش رفتم و گفتم مرا در که خبر دهی مرا از شاهد و مشهود گفت
بلی اما شاهد پس روز جمعه است و اما مشهود پس روز عرفه از آنجا گذشتم و آمدم پیش دیگری که او نیز حدیث نقل میکرد و گفتم خبر ده مرا از شاهد
و مشهود و گفت بلی اما شاهد پس روز جمعه است و اما مشهود پس روز نحر از آنجا نیز درگذشتم و آمدم نزد جوانی که گویا روی او طلای احمر است و در تن او
جهش جلای بصر و حدیث روایت میفرمود از رسول الله صلعم پیش رفتم و گفتم خبر ده مرا از شاهد و مشهود فرمود نعم اما شاهد پس محمد
صلعم و اما مشهود پس روز قیامت است آیا نشنیده که حق تعالی فرموده یا ایها النبی انا ارسلناک شاهدا و دیگر فرموده که ذلک
یوم مجموع له الناس وذلک یوم مشهود بعد از آن سوال کردم از اول گفتند ابن عباس است و از ثانی گفتند
ابن عمر است و از ثالث گفتند حسن بن علی بن ابی طالب ع بود و قول حسن احسن وما نؤخره الا لاجل معدود
پرسیدیم
و باز پس نمیداریم آن روز را مگر از برای گذشتن مدتی شمرده شده یعنی آن وقت وی در رسد قایم گردد یوم یات لا تکلم نفس
الا باذنه فمنهم شقی وسعید. روزی که بیاید آن روز مشهود سخن نگوید هیچ کس سخنی که او را نفع رساند مگر بدستور خدای تعالی و این در موقفی
خاص باشد و در موقفی دیگر باشد که در و اجازت سخن گفتن نبود هذا یوم لا ینطقون ولا یؤذن لهم فیعتذرون
پس از اهل موقف بدبخت باشد که بمقتضای وعید دوزخ جای او بود و نیکبخت که بموجب وعده بهشت ماوای او بود در حقایق از شقیق
بلخی رحمه الله نقل میکند که علامت سعادت پنج چیز است نرمی دل و بسیاری گریه و نفرت از دنیا و کوتاهی امل و شرمناکی و نشان شقاوت
پنج است سختی دل و خشکی دیده و رغبت بدنیا و طول امل و بی حیایی شیخ ابو سعید خراز گوید رحمه الله حق سبحانه و تعالی درین سوره دو کار عظیم بیان فرموده
یکی سیاست جباری و سطوت قهاری که دمار از روزگار کفار برآورده و دیگر حکم ازل که شقاوة و سعادة خلق بر وی نهاده و یافته که بعضی
بهشت دنیا را بر آخرت گزینند و بعضی بعکس اول شقی باشد و ثانی سعید فاما الذین شقوا ففی النار لهم فیها زفیر
وشهیق خالدین فیها ما دامت السموات والارض الا ما شاء ربک ان ربک فعال لما یرید.
فاما آنانکه بدبخت شده اند پس در آتش دوزخ اند مر ایشان راست در آن آتش فریاد سخت و ناله زار زفیر صوت شدید را گویند و استعمال او در

مبدا صورت حرارت و شهیق صوت ضعیف بود در آخر نهیق مستعمل باشد تشبیه می کند فریاد و اشقیا را باخر اصوات و این دو جماعت ازین آلو دهان
جاویدان باشند در آتش همیشه تا آسمانها و زمینها بجای است این کلمات در عرف عرب عبارت از تابید و تخلید است پس دوام و درخشان
بدوام آسمان و زمین بازبسته نباشد چه نصوص دال بر تابید اهل نار است و انقطاع دوام ارض و سما وارد است پس اعتقاد باید کرد که کفار که اشقیا
عبارت از ایشانست جاوید در دوزخ خواهند بود مگر آنچه خواهد پروردگار تو که ایشان را از عذاب نار بعذاب زمهریر معذب سازد یا عذابی
دیگر غیر از عذاب آتش چه در دوزخ انواع عذاب و عقوبتست و یکی از آنها آنست که باتش عذاب کنند پس استثنا از خلود باشد در عذاب نار از
خلود در دوزخ این توجیه را السید العالم علم الهدی قدس الله روحه العزیز فرموده و دیگر توجیهات از آنجمله آنست که اینجا و اگرچه ظاهر استثنا
لیکن مراد با و زیادتی است یعنی همیشه باشند مادام که آسمانها و زمینها برجاست مگر آنچه خواهد پروردگار تو از زیادتی مر ایشان را برین
مقدار و این در کلام شایع است یا معنی ما شاء آنست که قبل از دخول جنت و نار باشد و در برزخی که میان حیات و موتست و احوال محاسبه و عرض
و غیر ذلک و یا الا بمعنی واو باشد یا استثنا موثر نیست در نقصان از خلود چه غرض در وی آن باشد که اگر خواهد بیرون آرد و الا مخلد بگذارد و تخلید و ابد
بمشیت و اراده اوست و یا تعلیق آن بمشیت بر سبیل تاکید باشد شقی را از برای خلود و سعید را از برای خروج ایراد از شقوا اهل ایمان باشند که ضم
کرده باشند با ایمان و طاعات معاصی اگر ایشان را معاقب سازد در آتش مگر آنکه خواهد اخراج آنها از آن بسوی جنت و نیز جایز است که تعمیم کنند اشقیا را
باز استثنا کنند بعضی اهل ایمان را از خلود و اخراج فرمایند از آن بسوی بهشت و این کافی است در صحت استثنا چه زوال حکم از کل کافی است آن را از بعض
بدرستی که پروردگار تو کننده است مر چیزی را که خواهد از انواع تعذیب در خلود و در خلاف آن از اصناف کرم از اخراج و از حال در جنات
نعیم وَأَمَّا الَّذِينَ سُعِدُوا فَفِي الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ
عَطَاءً غَيْرَ مَجْذُوذٍ و اما آنانکه نیکبخت شدند پس ایشان در بهشتند جاویدان در آن مادام که باشد آسمان آخرت و زمین آن چه بحکم يَوْمَ
تُبَدَّلُ الْأَرْضُ وَالسَّمَاوَاتُ زمین و آسمان بدل این آسمان و زمین خواهد بود و بعضی گویند که دوام آسمان و زمین از حیثیت جوهر است این
مراد است نه از حیثیت صورت ایشان و گفته اند مراد فوق و تحت است چه عرب هرچه بر بالای سر باشد آن را آسمان گویند و آنچه زیر قدم بود
ارض خوانند پس مادام که فوق و تحت باشد سعدا در بهشت باشند مگر آنچه خواهد پروردگار تو ایشان را از نعیم جنانی بدولت رضوانی رساند یا به نعیمی
که کنه آن را اندازه کسی که عالم است بجمیع معلومات و گفته فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ سوی این قول
و از مینت که گفته اند خدای تعالی درین استثنا و اثارت عطا داد ایشان را عطا دادنی غیر منقطع یعنی ممتد الی غیر النهایه و درین تصریح است که
ثواب انقطاع ندارد و تنبیه است برانکه مراد از استثنا در ثواب نه انقطاع است فَلَا تَكُ فِي مِرْيَةٍ مِمَّا يَعْبُدُ هَٰؤُلَاءِ مَا
يَعْبُدُونَ إِلَّا كَمَا يَعْبُدُ آبَاؤُهُمْ مِنْ قَبْلُ وَإِنَّا لَمُوَفُّوهُمْ نَصِيبَهُمْ غَيْرَ مَنْقُوصٍ پس مباش در گمان مخاطب
حضرت رسالت است صلعم و حقیقت خطاب راجع بامت میفرماید که در شک مباشید از آنچه می پرستند این گروه مشرکان در آنکه ضلالت است
موجب هلاک یعنی شک مکنید در آنکه آن پرستش گمراهی است که آخر بهلاک ایشان کشد چنانکه گمراهیشان سبب عذاب ایشان شد می پرستند اهل شرک
بتان را مگر بر وجهی که می پرستیدند پدران ایشان پیش ازین یعنی بباطل و بدرستی که ما تمام رسانیدیم بدیشان بهره ایشان از عذاب در حالتی که آن
نصیب کاسته نباشد وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَاخْتُلِفَ فِيهِ وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ
لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ وَإِنَّهُمْ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مُرِيبٍ و هر آینه ما دادیم موسی را تورات پس اختلاف کرده شد در آن یعنی قوم او اختلاف
کردند بعضی بدان گرویدند و بعضی کافر شدند همچو اختلاف قوم تو در قرآن و اگر نه سخنی است پیشی گرفته از پروردگار تو به تاخیر عذاب ایشان
هر آینه حکم کرده شدی میان قوم موسی تو تا مبطل بعذاب استیصال مبتلا گشتی و محق از آن نجات یافتی و بدرستی که کفار قوم تو هر آینه در گمان اند از

قرآن

قرآن گمانی در ریبت افکننده یعنی نفس را مضطرب و عقل شوریده کننده وَإِنَّ كُلًّا لَمَّا لَيُوَفِّيَنَّهُمْ رَبُّكَ أَعْمَالَهُمْ إِنَّهُ بِمَا
يَعْمَلُونَ خَبِيرٌ و بدرستی که هر یکی از مختلفان از آنجا ذکر هر آینه تمام خواهد داد پروردگار تو جزای عملهای ایشان را بعضی این را فیه میدانند و لما
بمعنی الا یعنی هیچکس نیست مگر خدای تعالی جزای عمل او بر وجهی که باید بدو رساند صاحب ایجاز گوید که چون در لما معنی ظرف هست اینجا تقدیر محذوف
باید کرد برین وجه وَإِنْ كُلًّا لَمَّا بُعِثُوا لَيُوَفِّيَنَّهُمْ و این وجوه بر تقدیر تشدید لما بود و اگر مخفف خوانند صاحب کشاف گوید که
لام لما موطیه قسم است و تنوین عوض از مضاف الیه و ما زائده و تقدیرش چنین باشد وَإِنَّ كُلَّهُمْ لَيُوَفِّيَنَّهُمْ بدرستی که خدای تعالی
جزای ایشان می کند والله است و چیزی از وی فوت نشود تا توفیه جزا تواند کرد فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَمَنْ تَابَ مَعَكَ وَلَا تَطْغَوْا
إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ پس تو مستقیم باش همچنانکه فرموده شدی و باید که مستقیم شوند با تو هر کسی که مستقیم گردند از کفر و ایمان
آورده با تو استقامت آنست که مستقیم باشد بر امر و نهی و گویند مستقیم کسی است که از راه حق بنگردد تا بمنزل مقصود برسد و ما امر شانست
است توسط را در جمیع امور از عقاید و اخلاق و صفات و عبادات تا مصون باشد از افراط و تفریط که هر صفت و خلقی که هست طرفینش مذموم
و وسطش محمود و بجهت عسر استقامت در آن آنحضرت فرمود که شیبتنی سورة هود و از حد در مگذرید بدرستی که خدای تعالی بآنچه شما می کنید از عادت
توسط و از افراط و تفریط بیناست و او فراخور هر کس جزا خواهد داد و در آیت دلیل است وجوب اتباع نصوص بی تصرف و انحراف از قیاس
و استحسان وَلَا تَرْكَنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ ثُمَّ
لَا تُنْصَرُونَ و میل مکنید بسوی آنان که ستم کردند اندک میلی چه رکون اندکی از میل است چه جای آنکه مباشر ظلم گردید یعنی مداهنه منمایید
با ایشان یا فرمان ایشان مبرید یا معاونت مکنید ایشان را بر بیداد ایشان سفیان ثوری رحمه الله فرموده که هر که قلمی برای ظلمه تراشد یا سیاهی
در دوات ایشان ریزد یا کاغذی بدست ایشان دهد تا بنویسند در ظلم ایشان شریک بود و هم از وی پرسیدند که اگر ظالمی در بادیه تشنه باشد
و بر هلاک مشرف بود او را آب توان داد گفت که نه گفتند اگر آنکه بمیرد فرمود که دعه تموت الخبائث بدو زندگانی مرده بر پس حق سبحانه
و تعالی از فرط رحمت فرمود که میل بظلمه مکنید که پس شما را برسد یعنی شما را برسد آتش دوزخ و نیست شما را بجز خدای تعالی دوستان که عذاب از شما
باز دارند پس شما یاری داده نشوید وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفَيِ النَّهَارِ وَزُلَفًا مِنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ
السَّيِّئَاتِ ذَٰلِكَ ذِكْرَىٰ لِلذَّاكِرِينَ و بپای دار نماز را در دو طرف روز و در ساعتهای از شب بعضی گویند نماز طرف
اعلی روز نماز بامداد است و نماز طرف اسفل ظهر و عصر بنا بر آنکه ما بعد زوال از عشا می شمارند و نماز زلف اللیل مغرب و عشا و قولی دیگر آنکه مراد بطرفین
روز نماز بامداد و مغرب است و قولی دیگر آنکه نهار اسمی باشد مر آنچیزی را که واقع است میان صبح دوم و غروب شفق مغربی و مراد بطرفین دو
طرف نصف النهار باشد و نماز صبح در نصف اول و باقی صلوات در نصف ثانی و زلفا من اللیل طاعاتی که تقرب بوی جویند در بعضی از لیل که
نوافل لیلیه باشد پس زلف عطف بر صلوة بود نه بر طرفی النهار و بر قول اول عطف بر طرفی النهار باشد بدرستی که نیکوییها یعنی نماز پنجگانه ببرد
و محو کند بدیها را یعنی از میان ببرد سیئات را و در خبر گفته اند یکی از آن لطف باشد در ترک سیئات چه فرموده که إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ
عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ و دیگر کفارت گناهان حاصل از صغیره یعنی عدم مواخذه بآن و عدم عقاب بر آن چنانچه در روایت و احادیث
صحیحه از آنجمله ابوحمزه ثمالی رحمه الله از یکی از اصحاب روایت کند که او روایت کرده از امیرالمومنین علیه السلام که آنحضرت فرمود که من از رسول الله
صلی الله علیه و آله شنیدم که میفرمود که امیدوارترین آیه از کلام الهی أقم الصلوة است تا آخر آیه و بحق آنکه مرا مبعوث کرد بدین حق که هر یکی از شما
که برخیزد بجهت وضوی نماز پس میریزد از اعضا و جوارح او گناهان او و چون روی توجه بجانب حق تعالی آورد و دل را بوی فارغ گرداند
منفک شود از دار دنیا بسوی آخرت که بر وی چیزی از گناهان نباشد بر مرتبه که گویا از وقت ولادت از مادر متولد شده و پس اگر طاری شود او را گناهی

درمیان دو نماز مثل آنست که مذکور شد و در محو گناهان تا تمام نماز پنجگانه بجای آورد باز فرمود که ای علی این نماز پنجگانه مرا مثل رود
نهر روان است بر در خانهای یکی از شما پس گمان شما چیست اگر بر جسد کسی چرکی و آلودگی باشد پس از آن شستشوی نماید در آن نهر جار
پنج بار هیچ ممکن است که باقی ماند بر بدن وجسد او چرکی و آلودگی بخدا سوگند که صلوات خمس مرامت را بمنزله آنست که گفته شد چه او سبب ذکر الهی
است و ذکر سبب دوام فیض رحمت بر عباد که استعداد آن دارند از جانب حضرت عزت این فرمان واین وعده و نوید است مر اولی گناهکارا
وَاصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ و صبر کن بر امتثال اوامر و اجتناب از نواهی پس بدرستی که خدای تعالی ضایع
نمی‌کند اجر نیکوکاران را عدول از مضمر اشاره بآنست که نیکی با حسانست فَلَوْلَا كَانَ مِنَ الْقُرُونِ مِنْ قَبْلِكُمْ أُولُو
بَقِيَّةٍ يَنْهَوْنَ عَنِ الْفَسَادِ فِي الْأَرْضِ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّنْ أَنْجَيْنَا مِنْهُمْ وَاتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَا أُتْرِفُوا فِيهِ
وَكَانُوا مُجْرِمِينَ پس چرا نبود از اهل قرنها که پیش از شما بودند خداوندان عقل و رای که از روی حزم باز میداشتندی مفسدان از تباه کاری
در زمین تا عذاب فرو نیامدی لیکن اندکی بودند از آنها که نجات دادیم ایشانرا از عقوبات از گذشتگان که نهی میکردند آنانرا که تباه کاری بودند
و پیروی نمودند آنانرا که کافر بودند آنچیز را که منعم شده بودند یعنی متابعت آرزوهای نفس کردند و تمام اهتمام تحصیل اسباب شهوات مصروف
کردند از ما ورای آن اعراض نمودند و بودند کافران وَمَا كَانَ رَبُّكَ لِيُهْلِكَ الْقُرَى بِظُلْمٍ وَأَهْلُهَا مُصْلِحُونَ و
نخواهست پروردگار تو که هلاک کند اهل دیهها را بشرک و حال آنکه اهل آن دیه بصلاح آرند که ایشان باشند در میان یکدیگر یعنی بمجرد شرک
هلاک نکند تا فساد و ظلم با آن منضم نکردد و از اینجا گفته‌اند الْمُلْكُ يَبْقَى مَعَ الْكُفْرِ وَلَا يَبْقَى مَعَ الظُّلْمِ وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ
لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ وَتَمَّتْ
كَلِمَةُ رَبِّكَ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ و اگر خواستی پروردگار تو بر سبیل الجا نه بطریق تکلیف هر آینه
گردانیدی مردمانرا یک گروه یعنی بر یک دین و آیین و همیشه باشند اختلاف کنندگان در حق و باطل چون یهود و نصاری و مجوس و مخالفان
و معاندان اهل البیت مگر آنکه رحمت کند پروردگار تو بر او و او را بایمان راه نماید یعنی لطف را شامل حال کرداند علی بن ابراهیم رحمه الله
آورده که ابو الجارود روایت کرده از ابی جعفر که ایشان اتباع محمد و آل اند صلی الله علیه وآله که اختلاف در دین ندارند و از برای
رحمت آفریده مردمانرا و ایشان بسبب عصیان از دایره رحمت رحمن بیرون بیرون روند و تمام شد سخن پروردگار تو یعنی کلمه‌ای که بملائکه گفته بود
و آن اینست هر آینه پر سازیم دوزخ را از عصیان دیوان و آدمیان همه ایشان وَكُلًّا نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا
نُثَبِّتُ بِهِ فُؤَادَكَ وَجَاءَكَ فِي هَذِهِ الْحَقُّ وَمَوْعِظَةٌ وَذِكْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ و هر چیزی که میخوانیم بر تو از اخبار
پیغمبران و آن خبر چیست آنچه ثابت میکردانیم بآن دل ترا یعنی فایده اخبار رسل آنست که دل تو یار امد و نصیحت بفزاید و برادای رسالت ثبات
نمایی و از ایذای کفار شکیبا باشی و آمد ترا در این سوره آنچه درست و راست تخصیص این سوره برای تشریف والا حق در همه قرآن است و گفته‌اند
اشارت باخبار مذکور است در این سوره یعنی این خبرها راستست و پندیست و یاد کردی مر گرویدگانرا وَقُلْ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ
اعْمَلُوا عَلَى مَكَانَتِكُمْ إِنَّا عَامِلُونَ و بگوی ای محمد مر آنانرا که ایمان نمی‌آورند عمل کنید بر حالتی که بر آن متمکنید بدرستی که ما نیز عمل کنندگانیم
بر همان حال که داریم خدای تعالی پاداشت نیکو را نیک دهد و پاداشت بد را بد وَانْتَظِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ و چشم داریم بما انقلاب
زمانرا بدرستی که ما منتظرانیم نزول عذاب را بشما وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأَمْرُ كُلُّهُ
فَاعْبُدْهُ وَتَوَكَّلْ عَلَيْهِ وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ و مر خدای راست علم آنچه غایبست از آسمانها و زمینها و بسوی
او باز گردانیده شود همه کارها پس پرستش کن ای محمد یا ای مکلف که مرجع همه اوست و توکل کن بر وی تقدیم عبادت بر توکل اشارتست

بانکه

بانکه نفع توکل بعابدان رسد و توکل بی‌مجرد گفتار مفید و بی‌اعتبار بود و نیست پروردگار تو غافل و بیخبر از آنچه شما همه مردمان میکنید و آورده
که فاتحه توریه اول سوره انعام است و خاتمه آن آیه آخر سوره هود و از رسول صلعم روایتست که هر که سوره هود بخواند داده شود مر او را
از اجر ده حسنه بعدد هر که تصدیق نوح و هود و صالح و شعیب و لوط و ابراهیم و موسی کرده و تکذیب ایشان نموده و روز قیامت از سعدا
باشد و در روایت ابی الجارود وارد است از ابی جعفر که هر که سوره هود در هر جمعه بخواند برانگیزد خدای تعالی او را در روز قیامت در زمره
پیغمبران و معلوم نباشد بر کسی گناهان وی در آن روز اللَّهُمَّ اجْعَلْنَا مِنْهُمْ بِحَقِّ سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ سُورَةُ يُوسُفَ
عَلَيْهِ السَّلَامُ مَكِّيَّةٌ مِائَةٌ وَإِحْدَى عَشْرَةَ آيَةً بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الر تِلْكَ
آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ در کشف الاسرار آورده که چنین این حروف از متشابهات قرآن است نداند تاویل آنرا مگر خدای تعالی
و ما شاء و گفته‌اند مراد ترکیب اسما حسنی است اگر کسی داند چنانچه از الر و حم و نون الرحمن حاصل میشود یا مختصر است از اسمای الهی
چنانچه الف از الله و لام از لطیف و را از رؤف یا از صفات او چنانچه الف انفراد اوست و لام لطف و را رحمت قسم یاد میفرماید برین سه
که با تفرد من بربوبیت و لطف من بر عارفان بلطایف احدیت و رحمت بر کافه بریت جواب قسم چیست این آیات آیتها کتاب مبین است
یعنی سوره که ظاهر است اعجاز آن یا هویداست معانی او بر متامل یا روشن کننده است قصه را که یهود سوال کرده بودند چه در روایت آمده که علما
یهود بعضی اشراف عرب را گفتند که از محمد صلی الله علیه وآله سوال کنند که سبب انتقال آل یعقوب از شام بمصر چه بود این سوره نازل شد
إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ بدرستی که ما فرو فرستادیم کتاب را مراد این سوره است قرآنی عربی بعضی از قرآن را
قرآن گفته یعنی این سوره را بلغت عرب فرستادیم تا باشد که شما فهم کنید و بمعانی آن برسید و حجت بر شما لازم شود و چرا اگر بلغت
دیگر فرستیم شما در فهم آن عذر آرید نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَ
إِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ ما میخوانیم بر تو بهترین قصه که خوانده شود گویند بهترست بجهت اشتمال او بر عجایب و غرایب
و حکمتها و عبرتها یا آنکه صاحبش احسن بود از آنچه میان آن زمان و قولی دیگر است که این قصه احسن است زیرا که نزول او بجهت اخبار
واقعه حسین و حسن است ع چنانکه بنجم در خبر است که روزی حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم نشسته بود و امام حسن و امام حسین نیز
بر کنار نشسته بود گاه لب بر لب حسن می‌نهاد و گاه روی بر روی حسین می‌مالید ناگاه جبرئیل امین بفرمان اکرم رسید و خطاب
رب الارباب رسانید که آیا حسن و حسین را دوست میداری آنحضرت فرمود که نعم چگونه دوست ندارم دو پاره جگر و دو روشنایی
بصر جبرئیل گفت کدام دوستتر میداری فرمود که هر دو در یک صدف اند و هر دو در برج یک آسمان شرف اند هر دو را دوست
میدارم جبرئیل گفت ای سید ملک جلیل میگوید ای حبیب من آگاه شو که از این دو فرزند را جمعی را از بهر قهر از پا در آرند و یکی را بتیغ بیداد
سر بر دارند آنحضرت فرمود که با جگر گوشگان من این بیرحمی کند جبرئیل گفت جمعی نابکار که دعوی امتی تو کنند فرمود که این جماعت بمن ایمان
آرند و شفاعت من امید دارند و فرزندان مرا بقتل آرند جبرئیل گفت آری آنحضرت فرمود چه گناه جبرئیل گفت بی‌هیچ جنایت این جنایات
روا دارند آنحضرت از این اخبار گریان شد و غبار اغیار بچهره آن برآینه دل مبارکش بنشست جبرئیل از برای خورسندی دل آنحضرت
پیغام رسانید که از معامله عصیان ایشان عجب مدار و از واقعه برادران یوسف برادرش اگر اینها چاکر زنند آنها برادر زدند اگر اینها چه کردند
آنها از نسل پیغمبرانند پس قصه یوسف از برای تسلی دل حضرت رسول الله و اهل بیت بلاکشان نازل شد که ما خبر میدهیم ترا بهترین خبری بوحی
کردن ما بسوی تو این سوره مفرده را و بدرستی که بودی تو پیش از نزول این سوره از ناآگاهان یعنی از دانستن این قصه غافل بودی
چه در خاطر تو خطور نداشت و از کسی نشنیده بودی و این غفلت غیر مذموم است و این تعلیل است با گفته بودن او از وحی است إِذْ

قال یوسف لابیه یا ابت انی رایت احد عشر کوکبا والشمس والقمر رایتهم لی ساجدین

یاد کن وقتی که گفت یوسف مر پدر خود یعقوب را ع و در سن دوازده و شب آدینه در کنار پدر در خواب بود ناگاه بسیم از خواب در آمد یعقوب گفت ای پسر ترا چه رسید گفت ای پدر خوابی عجب دیدم بدرستی که دیدم در خواب یازده ستاره که در کشاف و دیگر تفاسیر آورده که نامهای ایشان این بود بعضی پیغمبر صلی الله علیه و آله جربان و طارق و قابس و عموان و فلیق و مصبح و فرح و فرغ و وثاب و ذو الکتفین و آفتاب و ماه را دیدم بر سر کوهی بلند بودم که در حوالی او انهار جاری و اشجار سبز بود که از آسمان این ستارگان و نیز فرود آمدند و من در ایشان می نگریستم دیدم ایشان را سجده کنندگان این رؤیا استیناف بیان حال ایشانست که دیده بود ایشان را بران حال پس تکرار نباشد یعقوب ع دانست که یوسف ع مرتبه رفیع یابد و برادران یازده گانه او که ستارگان اند اشارتست با یعقوب و زوجه او خاله یوسف است و شمس و قمر عبارت از ایشان چنانچه ابی جعفر علیه السلم فرموده لیکن زوجه را ام یوسف گفته راحیل ام او که ام حقیقیه باشد یا بمنزله ام بود و تعظیم و تکریم او بجای آرند و فکر کرد که اگر برادران این خبر بشنوند و ایشان در تعبیر توقف دارند هر آینه قصد وی کنند قال یا بنی لا تقصص رؤیاک علی اخوتک فیکیدوا لک کیدا ان الشیطان للانسان عدو مبین گفت ای پسرک من تصغیر از روی شفقت و محبت است مخوان و پیدا مکن خواب خود را بر برادران خود که حیله کنند برای هلاکت تو حیله کردنی بسبب وسوسه شیطان بدرستی که دیو سرکش که ابلیس است مر آدمی را دشمنی آشکار است که او را بر مکر و کید میدارد سیما که این خواب شنوده باشند و بعضی گویا چنین گرداند که آن انطباع صورت متحد رویت از قوای متخیله بحس مشترک و صادق از آن است که حصول او بسبب اتصال نفس باشد بعالم ملکوت مر آنچه را که در میان ایشانست از مناسبت نوع فراغ او از تدبیر بدن او فراغی پس متصور میگردد بآنچه در وست از آنچه لایق است از معانی حاصله آنجا باز متخیله حکایت می کند نمایان گی صورت متناسبه را و منتقش میگردد از آن بحس مشترک و در آنجا مشاهده می گردد پس اگر شدت مناسبت جهت در آن معنی را امر تبه که تفاوت معلوم نمی شود مگر بکلیت و جزئیت آن رؤیا مستغنی است از تعبیر و الا احتیاج دارد بآن وکذلک یجتبیک ربک ویعلمک من تاویل الاحادیث ویتم نعمته علیک وعلی آل یعقوب کما اتمها علی ابویک من قبل ابراهیم واسحق ان ربک علیم حکیم و همچنانکه ترا برگزید بهمچنین خوابی که دلیل شرف و نشانه تفوق تست بر اخوان برخواهد گزید ترا پروردگار تو بنبوت و فرمانروایی و پادشاهی و خواهد آموخت ترا از تعبیر خوابها یا تاویل غوامض کتب منزله و تمام خواهد کرد نعمت خود را که نبوت است بر تو و فرزندان یعقوب یعنی بر نسل یعقوب که انبیا از وی بیرون آرد و همچنانکه تمام کرد نعمت را بر دو پدر تو پیش از این وقت یا پیش از تو که او جد تست و پدر جد یعنی ابراهیم و اسحق بر ابراهیم بخلت و رسالت و نجات از نار نمرود و بر اسحق باخراج یعقوب و اسباط از صلب وی بدرستی که پروردگار تو داناست بآنکه استحقاق اجتبا دارد و استوار کارست و درست کردار کنند آنچه را می لقد کان فی یوسف واخوته آیات للسائلین بتحقیق که هست در قصه یوسف و برادران او نشانهای قدرت و دلایل حکمت مر پرسندگان و غیر ایشان را یوسف را علیه السلم یازده برادر بود و یکی بنیامین و آن برادر اعیانی بود و مادر ایشان راحیل بود چنانچه گذشت و شش دیگر علاتی که پسران خاله یوسف نیز بودند یهودا و روبیل و شمعون و لاوی و ریالون و یشجر و آن زوجه لیا نام داشت و چهار دیگر علاتی بودند نیز دوان و نفتالی و جاد و واشر از دو سریه بودند نامشان زلفه و بلهه آورده اند که چون یوسف خواب مذکور را با پدر تقریر کرد و یعقوب بکتمان آن وصیت فرمود و باجتبا و اتمام نعمت او مژده داد و بعضی از زنان برادران آن بشنودند و بنماز شام که ایشان بخانه باز آمدند صورت حال با ایشان گفتند ایشان را عرق حسد در حرکت آمده بتدبیر مهم مشغول شدند اذ قالوا لیوسف

واخوه

تعریف

واخوه احب الی ابینا منا ونحن عصبة ان ابانا لفی ضلال مبین یاد کن آنرا که گفتند برادران یوسف با یکدیگر هر آینه یوسف و برادر او بنیامین دوست تر نزد پدر ما از ما و حال آنکه ما جماعتی توانا و کارگذاریم و ایشان خورد سال و بی کفایت پس با بیستی که ما را دوست تر داشتی او و عاجز ضعیف را بدو مرد قوی اختیار کرد بدرستی که پدر ما در دور افتاده است از راه صواب یعنی رای او درین کار خطا واقع شده و در تفسیر آورده که چون شیطان این کلمات را از ایشان استماع کرد بصورت پیری بر ایشان ظاهر شد گفت یوسف میخواهد که شما را به بندگی گیرد گفتند ای پیر تدبیر چیست گفت اقتلوا یوسف او اطرحوه ارضا یخل لکم وجه ابیکم وتکونوا من بعده قوما صالحین بکشید یوسف را گویند گوینده این سخن شمعون بوده وان دیگران رضا دادند یا بیفکنید بزمینی دور از عمارات یا موضعی که دران سباع باشند یعنی او را غایب کنید تا خالی ماند برای شما روی پدر شما یعنی چون او نباشد پدر روی بشما آرد و تمامی بر شما اقبال کند و باشید پس از یوسف یعنی بعد از ساختن کار او گروهی شایستگان یعنی توبه کنندگان و این نیز از مکاید ابلیس علیه اللعنة بود که با شکستیا نیای او دیگر آرزو را از روی تسویف میگوید امروز گنه کنید فردا توبه تا آخر اجل نمی باشند که عذر فردا را عمر فردا می باید و بر عمر اعتمادی نیست قال قائل منهم لا تقتلوا یوسف والقوه فی غیابت الجب یلتقطه بعض السیارة ان کنتم فاعلین گفت گوینده از ایشان گویند یهودا بود که از روی رای احسن ایشان بود یا روبیل مکشید یوسف را که قتل بی گناهان عظیم است و بیفکنید او را در قعر چاه تا فرا گیرد او را بعضی از راه گذریان که بدان گذر رسند و ببرند بجانبی دیگر و شما از وی باز رهید یعنی چون غرض شما بودن اوست برین وجه می باید کرد اگر هستید شما کار کنندگان بصورت پس همه برین متفق شدند و نزد پدر آمدند گفتند فصل بهار رسیده و سبزها از زمین دمیده و چه شود که یوسف را با صحرا فرستی تا روزی تماشا و تفرج کند یعقوب علیه السلام فرمود که من بهار رخ یوسف چون بلبل خرامان و من خواهم بود و روا مدارید که شما در گلزار باشید و من بخار هجر گرفتار فرزندان یعقوب بر ری جهت استشمام نمود و پیش یوسف آمدند و از تماشای سبزه صحرا و گل و ریحان در میان آوردند و گفتند موسم بهار دوره روزیست غنیمت دانید که و گر نوبت تاراج خزان خواهد بود یوسف علیه السلم نام تماشا شنید و خاطر مبارکش متوجه شد و با برادران پیش پدر آمد و التماس اجازت نمود و مبالغه کرد ندا او را با برادران بکنت و دشت فرستد تا تماشا نماید کند یعقوب ع چون این شنید سر از جیب تفکر کشید قالوا یا ابانا ما لک لا تامنا علی یوسف وانا له لناصحون گفتند برادران یوسف ای پدر ما چیست ترا که ایمن نمی داری ما را بر یوسف و تامل میکنی در فرستادن او و حال آنکه ما مر او را نیکو خواهانیم و نجابت بروی مهربان ارسله معنا غدا یرتع ویلعب وانا له لحافظون بفرست او را با ما فردا بجانب صحرا تا در وسعت و فراخی معیشت میوه ها و نقلها خورد و بازی کند بتیر انداختن و شتر دویدن و در دستی که ما مر او را نگاه بانیم از منکاره و یا از سباع و هوام قال انی لیحزننی ان تذهبوا به واخاف ان یاکله الذئب وانتم عنه غافلون گفت یعقوب ع بدرستی که مرا اندوهگین دارد آنکه شما ببرید او را از پیش من چه شدت مفارقت او بر من سخت است و صبر از مشاهده وی کم و دیگر می ترسم از آنکه او را بخورد گرگ چه بدان زمین که شما میروید گرگان در زمین می باشند و بسیار اگر کی قصد وی کنند و شما از وی بیخبران باشید بسبب اشتغال بتماشا یا قلت اهتمام در محافظت او قالوا لئن اکله الذئب ونحن عصبة انا اذا لخاسرون گفتند فرزندان یعقوب بخدای که اگر او را بخورد گرگ و حال آنکه ما گروه توانا و قوی هیکلیم که هر یک از ما باده شیر در محاربه مقاومت می توانند کرد بدرستی که ما آن وقت که برادر را گرگ وهم هر آینه آن هنگام از زیان کاران باشیم پس چون یعقوب ع گفت دشت و تماشای کوه و صحرا دید دل برالم هجران نهاد و بمقتضای رای بی رضا داده بغیر موقتا

سر و تن یوسف را بشستند و موی سرش شانه زدند و جامه‌های نو بر او پوشانیدند و قمیص ابراهیم ع که جبرئیل ع از بهشت آورده بود وقت القاء در آتش
نمرود در وی پوشانیده بود و بمیراث به یعقوب رسید و چون تعویذی بر بازوش بست و بمشایعت فرزندان تا شجرة الوداع که بر در دروازه
کنعان بود بیرون آمد و یوسف را در کنار گرفت و گریه کنان آغاز وداع کرد و یوسف که بر در اگریان دید قطرات گلاب بر گلبرگ رخسار
باریدن گرفت و دانه دانه مروارید خوش آب بالماس مژه سفتن آغاز کرد و گفت ای پدر سبب گریه چیست فرمود ای یوسف از رفتن تو
رایحه اندوهی بمشام دل من میرسد و نمیدانم سرانجام کار بکجا خواهد کشید باری مرا فراموش مکن که من ترا فراموش نخواهم کرد و پس فرزندان را در باب
محافظت یوسف مبالغه بسیار فرمود و ایشان یوسف را بر دوش گرفته روی براه آوردند و یعقوب در ایشان می‌نگریست و از جدا شدن
فرزند ارجمند می‌گریست و چون فرزندان از نظر او غایب شدند روی بکنعان نهاد فلما ذهبوا به واجمعوا ان يجعلوه
في غيابت الجب واوحينا اليه لتنبئنهم بامرهم هذا وهم لا يشعرون پس آنگاه که
بیرون بردند برادران یوسف را گرد او در آمدند و طپانچه‌ها بر روی او زدند و یوسف را بر زمین زدند و آغاز طعن و سرزنش کردند و می‌گفتند ای صاحب
رؤیای کاذب کجا اند آن کواکب که ترا سجده کردند تا امروز ترا از دست ما برهانند یوسف ع گفت یا اخوتاه شما را چه شد که از حال برگشتید
بر اندیشید و بر کودکی و ضعف حال من رحم آرید القصه بسخن و التفات او ننمودند و طپانچه بر روی وی میزدند و در خاک و خاری گرسنه و تشنه
بر روی میکشیدند تا بهلاک نزدیک رسید یهودا آن صورت را مشاهده نمود و او را در زیر دامن حمایت گرفت و گفت دست تعدی
در ساختن توقف کنید آخر نه با من عهد کرده‌اید که قصد قتل او ننمائید غضب ایشان تسکین یافته از کشتن او در گذشتند و رای خود را در حکم ساختند
تا او را بیفکنند در قعر چاه و آن چاهی بود بر سه فرسخی کنعان یا در حوالی بیت المقدس یا در زمین اردن یا میان مصر و مدین سر چاه تنگ
بود و بن او گشاده و هفتاد گز عمق داشت یهودا و پس یوسف ع بر سر چاه آوردند و چون دست در هر یکی از ایشان میزد و دستش را میبستند
و رسنی در میانش محکم کرده بچاه فرو گذاشتند و پیرهن از برش بر کشیدند تا آلوده بخون سازند یوسف ع گفت پیرهن در من پوشانید و مرا برهنه
فرو مگذارید گفتند بخوان کواکب و شمس و قمر را تا پیرهن را در تو پوشانند و چون بمیان چاه رسید رسن بریدند و از حضرت ملک اعلی خطاب
بطایر اشیاء رسید و از سدرة المنتهی رسید که ادرک عبدی جبرئیل ع پیش از آنکه یوسف ع بتک چاه رسید بوی رسید و او را با جنح مقعد
خود گرفت بر بالای صخره که در تک چاه بود بنشاند و از طعام و شراب بهشت بوی داد و پیرهن خلیلی که تعویذ وار بر بازو داشت در او
پوشانید و در روایت دیگر آمده که جبرئیل بصورت یعقوب بر آمد و سر یوسف را بر کنار نهاد و یوسف ع بهوش آمد و چشم گشاد سر خود را در کنار پدر
دید بر جست و بهره و دست در گردن روح الامین آورد و فریاد بر کشید که یا ابتاه کجا بودی که برادران بر من جفا کردند و مرا از حد بیت
توحد آوردند مرا بر سر و پای برهنه در بیابان مهلک دوانیدند و هر جفا و ستم ممکن بود بمن رسانیدند رخساره مرا از زخم طپانچه پرخون کردند
گیسوی مرا بخاک و خون بر آمیختند و پیرهن مرا از سرم بر کشیدند و رسن خواری بر میانم بستند که بیداد و بر پشتم زدند و سرنگون بچاه در انداختند
یوسف ع می‌گفت و از دیوار چاه آواز ناله می‌آمد جبرئیل طاقت نداشت گفت من یعقوب نیستم روح الامینم پس سلام الهی بوی رسانید و بشارت
پیغمبری و ما وحی فرستادیم بسوی او بواسطه جبرئیل که اندوهناک مباش که زود ترا از حضیض چاه بذروه مسند جاه رسانیم و برادران را
بحاجتمندی نزدیک تو آریم تا هر آینه تو خبر دهی ایشان را باین کاری که کردند و رنجی که بتو رسانیدند و حال آنکه ایشان ندانند که تو یوسفی بجهت
علو شان و رفعت مکان تو و در روایت ابی الجارود رحمه الله از ابی جعفر ع چنین وارد است تا آنکه زمانی را این صورت واد کر
بخدمت او آمدند و او را نشناختند وهم له منكرون علي بن ابراهيم رحمه الله روایت کند از ابی عبد الله ع که جبرئیل ع در چاه این
دعا را بیوسف ع یاد داد و سبب خلاصی او شد که اللهم اني اسئلك بان لك الحمد لا اله الا انت الحنان

المنان بديع السموات والارض ذو الجلال والاكرام صل على محمد وال محمد واجعل لي
من امري فرجا ومخرجا وارزقني من حيث احتسب ومن حيث لا احتسب دعای وی مستجاب
شد و او را از چاه و زندان رهایی داد و ملک مصر ارزانی فرمود و ابو الجارود از ابی جعفر ع روایت کند که چون یوسف ع در چاه افتاد
برادران بازگشته ببر رمه رفتند و بزغاله را کشته پیراهن یوسف را بخون آلوده ساختند و علی بن ابراهیم رحمه الله در تفسیر آورده که
چون برادران چنین کردند لاوی گفت مر ایشان را که ای برادران آیا ما پسران یعقوب بن اسحق بن ابراهیم خلیل الله نیستیم و حال آنکه ایشان
پیغمبران خدای تعالی اند گمان شما چیست حق سبحانه و تعالی این امر را پنهان خواهد داشت از پیغمبران خود و مقرر است که پنهان نخواهد فرمود گفتند پس
چاره این کار چیست اتفاق کردند که چاره آنست که برویم و غسل کنیم و روی توجه بجانب حق آریم و نماز بجماعت بگذاریم و بعد از آن
دست نیاز بدرگاه بی نیاز برداریم و تضرع کنیم که این امر را از انبیا پنهان دارد که جواد و کریم است پس برخاستند و غسل کردند و آمدند
بنماز و طریق ابراهیم و اسحق و یعقوب علیهم السلام آن بود که تا یازده تن نمی‌بودند نماز جماعت منعقد نمی‌شد گفتند پس چون بجماعت بگذاریم
که ما ده تنیم لاوی گفت خدای تعالی را امام خود گردانیم و این نماز بگذاریم نماز بستند و تضرع و گریه بسیار کردند و گفتند ای عالم السر والخفیات
این امر را پنهان کن و ما را رسوا مساز چون از آن فارغ شدند پیراهن خون آلوده برداشتند وجاءوا اباهم عشاء يبكون
قالوا يا ابانا انا ذهبنا نستبق وتركنا يوسف عند متاعنا فاكله الذئب وما انت بمؤمن لنا
ولو كنا صادقين و آمدند نزدیک پدر خود شبانگاه و دروغ میگریستند یعقوب ع آواز گریه فرزندان شنید سراسیمه از
خانه بیرون دوید گفت ای فرزندان شما را چه می‌شود و یوسف من کجاست که او را نمی‌بینم گفتند ای پدر ما رفتیم بصحرا و پیشی میگرفتیم با یکدیگر در
دویدن و تیر انداختن و گذاشتیم یوسف را تنها نزدیک رخت و بار ما پس بخورد او را گرگ و نیستی تو باور دارنده ما را یعنی سخن ما را
نمی‌پذیری و اگر چه هستیم ما راست گویان در همه کارها اما اینجا از جهت بدگمانی که بیوسف داری ما را دروغگوی میپنداری دلیلی دیگر
بر خوردن گرگ یوسف را آن پیراهن است وجاءوا على قميصه بدم كذب قال بل سولت لكم
انفسكم امرا فصبر جميل والله المستعان على ما تصفون و آمدند بر پیراهن یوسف بخون دروغ یعنی آورده
پیراهن یوسف را از زیک بره بخون آلوده ساخته بدروغ یعقوب ع که پیراهن خون آلود دید و عذر هلاک یوسف در روش بر آمد تا
اطراف پیراهن درست بود و فرمود که عجب گرگی بود که یوسف را خورد و تعرض به پیراهنش نرسانید و پس از روی عتاب گفت با فرزندان
که نه چنین است که شما میگویید بلکه آراسته است برای شما نفسهای شما و آسان ساخته کار بزرگ را از هلاک یوسف پس کار من صبریست نیکو
یعنی شکیبایی که با آن شکایت نباشد مگر با خدای تعالی و خدا است یاری خواسته شده یعنی یاری از وی میخواهم بر آنچه شما صفت میکنید از هلاک یوسف
آورده اند که سه روز یوسف ع در آن چاه بود و صباح روز چهارم مژده نجات رسید وجاءت سيارة فارسلوا
واردهم فادلى دلوه قال يا بشرى هذا غلام واسروه بضاعة والله عليم بما يعملون
و آمد کاروانی نزدیک آن چاه و آن جمعی بودند که از مدین بمصر میرفتند پس فرستادند وارد خود را بسوی آن چاه و وارد کسی را گویند
که آب کشیدن کاروان بدو متعلق باشد و وارد آن کاروان مالک بن ذعر خزاعی بود از اهل مدین چون بسر چاه آمد پس در چاه فرو
دلو خود را وحی رسید بیوسف که در دلو نشین که ترا بالا کشند یوسف ع در دلو نشست مالک در کشیدن دلو گران یافت بچه دلو
گران دید بچاه فرو نگریست رخساره چون ماه مشاهده کرد و گفت ای مژده و شادمانی و گفته اند بشری نام صاحب وی بود او را برای اعانت
طلبید و گفت این پسریست که دلو را گران ساخته پس هر دو کاروانیان یوسف را ع از چاه برآوردند و پنهان داشتند از کاروانیان در جای

که متاع تجارت بود یعنی او را برای فروختن بمصر مناسب نمود ایشان را پنهان ساختن امر او را با کاروانیان گفتند که اهل این آب
بما داده اند تا برای ایشان بمصر بفروشیم و گویند ضمیر ها راجع است یعنی برادران حال او را پنهان داشتند و گفتند بندهٔ ماست و آنجماعت
بود که از حال یوسف خبر یافته بسوی کاروان آمدند و گفتند این غلام از ما گریخته او را بخرید و خدای تعالی داناست بانچه می کنند یعنی اولاد
یعقوب با پدر و برادر و کاروانیان از اخفای امر یوسف آورده اند که چون برادران یوسف را بدیدند بزبان عبری با او گفتند آنچه ما
می گوییم اگر بخلاف آن گویی البته ترا بقتل رسانیم یوسف عم خاموش بایستاد و ایشان با مالک گفتند این بندهٔ ما گریزپاست و نافرمان
و دل بر خدمت ندارد و او را میفروشیم بیا از ما بخر و با خود بشهر دیگر بر تا از ما دور باشد و خبر او نشنویم مالک گفت من زری که داشته ام
بضاعت خریده ام و با من درمی چند مانده است گفتند تو میدانی که بهای این غلام بسیار است اما با تو می سازیم هرچه داری بیار
پس دست یوسف عم را بدست او دادند **وَشَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ وَكَانُوا فِيهِ مِنَ الزَّاهِدِينَ**
و بفروختند او را بهای اندک و بی اعتبار درمی چند شمرده شده و عادت اهل آن روزگار چنان بود که تا دون چهل درم را می شمردند
و ما فوق آنرا وزن میکردند مالک درمهای خود را بشمرد هجده بود و علی بن ابراهیم رحمه الله در تفسیر خود روایت می کند از امام رضا عم
که آن بیست درهم بود هر برادری دو درهم بر داشتند و در وسیط آورده که یهودا هیچ نگرفت القصه مالک یوسف را بخرید و بودند
برادران در بهای یوسف عم از بی رغبتان یعنی نمیخواستند که او با ایشان باشد یا کاروانیان در خریدن او پر رغبت بودند بجهت گریختن و
نافرمانی پس مالک او را بمصر آورد و در آن زمان پادشاه مصر ریان بن الولید عملیقی بود و زمام امور ملک خود را بدست قطفیر یا اطفیر مصری
که عزیز گفتندی باز داده بود و چون خبر ورود مدین بمصر آمد و گماشتگان عزیز بسر او کاروان آمدند یوسف را دیدند از لمعهٔ جمال او
آشفته و حیران بازگشته خبر بعزیز مصر بردند و او زنی داشت راعیل نام یا فکا و مشهور آنست که او را زلیخا گفتندی و در عین المعانی
بضم زا و فتح لام بتصحیح کرده و در السنه بفتح زا و کسر لام شهرت دارد القصه چون عزیز خبر یوسف عم شنید با مالک پیغام داد که غلام خود را
بنخاس آورد روز دیگر مالک یوسف را آراسته ببازار آورد و بجلوهٔ آن جمال شیرین شور از مصریان برآمد خریداران بمزاد درآمدند و
هرکس در بها چیزی اضافه می کردند تا بجایی رسید که هم سنگ مشک و زر و نقره و دیبا دهند عزیز قدم خریداری پیش نهاد و عزیز بها داد و
و یوسف را بخانه آورد **وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِنْ مِصْرَ لِامْرَأَتِهِ أَكْرِمِي مَثْوَاهُ عَسَى أَنْ يَنْفَعَنَا**
أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ وَلِنُعَلِّمَهُ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَاللَّهُ
غَالِبٌ عَلَى أَمْرِهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ۰ و گفت آنکس که خرید یوسف را عم از اهل مصر یعنی عزیز مر زن
خود را یعنی زلیخا گرامی دار جای این غلام را که منزلت او نیکو داشت و حسن تعهد چه نشانده کسی را که بنیکو دلیل عزت و احترامست یعنی با
غلام را نیکو محافظت کن شاید که سود رساند ما را در کارهای ضیاع و عقار و سرانجام مصالح روزگار ما یا فرا گیریم وی را فرزند گویند عزیز عقیم
بود گفت او را بفرزندی گیریم چرا که آثار رشد در بشرهٔ او ظاهر است و در روایتی گفته که زلیخا سخن عزیز را بجان خریداری کرد و یوسف را
مانند فرزند دلبند در دل خویش جای داد و از آن جای گرامی تر داشت و همچنانکه محبت یوسف را در دل زلیخا و عزیز جای
دادیم یوسف را عم تمکن ساختیم در زمین مصر تا تصرف کند دران و تا بیاموزیم او را از تعبیر خوابها یا معانی کتب الهی و خدای تعالی
غالبست بر کار خود هیچکس او را از آن رد نتواند کرد و در چیزی از آن منازعت نتواند نمود یا غالبست بر امر یوسف عم که برادران او در
خواهش بود و خدا را خواهشی و واقع نشد الا آنچه خدای تعالی خواست و لیکن بیشتر مردمان نمیدانند که زمام امور بر وفق مصلحت و حکمت
بقبضهٔ قدرت و مشیت اوست **وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ**

و آن

و آن هنگام که یوسف عم بقوت خود رسید هژده ساله یا بیست و گویند میان سی و چهل دادیم او را حکمی که نبوتست یا حکمت و آن علمی باشد توأم
بعمل یا حکم در میان مردم و دیگر دادیم او را دانش در دین و مانند این پاداشت میدهیم نیکوکاران را آورده اند که چون یوسف عم بخانهٔ عزیز درآمد زلیخا
روی او دید چون قرار در صبر و سکون از او برمید و محبت او بغایت کشید و شوقش بنهایت انجامید و صورت حال را بیان آورد با یوسف عم
وَرَاوَدَتْهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ وَغَلَّقَتِ الْأَبْوَابَ وَقَالَتْ هَيْتَ لَكَ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ
رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ ۰ و درخواست یوسف را عم آن زنی که یوسف در خانهٔ او بود یعنی زلیخا مر او
که یوسف را از نفس او یعنی طلب مراد خود کرد از یوسف و او را بمنزلی که هفت خانه بود در یکدیگر ساخته درآورد و بست درها را علی بن
ابراهیم از ابی عبدالله عم روایت می کند که درین حال زلیخا دو بتی که در آنجا داشت پرده بروی پوشانید یوسف پرسید که سبب
پوشانیدن او چیست زلیخا گفت مرا شرم می آید در حضور او این مهم روی نماید یوسف عم فرمود که ترا از صنم شرم می آید مرا از صمد شرم نیاید و گفت
بیخ وی گشته قدم پیش نهاد و گفت بشتاب و پیش من آی که من ترا ام یوسف گفت درین حال پناه میگیرم بخدای تعالی پناه گرفتنی بدرستی
که خدای تعالی پروردگار منست نیکو ساخته است منزل مرا از یک بکار و تربیت عزیز مهربانست و ترا بنیکو داشت من فرمود و پس من خیانت او
و حق نعمت او رعایت فرو نهم و دست خیانت در حرم او دراز نکنم بدرستی که رستگار نمیشوند ستمکاران یعنی حق ناشناسان که در عوض نیکویی
بدی کنند یا زناکاران چه زنا بدترین ظلمهاست **وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ كَذَلِكَ**
لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ ۰ و بدرستی که قصد کرد آن زن بمخالطهٔ یوسف و قصد کرد
یوسف عم بمنع او بطریق فرار اگر ندیدی یوسف برهان پروردگار خود را هر آینه قصد مخالطهٔ او کردی و آن بقول اصح نور عصمت نبوت بود که حایل
شد میان یوسف و میان آنچه سبب خشم خدای تعالی بود یوسف عم بقوت نبوت رد و فوت دران حال خود را نگاه داشت و این بود
مع جبرئیل را جبرئیل او کردیم همچنان او را ثبات دادیم تا بگردانیم از وی بدی یعنی خیانت در حرم عزیز و عمل زشت یعنی زنا بدرستی که او از بندگان
خالص ماست یعنی پاک کرده ایشان از هر ناشایست و ناپسند آورده اند که یوسف عم از زلیخا فرار کرد و بهر دری که میرسید بحکم
مفتح الابواب گشاده می شد زلیخا از عقب دوید و **وَاسْتَبَقَا الْبَابَ وَقَدَّتْ قَمِيصَهُ مِنْ دُبُرٍ وَأَلْفَيَا سَيِّدَهَا**
لَدَا الْبَابِ قَالَتْ مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا إِلَّا أَنْ يُسْجَنَ أَوْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ۰ و پیشی گرفتند یوسف و زلیخا
بسوی در تا زلیخا بیوسف رسید و دست در وی زده باز پس کشید و بدرید و کشیدن پیراهن یوسف را عم از قفا و یافتند شوهر زن را
یعنی عزیز را نزدیک در بیرون چون عزیز یوسف و زلیخا را مضطرب دید دانست که صورتی روی نموده که هر دو آشفته اند پیش از آنکه بتفحص
مشغول گردد زلیخا پیش دستی نمود و دیرا از سخن درآمد گفت چیست جزای کسی که خواهد بکسان تو بدی مراد او نفس خود است در اینجا
سخن خواست که ابرای ذمت خود کند از گناه و چنان نماید که جرم یوسف راست پس گفت مکافات کسی که بحرم تو قصد کند چه چیز تواند بود
مگر آنکه بزندان کرده شود یعنی پای داشت او و یا عذابی دردناک یعنی او را ادب کردن و زدن بتازیانه چون یوسف عم این سخن شنید که بزندان
تهدید و عقوبت می کنند **قَالَ هِيَ رَاوَدَتْنِي عَنْ نَفْسِي وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ أَهْلِهَا إِنْ كَانَ قَمِيصُهُ**
قُدَّ مِنْ قُبُلٍ فَصَدَقَتْ وَهُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ ۰ گفت او درخواست کرد مرا از نفس من تن بوی در ندادم و از وی بگریختم
عزیز گفت راستی این سخن بچه دانیم و هیچکس ازین خبردار نه یوسف عم بالهام الهی فرمود که دران خانه کودک چهار ماهه در گهواره بود و او گواه
حال منست و آن کودک پسر عم یا پسر خال زلیخا بود عزیز گفت کودک چهار ماهه چه داند و چگونه سخن کند یوسف علیه السلام گفت خدای
من قادرست که او را بسخن درآرد عزیز از آن کودک پرسید که چه میگویی درین باب بقدرت ربانی بسخن درآمد و گفت یوسف عم راست

برهان

می گوید وحق تعالی ازین قصه خبر داد باین کلمات که وکواهی داد کواهی از کسان زلیخا اگر هست کریبان پیرهن یوسف دریده شده از پیش
پس زلیخا راست میگوید و یوسف از دروغ گویانست چه این صورت دلیل است بر آنکه زلیخا دفع میکرده و او را از خود که کریبان او از پیش دریده شده
وان کان قمیصه قد من دبر فکذبت وهو من الصادقین و اگر هست پیراهن یوسف از پس دریده شده پس زلیخا
دروغ میگوید و یوسف از راست گویانست چه این حال دلالت بران دارد که یوسف از وی میگریخته و او در پی آمده و او را بجانب خود کشیده که پیراهنش
دریده فلما رای قمیصه قد من دبر قال انه من کیدکن ان کیدکن عظیم پس آنهنگام که بدید عزیز پیراهن یوسف را که دریده
شده از پس روی بزلیخا کرد و از روی غضب گفت بدرستی که این کار از مکر و حیله شما زنانست بدرستی که کید شما عظیم و بزرگست زود در دل
می آویزد و در نفس تاثیری میکند مع ذلک کید شیطان ضعیف فرمود ان کید الشیطان کان ضعیفا پس عزیز متوجه یوسف شد
و از روی اعتذار گفت یوسف اعرض عن هذا واستغفری لذنبک انک کنت من الخاطئین ای یوسف
درگذر و اعراض کن ازین مهم و نهان دار وای زلیخا آمرزش خواه از برای گناه خود و گویند که عذر خواه از یوسف که غربت و تو او را از ...
بدرستی که تو بودی از گروه گناهکاران ذکیر برای تغلیب است آورده اند که دران حال که یوسف فرمود که هی راودتنی عن
نفسی طفلی آواز داد که چرا پرده کسی میدری که دعوی دوستی تو میکند تو ستار باش پرده در یوسف گفت الهی تو آگاهی که او بی گناه
مرا بعزیز بسپرد و آب روی مرا ببرد جواب این داد دیگر از غیب شنید که این ملامت است که رسالت تحمل بار آن ...
دار و از جفا روی بگردان و از خار ستم میندیش که زود باشد که اینها همه گلستان گردد و در خبر آمده که اگرچه عزیز این قصه را تسکین ...
در آسته و الواه افشا و بعضی از خواتین مصر زبان ملامت بر زلیخا دراز کردانیدند وقال نسوة فی المدینة امرات العزیز تراود
فتیها عن نفسه قد شغفها حبا انا لنریها فی ضلال مبین و گفتند گروهی از زنان در کشاف آورده که پنج زن
بودند از زنان خواص ملک ریان یعنی حاجب و ساقی و خباز و زندانبان و صاحب دوات که با یکدیگر نشسته گفتند در شهر مصر بموضعی که عین الشمس
گویند مضمون سخن ایشان آنکه زن عزیز یعنی زلیخا طلب کرده غلام خود را از نفس خود و درخواسته است از وی که کام او بدهد بدرستی که بشکافته است غلاف
دل او را جهت دوستی یعنی محبت یوسف بدرون دل او در آمده و بدرستی که ما میبینیم آن زن را در گمراهی هویدا و خطای روشن پیدا که با وجود
شوهری مانند عزیز شیفته و فریفته درم خریده گردد فلما سمعت بمکرهن ارسلت الیهن واعتدت لهن متکا
واتت کل واحدة منهن سکینا وقالت اخرج علیهن فلما راینه اکبرنه وقطعن ایدیهن
وقلن حاش لله ما هذا بشرا ان هذا الا ملک کریم پس چون بشنید زلیخا مکر ایشان را یعنی سخن که در غیبت وی میگفتند
فرستاد بسوی ایشان و استدعا آن نمود که بدعوت او حاضر شوند آورده اند که چهل زن را طلبید و آن پنج زن ملامت کننده در میان ایشان
بودند پس چون بمنزل در آمدند مراسم اعزاز بجای آورد و آماده کرد برای ایشان تکیه گاهی از بالشهای لطیف یا مهیا کرد طعامی که ...
بساخت مجلس طعام چه در خبر است که ایشان تکیه زده طعام میخوردند و داد هر یکی را ازین زنان کاردی تا گوشت ببرند و تناول نمایند
و علی بن ابراهیم رحمه الله آورده که ترنجی بدست هر یکی داد و در نزدیک یوسف آمده جامه مرصع در وی پوشانید و تاج مکلل بر فرقش نهاد
و گفت بیرون آی برین زنان یوسف ابا نمود و زلیخا در مبالغه افزود تا وقتی که یوسف بیرون آمد و پس آن هنگام که زنان او را بدیدند
بزرگ یافتندش و در جمال یکبار همه شیفته جمال او گشته از خود فراموش کردند و ببریدند دستهای خود را و الم آن ادراک نکردند حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله میفرماید که من یوسف را در شب معراج دیدم چون قرص قمر در شب بدر و در حقایق مذکور است که حق سبحانه
و تعالی درین آیه مدعیان محبت را سرزنش می کند که مخلوقی در رویت مخلوقی بدان مرتبه میرسد که احساس الم قطع ید نمیکنند شما باید که در شهود

جمال

جمال خالق از هیچ بلا و عنا متالم نشوید القصه زنان مصری از بیخودی بخود آمده زبان آفرین بگشادند و گفتند پاکست خدای تعالی از صفت عجز در آفرینش
چنین مخلوقی نیست این غلام آدمی زیرا که چنین جمال معهود در بشر نمی باشد نیست او مگر فرشته بزرگ گرامی نزدیک خدای چه جمال بدین زیبایی و کمال
بدین غایت و عظمتی بدین مرتبه جز از خواص ملکیت نیست صاحب وسیط باسناد خود از جابر انصاری رضوان الله علیه نقل می کند که حضرت رسالت
صلعم فرمود که جبرئیل بر من فرود آمد و گفت خدای تعالی ترا سلام میرساند و میگوید حبیب من حسن روی یوسف را از نور کرسی کسوت دادم و
کسوت روی حسن ترا از نور عرش مقرر کردم وما خلقت خلقا احسن منک یوسف را جمال بود و آنحضرت را کمال
در شهود جمال یوسف دستها بریده شد و در ظهور کمال محمدی زنارها قطع یافت در روضة الاحباب این دو بیت را یکی از ازواج مطهرات
سید کائنات صلی الله علیه و آله منسوب می سازد فلو سمعوا فی مصر اوصاف خده لما بذلوا فی سوم یوسف
من نقد لوامی زلیخا لو راین جبینه لاثرن بالقطع القلوب علی الایدی یعنی پس اگر می شنودند مردم
که در مصر بودند اوصاف روی عالم آرای او را هر آینه بذل میکردند و نمیدادند در خریدن یوسف از نقدینه چیزی و ملامت کنندگان زلیخا
اگر می دیدند جبین مبین شمس آیین آنحضرت را هر آینه اختیار میکردند پاره کردن دلها بر بریدن دستها القصه چون زلیخا حیرت زنان و شیفتگی ایشان
مشاهده کرد قالت فذلکن الذی لمتننی فیه ولقد راودته عن نفسه فاستعصم ولئن لم یفعل ما
آمره لیسجنن ولیکونا من الصاغرین گفت این کس است که شما ملامت کردید مرا در دوستی او و اکنون دانستید که حق بطرف
من بوده و بدرستی که من مراوده کردم او را از نفس او و در خواستم که آرزوی من دهد پس خویشتن را نگاه داشت و سر من در نیاورد و اگر
حالیا نکند آنچه بفرمایم او را از انجاح مرادم هر آینه بزندان کرده شود و باشد از خوار شدگان یعنی ذلیل زندان و چون یوسف ...
این سخن بشنید روی از آن مجلس برتافت و زنان از عقب وی بیرون رفتند در لباس آنکه ما او را ملامت میکنیم هر یک جداجدا او را بخود دعوت
کردند یوسف از ملاقات ایشان بتنگ آمده قال رب السجن احب الی مما یدعوننی الیه والا تصرف عنی کیدهن
اصب الیهن واکن من الجاهلین گفت ای پروردگار من زندان دوستر است بمن از آنچه میخوانند این زنان مرا بسوی
آن از مطاوعت زلیخا یا میل بدیشان و اگر نگردانی از من مکر و فریب ایشان را یعنی اگر مرا در پناه عصمت نگیری میل کنم بسوی ایشان یعنی اجابت کنم
ایشان را غرض که مانع عصمت نبوت است که اگر آن نباشد قبول کنم و باشم از نادانان یعنی ارتکاب آنچه نشاید فاستجاب له
ربه فصرف عنه کیدهن انه هو السمیع العلیم پس اجابت کرد دعای او را پروردگار او پس بگردانید از ... ایشان را
یا مکر ثابت ماند بر عصمت و توطین فرمود نفس نفیس خود را بر مشقت زندان و اختیار کرد آن را بر لذت متضمنه عصیان بدرستی که او شنواست مر دعای
کسی را که بدو پناه برد و لطف او باز گیرد و آن حال کسی که از همه دوری گزیند و میل بمعاصی کند آورده اند که بعد از نومیدی زنان از وی زلیخا را
گفتند صلاح آنست که او را روزی چند بزندان باز داری شاید که بسبب ریاضت رام گردد و قدر نعمت و راحت دانسته بتسلیم رضا
فرمان دهد زلیخا این سخن را قبول کرده نزد عزیز آمد و گفت ازین غلام بدنام گشته ام و طبع مردم از خدمت او نفرت دارد صلاح آنست که او را
در زندان افکنی تا مردم گمان برند که او گناهکار است و من از ملامت باز رهم عزیز را این سخن معقول افتاد و حکم کرد که بزندانش برند ثم
بدا لهم من بعد ما راوا الایات لیسجننه حتی حین پس ظاهر شد مر ایشان را و در دل افتاد او را پس آنکه دیدند دلایل
عصمت و شواهد برائت یوسف را چون شهادت صبی و چاک پیراهن و قطع دستها یعنی با وجود مشاهده این نشانها ایشان قرار یافت
که برای صلاح هر آینه در زندان کنند او را تا هنگامی که مقرر باشد پس یوسف را بزندان آوردند در نقل وارد است که در بردن او بزندان
زلیخا گفت ببرید او را در شهر شهره سازید از غصه که از روی در دل داشت و بجهت عبرت و رفع تهمت نیز و خود در گوشه نشسته نظاره میکرد

تا جزع و فزع او را شنود و بر بیند جبرئیل هم اختیار کرد یوسف را و گفت غم مخور و از بند و زندان میندیش زنهار که روی ترش نکنی و گره
ابرو ترش نکنی خوش و خندان باش که کلبه احزان تو زود گلستان [illegible] غم مخور چون بجانب بازارش بردند بسیاری از زن و مرد بتماشا بیرون آمدند
بعضی گریان و سینه کوبان یوسف چون نزدیک زلیخا رسید بر زبان منادی جاری شد که این غلامی است از کنعان عبری زبان و عزیز بر وی خشم [illegible]
است و نالان یوسف فرمود جبرئیل گفت این خواری بهتر است از غضب ربانی و این فرمان خوبتر است از عصیان [illegible] چون زلیخا این جواب
شنید بر خود بپیچید و بخانه باز آمد پیغام فرستاد و زندانبان که کار بر وی تنگ گیرد و چون بزندان می آورد و در آن حال ملک ریان بر دو
تن خشم گرفته بود و حکم بزندان کرده و **وَدَخَلَ مَعَهُ السِّجْنَ فَتَيَانِ قَالَ أَحَدُهُمَا إِنِّي أَرَانِي أَعْصِرُ خَمْرًا وَقَالَ الْآخَرُ إِنِّي أَرَانِي أَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسِي خُبْزًا تَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ نَبِّئْنَا بِتَأْوِيلِهِ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ**

[illegible]

قَالَ لَا يَأْتِيكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ إِلَّا نَبَّأْتُكُمَا بِتَأْوِيلِهِ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمَا ذَٰلِكُمَا مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ

[illegible]

وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ مَا كَانَ لَنَا أَنْ نُشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ ذَٰلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا وَعَلَى النَّاسِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ

[illegible]

يَا صَاحِبَيِ السِّجْنِ أَأَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ

[illegible]

[illegible] **مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءً سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ**

[illegible]

يَا صَاحِبَيِ السِّجْنِ أَمَّا أَحَدُكُمَا فَيَسْقِي رَبَّهُ خَمْرًا وَأَمَّا الْآخَرُ فَيُصْلَبُ فَتَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْ رَأْسِهِ قُضِيَ الْأَمْرُ الَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ

[illegible]

وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِنْهُمَا اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ فَأَنْسَاهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ فَلَبِثَ فِي السِّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ

[illegible]

[illegible] **يَا اللَّهُ أَسْأَلُكَ بِمَنِّكَ الْعَظِيمِ وَإِحْسَانِكَ الْقَدِيمِ** [illegible]

ریان خوابی دید و بر او امداد حکما را طلبید وَقَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أَرَىٰ سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ
وَسَبْعَ سُنْبُلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي رُؤْيَايَ إِن كُنتُمْ لِلرُّؤْيَا تَعْبُرُونَ
و گفت ملک بدرستی که من بخواب دیدم هفت گاو فربه که از نهری بیرون آمدند و پس از آن بخوردند و فرو بردند ایشان را هفت گاو
لاغر و در شکمهای ایشان هیچ پیدا نشد و دیدم هفت خوشه سبز و تر و تازه که دانههای ایشان منعقد شده بود و هفت خوشه دیگر دیدم خشک
یعنی رسیده و بدرو آمده و پس این خوشههای خشک بر آن خوشههای سبز پیچیدند و در حال زیر کردند ایشان را و بپوشیدند ای گروه کاهنان و معبران
و اشراف قوم فتوی دهید یعنی جواب گویید مرا در تعبیر خواب من اگر هستید شما که از روی دانش مر خواب را تعبیر میگویید قَالُوا أَضْغَاثُ
أَحْلَامٍ وَمَا نَحْنُ بِتَأْوِيلِ الْأَحْلَامِ بِعَالِمِينَ گفتند حکما و اهل علم که مخاطب وی بودند این خوابهای شوریده است و
نیستیم ما بتعبیر این نوع خوابها دانا این چه ما تعبیر منامات صادقه میکنیم و این از قبیل منامات باطله است ملک ریان از جواب ایشان متحیر گشته
در دریای تفکر غوطه خورد که آیا این مشکل من که گشاید و راه تعبیر واقعه من که نماید ساقی که ملک را متفکر دید از حال یوسف یاد آمد وَقَالَ
الَّذِي نَجَا مِنْهُمَا وَادَّكَرَ بَعْدَ أُمَّةٍ أَنَا أُنَبِّئُكُم بِتَأْوِيلِهِ فَأَرْسِلُونِ و گفت آنکس که نجات یافته بود از آن دو تن
زندانی و یاد کرد قول یوسف که اذْكُرْنِي عِندَ رَبِّكَ بعد از زمانی دور و دراز من خبر دهم شما را بتعبیر این خواب پس بفرستید
مرا بزندان که در آنجا کسی هست که علم تعبیر نیکو میداند ملک از این خبر شادمان شد حکم فرمود که زود برود و خبر بیارد ساقی سوار شده بزندان آمد و گفت
يُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ أَفْتِنَا فِي سَبْعِ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ وَسَبْعِ سُنْبُلَاتٍ خُضْرٍ
وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ لَّعَلِّي أَرْجِعُ إِلَى النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ ای یوسف ایک راست گوینده فتوی ده ما را در باب هفت
گاو فربه که بخورند ایشان را هفت گاو لاغر و در باب هفت خوشه سبز و دیگر خشک که بر آن پیچید و خشک سازند و همه حکما درین حیران شدند
تو جواب گوی کرا باشد که باز گردم با جواب تمام بسوی مردمان یعنی ملک ریان و اهل زمان تا باشد که ایشان برکت تو دانند تاویل این
واقعه و شرف و فضل ترا معلوم کنند قَالَ تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنِينَ دَأَبًا فَمَا حَصَدتُّمْ فَذَرُوهُ فِي سُنبُلِهِ إِلَّا
قَلِيلًا مِّمَّا تَأْكُلُونَ گفت یوسف ع که شما زراعت کنید هفت سال که ببقرات سمان اشارت بدانست زراعتی بر عادت مستمر و
خود پس آنچه بدروید از غلات بگذارید آنرا در خوشه او یعنی خوب را پاک مکنید تا از شپشه و آفات ایمن باشد و غلات با خوشه ذخیره کنید
مگر اندکی بقدر حاجت از آنچه بخورید که آنرا پاک سازید ثُمَّ يَأْتِي مِن بَعْدِ ذَٰلِكَ سَبْعٌ شِدَادٌ يَأْكُلْنَ مَا قَدَّمْتُمْ
لَهُنَّ إِلَّا قَلِيلًا مِّمَّا تُحْصِنُونَ پس بیاید پس از این سالها هفت سال سخت که محصول برهطه خشک سالی نباید که سبع عجاف عبارت
از آنست بخورند اهل این سالها یعنی کسانی که در آن زمان باشند آنچه پیش فرستاده باشند یعنی ذخیره نهاده برای آن سالها مگر اندکی از آنچه نگاه
دارید و ضبط کنید برای تخم و زراعت ثُمَّ يَأْتِي مِن بَعْدِ ذَٰلِكَ عَامٌ فِيهِ يُغَاثُ النَّاسُ وَفِيهِ يَعْصِرُونَ
پس بیاید از پس این سالها قحط سالی که در و فریادرسی شوند مردمان بباران و آب و درین سال بفشرند آنچه افشردنی باشد مثل انگور و چغندر
و زیت و امثال آن و این کنایت از کثرت ثمار است و گفته اند اشارت بدوشیدن شیرست از پستان گاو و گوسفندان و این عبارت از فراخ
سالیست غرض که بعد از تنگی و ران هفت سال فراخی پدید خواهد شد در سال هشتم که اثمار و شیر بسیار باشد بوجهی و اشتر باشد این ایام از شدت
تنگی حق تعالی بکرم خود روزی بر بندگان وسیع خواهد ساخت و چون یوسف ع تعبیر تمام کرد ساقی باز گشت و بخدمت ملک آمد و در مجلس عام آن
سخنان که شنیده بود بر همان وجه تقریر نمود ملک را پسندیده افتاد و خواست که بگوش خود از زبان یوسف بشنود و بطلب وی فرستاد
وَقَالَ الْمَلِكُ ائْتُونِي بِهِ فَلَمَّا جَاءَهُ الرَّسُولُ قَالَ ارْجِعْ إِلَىٰ رَبِّكَ فَاسْأَلْهُ مَا بَالُ النِّسْوَةِ اللَّاتِي

قطعن

قَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ إِنَّ رَبِّي بِكَيْدِهِنَّ عَلِيمٌ گفت ملک بیارید مر یوسف را پس آن وقت که آمد بر او فرستاده ملک گفت یوسف
که رو بسوی مهتر خود پس بپرس از وی یعنی در خواست کن تا بپرسد و تفحص نماید که چه نوع بود حال آن زنان که در مجلس زلیخا بریدند دستهای خود را
که پروردگار من بمکر زنان و فریب ایشان داناست یوسف ع خواست که بیگناهی وی بر ملک آشکارا گردد تا کسی را مجال و قدحی
نماند این سخن را بملک رسانید و از بیگناهی خود ملک را آگاه باید تا تفحص احوال او نماید و در آن سوال رعایت ادب نموده زلیخا را ذکر
نکرد بلکه نسوه را بر سبیل عموم یاد فرمود و مع ذلک رعایت ایشان نیز کرد و چه کلام را اقتصار نمود بر قطع ایادی و بس و از ترغیب بخیانت اصلا
مذکور نفرمود آورده اند که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرموده که من تعجب دارم در کار یوسف ع و از کرم و صبر او در زندان
که حضرت حق بروی رحمت فرستد و آن وقت که او را از تعبیر خواب پرسیدند اگر من بجای وی می بودم ایشان را از حقیقت این خبر نمیکردم
مگر بشرط آنکه مرا از زندان بیرون می بردند و تعجب دیگر آنکه رسول که از قبل ملک بطلب وی آمده بود گفت ارْجِعْ إِلَىٰ رَبِّكَ اگر من بجای
وی می بودم و آن مقدار زمان در زندان مکث شده می بود هر آینه در سرعت اجابت می نمودم کلام حضرت دلالت تمام دارد بر وفور
صبر یوسف ع القصه چون رسول باز آمد و پیغام یوسف رسانید ملک بفرمود تا آن زنان را جمع کردند با زلیخا پس از جهت تحقیق مهم قَالَ
مَا خَطْبُكُنَّ إِذْ رَاوَدتُّنَّ يُوسُفَ عَن نَّفْسِهِ قُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِن سُوءٍ قَالَتِ امْرَأَتُ
الْعَزِيزِ الْآنَ حَصْحَصَ الْحَقُّ أَنَا رَاوَدتُّهُ عَن نَّفْسِهِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ گفت با ایشان چه بود حال شما چون
طلب مکر و دید یوسف را از نفس وی یعنی کام دل او می جستید گفتند از آن پاکیست خدای تعالی از آنکه عاجز باشد از آفرین مردی پاکیزه مانند
یوسف ع ندانستیم ما بر یوسف ع از هیچ بدی نه اندک و نه بسیار چون زلیخا دید که جز راستی فایده دیگر نیست او نیز بپاکی یوسف ع و بدامنی خود اقرار
کرد گفت زن عزیز یعنی زلیخا اکنون پیدا و هویدا شد آنچه درست و راست است راستی و درگذر خود قرار یافت من جستم یوسف را از نفس او و او دور
و صال او کردم و بدرستی که او هر آینه از راست گویانست آنجا که با عزیز گفت هِيَ رَاوَدَتْنِي ملک یوسف ع پیغام داد که زنان بجای
خود معترف شدند بیا تا بحضور تو ایشان را عقوبت کنیم یوسف ع فرمود غرض من عقوبت ایشان نبود ذَٰلِكَ لِيَعْلَمَ أَنِّي لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَيْبِ
وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي كَيْدَ الْخَائِنِينَ این در خواست برای آن کردم تا بداند عزیز که من خیانت نکردم او را در غیبت وی و حرمت
تربیت وی نگاه داشتم و دیگر تا معلوم کند که خدای تعالی راه ننماید یعنی بصلاح نیارد و از پیش نبرد مکر خیانت کنندگان را پس یوسف ع خواست
که تنبیه کند برآنکه این سخن نه از برای تزکیه نفس است من حیث انها نفسی گفتم یا بعمل خود عجب آوردم بلکه بشکر گذاردن نعمت عصمت و توفیق الهی
در ترک معصیت و اگر لطف ربانی نماید معلوم است که از نفس غدار چه نوع کار آید این کلمات ازلی در آورد وَمَا أُبَرِّئُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ
لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَّحِيمٌ و پاک نمیکنم نفس خود را یعنی نمیگویم که نفس من از آرزو و مایل و از
بدرستی که نفس فرماینده است به بدیها یعنی معصیت مگر آنرا که بخشد و رحم فرماید پروردگار من که از فرمان نفس در امان آید بدرستی که پروردگار
من آمرزنده است قصد که بفضل بیاید مهربانست که بعصمت حمایت نماید آورده اند که چون با ملک سخنان یوسف ع باز گفتند آرزومندی وی
بدیدار یوسف ع زیادت گشت وَقَالَ الْمَلِكُ ائْتُونِي بِهِ أَسْتَخْلِصْهُ لِنَفْسِي فَلَمَّا كَلَّمَهُ قَالَ إِنَّكَ الْيَوْمَ
لَدَيْنَا مَكِينٌ أَمِينٌ و گفت ملک مصر بیارید یوسف را پیش من تا خاص او را گردانم برای خود و مهمات بوی فرمایم و در تفسیر آورده
که ملک هفتاد حاجب را با هفتاد مرکب آراسته با تاج و لباس ملوکانه بزندان فرستاد و بهر تعظیم هر چه تمامتر یوسف را از زندان ببارگاه آورد
در خبر است که چون یوسف از زندان بیرون می آمد زندانیان که بدیدار وی مستانس بودند خروش برآوردند یوسف ع ایشان را نوازش
فرمود و دعا کرد که اللَّهُمَّ اعْطِفْ قُلُوبَ الْأَخْيَارِ وَقَصِّ عَلَيْهِمُ النَّهَارَ و چون نزدیک ملک رسید او را احترام

تمام نمود و استقبال فرمود و بکشش در کنار کشید و بپهلوی خودش بر تخت نشاند و پرسشها از غصه و محنت نمود و پس از آن ملک با وی سخن گفت و از تعبیر خواب خود پرسید و جواب دلپذیر شنید گفت ای یوسف در کرام و نزدیک ما با جاه و قدری و مؤتمن بر همه چیز یوسف از کلام ملک فهم فرمود که او داعیه دارد که او را متولی امور خود گرداند چه ملک او را بدو صفت تعریف کرد که هر دو صلاحیت این امر دارد یکی مکانت و دیگر امانت و در ولایت این دو امر ضروری است و چون در اثنای صحبت ملک گفت ای یوسف که هر چه خواهی و آنچه آرزو داری با من بگوی قَالَ اجْعَلْنِي عَلَىٰ خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ گفت یوسف که بگردان مرا حاکم گنجها و بر خزینهای زمین مصر یعنی مرا بر آنچه حاصل ولایت مصر باشد از نقود و اطعمه خازن گردان بدرستی که من نگاه دارنده‌ام چنانچه چیزی از آن ضایع نکنم و دانا بمصالح ملک و هر چه کنم خالی از صلاحی نباشد آنگاه و دانندهٔ حسابم یا دانا بلغت هر که با من سخن گوید آورده‌اند که چون یوسف بر ملک داخل شد گفت اللّٰهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِخَيْرِهِ مِنْ خَيْرِهِ وَأَعُوذُ بِعِزَّتِكَ مِنْ شَرِّهِ و سلام کرد و دعا فرمود و از زبان عبری ملک گفت این چه زبان است فرمود که زبان پدران من و ملک هفتاد و دو زبان میدانست و میان ایشان بهمه این زبانها مکالمه شد یوسف نیز هفتاد و دو زبان میدانست و التفات طلب کرد و این مطلب را از جهت آن فرمود تا حق را در مرکز خود قرار دهد و حق بمستحق رساند چنانچه وظیفهٔ انبیا می‌باشد بعقیدهٔ اکثر آن ملک ریان بود و بنیابت او حکم کند در تفاسیر معتبره مذکور است که ملک تختی از زر مرصع بانواع جواهر جهت یوسف مقرر کرد و تاج مکلل بر سر وی نهاد و کلیدهای خزاین بوی سپرد و زمام اختیار مملکت بقبضهٔ اقتدار او باز داد و عزیز را عزل نمود و مهمات وی بتعهد یوسف کرد و اندک زمانی را عزیز در گذشت و ملک بالتماس تمام زلیخا را بعقد حضرت یوسف در آورد و او بکر بود و یوسف را از وی دو پسر شد افرایم و میشا و مجاهد گوید که ملک بر دست یوسف مسلمان شد وَكَذَٰلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ يَتَبَوَّأُ مِنْهَا حَيْثُ يَشَاءُ نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا مَنْ نَشَاءُ وَلَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ و همچنین که ملک را بروی مهربان ساختیم جای دادیم یوسف را در زمین مصر یعنی ممکن ساختیم یوسف را [illegible] تا هر کجا جای میگرفت از آن زمین که چهل فرسخ در چهل فرسخ عرض داشت هر جا که میخواست میرسانیم نعمت خود را از نعیم دینی و دنیوی و صوری و معنوی هر که را میخواهیم و ضایع نمیکنیم مزد نیکوکاران را وَلَأَجْرُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ و هر آینه مزد آخرت بجهت بقا و دوام بهتر است آنان را که گرویدند بخدای تعالی و بودند که پرهیز میکردند از فواحش چون یوسف که باحسان و تقوی از قعر چاه باوج جاه رسید القصه یوسف مهمات ملکی از پیش گرفته حکم کرد تا مردم بزراعت اشتغال نمودند و انبار خانها عالی بنا فرمود و هفت سال از هر غله که حاصل می‌شد بقدر کفاف چیزی بمردم میداد و باقی را با خوشه مضبوط میساخت تا سالهای قحط در آمد و در زمین مصر و شام تنگی عام شد مردمان مصر روی بیوسف آوردند سال اول بنقود که داشتند غله میستانیدند و سال دوم بحلی و پیرایه و در سیم بغلام و کنیزک و در چهارم بدواب و مواشی و در پنجم بضیاع و عقار و در ششم بفرزندان و در هفتم همه خط بندگی باز دادند یوسف صورت حال بملک عرض کرد و ملک گفت همه بندهٔ تواند و اختیار پیش تست یوسف [illegible] همه را آزاد کرد و اموال و اولاد و ضیاع و عقار و هر چه از ایشان گرفته بود بدیشان باز داد و حکمت در آن بود که مصریان یوسف را بوقت خرید و فروخت و صورت بندگی دیده بودند قدرت ازلی همه را طوق بندگی او بر گردن نهاد تا کسی او را [illegible] آورده‌اند که اثر قحط بکنعان رسید و کار بر اولاد یعقوب تنگ شد گفتند ای پدر در شهر مصر ملکی است که همه قحط‌زدگان را مینوازد و کار غربا و ابناء السبیل بلطف او [illegible] یعقوب اجازت فرمود و بنیامین را جهت خدمت خود باز گرفت و ده فرزند دیگر با شتری و بضاعتی که داشتند روی براه آوردند و یک شتر جهت بنیامین با بضاعت همراه بردند وَجَاءَ إِخْوَةُ يُوسُفَ فَدَخَلُوا عَلَيْهِ فَعَرَفَهُمْ وَهُمْ لَهُ مُنْكِرُونَ و آمدند برادران یوسف از کنعان بملازمت یوسف پس آمدند بر

ورسم

ورسم خدمت بجای آوردند پس شناخت ایشان را در نظر اول و ایشان نا شناسندگان بودند بجهت طول عهد چه بقول اصح چهل سال از واقعهٔ ایشان گذشته بود یا آنکه یوسف از پس پرده با ایشان سخن گفت و او را نشناختند پس یوسف ایشان را پرسید که شما چه کسانید که جاسوسان را مانید گفتند معاذ الله که ما پسران یک پدریم که یعقوب صفی الله است گفت پدر شما چند فرزند دارد گفتند دوازده پسر داشت یکی از ما بصحرا رفت گرگ بخورد و یکی پدر برای خدمت خود نگاه داشته و ما ده تن بملازمت آمده‌ایم یوسف فرمود که اینجا کسی باشد که شما را بشناسد گفتند مردم مصر ما را نمی‌شناسند یوسف گفت یکی از شما اینجا باشد تا بروید و آن برادر را بیارید و حال شما محقق گردد و ایشان قرعه زدند بنام شمعون برآمد وی را بگذاشتند و یوسف فرمود تا بضاعت ایشان بستدند و عوض آن گندم بدیشان داد وَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَازِهِمْ قَالَ ائْتُونِي بِأَخٍ لَكُمْ مِنْ أَبِيكُمْ أَلَا تَرَوْنَ أَنِّي أُوفِي الْكَيْلَ وَأَنَا خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ و آن هنگام که بساخت یوسف کار ایشان را و هر یکی را یک شتر بار داد گفتند یک شتر بار دیگر جهت برادر ما که در خدمت پدر است بدهید یوسف گفت من بشمار مردم میدهم نه بشمار شتر ایشان مبالغه نمودند گفت یوسف بیارید مرا برادری که پدر شماست یعنی علاتی نه اعیانی آیا نمی‌بینید آنرا که من تمام میدهم پیمانه را و حق کسی را باز نمیگیرم و من بهترین فرود آرندگانم یعنی در انزال مهمانان و اکرام و احسان با ایشان دقیقه فرو نمیگذارم و گویند شتر یک بار دیگر برای برادر داد و بشرط آوردن او فَإِنْ لَمْ تَأْتُونِي بِهِ فَلَا كَيْلَ لَكُمْ عِنْدِي وَلَا تَقْرَبُونِ پس اگر نیارید مرا آن برادر را پیش از وی یک من کیل نیست [illegible] و نزدیک مشوید بمن و در ولایت من میایید قَالُوا سَنُرَاوِدُ عَنْهُ أَبَاهُ وَإِنَّا لَفَاعِلُونَ گفتند در طلب او از پدر جهد کنیم [illegible] و بدرستی که هر آینه کنندگانیم آن چیز را که گوییم وَقَالَ لِفِتْيَانِهِ اجْعَلُوا بِضَاعَتَهُمْ فِي رِحَالِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَعْرِفُونَهَا إِذَا انْقَلَبُوا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ و گفت یوسف مر غلامان را که کیل غلات تعلق بدیشان داشت بنهید بار ایشان را که بهای گندم آورده بودند و آن ادیم و کفشی چند بود و یوسف نخواست که گندم بها بر ایشان فروشد فرمود که بضاعتهای ایشان را در [illegible] در بارها و انبانهای ایشان و دیگر روایت کرده که ایشان اقتضای آن خواهد کرد که بضاعتها چون ثمن گندم بوده باز آرند و این جهت فرمود تا شاید که ایشان باز شناسند بضاعت خود را چون باز گردند بسوی کسان خود و بار گشایند شاید که باز گردند و برادر را بیارند فَلَمَّا رَجَعُوا إِلَىٰ أَبِيهِمْ قَالُوا يَا أَبَانَا مُنِعَ مِنَّا الْكَيْلُ فَأَرْسِلْ مَعَنَا أَخَانَا نَكْتَلْ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ پس آن هنگام که باز گشتند فرزندان یعقوب بسوی پدر خود گفتند ای پدر ما منع کرده شد از ما پیمودن طعام یعنی ملک مصر حکم کرد که دیگر با طعام نپیمایند اگر بنیامین را نبریم پس بفرست با ما برادر ما را تا فرا گیریم کیل را از برای خود و برای او و بتحقیق ما مر او را نگاه دارندگانیم از رسیدن مکروهی بوی قَالَ هَلْ آمَنُكُمْ عَلَيْهِ إِلَّا كَمَا أَمِنْتُكُمْ عَلَىٰ أَخِيهِ مِنْ قَبْلُ فَاللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ گفت یعقوب که ای فرزندان آیا شما را امین دارم بر وی مگر چنانکه امین ساختم شما را بر برادر او پیش از این که گفتید وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ و من بر محافظت شما اعتماد ندارم پس خدای تعالی بهتر است در حالتی که نگاه دارنده است یا از روی نگاه داشت پس توکل بر وی کنم و کار خود بوی سپارم و او بخشاینده‌ترین بخشایندگان است شاید که بمحافظت وی بر من بخشاید و بر مفارقت دو فرزند مرا مبتلا نسازد وَلَمَّا فَتَحُوا مَتَاعَهُمْ وَجَدُوا بِضَاعَتَهُمْ رُدَّتْ إِلَيْهِمْ قَالُوا يَا أَبَانَا مَا نَبْغِي هَٰذِهِ بِضَاعَتُنَا رُدَّتْ إِلَيْنَا وَنَمِيرُ أَهْلَنَا وَنَحْفَظُ أَخَانَا وَنَزْدَادُ كَيْلَ بَعِيرٍ ذَٰلِكَ كَيْلٌ يَسِيرٌ و آن هنگام که گشادند بارهای خود را یافتند بضاعت خود را که تسلیم ملک کرده بودند در بارهای خویش و بحکم یوسف باز گردانیده بودند بدیشان گفتند ای پدر چه چیز میطلبیم از احسان ورای این که اینست بضاعت ما که غله بدین بضاعت بما فروخته‌اند باز گردانیده‌اند بما پس بدین اکرام رجوع کنیم بملک و طعام آریم که سامان خود را نگاه داری کنیم برادر خود را در رفتن و آمدن و زیادت ستانیم بموازنهٔ شتر یعنی یک شتر وار بمصاحبت برادر زیادت بیاریم این

آنا خیر

تنتنی

یک شتر وار کیلی اندکست که بآن مقدار بامضایقه نخواهد کرد قال لن ارسله معکم حتی تؤتون موثقا من الله لتأتننی
به الا ان یحاط بکم فلما اتوه موثقهم قال الله علی ما نقول وکیل گفت یعقوب علیه السلام نمیفرستم بنیامین را
با شما تا بعهد مرا پیمانی موکد بذکر خدای تعالی ناورید یعنی تا سوگند بخورید بحق محمد و آل محمد صلی الله علیهم اجمعین که او را باز
مرا که بگردید شما در آورد و شوند و غذاب و همه هلاک کردید پس ایشان قبول کردند بمنزلت حضرت رسالت پناه و آل هدایت انتما صلوات الله
علیهم سوگند خوردند که در وهم بنیامین غدر نکنند پس چون دادند پدر را پیمان و عهد خود گفت یعقوب علیه السلام از روی شفقت که خدای تعالی بر آنچه میگوییم
از عهد و پیمان نگاهبان و مطلع است وقال یا بنی لا تدخلوا من باب واحد وادخلوا من ابواب متفرقة
وما اغنی عنکم من الله من شیء ان الحکم الا لله علیه توکلت وعلیه فلیتوکل المتوکلون گفت
یعقوب علیه السلام ای فرزندان من در میایید در شهر مصر از یک در یعنی همه برادران با هم از یک دروازه بشهر در مروید تا ناگاه چشم بدی بشما نرسد
چون شما را باین جمال و هیأت و شوکت و هیبت ببینند چه عین حقست و موید این قول حضرت پیغمبر است صلی الله علیه و آله که در دعا میفرموده
اللهم انی اعوذ بکلمات الله التامة من کل هامة وعین لامة یا مبادا که ملک مصر قصد شما کند اگر با این
هیأت و اجتماع شما را ور یا مردم ببیند یا اکثر مردم مصر بر شما حسد برند اگر شما را باین صورت ببینند و در آیید بر روی او از ابواب پراکنده و آن
شهر را چهار دروازه بود و چون نکرت اولی ایشان را نمی شناختند این قدر مرد و در دوم بار ایشان را شناسید و غدغه بخاطر رسد که از خانه اولاد
بزرگی اند ناگاه متوجه ایشان شود و گویند یعقوب علیه السلام در اول امر مهر پدری اظهار کرد و آخر عجز بندگی آشکار نموده فرمود که من باز نمیدارم و
دفع نمیکنم شما را بدین نصیحت که کردم از قضای خدای تعالی چیزی را زیرا که حذر دفع قدر نمیکند و توفیق تدبیر نمی یابد تقدیر را باید که بنده احتیاط
و حزم مرعی دارد اما کار خود را بتفویض بحق کند آورده اند که چون تقدیر الهی بر آن رفته بود که مدت معهود حال یوسف بر یعقوب پوشیده
باشد پیش از آن نرفته و از آنجا نامه بیوسف بیعقوب نفرستاد و بواسطه موانع کی بوی نرسید نیست حکم و فرمان مگر خدای را در هر چه خواهد
بر او توکل کردم من و بر او باید که توکل کنند توکل کنندگان آنگاه ایشان نزدیک مصر شدند و گویند که یعقوب دستاری که از ابراهیم علیه السلام
بوی رسیده بود و جهت یوسف فرستاد و مکتوب فرزندان چون ایشان بنواحی مصر رسیدند کاشتکاران یوسف خبر بوی رسانیدند
زیرا که یوسف انتظار میکشید و روز شمار و پرسید که ایشان چند کس بودند گفتند یازده تن یوسف بغایت خوش حال شد ولما
دخلوا من حیث امرهم ابوهم ما کان یغنی عنهم من الله من شیء الا حاجة فی نفس یعقوب
قضیها وانه لذو علم لما علمناه ولکن اکثر الناس لا یعلمون و آن هنگام که در آمدند اولاد یعقوب علیه السلام
از آنجا که فرموده بود ایشان را پدر ایشان یعنی از ابواب متفرقه نبود که دفع کند از ایشان رای یعقوب از قضای خدای تعالی که در بارۀ ایشان
واقع بود چیزی را بلکه تهمت دزدی بر بنیامین افتاد و برادران از او بکیش شدند و مصیبت یعقوب مضاعف گشت چه حکمتهای الهی
بسیار است پس تدبیر یعقوب که موافق تقدیر نیست فایده نداد دیگر آنکه مگر حاجتی بود در نفس یعقوب یعنی شفقتی بر اولاد که در آن وقت
ظاهر کرد و آن را وصیت فرمود چه از آن نیز مرعی می باید داشت در فعل اختیاری مر بدرستی که یعقوب علیه السلام خداوند دانش بود و میدانست
مر آن چیزی را که بوی آموخته بودیم بطریق وحی و از آن بود که گفت وما اغنی عنکم ولیکن بیشتر آدمیان نمیدانند سر قدر را
چنانچه وارد شده و در نهج البلاغه که از امیر المومنین علیه الصلوة والسلام پرسیدند که ما القدر جهت قدر فرمود که طریق مظلم فلا تسلکوه و
بحر عمیق فلا تلجوه وسر الله فلا تتکلفوه راه تاریکی است پس تردد مکنید آن را و دریای بی پایانست در مروید آن را و سر از اسرار الهی است
رنج مبینید دانستن آن را مردم نمیدانند که تدبیر بر تقدیر غلبه نمی تواند کرد ولما دخلوا علی یوسف آوی الیه اخاه

قال

قال انی انا اخوک فلا تبتئس بما کانوا یعملون و آن وقت که در آمدند اولاد یعقوب علیه السلام بر یوسف و بپارگاه او رسیدند
یوسف علیه السلام بر تخت نشسته بود و نقاب گذاشته پرسید که چه کسانید گفتند کنعانیانیم که ما را فرموده بود که برادر خود را بیارید او را
از پدر در خواستیم و بعهد و پیمان آوردیم و دستاری که یعقوب علیه السلام تحفه فرستاده بود در پیش تخت وی نهادند قبول فرمود و بضاعتی
که در میان بارهای ایشان نهاده بودند قبول نمود و آنگاه فرمود که بنشینند و اسم ایشان در حاشیه بساط بنشستند و حکم شد که شش
خوان آراسته پیش ایشان نهادند پس یوسف فرمود که هر دو برادر که از یک پدر و مادرند بر یک خوان طعام خورید هر دو کس بر یک خوان
بنشستند و بنیامین تنها ماند و گریه بر او آمد یوسف علیه السلام از سبب گریه پرسید گفت ای ملک حکم فرموده هر کس با برادر عینی خود بر یک خوان
نشینند مرا برادری مادری که یوسف نام داشت بیاد آمد گفتم اگر او بودی با من باین خوان نشستی و طعام خوردی و من تنها نماندمی یوسف
فرمود بیا تا من برادر تو باشم و با تو بر یک خوان نشینم پس بفرمود تا خوان وی برداشتند و در پیش پرده آوردند و او را طلبید پیش خود
علی بن ابراهیم رحمه الله در تفسیر این وجه آورده که چون برادران بر یوسف داخل شدند بنیامین را شناخت و او از برادران دور نشسته بود
یوسف فرمود مر او را که تو نیز برادری داشتی گفت بلی فرمود که پس چرا دور نشستی گفت بجهت آنکه مرا برادری بود او را با کمال انده پدر ستانید
بروز گشت صحرا و ایشان آمدند و گفتند او را گرگ خورد و من بر خود لازم ساختم که با ایشان نخورم و یکجا نشینم در هیچ امری ها
ایشان شریک نباشم ما دام که زنده باشم یوسف فرمود که تاهل کرده گفت نعم فرمود که فرزند داری گفت بلی سه فرزند نرینه دارم
فرمود که نام ایشان چیست گفت یکی ذئب و یکی قمیص و یکی دم گفت چون است این نامها را اختیار کردی گفت برادرم را فراموش نکنم در وقت
خواندن فرزندان پس این نامها را که شنید دلش بر وی سوخته جای داد و بسوی خود برادر خود را و طعام طلبید یوسف نقاب بسته و دست بطعام
دراز کرد و چون بنیامین را نظر بر دست یوسف افتاد گریست گفت سبب گریه چیست گفت ای ملک چه مانند است این دست تو بدست برادر
من یوسف یوسف که این کلمه شنید طاقتش برسید نقاب از چهره برداشت و بنیامین را گفت بدرستی که منم برادر تو پس اندوهناک
مباش بآنچه کرده اند برادران در حق ما بنیامین چون روی یوسف علیه السلام بدید و این سخن بشنید از هوش برفت و چون باز آمد دست در گردن
برادر آورد و گفت این توئی یا بخواب می بینم آنگاه دست در دامن یوسف زد و گفت دیگر از تو مفارقت نمیکنم یوسف گفت ای برادر از اهتمام
پدر پریشان تو در انتساب ام اگر ترا بی بهانه دارم غم والد او زیاده شود و اگر تو مصلحت دانی ترا بامر شنیع متهم سازم تا تو نزد من بمانی
بنیامین گفت از آن باک ندارم پس یوسف فرمود که نزد برادران رو و این امر را مخفی دار بنیامین از پس نقاب بیرون آمد و یوسف حکم
فرمود که کارسازی کنعانیان کنند فلما جهزهم بجهازهم جعل السقایة فی رحل اخیه ثم اذن
مؤذن ایتها العیر انکم لسارقون پس آن هنگام که کارسازی کرد ایشان را بنهاد سقایه را و آن مشربه بود از نقره یا از
زبرجد مرصع بجواهر که ملک از آن آب خوردی درین وقت بجهت عزت و نفاست طعام از آن پیمانه ساخته بود یوسف علیه السلام
که تا محروم او آنرا تعبیه کرد در بار برادر او و همه بارهای دیگر را مشکل کرد و ایشان را اجازت رفتن داد و چون از شهر بیرون رفتند
برادر آمد جمعی ملازمان یوسف علیه السلام از عقب کاروان رسیدند پس ندا کردند آواز کننده که ای کاروانیان بدرستی که شما دزدانید
گویند این سخن از فرمان یوسف گفت اما علی بن ابراهیم رحمه الله روایت میکند که از صادق علیه السلام پرسیدند از این معنی را فرمود که یعنی
گفت که یوسف را از پدر دزدیده اند چون این ندا بسمع فرزندان یعقوب رسید قالوا واقبلوا علیهم ماذا تفقدون
گفتند و روی بایشان آوردند که شما چه چیز گم کرده اید که میجوئید قالوا نفقد صواع الملک ولمن جاء به حمل
بعیر وانا به زعیم گفتند که میجوئیم مشربه ملک را که پیمانه غله بوده و برای هر کس که بیارد آن را اشتر واری غله مقرر است

ومن كه منادى ام آن كفيلم و ضامن و اين دليل است بر شرعيت جعاله و ضمان جعل پيش از تمام عمل قالوا تالله لقد علمتم
ما جئنا لنفسد في الارض وما كنا سارقين گفتند بخداى تعالى كه شما مى دانيد كه ما مردم امينيم بضاعت كه با بارهاى ما
بود در كرت اول باز آورديم و مى دانيد كه دهن شتران بر بسته ايم تا از زرع كسان نخورند و نيامده ايم ما از كنعان تا تباهكارى كنيم در زمين
مصر و مال مردم بناحق در تصرف آريم و نبوده ايم و نيستيم ما دزدان و دزدى كار ما نيست قالوا فما جزاؤه ان كنتم
كاذبين گفتند ملازمان يوسف عم كه چيست جزاى دزدان اگر شما باشيد دروغگويان در اين دعوى كه خود را نيز شما ميگوييد كه ما دزد
نيستيم اگر رخت در ميان بار شما پيدا شود آن را چه مكافات خواهد بود قالوا جزاؤه من وجد في رحله فهو
جزاؤه كذلك نجزي الظالمين گفتند جزاى سرقه سارق گرفتن آن كس است كه يافته شود دزديده در بار او پس هم آن
جزاى ويست يعنى او را به بندگى بايد گرفت در دين پدر ما همچنين پاداش ميدهيم ستمكاران يعنى دزدان را پس ايشان را باز گردانيدند بمصر آوردند فبدأ
باوعيتهم قبل وعاء اخيه ثم استخرجها من وعاء اخيه كذلك كدنا ليوسف ما كان
لياخذ اخاه في دين الملك الا ان يشاء الله نرفع درجات من نشاء وفوق كل ذي علم عليم
پس آغاز كرد موذن و كسانى كه با يوسف عم بودند به بارها و انبانهاى ايشان پيش از بار و انبان برادر او بنيامين بجهت رفع تهمت پس بيرون آورد سقايه را
از بار و انبان برادر او همچنين تعليم داديم يوسف را بالهام برادران يوسف عم از حيا سر در پيش انداختند و زبان طعن بر بنيامين گشودند و يوسف
نيز نشايست و سزاوار نبود كه فرا گيرد برادر خود را در كيش ملك مصر چه حكم ملك در باب سرقه ضرب و تغريم بود نه استرقاق پس
گرفت يوسف عم برادر خود را مگر بخواست خداى تعالى و دستورى او برميداريم از روى درجها بعلم و حكمت هر كرا خواهيم و زبر هر خداوند
دانشى داناييست درجه بلند تر الخ و يوسف عم فرمود كه اين چه عمل است كه از شما صادر شد گفتند ما عمزادگانيم اين چه بود قالوا
ان يسرق فقد سرق اخ له من قبل فاسرها يوسف في نفسه ولم يبدها لهم قال انتم
شر مكانا والله اعلم بما تصفون گفتند اگر دزدى كند بنيامين چه عجب پس بدرستى كه دزدى كرده است برادر اعيانى
او از پيش ازين يوسف آورده اند كه كمرى از ابراهيم عم بميراث به يوسف رسيده بود و چون او حضانت يوسف عم ميكرد و
دوست ميداشت او را آن را از ديگران پنهان داشته بر ميان وى بست و گفت پنهان دار يعقوب خواست كه از خواهر انتزاع كند چون از
اطلاع نداشت تفحص آن در آمد بسته ديد در ميان يوسف عم و مقرر داشت اين برادران بر دزدى حمل كردند و گويند بتى و مى بود در پيش
خويشان نهان آن را ربوده بود و شكسته و در مزبله انداخته يا ماكيان يا بزغاله بود در خانه يعقوب عم سائلى بدر خانه آمد و هيچكس حاضر نبود و يوسف
آن مرغ يا بزغاله را بسائل داد و چون برادران او را بدزدى تهمت كردند پس پنهان داشت يوسف آن مقاله را يا نسبت سرقه را در نفس
خود و ظاهر نكرد آن را بر ايشان گفت با خود كه شما بدتريد از جهت منزلت دزدى كه پسر را از پدر دزديد و جدا كرديد و فروختيد و تهمت
اندك آن را در ميان يكديگر قسمت كرديد و خداى تعالى داناتر است بآنچه شما صفت ميكنيد پس يوسف بنيامين را بجان خود و پسر و برادران
چند آنچه در استخلاص او سخن گفتند بجايى نرسيد روبيل را آتش خشم شعله زدن گرفت در تقرير آورده و على بن ابراهيم رحمه الله كه هر گاه
يكى از اولاد يعقوب را غضب مستولى شدى موهاى تن وى سر از جامه بيرون كردى او را اين حال دست داد و گفت اى ملك
برادر مرا بگذار و اگر نه فريادى كنم كه هر حامله است درين شهر از هول آن بار نهند يوسف ديد كه روبيل در غضب است و كار به
نيكشد پسر يوسف نزد وى بود صورت انارى از طلا در دست داشت و باآن بازى ميكرد يوسف آن را از دست پسر ربوده
بجانب روبيل انداخت پسر ازپى آن رفته دست وى بر دست روبيل خورد و شعله غضب وى انطفا يافته روى برادران كرد كه شما را

پس

پس كرديد گفتند فرمود بخدا كه درين بلد تخمى از يعقوب هست چه هر گاه يكى از ايشان را خشمى آمدى چون ديگرى از آل يعقوب او را مس كردى
تسكين يافتى و در معالم آورده كه ديگر باره در غضب شد و آهنگ تخت يوسف كرد و يوسف عم نقاب بسته از تخت فرود آمد و او را در بر
و بر دست آورد و باز بر زمين نهاد و فرمود اى كنعانى شما نيز درخود مغرور بوديد و بقوت خود معجب شده ايد مى پنداريد كه كس
بر شما غلبه نتواند كرد و ايشان ديدند كه مهم بزور از پيش نمى‌رود و بزارى در آمده قالوا يا ايها العزيز ان له ابا شيخا
كبيرا فخذ احدنا مكانه انا نراك من المحسنين گفتند اى عزيز بدرستى كه بنيامين را پدريست بزرگ سال و
عظيم قدر و بعد از هلاك پسر خود يوسف بدو انس و الفت دارد پس فراگير يكى را از ما به بندگى بجاى او و او را مأخوذ مكن بدرستى كه ما
مى بينيم ترا از نيكوكاران نسبت با ما پس احسان خود را با تمام رسان فما الاحسان الا بالتمام قال معاذ الله
ان ناخذ الا من وجدنا متاعنا عنده انا اذا لظالمون يوسف گفت پناه ميگيرم بخداى پناه گرفتنى از آنكه
بگيريم مگر آن كه يافته ايم متاع خود را نزد او و اگر بجاى او ديگرى را گيريم باشيم آنگاه ستمكاران در مذهب شما فلما
استيأسوا منه خلصوا نجيا قال كبيرهم الم تعلموا ان اباكم قد اخذ عليكم
موثقا من الله ومن قبل ما فرطتم في يوسف فلن ابرح الارض حتى ياذن لي ابي او يحكم الله
لي وهو خير الحاكمين پس آنگاه كه نوميد شدند از برادر و دانستند كه برادر را با ايشان نميدهند يك كناره شدند از گروها
و از هر گروهى بيرون شده مشورت آغاز كردند گفت بزرگ ايشان در سن روبيل يا در خرد يعنى يهودا آيا نميدانيد شما آن را كه پدر شما تحقيق كه فراگرفت بر شما عهد
و پيمانى از خداى تعالى يعنى به سوگندى در محافظت بنيامين و شما سوگند خورديد بمحمد و آل صلى الله عليه و آله كه در شأن وى عذر نكنيد و اكنون
اين صورت واقع شد و پيش ازين تقصير كرديد در شأن يوسف عم پس من جدا نشوم از زمين مصر يعنى ازين شهر بيرون نيايم تا وقتى كه دستورى
دهد مرا آمدن پدر من يا خداى تعالى حكم كند براى من برجوع يا برهايى برادر و او بهترين حكم كنندگانست چه براستى حكم كند و ميل
و مداهنه در حكم او نيست ارجعوا الى ابيكم فقولوا يا ابانا ان ابنك سرق وما شهدنا الا بما
علمنا وما كنا للغيب حافظين شما باز گرديد بسوى پدر خود پس بگوييد اى پدر ما بدرستى كه پسر تو بنيامين دزدى كرد و ما گواهى
نميدهيم مگر بآنچه ميدانيم كه صواع ملك از بار او بيرون آمد و نيستيم ما مر باطن حال را نگاه دارندگان يعنى ظاهر دزدى ديديم اما از
نفس الامر خبر نداريم كه في الواقع بر او تهمت كردند و صواع را در بار او نهادند يا او خود مباشر آن امر بود واسئل القرية
التي كنا فيها والعير التي اقبلنا فيها وانا لصادقون و بپرس از اهل آن ديهى كه ما بوديم در وى يعنى مصر مراد از
قريه است و از مصريان بپرس و از آن كاروانيان نيز سوال كن كه ما روى نهاده بوديم بكنعان در ميان ايشان و آن جمعى از كنعان
بودند از همسايگان يعقوب عم و بدرستى كه ما راستگوييم فرزندان يعقوب عم بحكم روبيل با يهودا روى بكنعان نهادند و بخدمت پدر
آمده آنچه برادر گفته بود بموقف عرض رسانيدند قال بل سولت لكم انفسكم امرا فصبر جميل عسى الله ان
ياتيني بهم جميعا انه هو العليم الحكيم گفت يعقوب عم نه چنين است بلكه بياراسته است براى شما نفسهاى شما كارى را كه خود آن را
با هم قرار داده و اگر نه ملك مصر چه ميداند كه جزاى سارق استرقاق است پس مرا صبرى جميل بايد يعنى صبرى كه در آن شكايت
نباشد بخشيدنم و صبر بكنم شايد كه خداى تعالى بيارد همه ايشان را بمن يعنى يوسف و بنيامين و آن برادر ديگر را كه در مصر است بدرستى كه
او داناست بحال من و راست كارست در آنچه ميكند پس يعقوب عم از غايت ملال تجديد الاحزان فرمود و تولى
عنهم وقال يا اسفى على يوسف وابيضت عيناه من الحزن فهو كظيم و روى بگردانيد از فرزندان

وگفت این اندوه من بر فراق یوسف در کشاف آورده که حضرت رسالت صلعم از جبرئیل علیه السلام پرسید که وجد و حزن یعقوب چه
مرتبت بود در مفارقت یوسف جبرئیل علیه السلام گفت برابر هفتاد مادر مرده آنحضرت فرمود که او را چه مقدار مزد داد فرمود که مزد صد
شهید چه از وقت فراق یوسف تا زمان وصال وی که بقول اصح چهل سال بود چشم یعقوب از گریه خشک نشد و از بار فراق جگر گوشه اش
پشت وی خمیده وکی گرفت و سفید شد هر دو چشم او از اندوه پس او پر بود از خشم فرزندان یعنی دلش ممتلی بود از غیظ اولاد و اظهار نمیکرد
واین دلیل است بر جواز تاسف و بکا از تفجع و گویند شاید در امثال این وقعات داخل نباشد متفجع در تحت تکلیف چه مالک نفس خود
نمی تواند شد در وقوع این شدائد و در روایت وارد شده که رسول الله صلی الله علیه و آله بر فوت ولد خود ابراهیم اشک میریخت و میفرمود القلب
یحزن والعین تدمع ولا نقول ما یسخط الرب وانا بفراقک یا ابراهیم لمحزونون دل از این است
و چشم اشک ریز و ما نمی گوییم چیزی که بخشم آورد پروردگار را و ما بفراق تو ای ابراهیم هر آینه اندوهناکانیم و از امام زین العابدین علیه السلام
واقعه ناله کربلا هرگز طعامی پیش وی نیاوردند که از آب چشم تر نگردید و بر سید اشتد الغصه چون فرزندان فریاد یا اسفی شنیدند و اضطراب
در [illegible] مشاهده نمودند قالوا تالله تفتؤا تذکر یوسف حتی تکون حرضا او تکون من الهالکین گفتند
بخدای که همیشه باشی یاد میکنی و زاری یوسف را تا وقتی که بیمار شوی مشرف بر هلاک و موت یا باشی از جمله هلاک شدگان
قال انما اشکوا بثی و حزنی الی الله واعلم من الله ما لا تعلمون گفت ای فرزندان جز این نیست که شکایت میکنم
غم و اندوه خود را بخدای تعالی نه بشما و غیر شما زیرا که کسی همچنان و چاره گر حاجات کان او است این کلام دلالت میکند که یعقوب علیه السلام زبان خود را
نگاه داشته بود از نوحه و فریاد و آنچه لایق بحال انبیا نیست از اضطراب و اشتداد و او عضو شریف را مستغرق بحر محنت ساخته بود و زبان
بذکر یا اسفی و چشمان بگریه و بکا و دل مملو از حزن و عنا و در بعضی تفاسیر هست که چون یعقوب علیه السلام گفت انما اشکوا بثی و حزنی الی الله
حق سبحانه و تعالی بوحی فرستاد که ای یعقوب بعزت و جلال من که اگر یوسف و بنیامین هر دو مرده بودند بدین ناله که تو کردی من ایشان را زنده
ساخته بتو باز رسانیدمی و از این فرده بود که یعقوب علیه السلام گفت و من میدانم از وحی خدای تعالی آنچه شما نمیدانید از حیات یوسف و رسیدن
او بمن علی بن ابراهیم رحمه الله در تفسیر خود آورده که حسان بن سدیر از پدر خود روایت کند که او گفت که من پرسیدم از ابی جعفر محمد بن
علی الباقر علیه السلام که در آن وقت که یعقوب علیه السلام گفت مر پسران خود را که بروید و تفحص حال یوسف بکنید آیا او میدانست که زنده است و در مفارقت
او آن مقدار جزع و گریه کرد که چشمهای مبارکش پوشیده شد یا نمیدانست فرمود که میدانست که او زنده است زیرا که در وقت سحر گفت ای
دست بدعا برداشت که ای پروردگار من ملک الموت بر من نازل گردان که بوی احتیاج دارم او نیز بامر حق فرود آمد بر یعقوب علیه السلام
در اطیب رایحه و احسن صورتی یعقوب فرمود که تو کیستی گفت ملک الموت که از حق تعالی درخواسته بودی برای حاجتی حاجت تو چیست گفت خبر کن
مرا که ارواح را قبض میکنی مجتمع قبض میکنی یا بتفاریق گفت اعوان من بتفاریق قبض میکنند و مجمع بر من عرض می نمایند گفت بخدای ابراهیم و اسحق و یعقوب
که روح یوسف را بر تو عرض کرده اند گفت نه دانست یعقوب که زنده است و بدین امید داری گفت یا بنی اذهبوا فتحسسوا من یوسف
واخیه ولا تیأسوا من روح الله انه لا ییأس من روح الله الا القوم الکافرون ای پسران من
بروید پس تفحص کنید از حال یوسف و برادر او و نا امید مباشید از رحمت و فضل خدای تعالی بدرستی که نا امید نشوند از رحمت و فرج خدای تعالی
مگر گروه ناگرویدگان آورده اند که یعقوب علیه السلام نامه نوشت بعزیز مصر و قریب باین مضمون علی بن ابراهیم رحمه الله آورده که بسم الله الرحمن الرحیم
این نامه ایست از یعقوب بن اسحق بن ابراهیم بجانب عزیز آل فرعون اما بعد بدرستی که ما جماعت مردمانیم که اهل بیت ما از زمین پر عنا هرگز
از بلایی خالی نبوده اند و هرگز بغیر اقبال زمانی نیاسوده اند اما جد من ابراهیم ببلای آتش نمرود گرفتار شد پس حضرت عزت ورا از آن

غم نجات داد و اما پدر من اسحق بمحنت ذبح که صاحب ابتلا شد پس خدای تعالی او را خلاصی داد و ما را از آن فدا فرستاد و اما من که یعقوبم پیش از این
فرزندی بود مرا که نور دیده و سرور سینه و مونس جان و دلارام دل با توان من بود و پس مدت مدید شد که بفراق آن فرزند ارجمند مبتلا شده ام
و از غم و محنت آن پسندیده نیاسوده ام و او را برادر اعیانی بود که هر گاه آتش مفارقت در کانون سینه من افروختی و دل از هجران کشیده مرا خوشی
او را بسینه خود باز گرفتمی تا مرا تسکینی حاصل شدی پس اکنون او نزد تو محبوس است بعلت دزدی تو دانی که شیوه من از دزدی نیست و شیمه پسران
کار زشت نبود که از این مردم این نوع حرکات نیاید پس اگر بخشش فضل و کرم او را بمن باز گردانی هر آینه مرا باشد اجر عظیم و ثواب جسیم
در روز حساب والا دعایی کنم که اثر آن بفرزندان تو برسد والسلام پس نامه را بفرزندان داد و ایشان را سوغات دادند بضاعتی از پشم و روغن و کشک
و امثال آن ترتیب نموده ایشان را بمصر فرستاد و ایشان بمصر آمده برادری را که در آنجا بود ملاقات کردند و به اتفاق روی بدارگاه یوسف
نهادند فلما دخلوا علیه قالوا یا ایها العزیز مسنا و اهلنا الضر و جئنا ببضاعة مزجاة فاوف لنا الکیل
وتصدق علینا ان الله یجزی المتصدقین پس آنگاه که در آمدند برادران یوسف بر وی گفتند ای عزیز رسیده است ما را و کسان
ما را سختی و بینوایی و گرسنگی و آورده ایم بضاعتی اندک و لیکن اعتبار پس تمام کن بر ما کیل را و تصدق کن بر ما بقبول بضاعت ما یا زیاده و از بهای
متاع ما بدرستی که خدای تعالی پاداش دهد نیکویی که از روی تفضل تصدق می نمایند گویند نامه یعقوب علیه السلام بر گوشه تخت نهادند علی بن ابراهیم رحمه الله گوید
که چون نامه را برداشت بوسید و بر دیده مالید و گریست گریستنی سخت و عنان تمالک از دست داد قال هل علمتم ما فعلتم بیوسف
واخیه اذ انتم جاهلون گفت ای برادران آیا میدانید آنچه کردید بیوسف و برادر او بر سبیل اجمال گفت نه از روی تفصیل فعل
ایشان با یوسف ظاهر با بنیامین آن بود که او را خوار و بی اعتبار ساخته اند [illegible] هیچ تحریک نگفت که از روی عجز و مذلت پس یوسف
گفت آیا دانسته اید هیچ آنچه با یوسف و برادر او کرده اید آیا از آن توبه فرموده اید چه آن وقت شما نادان بودید یعنی بر رسیده و شوخ یا جاهل بودید
قطع رحم و موافقت بهوای نفس یوسف علیه السلام این از روی نصیحت گفت نه از روی معاتبت آنگه نقاب برافکند و تاج از سر برداشت ایشان او را [illegible]
شکل و شمایل او شد و قالوا ائنک لانت یوسف قال انا یوسف وهذا اخی قد من الله علینا انه من یتق
ویصبر فان الله لا یضیع اجر المحسنین گفتند استفهام تقریریست یعنی البته تویی یوسف که این جمال و کمال دیگر انبیا
بود گفت من یوسفم و این برادر من بنیامین است اگرچه ایشان بنیامین را می شناختند اما غرض یوسف علیه السلام آن بود که او نیز مظلومی است مثل ما
اگر برادر حقیقتا اوست که بد برادر نخواهد چه برادر با برادران این نکند شما برادر نسبی اید نه حسبی و این بهر و صحبت [illegible] و لهذا ابن عباس
فرموده که محبت و صداقت قوی است از نسب و قرابت زیرا که اهل دوزخ استغاثه نخواهند کرد به برادران و خویشان بلکه به حبیب
و صدیق فاخر خواهند کرد و چنانچه کلام ملک علام از آن خبر میدهد که فما لنا من شافعین ولا صدیق حمیم بعد از آن اظهار فرمود
بدرستی که منت نهاد خدای تعالی بر ما بسلامت و کرامت بدرستی که هر که بترسد از خدای تعالی و صبر کند بر طاعت یا از معصیت پس تحقیق که خدای تعالی
ضایع نمیکند مزد نیکوکاران او وضع مظهر در موضع مضمر زیرا که محسن آنست که جمع کند میان تقوی و صبر برادران یوسف بر او بشناختند روی
بخجلت آوردند و خواستند که پای یوسف را ببوسند یوسف از تخت فرود آمد و ایشان را در کنار گرفت قالوا تالله لقد اثرک الله
علینا وان کنا لخاطئین گفتند بخدای سوگند که بحسن صورت و کمال سیرت هر آینه برگزید خدای تعالی ترا بر ما و بدرستی که بودیم ما
گناهکاران بدان عملها که کرده ایم آنچه کرم وسعی بود و حکم الکریم ابن الکریم ابن الکریم ابن الکریم یوسف بن یعقوب
بن اسحق بن ابراهیم قال لا تثریب علیکم الیوم یغفر الله لکم وهو ارحم الراحمین گفت یوسف در جواب
ایشان هیچ سرزنش منت بر شما امروز و من هرگز دیگر گناه شما را بر روی شما نیارم بیامرزد خدای تعالی شما را که اعتراف کردید بگناه خود

و او بخشانید و ترین بخشایندگان است باقی کاه هست جهانی کنان بسوزاند و بر آتش دروی سیاهی شود و سفید گرداند چون نوازش
بزرگانه و دل برادران را از ره ساخت بکار برد دل الکار پر رحمت و گفت اِذْهَبُوا بِقَمِيصِي هٰذَا فَأَلْقُوهُ عَلَىٰ وَجْهِ
أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا وَأْتُونِي بِأَهْلِكُمْ أَجْمَعِينَ ببرید این پیراهن مرا و آن قمیص پیراهن خلیلی بود که جبرئیل ع در قعر چاه
بوی پوشانید و وحی آمد که آن را بکنعان فرستد فرمود که ببرید پس بیفکنید آن را بر روی پدر من تا باز گردد بینا و چشمش بحال اول راجع شود
و بیایید پیش من شما همه کسان خود از زنان و فرزندان و خدم و نعمت بسیار از گندم و زر و زیور و جامه و اسب و شتر و استر همراه ایشان کرد و برای
پدر و کنعانیان فرستاد و آورده‌اند که یهودا گفت ای یوسف پیراهن خون آلود پیش پدر من بردم این پیراهن من حواله کن که بر من بشارت
و فرح این قمیص آرم چون آن قمیص گیرد یوسف ع پیراهن بوی داد و با برادران با آن براق بسوی کنعان گسیل کرد وَلَمَّا فَصَلَتِ الْعِيرُ
قَالَ أَبُوهُمْ إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْلَا أَنْ تُفَنِّدُونِ و آن وقت که جدا شد یعنی بیرون آمد کاروان از عمارات
مصر و بفضای صحرا رسید باد صبا دستور خواسته از حق تعالی بوی پیراهن یوسف را بمشام یعقوب رسانید گفت پیر ایشان جمعی را که حاضر بودند
از پسرکان او و بدرستی که من می‌یابم بوی یوسف را اگر شما مرا به نقصان عقل نسبت نکنید و نگویید که پیر شد و پس خرفت رسید و گ
قَالُوا تَاللَّهِ إِنَّكَ لَفِي ضَلَالِكَ الْقَدِيمِ گفتند آنها که بخدا که تو هنوز در همان حیرت قدیمی در افراط محبت یوسف
از بسیاری ذکر او و توقع ملاقات او بعد از چهل سال در پیراهنهای یوسف چند چیز عجیب بوقوع رسید پیراهنی که خون آلود پیش پدر برد
کذب ایشان معلوم کرد که گرگ او را خورده باشد و اطراف پیراهن پاره نشده باشد و دیگر کذب زلیخا که از قفا دریده بود و
دیگر بمسافت هشت روز یا زیاده بوی پیراهن شنید و بالقای آن بینا گشت و روی علی بن ابراهیم رحمه الله در تفسیر آورده که مفضل
جعفی روایت میکند از ابی عبدالله ع که گفتم یا بن رسول الله خبر کن مرا از پیراهن یوسف ع بعد از آنکه آنحضرت از من پرسیده بود از حال آن
پیراهن و من گفته بودم که نمیدانم فرمود که آن پیراهنی بود که جبرئیل ع آورده بود برای ابراهیم ع در وقت انداختن او در آتش که از بهشت
آورده بود و بعد از خنک شدن در روی پوشانید چنانچه مذکور شد و بر روی که بود در سرما و گرما بوی مضرت نمیرسانید و از وی باسحق ع رسید و
از اسحق بیعقوب ع و از یعقوب بیوسف ع در وقت او با برادران و آن تربیت ذکر یافته چون آن پیراهن را یوسف ع گشود بوی
بهشت شنود و دانست که این بوی آن پیراهن است گفتم فدای تو گردم بعد از آن کرا بازگشت آن پیراهن فرمود که اهل آن بوی
میراث میگرفت تا منتهی شد بمحمد صلی الله علیه و آله و الکون وراث آن ماییم و مقررست که آن پیراهن بصاحب الزمان صلوات الله علیه رسیده و
چون ظاهر شود با وی خواهد بود و دیگر در آن تفسیر آورده که سحر آن شب که روزش بشارت پیراهن یوسف بیعقوب رسید یعقوب
دست بدعا برداشت که ای معبود و خداوند و پروردگار روا فرما کار من بروح و راحت و فرح و بهجتی بمن کرامت فرمای جبرئیل ع بر وی
نازل شد و گفت ای یعقوب خواهی که ترا دعایی تعلیم کنم که چون بخوانی حق تعالی برکت آن چشم ترا بینا گرداند و روح و راحت و بهجت و سرور
بتو رساند و پسر ترا بتو باز گرداند فرمود که بلی گفت بگو يَا مَنْ لَا يَعْلَمُ أَحَدٌ كَيْفَ هُوَ إِلَّا هُوَ يَا مَنْ سَدَّ السَّمَاءَ بِالْهَوَاءِ
وَكَبَسَ الْأَرْضَ عَلَى الْمَاءِ وَاخْتَارَ لِنَفْسِهِ أَحْسَنَ الْأَسْمَاءِ ائْتِنِي بِرَوْحٍ مِنْكَ وَفَرَجٍ مِنْ عِنْدِكَ
چون صبح شد اثر اجابت ظاهر شد فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ أَلْقَاهُ عَلَىٰ وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيرًا قَالَ أَلَمْ أَقُلْ
لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ پس هنگام آمد مژده دهنده یعنی یهودا و او پیش از برادران خود از کنعان رسانید و
بنزدیک پدر آمد و بیفکند پیراهن یوسف را بر روی پدر پس گشت بینا و با اخفا و چون گفت نمیگفتم شما را که من میدانم از الهام خدای
تعالی آنچه شما نمیدانید و آن حیات یوسف بود و یگانگی میان او و پس توبه را و بود و هر که در ایشان پیوسته بود و از ذکر او تا

منوجه بمصر شدند و برادران دیگر رسیدند و در دست و پای پدر افتادند قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا
كُنَّا خَاطِئِينَ گفتند ای پدر ما آمرزش طلب برای ما از خدای تعالی گناهان ما را بدرستی که ما هستیم گناهکاران قَالَ
سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ گفت یعقوب ع زود باشد که آمرزش خواهم برای شما از پروردگار
خود بدرستی که او آمرزنده است بخوبی و مهربانست بر بندگان گفت که روایت تاخیر کرد تا شب جمعه یا وقت سحر که مظنه اجابت دعوات
و خواهست که برادران یوسف ازیشان عفو کرده و یا نه و در صحیح آنست که تاخیر کرد تا وقتی که بمصر رسید شبی بر خواست نماز و بعد از تهجد روی بقبله
بایستاد و یوسف را در قفای خود بداشت و برادران را در عقب او و آنحضرت دعا فرمود و فرزندان آمین گفتند و حق تعالی دعا اجابت
فرمود القصه چون یعقوب بنزدیک مصر رسید یوسف با ملک ریان و تمامی اشراف مصر با لشکر آراسته باستقبال پدر بیرون آمد و یعقوب با
فرزندان بر بالای تلی برآمد و تفرج آن کوکبه و آراستگی میکردند جبرئیل فرود آمد و یعقوب را گفت ازین لشکر و تجمل عجب میداری بیا لا کن خود
ملک از زمین تا فلک بتماشا آمده بشادی تو متبهج و مسرورند چنانچه درین مدت اندوه تو محزون و رنجور بودند پس یوسف چون پدر را دید از
مرکب فرود آمده خواست که سلام کند جبرئیل گفت مگذار تا پدر بر تو سلام کند در خبرست که یعقوب نیز پیاده شد چون چشمش بر جمال یوسف
افتاد گفت السلام علیک یا مذهب الاحزان و هر دو دستها بگردن یکدیگر در آوردند و از شادی میگریستند پس در نزدیک مصر موضعی
برادران یوسف و قصری رفیع در انجا ساخته بودند یوسف در آنجا نزول فرمود فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَىٰ يُوسُفَ آوَىٰ إِلَيْهِ
أَبَوَيْهِ وَقَالَ ادْخُلُوا مِصْرَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ پس هنگامی که در آمدند بر یوسف در آن منزل جای داد بسوی خود پدر و
خاله خود را که بجای مادرش بود و دیگر روایت پدر را در کنار گرفت و خاله را پیش فرمود و برادران که نوازش کرد و گفت در آیید
بمصر اگر خواهد خدای تعالی در حالتی که ایمن باشید از قحط و عنا و مشقت و بلا و استغنا و محل ایمنست در آمدند و دخول و حشم بمصر در آمد ایشان را
در منزل خود فرود آورد وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجَّدًا وَقَالَ يَا أَبَتِ هَٰذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ
قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ وَجَاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ مِنْ بَعْدِ أَنْ
نَزَغَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَبَيْنَ إِخْوَتِي إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِمَا يَشَاءُ إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ و برداشت پدر و خاله را
یعنی بالا برد بر تخت خود و بروی در افتادند پدر و خاله و برادران مر او را در حالتی که سجده کنان بودند از ابی الحسن علی بن موسی الرضا
علیهما السلام منقولست که سجده ایشان از برای طاعت حق سبحانه و تعالی بود و بجهت تعظیم و تحیت یوسف ع مانند سجود ملائکه مر آدم را ع
و چون ایشان سجدات شکر قیام نمودند یوسف ع در دست و بجهت افزود و گفت ای پدر من این سجده کردن شما مر تعبیر خواب منست
که دیدم پیش ازین در ایام کودکی بدرستی که راست گردانید آن را پروردگار من راست گردانید و بدرستی که نیکویی کرد و احسان
بمن آفرید گار من چون بیرون آورد مرا از زندان ذکر چاه نکرد تا برادران منفعل نشوند و آورد شما را از بادیه و آن موضعی بود
از زمین فلسطین در ولایت شام که یعقوب ع آنجا نشستی و آن نزدیک کنعان بود و یوسف ع جهت شکر نعمت فرمود که حق سبحانه
و تعالی مرا از زندان بتخت رسانید و شما را از بادیه بنزدیک من آورد تا با یکدیگر نشستیم از پس آنکه افسا و مکر و شیطان و محاربت
افکند میان من و برادران من بدرستی که پروردگار من رساننده نیکی است مر آنرا که خواهد بتحقیق او ست دانا بوجوه تدبیرات
محکم کار در تعیین مواقع تقدیرات و زلیخا را بعقد نکاح در آورد با مر الهی و سبب تزویج وی در غرة الداعی نقل میکند از محمد بن علی
ابو بصیر رحمهما الله که او نقل کرده از ابی عبدالله ع که دستوری خواستند از یوسف ع برای زلیخا که بخدمت وی برود پیش از آنکه دستوری
خواهند بوی گفتند ای زلیخا این امریست مشکل که از او در طلبیم بعد از آنکه از تو نسبت بوی چیزی چند بظهور آمده مبادا غضبی کند گفت

من نمی‌ترسم از کسی که او از خدا می‌ترسد آنگاه در رفت پیش وی یوسف فرمود چیست مرا که ترا متغیر اللون می‌بینم گفت ستایش مر خدای را
که ملوک را بمعصیت عبید میگرداند و عبید را بطاعت ملوک می‌سازد یوسف ع فرمود که چه میخواهی گفت حسن روی تو ای یوسف فرمود که چگونه
می‌بود اگر میدیدی تو پیغمبری را که او را محمد صلی الله علیه و آله میگویند که در آخر الزمان خواهد بود که او نیکوتر است از من از روی حسن و جمال و از
از من از روی خلق و کمال و اجود از من از روی بخشش و مال زلیخا گفت راست فرمودی گفت چون دانستی راستی مرا گفت زیرا که در آن وقت
که تو نام مبارک وی بردی در دل من محبت وی پیدا شد حق سبحانه و تعالی وحی فرستاد به یوسف که او راست گفت این را و من مرا او بر
می‌آرم بجهت محبت او محمد را که حبیب من است پس امر فرمود یوسف را بتزویج وی و در بعضی اخبار آورده‌اند که یوسف ع هفده ساله بود که عزیز
او را خرید و سیزده سال در منزل او بود و عزیز مصر گردید در سی سالگی و در سی و سه سالگی حضرت عزت او را علم و حکمت داد و بعد
چهار سال از واقعه آمدن یعقوب بگذشت یعقوب را وفات رسید و وصیت فرمود که او را در شام در جنب پدر بزرگوارش دفن کنند چنین کردند
و بعد از آن مدت بیست و سه سال دیگر که برآمد یوسف پدر بزرگوار را در خواب دید و در آن وقت صد و بیست ساله بود که پدر می‌گوید که ای یوسف تعجیل کن
مشتاق لقای توام شتاب نما سه روز دیگر نزد من آیی یوسف از خواب درآمد و برادران را طلب کرد و وصیتها فرمود یهودا را ولیعهد
ساخت فرزندان ابراهیم و دیگر پیشوایان ... در حرم بودند و بطریق مناجات گفت رب قد آتیتنی من الملک وعلمتنی
من تاویل الاحادیث فاطر السموات والارض انت ولیی فی الدنیا والآخرة توفنی مسلما والحقنی
بالصالحین ای پروردگار من بدرستی که دادی مرا از پادشاهی و مملکت داری و بیاموختی مرا از تعبیر خوابها ای پدید آرنده آسمانها
و زمینها تو یار منی و متولی کار من در این سرا و در آن سرا بمیران مرا در حالتی که گردن نهاده باشم امر ترا یعنی مرا مسلمان بمیران و در رسان
مرا به پدران شایسته من یعنی مرا از زمره آل ابراهیم گردان از جمله ملوک ریان آورده‌اند که بعد از سه روز از واقعه خواب بروضه
وصال رحلت فرمود آنگاه مردم مصر متحیر شدند هر یک که او را در محله خود دفن کنند تا کار بقتال رسید و بر رشته جنگ کشیدند آنگاه بعضی
اعیان در میان درآمدند و نزاع را فرو نشاندند و رای بر آن قرار دادند که او را در صندوق مرمری نهند و در نیل دفن کنند تا آب بر او گذرد
و مردم خورند که سبب برکت و شفا باشد آنگاه چنان کردند و بود تا عبور موسی ع بر نیل افتاد و در زمان وی او را از آنجا نقل کرد و
در جنب پدر بزرگوارش بشام دفن نمود ذلک من انباء الغیب نوحیه الیک وما کنت لدیهم اذ اجمعوا
امرهم وهم یمکرون آنچه یاد کرده شد از قصه یوسف از خبرهای غیب است که ما بجهت ظهور دلایل اعجاز وحی می‌کنیم
آنرا بتو و تو نبودی نزدیک برادران یوسف ع آن هنگام که جمع کردند رایهای خود را بر افکندن بچاه یوسف را و ایشان مکر می‌کردند
بر یعقوب و یوسف ع و چون تو آنجا نبودی و مکذبان تو میدانند که از کسی نشنیده و خبر میدهی چنانچه بوده پس دلیلی روشن است که از
وحی دانسته وما اکثر الناس ولو حرصت بمؤمنین و نیستند اکثر مردمان اگرچه حرص نمودی بر ایمان
ایشان گرویدگان بجهت عناد و تصمیم ایشان در کفر و نفاق وما تسئلهم علیه من اجر ان هو الا ذکر للعالمین
و نمی‌خواهی از ایشان بر تبلیغ و ادای احکام یا بر خواندن قصص قرآن مزدی چنانچه مقصر گویان میخواهند نیست قرآن مگر پندی از خدای تعالی
مر عالمیان را و زنهار مشرکان که از معجزه تو ردی می‌گردانند وکاین من آیة فی السموات والارض یمرون علیها
وهم عنها معرضون و بسا نشانهای قدرت و دلایل دال بر وجود صانع و حکمت اوست در آسمانها و زمینها علی بن ابراهیم
رحمه الله گوید که کسوف و زلزله و صواعق است که آنجماعت بر میگذرند بر آن و ایشان از آن آیتها روی گردانند و در آن فکر نمی‌
کنند که چگونه حق تعالی آن را فرمان داد و بآن آیات هلاک کرد و از آن عبرت گیرند وما یؤمن اکثرهم بالله

الا

الا وهم مشرکون و گرویده نبودند بیشترین ایشان بخدای تعالی مگر ایشان شرک آورندگان باشند گویند مراد از این گروه کفارند
که گفتند ربنا الله و رزق را از او آورند که الملائکة بنات الله یا یهود که ایمان آوردند بخدای تعالی و گفتند عزیر ابن الله
یا نصاری که بخدای تعالی گرویدند و گفتند المسیح و علی بن ابراهیم رحمه الله از ابی جعفر ع روایت می‌کند که آنحضرت فرمود که این شرک
طاعت است نه شرک عبادت چه هر که مرتکب معاصی میشود آن شرک طاعت است که در آن اطاعت شیطان میکنند نه شرک عبادت که غیر معبود برحق را
پرستش میکنند اکثر این حال دارند و در عدة الداعی نقل میکند از ابی عبدالله ع که گفتن مرد است که اگر فلان نمی‌بود من هلاک می‌شدم و اگر فلان
نمی‌بود فلان بلا بمن میرسید و اگر فلان نمی‌بود هر آینه ضایع میشد عیال من آیا نمی‌بینی که گرداند من از برای خدای تعالی شریکی در ملک او که
روزی میدهد او را و دفع می‌کند از او بلا را افأمنوا ان تاتیهم غاشیة من عذاب الله او تاتیهم الساعة
بغتة وهم لا یشعرون آیا ایمن شدند آن مشرکان از آنکه بیاید بایشان عقوبتی پوشنده و فرو گیرنده ایشان را از عذاب خدای تعالی
یا بیاید بدیشان قیامت ناگاه و ایشان ندانند آمدن آنرا و کار سازی کرده باشند قل هذه سبیلی ادعوا الی الله علی بصیرة
انا ومن اتبعنی وسبحان الله وما انا من المشرکین بگو ای محمد این دعوت بتوحید راه منست و بر این راه باشم بخوانم
خلق را بخدای تعالی بر بیان هویدا و حجتی نمایان بعد او هر که پیروی من کرده است و انا تاکید ضمیر مستتر است در ادعوا یعنی دعوت میکنم و کسی
متابعت من کرده و خلق را بتوحید علی بن ابراهیم رحمه الله گوید که ابو جعفر محمد بن علی الباقر ع فرمود و بروایت ابی الجارود که آن علی بن ابیطالب صلوات الله
علیه که اول متابعت آنحضرت کرده و خلق را بحق میخواند مثل پیغمبر صلعم و بعد از وی باقی ائمه معصومین ع و پاکست خدای تعالی از شریکی که شما او را بدان
وصف می‌کنید و نیستم من از شرک آورندگان و تنزیه حقیقی او بر منوال که مقتضی الغیر بر خدای تعالی نشد ندارد و گویند کافران گفتند خدای را
فرشتگان باشند فرو آورد او را برسالت و نفرستاد اگر خواستی ... حق سبحانه و تعالی فرمود وما ارسلنا من قبلک الا
رجالا نوحی الیهم من اهل القری افلم یسیروا فی الارض فینظروا کیف کان عاقبة الذین
من قبلهم ولدار الآخرة خیر للذین اتقوا افلا تعقلون و نفرستادیم پیش از تو برسالت مگر مردانی
را که وحی فرستادیم بسوی ایشان از اهل شهرها و دیهها در نقل وارد است که حق سبحانه و تعالی هرگز پیغمبری نفرستاد از اهل بادیه و نه از جنس
از زنان آیا سیر نمیکنند کافران در زمین شام و یمن و در دیار عاد و ثمود و نمیکنند یعنی ... تا ببینند بنظر عبرت که چگونه بود آخر کار
آنان از منکران و مکذبان که بودند پیش از ایشان ... از تکذیب پیغمبر و قرآن حذر کنند و هر آینه سرای آخرت یعنی بهشت و نعمت او بهتر
از لذات فانیه دنیوی مر متقیان را که پرهیزگارند از شرک و نافرمانی آیا تعقل نمیکنید و نمی‌اندیشید تا بدانید که آن بهتر است پس اگر معاندان
زمان تو بتمادی ایام حیات و دولت خود مغرور نشوند که امم پیشینه را مهلت دادیم حتی اذا استیئس الرسل وظنوا
انهم قد کذبوا جاءهم نصرنا فنجی من نشاء ولا یرد باسنا عن القوم المجرمین تا آنگاه که نومید
شدند فرستادگان از ایمان ایشان و گمان بردند رسولان که ایشان بدرستی که تکذیب کرده شدند یعنی کفار بوعده ایمان با ایشان دروغ
گفتند یا کافران گمان بردند که رسل با ایشان دروغ میگویند در وعده و وعید آمد بپیغمبران یاری کردن ما یعنی عذاب بدان قوم فرود آمد پس
رهائی یافته شد هر که را خواستیم یعنی پیغمبر و تابعان او و باز گردانیده نشود عذاب ما از گروه کافران وقتی که بدیشان فرود آید لقد کان
فی قصصهم عبرة لاولی الالباب بدرستی که هست در قصه‌های انبیاء ع و امم ایشان یا در قصه یوسف ع و برادران
اعتباری و پندی مر خداوندان عقول خالصه را اما آنکه عبرت نوعی از اعتبار است و آن عبور است از طرف معلوم بجانب مجهول و وجه
اعتبار بر سبیل عموم آنکه هر کار و کسی این اخبار را بتدقیق نظر مشاهده کند و این احوال را بطریق ملاحظه نماید بر وی ظاهر شود که بقوت

عمل صالح و معونت زاد تقوی این بادیهٔ پرخطر را می تواند برید و بملک ایمنی رسید چه بسیاری از ملوک بوده‌اند که استیلا یافته‌اند بر بلاد و تسلط
پیدا کرده‌اند بر عباد و ساحت ملک را بقبضهٔ اقتدار در آورده‌اند لیکن چون غرور پیشه کرده‌اند و جانب حق از اندیشه فرو گذاشته‌اند و داد و عدل
نورزیده‌اند و ظلم و ستم را دوست دیده و بانگ زبانی کوس الرحیل گوش جان ایشان فرو گرفته‌اند و ایشان بضرورت قطع تعلقات
نموده و وزر و وبال ابد بمانده‌اند و ندامت مافات فایده نداده و وجه اعتبار بر طریق خصوص آنکه صاحب خبرت و ارباب بصیرت را در هر کلمه
ازین قصص عجیبه و هر فقره ازین حکایات غریبه عبرتیست از آنها که یوسف رسید از چاه و زندان بسبب برادران و آنچه یعقوب کشیده
از مفارقت و هجران آخر حق در مرکز خود قرار یافته یوسف از قعر چاه باوج جاه رسید و یعقوب از غم فراق رهید و سررشتهٔ فراق بوصال
کشید و برادران همه خجلت زده و سر انفعال در پیش و معترف بخطای خویش محتاج وی شدند و بخدمتش قیام نمودند و از ابو عبدالله علیه السلام منقولست
که مراد از اولو الالباب ابرار اوست پس عبرت ازین قصه ارباب ابرار را باشد و حقایق کلام الله در آینهٔ دل اهل ایشان روی نماید
مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَىٰ وَلَٰكِن تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً
لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ نیست قرآن سخنی که بر بافته باشد ولیکن هست تصدیق آن چیزی که بود پیش از وی از کتب الهی یعنی مصدق و موافق اینست در
راستی و بیان همه چیزها که محتاج الیه باشد در دین و دنیا و راه نماینده است مر سالکان را و بخشش است مر گروهی را که بگروند بتوحید خدا و نبوت
مصطفی و امامت علی مرتضی و باقی ائمهٔ هدی علیهم صلوات الله العلی الاعلی و در خبر از پیغمبر صلی الله علیه و آله مرویست که بیاموزانید مملوکان
خود را سورهٔ یوسف که هر که بخواند این سوره را و تعلیم کند اهل و ملک یمین خود را حق سبحانه و تعالی بر وی آسان کند سکرات مرگ را و عطا
فرماید باو قوتی که بر هیچ مسلمی حسد نبرد و از ابی عبدالله علیه السلام مرویست که هر که بخواند در هر شبی یا در هر روزی سورهٔ یوسف را برانگیزاند
خدای تعالی او را در روز قیامت که جمالش بمقابله کند بر جمال یوسف علیه السلام و فزع آن روز باو نرسد و نترسد و باشد در سلک بندگان
شایستهٔ خدای تبارک و تعالی

سورة الرعد مدنية وهي خمس واربعون آية

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ الٓمٓرٰ تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَالَّذِي أُنزِلَ
إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ الْحَقُّ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ حروف مقطعه مختصرانند از کلمات که دلالت
بر صفات الهی کنند چنانچه در المر گفته‌اند که الف آلای اوست و لام لطف بی نهایت او و میم ملک بی زوال او و را رافت بر کمال او
و قولی آنست که بعضی از آن دلالت بر اسماء الهی دارد و برخی بر افعال او چنانچه المر یعنی انا الله اعلم و اری این آیات آیات قرآن است
و آنچه فرو فرستاده شده است بسوی تو از پروردگار تو درست و راست چنانکه در آن زن و بدان عمل کن ولیکن بیشتر مردمان از
اهل مکه نمی‌گروند از آن جهت عدم تفکر در معانی آن اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا ثُمَّ اسْتَوَىٰ
عَلَى الْعَرْشِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى يُدَبِّرُ الْأَمْرَ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ
لَعَلَّكُم بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ خدای تعالی آنست که بر افراشت آسمانها را بغیر پایه بر داشته بی ستونها که بدان قایم باشد می‌بینید
شما آسمانها را مرتفع بی ستونی و گفته‌اند بر داشته است آسمانها را بی ستونی که می‌بینید پس لازم می‌آید که ستون هست ولیکن مرئی نیست
و سطوح مقعرات سموات آن قدرتست که آسمان بران مرتفع می‌باشد و در فواید السلوک آورده که باری تعالی سقوف عالیه و سطوح
سموات را بی عمادی که ادراک توانید نمود برافراشت و این ستون که شما بدو توانید فرمود و لمید بر داشت بغیر ستون است اما بحکمت
و قایم موجودست ولیکن غیر مرئی است و آن عدالت تواند بود که بالعدل قامت السموات پس قصد کرد با فرزین
عرش یعنی مستولی شد بر او باقتدار و نفاذ حکم یا عرش ملک منش و او قصد نمود بآن بحفظ و تدبیر یا علم اوست که مساوی آیات است

بهمه از عرش و فرش همچنانکه مذکور شد نقل از ابی عبدالله است علیه السلام و رام کرد آفتاب و ماه را جهت مصالح عباد و آنچه خواست از حرکت
ایشان بر حد معین هر یک از ایشان سیر دور و حرکت می‌کنند تا وقتی نام برده شده یعنی مدت معین که دور خود را بتمام رساند یا جریان دارد
تا زمانی که سیر او منقطع گردد یعنی تا قیام قیامت تدبیر می‌کند خدای تعالی کار ملکوت خود را از ایجاد و اعدام و دولت و عزت و احیاء و
اماتت بیان می‌کند آیتهای قرآن الهی یعنی مفصل می‌سازد با مر و نهی یا احداث دلایل قدرت می‌کند یعنی شاید که شما بدیدار جزای پروردگار
خود که خواهد داد در قیامت بی گمان گردید و دانید که هر که قادرست بر آفریدن این اشیا قدرت دارد بر اعاده و احیا وَهُوَ الَّذِي
مَدَّ الْأَرْضَ وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْهَارًا وَمِن كُلِّ الثَّمَرَاتِ جَعَلَ فِيهَا زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ
يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ و اوست که گسترانید زمین را بر روی آب یعنی بسط
کرد بطول و عرض تا ثابت ماند بر او اقدام و منقلب حیوان باشند و بیافرید در آن کوههای محکم یا برجای که میخ زمین بود و بیافرید در زمین
جویهای آب روان و از همه میوه‌ها بیافرید در زمین دو صنف سیاه و سفید خرد و بزرگ ترش و شیرین حار و بارد و بری و بستانی
و امثال این اثنین تأکید زوجین است کما هو دأب العرب فی کلامهم می‌پوشاند و در میکشد شب را بروز تا هوا بعد از آنکه روشن بود تاریک
میشود و ازینجا در می‌توان یافت که تغشیهٔ روز نیز بشب تا هوا بعد از تاریکی روشن میگردد و ازوست بدرستی که درین آثار قدرت
که مذکور شد هر آینه نشانهای روشن است مر گروهی را که تفکر کنند در آن و دانند که تکون این اشیا و تخصیص هر یک بچیزی دلیل است
بر وجود صانع حکیم وَفِي الْأَرْضِ قِطَعٌ مُّتَجَاوِرَاتٌ وَجَنَّاتٌ مِّنْ أَعْنَابٍ وَزَرْعٌ وَنَخِيلٌ صِنْوَانٌ وَ
غَيْرُ صِنْوَانٍ يُسْقَىٰ بِمَاءٍ وَاحِدٍ وَنُفَضِّلُ بَعْضَهَا عَلَىٰ بَعْضٍ فِي الْأُكُلِ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ
لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ و در زمین پاره‌هاست پیوسته بیکدیگر این نیز یکی از دلایل قدرتست که قطعهای زمین بیکدیگر پیوسته بعضی شایستهٔ زراعت
و برخی شوره زار و قدری ریگ آمیز و قطعه سنگلاخ و دیگر در زمین بوستانهاست از انگور بسیار و دیگر کشتها و خرما بنان چند شاخ از
یک اصل وابسته و خرمابنان که متفرق الاصول یعنی هر یک شاخ از بیخ رسته آب داده میشوند این همه اشجار و زروع بیک آب و تفضیل میدهیم
بعضی را از آن بر بعضی دیگر در میوه بحسب شکل و لون و رایحه و طعم بدرستی در آنچه ذکر کرده شد هر آینه دلالتهای واضح است مر قومی را که تعقل کنند
و تأمل نمایند که اختلاف میوه‌ها بر اشجار با آنکه از یک آب پرورش می‌یابند نمی‌تواند بود الا باراده قادر مختار در تبیان آورده که این مثل بنی آدم است
در اختلاف الوان و اشکال و هیئات و اصوات و اخلاق با وجود آنکه در رحم یکی است و بعضی گفته‌اند مثل اختلاف قلوبست در آثار و انوار و اسرار بر هر ولی
را صفتی و هر صفتی را نتیجه ولی باشد که جهت بیدار انکار و استکبار کنند که قلوبهم منکرة وهم مستکبرون و باز دلی بود آرمیده بذکر حضرت
پروردگار که وتطمئن قلوبهم بذکر الله وَإِن تَعْجَبْ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ أَإِذَا كُنَّا تُرَابًا أَإِنَّا لَفِي خَلْقٍ
جَدِيدٍ و اگر عجب میداری ای محمد از انکار و دین کافران بدلایل وحدت پس شگفتست قول ایشان یعنی جای آنست که تعجب شود از سخن ایشان
که میگویند آیا آن وقت که باشیم خاک یعنی بعد از مرگ که ما خاک شویم آیا باشیم در آفرینش نو یعنی باز زنده کرده شویم و محل تعجب آنست که ایشان
خدا را خالق آسمان و زمین میدانستند و هیچ فکر نکردند که هر که بر ابداع قادر باشد بر اعاده نیز قادر تواند بود أُولَٰئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا
بِرَبِّهِمْ وَأُولَٰئِكَ الْأَغْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ وَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ
آن گروه آنانند که کافر شدند بپروردگار خود بجهت آنکه دین ایشان بحشر و نشر و آن گروه آنند که غلها در گردنهای ایشانست یعنی مقید باغلال
ضلال و ایشان را امید خلاصی نیست تا روز قیامت غل آتشین بر گردن ایشان نهند و علامت کفار در دوزخ این باشد و آن گروه و یاران
آتش دوزخ اند ایشان در آن آتش جاوید مانند در خبرست که نضر بن حارث و اشباه او استعجال عذاب می‌کردند بر سبیل استهزا

حق سبحانه و تعالی میفرماید که وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ وَقَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمُ الْمَثُلَاتُ وَإِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ لِلنَّاسِ عَلَىٰ ظُلْمِهِمْ وَإِنَّ رَبَّكَ لَشَدِيدُ الْعِقَابِ طلب تعجیل می‌کنند از تو بعقوبتی که خدای تعالی

ایشانرا مقرر کرده پیش از عافیت حق سبحانه و تعالی عذاب استیصال را ازین امت صرف کرده و تعذیب مکذبان آنحضرت را تا خیر فرموده

تا بقیامت افکنده و آن تا خیر حسنه است و آن استیصال سیئه کافران استعجال عذاب استیصال میکردند قبل از حساب آنکه بر ایشان تا خیر آن

و عجیب است از ایشان که عذاب میطلبیدند و حال آنکه گذشته است پیش از ایشان عقوبتها بر مکذبان چون خسف و مسخ و رجفه و ایشان دانسته اند پس چرا ایشان

اعتبار نمیگیرند و برای چه پیش آن میطلبند و بدرستی که پروردگار تو هر آینه خداوند آمرزش است برای مردمان یعنی کافران اگر ایمان آرند و تصدیق

کنند خدای تعالی ایشانرا بیامرزد با وجود ظلمی که داشته اند یعنی کفر چه ایمان ما دم جرایم زمان کفر است و بدرستی که پروردگار تو هر آینه

سخت عقوبت بر کافران اگر مصر باشند بر کفر و تکذیب و گفته اند و مغفرت مؤمن بتوبه و استغفار و سخت عقوبت بر کافر و

بر انکار و استکبار محققان برانند که تمهید قواعد خوف و رجا درین آیت میفرماید که آمرزنده است که تا از رحمت او نا امید نشوند و عقوبت

کننده است تا از هیبت او ایمن نباشند و در حدیث آمده که اگر عفو خدای نبودی عیش هیچ احدی گوارا نشدی و اگر وعید حق نبودی

همه کس تکیه بر عفو کرده و از عمل باز ماندی وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ إِنَّمَا أَنْتَ

مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ و میگویند آنانکه کافر شدند چرا فرو فرستاده نمیشود بر محمد صلی الله علیه و آله نشانه از پروردگار او یعنی

معجزه که ما میطلبیم چون عصای موسی و احیای عیسی ع جز این نیست که تو بیم کننده پیغمبر فرستاده شده برای بیم کردن بر تو همین لازمست

و بس نه در اظهار آیات نسبت بهر کس و هر گروهی را راه نماینده است یعنی پیغمبری که مخصوص است بمعجزی در صورت آنچه غالب بود در

قوم او چون سحر در زمان موسی و طب در وقت عیسی ع پس معجزه موسی و عیسی که شما میطلبید اختصاص بزمان ایشان داشته و چون فصاحت در شما

غالبست قوی ترین معجزه من قرآنست فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِنْ مِثْلِهِ و علی بن ابراهیم رحمه الله در تفسیر نقل میفرماید از ابی عبدالله ع که منذر

رسول الله است صلی الله علیه و آله و هادی امیر المؤمنین ع إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ لِعِبَادِهِ وَعَلِيٌّ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ و بعد از وی ائمه

معصومین صلوات الله علیهم اجمعین که ایشان بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله حفظ دین میفرمودند و مردم را بطریق راست می نمودند هر که طریق ایشان

اختیار کرد بسعادت یافت و اگر امتناع نمود بشقاوت شتافت اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ أُنْثَىٰ وَمَا تَغِيضُ

الْأَرْحَامُ وَمَا تَزْدَادُ وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْكَبِيرُ الْمُتَعَالِ خدای تعالی

میداند آنچه بر میدارد هر زنی از فرزندان نر و ماده و سیاه و سفید خوب و زشت دراز و کوتاه و خوان و آنچه کم میکند رحمها یعنی تمام خلقت

بیرون نیاید و آنچه زیاده میکند یعنی در جثه ولد از اعضا زاید و کم عدد ولدست چه رحم مشتمل می تواند بر یک

ولد و زیاده و یا مراد مدت حمل است که اقل آن شش ماه است و اکثر آن نه ماه و بعضی نیز گفته اند و خلاف این که اهل خلاف گفته اند

از دو سال و نیم و چهار سال و شش سال خلاف واقع است چنانچه در کنز العرفان مذکور است و همه چیز نزد وی با ندازه است که از آن کم و زیاد

نشود و است دانای پوشیده ها از حس و آشکار یعنی ظاهر بر حواس بزرگ برتر از همه سَوَاءٌ مِنْكُمْ مَنْ أَسَرَّ الْقَوْلَ وَمَنْ جَهَرَ

بِهِ وَمَنْ هُوَ مُسْتَخْفٍ بِاللَّيْلِ وَسَارِبٌ بِالنَّهَارِ یکسانست از شما در پیش علم او هر که پنهان کند آنرا و کسی که طلب خفا

میکند و می پوشد عمل خود را بشب و هر که ظاهر است و آشکار میکند عمل خود را بروز یعنی مطلقا هیچ چیز از قول و فعل سرا و علانیه بر او پوشیده نیست

لَهُ مُعَقِّبَاتٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ

بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ وَمَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَالٍ مر خدایراست ملائکه پی در پی یا آنکس اگر می پوشد و آشکار میکند قول و فعل

خودرا

خود را فرشتگانند در پی افعال و اقوال و اعمال او روز و شب از پیش روی او و از پس و نگاه میدارند او را بفرمان خدای تعالی و آنچه از و صادر میشود

می نویسند و ایشانرا برره و کرام الکاتبین گویند و در تبیان آورده که ایشان دو ملک اند بروز و دو بشب و صحیح آنست که دو ملک اند

بروز و دو بشب و گفته اند حق سبحانه و تعالی فرشتگانرا آفریده مانند کان او را نگاه میدارند از مضار و مکاره و درزاد از کعب الاحبار نقل میکند اگر

خدای تعالی ملایک را موکل او و میان نکردی بر آینه جنیان شما را بربودندی از روی زمین و گفته اند ضمیر بحفظ از عاید بحضرت رسالت صلعم یعنی

مر خدایرا فرشتگانند که محافظت آنحضرت می کنند از ضرر اعادی چنانچه از شر عامر بن طفیل و اربد بن ربیعه او را نگاه داشت و قصه ایشان بیاید

ان شاء الله و شیخ مرحوم سعید شیخ شهید قدس الله روحه در چهل حدیث آورده و نقل از ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق ع که یکروزی رسول الله صلی الله علیه

و آله فرمود مر اصحاب را که آیا می بینید که اگر جمع کنید آنچه نزد شماست از ثیاب و امتعه و بنهید آنرا تمام بر بالای یکدیگر بنهید آیا میرسید

که به بینید از آنکه برسد باسمان گفتند نه یا رسول الله پس فرمود آنحضرت که چنین گوید یکی از شما هر گاه فارغ شد از نماز خود سی بار که سبحان الله

و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر نیز بحسب آثار فی الحال باسمان میرسد پس این تسبیحات دفع میکند از گوینده بر سر فرو آمدن بنا و غرق شدن

و سوختن و افتادن در چاه و خوردن جانوران درنده و مردن بد و بلیه که نازل شود در بیرون و آن روز و این تسبیحات معقبات اند فرشتگان

حفظ این بنده می کنند از مکاره و برکات این تسبیحات برستی که خدای تعالی تغییر نکند آنچه بگروهی است از عافیت و نعمت تا وقتی که اگر دو تغییر دهند آنچه

در نفسهای ایشانست یعنی بدل کنند احوال حمیده را باخلاق رذیله و در حقایق گوید تغییر دهند ثنا را از ذکر او و تغییر دهند لهار را از حضور او کم کرد ل

را با او رسیت وارد و غفلت پوزه از فیض ربانی متصل بود و چون خواهد خدای تعالی بگروهی عذاب و عقوبت و هلاک بسبب عصیان و ناز ما

ایشان پس از ذکر و دیدن نیست مر او را هیچ کس شود که از آن رد کند از خود ما از ذکری و نیست آن قوم را بجز خدای تعالی کسی که متولی امر ایشان شود و در و رفع

عذاب بیاری کند از ایشان هُوَ الَّذِي يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَيُنْشِئُ السَّحَابَ الثِّقَالَ اوست آنکه بشما مینماید برق را

و آن لمعه ایست سریع الزوال که از سحاب ظاهر گردد و اوست آنکه باران میکند و حکمت آن در فایده نعمت ذکر یافت پس خدای تعالی برق را مینماید از برای

ترس مسافر و کسانی که باران او را ضرر کند و برای طمع مقیم و جمعی که بباران محتاج باشند و بر دارد و در هوا ابرهای که از آب گران باشد وَيُسَبِّحُ

الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ وَالْمَلَائِكَةُ مِنْ خِيفَتِهِ وَيُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ فَيُصِيبُ بِهَا مَنْ يَشَاءُ وَهُمْ يُجَادِلُونَ فِي اللَّهِ وَهُوَ

شَدِيدُ الْمِحَالِ و تسبیح میگویند شنوندگان رعد که متلبس می گردد بحمد خدای تعالی یعنی میگویند سبحان الله و الحمدلله یا رعد تسبیح میگوید متلبس

متلبس بحمد الهی یعنی تسبیح را بالحمید مقرون میسازد و بحکم إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ بنفسه دلالت میکند بر وحدانیت او و کمال

قدرت او در وقتی که متلبس است باین دلالت بر فضل و نزول رحمت او و در کشاف نقل از امیر المؤمنین صلوات الله علیه میکند این مضمون که رعد

ملکیست که سحاب را میراند و برق تازیانه اوست و تسبیح می کنند جمیع فرشتگان یا آنها که اعوان رعد اند از ترس خدای تعالی و فرو میفرستد

صاعقها را از ابر پس میرساند آنرا بهر که میخواهد که بدان هلاک سازد چون اربد بن ربیعه آورده اند که در سال نهم از هجرت عامر بن طفیل و اربد بن

ربیعه یا اربد بن قیس گفت بدین محمد صلی الله علیه و آله میرویم چون او در سخن مشغول گردانم تو از عقب وی درآی و شمشیر بر فرق وی زن تو او با

چون بمجلس در آمدند عامر با آنحضرت سخن مشغول گردانید و بعد از ملاقات بسیار گفت بروم و لشکر جرار از پیاده و سوار بر سر تو آرم این گفت

و بار به بیرون آمد آنحضرت فرمود اللَّهُمَّ اكْفِنِيهِمَا بِمَا شِئْتَ پس عامر با اربد گفت که آن همه وصیت که با تو کردم چرا بجا نیاوردی اربد گفت هر گاه

که اراده تیغ زدن کردم تو میان من و او حایل شدی القصه چون از مدینه بدر آمدند صاعقه بیامد و اربد را بسوخت و عامر نیز در راه بمرد بدترین

صورتی بمرد و گویند غده و بیدا کرد مثل غده بعیر و بمرد در سلولیه و گویند یهودی بخدمت آنحضرت آمد و گفت یا ابا القاسم خبر ده مرا که خدای

تعالی از چه چیزست از مروارید یا یاقوت یا از زبرجد فی الحال از سحاب غضب الهی صاعقه ظاهر شد و او را بسوخت و حق سبحانه و تعالی این

آیت دلالت است و کرد صاعقه بهر که خواهد می‌فرستد از کافران و ایشان جدال میکنند در حق خدای که او از چه چیز است یا جدال ایشان تکذیب پیغمبر
و در آنچه خدا را بآن وصف می‌کند از کمال علم و قدرت و تفرد در الوهیت و خدای تعالی سخت عقوبت باشد یا شدید القدرة و القوة بر مجادلان له
دعوة الحق والذين يدعون من دونه لا يستجيبون لهم بشيء الا كباسط كفيه الى الماء ليبلغ
فاه وما هو ببالغه وما دعاء الكافرين الا في ضلال مر خدا راست خواندن بحق که کلمه توحید است یا مر او راست
سزاواری آنکه بعبادت او خوانند یا او راست دعوت مجاب یعنی بخوانند پس اجابت کند و آنها را که میخوانند بجز وی یعنی بتان را که مشرکان میخوانند اجابت
نمیکنند مر ایشان را بچیزی از مرادات مگر مانند کسی که گشاده هر دو کف خود را بسوی آب یعنی تشنه که بر سر چاهی رسد یا دلوی و رسنی
نبود هر دو دست خود را بسوی چاه بگشاید و بفریاد و زاری دعا آب را بطلبد تا بدهن او برسد و نیست آب رسنده بدهن او زیرا که آب جماد
و دانا نیست بخواندن و قدرت ندارد بر اجابت چه او بخلاف طبع نمی‌تواند که از مرکز بمحیط حرکت کند و اصنام نیز بنسبت همین حال دارند
و نیست خواندن کافران مر بتان را در گمراهی و بطلان و ناامیدی و ضایع بودن و حالات اهل الله بر خلاف این وقوع دارد چه اگر ایشان
در امری از امور استغاثه بحق برند اجابت می‌کند اگرچه حصول آن امر بر خلاف طبع و عادت باشد چنانچه مذکور است در کشف الغمه نقل از شقیق
بلخی رحمه الله که او گفت بیرون رفتم بحج در سال صد و چهل و نهم و فرود آمدم بمنزل قادسیه پس ناگاه نظر من بر جوانی افتاد خوبروی
گندم گون ضعیف که جامه صوف بر بالای جامها پوشیده و مشتمل بشمله شده و نعلین در پای دارد و تنها نشسته با خود گفتم که این جوان از صوفیه است
میخواهد که باری باشد بر مردم قافله در این راه والله که من بسوی او روم و او را سرزنش کنم پس نزدیک او رفتم چون مرا دید فرمود که یا
شقیق اجتنبوا كثيرا من الظن ان بعض الظن اثم بعد از آن گذاشت مرا و رفت گفتم با خود که این امر عظیم است
که تکلم کرد با آنچه در ضمیر من بود و ناطق گشت باسم من نیست این مگر بنده صالح من بوی ملحق شوم و از حال وی بپرسم بشتاب رفتم و بوی نرسیدم
و از نظر من غایب شد پس چون فرود آمدیم بمنزل واقصه دیدم که نماز میگذارد و اعضای مبارکش میلرزد و اشک از چشمش میریزد گفتم بروم و از وی
حلالی خواهم پس توقف کردم تا از نماز فارغ شد روی بجانب وی آوردم چون مرا در مقابل دید فرمود که یا شقیق بخوان که وانی
لغفار لمن تاب وآمن وعمل صالحا ثم اهتدى بعد از آن گذاشت مرا و رفت من گفتم این جوان هر آینه از ابدال است
که تکلم کرد بسر من دو نوبت پس از آن چون بمنزل زباله فرود آمدیم دیدم این جوان را که بر سر چاهی ایستاده و رکوه در دست دارد و میخواهد که آب
بردارد از این چاه پس رکوه از دست مبارکش افتاد در چاه و من نگاه میکنم وی بیم که نظر کرد بسوی آسمان شنیدم که میگوید شعر انت
ربی اذا ظمئت الی الماء وقوتی اذا اردت الطعام تویی سیرابی من هرگاه که تشنه می‌شوم و قوت من تویی هرگاه اراده
طعام میکنم بعد از آن فرمود که ای خداوند من نیست مرا غیر آن پس آن را از من باز مگردان شقیق گفت والله که دیدم چاه را که آب او بالا کرد
آنحضرت دست کرد و رکوه خود را برداشت پر آب و وضو ساخت و چهار رکعت نماز گذارد و بعد از آن میل فرمود بتلی که ریگ آنجا بود پس
کفی از آن ریگ برداشت و انداخت در آن رکوه و حرکت داد و از آن خورد و آشامید پیش رفتم و سلام کردم و جواب سلام من
داد گفتم اطعمنی من فضل ما انعم الله علیک مرا از آن نعمت که حق تعالی بر تو انعام فرموده فرمود که ای شقیق لا یزال نعمت الهی بر ما آید نعمت ظاهر و باطن او پس نیکو کن
گمان خود را بپروردگار خود بعد از آن آن رکوه بمن داد و من از آن خوردم پس آن سویق و قند بود والله که از آن لذیذتر چیزی نخورده بودم
و از آن پاکیزه‌تر و خوشبوی‌تر پس سیر شدم و سیراب گشتم و باقی ماندم چند روز که اشتهای طعام و شراب نداشتم بعد از آن ندیدم او را تا
بمکه در آمدم و دیدم که وی در نصف شب که نماز میگذارد بخشوع و با ناله و گریه تا صبح شد و نماز بامداد گذارد و طواف خانه فرمود و بیرون
رفت من برابر وی رفتم بر گرد او غلامان و حاشیه گشتن دیدم بر خلاف آنحال که دیده بودم و مردم می‌آمدند و بر وی سلام

میکردند

میکردند من از بعضی پرسیدم که کیست این جوان گفتند این موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب است علیهم الصلوة
والسلام مجملا گفتم از فسالت الحجیج من یک هذا قیل هذا الامام موسی بن جعفر ولله یسجد
من فی السموات والارض طوعا وکرها وظلالهم بالغدو والآصال و مر خدا را سجده میکنند هر که در آسمانها
و هر که در زمین است از روی فرمانبرداری و از روی کراهت و ناخواه کی ابو العالیه روایت می‌کند که آنها که سجده میکنند
از اهل آسمان از روی فرمان برداری فرشتگانند و از اهل زمین مؤمنانند که بر فطرت اسلام متولد شده‌اند و منقاد و اختیار کرده‌اند و آنها که از روی
کراهت سجده میکنند آنانند که فطرت اصلی را گذاشته کفر را بر ایمان اختیار کرده و در وقت شدت و محنت بضرورت از روی جبر سجده میکنند
و سایه‌های ایشان یعنی اهل آسمان و زمین که سجده میکنند سایه‌های ایشان سجده می‌کنند مر خدا را و بعضی گویند اگر سجده میکنند سایه‌های ایشان نیز سجده
میکنند بتبعیت اشخاص بامداد بسوی مغرب و شبانگاه بسوی مشرق مراد دوام است و تخصیص وقتین جهت آنکه امتداد ظل در این اوقات اظهر باشد
این سجده دوم است از سجدات قرآنی آورده‌اند که از اسرار این عالم یکی آنست که هیچ حادثی نیست الا که از آنرا سایه است و آن سایه ساجد
مر حق را و قائل است بعبادت او و در هر حال خواه آن حادث مطیع باشد و خواه عاصی اگر از اهل سو نعمت او باطل خود در آن سجده وی را ذاکر
او را باشد مخالفت است ظل او در آن طاعت او مناسب است و حقیقت آنست که طوع و رغبت صفت آنهاست که لطف الهی سبب فرمان پذیری ایشان
ایمان در زمین دل او نشاند و نفرت و کراهت خاصیت آنکه بواسطه عصیان قهر خدای تخم خذلان در مزرع نفس نافرمان او نشانده قل من
رب السموات والارض قل الله قل افاتخذتم من دونه اولیاء لا یملکون لانفسهم نفعا ولا ضرا قل هل
یستوی الاعمی والبصیر ام هل تستوی الظلمات والنور ام جعلوا لله شرکاء خلقوا کخلقه
فتشابه الخلق علیهم قل الله خالق کل شیء وهو الواحد القهار بگو ای محمد کیست پروردگار آسمانها و زمینها یعنی
از کافران بپرس که خالق آسمان و زمین کیست پس جواب ده از قبل ایشان بگو خدای است چه ایشان را جز این جوابی نیست و چون جواب ایشان این خواهد بود
الزام کن ایشان را بگو آیا فراگرفته‌اید بجز از وی معبودان و ایشان را دوست دارید یعنی چون میدانید که آفریننده آسمان و زمین اوست چرا غیر او را می‌پرستید
و میگیرید دوستان که ایشان نمیدانند و مالک نیستند برای نفسهای خود سودی و نه زیانی یعنی برای خود جز نفعی نمی‌توانند و مالک نیستند بر دفع ضرری
از خود پس سودی بدیگری چگونه توانند رسانید و بچه نوع زیان از او باز توانند داشت بگو آیا برابر می‌باشند نابینا که عابد صنم است و بینا که پرستنده
خداست یا برابر کند تاریکیها شرک و انکار و روشنی توحید و معرفت یا آیا کافران ساختند برای خدای تعالی انبازانی که بیافریدند مانند
آفرینش خدای تعالی پس متشابه شد آفریده و بر ایشان یعنی ندانستند که آفریده خدای تعالی کدام است و آفریده شرکا کدام حاصل آنکه ایشان شرکا
نگرفته‌اند برای خدای که مثل او آفریننده باشد و کار بر ایشان مشتبه شود و گویند ایشان نیز می‌آفرینند چنانچه خدای تعالی می‌آفریند پس مستحق عبادت
باشند چنانچه اوست بگو خدای تعالی آفریننده همه چیزهاست و شریک ندارد در آفرینش تا شریک او باشد در پرستیدن و اوست یکتا در الوهیت
غالب بر همه چیزها انزل من السماء ماء فسالت اودیة بقدرها فاحتمل السیل زبدا رابیا ومما یوقدون
علیه فی النار ابتغاء حلیة او متاع زبد مثله فرو فرستاد از سحاب یا از جانب آسمان آبی پس روان شد رودخانها
از آن آب باندازه خود یعنی هر وادی بمقدار خود بخردی و بزرگی و تنگی و فراخی برداشت یا باندازه که خدای تعالی مقرر کرده که آن سود رساننده
و زیان نکند پس برداشت این آب روان کف بلند یعنی بر زبر آورد و از آنچه مردمان می‌افروزند بر او در آتش یعنی میگدازند فلزات که جواهر معدنی اند
چون طلا و نقره و مس و آهن و غیر آن از برای طلب پیرایه یا برای اوانی و آلات محاربت و ادوات محارثت کفی است مثل آن کف که بر روی
آبست کذلک یضرب الله الحق والباطل فاما الزبد فیذهب جفاء واما ما ینفع الناس فیمکث

قل الله

فِي الْأَرْضِ كَذَٰلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمُ الْحُسْنَىٰ همچنین که ذکر کرده شد مثل میزند خدای تعالی حق را و باطل را تشبیه میکند سخن حق را و ارشاد و ثبات با آبی که جهت منافع خلق از آسمان فرو آید و به فلزی که برای پیرایه و امتعه مختلفه محتاج الیه باشد و قول باطل را در قلت نفع و سرعت زوال بکفی که بر روی آب و بر زبر فلز باشد اما کف روی آب و خبث بالای فلز برود و در حالتی که مطروح و ساقط شود و اما آنچه سود رساند مردمان را چون آب زلال یا فلز گداخته در آتش صافی خویش پس ماند در زمین تا بدان منتفع شوند همچنین که ذکر کرده شد میزند خدای تعالی مثلها را برای تعقل و تامل در آن و درین آیه علما تنزیل و ارباب تاویل لطائف بسیار است یعنی برانند که مراد ازین آب قرآنست که حیات دل اهل ایمانست و اودیه دلهااند که فراخور استعداد خود از آن فیض میگیرند و زبد هواجس نفسانی و وساوس شیطانی است و آب صافی منتفع به سخن حق است یا اهل عصمتاند که پاک و صاف اند از کف و خبث گناه که هادیان اهل ایمان و دلیل راه ایشان اند که نجات و نفع و فلاح دنیوی و اخروی مردمان وابسته بمتابعت ایشان است و محک تجربه خلایق اند مثل سید المرسلین و الائمه المعصومین که زبان وی از صلوات الله علیهم اجمعین که کاملان و مکملان اند که طریق حق طریق ایشانست و مخالفان ایشان که بغش نفاق و کفر آلوده اند و فلز طبایع ایشان از خبث عصیان و نافرمانی پاک نیست و مرآت دل ایشان از تیرگی آب غل و حسد بی نور و رونق شده چگونه دلیل و هادی توانند بود و خود که ناپاک باشند چگونه دیگری را پاک توانند ساخت پس نفع از آب پاک کننده توان گرفت و از زر بی غش صافی زیور توان ساخت که منتفع باشد به وجه کمال این طایفه عالیمقدار ند و ما بالامتیاز میان حق و باطل ایشانند چون حق از باطل امتیاز یافت مر آنان را که اجابت نمودند مر فرمان پروردگار خود را در توحید و عدل و نبوت و امامت و معاد پاداشت نیکوست یا وارحسنی که بهشت است وَالَّذِينَ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُ لَوْ أَنَّ لَهُم مَّا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَافْتَدَوْا بِهِ أُولَٰئِكَ لَهُمْ سُوءُ الْحِسَابِ و آنان که اجابت نکردند مر خدا را در امور مذکوره اگر باشد مر ایشان را آنچه در زمین است همه آن از نقد و جنس و امتعه و ضیاع و عقار و مانند اینها همه و دیگر با آن مثل نیز اگر آن قدر که نقود و امتعه دنیاست آن قدر دیگر با آن اضافه کنند و همه در تصرف کافران و مخالفان و معاندان اهل البیت علیهم السلام روز قیامت هرآینه فدا کنند آنرا تا از عذاب برهند نیز نرهند آنگروه مر ایشانراست بد شماری یعنی سخت حساب ایشان که قبول نکنند و سیئات ایشان نیامرزند وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمِهَادُ و بازگشت ایشان دوزخ است و بد جایگاهیست دوزخ أَفَمَن يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَىٰ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ آیا کسی که میداند هرچه فرو فرستاده شده بسوی تو از پروردگار تو درست است مانند امیرالمؤمنین و حمزه بن عبدالمطلب همچون کسیست که نابینا باشد بدل و انکار قرآن کند مثل منافقان و ابوجهل یعنی مانند یکدیگر نیستند این دو طایفه جز این نیست که پند میشوند بقرآن خداوندان عقلهای صافی شده و از معارضه وهم الَّذِينَ يُوفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَلَا يَنقُضُونَ الْمِيثَاقَ آنانکه وفا میکنند به پیمان خدای تعالی که در روز میثاق بسته اند یا در جهت بخیر و یا در عذر رحم یا عاشر و نمی شکنند آن پیمانرا وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَن يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ و آنانکه پیوند میکنند آنچه امر کرده است خدای تعالی بآن که پیوند کرده شود یعنی رحم یا ایمان بجمیع کتب و رسل و ائمه بی جدایی میان ایشان و مندرج است درین مراعات جمیع حقوق الناس و می ترسند از عذاب پروردگار خود و خوف میکنند از سختی حساب وَالَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً وَيَدْرَءُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ أُولَٰئِكَ لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ و آنانکه صبر کردند بر مکاره نفس و مخالفت هوای و یا بر جفا و از برای طلب پروردگار خویش و بپای داشتند نماز فرض را و نفقه کردند بعضی از آنچه روزی دادیم ایشان را و بود یعنی آنکه واجب بود بر ایشان یا غیر آن از مستحبات پنهان و آشکارا و دفع کردند به نیکویی

بدی را یعنی در عوض بدی نیکویی کردند و گفته اند سفاهت را بحلم مقابله نمودند و بخشش السلام منکر را بمعروف یا گناه را دفع کردند توبه یا معصیت را بطاعت یا بر ایشان ظلمی واقع شد عفو کردند و بر آنکه ایشان را محروم ساختند عطا دادند و اگر کسی از ایشان برید در وی پیوستند و بموجب حدیث نبوی دوستی علی حسنه ایست که با آن ضرر نمی کند سیئه پس سیئه را بدوستی وی دفع توان کرد و دشمنی او سیئه ایست که هیچ حسنه آنرا دفع نمی تواند کرد و گروهی که با این صفات موصوف اند و به دوستی علی معروف مر ایشان راست سرانجامی نیکو یعنی جزای عمل دنیوی در عاقبت و آنچه چیست جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا وَمَن صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِم مِّن كُلِّ بَابٍ بوستانهای که همیشه در و باشند درآیند در آن و درآید هر که شایسته پایدار باشد بایمان و طاعت و محبت اهل بیت از پدران ایشان و زنان ایشان و فرزندان ایشان و فرشتگان درآیند بر ایشان از هر دری از درهای منازل ایشان در مین المنابع آورده که بمقدار شبانه روزی از دنیا سه نوبت نزد ایشان آیند و گویند سَلَامٌ عَلَيْكُم بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ بشارت بدوام سلامت یعنی همیشه سالم خواهید بود بسبب آنچه صبر کردید بر فقر و فاقه در دنیا و بر مکاره و مصائب و ایذا و جفای مخالفان و معاندان پس نیکست سرانجام آن سرای که ایشان یافتند وَالَّذِينَ يَنقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِن بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَن يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَٰئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ و آنانکه می شکنند پیمان خدا را از پس محکم کردن آن با عتراف و قبول در روز میثاق یا آنهای دیگر که مذکور شد و آنانکه می برند آنچه خدای تعالی فرموده است با آنچه پیوند کنند یعنی رحم یا ایمان بهمه پیغمبران و امامان و کتابها و تباهی میکنند در زمین بکفر یا ظلم یا معصیت یا فتنه انگیزی آن گروه مر ایشانراست دوری از رحمت و مر ایشانراست بدی عاقبت در دنیا و آخرت اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ وَيَقْدِرُ وَفَرِحُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا مَتَاعٌ خدای تعالی گشاده میگرداند روزی را برای هر که میخواهد و تنگ میسازد بر کسی که اراده می کند و شاد شدند اهل مکه بزندگانی دنیا یا عاشر از معاندان اهل بیت و غیر ذلک و آنچه از متاع او بدیشان داده اند و نیست زندگانی این سرای در جنب آن سرای مگر برخورداری اندک یا متاعی از متعه که وفا و بقایی ندارد و چیزی است خانه وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِّن رَّبِّهِ قُلْ إِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَن يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ أَنَابَ و گویند آنانکه کافر شدند چرا فرو فرستاده نمیشود بر محمد صلی الله علیه و آله آیتی از پروردگار او بر آن وجه که ما میخواهیم بگو بدرستی که خدای تعالی فرو میگذارد هر کرا میخواهد یعنی لطف از ایشان باز میگیرد بجهت عصیان ایشان مر او آنها اند که اقتراح آیات کرده اند بعد از ظهور معجزات و راه مینماید بسوی خود بمشاهده آیات هر که بازگردد بوی یعنی لطف و رحمت از ایشان باز نگیرد بسبب رجوع و فرمانبرداری و آنها چه کسانند الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُم بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَىٰ لَهُمْ وَحُسْنُ مَآبٍ آنانکه گرویدند بخدای تعالی و آرام می یابد دلهای ایشان بیاد خدای تعالی یعنی چون ذکر خدای تعالی شنوند بآن انس گیرند و آرام یابند یا دل ایشان بتوحید او مطمئن است یا بذکر رحمت او یا بکلام او که قوی ترین معجزاتست یا مراد از ذکر حضرت رسالتست صلی الله علیه و آله که دلهای مؤمنان بدو آرام دارد و علی بن ابراهیم رحمه الله آورده که مراد به الَّذِينَ آمَنُوا شیعیان اهل بیت اند وَبِذِكْرِ اللَّهِ امیرالمؤمنین و باقی ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین که بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله مذکر حق اند و حفظ دین می کنند و حق را بیاد خلق میدهند و دلهای شیعیان اثناعشریان بایشان قرار و آرام دارد و چنانچه پیغمبر مینماید که بذکر خدای تعالی آرام می یابد دلهای مؤمنان آنانکه گرویدند و بکردند عملهای شایسته زندگانی خوش است ایشان را و نیکویی بازگشت طوبی بشارتست بشادی و خرمی و راحت و فرح و نعمت

وخوش حالی با نام بهشت است بلغت حبشه و اشهر آنست که طوبی درختیست در بهشت عدن که بیخ آن در منزل حضرت رسالت و اهل بیت
وی است صلی الله علیهم و در هیچ غرفه و قصری نباشد که شاخی از ان نبود و چشمه سلسبیل و کافور از زیر آن منفجر باشد كذلك
أرسلناك في أمة قد خلت من قبلها أمم لتتلو عليهم الذي أوحينا إليك وهم يكفرون
بالرحمن قل هو ربي لا إله إلا هو عليه توكلت وإليه متاب همچنان رسل پیش از تو فرستادیم ترا فرستادیم بسوی
امتی که گذشته است پیش از ایشان امتان دیگر تا بخوانی بر ایشان آنچه را که وحی کردیم بتو یعنی قرآن و حال آنکه ایشان انکار میکنند بخدای
که رحمن نام اوست مراد مشرکان مکه اند که چون ایشان را گفتند که سجده کنید رحمن را قالوا وما الرحمن و در صلح حدیبیه نیز که حضرت رسول صلعم
امیر المؤمنین را صلوات الله علیه گفت که بنویس بسم الله الرحمن الرحیم سهیل بن عمرو گفت ما رحمن را نمیدانیم که بجز رحمن آن مرد ... بگو ای
سزای پرستش نیست مگر او بر وی نه بر غیر او توکل کردم در یاری دادن او مرا و بر شما غالب ساختن و بسوی اوست بازگشت من آورده اند که
جمعی از قریش گفتند ای محمد اگر خواهی که ترا متابعت کنیم بقرآن کوهها را از حوالی مکه بردار تا زمین بر ما گشاده گردد و دیگر زمین را بشکاف
تا چشمها و جویها پدید آید و زراعت کنیم و قصی بن کلاب را زنده گردان تا پدران ما در باب تو با ما سخن گویند آیت آمد که ولو أن
قرآنا سيرت به الجبال أو قطعت به الأرض أو كلم به الموتى بل لله الأمر جميعا و اگر کتابی بودی که در زیر
عالم سیر کردی و راه شدی بوی کوهها یعنی در وقت خواندن وی از موضع خود برفتی یا شکافته شدی بوی زمین چون بر وی خواندندی یا سخن آوردندی
از برکت تلاوت او مردگان را هر آینه این قرآن بودی که غایت در اعجاز و نهایت در تذکیر و انذار است و جوابست که کافران میگویند که قرآن تو یا
بغیر از تو ... دیگر اینها واقع شود و مر خدای راست همه کارها یعنی قدرت بر همه چیز هر گاه که خواهد این آیتها ظاهر کرده أفلم ييأس الذين آمنوا
أن لو يشاء الله لهدى الناس جميعا ولا يزال الذين كفروا تصيبهم بما صنعوا قارعة
أو تحل قريبا من دارهم حتى يأتي وعد الله إن الله لا يخلف الميعاد آیا نا امید نشدند آنهایی که گرویده اند
یعنی ندانستند ... این معنی عالم آمده زیرا که مایوس از چیزی ... معلوم یعنی مومنان دانستند که اگر خواهد خدای تعالی هر آینه راه نماید همه مردمان را
بر سبیل الجاء لیکن آن منافی تکلیف است چنانچه سمت ذکر یافت مکرر و همیشه آنانکه کافر شدند برسد ایشان را بسبب آنچه کردند از تکذیب عذاب
عذابی کوبنده و هیئه از مینا و برکشنده یا فرود آئی تو که محمدی بموضعی نزدیک از سرای ایشان یعنی بموضع حدیبیه مراد کفار مکه اند که تا بآیت کفروا
فرمانیه پیوسته در بلا بودندی و سرایای آنحضرت بحوالی ایشان رفته اموال و مواشی ایشان غارت کردی پس حق سبحانه و تعالی فرمود که همیشه بلا بدیشان
خواهد رسید تا وقتی که بیاید وعده خدای تعالی که نصرت یا قیامت یا فتح مکه بدرستی که خدای تعالی خلاف نکند وعده را زیرا که ممتنع است کذب
در کلام پس برای تسلیه آنحضرت میفرماید ولقد استهزئ برسل من قبلك فأمليت للذين كفروا ثم أخذتهم
فكيف كان عقاب و بدرستی که استهزا کرده اند به پیغمبران پیش از تو چنانکه این قوم میکنند پس مهلت دادم مر آنانرا که کافر شدند ... گرفتم
در راحت و تن آسانی پس بگرفتم ایشان را بعقوبت پس چگونه بود عقوبت کردن من ایشان را این سخن از سبیل وعید و تهدید است أفمن هو قائم على
كل نفس بما كسبت وجعلوا لله شركاء قل سموهم أم تنبئونه بما لا يعلم في الأرض أم بظاهر من القول
بل زين للذين كفروا مكرهم وصدوا عن السبيل ومن يضلل الله فما له من هاد آیا هر کسی که ... نگاهبان بر هر
نفس باشد و دهنده با آنچه کرده از نفس از نیکی و بدی برابر است با آنکه چنین نباشد یعنی خدای تعالی که نگاهدارنده و رساننده کارهای همه ...
برابر نیست با آنکه عاجز و ضعیف و ناتوانست یعنی بتان ... کافران مر خدای را انبازان یعنی اصنام که می پرستند بگو نام نهید و وصف
کنید این شرکا را با سماء و اوصاف لایق ایشان و ببیند که مستحق شرکت و اهلیت عبادت دارند یا نه مراد آنست که حق تعالی حی و قادر

وخالق

وخالق و رازق و سمیع و بصیر و علیم و حکیم است و اطلاق هیچ یک ازین اسما بر اصنام نمی توان کرد بلکه خبر میدهید خدا را بانچه نمیداند در زمین
یعنی شریک خود را در الوهیت نفی علم از برای انتفاء معلوم است یا نام می نهید بتان را شرکا بظاهر سخن یعنی بمجرد تسمیه بی اعتبار معنی چون تسمیه زنگی بکافور
واین احتجاج بلیغ است بر اسلوب عجیب که منادی میکند بنفس خود باعجاز بلکه آراسته اند برای آنانکه گرویده اند کید و کذب ایشان را و باز داشته
شدند از راه راست و دین درست و هر که فرو گذارد خدای تعالی او را بجهت فرمانیت او را توفیق دهنده که راه نماید لهم عذاب
في الحياة الدنيا ولعذاب الآخرة أشق وما لهم من الله من واق مر کافران راست عذاب در زندگانی دنیا بقتل
و اسر و قحط و سایر مصائب و هر آینه عذاب آن سرای سخت و دشوار ترست بر ایشان و نیست ایشان را از عذاب خدای تعالی نگاه دارنده
که نگذارد تا معذب شوند مثل الجنة التي وعد المتقون تجري من تحتها الأنهار أكلها دائم وظلها تلك
عقبى الذين اتقوا وعقبى الكافرين النار آنچه بر تو خوانده ایم صفت آن بهشتست که فردای قیامت وعده داده شده
پرهیزکاران که بوی در آیند میرود پیوسته از زیر درختان یا از تحت مساکن بهشتیان جویها میوه آن بوستان همیشه باشد و هرگز منقطع
نشود بخلاف میوه های دنیا و همچنین سایه او منسوخ نگردد چنانچه سایههای دنیا بلکه ممدود ... قشیری گوید که اهل ایمان امروز در ظل رعایت اند
و فردا در ظل حمایت و عارفان در دنیا و عقبی در ظل عنایت که پیوسته ظلیل است که در قرب جلیل است آن بهشت موصوف مآل حال
منتهای کار آنانست که پرهیزکاری کردند و عاقبت مهم کافران آتش دوزخ است نیران و در ترتیب تطمین امید وار ساختن
متقیانست و نا امید گردانیدن کافران والذين آتيناهم الكتاب يفرحون بما أنزل إليك ومن الأحزاب
من ينكر بعضه قل إنما أمرت أن أعبد الله ولا أشرك به إليه أدعو وإليه مآب و آنانرا که عطا کرده ایم کتاب
مراد مومنان اهل کتاب اند چون عبد الله سلام و اصحاب او از یهود و هشتاد تن از نصاری که چهل نجرانی بودند و هشت یمنی و سی و دو حبشی
انجماعت شاد میشوند بانچه فرو فرستاده میشود بتو از قرآن و از گروههای کفر و ضلالت یعنی کفره و اهل کفر و اهل کتاب چون حیی بن اخطب
و کنانه بن ربیع و اتباع ایشان از یهود و سید و عاقب و اشیاع ایشان از نصاری کسی هست که انکار میکند بعضی آنرا که مخالف شریعت ایشانست
علی بن ابراهیم رحمه الله در تفسیر آورده که مراد معاندان اهل بیت اند که منکرند آن آیاتی را که در شان امیر المومنین و باقی ائمه علیهم السلام وارد شده
از حق تعالی و بعضی دیگر که نه در شان ایشانست معتقد اند و اما مشرکان همه آنرا منکرند از اول تا آخر خواه در شان ایشان باشد یا نباشد بگو مرا
که جز این نیست که من مامور شده ام اینکه پرستم خدای یگانه را و شرک نیارم بوی چنانچه شما آورده اید و عزیر و مسیح را خدای گرفتید و همه
کلام او را تصدیق کنیم نه چون مخالفان و معاندان که بعضی را تصدیق میکنند و بعضی را نه بجانب او میخوانم خلق را و بسوی اوست بازگشت من و
كذلك أنزلناه حكما عربيا ولئن اتبعت أهواءهم بعد ما جاءك من العلم ما لك من الله من
ولي ولا واق و همچنانکه فرو فرستاده ایم کتب را بانبیای گذشته بزبان ایشان فرستادیم بتو قرآن را کتابی محکم که نسخ و تغییر در او
نیابد یا حکم میکند میان حق و باطل مترجم بلغت عرب تا ایشانرا فهم و حفظ وی آسان باشد و اگر متابعت کنی بر سبیل فرض آرزوهای مشرکان را که
ترا بکیش خود میخوانند یا امانی یهود را که ترا رجوع بقبله خود میطلبند پس از آنکه آمد بتو از دانش یعنی بعد از آنکه دانستی بطلان کیش بت پرستان
یا صالح نسخ حکم صلوة بقبله یهود و اگر پی روی ایشان شوی نیست ترا از عذاب خدای تعالی هیچ یاری که نفع رساند و نه نگهداری که عقاب حق از تو
باز دارد و این قطع اطماع ایشانست و تهییج مومنین است بر ثبات در دین آورده اند که یهود سرزنش میکردند حضرت پیغمبر را صلعم و میگفتند
همت این مرد همه با مر نکاح مصروفست و همواره با ازدواج و امتزاج با زنان مشغولست اگر او پیغمبر بودی هر آینه امر نبوت او را از اشتغال
مهم نسوان باز داشتی آیت آمد که ولقد أرسلنا رسلا من قبلك وجعلنا لهم أزواجا وذرية وما كان

لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثْبِتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ ۝ و هر آینه با فرستادیم پیغمبران پیش از تو و دادیم مر ایشان را زنان و فرزندان و نباشد و نشاید مر فرستاده را یعنی در وسع او نباشد آنکه بیارد معجزه که از و اقتراح کنند مگر با مر خدای تعالی یا بتقدیر او جواب مشرکانست که تحکم طلب معجزات می کردند میفرماید که هیچ پیغمبری بخود معجزه نتواند آورد مگر خدای تعالی خواهد و بقدرت خود پدید کند در وقتی که صلاح داند مر هر وقتی را حکمی است نوشته شده که چون آن وقت برسد آن حکم بظهور آید یا هر اجلی را از آجال خلایق کتابیست نزدیک خدای تعالی که جز او کسی بر آجال خلق اطلاع ندارد و محو می کند خدای تعالی آنچه میخواهد بحکم و اثبات می کند آنچه میخواهد بحکمت بحسب فرمان و عدم فرمان بندگان و نزدیک اوست اصل کتاب که لوح محفوظست و هیچ کائنی نباشد الا نوشته بود در وی گفته اند محو کند از دیوان حفظه آنچه جزا بدان متعلق نباشد و بگذارد غیر آن را یعنی چون حفظه و بر آنچه از بنده صادر شود از اقوال و افعال و احوال همه را بنویسند و آن دفتر را بموقف عرض رسانند حق سبحانه و تعالی قولی و فعلی را که ثواب و عقابی بران متفرع نیست محو کند و باقی را ثبت بگذارد و یا سیئات تائب را محو نماید و بدل آن حسنات اثبات کند یا بعضی از احکام شرایع بحسب مصلحت زمان نسخ کند و حکمی دیگر فرماید یا محو کند تازگی و قوت جوانی را و اثبات کند پژمردگی و ضعف پیری را اعلام دین برابر کند یا محو کند آنچه خواهد الا شش چیز که رقم محو بران سعادت و شقاوت و موت و حیات و رزق و اجل در نزاو آورده که نزدیک حق دو کتابست غیر از ام الکتاب که محو و اثبات تعلق بدان دو کتاب دارد اما تغییر بام الکتاب راه ندارد و ابو درداء از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله نقل میکند که چون سه ساعت از شب باقی ماند حق سبحانه و تعالی نظر کند در کتابی که غیر از و هیچکس دران نظر نکند و هر چه خواهد از و محو کند و هرچه خواهد در وی ثبت نماید در فصول آورده که محو کند رقوم انکار را از قلوب ابرار و اثبات کند بجای آن رموز اسرار در کشف الاسرار آورده که از دل خائف ریا می سترد و اخلاص می نهد شک می برد و یقین می آرد و بخل محو میکند جود ثابت میسازد و حرص بر میدارد و قناعت می آرد و حسد می سترد و شفقت می نهد سبب خوف بنده تیرگی کوید محو خطوط نفسانی میکند و اثبات حقوق ربانی می نماید وَإِمَّا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَعَلَيْنَا الْحِسَابُ ۝ و اگر بنماییم ترا بعضی از آنچه وعده داده ایم کافران را از عذاب یا ترا بجوار خود بریم پیش از آن پس جز این نیست که بر تو رسانیدن پیغام و تبلیغ احکام اوست و بر ماست شمار و پاداشت ایشان أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا وَاللَّهُ يَحْكُمُ لَا مُعَقِّبَ لِحُكْمِهِ وَهُوَ سَرِيعُ الْحِسَابِ ۝ آیا نمی بینند اهل مکه و نمیدانند بدرستی که ما می آییم یعنی فرمان ما می آید بزمین کفار و میکاهیم آن را بار بار از کنارهای آن یعنی از اطراف ایشان بیرون میکنیم بجهت تسخیر مسلمانان در می آریم و گویند این سخن راجع است به یهود و حق سبحانه و تعالی فرموده که ما زمین ایشان را یعنی حصارها و ضیاع و عقار یهود در اسلام ان میدهیم و خدای تعالی حکم می کند بنقصان اراضی یهود و آثار ایشان و از دیاد بلاد اسلام و اقبال اهل آن هیچ رد کننده و باز گرداننده نیست مر حکم او را و اوست زود حساب و پس یعنی بزودی و آسانی حساب کند ایشان را در آخرت بعد از عذاب ایشان در دنیا بقتل و جلا وَقَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلِلَّهِ الْمَكْرُ جَمِيعًا يَعْلَمُ مَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ وَسَيَعْلَمُ الْكُفَّارُ لِمَنْ عُقْبَى الدَّارِ ۝ و بدرستی که مکر کردند آن جهودان یا مشرکان که پیش از یهود یا کفره زمان تو بودند با پیغمبران خود و پس مر خدایراست نزدیک او است جزای همه مکرهای ایشان میداند هر چه می کند هر نفسی از خیر و شر و جزای او آماده و مهیا دارد و زود باشد که بدانند کافران از یهود و عبده اصنام که فردای قیامت مر کرا باشد عاقبت پسندیده در آن سرای وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ ۝ و میگویند آنانکه کافر شده اند از مشرکان مکه یا رؤسای یهود که تو که محمدی نیستی فرستاده از پیش خدای تعالی به نبوت و دعوت بگو خدای تعالی

بسنده است

بسنده است گواه میان من و شما بآنکه من پیغمبرم بشما و دیگر کسی که نزدیک اوست علم کتاب یعنی لوح محفوظ بعضی گویند که آن جبرئیل است علیه السلام که وحی از لوح فرا میگیرد یا علم قرآن و آن مومنان اند و در زاد المسیر و بعضی دیگر از تفاسیر آورده و شیخ امیر المومنین است که علوم کتب آسمانی و غیر آن نزد آنحضرت است که بر همه اطلاع دارد و روایت از رسول صلعم که هر که بخواند سوره رعد را حق سبحانه و تعالی عطا فرماید از اجر ده حسنه بوزن هر ابری که میگذرد و هر سحابی که باشد تا روز قیامت و برانگیزد خدای تعالی او را در سلک وفاکنندگان بعهد در روز قیامت و دیگر فواید مترتب برین

سُورَةُ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَكِّيَّةٌ وَهِيَ إِحْدَى وَخَمْسُونَ آيَةً

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ الر كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَىٰ صِرَاطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ اللَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَوَيْلٌ لِلْكَافِرِينَ مِنْ عَذَابٍ شَدِيدٍ ۝ در شرح الر و امثال آن مذکور است که حروف مقطعه ابتلا است مر تصدیق مومن و تکذیب کافر را و خدای تبارک و تعالی بندگان را بهر چه خواهد امتحان کند و جمعی بر آنند که این حروف اسامی قرآنند و برین وجه گفته اند الر یعنی قرآن کتابیست که فرستادیم بسوی تو تا بیرون آری مردمان را بسبب دعوت کردن بمضمون آن از تاریکیهای کفر یا نفاق یا شک یا بدعت بروشنایی ایمان یا اخلاص یا یقین یا طریق حق که محمد و آل است بتوفیق و تیسیر پروردگار ایشان و بحر گوید از ظلمات خلقیت بنور تجلی صفت ربوبیت حقیقت آنست که هیچ ظلماتی برابر پندار هستی نیست چیزی که فارابی ترکی از آینه دل بصیقل نفی خاطر و تجرید از شواغل زدوده و از هستی حق سبحانه و تعالی بر مرآت باطن پرتو افکند و سالک را از وی و از مزاحمت غیر او باز رهاند تا بجز وی شعور ماند و نه عدم شعور نیز بخود داند و هر مرتبه از مراتب ترقی بی وسیله محمد و آل صلی الله علیهم میسر نیست و گفته اند انواع ضلال در ظلمات داخل است و نور اصناف هدایت را شامل یعنی بدعوت قرآن مردمان را از گمراهی برهانی و براه راست برسانی و از منت که میفرماید بیرون آری ایشان را از ظلمات بروشنایی یعنی براه خداوند غالب ستوده و آن راه دین اسلام است پس در صفت عزیز حمید میفرماید معبود بحقی که مر اوست آنچه در آسمانهاست از موجودات و آنچه در زمین است از مبدعات و رنج و شقت فراگرد و بد کافران را از عذاب سخت که بدیشان رسد الَّذِينَ يَسْتَحِبُّونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا أُولَٰئِكَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ ۝ کافران آنند که از روی جهالت دوست میدارند و بر میگزینند زندگانی دنیا را بر سرای باز پسین و باز میدارند مردمان را از راه خدای تعالی یعنی منع می کنند از ایمان به پیغمبران و قرآن و می طلبند برای راه کجی یعنی میگویند که این راه کج است و بمنزل مقصود نمیرسد آن گروه که برین صفتها موسوم اند در گمراهی اند دور از حق بعید فی الحقیقه صفت ضلال است و وصف ضلال بدو از قبیل اسناد مجازیست بجهت مبالغه و در زاد آورده که قریش میگفتند چه حال است که همه کتب منزل بلغت عجم فرود آمده و کتابی که بمحمد صلی الله علیه و آله می آید عربیست آیه آمد که وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ فَيُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ۝ و نفرستادیم ما هیچ پیغمبری مگر بلسان قوم وی یعنی گروهی که او از ایشان بوده و در میان ایشان زاده و مبعوث بدیشان شده چه هر پیغمبری را اول دعوت نزدیکان خود باید کرد پس حق سبحانه و تعالی انبیاء را بزبان قوم ایشان بدیشان فرستاد تا بیان کند برای ایشان اوامر و نواهی را و ایشان فهم کنند و عذر نگویند که سخن این نبی را در نمی یابیم و گفته اند ضمیر قومه راجع بحضرت رسالتست صلعم و کتب بلغت عرب منزل شده و جبرئیل هم با پیغمبر و هر قومی ترجمه کرده بلغت منزل علیهم و در لباب گوید نفرستادیم هیچ پیغمبری مگر بزبان کی قومی که بدیشان مبعوث بود و ترا فرستادیم بزبان قوم تو بهمه مردمان و در جواب گویم هر گاه که پیغمبری که مبعوث بامم مختلفه است بایستی که کسی بر و کتب متعدده بر السنه ایشان فرود آمد گفته اند که اختلاف السنه موذی باختلاف کلمه است و تهاون فضل اجتهاد در تعلم الفاظ

معانی لغتی که نه بر زبان ایشانست و خرمان از منتفع از ان پس نزول آن بیک لغت محض فضل است و عین حکمت پس فرو میگذارد بجهت
عدم فرمان بر کرا خواهد راه نماید بسبب فرمان هر کرا خواهد یعنی توفیق دهد او را و اوست غالب در حکم خود راست کار که اضلال و خذلان
او بر وجه حکمت است وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَذَكِّرْهُم
بِأَيَّامِ اللَّهِ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ و هر آینه ما فرستادیم موسی را علیه السلام بدلایل قدرت یا بمعجزات
روشن چون عصا و ید بیضا و گفتیم که بیرون آر گروه خود را که بنی اسرائیل اند از تاریکیهای جهالت و شبهت در روشنایی علم و یقین یا بیرون آر
قوم را که بر ایشان مبعوثی از تاریکی کفر و روشنایی ایمان و پند ده ایشانرا بروزهایی که حق سبحانه و تعالی عذاب کرد کافران گذشته را در ان
یا یاد ده بنی اسرائیل را روزهایی که در ان گرفتار بودند بدست فرعونیان در سختی و در انچه یاد کرده شد هر آینه دلالتهاست بر قدرت الهی
مر هر صبر کننده را در بلا شکر گوینده در آلا وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ أَنجَاكُم مِّنْ
آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ وَيُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَفِي ذَٰلِكُم بَلَاءٌ مِّن رَّبِّكُمْ
عَظِيمٌ و یاد کن آنرا که گفت موسی مر قوم خود را یعنی بنی اسرائیل را ای گروه من یاد کنید نعمتهای خدای را که انعام فرمود و بر شما چون
برهانید شما را از کسان فرعون میچشانیدند شما را بدی عذاب یعنی عذابهای بد بشما میرسانیدند و به بندگی گرفته کارهای سخت میفرمودند و
میکشتند پسران شما را که منجمان گفته بودند در بنی اسرائیل پسری متولد شود که هلاک فرعون بسبب او باشد و زنده میگذاشتند دختران شما را
تا خدمت زنان ایشان کنند و در ان محنت و شدت آزمایشی بود شما را از پروردگار شما یا در ان نجات نعمت بود شما را از حق تعالی
نعمتی بزرگ وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِن كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ و یاد کنید ای بنی اسرائیل آنرا
که اعلام کرد و آگاه کردانید شما را پروردگار شما اگر شکر گویید بر نعمای من هر آینه افزون کنم بر شما نعمت را و اگر ناسپاسی کنید بران
هر آینه که عذاب من سخت است بر ناسپاسان و شدت عذاب بسلب نعمت بود در دنیا و وقوع عقوبت در عقبی و عادت اکرم
الاکرمین آنست که تصریح بوعد فرماید و تعریض بوعید یعنی از عرفا گفته اند که اگر شکر کنی بر نعمت اسلام زیاده کنم آنرا بایمان و اگر سپاس
داری کنید برایمان افزون کردانم باحسان و اگر بران شکر گویید زیاده سازم بمعرفت و اگر بران شاکر باشید برسانم بمقام قرب
غرض که شکر در هر مرتبه موجب ترقی است بمرتبه فوق آن تا بمقصودی که فوق تعالی مقصدست برسد وَقَالَ مُوسَىٰ إِن تَكْفُرُوا
أَنتُمْ وَمَن فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ و گفت موسی ای گروه من اگر کافر شوید و ناسپاسی کنید شما و هر که
هست در زمین همه ایشان از پری و آدمی در پرستی که خدای تعالی بی نیازست از عبادت و شکر شما ستوده است که ستایش خلق در
ذات ذات مخلوقات از روی شوق او را حمد و ستایش جمیع موجودات به تسبیح او گویا أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبَأُ الَّذِينَ مِن
قَبْلِكُمْ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَالَّذِينَ مِن بَعْدِهِمْ لَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا اللَّهُ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ
فَرَدُّوا أَيْدِيَهُمْ فِي أَفْوَاهِهِمْ وَقَالُوا إِنَّا كَفَرْنَا بِمَا أُرْسِلْتُم بِهِ وَإِنَّا لَفِي شَكٍّ مِّمَّا تَدْعُونَنَا إِلَيْهِ
مُرِيبٍ آیا نیامد بشما تتمه کلام موسی است یا ابتدای سخن است از حق سبحانه و تعالی با اهل زمان حضرت رسالت صلی الله علیه و آله میفرماید
که آیا نیامد بشما یعنی آمد خبر آنکه پیش از شما بودند که گروه نوح و قوم عاد و قوم ثمود و آنانکه بعد از شما بودند نمیداند کس عدد ایشان را مگر
خدای تعالی در تبیان آورده که خدای تعالی بسیار امم را از عرب و عجم هلاک کرده و آثار ایشان منقطع ساخته که غیر از خدای تعالی
کسی بران اطلاع ندارد و از ابن عباس منقول است که میان عدنان و اسماعیل صلوات الرحمن علیه سی قرنها گذشته و از اهل آن قرن هیچ کس
خبر ندارد الا حق سبحانه و تعالی آورده اند پیشینیان پیغمبران ایشان حجتهای روشن که کتب الهی بود یا معجزات ایشان پس از کر دهند دستهای

خود را بدندان گرفتند از خشم رسل یا دست بر دهان نهادند از روی تعجب یا اصابع خود را بر دهان نهادند که خاموش باشید و گفتند
ایشان خود را برافواه رسل نهادند که سخن مگویید و گفتند ما کافر شده ایم بانچه که شما فرستاده شده اید بآن بزعم خود و در شکیم که ما را از انچه
میخوانید ما را بسوی آن از توحید و ایمان شکی در تهمت افکنده بغیر او چون شک رسولان از تهمت سید اشتند با غرض باشد قَالَتْ رُسُلُهُمْ
أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَدْعُوكُمْ لِيَغْفِرَ لَكُم مِّن ذُنُوبِكُمْ وَيُؤَخِّرَكُمْ إِلَىٰ
أَجَلٍ مُّسَمًّى قَالُوا إِنْ أَنتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا تُرِيدُونَ أَن تَصُدُّونَا عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا فَأْتُونَا بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ
گفتند رسولان ایشان که ما شما را بخدای تعالی دعوت میکنیم آیا در وجود خدای تعالی شکی هست و حال آنکه کثرت ادله بر وجود او شک
را مجال نماند و خدای تعالی که آفریننده آسمانها و زمینهاست میخواند شما را بایمان تا بیامرزد شما را چیزی از گناهان آن یعنی بشرط ایمان میآمرزد بعضی از
گناهان شما را یعنی آنکه قبل از ایمان بود و تا باز پس دارد و عذاب نکند بلکه مهلت دهد شما را تا وقت نام برده شده که آخر اعمار شما بود گفتند
ایشان در جواب رسولان نیستید شما مگر آدمی مثل ما در صورت و هیات و هیچ فضلی نیست شما را بر ما از روی ظاهر پس چرا شما مخصوص شده اید به نبوت
از میان ما میخواهید که باز دارید ما را بدعوی پیغمبری از انچه بودند که می پرستیدند پدران ما از اصنام پس بیارید حجتی روشن بر صحت دعوی خود
یا بر استحقاق بفضیلت نبوت و مرتبه رسالت گوییا کرامات ایشان معجزه که دیده بودند اعتبار نمیکردند و از روی لجاج و عناد اقتراح معجزات دیگر
میکردند چنانچه معاندان زمان حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله قَالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ إِن نَّحْنُ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ وَلَٰكِنَّ اللَّهَ
يَمُنُّ عَلَىٰ مَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَمَا كَانَ لَنَا أَن نَّأْتِيَكُم بِسُلْطَانٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ
گفتند مر ایشانرا پیغمبران ایشان نیستیم ما مگر بشری مثل شما یعنی مشارکت در بشریت مسلم میداریم ولیکن خدای تعالی منت می نهد بنعمت نبوت و بخشیدن
رتبت رسالت بر هر که میخواهد از بندگان خود و نیست ما را و نمی توانیم که بیاریم برای شما حجتی یعنی معجزه که مطلب میکنید مگر بفرمان خدای تعالی
و مشیت وی یعنی ما از پیش خود بی خواست خدای تعالی کاری نمی توانیم کرد و مهمی نمیتوانیم ساخت و بر خدای تعالی باید که توکل کنند مومنان و کرویدکان
وَمَا لَنَا أَلَّا نَتَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ وَقَدْ هَدَانَا سُبُلَنَا وَلَنَصْبِرَنَّ عَلَىٰ مَا آذَيْتُمُونَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ
الْمُتَوَكِّلُونَ و چیست ما را یعنی چه عذر داریم در آنکه توکل نکنیم بر خدای تعالی و حال آنکه او نمود ما را براههای راست یعنی راههایی
که بدان می شناسیم او را و میدانیم که هر که بران سلوک نماید بمقصود حقیقی فایز گردد و بخدا که صبر خواهیم کرد بر آنچه ایذا میرسانید ما را بتکذیب
و مخالفت و بر خدای تعالی باید که ثابت باشند در توکل متوکلان وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِرُسُلِهِمْ لَنُخْرِجَنَّكُم مِّنْ أَرْضِنَا
أَوْ لَتَعُودُنَّ فِي مِلَّتِنَا فَأَوْحَىٰ إِلَيْهِمْ رَبُّهُمْ لَنُهْلِكَنَّ الظَّالِمِينَ و گفتند آنانکه کافر بودند مر رسولان خود را بخدا که
بیرون کنیم شما را از زمین دیار خود یا عود کنید یعنی موافقت نمایید با ما در کیش ما یا مراد عود جماعتی باشد که ایمان آورده باشند قوم پس وحی
کرد به پیغمبران پروردگار ایشان و سوگند یاد فرمود که هر آینه هلاک کردانیم ستمکاران را یعنی کافران را وَلَنُسْكِنَنَّكُمُ الْأَرْضَ
مِن بَعْدِهِمْ ذَٰلِكَ لِمَنْ خَافَ مَقَامِي وَخَافَ وَعِيدِ و ساکن سازیم شما را در زمین ایشان پس از هلاک ایشان
این امر مقرر و این وعده راستست برای کسی که بترسد از ایستادن در موقف حکم من یعنی از آنکه روز قیامت او را در موقفی که من حکم کنم
بر بندگان باز دارند و برای کسی که ترسان گردد از وعید من بعذاب وَاسْتَفْتَحُوا وَخَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ و طلب فتح کردند
پیغمبران یعنی نصرت خواستند از خدای تعالی بر هلاک دشمنان یا حکم طلبیدند میان خود و اعادی یا انبیا و امم طلب حکم کردند یعنی گفتند
هر کدام از ما باطل است عذاب به و فرود آید خدای تعالی حکم فرمود و انبیا و مومنان نجات یافتند و نومید باز ماند و بی بهره گشت از خلاص هر
گردنکشی ستیزه با حق یا معرض از طاعت مِّن وَرَائِهِ جَهَنَّمُ وَيُسْقَىٰ مِن مَّاءٍ صَدِيدٍ يَتَجَرَّعُهُ وَلَا يَكَادُ يُسِيغُهُ

وَيَأْتِيهِ الْمَوْتُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَمَا هُوَ بِمَيِّتٍ وَمِنْ وَرَائِهِ عَذَابٌ غَلِيظٌ از پیش او دوزخ است یعنی در دوزخ
رجوع او بدان خواهد بود بر آن وجه که او را در آن افکنند و بیاشامند از آب مختلط با ریم و زرداب که از تن دوزخیان چکد و گویند آب
مثل صدید بتکلف و رنج تمام جرعه جرعه بخورد و آنرا از او نمی تواند که فرو برد از تلخی و کندکی و می آید بر او آلام و شداید مرگ از هر جای از جای
از اعضای او تا آنکه از بیخ موییها و میان انگشتان و نیست او مرده یعنی مرگ با سبابه و در عین المعانی آورده که روح او در حنجره او بماند و باز
بیرون آید تا او بمیرد و در تن او باز گردد تا زنده باشد بلکه بحکم لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَى میان زندگی و مردگی میگذارند و در پیش او است
با وجود چنین محنتی عذابی سخت یعنی از آن بدتر و آن خلود است در دوزخ و گفته اند حبس انفاس است مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ
أَعْمَالُهُمْ كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ لَا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلَى شَيْءٍ ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ
الْبَعِيدُ از آنچه بر تو خوانده میشود صفت اعمال آنانیست که کافر شدند بپروردگار خود و صفت آن اینست که کردارهای ایشان همچو خاکستر است
که سخت بجهد و بر باد در روزی که سخت باشد باد و عصف اشتداد باد است و زمان را بدو وصف کردن غایت مبالغه است
که عملهای کافران که در صورت خیری نماید چون صله رحم و آزاد کردن بنده و اکرام مهمان و امثال آن مانند توده خاکستر است که باد سخت
بر آن وزد و همه را ببرد و در اطراف پراکنده سازد و هیچکس بر جمع آن قادر نبود و از آن نفع نگیرد و همچنین در روز قیامت قادر نباشند کافران
از آنچه کرده اند در دنیا بر هیچ چیز و همه حبط شده باشد وَهَبَاءً مَنْثُورًا گشته و مطلقا اثری از ثواب آن نبیند از آن بند ایشان
که با نیکویی کرده ام در گمراهی دور است یعنی در غایت بعد است از راه حق أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ
بِالْحَقِّ إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ وَمَا ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ آیا ندیدی تو ای بیننده یا ندانستی از آنکه خدای
تعالی بیافرید آسمانها و زمین را بر وجهی که حق است در آفرینش اگر خواهد ببرد شما را ای اهل مکه و معدوم گرداند و بیاورد آفریده نو بجای شما که در
کفر و تکذیب مثل شما نباشد و نیست اعدام و ایجاد بر خدای تعالی دشوار چه او قادر است بالذات و قدرت او اختصاص ندارد بمقدوری دون
مقدوری بلکه نسبت همه مقدورات یکسانست و از نیست شان اگر سزاوار آنست که او را بپرستند و بتوحید وی گروند و امیدوار باشند
بثواب او و خایف از عقاب او وَبَرَزُوا لِلَّهِ جَمِيعًا فَقَالَ الضُّعَفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ
تَبَعًا فَهَلْ أَنْتُمْ مُغْنُونَ عَنَّا مِنْ عَذَابِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ قَالُوا لَوْ هَدَانَا اللَّهُ لَهَدَيْنَاكُمْ سَوَاءٌ
عَلَيْنَا أَجَزِعْنَا أَمْ صَبَرْنَا مَا لَنَا مِنْ مَحِيصٍ و ظاهر شدند او را و بصیغه ماضی جهت تحقق وقوع است و اگر نه مراد آن
که ظاهر شوند و بیرون آیند از قبرها برای امر خدای تعالی و محاسبه او همه مردگان از کفار و مؤمنان پس گویند عاجزان از اهل کفر یعنی تابعان
و سفله مرآنان را که تکبر کرده اند و سادات و اشراف قوم یعنی پیروی ایشان که کفر کرده باشند ایشان را گویند در پرستی که ما مر شما را پیروان
در تکذیب رسل و اعراض از فرمان ایشان پس هیچ هستید شما دفع کنندگان از ما از عذاب خدای تعالی چیزی را یعنی ما در این عالم تابع
شما بودیم و درین عالم چیزی از عذاب خدای تعالی دفع کنید و بر دارید از ما گویند آن متکبران بطریق عذر که ای قوم اگر خدای تعالی نمودی
ما را طریق نجات از عذاب هر آینه ما شما را راه می نمودیم بدان ما طریق خلاص نیست و شفاعت ما درین کار مردود و ایشان نا امید شده
گویند بیایید تا باتفاق بجزع و گریه کنیم شاید که بر ما رحمت نماید و راه خلاصی بما نماید پس پانصد سال خروش کنند و سودی ندارد گویند بیایید
تا صبر کنیم شاید که کلید صبر ابواب فرج مفتوح گرداند پانصد سال دیگر شکیبایی ورزند فرد و نجات نرسد گویند یکسانست بر ما جزع و گریستیم و جزع
نمائیم یا صبر کنیم نیست از هیچ یک فایده و نیست ما را هیچ گریزگاهی و پناهی از عذاب دوزخ وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ
إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعْدَ الْحَقِّ وَوَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ وَمَا كَانَ لِيَ عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ

دعوتكم

دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلُومُونِي وَلُومُوا أَنْفُسَكُمْ مَا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ وَمَا أَنْتُمْ بِمُصْرِخِيَّ إِنِّي كَفَرْتُ
بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ و گوید دیو سرکش یعنی ابلیس آنهنگام که گذارده شود کار یعنی چون حساب
خلق بپیوندند و حکم الهی نفاذ کرد و بگذرد اهل بهشت به بهشت در آیند و اهل دوزخ در دوزخ اند از تمام دوزخیان مجتمع شده زبان ملامت بر ابلیس دراز
ابلیس بر منبری از آتش برآید و گوید ای اشقیای جن و انس ای ملامت کنندگان بدرستی که وعده داد شما را او وعده درست و راست که حشر و جزا
(خدای تعالی)
خواهد بود و من وعده دادم شما را وعده دروغ که نه قیامت و نه حساب و اگر فرضا باشد بتان شما را امروز شفاعت خواهند کرد پس وعده
کج دادم شما را و تبیین خلف وعده را خلف میگوید یعنی امروز ظاهر شد که من دروغ گفته بودم و نبود مرا بر شما هیچ تسلطی که شما را اکراه کنم بر کفر و معصیت
یا حجتی بود مرا بر صحت قول من مگر آنکه من شما را بخواندم بوسوسه و فریب بی حجتی و برهانی پس شما قول مرا اجابت کردید زود زایل نمودید در
عوض امور خود پس ملامت مکنید مرا بجز وسوسه که کردم زیرا که من دشمن شما بودم و درین معنا که من کردم مستحق ملامت نیستم چه دشمن بر چراغ آن
نیست در حق دشمن میکنید و ملامت کنید نفسهای خود را که مرا فرمان بردید و قول خدای تعالی را که فرمود لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ نشنودید این
دال است بر استقلال فعل عبد و اختیار او گویند من نیستم رهاننده و فریادرس شما از عذاب و شما نیز نیستید رهاننده و فریادرس
من بدرستی که من امروز کافر شدم با آنچه شریک میکردید مرا با خدای تعالی در فرمان برداری پیش ازین در دنیا یعنی بیزار شدم از شرک شما
بدرستی که ظالمان یعنی مشرکان و مخالفان و معاندان خاندان مر ایشان راست عذابی دردناک وَأُدْخِلَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ
عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ تَحِيَّتُهُمْ فِيهَا
سَلَامٌ و در آورده شوند آنانکه گرویده اند بما جاء خداوند و کرده اند کردارهای شایسته و پذیرفته در بهشتهای گوناگون که میرود از زیر
درختان آن جویها در حالتی که جاویدان باشند در آن و در آرنده مؤمنان به بهشت فرشتگان باشند ایشان را باکرام و تعظیم تمام بر بامر خدای الاسلام
در آرند بدستوری و فرمان پروردگار ایشان تحیت ملائکه بر ایشان در بهشت تحیت ایشان بر یکدیگر سلام باشد که دلیل است بر سلامتی از آفات
أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ تُؤْتِي أُكُلَهَا
كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ آیا ندیدی خطاب با مستحق خطاب است
که ندیدی و ندانستی ای بینا و دانا که برای تفهیم شما چگونه زد خدای تعالی مثل و کرد بیان کلمه پاکیزه را که کلمه توحید است یا دعوت باسلام مانند درخت
پاک که آن نخل است یا شجره ایست در بهشت بیخ آن در زمین است استوار و محکم و شاخ آن در بلندی و ترفع میدهد میوه های خود را در هر
وقتی که خدای تعالی حکم فرموده بمیوه دادن و بر آن تقدیر که درخت خرما باشد گفته اند حین شش ماه است از وقت شکوفه او تا پخته شدن بر
او یعنی درین مدت از بسر و رطب و تمر نفع میدهد بارادت و تمکین آفریننده خود و میزند خدای تعالی مثلها را یعنی بیان میکند برای مردمان شاید که
ایشان دریابند زیرا که مثل تصویر معانی است در آینه افهام و نزدیک گردانیدن معقول بمحسوس وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ
خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ و مثل سخن ناپاک که کلمه کفر است یا دعوت بعبادت اصنام مانند درخت
ناپاکست چون حنظل که تلخ است و ناخوش بوی و مکروه بر طباع سلیمه با وجود خباثت و کراهت جنبان شده و بریده و بر کنده گشته
از روی زمین نیست او را ثبات و استحکام یعنی بیخی دارد بر زمین و نه شاخی در هوا حق سبحانه و تعالی تشبیه کرد درخت پاک را که اصل آن در
دل مؤمن ثابت است و اعمال او بجانب اعلی علیین مرتفع و ثواب او در هر زمان برود و اصل درخت خرما که بیخ او مستقر است در زمین
خود و فرع متوجه بجانب علو و نفع او در هر وقت رسنده و تخلق و تمثیل نمود کلمه کفر و عبادت اصنام را که در دل کافر متعلق است بعدم حجت و
برهان بدان ثباتی ندارد و عملی بر که مستعد قبول رسد از و صادر نشود همچو شجره حنظل که نه اصل او را قراریست و نه فرع او را اعتباری

در تفاسیر اهل بیت علیهم السلام مذکور است که کلینی رحمه الله و دیگران نقل کرده‌اند که مراد بشجرهٔ طیبه محمد و آل است صلوات الله علیهم که اصل حقیقت ایشان
از شریعت و احکام دینیه محکم و استوار است و پایدار تا انقراض عالم و فرع طاهرهٔ ایشان از رتبه و منزلت و رفعت سر کشیده با آسمان و بهر
وقتی از اوقات مردم فایده و نفع دارند از علم ایشان که از برای سهولت زیست و معیشت و تعادل میان خلایق چنانچه می‌باید از امور دینی
و دنیوی بیان فرموده‌اند بر وفق حکمت و مصلحت که بران عمل کنند و هر که اطاعت طریق ایشان نمود در دنیا حمید است و در آخرت سعید و حدیث
نبوی نیز مؤید این معنی که من و علی یک شجره‌ایم و بار آن فاطمه است و ثمرهٔ آن حسن و حسین و باقی امامان علیهم السلام که وسیلهٔ نجات‌اند
در آخرت از شفاعت و غیر آن و برگ آن محبان و شیعیان و مراد بشجرهٔ خبیثه بنوامیه‌اند و معاندان که آنها را اصل و بیخی نبود که قرار و استحکامی
داشته باشد چند روزی علم مخالفت بر افراشتند و خاک بطلان در دیدهٔ اهل حسرت انباشتند و تخم طعن و لعن در دل مومنان پاک
طینت کاشتند مثل درخت حنظل بیخی که او را قراری باشد و ثمره‌ای که او را اعتباری باشد نداشتند آنانی که با ایشان آمیزش در دنیا برخوردند و در
عقبی در تحت عذاب الیم‌اند یثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة و یضل
الظالمین و یفعل الله ما یشاء ثابت میکرد خدای تعالی آنها را که ایمان آورده‌اند و بمحمد و آل گرویده‌اند و احکام میدهد بسخن
راست و محکم که حجت قاطع نزد ایشان ثابت شده و در دلهای ایشان متمکن گشته که آن اصول خمسه است که حق سبحانه و تعالی مومنان را ثابت
میدارد بران در زندگانی دنیا و در زمان ابتلا و امتحان صبوری ورزند و از جادهٔ مستقیم اهل بیت علیهم السلام تا ختم حیات ایشان بران
شوند و ثابت و آرامش نزد ایشان برای آنکه در قبر که اول منزلیست از منازل آخرت از جواب منکر و نکیر بطریق صواب باز نمانند و در قیامت
باین ثبوت و رسوخ در موقف حساب نمانند و بی‌حساب بجنان عدن شتابند و فرو گذارد خدای تعالی ظالمان و معاندان را از کلمهٔ توحید و
عدل و نبوت و امامت و قیامت را ندانند و در دنیا و در سؤال قبر و در موقف حساب بسبب عصیان و بطلان آن طایفه و میکند
خدای تعالی آنچه میخواهد از تثبیت مومنان بجهت فرمان و خذلان ظالمان بسبب طغیان الم تر الی الذین بدلوا نعمت الله
کفرا و احلوا قومهم دار البوار جهنم یصلونها و بئس القرار آیا ندیدی و نگاه نکردی بسوی آنها که تبدیل کردند شکر
نعمت خدای را بکفران یعنی کفر وضع کردند در موضع شکر یا بدل کردند نفس نعمت را بکفر یعنی چون در نعمت کافر شدند آن نعمت از ایشان مسلوب
شد و جز کفر نزد ایشان چیزی نماند گویند مراد اهل مکه‌اند که حق سبحانه و تعالی ایشان را ساکن حرم خود ساخته و ابواب رزق بر ایشان
گشاده و بنعمت وجود باجود حضرت رسالت صلعم مشرف ساخته و ایشان ناسپاسی کردند لاجرم هفت سال بمحنت قحط در ماندند و خوار و بی‌مقدار
کشته شدند و بعضی از ایشان در حرب بدر مقتول شدند و در بسیاری از تفاسیر آورده‌اند حتی انوار بیضاوی که مراد ازین قوم دو قبیله‌اند که فاجر
ترین قبایل قریش‌اند یعنی بنی مغیره و بنی امیه که نعمت حق را تغییر کردند بنی مغیره انکار پیغمبر صلعم کردند روز بدر و در دنیا بجزای خود رسیدند و بنی امیه
امیرالمومنین و دیگر ائمه را صلوات الله علیهم منکر شدند و اندک زمانی مستاصل شدند و در بدنامی و لعن و طعن این عالم ماندند و فرود آوردند
قوم خود را یعنی اتباع خود را این قوم و امثال ایشان بجهت عدم فرمان رسول و آل برای هلاک که دوزخست چه جهنم عطف بیان
دار البوارست یعنی دار البوار که دوزخ است در آیند بران و بد قرارگاهی است جهنم اهل باطل را در دنیا این و در آخرت آن
و راه‌نما و پیش … زاویهٔ آتش وجعلوا لله اندادا لیضلوا عن سبیله قل تمتعوا فان مصیرکم
الی النار و پیدا کردند برای خدای تعالی مانندها یعنی در عبادت که پرستش کردند یا در تسمیه که ایشان را آلهه نام نهادند تا گمراه کردند مردمان را
از راه خدای تعالی که طریق توحید است بگو برخوردار باشید از دنیا و هوای خود یا بگذرانید عمر را بعبادت بتان امر تهدید است یعنی در روزی چند
برین نوع بگذرانید پس بدرستی که بازگشت شما باتش دوزخ است قل لعبادی الذین آمنوا یقیموا الصلوة و ینفقوا

مما

مما رزقناهم سرا و علانیة من قبل ان یأتی یوم لا بیع فیه و لا خلال بگو ای محمد مر بندگان مرا
که ایمان آورده‌اند بر این وجه که نماز گذارند و نفقه کنند تا ایشان بامر تو نماز گذارند و نفقه دهند از آنچه عطا داده‌ایم بایشان نفقه کردن
پنهان مراد تطوع است و نفقه کردن آشکارا مراد زکوة است چه در نفل اخفا و در فرض اظهار اسنست (?) مخفی نماند که بندگان مرا که مرا
نماز گذارند و زکوة دهند پیش از آنکه بیاید روزی که در وی خرید و فروخت نباشد تا مقصر تدارک خود کند بدان مدارک تقصیر توانند نمود و در آن روز
دوستی نیز نبود که از دوستان طلب نفع توان کرد چه اغلب دوستان دشمن گردند الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو
الله الذی خلق السموات والارض و انزل من السماء ماء فاخرج به من الثمرات رزقا لکم و
سخر لکم الفلک لتجری فی البحر بامره و سخر لکم الانهار و سخر لکم الشمس والقمر دائبین و سخر
لکم اللیل والنهار و آتاکم من کل ما سألتموه و ان تعدوا نعمة الله لا تحصوها ان الانسان لظلوم
کفار خدای تعالی آنست که بیافرید آسمانها و زمینها و فرو فرستاد از آسمان آبی مراد باران است پس بیرون آورد از آن آب از
میوه‌ها روزی برای شما که بدان روزگار گذرانید و رام ساخت برای شما کشتی را تا میرود در دریا بفرمان او هر گاه که میخواهد و مسخر کرد شما را
جویهای آب یعنی انهار و ساخت برای شما و مسخر کرد نیز برای انتفاع و استنشاق شما آفتاب و ماه را در حالتی که مستمرند در سیر خود و تعب
در سیران و ادای رسالت خود مینمایند و فتور و قصور در آن ندارند و رام کرده‌اند برای شما شب و روز متعاقب یکدیگر یکی برای نوم و
راحت و دیگر برای کسب و معیشت و داد شما را از هر چه میخواستید یعنی آنچه محتاج الیه شما بود و خواسته و ناخواستهٔ شما از زبان حال و اگر
خواهید که شمار کنید نعمت خدای را که بفضل و کرم شما داده شمار نتوانید کرد آنرا و طاقت احصاء آن ندارید آورده‌اند که مراد ازین نعمت
که حق تعالی فرموده نعمت پیغمبریست و نعمت امامت ائمهٔ هدی علیهم صلوات الله العلی الاعلی که سفیر بزرگتر و واسطهٔ نزدیکتر میان حق و خلق ایشانند
و فی نفس الامر حصر صفات کمال و شرح انوار جلال و جمال ایشان از حیز تصور و تخیل بیرونست و از اداء شکر آن افزون بدرستی که آدمی
ستمکار و ناسپاس است ظلم میکند بنعمت آنچنان که از شکر آن غافل است و کفران میورزد که بحقیقت جاهل است یا ظلوم است در محنت
جزع میکند و شکایت مینماید کفارست که در نعمت میرود و در خیر میگشاید واذ قال ابراهیم رب اجعل هذا البلد آمنا
واجنبنی و بنی ان نعبد الاصنام و یاد کن چون گفت ابراهیم علیه السلام در مناجات خدای پروردگار من گردان این شهر مکه را ایمن
از محاربه و مقاتله و دور گردان مرا و فرزندان مرا از آنکه پرستیم بتان را این دعا در بارهٔ فرزندان بعضی از جهت … و بعضی …
مقرون شد رب انهن اضللن کثیرا من الناس فمن تبعنی فانه منی و من عصانی فانک غفور
رحیم ای پروردگار من بدرستی که بتان گمراه کردند بسیاری را یعنی سبب گمراهی بسیار کس شدند از آدمیان پس هر که پیروی کند مرا در
دین پس او از منست یعنی اهل ملت منست و هر که نافرمانی کند مرا در مادون شرک پس بدرستی که تو آمرزنده مهربانی قادری که بیامرزی ایشان را
و رحمت کنی بر ایشان بتوفیق توبه یا بعد از توبه ربنا انی اسکنت من ذریتی بواد غیر ذی زرع عند بیتک المحرم
ربنا لیقیموا الصلوة فاجعل افئدة من الناس تهوی الیهم وارزقهم من الثمرات لعلهم
یشکرون ای پروردگار ما بدرستی که من ساکن گردانیدم بعضی از فرزندان خود را مراد اسمعیل است علیه السلام که بعد از تولد او از هاجر در زمین شام
ساره که زن خلیل الرحمن بود تنگ آمد و از ابراهیم علیه السلام درخواست فرمود که دل من چنان میخواهد که هاجر و پسر او را بجایی بفرستی که در و آب و آبادانی
نباشد خلیل متامل شد و جبرئیل وحی آورد که هر چه ساره میگوید چنان کن پس ابراهیم علیه السلام بر براقی نشسته و هاجر و اسمعیل را سوار کرده و باندک
زمانی از شام بزمین حرم آمد و در وادی که اثر زرع و آبی نبود و رفیقی نبوده است و دعا فرمود که خدایا من ایشان را ساکن ساختم برو و خانه که

خداوند زرع نیست یعنی آب ندارد که در وی کشت توان کرد نزدیک خانه تو که حرام کرده شده است در وی صید و قتال یا حرام است هتک او
و تعرض بدو و مراد موضع خانه است که در زمان آدم بوده و اگر نه وقت دعاء ابراهیم علیه السلام خانه نبوده و پس از طوفان نبود که ای
پروردگار ما ایشان را درین مسکن ساکن کردم تا بپای دارند نماز را و پرستش تو بجای آرند پس گردان دلهای بعضی از مردمان را که میل و
محبت کنند بسوی ایشان حق سبحانه و تعالی دعاء آنحضرت را مستجاب فرمود و بعد از رفتن خلیل علیه السلام بیک زمانی چشمه زمزم که بجبرئیل علیه السلام
به اثر قدم اسمعیل علیه السلام پدید آمد و قبیله جرهم آنجا و حیه اقامت نمودند و روز بروز شوق مردم بدانجانب در تزاید است محققان برانند
که اگر من بعضهم در تعیین نبودی فارس و روم و هند و ترک و یهود و نصاری در حرم ازدحام کردندی و پروانه وار سوخته شعله آن
شمع شدندی و دیگر حضرت ابراهیم علیه السلام دعا فرمود که روزی ده اهل این بلد را از میوه ها شاید که ایشان سپاس داری کنند نعمتهای
ترا این دعا نیز شرف اجابت پیوست بنگر که وادی غیر ذی زرع است انواع ثمرات در وی پیدا میشود چنانچه فواکه ربیعیه و خریفیه و شتویه در
یک روز جمله توان یافت و چون تکرار در ندا دلیل تضرع و نیاز است دیگر بار فرمود ربنا انک تعلم ما نخفی و ما نعلن و ما
یخفی علی الله من شیء فی الارض و لا فی السماء الحمد لله الذی وهب لی علی الکبر اسمعیل و اسحق
ان ربی لسمیع الدعاء ای پروردگار ما بدرستی که تو میدانی آنچه پنهان میکنیم و آنچه آشکارا میسازیم یعنی پنهان و آشکار ما میدانی و
پوشیده نیست بر خدای تعالی هیچ چیز در زمین و در آسمان برای آنکه عالم است بعلم ذاتی و نسبت آن بهمه معلومات برابر است
کیفیت ثنا و سپاس آن خدای را که بمحض فضل خود بخشید و عطا فرمود مرا با سر پیری و بزرگ سالی یعنی در وقتی که پیر بودم و نا امید
از فرزند بمن بخشید دو پسر اسمعیل را در نود و نه سالگی و اسحق را در صد و دوازده سالگی بدرستی که پروردگار من هر آینه شنونده و اجابت
کننده دعاء است و درین کلمه بشارت است که فرزند از دعا از خدای تعالی خواسته است رب اجعلنی مقیم الصلوة و من ذریتی
ربنا و تقبل دعاء ای آفریننده من مرا گردان بپای دارنده نماز و فرزندان مرا نیز مواظب نماز بران ابن عباس فرموده که همیشه
اولاد ابراهیم علیه السلام جمعی بر فطرت بوده و خواهند بود تا قیامت ای پروردگار ما کرم فرما و فرا پذیر یعنی اجابت کن دعای مرا
ربنا اغفر لی و لوالدی و للمؤمنین یوم یقوم الحساب ای پروردگار ما بیامرز مرا و پدر و مادر مرا و بیامرز
مؤمنان را یعنی هر که تو آید بمن روزی که قایم شود این اسناد مجازیست یعنی اهل آن روز قایم شوند و ابن عباس رضوان الله علیهما فرموده
که مراد مؤمنان این امت اند و لا تحسبن الله غافلا عما یعمل الظالمون و مپندار ای مکلف خدا را بیخبر از آنچه
می کنند ستمکاران این از برای تسلیه مظلوم است و تهدید ظالم انما یؤخرهم لیوم تشخص فیه الابصار جز این نیست
که تاخیر کند عذاب ایشانرا برای روزی که خیره شود و از روز دیدها از شدت هول مهطعین مقنعی رؤسهم لا
الیهم طرفهم و افئدتهم هواء و انذر الناس یوم یاتیهم العذاب فیقول الذین ظلموا
ربنا اخرنا الی اجل قریب در حالتی که خداوندان این دیدها شتابندگان باشند بسوی داعی که اسرافیل است یا بعرصه محشر خود
بر داشتگان سرهای خود را ببالا باز نمیگردد بدیشان چشمهای ایشان یعنی خیره بوده باشند بر وجهی که بر خود نتوانند نگریست و دلهای
ایشان خالی بود از فهم و خرد بواسطه غلبه دهشت و حیرت و بیم کن مردمان را یعنی اهل مکه را و بترسان از روزی که بیاید بدیشان عذاب
آن روز مرگ است و یا روز قیامت پس گویند آنانکه ستم کرده اند بشرک و تکذیب ای پروردگار ما باز پس دار ما را یعنی عذاب
از ما تاخیر کن و ما را بدنیا فرست و مهلت ده تا مدتی نزدیک نجب دعوتک و نتبع الرسل او لم تکونوا اقسمتم من
قبل ما لکم من زوال اجابت کنیم دعوت ترا یعنی اگر تو خوانی پیروی کنیم فرستادگان ترا در جواب ایشان گویند

و ستمکاران

و ستمکاران آیا نبوده شما که از مبالغه سوگند میخوردید پیش ازین در دنیا که شما پاینده خواهید بود و نباشد شما را هیچ زوالی مراد آنست
که گفتید ما در دنیا خواهیم بود و برای دیگری نقل نخواهیم کرد و سکنتم فی مساکن الذین ظلموا انفسهم و تبین لکم
کیف فعلنا بهم و ضربنا لکم الامثال و ساکن بودید شما در مسکنهای آنانکه ستم کردند بر نفسهای خود بکفر چون عاد و ثمود
و ظاهر شد مر شما را که چگونه کردیم با ایشان بعضی مشاهده کردید و در منازل ایشان آثار نزول عذاب و مثلها زدیم برای شما از احوال
ایشان و قد مکروا مکرهم و عند الله مکرهم و ان کان مکرهم لتزول منه الجبال و بدرستی که مکر
کردند در حیله آنچه نهایت مکر ایشان بود و نزدیک خداست جزای مکر ایشان و بدرستی که بود مکر ایشان در سختی و هول ساخته و پرداخته
تا از جای برود از آن مکر کوهها جبال مثل احکام شریعت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله یعنی کافران حیلها انگیختند تا چیزیرا که در ثبات
و رسوخ چون جبال راسیاست زایل گردانند و این محال است در معالم از امیر المؤمنین علیه السلام نقل میکنند که این آیه در قصه نمرود جبار
است که چون سلامتی ابراهیم از آتش مشاهده کرد و گفت بزرگ خدای دارد ابراهیم که او را از آتش برهانید و من خواهم که بر آسمان
روم و او را ببینم اشراف مملکت گفتند که آسمان بغایت مرتفع است و بر رفتن آسمانی میسر نشود نمرود مردود نشنید و گفت
تا صرحی ساختند بغایت بلند و چون بر آنجا رفت آسمان را همچنان دید که از زمین میدید روز دیگر آن بنا بشکافت و در ساختن و افتادن
آن در سوره نحل یاد کرده اند القصه چون آن صرح از پای در آمد و خلق بسیار هلاک شد نمرود لعین خشم گرفت و گفت
بر آسمان روم و با خدای ابراهیم که منازعه میکند جنگ کنم پس چهار کرکس را پرورش داد تا وقت تمام گرفتند و صندوقی
چهار گوشه بساخت و دو در یکی فوقانی و دیگر تحتانی در وی درست کرد و بر چهار طرف او چهار نیزه که زیر و بالا توانستی نصب
کرد پس کرکسان را چند روز گرسنه داشتند و چهار مردار بر سر نیزها کرده و اطراف صندوق را بر تن کرکسان بستند ایشان
از غایت جوع میل ببالا کرده جانب مردار پرواز نمودند و صندوق را که نمرود با یک تن در آنجا نشسته بود بهوا بردند
بعد از شبانروزی نمرود در فوقانی گشاده نگاه کرد و آسمان همان حال دید که بر زمین میدید رفیق خود را گفت تا در تحتانی
را بگشا و گفت بنگر تا چه می بینی آنکس نگاه کرد و جواب داد که غیر از آب چیزی نمی بینم بعد از شبانروزی دیگر که باب فوقانی
گشاد و حال همان بود که روز سابق مشاهده نموده بود رفیق وی که باب تحتانی گشوده بجز دود و تاریکی چیزی مشهود نبود و نمرود
بترسید و نیزها را با مردار سرنگون ساخت و کرکسان میل بزیر کردند و در وقت فرود آمدن آوازی مهیب از آنجمله کرکسان
ظاهر شد که کوهها از فزع آن نزدیک بود که از اماکن خود زایل گردند فلا تحسبن الله مخلف وعده رسله
ان الله عزیز ذو انتقام پس مپندار خدا را خلاف کننده وعده خود مر پیغمبران خود را یعنی وعده نصرت که رسل را
فرموده آنجا که انا لننصر رسلنا فرموده و دیگر در لاغلبن انا و رسلی خلاف کرده و نخواهد کرد و ترا بر دشمنان
مظفر و منصور خواهد ساخت بدرستی که خدای تعالی غالب است خداوندان انتقام یعنی خواهنده کینه اولیا را از اعدا یوم تبدل
الارض غیر الارض و السموات و برزوا لله الواحد القهار یوم بدل است از یوم یاتیهم یا ظرف
انتقام است یا مقدر باذکر یعنی یاد کن روزی را که بدل شود زمین بزمین دیگر و آسمانها همچنین بدل کرده شود بآسمان دیگر تبدیل کرده
گاه در ذات می باشد مثل بدلناهم جلودا غیرها و گاه در صفت میباشد مثل یبدل الله سیاتهم حسنات
و آیه شریفه احتمال هر دو دارد و در تیسیر گوید تبدیل ارض تسویه جبال است و انهار و بحار و تبدیل سما تکویر شمس و تناثر ستارگان
و در معالم قول آورده که آسمانها را جنت سازند و زمینها را دوزخ و از امیر المؤمنین صلوات الله علیه نقل کرده اند که زمین را

بدل کنند بزمینی از نقره و آسمانرا بآسمانی از زر و قول ابن مسعود که روز قیامت زمینی از نقره پاک که بران هیچ گناه کرده
باشند مؤید این قول است وظاهر شوند مردمان از گورهای خود برای جزا و محاسبهٔ خدای یکتا قهر کننده و توصیف وی
بدو وصف دال است بر آنکه امر در غایت وَتَرَى الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ سَرَابِيلُهُم
مِّن قَطِرَانٍ وَتَغْشَىٰ وُجُوهَهُمُ النَّارُ لِيَجْزِيَ اللَّهُ كُلَّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ
و ببینی گناهکارانرا یعنی مشرکان و معاندانرا در آن روز با هم بسته و جمع کرده بحسب مشارکت در عقاید و اعمال یا قرین ساخته هر یکی
را با دیوی که موسوس او بوده در ضلال یا مقارن کرده دستها و پایهای ایشانرا با رقاب باغلال یعنی با هم بسته در
بندها و غلها پیرهنهای ایشان از قطران است و آن چیزی باشد سیاه و بدبوی که آتش زود در و میگیرد و گویند چیزی است که بآن
و بر شتر گرگین طلا می کنند تا جرب را بسوزاند فردا بر جلود دوزخیان بمثابهٔ پیراهن بود تا بحدت و شدت آن و وحشت لون
و نتن رایحه و سرعت اشتعال آتش دران معذب گردند و فرو گیرد و بپوشد روهای ایشانرا آتش یعنی دران بجد و بر اینداز
قربا تا جزا دهد خدای تعالی هر تن را اجزای آنچه کرده است چه لِيَجْزِيَ اللَّهُ متعلق است به وَبَرَزُوا یا بدرستی که خدای تعالی زود
حسابست مرشد کانرا زیرا که حساب یکی او را از حساب دیگری باز ندارد هَٰذَا بَلَاغٌ لِّلنَّاسِ وَلِيُنذَرُوا بِهِ
وَلِيَعْلَمُوا أَنَّمَا هُوَ إِلَٰهٌ وَاحِدٌ وَلِيَذَّكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ این قرآن یا آنچه درین سوره است از موعظت
کفایتست مردمانرا تا پند داده شوند بآن و بیم کرده گردند بدان و تا بدانند بتامل در دلایل قدرتی که در ویست که
اوست خدای یکتا و هر آینه باید که پند گیرند خداوندان خرد و باز ایستند از مناهی و قیام نمایند باوامر الهی سبحانه و تعالی ذکر
فرموده مراتب بلاغ را سه فایده جلیله که آن غایت و حکمت در انزال کتب و تمیل رسل برای مردمان و استکمال قوت نظریه
که منتهای کمال او توحیدست و استصلاح قوه عملیه که تمییس لباس تقوی است جَعَلَنَا اللَّهُ مِنَ الْفَائِزِينَ بِهِمَا در روایتست
از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله که هر که بخواند سورهٔ ابراهیم را ده ده داده شود از اجر و حسنه بعدد آنکه بتان را پرستیدند
و بعدد آنکه آنها را نپرستیده غرض کثرت حسنات است سُورَةُ الْحِجْرِ مَكِّيَّةٌ وَهِيَ تِسْعٌ وَتِسْعُونَ آيَةً
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَقُرْآنٍ مُّبِينٍ
علما در حروف مقطعه اقاویل بسیار است جمعی بر آنند که مطلقا دران باب سخن گفتن سلوک سبیل جرأتست و دراز آنست که بعضی گفته اند
در روی چیزی گفتن تعسف است و خدای تعالی پیغمبر خود را فرموده که بگو وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ و بعضی دیگر گویند که رخصت
سخن است و درین جهه هر حرفی اشارت باسمی است چنانچه الف اشارت باسم الله است و لام باسم جبرئیل و را باسم رسول
صلی الله علیه و آله یعنی این کلام از خدای تعالی بواسطهٔ جبرئیل ع برسول الله رسید و این آیتها که آید آیتهای معجز است و آیتهای قرآن
روشن باید که کنند حق از باطل و الف لام در الکتاب و قرآن یکی است اما بدو نام مذکور شد که هر نامی دلالت بر معنی دارد و تنکیر
قرآن بجهت تعظیم است رُّبَمَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ كَانُوا مُسْلِمِينَ ای بسا وقت که دران دوست دارند
آنانکه کافر شدند و آرزو برند که کاشکی بودندی مسلمانان و این آرزو در دنیا باشد بوقت نصرت مؤمنان یا نزدیک حلول
مرگ کفار بدیشان یا در قبر یا در روز قیامت یا بوقت حساب یا بوقتی که عصاة موحدانرا از دوزخ بیرون آرند و درها
جهنم بر ایشان فرو بندند و دانند که خروج از آن میسر نیست تمنی کنند که کاشکی از اهل اسلام می بودیم ذَرْهُمْ يَأْكُلُوا
وَيَتَمَتَّعُوا وَيُلْهِهِمُ الْأَمَلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ بگذار ایشانرا امر تهوین و تحقیر است یعنی کافران و معاندان در جه

حساب اند دست از ایشان مدار بدنیا در دنیا بخورند و برخورداری یابند از هرچه آرزوی ایشانست و مشغول گرداند ایشانرا آرزو یعنی
توقع طول عمر و استقامت حال ایشانرا باز دارد از استعداد معاد و تفکر در آن تا پس زود باشد که بدانند وخامت عاقبت کردار و گفتار
خود را وَمَا أَهْلَكْنَا مِن قَرْيَةٍ إِلَّا وَلَهَا كِتَابٌ مَّعْلُومٌ و هلاک نکردیم هیچ اهل دهی را مگر که هلاک ایشانرا
زمانی مقدر بود و نوشته در لوح محفوظ که مهلت چند باشد و هلاک کی بود چرا تعجیل کنند بآن مَّا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَهَا وَمَا
يَسْتَأْخِرُونَ پیشی نگیرند هیچ گروهی بسبب عدم فرمان مدت هلاک خود را و باز پس نمانند از ان یعنی بعد از بعث رسل
که اجابت دعوت ایشان نکردند هلاک نشدند پیش از وقت مقدر و نه بعد از اجل وَقَالُوا يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ
إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ و گفتند کفار عرب ای آنکس که فرود آمده است بر وی قرآن بدرستی که تو دیوانه که ما را از نقد بنسیه میخوانی
این کلام بطریق تهکم و استهزا بوده چه اعتقاد بنزول ذکر و نسبت بجنون راست نیاید و نظیر این است قول فرعون که در کلام الله
وارد شده که إِنَّ رَسُولَكُمُ الَّذِي أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ لَمَجْنُونٌ یعنی این قول مجانین است که او ع میگوید که قرآن بر
تو نازل میکرد لَّوْ مَا تَأْتِينَا بِالْمَلَائِكَةِ إِن كُنتَ مِنَ الصَّادِقِينَ و دیگر گفت چرا نمی آری فرشتگانرا گواهی برسالت خود
اگر هستی از راست گویان درین دعوی یعنی اگر راست میگوئی که پیغمبری فرشتگانرا حاضر کن تا بحضور ما گواهی دهند برسالت تو حق تعالی
جواب ایشان داد و گوید مَا نُنَزِّلُ الْمَلَائِكَةَ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَا كَانُوا إِذًا مُّنظَرِينَ فرو نفرستادیم فرشتگانرا مگر
بوحی یا بعذاب یعنی ملک را بصورت اصلی وقتی توانند دید که بجهت عذاب نازل شوند چنانچه قوم لوط و جبرئیل ع در زمان صیحه و دیدند
او وقت مرگ چنانچه همه کس می بیند و نباشند آنهنگام که ملائکه را بدین صورت فرو فرستیم از مهلت داده شدگان بلکه فی الحال معذب
شوند إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ بدرستی که ما فرو فرستادیم قرآن را که یاد کرد مؤمنانست
و ذکر معنی شرف می آید یعنی این کتاب موجب شرف خوانندگانست و ما مر ورا نگهبانیم از تحریف و زیاده و نقص یعنی آنرا معجزه
گردانیده ایم و مباین کلام بشر ساخته ایم بروجهی که مخفی نیست تغیر نظم او بر اهل دین یا دارنده اوییم از تطرق خلل در و در دوام و بطلان آیات
و قراءت قرآنی نه از قبیل زیاده و نقصانست و گویند ضمیر عاید بحضرت رسالت صلعم وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ فِي
شِيَعِ الْأَوَّلِينَ و هر آینه ما فرستادیم پیغمبران پیش از تو در گروههای پیشینیان وَمَا يَأْتِيهِم مِّن رَّسُولٍ إِلَّا
كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ و نیامد بدیشان هیچ فرستاده الا که بودند که از روی کبر و عناد بآن پیغمبر استهزا میکردند چنانچه
این معاندان تو میکنند و این تسلیهٔ حضرت پیغمبرست صلی الله علیه و آله یعنی از میان انبیاء ع تو مخصوص نیستی بایذای قوم بلکه همه ایشان
بدین بلا مبتلا بوده اند كَذَٰلِكَ نَسْلُكُهُ فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ همچنانکه درج خذلان در دلهای مکذبان پیشین
نهادیم تا استهزا انبیا شعار خود ساختند در می آریم همانرا در دلهای کافران زمان تو لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ وَقَدْ خَلَتْ
سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ ایمان نمی آرند بقرآن و بدرستی که گذشته است سنت خدای تعالی در هلاک پیشینیان یعنی هر که از ایشان
هلاک شد بترک قبول حق و تکذیب رسل بوده و این وعید اهل مکه است که تکذیب پیغمبر صلعم نموده بعد از ظهور معجزات و اقتراح
آیات میکردند و در نزول ملائکه بجهت گواهی مبالغه داشتند حق سبحانه و تعالی فرمود که وَلَوْ فَتَحْنَا عَلَيْهِم بَابًا مِّنَ السَّمَاءِ
فَظَلُّوا فِيهِ يَعْرُجُونَ و اگر بگشائیم برین معترضان دری از آسمان پس باشند همه روزه و فرشتگان دران بر بالا میروند
و از ان در زیر می آیند هر آینه از غایت عناد و تشکیک در حق لَقَالُوا إِنَّمَا سُكِّرَتْ أَبْصَارُنَا بَلْ نَحْنُ قَوْمٌ مَّسْحُورُونَ
گویند جز این نیست که بربسته اند چشمهای ما را و خیره ساخته یا اگر در آسمان بگشایند و کفار بالا رفته عجایب آنرا مشاهده نمایند خود

گفت که ما را چشم بندی کرده‌اند و این صورت در خارج وجود ندارد بلکه ما گروهی جادو زده‌ایم که مگر بنظر ما جادویی کرده‌اند
چنانچه در ظهور دیگر آیات می‌گفتند که این سحر مستمر است وَلَقَدْ جَعَلْنَا فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَزَيَّنَّاهَا لِلنَّاظِرِينَ
و بدرستی که ما آفریدیم و پیدا کردیم در آسمان برجهای دوازده گانه را بهیآت و صفات و خواص مختلف که یکدیگر با طبایع
سماء و بیاراستیم آنرا بالصور تنها یا آسمانرا بزین سایر کواکب برای نگرندگان که بعبرت دران نگرند و بدان بر قدرت مبدع
و توحید صانع آن استدلال کنند وَحَفِظْنَاهَا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ و نگاه داشتیم آسمانرا از هر دیوی رانده که نتواند
که بدان صعود کند و بر احوال و اخبار مطلع شود إِلَّا مَنِ اسْتَرَقَ السَّمْعَ فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ مُبِينٌ لیکن هر دیوی که خواهد
که بر آسمان رود و بدزدد سخن مسموع یعنی از فرشتگان بشنود پس از پی در آید او را و برسد و بسوزد آتش ستاره روشن و درخشان
از ابن عباس رضوان الله علیهما منقولست که از زمان آدم تا وقت عیسی بن مریم ع دیوان بر آسمان میرفتند از ملائکه که اخبار
لوح محفوظ را درس می‌نمودند و بزمین آمده با دوستان خود از کاهنان میگفتند چون روح الله متولد شد ایشانرا از سه آسمان
منع کردند و چون ولادت با سعادت حضرت خاتم النبیین علیه و آله افضل صلوات المصلین دست داد از همه آسمان ممنوع گشتند
و بجهت رجم ایشان شهاب ثاقب مقرر شد و ابواب کهانت بکلی مسدود گشت وَالْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا وَأَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ
وَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْزُونٍ و زمین را باز کشیدیم بر روی آب از زیر خانه کعبه تا مستقر و مسکن و منبعث آدمیان
و حیوان باشد و کرویت او از قول بعضی منافی بسطش نیست بجهت عظم جرم او و در افکندیم و پیدا کردیم در زمین کوههای بر افراشته
تا بر جای خود بدارندش و برویانیدیم در زمین از همه چیز سنجیده بمیزان حکمت یعنی مقرر بمقدار معین بر وجهی که مقتضی مشیت بی علت است و گویند آنچه وزن
کنند یا به پیمایند یا موزون بمعنی مستحسن باشد بر وجه اعتدال یعنی برویانیدیم از زمین چیزهای نیکو مشتمل بر منافع کلیه از انواع نباتات و اشجار
و مزروعات که هر نوعی ازان معتدل است باعتدالی که مختص است بآن بحیثیتی که اگر متغیر شود باطل گردد و اما اختلاف انواع نباتات
بسبب اختلاف اجزا و کیفیات آنست وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ وَمَنْ لَسْتُمْ لَهُ بِرَازِقِينَ و پیدا کردیم برای
شما در زمین اسباب معیشت یعنی آنچه قوام عیش و زیست شما بویست از مطاعم و ملابس و هم برای شما ساختیم آنرا که نیستید شما مر او را
روزی دهندگان و گویند مراد حیوانات که انسان سبب رزق او نیست مثل وحوش و طیور و حیوانات بر و بحر یا مراد عیال و خدم و
ممالیک است یعنی آنکه ایشان می‌پندارند که ایشانرا روزی میدهند ایشانرا خیالست بلکه روزی دهنده خدای تعالی است فی الحقیقه و ایشانرا
سبب ساخته وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ و نیست هیچ چیز از آدمی تو بی
مگر نزدیک ماست یعنی در تحت فرمان ماست خزینهای وی یعنی ما قادریم بر ایجاد و تکوین آن این ضرب المثل است برای اقتدار و
اختیار چه تشبیه کرده است مقدورات خود را باشیاء مخزونه که در اخراج آن احتیاج بکلفت و زحمت نیست بلکه مفتاح کلمه کن
دران کافی است و فرو نمی‌فرستیم آنرا مگر باندازه دانسته شده که نه کم ازان باشد و نه زیاده بر ان باید وَأَرْسَلْنَا الرِّيَاحَ
لَوَاقِحَ فَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَسْقَيْنَاكُمُوهُ وَمَا أَنْتُمْ لَهُ بِخَازِنِينَ و فرستادیم بادها را آبستنان یعنی
بر دارندگان ابر را یا آبستن کنندگان درختها را بمیوه پس فرو فرستادیم از آسمان آبی که آن بارانست پس بخورانیدیم شما را ازان آب
و بتصرف دادیم دران و نیستید شما مر آن آب فرستاده را نگاه دارندگان در چاه و غدیر و چشمه بلکه ما حافظ آنیم و بعضی گویند
که نیستید شما مر خدا را خزینه داران یعنی خزائن او در دست شما نیست و آنچه شما در خزینه نهید همه ازان اوست وَإِنَّا لَنَحْنُ
نُحْيِي وَنُمِيتُ وَنَحْنُ الْوَارِثُونَ و بدرستی که ما زنده میکردانیم اجسام قابله را بایجاد و حیات دران و میمیرانیم اجسام

حیه را بازاله حیات ازان و در لطایف مذکورست که زنده میدهیم دلها را بانوار مشاهده و میمیرانیم نفوس را از مجاهده و زنده
میسازیم بموافقت طاعات و مرده میکردانیم بمتابعت شهوات یا زنده میکردانیم بمحبت رسول و آل و می‌میرانیم بمخالفت و
عنا و آن مسند نشینان بارگاه جلال در بحر الحقایق آورده که احیای قلوب اولیا می‌کنیم بانوار لمعات جمال و اماتت نفوس
ایشان می‌نماییم بسطوات نظرات جلال یا موت و حیات میدهیم بخلع و لبس و ما وارثانیم یعنی باقی بعد از فنای خلایق چه میراث
چیزی را گویند که بعد از مردن دیگری بدیگری رسد پس همه در معرض فنا اند و حق سبحانه و تعالی موصوف بصفت بقا وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَقْدِمِينَ
مِنْكُمْ وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَأْخِرِينَ و هر آینه میدانیم پیشی گیرندگان را از شما در اسلام و بدرستی که میدانیم واپس ماندگان را ازان
یا میدانیم پیشینیان را از شما که آمده‌اند یعنی هر که مرده است از زمان آدم ع تا این وقت و هر که خواهد مرد تا قیامت یا هر که متولد شده است
هست از گذشتگان و هر که بخواهد زاد از آیندگان یا دانسته‌ایم قرون گذشته و میدانیم امت محمد را صلی الله علیه و آله یا آنرا که مقدم
در صف جهاد یا در سبقت بطاعت و آنرا که متاخرست و در اسباب نزول آورده که زنی جمیله در عقب حضرت رسول صلی الله علیه
و آله نماز میگزارد و در صفوف نسا بعضی از جماعتیان در صفهای پیش میرفتند تا او را نبینند و جمعی از پس میماندند تا در وقت رکوع از
زیر بغل خود تماشای او کنند حق سبحانه و تعالی فرمود که مقدم و موخر را از اهل صفوف میدانم و بر من پوشیده نیست وَإِنَّ رَبَّكَ
هُوَ يَحْشُرُهُمْ إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ و بدرستی که پروردگار تو او جمع کند متقدمین و متاخرین را و جزای هر یک بدو رساند
بدرستی که او است کارساز و دانای پنهان و آشکارا وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ
و بدرستی که ما آفریدیم انسان را یعنی آدم را ع از گل خشک که چون دست بر وی زنند آواز کند و آن گل کائن بود از گل سیاه بوی
گرفته بواسطه بسیار بودن در آب چون لای که در تک حوض و جوی باشد صاحب تبیان گفته که حق سبحانه و تعالی آدم را ع از خاک آفرید
بران وجه که آب بر خاک بارانید تا گل شد و مدتی بگذاشت تا حما گشت پس آنرا تصویر کرد و مسنون یعنی مصور مثل جواهر که در آن
که در قالب ریزند کانه بعد از فراغ از گل شدن او تصویر کرد و ازان تمثال انسان میان تهی را آنگاه بگذاشت تا خشک شد و
بمرتبه صلصال رسید باز تغییر فرمود و آنرا اطوار بعد طور تا بعد از تسویه روح در وی دمید و انسان کامل گشت وَالْجَانَّ
خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نَارِ السَّمُومِ و جان که پدر پریان است بیافریدیم او را پیش از آفریدن انسان از آتش بیدود که در
مسام نفوذ می‌نماید و صواعق ازان آتش متکون میگردد و ابن مسعود گوید که سموم دنیا جزویست از هفتاد جزو از سمومی که جان ازان آفریده
شده و در انوار التنزیل آورده که ممتنع نیست خلق حیات در اجرام بسیطه همچنانکه ممتنع نیست خلق آن در جواهر مجرده چه جای
مرکبه که غالب در وی جزو ناری باشد چه قبول کردن او حیات را ازید هست ازانکه غالب در وی جزو ارضی است که و من
نار که فرموده باعتبار غالبست مانند خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ و سیاق آیت شریفه همچنانچه دلالت دارد بر کمال قدرت الهی
و بیان ذات خلق انس و جن همچنان منبهی است بر مقدمه ثانیه که موقوف است بر امکان حشر و آن قبول مواد است از برای
جمع و حیات وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ و یاد کن از آنکه گفت
پروردگار تو مر فرشتگانرا که بجهت خلافت زمین من آفریننده‌ام آدمی را از گل خشک که کائن است از لای مصور فَإِذَا
سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ پس چون راست کنم صورت و هیأت او را و در آرم در وی از
روحی که آفریده منست و او بدان زنده گردد پس بیفتید مر او را سجده کنندگان فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ
إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى أَنْ يَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ پس سجده کردند فرشتگان و همه ایشان تمام مگر ابلیس ملعون که از روی

استکبار سر باز زد و از آنکه باشد از سجده کنندگان مر آدم را قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا لَكَ أَلَّا تَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ
گفت خدای تعالی که ای ابلیس چیست ترا و غرض تو چه بود در آنکه نباشی با سجده کنندگان قَالَ لَمْ أَكُن لِّأَسْجُدَ
لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِن صَلْصَالٍ مِّنْ حَمَإٍ مَّسْنُونٍ گفت ابلیس نیستم من که سجده کنم مر آدمی را که آفریده از گل خشک
از لای سیاه بوی ناک یعنی او را از اخس عناصر آفریدی که خاکست و مرا از اشرف آن که آتش است پس روحانی لطیف چرا فرمان
جسمانی کثیف برد و او را سجده کند ابلیس نظر بر ظاهر آدم داشت و از باطن او غافل بود و صورتش را دید و او را ندید و ندانست که گنج اسرار
در خرابه مدفونست قَالَ فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ گفت خدای تعالی مر ابلیس را بعد از ابا و امتناع او از سجده آدم
که بیرون رو از آسمان یا از بهشت یا از زمره ملائکه یا از صورت ملکی یا از مرتبه که داشتی پس بدرستی که تو رانده شده از خیر و کرامت
وَإِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ و بدرستی که بر تست دوری و راندگی تا روز جزا و در لباب آورده که تا روز جزا
بر تو لعنت کنند و بعد از آن خدای تو رسد که لعنت را فراموش کنی قَالَ رَبِّ فَأَنظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ گفت
ابلیس ای پروردگار من پس مهلت ده مرا تا روزی که برانگیخته شوند غرض ابلیس آن بود که نمیرد چه میدانست که بعد از بعث مرگ
نیست حق سبحانه و تعالی اجابت نفرمود قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنظَرِينَ إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ گفت بدرستی که تو هستی
از مهلت دادگان تا روز وقت معلوم یعنی زمان فنای خلق نفخه اولی که نفخه صعقه گویند و جه قول جمهور آنست که نفخه اولی نفخه
موت باشد و نفخه ثانیه نفخه احیا و میان دو نفخه بقول اشهر چهل سال خواهد بود پس ابلیس چهل سال مرده باشد آنگه برانگیخته شود و این
مخاطبه و اگرچه بواسطه وقوع یافته دلالت میکند بر منصب ابلیس زیرا که خطاب الهی مر او را بی وسیله نشانه تشریف است و اولا اول قال
رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ
گفت ابلیس ای آفریدگار من بسبب اغوا و خذلان تو مرا که آن امر حق تعالی بود مرا و را بسجده آدم و نافرمانی او و از آن سبب اغوای
او شد و مهلت دادن حق او را التعریض است مر آنان را که مخالفت شیطان کنند مستحق مزید ثواب گردند و اگر نه خدای تعالی
میدانست بعلم ازلی که ابلیس ترک ایمان او بر کفر خواهند مرد و بازگشت ایشان دوزخ خواهد بود و بسبب اغوا و بعضی گویند ابلیس دو
نوبت سوگند یاد کرده برای اغوای آدمیان یکی بصفت ذات که فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ و یکی بصفت فعل که بِمَا أَغْوَيْتَنِي
و فرق کرده‌اند میان این هر دو طایفه بر آنکه سوگند خوردن بصفات ذاتیه چون قدرت و عظمت و عزت یمین است و سوگند
بصفات فعل چون رحمت و سخط و امثال آن یمین نیست و اصح آنست که یمین باسم ذات یا باسما خاصه وی منعقد میشود و لهذا گویند
این باء سببیه است نه آنکه سوگند میخورم باغوای تو بلکه بسبب آنکه مرا وادی گمراهی و خذلان انداختی چنانچه این مضمون گذشت
بیارایم معاصی را در چشم مردمان و همه ایشان را بر گمراهی دارم مگر بندگان تو از ایشان خالص شدگان از شوائب شرک
جلی و خفی که مکر و فریب مرا در ایشان اثر نباشد و آن طایفه یا اهل عصمتند مثل انبیا سیما سید المرسلین و الائمه المعصومین صلوات الله
علیهم اجمعین که مطلقا در حصار تحصین اند از آنرو یا خواص ایشان که بصفت تقوی و سمت عدالت موسوم اند که ایشان را گاه
گاه کاری از پیش نرود و موج وسکوب کرده قَالَ هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ گفت خدای تعالی این اخلاص در
ایمان و ایقان راهی است که حق است بر من رعایت آن راست یعنی کجی ندارد و بمنزل میرساند و گویند علی یعنی
الی است یعنی اخلاص راهی است راست بسوی من و بعضی علیٌّ خوانده‌اند یعنی راهی که علی مستقیم عالی قدر است که اصلا و قطعا اعوجاج
و انحراف در وی راه ندارد و چون همیشه بر جاده مستقیمه بود که از خود طریق مستقیم است که هر که متابعت وی کند هرگز گمراه

نگردد

حسن

نگردد و موید این قول ابی عبدالله است ع که علی بن ابراهیم رحمه الله در تفسیر آورده که آنحضرت فرمود که صراط مستقیم امیر المؤمنین است
علیه الصلوة و السلام إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ بدرستی که بندگان
من یعنی مخلصان که انبیا و اوصیای ایشان و محمد و آل اند و تابعان محمد و آل صلوات الله علیهم نیست ترا بر ایشان قوتی و تسلطی در
اغوا و اضلال مگر کسی که متابعت تو کند از گمراهان که تو بر و مسلط تو شد وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ و بدرستی
که دوزخ وعده‌گاه ایشانست یعنی تابعان تو همه ایشان لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِّكُلِّ بَابٍ مِّنْهُمْ جُزْءٌ مَّقْسُومٌ
مر دوزخ را هفت درست مر هر دری را از گمراهان بهره ایست قسمت کرده شده مراد از ابواب طبقاتست و برای هر طبقه
قومی مقرر و معین شده و جهنم جای گناهکارانست از توحید و لظی مقام ترسایانست حطمه مأوای جهودانست سعیر از آن صابیانست سقر
مستقر گبرانست جحیم محل مشرکانست هاویه که درک اسفل گویند مر منافقانست و بعضی گویند که اگرچه مراد از ابواب طبقاتست
و چنین موسیان گناهکار در دوزخ نیستند ایشان از طبقه نباشند پس طبقه اول مر دهریانست دوم از آن ثنویه و مشرکان عرب
سیم از آن براهمه که مطلقا منکر رسالت اند و اهل منکر امامت ائمه اثنی عشر ع چهارم آن یهود و پنجم از آن نصاری ششم از آن
مجوس هفتم از آن منافقان إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ آمِنِينَ بدرستی که پرهیز
کنندگان از پیروی ابلیس در بوستانها اند و چشمها یعنی در باغها که در آن چشمها روانست از شیر و خمر و جز آن گویند فرشتگان متقیان را
که در آیید درین بوستانها مقرون بسلامت از همه آفتها یا بسلامی از خدای تعالی در حالتی که ایمن باشید از زوال وَنَزَعْنَا مَا فِي
صُدُورِهِم مِّنْ غِلٍّ إِخْوَانًا عَلَىٰ سُرُرٍ مُّتَقَابِلِينَ و بیرون کشیم آنچه در سینهای بهشتیان بود از کینه که در دنیا با هم
داشته‌اند و صفت حسد را از ایشان نزع کنند تا بدرجات و مراتب یکدیگر رشک نبرند در آیند در بهشت در حالتی که برادران
باشند یکدیگر را در هم زبانی و دوستداری برادران نشسته بر تختهای از زر مکلل بجواهر روی‌ها بیکدیگر آورده و بهشتیان
قفای یکدیگر نه بینند چه هر جا بروند در دوران می‌کنند تختهای ایشان نیز بر دور میگردد پس در جمیع احوال روی بروی می‌بینند لَا يَمَسُّهُمْ
فِيهَا نَصَبٌ وَمَا هُم مِّنْهَا بِمُخْرَجِينَ نرسد ایشان را در آن بهشت رنجی و مشقتی چرا که آن سرای نعم و راحت و نیستند
ایشان از بهشت بیرون کرده شدگان نَبِّئْ عِبَادِي أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ خبر ده ای محمد بندگان مرا که منم
آمرزنده مر کسی را که امرزش طلبد بخشنده ام بر کسی که توبه کند وَأَنَّ عَذَابِي هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ و آنکه عذاب من
بر عاصی که از توبه و استغفار منحرف است آن عذابیست دردناک گویند این فذلکه ما سبق است از وعد و وعید و تقریرست مر آنرا
و در ذکر مغفرت دلیل است بر آنکه اراده نفرموده متقیان که از جمیع گناه مصون باشند بلکه اگر صغیره واقع شود نه بر سبیل
اصرار قدح در تقوی نمیکند و در توصیف ذات بمغفرت و رحمت نه در تعذیب و عقوبت ترجیح وعده و لطف است
و تاکید صفت عفو امیدواری تمام ازین استشمام می‌توان کرد و مع ذلک افتتاح آیت سابقه به نبئ کرد که خطاب بحضرت
پیغمبرست که رحمت عالمیانست و بندگان را بخود اضافه کرده در وسط ذکر فرموده و اختتام آیه را بغفران و رحمت نمود و چنین
این نوع رحمتها محیط بندگان کرد و چگونه آمرزیده نشوند وَنَبِّئْهُمْ عَن ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ
فَقَالُوا سَلَامًا قَالَ إِنَّا مِنكُمْ وَجِلُونَ و خبر ده بندگان مرا از مهمانان ابراهیم ع یعنی آن فرشتگان که بشارت
داده بودند که بشارت ابراهیم ع و هلاک قوم لوط بروی نزول کردند چون در آمدند بروی پس گفتند سلام میکنیم بر تو سلام کردنی
گفت ابراهیم ع بدرستی که ما از شما ترسانیم و جهت ترس آن بود که بی اذن وی وقت آمده بودند یا آنکه ما حضر نخوردند

گویند

فرشتگان این سخن شنود، قَالُوا لَا تَوْجَلْ إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ گفتند مترس که ما ترا مژده میدهیم بفرزند
اسحق نام دانا یعنی وقتی ببلوغ رسد علم نبوت بوی خواهد رسید قَالَ أَبَشَّرْتُمُونِي عَلَىٰ أَنْ مَسَّنِيَ الْكِبَرُ فَبِمَ
تُبَشِّرُونَ گفت آیا بشارت میدهید مرا بعد از آنکه رسیده است مرا بزرگ سالی متعجب شد از آنکه پیری بزرگ سال را پسر چگونه
و چه باشد یعنی از جوان کردن یا برهمان پیری که هست این صورت وجود گیرد این بچه نوع و چگونه نوید میدهید مرا قَالُوا بَشَّرْنَاكَ
بِالْحَقِّ فَلَا تَكُنْ مِنَ الْقَانِطِينَ گفتند مژده دادیم ترا براستی و درستی بی شک و شبهه پس مباش از نا امیدان یعنی بر
مژده امیدوار باش که الله قادر است بر خلق بشر با بوین برآینه تواناست بر اخراج ولد از پیر و عجوز عاقر قَالَ وَمَنْ يَقْنَطُ
مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ إِلَّا الضَّالُّونَ گفت ابراهیم ع من نا امید نیستم از رحمت پروردگار و کیست که نومید شود از
بخشش آفریدگار خود مگر گمراهان که طریق حق و معرفت را نشناخته اند وسعت رحمت و کمال علم و قدرت را ابراهیم چون ابراهیم
علیه السلم فرشتگان بسیار دید در تامل افتاد و گفت آمدن این همه ملک بجهت یک بشارت حاجت نیست در فهم آمدن ایشان
مهمی هست تا چه خواهد بود قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ گفت چیست کار شما ای فرستادگان و کجا میروید قَالُوا
إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَىٰ قَوْمٍ مُجْرِمِينَ گفتند بدرستی که ما را فرستاده اند بسوی گروهی کافران یعنی قوم لوط ع تا ایشان را هلاک
کنیم إِلَّا آلَ لُوطٍ إِنَّا لَمُنَجُّوهُمْ أَجْمَعِينَ مگر آل لوط یعنی خاندان او بدرستی که ما نجات دهندگانیم ایشان را همه مگر
إِلَّا امْرَأَتَهُ قَدَّرْنَا إِنَّهَا لَمِنَ الْغَابِرِينَ مگر زن او را قضا کرده ایم ما آنرا که آن زن از باز ماندگان باشد در شهر ستانها
برای عذاب ایشان و ملائکه تقدیر را بخود باز حکم و قضا الهی است از جهت قرب اختصاص تواند بود فَلَمَّا جَاءَ آلَ لُوطٍ الْمُرْسَلُونَ
پس هنگام که آمدند بخانه او لوط ع فرشتگان فرستاده شده قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ مُنْكَرُونَ گفت لوط ع بدرستی که شما گروه
ناشناخته اید یعنی نمی شناسیم شما را قَالُوا بَلْ جِئْنَاكَ بِمَا كَانُوا فِيهِ يَمْتَرُونَ گفتند نه چنین است بلکه آمده ایم تو با چیزی
که بودند قوم تو که از روی جهل و عناد در آن چیز شک می کردند یعنی آمده ایم بعذابی که اثر آن وعده داده بودی و ایشان در آن
شک داشته اند وَأَتَيْنَاكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ و آورده ایم بتو امر مستقر را یعنی عذاب ایشان حق است و بدرستی
که ما راست گویانیم در این خبر فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ وَاتَّبِعْ أَدْبَارَهُمْ وَلَا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ
وَامْضُوا حَيْثُ تُؤْمَرُونَ پس بیرون بر از این شهر اهل خود را در شب در پاره که از شب بگذرد و تو نیز بر و از پی ایشان
تا شتاب کنی ایشان را در رفتن و باید که باز پس ننگرد کسی از شما تا هول عذاب را نه بینند و بروید آنجا که فرموده شد و آن یعنی مصر
صغر که شهر ستانی نیم هست و اهل آن هلاک نخواهند شد وَقَضَيْنَا إِلَيْهِ ذَٰلِكَ الْأَمْرَ أَنَّ دَابِرَ هَٰؤُلَاءِ مَقْطُوعٌ
مُصْبِحِينَ و حکم کردیم یا وحی فرستادیم بسوی او بکاری را که تفسیرش اینست بدرستی که بنیاد این گروه بریده و برکنده است در حالتی
که بصبح در آیند یعنی قوم تو در سحر مستاصل خواهند شد که کسی از ایشان باقی نخواهند ماند و جبرئیل که چون زن لوط مهمانان نیکو روی
دید خبر بقوم فرستاد وَجَاءَ أَهْلُ الْمَدِينَةِ يَسْتَبْشِرُونَ و آمدند اهل شهر سدوم بر در خانه لوط ع مژده میدادند که برای این
مهمانان بطمع فساد خوشحال شدند قَالَ إِنَّ هَٰؤُلَاءِ ضَيْفِي فَلَا تَفْضَحُونِ لوط ع گفت بدرستی که این گروه مهمان منند پس رسوا مکنید
مرا بفضیحت ایشان وَاتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تُخْزُونِ و بترسید از خدای تعالی و از ارتکاب فاحشه و خوار و خجل مسازید پیش مهمانان
قَالُوا أَوَلَمْ نَنْهَكَ عَنِ الْعَالَمِينَ گفتند آیا ما ترا نهی نکرده ایم از حمایت عالمیان یعنی غریبان چه فاحشه ایشان مخصوص
غربا بود قَالَ هَٰؤُلَاءِ بَنَاتِي إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ گفت اینک اینها دختران من اند یعنی زنان قوم چه نبی هست را

بمنزله

بمنزله پدر است یا دختران خود را بشما دهم بشرط اسلام اگر هستید کنندگان آنچیز که من میگویم لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ
يَعْمَهُونَ بزندگانی تو ای محمد بدرستی که بودند قوم لوط که در گمراهی خود سرگردان می شدند یا از مستی غفلت گمراهی یعنی شدند
بعضی آورده اند که خدای تعالی بهرچه خواهد از مخلوقات قسم یاد کند و هیچ مخلوق را نرسد که بجز خدای تعالی سوگند خورد و شیخ شهید
قدس الله روحه السعید در دروس آورده که ابن جنید رحمه الله گوید که باکی نیست قسم بچیزی که تعظیم حق سبحانه و تعالی باشد از حقوق
مانند حق القرآن و حق رسول الله و در روایت محمد بن مسلم که روایت کرده از ابی جعفر محمد بن علی الباقر ع اینست که نیست و نشاید
خلق را که سوگند یاد کنند مگر بحق جل و علا و در تبیان از ابن عباس رضوان الله ع نقل میکند که خدای تعالی یاد فرموده بحیات کرامی تر از حضرت
پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و بحیات هیچکس سوگند نخورده الا بحیات او و در حقایق آورده که سوگند یاد کرد بحیات محمد صلی الله علیه و آله
زیرا که حیات او بحق بوده و او بر بساط قرب در قبضه حق بوده و آورده اند که لوط ع قوم خود را پرون برد جبرئیل ع وقت صبح بود
بانگ برایشان زد فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ مُشْرِقِينَ پس فرا گرفت ایشان را بانگ مهلک در حالتی که داخل بودند در
وقت شروق شمس بر داشت جبرئیل شهرهای ایشان را و نزدیک آسمان برد و نگونسار ساخت فَجَعَلْنَا عَالِيَهَا سَافِلَهَا
وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِلْمُتَوَسِّمِينَ پس ما گردانیدیم زبر آن شهرها
را زیر آن یعنی زیر و زبر گردانیدیم آنرا و بارانیدیم بر ایشان و گشاده بر قومی نیز از ایشان که غایب بودند از آن شهرها سنگی
از گل محکم شده یا سنگی بر و نوشته نام هر کس که نام زد او بود بدرستی که در هلاک کردن ما قوم لوط را هر آینه نشانها است
برای عبرت مر خداوندان فراست را که بزیرکی و ذکر در حقیقت ایشان را ابصات شناسند بلکه ضمایر ایشان را از این صفت
خواص اهل ایمانست چنانچه شیخ شهید مرحوم مذکور در چهل حدیث ذکر فرموده که روزی محمد بن حرب هلالی بخدمت ابی عبد الله
جعفر بن محمد الصادق ع آمد و سوالی داشت امام ع فرمود که سوال را خود میگوئی یا من بگویم که سوال تو چیست گفت بفرمای فرمود که میخواهی
که بپرسی از من که چگونه بود در از ختن بتان از سطح کعبه که امیر المومنین ع برداشت پیغمبر صلی الله علیه و آله رفت و تاب ز آمدند احمد نه
قوت وجود امیر المومنین ع از عکس بود و گفت و الله که غرض این سوال بود میخواستم که از حضرت تو کنم پس از سوال من تو چون میدانی
آنحضرت فرمود که تو بسم میدانم زخدای تعالی فرموده که إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِلْمُتَوَسِّمِينَ و حضرت رسالت صلعم
فرموده که اتَّقُوا فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّهُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ پس در آئینه نور الهی همه چیزها این خواهد بود و بر جان آن نور نیست
پوشیده وَإِنَّهَا لَبِسَبِيلٍ مُقِيمٍ و بدرستی که شهرستانها مولفکه براهی دایم السلوکست یعنی بر راهی است که قافلها میروند
و آثار آن می بینند إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ بدرستی که در آنکه ما کردیم بر آنکه نشانه است گروندگان را بر قدرت
ربانی وَإِنْ كَانَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ لَظَالِمِينَ فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ وَإِنَّهُمَا لَبِإِمَامٍ مُبِينٍ و بدرستی
که بودند اصحاب ایکه یعنی قوم شعیب ع ستمکاران گنبد ایکه درخت بسیار در هم رفته را گویند و بلد ایشان با غستانها را که در میان
بیشها و مرغزارها بود و ایکه می گفتند و شعیب ع با اهل مدین و اهل ایکه مبعوث بود و اهل مدین تکذیب وی نمود و بصیحه هلاک شدند
چنانچه در سوره هود گذشت و اصحاب ایکه نیز نافرمانی کردند پس انتقام کشیدیم از ایشان بعذاب یوم الظله و آن در سوره
شعرا بیاید ان شاء الله و بدرستی که سدوم و ایکه هر دو بر راهی روشن و هویدا است که مردم میگذرند و می بینند وَلَقَدْ
كَذَّبَ أَصْحَابُ الْحِجْرِ الْمُرْسَلِينَ و بدرستی که تکذیب نمودند اهل حجر که آن وادی است میان مدینه و شام
و اهل آن یعنی ثمود فرستادگان را یعنی صالح را ع و تکذیب یکی از رسل تکذیب جمیع رسل است وَآتَيْنَاهُمْ آيَاتِنَا فَكَانُوا

عنها معرضین و وادیم ثمود را آیتهای کتاب ما که بر نبی ایشان منزل بود و چون کتاب بصالح علیه السلام معلوم نیست
اکثر مفسران آیات را بر معجزات حمل کرده‌اند و خروج ناقه از سنگ معجزه‌ایست مشتمل بر بسیاری از غرایب چون بزرگی خلقت
که هرگز شتری بعظمت او نبوده و زادن بعد از خروج از سنگ و بسیاری شیر که همه ثمود را کافی بود و بر سر چاه آمدن آب در
روز نوبت او و خوردن تمام آب را بیک نوبت حاصل سخن آنکه این همه نشانها بثمود دادیم پس بودند از آن آیات روی
گردانندگان وکانوا ینحتون من الجبال بیوتا آمنین و بودند که می بریدند و می تراشیدند از کوهها خانها در حالتی
که ایمن بودند از انهدام و نقب زدن و زوال یا می پنداشتند که آنخانها حمایت خواهد کرد ایشانرا از عذاب و ازان ایمن خواهند
بود فاخذتهم الصیحة مصبحین پس فرو گرفت ایشانرا صیحه عذاب در حالتی که در آینده گان بودند بصباح یعنی
اول روز یکشنبه بصیحه جبرئیل علیه السلام هلاک شدند چنانچه در سوره هود گذشت فما اغنی عنهم ما کانوا یکسبون
پس دفع نکرد از ایشان آنچه بودند که کسب می‌کردند از امتعه و اموال آنچه میکردند از بنای بیوت وما خلقنا السموات
والارض وما بینهما الا بالحق وان الساعة لآتية فاصفح الصفح الجميل و بیافریدیم آسمان و زمین
را و آنچه میان ایشانست مگر بحکمت یا بسبب ظهور حق یا برای بیان حق و بدرستی که قیامت هر آینه آینده است و خدای تعالی انتقام
تو از مکذبان خواهد کشید پس درگذر درگذشتن نیکو یعنی عفو کن حق نفس خود را و در صدد مکافات مباش بعضی بر آنند
که این حکم بآیه سیف منسوخ است ان ربک هو الخلاق العلیم بدرستی که پروردگار تو آفریننده خلایق است
و خلاق و دانا باهل وفاق و نفاق در اسباب نزول آمده است که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در اذرعات
هفت کاروان دید از بنی قریظه و بنی نضیر که انواع طیب و جواهر و امتعه و جامهای فاخر داشتند و در تیسیر آورده که
هفت کاروان قریش در یک روز بمکه آمدند با مطاعم بسیار و ملابس بشمار و بر هر تقدیر بعضی از صحابه گفتند که اگر این اموال
در دست ما بودی همه را در راه خدای تعالی نفقه میکردیم آنحضرت فرمود که خدای تعالی هفت آیه را بشما عطا فرموده که بهتر است
از این قوافل سبع این آیه آمد مصدق قول آنحضرت که ولقد آتیناک سبعا من المثانی والقرآن العظیم
و بدرستی که ما دادیم ترا هفت آیه از مثانی که قرآن است و این هفت آیه بهتر است از آن هفت قافله مراد هفت آیه فاتحه است
و گویند مراد هفت سوره از اول قرآن که سبع طوال گویند که آخر آن انفال و توبه است چه هر دو حکم یک سوره دارد یا حوامیم
سبعه که عرایس قرآنند و قرآن را مثانی گفت بجهت آنکه احکام و قصص در وی مثنی شده یعنی تکرار یافته و دیگر دادیم ترا قرآن
عظیم که نزد ما قدر او بسیار است و عطف قرآن بر سبع المثانی از آنجهت است یا سبع طوال یا حوامیم از قبیل عطف عام بر خاص یا
عطف کل بر بعض و اگر مراد اسباع بود عطف احد وصفین است بر آن دیگر لا تمدن عینیک الی ما متعنا
به ازواجا منهم ولا تحزن علیهم واخفض جناحک للمؤمنین مکش و باز مکن بهر دو چشم خود را
بسوی آنچیزی که برخورداری دادیم بآن چیز صنفها را از کفار نهی از رغبت است نه از منظر یعنی آنچه اصناف کفره از یهود و نصاری
و مجوس و عبده اصنام را داده‌ایم مایل مشو که آن نعمت حقیر و خوار و قلیل و بی اعتبار است مراد یاران آنحضرت
اند و اگرچه مخاطب اوست بحکم ما زاغ البصر وما طغی همت وی از آن بلندتر است که نظر عبرت بر برق امور فانیه
بی عبرت اندازد و مایل شود لهم همم لا منتهی لکبارها وهمته الصغری اجل من الدهر
مراد از همتها است که منتهای همت بزرگ آن همتها و همت کوچک او بزرگتر است از دنیا و ما فیها ولذتها و محقرترین آن

خود بر بینوایی و درویشی و فراگیر بال خود را یعنی تواضع کن مر مؤمنانرا و رفق نمای با ایشان و این نیز تنبیه مؤمنانست و آنکه
خلعت خلق عظیم جز بر بالای آنحضرت راست نیامده وقل انی انا النذیر المبین و بگو بدرستی که من بیم کننده ام
هویدا یعنی بیان و برهان بیم کننده ام که خدای من گفته که اگر ایمان نیارید فرستیم عذاب کما انزلنا علی المقتسمین
الذین جعلوا القرآن عضین مثل آن عذاب که فرستادیم بر بخش کنندگان آنکه ساختند قرآن را پاره پاره
یعنی بخش کردند قرآن را و بچندین وصف باز نمودند از سحر و شعر و کهانت و مفتری و اساطیر الاولین و گویند که مقتسمان دوازده
تن بودند که ولید مغیره در موسم ایشانرا بعقبات مکه فرستادی تا با هر قافله حاج که ملاقات کنند ایشانرا از حضرت رسالت
پناه تنفیر داده گویند ساحر و شاعر و کاهن است نعوذ بالله تعالی و قرآن را بدان وصفها که گذشت ذکر کنند فوربک
لنسئلنهم اجمعین عما کانوا یعملون پس بحق پروردگار تو که هر آینه همه ایشانرا سؤال خواهیم کرد از آنچه بودند که میکردند
از تقسیم و تکذیب نقلست که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بعد از بعثت مردم را بخفیه دعوت میفرمود تا سه سال
بگذشت جبرئیل علیه السلام آمد و آیت آورد که فاصدع بما تؤمر واعرض عن المشرکین پس آشکارا کن و نطاه بر قیام
نمای بآنچه ترا فرستاده‌اند از اوامر و نواهی و روی بگردان از مشرکان و التفات مکن بر ایشان آورده‌اند که پنج تن از اشراف
قریش در ایذا و آزار سید مختار صلعم کوشیدندی و هر جا که وی را دیدندی بعبوس و استهزا پیش آمدندی روزی آنحضرت
در مسجد الحرام نشسته بود با جبرئیل علیه السلام این پنج در آمدند و بدستور معهود سخنان گفته بطواف حرم مشغول شد جبرئیل گفت یا رسول الله
مرا فرموده‌اند که شر ایشان را کفایت کنم پس اشارت کرد بساق ولید بن مغیره و کف پای عاص بن وائل و بینی حارث بن
قیس و بروی اسود بن عبد یغوث و بچشم اسود بن مطلب و هریک ازیشان بادنی زمانی هلاک شدند ولید بر دکان تیرتراشی
بگذشت و پیکانی در ردایش آویخت از روی عظمت سر زیر نکرد که از جامه باز کند آن پیکان ساق وی را مجروح ساخت و رگ
از آن بریده گشت و بدوزخ پیوست و خاری در کف پای عاص خلیده پایش ورم کرد و بر آن بمرد و از بینی حارث قیح روان شد
و جان بداد و اسود بن عبد یغوث روی خود را بخاک و خاشاک میزد تا هلاک گشت و چشم اسود بن مطلب نابینا شد از غضب
سر بر زمین میزد تا جانش بر آمد و آیه نازل شد که انا کفیناک المستهزئین الذین یجعلون مع الله الها آخر
فسوف یعلمون بدرستی که ما کفایت کردیم از تو شر استهزا کنندگانرا آنانکه می‌سازند و شریک میکنند با خدای بحق خدای
دیگر بباطل پس زود باشد که بدانند عاقبت کار و ببینند مکافات کردار خود را ولقد نعلم انک یضیق صدرک
بما یقولون فسبح بحمد ربک وکن من الساجدین بدرستی که ما میدانیم آنکه تنگ میشود سینه تو بآنچه
کافران میگویند از شرک خدای تعالی و طعن قرآن و استهزا بتو یعنی دشوار می‌آید ترا گفتار کفار پس تسبیح کن تسبیحی مقترن بحمد پروردگار
تو یعنی بگو سبحان الله وبحمده و باش از نمازگذارندگان در کشف الاسرار گوید که ما از آنکه ترا تکذیب می‌کنند آگاهیم و از آنچه
بتو میرسد از غصه بیگانگان خبر داریم تو بحضور دل نماز در آی که میدان مشاهده است و بآن بار کشیدن آسان باشد
واعبد ربک حتی یاتیک الیقین و پرستش کن پروردگار خود را تا وقتی که بیاید بتو مرگ مراد از یقین متیقن است زیرا
چه موت هر مخلوقی متیقن است حاصل کلام آنکه مادام که زنده عبادت کن و طاعت او را فرو مگذار و دست از پرستش باز مدار
روایت است از پیغمبر صلعم که هر که بخواند سوره حجر را مر او را باشد از اجر ده حسنه بعدد مهاجرین و انصار و مستهزئان بر
سید مختار صلعم

سورة النحل مکیة مائة وثمان وعشرون آية

بسم الله الرحمن الرحيم أتى أمر الله فلا تستعجلوه سبحانه وتعالى
عما يشركون نزديك رسيد فرمان خداى تعالى بقيام قيامت يا بعذاب كفار پس طلب آن مكنيد پيش از وقت آن در آمدن
كه آن واجب الوقوع است آورده‌اند كه معاندان تعجيل مى‌نمودند در آنچه پيغمبر صلى الله عليه وآله از آن وعيد ميفرمود از قيام ساعت
يا عذاب دنيا آيه آمد كه آن نزديك رسيده است تعجيل مكنيد گفتند اگر آنچه تو ميگويى واقع شود شريكان حق ما را از آن خلاص
خواهند داد حق سبحانه وتعالى فرمود كه پاكست خداى تعالى وبرترست از آنچه ايشان انباز ميگيرند يعنى بزرگترست از آنچه او را شريكى
باشد كه دفع مراد الله يعنى منع عذاب تواند كرد ينزل الملائكة بالروح من أمره على من يشاء من عباده أن أنذروا
أنه لا إله إلا أنا فاتقون فرو ميفرستد فرشتگان را بوحى يا بقرآن كه سبب حيوة قلوبست يا در دين قايم مقام
روح است در جسد يا ملائكه را ميفرستد و ترميان مى‌گويند هيچ ملكى فرو نيايد الا روح با اوست ورقيب بر او چنانچه بر آدميان
حفظه مى‌باشند وبر بر تقدير فرود آمدن ملائكه بامر از فرمان خداى تعالى وبر كه خواهد از بندگان كه استحقاق نبوت او ثابت
بود وبزبان ملائكه منزل به انبيا گوييم اگر اعلام كنيد وترسانيد خلق را و آگاه سازيد كه نيست هيچ خداى مستحق عبادت مگر من كه آفريننده
وروزى دهنده همه‌ام پس بترسيد از من وجز مرا پرستش مكنيد خلق السموات والأرض بالحق تعالى عما يشركون
بيافريد آسمان وزمين را بحكم درست يا بحكمت يا بحجت بيان حق كه آنها را ايجاد كرد در مقدار وشكل واوضاع وصفات مختلفه بحكمة بالغه
برترست خداى تعالى وبزرگتر از آنچه انباز ميگيرند براى وى خلق الإنسان من نطفة فإذا هو خصيم مبين بيافريد آدمى را
از آب منى كه جمادى است بى حس وفهم سيالى كه وضع وشكل نپذيرد پس او را بر شكل خاص تمام خلقت كرد وبدين فهم وعقل واو پس
انكار وجدال كنند وهست انكار يعنى مناظره مى‌كند وميخواهد كه سخن خود را بحجت ثابت سازد ومراد ابى بن خلف است كه استخوان كهنه
پوسيده آورد وبحضرت پيغمبر صلى الله عليه وآله آورد وگفت من يحيي العظام وهي رميم حق سبحانه وتعالى اين آيت
فرستاد كه در اول جمادى بود وما او را حس ونطق داديم اكنون با ما مجادله مى‌كند چرا استدلال نمى‌كند بر اعاده كه هر كه بر آن قادر
بود بر آن نيز قدرت دارد والأنعام خلقها لكم فيها دفء ومنافع ومنها تأكلون وچهارپايان را كه اشتران
وگاوان وگوسفندان است بيافريد براى شما وگفته‌اند لكم متعلق بما بعدست يعنى شما را در ايشان پوششيست كه گرم كنند ويعنى جامه‌ها از پشم يعنى آنچه سرما باز
دارد وديگر شما را در ايشان منفعتهاست از نتاج وشير وكرايه ركوب وتجارت وجز آن وبعضى از ايشان ميخوريد از شير وروغن ومغز
يا ميخوريد از ايشان آنچه توان خورد چون لحم وشحم واكل غير انعام چون طيور وصيد بر وبحر گويا غير معتد به است ولكم فيها
جمال حين تريحون وحين تسرحون وشما را در اين چهارپايان زينتى وآرايشى است يعنى زمانى كه باز ميگردانيد بخانه شما از انعام زينت
مى‌باشد وقتى كه باز مى‌آييد از چراگاه بآرامگاه خويش يعنى آخر روز ووقتى كه بيرون ميبريد بمرعى خود يعنى بامداد وتحمل أثقالكم إلى
بلد لم تكونوا بالغيه إلا بشق الأنفس إن ربكم لرؤوف رحيم ومى‌برند بارهاى گران شما را بآن شهرى كه نبوديد
كه برسيد شما رسنده بدان بارهاى گران يا پياده وتنها مگر برنج وسختى كه بيد نهاى شما رسد ابن سبكويد كه با امتعه تجارت چون بيچ
شهر از شام ويمن نتوانيد رفت مگر بمشقت تمام پس حق سبحانه وتعالى شما را انعام انعام فرمود وتحقيق آفريدگار شما مهربانست نعمت دادن
بى سابقه خدمت بخشاينده است كه آفريدن چهارپايان كار بر شما آسان كرد والخيل والبغال والحمير لتركبوها
وزينة ويخلق ما لا تعلمون وبيافريد اسبان واستران وخران را تا برنشينيد آن را وتا آرايش كنيد روزگار خود را بدان آرايش
كردنى وبيافريد خداى تعالى آنچه كه شما نميدانيد از حشرات وهوام وطيور وجانوران آبى وگفته‌اند مراد نعم بهشت است يا ملائكه حافظ

وصافات

وصافات يا مخلوقات ماوراى قاف در لباب آورده كه سكوت در تفسير آنچه حق سبحانه وتعالى ميفرمايد كه ما لا تعلمون اولى است
وعلى الله قصد السبيل ومنها جائر ولو شاء لهداكم أجمعين وبر خداست يعنى در رحمت بيان راه ميانه يعنى راه راست
كه موصل است بحق يا بر خداست اقامت طريق مستقيم وتعديل آن نه بر سبيل وجوب لكن از روى فضل ورحمت يا على بمعنى لام است چنانچه وما ذبح
على النصب اى لها مراد راست راه حق يعنى دين اسلام وهست بعضى از راه كه خلقان روند كج ومنحرف از مقصد يعنى ملك كفر اهوا وبدع و
اگر خواستى خداى تعالى كه راه نمايد بر سبيل الجاء هر آينه راه نمودى همه را ليكن آن منافى تكليف وثواب بران مترتب نيست پس اطاعت مى‌بايد كرد تا
توفيق رفيق گرداند وبمقصد سبيل رساند هو الذي أنزل من السماء ماء لكم منه شراب ومنه شجر فيه تسيمون
اوست آنكه فرو فرستاد از آسمان بسحاب يا از آسمان بر سحاب واز سحاب بر زمين آبى مر شما را از وى آشاميدنى واز اين باران باشد
درخت مراد گياهى است كه از زمين رويد نباتى كه آنرا ساق باشد در آن نبات رسته ميچرانيد چهارپايان خود را ينبت لكم به
الزرع والزيتون والنخيل والأعناب ومن كل الثمرات إن في ذلك لآية لقوم يتفكرون
ميرويانند خداى تعالى براى شما بآب باران كشت را مراد حبوب غاذيه است كه زراعت مى‌كنند ودرخت زيتون وخرما بنان وتاكها را وبعضى
از همه ميوه‌ها كه در زمين ممكن باشد زيرا كه همه ميوه‌ها موجود نباشد الا در بهشت بدرستى كه درين روياندن حبوب يا اشجار هر آينه دليلى است
روشن بر قدرت وحكمت الهى مر گروهى را كه تفكر كنند وتامل نمايند در آنكه دانه در زمين افتد وآب در رو نفوذ كند وتعفن كرده دو
آن شق گشته ساقى از او در هوا متصاعد شود واصل وشكافته ديگر از او در زمين منتشر شود ونشو ونما ساعت بساعت زياده ميگردد تا وقتى كه
ازهار وانوار ميوه بر وى پديد آيد هر يكى رنگى ولونى وفرقه ديگر باشد با اتحاد مواد ونسبت طباع عنصريه وتأثيرات فلكيه كل اين با اختلاف
اشكال والوان وطعوم نيست الا بفعل فاعل مختار مقدس وتعالى وسخر لكم الليل والنهار والشمس والقمر والنجوم
مسخرات بأمره إن في ذلك لآيات لقوم يعقلون ورام كرد وهند براى انتفاع شما شب وروز را براى آرامش ونمايش
ديگرى براى راحت وآسايش وآفتاب وماه را جهت انضاج فواكه وادراك زروع ومعرفت حساب سنين وشهور وستارگان كه در حيطها
رام شده‌گان اند بامر خداى تعالى كه پروردگار همه است براى شناختن راهها وغير آن بدرستى كه درينها هر آينه علامتها ودليلهاست بر وجود
صانع حكيم مر گروهى را كه تعقل كنند واحوال نباتات كه خالى از خفايى نيست تفكر فرموده ودرين دلالات كه نهايت ظاهرست ذكر
عقل نموده وما ذرأ لكم في الأرض مختلفا ألوانه إن في ذلك لآية لقوم يذكرون وديگر رام كرد
آنچه آفريده است براى نفع شما در زمين از هر چه بدان محتاجيد از مطاعم ومشارب وملابس ومراكب ومناكح در حالتى كه مختلف است
هيئات واشكال واصناف آن بدرستى كه درين مخلوقات هر آينه دلالتى ونشانه‌ايست بر وحدانيت حق سبحانه وتعالى مر گروهى را كه ياد كنند
كه اين نيست مگر صنع صانع حكيم وهو الذي سخر البحر لتأكلوا منه لحما طريا وتستخرجوا منه حلية
تلبسونها وترى الفلك مواخر فيه ولتبتغوا من فضله ولعلكم تشكرون واوست آنكه مسخر گردانيد دريا را چنانچه
كه شما متمكن شديد از انتفاع بدان يكى آنكه در وى صيد ميكنيد تا بخوريد از گوشت تازه يعنى ماهى ودوم غوص مينماييد در وى تا بيرون آريد از وى پيرايه كه بپوشيد
يعنى استخراج مى‌كنيد آنچه از وى پيرايه سازند چون لؤلؤ ومرجان ومى‌پوشند آنرا زنان شما چه تزين زنان براى مردان ملبس مردانست پس ايشان نسبت او
ومى‌بينى كشتيها را رونده وشكافنده آب در دريا وديگر تسخير بحر براى آنست كه بجوييد بركوب در كشتى از جود او كه سبب تجارت روزى است
وشايد كه شكر گوييد خداى را بر نعمت تسخير دريا وترتيب كشتى چه اين نعمت عظيم است كه مهالك را سبب منافع ساخت آورده‌اند كه حق سبحانه وتعالى
از روى ظاهر در زمين دريا آفريد چون قلزم وعمان ومحيط وجز آن وبراى عبور كشتيها مقرر فرموده واز روى باطن در نفس آدمى نيز دريا ساخت

که بحرکت می‌آید گاهی چون دریای شغل و غم و حرص و غفلت و تفرقه برای عبور از آن کشتیها تعیین شد و هر که در کشتی توکل نشیند از دریای شغل
بساحل فراغت رسد و هر که در کشتی رضا درآید از بحر غم بساحل فرج رسد و هر که در کشتی قناعت جای کند از دریای حرص بساحل زهد آید و
هر که در کشتی ذکر نشیند از دریای غفلت بساحل آگاهی رسد و هر که در کشتی توحید درآید از دریای تفرقه بساحل جمعیت رسد و هر که در کشتی محبت
اهل بیت نشیند بساحل فلاح و نجات قرار یابد و از سرگردانی مخالفت و غوایت دور شده به بهشت عنبرسرشت برسد وَأَلْقَى فِي الْأَرْضِ
رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ وَأَنْهَارًا وَسُبُلًا لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ و بیافرید و بنهاد در زمین کوههای بلند و بزرگ تا میل نکند بشما یعنی
متحرک و مضطرب نگردد و شما را بیکدیگر نزند چرا آورده اگر زمین پیش از آنکه حق تعالی کوهها را آفریند کره بود و بحقیقت بسیطة الطبع و حق آن بود
که متحرک باشد باستداره مثل افلاک و از آن بسبب تحریک متحرک می‌شد حق تعالی بحکمت بالغه چون کوهها را آفرید بر روی تفاوت در حجم
او بود و متوجه گشت بگرانی خود بجانب مرکز پس چون میخی گردید که مانع آمد او را از حرکت و بعضی گویند که حق تعالی فرشته خلق کرد که او را
صاعد گویند و بفرمود تا پای بر زمین نهاد و زمین بگرانی آن پای برجای قرار گرفت و کوهها را میخ زمین ساخت تا قرار گرفت و دیگر در
زمین نهرها جوها چون فرات و نیل و دجله و جیحون و سیحون و امثال آن و دیگر پدید کرد در زمین رهها از هر موضعی تا باشد که شما
راه یابید بمنازل و مقاصد خود وَعَلَامَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ و دیگر پدید کرد نشانهای راه برای رهروان از
کوهها و پشتهها و غیر آن و ستارگان چون ثریا و بنات النعش و فرقدین و شعرا سمین و سماکین و جدی و عیوق و مانند آن ایشان یعنی قریش
در خشکی و تری راه می‌یابند اگرچه اهتدا بنجوم همه مسافران را میسر است اما ایشان مشهور بودند در رحلة الشتاء والصیف با اکثر اعتبار
از همه مردم بهتر می‌شناسند و دیگر علامات و نشانهای معرفت قبله اند از چهار رکن عالم أَفَمَنْ يَخْلُقُ كَمَنْ لَا
يَخْلُقُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ آیا کسی که می‌آفریند این مخلوقات را که مذکور شد باشد همچون کسی که نمی‌آفریند مراد از آنها اذکر ایشان [illegible] خدای تعالی
می‌پرستیدند چون عیسی و عزیر و ملائکه و اصنام یعنی خالق را با مخلوق هیچ شباهتی نیست پس عاجزی را شریک قادر ساختن غایت غنا و نهایت
جهل است آیا پند نمی‌گیرید اینها را ای مشرکان تا دریابید فنا و عقبا و خود را وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا إِنَّ اللَّهَ
لَغَفُورٌ رَحِيمٌ و اگر خواهید که بشمارید نعمتهای خدای را که بشما ارزانی داشته نتوانید شمردن آن را و چون از شمار نعمت عاجزید پس چگونه
بشکر آن قیام توانید نمود بدرستی که خدای تعالی آمرزنده است اگر در ادای شکر تقصیر کنید و رحیم است مهربانست که بتقصیر شکرگذاری نعمت
از شما باز نمیدارد وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُسِرُّونَ وَمَا تُعْلِنُونَ و خدای تعالی میداند آنچه پنهان دارید از عقاید و آنچه آشکار کنید
از اعمال وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ و آنان را از آلهه باطله که میخوانند
کفار یعنی می‌پرستند بجز خدای تعالی نمی‌آفرینند چیزی را یعنی نمی‌توانند آفرید و چگونه آفرینند و حال آنکه ایشان آفریده شده‌اند و هر که مخلوق باشد محتاج
پرورنده و دیگری و محتاج ممکن باشد و خالق واجب الوجود پس ایشان شریک حق نشایند أَمْوَاتٌ غَيْرُ أَحْيَاءٍ وَمَا
يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ ایشان بوجود مخلوقیت مردگانند در حال و مآل که تباه نیاید از زندگان و معبود باید که بالذات
حی باشد که طاری نشود او را فنا و بتان جماد است نمی‌شنوند و نمی‌بینند و نمی‌گویند و نمیدانند که کی برانگیخته خواهند شد ایشان یا عبده ایشان
پس چون وقت بعث خود و غیر خود ندانند چگونه جزا توانند داد پرستندگان خود را و معبود باید که بجزای بندگان خود دانا بود و برپا داشتن جزا
بر ایشان توانا آورد و آنکه روز قیامت تا بازبرانگیزد ذوات ارواح از عبده خود ترک کنند إِلَٰهُكُمْ إِلَٰهٌ وَاحِدٌ فَالَّذِينَ
لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ قُلُوبُهُمْ مُنْكِرَةٌ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ خدای شما خدای یکتاست و یگانه است پس آنکسان که نمیگروند
بسرای دیگر بغیر تصدیق بعث نمی‌کنند دلهای ایشان ناشناسنده است وحدت را و پذیرنده و ایشان سرکشانند از متابعت حضرت

رسالت

رسالت صلی الله علیه و آله و علی بن ابراهیم رحمه الله روایت می‌کند از ابی عبدالله علیه السلام که ایشان آنانند که گردنکشی کردند از قبول ولا
و امامت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه لَا جَرَمَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ
الْمُسْتَكْبِرِينَ بهر آینه راست و درستست آنکه خدای تعالی میداند آنچه پنهان می‌سازند از مکر برسول خدای تعالی یا بغض و دشمنی امیرالمؤمنین
علیهما الصلوة والسلام و آنچه آشکار میکنند از حرب و عداوت با رسول یا امام بدرستی که خدای تعالی دوست نمیدارد متکبران را که از توحید خدای تعالی
و تصدیق پیغمبر و ولایت امیرالمؤمنین و ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین سرکشی کنند وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا
أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ و چون گویند کافران بغیر اتباع و سفله قومی را که گمراه ساخته‌اند حق تعالی فرمود که این عمل پسندند از رؤسا و اشراف که چه
چیز فرستاد پروردگار شما محمد صلی الله علیه و آله این سخن بر سبیل استهزا و تهکم است چه ایشان بنزول قرآن معترف نبودند اما چون کسی پرسید
که خدای تعالی چه فرستاده است گفتند آنچه او فرستاده شد و گفته شد ذکر سرگذشتهای پیشینیان است نه غیر هیچ فرستاده و آنچه او میخواند افسانه
اساطیر الاولین است که در حقیقت تهمت کفار بر این سخن قومی را گمراه ساختند و حق تعالی فرمود که این عمل کردند لِيَحْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ
كَامِلَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَمِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ يُضِلُّونَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ أَلَا سَاءَ مَا يَزِرُونَ تا بردارند بار گناهان خود را
تمام روز رستخیز علی بن ابراهیم رحمه الله آورده که حاملان اوزار آنانند که عصیان امیرالمؤمنین علیه السلام ورزیدند و این طایفه بردارند بعضی از گناهان
کسانی را که گمراه ساختند از ایشان زابی و اینکه یعنی آن مقدار که حصه اضلال ایشانست یعنی هم عقوبت عصیان خود خواهند کشید تمام و هم حصه از
عقوبت قومی که بجهل نادانی ایشان را گمراه کرده‌اند بدانید که بد است آن باری که ایشان می‌کشند قَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ
فَأَتَى اللَّهُ بُنْيَانَهُمْ مِنَ الْقَوَاعِدِ فَخَرَّ عَلَيْهِمُ السَّقْفُ مِنْ فَوْقِهِمْ وَأَتَاهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا
يَشْعُرُونَ بدرستی که مکر کردند آنانکه بودند پیش از اهل مکه بقصد و تکذیب انبیا پس آمد فرمان خدای تعالی بآن بناها که برافراشته بودند
یعنی امر خدای تعالی بخرابی بنیه ایشان صادر شد از جهت اساس یعنی که بنا بر آن موضوع بود و هم پس افتاد بر ایشان سقف خانها از بر ایشان
یعنی اول ایام بر ایشان فرود آمد پس ویرانی این سارت به انهدام کل و هلاک ایشان و این تعبیر است که مراد از این بنا صرح نمرود
لعین است که ببابل ساخته بود ارتفاع آن پنج هزار گز بود و عرض آن دو فرسخ که تا صعود بر آسمان کند و بر خدای ابراهیم علیه السلام مطلع شود
با وی مقاتله نماید بعد از اتمام صرح باد از مهب الهی بوزید و آن بنا را از بیخ و بنیاد بکند و در تفسیر ثعلبی آورده که سر آن بنا را در
دریا افکند و باقی بر خانهای نمرودیان فتاد و آواز مهیبی از آن پدید آمد و زبان قوم متبلبل شد یعنی بهم برآمد و سخن ایشان مختلف گشت
و وجه تسمیه آن شهر ببابل که کوثر نام داشت این است طبری آورده که زبان همه مردم در زمان نمرود سریانی بود چون سقوط صرح واقع شد
زبانها را اختلاف پدید آمد و هر قومی بزبانی سخن گفتن آغاز کردند و هیچ یک زبان آن دیگر ندانست و هفتاد و دو زبان مختلف
در عالم پدید آمد پس حق سبحانه و تعالی خبر میدهد که آن قوم پیش از این مکر کردند یعنی نمرود و اتباع او بآن بناها و حکم کردیم و بیامد
بدیشان عذاب از آنجا که ندانستند یعنی و فکر مطلع نداشتند یا از ممری که متوقع نبود و میاطلی آورده که مراد از این عذاب پشه است
که بر لشکر نمرود مسلط شد و در لباب گوید که خدای تعالی نمرود را مستاصل کرد و بعد از آن پشه که در بینی او رفت بر دو در دماغ وی جای
گرفت و بزرگ شد و چهارصد سال در آنجا بود و در این مدت مطرقه بر سر او میزدند تا فی الجمله آرام می‌یافت ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ
يُخْزِيهِمْ وَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تُشَاقُّونَ فِيهِمْ قَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ إِنَّ الْخِزْيَ
الْيَوْمَ وَالسُّوءَ عَلَى الْكَافِرِينَ پس روز قیامت رسوا گرداند ایشان را یا عذاب کند بآتش چنانچه در دنیا معذب گردانید
بافتادن صرح و استیلای لشکر پشه و گوید خدای تعالی در آن روز کجااند انبازان من یعنی آنها که گمان می‌بردند که شریکان من اند آنانکه بودید

ستمکار از روی ستیزه و خلاف می‌کردید با پیغمبر و امیرالمؤمنین ع و مؤمنان و رسان ایشان گویند آنکه داده شد دانش علی بن ابراهیم
رحمه الله آورده در تفسیر که ایشان ائمه معصومین اند صلوات الله علیهم که گویند دشمنان خود را که کجااند شرکای شما که کمر کین با ایشان بسته بودید
و شما اطاعت ایشان می‌کردید و در دنیا [illegible] که خواری و رسوائی درین روز و بدی عذاب بر کافرانست ازین نقل معلوم می‌شود
که گروه دشمنان اهل بیت بعض اهل کافرند الذین تتوفاهم الملائکة ظالمی انفسهم فالقوا السلم ما کنا
نعمل من سوء بلی ان الله علیم بما کنتم تعملون آنانکه فرا گیرند فرشتگان ایشان را یعنی ارواح ایشان را قبض کنند در حالتی
که ایشان ستمکارانند بر نفسهای خود بمعصیت و عداوت و چون مرگ را معاینه دیدند پس اندازند صلح را و اقرار کنند بربوبیت و وحدا
نیت حق تعالی و رسالت حضرت رسول و امامت زوج بتول و یازده ائمه ع و گویند نبودیم ما که عمل کنیم هیچ بدی از ظلم و کفر یعنی شرک و معصیت
و عداوت پس منکر شوند حق سبحانه و تعالی میفرماید بلی یعنی کافر بودید و معصیت کردید و عداوت ورزیدید بدرستی که خدای تعالی داناست
بدانچه بودید که عمل می‌کردید و بدان شما را پاداشت خواهد داد و پاداشت آنست که گویند فادخلوا ابواب جهنم خالدین
فیها فلبئس مثوی المتکبرین پس در روید بدرهای دوزخ یا بدرکاتی که آماده است برای شما در حالتی که جاوید باشید
دران پس هر آینه بد مقامیست و بد آرامگاهی متکبران را جهنم آورده‌اند که احیای عرب در موسم کسانی میفرستادند که تا خبر حضرت پیغمبر صلعم
تحقیق کرده بدیشان رسانند چون بفرستادند از کفار می‌پرسیدند که بر محمد صلی الله علیه و آله چه چیز فرود آمد می‌گفتند افسانهای گذشتگان چنانچه
گذشت وقیل للذین اتقوا ماذا انزل ربکم قالوا خیرا للذین احسنوا فی هذه الدنیا حسنة
ولدار الآخرة خیر ولنعم دار المتقین و چون گفته شد مر آنان را که پرهیز کردند از شرک و معصیت و عداوت چه چیز
فرستاد پروردگار شما گفتند فرستاد نیکوئی را مراد قرآنست که جامع خیرات و مستجمع مجموع حسنات و برکات است و نیکوئیهای
دینی و دنیوی و خوبیهای صوری و معنوی است از و مر آنان را که نیکوئی کردند در اقوال و افعال یا گفتند کلمه توحید درین سرای مکافات
نیکوئیست از عصمت خون و مال و فتح و نصرت و حرمت و عزت و ثواب ایشان دران سرای دیگر بهترست ازین و نیکو سرایست
پرهیزکاران را از بهشت و گفته‌اند نیکو سرایست دنیا که در و تهیه زاد آخرت می‌توان کرد و کذا الدنیا مزرعة الآخرة و موید این نقل است بر کان
گفته اند زرع یوتات حصاد و غدک زراعت امروز تو درو فردای تست این طایفه که شیعه ایشان که مؤمنان پاک طینت اند بر
خلاف آن طایفه سابقه است چه توحید الهی و نبوت محمد صلعم و امامت امیرالمؤمنین و ائمه معصومین صلوات الله علیهم [illegible] از قول و عمل ایشان
پرهیزکاری و تقوی است جنات عدن یدخلونها تجری من تحتها الانهار لهم فیها ما یشاؤن
کذلک یجزی الله المتقین سرای ایشان بوستانهای آرامیست که روز قیامت درآیند بدان میروند از زیر منازل
آن بوستانها جویهای روان و ایشانراست در بهشت آنچه خواهند از انواع شهوات و در جواب کسی که گوید شاید بهشتی خواهد که مرتبه
انبیا و منازل ائمه هدی و مراتب شهدا برسد آن گفته‌اند در بهشت غیظ و حسد که موجب این تمنا است نیست بلکه هر یک از بهشتیان
بدانچه دارند راضی اند مثل این جزا پاداشت میدهد خدای تعالی متقیان را الذین تتوفاهم الملائکة طیبین یقولون سلام
علیکم ادخلوا الجنة بما کنتم تعملون آنکه بر می‌دارند ایشان را فرشتگان یا امر خدای تعالی در حالتی که پاک باشند
از شوایب شرک و عصیان و از عداوت اهل بیت و طغیان یا خوش وقت باشند با کر و فر و میگویند فرشتگان ایشان را
وار روی تعظیم گویند سلام خدای تعالی بر شما و میشاید که سلام فرشتگان باشد بر ایشان و بعد از سلام گویند فردا که مبعوث شوید در
آیید در بهشت که برای شما آماده است بسبب آنچه بودید که عمل می‌کردید از خیرات و حسنات هل ینظرون الا ان

جامع

تاتیهم

تاتیهم الملائکة او یاتی امر ربک کذلک فعل الذین من قبلهم وما ظلمهم الله ولکن کانوا
انفسهم یظلمون آیا انتظار می‌برند کافران و معاندان یعنی منتظر نیستند مگر آنرا که بیایند بدیشان فرشتگان بقبض ارواح یا بیاید فرمان
پروردگار تو بعذاب استیصال ایشان و بخروج قائم ع که ایمان بکار نیاید [illegible] همچنین کردند آنانکه بودند پیش
از ایشان بدان سبب بدیشان آنچه رسید و بر ایشان ستم نکرد خدای تعالی بهلاک ایشان ولیکن بودند ایشان که بکفر و معصیت بر نفسهای
خود ستم می‌کردند فاصابهم سیئات ما عملوا وحاق بهم ما کانوا به یستهزؤن پس رسید ایشانرا حکم
جزای آن بدیها که کردند و فرود آمد بدیشان یعنی فرو گرفت ایشانرا آنچه بودند که آنرا استهزا میکردند از عذاب موعود وقال
الذین اشرکوا لو شاء الله ما عبدنا من دونه من شیء نحن ولا آباؤنا ولا حرمنا من دونه
من شیء کذلک فعل الذین من قبلهم فهل علی الرسل الا البلاغ المبین و گفتند آنانکه شرک
آوردند اگر خواستی خدای تعالی نمی‌پرستیدیم بجز خدای تعالی هیچ چیزی را نه ما و نه پدران ما و حرام نمیکردیم بحکم خدای تعالی هیچ چیزرا از بحیره
و سائبه و غیر آن سخن چیزی موافق این سخنان اهل جبرست که بعد از دعوت پیغمبر صلی الله علیه و آله طریق حق را بگذارند و راه باطل را
اختیار می‌کنند و از خود صرف میکنند و حال آنکه ثواب و عقاب بر اختیار بنده مترتب است و اگر نه ظلم لازم آید و خدای
تعالی از آن برترست تعالی الله عن ذلک و جواب این و شبهه اهل شرک بعد ازین آیت تنبیه میفرماید که مانند کردار اهل شرک کردند امتان
پیش از ایشان بودند از شرک و تکذیب و تحریم حلال و تحلیل حرام پس نیست بر فرستادگان یعنی نیست بر ایشان مگر رسانیدن پیدا
و هویدا یا پیدا کننده مر طریق حق را و معین اشیاء را بطریق حق دلالت می‌کنند بسبب شقاوت تلقی قول ایشان نمیکنند ولقد
بعثنا فی کل امة رسولا ان اعبدوا الله واجتنبوا الطاغوت فمنهم من هدی الله ومنهم من
حقت علیه الضلالة فسیروا فی الارض فانظروا کیف کان عاقبة المکذبین و بتحقیق فرستادیم در
میان هر گروهی پیغمبری چنانچه ترا مبعوث فرستاده‌ایم و فرموده بودیم همه را تا با قوم گویند که بپرستید خدای را و پرهیز کنید و با
کسو شوید از پرستیدن طاغوت و آنچه نیست که بدون خدای تعالی پرستند پس ازین امم کسی بود که راه نمود خدای تعالی او را و بسبب
فرمان توفیق ایمان داد و از ایشان کسی بود که واجب شد بر و گمراهی بسبب خذلان پس بروید ای مشرکان و سیر کنید در زمین
پس بنگرید که چگونه بود سرانجام کار تکذیب کنندگان یعنی بر دیار عاد و ثمود گذر کنید و بنظر عبرت و فکرت در ان نگرید تا بر شما [illegible]
گردد که هر کس آن کند که ایشان کردند چنان هلاک شوند که ایشان شدند ان تحرص علی هداهم فان الله لا
یهدی من یضل وما لهم من ناصرین اگر سخت کوشی و حرص ورزی ای محمد بر راه یافتن مشرکان بدرستی که
خدای تعالی راه نماید آنرا که بسبب نافرمانی در بادیه خذلان و حرمان گذاشت و نیست مر ایشانرا هیچکس از یاران که منع عذاب
کند از ایشان آورده اند که یکی از مسلمانان بر کافری دینی بود و بتقاضای آن رفته بود در اثنای مکالمه گفت بدان خدای که بعد از مرگ بجزای او
امید دارم کافر گفت تو امید داری که بعد از مرگ زنده شوی مسلمان گفت آری کافر با یمان غلاظ و شداد سوگند یاد کرد که
هیچکس بعد از موت زنده نشود و اما علی بن ابراهیم رحمه الله در تفسیر آورده که ابو عبدالله جعفر بن محمد الصادق علیهما السلم فرمود با صحاب
خود که مردمان چه میگویند درین آیه که بیاید گفتند میگویند در شان کفار است فرمود که کفار سوگند میخورند بلکه در شان این امت است
که گفته شد مر ایشانرا رجعت بعد از موت و پیش از قیامت ایشان سوگند یاد کردند که رجعت نخواهد بود و این آنست که روایت
ثقات از ائمه انام ع روایت کرده‌اند که چون مهدی آل محمد ع ظاهر شود و شروع در فتح نماید حق سبحانه و تعالی بخشش قدرت و از برای

بعجزه امام علیه السلم ظلم آل محمد را از ده ساز و در هر مقام که باشند و در که حاضر شوند بخدمت آنحضرت و اعتراف کناه و ظلم خود
کنند و ستم و تعدی که بر ایشان کرده اند و از حقوق ایشان که بناحق گرفته اند قایل شوند و آنحضرت علی رؤس الاشهاد و بفرماید تا در
میان صفا و مروه ایشانرا بر دار کنند چنانچه تمام آن خلایق مشاهده نمایند پس حق سبحانه و تعالی خبر میدهد از انکار و رد می کنند قول ایشانرا
کرد **و اقسموا بالله جهد ایمانهم لا یبعث الله من یموت بلی وعدا علیه حقا ولکن اکثر الناس
لا یعلمون** و سوگند خوردند بخدای تعالی سخت ترین سوگندان ایشان یعنی جهد کردند در تغلیظ سوگند و گفتند بر نینگیزد خدای تعالی آنرا که بمیرد
بلی ایجابست بعد از نفی یعنی بر خواهد انگیخت و وعده کرده است خدای تعالی وعده کردنی که بر وست وفا کردن یعنی وعده لازم الوفا
درست و راست بر از قیامت ولیکن بیشتر آدمیان نمیدانند **لیبین لهم الذی یختلفون فیه ولیعلم الذین کفروا
انهم کانوا کاذبین** حق تعالی بر می انگیزد ایشانرا هم از آنحضرت نقل میکنند و دیگر از ائمه علیهم السلم یعنی در رجعت تا بیان کند
برای ایشان آنچیز را که اختلاف کردند دران از امور حقوق اهل بیت ع و غیر آن از بعث و حشر و برای آنکه تا بدانند آنانکه کفر ورزیدند آنرا که
بودند دروغ گویان در انکار آل رسول و آنچه می کردند و میگفتند و غیر آن از رجعت و قیامت و نقل است که بعد از رجعت بقتل آرند
ایشانرا و بر دار کنند چنانچه مذکور شد و این موجب تسلی و شفاء صدور مومنان شود و این در زمان قائم ع باشد و این نیز مذکور
شده **انما قولنا لشیء اذا اردناه ان نقول له کن فیکون** خبر این که گفتیم ما مر چیزی را چون خواهیم که آفریدن
او آنست که گوییم مر آنچیز را که باش پس باشد مخلص سخن آنست که تکوین امر ایشانرا متوقف بر ماده و مدت نیست پس کسی که ابتدا را
بی سبق ماده قادر باشد بر ایجاد چیزی هر آینه قدرت او بر اعاده آن شی با وجود ماده و مدت اولی باشد و زنده ساختن ایشان برای
اظهار حق است و دیگر برای حقیت قیامت و حشر و نشر و چنانچه مخالفان و معاندان را زنده سازند معاندان امام را نیز زنده خواهند
کرد و زنده خواهند ساخت سلمان و بوذر و عمار و مقداد و اصحاب کهف بر وجهی که در نقول معتبر وارد شده **والذین هاجروا
فی الله من بعد ما ظلموا لنبوئنهم فی الدنیا حسنة ولاجر الآخرة اکبر لو کانوا یعلمون** و آنانکه
بریدند از اوطان خود در گذاردن حق خدای تعالی پس از آنکه ستم دیده شده بودند و آنها اند از اصحاب که بجهت ستمکاری قریش
بر ایشان بحبشه هجرت کردند حق سبحانه و تعالی وعده فرمود که هر آینه جای دهیم ایشانرا در دنیا در سرای شهری نیکو یعنی طیبه مدینه علی مشرفها
الصلوة والسلم و گفته اند غنیمتی نیکو و هر آینه مزد آخرت مر ایشانرا بزرگترست از غنیمتی که در دنیا بدیشان رسید اگر کفار که بدانند که خدای تعالی
اهل هجرت را اگر با دل و زبان موافقت نمودند حضرت رسالت را صلی الله علیه و آله در هر دو سرای فرو میدهد هر آینه با ایشان موافقت
نمایند در ایمان و هجرت یا اگر مهاجران بدانند زیاده کنند در جهاد و مصابرت آنانکه دانسته باشند **الذین صبروا وعلی
ربهم یتوکلون** مهاجران آنانند که صبر کردند بر مفارقت وطن و آزار کفار و بر پروردگار خود توکل میکنند و کار خود را بدو
تفویض مینمایند و آورده اند که قریش گفتند خدای تعالی از آن بزرگترست که بشر را پیغمبر فرستد بلکه فرشتگانرا مبعوث گرداند تا خلق را
بدو دعوت کنند در رد قول ایشان این آیت آمد که **وما ارسلنا من قبلک الا رجالا نوحی الیهم فسئلوا اهل
الذکر ان کنتم لا تعلمون** نفرستادیم ما برسالت پیش از فرستادن تو مگر مردانی را از آدمیان که بزبان ملک وحی
فرستادیم بدیشان مخلص سخن آنست که سنت الهی بران جاری شده که بشر را برسالت فرستد نه ملک را پس بپرسید اهل کتاب را
یعنی علمای ایشانرا اگر شما هستید که نمیدانسته اید که انبیای گذشته همه بشر بوده اند مبعوث شده با معجزه فرستاده و گشتند **بالبینات
والزبر وانزلنا الیک الذکر لتبین للناس ما نزل الیهم ولعلهم یتفکرون** یا معجزهای روشن و کتابها

ان

نوشته

نوشته و فرو فرستادیم بتو قرآن را که سبب ذکر و خداوندست و روشن و هویدا کنی برای مردمان آنچه فرستاده شده است و فرو
بسوی ایشان از اوامر و نواهی و تا شاید که ایشان نظر کنند دران و دانند که این کلام مخلوق نیست **افامن الذین مکروا السیئات
ان یخسف الله بهم الارض او یاتیهم العذاب من حیث لا یشعرون** آیا ایمن شده اند آنانکه کردند مکرهای بد
یعنی برای هلاک انبیا حیلها انگیختند از یاران و جماعتی مذکورند بنسبت با پیغمبر صلی الله علیه و آله مکر کرده اند میفرماید که آیا ایشان خود را ایمن میدانند
و میدانند از آنکه فرو برد خدای تعالی ایشانرا در زمین چنانچه قارون را فرو برد یا ایمن اند از آنکه بیاید بدیشان عذاب الهی از آنجا که نه دانند و نه
دارند چنانچه بقوم لوط ع آمد **او یاخذهم فی تقلبهم فما هم بمعجزین** یا از آنکه بگیرد ایشانرا در گشتن ایشان یعنی در رفتن و آمدن
از شهری بشهری برای تجارت یا بوقت کردن ایشان در حالت خواب از دوستی بدستی پس نیستند ایشان عاجز کنندگان مر خدا را
از عقوبت خود **او یاخذهم علی تخوف فان ربکم لرءوف رحیم** یا ایمن شده اند از آنکه بگیرد خدای تعالی ایشانرا
بر ترس از هلاک پیشینیان یعنی ترسان شوند از عذاب قومی که پیش از ایشان بوده و در حین همان ترس عذاب بدیشان فرود آید پس
بدرستی که پروردگار شما مهربانست که بردباری میکند با بندگان عطوفست که تعجیل نمیکند در عقوبت ایشان **اولم یروا الی
ما خلق الله من شیء یتفیؤا ظلاله عن الیمین والشمائل سجدا لله وهم داخرون** آیا نمی نگرند این کافران
بسوی آنچه آفریده است خدای تعالی از چیزی که او را شخص است میگردد سایهای او از راست و چپ یعنی از هر جانب سجده کنندگان
مر خدای را و حال آنکه ایشان خوارند یعنی خاضع و متواضع بعضی گویند سجود ظلال و انقیاد او با اختلاف مشارق و مغارب اوست که تقدیر
پروردگار را از جانبی بجانب دیگر انقیاد می نمایند بر وجهی که او تقدیر فرموده و واقع میکردند بر زمین بر هیات ساجد و گویند نیز که مراد
یمین و شمال یمین فلک و شمال اوست چه یمین جانب شرقی اوست و شمال جانب غربی او و ظلال در اول روز ابتدا میکند از شرق
و واقع میشود بر ربع غربی از زمین و بزوال ابتدا می نماید از غرب واقع میگردد و بر ربع شرقی از زمین و در تفسیر زاهدی آورده
که معنی سخن آنست که اگر کافران مر سجده نکنند چیز آن که سایهای ایشان مر خضوع و خشوع می کنند **ولله یسجد ما فی السموات
وما فی الارض من دابة والملائکة وهم لا یستکبرون** و مر خدایرا سجده می کنند آنچه در آسمانهاست از علویات
و آنچه در زمین است از جنبندگان و دیگر سجده میکنند فرشتگان و تخصیص ایشان با آنکه در علویات داخل از جهت تعظیم ایشانست یا
بسبب طواعیت در سجده و موید این قول است آنکه میفرماید که و فرشتگان سرکشی نمی نمایند از عبادت و صاحب تبیان گفته که سجود دو نوع است
سجود عبادت که وضع جبهه است بر روی پرستش و آن سجده ذوی العقول است و سجود تذلل و خضوع و تسخیر آن سجده غیر عقلاست و این
سجده سیم است از سجدهای قرآنی و این سجود عالم اعلی و ادنی خوانند که در مقام ذلت و خوف حق را سجده می کنند پس باید که در این
محل مومن و صفت موسوم گشته خود را در زمره ساجدان گنجایش دهد **یخافون ربهم من فوقهم ویفعلون ما
یؤمرون** می ترسند ملایکه از عذاب آفریدگار خود و از آنکه فرستد از زبر ایشان یا ترسند او را چه حق جل و علا فوق ایشانست بقهر
و هو القاهر فوق عباده و می کنند بطوع و رغبت آنچه فرموده شده اند آن از پرستش و ذکر و این دلیل است بر آنکه فرشتگان مکلف اند
و واقع از میان خوف و رجا **وقال الله لا تتخذوا الهین اثنین انما هو اله واحد فایای فارهبون** و گفت
خدای تعالی فرا مگیرید دو خدا را اثنین برای تاکید است خبر این نیست که خدای تعالی معبودیست یکتا یعنی وحدت لازم الوهیت است
زیرا که مرتبه الوهیت شرکت بر نتابد چنانچه بادله واضحه ثابت گشته پس باید که خدای تعالی واحد باشد من کل الوجوه و تعلق نبود و بهیچ شی
از اشیا بلکه اشیا از وی ظاهر بود و او بی اشیا قائم باشد پس از من بترسید التفات از غیبت بتکلم ابلغ است در ترهیب و تخویف وله

زمین از

ما في السموات والارض وله الدين واصبا افغير الله تتقون و مر خدا راست انچه در آسمانها و در زمین
یعنی مخلوق و مملوک اوست و مر او راست طاعت و لازم و واجب او را پسندیده و مر او راست باقی و ثابت یا او راست جزای
دایم و غیر منقطع یعنی ثواب مطیع و عقاب عاصی آیا بدون خدای تعالی از کسی دیگر می ترسید و حال آنکه ضار و نافع غیر او نیست وما
بكم من نعمة فمن الله ثم اذا مسكم الضر فاليه تجارون و آنچه بشما رسیده است از نعمتها چون صحت و غنا و خصب پس
از خداست چون برسد بشما سختی و مرض و فقر و قحط پس بدو می نالید و تضرع و زاری بدرگاه او می کنید ثم اذا کشف الضر عنکم
اذا فریق منکم بربهم یشرکون پس چون برد آن سختی را از آن می نالید از شما یعنی کفار بخداوند خود شرک آرند محققان برآنند
که شرک اینجا ملاحظه اسبابست یعنی از مسبب غافل شده هر چیزی را از وصول عطا و رفع بلا بسببی باز بندند لیکفروا
بما آتیناهم فتمتعوا فسوف تعلمون تا کفران ورزند بآنچه ایشان را داده ایم از نعمت و کشف محنت پس برخوردار شوید
یعنی ای کافرنعمتان روزی کام خود بر آید و از دنیا بهره بردارید پس زود باشد که بدانید عاقبت امر خود را و این سخت
ترین وعیدیست اهل کفران را ویجعلون لما لا یعلمون نصیبا مما رزقناهم تالله لتسئلن عما کنتم تفترون
و می کنند کافران یعنی مقرر میسازند برای آنها که نمیدانند یعنی بتان که ایشان را علم نیست یا برای آنچه خود نمیدانند از شفاعت اصنام تعیین می کنند بجهت
ایشان بهره از آنچه بدیشان داده ایم از کشتها و چهارپایان چنانچه فرموده وجعلوا لله مما ذرأ من الحرث والانعام
نصیبا الایه و بیان این در سوره انعام گذشته سوگند بخدای تعالی که پرسیده خواهید شد روز قیامت از آنچه که هستید که افترا
می کنید و دروغ بر می بافید که بتان خدایانند و ما بسبب ذبح و انعام برایشان تقرب می کنیم ویجعلون لله البنات سبحانه و
لهم ما یشتهون و میگویند و می سازند مر خدا را دختران خزاعه و کنانه می گفتند که ملایکه دختران خدایند و سخن بولیح آن بود که حق تعالی
با جن مصاهرت کرد و ملایکه متولد شد نعوذ بالله تعالی پاکست خدای تعالی از قول ایشان که می گویند که دختران دارد و خدای تعالی و مر ایشان راست
انچه آرزو دارند و میل آن دارند یعنی پسران واذا بشر احدهم بالانثی ظل وجهه مسودا وهو کظیم و چون خبر داده شود
یکی از ایشان بولادت دختر یعنی چون کسی را از کافران خبر دهید که ترا دختری متولد شد گردد روی او سیاه از اندوه و غم و شرمندگی
در میان قوم و او پر باشد از خشم بر زن خود که چرا دختر زاد یتوارى من القوم من سوء ما بشر به ایمسکه على هون
ام یدسه فی التراب الا ساء ما یحکمون پنهان شود و خود را بپوشد از گروه آشنایان و خویشان از بدی و ناخوشی آنچه
او را خبر داده اند بآن یعنی از قوم خود پنهان دارد که مراد دختری بزاد و در فکر افتد آیا نگاه دارد آن مولود را بر خواری و ذلت
یا بپوشد او را در خاک یعنی زنده در گور کند چنانچه بنو تمیم و مضر میکردند بدانید که بدست آنچه حکم می کنند مشرکان یعنی دختر که پیش ایشان
قدر و حرمت ندارد بخدای تعالی نسبت میدهند للذین لا یؤمنون بالاخرة مثل السوء ولله المثل الاعلى وهو
العزیز الحکیم مر آنها را که منکر و ندیری عقبی صفت بدست یعنی حاجت بزن و فرزند و کراهت بنات و زنده در خاک کردن
و مر خدا راست صفت بلند یعنی وجوب ذاتی و غنای مطلق و جود شامل و تقدس از صاحبه و ولد و او غالبست و قادر بر هلاک
کفار حکم کننده بمهلت ایشان تا وقت معلوم ولو یؤاخذ الله الناس بظلمهم ما ترک علیها من دابة ولکن یؤخرهم
الى اجل مسمى فاذا جاء اجلهم لا یستأخرون ساعة ولا یستقدمون و اگر بگیرد خدای تعالی مردمان را
یعنی کافران را بستم یعنی بکفر ایشان نگذارد در روی زمین هیچ جنبنده بشومی کفر ولیکن باز پس دارد ایشان را و مهلت دهد تا وقتی نام برده
شده یعنی بوقت مرگ یا عذاب ایشان پس چون بیاید اجل ایشان یعنی وقت مقرر ایشان برای عقوبت یا مرگ باز پس نمانند ساعتی از آن و پیش

نگزند

نگزند ساعتی بر آن بلکه بمیرند یا معذب شوند همان لحظه که وقت رسیده ویجعلون لله ما یکرهون وتصف السنتهم
الکذب ان لهم الحسنى لا جرم ان لهم النار وانهم مفرطون و حکم مر خدا را یعنی برای او انچه نمیخواهند برای
خود یعنی دختران یا شرکت در مهتری و سرداری و باوجود این میگویند زبانهای ایشان دروغ را یعنی میگویند ایشان راست بهشت یا پاداش
نیکو کافران میگفتند که اگر فرضا رجوع ما با خدای تعالی شد ما را نزد یک او مرتبه نیکو خواهد بود و ان لی عنده للحسنى
حق سبحانه و تعالی میفرماید که دروغ میگویند حقا چنین است که فردای قیامت بدرستی که باشد ایشان را آتش دوزخ و بتحقیق که ایشان
متروکان و مهجورانند در آتش و بی عنایت باران و بعد از مذلت مشرکان و مآل کار ایشان بجهت تسلیه حضرت رسالت صلی الله علیه
و آله میفرماید تالله لقد ارسلنا الى امم من قبلک فزین لهم الشیطان اعمالهم فهو ولیهم الیوم
ولهم عذاب الیم بخدایی که ما بتحقیق فرستادیم پیغمبران بسوی امتان که بودند پیش از تو پس بیاراست برای ایشان دیو سرکش
یعنی ابلیس کردارهای ایشان را تا تکذیب انبیا کردند پس شیطان دوست ایشانست امروز یعنی با کافران زمان تو دوستی میکند
و بهمان نوع می آراید در چشم ایشان عملهای زشت را تا تکذیب تو می کنند و مر ایشان راست یعنی ابلیس و ایشان راست فردا عذابی دردناک
وما انزلنا علیک الکتاب الا لتبین لهم الذی اختلفوا فیه وهدى ورحمة لقوم یؤمنون
و نفرستادیم بر تو قرآن را مگر برای آنکه بیان کنی و روشن گردانی برای مردمان آن چیزی را که اختلاف کردند در آن از امر توحید
و عدل و نبوت و امامت و معاد و نفرستادیم کتاب را الا برای راه نمودن و برای رحمت مر گروهی را که بگروند بآن
والله انزل من السماء ماء فاحیا به الارض بعد موتها ان فی ذلک لآیة لقوم یسمعون و خدای
تعالی فرستاد از آسمان آب را پس زنده گردانید بآن آب زمین را بعد از مرگ او یعنی تازه گردانید زمین را بباران پس از پژمردگی
و گفته اند فرستاد از آسمان قرآن را که سبب حیات قلوب مومنانست پس زنده گردانید بدان دلها را که پیش از آن حالت
نبود ایشان را بدرستی که در آنچه مذکور شد هر آینه نشانه ایست آشکارا مر گروهی را که بشنوند بگوش تدبر و استماع کنند بسمع انصاف وان
لکم فی الانعام لعبرة نسقیکم مما فی بطونه من بین فرث ودم لبنا خالصا سائغا للشاربین و بدرستی
که مر شما راست در وجود چهارپایان دلالتی که بدان عبور کنید از جهل بعلم می آشامانیم شما را بعضی از آنچه در شکمهای ذوات الالبانست
از جنس نعم از میان سرگین و خون شیری پاک از لون خون و رایحه سرگین گوارنده مر آشامندگان را ابن عباس فرموده که چون بهیمه
علف بخورد و در شکم او بپخته گردد سه طبقه در وی پدید می شود اسفل آن سرگین است و اوسط آن شیر و اعلای آن خون در عروق جاری میگردد
و شیر به پستان میرود و فرث از مخرج بیرون می آید و گویند مراد ابن عباس آنست که اوساط آنها ولبن است و اعلی آن دم زیرا که لبن
و دم در کرش متکون نمیشود بلکه خلاصه اشیا ماکول را که بعد از هضم اول در کرش کبد جذب می کند و ثفل آنرا که فرث است میگذارد و آن کیلوس
را هضم تمام میدهد تا اخلاط اربعه حادث میگردد و بخش می کند آنرا بر اعضا بحکمتی که قادر حکیم در او تودیعت نهاده و پس اگر حیوان حامله باشد
اخلاط او بر قدر غذای او می افزاید از جهت استیلای برودت و رطوبت بر امزجه اناث و آن خلط زاید برای جنین برحم میرود و چون
متولد شد آن زاید یا بعضی از آن به پستان میریزد و بجهت آنکه گوشت پستان غددی سفید است آن خلط بمجاورت آن سفید می گردد و آن
شیر است و در تکون شیر از ماکولات بعض حیوانات که خار و خاشاک یا علف سبز است و خروج او که بآن صفا و لطافت از میان
گوشت و خون آیتی لایح و علامتی واضح است بر حکمت الهی و قدرت پادشاهی در قوت القلوب آورده که تمامی نعمت بخلوص
لبن است یعنی اگر در وی یکی از وصفین فرث و دم بودی نعمت تمام بودی و طبع او را قبول کردی همچنین مقابر بندگان با حق باید که خالص باشد

که اگر بشوب فرث ریا و دم هوا آمیخته گردد از خلوص دور و از نظر قبول مهجور خواهد بود که ریا در عمل شرک خفی است و صفای
سبب شوب هوا منتفی و در ریا نظر بر مردم است و در هوا بر غرض خود و بر بهره و وجه عمل خالی از آلودگی نیست ومن ثمرات
النخیل والاعناب تتخذون منه سکرا ورزقا حسنا ان فی ذلک لآیة لقوم یعقلون ۝ و م
ثمار است از میوهای خرمابنان و تاکهای انگور آنچه میگیرید از آن مستی کننده و قول جمهور آنست که آیه قبل از تحریم خمر نازل شده اما نزد
امامیه رضوان الله علیهم آنست که خمر در هیچ دینی از ادیان حلال نبوده بلکه حرام بوده و گویند چون این آیه در معرض امتنان است
و حق سبحانه و تعالی امتنان نمیفرماید بمحرم در جواب گفته اند که امتنان بمحصول است از ثمرات و اگر آنها مباح است آن را ذکر اقتطاع کرد
از آنها بر وجوه متعدده و بعضی گویند نبیذ است که از خرما و مویز گیرند و ابو عبیده گوید که سکر سرکه را گویند بلغت حبشه یعنی سرکه میگیرید و روزی
نیکو چون خرما و مویز و دوشاب و از و حلوا ارزند بدرستی که درین میوها از تر و خشک و نواید ایشان هرآینه دلیلی روشنست بر توانایی
باری تعالی مر گروهی را که تعقل کنند و نظر تامل در آن کنند واوحی ربک الی النحل ان اتخذی من الجبال بیوتا
ومن الشجر ومما یعرشون ۝ و الهام فرستاد پروردگار تو بسوی زنبوران عسل یعنی در دل ایشان افکند آنرا که فراگیرید از کوهها
کوهها خانهای مسدس آراسته متساوی بحسن صنعت و صحت قسمت آورد و ذکر نحل چون از اقسام حیوان اهم کیس و فطانت و شجاعت و نظر در عواقب
امور میدارد و معرفت فصول اسنه و اوقات مطر و ارتحالست و باطاعت ملوک مایل بود و تدبیر معاش بطریق زیرک و شاغل اولا برای
ماوای موضع پاک میسازند و بعد ایجاد میکنند و خانها از موم ترتیب میدهند بازجای ملوک را آماده می نمایند بعد از آن بیوت ذکوری که عمل نمیکنند
چیزی را و ذکور ایشان از روی جرم کوچکتر از اناث و عادت ایشان آنست که اگر فسادی از ملک و بزرگتر خود دیدند او را عزل
میکنند و او را میکشند و ملوک بیرون نمی آیند مگر با جمیع نحل و اعمال را قسمت میکنند میان یکدیگر بعضی در عمل عسل اند و بعضی در موم و بعضی آب میدهند
و بعضی خانه میسازند و بناهای ایشان از عجایب است که بر شکل مسدس بنا میکنند که فرجه در آن نمیشود و در فرجه و اختلاف کار استنباطات ...
هندسی و دوایر مسدس او بهم چنان متصل است که گویا منقطع است و این نیست مگر از اثر صنع لطیف خبیر که الهام فرمود ایشان را این یا فراگیرید
که از میان درختان نیز خانه گیرید یعنی در کنج درختها جای کنید و ... و مساجی ... باشد و خانه گیرید از آنچه مردمان بنا میکنند یعنی کندوها
تا ... کنند و غیر آن و کمال اطاعت امر پروردگار نمود و در غیر این موضع جای نسازند البته و خانه بنا نکنند ثم کلی من
کل الثمرات فاسلکی سبل ربک ذللا یخرج من بطونها شراب مختلف الوانه فیه شفاء للناس ان فی
ذلک لآیة لقوم یتفکرون ۝ پس بخورید از همه میوها که خواهید از شیرین و تلخ ... پس بروید براههای پروردگار شما یعنی
طریقی که الهام داده است در عمل عسل در حالتی که منقاد باشید و رام شده مر او را و چون زنبوران امر الهی را بکار بسته از شکوفها و گلها بخورند
در درون ایشان بحکمت مستحیل گردد و بشیرهٔ شیرین و آن را قی کنند برای ذخیره زمستان و اینست که حق سبحانه و تعالی میفرماید که بیرون می آید
از شکمهای ایشان بطریق لعاب آشامیدنی یعنی عسل خلاف یکدیگر رنگهای او بعضی سفید که عسل نوبر جوانست و زرد که از آن میانه سالست
و سرخ که از آن پیرست و سیاه و سبز نادر باشد و در مکه معظمه سبز هم میباشد لیکن اکثر اسود گویند و گفته اند که اختلاف الوان عسل بسبب
اختلاف فصول است یا بسبب اختلاف نحل یا مرعی و اختلاف طعم او بسبب اختلاف مرعی است در آن شراب شفاست مردمان را
از امراض چنانکه در مقابلهٔ مرضی وقوع می یابد کما قال واذا مرضت فهو یشفین و مؤید این قول رسول الله است صلی الله علیه و آله
که شفا است من در سه چیز است آیتی از کتاب الهی و شرط حجام و لعقه از عسل و توجیه آن برین وجه است که در آیت بر وجه خاصیت است
چه کلام الهی را خواص کثیره است که بر اهل بصیرت مخفی نیست و ارباب معرفت را بر آن انکاری نه چه جذب مقناطیس حدید را هیچ عاقل انکار

دارد

ندارد و پس چون در خواص کلام الهی انکار روا نباشد و اما شرط حجام در حال هیجان دم است و اما عسل بخاصیت خود شفاست در امراض بلغمی
بارد و ... و با حمومات شفاست از صفرا و با ادویه مرکبه شفاست از سودا و کم معجونی باشد در سایر امراض که عسل جزوی از وی نبود چنانچه
آورده که مردی بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد و گفت یا رسول الله برادر من می نالد از شکم خود فرمود که بخورانش عسل آن
برفت و باز آمد که شربت عسل دادمش سود نداشت و دیگر بار همان فرمود و باز حالت اول دست داد و در نوبت سیم و چهارم فرمود که برو
و دیگر بده که حق تعالی راست میگوید و شکم برادر تو دروغ و درین نوبت شفای کلی یافت بدان شربت و اگر همه ... شفا نباشد لیکن بسیاری
از آن شفاست و حدیث بطن دلالت دارد بر آنکه شفاست در کل امراض چه جایز است که آنحضرت بوحی دانسته باشد این مرض خاص را که
آن شفای او بیش ... و شفا یا از برای تعیین است یا از جهت تکثیر از روی مبالغه پس دلالت بر اکثریت کند نه بر کلیت و در تربت امام حسین ع
نیز شفای عاجل است چه در روایت وارد شده که حق سبحانه و تعالی عوض شهادت وی چهار خصلت بآنحضرت ارزانی فرمود شفا در تربت او
و ... اجابت دعا در قبهٔ او و ... ایمه از ذریت او و ... ایام زایران او از اعداد ... و ... فرموده و ...
شفا بخورند که شفای کلی در ... است و علی بن ابراهیم رحمه در تفسیر نقل از ابی عبدالله ع میکند که آنحضرت فرمود که مائیم نحلی که حق سبحانه و تعالی
الهام فرستاد و بسوی او وحی فرمود ما را که فرا گیرید از جبال و شجر و مدر یعنی از عرب و عجم دوستان که شیعه را و آنچه بیرون می آید از بطون ما
انواع علوم است که از ما ظاهر میشود بسوی ایشان و از ما ... در بعضی احوال مانند احوال نحل عسل است نسبت ... الطاف
الهیم و ما مأموریم که ایشان را بتوحید و طاعت دلالت کنیم و بطاعت نزدیک گردانیم و از معصیت دور و مطاع و مقتدای ایشان باشیم و بر ایشان
واجبست که اطاعت ما کنند و علم دین و معرفت حق الیقین که حق تعالی بمحض عنایت بما ارزانی فرموده از ما اخذ کنند بقدر استعداد و احتیاج
خود و از آن فیض بهره یابند ... که ایشان محتاج باشند که مداوای امراض جهل و ... و اختلال ... و علاج
مداوای عسل کرد و از امراض قلبیه جهل نفاق و اختلاف و ... اختلال خلاص شد و ... السلام فلاح و صلاح رسید و هر که در کنج تاریک ضلال
خودرایی و تنهایی و تقلید ماند از نور علم ما بهره نگرفته و کار او بهلاک و وبال عقاب کشید و مؤید اینست که ابوالائمه امیرالمؤمنین
است صلوات الله علیهم بامیر النحل موسوم است و بدرستی که در امر نحل عسل هرآینه حجتی باشد روشن بر قدرت ربانی مر گروهی را که تفکر کنند در
اختصاص نحل بصنایع دقیقه و امور رقیقه و هر آینه آنها وجود گیرد الا از الهام توانای دانا که چندین حکمت در جانوری ضعیف ودیعه نهاد و
وا نمود که هرگز از راه و فرمان منحرف نشوند ... که میوهٔ تلخ خورند و عسل شیرین باز دهند ... و ... نخورند ... هرگز فرمان
معیوب را اگر پادشاه نحل است خلاف کنند ... و باز ... رجوع نمایند ... نشینند و
از آن بخورند صناعتی که اگر همه بنا این عالم جمع شوند مثل خانهای مسدس ایشان نتوانند ساختن و شمهٔ از آن مذکور شد پس آنچه از عسل ایشان
شفای الم ظاهر حاصل شود و از تفکر احوال ایشان شفای مرض باطن است که جهل است و آنچه حضرت ابی عبدالله ع فرمود که نحل مائیم
... این صفات مذکوره نیست غرض از آن بوده که خود را تشبیه باین جانور کنند بلکه حالات خود با آن مخصوص ... بوده ...
که بر وجه الهام آن مقدار صفات در ... تواند بود و اهل عصمت و طهارت که ذریت رسول الله باشند و از جانب حق منصوص و منسوب
بوده باشد و ... صفات کمالیه ایشان در چه مرتبه باشد و ... بعد از حضرت صلی الله علیه و آله ... غیر از ایشان اختیار کنند ...
اختیار کنند از روی جهل خواهد بود یا عنا و تعنت ... من ذلک ... ز شرق تا بمغرب گر امامست علی و آل او ما را تمام است اللهم
احشرنا فی زمرة محبیهم و موالیهم بحق الحق واهله والله خلقکم ثم یتوفاکم ومنکم من یرد
الی ارذل العمر لکی لا یعلم بعد علم شیئا ان الله علیم قدیر ۝ و خدای تعالی بیافرید شما را و از عدم بوجود آورد و پس بمیراند

یا آجال مختلفه و دیگر بار شما را بعدم باز برد و از شما کسی هست که رد کرده شود بسوی خوارترین زندگانی یعنی سن پیری و خرافت
که هفتاد و پنج یا هشتاد و یا نود است تا از آن بر خرافت بعد از دانستن چیزی را یعنی بکمال طفلیت باز رود و در نسیان و سیاطی آورده که مراد
که عازم چه مسلمان از زیادت کنند طول عمر الا آنست عقل و هستی که خدای تعالی داناست و جهل و دانایی او و طاری نشود و توانا است و عجز و توانایی او را
نیاید و درین تنبیه است بر آنکه تفاوت آجال مردم نیست مگر بتقدیر قادر علیم حکیم که ترکیب فرموده ابنیه ایشان را و تعدیل نموده امزجه ایشان را
بر قدر معلوم که اگر بمقتضای طبایع ایشان می بود بتفاوت باین حد نمی بود وَاللّٰهُ فَضَّلَ بَعْضَكُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ فِي الرِّزْقِ فَمَا الَّذِينَ
فُضِّلُوا بِرَادِّي رِزْقِهِمْ عَلَىٰ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَهُمْ فِيهِ سَوَاءٌ أَفَبِنِعْمَةِ اللّٰهِ يَجْحَدُونَ و خدای تعالی افزونی
داد بعضی از شما را بر بعضی دیگر در روزی یعنی در مال دنیا یکی توانگر شد و یکی درویش یکی مهتری یافت و دیگری چاکری پس نیستند آنها که افزونی
یافته اند در اموال یعنی آنها که بسبب مال مهتری و توانگری و مالک رقاب جمعی از موالی شده اند نیستند از کرم دهنده رزق خود یعنی دهند و بخشش
کنند بر آنها که مالک شده است دستهای ایشان یعنی خدمتکاران و غلامان خود را بندگان نمیدهند که اگر مالکان مملوکان را در اموال خود شریک
سازند پس باشند والات و موالی در مالداری یکسان و در تفسیر آورده که خطاب با مشرکان عرب است که در تلبیه می گفتند لبیک لبیک
لا شریک لک الا شریک هو لک حق سبحانه و تعالی میفرماید که شما تجویز نمی کنید که بندگان شما در مال شریک شما باشند پس چگونه روا میدارید
که بندگان شریک من باشند در الوهیت آیا نعمت خدای تعالی را انکار می کنند و چون ثابت شد که منعم بجمیع نعم اوست پس هر که غیر را شریک
او کرده شکر نعمت او نکرده باشد علی بن ابراهیم رحمه الله در تفسیر آورده که نعمت الله ائمه معصومین اند ع و نقل از ابی عبد الله ع میفرماید که آنحضرت
فرموده که مائیم نعمت الهی که حضرت منعم علی الاطلاق انعام فرموده بر بندگان خود پس هر که شاکر بود بآن بفوز و فلاح مستعد گردد و هر که
کافر شود بآن مخذول و فضیحت شود و ابو جعفر ع فرمود فَمَا فَازَ مَنْ فَازَ إِلَّا بِنَا وَمَا خَابَ مَنْ خَابَ مِنْ حُبِّنَا وَأَرَادَهُ لِمَنْ
مَنْ نَالَ مِنَّا السُّرُورَ وَمَنْ سَاءَ بِنَا سَاءَ مِيلَادُهُ پس رستگاری نیابد کسی که رستگاری خواهد مگر بوسیله ما و نومید نگردد
کسی که دوستی ما نتواند و توشه او نیابد کسی که شاد و شاد گشت برای ما از ما سرور و شادی و کسی که ما را اهل و محزون کرد بهتر آن از بد
زادگی میلاد اوست وَاللّٰهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ بَنِينَ وَحَفَدَةً وَرَزَقَكُمْ
مِنَ الطَّيِّبَاتِ أَفَبِالْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ وَبِنِعْمَتِ اللّٰهِ هُمْ يَكْفُرُونَ و خدای تعالی بیافرید برای شما زنان که از ایشان آرام
میگیرید و آفرید برای شما از زنان شما پسران و دختران یا اولاد اولاد یا دامادان یا فرزندان زنان که از شوهران دیگر دارند و روزی
داد شما را از پاکیزه ها و لذیذه ها آیا بر بیهوده میگروند این مشرکان و نعمت خدای تعالی ایشان منکرند و باطل که طریق شیطان و اهل بدعت است
بدان میگروند و نعمت که شاه راه سید المرسلین و الائمه المعصومین است بدان ایمان نمی آرند وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ مَا لَا
يَمْلِكُ لَهُمْ رِزْقًا مِنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ شَيْئًا وَلَا يَسْتَطِيعُونَ فَلَا تَضْرِبُوا لِلّٰهِ الْأَمْثَالَ إِنَّ اللّٰهَ يَعْلَمُ
وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ و می پرستند بدون خدای تعالی آنچیز را که مالک نیست یعنی ندارد برای ایشان روزی را از آسمانها یعنی باران
و از زمین یعنی نبات محض چیزی است که کافران عبادت بتان می کنند که ایشان نمی توانند روزی دادن چیزی را پرستندگان از مطر و نبات
و هرگز نیز نتوانند که روزی دهند و مقرر است که پرستش آنها بر خلاف عقل بود زیرا که عبادت شکر نعمت است و هیچ نعمتی عظیم تر و بزرگتر از وجود
و روزی داده ای نیست و این بر صفت خدای اجل جلاله ثابت است در اصنام را پس مزنید یعنی مسازید برای خدای تعالی مثلها بر آن جهت
قیاس کنید بنا بر او و شرکت دهید با او مَنْ لَا لَهُ الْمِثْلُ لَا تَضْرِبْ لَهُ الْمِثَالَ بدرستی که خدای تعالی میداند فساد و قول شما نمیدانید
و اگر بدانید بدین اشراک جرات نمیکنید یا شما برای او مثل نزنید که او میداند که چگونه مثل باید زد و شما نمیدانید پس حق سبحانه و تعالی مثل اراد

فرمود برای خود و معبودان شما از برای مؤمن و غیر او اول فرمود ضَرَبَ اللّٰهُ مَثَلًا عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَىٰ شَيْءٍ وَمَنْ
رَزَقْنَاهُ مِنَّا رِزْقًا حَسَنًا فَهُوَ يُنْفِقُ مِنْهُ سِرًّا وَجَهْرًا هَلْ يَسْتَوُونَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ
بزد خدای تعالی یعنی بیان کرد مثلی و آن بنده است بنده درم خریده غیر مکاتب و غیر مأذون که توانایی ندارد بر هیچ چیزی از نفع و ضر و آنکه
روزی دادیم او را از نزد خود یک بار روزی نیکو یعنی بسیار و بی مزاحم که در و تصرف تواند کرد پس این مرزوق نفقه می کند از آن روزی
پنهان و آشکارا یعنی هر نوع که میخواهد خرج میکند و از کسی نمی ترسد آیا برابرند یعنی مساوی نباشند بندگان بی اختیار با خواجگان صاحب اقتدار
پس چون مملوک عاجز با مالک قادر متصرف برابر نیست پس تا بدان که اعجز مخلوقات اند شریک قادر علی الاطلاق چگونه توانند بود و مالک الرقاب
و رب الارباب و آورده اند که این ضرب المثل برای مؤمن موافق است و جاحد مخذول منافق مراد از مؤمن علی بن ابی طالب علیه الصلوة
و السلام و از جاحد معاندان و مخالفان وی همه ستایش مر خدای راست که مولی تمام نعمتهاست بلکه مشرکان و معاندان همه ایشان
نمیدانند منعم را و بغیر او اضافت می نمایند پس مثل دیگر بیان می کند وَضَرَبَ اللّٰهُ مَثَلًا رَجُلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَبْكَمُ لَا يَقْدِرُ
عَلَىٰ شَيْءٍ وَهُوَ كَلٌّ عَلَىٰ مَوْلَاهُ أَيْنَمَا يُوَجِّهْهُ لَا يَأْتِ بِخَيْرٍ هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَمَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَهُوَ
عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ و آورد خدای تعالی مثل دو مرد که یکی از ایشان گنگ است و بی شبهه گنگ مادرزاد کر باشد نشنود و نگوید قدرت
ندارد بر فهم هیچ چیز از سخن و تدبیر و با این همه گرانست بر کسی که متولی امر او باشد یعنی ولی او برعایت حال او در مانده هر جا که بفرستد
او را و متوجه گرداند ش بمهمی باز نیاید بنیکویی یعنی کاری ساخته نکند و کفایتی نکند از نا فهمی خبر تواند داد و جوابی که گویند در توان یافت
آیا برابر باشند این ابکم و کسی که میفرماید براستی یعنی سخن گوی باشد بلغات تمام و رشدی کامل و فهمی درست که امر کنند بعدل و عدل صفتی است
جامع جمیع فضایل و مکارم و او در نفس خود بر راه راست و سیرتی درست و طریقه پسندیده که بهر مطلب که توجه نماید زود بمقصد
و مقصود رسد پس چنانچه ابکم بحاصل مساوی این کامل فاضل نیست پس بتان بی اختیار را نسبت مساوات با حضرت پروردگار جل جلاله
و عظم شانه نباشد و نیز در بعضی تفاسیر آورده اند که در شان امیر المؤمنین علیه افضل الصلوات و معاندان وی است که کسی که متصف
بصفت قدرت و علم و فصاحت و بلاغت و شجاعت و عدالت و راستی و عصمت و طهارت و باقی از اوصاف حمیده باشد و کسی
که بر خلاف این اوصاف بود چگونه برابر بود نادر مسایل دینی اطلاع کامل باشد و نه بر امور یقینی وقوف شامل گنگ و کر مادرزاد
کلام تام کامل فصیح کان علم و معروف و مشهور هیچ عاقل گنگ کلم خود نیز برابر نکند بسیار سفاهت می باید که با چنین بزرگی در مقام مجادله
و معارضه و مجادله باشند که خواهند متبوع و مطاع باشند و خود را خواهند بزور از گنگی و [illegible] مشهور کرده اند چنانچه شمه از این معنی در خطبه
حضرت فاطمه صلوات الله علیها که از قوم رنجیده و خاطر شکسته گشته ورود یافته باین مضمون که حق سبحانه و تعالی رسول امینی شما فرستاد
که بحکم أَنَا نَبِيٌّ بِالسَّيْفِ کار کفر و مجوس و [illegible] را الضرب حسام خون آشام از راه کفر باز میداشت و کار بطریق حق بر سبیل حکمت و موعظه
حسنه دعوت فرمود و بتان را شکست و بعد از آن فرقهای شکافت و حمیت کفر را بتفرقه مبدل ساخت و بنیت تیره کفر را بظهور صبح اسلام
نورانی گردانید و کلمه اخلاص را در میان شما ظاهر ساخت شما فهمانید و شما بر کنار [illegible] از دوزخ بودید خلاصی داد و از آن رهانید
و کفر و مجوس شما را از هر هلاک چشانید و شما بدولت وی بسعادت اسلام رسیدید و برفاهیت و سعت عیش زندگانی می کنید و در جمع
برخود بسته آرام و دل نشسته اید چون حضرت حق پیغمبر خود را بجوار خود برد و اتمام فرمود بر وی آنچه وعده کرده بود بعد از آن عداوت
و کینه دشمنان که پنهان بود ظاهر گشت و سیاست ناطق شد و جادو اسلام کهنه گردید و رسمهای مرجع جدید گشت و آنکه در گنج خمول بود
برون در نهضه ظهور نشست و آنکه را حلقش گرفته بود اکنون مثل قرزر حجره خود را حرکت داده صوت و آواز برداشت و بعضی که گوشه نشین

شیطان در سر ایشان نهاد و در ایشان مخالفت رسانید و در رشته اش خلاف و نفاق و شقاق کشانید بسیاری از این مقاله زمود و لکفر گرایان توجه روضه مطهر بزرگوار شد و بقول بعضی فاطمه زهرا سلام الله علیها آن بیت قد کان بعدک انباء وهنبثة لو کنت شاهدها لم تکثر الخطب انا فقدناک فقد الارض وابلها واختل قومک لما غبت وانقلبوا بدرستی که روی نمود بعد از تو اخبار بی سر و قطع بسیار و اختلاط اقوال و امور شدید بی شمار اگر تو می بودی که مشاهده میفرمودی آن را بسیار نمی شد خطب و کار با نجا نمی رسید بدرستی که ما یافتیم ترا مانند زمین که باران بزرگ قطرات خود را و اختلال نمود قوم تو و امور دین بعد از تو چون تو غایب شدی و بازگشتند بر اه اصلی خود احوال بر منوال گذشته در محکمه قیامت حق تعالی حکم خود مرتب خواهد فرمود و حق از باطل تمیز نمود و چون بعضی از کفار از روی استهزا استعجال وقوع قیامت میکردند آیت آمد که ولله غیب السموات والارض وما امر الساعة الا کلمح البصر او هو اقرب ان الله علی کل شیء قدیر و مر خدای راست دانستن نهانی آسمان و زمین یعنی آنچه او داند و بس آنچه پوشیده است از آن و شمار محسوس نمیشود یا مراد مطر و نباتات و نیست کار قیامت یعنی قیام آن و زنده یا احیای موتی در سرعت و سهولت مگر مانند گردیدن چشم یعنی گشتن او از اعلای حدقه با سفل آن و با صلاح آن از چشم زدن گویند یعنی آوردن خدای تعالی مر قیامت را یا زنده ساختن اموات را در آسانترست از آنکه شما دیده برهم زنید بلکه نزدیکترست چه لمح البصر و خلت وضع جفن و رفع آن و ایقاع قیامت یا احیای موتی یک فعل پس ممکن است وقوع آن در نصف زمان این حرکت بدرستی که خدای تعالی بر همه چیزی از بعث و حشر توانا است یعنی تواند احیای خلایق دفعة چنانچه قادرست بر احیای ایشان بر سبیل تدریج پس از ابتدای ظهور ایشان خبر داد از مبدا بر معاد استدلال کند و فرمود والله اخرجکم من بطون امهاتکم لا تعلمون شیئا وجعل لکم السمع والابصار والافئدة لعلکم تشکرون و خدای تعالی بیرون آورد شمارا از شکمهای مادران شما نمیدانستید هیچ چیزرا از جذب منافع بجود و دفع مکاره از خود و داد مر شمارا گوشها و چشمها و دلها یعنی داد و هست و دانش شما و از خود جزئیات اشیا را بشاعر دریابید و بدلها مشارکات و مباینات که میان ایشان باشد بسبب تکرار احساس تعقل کنید تا علوم بدیهی شمارا حاصل آید و بنظر در آن اکتساب علوم نظری توانید کرد و بدل اهل استفاده و استفاضه از کلام و کتاب که باستماع و ابصار است بشمار از رانی داشت و سلاطین قلوب را که میزان متفاوت شما اند ترتیب تعقل متمکن ساخت شاید که شکر گویند برین نعمتها که بشما انعام فرموده الم یروا الی الطیر مسخرات فی جو السماء ما یمسکهن الا الله ان فی ذلک لآیات لقوم یؤمنون آیا نمی نگرند آدمیان برای استدلال بر قدرت الهی بسوی مرغان که بهمیشه رام شدگان برای پریدن در هوا میان زمین و آسمان نمیدارد ایشان را در هوا مگر خدای تعالی و اگر نه ثقل جسد ایشان مقتضی سقوط است و نه علاوه بر فوق دارد و نه عائق در تحت که نگاه دارد او را بدرستی که در تسخیر طیر برای طیران نشانهاست برای گروهی که گرویدند یعنی مومنان منتفع اند بر آنچه تفکر می کنند در آنکه حق تعالی مرغان را بوضعی بیافرید که طیران می توانند نمود و هوا را بوضعی مخلوق ساخت که دوران پریدن ایشان ممکن است و هیچ از آن فائده دارد و در هوا بخلاف طبع ایشان پس بال ایشان تفکرات در هوای معرفت پر واز نمود از ایشان که رحمت نشان تفکر یک ساعت بهتر از عبادت یکسال است پریدند والله جعل لکم من بیوتکم سکنا وجعل لکم من جلود الانعام بیوتا تستخفونها یوم ظعنکم ویوم اقامتکم ومن اصوافها واوبارها واشعارها اثاثا ومتاعا الی حین و خدای تعالی بساخت برای شما از خانهای شما که مبنی از سنگ و خشت و چوب باشد آرامگاهی که بوقت اقامت دران ساکن توانید بود و ساخت مر شمارا از پوست چهارپایان خانها چون قبه و خیمه که از ادیم سازند سبک می شمرید آنرا بر داشتن و با خود بردن وقت سفر و رحلت شما و بوقت اقامت یعنی نزول در منازل و بیدا کردن آن

شما از پشمهای انعام یعنی آنچه میش را باشد و پشمهای نرم که شتر را باشد و موبهایی که بز را باشد رختهاء از پوشیدنی و گستردنی و برخوردار از خرج و فروخت تا هنگامی که آنها بر قرار و از آن نفع توان گرفت یا تا وقتی که زنده اید والله جعل لکم مما خلق ظلالا وجعل لکم من الجبال اکنانا وجعل لکم سرابیل تقیکم الحر وسرابیل تقیکم بأسکم کذلک یتم نعمته علیکم لعلکم تسلمون و خدای تعالی پیدا کرد برای راحت شما از آنچه بیافرید از درخت و کوه و بنا از سایها تا دران از تاب آفتاب پناه می برید و خدای تعالی ساخت برای شما از کوهها پوششها یعنی غارها و شکافها که دران سکون می باید و کرد برای شما پیرهنها یعنی پوشیدنیها چون جامها از صوف و کتان و پنبه و غیر آن که البته باز دارد از شما ضرر گرما را و ذکر سرما کرد و اکتفا باحد الضدین یا آنکه وقایه گرما در بلاد عرب اهم است و دیگر ساخت برای شما از پیراهن چون زره و جوشن که آن نگاه میدارد شما را از سلاح دشمنان یعنی از تیغ و نیزه ایشان در کارزار شما همچنانکه این نعمتها بر شما تمام کرد تمام میکرد او نعمت و نیکویی خود را بر شما باشد که شما اسلام آرید یا منقاد حکم او گردید فان تولوا فانما علیک البلاغ المبین پس اگر برگردند و اعراض کنند از اسلام پس چاره نیست که بر تو رسانیدن پیغام است آشکارا و چون پیغام بدیشان رسانیده اعراض ایشان ترا زیان ندارد یعرفون نعمت الله ثم ینکرونها واکثرهم الکافرون می شناسند مشرکان نعمت خدای را که شمرده شد بر ایشان و معترف اند که آنها از وست پس انکار می کنند آنرا بپرستش غیر منعم یا میگویند نعمت او داده و بشفاعت بتان یا در وقت سختی می شناسند و در حال آسانی منکر می شوند یا نه بعضی عارف اند و بدل منکر و گویند نعمت الله نبوت حضرت رسالت صلعم که بمعجزات شناختند که حق است و بعناد منکر شدند و در تفسیر اهل البیت ع وارد و یا فته که نعمت الله امامت ائمه معصومین است ع که بعضی علامات دانستند و بعناد و حسد منکر شدند و مخالفت شده کردند و بر جحود مقرر داشتند بعیر حق و بیشتر ایشان کافرانند آنها که در مقام محاربه بودند با ایشان کافر شدند و آنانکه مخالف بودند فاسق زیرا که محاربوا علی کفرة ومخالفوه فسقة و بنا بر قول اول اکثر بمنزله جمیع است یا یعنی که معرفت حاصل کرده باشند بسبب نقصان عقل و تفریط در نظر یا صبیان و کودکان بوده باشند ویوم نبعث من کل امة شهیدا ثم لا یؤذن للذین کفروا ولا هم یستعتبون و بترسان ایشان را از روزی که بر انگیزیم از میان هر گروهی گواهی بر ایمان و کفر ایشان مراد پیغمبران است اذ پس دستوری ندهند مر آنانرا که کافر شده اند در عذر خواهی یا رجوع بدنیا و از ایشان مطالب نشوند یا استرضا یعنی نگویند که شما خشنود سازید خدای را یعنی عملی کنید که خدای تعالی از شما خشنود گردد زیرا که آخرت سرای تکلیف نیست و در آن کرایشان را دستوری اعتذار ندهند و اگر عذر خواهند از ایشان نپذیرند واذا رأ الذین اشرکوا شرکاءهم قالوا ربنا هؤلاء شرکاؤنا الذین کنا ندعوا من دونک فالقوا الیهم القول انکم لکاذبون و چون ببینند آنها که شرک آوردند انبازان خود را یعنی بتان که ایشان را شریک خدای می گفتند گویند مشرکان که ای پروردگار ما این گروه شرکای ما اند که بر دیم ما که ایشان را می پرستیدیم بدون تو و فرمان ایشان می شنیدیم در کفر پس بیفکنند بسوی ایشان سخن را یعنی خدای تبارک و تعالی بتان را گویا گرداند تا زود ایشان را جواب دهند و گویند بدرستی که شما دروغ گویانید بر که ما شمارا نفرمودیم پرستش خود یا شما ما را نمی پرستیدید بلکه هواهای خود را پرستش میکردید و در میان گویند که نصاری و یهود و نبی مسیح عیسی و عزیر و ملائکه را که در بهشت باشند بوقتی که خود در دوزخ باشند گویند خدایا ما اینها را می پرستیدیم امر ایشان پس آن پیغمبران و فرشتگان گویند که شما دروغ میگویید و حق تعالی برین مطلع است ایشان شرمنده و مخذول گردند و حجت بر ایشان لازم شود و اندیشه در مانند والقوا الی الله یومئذ السلم وضل عنهم ما کانوا یفترون و بیفکنند بخدای تعالی در آن روز صلح را یعنی خواهند که از

واذا رأ الذین ظلموا العذاب فلا یخفف عنهم ولا هم ینظرون [illegible]

در صبح در آیند معترف شوند بگناه و گردن نهند حکم خدای را با اسلام آرند و هیچ کدام سود ندارد و چون کار از دست رفت فریاد چه
و گم گردد از ایشان یعنی اهل باطل را این سود و آنچه بودند که دروغ بر می‌بافتند از شفاعت بتان و دستگیری ایشان چه جای شفاعت
از ایشان شفاعت میند الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَن سَبِيلِ اللَّهِ زِدْنَاهُمْ عَذَابًا فَوْقَ الْعَذَابِ بِمَا كَانُوا
يُفْسِدُونَ آنانکه کافر شدند بخدای تعالی و باز داشتند مردمان را از راه خدای تعالی علی بن ابراهیم رحمه الله گوید یعنی از تصدیق با امامت
و خلافت امیرالمؤمنین ع بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله بیفزاییم ایشان را عذابی بر عذابی بسبب آنکه بودند که منع مردم از ایمان و تصدیق امیرالمؤمنین
تباهی میکردند یک عذاب برای ضلالت ایشانست و یکی برای اضلال دیگران وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا
عَلَيْهِم مِّنْ أَنفُسِهِمْ وَجِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَىٰ هَٰؤُلَاءِ وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى
وَرَحْمَةً وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ و یاد کن ای محمد روزی را که برانگیزانیم در میان هر گروهی گواهی بر گفتار و کردار ایشان از نفسهای
ایشان یعنی پیغمبر هم از ایشان مبعوث بوده بر ایشان و بیاریم ترا گواه برین گروه یعنی بر امت تو تا بر تصدیق مؤمنان و تکذیب
مشرکان گواهی دهی و در تفسیر علی بن ابراهیم رحمه الله آورده که پیغمبر صلی الله علیه و آله گواه خواهد بود بر ائمه ع و ایشان بر مردمان
و فرو فرستادیم بر تو قرآن را بیانی روشن از همه چیزی از امور دین بتفصیل و اجمال چه بیان آنچه محتاج الیه است از شرعیات در
احکام منصوصه ظاهر است و در آنچه ثابت شود بسنت نبوی و الفاظ امامی و اجماع و آنچه در حکم منصوصیت است مرجع آن نیز
قرآنست چنانچه هشام بن سالم روایت کند از حضرت صادق علیه السلام که فرمود ما القا میکنیم بر شما اصول را و شما فروع از آن
استنباط میکنید و لهذا بسیاری از آیات قرآنیست که احکام کثیره از فروع بران مترتب است چون فرو شد با خدا قرآن شد
پس روشن بیان همه چیز باشد و راه نمودن بحق و بخشایش بر همه اگر بگروند و مژدگانی بهشت مر اهل انقیاد را خاصه إِنَّ اللَّهَ
يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ
تَذَكَّرُونَ بدرستی که خدای تعالی میفرماید براستی یعنی توسط در همه چیز خواه در اعتقاد چون توحید که متوسط است میان تعطیل و تشبیه
و قایل شدن باختیار که متوسط است میان جبر و تفویض و خواه در عمل چون تعبد باداء فرایض که متوسط است میان بطالت و ترهب
و خواه در اخلاق چون جود که متوسط است میان بخل و تبذیر و شجاعت که متوسط است میان جبن و تهور و میفرماید به نیکویی در طاعات
یا بحسب کمیت چون تطوع بنوافل یا بحسب کیفیت چنانچه مودی الاحسان أَن تَعْبُدَ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ خبر میدهد و امر میکند بعطا دادن
خویش و نداران نزدیک و رسانیدن بایشان آنچه بدان محتاج باشند و باز میدارد از عمل زشت که افراطست در متابعت قوت
شهویه چون زنا و لواطه و جز آن و از فعلی که انکار کنند بر مباشر آن و اجرای قوت غضبی است در غیر موقع چون قتل نفس و غصب
اموال و از ستمکاری یعنی صفت شیطنت که مقتضای قوت و همیت است مانند استعلا و استیلا بر بنی نوع و تجبر و تکبر بر ایشان پند میدهد
خدای تعالی شما را بامر و نهی شاید که شما پند گیرید و این آیتی است جامع افعال حسنه و قبیحه و در روایتست و نهی خیر و خوبی نیست الا که
مندرجست در اقسام مامورات و هیچ شر و بدی نیست الا که اندراج دارد در منهیات او و از جهت آنکه موعظه است جامع جمیع
خطبا در روز جمعه در آخر هر خطبه میخوانند و این آیه سبب اسلام بسیاری از اهل شرک شده و علما را در بیان این مامورات و منهیات
سخن بسیارست گویند عدل کلمه شهادتست یا خلع انداد یا طاعت در سر و جهر یا انصاف یا اداء فرایض یا تسویه در حقوق
یا حکم بحق و احسان بذل و انعام است یا عفو از جرایم یا صبر بر امر و نهی یا اداء نوافل یا نیکی فرمودن در عوض بدی یا اخلاص در عمل یا شهود
در عبادت یا ایثار بر غیر و دوست داشتن برای دیگران آنچه برای خود دوست میدارد و کار روا بر او باشد و ایتاء ذی القربی

صلهٔ رحم

صلهٔ رحم است و نیکویی کردن با ایشان بدانچه فاضل باشد از معیشت او و اگر درویش است و فضل معیشتی ندارد یاری و مددکاری ایشان نماید در مهمات
ایشان بتن خود و اگر ضعیف و عاجز است و آن نیز نمی‌تواند بدو دعا کند در باره ایشان و فحشا زناست یا آنچه پوشیده کنند از گناهان
زشت یا بخل یا استهانت شریعت یا افراط در گناه و یا آنچه در شرع حدی بران مترتب است یا مخالفت میان قول و فعل و منکر شرکست
یا آنکه عقل آنرا منکر داند یا آنکه در شرع وجهی نداشته باشد یا هرچه بران وعیدی از عند الله مقرر بود و یا آنچه خدای را بخشم آرد یا اصرار بر گناه
و بغی ظلم است یا کبر و تعظم و تطاول بی سببی یا تجسس عیوب مردمان یا غیبت ایشان یا طعن بر مؤمنان یا تجاوز از حق بباطل
که استقامت ملک به سه چیز امور بهست و اضطراب آن بسه چیز منهی عنه و هر یک ازینها ثمره و نتیجه دارد و ثمره عدل ظفر و نصرت است
و نتیجه احسان ثنا و مدح است و فایده صلهٔ رحم انس و الفت اما نتیجه فحشا فساد دین و دنیاست و ثمره منکر برانگیختن اعدا و حاصل بغی محروم
ماندن از تمنی علی بن ابراهیم رحمه الله در تفسیر آورده که عدل کلمه توحیدست و احسان امیرالمؤمنین است ع و ایتاء ذی القربی
محبت اهل بیت است و نهی از فحشا و منکر و بغی معاندان و منکران و ستمکاران زمان وی بودند که با وی در مقام مجادله و معارضه
و مخالفت و محاربه بودند وَأَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدتُّمْ وَلَا تَنقُضُوا الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا وَقَدْ جَعَلْتُمُ
اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ و وفا کنید به پیمان خدای تعالی چون عهد بندید او عهد است یا عهودی که میان
مردم معهود می‌باشد یا عهدی که بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله بستند علی بن ابراهیم رحمه الله نقل میکند از ابی عبدالله ع که این
آیت در ولایت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه نازل شد در وقتی که آنحضرت بفرمود حق جل و علا در غدیر خم امامت و خلافت و
ولایت تفویض امیرالمؤمنین فرمود بر وجهی که سمت ذکر یافت و فرمود که این از جانب خدای تعالی است و اگر او امیر مؤمنانست
و امام متقیان و پیشوای معروفان در قیامت بر صراط خواهد نشست که دوستان خود را ببهشت فرستد و دشمنان خود را بدوزخ همه
این همه را از آنحضرت قبول کردند که اجابت خداست و بران عهد و پیمان بستند آنست که حضرت حق میفرماید که بعهد وفا کنید
و مشکنید سوگندها را یعنی پیمانها را بعد از استواری آنها بسوگند و حال آنکه ساخته اید حضرت حق جل و علا را بر پیمانهای خود گواه و درستی
که خدای تعالی میداند آنچه می‌کنید از نقض عهد و سوگند وَلَا تَكُونُوا كَالَّتِي نَقَضَتْ غَزْلَهَا مِن بَعْدِ قُوَّةٍ أَنكَاثًا تَتَّخِذُونَ
أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ أَن تَكُونَ أُمَّةٌ هِيَ أَرْبَىٰ مِنْ أُمَّةٍ إِنَّمَا يَبْلُوكُمُ اللَّهُ بِهِ وَلَيُبَيِّنَنَّ لَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ
مَا كُنتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ و مباشید مانند آن زنی که بشکافت و بازگشاد ریسمان رشته خود را پس از قوت یعنی استحکام آن
و شدت فتل آن و گردانید آنرا رشته‌های تاب باز داده و غیر رشته‌ها یعنی بعد از آنکه تاب داده بود و غیر محکم و قوی ساخته باشد
پاره پاره و ضایع گردانیدن آن و آورده اند که در عرب زنی بود ریطه نام بنت سعد بن تیم قرشیه که ملقب بود بحمقا یا
خرقا و او را کنیزکان بودند آن زن از اول بامداد تا نصف النهار خود میرشت و کنیزکان را رشتن میفرمود و بعد از نصف النهار میگفت
تا آن رشته‌های رشته تاب باز میدادند تا خراب و ضایع میشد پیوسته عادت او این بود حق سبحانه و تعالی تشبیه میفرماید بشکستن
عهد را با واکردن رسن میفرماید که چنانچه آن زن حمقا رسن تاب داده خود را ضایع میکند مردم عاقل باید که سر رشته عهد خود را بعد از
نقض آن رشته محکم وَأَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ جزای وفا بیابید و الا مثل آن زن عمل او ضایع باشد و حق تعالی باز رحمت
باز گرد و چه گفتار از کر کفاره رشته تا نهاده اید گیرید عهد و سوگند خود را خیانت و غروری و مکر در میان شما بسبب آنکه باشند گروهی غنی
کفار ایشان زیادت از گروهی دیگر در عدد و مال یعنی از مسلمانان مراد آنست که قریش از مسلمانان بیشتر و مال ایشان را و افزون بود
میخواهید که بفریب و حیله معاش کنید جز این نیست که خدای تعالی می‌آزماید شما را بوفای عهد مردمان تا معلوم شود که کدام جنگ به عهد تمام

جبل وفا نیرزد و بعهد خدای تعالی و بیعت حضرت پیغمبر که در غدیر خم فرمود که با امیر المؤمنین کردند و بغیر آن کردند وفا می کنید و هر آینه بیان کند
برای شما روز رستخیز آنچه هستید که دران اختلاف می کنید در شان بیعت و خلاف دیگر چیزها ولو شاء الله لجعلکم
امة واحدة ولکن یضل من یشاء ویهدی من یشاء ولتسئلن عما کنتم تعملون و اگر خواستی خدای تعالی
بطریق الجا هر آینه گردانیدی شما را یک گروه متفق بر اسلام ولیکن فرو میگذارد هرکرا خواهد بسبب عصیان و راه می نماید بتوفیق هرکرا اراده کند
بجهت فرمان و هر آینه سؤال کرده خواهید شد در محشر از آنچه بودید که عمل کردید ولا تتخذوا ایمانکم دخلا بینکم فتزل
قدم بعد ثبوتها وتذوقوا السوء بما صددتم عن سبیل الله ولکم عذاب عظیم و مگیرید سوگندان
خود را غدر و مکر میان یکدیگر بلغزد قدم از شارع اسلام پس از استواری آن و بچشید از دوزخ در دنیا بسبب آنچه باز ایستید
از راه خدای تعالی بعزار وفا بعهد و مر شما راست در آخرت عذابی بزرگ ولا تشتروا بعهد الله ثمنا قلیلا انما عند الله
هو خیر لکم ان کنتم تعلمون و مخرید یعنی بدل مکنید عهد خدای تعالی و بیعت پیغمبر او را بهای اندک یعنی بچیزی حقیر از حطام محقر
دنیا بدرستی که آنچه نزدیک خدای تعالی برای وفاداران از نعیم دنیا و ثواب آخرت آن بهتر است مر شما را از آنچه بستانید و ستیزید از
جاه و دنیا و استیلا بموقع اگر هستید که دانید ما عندکم ینفد وما عند الله باق ولنجزین الذین صبروا
اجرهم باحسن ما کانوا یعملون آنچه نزدیک شماست از اعراض و اغراض دنیویه سپری شود و منقضی گردد و آنچه نزد
خداست از خزاین رحمت همیشه است و باقی لا تفنی و هر آینه جزا دهیم آنانرا که صبر کردند بر فقر و فاقه و یا بر مشقت تکالیف یا بر عهد و ثبات
خود یا بر جفای و آزار معاندان و مخالفان چنانچه امیر المؤمنین صلوات الله علیه که بعد از نقض عهد جماعت صبر و تحمل اختیار فرمود و بر
وجهی که در خطبه شقشقیه مذکور است که آنحضرت فرمود که بعد از مخالفت و شکستن عهد غدیر خم من در میان دو امر اندیشه بودم که
بی یاری پروردگار بی مدد و اعوان و انصار حمله کنم و مهم را از پیش برم یا صبر پیشه کنم دران ظلمت آنان که راه پر و تشنه بود که دران پیر
و کبیر پس هرم و خرفی رسید و ازان صغیر به پیری کشید و مومن تعب و محنت دید تا بجزای الهی واصل شد پس دیدم از پیدا و صبر الیق و احری است
اگر چه آن برای قوم در دیده بخلید و راه حلق میگرفت چه فرود صبر بسیار است چنانچه میفرماید حق جل و علا که فرود ایشان نعیم بهشت است
یا ثواب مضاعف به نیکوترین آنچه بودند که از روی اخلاص عمل می نمودند و بقرینه مقابله معلوم است که با داشت عهد شکنان و معاندان
چه خواهد بود که جهنم را کرده و دنیا را بر آخرت من عمل صالحا من ذکر او انثی وهو مؤمن فلنحیینه
حیوة طیبة ولنجزینهم اجرهم باحسن ما کانوا یعملون هر که بکند کردار شایسته از مرد یا زن و او مؤمن
باشد یعنی چه با ایمان نبود مستحق ثواب نباشد پس هر آینه زندگانی دهیم او را در دنیا زندگانی خوش یعنی رزق حلال بی آنکه آرزوی
وارزیم با اکل و ملابس او پاک بود و گفته اند حیات طیبه حلاوت طاعت است یا عمل صالح یا عافیت یا رضا بقضا و گویند حیات طیبه کسی
راست که چهار صفت دارد شناخت و صدق مقام با خدای و وقوف بر منهج امر خدای و اعراض از ما سوای خدای و در نهج البلاغه
مذکور است که از امیر المؤمنین صلوات الله علیه از حیات طیبه سؤال کردند فرمود که آن قناعت است که استغنا است بالله از ما سوی
و دهیم ایشان را مزد ایشان بنیکوترین کاری که کرده اند فاذا قرات القرآن فاستعذ بالله من الشیطان
الرجیم پس چون خواهی که بخوانی قرآن را پس پناه جوی از دیو رانده یعنی بگو اعوذ بالله من الشیطان الرجیم حقیقة خطاب مر پیغمبر راست
صلی الله علیه و آله و غیر او در دو داخل است بدلیل تاسی در کنز العرفان روایت می کند از عبد الله بن مسعود که او گفت که من قرائت
میکردم بر رسول الله صلی الله علیه و آله گفتم اعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم آنحضرت فرمود مرا که ای ام عبد بگو اعوذ بالله

من الشیطان

من الشیطان الرجیم همچنین جبرئیل علیه السلام قرائت کرده مرا از قلم و لوح محفوظ و این موافق لفظ قرائت اکثر علما بر آنند که این امر از برای استحباب است
و نقل کرده اند از بعض علما انانکه وجوب را و لیکن اول اقوی است بجهت اصالت برائت و بجهت قول اکثر و مستحب است اسرار
او در رکعت اول هر نماز خواه جهریه و خواه اخفاتیه و عامه بر آنند که مستحب است در هر رکعتی زیرا که حکم مرتب بر شرط مکرر میشود بتکرر
شرط و جواب گویند که لفظ قرآن از برای جنس است پس آن حکم یک فعل دارد پس در و کافی است یک استعاذه و بجهت آنکه نقل
پیغمبر صلی الله علیه و آله همچنین بوده و اگر ترک کرد آنرا عمدا یا سهوا تدارک آن نکند در رکعت دوم بجهت فوت محل انه
لیس له سلطان علی الذین آمنوا وعلی ربهم یتوکلون بدرستی که نیست مر ابلیس را تسلطی و غلبه بر آنانکه گرویده اند
در تفسیر علی بن ابراهیم رحمه الله آورده که ابلیس زایل نتوانند کرد از مومنان صادق ولایت و امامت ائمه معصومین را علیهم السلام چون ایشان پناه
بحق میگیرند و بپروردگار خود در دفع وساوس او توکل مینمایند انما سلطانه علی الذین یتولونه والذین هم به
مشرکون جز این نیست که تسلط او بر آنانست که او را دوست میدارند و وسوسه او را قبول میکنند بخدای و آنانکه بسبب شیطان
شرک آرند کافر شوند بخدای تعالی آورده اند که کفار مکه بوقت نسخ بعضی از احکام گفتندی که محمد صلی الله علیه و آله با یاران خود سخریه میکند
امروز چیزی را بکاری میفرماید و روز دیگر ازان نهی می نماید غالب آنست که او افترا میکند بر خدای تعالی و از تلقاء نفس خود سخن میگوید
آیت آمد که واذا بدلنا آیة مکان آیة والله اعلم بما ینزل قالوا انما انت مفتر بل اکثرهم لا یعلمون
و چون بدل کنیم آیتی را بنسخ بجای آیه منسوخ و خدای تعالی داناتر است بآنچه فرو می فرستد از نسخ بجهت حکمت و مصلحت گویند کافران
جز این نیست که تو افترا کننده بر خدای تعالی و از خود سخن میگوئی نه چنین است که میگویند بیشتر ایشان نمیدانند حکمت نسخ و اثبات احکام را
قل نزله روح القدس من ربک بالحق لیثبت الذین آمنوا وهدی وبشری للمسلمین بگو ای محمد که
فرود آورده او را یعنی قرآن را روح پاکیزه که جبرئیل است از پروردگار تو براستی تا ثابت دارد آنانرا که ایمان آورده اند
و اعتقاد ایشان را بنسخ بسته سازد و بدانند که این کلام حق است چه چون ناسخ را بشنوند و رعایت صلاح حکمت را در آن تدبر نمایند دل ایشان
مطمئن شود و دیگر بود قرآن برای هدایت و بشارت مر اهل انقیاد را به بهشت در خبر است که غلام رومی بود مر عامر حضرمی
را که جبر گفتندی و گویند دو غلام بودند جبر و یسار که شمشیر ها صیقل زدندی و اهل کتاب بودند و پیوسته توریه و انجیل خواندندی
چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بر ایشان بگذشتی استماع قرائت ایشان فرمودی و گفته اند مر حویطب بن عبد العزی
را غلامی عایش نام بود و از اهل کتاب که مسلمان شده بود و بعضی سلمان فارسی را گفته اند رضوان الله علیه شبها پیش آنحضرت آمدی و
و قرآن تعلیم گرفتی قریش گفتند محمد صلی الله علیه و آله ازین غلام یا سلمان کلام می آموزد و با ما میگوید آیه آمد که ولقد نعلم
انهم یقولون انما یعلمه بشر لسان الذی یلحدون الیه اعجمی وهذا لسان عربی مبین
و هر آینه ما میدانیم آنرا که ایشان میگویند جز این نیست که او را می آموزد بشری یعنی جبر یا عایش و غیر او زبان آنکه تعلیم را باو میل دهند
یعنی گمان می برند که معلم اوست غیر مبین است یعنی فصاحت ندارد و این قرآن زبان عربی روشن است که شما با وجود کمال فصاحت
و نهایت قوت بلاغت از عربیات مثل آن عاجزید پس دعوی آنکه می آموزاند از عجمی شکسته زبان و با غایت فصاحت ظاهر البطلان است
ان الذین لا یؤمنون بآیات الله لا یهدیهم الله ولهم عذاب الیم بدرستی آنانکه نمیگروند بآیتهای
کتاب خدای تعالی و تصدیق نمیکنند که من عند الله است راه نمی نماید خدای تعالی ایشانرا بنجات یا بجنات و مر ایشانراست عذابی
دردناک در آخرت بجهت کفر ایشان بقرآن و نسبت افترا بآنحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و حال آنکه مفتری ایشانند انما

يفترى الكذب الذين لا يؤمنون بآيات الله وأولئك هم الكاذبون جز اين نيست كه برمى‌بافند دروغ
را آنانكه منكر شوند بآيات خداى تعالى يعنى قرآن وميگويند بر بافته محمد است صلى الله عليه وآله وآن مفتريان ايشانند دروغ گويان كه ميگويند
يعلمه بشر وحقيقت دروغ گفتن صفت ايشانست در اخبار آمده كه قريش بعد از تعرض حضرت پيغمبر صلعم باهل باطل ايشان بايذا و آزار دوستان
صحابه كه حمايتى نداشتند چون بلال وخباب وعمار و پدر او ياسر و مادر او سميه مشغول شدند و ايشانرا در رجوع كفر اكراه كردند استقامت در طريق
خود ثبات قدم ورزيدند بر جفاى قوم شكيبايى نمودند تا حدى كه والدين عمار را از بيطاقتى وضعف بدن كه تحمل ايذا نداشت كلمه كه رضاى
قوم در آن بود بگفت خبر بحضرت رسالت صلى الله عليه وآله رسيد كه عمار كيش كفار اختيار كرد و از دين خود بيزار شد حضرت فرمود حاشا
از سر تا قدم عمار پر از ايمان است و ايمان بگوشت وخون او در آميخته يعنى ايمان در باطن او چنان متمكن شد كه گفت و گوى هرزه گوى
تفاوت كند و عمار گريان بجناب نبوت مآب آمد و آنحضرت بدست مبارك اشك او پاك ميكرد و ميفرمود كه ترا چيست اگر باز گردند تو نيز
اگر او تو باز گرد و بديشان همان كلمه را بگو تجويز و تعليم اين آيه فرستاد من كفر بالله من بعد ايمانه الا من أكره و
قلبه مطمئن بالإيمان ولكن من شرح بالكفر صدرا فعليهم غضب من الله ولهم عذاب عظيم
هر كه كافر شود بخداى تعالى پس از ايمان خويش در تذكره چون ابن خطل وطعمه وقيس وامثال ايشان در معرض غضب ربانى مگر كسيكه اكراه كرده
شود و دل او آرميده باشد بايمان و عقيده او متغير نگردد چون عمار رضوان الله عليه وليكن هر كس كه بگشايد بكفر سينه را يعنى آنها كه كفر خوش
برآيند و بدان اعتقاد كنند پس بر ايشانست خشمى از خداى تعالى و مر ايشان راست عذابى بزرگ بجهت گناه بزرگ كه ارتداد است ذلك
بأنهم استحبوا الحيوة الدنيا على الآخرة وأن الله لا يهدي القوم الكافرين آن عذاب عظيم مر ايشانرا
بجهت آنست كه ايشان دوست داشتند و اختيار كردند حيات و زندگانى دنيا را بر نعيم آخرت و ديگر بجهت آنست كه خداى تعالى نخواهد كه راه
نمايد گروه كافرانرا يعنى قرار از سوى بهشت أولئك الذين طبع الله على قلوبهم وسمعهم وأبصارهم و
أولئك هم الغافلون ايشان آنكه مهر خذلان نهاد خداى تعالى بسبب عصيان بر دلهاى ايشان تا حق را در نيافتند و بر
گوشهاى ايشان تا سخن حق نشنوند و بر ديدهاى ايشان تا آثار قدرت حق نديدند و آن گروه ايشانند غافلان و بيخبران لا جرم أنهم
في الآخرة هم الخاسرون حقا در آن هيچ شك نيست كه ايشان در آن سراى و ايشانند زيانكاران چه سرمايه عمر ضايع
كرده و از بازار دنيا سودى بدست نياورده و مفلس در شهر قيامت جز دست تهى و دل پر حسرت و ندامت نخواهد بود ثم
إن ربك للذين هاجروا من بعد ما فتنوا ثم جاهدوا وصبروا إن ربك من بعدها لغفور
رحيم پس بدرستى كه پروردگار تو مر آنانرا كه هجرت كردند بسوى مدينه از پس عذاب كه كشيده بودند و از كفار ايذاى تمام
يافته چون عمار و غير او پس جهاد كردند و شكيبايى نمودند بر جهاد بدرستى كه پروردگار تو از پس هجرت و جهاد و صبر هر آينه
آمرزنده است و عفو كننده و در گذرنده از سر گناهان گذشته ايشان مهربانست توفيق طاعت دهد در زمان آينده و ثبات
بر جهاد و چنانچه عمار را ميسر شد و حضرت رسالت صلعم فرمود در باره عمار كه او پوست ميان هر دو چشم منست كه كمال قربت
وگروه باغيه او را بقتل آرند و اگر و شفاعت من فايز نشوند در روز قيامت و او در صفين بود و جهار … در ركاب
امير المؤمنين … و معاويه … باغيه او را شربت شهادت چشانيدند رحمة الله عليه يوم تأتي كل نفس تجادل
عن نفسها وتوفى كل نفس ما عملت وهم لا يظلمون ياد كن روزى را كه آيد هر نفسى يعنى هر كسى جدال كند از نفس
خود يعنى حمايت كند خود را مثلا عاصى گويد چرا معصيت كردم مطيع گويد چرا طاعت بيشتر كردم با هر كسى سعى كند و مجادله نمايد در خلاص

نفس

نفس خود و گويد نفسى نفسى و تمام داده شود هر نفسى را جزاى آنچه كرده است و ايشان ستم ديده نشوند در مكافات وضرب الله
مثلا قرية كانت آمنة مطمئنة يأتيها رزقها رغدا من كل مكان فكفرت بأنعم الله فأذاقها الله
لباس الجوع والخوف بما كانوا يصنعون و بيان كرد خداى تعالى مثل ديهى را كه بود ايمن از نزول قيام (?) و قصد جباران و اهل
آن آسوده مى‌آمد بدان ده روزى اهل وى يعنى اقوات ايشان فراخ و بسيار از هر جايى يعنى از اطراف و جوانب ايشان پس كافر شدند
يعنى اهل آن كفران ورزيدند نعمتهاى خداى تعالى و شكر نگذاردند پس چشانيد خداى تعالى اهل آنرا پوشش گرسنگى و ترس بآنچه بودند كه ميكردند
از عملهاى بد استعاره كرده است ذوق را براى ادراك ضرر و لباس را براى چيزى كه كسى را فرا گيرد و بپوشد يعنى حق سبحانه و تعالى
چنان كرد كه در يافتند ضرر جوع و خوف را كه بر ايشان مشتمل بود و ابن عباس رضوان الله عليهما فرموده كه اين مثل براى اهل مكه است
كه ايمن بودند از قتل و غارت و در رفاهيت و خصب ميگذرانيدند همين كه بنعمت حضرت رسالت صلى الله عليه وآله كافر شدند خداى تعالى
مبدل گردانيد فراخى ايشان را بقحط تا هفت سال بجدب و خشك سالى ماندند و از غايت جوع مردار ميخوردند و چون بآنحضرت رسيدند
آن بدعاى حضرت بود كه بر ايشان دعا كرد و ديگر امن ايشانرا بدل كرد بخوف يعنى ترس مسلمانان در دل ايشان انداخت تا حدى كه از
هيبت اهل اسلام ترك تردد ببعض شام نمودند و بر نفس و مال خود ايمن نبودند ولقد جاءهم رسول منهم فكذبوه
فأخذهم العذاب وهم ظالمون و بدرستى كه آمد بديشان پيغمبرى از ايشان يعنى حضرت محمد صلى الله عليه وآله پس تكذيب كردند
او را پس فرا گرفت ايشانرا عذاب يعنى قحط و ترس و حال آنكه ايشان ستمكاران بودند بر نفس خود بشرك و تكذيب آورده‌اند كه قريش كسى را
بحضرت رسالت صلى الله عليه وآله فرستادند كه اگر مردان با تو دشمنى كردند گناه كودكان و زنان چيست كه از قحط ميرند
نزديك آمد حضرت دستورى داد تا چيزى از طعام بمكه بردند و آيه آمد كه فكلوا مما رزقكم الله حلالا طيبا
واشكروا نعمت الله إن كنتم إياه تعبدون پس بخوريد اى زنان و كودكان مكه از آنچه روزى داد خداى تعالى شما را
در حالتى كه … پاك گويند خطاب با مؤمنانست ايشانرا ميفرمايد كه حلال خوريد و سپاس دارى كنيد نعمت
خدا را اگر هستيد كه خداى را مى‌پرستيد فرمان مى‌بريد إنما حرم عليكم الميتة والدم ولحم الخنزير و
ما أهل لغير الله به فمن اضطر غير باغ ولا عاد فإن الله غفور رحيم جز اين نيست كه خداى تعالى حرام كرد بر شما مردار را
و خون روان و گوشت خوك و آنچه از توان خورد (?) و غير آن و آنچه آواز بر آورده شود وى براى غير خداى بدان در وقت ذبح آن
يعنى بنام بتان بكشند پس هر كه بيچاره شود و محتاج گردد بخوردن چيزى از اين محرمات نه طالب لذت و نه خورنده بالاى سيرى يا خروج كنند
بر امام و نه قطاع الطريق پس بدرستى كه خداى تعالى آمرزنده است گناه مضطر را مهربانست در رخصت ولا تقولوا لما تصف
ألسنتكم الكذب هذا حلال وهذا حرام لتفتروا على الله الكذب إن الذين يفترون على الله
الكذب لا يفلحون متاع قليل ولهم عذاب أليم و مگوييد براى آنچه وصف ميكند زبانهاى شما يعنى مجرد وصف زبان
خود مگوييد دروغ را يعنى هر چه بر زبان شما گذرد و از دروغ مگوييد و آن دروغ كدام است آنكه گفتند اين حلال است يعنى آنچه در شكم
بحيره و سائبه باشد حلال است بر مردان ما و اين حرام است يعنى همان كه مذكور شد ناروا است بر زنان ما ميگوييد كه اين حلال
و اين حرام است تا افترا كنيد بر خداى تعالى دروغ را و گويند خداى ما را بدين فرموده است بدرستى آنانكه بر بندند بر خداى تعالى دروغ را رستگار
نيابند از عذاب قيامت آنچه براى آن افترا ميكنند برخوردارى اندكست زود منقطع گردد در دنيا و مر ايشانراست عذابى اليم
يعنى دردناك در آخرت هر كه آنچه خداى تعالى حلال كرده حرام داند يا بعكس در حكم وعيد است وعلى الذين هادوا

حرمنا ما قصصنا علیک من قبل وما ظلمناهم ولکن کانوا انفسهم یظلمون و بر آنکه بر دین یهود
در آمدند حرام کردیم آنچه خوانده ایم بتو پیش از نزول این سوره انعام وهو قوله تعالی وعلی الذین هادوا حرمنا کل
ذی ظفر الایة و ستم نکردیم بر ایشان بتحریم آن ولیکن بودند که بواسطه کثرت گناه بر نفسها خود ستم کردند تا مستحق عقوبت شدند
ثم ان ربک للذین عملوا السوء بجهالة ثم تابوا من بعد ذلک واصلحوا ان ربک من بعدها لغفور
رحیم پس بدرستی که پروردگار تو مر آنانرا که گناه کردند بسبب غفلت و نادانی و عدم تفکر در عواقب امور پس بازگشتند بخدای تعالی
از پس آن عمل بد و صلاح آوردند کار خود را بدرستی که پروردگار تو از پس توبه هر آینه آمرزنده است مر آن گناه را بسبب توبه مهربانست
که قبول می کند توبه را از بنده ان ابراهیم کان امة قانتا لله حنیفا ولم یک من المشرکین شاکرا لانعمه
اجتبیه وهدیه الی صراط مستقیم بدرستی که ابراهیم خلیل جلیل پدر اسمعیل است صلوات الله الرحمن علیهما بود امتی یعنی جامع
کمالات و فضایل و عبادات بود که یافت نشدی مجموع آن الا متفرق در اشخاص بسیار لیس من الله بمستنکر ان
یجمع العالم فی واحد چه او رئیس موحدین و مقتدای محققین بوده که تنهای او فرق مشرکین معارضه کرد و بیخ و ریشه مذاهب
باطله ایشانرا برکند و گویند پیش از القاء وی در آتش بر روی زمین غیر او مومنی نبود پس او تنها امتی بوده فرمان بردار مر
خدایرا و قایم بامر او مایل از همه ادیان باطله بدین حق و نبود از شرک آرندگان چنانچه زعم قریش است و بود سپاس دارنده مر نعمتهای
خدایرا برگزید خدای تعالی مر او را بنبوت و راه نمود او را در دعوت بخدای تعالی براهی راست که طریق توحید است واتیناه
فی الدنیا حسنة وانه فی الاخرة لمن الصالحین و دادیم او را در دنیا نیکویی که ذکر جمیل است یا اولاد ابرار یا محبت
در دلهای خلق که همه ارباب ملل او را دوست دارند و بر وی ثنا گویند یا عمر طویل و سعت و طاعت یا آنکه سید المرسلین والائمه
المعصومین صلوات الله علیهم اجمعین از نسل او پدید آوردیم یا آنکه صلوات بر او مقرون بصلوات محمد و آل است اللهم صل علی محمد وال محمد کما صلیت
علی ابراهیم وال ابراهیم و بدرستی که ابراهیم در آن سرای از شایستگانست مر درجات عالیه را ثم اوحینا الیک ان اتبع
ملة ابراهیم حنیفا وما کان من المشرکین پس وحی کردیم بتو ای محمد که پیروی کن در توحید ملت ابراهیم را که مایل بود از همه
کیشها بدان یا متابع او باش در دعوت بحق یعنی چنانچه او برفق و مدارا و ایراد دلایل یکی بعد از دیگری و مجادله با هر کس
بقدر فهم او دعوت می نمود تو نیز چنان کن صاحب تیسیر آورده است که اتباع سلوک سبیل متبوع است پس اتباع آنحضرت
مر ابراهیم را بسبب آن بود که بعد از او مبعوث شده بجهت آنکه در دین او بوده چه حکم اکرم الاولین والاخرین علی الله مقرر است
که آنحضرت از همه انبیا افضل و اکمل است و نسبا و در فضیلت از مجموع اصفیا اجل واشمل و نبود ابراهیم از جمله شرک آرندگان
تعریض بکفار قریش است که می گفتند که ما بر کیش پدر خود ابراهیم آوردیم و اندک حق سبحانه وتعالی امر کرد موسی را علیه السلام که بنی اسرائیل را
بگوید که تا روز جمعه از اشتغال مهمات برطرف شده و پرستش حق نمایند چون فرمان بدیشان رسید اندکی قبول کردند و بسیاری سرکشی
نمودند و میان ایشان نیز اختلاف افتاد و جمعی گفتند که روز شنبه را اختیار میکنیم که حق سبحانه وتعالی در آن روز از آفریدن خلق عالم فارغ
شده و قومی بران رفتند که یکشنبه اولی است زیرا که در آن روز آغاز آفریدن خلق عالم کرده خداوند تعالی ثابت افزایی
و مخالفت ایشان تعظیم شنبه بر ایشان فرض کرد و در آن باب تشدید عظیم فرمود چنانچه میفرماید انما جعل السبت
علی الذین اختلفوا فیه وان ربک لیحکم بینهم یوم القیمة فیما کانوا فیه یختلفون جز این نیست که نهاده
شد تعظیم سبت یعنی نوشته گشت فرض نیست بر آنانکه اختلاف کردند در تعظیم سبت آن بود که در کسب نکنند و بهیچ مهمی مشغول

نشوند

نشوند و آن روز را عید گیرند و جز پرستش حق تعالی نمایند این تکلیف شاق بود بر ایشان و در زاد المسیر آورده که حضرت موسی یکی را دید روز
شنبه که هیمه برداشته بجای می برد بعد موتا کردش بزدند و نعش او در محلی افکندند که مرغان مردار خوار چهل روز از آن
او می خوردند و بدرستی که پروردگار تو هر آینه حکم خواهد کرد میان ایشان روز رستخیز در آن چیزی که بودند که از سرکشی و جهل در آن
اختلاف میکردند یعنی در روز مقرر برای عبادت و تبیان فرموده که از حضرت پیغمبر صلعم نقل کرده اند که خدای تعالی عبادت روز
جمعه را نوشت بر جمعی که پیش از ما بودند ایشان در آن اختلاف نمودند و خدای تعالی ما را بدان راه نمود فلنا الیوم ولیهود
وللنصاری بعد غد پس جمعه از آن ما است و شنبه از آن یهود و یکشنبه از آن نصاری ادع الی سبیل ربک
بالحکمة والموعظة الحسنة وجادلهم بالتی هی احسن ان ربک هو اعلم بمن ضل عن سبیله وهو
اعلم بالمهتدین بخوان ای محمد خلق را براه پروردگار خود بسخنی محکم یعنی دلیلی که حق را اثبات کند و شبهه را زایل گرداند
و به پند نیکو که خطابات مقنعه و حکایات نافعه است و جدال کن یعنی مباحثه نمای براهی که آن نیکوست یعنی برفق و مدارا و خوش
خویی و ترتیب مقدمات ظاهره و گفته اند حکمت برای دعوت خواص است و موعظه حسنه برای ارشاد عوام و جدال برای دفع معاندان
و در کنز العرفان آورده که در آیت کریمه اشارتست بوجوب دعوت کفار بدین اسلام اولا قبل از محاربه و مراد بحکمت کتابت
و موعظه حسنه وصف دوم آنست و جدال دلیل عقل است و تحقیق این آنست که پیغمبر صلعم دعوت میکند مردم را بقدر استعداد
ایشان چنانچه فرموده که ما معاشر انبیائیم تکلم نکنیم مردمانرا مگر بقدر عقول ایشان و مردم سه قسم اند زیرا چه مخاطب خالی نیست
که یا قدرت دارد بر ادراک مطلوب ببرهان یا ندارد و دوم یا آنست که او را قوت جدال و مغالبه هست یا نیست غایت
نبی را آنکه قایم مقام اوست در هدایت خلق با فرقه اولی اقامت برهان است و ایقاع تصدیق جازم در اذهان و غایت
او با فرقه ثانیه الزام است تا الزام نمایند ایشان آنچه مامورند بآن و غایت او با فرقه ثالثه ایقاع مقدمات اقناعیه است
در اذهان ایشان تا منقاد گردند مر حق را بجهت قصور ایشان از رتبه برهان و جدال پس حکمت اشارتست ببرهان و موعظه حسنه
اشارتست بخطابات و جادلهم ایماست بعلم جدل و تقدیم فرمود خطابات بر جدل زیرا که انتفاع گیرندگان بآن اکثرند یا آنکه
واو مفید ترتیب نیست او ثبت بقبول و انقیاد و عباد و نه اکثر بر وجه مغالبت و غلظت بود و ازین کلام حقایق نظام کمال دعوت
سید انام علیه الصلوة والسلام و شمول آن مر طوایف خواص و عوام را معلوم و مفهوم میگردد و بدرستی که پروردگار تو او است دانا بر آنکس
که گمراه شد از راه حق که اسلام است و او است داناتر براه یافتگان و بر تو ای محمد غیر از دعوت و بلاغ احکام نیست آورده اند
که چون حضرت رسالت صلی الله علیه واله در روز احد عم خود سید الشهدا حمزه را رضوان الله علیه مثله کرده دید بغایت محزون گشت
فرمود که اگر خدای تعالی مرا ظفر دهد بر ایشان هر آینه مثله کنم هفتاد تن را بعوض تو حق سبحانه وتعالی آیه فرستاد وان عاقبتم فعاقبوا
بمثل ما عوقبتم به ولئن صبرتم لهو خیر للصابرین و اگر عقوبت کنید مثل آنکه عقوبت کرده شده اید بدان یعنی ایشان
یکی را مثله کرده اند شما در برابر یکی را مثله کنید نه هفتاد تن را و اگر صبر کنید و از عقوبت ایشان بگذرید هر آینه آن صبر بهتر است مر صابران را از انتقام
و منع مثله بجای مثله مخرجست از ثنای خدای تعالی بر ایشان با که صابر باشند آورده اند که آنحضرت بعد از نزول این آیت ترک عقوبت فرمود
واصبر وما صبرک الا بالله ولا تحزن علیهم ولا تک فی ضیق مما یمکرون ان الله مع الذین اتقوا
والذین هم محسنون و شکیبا شو در آنچه روز احد بتو رسید و نیست شکیبایی تو مگر بتوفیق و عون خدای تعالی و اندوهناک مباش
بر اعراض کافران از تو یا بر تسلط ایشان بر لشکر تو و مباش در تنگدلی از آنچه می سگالند از مکر بدرستی که خدای تعالی بنصرت و معونت با

اهل سنت که پرهیز کرده‌اند از شرک و معصیت و با آنکه ایشان نیکوکارانند یعنی موحدان و مخلصان و گفته‌اند تقوی اشارتست بتعظیم امر خدای
و احسان عبارت از شفقت بر خلق خدای و مدار کار اسلام و ایمان برین دو صفت است و منقولست از پیغمبر صلعم که هر که بخواند سورهٔ نحل را
حساب نفرماید خدای تعالی آنچه بوی انعام فرموده در دار دنیا پس اگر بمیرد در آن روز یا در آن شب که او را تلاوت می‌کرده قاری آن را اجر
باشد از اجر و ثواب مانند اجر کسی که وفات یافته باشد و نیکو کرده وصیت را

سورة بنی اسرائیل مکیة وهی مائة وعشرون آیة

بسم الله الرحمن الرحیم سبحان الذی اسری بعبده لیلاً من المسجد الحرام
الی المسجد الاقصا الذی بارکنا حوله لنریه من آیاتنا انه هو السمیع البصیر پاک و بی‌عیبست از جمیع
کرهت بر بندهٔ خود را که محمدست صلی الله علیه و آله شبی یعنی بعضی از شب از مسجد حرام که محیط الحرم کعبه است یا از خانهٔ ام هانی چه حرم
و حریم او همه مسجد تسمی سجده و در آرا ابل مکه بسوی بیت المقدس آن مسجدی که برکت کردیم برگرد او که ارض شام است هم برکت دین که
او را مهبط وحی و متعبد انبیا ساختیم و هم برکت دنیا که محظوظ گردانیدیم او را باشجار و انهار و بسیاری میوه و فراخی معیشت و ارزانی
پس در آنجا محمد را صلی الله علیه و آله بردیم تا بنماییم او را از دلایل قدرت ما که در اندک زمانی از مکه بشام رفت و بیت المقدس را مشاهده
نمود و انبیا را صلوات الله علیهم دید و وقوف بر مقامات ایشان حاصل کرد و بر عجایب و غرایب آسمانها اطلاع یافت علی بن
ابراهیم رحمه الله از ابی عبدالله ع روایت کرده که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که در عالم بالا در شب معراج ملکی دیدم از ملایکه
که نشسته است و جمیع دنیا را در میان دو زانوی خود گرفته و بدست او لوحی است از نور که در آن نظر می‌کند و بجانب یمین و شمال متوجه نمیشود
از جبرئیل پرسیدم که این چه ملکست فرمود که ملک الموت که قبض ارواح بوی متعلق است گفتم مرا نزدیک وی بر چون نزدیک
رفتم بر وی سلام کردم جواب داد و از جبرئیل از من پرسید گفت این محمدست که نبی الرحمه است که حق سبحانه و تعالی به پیغمبری فرستاده بر
بندگان خود بمن تحیات و مرحبا گفت و گفت بشارت باد ترا که من همه خیرها می‌بینم در امت تو آنگاه فی الحقیقه است اند آنحضرت فرمود
الحمد لله المنان ذی النعم علی عباده وذلک من فضل ربی ورحمته علی و دیگر فرشته دیدم که نیمهٔ او
از آتش بود و نیمهٔ دیگر از برف نه برف آتش را میکشت و نه آتش برف را میگداخت گفتم سبحان آن خدایی که الفت داده میان
آتش و برف الفت دهد میان دلهای مومنان گفتم این چه فرشته است جبرئیل گفت حق سبحانه و تعالی او را موکل گردانیده در اکناف
آسمان و در اطراف زمین از آن روز که مخلوق شده و دعا و استغفار برای مومنان اهل زمین می‌کند و دیگر عجایبات ملاحظه فرمود
اکثر علما برآنند که معراج در سال دوازدهم از بعثت بوده و در ماه او اختلاف کرده‌اند که ربیع الاول یا رمضان یا شوال یا
ربیع الآخر و اشهر شب بیست و هفتم است از رجب و رفتن آنحضرت از مکه به بیت المقدس بنص قرآن ثابت شده و منکر آن کافر
و عروج بر آسمانها و وصول برتبهٔ قرب باحادیث صحیحهٔ مشهوره که قریبست بحد تواتر ثابت گشته و تفصیل آن نیز علی بن ابراهیم رحمه الله
در تفسیر ذکر فرموده و نقل از ابی عبدالله ع و هر که انکار آن کند ضال و مبتدع باشد و معتقد اکثر اهل ایمان آنست که عروج آنحضرت
بجسد و روح بوده باهم و در بیداری بوده و آنکه درین قصه ثقل جسد را مانع دانند از جنس ارباب بدعت‌اند و منکر قدرت
وجود آنکه سرعت فلک اعظم را دانسته یا شنیده‌اند که در یک چشم زدن آفتاب چه مقدار حرکت می‌کند که نزدیکست که تحت اجسام آن
در آورد و در کلام مبرهن شده که اجسام متساوی‌اند در قبول اعراض و حق سبحانه و تعالی قادر است بر همه ممکنات پس قادر باشد
که خلق کند مثل این حرکت سریعه را در بدن نبی صلی الله علیه و آله چنانچه گفته‌اند که بیت محمد را چو جان تن بود و تن جان بسوی معراج
شد با این و با آن و تعجب مانع آن نیست چه تعجب از لوازم معجزاتست و از ابی عبدالله ع روایتست که مخصص آن آیت که در آن
شب

شب جبرئیل و میکائیل و اسرافیل با قومی از ملائکه علیهم السلام آمده آنحضرت را از حجرهٔ ام هانی بمسجد الحرام برده و براق را حاضر ساخت
یکی لجام او را گرفته و دیگری رکاب و دیگری جامه بر تن مبارکش راست میکرد و برای سوار کرده باندک وقتی به بیت المقدس
رسانیدند و در آنجا انبیا و ملایکه را دید و ایشان را امامت کرد و از صخره بمعراج برآمد بر براق بود در آسمان اول آدم ع را دید و در دوم
عیسی و یحیی ع و در سیم یوسف ع و در چهارم ادریس ع و در ششم موسی ع و در هفتم ابراهیم صلوات الرحمن
علیه و بر ایشان سلام کرد و جواب بر سبیل اکرام شنید و سدرة المنتهی و بیت المعمور و جوی کوثر و نهر الرحمه بنظر مبارک وی
در آمد و جبرئیل نزدیک حجاب از موافقت وی باز ماند و گفت لو دنوت انملة لاحترقت یعنی اگر یک سر انگشت
برتر برم از فروغ تجلی بسوزد پرم و از آنجا بوسیلهٔ شخصی که مشابه بود به امیر المؤمنین علیه الصلوة والسلام حجاب نور و ظلمت را قطع فرموده
بمحلی رسید که براق تیز رفتار در آنجا ماند پس بر رفرف سوار گشته بپای عرش رسید هزار نوبت از حضرت عزت جل جلاله و عظم شانه
ادن منی شنید و در هر نوبت آنحضرت را ترقی دیگر دست داد تا قدم مبارک بر سریر دنی نهاد و از آنجا بر منظر فتدلی جلوه
گر شد پس بخلوت خاص فکان قاب قوسین او ادنی که نهایت قربست در آمد اسرار فاوحی الی عبده ما اوحی
استماع فرمود و ثنای حضرت الهی بکلمات با برکات التحیات لله والصلوات والبرکات والطیبات بجای آورد باکرام
السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته مخاطب گشت بمجرد شرفیابی امیر المؤمنین صلوات الله علیه را داشت بر وی کار کند و بدان جانب
و در تشریف این سلام است خالصهٔ خود را داخل ساخته فرمود که السلام علینا و علی عباد الله الصالحین و در حین مراجعت بهشت
و درجات آن و دوزخ و درکات آن بنظر مبارک وی در آوردند و بدیه نماز است مرحوم آنش تعیین کردند و به بیت المقدس
باز آمده و متوجه مکه شد و کاروانهای قریش را دید و مدت این سیر تا سه ساعت و بقولی چهار ساعت بود و آورده‌اند
که چون بامداد همین شب قصهٔ معراج تقریر فرمود مومنان تصدیق نمودند و کفار استبعاد و تعظیم نمودند و نشانهای بیت المقدس پرسیدند
و آن مسجد در پیش نظر مبارک وی مشاهد گشته از هر چه می‌پرسیدند نشان باز میداد و از کاروانهای خود خبر جستند تصریح با
گفت و اول از مکه بیرون ببیت المقدس و از آنجا بعالم بالا حکمت درین آن باشد این تصدیق اقربست با دیگر حکمتها و آنرا
که مدد توفیق رفیق طریق بود در تصدیق افزود و آنکه نبود همچنان در مقام تکذیب و انکار بود القصه چون حق سبحانه و تعالی
آنحضرت را بمعراج بر آیتهای ملک و ملکوت را و دید و تصدیق مقر و تکذیب منکر ظاهر گردید بدرستی که خدای تعالی شنونده است سخنان
کفار را در تکذیب بینا باحوال مومنان در تصدیق و بقولی سمیع و بصیر بمعنی سمیع و مبصرست یعنی شنوانید محمد را صلعم کلام خود و نمود او را
آیات قدرت بر دوام خود و بعضی ضمیر را عاید بآنحضرت دارند یعنی بدرستی که شنوا بود مر آنحضرت را که بدان خطاب کردند و بینا بود
مر آنحضرت را که بوی نمودند وآتینا موسی الکتاب وجعلناه هدی لبنی اسرائیل الا تتخذوا من دونی
وکیلا ذریة من حملنا مع نوح انه کان عبدا شکورا و دادیم موسی را علیه السلام توریة و ساختیم کتاب
موسی را راه نماینده بنی اسرائیل که فرزندان یعقوب اند ع و گفتیم مر ایشان را که فرا مگیرید بجز از من پروردگاری که مهم خود
را بوی گذارید ذریت آنکس را که بر داشتیم او را در کشتی با نوح ع مراد سام است که ابراهیم ع که جد نبی المرسل است از نسل اوست
یعنی نعمت نجات از طوفان که پدران شما را ارزانی داشتیم یاد کنید و شکر آن گویید بدرستی که نوح ع بود بندهٔ سپاس دارنده که
در همه حالات از اکل و شرب و لبس و قیام و قعود و رکوب و مشی خدای را شکر گفتی این ترغیب است مر ذریت را با قتدا بدو
در شکر نعمت الهی جل جلاله که موجب مزید است لئن شکرتم لازیدنکم و بعضی گویند که ضمیر انه راجع بموسی است ع وقضینا

إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ وَلَتَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبِيرًا و اعلام دادیم یعنی نمام
فرستادیم بسوی بنی اسرائیل در توریة و بیان کردیم که بخدای که شما هر آینه افساد کنید و تباهی از شما بدر آید در زمین شام دو بار
افساد اول ایشان مخالفت احکام توریة بوده و ناشنیدن سخن ارمیا یا قتل شعیا که پیغمبر ایشان بوده و افساد ثانی قتل زکریا و یحیی
و قصد هلاک عیسی علیه السلام و حق سبحانه و تعالی ایشان را خبر داده که هر دو بار افساد خواهید کرد و هر آینه خواهید شد بلند شدنی بزرگ یعنی سرکشی
خواهید کرد از طاعت و تکبر خواهید نمود با مردم کار رسن فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا
أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ وَكَانَ وَعْدًا مَفْعُولًا پس چون بیاید وعده عقاب افساد اول از آن
هر دو برانگیزیم و مسلط کنیم بر شما بندگانی که مر ما راست قوت اضافت خلق است نه اضافت مدح چه مراد بخت النصر است که عامل لهراسب
بود بر بابل و جنود او و بقول اصح و گفته اند جالوت جرزی بود یا سنجاریب از اهل نینوی یا رئیس عمالقه پس بعثت آنها می گوید که خذلان
کار زار سخت و سیاستی که سهیب باشد آوازهای ایشان چون رعد و چشمهای ایشان چون برق پس در آیند میان سرای های شما برای قتل و
غارت و اسیر و هست این حکم وعده کرده شده یعنی لابد است از آنکه شود ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَ
أَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا پس باز گردانیم برای شما دولت را تا غلبه کنید بر ایشان
که شما را قتل و غارت کرده مقهور و مغلوب سازید ایشان را آورده اند که چون گشتاسف بن لهراسب ملک را بهمن بن اسفندیار
گذاشت که نبیره او بود و او که وارث ملک شد شفقت پیدا کرد بر بنی اسرائیل و تمام اسیران ایشان را از پس فرستاد و شام و ملک گردانید
و زنهار را بر ایشان و ایشان مستولی شد و اتباع بخت النصر را استیصال ساختند و داود را بر جالوت مسلط ساخت و او را بقتل آورد
حق سبحانه و تعالی از آن خبر داد که شما بعد از مغلوب شدن غالب خواهید شد باز فزون کرده و مدد دهیم شما را با لها از هر نوع و برنا و
پیران و سازیم شما بیشتر از بیشتر از روی عدد یعنی زیاده و بسازیم از آنچه بیش از قتل بوده مجمع شده و تو هند با خصمان مقاومت کردن
إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ لِيَسُوءُوا وُجُوهَكُمْ وَلِيَدْخُلُوا
الْمَسْجِدَ كَمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَلِيُتَبِّرُوا مَا عَلَوْا تَتْبِيرًا اگر نیکوئی کنید بعد از این اقبال و دولت نیکوئی کرده
باشید با نفسهای خود چه ثواب آن بشما رسد و اگر بدی کنید پس وبال آن مر نفس شما را باشد و ذکر لام بجای علی از برای ازدواج
و در تفاسیر از امیر المؤمنین علیه السلام نقل کرده اند که آنحضرت فرمود که من هرگز با کسی نیکوئی نکرده ام و بدی نیز بکسی نرسانیده ام پس این آیه را خواندند
یعنی هر چه کسی میکند با خود می کند پس چون بیاید وعده عقاب نوبت دیگر یعنی افساد دوم و بی الافساد این روایت دو سال بود حق
سبحانه و تعالی میفرماید که چون وعده عقوبت ثانیه در رسید بفرستیم گروهی را که طیطوس رومی و قوم او را برانگیزیم تا آن فرستادگان
تو بر انگیخته بسازند آن قوم رویهای شما را یعنی آثار غم و اندوه بر بشره شما پدید کنند و تا درآیند بیت المقدس چنانچه درآمدند در روی
اول را یعنی بیخته نوبت اول بخت النصر درآمدند و مسجد را خراب کردند لشکر طیطوس نیز در آیند و تا هلاک کنند و نیست کنند آنچه غالب
شوند بران هلاک کردنی و درین قصه خلاف بسیار است و بر مفسری نقلی کرده و رسیده ایراد نموده و قول اصح و اشهر آنست
که چون سلطنت بنی اسرائیل در ولایت شام بصدیقی رسید از اولاد سلیمان علیه السلام او ضعیف حال و اعرج بود و ملوک اطراف طمع در ولایت
ایلیا بسته متوجه او شدند و اول سنجاریب ملک موصل با پادشاه متعاقب او پادشاه آذربایجان برسید و هر دو تلاش شهر بیت المقدس
نموده با یکدیگر محاربت آغاز کردند و آتش قتال میان ایشان اشتعال پذیرفت و دریای مبارزت از سر صرخ خاست موج درآمد
عاقبت سطوت هیبت الهی ظهور نمود و هر دو لشکر از یکدیگر منهزم گشته و غنایم ایشان بدست بنی اسرائیل درآمد دیگر باره

پادشاه

پادشاه روم و ملک صقالیه و سلطان اندلس هر یک با لشکر جرار تیغ زن نیزه گذار بر در بیت المقدس جمع شدند و چون نوبت سلطنت
بشرکت برنتابد ایشان نیز آغاز نزاع کردند بلشکر آرایی و نبرد آزمایی قیام و اهتمام نمودند بنی اسرائیل دعا کردند اللَّهُمَّ أَشْغِلِ
الظَّالِمِينَ بِالظَّالِمِينَ وَأَخْرِجْنَا مِنْ بَيْنِهِمْ سَالِمِينَ غَانِمِينَ آغاز کردند و گفتند که بیت غبار او بار بر دید و آن جماعت لشکر را
بکشیدند و نهزمیت را غنیمت دانسته و لطفا بر فرار قرار دادند و از یکدیگر گریزان شدند اموال ایشان نیز بدست بنی اسرائیل درآمد و چون غنیمت
بی حد و لشکر عظیم در حوزه تصرف درآوردند بحکم إِنَّ الْإِنْسَانَ لَيَطْغَى أَنْ رَآهُ اسْتَغْنَى سر تجبر از گریبان عصیان برآورده
و دست تغلب از آستین طغیان بیرون کرده حکم توریة را بر طرف نهادند هر چند ارمیا پیغمبر ایشان را پند داد و گفت از احکام
توریة مقرر شده که این افساد اول است مکنید و خود را در معرض سخط الهی میارید نشنیدند حق سبحانه و تعالی بخت النصر مجوسی را بر ایشان
گماشت تا بیامد و با ایشان حرب کرد و غالب شد و مسجد را خراب کرده توریة را بسوخت و هفتاد هزار بنی اسرائیل برده کرد
این عقوبت اول بود و بعد از آنکه بخت النصر هلاک شد و جالوت نیز که غلبه داشت چنانچه مذکور شد کورش همدانی یا هوشنگ فارسی
که زنی از بنی اسرائیل خواسته بود از حال خبر یافت مال بسیار برگرفت و سی هزار بنا و سایر عمله با خود آورد و سی سال بعمارت
ولایت ایلیا اشتغال نمود تا بحال اول باز آمد دیگر باره بنی اسرائیل خوش وقت شدند و اموال و اولاد ایشان روی بازدیاد نهاد
و باز سودای مخالفت از نهاد ایشان سر زد و زکریا و یحیی را بقتل رسانیدند و قصد هلاک عیسی علیه السلام کردند عقوبت دوم در رسید
طیطوس اسپیانوس رومی بر ایشان غلبه کرد و دیگر باره مسجد را خراب کرد و اند و جنتهای ایشان بغارت برد حق سبحانه و تعالی در توریة بعد از
وعده این دو عقوبت با ایشان گفته بود عَسَى رَبُّكُمْ أَنْ يَرْحَمَكُمْ وَإِنْ عُدْتُمْ عُدْنَا وَجَعَلْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ
حَصِيرًا شاید پروردگار شما بعد از عقوبت ثانیه یعنی اگر توبه کنید تحقیق است اگر رحمت کند بر شما و باز شما را منعم سازد و
اگر باز گردید نوبتی دیگر بنافرمانی باز گردیم ما نوبت سیم بعقوبت دیگر و کرده ایم دوزخ را برای کافران زندانی که در آن
باز داشته شوند و بر خروج قادر نباشند یا دوزخ فرشی باشد مر ایشان را مثل حصیر و بنی اسرائیل نوبت سیم عود کردند به تکذیب حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله معذب شدند بقتل مانند بنی قریظه و جلاء مثل بنی النضیر و با قبول جزیه و خواری معاقب گشتند در دنیا و در آخرت
عقوبت دوزخ است که گذشت إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ
الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا بدرستی که این قرآن راه می نماید براهی که آن راست تر است و پاینده تر از همه راهها
یعنی طریق اوامر و نواهی و مژده میدهد قرآن مر گروهی را که کارها می کنند عملهای شایسته با آنکه ایشان راست مزدی بزرگ یعنی بهشت
وَأَنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا و هم بشارت میدهد مؤمنان را با آنکه آنانکه نمیگروند
برای آخرت آماده کرده ایم برای ایشان عذابی الم یعنی آتش دوزخ پس مؤمنان را دو بشارت ثواب ایشان و عقاب اعدای
ایشان وَيَدْعُ الْإِنْسَانُ بِالشَّرِّ دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ وَكَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا و دعا میکند آدمی و خدای را میخواند
در وقت غضب ببدی بر نفس و اهل و مال خود مثل خواندن او بنیکوئی مراد بحکم نضر بن حارث است که عذاب را از خدای
تعالی بدعا میخواست که أَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ و هست آدمی شتاب کننده در دعا یا اهل در عاقبت آن
تعجیل دارد و در انقلاب از حالی بحالی نه در شر تحمل دارد و نه در خیر انتظار کرد ما شکیبا است و نه در بار و گفته اند مراد آدم
است که چون روح بناف او رسید خواست که برخیزد افتاد وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَتَيْنِ فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ
وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً لِتَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ وَلِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ وَكُلَّ شَيْءٍ

فضلناه تفصیلا و گردانیدیم شب و روز را دو علامت که دلالت کنند بتعاقب یکدیگر بر قدرت حکیم مطلق جل ذکره
پس محو کردیم آیتی را که شبست یعنی ظلمت او را محو ساختیم باشراق آفتاب و ساختیم آیتی را که روزست روشن که در وی همه چیزی
ببینند تا طلب کنید در روشنی او افزونی در معیشت از پروردگار خود و گفته‌اند بر تقدیر خیالست که جعلنا اللیل والنهار
ذوی آیتین آیت روز آفتابست و آیت شب ماه و محو آیت شب نقصان نور ماهست از بدریت تا محاق و در لباب از ابن عباس
نقل میکند که پیش ازین ماه و آفتاب در نور مشابه یکدیگر بودند و بدان سبب روز از شب ممتاز نبود حق سبحانه و تعالی جبرئیل را فرستاد تا پر
خود بر روی ماه مالید و نور او محو گشت و آفتاب بر حال خود بماند پس معنی آیت برین قول آنست که نور ماه را محو کردیم و آفتاب را
روشن گذاشتیم تا شمار روزها بی اکتساب معاش خود بر وی و تا بدانید از اختلاف حرکات شمس و قمر و شمار سالها که دوازده ماه
یکسال قمریست و از حمل تا حمل دیگر یکسال شمسی و حساب آجال و مواسم اعمال و هر چیزی را که بدان محتاجید از مهمات دینی و دنیوی
بیان کرده‌ایم در قرآن یعنی بیدا و هویدا ساخته بیان کردنی وکل انسان الزمناه طائره فی عنقه ونخرج
له یوم القیامة کتابا یلقیه منشورا و هر آدمی را خواه مؤمن و خواه کافر الزام کرده‌ایم او را عمل او یعنی آنچه فعال اختیاری
لازم او ساخته‌ایم در گردن وی و آن ملازم اوست چنانچه طوق در گردن یعنی بران اطلاع داریم که ازو چه بظهور خواهد آمد بانچه
و چه در وقع خواهد شد از خیر و شر و در زاد المسیر از مجاهد نقل میکند که هر مولودی را کتابیست از گردن او درآویخته و در آنجا
نوشته که شقی است یا سعید و بعضی برآنند که پریدن مرغ از راست یا چپ تفال میکردند و یمین را بیمنت و شمال را بشامت نسبت
میدادند پس اینجا استعاره کرده است طایر را بآنچه سبب خیر یا شر بود و در عین المعانی آورده که طایر آن کتابست که روز قیامت
پران پران بدست مؤمن دهند و معنی فی عنقه آنست که عهدهٔ آن در گردن اوست و بیرون آریم برای هر آدمی روز رستخیز نوشته
که صحیفهٔ عمل اوست ببیند آن کتاب را بازگشاده و در تبیان آورده که چون آدمی در سکرات افتد نامهٔ عمل او درپیچند و چون مبعوث
شود بازگشاده بدست وی دهند و گویند اقرأ کتابک کفی بنفسک الیوم علیک حسیبا بخوان نامهٔ اعمال
نوشتهٔ خود و آنروز همه آدمیان خواندن خواهند بود و خطاب بهر یک خواهد رسید که نامهٔ خود را املا کرده بخوان بس است
نفس تو امروز بر تو شمار کننده یعنی خود ببین که چه کرده و مستحق چه نوع پاداشی امروز دفتر اعمال خود را درپیش نه و در کردار نیک
و بد که چه کرده و چون فرصت داری و در تدارک احوال خود کوش که فردا مجال تلافی نخواهد بود الیوم عمل بلا حساب وغدا
حساب بلا عمل در کشف الاسرار آورده که پدری پسر خویش را گفت که امروز هر چه با مردم میگویی و هر چه از ایشان می‌شنوی و
هر عمل که کنی نماز شام با من بگوی و حرکات و سکنات خویش بر من عرض کن آن پسر نماز شام تمام کرده کردار و گفتار خود با پدر
باز گفت روز دیگر همین حال از پسر خود درخواست پسر گفت ای پدر زنهار هر چه خواهی از رنج و کلفت کشم این صورت را بگذار
که طاقت ندارم پدر گفت من ترا درین کار رنج میدادم تا بیدار و هوشیار باشی و از موقف حساب غافل نشوی که ترا طاقت یکروزه
حساب دادن باید نیست حساب همه عمر با حق تعالی چون باز خواهی داد و پس دوام حاسبوا قبل ان تحاسبوا را منظور دار
و اندیشه از روز و از آن حساب باید کرد من اهتدی فانما یهتدی لنفسه ومن ضل فانما یضل علیها
ولا تزر وازرة وزر اخری وما کنا معذبین حتی نبعث رسولا هر که راه یابد براه راست روی پس
جز این نیست که راه می یابد برای نفس خود یعنی راه یافتن او را انجات خواهد داد و بس و هر که گمراه شد جز این نیست که گمراه شود
بر نفس خود یعنی گمراهی او را هلاک خواهد کرد و بس و بر ندارد هیچ نفسی بردارنده گناه نفس دیگری ولید مغیره کافران را میگفت

متابعت

متابعت من کنید و من گناهان شما را بر دارم حق سبحانه و تعالی میفرماید که هر نفسی بار خود برخواهد داشت نه بار دیگری و نیستیم
ما عذاب کننده قومی تا وقتی که برانگیزیم و بفرستیم فرستاده بر ایشان تا ایشان را براه راست خواند و حجت بر ایشان لازم کند
واذا اردنا ان نهلک قریة امرنا مترفیها ففسقوا فیها فحق علیها القول فدمرناها تدمیرا و چون
خواهیم که هلاک کنیم اهل شهری و دیهی را امر کنیم متنعمان آن موضع را بطاعت بر زبان پیغمبری که فرستاده باشیم بسوی ایشان و دال آیت
برین ما قبل و ما بعد اوست و فسق خروج از طاعتست و تمرد و عصیان پس دلالت بر طاعت کند از طریق مقابله مختصر اینکه امر کنیم جباران
و سرکشان آن شهر را بزبان رسولی که مبعوث بر ایشان است پس ایشان از سخن رسول بیرون روند و تمرد کنند در آن
شهر و تخصیص متنعمان بجهت آنست که غیر ایشان تابع ایشانند و ایشان اسرع اند بحماقت و اقدم بمعصیت پس واجب شود بر اهل دیه کلمه
عذاب که سبقت گرفته است در حکم ازلی یعنی مستوجب عقوبت شوند پس از بنیاد بر کنیم ایشان را از بنیاد برکندنی و خراب کردنی که
دیگر آبادان نگردد و ازیشان وکم اهلکنا من القرون من بعد نوح وکفی بربک بذنوب عباده خبیرا
بصیرا و چه بسیار هلاک کرده‌ایم از اهل قرنها از پس وفات نوح ع چون قوم عاد و ثمود و امثال ایشان و قرن صد و بیست سال
یا چهل یا هشتاد یا مدتی که اعمار اهل عصر از آن در نگذرد و بسنده است پروردگار تو بگناهان بندگان خود دانا که ذنوب پنهان
ایشان را داند بینا که خطیات آشکارای ایشان را بیند آورده‌اند که منافقان در غزوات با مؤمنان بیرون میرفتند و غرض ایشان
حصول غنیمت بود نه خلوص مجاهدت حق سبحانه و تعالی فرمود که من کان یرید العاجلة عجلنا له فیها ما نشاء لمن
نرید ثم جعلنا له جهنم یصلیها مذموما مدحورا هر که باشد که از روی خساست همت خواهد این جهان شتابنده
یعنی لذت و نعمت ناپایدار او را بشتابانیم برای او در دنیا یعنی زود آماده کنیم آنچه ما میخواهیم از نعمتها از برای آنکس که ما خواهیم
از طالبان دنیا پس مقدر کنیم برای او دوزخ را در آخرت درآید بدوزخ نکوهیده شده و از رحمت خدای تعالی ومن اراد الآخرة
وسعی لها سعیها وهو مؤمن فاولئک کان سعیهم مشکورا و هر که خواهد آخرت یعنی بهشت را و بشتابد برای
او یعنی سعی کند باعمال نیکو در طلب بهشت آنچه حق سعی باشد و حال آنکه او مؤمن بود بایمان خالی از شایبهٔ شرک و مخالفت اهل
رسول الله صلی الله علیهم پس آن گروه که جامع شروط ثلثه‌اند یعنی طلب آخرت با حق سعی و ایمان هست شتافتن ایشان مقبول و پسندیده
نزدیک خدای تعالی کلا نمد هؤلاء وهؤلاء من عطاء ربک وما کان عطاء ربک محظورا هر یکی را ازین دو گروه که

وهؤلاء

طالبان دنیا و جویندگان عقبی اند امداد کنیم و عطا دهیم اگر در مقدار کفایت و اگر در اقل رحمت یعنی هیچکدام را محروم
نگذاریم بلکه مدد کنیم از عطای خداوند تو و نیست عطای پروردگار تو منع کرده و بازداشته از مؤمن و کافر در دار
هر دو سرای و کافر و معاند را همین در دنیا و امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که هر که همت او مقصور باشد بر دنیا شدت کرد و
حسرت او وقتی که از دنیا مفارقت جوید انظر کیف فضلنا بعضهم علی بعض وللآخرة اکبر
درجات واکبر تفضیلا بنگر بدیدهٔ اعتبار که از روی حکمت چگونه افزونی داده‌ایم بعضی آدمیان را بر بعضی
از ایشان در روزی که بعضی را وسعت است دران و جمعی را از دنیا تفضیل داده‌ایم بعضی را که طالب آخرت اند بتوفیق بر بعضی که جویندگان
دنیا اند و مر آخرت آن سرای بزرگست از روی درجات و بزرگتر از جهت تفضیل یعنی تفاوت در آخرت بیشترست زیرا که تفاوت
بهشت بدرجاتست و از درجه تا درجه برتر از و مابین آسمان و زمین مسافت باشد و تفاوت دوزخ بدرکاتست و از
درکه تا درکه زیرتر از و همین مقدار بعد خواهد بود لا تجعل مع الله الها آخر فتقعد مذموما مخذولا و اگر

عیبرای آدمی با خدای تعالی خدای دیگر که بنشینی در دوزخ جاویدان نکوهیده یعنی موصوف بهمه بدیها فروگذاشته یعنی محروم از
نیکویها وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا
أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ وَلَا تَنْهَرْهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا و حکم کرد پروردگار تو ای محمد که مکنید
بندگی مگر کسی را که او خداوند بحق است و دیگر حکم کرد نیکوئی کنید با پدر و مادر نیکوئی کردنی عبادت خود را با احسان والدین مقرون ساخت
زیرا که ایشان سبب ترتیبات وجود و تربیت اولاد اند و اگر رسند نزدیک تو بزرگ سالی و کبر سن یکی از ایشان یا هر دو ایشان
یعنی بزرگ شوند تا پیر شوند و محتاج خدمت تو گردند پس مگوی ایشانرا اف و این کلمه زجر است که کسی از چیزی بتنگ آید یا بر وی گران
گردد یا بناپاکی آلوده شود و بانگ بر ایشان مزن و سخن ایشانرا درشت باز مده و حق سبحانه و تعالی فرمود که این کلمه مر ایشانرا و جواب
درشت مگوی یعنی از ایشان بتنگ میا و صحبت ایشانرا گران مشمر و بگوی مر ایشانرا سخن نیکو از روی ادب و حرمت یعنی ایشانرا بنام مخوان
و بگو از جهان با ایشان سخن گوی که بنده گنه کار عاجز با خواجه خشمناک درشت خوی گوید وَاخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ
وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا و فرو گیر برای ایشان بال ذل و تواضع یعنی با ایشان بزرگی و کبر مکن بلکه غایت
و ملایمت و تلطف پیش آر از فرط بخشش بر ایشان برای آنکه تو در روز محتاج ایشان بوده و در تربیت ایشان امروز محتاج تواند و رحمت
و تقویت و بگوی ای پروردگار من بخشای بر ایشان همچنانکه پرورده اند مرا در حالتی که خرد بودم و حقیقت دعای رحمت از ولد در حق
والدین آنست که اگر مؤمن اند ایشانرا بهشت رسان و اگر کافر اند رهنمای باسلام و ایمان و خشنودی حضرت الهی بر رضای
والدین باز بسته است پس بواجب حقوق ایشان مراعی عقوق ایشان پیش نباید رفت رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا فِي نُفُوسِكُمْ إِنْ تَكُونُوا
صَالِحِينَ فَإِنَّهُ كَانَ لِلْأَوَّابِينَ غَفُورًا پروردگار شما داناتر است بآنچه در نفسهای شماست از بر والدین و
عقوق ایشان اگر باشید شایستگان یعنی نیکوئی کنندگان با ایشان پس بدرستی که خدای تعالی هست مر توبه آرندگان از عقوق
یا رجوع کنندگان بحضرت او آمرزنده وَآتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَلَا تُبَذِّرْ تَبْذِيرًا و بده
خداوند خویشی را آنچه حق اوست از نفقه و حسن معیشت با او و مراد بذی القربی اقارب حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
حق ایشان اعطای خمس است بر ایشان آنچه حق سبحانه و تعالی مقرر فرموده و در کتب معتبره وارد شده که چون این آیه نازل شد حضرت رسول
صلعم فاطمه را طلب فرمود و گفت ای فاطمه این فدک موضعی است که بی‌جنگ و جدال بدست در آمده و این مخصوص گشته از برای
من بحکم الهی نه مسلمانان و من آنرا بتو تفویض کردم چنانچه حکم حق تعالی شد و درین باب پس تو آنرا فرا گیر از برای خود و از برای
فرزندان خود بنابر حکم خداوند و رسول او و قبول نمود و بتصرف خود در آورد و بعد از رحلت حضرت رسول الله صلعم واقع شد آنچه واقع
شد از ابی جعفر محمد الصادق ع پرسیدند که امیر المؤمنین صلوات الله علیه چرا در زمان خلافت فدک را که غصب کرده بودند
بجو باز نگردانید فرمود برای دو چیز یکی آنکه حضرت رسول الله صلعم کرده و آن حضرت این بود که اگر چیزی از دست وی بیرون
رفتی باز بجو باز نگردانیدی و لهذا خانه آنحضرت که عقیل فروخته بود در مکه متصرف آن نشد و دیگر غاصب و مغصوب هر دو بحق
بازگشت کرده اند و حق تعالی حکم میان ایشان فرموده و هر یک بجزای خود رسیده اند از آن جهت ترک کردم و در تفسیر ثعلبی نیز
مذکور است که امام زین العابدین علی بن الحسین ع در جواب مرد شامی فرمود که ذی القربی که در سوره بنی اسرائیل وارد شده
اهل آن قرابت ماییم و حق تعالی فرمود که بده و درویش را و راه گذری از بنی هاشم حق ایشانرا از خمس و اسراف مکن یعنی
پراکنده مساز مال خود را در آنچه نشاید پراکنده ساختن مجاهد گوید که اگر برابر کوه احد زر در وجه خیر صرف نمایند اسراف

نباشد

نباشد و اگر جوی یا حبه در باطل خرج نمایند اسراف باشد إِنَّ الْمُبَذِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ وَكَانَ
الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُورًا بدرستی که اسراف کنندگان هستند برادران دیوان یعنی امثال ایشان در شرارت
آورده اند که سعد وضو می ساخت و آب بسیار بریخت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله رسید فرمود که این چه اسراف است سعد
گفت در وضو نیز اسراف است آنحضرت فرمود که بلی و اگر چه بر کنار نهر روان باشی و در انوار بیضاوی نیز این نقل است گویند
که کفار اموال خود را بریا و سمعه خرج میکردند و جهت مهمانان شتران متعدد میکشتند حق تعالی ایشانرا نکوهش میکند که در تضییع اموال
امثال دیوانند و هست دیو مر پروردگار خود را منکر یعنی جاحد نعمت او پس باید که کسی او را فرمان نبرد و در خبر است که بلال و صهیب
و خباب از فقرای اصحاب در بعضی اوقات از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله چیزی طلب میدیدی که حاضر نبودی و آنحضرت از غایت
شرم و آزرم ایشان اعراض فرمودی و انتظار بردی که جایی برسد که بدیشان دهد آیة آمد که وَإِمَّا تُعْرِضَنَّ عَنْهُمُ ابْتِغَاءَ رَحْمَةٍ
مِنْ رَبِّكَ تَرْجُوهَا فَقُلْ لَهُمْ قَوْلًا مَيْسُورًا و اگر اعراض کنی از محتاجان صحابه برای انتظار روزی که از پروردگار
خود امید میداری آنرا پس بگوی ایشانرا سخن نرم و نیکو یا دعا کن برای درویشان با آسانی کشیدن بر فقرا موعد ده و عده بایشانرا
آورده اند که بعد از نزول این آیت چون از آنحضرت چیزی طلب میدیدی و حاضر نبودی فرمودی أَغْنَاكُمُ اللَّهُ وَرَزَقَنَا اللَّهُ
وَإِيَّاكُمْ در اسباب نزول آمده که مسلمه با یهودیه گرو بستند و مضمون رهن آنکه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله از
موسی کلیم سخی تر است و جهت آزمایش دختر خود را بجناب نبوت مآب فرستاد و دختر گفت که یا رسول الله مادرم از شما پیرهنی میطلبد
حضرت فرمود که زمانی صبر کن برسد تو ساعتی دیگر باز آی دختر بعد از زمانی باز آمد که مادرم آن پیرهن میطلبد که در بر شماست
حضرت بحجره در آمد و پیرهن بیرون کرد و بوی داد و خود برهنه بنشست بلال قامت کشید و یاران منتظر خروج آنحضرت بودند
و بسبب برهنگی بیرون نمیتوانست آمد این آیه نازل شد که وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ
فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَحْسُورًا و مساز دست خود را بسته بگردن خود تا در بسط آن توانا نباشی و بس دست کنایت است از امساک
و گشادن دست خود را همه گشادن بسط در عبارت است از عطا و کل البسط اشارتست باسراف یعنی اسراف مکن که بنشینی ملامت کرده شده
درمانده و محتاج حق تعالی باعتدال صفت تحامیفرماید و از طرفین او را تقتیر و تبذیر است منع میکند إِنَّ رَبَّكَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ
يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا بدرستی که پروردگار تو گشاده میگرداند روزی را برای هر که خواهد و تنگ
میسازد برای هر که اراده او و اقتضا میکند و این بسط و قبض از محض حکمت و کسی را اعتراض نرسد بدرستی که او هست بمصالح بندگان
خود دانا و بینا وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ إِنَّ قَتْلَهُمْ كَانَ خِطْئًا
كَبِيرًا و مکشید فرزندان خود را از ترس درویشی ما روزی میدهیم ایشانرا و شما را هم پس غم روزی ایشان مخورید بدرستی که قتل
ایشان هست گناهی بزرگ چه مشتملست بر قطع تناسل و انقطاع نوع وَلَا تَقْرَبُوا الزِّنَا إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلًا
و نزدیک مشوید بزنا و کردن آن بدرستی که زنا هست عمل زشت و بد راهیست که راه بخانه دوزخ است وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي
حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لِوَلِيِّهِ سُلْطَانًا فَلَا يُسْرِفْ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا
و مکشید آن نفس را که حرام کرده است خدای تعالی قتل او را و آن اهل ایمانند و ذمی و معاهد که ایشانرا کشتن مگر بحکم راستی که آن یکی
از سه چیز است یا زنا بعد از احصان یا کفر بعد از ایمان یا قتل مؤمن از روی عمد و ظلم و هر که کشته شود در حالتی که ستم رسیده باشد یعنی
مستوجب قتل نبود پس بدرستی که دادیم مر وارث او را که بعد از قتل او متولی امر اوست تسلطی و قوتی که قصاص کند قاتل را یا دیه

بستانند یا عفو کنند پس باید که قاتل نکشد کسی را که جایز نیست قتل او که ضمیر فلا یسرف راجع بقاتل باشد چه قاتل میکند کاری که بالای
وی و روا باشد یا ولی اسراف نکند در کشتن اگر ضمیر عاید باو باشد یا که غیر قاتل را بکشد یا جماعتی را بکشد بجای یکی یا مرد را بدل زن بکشد بی رد
چه دیت زن نصف دیت مرد است و اگر جماعتی را که در قتل وی شریک باشند بکشد فاضل دیت را بر وارثان ایشان رد باید کرد و اگر عبد حر
را بکشد ولی مقتول را نرسد که قتل عبد و راهی بر مولی او ندارد و آورده اند که در جاهلیت چون کسی کشته شد وارث قاتل او را نکشتی بلکه قصد
قبیله قاتل کردی حق سبحانه و تعالی از اینها نهی فرمود که ای بدرستی که ولی بغیر حق کشته بدرستی که وی است یاری داده شده بمعونت شرع قصاص
و گویند ضمیر راجع بمقتول است یعنی حق سبحانه و تعالی نصرت داده او را در دنیا بقصاص و در آخرت ثواب عظیم ولا تقربوا مال
الیتیم الا بالتی هی احسن حتی یبلغ اشده واوفوا بالعهد ان العهد کان مسئولا و نزدیک مشوید بمال یتیم
و در آن تصرف مکنید مگر آن طریقه که شرعا و عرفا آن بهتر و نیکوتر است یعنی معامله کنید که اصل او برای وی باقی ماند و ربح آن وسیله معاش
او شنید و این معنی را التزام نمایید تا برسد یتیم بنهایت قوت یعنی ببلوغ و رشد و آثار رشد بر وی ظاهر باشد که افعالش بر وفق اغراض صحیحه بود
و وفا کنید بعهدی که بسته است خدای تعالی با شما از تکالیف شرعیه یا بپیمان که با یکدیگر می بندید بدرستی که صاحب پیمان است سوال
کرده شده یعنی در نقض آن و وفا بدان خواهند پرسید در حقایق آورده که خدای را عهدها است بر جوارح آدمی ملازمت آداب و برکش او
بادای فرایض و بر دل او بخوف و خشیت و بر روح او با که در مقام قرب دور نشود و بر سر او با که بشاهد تماشوی کند و از هر عهدی خواهند
پرسید کسی از عهد وی عهد چون آید بیرون واوفوا الکیل اذا کلتم وزنوا بالقسطاس المستقیم ذلک خیر واحسن
تاویلا و تمام بپیمایید کیل را چون بپیمایید برای دیگری و بسنجید بترازوی راست یا کپیان این تمام بودن و راست سنجیدن بهتر است شما را از جهت
و نیکوتر از جهت عاقبت ولا تقف ما لیس لک به علم ان السمع والبصر والفؤاد کل اولئک کان عنه مسئولا
و از پی مرو آنچیز را که نیست ترا بآنچیز دانایی یعنی بتقلید و گمان از پی چیزی مرو یا ذانی مگوی دانستم آنرا یا مگوی دیدم یا شنودی مگوی شنیدم
محمد بن حنفیه در معنی آیه فرموده که گواهی دروغ مده بدرستی که گوش و چشم و دل هر یک از اینها باشد از نفس خود پرسیده شد یعنی از ایشان
خواهند پرسید که صاحب شما با شما چه معامله کرد و یا از سمع سوال کنند که چه شنیدی و از چشم پرسند که چه دیدی و چرا دیدی و از دل
پرسند که چه دانستی و چرا دانستی ولا تمش فی الارض مرحا انک لن تخرق الارض ولن تبلغ الجبال طولا و مرو
در زمین رفتن خداوند تکبر یعنی بخرام چنانچه متکبران خرامند بدرستی که تو نتوانی شکافت زمین را بپای در روی کشیدن و نرسی کوهها را از روی
درازی قامت یعنی کسی که زمین نتواند درید و با کوه همسری نتواند نمود او را تکبر و تعظم چرا باید کرد کل ذلک کان سیئه عند
ربک مکروها همه اینها که شمرده شد یعنی از اوامر و نواهی که از آیت لا تجعل مع الله الها آخر اینجا که مذکور گشت و آن
بیست و پنج امر و چهارده نهی است و ابن عباس فرموده که اینها در الواح موسی مکتوب بود و هست بدی او یعنی آنچه نهی عنه است از نزدیک
پروردگار تو مکروه است ذلک مما اوحی الیک ربک من الحکمة ولا تجعل مع الله الها آخر فتلقی فی جهنم
ملوما مدحورا آنچه مذکور شد از آنچیزی است که وحی کرد بسوی تو آفریدگار تو از علمی که شناخت حق است لذاته و اخیر عمل
برای کفتی و قرار گیر با خدای تعالی خدای دیگر مکرر این حکم تنبیه است بر آنکه توحید اصل همه احکام است والهذا در مفتتح و مختتم این امور نهی فرمود از
شرک و در اول نتیجه آن در دنیا بر آن مرتب باشد ذکر کرد که فتقعد مذموما مخذولا و در آخرت عقوبتی که بر آن مترتب خواهد شد
و عقبی را او نمود که اگر شرک آری و عناد ورزی پس انداخته شوی در دوزخ در حالتی که ملامت کرده شده باشی یعنی ملائکه و اهل
ایمان ترا ملامت کنند و در حالتی که رانده باشی و دور مانده از رحمت خدای تعالی و بعد از این نهی مشرکان عتاب میکند با جمعی که گفتند

الملائکة را

الملائکة بنات الله و میگویند افاصفاکم ربکم بالبنین واتخذ من الملائکة اناثا انکم لتقولون قولا
عظیما آیا برگزید شما را پروردگار شما بپسران و فرا گرفت برای خود از ملائکه دختران این خلاف آنست که عادت شما بر آن جاری شده
که از دختران ننگ میدارید و بپسران می نازید بدرستی که شما میگویید سخن بزرگ که اضافت ولد می کنید بحق سبحانه و تعالی و نفس خود را تفضیل می نهید
بر او که محبوب را بخود و مکروه را باو نسبت میدهید ولقد صرفنا فی هذا القرآن لیذکروا وما یزیدهم
الا نفورا و بدرستی که گردانیدیم و مکرر ساختیم برائت خود از ولد در چند جای از قرآن تا در یابند و پند پذیر شوند و نمی افزاید ایشان را
تکرار این سخن مگر رمیدن و از حق دور شدن قل لو کان معه آلهة کما یقولون اذا لابتغوا الی ذی العرش سبیلا
سبحانه وتعالی عما یقولون علوا کبیرا بگو اگر بودندی با خدای تعالی بحق خدایان دیگر چنانکه کافران میگویند آنگاه آن
خدایان طلب کردندی بسوی خداوند عرش یا مالک ملک راهی که بر وی مشغول شدندی چنانکه ملوک میکنند یعنی حق سبحانه و تعالی اینها پیرامون عیب
و کمترهش ایشان بپرستند اگر ایشان خدای یا شریک خدای بودندی بایستی را منازعت جستندی و عیب و عجز را از خود نفی کردندی پاکست
خدای تعالی و برتر است از آنچه ایشان میگویند برتری بزرگ نقل میکنند که از اولاد خباب الارت که در وقت حضرت رسول الله
صلی الله علیه و آله چوبی دیدم که تسبیح گفت خدا را چنانکه همه قوم شنودند و از روی تعجب گفتند یا رسول الله این چوب خشک چگونه تسبیح میگوید آیه
نازل شد که تسبح له السموات السبع والارض ومن فیهن وان من شیء الا یسبح بحمده ولکن لا
تفقهون تسبیحهم انه کان حلیما غفورا تسبیح میگوید مر خدای را هفت آسمان و زمین و هر که در ایشانست از ملائکه و جن و
انس و نیست هیچ چیزی از مخلوقات مگر تسبیح میگوید خدای را تسبیح متلبس بحمد او یعنی تنزیه میکند او را از سمات نقصان و ستایش می نماید بصفات
کمال قشیری گوید که تسبیح گویند زندگان اهل آسمان و زمین بزبان قال و باقی از ایشان بلسان حال یعنی دلالت میکنند بامکان و حدوث
خود بر صانع واجب قدیم و این تنزیه است مر او را از لوازم امکان و توابع حدوث پس همه اشیا مسبح وی باشند ولیکن شما ای مشرکان
در نمی یابید تسبیح ایشان را چه شما را نظری صحیح و عقل صافی نیست که فهم تسبیح ایشان توانید کرد بدرستی که هست خدای تعالی بردبار که تعجیل عقوبت نمیکند
بر غفلت شما آمرزنده مر آنرا که بسخن خدای تعالی ایمان آورد و در حقایق نقل میکنند که تمامی مکونات باختلاف لغات تسبیح الهی میگویند اما آنرا نشنود
و فهم نکند مگر عالم ربانی که گوش دل او گشاده بود و از امیر المومنین صلوات الله علیه منقولست که با حضرت رسول صلی الله علیه و آله از مکه
معظمه بیرون آمدیم هیچ شجر و حجری پیش نیامد مگر گفت السلام علیک یا رسول الله بگوش هر چه بینی در خروشست دلی داند درین معنی
که گوش است نه بلبل بر گلش تسبیح خوانست که هر خاری بتسبیحش زبانست در بحر الحقایق آورده که هر ذره از ذرات از بانیت ملکوتی که تسبیح
حضرت خداوند تبارک و تعالی ناطق است و بدان زبان حصی در دست حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله تسبیح گفت و شهادت اعضا که
انطقنا الله الذی انطق کل شیء اشارت بدانست بهمین زبان خواهد بود آورده اند که ابو جهل لعین و احزاب وی قصد آن کردند که حضرت
پیغمبر را صلی الله علیه و آله بوقت قرآن خواندن آزار رسانند آیه فرستاد که واذا قرات القرآن جعلنا بینک وبین الذین
لا یؤمنون بالآخرة حجابا مستورا و چون خوانی قرآن را بگردانیم میان تو و میان آنانکه منکرند بدان سرای پرده پوشیده
از حس تا ترا نبینند و آزار بتو نرسانند و از نظر بعضی دیگر از کفار چنین وقوع یافته بود یعنی بوقت تلاوت قرآن ترا از نظر کافران
می پوشیم وجعلنا علی قلوبهم اکنة ان یفقهوه وفی آذانهم وقرا و می افکنیم بر دلهای ایشان
پوششها از دریافتن قرآن را و آن پوشش حایل شود میان دل ایشان و فهم قرآن و می نهیم در گوشهای ایشان گرانی از استماع قرآن
نکنند چه این قرآن معجزست از حیثیت لفظ و معنی پس از برای انکار او و ثبات کرده آنچه مانع است ایشان را از فهم معنی و ادراک

لفظ چون بواسطه کفر لطف از ایشان باز گرفته پس او آن نمی توانند کرد وَإِذَا ذَكَرْتَ رَبَّكَ فِي الْقُرْآنِ وَحْدَهُ وَلَّوْا عَلَى
أَدْبَارِهِمْ نُفُورًا و چون یاد کنی پروردگار خود را در قرآن بیگانه و یکتا باز گردند کافران بر پشتهای خود یعنی از پس روند در حالتی که گریزندگان
باشند از استماع توحید چه دعوی ایشان است که ارباب را خدای خود ذکر کنی نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَسْتَمِعُونَ بِهِ إِذْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ
وَإِذْ هُمْ نَجْوَى إِذْ يَقُولُ الظَّالِمُونَ إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا ما داناتریم بآنچه ایشان می شنوند قرآن را بسبب آنچه
و برای آن از سخریه و بهزو مراد است که قرآن را برای استهزا و طعن در آن می شنوند وقتی که گوش فرا میدارند بسوی تو و وقتی که ایشان راز
گویند کانند یعنی پنهان با یکدیگر میگویند که کلام وی سحر است و شعر در عین النفث آورده که نضر حارث گفت که من میدانم که محمد صلی الله علیه و آله چه
میگوید ابوسفیان گفت که من بعضی از سخنان وی راست میدانم ابوجهل مجنونش گفت و ابولهب کاهن و حویطب شاعر نعوذ بالله تعالی
من هذه الکلمات الواهیه و این آیه در شان این جماعت است یاد کن ای محمد چون گفتند ستمکاران یعنی مشرکان مر صحابه را که شما متابعت
نمیکنید و از پی نمیروید مگر مردی سحر کرده شده را یعنی او را سحر کرده اند و عقلش زایل شده یا مسحور یعنی ساحر است چه رای یعنی ای انْظُرْ
كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا بنگر که چگونه زدند برای تو مثلها و ترا تمثیلا توصیف کردند
بمجنون و ساحر و کاهن و شاعر پس گمراه شدند ایشان از طریق حق پس نمی توانند یافتن راهی بسوی رشد و صواب یا راه نمی یابند بطعنه تو بر
وجهی که موجه باشد بلکه در کار خویش گم شده اند و حیران مانده و در وصف تو سخنان نقیض میگویند گاهی ترا شاعر میدانند و شعر از کمال عقل
تو گفت و زمانی مجنون میخوانند و آن زوال عقل است وَقَالُوا أَإِذَا كُنَّا عِظَامًا وَرُفَاتًا أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا
گفتند کافران که منکر بعث بودند آیا آن هنگام که شویم ما بعد از مرگ به روزگاران استخوانها و خاکهای خرد ریزه شده و آیا برانگیخته
شدگان شویم آفرینش نو تازه و استبعاد کردند که خاکی خشک مخلوق تر و تازه چون شود قُلْ كُونُوا حِجَارَةً أَوْ حَدِيدًا
أَوْ خَلْقًا مِمَّا يَكْبُرُ فِي صُدُورِكُمْ فَسَيَقُولُونَ مَنْ يُعِيدُنَا قُلِ الَّذِي فَطَرَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ فَسَيُنْغِضُونَ
إِلَيْكَ رُءُوسَهُمْ وَيَقُولُونَ مَتَى هُوَ قُلْ عَسَى أَنْ يَكُونَ قَرِيبًا امر تمثیل است یعنی اگر فی المثل گردید بتن خود سنگ یا آهن یا آفریده
از آفریدها که بزرگ است و وقعی دارد در سینهای شما مانند آسمان و کوه و هرچه از قبول حیات ابعد است البته حق سبحانه و تعالی شما را زنده
گرداند پس زود باشد که گویند کیست که باز آرد ما را یعنی زنده سازد ما را پس از مرگ بگو آنکس که بیافرید شما را اول بار که خاک بودید پس آنکه خاک را
تواند جان دادن در بدایت هم خاک را زنده تواند ساختن در نهایت پس زود باشد که حرکت دهند بجانب تو سرهای خود را یعنی جنبانند
کسی از تعجب سر خود بجنبانند این زمان از روی انکار و استبعاد سر خود را بجنبانند و گویند کی خواهد بود این حشر و نشر بگو شاید که باشد نزدیک
هرچه آینده است او را نزدیک تو گفت و بعث شما واقع خواهد شد يَوْمَ يَدْعُوكُمْ فَتَسْتَجِيبُونَ بِحَمْدِهِ وَتَظُنُّونَ إِنْ لَبِثْتُمْ
إِلَّا قَلِيلًا در روزی که بخواند شما را خدای تعالی برای محاسبه یا اسرافیل او در حالتی که قایل باشید بسبحانک یعنی حق تعالی را در جزا مر آنرا
که خلایق از قبور برآیند و خاک از سرها افشانند و گویند سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِكَ و بعضی حمد را بمعنی امر داشته اند چنانچه در آیت
فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ ای صل امر و پس یعنی آنچنان بود که خدای تعالی شما را بخواند با مراد اجابت کنید و گمان برید از هول قیامت که درنگ
خود در گور درنگ کرده اند کی یا چون آخرت را ببینند زندگی خود را در دنیا اندک شمرند نسبت آن بسیار که خردمند آگاه امروز زندگی حیات
دنیا را در جنب زندگی عقبی اندک شمرد و این اندک فانی را در کار آن بسیار باقی صرف کند تا در آخر بعذاب حسرت و ندامت
در نماند آورده اند که مشرکان مکه در ایذاء صحابه قولاً و فعلاً تقصیر نمیکردند و مومنان صورت حال بعرض حضرت رسالت صلی الله علیه و آله رسانیده
بجدال و قتال ایشان دستوری طلبیدند آنحضرت فرمود که حق سبحانه و تعالی در باره ایشان بهیچ امر نفرموده و آیت آمد که وَقُل

لعبادی

لِعِبَادِي يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوًّا مُبِينًا و بگو مر بندگان مرا یعنی مومنان را که با
کافران بگویند آن کلمه را که آن بهتر باشد یعنی در مقابله جفای ایشان درشتی نکنند بلکه دعا کنند که یهدیکم الله و بتبیان آورد و گویی
صحابی را او دشنام داد و او نیز خواست که در مقابله ستم کند حق تعالی این آیه فرستاد و بعضی فرموده گویند کلمه احسن شهادتین است یا
امر بمعروف و نهی از منکر و بعضی بر آنند که کلمه نیکوتر آنست که کسی را یاد نکنند مگر بنیکویی و اگر کسی درشتی کند در برابر او نرمی سخن گویند زیرا
که دیو درشتی می افکند میان آدمیان پس ممکن است که درشتی موجب ستیزه و عناد گردد و آن صورت باز دارد و هوا و فساد کند مر آدمی
که شیطان هست مر آدمی را دشمن آشکارا که هرگز صلاح و نجویید و جز هلاک او نخواهد رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِكُمْ إِنْ يَشَأْ يَرْحَمْكُمْ أَوْ إِنْ
يَشَأْ يُعَذِّبْكُمْ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ وَكِيلًا پروردگار شما دانا تر است بحال شما بقولی مخاطب مومنانند یعنی
میگوید اگر خواهد خدای تعالی بخشد بر شما و از جور کافران برهاند یا اگر خواهد عذاب کند شما را بتسلیط کفار بر شما و گفته اند رحمت کند بهدایت
یا توبه و عذاب نماید بخذلان چه آن موذی بعذاب است و بقولی خطاب با کافرانست میفرماید اگر خواهد بخشد بر شما و عذاب دنیا را در
تاخیر افکند و اگر خواهد هم در دنیا عذاب کند پس مشیت متعلق بعذاب دنیا است و در تعذیب آخرت حکم مطلق است و نفرستادیم ترا
ای محمد بر کافران نگهبانی که ایشان را از کفر نگهداری یا بندانی که ایمان ایشان را ضامن شوی بلکه فرستادیم ترا بشارت دهی بهشت و بیم کنی
از دوزخ و اگر خطاب با مومنان کنیلی که ضامن اعمال ایشان باشی یعنی مواخذ خواهی شد بکردار ایشان وَرَبُّكَ أَعْلَمُ بِمَنْ فِي
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَى بَعْضٍ وَآتَيْنَا دَاوُدَ زَبُورًا و پروردگار تو دانا تر است
بهرکس که در آسمان و زمین است یعنی احوال ایشان داند و مصلحت ایشان فرو نگذارد و آورده اند که قریش استبعاد میکردند که چرا یتیم
ابوطالب پیغمبر باشد و برهنه و گرسنه چند متابعت او کنند حق تعالی آیه فرستاد که ما داناتریم باهل آسمان و زمین پس هر کرا خواهیم
برای نبوت برگزینیم و بدرستی که افزونی دادیم بعضی پیغمبران را بر بعضی دیگر بفضایل نفسانی و اجتناب از رذایل چنانچه بکثرت مال و بسیاری
اتباع چنانچه ابراهیم را بخلت و موسی را بمکالمت و حضرت محمد صلعم بمعراج و محبوبیت و شفاعت و دادیم داود را علیه السلام کتابی
زبور پس شرف او بدان کتاب است نه بسلطنت و زبور صد و پنجاه سوره است که در وی احکام حلال و حرام و حدود و فرایض نیست بلکه ثنای
الهی و موعظه و صفت حضرت رسالت پناهی و آل او در وی است اشباهی و ستایش امت وی است و دیگر ذکر زبور تنبیه است بر تفضیل
آنحضرت و امه وی چه در آنجا مسطور است که او بهترین و خاتم انبیاست و آل او بعد از وی افضل اهل زمان اند و امت او بهترین امتان اند و در آیه وَلَقَدْ
كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ ایمای باین معنی است قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِهِ فَلَا يَمْلِكُونَ كَشْفَ الضُّرِّ عَنْكُمْ وَلَا
تَحْوِيلًا بگو ای محمد با کافران که بخوانید آنرا که گمان بردید که ایشان خدایانند بجز خدای تعالی تا این بلا از شما بگردانند پس ایشان نمی توانند
برداشتن سختی یعنی قحط از شما و نمی توانند تغییر دادن آن را یا بردن از قبیله شما بقبیله دیگر آورده اند که بنو ملیح ملائکه و خزاعه جن را می پرستیدند
جنیان خود ایمان آوردند و ایشان بر کفر ماندند و این آیه آمد که أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَى رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ
أَيُّهُمْ أَقْرَبُ وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ كَانَ مَحْذُورًا آنگروه از ملائکه و جن
آنکه میخوانند کافران ایشان را و می پرستند ایشان میجویند بپروردگار خود وسیلتی و دست آویزی یعنی تقرب میکنند بطاعت و عبادت
بحضرت او جل جلاله کدام ایشان نزدیکتر بمنزلت و مکانت یعنی آنها که مقربان درگاه اند از ملائکه و جن توسل میکنند بحق سبحانه و تعالی
پس غیر مقرب خود بطریق اولی که وجه توجه بدان حضرت آرند محض سخن آنست که معبودان شما محتاج معبود حق اند و امید میدارند بخشش
او را و می ترسند از عذاب او بدرستی که عذاب پروردگار تو هست سزاوار آنکه از وی حذر کنند پس چون معلوم شد که ایمان بیم و امید

همچو سایر بندگان پس حکم از ایشان برداشتیم تو اکرا وان من قریة الا نحن مهلکوها قبل یوم القیمة او معذبوها
عذابا شدیدا کان ذلک فی الکتاب مسطورا و نیست هیچ دیهی و شهری مگر آنکه ما هلاک کننده ایم بمرگ و فنا پیش از
روز قیامت یا عذاب کننده آن بقتل و قحط و سیل و جز آن عذابی سخت یعنی اگر مؤمن و صالح اند بموت و اگر کافر و فاسق اند بعذاب
هست این حکم در لوح محفوظ نوشته شده آورده اند که قریش از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله معجزها طلبیدند از جمله آنکه کوه صفا را
از زر خالص سازد و جبال مکه را دور کند تا زمین گشاده و صالح زراعت گردد و جویها روان سازد و باغ و بوستان سازد حق سبحانه
و تعالی از آن آیتها بیشان ننمود و فرمود که وما منعنا ان نرسل بالآیات الا ان کذب بها الاولون
وآتینا ثمود الناقة مبصرة فظلموا بها وما نرسل بالآیات الا تخویفا و باز نداشت ما را از آنکه بفرستیم معجزات مقترحه
قریش و باز نداشت ما را مگر آنکه تکذیب کردند بآیات مقترحه خویش پیشینیان یعنی امم گذشته معجزات طلبیدند ما بر دست پیغمبران
ظاهر کردیم و ایشان تکذیب کردند و ما ایشان را استیصال کردیم پس اگر آنچه این امت میطلبند از معجزات بظهور آریم و میدانیم که ایشان
نخواهند گروید هر آینه عذاب استیصال بدیشان باید فرستاد و ما در ازل حکم کرده ایم که ایشان را مستاصل نسازیم چه از نسل ایشان مؤمنان
بیرون خواهیم آورد و دادیم قوم ثمود را ناقه باقتراح ایشان پیدا و هویدا که معجزه باشد ایشان را بغیر از جمله هلاک امم بسبب
تکذیب ایشانست که ثمود از صالح معجزه طلب کردند خدای تعالی برای ایشان از سنگ ناقه بیرون آورد و پس کافر شدند بدان و ناقه
را پی کردند و تمامی هلاک شدند و نمی فرستیم ما معجزات مقترحه را مگر برای ترسیدن و حذر کردن از عذاب استیصال
پس اگر بعد از نزول بر کفر راسخ باشند هر آینه مستاصل شوند واذ قلنا لک ان ربک احاط بالناس وما
جعلنا الرؤیا التی اریناک الا فتنة للناس والشجرة الملعونة فی القرآن ونخوفهم فما یزیدهم
الا طغیانا کبیرا و یاد کن چون گفتیم ترا و وعده کردیم که اند و مخبر ساختیم که پروردگار تو بعذاب و فرا خواهد گرفت
مردمان را یعنی هلاک خواهد کرد قریش را و التعبیر بلفظ ماضی یعنی احاط بجای یحیط جهت وقوع است یا عامتر که بنی امیه و سایر ظلمه
که متغیرین بودند متناول باشد و نگردانیدیم آن خواب را که بتو نمودیم مگر فتنه آدمیان یعنی سبب آزمایش ایشان گویند مراد از رؤیا
عام حدیبیه است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در خواب دیده بود که عمره گذارد و خانه را طواف نمود و سعی و حلق بجای
آورد و صحابه بوی توجه نمودند و در آن سال عمره میسر نشد و منافقان زبان طعن دراز کردند که این خواب راست نشد و حال آنکه حکم
آلهی آن بود که تعبیر واقعه در سال دیگر آیه بظهور رسد و قومی از علما درین قول تردد دارند جهت آنکه سوره مکی است و این قصه
مگر آنکه گویند این خواب در مکه دیده باشد و در مدینه حکایت کرده و بعضی رؤیا را بمعنی رؤیت دارند یعنی آنچه بتو نمودیم در شب
معراج و تو دیدی سبب افتتان خلق شد چه بعد از حدیث شب معراج بعضی از ضعفای اهل اسلام مرتد شدند و منافقان آن حکایت
کردند و کفار در انکار افزودند و مؤمنان تصدیق نمودند اما اصح در قول اگر خواب بود و گفته اند خوابی که سبب فتنه آدمیان
شد آن بود که آنحضرت در واقعه دید که قومی از بنی امیه بر منبر وی میدویدند و انجا بر جستند همچو بوزینه چه ایشان در سیرت
از مسوخات بودند بسبب نافرمانی و عداوت و دشمنی اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و فتنه آن بود که در ایام حکومت
ایشان واقع شد و مردمان بسیار گمراه شدند و آنچه نهایت خصومت بود با محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله بظهور رسانیدند
ابو سفیان با پیغمبر صلعم نهایت عداوت و خصومت بظهور آورد و چنانچه از پیش سمت ذکر یافته در جنگ احد و غیر آن و معاویه
معاویه با امیر المؤمنین صلوات الله علیه چه محاربات کرد و نانرا امر کرد که بر منبرها لعن او کنند و بر منابر آن بی دین شقی ضال مضل بود و

و یزید

و یزید پلید ملعون که پسر آن ناپاک بود با امام حسین که سبط برگزیده رسول الله بود و علیهما الصلوة و السلام و با اولاد و امجاد و اقربا
و خویشان و یاران او رضوان الله علیهم اجمعین در دشت کربلا چیزی کرد که هیچ گوش تاب شنیدن آن نیست لعنة الله علیه
و علی اتباعه و اعوانه و انصاره لعنا کثیرا دائما ابدا و عبد الملک مروان و هشام پسرش و دیگران از ایشان با امام زین العابدین و دیگر از
ائمه انام هم چها کردند از شدت و عقوبت که از عذاب آلهی هرگز خلاصی نخواهند یافت آن بی دینان آنچه با آل پیغمبر بظهور آوردند از کینه
و بغض و همه این فتنهها با آنحضرت نموده بودند که بعد از رحلت وی بظهور آمد و از اول ناشی شد این فتنهها تا آخر کار رشتهها و تا ایشان شهید
چنانچه در کشف الغمه مذکور است این بیت که باسیاف ذاک البغی اول سلها اصیب علی لا بسیف ابن ملجم
یعنی بشمشیرهای آن ستم و خلاف که در اول از غلاف کشیده شدند رسیده شد با امیر المؤمنین ع و بآن شهید شد نه بشمشیر ابن ملجم علیه اللعنه
و دیگر فرموده و نگردانیدیم درخت لعنت کرده را در قرآن مگر برای فتنه مردمان آورده اند که چون مشرکان ذکر درخت زقوم که در دوزخ
رسته است شنیدند تعجب شدند ابو جهل لعین گفت محمد صلعم میگوید که آتش دوزخ سنگ را میسوزد و باز میگوید که از دوزخ درخت میروید این
بغایت عجب است و عجب از ایشان بود که از درخت سبز آتش میگرفتند که آن درخت مرخ و عفار است کما قال الله تعالی جعل لکم
من الشجر الاخضر نارا و هیچ فکر نمیکردند که آنکه آتش در درخت ودیعت نهد چه عجب که درخت در آتش برویاند قادری
که پر و بال سمندر را در آتش از احراق محافظت میکند و حشو شتر مرغ بوقت فرو بردن جمرات آتش از سوختن نگاه میدارد تواناست
بر انبات شجره در دوزخ و زقوم را شجره ملعونه گفت باعتبار آنکه خورندگان کافران و منافقانند و لعنت متوجه ایشانست یا ملعونه
بمعنی مکروهه و مبغوضه است چون طعام ملعون ای ضار مکروه و بعضی تاویل کرده اند شجره را با بو جهل ملعون یا حکم بن عاص که پدر مروانست
و قول ابن عباس همان بنی امیه اند که رفته رفته مردمان شدند و سبب گمراهی ایشان شدند و می ترسانیم کافران و بنی امیه را با نواع تخویفات
چون ماریه و زقوم و امثال آن پس نمی افزاید آن تخویف ایشان را مگر سرکشی بزرگ یعنی گرفتن کاری و ستیزه و از حد تجاوز و نسخ
بنابر قول ابن عباس رضوان الله علیه که مراد از شجره ملعونه بنی امیه باشد پس محتمل که مراد از یزید که در تازگی هم وقوع یافته
ملعون باشد پس معنی آیه چنین بود که پس نیست یزید پلید که از شجره مشؤومه ایشانست مگر طاغی سرکش که طغیان و سرکشی کند سرکشیدن
بزرگ که از قبیل ما زید الا اسیرا باشد که طغیان مصدر فعل محذوف بود و طغیانی از آن بزرگتر نمی باشد که از و بوجود آمد و چون این طغیان
و سرکشی بجهت نافرمانبرداری شیطان است از سرکشی و استکبار روی متعاقب این آیه خبر داد که واذ قلنا للملائکة
اسجدوا لآدم فسجدوا الا ابلیس قال ءاسجد لمن خلقت طینا و یاد کن چون گفتیم مر فرشتگان را که سجده کنید
مر آدم را بجهت تعظیم او پس سجده کردند همه ایشان مگر ابلیس که سجده نکرد و چون خدای تعالی فرمود که چرا سجده نکردی گفت آیا سجده کنم
یعنی نکنم مر کسی را که آفریدی از گل پس خدای تبارک و تعالی بر و لعنت کرد و از درگاه و پیش براند قال ارأیتک هذا الذی
کرمت علی لئن اخرتن الی یوم القیمة لاحتنکن ذریته الا قلیلا گفت ابلیس دیگر بار خبر ده مرا
که این را که گرامی کردی و فضل دادی او را بر من چرا فضل دادی و او از خاکست و من از آتش اگر واپس داری مرا و مرگ مرا تاخیر
کنی تا روز قیامت هر آینه از بیخ بکنم فرزندان او را باغوا و چنان کنم که بعذاب تو مستاصل شوند مگر اندکی که تو نگاه داری ایشان را از من بسبب
عصمت و حمایت تو قال اذهب فمن تبعک منهم فان جهنم جزاؤکم جزاء موفورا گفت خدای تعالی مر او را
که برو و امانت است و ابعاد و تحقیر او برانداز و از درگاه قرب و گفت در پی همچو خود رو پس هر که متابعت کند ترا و فرمان تو برد
از ذریت آدم پس بدرستی که دوزخ پاداشت شماست یعنی از آن تو و ایشان تغلیب کرده است مخاطب را بر غایب یعنی ترا و همه

متابعان ترا جزاء هم جزای تمام یعنی عذابی بر دوام وَاسْتَفْزِزْ مَنِ اسْتَطَعْتَ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ وَأَجْلِبْ عَلَيْهِمْ بِخَيْلِكَ
وَرَجِلِكَ وَشَارِكْهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ وَعِدْهُمْ وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا از
جای بجنبان و بلغزان هر کرا توانی لغزانیدن از ایشان باواز تو یعنی خواندن بغنا و گویند صوت شیطان غنای مزامیر است از ابن
عباس رضوان الله علیهما منقولست که هر که آوازی که نه در رضای خدای تعالی از دهان بیرون آید آن شیطان است و برانگیزان بر ایشان
سواران و پیادگان خود را یعنی هر آنکه معاون تواند در وسوسه و اغوای همه را جمع کن و تسلط بر ایشان و شرکت کن با ایشان در مالها
تا از حرام جمع کنند یا بربوا دهند یا در معصیت صرف کنند و در فرزندان نیز شریک شو تا از زنا حاصل کنند یا بعبد العزی و مثال آن تسمیه نمایند
و وعده ده ایشانرا بمواعید باطله چون شفاعت بتان یا تاخیر در توبه یا انکار بعث و حشر و بهشت و دوزخ و وعده نمیدهد ایشانرا بمواعید
مگر بفریب یعنی خطا را در صورت صواب می آرد إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ وَكَفَى بِرَبِّكَ وَكِيلًا
بدرستی که بندگان خالص من بحکم هؤلاء في الجنة نیست ترا بر اغوای ایشان تسلط و قدرت یعنی هر کس را توانی فریفت مگر بندگان
مرا که بندگی کنند و از حق تعالی خوف داشته باشند در منهاج الکرامه مذکورست که سبب توبه بشر حافی آن بود که امام موسی کاظم ع در کوچه
بغداد می گذشت ناگاه از خانه آواز سرود و غنا و چنگ و چغانه بسمع مبارکش رسید در این اثنا جاریه از آن خانه بیرون آمد که فضلات
نقل ایشانرا در کوچه بریزد آنحضرت از او پرسید که صاحب این خانه آزاد است یا بنده گفت آزاد فرمود که راست است اگر بنده بودی بندگی
میکرد و از خدای تعالی میترسید جاریه رفت و آنرا باز گفت بشر بعد از استماع این مجلس را برهم زد و پای برهنه از خانه بیرون دوید و دست
مبارک امام بوسید و توبه کرد و از مشاهیر زمان شد و پسندیده است پروردگار نگهدار بندگان خود از اضلال ابلیس ملعون رَبُّكُمُ الَّذِي
يُزْجِي لَكُمُ الْفُلْكَ فِي الْبَحْرِ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا پروردگار شما آنست که بقدرت کامله میراند و روان
میگرداند برای شما کشتی را در دریا تا بجویید از فضل او یعنی روزی خویش را و گویند فضل سود است یا متعه که بدان احتیاج افتد و بی
عبور دریا دست نیاید بدرستی که او هست بشما مهربان که کارهای مشکل را بر شما آسان میکند و اسباب مایحتاج شما را مهیا میکند
وَإِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا إِيَّاهُ فَلَمَّا نَجَّاكُمْ إِلَى الْبَرِّ أَعْرَضْتُمْ وَكَانَ الْإِنْسَانُ
كَفُورًا و چون برسد شما را سختی یعنی خوف غرق شدن در دریا گم شود و برود از خاطرهای شما هر کرا میخوانید و می پرستید
مگر او که خداوند یگانه و یکتاست که در آن محل جز او را نمیخوانید و نجات جز از حضرت او نمیخواهید پس که برهانید شما را از غرق شدن و برسانید
بسوی بیابان برگشتید از توحید و باز رو به پرستش بتان آوردید یا عصیان پیشه کردید و هست آدمی نیک ناسپاس مر نعمت خداوند خود را

آنهنگام

أَفَأَمِنْتُمْ أَنْ يَخْسِفَ بِكُمْ جَانِبَ الْبَرِّ أَوْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِبًا ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ وَكِيلًا آیا
ایمن شدید که از دریا بصحرا آمدید یعنی ایمن مباشید از آنکه فرو برد شما را کرانه از زمین یعنی که قادرست بر آنکه شما را در آب فرو
برد تواناست بر آنکه در خاک پنهان کند یا بفرستد بر شما بادی که سنگ بر شما افکند یعنی قادرست که شما را سنگباران کند پس نیابید
برای خود نگهدارنده که شما را از آن محافظت کند أَمْ أَمِنْتُمْ أَنْ يُعِيدَكُمْ فِيهِ تَارَةً أُخْرَى فَيُرْسِلَ عَلَيْكُمْ
قَاصِفًا مِنَ الرِّيحِ فَيُغْرِقَكُمْ بِمَا كَفَرْتُمْ ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ عَلَيْنَا بِهِ تَبِيعًا یا ایمن شدید از آنکه باز گرداند شما را در
آوردن دریا باری دیگر یعنی آرزوی در دل شما افکند تا دیگر بار در کشتی نشینید پس بفرستد بر شما شکننده از باد یعنی بادی که بر
کشتی را بشکند پس غرق گرداند شما را بسبب آنکه ناسپاسی کردید پس نیابید شما برای خویش بآن غرق کردن از پی در آینده که دعوی
کند و خواهد که انتقام کشد از ما وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ

وفضلناهم

وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا و بدرستیکه گرامی کردیم فرزندان آدم را و برداشتیم ایشانرا یعنی سوار
گردانیدیم در بیابان بر چهارپایان و در دریا بکشتیها و روزی دادیم ایشانرا از طعامهای پاکیزه و افزونی دادیم ایشانرا بر بسیاری
از آنچه آفریده ایم افزونی دادنی علما را در تکریم و تفضیل انسان سخن بسیارست و بعضی از آن بسمت تبیین می آید و در چند قول است اول
آنکه ما او را از تکریم صورت نیکو و پیکر زیبا داده است که وَصَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُوَرَكُمْ دوم آنکه او را مستقیم القامه
آفریده و سر او که محل عقل و فکرت و درک و صومعه الحواس است بالاتر همه اعضا خلق فرموده و لهذا رفعت درجه او و علو مرتبه او بحکم
تعلم نماید چون محل علم سر آمد لاجرم از همه اعضا برتر آمد سیم آنکه اگر خواهد بایستد و اگر خواهد بنشیند و اگر خواهد بخسبد بعضی از اجسام شاهد
دارد از حیثیت قیام و قعود مثل نباتات و اشجار و کوهها و حق جل و علا خبر داده به تسبیح ایشان که وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ
و ملائکه ملأ اعلی نیز هر یک به تسبیح و تهلیل و تحمید و تمجید مخصوص قیام و اقدام مینمایند و بعضی بقیام اشتغال دارند و دیگر برکوع و دیگر بسجود
و دیگر بقعود و از آن تجاوز نمی نمایند پس حق سبحانه و تعالی آدمی را چنان خلق فرموده که گاه در نماز بایستد و گاه رکوع کند و گاه سجود نماید و گاه
قعود و هر یک حالت تمام ایشان دارد او و در رکعت نماز همه مخلوقات برابر باشد و هر مرتبه که همه را از ساکنان عالم فوقانی و تحتانی
و جهت تحتانی حاصل است در وی جمع است چهارم آنکه حق سبحانه و تعالی بقدرت بالغه و حکمت شامله خود آدمی را از آب و خاک
آفریده و هر دو پاک و مطهر مگر اصول هوا و آب نزلند و لهذا آدمی اگرچه گناه کند بغیر معصوم که او گناه نمیکند لیکن چون توبه و انابت
پیش آرد گویا گناه نکرده و پشیمان گردد و بحکم التَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ گناهان او آمرزیده شود و بطهارت
اصلیه خود باز گردد پنجم آنکه آدمی بدست طعام خورد بخلاف دیگر حیوانات که بدهان علف از زمین بردارند و در این امر
دو نوع از کرامت حاصل است یکی آنکه اکل مدد و ممد و خدمت شهوت است پس هر بار که حیوان سر فرود آرد برای خوردن علف
سر او خدمتکار شهوت او باشد و چون سر آدمی محل عقل و فکرت بود و پس دست او را خدمتکار او گردانیدن تا سر که عضو شریف است
فرو نیارد جهت خدمت شهوت و این دال است بر آنکه هر که او را جهت علم حاصل است او را باید خدمت دیگران
از حضرت حق جل و علا از لطف عمیم و کرم جسیم خود خلق کرده باشد نیز که عزت فرود آرد جهت طعام و شراب نزد هر مخلوق
و تسلیم طلبه این و آن نسازد ششم آنکه از کرامت و تکریم عقل است که حق سبحانه و تعالی آدمی را بدان ممتاز فرموده و دلیل تفضیلش قول حضرت
رسالت پناهی است که اول ما خلق الله العقل و ما به الامتیاز میان آدمی و سایر حیوانات عقل است و او باعث بنده است بر
طاعت و اقدام او بر عبادات و انقیاد احکام شرع اقدس زیرا که دیده و عینک باب دلش بر حقایق اسرار و دلیل بیدار صاحب عقل را
می باشد که حواس ظاهره و باطنه او بنور ایمان منورست نه جاهل که عقل که ظاهر و باطن او بظلمت جهل و عنا و تیره و مکدرست هفتم آنکه هر چه
از مخلوقات که غیر آدمی است از برای آدمی مخلوق است از مطعومات و فواکه و اثمار و غیر ذلک از زمین و زمان و افلاک
و انجم و انواع نعم در دنیا و بهشت عنبر سرشت در آخرت با حور و قصور برای آدمی مهیا ساخته هشتم زبان آدمی را گویای راز
در جمیع امور سیما در ذکر خود و دل او را دریای کرامت فرموده و برای طلب و فکر خود و آئینه دل او را که سویدا است جام جهان
نمای عالم گردانیده و مخزن اسرار خود ساخته و افعال باقی آدمی اعضا را تابع وی گردانیده پس باید که بصیقل فکر دایم او را
جلا دهد و تیره نگذارد نهم ابو البشر علیه السلام که پدر آدمیانست تفضیل فرموده بر ملائکه او را مسجود فرشتگان و کرامت
نبوت و تعلیم اسماء نواخت و مقررست که هر کرامت که در حق پدر فرموده فرزندانرا که استحقاق آن داشته باشند بی نصیب
نخواهد گذاشت دهم آنکه خواص آدمیانرا گرامی گردانیده بنبوت و رسالت و ولایت و امامت و خلافت و ایمان و اسلام

وهدایت واکمال واخلاق وآداب وعبور بر مقامات عالیه ونطق وبیان وفصاحت وبلاغت وتعلیم وتعلم وغیر ذلک من
الکمالات   اگر آدمی را خط نوشتن کرامت فرمود تا علوم محفوظ ماند ومندرس ومنطمس نگردد وبی ترجمان زبان از دور و
نزدیک سخنان فهم توانند کرد ودیگران واقف شوند که علّم بالقلم ودیگر اگر یک آدمی را قوت وقدرت آن نباشد که جمیع علوم را
تنهایی استنباط تواند کرد پس بعضی از آدمیان بقدر وسع وطاقت آنچه مقدور است استنباط میکنند وبواسطه خط ودر کتب محفوظ
میسازند وقومی دیگر چون آنرا می بینند ونظر تأمل بروی می گمارند وبر وچیزی دیگر افزون می کنند وهمچنین دیگری وبدین سبب علوم کامل
میگردد وکلام بحد اتمام میرسد   ازکرامت اگر حضرت حق بحکم خلقت بیدیّ آدم را بید قدرت واراده خود خلق کرد
وابداع غیر بکلمه کن بوجود آورد ودر روایتست که حضرت پروردگار رقم یا فرموده بعزت وجلال خود در مقابل یعنی کرم منزلت
کسی را بدست قدرت خود آفریده باشم برابر نخواهم کرد با جماعتی که گفته باشم که بباشید پس شده باشند وموجود گشته وبالجمله
این عالم بمثابه قریه است معمور ویا مایده ایست گسترده از برای انسان واو مثل کسی است در بیس (؟) ومخدوم ومطاع است آنرا پس کدام
تکریم ازین زیادت تواند بود وبالاشک چون انسان مستجمع جمیع قوی است از عقلیه قدسیه وشهویه بهیمیه وغضبیه سبعیه وقوت حس
حرکت ارادیه ونباتیه با وجود این بحلیه معرفت وطاعت محلی باشد وازشایبه معصیت ونافرمانی مخلی لاجرم اشرف خواهد بود وازانکه
مستجمع این قوی وصفات نباشند وچیزی تکریم دلالت بر تفضیل ندارد (؟) چه تکریم زید منافی تکریم غیر اوست بجهت حضرت معبود ختم تکریم
بتفضیل فرموده یوم ندعوا کل اناس بامامهم فمن اوتی کتابه بیمینه فاولئک یقرءون کتابهم
ولا یظلمون فتیلا یاد کن روزی را که بخوانیم هر گروهی را از مردمان به پیشوای ایشان یعنی نبی که با ایشان مبعوث بوده وچنانچه
گویند یا امت محمد ویا امت موسی ویا امت عیسی یا کتابی که بر ایشان نازل شده وچنانچه خطاب کنند یا اهل فرقان یا اهل انجیل یا
مقتدی که در طریق متابعت او نموده باشند منسوب بوی ندا زنند ویا مقتدیشان حشر کنند اگر در طریق حق متابعت کرده باو در
بهشت نعیم جای دارد واگر در طریق باطل است با مقدم در طبقه جحیم منزل کنند وگفته اند امام جمع ام است وفردا خلق را بمادران باز
خوانند بجهت شرف امام حسن وامام حسین وکرامت عیسی علیهم السلم یا از برای آنکه اولاد زنا رسوا نشوند ودر لباب آورده که امیر المومنین
صلوات الله علیه نقل میکنند که در آخر زمان هر قومی را بخوانند بامام زمان ایشان پس خوشا حال قومی که امامان ایشان ائمه معصومین باشند
صلوات الله علیهم اجمعین نه ائمه کفر وضلالت ودر تفسیر کبیر آورده که هر خلقی که از انسان بظهور آید یا حسن است مثل فقه وشجاعت وعلم
وسخاوت یا ضد که غیر حسن است آن خلق باطن پیشوای اوست که در قیامت بآن نداکرده شوند وبنابر انکه کدام غالب شده وازان اخلاق
از ثواب وعقاب جزا بیابند وامام رضا صلوات الله علیه از آبای بزرگوار خود علیهم الصلوة والسلم روایت میفرماید وایشان از
حضرت رسالت صلی الله علیه وآله در این آیه که خوانده شود هر قوم با امام زمان خود وکتاب پروردگار خود وسنت پیغمبر خود
وقولی آنست که تعلق انساب منکر گردد ونسبت اعمال باشد پس هر گروهی را بکتاب عمل ایشان خوانند وگویند یا صاحب کتاب
کذا وکذا پس هر که داده شود نوشته عمل او بدست راست او پس آن گروه میخوانند کتاب خود را از روی بهجت ومسرت نوعی
بعد از نوعی چه در آن نامها عملهای نیکو می بینند وستم دیده نشوند در مزد خود بمقدار رشتیکه از میانه که بین الاصبعین باشد یعنی قصور نباشد
در پاداشت ایشان کمتر چیزی وتخصیص اصحاب یمین بقرائت کتاب دلالت می کند برانکه قرائت اصحاب شمال کلا قرائت
بجهت خجالت وحیرت ودرماندگی زبان وغیر آن ومن کان فی هذه اعمی فهو فی الاخرة اعمی و
اضل سبیلا وهرکه هست درین دنیا نابینا یعنی دیده دلش راه صواب نمیبیند وبطریق حق مایل نشود پس او در آخرت

نابینا بود

نابینا بود یعنی راه نجات نیابد وگمراه تر از نابینا نیز بجهت زوال استعداد وعدم فرصت محققان گویند هرکه نابینا بود در
دنیا از طاعت نابینا بود در عقبی از ثواب هر که اینجا روی تو بیند چنید (؟) انجا مغفرت مشاهده کند وهر که در دنیا دست متابعت
بدامن عبای آل عبا نزد فردا در آن عالم از دیدار وشفاعت ایشان محروم خواهد بود وهیچ کوری از آن بدتر نیست که از جمال وکمال
محمد وآل محمد محروم بود صلوات الله علیهم اجمعین آورده اند که ثقیف گفتند ای محمد ایمان نیاریم بتو تا وقتی که کیال مارا برکت بر ما
بگذاری وزمین طایف را که آن انکاه ماست چون مکه حرم محترم محرم گردانی ومارا از درختان آن بکوچ وبخور ومعاف داری واگر از
تو پرسند که چرا چنین کردی بگو که خدای من مرا بدین فرموده است آیة آمد که وان کادوا لیفتنونک عن الذی اوحینا
الیک لتفتری علینا غیره واذا لاتخذوک خلیلا وبدرستی که خواستند ثقیف که بگردانند از آنچیزی که وحی کردیم
بتو تا افترا کنی وبربندی بر ما جز آنچه وحی کرده ایم یعنی بگویی که خدای تعالی فرموده است وآنگاه که تو چنین کنی هرآینه فراگیرند ترا دوست
وگفته اند قریش با آنحضرت گفتند که نمیگذاریم ترا استلام حجر نمایی تا وقتی که مس کنی بتان مارا واگرچه بسر انگشت باشد این آیه فرود آمد که
ایشان میخواهند که ترا بگردانند از وحی ما وبدوستی گیرند ترا دوست ولولا ان ثبتناک لقد کدت ترکن
الیهم شیئا قلیلا واگر نه آنست که ترا اثبات دادیم برراستی بمدد عصمت خود بدرستی که نزدیک بود که میل کنی بسوی
ایشان میل کردنی اندک محققان گویند که معنی آیه آنست که تو در حد میل اندک بودی اگر ما ترا اثبات نمیکردیم اما عصمت ترا دریافت
وممنوع شدی از آنکه نزدیک شوی بمیل واین تصریح است بانکه نزدیک نشدی پس میل کجا بوده باشد در تبیان آورده که آنحضرت معصوم
بود اما برای تخویف است گفت تا میل بسخن مشرکان نکنند این آیه آمد که اذا لاذقناک ضعف الحیوة وضعف الممات
ثم لاتجد لک علینا نصیرا آنگاه که میل میکردی بر سبیل فرض است هرآینه میچشانیدیم ترا عذاب زندگی در دنیا وعذاب
مرگ یعنی در آخرت ضعف این است مر عذاب را پس نمی یافتی تو برای خود در رفع عذاب یاری که بسبب آن بازرهی ثعلبی آورده که بعد
از نزول این آیت آنحضرت فرمود که اللهم لاتکلنی الی نفسی طرفة عین آورده اند که اهل مکه در اخراج آنحضرت مشاوره کردند ورای ایشان
بران قرار گرفت که دشمنی بحد افراط نمایند که آنحضرت را بضرورت بیرون باید رفت این آیه نازل شد وان کادوا لیستفزونک
من الارض لیخرجوک منها واذا لایلبثون خلافک الا قلیلا وبدرستی که خواستند اهل مکه که ترا بلغزانند وبجنبانند
زمین مکه تا ترا بیرون کنند از آن وآنگاه که چنان شود ودرنگ نکنند پس از رفتن تو مگر زمانی اندک وآنچنان بود که بعد از هجرت باندک
زمانی واقعه بدر دست داد ودر هلاک گشتند وقولی آنست که یهود را از اقامت آنحضرت در مدینه حسد کردند آمدند گفتند ای ابو القاسم
مقام انبیای پیشین زمین شام بوده اگر تو پیغمبری وخواهی که ما ترا تصدیق کنیم باید که بشام روی ودرانجا ساکن شوی آنحضرت عزیمت
سفر شام مصمم فرمود واین آیت فرود آمد که یهود خواهند که ترا از زمین یثرب دور افکنند اگر چنین بود پس از تو چندانی نپایند آنحضرت
فسخ عزیمت نمود واندک زمانی را قتال یهود وقتل واجلا معذب شدند پس برین قول این آیت مدنی است وبقول اول مکی پس میفرماید
که سنت نهاده ایم ما سنة من قد ارسلنا قبلک من رسلنا ولا تجد لسنتنا تحویلا سنت نهادنی برای
انبیا که فرستادیم پیش از تو فرستادگان ما وآن سنت هلاک امتانست بتکذیب پیغمبران واخراج ایشان از میان خود ونیابی
تو مر سنت ما را تغیر وتبدیل اقم الصلوة لدلوک الشمس الی غسق اللیل وقرآن الفجر کان مشهودا
وبپای دار نماز را بعد از ترک زوال آفتاب تا تاریکی شب بعد از زوال نماز پیشین است وپسین وتا غسق اللیل نماز شام
وخفتن وقرائت دلیل است برامتداد اوقات این چهار نماز از زوال تا غسق چه لام از برای وقت است والی از برای

انتهای غایت پس مراد انتساع وقت است یعنی که هر جزوی از و صلاحیت ادا دارد و بر سبیل وجوب و نیز دلالت دارد بر آنکه
ظهر صلوة اولی است زیرا که اشهاست شد عی انتها است که زوال کند است و آخر وقت عشا نیم شب است چنانکه از غسق شدت ظلمت
و تاریکی شب است و آن در نیمه شب وقوع می یابد و بپای دار نماز بامداد را که قرآن گفت برای آنکه قرائت قرآن در و واجبست پس تسمیه
کل باسم جزو کرده است یعنی که نماز بامداد دیده شده یعنی می بینند او را ملائکه لیل و نهار فرشتگان شب او را مشاهده میکنند و در آخر دیوان
اعمال وی ثبت می کنند و ملائکه روز او را می بینند و افتتاح دیوان اعمال روز بدان می کنند و چون زوال شد آن مقدار که نماز ظهر با شرایط
بتوان کرد مخصوص ظهر است و عصر در آن وقت نتوان گذارد و باقی وقت مشترکست میان ظهر و عصر تا آن مقدار که عصر گنجد مخصوص عصر است و در آن
وقت ظهر را نتوان گذارد و چون وقت شام در آید آن مقدار که مغرب گذارد مخصوص وی است و دیگر مشترکست میان او و عشا تا به نیم شب
آن مقدار بماند که عشا گنجد مخصوص اوست و شیخ مرحوم سعید شهید رحمه الله روایت میکند از ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام که آنحضرت فرمود
که آمد جبرئیل امین از نزد رب العالمین بخدمت سید المرسلین صلی الله علیه و آله با اوقات نماز یعنی بجهت تعلیم اوقات صلوة پس بیامد
آنحضرت را در وقت زوال آفتاب پس امر فرمود آنحضرت را باداء نماز پیشین پس آنحضرت ادا کرد نماز پیشین را باز بنزول اجلال فرمود
در آن روز در وقتی که سایه شئ بقامت زیاده شده بود یعنی بعد از آن سایه که در وقت زوال بود سایه هر شئ مثل آن شئ شده بود
پس امر فرمود آنحضرت را باداء نماز پسین پس آنحضرت ادا کرد نماز پسین را باز در وقت شام همان روز آمد تو آن وقتی است که زائل
حمرت مشرقی شده و مراد که غروب عبارت از آنست پس امر کرد آنحضرت را باداء نماز شام آنحضرت ادا فرمود آنرا باز آمد در وقتی
که سرخی جانب مشرق مغرب فرو رفته بود پس امر فرمود باداء نماز خفتن پس آنحضرت گذارد نماز خفتن را باز آمد در وقت طلوع
صبح صادق پس امر فرمود آنحضرت را باداء نماز صبح پس گذارد و آنرا باز آمد در روز دیگر این روز در وقتی که سایه هر شئ
مثل آن شئ شده بود پس امر کرد آنحضرت را باداء نماز پیشین پس آنحضرت ادا فرمود آنرا باز آمد در آن روز در وقتی که سایه هر شئ
دو چندان آن شئ شده بود پس امر کرد باداء نماز پسین پس آنحضرت ادا فرمود باز در وقت غروب آفتاب آمد پس امر کرد آنحضرت
را باداء نماز شام پس آنحضرت گذارد و آنرا باز آمد در وقتی که دو دانگ از شب رفته بود پس امر کرد باداء نماز خفتن و آنحضرت
ادا کرد و آنرا باز آمد و امر کرد باداء نماز صبح در وقتی که صبح نیک روشن شده بود پس آنحضرت ادا فرمود نماز صبح را بعد از آن
جبرئیل علیه السلام فرمود که آنچه میان هر دو نماز است وقت اوست و وقت اجزای نماز پیشین و پسین اگر آن مقدار وقت باقی باشد تا غروب
که پنج رکعت نماز توان گذارد هر دو نماز را ادا می توان گذارد و شام و خفتن نیز اگر آن مقدار باقی است تا نصف شب که پنج رکعت
توان گذارد هر دو را ادا می گذارد وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَحْمُودًا
و بعضی از شب پس بیدار شو بقرآن یعنی بنماز که زیادتی است مر ترا بر صلوة مفروضه یعنی وجوب آن زیادت بر فرایض تو که اختصاص
دارد و توجه وجوبش از خواص آنحضرتست و اگر زیادت آن ثابت در حق کل است و تسمیه او نافله نسبت بهمه است
شاید و البته چنین بود که بدارد ترا خدای تعالی در مقامی پسندیده یعنی مقامی که قایم در وی ستوده باشد ستایش همه ستایندگان و آن
مقام شفاعتست که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در آن مقام ستایش کنند خلق اولین و آخرین و او بر همه فایق و مشرف
باشد و در زاد المسیر آورده که حق سبحانه و تعالی ویرا روز قیامت بر عرش نشاند و قولی آنست که مقام محمود آنجاست که لوای
حمد بوی ارزانی فرمایند و آنرا بامیر المؤمنین علیه السلام دهد که بردارد و چنانکه در کشف الغمه مذکور است که آنحضرت ستایش بمعنی فرمود امیر المؤمنین
را با نواع نوازشها از آنجمله آن بود که لوای مرا که لوای حمد است تو آنرا برداری و سیر کنی در میان دو جانب آدم و جمیع خلق و همه

خلایق

خلایق در آن روز در ظل لوای من باشند که طول آن هزار ساله راه بود و سنان آن لوا از یاقوت حمرا باشد و نیزه اش از نقره بیضا
و اسفل آن از زمرد خضرا و او را سه شعبه باشد از نور یکی در مشرق و دیگری در مغرب و دیگری در وسط دنیا و بر آن سه سطر نوشته بود اول
بسم الله الرحمن الرحیم دوم الحمد لله رب العالمین سیوم لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله که طول هر سطری هزار ساله راه باشد
و تو با لوای من روی و امام حسن از یمین و امام حسین از یسار تو روند تا بایستی میان من و ابراهیم پیغمبر در ظل عرش خالق اکبر و بپوشی حله سبز
از حلهای بهشت و منادی ندا کند که خوب پدری است پدر تو ابراهیم و خوب برادری است برادر تو علی بن ابی طالب علیهما السلام الی
آخر الحدیث و گویند که مقام محمود مقامی است مرجع جمیع مقامات و منظر تمام اسماء الهیه که مختص است بمقامات و آن خاصه
آنحضرتست و باب شفاعت در این مقام گشاده می شود نام تو محمد و مقامت محمود وَقُلْ رَبِّ أَدْخِلْنِي مُدْخَلَ صِدْقٍ
وَأَخْرِجْنِي مُخْرَجَ صِدْقٍ وَاجْعَلْ لِي مِنْ لَدُنْكَ سُلْطَانًا نَصِيرًا و بگوی پروردگارا در آر مرا در قبر در
آوردنی پسندیده و بی مذمت و بیرون آر از و بیرون آوردنی ستوده و با کرامت یا در آر بمدینه غانم و بیرون آر از مکه سالم
یا در آر بمکه بجهت فتح و بیرون آر از و بسوی حنین یا در آر به بهشت و بیرون بر از دنیا یا در آر بدعوت نبوت و بیرون آر از عهده
تبلیغ رسالت و بده مرا از نزدیک خود حجتی یاری دهنده و قوتی اعانت کننده و گویند آن امیر المؤمنین بود علیه السلام که دین مبین از و ظاهر
و هویدا شد وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا بگو آمد حق یعنی دین اسلام یا ایمان که دین او
قوت گرفت و ناچیز شد باطل بسبب امیر المؤمنین علیه السلام که تبار از سرکو نساخت و قوت و شوکت اهل شرک را در هم شکست و ستایش
و مدح و جوانمردی او اینست که بی امر حق هرگز کاری نکرد و بآرزوی نفس مهمی پیش نگرفت و نیند در مقابله مدح او با مدح مطلق زهق
الباطل است و جاء الحق و باطل طریق اهل شرکست و بدعت و مخالفت و حق راه مؤمنان که طریق محمد و آل اوست علیهم السلام و گفته اند
حق قرآنست و باطل شیطان هر کجا قرآن ظهور کند شیطان مخفی گردد و آورده اند که عبارتست هر چه فرمود و مرضی حق است هر چه ...
باطل پرستی که باطلست نیست شده و ناچیز گشته و در روایت معتبره وارد شده که چون صاحب الزمان متولد شد بر ذراع ایمن وی
نوشته بود جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ
إِلَّا خَسَارًا و فرو فرستیم بر تو از قرآن آنچیزی که او شفاست مر امراض را چون فاتحه و آیات شفا یا شفاست مر بیماری جهل ...
را و اصح آنست که من را بیانی دارد یعنی همه قرآن شفاست از مرضهای صوری و معنوی و قلبی و قالبی و بخشایشی مر مؤمنان را که بدو
نفع میگیرند و نمی افزاید قرآن ستمکاران را از اهل زیان کاری و هلاکت که تکذیب میکنند و بدو نمیگروند وَإِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ
أَعْرَضَ وَنَأَىٰ بِجَانِبِهِ وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ كَانَ يَئُوسًا و چون انعام کنیم بر آدمی بصحت و توانگری و ایمنی روی بگرداند از
یاد ما مراد کافر است که چون خدای تعالی نعمت دهد او را بانزال کتب و ارسال رسول و غیر آن از نعمتهای ظاهر و باطن اعراض کند و به
نفس خود دور شود و کرانه گیرد یعنی تکبر و تعظیم نماید و از هر طریق حق بر طرف شود و چون برسد بوی بیماری و فقر و ترس
باشد ناامید از روح الهی یعنی جاهل بود و بفضل پادشاهی وثوق نباشد بکرم پادشاهی اما مؤمن در نعمت شکر کند و در
محنت فرج صبر نماید قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ فَرَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدَىٰ سَبِيلًا بگو هر کس که عمل میکند
بطریقه که مشاکل حال او باشد از خیر و شر و هدی و ضلالت یعنی کافر در نعمت اعراض و در محنت یاس دارد و مؤمن در هر اسباب
داری و در هر حالتی بیابی و گفته اند شاکله طبیعت است یا عادت یا صفت یا دین یا مقدار قوت و طاقت و معنی همه آنست
که هر کس آن کند که از و شاید و آید و لهذا از معصوم آل صلی الله علیهم همه خلق و احسان و کرم و مروت و فتوت و راستی و وفا

بود و از مخالفان ایشان از مشرکان و بنی امیه و غیر ایشان از معاندان تمامی سوء خلق و لئیمی و غدر و مکر و بی مروتی و ناجوانمردی
و ناراستی و جفا بود و کل اناء یترشح بما فیه پس پروردگار شما داناترست بدانکس که او راه یافته ترست و بصواب نزدیکتر و نیکوتر
از جهت دین و مذهب آورده‌اند که کفار عرب نضر بن حارث و ابی بن خلف و عقبة بن ابی معیط را بمدینه فرستادند تا از یهود
یثرب حال حضرت پیغمبر را صلی الله علیه و آله استفسار نمایند چون با ایشان ملاقات کردند احوال او گفتند یهود متعجب شدند و گفتند
ای صنادید عرب ما شنیده‌ایم که زمان ظهور پیغمبری نزدیکست و از سخنان شما آنچه احوال آن نبی استشمام می نماید و جهت آزمایش
از وی بپرسید که آنکس که اطراف مشرق و مغرب گردیده بوده و احوال جوانان که در زمان پیشین گم شدند چگونه است و روح
چیست اگر همه سوال را جواب دهد یا هیچ کدام را جواب ندهد بدانید که او پیغمبر نیست و اگر دو را جواب دهد و از روح هیچ خبر
ننماید پیغمبرست ایشان بمکه آمدند و مجلس ساختند و از آنحضرت سوال کردند دو سوال را جواب آمد در حقیقت روح این آیه نازل شد
وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا و می پرسند ترا از کیفیت
روح که بدن انسان بدو زنده است بگو روح از امر پروردگار منست یعنی از مبدعاتی که بامر کن کائن شده بی ماده و او از آن
جمله است که مخصوص است بعلم خدای تعالی و غیر حق سبحانه و تعالی بر وی دانا نیست و داده نشده‌اید شما از دانش مگر اندک نسبت با علم خدای
بزرگی گفته که آنکه خدای تعالی ما را داده است از علم نه از آن ماست بلکه عاریتست نزدیک ما بسیاری از آن نرسیده‌ایم پس
علی الدوام جاهلانیم و جاهل را دعوی دانش نرسد وَلَئِنْ شِئْنَا لَنَذْهَبَنَّ بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ
بِهِ عَلَيْنَا وَكِيلًا إِلَّا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ إِنَّ فَضْلَهُ كَانَ عَلَيْكَ كَبِيرًا و اگر خواهیم هر آینه بریم آنچیز را که از قرآن
وحی کرده‌ایم بتو یعنی از صدور و مصاحف محو کنیم پس نیابی تو برای خود با آن چیزی بعد از بردن آن بر ما وکیلی که آنرا استرداد کند
و بسینها و مصحفها باز دارد ولیکن رحمتست از پروردگار تو که آنرا باقی میگذارد و محو نمیکند بدرستی که فضل اوست بر تو بزرگ
که ترا سید ولد آدم ساخته و خاتم پیغمبران گردانیده و ذریت ترا بر عالمیان برگزیده و لوای حمد و مقام محمود بتو داده و قرآن
را بتو فرستاده و در میان هست تو باقی میگذارد و محو نمیکند قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ
هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا بگوی ای محمد اگر جمع شوند آدمیان و پریان که تو مبعوث
برایشانی و اتفاق کنند بر آنکه بیایند بمانند این قرآن نمی‌توانند آورد مثل آن در فصاحت و بلاغت و حسن نظم و جزالت لفظ و کمال
معنی و اخبار از غیب نیارند مانند این قرآن از این صفتها اگر در میان ایشان فصحا و بلغا و عرفا ... این آیه در جواب نضر بن
حارث فرود آمد که می گفت لو نشاء لقلنا مثل هذا اگر خواهیم مثل این قرآن گوییم حق سبحانه و تعالی فرمود که جن و انس مثل این
نتوانند گفتن و اگر باشند بعضی از ایشان مر بعضی را پشت و مددکار وَلَقَدْ صَرَّفْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ
مَثَلٍ فَأَبَى أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا و بدرستی که گردانیدیم و مکرر ساختیم از روی تقریر بیان را برای
مردمان درین قرآن از هر نوعی و معنی چون ترغیب و ترهیب و قصص و اخبار و ذکر جنت و نار و مانند آن پس سرباز زدند
بیشتر مردمان و نخواستند مگر ناسپاسی را که انکار حق است آورده‌اند که ابو جهل و عتبه و شیبه با جمعی دیگر از قریش گفتند ای محمد تو
هیچ دانی که شهری از بلده ما کم آب تر و تنگ عیش تر نیست پس این کوهها را از حوالی ما دور کن تا زمینهای قابل زراعت
پدید آید و جویها چون انهار شام و عراق روان ساز تا کشت کنیم و خدای خود را بگو تا مگر برای صدق دعوی تو بفرستد و ترا
کوشکها از زر و نقره پدید آرد و ما از درویشی باز رهی و بگو تا آسمان را از سر ما فرو آرد تا از عذاب او آگاه شویم و مثال این سخنان از روی

تعنت

تعنت مکرر کردند و بعد از الزام حجت بر ایشان باعجاز قرآن باین آیتها در خواستند و عبدالله بن امیه میگفت که ایمان نیارم بتو تا
نردبانی بنهی در آسمان روی و من در توی می نگرم و نسخه بیاری بنام هر یک از ما که بخوانیم و بدانیم که تو پیغمبری و با وجود آنکه اینها بکنی
هنوز گمان برم که ترا تصدیق نخواهیم کرد حق سبحانه و تعالی این آیه فرستاد که وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا
مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا و گفتند معاندان قریش که تصدیق نکنیم ترا تا وقتی که روان سازی برای ما از زمین مکه چشمه پر آب که هرگز کمی
أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَعِنَبٍ فَتُفَجِّرَ الْأَنْهَارَ خِلَالَهَا تَفْجِيرًا یا باشد ترا بوستانی از درختان خرما و
و انگور مشتمل بران درختان پس روان گردانی جویهای آب در میانه آن بوستان روان کردنی أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ كَمَا
زَعَمْتَ عَلَيْنَا كِسَفًا أَوْ تَأْتِيَ بِاللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ قَبِيلًا یا وقتی که بیفکنی آسمان را همچنانکه گمان بردی و وعید کردی او یسقط علیهم
کسفا بر سر ما پاره پاره یا بیاری خدای را و فرشتگان را در مقابله یعنی عیان بجا نمایی یا بیاری ایشان را گواهی بر رسالت خود أَوْ يَكُونَ
لَكَ بَيْتٌ مِنْ زُخْرُفٍ أَوْ تَرْقَى فِي السَّمَاءِ وَلَنْ نُؤْمِنَ لِرُقِيِّكَ حَتَّى تُنَزِّلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَقْرَؤُهُ
قُلْ سُبْحَانَ رَبِّي هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا یا باشد ترا خانه از زر که در آنجا نشینی یا بروی بآسمان تا وقتی که فرود
آری بر ما کتابی که بخوانیم آنرا و در ان تصدیق تو نوشته باشد بگو پاکست و منزه پروردگار ما از آنکه بروی تحکم کنند یا آنکه کسی را در
قدرت شریک وی سازند و شما آنچه از من می طلبید بجز وی کسی بران قادر نیست آیا هستم من مگر آدمی فرستاده و شان همه سایر رسولان
و ایشان برای قوم خود ظاهر نکردند الا معجزه که مناسب قوم ایشان بود و اظهار آیات باراده و قدرت حقست نه باختیار
و مشیت ایشان این جواب بود مر سخنان ایشان را مجمل و تفصیل اجوبه در آیات متفرقه است کما سبق فی قوله تعالی وَلَوْ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ
كِتَابًا فِي قِرْطَاسٍ و قوله تعالی وَلَوْ أَنْزَلْنَا مَلَكًا و قوله تعالی وَلَوْ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَابًا و غیر ذلک وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَى
إِلَّا أَنْ قَالُوا أَبَعَثَ اللَّهُ بَشَرًا رَسُولًا و منع نکرد مردمان یعنی اهل مکه را از آنکه ایمان آوردند وقتی که آمد بدیشان بیان حق بزبان
حضرت محمد صلعم مگر آنکه گفتند آیا برانگیخت خدای تعالی آدمی را رسول یعنی این سخن منع کرد ایشان را از ایمان که بشریت مانع است از رسالت
و ایشان خطاب می کردند زیرا که تجانس موجب توانس است و تخالف مقتضی تنافر پس رسول از جنس مرسل الیهم باشد تا افاده و استفاده
در میانه پدید آید و چون کافران می گفتند رسول خدای باید که فرشته باشد و بشر نشاید حق سبحانه و تعالی رد شبهه ایشان فرمود که قُلْ
لَوْ كَانَ فِي الْأَرْضِ مَلَائِكَةٌ يَمْشُونَ مُطْمَئِنِّينَ لَنَزَّلْنَا عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ مَلَكًا رَسُولًا بگو اگر بودندی
بجای آدمیان در زمین فرشتگان که مانند آدمیان میرفتندی بر قدمهای خود در حالتی که مقیم بودندی و آرام گرفته در زمین
هر آینه میفرستادیم بر ایشان از آسمان فرشته را همچو پیغمبر از جنس ایشان رسول بدیشان میفرستادیم تا با هم مجتمع توانستندی شد
و از وی تعلیم توانستندی گرفت چون در تعلیم و تعلم تناسب و تجانس شرط است و چون ساکنان زمین آدمیانند پس رسول ایشان نیز
آدمی می باید در لباب آورده‌اند که کافران گفتند که گواه رسالت تو کیست آیه آمد که قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي
وَبَيْنَكُمْ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا بگو خدای تعالی بسنده است گواه میان من و شما و شهادت خدای اظهار معجزات
بر دست آنحضرت چه معجزه بزبان حال ناطق است بآنکه محمد صلی الله علیه و آله رسول اوست پس گواهی معجزه جاری مجرای قول حق است
بر صدق دعوی او بدرستی که خدای تعالی هست به بندگان خود دانا که اسرار و احوال پوشیده ایشان را میداند بینا که اعمال
و اقوال آشکارای ایشان را می بیند وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَنْ يُضْلِلْ فَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِهِ
وَنَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى وُجُوهِهِمْ عُمْيًا وَبُكْمًا وَصُمًّا مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ كُلَّمَا خَبَتْ زِدْنَاهُمْ

سعیرا و هر که را او خواهد خدای تعالی بسبب فرمان حکم کند بهدایت او و توفیق دهد او را تا سعادت برسی پس او راه یافته است
که طریق بهشت است و هر که را بسبب عصیان حکم فرماید بضلالت او و فرو گذارد پس نیابی مر گمراهان را دوستانی که نصرت کنند
ایشان را بجز خدای تعالی و حشر کنیم ایشان را روز رستخیز بر رویهای ایشان و در روایت وارد شده که از حضرت رسول صلعم
پرسیدند که چگونه روند بر رویهای خود فرمود که آنکس که ایشان را می برد بر قدمهای خودشان قادر است که بر رویها
ایشان و آن بجهت خواری و رسوائی ایشانست و حشر کنیم ایشان را نابینا یعنی نه بینند آنچه چشم ایشان بدان روشن گردد
چه در دنیا شاهد آیات قدرت نمی گشتند و گنگان یعنی نگویند آنچه از ایشان مقبول افتد زیرا که در دنیا سخن حق نمی گفتند و کران یعنی
نشنوند آنچه از آن شادمان شوند بجهت آنکه درین عالم استماع سخن حق نمی نمودند جای ایشان دوزخ است هرگاه که ساکن شود زبانه
دوزخ یعنی چون آتش گوشت و پوست ایشان را بخورد و ایشان مانند خاکستر شوند زبانه دوزخ فرو نشیند چنانچه آتش دنیا پس از سوختن
همه بیفزائیم ما برای ایشان آتش سوزان را یا بر فروزیم آتش را بآنکه جلود و لحوم ایشان را تبدیل کنیم تا باز آتش در ایشان بجد ذلك
جزاؤهم بانهم كفروا بآياتنا وقالوا ءاذا كنا عظاما ورفاتا ءانا لمبعوثون
خلقا جديدا این عذاب پاداشت ایشانست بسبب آنکه ایشان کافر شدند بدلائل الهی و بمعجزه بر صدق پیغمبر صلعم که معجزات اوست
یا بآیات قرآن و گفتند آیا آن وقت که گردیم استخوانها و خاکهای ریزه شده هر آینه ما برانگیختگان باشیم آفریده نو چون
ایشان خلق جدید را منکر بودند در ساعتی صد بار سوخته شوند و باز گوشت و پوست ایشان تجدید و تازه سازند تا عذاب کشند
اولم يروا ان الله الذي خلق السموات والارض قادر على ان يخلق مثلهم وجعل لهم اجلا
لا ريب فيه فابى الظالمون الا كفورا آیا نمی بینند و نمیدانند آنرا که خدای تعالی بقدرت کامله خود بیافرید آسمان
و زمین را بدان عظمت و بسطت بی ماده توانا است بر آنکه بیافریند ایشان را دیگر بار بر سبیل الاطلاق نفس شیء چنانکه مثلك
لا تفعل كذا اي انت پس معلوم باید کرد که آنکه نه از چیزی چیزی می آفریند قادر است که بآفرینش نو آفریده کهنه شده را باز آرد و در سختی
که خدای تعالی مقرر کرده است برای فنای ایشان مدتی هیچ شکی نیست در آن و آن زمان مرگ است یا بجهت اعاده ایشان
اجلی نهاده که قیامت است پس سر باز زدند و نخواستند ستمکاران با وجود وضوح حق مگر انکار حشر و بعث قل لو انتم تملكون
خزائن رحمة ربي اذا لامسكتم خشية الانفاق وكان الانسان قتورا بگو ای محمد کافران را که اگر شما مالک
شوید و در تصرف آرید خزینهای روزی پروردگار مرا که بخلقان میدهد هر آینه باز ایستید و بخیلی ورزید از ترس درویشی
یا از خوف کم شدن مال بنفقه دادن ماوردی گوید که اگر کسی را آفریدگار مالک خزاین نعم ربانی شود هر آینه جود با جود
الهی را امتثال نخواهد بود بجهت آنکه برای نفس خود چیزی از آن باز خواهد گرفت و از کم شدن آن خواهد ترسید و خدای تعالی
در جود خود از این دو چیز منزه است و هست آدمی بخیل و جمع کننده مال زیرا که بنای او بر حاجت است و امساک بچیزی
که محتاج است بآن و ملاحظه عوض در انچه که بذل میکنند مگر بعضی مخصوص که با وجود احتیاج ایثار کنند و عوض را ملحوظ ندارند و مثل اهل بیت
علیهم السلم چنانچه سوره هل اتی بآن ناطق است ولقد آتينا موسى تسع آيات بينات فاسئل بني اسرائيل اذ
جاءهم فقال له فرعون اني لاظنك يا موسى مسحورا و بدرستی که دادیم موسی را نه آیت روشن یعنی
معجزه آشکارا که آن عصا و ید بیضا و سنون و طوفان و جراد و قمل و ضفادع و دم و نقص ثمرات و غیر این یا انفلاق بحر
و انفجار آب از حجر و رفع طور بر سر بنی اسرائیل و طمس اموال قبطیان و ازاله عقده از زبان وی و فرو بردن عصا حبال و عصی سحره را

وامثال

وامثال این و آنچه در حدیث صفوان آمده که دو یهودی از حضرت رسول صلی الله علیه و آله از تسع آیات پرسیدند و ایشان را جواب
داد که شرک میارید و خون بناحق مریزید و از زنا و سرقه و اکل ربا و سعایت و قذف محصنات دور باشید و از جهاد
مگریزید و مراد ازین آیات احکام عام است که در هر ملتی ثابت بوده و لهذا در آخر فرموده که خاصه شما که یهودید آنکه در روز
شنبه از حد فرمان در مگذرید پس بپرس ای محمد از بنی اسرائیل یعنی از علماء ایشان همین آیات را تا صدق قول تو بر مشرکان ظاهر گردد یا سؤال کن
از یهود چنین آمده موسی بایشان که چه گذشت میان وی و فرعون پس گفت موسی را فرعون بدرستی که من گمان می برم ترا ای موسی جادو
کرده و عقل تو مختلط شد. قال لقد علمت ما انزل هؤلاء الا رب السموات والارض بصائر واني
لاظنك يا فرعون مثبورا گفت موسی علیه السلام بدرستی که دانسته ای تو اگر چه بزبان تلفظ نمیکنی که بی شبهه نفرستاده این آیات نشانه
را مگر پروردگار آسمانها و زمینها آیتهای روشن که هر یک دلیل است بر نبوت من و من یقین دانم ترا ای فرعون هلاک شده
یا مغلوب یا ناقص العقل فاراد ان يستفزهم من الارض فاغرقناه ومن معه جميعا پس خواست فرعون
که برانگیزد و دور کند موسی و قوم او را از زمین مصر پس غرق گردانیدیم او را و هر که با او بود تمامی وقلنا من بعده
لبني اسرائيل اسكنوا الارض فاذا جاء وعد الآخرة جئنا بكم لفيفا و گفتیم پس از غرق شدن فرعون مر
فرزندان یعقوب را که شما ساکن شوید در زمین مصر که ایشان شما را میخواستند که بیرون کنند پس چون بیاید وعده سرای دیگر یعنی
قیامت شود بیاریم شما و ایشان را بمحشر گاه جماعتی آمیخته باهم پس حکم کنیم میان شما بتمیز سعدا از اشقیا وبالحق انزلناه
وبالحق نزل وما ارسلناك الا مبشرا ونذيرا و براستی فرو فرستادیم قرآن را و براستی فرود آمد یعنی میان
آورد و گویند بمعنی علی است و مراد از حق حضرت محمد است صلی الله علیه و آله یعنی بر محمد فرود آمد آورده اند که محمد بن سماک بیمار
بعضی قاروره او را بطبیب ترسا می بردند مردی نیکو روی خوش بوی جامه پاکیزه پوشیده بایشان رسید و صورت حال پرسید بوی
گفتند فرمود که سبحان الله که در مهم دوست خدای تعالی از دشمن خدای تعالی استعانت میکنند باز گردید و با ابن سماک بگوئید که
دست خود بر موضع وجع بگذار و بگو و بالحق انزلناه و بالحق نزل و از چشم ایشان غایب شد باز گشتند و قصه بعرض وی رسانیدند دست
بران موضع نهاد و این کلمات بگفت فی الحال شفا یافت و گفته اند که آن صاحب الزمان یا خضر بوده و نفرستادیم ترا ای محمد مگر
مژده دهنده مطیعان را بثواب و بیم کننده عاصیان بعقاب وقرآنا فرقناه لتقرأه على الناس على
مكث ونزلناه تنزيلا و پراکنده فرستادیم قرآن را یعنی آیه آیه و سوره سوره تا بخوانی آن را بر مردمان بجهت حوادث
بر طریق درنگ و مهلت چه آن برای حفظ آسان تر است و بفهم نزدیکتر و فرو فرستادیم آن را بر حسب حوادث و مصالح فرود
فرستادنی در مدت بیست سال قل آمنوا به او لا تؤمنوا ان الذين اوتوا العلم من قبله اذا يتلى
عليهم يخرون للاذقان سجدا ويقولون سبحان ربنا ان كان وعد ربنا لمفعولا بگو ای
که ایمان آرید بقرآن یا میارید امریست بر سبیل تهدید یعنی ایمان شما در کمال وی نمی افزاید و از عدم ایمان شما بوی هیچ نقصانی
نمی رسد بدرستی آنانکه داده شده اند علم را پیش از نزول قرآن یعنی آنها که کتب آسمانی خوانده اند و حقیقت وحی شناخته و امارات
و علامات نبوت معلوم کرده چون عبدالله بن سلام و اتباع او از یهود و نجاشی و اصحاب او از نصاری یا طالبان دین چون سلمان و ابوذر
و ورقه بن نوفل و احزاب ایشان چون خوانده شود قرآن بر ایشان می افتند بر زنخهای خود یعنی بر رویها در حالتی که سجده
کنندگانند برای تعظیم امر خدا یا بجهت شکر انجاز وعده الهی که در کتب خوانده بودند از ارسال محمد صلعم و انزال قرآن و میگویند

منزه و پاکست پروردگار ما از خلاف وعدهٔ خود درستی که هست وعدهٔ پروردگار ما کرده شده یعنی واقع است لابد
وَيَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ يَبْكُونَ وَيَزِيدُهُمْ خُشُوعًا میافتند بر رویهای خود یعنی در سجده و گریه کنان بجهت آنکه
اول چیزی که از وجه ساجد بزمین ملاقی شود ذقن است گفته‌اند سجدهٔ اول برای شکرست و این سجده بجهت تأثر از مواعظ قرآنی
لاجرم درین سجده فرموده که میگریند و زیاده کند سماع قرآن ایشان را فروتنی و تضرع از سجدهٔ چهارم است این از سجدات قرآن
و این را سجود تجلی میگویند چه خبر داده که خشوع ایشان زیاده میشود و خشوع نمی‌باشد الا از تجلی الهی پس زیادتی خشوع دلیل زیادتی
تجلی باشد و ساجد باید که ببرکت این سجده از فیض تجلی بهره‌مند گردد و خضوع و خشوع او بیفزاید آورده‌اند که رسول صلعم در سجود میفرمود
که یا الله یا رحمن مشرکان با یکدیگر گفتند که محمد صلعم ما را از پرستیدن دو خدای منع میکند و خود دو خدای را میخواند آیت آمد که قُلِ
ادْعُوا اللَّهَ أَوِ ادْعُوا الرَّحْمَٰنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ وَلَا تَجْهَرْ بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافِتْ بِهَا
وَابْتَغِ بَيْنَ ذَٰلِكَ سَبِيلًا بگو بخوانید خدای را یا بخوانید رحمن را که هر دو لفظ بر یک ذات اطلاق میکنند و بعضی گویند که اهل کتاب
با حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله گفتند که خدای تعالی در توریه ذکر رحمن بسیار کرده و تو بدین اسم کم یاد میکنی این آیت نازل شد
که این دو اسم در حسن اطلاق برابرند هر کدام را که بخوانید نیکوست و بدان حق را خوانده پس مراو راست نامهای نیکو یعنی دال بر
صفات جلال و بعضی مشتمل بر صفتهای اکرام ابن جبیر گوید و ابن عباس که حضرت پیغمبر صلعم قراءة بجهر میفرمود و در نمازها هر وقت صلوة
[illegible] در مسجد الحرام قراءة گروهی اهل شرک لهو و صفیر و تصدیه مشغول شدندی تا شاید که آنحضرت در غلط افتد و ترک قراءت کند
حق سبحانه و تعالی فرمود که و آشکارا مکن قراءة نماز خود را بغیر بلند مخوان تا مشرکان استهزا نکنند و آواز فرو مدار بآن حدی که نشنوند
[illegible] در عقب تو نماز میگذارند و در همه نمازها آهسته مکن قراءة را در همه بلکه جهر کن بصلوة لیلیه و فجر و اخفات کن بظهر و عصر و در مغرب
و عشا در رکعات اخیره و انها که پس دو رکعت اول هر یک جهر باید از مغرب و عشا و میان این و آن دو به کن راهی را یعنی بعضی بجهر و
بعضی باخفات چنانچه واقع است و در نوافل نهار اخفات اولی است و در نوافل لیل جهر و بعضی گویند خطاب بهر یک از اهل
تکلیفست جهر مکن یعنی اعلان منمای بر نیکه موهم ریا باشد و اخفات مکن بغیر در اخفا [illegible] تجدی که کمان ترک نماز شود و تهاون
بدان و راهی میان این و آن اختیار باید کرد و لهذا فرایض در مساجد و نوافل در منازل اولی است لیکن در همه جهر بسمله مستحب است
چه نقل از امام حسن عسکری کرده‌اند که علامت مومن پنج است تعفیر جبین و انگشتری بر یمین و شبانه روز پنجاه و یک رکعت که هفده
فرض است و سی و چهار سنت و زیارت اربعین که زیارة امام حسین است ع و در نمازها و صغر و در هر نمازی بسم الله الرحمن الرحیم
بجهر گفتن وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُن لَّهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَلَمْ يَكُن لَّهُ وَلِيٌّ مِّنَ الذُّلِّ
وَكَبِّرْهُ تَكْبِيرًا و بگو ستایش و ثنا مر خدای را که فرا نگرفت فرزندی زیرا که اگر او را فرزندی باشد هر آینه بقاء نوع او
بتعاقب اولاد وی بود مانند سایر ذی حیات از آدمی و حیوان لیکن چنین نیست زیرا که بقاء نوع اوست مگر بقای شخص او چه
او واجب الوجود است جل ذکره و نیز اگر او را ولدی می‌بود ناچار بود از صاحبه و زوجه پس باید که او در شهوت و وقاع باشد
و این در و محال است چه اگر چنین می‌بود احتیاج لازم می‌آمد و حال آنکه او غنی علی الاطلاق است و این رد بر یهود و نصاری
و بنی ملیح است که حق تعالی را فرزندان اثبات میکردند تعالی الله عن ذلک و نیست مراو را انبازی در پادشاهی چه اگر او را
شریکی باشد یا مخلوق او خواهد بود یا نه پس اگر مخلوق است بندهٔ او باشد شرکت صورت ندارد و اگر مخلوق او نیست شریک
او باشد در ذات و این محال است زیرا که در دلایل توحید ثابت و مبرهن گشته این رد بر مشرکانست که تبرا از شریک

حق تعالی

حق تعالی می‌کنند و نیست مراو را دوستی از جهت ذلتی که داشته باشد تا بسبب دوست عزیز گردد یا متولی امور او شود
بجهت عجز مثل ولی طفل و این نیز محال است چه در آن امور محتاج خواهد بود بآن ولی و او غنی مطلق است و گفته‌اند دوست
گرفتن حق سبحانه و تعالی بجهت آنست که مدد او از ذل بعز رسد بلکه بسبب آنست که او از حضیض مذلت باوج عزت ترقی
کند و تعظیم کن او را تعظیم کردنی یعنی حق را بزرگتر دان از وصف واصفان و معرفت عارفان و گفته‌اند معنی تکبیر آنست که
بگوید الله اکبر و آن در نماز واجب رکن است و در تسبیح فاطمه ع و غیر آن مستحب است آیت آخرین را از این سوره
آیت عز گویند و هر کودکی از بنی عبد المطلب که بسخن در آمدی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله این آیه بدو آموختی روایتست
از پیغمبر صلعم که هر که بخواند سوره بنی اسرائیل را رقیق گردد دل او نزد ذکر والدین و مراو را باشد قنطاری در بهشت
و آن هزار و دویست اوقیه است مراو را حسنات و از ابی عبدالله علیه السلام منقول است که هر اوقیه بزرگتر از کوه احد باشد
در عدة الداعی نقل میکنند از اهل البیت علیهم السلام هر که دو آیت آخر این سوره که قل ادعوا الله است تا آخر بخواند در وقت
خواب از دزد ایمن گردد و محفوظ باشد از هر شیطانی مکار و جبار غدار تا صباح شود صدق الله العلی العظیم و
صدق رسوله النبی الکریم و نحن علی ذلک من الشاهدین والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا
محمد و آله الطاهرین و سلم تسلیما کثیرا
کثیرا تمت الکتاب بعون الملک
الوهاب والصلوة علی افضل من اوتی
الحکمة و فصل الخطاب علی الساوین
بالاداب من الال الانجاب
علی ید الفقیر الحقیر خاک درویشان
فرح زادان بهزاره
غلام قاسم بیک [illegible]
در تاریخ ماه محرم
اوودی ئیل ۱۰۰
شرف اتمام
م م م